غزل سرا شد و پا بر قصیدہ زد عرفی　　کدام منفعت از ویحک و زہی برداشت

دیوانِ

غزلیاتِ سیّدی محمد جمال الدین

عرفیِ شیرازی

(مطابقِ نسخہ ہای محمد قاسم سراجای اصفہانی و ناظم تبریزی)

بکوششِ

پروفسور دکتر محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ

پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

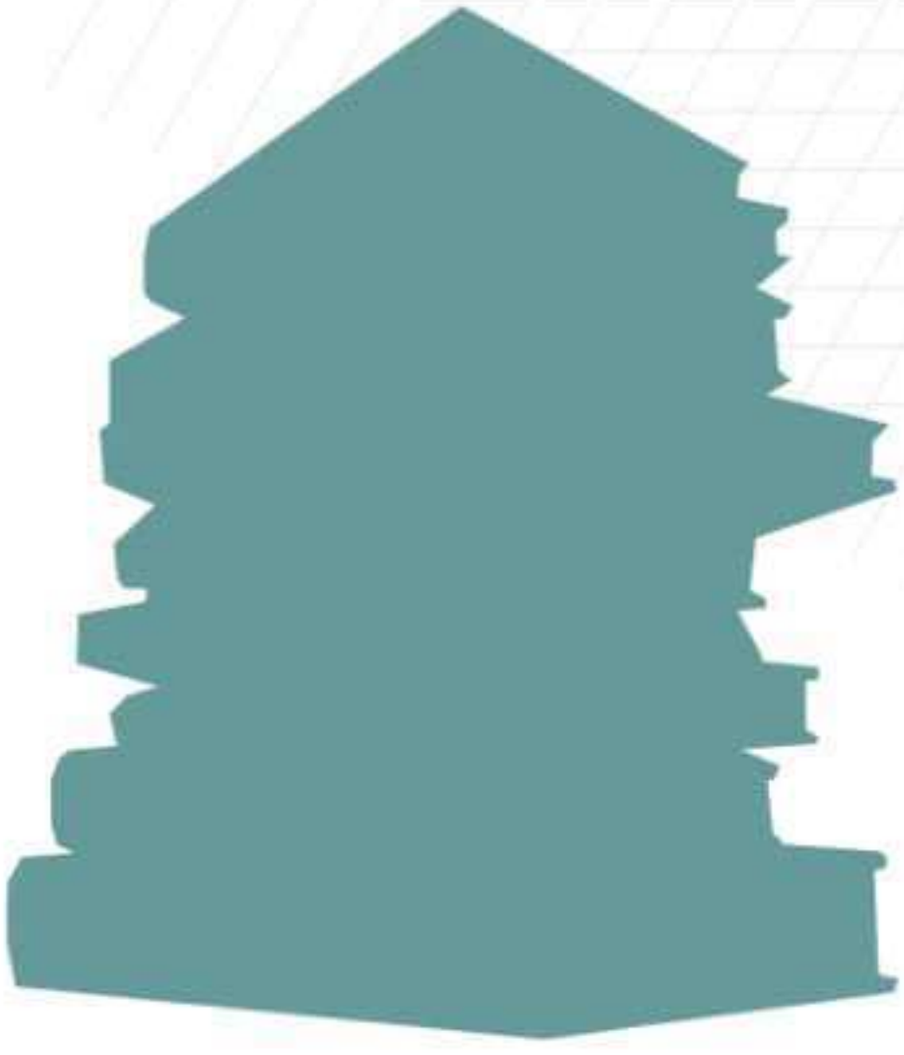

Marfat.com

Marfat.com

غزل سرا شد و پا بر قصیدہ زد عرفی　　کدام منفعت از ویحک و نہی برداشت

دیوانِ

غزلیاتِ سیّدی محمد جمال الدین

عرفیِ شیرازی

(مطابقِ نسخہ ہای محمد قاسم سراجای اصفہانی و ناظمِ تبریزی)

بکوششِ

پروفسور دکتر محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

Marfat.com

130801

اشاعت : ۲۰۰۰ء

قیمت : ۴۰۰ روپے

غیر ممالک کے لیے : ۱۹ ڈالر

طابع وناشر:- خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

Marfat.com

بسی معنی ست عرفی را نهانی سه که جایش در دل دیوان نباشد

تاریخِ آغازِ ترتیبِ کلیاتِ نظم و نثرِ عرفی شیرازی

بکوشش دکتر محمد ولی الحق

کلیاتِ عرفی شیرازی

۴۲۱ + ۳۶۰ + ۵۲۸

۱۳۴۹ ہجری شمسی (مطابق ۱۹۷۱ میلادی)

تاریخِ بپایان رسیدنِ اثرِ پروفیسر محمد ولی الحق انصاری

کلیاتِ عرفی شیرازی

۴۲۱ + ۳۶۰ + ۵۲۸

از

۸

محمد ولی الحق انصاری

۹۲ + ۳۶ + ۱۳۹ + ۲۵۲

۱۹۸۶ میلادی

تاریخِ آغازِ چاپ شدنِ دیوانِ غزلیاتِ عرفی شیرازی

توسط کتابخانۂ خدا بخش، پٹنہ، ہندوستان

دیوانِ عرفی شیرازی

۷۱ + ۳۶۰ + ۵۲۸

بمطابق

۱۵۴

اثرِ ولی الحق

۷۰۱ + ۳۶ + ۱۳۹

۱۹۹۹ میلادی

Marfat.com

چہار

عرفی آنانکہ بہ تحقیقِ مسایل مستند　　خونِ دل خوردہ وزان چہرہ برافروختہ اند

بصد ادب و احترام

این نسخۂ دیوانِ عرفی شیرازی را

تقدیم می رسانم

بہ استاد گرامی شاد روان آقای یوسف حسین موسوی

(کہ بہ تشویق او کلیاتِ نظم و نثرِ عرفی شیرازی ترتیب یافت)

و

محقق بزرگِ ہندوستان شاد روان آقای قاضی عبدالودود

و

شاد روانِ استاد دکتر حسین بحرالعلومی

و

دوست محترم استاد دکتر غلام رضا ستودہ

(استادانِ دانشگاہ تہران، ایران)

کہ این ہر سہ دانشور بزرگ اثرِ بندہ (کلیات عرفی) را برای فوقِ دکترہ (دی لِت)

قبول کردند۔

محمد ولی الحق انصاری

Marfat.com

عکس مرتبِ "دیوان غزلیات عرفی" دکتر محمد ولی الحق انصاری
استادِ بازنشستہ، دانشگاہِ لکھنؤ

Marfat.com

Marfat.com

۱

معنیِ روشن برون می جو شدم عرفی ز دل
در سیاهی می نه گنجد چشمهٔ حیوانِ ما

مشتملات

فهرستِ غزلها شاملِ دیوانِ عرفی شیرازی ۳
خلاصهٔ احوالِ عرفی شیرازی ۲۵
پیش گفتار ۲۷
تدوینِ کلّیاتِ عرفی شیرازی ۳۱
معرّفیِ نسخه های مهمّ کلّیاتِ عرفی ۵۱
نسخه های طبقهٔ اوّل (نقل های نسخهٔ سراجا) ۵۲
نسخه های طبقهٔ دوّم (ترتیب دادهٔ ناظمِ تبریزی) ۶۳
نسخه های طبقهٔ سوّم (علاوه بر نقل های نسخهٔ سراجا یا اثرِ ناظمِ تبریزی) ۶۸
نسخه های دورهٔ زندگانیِ عرفی ۶۸
چند نسخه های باارزشِ دیگر ۷۵
چند دیگر نسخه های خطّی کلّیاتِ عرفی ۸۲
آثارِ چاپی ۸۹
چاپِ حاضر ۹۵
بخشِ غزلهای مکمّل ۹۶
بخشِ غزلهای ناتمام و اشعارِ گوناگون از غزلها ۹۸

Marfat.com

دیباچهٔ کلّیاتِ عرفی از عبدالباقی نهاوندی	۹۹
دیباچهٔ کلّیاتِ عرفی از محمد صادق ناظمِ تبریزی	۱۱۴
دیباچهٔ کلّیات عرفی از محمد صادق ناظمِ تبریزی	۱۱۵
متنِ دیوانِ غزلیّاتِ عرفی	۱۲۵
ابیاتِ پراگنده و غزلهای ناتمام	۵۶۱
ابیات که فقط در نسخهٔ هشتم یافته شد	۵۹۲
ابیات که تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد	۵۹۵
ابیات که تنها در تذکره ها و فرهنگها یافته شد	۵۹۶
ابیاتِ متفرقه	۵۹۷
آویزه (نشان دهندهٔ اشعاریکه در تذکره های معروف منتخب شده و یا در فرهنگها بطورِ سند ذکر شده)	۵۹۹
اشعارِ زیرِ تحتِ ابیاتِ پراگنده نیز در تذکره های زیر یافته شد	۶۲۴
آویزه (فهرستِ تراکیب و نو و بدیع و استعارات که عرفی شیرازی در غزلیّاتِ خود بکار برده)	۶۲۵
فهرستِ مآخذ	۶۶۹
فهرستِ مختصرات	۶۷۱
فهرستِ نسخه های خطّی و چاپیِ کلّیات و دیوانِ عرفی شیرازی که در درستیِ دیوانِ عرفی (اثرِ موجود) بکار برده شده اند۔	۶۷۳
فهرستِ تذکره ها و فرهنگها	۶۷۵

حصّهٔ انگلیسی

معرّفی نسخه های کلیاتِ عرفی

❖ ❖

Marfat.com

قصیده نظم هوس پیشگان بود عرفی — تو از قبیلهٔ عشقی، وظیفه‌ات غزل است

فهرستِ غزلها شاملِ دیوانِ عرفی شیرازی

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
	ردیف "الف"	
۱	زخوان نطق چو دادی غذای جان مرا	۱۲۷
۲	نه چنان برده زره ذوقِ نگاه تو مرا	۱۲۸
۳	ای دل نشین، خیز که بیباکِ تو تنها	۱۲۸
۴	شب آمدای مرا سامان بیارایید محفلها	۱۲۹
۵	تحفهٔ مرهم نگیرد سینهٔ افگارِ ما	۱۲۹
۶	گفتگوی غمِ یعقوب بود پیشهٔ ما	۱۳۰
۷	بجز نیش بلا مرهم مباد اسینهٔ ریشان را	۱۳۰
۸	بدیر آی از حرم صوفی که می برقع گشود اینجا	۱۳۱
۹	بزهر تشنه لبم، با شکر چه کار مرا	۱۳۱
۱۰	منم که یافته ام ذوقِ صحبتِ غم را	۱۳۲
۱۱	چرا خجل نکند چشم اشکبار مرا	۱۳۲
۱۲	روشن شد آفتابِ محبّت زداغِ ما	۱۳۳
۱۳	دلم در کعبه رو کرد است و همّت جوید از دلها	۱۳۳
۱۴	ای فوجِ عشق تاخته ای بر سپاهِ ما	۱۳۴
۱۵	زان لب همه دشنام بود ملتمسِ ما	۱۳۵
۱۶	بگاهِ جلوه ازان تافت روی زیبا را	۱۳۵
۱۷	بازماتم نوشد این جانِ بلا فرسوده را	۱۳۶
۱۸	همه جویند بهشت و منِ بیباک آنجا	۱۳۷

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۹	تا خیالت کرده مشغولِ هم آغوشی مرا	۱۳۷
۲۰	باد ابشارت ای دل محنت شناسِ ما	۱۳۸
۲۱	برآورم به دل و جان درِ سرایی را	۱۳۸
۲۲	زاهد برو از دیر و بجو راهِ حرم را	۱۳۹
۲۳	گر بود بادل سرِ پیوند گیسوی ترا	۱۳۹
۲۴	از حیات این یک نفس دارم برافگن پرده را	۱۴۰
۲۵	با یکی مغبچه می نوش و ببازا یمان را	۱۴۰
۲۶	ندادی اذنِ منزل ساختن گر لطفِ شاه اینجا	۱۴۱
۲۷	ببزم وصل آن گل خوش بود ساغر کشیدنها	۱۴۱
۲۸	که بلی شرمانه از من گوید این پیغامِ راحت را	۱۴۲
۲۹	اگر حجاب نه بند دلبِ تمنّا را	۱۴۲
۳۰	بعدِ هزار سال اگر جلوه کند بخاکِ ما	۱۴۲
۳۱	تا چند بی تو زهر شود می بکامِ ما	۱۴۳
۳۲	قسمت چو خواهش آموخت درویش و پادشا را	۱۴۴
۳۳	دردی از غمزهٔ بی مهرِ تو در دل جان را	۱۴۴
۳۴	مدّتی شد کز لباسِ درد عریانم چرا	۱۴۵
۳۵	بسکه بود به درد و غم عشقِ تو رهنمون مرا	۱۴۵
۳۶	اگر آسایشِ دل خواهم از دردِ تو، خون بادا	۱۴۵
۳۷	ای باغ تو رنگین چمن از خونِ دلِ ما	۱۴۶

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۳۸	فارغیم ای عاملانِ شهر ز احسانِ شما	۱۴۶
۳۹	هرگز آرائشِ صورت ننمود پیشهٔ ما	۱۴۷
۴۰	بخونِ ما زده غم پنجه در شکنجهٔ ما	۱۴۷
۴۱	امید عیش کجا و دلِ خراب کجا	۱۴۷
۴۲	کارگاهِ عقل و دین ویران شد از تعمیر ما	۱۴۸
۴۳	ای لاله زارِ حُسنِ تو فردوس باغها	۱۴۸
۴۴	از نو نوشت و داد دلِ آرمیده را	۱۴۹
۴۵	از نالهٔ شبانه اثر برده ایم ما	۱۴۹
۴۶	تا تیز کرده ای به سیاست نگاه را	۱۴۹
۴۷	هر دم زند هوس به چراغِ دگر مرا	۱۵۰
۴۸	دادم به چشم او دلِ اندوه پیشه را	۱۵۰
۴۹	گرفتم اینکه شب در خواب کردم پاسبانش را	۱۵۱
۵۰	خیز و به جلوه آب ده سروِ چمن طراز را	۱۵۱
۵۱	عشق کو تا در بیابانِ جنون آرد مرا	۱۵۲
۵۲	در باغ طبیعت نفشردیم قدم را	۱۵۲
۵۳	زد صلش یافتم ز دوتی که نبود انتقام آن را	۱۵۳
۵۴	مَی کش و مستِ شیوه کن نرگسِ مَی پرست را	۱۵۳
۵۵	کوی عشق است و همه دانه و دام است اینجا	۱۵۴
۵۶	نی مهر دوست خواهم، نی کینِ دشمنان را	۱۵۵
۵۷	نه داد نورِ شراری چراغ هستیِ ما	۱۵۵
۵۸	التفاتی نیست با امّید مطلوبِ مرا	۱۵۶
۵۹	در نوبهار باده ننوشد کسی چرا	۱۵۶
۶۰	شب تا سحر کنم عجز تا بوسم آستان را	۱۵۷
۶۱	نوشد ارد نشاهٔ علت نهد در جانِ ما	۱۵۷
۶۲	از بسکه در معارضه دیدم مثالها	۱۵۸
۶۳	گریه بر جوشانم و شویم دلِ دیوانه را	۱۵۸
۶۴	چراغِ عشق به گلخن شود دلیل مرا	۱۵۹
	ردیف بای عربی	
۱	دل چو به غم شاد زیست مهر و وفا زد طلب	۱۶۰
۲	صد قول بیک زمزمه طی می کنم امشب	۱۶۰
۳	همانا مدّعی حالِ مرا بیند خراب امشب	۱۶۱
	ردیف تای فوقانی	
۱	بر میانِ فتنه شوخی طرفِ دامانی شکست	۱۶۱
۲	یک سخن نیست که خاموشی ازان بهتر نیست	۱۶۲
۳	ما تشنه لب و چشمهٔ حیوان نفس ماست	۱۶۲
۴	مست و بدخویم و هم صحبتِ جانانه رست	۱۶۳
۵	ایما و اشارت نه به اندازهٔ راز است	۱۶۳
۶	شبِ عشاق ز روزِ دگران در پیش است	۱۶۴
۷	گر مَی نه خورده ای ز منت انفعال چیست؟	۱۶۴
۸	هم صومعه را نیض بدستور نه ماند است	۱۶۵
۹	کسی که بر اثر مدعای خویشتن است	۱۶۶
۱۰	گر به دیرم طلبد مغبچهٔ حور سرشت	۱۶۶

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۱	شکستن دلِ ما کارِ زور بازو نیست	۱۶۷
۱۲	راحت آلوده به آن سینه کافگارِ تو نیست	۱۶۷
۱۳	ای نوشدارو ی دلِ عاشق فگارِ مت	۱۶۸
۱۴	ای دل طمع مدار که بی غم گذارِ مت	۱۶۸
۱۵	مرا نه حُسنِ عبادت نه زشتیِ عمل است	۱۶۹
۱۶	غزلی گفته ام، آن باعثِ گفتار کجاست	۱۶۹
۱۷	رسید مژده و قاصد مقیمِ خرگهِ ماست	۱۶۹
۱۸	چُست آمدم به معرکه، آیینِ کار چیست	۱۷۰
۱۹	ترکِ جان در رهِ آن سروِ روان نا نهمه نیست	۱۷۱
۲۰	آن فتنه یی که از تو مرا التماس نیست	۱۷۲
۲۱	مراد و خضر عنان گیر باید از چپ و راست	۱۷۲
۲۲	از دلِ یوسف غمی در کنجِ زندان برنخاست	۱۷۳
۲۳	صد شکر کز اقبالِ غم و لشکرِ آفت	۱۷۳
۲۴	گر عشق نهد قسمتِ من خواری و آفت	۱۷۴
۲۵	دردِ نایافت زبید ردیِ اقبال منست	۱۷۴
۲۶	تا کوکبهٔ رحمت جاوید بلند است	۱۷۵
۲۷	بختِ جم و کاووس عنانش بکفِ تُست	۱۷۵
۲۸	منزل گهِ دلها همه کاشانهٔ عشق است	۱۷۶
۲۹	از نورِ آتشین نفسم خانه روشن است	۱۷۶
۳۰	بازم ز داغِ سوخته یی خانه روشن است	۱۷۷
۳۱	عهدِ حُسنش روزگارِ دستبردِ آتش است	۱۷۷

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۳۲	اگرچه بوی محبّت ز قاف تا قاف است	۱۷۸
۳۳	میِ مغانه که از دُرد شور و شر صاف است	۱۷۸
۳۴	خوناب آتشین ز سرِ من گذشته است	۱۷۸
۳۵	صد فوج عشوه از نظرِ من گذشته است	۱۷۹
۳۶	پیرِ کنعان چمنش گوشه نشینِ بیت الحزن است	۱۷۹
۳۷	گو، دل از من جمع دار آن کس که با من دشمن است	۱۸۰
۳۸	یک شمّه از صلاحِ میِ ناب گفتنی ست	۱۸۰
۳۹	هرگز نگو که کعبه ز بتخانه خوشتر است	۱۸۱
۴۰	شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست	۱۸۲
۴۱	مگر ترا خبر از بی زبانیِ مانیست	۱۸۲
۴۲	وای که مستانه یار جعدِ پریشان شکست	۱۸۳
۴۳	صد شکر که بتخانهٔ اندیشه خراب است	۱۸۳
۴۴	جز در پناهِ وصلِ دلِ استوارِ دوست	۱۸۴
۴۵	گر تکیه گاهِ گلخن و گر مسندِ جم است	۱۸۴
۴۶	ای دل پیاله گیر که وقت صبوحِ تُست	۱۸۵
۴۷	اندوه هجر پیش روی شادیِ من است	۱۸۶
۴۸	تنها نه دلم، بادهٔ نابش همه خون است	۱۸۶
۴۹	دوشم بخته دامنی در چنگ داشت	۱۸۷
۵۰	باز آتشِ غم دست در آغوشِ خسِ ماست	۱۸۷
۵۱	خوش می تپم بخون که به تیرم چنین زد است	۱۸۸
۵۲	گر زمانه اسیرِ کمندِ آه منست	۱۸۸

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۵۳	مارا بهٔ طرب نسبت و پیوند حرام است	۱۸۹
۵۴	ازان زشربتِ وصلم هوای پرهیز است	۱۸۹
۵۵	زدچه می خواهی دلا گر نازِ استغناست هست	۱۹۰
۵۶	آنی که پای تا به سرت عجبِ طاعت است	۱۹۱
۵۷	صد زخم تازه بر دلم از طعنِ مردم است	۱۹۱
۵۸	زلفت نهار سلسله در پای قیامت	۱۹۲
۵۹	گر شوم صد سال محروم از وصالِ روی دوست	۱۹۲
۶۰	دوش دل ناگشته سیر از وصلِ او بیهوش گشت	۱۹۳
۶۱	ای دل حدیث صبر شنیدن ز بهرِ چیست	۱۹۳
۶۲	از بس که جور کرد به دل غم، که آشناست	۱۹۴
۶۳	نعره زد عشق و دینِ ما بگریخت	۱۹۵
۶۴	سنبلی کو لاله را در بر کشد گیسوی تُست	۱۹۵
۶۵	ای سینه! حبسِ این نفسِ نیلگون بس است	۱۹۶
۶۶	دردم از کوی تو، جا در زیرِ خاکم بهتر است	۱۹۷
۶۷	بختی که مرا لب به لبِ جام رسد، نیست	۱۹۷
۶۸	هوش اگر ناخن زند بر دامنِ شراب ناب هست	۱۹۷
۶۹	منم که طاعتِ بت لازمِ سرشتِ منست	۱۹۸
۷۰	خانهٔ دشمنِ من قفلِ نهانخانهٔ عشق است	۱۹۸
۷۱	در محبت درد اگر بیدرد است بسیار هست	۱۹۹
۷۲	بردِ مسیح، که فکرِ فراغِ من غلط است	۱۹۹
۷۳	تا چشمِ عشوه سازِ تو مهمانِ فتنه است	۲۰۰
۷۴	از شوقِ کرا این نامه گرانمایه متاع است	۲۰۰
۷۵	کوی عشق است این که در هر گام صد عاقل گم است	۲۰۱
۷۶	گلزارِ حُسن تازه زردی چو ماهِ اوست	۲۰۲
۷۷	صد چشمه زهر از لبِ داغِ دلِ ما ریخت	۲۰۲
۷۸	اصلاحِ پریشانیم اندازهٔ کس نیست	۲۰۳
۷۹	نالهام پرورش آموزِ نهالِ اثر است	۲۰۳
۸۰	منم که از غمِ محرومیم جدایی نیست	۲۰۴
۸۱	هیچ گه نالهٔ من گوشِ زدِ آن مه نیست	۲۰۴
۸۲	دل به صد ره می رود اما مرادِ دل یکیست	۲۰۵
۸۳	حیرت ملازمِ گلِ رخسارهٔ کسیست	۲۰۵
۸۴	دریا فراغ و کشتیِ ما بی معلم است	۲۰۶
۸۵	آتشین لالهٔ دل صد ورق است	۲۰۶
۸۶	گر نخلِ وفا برندهد چشمِ تری هست	۲۰۷
۸۷	نگفتن و نشنودن زبان و گوش منست	۲۰۷
۸۸	نوشیم شربتی که شکر با درد گم است	۲۰۸
۸۹	مژدگانی که جنون را به سرم کاری هست	۲۰۹
۹۰	مرا که شیشهٔ دل در زیارت سنگ است	۲۰۹
۹۱	مرد بیابانه گردی که زرق و شیدایی است	۲۱۰
۹۲	موجزن در دل خیالِ آن لب میگون گذشت	۲۱۰
۹۳	کوی عشقت این که مُرغِ سدره اینجا پر گذاشت	۲۱۱
۹۴	هر خنده یی دریچه گشایندهٔ غم است	۲۱۱

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۹۵	دمه کز دوختن این چاکِ گریبان رفت است	۲۱۲
۹۶	کسی که دیده بحُسنِ تو آشنا کرداست	۲۱۳
۹۷	هرگاه که از مهر بکین میلِ تو بیش است	۲۱۳
۹۸	زبان زنکته فرو ماند دراز من باقیست	۲۱۴
۹۹	گر نوشِ دفا قحط شود نیش کفاف است	۲۱۴
۱۰۰	دلم بزخمِ تو جان داد و بلی تپیدن نیست	۲۱۴
۱۰۱	ای پند گو دلم مخراش این فسانه چیست؟	۲۱۵
۱۰۲	نشأهٔ مخموریم بامستیِ مجنون یکیست	۲۱۶
۱۰۳	من بلبلِ آن گل که گلابش همه خون است	۲۱۶
۱۰۴	حُسنش نیازمندِ تماشا زناز نیست	۲۱۷
۱۰۵	ای تازه جهان از تو به آرایشِ آفت	۲۱۷
۱۰۶	شبم بخفتن در روزم به تراژ خانی رفت	۲۱۸
۱۰۷	مانگوییم که در شهر ستمکاری هست	۲۱۸
۱۰۸	ممنونِ ترکتازی گردون دل من است	۲۱۹
۱۰۹	دلم به قبلهٔ اسلام مایل افتاداست	۲۲۰
۱۱۰	لطفت گهرِ عتاب بشکست	۲۲۰
۱۱۱	چشمم به نهالیست که خورشید برادست	۲۲۱
۱۱۲	عشق کو؟ تا نوکنم با درد پیمانی درست	۲۲۱
۱۱۳	امیدِ صلحم از ان ناشکیب ایولبست	۲۲۲
۱۱۴	به دل ز رفتنِ جانم چه عیشهاست که نیست	۲۲۲
۱۱۵	برقِ حسنی کز فروغش دیدهٔ ادراک سوخت	۲۲۳

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۱۶	به عقل مشوره تا کی کشم؟ ایاغ کجاست؟	۲۲۳
۱۱۷	پیش ازین چهرهٔ بیتابیم این رنگ نداشت	۲۲۴
۱۱۸	معشوقِ گلِ تازه و عاشقِ گلِ خام است	۲۲۴
۱۱۹	در راهِ عشق عافیتِ ما شهادت است	۲۲۵
۱۲۰	گریه همخوابهٔ آن چشم که دیدن دانست	۲۲۵
۱۲۱	دلم ز شوقِ جمالِ ندیده لبریز است	۲۲۵
۱۲۲	شمعِ نفسم دوش ز داغِ گله خون ریخت	۲۲۶
۱۲۳	نه همین آرزوی شادی عالم هوس است	۲۲۶
۱۲۴	کسی که از خرد اسبابِ آگهی برداشت	۲۲۶
۱۲۵	دیوانگی که بادیه گردِ دماغِ ماست	۲۲۷
۱۲۶	آن که از ترکیبِ آب و گل تنِ هر فرد ساخت	۲۲۷
۱۲۷	لطیفه‌ئی بزبان از دماغم افتاداست	۲۲۸
۱۲۸	کیست در پرده که دلهای بنی آدم از وست	۲۲۸
۱۲۹	تا دلم زان زلفِ مشکین در کمند افتاده است	۲۲۸
۱۳۰	چنان که از چمنِ حُسنِ تو گلی بر خاست	۲۲۹
۱۳۱	ای دل به سرِ تو به چو باز آمدنت نیست	۲۲۹
۱۳۲	سینهٔ ریش از عدم آوردم و آسوده رفت	۲۲۹
۱۳۳	هزار شور به دل زان لب و تبسم هست	۲۳۰
۱۳۴	شهره بود این که شب فرقت یاران سا امیست	۲۳۰
۱۳۵	الماسِ جفای تو به جام دل ریش است	۲۳۱
۱۳۶	درماندهٔ دیارِ رضا مردِ چاره نیست	۲۳۱

Marfat.com

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ
۱۳۷	پیغام گذارِ من و معشوق صبانیست	۲۳۲
۱۳۸	گرنہ فہد کفر و دین عاشق، مگو معذور نیست	۲۳۲
۱۳۹	دل شہیدِ اوست کزوی کس نشان ہرگز نیافت	۲۳۲
۱۴۰	ضمیرِ روشنِ من پرتوی زداغِ دل است	۲۳۳
۱۴۱	مرا بگوی تو شادم کہ اعتباری نیست	۲۳۳
۱۴۲	آبِ حیوان آتش و بادِ مسیحا آتش است	۲۳۴
۱۴۳	دلم کہ سحر تمنایش باطل افتاد است	۲۳۴
۱۴۴	آلودہ ای وصحبتِ جانانت آرزو ست	۲۳۵
۱۴۵	دوشش بلی روی تو چشمم تا سحر چون می گریست	۲۳۵
۱۴۶	نی ہمین از خوی گرمش جانِ من در آتش است	۲۳۶
۱۴۷	داغِ عشقت بر سرایای منِ محنت کش است	۲۳۶
۱۴۸	رفتن بہ سجدہ بہر نکویان زمن خوش است	۲۳۶
۱۴۹	بہ کرم ہای دوست سوگند است	۲۳۶
۱۵۰	از تو بیداد و زمن خواہشِ زنہار خوش است	۲۳۷
۱۵۱	تا شیشہ گری قاعدۂ سنگ نبود است	۲۳۷
۱۵۲	گر تماشای گلِ روی ترا این لذت است	۲۳۸
۱۵۳	بگریہ از برم آن سرو نازنین برخاست	۲۳۸
۱۵۴	بوالہوس کو را گریبان تا بدامن چاک نیست	۲۳۹
۱۵۵	مدارِ صحبتِ ما بر حدیثِ زیر لبی ست	۲۳۹
۱۵۶	خشم و ناز تو بلای دل و دین می بالیست	۲۴۰
۱۵۷	اگر نہ خشم ترا ننگ از ہلاکِ منست	۲۴۰
۱۵۸	آنم کہ نسبتم بہ شہیدانِ نازِ تست	۲۴۰
۱۵۹	نشاطِ وصل و غمِ انتظار ہر دو یکیست	۲۴۱
۱۶۰	ساقی قدحی کانچہ حلال است حرام است	۲۴۱
۱۶۱	بعد عمری دیدمش بر خشم ناز افزودہ است	۲۴۲
۱۶۲	غمِ اربابِ دل از شادی عالم کم نیست	۲۴۲
۱۶۳	عتاب اگرچہ ہمان در مقامِ خونریز است	۲۴۲
۱۶۴	فتنہ را از جلوۂ سروت پی شرمندگیست	۲۴۳
۱۶۵	با مہر و با محبت و با آرزوی دوست	۲۴۳
۱۶۶	بر عیش دل مبند کہ او را ثبات نیست	۲۴۴
۱۶۷	اینکہ ہر لحظہ کنی شیوۂ آہنگ خوش است	۲۴۴
۱۶۸	عشق را نازم کہ ہر کس یافت ایمانش بسوخت	۲۴۴
۱۶۹	بہ دل چہ نوری ازان شب چراغم افتادہ است	۲۴۵
۱۷۰	گرچہ شب وصل بمن منتِ آسایش داشت	۲۴۵
۱۷۱	از حرم جستم خبر گفتند کس در خانہ نیست	۲۴۶
۱۷۲	رہ بہ شہرِ عشق گر بانگِ تو نیا بر خاست	۲۴۶
۱۷۳	جنگ آتش آشتی آتش، مدارا آتش است	۲۴۶
۱۷۴	بیدلی کو تا ازو پرسم دلِ آوارہ چیست	۲۴۷
۱۷۵	دو عالم سوختن نیرنگ عشق است	۲۴۷
۱۷۶	گردِ محنت بطوفِ منزلِ ماست	۲۴۸
۱۷۷	تا روی دلفروزِ تو بستانِ آتش است	۲۴۸
۱۷۸	زخم از دہانِ تیغ ربودن نزاع ماست	۲۴۹

Marfat.com

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ
۱۷۹	خبری خواہم ازان کوی کہ اعزازی ہست	۲۵۰
۱۸۰	تا خط بگرد آن لبِ شیرینِ شمایل است	۲۵۰
۱۸۱	آن متاعم من کہ اینجا لایقِ بازار نیست	۲۵۱
۱۸۲	گذشت و بر من عاجز ببین چہ حال گذشت	۲۵۲
۱۸۳	غمگساری در لباس دشمنی محبوبی است	۲۵۲
۱۸۴	تاج زر گر بودش فتنہ یی از بہرِ خود است	۲۵۲
۱۸۵	آن شیوہ کہ غارتگر صد قافلہ جان نیست	۲۵۳
۱۸۶	از تو بی مہر کسی نامِ وفا نشنید است	۲۵۳
۱۸۷	صومعہ دیدم بجز مشتی بروت و باد نیست	۲۵۴
۱۸۸	گشود برقع و طوفانِ حُسن عالم سوخت	۲۵۵
۱۸۹	گر دلِ عنانِ فرصت از آغاز می گرفت	۲۵۵
۱۹۰	زخم کاریدن برد الماس بستن کارِ کیست	۲۵۶
۱۹۱	لب فرو بستنِ ناصح گرہی بجا داست	۲۵۶
۱۹۲	من براہی می روم کانجا قدم نامحرم است	۲۵۷
۱۹۳	یا سرِ تقدیر سایۂ اندیشۂ وہم است	۲۵۷
۱۹۴	دل آتشی افروخت کز ہر دو جہان سوخت	۲۵۸

ردیف ثای مثلثہ

۱	گلچینِ عشق شو، بہ خرد واگذار بحث	۲۵۹

ردیف جیم فارسی

۱	منصور وانا الحق زدن و دارد و گر ہیچ	۲۶۰
۲	ما ہیم و دلی سر بسر افگار و دگر ہیچ	۲۶۰

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ

ردیف حای مہملہ

۱	نزدیکِ لب رسانده شکستیم جام صلح	۲۶۱

ردیف خای معجمہ

۱	چنان غمِ تو بہ آزارِ جانِ ما گستاخ	۲۶۱

ردیف دال

۱	عشرت گیتی اگر صحبتِ یوسف باشد	۲۶۲
۲	خوبان چو بہم گرمیِ بازار فزودند	۲۶۳
۳	دلی چو شعلۂ حُسنِ تو فرد می خیزد	۲۶۳
۴	ہنوز خستہ دلم تکیہ بر عدم می زد	۲۶۴
۵	ز ذوقِ درد بیرون را درونم مشتعل دارد	۲۶۴
۶	گر بادشوم بر تو وزیدن نہ گذارند	۲۶۵
۷	آہ ازین دل کز گریبانِ غمی سر بر نزد	۲۶۵
۸	گر درِ کامِ دل از بختِ زبون بگشاید	۲۶۶
۹	آن دل کہ بہ ہجرِ تو ز آرام برآید	۲۶۶
۱۰	تا کی از لب گہر آن مستِ تکلم ریزد	۲۶۷
۱۱	ز بوی بادہ دلم آب و رنگ می گیرد	۲۶۸
۱۲	آن مستِ ناز کز نگہش می فروچکد	۲۶۸
۱۳	دل خستگان کہ بستہ تدبیر می شوند	۲۶۹
۱۴	دگر خلوت بہ عشرت خانۂ خمار می ماند	۲۶۹
۱۵	اہلِ معنی سر بہ صحرای درونم دادہ اند	۲۷۰
۱۶	دوش دل آرایشِ بزمِ تمنا کردہ بود	۲۷۰

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۷	گر نیم قطره می ز دهانِ سبو چکد	۲۷۱
۱۸	چه فتنه در دلِ آن عشوه ساز می گذرد	۲۷۱
۱۹	چنانکه در چمنِ روضه خس نمی گنجد	۲۷۲
۲۰	ای گریه ریز شی که بلا کم نمی شود	۲۷۲
۲۱	کدام لحظه دلم گردِ غم نمی گردد	۲۷۳
۲۲	دودی ز دل برآمد و خون جوش می زند	۲۷۴
۲۳	بسی در کوفتم تا بوی خیر از میفروش آمد	۲۷۴
۲۴	بحمدالله که بازم نشأهٔ رندی بجوش آمد	۲۷۴
۲۵	کسی که رو به حریمِ رضا نمی آرد	۲۷۵
۲۶	دگر مراد بگرد حصول می گردد	۲۷۵
۲۷	لبِ تو گر نمک افشان به هر جگر باشد	۲۷۶
۲۸	گرم دعای ملک خاکِ رهگذر باشد	۲۷۶
۲۹	از مرگِ من آن عشوه نما را که خبر کرد	۲۷۷
۳۰	دل نه شد فرزانه و عقل از فسون دلگیر شد	۲۷۷
۳۱	اگر ز کادشِ مژگانِ او دلم خون شد	۲۷۸
۳۲	ترسم اهل ورع از شوقِ شرابم بکشند	۲۷۹
۳۳	خوش آنکه حیرتم از جلوهٔ جمالِ تو باشد	۲۷۹
۳۴	باز شاهینِ امیدم اوج پروازی کند	۲۸۰
۳۵	چو مرغِ سدره که در آشیان بیاساید	۲۸۰
۳۶	آواره دلی کو روشش خیر نداند	۲۸۱
۳۷	بیا که نغمه سرایان نفس به نی بستند	۲۸۱

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۳۸	دوش کز عشقِ تو دل عیبِ سلامت میکرد	۲۸۲
۳۹	بباغِ عشق تذرو طرب حزین میرد	۲۸۲
۴۰	به حکمِ عشق چو بر اهلِ صدق ره گیرند	۲۸۳
۴۱	عیدی چنین که زاهد اندوهِ دین ندارد	۲۸۳
۴۲	گر اوستادِ قسمت اندازه گم نمی کرد	۲۸۴
۴۳	آنجا که بختِ بد به تقاضت غلو کند	۲۸۴
۴۴	آن طرّه چون علم بسرِ دوش می زند	۲۸۵
۴۵	در رهِ سودای او فرزانه در خون می رود	۲۸۵
۴۶	به جهان چه کار سازم که به ساختن نیرزد	۲۸۶
۴۷	گفتگو عین صداع است ار چه سرگوشی بود	۲۸۶
۴۸	در ازل رفتم به سیرِ کعبه، دیّاری نبود	۲۸۶
۴۹	عشق اگر مرد است مردِ تابِ دیدار آورد	۲۸۷
۵۰	در دکیشان همه ناموس کش کیش هم اند	۲۸۸
۵۱	تشنه ام، رطلِ گران خواهم گزید	۲۸۸
۵۲	ذوق در خاک تپیدن اگر از دل برود	۲۸۹
۵۳	کنونکه دیده خریدیم، باغها ئم شد	۲۹۰
۵۴	سرم ز وصلِ نهالی بلند خواهد شد	۲۹۰
۵۵	مجنون تو هر دم ردشِ تازه نسازد	۲۹۱
۵۶	حدیثِ عشقِ جانفرسا مگویید	۲۹۱
۵۷	خوش آن محفل که از گرمی شرابم رو دلسوزاند	۲۹۲

Marfat.com

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ
۵۸	دلبران نی دل بہ نازِ وعشوہ غافل می برند	۲۹۲
۵۹	نہ رنجم گر بیالینم مسیحا دیر می آید	۲۹۳
۶۰	بندۂ دل شوم کہ او خونِ فراغ می خورد	۲۹۳
۶۱	حرم جویان دری را می پرستند	۲۹۴
۶۲	دلِ ما را بہ فسون جادوی بابل نہ برد	۲۹۴
۶۳	چون عشقِ بت ز کعبہ بہ دیرم حوالہ کرد	۲۹۵
۶۴	مرا در دلیست کز دارو دی راحت بیش می گردد	۲۹۵
۶۵	تحورم زخم دران کوچہ کہ مرہم باشد	۲۹۶
۶۶	خم بہ جوش آمد بگو چون تو بہ اکنون نشکند	۲۹۶
۶۷	بیا کہ در چمنِ انتظار آب نماند	۲۹۷
۶۸	ہجران شبِ تارِ ما ندارد	۲۹۷
۶۹	ما کسی را نہ شناسیم کہ غم نشناسد	۲۹۸
۷۰	در چمن حور وشان انجمنی ساختہ اند	۲۹۸
۷۱	رفتہ یی دل و جانم پیالہ در دست اند	۲۹۹
۷۲	عصمت از لعلِ لبت گرد ہوس می گردد	۲۹۹
۷۳	این صفا حُسن و محبّت ز ہم اندوختہ اند	۳۰۰
۷۴	فتادگان سرِ خود را بہ خاکِ پا بخشند	۳۰۰
۷۵	گردِ عشق زنی، تابِ ملامت باید	۳۰۱
۷۶	در محبّت لبِ خشک و دلِ تر می خندد	۳۰۱
۷۷	کہ دست در خمِ مَی زد کہ خونِ ما جوشید	۳۰۲
۷۸	کرشمہ دست در آغوشِ نوشخندِ تو باد	۳۰۲

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ
۷۹	دوش در دیرِ مغان بودیم و کس با ما نبود	۳۰۲
۸۰	ردی گرمی کو کہ داغم باز بوی خون دہد	۳۰۳
۸۱	عرض کردیم بہ زاہد کہ ریا نفرود شد	۳۰۴
۸۲	دارم ز زخمِ غمزۂ او لذّتی کہ بود	۳۰۴
۸۳	آنچنان ز آتشِ بیدادم مرا می سوزد	۳۰۵
۸۴	طریقِ دلبریِ تو مگر پری داند	۳۰۵
۸۵	برہمن کی رہ اسلام از بیمِ ستم گیرد	۳۰۶
۸۶	آنم کہ تلخیم ز غم افزون نوشتہ اند	۳۰۷
۸۷	نہ گرفتم از تو جامی سرم این خمار دارد	۳۰۷
۸۸	مرا چو در شبِ ہجر اضطراب بگدازد	۳۰۸
۸۹	مقیم کعبہ کہ عیبِ شرابخانہ کند	۳۰۸
۹۰	نسیمِ صبح چو برگِ سمن فرو ریزد	۳۰۹
۹۱	دوش ذکرِ شیخ و شاب از پردۂ عشاق بود	۳۰۹
۹۲	زندگی بخشم فسونِ لعلِ خندانِ تو شُد	۳۱۰
۹۳	لبش ہرگز بہ دشنامِ منِ ناکام نگشاید	۳۱۰
۹۴	دلم گہ از جدایی گہ ز داغِ رشک خون باشد	۳۱۰
۹۵	گر نہ مجنون رخت از کوی ہوس بیرون کشد	۳۱۱
۹۶	چون شد کہ دلِ شگفتہ بہ آن کو نمی رود	۳۱۱
۹۷	خوش آن کز تو سنی آن گل بخون کردن فرو آید	۳۱۲
۹۸	بجز مہرِ تو از گلزارِ جانِ من نمی روید	۳۱۲
۹۹	مرغی از بامِ تو آہنگِ پریدن دارد	۳۱۳

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۰۰	چون من به غمت زار نشستن که تواند	۳۱۳
۱۰۱	نه همین خستهٔ دلِ ما خود از غم دارد	۳۱۴
۱۰۲	بتان که محنتِ اهل نظر نمی دانند	۳۱۴
۱۰۳	شرمسارم کز غمِ هجران دلم ناخسته شد	۳۱۴
۱۰۴	رهروِ بادیهٔ عشق هراسان نرود	۳۱۵
۱۰۵	بهشت خاصِ شما زاهدان نماز کنید	۳۱۵
۱۰۶	خوبان شهر و کو همه در مسکنِ من اند	۳۱۶
۱۰۷	گر خدا یارِ دلنواز نداد	۳۱۶
۱۰۸	من نگویم که صنم بشکن و زنّار مبند	۳۱۷
۱۰۹	من آن مرغم که دستان وفایی میتوانم زد	۳۱۷
۱۱۰	باید آنانکه هواداری دلها نه کنند	۳۱۸
۱۱۱	نکته یی گفتیم و صوفی مهر بر دستان نهاد	۳۱۸
۱۱۲	زایرِ کعبه که در دیر نه محرم باشد	۳۱۸
۱۱۳	گر از ثواب شکایت گه از گنه تا چند	۳۱۸
۱۱۴	بزیرِ تیغِ غمت خون گرفته یی چندان	۳۱۸
۱۱۵	باز مرغِ دل ندارد احتراز از دامِ درد	۳۱۹
۱۱۶	از خمِ زلفِ دل آویزِ تو جان برمی دهد	۳۱۹
۱۱۷	شود در دم فزون با مدعی چون گرم کین گردد	۳۱۹
۱۱۸	تو مست از جامِ عیش و من ز اشکِ لاله گونِ خود	۳۲۰
۱۱۹	دوستان زخمِ مرا مرهم بهبود کنند	۳۲۰
۱۲۰	آن که ما را هوسی داد که بالیستی داد	۳۲۰
۱۲۱	من تشنهٔ آن دردکه درمان نه پذیرد	۳۲۱
۱۲۲	عقل نخست در تو گم در تو خیال کی رسد	۳۲۱
۱۲۳	به یار دست گهی در کمر توانی کرد	۳۲۱
۱۲۴	آنکه نظارهٔ حُسن تو تمنّا می کرد	۳۲۲
۱۲۵	خرم آن قوم که دستِ غمِ یاری گیرند	۳۲۲
۱۲۶	به دشمن جان دهی و زدینِ او چیزی بجا باشد	۳۲۳
۱۲۷	شبی که از همه شبها مصیبتم کم بود	۳۲۳
۱۲۸	بتان که دین و دل از مردمِ حرم بردند	۳۲۴
۱۲۹	گاهی که عارضِ او دیدارمی فروشد	۳۲۴
۱۳۰	بوده ام با او خبر از حالتِ دوشم کنید	۳۲۵
۱۳۱	گر مردمِ عالم همه را یار توان کرد	۳۲۵
۱۳۲	کو سحرِ غمزه یی که ربت از جیبِ دین کشد	۳۲۵
۱۳۳	می که در کام سرنگون نفلطید	۳۲۶
۱۳۴	هرگز مرا چنین نمکی در جگر نبود	۳۲۶
۱۳۵	این ناله کز درون جُست آسان برون نیامد	۳۲۶
۱۳۶	هرگز دلم ندید شفا را که تب نکرد	۳۲۷
۱۳۷	ز تاب تب شب غم بسترم چنان گردد	۳۲۷
۱۳۸	اهل وفا کآتشِ ما تیز می کنند	۳۲۷
۱۳۹	کی دل ز طعنِ مردمِ بی غم خجل شود	۳۲۷
۱۴۰	ز چشمِ خویش بر رشکم که میلِ ردی تو دارد	۳۲۸
۱۴۱	کسی ز ماتمِ دل گفتی ز کس نکشد	۳۲۸

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۴۲	تا بوی نعیم ستم از خوان تو یابند	۳۲۹
۱۴۳	دلم ز گوشهٔ گلخن بطرفِ باغ آمد	۳۲۹
۱۴۴	نه بیند سوی کس چشم دلی حیرانی ی دارد	۳۳۰
۱۴۵	چو شورِ فتنه بحسنت به جلوه گاه برآید	۳۳۰
۱۴۶	هر یک از راهبران در قدمی حیرانند	۳۳۰
۱۴۷	نور پیشانی شیخ از اثرِ صهبا بود	۳۳۱
۱۴۸	آنانکه وصف حسن تو تقریر می کنند	۳۳۱
۱۴۹	چون سنگِ جفا بدست گیرد	۳۳۲
۱۵۰	هر دم از دیرِ مغان در درسی می آید	۳۳۲
۱۵۱	دل خانه درین عالمِ بیگانه نه گیرد	۳۳۳
۱۵۲	هر کس که در بهار به صحرا برون رود	۳۳۳
۱۵۳	بنازم شیشهٔ می را که خوش مستانه میگرید	۳۳۴
۱۵۴	ز صوتِ بلبل اندر بوستان فرزانه می گرید	۳۳۴
۱۵۵	بیار باده که جانم دمی ز ناله برآید	۳۳۵
۱۵۶	کسی بدردِ محبّت خمارِ غم نکشد	۳۳۵
۱۵۷	هر که اندیشد که از پا خاری باید کشید	۳۳۶
۱۵۸	کو فتا تا ز خمها شمشیر بر مرهم نهند	۳۳۷
۱۵۹	به گاه نزع که رندان به توبه می کوشند	۳۳۷
۱۶۰	اگر دانش عنان جنبان نباشد	۳۳۷
۱۶۱	این دل که جراحتش فزون باد	۳۳۸
۱۶۲	نه گل نسیم و نه بلبل نوانگه دارد	۳۳۸
۱۶۳	ز ننگِ عافیت بازم دلِ شرمنده می سوزد	۳۳۹

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۶۴	نه مهر بر دلِ اندیشه می توانم زد	۳۳۹
۱۶۵	آن را که خرد دبال باشد	۳۴۰
۱۶۶	دگر جانم ز ناسازیِ اقبالِ کهن سوزد	۳۴۰
۱۶۷	در راه عشق ای دل گر جان دهی چه باشد	۳۴۱
۱۶۸	به بزمِ عشرت آن گل با دلِ من کارها دارد	۳۴۱
۱۶۹	هر که حرصش راه زد کامش روا هرگز نشد	۳۴۲
۱۷۰	کسی کو در تبِ عشقِ تو نبضِ خویشتن گیرد	۳۴۲
۱۷۱	اهلِ معنی دوش بر دوشِ عقولم دیده اند	۳۴۳
۱۷۲	شکر کز کشمکشِ شوق نجاتم دادند	۳۴۳
۱۷۳	چند بی بهره بود دیدهٔ گریانی چند	۳۴۴
۱۷۴	جمعی ز سران دامنِ مهان تو بوسند	۳۴۴
۱۷۵	بخت کو تا شاهدِ وصلم در آغوش آورد	۳۴۴
۱۷۶	آن کو چو من از عشق پریشان نه نشیند	۳۴۵
۱۷۷	کسی می طربم در ایاغ می ریزد	۳۴۵
۱۷۸	غمِ تو هست، به عیشِ جهان که پردازد	۳۴۶
۱۷۹	دمِ مردن ز شوقِ آنکه یارِ دلنواز آید	۳۴۶
۱۸۰	گر بخوابِ اجلم دیدهٔ جان گرم نه شد	۳۴۷
۱۸۱	نغمه یی کز رهِ تاثیر به شیون نه کشد	۳۴۷
۱۸۲	کو شورشی که صحبتِ شادی بهم خورد	۳۴۸
۱۸۳	بیادم هرگز آن نخلِ قدِ موزون نمی آید	۳۴۸
۱۸۴	ز شهرِ دل بگوشم هر نفس فریادی می آید	۳۴۹

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۸۵	مرا زغمکدهٔ سینه داغ می روید	۳۴۹
۱۸۶	جماعتی که ز ناموس و نام می گفتند	۳۵۰
۱۸۷	اهل همّت لب از دعا بستند	۳۵۰
۱۸۸	کاش آن کسان که منعم ازان تند خو کنند	۳۵۱
۱۸۹	ز چشمم آبِ حسرت می تراود	۳۵۱
۱۹۰	دلم در عالمی باز خمِ زهر آلود می گردد	۳۵۲
۱۹۱	فلک ساقی و غم صهبا، کسی هشیار کی ماند	۳۵۲
۱۹۲	مرد به مدرسه کانجا خرد موسوس شد	۳۵۳
۱۹۳	یک دم ای شوخ اگر با تو نشینم، چه شود	۳۵۳
۱۹۴	تا بود سراسیمه دلم، در بدری بود	۳۵۴
۱۹۵	تا به کی عمر به افسوسِ جهالت برود	۳۵۴
۱۹۶	تا قدم بر اثرِ نام و نشان خواهد بود	۳۵۵
۱۹۷	دمی که جانبِ من بیند و پیاله بنوشد	۳۵۵
۱۹۸	تو حُسنِ خود چه شناسی چنانکه می باید	۳۵۶
۱۹۹	خوش ریایی شب به کُنجِ خانقه درکار بود	۳۵۶
۲۰۰	مگر لبِ تو قرینِ شراب می گردد	۳۵۶
۲۰۱	برهمن کیشم که صد قسم طعنه بر اصحاب زد	۳۵۷
۲۰۲	وعظِ من گردِ فشاندهٔ عصیان نشود	۳۵۷
۲۰۳	هیچ گه نقشِ جمالِ تو نمایان نه شود	۳۵۸
۲۰۴	دوست در پیش نظر، چون غمش از دل برود	۳۵۸
۲۰۵	گر محبت حمله بر ناموسِ کفّار آورد	۳۵۹

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۲۰۶	هر زمان قاصد ازان مه خبری می آرد	۳۶۰
۲۰۷	هنوزش چشمِ فتان بر سرِ صد ناز می دارد	۳۶۰
۲۰۸	دگر ز صحبتِ شادی کناره خواهم کرد	۳۶۱
۲۰۹	مکن بیگانگی ناگه درین کارت خطا افتد	۳۶۱
۲۱۰	غمزهٔ او نشتری در دامنِ مرهم کند	۳۶۱
۲۱۱	سمن فشانم و خاشاک بر سرم ریزند	۳۶۲
۲۱۲	منم به بزمِ تو با نالهٔ نیاز آلود	۳۶۲
۲۱۳	در همان روز که پیغامِ حیاتم دادند	۳۶۲
۲۱۴	منادی است که هر شام را چراغ دهند	۳۶۳
۲۱۵	نسیمِ گل طلبان رُو به هیچ جا نکنند	۳۶۳
۲۱۶	گلعذاران چو سر راهگذاری گیرند	۳۶۳
۲۱۷	چشم نه بهرِ خویش دم نزع تر شود	۳۶۴
۲۱۸	حُسنِ نو را فشانت ار آرایشِ ایمن شود	۳۶۴
۲۱۹	کسی ز مجلس ما شادمان بدر نرود	۳۶۵
۲۲۰	یک دردِ تو ام در دلِ ناشاد نیامد	۳۶۵
۲۲۱	گر دست دهد فرصتی ارزان نفروشی کین صید بدامِ همه صیاد نیاید	۳۶۶
۲۲۲	عشق کو کز دل و دین نام و نشان گم باشد	۳۶۶
۲۲۳	خضر اگر بر لبِ کس منّتِ آبی دارد	۳۶۷
۲۲۴	هر کرا نشأهٔ غیرت به سلامت باید	۳۶۷
۲۲۵	خرد دار الشفا و جهل محنت خانه می سازد	۳۶۸
۲۲۶	حیف است که دستی به نمکدانِ تو یابند	۳۶۸

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۲۲۷	گر لبِ اہلِ حقیقت دُرِ راز افشاند	۳۶۹
۲۲۸	ہم نوای بلبل و ہم صوتِ زاغم می گزد	۳۶۹
۲۲۹	از دست عشق بازان رطلِ گران توان زد	۳۶۹
۲۳۰	گرفتم از غضبِ شہ مقربان بجہند	۳۷۰
۲۳۱	دوست را محترز از صحبتِ ما نتوان کرد	۳۷۱
۲۳۲	خرد بہ نشأۂ عشقِ نگارِ ما نرسد	۳۷۱
۲۳۳	ز بہر داغ کہ مستان علاج می طلبند	۳۷۲
۲۳۴	غم شبیخون می زند ای دوستان لشکر کنید	۳۷۳
۲۳۵	مدعی باز ملول است، بلایی دارد	۳۷۳
۲۳۶	اگرچہ راہ بہ عیبت کسی عیان نہ برد	۳۷۴
۲۳۷	کسی کز فقر جوید کامِ دل، درویش کی ماند	۳۷۴
۲۳۸	لب حرفِ شفا گفت و دلِ سوختہ تب کرد	۳۷۵
۲۳۹	مستِ عشقِ تو کہ میدان طلب از شیر شود	۳۷۵
۲۴۰	دگر دلم ز می تازہ مست می گردد	۳۷۶
۲۴۱	یاران بروز حادثہ یارِ جہان شوند	۳۷۶
۲۴۲	فغان کز سینہ دایم آہِ بی تاثیر می زاید	۳۷۷
۲۴۳	چہ مہربان بہ سفر شد چہ تند قہر آمد	۳۷۷
۲۴۴	مستانِ عشق خانہ در آتش گرفتہ اند	۳۷۸
۲۴۵	کسی کہ دل بہ وفایی تو عشوہ کیش نہاد	۳۷۸
۲۴۶	زندانیِ عشق تو بہ گلزار نہ گنجد	۳۷۹
۲۴۷	در غمکدۂ عشق کہ غمخوار نہ گنجد	۳۷۹
۲۴۸	کجاست فتنہ کہ آن شوخ را سوار کند	۳۸۰
۲۴۹	آنان کہ غمت مایۂ افسانہ نہ سازند	۳۸۰
۲۵۰	بہ کیشِ اہلِ وفا مدّعا نمی گنجد	۳۸۱
۲۵۱	مگو کہ نغمہ سرایان عشق خاموش اند	۳۸۱
۲۵۲	تا محبّت گہرِ عجز و نیاز افشاند	۳۸۲
۲۵۳	ہر کس بروزِ نیک مرا غمگسار شد	۳۸۲
۲۵۴	از دیدہ ام کدام نفس خون نمی رود	۳۸۳
۲۵۵	صد غم دمی بزاید کانرا سبب نباشد	۳۸۳
۲۵۶	در ملکِ عشق ہر کہ شہیدش نمی کنند	۳۸۴
۲۵۷	ہر چہ بگزیدم از آن کیشِ برہمن بہ بود	۳۸۴
۲۵۸	گشود زلفِ معنبر شمال تا چہ کند	۳۸۵
۲۵۹	زردی آتشِ سوزان اگر خاشاک می روید	۳۸۶
۲۶۰	جان ز شوقِ لبت شکر خاید	۳۸۶
۲۶۱	رہروِ بادیۂ عشق ہراسان نہ رود	۳۸۷
۲۶۲	بہ لحد چگونہ زین غم دلم آرمیدہ باشد	۳۸۷
۲۶۳	بازم بطوفِ میکدہ احرام تازہ شد	۳۸۸
۲۶۴	ہر جا کہ مست و غمزہ زن آن عشوہ آیین میرود	۳۸۹
۲۶۵	تشنہ لب رفتم بہ جنّت، چشمۂ کوثر نبود	۳۸۹
۲۶۶	ز کوی عشق ملک دل شکستہ می آید	۳۸۹
۲۶۷	کو عشق کز شمایل عقلم جنون چکد	۳۹۰
۲۶۸	کسی میوۂ غم ز باغم نخورد	۳۹۰

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۲۶۹	نزاعِ کفر و دین در کوچه بازاری باید	۳۹۱
۲۷۰	رفتم از عشق تو با اهل هوس گامی چند	۳۹۱
۲۷۱	چو با من در سخن آن لعلِ آتشناک خواهد شد	۳۹۲
۲۷۲	تا چند بزنجیرِ خرد بند توان بود	۳۹۳
۲۷۳	از پیِ صیدِ دگر تا بجهاندی سمند	۳۹۳
۲۷۴	گشتم اندر دلِ خوبان همه خوبانِ خوداند	۳۹۴
۲۷۵	خوشا کسی که دمی آب بی شراب نخورد	۳۹۴
۲۷۶	چه پُرتیم که بر جانت هوای ما چه کند	۳۹۵
۲۷۷	بجانِ خسته ندانیم کان بلا چه کند	۳۹۵
۲۷۸	کسی بدیدهٔ ناموس خوار می آید	۳۹۶
۲۷۹	بر عیش کوش که هنگامِ کار می گذرد	۳۹۶
۲۸۰	شبی که در تنگِ وصلِ یار می گذرد	۳۹۶
۲۸۱	آن کس که مرا با دلِ غمناک برآورد	۳۹۷
۲۸۲	هوشم بنگاهی برد، جانانه چنین باید	۳۹۷
۲۸۳	عاشقان گر بر دل از دست غباری دارند	۳۹۸
۲۸۴	کسی که از الم عشق بی دلغ شود	۳۹۸
۲۸۵	چه گرمی است که در سر شراب می سوزد	۳۹۹
۲۸۶	کی دلم شاد از می ناب و نوای نی شود	۳۹۹
۲۸۷	دلی کز حُسنِ آن گل در نظر گلزارها دارد	۴۰۰
۲۸۸	معلوم، کز ترشح اشکی چه کم شود	۴۰۰
۲۸۹	آن که در راهِ طلب ماند و پایی نه کشد	۴۰۱
۲۹۰	بر زمان در فتنه خوش نامهربانی می شود	۴۰۱
۲۹۱	عاقلان آدابت آموزند در سوایت کنند	۴۰۲
۲۹۲	ز لوحِ سینهٔ عشاق نقشِ غم نرود	۴۰۲
۲۹۳	شاهین نازش از پسِ عمری هوا گرفت وای آن شکسته بال که در آشیان بماند	۴۰۳

ردیف ذال معجمه

۱	مجنون که عیشش از غمِ لیلی شود لذیذ	۴۰۴

ردیف رای مهمله

۱	بلبب آرام گیر ای جانِ غمگین یکدمی دیگر	۴۰۴
۲	گر مردِ وفایی رو بازارِ الم گیر	۴۰۵
۳	بپای خواهشِ مادّعا شود زنجیر	۴۰۵
۴	بر دای غم، خبری از دلِ آواره بیار	۴۰۶
۵	اگر ابکام رسی از زمانه یاد آور	۴۰۶
۶	چگونه سوزِ غمِ او دهم بسوزِ دگر	۴۰۶
۷	شراب یاس به جام دسبوی ما بگذار	۴۰۷
۸	بادِ دی گو ورقِ لاله دشمشاد ببر	۴۰۷
۹	هر قطره در چشمِ ترم نوح است و طوفانی دگر	۴۰۸
۱۰	هر دم به دردِ دل کنم اندیشه ی دگر	۴۰۸
۱۱	بگیر جامی و دم در کش و بهانه مگیر	۴۰۹
۱۲	ای هر نگاهت از دگری جان شکارتر	۴۰۹
۱۳	جان غمگین مغز دش و دل خشنود مخر	۴۰۹
۱۴	همین معاطله مارا بس است با زنار	۴۱۰

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
	ردیف زای معجمه	
۱	مُردم و دارد جمالِ او دلم رد شد هنوز	۴۱۰
۲	مده تسلیم از صلح بتا مدار هنوز	۴۱۱
۳	قدِ تو آفریده خدا از برای ناز	۴۱۱
۴	العطش ای عشق تلخ آبی بخاکِ ما بریز	۴۱۲
۵	همّت بلند دارد متاعِ هوس بسوز	۴۱۲
۶	جان رفت و سوز دارد تو دلِ ناتوان هنوز	۴۱۲
۷	نگویمت بنشین، در قدح شراب انداز	۴۱۳
۸	ای دل ز شوق آن مه نامهربان بسوز	۴۱۴
۹	داغ داغم کرد یاس و طالبِ کامم هنوز	۴۱۴
۱۰	دل خون شد و بوی گلی غش کند هنوز	۴۱۵
۱۱	خاشاک برقِ حُسن بود عشقِ خانه سوز	۴۱۵
۱۲	دیده‌ام پژمرده و حیران گلِ رویم هنوز	۴۱۶
	ردیف سین مهمله	
۱	کو نین مست و بادهٔ نابی ندیده کس	۴۱۶
۲	بزمِ وصلت دیدم آنجا زهر در جام است و بس	۴۱۷
	ردیف شین معجمه	
۱	دوش در صومعه آمد صنمِ باده فروش	۴۱۸
۲	تا کی از گریه توان منع دو چشم تر خویش	۴۱۹
۳	درمانده‌ام به صحبتِ امّید و بیم خویش	۴۱۹
۴	چو آمد جان بلب زانگونه شد محوِ تماشایش	۴۲۰

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۵	بحمدالله که جان دادم به آن تلخی زبیدادش	۴۲۰
۶	از یاد برده‌ام ردشِ مهر و کین خویش	۴۲۱
۷	بود خاموشیم فردوسِ راز عشق، رعنوانش	۴۲۱
۸	ز خواب ناز همانا گشوده چشمِ سیاهش	۴۲۲
۹	گهی به خشم دلم برنتافتم ز درش	۴۲۲
۱۰	مزاری آتشین دارد شهیدِ شوق دیدارش	۴۲۲
۱۱	بعد عمری که برش یافته‌ام فرصتِ خویش	۴۲۳
۱۲	این قدر طعنه شنیدم ز ملامتگرِ خویش	۴۲۳
۱۳	کجاست نشترِ مژگانِ دوست تا دلِ ریش	۴۲۳
۱۴	بکشتن آن ملکی کاید از کرشمه به بندش	۴۲۴
۱۵	صبر فرمایم دلِ خود را ز جورِ یارِ خویش	۴۲۴
۱۶	هر که از خونریزیِ من آلوده گردد دامنش	۴۲۴
۱۷	آن کس که تو باشی دمِ مردن نگرانش	۴۲۵
۱۸	ملک به سهو نویسد چو نامهٔ ستمش	۴۲۶
۱۹	در دل شکنی آفتِ چرخ است نگاهش	۴۲۶
۲۰	گر چشمانی به ملک چاشنیِ صحبتِ خویش	۴۲۷
۲۱	پا به دامن درکش ای دل وز جهان ذلت مکش	۴۲۷
۲۲	رفتم که بشکنم به ملامت سبوی خویش	۴۲۷
۲۳	از بسکه بود جان دمِ رفتن نگرانش	۴۲۸
۲۴	جان می‌رود، ای ناله ز دنباله روان باش	۴۲۸
۲۵	کی دل به جنان بنگردد ناز دنعیمش	۴۲۹

Marfat.com

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ
۲۶	بکوش صبر دلا، نالۂ شبانہ مکش	۴۳۰
۲۷	میل دارم کزمیِ غم در بہشت آیم بہ ہوش	۴۳۰
۲۸	تا بردہ ام بہ مدرسۂ عشق رختِ خویش	۴۳۱
۲۹	شہیدِ ادکہ بود آب و رنگ یاقوتش	۴۳۱
۳۰	امشبم کشت غمت، عشرت فردای تو خوش	۴۳۱
۳۱	منم کہ می کنم از دردِ بیکرانۂ خویش	۴۳۲
۳۲	گفتی نہ کنم زکین فراموش	۴۳۲
۳۳	ای ملک راقبلہ، با این کہنہ مسکن خوش مباش	۴۳۳
۳۴	بجز ہلاک خلاصی بود محال زبندش	۴۳۳
۳۵	از سخن شہد ناب می چکدش	۴۳۴
۳۶	چون ز چشمم نزد خون کہ زند بر دل ریش	۴۳۴
۳۷	بہ عمر ہانہ نہم پا برون ز خانۂ خویش	۴۳۵
۳۸	دلی دارم کہ می جوشد ز ہر مو چشمۂ خونش	۴۳۵
۳۹	چو تیر از دل کشد کوشربتی از لعلِ خندانش	۴۳۶
۴۰	خیالِ دوست نہ بردم شبی بہ خانۂ خویش	۴۳۶
۴۱	ای مسندِ جلالِ تو بالانشینِ عرش	۴۳۷

ردیف صاد مہملہ

۱	صنم می گوی و در بتخانہ می رقص	۴۳۷

ردیف ضاد معجمہ

۱	فصلِ گل است و شکرِ نسیمِ بہار فرض	۴۳۸

شمارۂ غزل	مصرعۂ اول مطلع	شمارۂ صفحہ

ردیف طای مہملہ

۱	گر بگویم ز نظر دوست نہان است غلط	۴۳۸

ردیف ظای معجمہ

۱	اگر تو خندہ کنی از گل و شراب چہ حظ	۴۳۹
۲	بروی دوست نظر کن، ز آفتاب چہ حظ	۴۴۰

ردیف عین مہملہ

۱	باز این منم بہ صد دل خشنود در سماع	۴۴۰
۲	چہ غم دو کون بہ درویش اگر کنند نزاع	۴۴۱

ردیف غین معجمہ

۱	چنین کہ آمدہ منظورِ لطفِ شاہ چراغ	۴۴۱

ردیف فا

۱	باز بمیدانِ ما فوج بلا بستہ صف	۴۴۲

ردیف قاف (کاف عربی)

۱	غم می گزد لبِ من، من می مکم لبِ عشق	۴۴۲
۲	داغِ درونِ تشنہ لبان است آبِ عشق	۴۴۳
۳	شراب بیغش و ساقی بکام و بخت شفیق	۴۴۴
۴	چہ لازم است کہ جویند با یزید و شفیق	۴۴۴
۵	بہ صدر مجلسِ وصلِ تو ام چنان مشتاق	۴۴۵

ردیف کاف فارسی

۱	زخم مجنون گر شود جویای درمان از نمک	۴۴۵
۲	نیستش اندیشۂ زخم شہیدان از نمک	۴۴۵

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۳	این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک	۴۴۶
۴	ای غمت آرزوی جان ملک	۴۴۶
	ردیف لام	
۱	صد مهر می نهم به لبِ گفتگوی دل	۴۴۷
۲	دردی که به افسانه و افسون رود از دل	۴۴۸
	ردیف میم	
۱	گلی ناچیده بوئی ناشنیده زین چمن رفتم	۴۴۸
۲	تنها نشینِ گوشهٔ غمخانهٔ خودیم	۴۴۸
۳	همّتی یاران که در دفع هوس ردمی کنم	۴۴۹
۴	خوشا جهان چو من از داغِ دل کباب شوم	۴۵۰
۵	تو چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم	۴۵۰
۶	چون خیالت گذر آرد به درِ مسکنِ چشم	۴۵۰
۷	ما نقد را ز جمله به غمّاز داده ایم	۴۵۱
۸	زردی جهل به دفع گزندِ خویشتن ام	۴۵۱
۹	صد شکر کز حلاوتِ هستی گذشته ایم	۴۵۲
۱۰	چون لاله گر نه شوی از باده در چمن مستم	۴۵۲
۱۱	ما تشنگی به دجله و جیحون نمی دهیم	۴۵۳
۱۲	منم که بهرِ دل اسباب داغ می دزدم	۴۵۳
۱۳	بیا تا آب آتش طبع را در ساغر اندازیم	۴۵۴
۱۴	گیرم از بزم وصالش غیر را بیرون کنم	۴۵۴
۱۵	عزّتی کو که برش چون گله آغاز کنم	۴۵۵

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۶	گر نهان دارم غمش در سینه جان می سوزدم	۴۵۵
۱۷	دوش جامی از کف رعنا غزالی داشتم	۴۵۵
۱۸	مکن بیهوده گرمی کز غمت پر خون دلی دارم	۴۵۶
۱۹	دلِ مرهم طلب را نیشها بر ریش می خواهم	۴۵۶
۲۰	دردِ تو به این صبر نهفتن نتوانم	۴۵۶
۲۱	چند مستِ گریه بی آن سروِ ناز از خود روم	۴۵۷
۲۲	ز بسکه تشنه لب نیستیِ خویشتنم	۴۵۷
۲۳	رفتیم و با غمت دلِ محزون گذاشتیم	۴۵۸
۲۴	نمودی روی گرم، از انفعال افروختی بازم	۴۵۸
۲۵	تا چند به جان و دل شرمنده بگریم	۴۵۸
۲۶	از ششِ جهتم شکوه زند موج و خموشم	۴۵۹
۲۷	چه کنی سعی که از کوی تو دلشاد روم	۴۵۹
۲۸	تو مهل کز درت آشفته و گریان بروم	۴۵۹
۲۹	عشق اگر حکم کند کز سرِ جان برخیزم	۴۶۰
۳۰	می آیم و عالم سیه از فوجِ گناهم	۴۶۰
۳۱	ما دل بجان خریده و بر باد داده ایم	۴۶۱
۳۲	ما گریبانِ دل از گلهای غم پر کرده ایم	۴۶۱
۳۳	لبش در گفتگو و من تمنایی دگر دارم	۴۶۱
۳۴	ما سنگِ سپهریم و کلاهی نه شکستیم	۴۶۲
۳۵	صد دل برای شوق به محمل نشانده ایم	۴۶۲
۳۶	بدین دلیل که از بختِ خویش پُر حذرم	۴۶۳
۳۷	در چمن عشوه کنان گفت گلی خوشبویم	۴۶۳

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۳۸	از روزگار سخت جگرخسته می ردم	۴۶۴
۳۹	چنان دلتنگم از عشق و به جایی نیست آهنگم	۴۶۴
۴۰	سایه کن بر سرِ ماتات دعایی بکنیم	۴۶۵
۴۱	فزاید وصل ذوقِ گریه و غیرت خورد جانم	۴۶۵
۴۲	گهم لطفِ تو دارد منفعل گه طالع خویشم	۴۶۶
۴۳	می زنی تیغ و دمادم که شوم کشته ولی می دهد لذّتِ هر زخم تو جانی دگرم	۴۶۶
۴۴	شمعِ دل را باز سرگرمِ محبّت ساختم	۴۶۶
۴۵	به این حسرت عجب دارم که یک بار دگر میرم	۴۶۶
۴۶	نه از مشغولیِ نظاره ردی تو خاموشم	۴۶۷
۴۷	به شرحِ غم نفس را نیش کردیم	۴۶۷
۴۸	به دردِ عشق پیمان تازه کردیم	۴۶۸
۴۹	خوش آنکه عشق فروزد به نور فتنه چراغم	۴۶۸
۵۰	منم که بر جگرِ خسته داغ می چینم	۴۶۸
۵۱	هر چه با او گویم از مردم دگرگون بشنوم	۴۶۸
۵۲	مالذّتِ فقریم، سخارا نه شناسیم	۴۶۹
۵۳	هرگز گلهٔ دوست به عالم نه فروشم	۴۶۹
۵۴	پای تا سر به جزای عمل آراسته ام	۴۷۰
۵۵	من آن گلم که خزان از بهار می جویم	۴۷۰
۵۶	قیصرِ دقتم اگر ناز ردد از پیشم	۴۷۱
۵۷	گاهی مصیبتِ خویش، گاهی ملالِ مردم	۴۷۱

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۵۸	ای ساقیا هلا! ز شراب تو سوختیم	۴۷۲
۵۹	مستیی کو که خرد راز جنون دل شکنیم	۴۷۲
۶۰	چند بر بستر ازان چشمِ فسون ساز افتم	۴۷۳
۶۱	با دل چو گویم حرفِ او طوفان فریادش کنم	۴۷۳
۶۲	دل در شکنِ طرّهٔ دلبند شکستیم	۴۷۴
۶۳	ز خمِ شوق توام، سینهٔ جوشان دارم	۴۷۴
۶۴	نا نامِ جمالِ یار بردیم	۴۷۵
۶۵	کسی کو دلگشا باید، دلش چون سنگ می بینم	۴۷۵
۶۶	ازان زیادهٔ شوقِ تو هوشِ جان دزدم	۴۷۶
۶۷	درد اگه فاش در غمِ جانانه سوختیم	۴۷۶
۶۸	هر کرا دشمن شوم بر عیب خود محرم کنم	۴۷۷
۶۹	بردیم نکویش دمِ سردی دگذشتیم	۴۷۷
۷۰	به کوی صید بندان دوش چون فریادی کردم	۴۷۸
۷۱	من کینه را به مهر خریدار نیستم	۴۷۸
۷۲	عفوت آوردم، دلِ شرمنده را آتش زدم	۴۷۹
۷۳	مستم، دگر این بیخودی از بوی که دارم	۴۷۹
۷۴	از باغ جهان دیده به بستیم دگذشتیم	۴۸۰
۷۵	کو عشق که در غمزدگی نام برآرم	۴۸۰
۷۶	دلی از نقش بندیهای عقل آزادی خواهم	۴۸۱
۷۷	منم که آبِ گل در رنگِ لاله می طلبم	۴۸۱
۷۸	دل کز لبت فسانهٔ گوشش نمی زنیم	۴۸۱

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۷۹	منم که پارهٔ دل در دهانِ غم دارم	۴۸۲
۸۰	به لبِ داغ چو ما خنده به مرهم زده ایم	۴۸۳
۸۱	تا کی به حرم تشنه لب و مضمحل افتم	۴۸۴
۸۲	دلی داریم و ما جمعی پریشان از غم اویم	۴۸۴
۸۳	باز می خواهم که شوخی دلربایی خوش کنم	۴۸۴
۸۴	بالیده ام ز درد مگر بانگ بلبلم	۴۸۵
۸۵	زین بزم نه این بار برآشفتم و رفتم	۴۸۵
۸۶	خانه زادِ محتشم آسودگی کم دیده ایم	۴۸۶
۸۷	در آتش آدیم و فغانی نداشتیم	۴۸۶
۸۸	نیشی گرفته سینهٔ خود ریش می کنم	۴۸۷
۸۹	زمن نبود فغانی که دوش می کردم	۴۸۷
۹۰	دل را چه می دهی که به دارالشفا بریم	۴۸۸
۹۱	چند ازین شکنجهٔ غم فالِ گشادی بزنیم	۴۸۹
۹۲	تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم	۴۸۹
۹۳	کعبه بی ذوق است یاران را وداعی می کنیم	۴۹۰
۹۴	آن شکارم کز جگر تیر دوسنان می ردیدم	۴۹۱
۹۵	بیای درد کز راحت رمیدن آرزو دارم	۴۹۱
۹۶	ما دستِ دل ز چشمهٔ رهبود شُسته ایم	۴۹۲
۹۷	از بسکه روی گرم به هر سو گذاشتیم	۴۹۲
۹۸	از مُردنِ دشوارِ من است آن مژه پُرنم	۴۹۳
۹۹	در دل این شعله ز شوقِ صنم افروخته ایم	۴۹۳

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۰۰	منم کز بادهٔ عشرت خروشیدن نمی دانم	۴۹۴
۱۰۱	چند چو اهل آبرو در پیِ آبرو روم	۴۹۴
۱۰۲	حالِ ما بنگر که آهوی حرم گم کرده ایم	۴۹۵
۱۰۳	ز معموری به تنگم جُز دلِ ویران نمی خواهم	۴۹۵
۱۰۴	اگر صد خُم شراب از دیده بارم	۴۹۶
۱۰۵	ده که یار از گفتگو هرگز نیابد مطلبم	۴۹۶
۱۰۶	ماره نشینِ مردمِ بیمار دوستیم	۴۹۷
۱۰۷	باز آی، تا به ذوقِ ستم آشنا شویم	۴۹۷
۱۰۸	قدح دهید لبالب خراب گوشده باشم	۴۹۸
۱۰۹	بسهوا رتو به ازمی کردم و دیرِ مغان هشتم	۴۹۸
۱۱۰	دل بدست و پای کوبان از حرم بگریختم	۴۹۹
۱۱۱	دل و جان پردگی بودند و من افسانه شان کردم	۴۹۹
۱۱۲	ز بیدردی به امیدِ اجل در عشق مرهونم	۴۹۹
۱۱۳	چه غم ز رفتنِ دین است می کُشد اینم	۵۰۰
۱۱۴	صد پردهٔ تصوّرِ باطل شکافتیم	۵۰۰
۱۱۵	از نصیحت دلِ عشاق مشوّش دارم	۵۰۱
۱۱۶	شکایت از تو به اندازهٔ جفا دارم	۵۰۱
۱۱۷	هر چند بی غمانه به مسکن فتاده ام	۵۰۲
۱۱۸	وقت آن است که افیون به شراب اندازم	۵۰۲
۱۱۹	خوش آنکه در غمِ دل رازدارِ خود باشم	۵۰۳
۱۲۰	ما چو در انجمنِ اهلِ طرب می زده ایم	۵۰۳

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۲۱	عشق تا غم می دهد من شکرِ نعمت می کنم	۵۰۴
۱۲۲	منم که در چمنِ سینه داغِ لاله شمارم	۵۰۴
۱۲۳	خنده یی دیدیم و دل در اضطراب انداختیم	۵۰۵
۱۲۴	از کفش چون ساغرِ دولت کشیدن یافتم	۵۰۵
۱۲۵	گفتیم ترکِ راحت و درمان فرو ختیم	۵۰۶
۱۲۶	زین نالهٔ شکسته که پنهان فرو ختیم	۵۰۶
۱۲۷	تا کی همرهٔ اندیشهٔ باطل باشم	۵۰۷
۱۲۸	تا کی دهم بدستِ تماشا زمامِ چشم	۵۰۷
۱۲۹	عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام	۵۰۸
۱۳۰	از دل غمِ او در بغ داریم	۵۰۸
۱۳۱	تنها نه دلقِ خود به میِ ناب شسته ایم	۵۰۹
۱۳۲	نشسته بر سرِ گنج و به فقر مشهورم	۵۰۹
۱۳۳	بسکه در دعالمی در عشق تنها می کشم	۵۱۰
۱۳۴	گر نه خود را بیخود از جامِ جنون می ساختم	۵۱۰
۱۳۵	شهید عشقم و سیراب تر ز دریا قوتم	۵۱۰
۱۳۶	هر متاع فتنه کز عشق ستمگر می خرم	۵۱۱
۱۳۷	می فروشم راحت و عشقِ ستمگر می خرم	۵۱۱
۱۳۸	خوش آن مستی که با شد دوست پند آموز و دشمن هم	۵۱۲
۱۳۹	ساغر ز دستِ مردم آزاده چون کشیم	۵۱۲
۱۴۰	چه دد راست این که نفع از گردش گردون نمی بینم	۵۱۳
۱۴۱	از گریه های بیهده سر تا به پا ترم	۵۱۳

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۴۲	چون زخمِ تازه دو خته از خون لبالبم	۱۴
۱۴۳	ما جامِ درد بادهٔ دنی کم کشیده ایم	۱۵
۱۴۴	دی کز نظر شد آن صنمِ آفتاب نام	۱۵

ردیف نون

۱	دی شب که بود چشمهٔ کوثر درون من	۱۶
۲	پیش بردم در قمارِ عشق جانان باختن	۱۶
۳	خوش آن ساعت که می رفتی و طاقت می رمید از من	۱۷
۴	ای دیده خونِ دل به کنارِ هوس مکن	۱۷
۵	خوش در خور است حسرتِ تو با گریستن	۱۷
۶	میرم ز هجر و گویم یارب به حسرتِ من	۱۸
۷	بوستان پژمرده گردد از دلِ ناشادِ من	۱۹
۸	سنانِ دعا بر دلِ شب مزن	۲۰
۹	کویِ شوقی که دل مستِ جنون آید برون	۲۰
۱۰	نامِ حسنت چون برم بر آسمان آید گران	۲۱
۱۱	دانی که چیست مصلحتِ ناگریستن؟	۱
۱۲	ناله کرد از مردنِ من عشرت اندوزی چنین	۲
۱۳	گر در آید غمزه زن در مشهدم بیباک من	۲
۱۴	ای نگه گر چشمِ شرم آلودِ یار آیی برون	۲
۱۵	بس که فارغ نه شد از گریه دو چشمِ ترِ من	۳
۱۶	از نگاهش بسکه نومیدم چو بیند سوی من	۳
۱۷	هنگامِ دم گرم و خردش نفس است این	۳

13080/

Marfat.com

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۸	امامِ شهر دطعن باده نوشان	۵۲۵
۱۹	به جانبِ همه بینی دبینمت دیدن	۵۲۵
۲۰	تادل نه گردید از بی نصیبان	۵۲۶
۲۱	نه رداز نازمی تا بدگه نظّاره ماهِ من	۵۲۶
۲۲	ساقی بیا ودامنِ گل بر سبو فشان	۵۲۷
۲۳	بیار شیشه دمی بر گل دگیاه افشان	۵۲۷
۲۴	ای دیده خون ببارد به سولیش نظر مکن	۵۲۸
۲۵	زخونم روی میدان تازه گردان	۵۲۹
۲۶	بُت پرستان همه جمع اند به گردِ دلِ من	۵۳۰
۲۷	دلا رنجی ببر کز دردمندان می توان بودن	۵۳۰
۲۸	به چه رو به جلوه آید طلبِ نیازمندان	۵۳۰
۲۹	تا تیغ بکف داری بر نفس دوستی زن	۵۳۱

ردیف واو

۱	مشربِ عیش تلخ شد باده بنوشگوار کو	۵۳۲
۲	هر گلی کز تربتم روید ز شوقِ روی او	۵۳۲
۳	آن که دوزخ بود آرام گه راحتِ او	۵۳۲
۴	می رسدش به کامِ جان چاشنیِ نگاهِ تو	۵۳۳
۵	بخواب چشمِ تو سر برده از شرابِ فرو	۵۳۳
۶	آنکه میرد در هوای لعلِ آتشناکِ او	۵۳۳
۷	جانم انیسِ بادِ صبا شد ز بوی او	۵۳۴
۸	چشمت که هست عشوه گری را ظهور از و	۵۳۴

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اوّل مطلع	شمارهٔ صفحه
۹	نه نوشد آبِ حیوان تشنهٔ جامِ وصالِ او	۵۳۴
۱۰	از ان تنها نه بیند سوی من چشمِ سیاهِ او	۵۳۴
۱۱	نخواهم روزِ محشر سینه چاک آیم براهِ او	۵۳۵
۱۲	اینک رسید وعده، گشادِ نقاب کو؟	۵۳۵
۱۳	تا به خونریزم اشارت نمود ابروی او	۵۳۶
۱۴	تو ای زاهد برو، افسانهٔ باغِ ارم بشنو	۵۳۶
۱۵	ز چشمِ من مجوش ای گریه هنگامِ وصالِ او	۵۳۷
۱۶	مسازم ناامید از خود چو گشتم مبتلای تو	۵۳۸
۱۷	چو نتوانم به کوی او رسید از بیمِ خوی او	۵۳۸

ردیف های هوز

۱	نفسی، که غمزهٔ او به صفِ بلا نشسته	۵۳۹
۲	ساغرِ لبریزِ وصل بر کفِ مشتاق نه	۵۳۹
۳	شب لبشد از تاب و تب پیرهن آتشکده	۵۴۰
۴	تا دل به غمِ تو رو نهاده	۵۴۰
۵	بانگ بر بانگ است و غم خرمن به خرمن بازده	۵۴۱
۶	خیز و شراب حیرتم زان قدِ جلوه سازده	۵۴۱
۷	عاشقی؟ دکانِ رسوایی به شهر دکومنه	۵۴۲
۸	به کشتنِ من عاجز شتاب یعنی چه	۵۴۳
۹	جانم ز سینه برزده دامان برآمده	۵۴۳
۱۰	نه بی موجب به خاکم از سمِ اسپش نشان مانده	۵۴۴

Marfat.com

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ
	ردیف یای تحتانی	
۱	تا مژدۂ زخم دگر دامن کش جان کردہ ای	۵۴۴
۲	ای نہ فلک زخوشۂ صنعِ تو دانہ یی	۵۴۵
۳	ای کہ سرتا قدمت را بہ جنون داشتہ ای	۵۴۶
۴	بازای دلِ شکستہ بہ بندی فتادہ ای	۵۴۶
۵	ای عشق خوش تہیّۂ لذات کردہ ای	۵۴۶
۶	از سفر می آیی و تاراجِ غربت کردہ ای	۵۴۷
۷	بشتاب در راہِ طلب، بگذر زہر آسودنی	۵۴۸
۸	تا برآنی کہ دوستدار کشی	۵۴۸
۹	بہار رفت و نکردیم عزمِ جای خوشی	۵۴۹
۱۰	اگر آرایشِ از دکانچۂ ناموس بستانی	۵۴۹
۱۱	من صیدِ غمِ عشوہ نمایی کہ تو باشی	۵۵۰
۱۲	نہ شکیبِ تو بہ ازمی نہ ادب زمانِ مستی	۵۵۰
۱۳	گمان دارم کہ این دردو تحمّل می کند کاری	۵۵۱
۱۴	باز از شرابِ فتنہ خرابم نہ می کنی	۵۵۱
۱۵	بہ شمعی گو صبا گر رہ بہ خلوت خانہ یی داری	۵۵۲
۱۶	صنم گفتی دلا، جان تازہ کردی	۵۵۲
۱۷	امشب کہ بہ سر شراب داری	۵۵۳

شمارۂ غزل	مصرعۂ اوّل مطلع	شمارۂ صفحہ
۱۸	تا در قدحم بادۂ امّید نیابی	۵۳
۱۹	باگلۂ دستان ہست حلاوت بسی	۵۴
۲۰	نہ از غربت اندر وطن می ردی	۵۴
۲۱	خوش آن کزمَی زشمعِ وصل مہر افروزتر باشی	۵۵
۲۲	چندم از نالۂ سحر بکشی؟	۵۵
۲۳	غم دوستی دازدل طمعِ متاع ہستی	۵۶
۲۴	زچہ تنگ دل نباشم زملالِ تنگ دستی	۵۶
۲۵	زچہ برفروزد آخر دلم از نشاطِ مستی	۵۶
۲۶	نامحرمانِ دل کہ ندیدند خرّمی	۵۷
۲۷	ای کہ مستِ عشوہ بازلفِ پریشان می روی	۵۷
۲۸	گوشِ او بر جانِ غم فرسودہ لودی کاشکی	۸
۲۹	سرا بادلِ سرِ جنگ است، خواہم درمیان باشی	۸
۳۰	ساقی بدہ شرابم وقتِ وداعِ ہستی	۸
۳۱	تا خون نخوری لذّت این درد ندانی	۸
۳۲	جان و دلِ حزینم در راہِ بیوفایی	
۳۳	بہ امیدِ عذرخواہان بہ نیازِ عذرخواہی	
۳۴	سبک بران چو ازین بیقراری گذری	
	ابیات پراگندہ۔	۵۹۸

Marfat.com

ای همنفسان رفتن ازین غمکده غم نیست　　پژمرده مباشید که بشکفتم و رفتم

خلاصۂ احوالِ عرفی شیرازی

۱- اسمِ اصلی ——— سیّدی محمد

۲- لقب ——— جمال الدین

۳- تخلّص ——— عرفی

۴- اسمِ پدر ——— خواجہ زین الدین علی بلوی

۵- زادگاہ وسال پیدایش ——— شیراز (کوچۂ سختویہ نزدِ محلۂ قصاب خانہ) در ۹۶۳ ہجری قمری۔

۶- ورودِ ہندوستان ——— در شہور ۹۹۲ ہجری قمری از راہِ دریا

۷- رسیدن بہ فتح پور سیکری ——— ۱۹ ربیع الاول ۹۹۳ ھ-ق۔
(دارالحکومت شہنشاہ اکبر) از دکن

۸- رسایی بہ دربارِ اکبری ——— پیش از جمادی الاوّل ۹۹۷ ھ-ق۔

۹- ممدوحین عرفی در ایران ——— شاہزادہ پری خانم خان ۔ شاہ اسماعیل ثانی

۱۰- ممدوحین عرفی در ہندوستان ——— حکیم ابوالفتح گیلانی ، عبدالرحیم خان خانان ، شہنشاہ اکبر، شاہزادہ سلیم

Marfat.com

۱۱۔ درگذشتِ عرفی ——— در لاہور بتاریخ ۱۸۔ ماہِ شوال ۹۹۹ ھ۔ق (مطابق ہجدم امرداد) بہ مرضِ اسہال بہ عمرِ سی و شش سالگی[1]

۱۲۔ تدفینِ (موقتی) ——— در مقبرۂ حبیب اللہ، لاہور

۱۳۔ انتقالِ استخوانہای عرفی بہ مشہد و بعد بہ نجفِ اشرف توسطِ میرصابر اصفہانی در ۱۰۲۷ ھ۔ق

۱۴۔ تدفین در نجفِ[2] اشرف مابین دیوارِ حصارِ نجف و مقام حضرتِ صاحب الزمان در زمینکہ بحیرہ گویند ——— در سال ۱۰۲۸[3] ھ۔ق

برای تفصیل رجوع کنید بہ اثر نویسندہ بنام "عرفی شیرازی" کہ در ۱۹۶۶ میلادی انتشار یافت۔ احوالِ عرفی مختصراً در جلدِ اوّل کلیاتِ عرفی کہ این نویسندہ درست کردہ است ولی تاحال چاپ نشدہ می توان دید۔ نسخہ ہای خطّی این کلیات بہ کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاہ علی گرہ، کتابخانۂ آسیاتک سوسائٹی، کلکتہ، کتابخانۂ خدابخش پٹنہ تقدیم کردہ شدہ اند۔

==========

---

[1] عرفی خودش گفتہ

من کہ بیدار نخواہم شدن از موی سپید — جای آنست کہ در عہدِ شبابم بکشند

[2] عرفی خودش گفتہ بود

بکاوش مژہ از گور تا نجف بروم — اگر بہ ہند بخاکم کنند وگر بہ تتار

[3] رونقی ہمدانی مصرعۂ عرفی را قدری تغیّر دادہ تاریخِ انتقالِ استخوانش بہ نجفِ اشرف بہ این طور برآورد:

بکاوش مژہ از ہند تا نجف آمد

۳۲۹ + ۵۱ + ۸ + ۵۹ + ۱۰۲ + ۳۳ + ۴۶

۱۰۲۸ ہجری قمری

(در تذکرہ یی یافتم "مژہ" ہم اسم آن درویش بود کہ کالبد عرفی را بہ نجف اشرف برد۔)

Marfat.com

عرفیِ نغمه چکانم، نفسم آبِ حیات　　عندلیبِ چمن قدس ازان نغمه براست

پیش گفتار

بادست یافتنِ دولتِ ترکیه بر هند، زبان فارسی نیز درین کشور موردِ قبولِ مردم قرار گرفت حتی در عهدِ دولتِ غزنویه در دورهٔ سلطان ابراهیم (متوفی ۱۰۹۹ میلادی) خاکِ پاکِ هند لا اقل دو تن از گویندگانِ بزرگ را بوجود آورد که عبارتند از مسعودِ سعدِ سلمان (متوفی ۵۱۵ هجری قمری مطابق سال ۱۱۲۱ میلادی) و معاصرِ وی ابو الفرج رونی که تا حال از جمله قصیده سرایانِ چیره دستِ زبانِ فارسی بشمار می روند. ازان هنگام محبوبیتِ آن هرچه بیشتر ادامه یافت و در دورهٔ شاهانِ مملوکِ هند گویندگانِ بزرگ مثلِ حسن دهلوی و امیر خسرو که تا حال باعثِ افتخارِ همه دانشوران و شعر فهمانِ زبانِ فارسی هستند، قدم بعرصهٔ حیات گذاشتند و دربار دهلی را هرچه بیشتر زیب و زینت بخشیدند.

این گویندگانِ دورهٔ اولیه زبان فارسی نه تنها از شیوهٔ اسلافِ خود، که در خراسان و آذربائیجان و یا در نقاطِ دیگر از مراکزِ شعر فارسی در ایران زندگی می کردند، پیروی کردند، بلکه رفته رفته شیوهٔ خود شان را توسعه و گسترش دادند که بعداً بنامِ سبکِ هندی معروف[1] شد

---

[1] راجع به این اصطلاح اختلافی روی داده است. نویسندگان معاصرِ ایران برآنند که این شیوه علی الخصوص توسط گویندگان هندی توسعه و گسترش یافته ولی برخی از دانشوران دیگر علی الخصوص دانشمندان هندی مثل قاضی عبدالودود عقیده دارند که هیچ کدام از شاعران هندی شیوهٔ نو را پیش نگرفت که از شیوهٔ گویندگان معاصر ایرانیِ شان جدا و مختلف باشد، هرچند ممکن است ایشان ویژه های شخصی خود را داشته باشند. امّا بخیال

Marfat.com

واختصاصاتِ این شیوه عبارتند از : بلند پروازی اندیشه وبوجود آوردنِ مضامین نو بنو؛ ابهام و پیچیدگیِ بیان بخصوص برای آفریدنِ معنی بلند ؛ کاربردِ هنرمندانهٔ کنایات واستعارات وتشبیهات ؛ حسنِ انتخابِ لغاتِ و اعجازِ بیان ؛ ساختنِ تراکیبِ لطیف وکاربردِ آنها در شعر ؛ کاربردِ صنایع و بدایع ومرصع سازی در شعر؛ ارسال المثل ودعوی ودلیل ؛ اظهارات مبالغه آمیز خصوصاً درقصیده ها ۔ در قرنِ شانزدهم میلادی که مرکزِ فارسی از ایران به هند منتقل شد ، این شیوهٔ نوین نه تنها در هند قبولِ عامِ خودرا هرچه بیشتر گسترش داد، حتی در ایران و ترکیه نیز بحدِ اعتلای خود بالا رفت ۔ درین هنگام ابوالفیض فیضی (متوفی ۱۰۰۴ هجری قمری) وعرفی (متوفی سال ۹۹۹ هجری قمری) افکار و اندیشه های فیلسوفانهٔ خود را در شعرِ فارسی ارائه می کردند و نه تنها درمناطقِ فارسی زبانانِ جهان بلکه میانِ شاعرانیکه بزبان تُرکی شعری گفتند نفوذ خود راگسترش دادند چنانکه ای ۔ جی ۔ دبلو ۔ گب (E.J.W.Gibb) راجع به عرفی بقرارِ زیر اظهار فکر می کند :

" شک نیست قصیده گویی باندازهٔ زیادی تحتِ نفوذِ عرفی شیرازی که از برجسته ترینِ گویندگانِ زبانِ فارسی آن عصر بشمار می رفت ، رو بتوسعه رفت ۔ این نابغهٔ عصر (که درسال ۹۹۹ هجری قمری مطابق ۱۵۹۱ میلادی) در عمرسی سالگی بدرود حیات گفت، یکی از برجسته ترین و هوشمند ترین قصیده سرایانِ کشورِ خود بود وگویندگان معاصراورا بعنوانِ استاد برجسته و ممتاز تلقی می کردند و آثار او درتُرکیه مورد توجه واستقبال قرار گرفت ۔ هنگامیکه بزرگی و برتریِ علی شیر، جامی واستادانِ متقدم تقریباً از بین رفته بود، نفوذِ او همراه بانفوذِ فیضیِ هندی ، که نسبت به شیوه اش ازلحنِ حکیمانه

(بقیه) این نویسنده سبک هندی وجود دارد و مخترعش ابوالفیض فیضی اکبرآبادی بود اما عرفی شیرازی آن رابطور قبول کرد وگسترش داد که نویسندگان مثل عبدالباقی نهاوندی وتقی اوحدی اورا موجدِ این طرزِ تازه قرار دادند ۔

Marfat.com

نوشته های خودش متأثر می کرد، در ریختنِ قالبِ شعریِ عثمانیِ این دورهٔ مهم ترین و مؤثر ترین عنصر خارجی را تشکیل می داد[1]"۔

عرفی[2]، که اورا مخترعِ این طرزِ تازه که موردِ تقلیدِ شاعرانِ مابعد قرار گرفت می دانند، هرچند بامرگِ ناهنگام رو برو شد[3]، ولی در مدتِ بسیار کوتاه از زندگانیِ خود آن قدر جوهرهای ادبی را به نمایش گذاشت که تقریباً چشمِ همه نویسندگان و نقادانِ معاصر را خیره کرد و میانِ بزرگ ترینِ قصیده گویان و اعلیٰ ترین غزل سرایان، که تاکنون در زبان فارسی شعر سروده اند، جای خود برگزید۔ امّا مرگِ ناگهانی در عینِ جوانی اورا فرصت نداد که آن جوهرهای ادبی را در سلکِ کلّیات در آورد و این کار را برای دیگران گذاشت۔ این بود که تکمیل و تدوینِ کلّیاتِ او، که توسّطِ دیگران بعمل آمده، باعث شد که دربارهٔ درستی و صحّتِ اشعارِ او اختلافی روی دهد۔

از رباعی که عرفی خودش گفته[4] و بسیاری از نویسندگان آن را در تذکره های خود نقل کرده اند و هم در دیوانش یافته می شود، برمی آید که درسال ۹۹۶ هجری قمری شاعرِ مزبور

---

[1] ترجمهٔ اقتباس از: History of Ottoman Poetry, vol.III, Book IV, Chapter IX, pp. 347-348.

[2] تقی اوحدی درعرفات العاشقین می نویسد: "شاعریست عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوهری خجسته نظام، که مخترعِ طرزیست تازه با ملاحت و فصاحت بی اندازه۔ و دی در ولایتِ سخن حاکمیست صاحب تصرّف و در اقالیمِ بیان خسروی خالی از تکلّف، صیتِ بیانش عالمگیر است، پرتو ضمیرش خورشید تاثیر است"۔

(عرفات العاشقین، ص ۵۰۲، مخطوطهٔ پٹنہ)

عبد الباقی نیز درین الفاظ تایید تقی اوحدی می کند: "شاعری بلند سخن و کاملی صاحبِ فطن مخترعِ طرزِ تازه ایست که الحال میانِ مردم معتبر است و متعدان و سخن سنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او می نمایند"۔

(مآثرِ رحیمی، نسخهٔ چاپی، جلد سوم، صفحه ۲۹۳)

[3] دربارهٔ احوالِ مشروح عرفی به گفتار این نویسنده تحت عنوانِ "حیاتِ عرفی شیرازی کا ایک تنقیدی مطالعہ" که در مجلّهٔ ماہنامہ برہان، دہلی در شماره های ماه مارس تا ماه سپتامبر سال ۱۹۶۷ میلادی انتشار یافت۔ رجوع می توان کرد۔ درتالیف نویسنده بعنوان "عرفی شیرازی" که بزبانِ اردو چاپ شده، هم مقاله ای برحیاتِ عرفی شیرازی و دیگری متعلق به تدوین کلّیات عرفی وجود دارد۔

[4] این رباعی بقرار زیراست: این طرفه نکاتِ سحری و اعجازی ✤ چون گشت مکمّل به رقم پردازی

(بقیه برصفحهٔ آینده)

Marfat.com

دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده و ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ شعر قطعه و رباعی گرد آوری کرده بود و آن را "دیوان اوّل" نام گذاشته. امّا تعدادِ درست اشعار یکه درین دیوان اوّلش جا داشت معلوم نیست[1]. پیش از تدوینِ این دیوان، عرفی مجموعه یی از کلامِ خود که مشتمل بر حدود شش هزار بیت بود، از دست داده بود و در بارهٔ مجموعهٔ مزبور که گم شده بود غزلِ مسلسل با مطلعِ زیر سرود که شامل است درین اثر موجود.

عمر در شعر بسر برده و در باخته ام عمر در باخته را بارِ دِگر باخته ام

از نامه ای که نقل های آن در نسخهٔ کلیات عرفی، که در موزهٔ بریطانیه نگهداری میشود و هم در بیاض ها که در کتابخانهٔ خدا بخش، پتنه و دانش گاه عثمانیه، حیدر آباد محفوظ اند، ـــــ معلوم می شود که این مجموعه اشعار به یکی از دوستان عرفی مستعار داده شده بود و او آن را گم کرد[2]. علاوه بر اشعاریکه در "دیوانِ اوّلِ او و در سفینه که از دستِ دوستش گم گشته بود شامل بود، عرفی در خلال عهد ۹۹۶ هجری (سالیکه "دیوان اوّل" تدوین یافت) تا به سال ۹۹۹ هجری (سالِ درگذشتِ عرفی) حتماً بسیاری از اشعار را گفته باشد[3]. برای کسانیکه کلیاتِ عرفی را در سال بعدی گرد آوری کرده اند، مجموعهٔ گمشده را پیدا کردن و اشعار

(حاشیه از صفحهٔ پیشین) مجموعه طرازِ قدسی تاریخش یافت اوّل دیوانِ عرفی شیرازی

۳۷ + ۷۱ + ۳۲۰ + ۵۲۸ = ۹۹۶ هجری

طبقِ نظامِ ابجد آخرین مصرعهٔ این رباعی نشان می دهد که آن بسال ۹۹۶ هجری به تکمیل رسید. ازین گذشته اعدادِ این مصرعه نشان می دهد که تعداد قصیده شامل این دیوان ۲۶ بود و از عشرات مصرع پیدا می شود که ۲۷۰ غزل شامل نسخه بود و آت نمایشگر این امر است که تعداد اشعارِ قطعه و رباعی ۷۲۰ بود.

[1] بفرض اینکه هریکی از قصیده ها بطور اوسط مشتمل بر هفتاد شعر و هریکی از غزل ها مشتمل بر هفت شعر باشد. مجموع تعداد شعر در این "دیوان اوّل" در حدود ۴۵۰۰ می تواند شد.

[2] این رقعه شامل این اثر نیست ولی، آن را در جلد اوّل کلیات عرفی که این نویسنده ترتیب داده است، می توان دید. این کلیات در کتابخانهٔ مولانا آزاد علی گره و نیز در کتابخانهٔ خدا بخش پتنه و هم در کتابخانهٔ دانش گاه لکهنؤ نگهداری می شود.

[3] درین سه سال عرفی در حدودِ سه هزار پانصد شعر گفته باشد و مجموع تعداد اشعار او چهارده هزار می تواند شود یعنی ۱۴۰۰۰ شعر گمشده، ـ ۴۵ شعر شامل دیوان اول و ۳۵۰۰ بحالت پراکنده که بعد از ترتیب "دیوان اوّل" گفته شده بود.

Marfat.com

منشوش و پراکنده را که در دیوانِ اوّل شامل نشده بودند و بگفتهٔ عبدالباقی نهاوندی در وضع بسیار بدی قرار داشت[1]، ترتیب دادن کاری بود بس بزرگ و دشوار. ازین گذشته، عرفی برخی از آثارِ مثنوی نیز بیادگار گذاشت. ازین مثنویها فقط دو یعنی خسرو شیرین و مجمع الابکار به اتمام رسید و از دیگران فقط پاره ها در سه نسخه های دیوان عرفی شامل اند ولی بوقت تدوینِ کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا آنها شاید معدوم بودند و شامل نسخهٔ سراجا نشدند.

تدوینِ کلیاتِ عرفی شیرازی

مثل برخی از جنبه های زندگانیِ عرفی ترتیب و تدوینِ دیوانش نیز یکی از موضوعاتِ موردِ نزاع بوده است و عبدالنبی فخرالزمانی، ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی (تنها تذکره نویسانِ معاصرِ عرفی که این نکته را موردِ بحث قرار داده اند) نظرات گوناگون درمورد آن اظهار کرده اند. فخرالزمانی می گوید که عرفی هیچ یک از دیوانهای را در زندگانیِ خود گرد آوری نکرده. پس از درگذشتِ وی یکی از دوستانش دیوانی مشتمل بر دوازده هزار و پانصد شعر گرد آورده و شش هزار شعرِ عرفی قبلاً ازین رفته بود. او می نویسد[2]:

> "به تحقیق پیوست که آن مطلعِ دیوانِ نکته پردازی در ایّام حیاتِ خود دیوانی ترتیب نداده، فاتّا بعد از فوتِ او یکی از دوستانِ یکجهتیِ او این دیوانی که الحال میانِ مردم است، مرتّب ساخته است و عددِ ابیات آن همگی از قصیده و غزل و مثنوی وغیره قریب به دوازده هزار و پانصد بیت است و شش هزار بیتِ دیگر از ابیاتِ مرغوبِ عرفی در آب افتاد".

ناظم تبریزی با عقیدهٔ عبدالنّبی موافقت نمی کند. وی در تذکرهٔ خود "نظم گزیده" می نویسد

---

[1] عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ کلّیات عرفی می نویسد: "آن مسوّدات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه افروزِ راقم گشته. بغایت مغشوش و ابتر بود".

[2] میخانه ص ۱۷۵-۱۷۶ (طبع لاهور)

Marfat.com

که هنگامِ درگذشتِ خود عرفی نسخه یی از آثارِ خود را به یکی از خدمتگاران تحویل داد تا او آن را به خانخانان عبدالرحیم واگذار کند و اینکه آن نسخه تا مدّتِ دراز در سردِ خانهٔ کتابخانهٔ خانِ خانان پا برجا ماند تا اینکه در سال ۱۰۲۳ هجری قمری وی مردی را برای گرد آوریِ دیوان گماشت امّا چون آن کس از خانِ خانان گله ها می داشت، همراهِ آن نسخه از آنجا فرار کرد. ناظم اضافه می کند که پس از مدّتی او آن کس را در بندر مخا پیدا کرد و بعد از گرفتنِ مسوّدات از وی دیوانِ عرفی را ترتیب داد که مشتمل بر پانزده هزار بیت بود. ناظمِ تبریزی این داستان را بقرارِ زیر بیان می کند[1]:

"مخفی نماند که در حینِ نزع مسوّداتِ اشعارِ خود بیکی از خادمانِ خود سپرده. ازان تاریخ آن پردگیانِ حجلهٔ فکر در کنجِ کتابخانه مستور بودند .... تا در سنه هزار و سی و سه خانخانان شخصی را براین امر برگزیدکه آن جواهرِ منظوم را در سلکِ ترتیب منظّم سازد. اتفاقاً آن شخص مسوّدات را برداشته به سببِ آزردگی که از خانخانان داشت فرار نمود. فقیر در بندرِ مخا اورا دیده مسوّداتِ عرفی را خواه نخواه ازو گرفته ترتیب داده جمع نمود. تمامی اشعار او پانزده هزار بیت شد."

عبدالباقی نهاوندی، نویسندهٔ سوم که در بارهٔ این موضوع از اهمیتِ درجهٔ اول برخوردار است، نظرات مختلف را اظهار نموده که با بیاناتِ هر دو نویسندهٔ مذکور در بالا، (عبدالنبی فخرالزمانی و ناظم تبریزی)، هم آهنگی ندارد. او در تذکرهٔ خود "مآثر رحیمی" می نویسد که پس از دست دادنِ مجموعهٔ مشتمل بر شش هزار بیت، که عرفی در یکی از غزلها بدان اشاره کرده است، وی دیوانی گرد آوری کرد مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ بیت قطعه و رباعی. هنگامِ درگذشتِ خود وی نسخهٔ اشعارِ خود را بخانخانان فرستاد و او برطبقِ خواستِ خاطرِ عرفی

---

[1] نظم گزیده، ورق ۷۵ ب (نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ مولانا آزاد علی گره، هند)

Marfat.com

کلیاتی مشتمل بر چهارده هزار بیتِ قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی توسطِ سراجای اصفهانی مدوّن ساخت. درین باره عبدالباقی می نویسد[1]:

" در اوایلِ شاعری دیوانی مشتمل بر بیست و شش قصیده و دویست و هفتاد غزل و هفصد[2] بیتِ قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی را در تاریخ آن فرمود:

این طرفه نکاتِ سحری و اعجازی — چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعه طرازِ قدسی تاریخش یافت — " اوّل دیوانِ عرفی شیرازی

و عدد احّاد مصرعِ تاریخ را با عدد قصیده که بیست و شش است، موافق یافته و عشرات را با غزل که دویست و هفتاد غزل باشد، مساوی پیدا کرده و الحق درین تفکر یدِ بیضا نموده. و قبل از ترتیبِ این دیوان شش[3] هزار بیت از ابکارِ افکارِ ایشان تلف شده چنانچه خود درین باب فرمودند:

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام — عمرِ در باخته را بارِ دگر باخته ام
العطش می زند از تشنه لبی هر مویم — که قدح های پُر از خونِ جگر باخته ام
شاید ار تلخ کشم ناله ز حرمانِ سخن — طوطیِ گرسنه ام تنگِ شکر باخته ام
رسدِ شرحِ هنر چون نشود محو که من — شش هزار آیتِ احکامِ هنر باخته ام
ساقیِ مصطبهٔ نطقم و می ریخته ام — طایرِ باغچهٔ قدسم و پر باخته ام
کشوری کش طرفِ کوچهٔ هفت اقلیم است — بهر ویرانه دهی زیر و زبر باخته ام
گفته گر شد ز کفم، شکر که ناگفته بجاست — از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته ام
صد مصیبت کده در هر سخنم مدغم بود — گریه و ناله بسی شام و سحر باخته ام

... و مسوّداتِ اشعارِ خود را هنگامِ نزع بکتابخانهٔ آن حضرت، که مکتب خانهٔ

---

[1] مآثر رحیمی، جلد ۲ ص ۲۹۳ تا ۲۹۹ (مطبوعهٔ کلکته، هند)

[2] در نسخهٔ چاپی مآثر رحیمی این هفت صد است اما این هفصد و بست باید.

[3] ناظم تبریزی در دیباچهٔ خودش نوشته که این دیوان ... ۷ بیت داشت.

Marfat.com

اهلِ عرفان است، فرستاد که مرتّب و مدوّن سازند۔ این حقیقت شناس نیز بوصیتِ آن فارسِ مضمارِ سخنوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیبِ آن امر فرمود و در اندک زمانی از عالمِ پریشانی به شیرازهٔ جمعیت رسیده مشتمل برچهارده هزار ــ بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات و مثنوی به حُسنِ سعیِ سراجای اصفهانی ترتیب یافت ...“

علاوه بر منابعِ ذکر شده، حالا برخی از اطلاعاتِ دیگر در بارهٔ تدوینِ دیوانِ عرفی بدست آمده۔ پیش گفتارِ مهم عبدالباقی نهاوندی بر کلیاتِ عرفی، که در مآثرِ رحیمی بدان اشارت کرده است، و بنا بر نایابیِ آن شادروان علامه شبلی نعمانی تا اندازهٔ زیاده متأسف بوده، اکنون در دسترسِ ما قرار دارد[a1]۔ همچنین با کشفِ نسخهٔ کلیاتِ عرفی که توسطِ ناظمِ تبریزی ترتیب یافته و حالا در کتابخانهٔ دانش گاهِ عثمانیه حیدرآباد محفوظ است، این نکته روشن شده که ناظم مقدمهٔ مهمّی بران نوشته است که با نسخهٔ دیوانِ گرد آوردهٔ او بطور پیش لفظ حالا هم موجود است۔ این هر دو مقدمه ها (که نعتهای آنها قسمتی از کلیات عرفی، ترتیب دادهٔ این نویسنده تشکیل می دهند) شامل اطلاعاتِ بس سودمند هستند که این تذکره نویسان در اثرهای خود تهیه کرده اند۔ برطبقِ اطلاعاتِ اضافی که عبدالباقی در مقدمهٔ خود فراهم نموده است، نسخهٔ اشعارِ عرفی در کتابخانهٔ خانخانان تا بسال ۱۰۲۴ هجری (هنگامیکه سراجا برای گرد آوریِ دیوان مامور شد) پا برجا ماند۔ سراجا در حدودِ مدّتِ یک و نیم سال تلاشهای خود را بدان مبذول داشت و بالآخر دیوانی مشتمل بر حدودِ چهارده هزار شعر در برهانپور به خانخانان عبدالرحیم تقدیم کرد۔ مسلّم است

---

a1 اولاً آنرا در دو نسخه های کلیات عرفی پیدا کردم (یکی نزد این نویسنده و دیگر در ذخیرهٔ حبیب گنج در کتابخانهٔ دانش گاه علی گره) و بنا بر این آنرا در مجلهٔ "معارف" اعظم گره شماره اکتبر ۱۹۶۷ میلادی انتشار دادم۔ انان هنگام آن را در شش دیگر نسخه هایِ کلیات عرفی یافتم که علی الترتیب دو در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران، یکی در کتابخانهٔ دانش گاه لکهنؤ، یکی در موزهٔ سالار جنگ حیدرآباد، یکی در کتابخانهٔ دانش گاه تهران و یکی در کتابخانهٔ شخصی راجه محمود آباد نگهداری می شود۔ یک نقلِ تنها این دیباچه (بدون نقل کلیات) هم در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده محفوظ است۔

Marfat.com

که پس از گم شدنِ مجموعه حاوی برشش هزار شعر، عرفی در زندگیِ خود دیوانی گرد آوری کرده و پس از درگذشتِ وی، علاوه بر اشعاری که درین نسخهٔ دیوان عرفی یافته شد، سراجا برخی از اشعارِ دیگر نیز از مسوّداتِ عرفی وکتابهـا و منتخباتِ مستند وگوناگون نقل کرده به کلیاتِ ترتیب دادهٔ خود افزود۔ وبدین ترتیب کلیاتی مشتمل بر هشت هزار بیت بوجود آمد۔ ولی هنگام تقدیم به خانخانان تعداد اشعار درین کلیات به چهارده هزار رسید۔ ازین امر روشن است که هنگامِ ترتیب سراجا دیوانِ گمشده، عرفی را نیز بهم رسانید وشش هزار شعر در آن دیوان رابر هشت هزار شعر نسخهٔ ترتیب دادهٔ خودش افزود وباین شکل تعدادِ اشعار در اثرِ سراجا از هشت هزار تا به چهارده هزار رسید[1]۔ قسمت های مناسب وجالب این مقدمه ذیلاً نقل می شود :

" واین مسوّدات که تمامی بخطِ یدِ آن دانش پژوه بود، در کتابخانهٔ عالیِ ایشان که مکتب خانهٔ اهلِ عرفان است، مدّتی بود وبعضی موانع وصیّت و التماسِ اورا در تعویق انداخته بود۔ تا آنکه بتاریخِ هزار وبست وچهار هجری حقوقِ خدمت ومدّاحیِ او این مقدمه را در خاطرِ خطیرِ این سپه سالار آورده به وصیّت آن معیار دانش وری عمل نموده، به آن مسودات که هر مصراع ازان ماهِ آسمانِ فلکِ معانی وخورشیدِ جهانتابِ جهانِ سخندانی بود، جیب و وکنارِ حلقهٔ اهلیّت واستعداد محمد قاسم خلفِ خواجه محمد علی اصفهانی مشهور به سراجا، که از جمله آدمی زادگانِ اصفهان است، را گلزارِ معانی وگلشنِ جاودانی ساختند وجمع وتدوینِ این زاد های طبعِ آن آزاد مرد، که هر یکی از غایتِ معانیِ بلند ومضامینِ دلپسند در عالمی نگنجد، فرمان داد....

بعدِ اختیار نمودنِ سفرِ آخرتِ این مسافرِ عالمِ قدس بعضی اشعارِ متفرّقه ایشان را، که در سفائن ومجموعه ها ثبت بود، بعضی از مستعدان بران افزودند

---

[1] صمصام الدولهٔ شاهنواز خان در بهارستانِ سخن وشبلی نعمانی در شعرالعجم با عقیدهٔ این نویسنده اتفاق دارند که دیوانِ گمشدهٔ عرفی بازیافته شده بود وشش هزار بیت شاملِ آن دیوان برنسخهٔ ترتیب دادهٔ سراجا افزوده شده بودند۔

Marfat.com

چنانکه قریب به هشت هزار بیت به نظر در آمد چنانکه سراجا به این سعادت موفق گشته امتثالِ امر فرمود و در عرضِ یک سال ونیم بعد از مشقّتِ بسیار کلّیاتی مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی وقطعه و ترکیب و ترجیع ترتیب داده - والحق درین کار یدِ بیضا نمود چرا که این مسوّدات (که) در هنگامِ مقابله وترتیب گاهی سامعه افروزِ راقم گشت، بغایت مغشوش و ابتر بود و این قطعه در بابِ ترتیب و تاریخِ این کلّیات از نتائجِ طبعِ وقّادِ سراجا، جامعِ این کلیات، است که نوشته است ... -

در زمانی که این ژرف خدمت را بتقدیم رسانید و این حق بر مولانا عرفی انداخت در شهر برهانپور در صوبهٔ خاندیش این قطعه وکتاب را به نظرِ اصلاحِ ایشان می رسانید، وراقم از حواشی نشینانِ آن بزمِ فیّاض بود، مقبول و مستحسن افتاد و بانواع صلات وانعامات سرفراز گردید والحال این کلیات در کتابخانهٔ عالی است. الحق هیچ یک از فصحای زمان باین دیوان نیستند.

مقدمهٔ کلیاتِ عرفی، که توسطِ ناظم تبریزی گرد آوری شده، مشتمل بر همان اطلاعاتِ زندگی است. علاوه بر تایید این واقعیت که هنگامِ درگذشتِ خود عرفی نسخهٔ اشعارِ خود به خانِ خانان فرستاده بود، وی می نویسد که در سال ۱۰۳۱[1] هجری قمری بخاطرِ خانخانان آمد که کلیاتِ عرفی را مدوّن باید کرد. آن گاه او محمد قاسم خان سراجا پسرِ محمد علی اصفهانی را به تدوین و ترتیب آن منصوب کرد. وی اضافه می کند که دورانیکه خانخانان در جنگِ داخلی میانِ شاهزاده خرّم و پدرش جهانگیر شاه مشغول بود، سراجا که از خانخانان گله ها داشت، فرصتی بدست آورده تا همگی

---

[1] در نظم گزیده (نسخهٔ دانش گاه علی گره) ناظم نوشته که برای تدوین کلیات عرفی سراجایِ اصفهانی در ۱۰۳۳ هـ گماشته شده برد ولی این درست نمی نماید زیرا که تاریخِ ترتیبِ دیوان که سراجا برآورده بود یعنی "ترتیب داده" سال ۱۰۲۶ هجری بری آید و از تاریخِ ترتیب برآوردهٔ خودِ ناظم یعنی "علی ترتیب" هم ۱۰۳۱ بری آید پس چه طور ممکن باشد که سراجا در ۱۰۳۳ هـ برای تدوین کلیات عرفی گماشته شده بود -

Marfat.com

آن مسوّدات از آنجا بگریزد و هنگامیکه بارادهٔ حج براهِ مکّه افتاد، او در بندر سورت با ناظم برخورد کرد و هر دو سفرِ خود را بهمان کشتی آغاز نمودند و دورانِ این سفر ناظم در بدست آوردنِ مسوّدات از سراجا موفق شد و دیوانی تدوین کرد مشتمل بر پانزده هزار بیت. وسالِ تکمیلِ آن را در مادهٔ "طیِ ترتیب" بر آورد. او اضافه می کند که پس ازان آن مسوّدات همرهِ بارو بنهٔ سراجا بوسیلهٔ برخی از صحرانشینان بسرقت رفت. او درین ضمن می نویسد:

"تا آنکه در سنه احد وثلثین بعد الف بخاطرِ عرفان مآثرِ نواب عالیشان اعنی مرزا عبدالرحیم المشهور به خانخانان حضور کرد که مولانا حقیِ مدّاحی ومصاحبت در گردنِ ما بسیار دارد و ما اینکه بموجبِ وصیّت کلیاتِ اورا تا امروز ابتر گذاشته مدوّن نکرده ایم، آیینِ مروّت نیست. هر آینه در تدوین وترتیبِ آن اقدام باید نمود. امر فرمود تا مسوّداتِ اشعارِ مولانا را که بخطِ یدِ او بود و در حینِ حیاتِ خود به کتابخانهٔ نوابِ ذی شان فرستاده بود که یتیمانِ خلفِ اورا چون درّ یتیم آویزهٔ گوشِ اشتهار سازد، حاضر ساختند وارجمیعِ ملازمانِ صاحبِ شعور خود چراغِ شبستانِ اهلیت سراجا محمد قاسم پسرِ محمد علی اصفهانی را مامور به تدوینِ آن فرمود. ازقضا نواب همان سال در خدمتِ شاهزادهٔ جم قدر فریدون شکوه شاهجهان سلطان خرّم بقصدِ اخذِ تختِ جهانگیری متوجه دار السلطنت آگره شدند وسراجا مذکور به سببِ پایانِ این خدمت در برهانپور توقف نمود. مومی الیه از رهگذرِ رنجشی که سابقاً از نواب داشته بقدرِ حالتِ خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمرده و به قدمِ فرار اختیارِ سفرِ خجسته اثرِ مکهٔ معظمه زادها الله شرفا نمود ونوعی شد که مخلص ایشان را در بندرِ سورت ملاقات کرد. دریک کشتی متوجهٔ مقصد شدیم ودر اثنای راه از خصوصیاتِ مذکور مخبر شده مسوّداتِ اشعارِ مولانا را درکسوتِ چاپلوسی ونرم جوئی ازوگرفته به نظر در آورد. مشاهده شد که بغیر از دیوان هشت هزار بیتِ مشهور او اشعارِ گران مایه وگفتارِ بلند پایه بسیاری ازو در پردهٔ

Marfat.com

خفا مستور ماند ، هوسِ ترتیب و ترمیم آن جواہرِ زواہر معرفت در سرِ شوریدہ تازہ شد ، تا زمانِ فراغ در تحریکِ حصولِ مطلب نفسی از پا نہ نشست تا آنکہ گلدستۂ ظرافت و مجموعۂ لطافت در مدتِ یک ماہ در قیدِ رشتۂ ترتیب و شیرازۂ تدوین مقید گردید۔ چون طریقِ ترتیبش بقدمِ سعی زود تر از زود طی شد ، تاریخش از حروف "طی ترتیب" ظہور نمود و عددِ ابیات بہ عقدِ پانزدہ ہزار بیت منتہی گشت۔ اتفاقاً در ہمان سفر مسوداتِ مولانا را با بعضی اسبابِ سراجای مذکور عربانِ بادیہ دزدیدند ، و این نسخہ را چون فقیر جمع نمودہ بود ، نوعی نشد کہ اشعارِ مولانا یکبارگی معدوم گردد ... مخفی نماند کہ بغیر ازین پانزدہ ہزار بیت بدون[1] شش ہزار بیت دیگر از اشعارِ آبدارِ او بطریقی کہ سببش بر اقم ظاہر نیست ، ضایع و ابتر شدہ چنانکہ خود درین غزل بآن اشارہ کرد :

عمر در شعر بسر کردہ و در باختہ ام ۔ عمرِ در باختہ را بارِ دگر باختہ ام
رسدِ شرحِ ہنر چون نشود محو کہ من ۔ شش ہزار آیتِ احکامِ ہنر باختہ ام"

چون ہمہ نویسندگانِ مذکور در بالا دارای اثرہای معیاری ہستند و تقریباً از جملہ معاصرینِ معروفِ عرفی ہستند ، لذا انتظار می رفت کہ ایشان در بارۂ زندگی و آثارِ عرفی اطلاعاتِ مستند فراہم خواہند کرد امّا بیاناتِ مختلف و متضادِ شان نیاز بہ آزمایش و رسیدگی دقیق و مشروح دارد ۔

بیانِ عبدالنبی فخرالزمانی در موردِ تدوینِ کلیاتِ عرفی تنہا این قدر درست است کہ عرفی مجموعہ یی حاوی شش ہزار بیت از دست دادہ بود امّا قسمتِ دیگری از بیانِ او یعنی اینکہ عرفی در زندگانیِ خود ، ہیچ یک از دیوان را تدوین نکردہ ، درست نیست زیرا عرفی خودش بہ تکمیلِ این چنین دیوان در سالِ ۹۹۶ ہجری اشارہ کردہ است ؛ ہمچنین بیانِ او در تعدادِ اشعاریکہ

---

[1] "دیوان" باشد ولی در نسخۂ دانش گاہ عثمانیہ "بدون" ہست کہ درست نمی نماید ۔

Marfat.com

در کلیاتِ عرفی یافتہ می شود ، نیز درست نیست چہ علاوہ بر بیاناتِ ناظمِ تبریزی و عبدالباقی نہاوندی کم از کم چہار نسخہ کلیاتِ عرفی الآن ہم وجود دارند کہ مشتمل اند بر سہ صد اشعار بیش از تعدادیکہ عبدالنبی ذکر کردہ است[1]۔ درحالیکہ آنہا نیز چندصد بیت اصلی عرفی کہ در دیگر نسخہای معتبر وجود دارند، در بر ندارند۔ عبدالنبی نیز دُچار سوءِ تفاہمی شدہ طوریکہ می گوید کہ علاوہ بر مجموعہ مشتمل بر دوازدہ ہزار و پانصد (۱۲۵۰۰) شعر، کہ بتوسطِ برخی از دوستانِ عرفی گرد آوری شدہ بود، شش ہزار بیت دیگر عرفی گم شدہ بود۔

بیانِ ناظمِ تبریزی ازین حیث جالب و مہم بہ نظر می رسد کہ این تنہا منبعی است کہ ازان معلوم می شود کہ سراجا خود آن شخصی بود کہ ہمراہِ مسوّداتِ اشعارِ عرفی یا نقل کلیات کہ او ترتیب دادہ بود در غیبتِ خانخانان از برہانپور گریخت و این مسوّدات بالآخر توسطِ برخی از عرب ہای صحرانشین بسرقت رفت۔ برطبقِ بیانِ وی در سنہ احد و ثلثین و الف (۱۰۳۱) خانخانان عبدالرحیم سراجای اصفہانی را برای تدوینِ کلیاتِ عرفی مامور کرد و ہمان سال سراجا با مسوّداتِ کلامِ عرفی گریخت و ناظم باو در بندر سورت ملاقات کرد تا بہ رسیدن بندرِ مخا مسودات را ازو حاصل کردہ کلیات عرفی را ترتیب داد۔ اما بطوریکہ عبدالباقی نوشت، کلیاتِ عرفی در سنہ ۱۰۲۶ ہجری توسطِ سراجا ترتیب دادہ شدہ بود و سراجا از عبارت "ترتیب دادہ" مادّہ تاریخ استخراج کردہ بود۔ ممکن است کہ پس از ترتیب نقلِ ہمان نسخہ کلیاتِ عرفی کہ در کتابخانہ خانخانان گذاشتہ شدہ بود توسط سراجا بدست ناظم افتاد و او آن را در یک ماہ نقل کردہ برای ترتیب دادنِ کلیاتِ عرفی دعویٰ کرد۔ از عبارتِ دیباچہ ناظم تبریزی این روشن است کہ آن بعد از دیدنِ دیباچہ عبدالباقی نوشتہ شدہ بود زیراکہ جملہ ہا درین ہر دو دیباچہ چندان اختلاف ندارد۔ و ازینجا روشن می شود کہ حقیقتاً ناظم دانست کہ کلیاتِ عرفی توسط سراجا ترتیب دادہ شدہ بود و او فقط آن کلیات را در یک ماہ نقل کردہ مدعیِ ترتیبِ کلیاتِ عرفی شد۔ علاوہ ناظم

---

[1] یکی از آنہا در کتابخانہ دانش گاہ لکھنؤ، دیگری در کتابخانہ شخصی این نویسندہ و سومی در کتابخانہ مجلس، تہران و چہارمی در کتابخانہ دانش گاہ عثمانیہ در حیدرآباد نگہداری می شود۔ (نسخہ ہای سوم و چہارم برگ افتادہ اند اگر این طور نبودی مثل نسخہ ہای اول و پنجم دارای تقریبا چہاردہ ہزار بیت بودندی۔

Marfat.com

خود، شاہنواز خان تنہا تذکرہ نویس ہست کہ ادعای ناظم را در بہارستانِ سخن ذکر کردہ است باین الفاظ[1] :

"غریب تر آنکہ ناظمِ تبریزی در تذکرۂ خود آوردہ کہ در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را بہ تدوینِ اشعارِ ملا عرفی کہ حسبِ وصیتِ وی ترتیب نیافتہ بود، مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر رنجشی کہ از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود۔ من در بندر مخا او را دیدم و مسودات را بہ مبالغہ از وگرفتہ ترتیب دادہ۔ پانزدہ ہزار بیت شد۔ و این خلاف واقعہ ظاہر می شود چہ ہر جا بر کلیاتِ عرفی دیباچۂ دیدہ شد، جمع سراجا نوشتہ اند نہ ترتیبِ ناظم..."

ازین عبارتِ بہارستانِ سخن، روشن است کہ اگرچہ شاہنواز خان ادعای ناظم را ذکر کردہ ولی بہ آن اعتبار نمی کرد۔ حقیقت فقط این طور می نماید کہ ناظم دانستہ یا نادانستہ کلیاتِ ترتیب دادۂ سراجا را نقل کردہ دعویِ تدوین کرد و این نسخۂ اصلی کہ دارای مہرِ ناظم تبریزی و برخی از مردمان بزرگ و برجستہ مثل تیپو سلطان ہست، حالا ہم در کتابخانۂ دانش گاہِ عثمانیہ، حیدر آباد نگہداری می شود و نقل آن در عکسی از کتابخانہ ہای پاکستان ہم موجود است۔ امّا این نسخۂ حیدر آباد (ہندستان) کہ دست نویسِ ناظم می نماید فقط یازدہ ہزار و ہفت صد و شانزدہ (۱۱۷۱۶) بیت دارد نہ پانزدہ ہزار شعر، چنانکہ ناظم بیان کردہ است۔ ممکن است کہ بمرورِ ایام اوراقِ این نسخہ از بین رفتہ باشند۔ نسخۂ پاکستان ازین نسخہ ناقص تر می نماید۔ مثل عبدالنبی فخر الزمانی، ناظم نیز دچار شوقفا ہمی بچشم می خورد طوریکہ می گوید کہ شش ہزار بیتِ عرفی کہ از دست رفتہ بود علاوہ بر ابیاتی بودند کہ او آن را بشکلِ کلیاتِ عرفی (شامل بر پانزدہ ہزار شعر) تدوین کردہ بود۔

بیانِ عبدالباقی نہاوندی در بارۂ تدوینِ کلیاتِ عرفی حقایق و واقعات درست را نشان دادہ است۔ دران ہنگام وی خودش در خدمتِ خانخانان ماموریت داشت و بگفتۂ خودش با

---

[1] بہارستان سخن (چاپ مدراس)، ص ۴۱۹

Marfat.com

سراجا که هنگامِ تدوینِ مسوّدات کلامِ عرفی را به او می نمود و اشعارش برای او می خواند[1]، همکاری می کرد. بیانِ وی که عرفی هنگامِ درگذشتِ خود مسوّده های خود را به خانخانان فرستاد، به هیچ وجه درخور اشتباه نیست. پس از درگذشتِ حکیم ابوالفتح، خانخانان تنها کسی بود که عرفی برو تکیه می کرد و یقین داشت که وی آخرین آرزوی او را برآورده خواهد کرد و توسطِ کسی صاحبِ استعداد کلامش را به شکلِ کلّیات مدوّن خواهد کرد. همین طور بیانِ او که برخی از اشعارِ دیگر از مجموعه های معتبر و منتخبات و سفینه های موثق گرفته به نسخهٔ دیوانِ عرفی (که واقعاً مشتمل بود بر دیوانِ اوّل و اشعاری که عرفی پس از تکمیلِ دیوانِ اوّل تا به هنگامِ درگذشتِ خود گفته بود) افزوده شده بود و بدین ترتیب سراجا کلّیاتش را به هشت هزار بیت رسانیده بود، زمینه ای برای عدم توثیق ندارد. اشعارِ عرفی، چنانکه ملّا عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ خاطرنشان کرده است، آنقدر از قبولِ عام برخوردار بود که مردم نقل های دیوانش را خریده[2] کرده به عنوان "تبرک" با خود نگهداری می کردند. ممکن است که بعضی از مردم بسیاری ازین نوع اشعار را پیشِ خود داشتند که در نسخه های عمومی وجود نداشت[3] و ایشان آن اشعار را به سراجا تحویل داده باشند تا آنرا در نسخه که او ترتیب می داد شامل کند[4]. عبدالباقی این نکته را توضیح نداده که تعدادِ اشعار که در آغازِ کار فقط هشت هزار بود بروقتِ اختتام به چه طور به چهارده هزار رسید و این امر موجبِ تولیدِ این اشتباه در بسیاری از اذهان شده که سراجا اشعارِ غیرمستند را نیز شاملِ دیوان کرده. این دانشمندان با دلایل ثابت می کنند که در نسخه های موجود نه تنها تعدادِ اشعار باندازهٔ قابل ملاحظه ای فرق دارد بلکه چگونگی اشعار نیز آن قدر باهم

---

[1] عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ خود می نویسد: "و آن مسوّدات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه افروزِ راقم گردید".

[2] "او و حسین ثنای از شعرِ عجب طالبی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوانِ هر دو کس را در سرِ راه گرفته نه ایستند و عراقیان و هندستانیان نیز به تبرک می خرند." (منتخب التواریخ، چاپ کلکته، ج ۲، ص ۲۸۵)

[3] حتی هم کنون برخی ازین نوع اشعار در بعضی منتخبات یافت می شوند و دو غزل این نوع درین اثر شامل کرده شده اند.

[4] عبدالباقی در دیباچهٔ کلیاتِ عرفی می نویسد: "بعد اختیار نمودن سفرِ آخرتِ این مسافر عالم قدس بعضی اشعارِ متفرق ایشان را که در سفائن و مجموعه ثبت بود، بعضی از مستعدان بران افزودند چنانکه هشت هزار بیت به نظر در آمد.

Marfat.com

اختلاف دارد که قبولِ این عقیده را که همه اشعار یکه دران وجود دارد توسطِ همان شاعر گفته شده، مشکل ودشوار می سازد[1]۔ درحمایت وطرفداری از فریضهٔ خود، ایشان به عنوانِ دلیل متنی بر

---

[1] آقای محمد علی دائی الاسلام، پروفیسورِ بازنشستهٔ دانش گاهِ عثمانیه، حیدر آباد (هند) درگفتارِ خودش تحت عنوان "عرفی شیرازی" که درمجلهٔ "اسلامک کلچر، شماره ۲ زانویه سال ۱۹۲۹ میلادی ودرمجلهٔ "ارمغان" سال نهم شماره ۵، ۶، ۷ ماه شهریور، آذر و آبان سنه ۱۳۰۷ هجری شمسی، بچاپ رسیده ونیز درکتابچهٔ خود بعنوانِ "شعروشاعری عرفی" که در سال ۱۳۶۵ هجری قمری درحیدرآباد انتشار یافت، این نظررا اظهار داده اند۔ وهمچنین شادروان پروفسور یوسف حسین موسوی، استادِ ادبیاتِ فارسی در دانش گاه لکهنؤ (هند)، دراثر خود "ارمغان شیراز" نظریهٔ آقای دائی الاسلام را تایید کرده اند۔

آقای دائی الاسلام درضمنِ اشعارِ الحاقی چهار غزل عرفی راکه بامصرعهای زیر آغاز می شود، ذکرکرده است و می نویسد: "آیا می شود کسی که غزلِ اوّل و دوم را گفته است غزلِ سوم وچهارم را بگوید یا می شود کسی که غزلِ سوم وچهارم را گفته است می تواند غزل اوّل و دوم را بگوید۔ اگرغزلِ سوم وچهارم کلام عرفیست، هر مبتدی هم عرفیست۔" مصرعهای اوّلِ این چهار غزل بطور زیرهست:

غزل اوّل: بدیر آ از حرم صوفی که می برقع کشود اینجا

غزل دوم: درباغِ طبیعت نفشردیم قدم را

غزل سوم: دل چو به غم شاد نزیست مهر و وفا نزد طلب

غزل چهارم: صد قول بیک زمزمه طی می کنم امشب

بخیال این نویسنده غزلیاتِ سوم و چهارم هم دارای آهنگ وسبکِ عرفی هستند۔ نیز علاوه برنسخه های دیگرغزل سوم درنسخهٔ کتابخانهٔ ملک تهران، نوشتهٔ ۱۰۱۰ هجری یافته می شود وغزل چهارم درنسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا، تهران موجود است و بقول دکتر مهدی بیانی این نسخه گویا بخط خود عرفیست۔ این هردو نسخه ها پیش گرد آوری کلیات عرفی توسط سراجا استنساخ شده بودند۔

درضمنِ کلامِ الحاقی درکلیات گرد آوردهٔ سراجا استاد یوسف حسین موسوی می نویسد:

"سراجا کا مذاق سخن جیسا بھی ہو، اس کو تو اپنی کارگزاری دکھا کر خانخاناں کو خوش کرنا تھا اور خانخاناں کو امور مملکت کی مشغولیت سے اتنی فرصت کہاں تھی کہ عرفی کے گلستانِ سخن کو سراجا کے لگائے ہوئے خس وخاشاک سے پاک کریں۔ انجام کار یہ ہوا کہ جوانا مرگ عرفی کے کمال سخن کا آفتاب ابھی افق شہرت پر تھا کہ سراجا کی ستم ظریفانہ بدعت اس کو گہن کی طرح لگی۔"

Marfat.com

قراین می گویند که کلیاتِ عرفی چون پس از ربع قرن از در گذشتِ عرفی تدوین یافته بود، احتمال بزرگی برای تحریف در مسوّدات وجود دارد - و اینکه در خلالِ این مدّت بسیاری ازین نوع اشعارِ گویندگانِ معمولی و غیرمعروف، که شیوهٔ شان در برخی موارد با سبک عرفی مشابهت داشته باشد، بنامِ عرفی شهرت و رواج بدست آورد - و در دسته بندی کردنِ اشعارِ حقیقی و خالص عرفی ممکن است که سراجا مرتکبِ خطا شده باشد - به عقیدهٔ این نویسنده این حدس کاملاً بی اساس به چشم می رسد و دلایلِ محکم برای این عقیده وجود دارد که کلیاتی که سراجا گرد آوری کرد، مشتمل است بر اشعارِ اصلی و درست عرفی - طوری که صمصام الدوله شاهنواز خان در اثرِ خود، بهارستان سخن، ذکر کرده[1] تعدادِ شش هزار (۶۰۰۰) بیت که بنامِ غیرمستند و غیرموثّق شهرت یافته، نشان می دهد که مجموعهٔ گمشده از اشعارِ عرفی توسطِ سراجا، که بنا بر حمایت و سرپرستیِ خانخانان امکاناتِ زیادی دراختیار داشت، بارِ دیگر یافته شد و سراجا اشعارِ شاملِ این مجموعه را در کلیاتِ گرد آوردهٔ خود جا داد - گرد آوری شش هزار شعر غیر واقعی برای شامل کردنِ آنها در برخی از دیوان کارِ آسان نیست - از یکی از نامه های عرفی (که در کلیات ترتیب دادهٔ این نویسنده که نقلش در کتابخانهٔ مولانا آزاد نگهداری می شود برصفحه ۱۴۵ دیده می شود) برمی آید که مجموعه ای مشتمل بر شش هزار شعر توسطِ خودِ عرفی به یکی از آشنایانِ او تحویل داده شده بود و او آن را گم کرد - شخصی که نزدِ عرفی آن قدر موثق و معتبر باشد که با و بیاضِ اشعارِ خود تحویل دهد، نمی تواند آن اندازهٔ غیرمسئول باشد که برای تعقیب کردن و باز یافتنِ کتابِ مهمی که مشتمل بر زحماتِ همه عمر تحویل دهنده باشد، تلاشهای خود را یک طرف گذارد و ازان دست کشد - شخصی که مسئول از دست دادن و گمشدگیِ آن بیاض بود حتماً آن را پیدا کرد و به خانخانان تقدیم کرد یا مستقیم به سراجا داد تا اشعارِ شاملِ

---

[1] در بهارستانِ سخن (چاپِ مدراس) برصفحات ۱۹-۴۱۸ اذعان نوید: "چون همگی اشعارش از مسوده و غیر آن که از سفاین و مجموعه های مستعدان و صاحبِ طبعان فراهم آمده بود، هشت هزار بیت می باشد، در عرض یک و نیم سال سعی موفور به کار برده کلیات مشتمل بر چهارده هزار بیت [ترتیب] داد و الحق درین کار ید بیضا نمود... گویند شش هزار بیت مولانا در عین حیاتش به نسبی ابتر شده بود... غالباً همین ابیات بدستِ سراجا افتاد و فقرهٔ "ترتیب داده" تاریخِ انجام یافته"

Marfat.com

آن مجموعه شاملِ اثرِ سراجا بشوند۔ پیداشدنِ دیوانِ گمشدہ ازین نیز موردِ تایید قرار گرفته که دیوانِ تدوین کرده شدهٔ سراجا (که هشت نسخهٔ آن به تصرفِ این نویسنده درآمده اندو یکی از آنها مال خود نویسنده هست) مشتمل بر تعدادِ بزرگی از قصاید و قطعات است که نشان دهندهٔ برخی از اشاره‌ها مربوط به پیش آمدهاست که در ایران رُخ داد و هم نمایشگر برخی از جنبه های زندگیِ عرفی دران کشور است۔ این گونه اشعار پس از تکمیلِ دیوانِ اوّل در سال ۹۹۶ هجری نمی تواند گفته شود۔ زیرا پس از آنکه عرفی از ایران به هند مهاجرت کرد بارِ دیگر آنجا نرفت۔ درستیِ این نوع اشعار بیرون از اشتباه است چه در اکثر آنها شیوهٔ عرفی منعکس می شود۔ این بهرحال یک واقعیت است که برخی از اشعارِ قسمتِ موردِ اشتباهِ کلیات عرفی از پایهٔ عمومی اشعارِ وی پست تر بچشم می رسد امّا این به سببی ست که اینگونه اشعار از جمله اشعاری بود که عرفی در اوایلِ زندگی گفته بود و توقع داشتن که آنها هم دارای همان خصایصِ خوبی باشند که اشعارِ بعدی او دارند، غلط است۔ اشعاری که باعثِ شهرتِ عرفی شدند وقتی گفته شده بودند که زیرِ تربیتِ حکیم ابوالفتح و در صحبتِ عبدالرحیم خانخانان هوش و فهم او بحدِ بلوغ و رشد رسیده بود۔ این اشعارِ مشکوک چون از دست رفته بود، عرفی فرصتی بدست نیاورد تا بر آن تجدیدِ نظر کند و آنها را صورتِ قطعی دهد۔ بنا بر این، اختلافِ چگونگیِ اشعارِ دیوان عرفی نباید مبنی براین دیدگاه دانست که دیوانِ ترتیب دادهٔ سراجا مشتمل بر اشعارِ غیر واقعی یا مردود بود که آنرا عرفی خود ننگفته بود۔ ازین گذاشته، کسیکه خانخانان اورا برای تدوینِ کلیاتِ عرفی برگزید یک مرد عادی و عامی[1]

---

[1] عبد الباقی نهاوندی در مآثر رحیمی ج ۳، ص ۱۲۵۴ در بارهٔ سراجا می نویسد:

"محمد قاسم مشهور به سراجا... از جمله آدمی زادگان دار السلطنت اصفهان است و همواره دران شهر معزز و مکرم و صاحب جمعیت و اسباب بوده اندو سراجا در وادی اهلیت از امثال و اقران خود بغایت در پیش است و در اسالیب علم موسیقی دادِ دار و قوفی به کمال دارد و آن فن شریف را نیکو ورزیده و مهارتی تمام دارد۔ چنانکه استادان آن در امور مشکله و مشکلات دقیقهٔ آن فن باو صحبت می داشتند و در وادیِ اهلیت نیز از همگنان وانمی ماند۔ مدتی این وادی را به پای سعی و اجتهاد پیموده... و در اصفهان که وطن اصلی اوست همیشه با موزونان و مستعدان بسری برده و از موزونیت ذاتی و اثر صحبت مستعدان طبع نظمی نیز بهم رسانیده۔ اگرچه بگفتن اشعار نه پرداخته شعر بسیار با موزونان سنجیده و از دار السلطنت مذکور... بتاریخ هزار و پانزده هجری... در سلکِ ملازمان این سپه سالار منسلک گشت تا آنکه در هزار و بیست و چهار هجری به جمع و ترتیب ابکار افکار حسان الزمان مولانا عرفی شیرازی... مامور گردید... الحق بعد از مشقتِ بسیار (بقیه بر صفحهٔ آینده)

Marfat.com

نبود ۔ علاوه بر اینکه در هنرمندی خوب وموسیقی دانی بزرگ بود، وی از ذوقِ ادبی نیز برخوردار بود و پیش از ورود به هند ۔ درصحبتِ گویندگان و دانشمندان زادگاهِ خود اصفهان زندگی بسر برده و هم شعر می گفت[1] ۔ وی از نُه سال پیش بدربارِ خانخانان بستگی داشته وخانخانان به هوش و استعداد وی بکلّی آشنا بود واگر او برای کارِ مزبور شخصی مناسب نمی بود خانخانان البته آن را باو واگذار نمی کرد ۔ علّتی وجود ندارد که درستیِ تقرّرِ وی برای تدوینِ کلیاتِ عرفی موردِ اشتباه محسوب شود و برای متمایز کردنِ اشعارِ واقعی عرفی از اشعارِ غیرواقعی یا مشکوکِ او فاقد صلاحیت تصوّر نموده شود ۔ از بیانِ عبدالباقی نهاوندی این نکته روشن می شود که عبدالباقی خودش کارِ سراجا را دیده وبران اطمینان بدست آورده بود ۔ از گفتهٔ عبدالباقی نیز آشکار می شود که پس از تکمیلِ کلّیات سراجا از خانخانان جائزهٔ خوبی بدست آورده بود و این امر دلالت می کند که خانخانان کلیاتِ گرد آوردهٔ سراجارا بدقّت مطالعه کرده وزحمت هایِ او را موردِ ستائش وتمجید قرار داده ۔ اگر این کار بطورِ رضایت بخش انجام داده نمی شد واگر آن مشتمل برشش هزار شعرِ غیر واقعی بود (یعنی قسمت ۲۳ فی صد این کلیات) زحماتِ وی هیچ گاه مورد ستایش قرار نمی گرفت و نه جایزهٔ گردآوری باو داده می شد ۔ این کار در ظرفِ یک ونیم سال انجام یافت واین امر بجای خود دلیلی ست بر اینکه کارِ مزبور درشتابزدگی انجام نیافته بود اختلافِ تعدادِ اشعار درنسخه های مختلفِ کلیاتِ عرفی را بعنوانِ دلیل بروجودِ اشعارِ غیرواقعی درکلیاتِ عرفی نمی توان ارائه کرد ۔ از بیاناتِ عبدالقادر بدایونی برمی آید که کلامِ عرفی آن قدر از قبولِ عام برخوردار بود که مجموعه های اشعارِ وی هرجا بفروش می رسید، این مجموعه ها ظاهراً شامل بر همه

(حاشیه از صفحهٔ پیشین) در مدت یک سال هلالی... به اختتام وشیرازه رسانید ودر آنجا یدبیضا نمود وکلیات مشتمل برچهارده هزار بیت... ترتیب داد"

[1] طاهرنصرآبادی درتذکرهٔ نصرآبادی (ص ۱۲۸) می نویسد:

"محمد قاسم سراجا نام دارد ودرفن نقاشی زرنگار... به مرتبهٔ ایست که برخسارِ زرافشانِ سیم وشان را درعرق شرم دارد واز اثرِ دستیش از ابر تصویرِ گوهر بارد... درصفاهان پیوسته باموزونان محشور و از نمک صحبتش بزمِ عزیزان پرشور است ۔ تتبع بسیار از متقدمین ومتاخرین نموده، دراتیازِ سخن طبیعتش خالی از دقّت نیست"

Marfat.com

کلامِ عرفی نبودہ[1]۔ چون نسخۂ موثقِ کلیاتِ عرفی پس از بیست و هفت سال از درگذشتِ او تهیّہ شدہ و آن هم بعلّتِ نگهداری شدنش در کتابخانۂ خانخانان، نمی توان بسهولت ازان نقل کرد، نقلهای مجموعه های غیرمُوثق و ناتمام که مشتمل بر همه اشعار عرفی نبودند، نیز بوجود آمدند این امر طبیعی است که این چنین نقل ها حاویِ همه آثارِ گوینده نیستند۔ بعلاوه، چنانکه قبلاً اشاره شد، همان نسخه ها و مسودات پس از آنکه از کتابخانۂ خانخانان بسرقت رفت، بدستِ ناظم تبریزی افتاد که برای خوب وارسی کردن آن فرصتی بدست داشت امّا او اشعار را پاک نکرد چنانکه ازین امر آشکارا است که کلیاتِ گرد آوردۂ او دارای اشعار بیش از کلیاتِ گرد آوردۂ سراجا است حتی اگر، چنانکه پروفسور موسوی گفت سراجا فقط برای حمایتِ خانخانان مطابقِ دستورش کلیاتِ عرفی را تدوین کرد، در موردِ ناظمِ تبریزی، هیچ گونه انگیزه یا تشویقی وجود نداشت زیرا او فقط بدین اراده آن را گرد آوری کرد تا آثارِ یک شاعرِ بزرگ را از بباد رفتن نگهداری کند۔ مطالعۂ ضمیمۂ یکم تا پنجم در نسخۂ کلیات عرفی گرد آوردۂ این نویسنده[2] روشن می سازد که برخی از غزلها، قصیده ها، قطعه ها، رباعی ها، اشعار مثنوی و اشعار متفرق که در هیچ یک نسخۂ دیوان عرفی، چاپی یا خطی، موجود نیست و تنها در نسخۂ ترتیب دادۂ سراجا یافته می شود، در نسخه

---

[1] این امر همواره بلکه هم اکنون معمول بوده است که گویندگان در غزل و قصیده بسیاری از اشعار را می سرایند۔ آن گاه برخی از اشعار خود را، قبل ازین که توده مردم آن را از بر کنند، شامل دیوان می کنند۔ در مورد عرفی، غزلهای که در زندگانی او از قبول عام برخوردار شدند براستی آنهایی بودند که عرفی خودش آنها را در دیوان اوّل شامل کرده باشد یا بدیگران تحویل داد۔ درین غزلها و قصاید او همه اشعار سرودۂ خود را شامل نکرده باشد۔ سراجا بر اساس همه مسوداتِ پراکنده کلیاتِ عرفی را تدوین کرد و این نسخه دارای آن همه ——— ——— اشعار خوب و ناخوب شد که عرفی گفته بود۔ ممکن است که عرفی اگر خود دیوان خودش را ترتیب دادی برخی از اشعار را محو و تلف کرده باشد ولیکن سراجا این کار نکرده (و برای او این درست بود)... کلیات ترتیب دادۂ او "دو غزله ها" دارد و ازین روشن است که یک غزل منتخب شده و دیگر مشتمل بر اشعار پس مانده است که آنها را عرفی در دیوان اول شامل نکرد ولی سراجا آنها را یافته در دیوان ترتیب دادۂ خود شامل کرد۔ پس دیوان ترتیب دادۂ سراجا مشتمل بر همه اشعار خوب و ناخوب هست و درین شک نباید کرد که این همه مال عرفیست۔

[2] این هنوز چاپ نشده و در کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گره و کتابخانۂ ناگور، دانشگاه لکهنؤ نگهداری می شود...۔

Marfat.com

گرد آوردهٔ ناظم تبریزی نیز وجود دارد. این امر یکی از دلایل کافیست بر اینکه ناظم در موردِ اصلیت آن مواد که بر بنای آن سراجا پنج سال قبل کلیاتِ عرفی را گرد آوری کرده بود، شکی نداشت ـــــ بعلاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد، بقول بدایونی عرفی آن قدر قبول عام بدست آورده بود که حتی در زندگیش آثارِ او بعنوانِ "تبرک" میانِ مردم بفروش می رسید. لذا حتماً خیلی از مردم اشعارِ عرفی را پیش از تدوینِ کلیاتش توسطِ سراجا دیده باشند. کلیاتِ گرد آوردهٔ سراجا برای استفادهٔ عموم مردم در دست بود و اگر دران غزلهای مشکوک و مشتبه نیز می بود، بسیاری از مردم که برخی از آنان با عرفی آشنایی داشتند. اشتباه های سراجا را باو البته نشان می دادند. یا به خانخانان خبر می دادند. بسیاری از مجموعه های اشعار عرفی که قبل از اثرِ سراجا گرد آوری شده تاکنون نیز وجود دارند ولا اقل پنج تا از ینگونه آثار موردِ استفادهٔ نویسندهٔ این پیش گفتار قرار گرفته. این نسخه ها بالخصوص نسخه های چهارم، دهم، و سی وچهارم درستی تعداد بزرگی از غزلها را که در کلیات گرد آوردهٔ سراجا یافته می شوند، مورد تائید قرار می دهند. بسیاری از اشعارِ قسمت "غیر مؤثق" کلیاتِ عرفی که توسطِ سراجا گرد آوری شده، در منتخباتِ تذکره های مختلف یافته میشود. برخی از آنها مشتمل بر اشعاری هست که در هیچ یک از نسخه های کلیاتِ عرفی، بشمول کلیاتی که توسط سراجا و یا ناظم تبریزی تدوین شده، یافته نمی شود[1]. شمولِ این اشعار در تذکره های معاصر

---

[1] بطور مثال درعرفات العاشقین اشعار زیر در منتخباتِ عرفی شامل هست:

۱- سوزد بداغِ رشک جگر گوشهٔ خلیل — چون تیغِ دوست ذبح کند گوسفند را

۲- شبِ فراق ازان ناله بر لبم نرسید — که پای ناله زسوز دلم پُر آبله بود

۳- هرقدم صد کاروانِ مشک در دنبالِ ما — ما ببوی نافه در دنبالِ آهو مانده ایم

یارتن سنگه زخمی در تذکرهٔ خود انیس العاشقین و بندرابن خوشگو در سفینهٔ خوشگو شعر زیر را در منتخباتِ عرفی ذکر کرده است۔

چناں رقصید عرفی بر در میخانه کز حیرت — مسلماں گفت کایں کافر چه استادانه می رقصد

یا تقی کاشی در خلاصة الاشعار شعر زیر را در منتخباتِ عرفی ذکر کرده است و این شعر در منتخب التواریخ نیز یافته شد۔

(لطفاً ورق زنید)

Marfat.com

درستی آنها را تصدیق می کند و آن غزلها را که این اشعار به آنها مربوط اند، درست ثابت می کند۔

از بیاناتِ بالا روشن می شود که دیوانی که سراجا ترتیب داده دیوانِ مستند و دارای اشعارِ واقعی عرفی است۔ پس دیوانِ زیرِ ترتیب مبنی ست بر نقل های نسخۂ سراجا، نسخۂ ناظم تبریزی، نسخه های که قبل از تکمیلِ نسخۂ سراجا گرد آوری شده که برخی از آنها حتی در زندگانیِ عرفی نوشته شده بودند و بعض از نقلهای دیوان و کلیات و منتخباتِ اشعار در ماخذهای دیگر مثل فرهنگها که موثق و قابلِ اعتماد هستند۔ بعلاوه، برخی از تذکره ها نیز مورد استفاده قرار گرفته اند۔ بخصوص تذکره های خلاصة الاشعار، عرفات العاشقین، نفایس المآثر، میخانه، هفت اقلیم، منتخب التواریخ، طبقات اکبری، ریاض الشعرا، مخزن الغرایب، آتشکده، سفینۂ خوشگو، انیس العاشقین و منتخباتِ عرفی که درین تذکره ها یافته شد، در تصحیح اشعار عرفی باندازۂ زیادی سود مند واقع شد۔ در برخی ازین تذکره ها اشعاری یافته شد که در هیچ یک از کلکسیونِ اشعارِ عرفی یافته نمی شود و برخی از آنها در ورق های صفحاتِ پیشین ذکر شده۔ بعضی از سفینه ها و بیاض ها که در کتابخانه های

(حاشیه از صفحۂ پیشین)

زمانه مرگِ مرا بر کدام درد نوشت که من بدیدۂ جانش روم باستقبال

یا علاء الدوله کاشی در نفایس المآثر تحت منتخبات کلام عرفی شعر زیر را ذکر کرده است:

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غمت پاک می سازد ز گریه چشم خونبارِ مرا

و یا ملا عبدالقادر بدایونی در اثر خود "منتخب التواریخ" اشعار زیر را به عرفی نسبت داده۔

گرد سرت گشتی و کردی طواف کعبه اگر بال و پری داشتی

زمانه مرگ مرا بر کدام درد نوشت که من به دیدۂ جانش نکردم استقبال

و یا نظام الدین احمد در طبقات اکبری شعر زیر را در منتخبات اشعار عرفی ذکر کرده است و عبدالقادر بدایونی و غلام علی آزاد هم آن را بعرفی نسبت داده اند:

کسی که تشنه لب ناز تست می داند که موج آب حیات است چین پیشانی

و یا آذر در آتشکده شعر زیر را به عرفی نسبت داده است۔

ببین در مقتلِ دست آزمائیها چه بیقدرم که زخم ناتمام افتاد و مجلت گشت قاتل را

Marfat.com

معروفِ ہند و ایران نگہداری می شود ، ہم مورد استفادہ قرار گرفتہ شدہ اند۔ بعضی ازین نسخہ ہای مہم کلیات عرفی ـــــــ را در صفحات آیندہ معرفی کردہ ام[1] ۔

محمد ولی الحق انصاری

---

[1] در کلیات عرفی کہ این نویسندہ درست کردہ است ،کہ ہنوز چاپ نشدہ ، شرح ہای گوناگون قصاید عرفی کہ توسط دانشورانِ برجستہ مثل ملا منیر لاہوری ، قطب الدین فارغ ، ملا محمد شفیع سنبھلی ، مرزا جان ، سراج الدین علی خان آرزو ، عوض رای مسرت ، ملا عبدالرحیم بزبان فارسی نوشتہ شدہ و ترجمۂ شرح ملا قطب الدین فارغ کہ توسط ابوالحسن فریدآبادی بزبان اردو برگردانده شد و شرح عجیب و غریب عبدالمجید خان بزبان اردو نوشت ، ہم مورد استفادہ قرار گرفتہ۔

●●

Marfat.com

Marfat.com

مکن بصورتِ دیوار نسبتم عرفی که من کتابۂ محرابِ بیتِ معمورم

معرّفیِ نسخه های مهمِ کلّیاتِ عرفی

نسخه های کلیاتِ عرفی را که در جاهای مختلف نگهداری می شود در سه طبقه تقسیم می توان کرد. برخی از ان نقل های نسخۂ گرد آوردۂ سراجا هست. نُه نسخه ازین گونه (که همه ناتمام و ناقص هستند و هیچ یک از آنها دارای چهارده هزار بیت نیست) در دست این نویسنده افتاد و دو تا نسخه های دیگر این نوع که در کتابخانۂ کاخ گلستان، تهران (سابقاً کتابخانۂ سلطنتی) نگهداری می شود، با وجود سعیِ تمام به دسترس این نویسنده نرسید، به علاوه آن نسخه ها هستند. اما نسخۂ اصلی درست کردۂ سراجا تاکنون پیدا نشده است. از نسخه های این نوع آنهاکه بطور ماخذ اول و پنجم بکار برده شده اند و تفصیلِ آنها برصفحاتِ آینده می آید، دارای بزرگ ترین تعداد اشعارِ عرفی هستند که در یک نسخۂ واحد یافته می شود.

نوعِ دیگر از کلّیاتِ عرفی نسخۂ اصلیِ ترتیب دادۂ ناظمِ تبریزیست یا نقلش که در یکی از کتابخانه های پاکستان محفوظ است و آقای احمد منزوی در فهرستِ نسخه های خطیِ فارسی در پاکستان آن را نشان داده است. تا چندی قبل این نسخۂ اصلیِ ناظمِ مجهول و بی شهرت بود تا در اکتبر ۱۹۶۷ میلادی توسط ماهنامۂ معارفِ اعظم گره (هندستان) این نویسنده آن را معرّفی کرد و دیباچۂ ناظم را بار دیگر در دسامبر ۱۹۷۶ میلادی با اثرِ خود "عرفی شیرازی" انتشار داد. این نسخه که یکی از مهم ترین نسخه های کلیاتِ عرفیست، در کتابخانۂ دانش گاهِ عثمانیه، حیدر آباد (هندستان) نگهداری می شود[1] و بنظرِ قوی

---

[1] توسطِ این نویسنده یک فتو کاپیِ این نسخۂ آلان در دانش گاهِ لکهنؤ هم رسیده و آنجا محفوظ است.

Marfat.com

این همان نسخه ایست که ناظمِ تبریزی در مدتِ یک ماه در بندر سورت ترتیب داده خود رونویسی نموده بود و بنیادِ این خیال مهرِ ناظمِ تبریزی ست که بر صفحهٔ آخرین دیباچه ثبت است۔

نوعِ سوم از نسخه های کلیاتِ عرفی مشتمل است برنسخه ها که حتی قبل از گرد آوری کلیاتِ عرفی بدستِ سراجا یا ناظم توسّطِ برخی از دانشمندان یا خوش نویسان تهیّه شده، یا نقل های نسخه های همین نوع است که تعدادِ آن بسیار هست و تقریباً در هر کتابخانهٔ عمومیِ جهان و نیز در ذخیره های شخصی صاحبانِ استعداد نگهداری می شود۔ تعداد اشعارِ این نسخه ها چنانکه روشن است کمتر است از تعداد اشعار که ——— در نسخه های نوعِ اوّل و دوم یافته می شود اما بعضی از آنها در زندگانیِ عرفی و یا فقط چند سال پس از درگذشتِ وی نقل شده بودند و ازین حیث خیلی مهم هستند۔

بعضی از نسخه ها ازین هر سه نوع که در اثرِ موجود موردِ استفاده قرار گرفته آلان معرّفی کرده می شود۔

نسخه های طبقهٔ اوّل (نقل های نسخهٔ سراجا)۔

نسخهٔ اوّل: ——— این نقلِ کلیاتِ عرفی گرد آوردهٔ سراجا ست که تا چند سال قبل زینت کتابخانهٔ جلسهٔ تهذیب، لکھنؤ بود و حالا در کتابخانهٔ تاگور در دانش گاهِ لکھنؤ نگهداری می شود۔

این نسخه با نسخهٔ دیگرِ همین نوع، که مالِ این نویسنده است و بعد موردِ بحث خواهد شد، یکی از مهم ترین نسخه های کلیاتِ عرفی ست که تاحال دریافت شده است۔ آن مشتمل بر ۴۴۳ ورق است واز دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می شود۔ بعد از آن رسالهٔ نفسیه ست واین هر دو پارهٔ نثر در نسخه بطورِ درست نقل شده است۔ بخشِ نظم با مثنوی مجمع الابکار آغاز می شود و این منظومه بطورِ مجموع دارای ۱۲۰۸ بیت است۔ بخشِ آینده با قصیده اختصاص دارد که تعدادِ آن ۸۶ است همراه با ۳۲۹۷ شعر۔ جزء ابتدائیِ این بخش دارای سی و پنج منظومهٔ این نوع است که در هیچ یک از نسخه های چاپی وجود ندارد و در نسخه های خطّی هم کمیاب است۔ هرچند که اکثریت آنها ناقص و ناتمام است

---

۱ چون نسخه های مختلف در یک زمان بدست نیامدند نمره های آن ترتیبِ خاص ندارد۔

Marfat.com

ولی ازین حیث که آن کلامِ ابتدائیِ عرفی ست که در ایران سروده شده بود و دارای اطلاعات مربوط به عرفی در ایران است و هم نشان دهندهٔ سرپرستان اوست در ایران، اهمیت تمام دارد. وجودِ آنها درین نسخه براین امر دلالت می کند که مجموعهٔ کلام عرفی که گمشده بود وقتِ تدوینِ دیوانش توسطِ سراجا باز یافته شد. پس از قصیده ها بخشِ غزل، با ۸۶۰ منظومهٔ این نوع و دارای ۵۶۶۸ شعر بر ۱۹۳ ورق گسترده است و این بزرگ ترین تعدادِ اشعارِ غزلِ عرفی ست که در یک نسخهٔ واحد یافته می شود. قسمتِ دیگر که دارایِ غزل های ناتمام وابیاتِ متفرق و قطعه است بعداز بخشِ غزل آغاز می شود و جزء اوّلینش که بر ۴۰ صفحه گسترده است دارای ۷۵۰ بیت متفرق و غزل های ناتمام است. تعدادِ اشعارِ قطعات درین بخش ۶۹ است همراه با ۲۱۵ بیت. ۱۹ شعر پراکندهٔ قطعات و دو دو بیتی نیز به این قطعات مخلوط شده اند. بعد ترکیب بندیست به این مصرعهٔ آغاز: "نوای مدح که سبحی دلا مبارک باد". وپس از آن ترکیب بند دیگر که ناتمام است وتنها یک بند وچهار شعرِ بندِ دیگر دارد، یافته می شود و این منظومه خیلی نادر است وفقط در چند نسخه های دیگر وجود دارد. از ورق ۳۹۳ (ب) مثنوی خسرو شیرین با ۲۳۵ شعر آغاز می شود و دنبالِ آن ساقی نامه است مشتمل بر ۱۹۳ شعر. پسِ آن بخشِ رباعیست همراه ۳۶۱ منظومات این نوع.

مختصراً این نسخهٔ مهم دارای دو مثنوی همراه ۱۸۲۳ شعر، یک ساقی نامه همراه ۱۹۳ شعر، ۸۶ قصیده، همراه ۳۲۹۷ شعر، ۸۶۰ غزل همراه ۵۶۶۸ شعر، ۸۶۹ بیتِ متفرقهٔ غزل وقطعه، ۶۸ قطعه همراه ۴۱۵ شعر، ۲ ترکیب بند همراه ۱۲۸ شعر، ۳۶۱ رباعی همراه ۷۲۲ شعر و دو دو بیتی مشتمل بر ۴ شعرست و بدین ترتیب مجموع تعدادِ اشعار درین نسخه ۱۳۰۲۰ هست نسخه برخی از منظومات مثلاً دوتا ترجیع بند ویک مثنویِ ترجیع بند نمونه وغیره که در دیگر نسخه های مهم یافته می شود، عاریست ولی با این همه آن دارای بزرگ ترین تعدادِ اشعارِ عرفیست و بنابرین در تدوینِ نسخهٔ موجود و نیز در کلیاتِ عرفی که این نویسنده ترتیب داده است، آن بعنوان نسخهٔ اساسی بکار برده شده است.

این نسخه بخطِ نستعلیقِ معمولی استنساخ شده و دران سالِ کتابت و نامِ کاتب هیچ جا وجود ندارد ولی کهنگی کاغذ نشان می دهد که آن در حدودِ ۱۰۷۰ هجری قمری استنساخ شده بود. نسخه کرم خورده است امّا نه باندازه که خواندنِ آن دشوار باشد.

Marfat.com

نسخهٔ دوم: ـــــ این نقلِ دیگرِ اثرِ سراجاست که در ۱۰۷۰ هجری قمری توسطِ محب علی بن حاجی یوسف شیرازی استنساخ شده و حالا در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانش گاه اسلامی، علی گره نگهداری می‌شود. آن اوّلین نسخهٔ این نوع است که توسط آقای حبیب الرحمٰن خاں شیروانی در سال ۱۹۲۲ میلادی[1] معرّفی شده بود.

نسخه در خطِّ نستعلیقِ زیبا نوشته شده است و نمونهٔ نفیسِ گلکاری و آرایشِ عصریست. به شکلِ حاضر آن بر ۲۲۴ صفحه مشتمل است ولی در بخشِ قصیده برخی از اوراق از بین رفته. مثل نسخه های دیگرِ این نوع، آن از دیباچهٔ نهاوندی آغاز می شود ولی اسم عبدالباقی نهاوندی دران هیچ جا ذکر نشده. پسِ آن رسالهٔ نفسیه ست و بعد بخشِ نظم از مثنوی مجمع الابکار، که دارای ۱۳۵۴ شعر است، آغاز می شود و دنبالِ آن مثنویِ دیگر خسرو شیرین (همراه با ۴۳۰ شعر) یافته می شود. پس ازان بخش قصیده است مشتمل بر ۶۶ منظومهٔ آن نوع همراه با ۲۷۵۰ شعر. بعد ترکیب بندی با مصرعهٔ آغاز: "نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد" و پس ترجیع بندی با مصرعهٔ آغاز: "ای حسن تو برتر از چه و چون" یافته می شود و مجموع تعدادِ اشعار درین دو منظومه ۲۴۲ هست بعد ازان ۳۲ قطعه همراه با ۲۶۸ شعر شاملِ نسخه است. سپس بخشِ غزل است دارای ۵۲۱ منظومهٔ این نوع همراه با ۳۴۳۳ شعر و در پایان بخشِ رباعیست دارای ۲۳۲ منظومهٔ این نوع.

این نسخه اگرچه نقلِ نسخهٔ سراجاست ولی فقط ۸۹۴۲ بیت دارد. یعنی در حدود ۵۰۵۸ شعر کم از نسخهٔ اصلیِ ترتیب دادهٔ سراجا. و این امر محقق می کند که هرچند که آن فقط پس از چهل و چهار سالِ ترتیب نسخهٔ سراجا نقل شده، باز هم از نسخهٔ اصل که در کتابخانهٔ خانخانان نگهداری می شد، مستقیماً نقل نشده. نسخه اگرچه خیلی خوش خط است ولی عاری از اغلاط نیست و در کارِ تصحیح متن و تنظیم جدید کلیاتِ عرفی یا دیوانِ غزلِ او نمی توان کاملاً بران اعتماد کرد.

نسخهٔ پنجم: ـــــ نسخهٔ سوم این ردیف است که مشتمل بر تقریباً همان تعدادِ اشعار است که در نسخهٔ اوّل (نسخهٔ دانش گاه لکھنؤ) وجود دارد و از حیثِ برخی از جنبه ها مهم تر ازان نسخه است.

---

[1] مجلّه ماهنامهٔ معارف، اعظم گره (هندستان) چاپ ماه نوامبر ۱۹۲۲ میلادی.

Marfat.com

آن یکی از زیباترین نمونهٔ پاک نویسی ست ودارای ترقیمه هم است که ازان سالِ استنساخ ۱۰۷۹ هجری قمری برمی آید امّا اسمِ خوش نویس جای ذکر نشده از دو تا مهرهای شهنشاه جهاندارشاهٔ نوه شهنشاه بزرگ اورنگ زیب عالمگیر، یکی برصفحهٔ آخرِ مثنوی مجمع الابکار و دیگر در صفحهٔ آخرینِ نسخه، که برآن ثبت است این امر روشن می شود که وقتی آن زینتِ کتابخانهٔ سلطنتی هندوستان بود ۔

این نسخه ازنسخهٔ اوّل، که ذکرشده، مشابهت شگفت آور دارد واگر تفاوتِ معمولی در برخی از واژه ها وتعدادِ اشعار در برخی از نظم ها یافته نمی شدی توان آنهارا نقلِ یک دیگر قرار داد۔ این امر بهرطور حتمی ست که هردو ازنسخهٔ خاص نقل شده اند و یا از دو نسخه های چنان نقل کرده شده اند که نقلِ یک نسخهٔ مخصوص بودند امّا آن نسخهٔ مخصوص هم نسخهٔ اصلیِ کلیاتِ عرفی که سراجا آن را ترتیب داد، نیست زیرا که اگر همین طور بودی این هر دونسخه عاری از آن منظومات نبودندی که درضمنِ نسخهٔ اوّل نشان داده شده اند۔ نسخه اگرچه آراسته ومزیّن است و برخی از بخش های آن از لوحهای زیبا آغازی شود ولی دارای غلط ها هم است و ازان عیان است که آن نوشتهٔ خوش نویسِ پیشه وراست برعلیه نسخهٔ اوّل که برخی از دانشمندان آن را برای خود نقل کرد ۔

نسخه در پنج بخش طبقه بندی کرده شده است وهریکی از آنها با صفحهٔ آراسته ومزیّن آغازی شود۔ بخشِ اوّل شاملِ دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندیست وپسِ آن رسالهٔ نفسیه است واین هردو پارهٔ نثر نسبت به آنچه که درنسخه های دیگراست به اندازهٔ زیادی درست تر استنساخ شده۔ بخشِ دوم مشتمل برمثنوی مجمع الابکار است که ۱۴۰۳ شعر در بر دارد۔ بخشِ سوم نسخه در بردارندهٔ قصیده ها، برخی از قطعات ورباعی ها واشعارِ متفرق ازین دو نوع منظومه ست۔ درین بخش تعدادِ قصیده ها مثل نسخهٔ اوّل هشتاد و نُه است ولی سه پاره از آنها حقیقتاً جزء ترکیب بند هست وبدین ترتیب حقیقتاً تعدادِ قصیده ها فقط ۸۶ است همراه با ۳۳۲۳ شعر (نسبت به ۳۲۹۷ شعردرنسخهٔ اوّل)۔ تعدادِ قطعات ورباعی ها که درآخرین صفحاتِ این بخش یافته می شود، ده ویک[۱۰۱] هست وتعدادِ اشعار مربوط به آن سی ودو[۳۲] دو[۲] است۔ تعدادِ اشعارِ متفرّق شاملِ این بخش سی ویک[۳۱] است۔ بخشِ

Marfat.com

چهارمِ نسخه کاملاً به غزلها اختصاص دارد- وتعداد آن ۸۵۵ ست شامل ۵۶۵۵ شعر (نسبت به ۸۶۰ غزل با ۵۶۶۸ شعر در نسخهٔ اوّل)- قسمتِ پنجمِ این نسخه که از صفحه ۶۲۷ با یک لوحِ زیبا آغاز می‌شود و به صفحه ۷۵۶ که صفحهٔ آخرین نسخه است، بپایان می رسد، دارای منظوماتِ نوعِ مختلف است.. بخشِ اوّلینِ این قسمت حاویِ غزلهای ناتمام واشعارِ پراکندهٔ غزل است و بر ۲۱ صفحهٔ اوّلینِ این قسمت مشتمل است ومجموع تعدادِ این نوع ۵۷۷ است- بدنبالِ این جزر بخشِ پنجم قسمت قطعه آغاز می‌شود- علاوه بر قطعات واقعی، که تعدادِشان ۶۶ است همراه با ۴۲۱ بیت، این جزر دارای پنج رباعی و ۱۷ بیتِ مفرد است که در نسخه‌های هشتم و هفدهم تحت "معمات" یافته می‌شود- جزر آینده مشتمل بر دو ترکیب بند است- یکی از آنها که بدین شعر آغاز می‌شود: "نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد ❊ تهوّرِ نفسِ نغمه‌زا مبارک باد" کامل است و ۱۰۸ بیت در بردارد و دیگر که از شعر: آنکه بوسش به آستین ندهد ❊ شرفش بوسه برجبین ندهد آغاز می‌شود تنها یک بند و چهار بیتِ بندِ دیگر دارد- از صفحه ۶۸۹ مثنوی خسرو شیرین، مشتمل بر ۴۳۵ بیت، شروع می شود- بعد ازان ساقی نامه‌ست شاملِ ۱۹۲ بیت- آخرین جزر قسمتِ پنجم از ۳۰۸ رباعی اختصاص دارد، و بر اختتامِ شان برصفحهٔ ۷۵۶ نسخه بپایان میرسد-

خلاصه این که در این نسخهٔ مهم تعدادِ اشعار از نوعِ مختلف بشرح زیراست:

مثنوی	(مجمع الابکار، خسرو شیرین، ساقی نامه)	۲۰۳۰ شعر
قصیده	(هشتاد وشش)	۲۳۲۳ شعر
ترکیب و ترجیع بند		۱۲۸ شعر
غزل	(هشت صد و پنجاه و پنج)	۵۶۵۵ شعر
قطعه	(شصت وشش با چهار صد و بیست و یک شعر در قسمتِ مخصوصِ قطعه و ده با سی ودو شعر در بخشِ غزل)	۲۵۳ شعر
رباعی	(سی صد و چهارده + سی صد و هشت در بخشِ مخصوصِ رباعی و پنج همراه با قطعات و یک در قسمتِ قصیده)	۶۲۸ شعر
ابیاتِ متفرق از غزل و قطعه-		۶۲۵ شعر
مجموع تعدادِ اشعار در نسخه ...		۱۲۸۶۲ شعر

Marfat.com

پس درین نسخه فقط یک صد و هفتاد و هشت شعر از نسخهٔ اوّل کم است.

نسخهٔ هفتم: ــــــ این نقلِ دیگریست از کلیاتِ عرفی گرد آوردهٔ سراجا د درذخیزهٔ شخصیِ راجه محمود آباد در لکهنؤ نگهداری می شود. آن با خطِ شکسته زیبا نوشته شده ولی دران سالِ کتابت یا اسمِ خوش نویس جایی ذکر نه شده امّا از کاغذِ آن اندازه می شود که آن جدید ترینِ نسخه هاست ازین نوع. کاتب پس از آنکه کتابتِ این نسخه را بپایان رسانید، با نسخهٔ دیگر تطبیق کرده اشعارِ مزید روی حاشیه اش افزوده است. نسخه دارای نوشته ای از مُجمر اصفهانی (شاعرِ معروفِ دورِ قاچاریه) نیز هست.

مثلِ نسخه های دیگرِ این قبیل این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی آغاز می شود و بدنبالِ آن رسالهٔ نفسیه وجود دارد. قسمتِ نظم بخلافِ نسخه ها که قبلاً معرّفی شده، از قصیده شروع می شود و تعدادِ مجموع آن ۶۶ است همراه با ۲۷۷۲ بیت. پسِ این بخش قسمت غزل که دارای ۲۳۹ بیت در ۵۲۰ منظومهٔ این نوع است، یافته می شود. سپس مثنوی مجمع الابکار وجود دارد همراه با ۱۳۵۴ بیت. پسِ آن مثنویِ دیگر، "خسرو شیرین" است همراه با ۴۲۵ شعر. بعد ازان ترکیب بندیست باین مطلع:

نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد تهوّرِ نفسِ نغمه زا مبارک باد

و این منظومه مشتمل بر نُه بند است که ۱۰۶ بیت در بر دارند. پسِ آن ترجیع بندیست با سیزده بند دارای ۱۲۶ بیت. این ترجیع بند با مطلعِ زیر آغاز می شود.

ای حسنِ تو برتر از چه و چون سبحان الله ز حسن بیچون

بخشِ آخرینِ نسخه مشتمل بر ۱۹۴ رباعی ست. مجموع تعدادِ اشعار درین مجموعه ۸۵۸۵ ست و هرچند که آن عاری از اغلاط نیست باز هم بسیار مهم است و بنا بران مورد استفاده قرار گرفته است.

نسخهٔ هشتم: ــــــ نسخهٔ دیگری از همان نوع یعنی نقلِ کلّیاتِ ترتیب دادهٔ سراجا آن است که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تهران نگهداری می شود (مخطوطه شماره ۱۰۲۶) که دربارهٔ آن آقای ابنِ یوسفِ شیرازی در فهرستِ نسخه های خطّیِ کتابخانهٔ مزبور اشاره کرده است که در نیمهٔ اوّلِ قرن یازدهم (یعنی در خلالِ بیست و پنج[۲۵] سال از تدوینِ آن توسّطِ سراجا) نقل شد. مطابقِ بیانِ او این نسخه کاملِ کلّیاتِ عرفیست و اگرچه برخی برگهای آن افتاده آن دارای

Marfat.com

۱۲۲۵۴ بیت است -

باتوجه آقای هاشم کاردوش، رایزنِ فرهنگیِ سفارتِ ایران در هند در زمانهٔ شاه این نویسنده فتوکاپی این نسخه را بدست آورد. نسخه در خطّ نستعلیق زیبا نوشته شده و مشتمل بر شش بخش است و دو صفحهٔ اوّلیه از هر سه بخشِ اوّل کاملاً آراسته و منقش است و سه بخش اخیر فقط از لوحهای قشنگ آراستگی دارند. نامِ خوش نویس و سالِ استنساخ هیچ جا ذکر نشده -

این نسخه هم مثلِ دیگر نسخه های این نوع از دیباچهٔ نهاوندی آغاز می شود - بدنبالِ آن بخشِ قصیده است که دارای ۲۲ منظومهٔ نادرِ این نوع هم است. مجموع تعدادِ قصیده ها درین بخش ۱۷۶ است همراه با ۳۱۴۴ شعر. بدنبالِ قصیده ها بخشِ غزل است دارای ۸۱۹ منظومهٔ این نوع همراه با ۵۲۰۸ شعر. این بخش چنانکه ابن یوسف اظهار داده، برگ افتاده است زیراکه در خاتمهٔ آن در ردیف "ی" فقط نهٔ غزل وجود دارد بمقایسهٔ سی ویک در نسخه های اوّل و پنجم. بخشِ غزل به صفحه ۵۷۵ بپایان می رسد و برصفحهٔ آینده پنج قطعه باسی ویک شعر وجود دارد و پسِ آن پانزده پاره باعناوینِ گوناگون می آیند که روهم رفته بیست و یک شعر دارند. این اشعار در نسخهٔ اوّل و پنجم با قطعه ها آمیخته اند و در نسخهٔ هفدهم تحت عنوان "معمیات" یافته می شوند. دو ترجیع بند که باشعارِ زیر بعدِ این معمیات آغاز می شوند -

ای حسنِ تو برتر از چه و چون　　سبحان الله ز حسنِ بیچون
گفتی که دلت ز غصّه خون نیست　　خون است دلم ز غصّه چون نیست

بالترتیب دارای ۱۳ بند همزاه ۱۲۵ شعر و ۱۲ بند همراه یک صد شعر در نسخه وجود دارد. بخشِ بعدی (یعنی بخشِ چهارم) دارای ۶۰۵ شعر گوناگون است از صنف غزل. برخی ازین اشعارِ متفرق در نسخه های اوّل و پنجم شاملِ غزلیات در همین زمین هاست. جزء دیگرِ این بخش با مثنویِ مثالی تشکیل شده است که در نیمهٔ اوّلین عرفی گویندگانِ حریصِ معاصر را موردِ هجو و تمسخر قرار داده است و این جزء در شکل رسمی مثنوی ست امّا بخش دوم این منظومه که دران گوینده ستایشِ حکیم ابوالفتح می کند مشتمل بر بندهاست که در شکلِ مثنوی هستند امّا در آخرِ هر بند شعرِ زیر تکرار می شود :

نامِ ممدوح قافیه مدح است　　فاش گویم حکیم ابوالفتح است

Marfat.com

بخشِ پنجم نسخه به ساقی نامه و مثنوی ها بستگی دارد و اوّل الذکر دارای ۱۹۰ بیت است. پسِ آن مثنوی مجمع الابکار همراه با ۱۳۰۹ بیت و بعد مثنوی خسرو شیرین که دارای ۱۷۰۰ بیت است، یافته می شود. بخشِ ششم دارای ۱۹۰ رباعی است انسبت به ۳۶۱ در نسخهٔ اول و ۳۱۹ در نسخهٔ پنجم).

هر چند که این نسخه رسالهٔ نفسیه و برخی از منظوماتِ مهم مثل ترجیع بند و چند قصیده و غزل و اکثریتی از قطعه ها و برخی از رباعی ها ندارد امّا از حیثِ داشتنِ تعدادِ اشعار ارزشِ آن فقط کم از نسخه های اوّل و پنجم است. شمولِ برخی از منظوماتِ نادر مثل، هجو شاعران معاصر، دو ترکیب بند و بعضی از اشعار گوناگون درین نسخه تا حدی تلافی کمبودی مذکور کرده است.

نسخهٔ دوازدهم: ـــــ این نسخهٔ ششم است از نقل های کلّیاتِ عرفی گردآورده سراجا و در موزهٔ سالار جنگ، حیدر آباد (هندستان) نگهداری می شود و یکی از عجایباتِ آن موزه است. هر چند مثل نسخه های دوم و هفتم درین نسخه هم بسیاری از اشعار که در نسخه های اول و پنجم یافته می شود، شامل نیست امّا از حیثِ تزیین و آرایش نسبت به نسخه های دیگر ارزشِ زیاد دارد.

درست مثل نسخه های دیگرِ این نوع، این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی، که دارای عنوانِ بسیار زیباست بواژه های "دیباچهٔ کلیاتِ عرفی شیرازی" آغاز می شود. دو صفحهٔ ابتدایی این دیباچه در تزیین و آرایش منفرد است و آن را نمونهٔ بسیار قشنگ هنرهای زیبا می توان شمرد. پس ازین دیباچه رسالهٔ نفسیه است گسترده بر هشت صفحه. بدنبالِ آن بخشِ نظم از مثنوی مجمع الابکار تحتِ لوحِ زیبا آغاز می شود و این منظومه دارای ۱۲۹۵ شعر است نسبت به ۱۴۰۸ در نسخهٔ اوّل. بعد ازان مثنویِ دیگر، خسرو شیرین، با ۴۱۷ بیت روی بیست صفحه گسترده است. پس ازان ساقی نامه است ولی تعدادِ اشعارِ این نظم فقط بیست و دو است. بخشِ دیگر مربوط به قصیده است و بالوحِ بسیار زیبا شروع می شود. مجموع تعدادِ قصیده ها ۵۲ است همراه با ۲۵۹۲ بیتِ قصیده. ازان جمله سیزده قصیدهٔ مکمل یا ناتمام همان اند که در کم نسخه ها یافته می شوند. بدنبالِ قصیده ها، بخشِ قطعه است دارای ۳۲ منظومهٔ این نوع و شامل بر ۲۲۵ شعر. پس از قطعات از ورق ۱۰۷ بخش مربوط به غزل زیرِ لوحِ زیبا آغاز می شود و دارای ۵۲۱ منظومه این نوع است همراه با ۳۴۳۴ بیت. بخشِ آخرینِ نسخه شامل ۱۴۳ رباعی است.

Marfat.com

روبهم رفته این نسخهٔ قشنگ دارای ۸۳۷۱ شعراست وآخرین صفحه اش دارای ترقیمهٔ زیر است: "تمت کتاب بعون الملک الوهاب تمام شد دیوان افصح المتاخرین مولانا عرفی شیرازی بتاریخ ۲ شهر صفر ۱۰۶۳ هجری کتبه العبد المذنب مقصود علی شیرازی" نسخه دارای سه مهر است بواژه های زیر:

بشرا الملک ۲۰۶ سید اطهر علی خان محمد باقر فدوی شاه عالم بادشاه غازی.

نسخهٔ بیست ونهم: ــــــ این نقلِ دیگریست از کلّیاتِ عرفی گردآوردهٔ سراجاکه آن را این نویسنده درکتابخانهٔ مجلسِ شورای ملّی یافت. دران نامِ نویسنده وسالِ استنساخ هیچ جا ذکر نه شده امّا برطبقِ بیانِ فهرست نگار آقای عبدالحسین حایری آن در اوایلِ قرنِ یازدهم نقل شده بود.

نسخهٔ زیرِ معرّفی اصلاً از دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می شود امّا صفحهٔ اوّلینِ دیباچه بر جانیست وبجایش صفحه ای است دارای پنج رباعی - دیباچه بدونِ صفحهٔ اولینش از صفحه دوم شروع می شود و دراین معنی درشکلِ موجوده نسخهٔ ناتمام است- همین طور صفحهٔ آخرینِ نسخه که دارای ترقیمه است بجای بودن در آخر، بعد از دیباچهٔ نهاوندیست بطور صفحهٔ دوازدهم- بعدازین صفحاتِ ابتدایی غیرمربوط، از صفحهٔ سیزدهم بخشِ مثنوی با دوصفحهٔ مزیّن وآراسته وزیرِلوحِ زیبا شروع میشود با مثنوی مجمع الابکار که دارای ۱۳۶۳ بیت است- بعدازان مثنویِ دیگر، خسروشیرین شاملِ ۳۲۲ شعر، یافته می شود- بخش آینده مربوط به قصیده است وباصفحهٔ مزیّن وآراسته که دارای لوحِ زیبا هم است آغاز می شود- مجموع تعدادِ منظوماتِ این نوع ۶۵ است همراه با ۲۸۰۰ شعر- بدنبالِ این قصیده ها در همان بخش ترکیب بندیست مشتمل برهفت بند همراه با ۸۱ شعر (واقعاً این ترکیب بند مشتمل است بر هشت بند همراه با ۹۳ شعر امّا بندی با ۱۲ شعر بطور جداگانه درمیانِ قصاید وجود دارد)- جزء آخرینِ این بخش دارای ۳۳ قطعه همراه با ۲۶۵ بیت است- بخش چهارم که مربوط به غزلهاست نیز با دو صفحهٔ مزیّن و زیرِلوحِ زیبا آغاز می شود امّا اوّلین اشعارِ این بخش، که در زیر نقل شده اند، اشعار قطعه می نمایند:

عنایتِ تو چنان زد صدای معموری — که در دیار محبت دلی خراب نماند

Marfat.com

تهِ پیاله حسنِ ترا مهِ کنعان　　چنان کشید که رشحی بآفتاب نماند
بده به دستِ عنایت عنانِ عرفی را　　مبین که نیم قدم در رهِ صواب نماند

آخرین ورقِ این بخش که آنجا غزلها بپایان می رسد و بخشِ رباعی آغاز می شود از بین رفته. تعدادِ غزل درشکلِ موجود نسخه ۵۰۲ است همراه با ۳۳۵۷ شعر. بعدِ غزلها بخشِ رباعیست دارای ۵۶ منظومهٔ این نوع امّا طوریکه ذکر شد، پنج رباعیِ دیگر برصفحهٔ اوّلین نسخه، که مثل صفحات که ازان بخشهای نسخه آغاز می شوند خیلی مزیّن وباآرایش است، وجود دارد وبدین ترتیب مجموع تعداد رباعی در نسخه ۱۶۱ است.

این جا باید متذکر شود که فتو کاپی این نسخه که این نویسنده با خود از ایران آورد دارای دو صفحه از بخش قصیده که دران ۳۶ شعر ابتدای قصیده یی که از مصرعِ زیر آغاز می شود:

سپیده دم که زدم آستین بتسمع شعور

موجود نیست. بنا برین دو ورق این نسخه - یکی از بخش قصیده و دیگری از بخش غزل - کم می نمایند.

نسخهٔ زیر معرّفی نمونهٔ زیبای خطِ نستعلیق است که روی کاغذِ سمرقندی نوشته شده - صفحات ۱-۲، ۱۳-۱۴، ۹۱-۹۲، ۱۱۵-۱۱۶، ۳۰۱-۳۰۲ مطلّا و مذهّب و دارای لوحهای زیبا هستند وجدولِ آن عموماً زرد و هم لاجوردی هست. مجموع تعدادِ اشعار درین نسخه ۸۳۵۷ است به این تفصیل:

۱- مثنوی مجمع الابکار ۱۳۶۳ شعر　　۲- خسرو شیرین ۳۲۲ شعر
۳- قصیده ۲۸۰۰ شعر　　۴- ترجیع بند ۹۳ شعر
۵- غزل ۳۳۵۴ شعر　　۶- رباعی ۳۲۲ شعر

درین نسخه باستثنای چند قصیده هیچ یک از منظوماتِ نادر مثل ساقی نامه، مثنوی در هجوِ شعرای معاصر ترکیب بند و رسالهٔ نفسیه شامل نیست.

نسخهٔ سی و پنجم: ــــ این نسخهٔ دیگرِ همین نوع، یعنی نقلِ نسخهٔ گرد آورده سراجا، است که در کتابخانهٔ دانش گاهِ تهران نگهداری می شود[1]. در فهرستِ کتابخانهٔ مزبور تعدادِ اشعار که درین

[1] فهرست کتابخانهٔ دانش گاه تهران، جلد دهم، نمره ۳۰۳۳.

Marfat.com

نسخه باشد ... ۱۴ ذکر شده است که درست نیست. فهرست نگار پس از مطالعهٔ دیباچهٔ نهاوندی خیال کرد که این نقلِ نسخهٔ مکمّلِ گرد آوردهٔ سراجاست که واقعا ... ۱۴ شعر داشت ولی تعدادِ واقعیِ اشعار که درین نسخه وجود دارد نشمرد. حقیقتاً این نسخه کامل نیست و تنها دارای دیباچهٔ نهاوندی، بخش قصیده و قسمتِ غزل است.

هر سه بخشِ نسخه از دو صفحهٔ اوّلینِ خیلی مزیّن و آراسته و با لوحهای زیبا آغاز می شود. اوّلینِ قسمتِ نسخه مشتمل بر دیباچهٔ نهاوندیست که بطورِ درست نقل شده. بدنبالِ آن بخشِ قصیده است دارای ۷۵ منظومهٔ عمومی و نادرِ این نوع همراه با ۳۱۸۶ بیت. بخشِ سوم بستگی با غزل دارد که در تعداد ۸۴۸ هست دارای ۵۶۷۰ شعر و گسترده بر ۳۴۵ صفحهٔ کلّیات.

این نسخه با آنکه در همه معانی خوب است ولی ناقص[1] است و دران منظومه یی تحتِ رباعی و قطعه و مثنوی و ترجیع بند و ترکیب بند یا اشعار گوناگون وجود ندارد و در صورتِ فقدانِ این اصناف بجای ... ۱۴ شعر که در فهرست ذکر شده دران فقط ۸۸۵۶ شعر مربوط به قصیده و غزل یافته می شوند. با این همه این نسخه یکی از مهمترین نسخه های کلیاتِ عرفیست درین معنی که آن مشتمل است بر همه غزلها که در نسخه اوّل و پنجم وجود دارند و تعداد اشعار قصیده هم تقریباً همان است که درین دو نسخه یافته می شود و این امر تصدیق و توثیق می کند که این همه غزلها و قصیده ها اصلی هستند.

بطوریکه گفته شد، این نسخه ناکمل است و اگر کمل بودی در اهمیت کمتر از نسخهٔ اول و پنجم نبودی ـــ نسخه زیرا که ناکمل است ترقیمه ندارد ولی از کاغذش پیداست که آن در قرن

---

[1] این نویسنده در ۱۹۷۵ میلادی این نسخه را در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران دید و فتوکاپی آن را گرفت ولی بوقت بررسی چون دران فقط دیباچهٔ نهاوندی و قصیده ها و غزلها یافتم، خیال کردم که آن فقط جلدِ اولینِ نسخه است و منظوماتِ باقیمانده در جلد دوم باشند. در سال ۱۹۹۲ میلادی در تهران این نسخه را بار دیگر دیدم. تصدیق شد که آن فقط دارای دیباچه و قصیده ها و غزلهاست و دیگر منظومه یی ندارد. از کتابدار دریافت کردم که آیا جلدِ دوم این نسخه در کتابخانه هست ولی تصدیق شد که این نسخه مشتمل فقط بر این یک جلد است و جلد دیگر نیست. از دیدن کیفیت این نسخه باور نکنم که فقط این سه بخش آن استنساخ شده بودند. نسخه حتماً جلد دوم داشت ولی آن به دانشگاه تهران نرسید. ممکن است برجای غیرمعروف باشد و یا ضائع شده.

Marfat.com

یازدهم نوشته شده بود ۔

در آخر بطورِ مختصر تعدادِ مهترین اصنافِ سخن یعنی قصیده وغزل وتعداد اشعار شامل آن که درین هشت نسخه، که دربالا معرّفی شده، یافته می شود اینجا ذکر کرده می شود ۔

شمارهٔ نسخه	تعدادِ قصیده	تعدادِ اشعارِ قصیده	تعدادِ غزل	تعدادِ اشعارِ غزل
۱	۸۶	۳۲۹۷	۸۲۰	۵۲۲۸
۲	۶۶	۲۷۵۰	۵۲۱	۳۴۳۴
۵	۸۶	۳۳۴۲	۸۵۵	۵۲۵۵
۷	۶۶	۲۷۷۷	۵۲۰	۳۴۰۹
۸	۷۶	۳۱۴۴	۸۱۹	۵۴۰۸
۱۲	۵۶	۲۵۹۲	۵۲۱	۳۴۳۴
۲۹	۶۵	۲۸۰۰	۵۰۳	۳۲۵۷
۳۵	۷۵	۳۱۸۶	۸۴۸	۵۲۷۰

آقای احمد منزوی در فهرست خود دو تا نسخهٔ دیگرِ این نوع یعنی دارای دیباچهٔ (نهاوندی؟) رانشان داده است ۔ یکی از آنها در کتابخانهٔ سلطنتی در کاخ گلستان در تهران نگهداری می شود و دکتر مهدی بیانی نیز در فهرست خودش برشماره ۳۹۰ ذکرِ آن کرده ۔ گرد آورندهٔ اثر موجود هر بار که به تهران رفت برای دیدنِ این نسخه واستفاده کردن از وسعی تمام کرد ولی کامیاب نشد ۔

از فهرست کتابخانه سلطنتی که امسال در ماه مارس ۱۹۹۹ء بار دیگر دیدم، معلوم می شود که این نسخه از رساله نفسیه آغاز می شود نه از دیباچهٔ نهاوندی یا دیباچهٔ ناظم تبریزی ۔ پس پیدا می شود که آقای احمد منزوی در تعیین این نسخه اشتباه کرد ۔

آقای احمد منزوی در فهرست خودش نسخهٔ دیگرِ این نوع را که آن را "نسخهٔ کامل با دیباچه" نوشته است در ذخیرهٔ فرهاد معتمد نشان داده است ۔ متاسفانه این نسخهٔ مهم را هم نتوانستم پیدا کرد ۔

یک مجموعهٔ دیگرِ اشعار عرفی با دیباچهٔ نهاوندی در کتابخانهٔ ملی، کلکته (National Library)

Marfat.com

نگهداری می شود۔ اہمیت این نسخہ به سببی ست که علاوہ دیباچۂ نہاوندی آن دارای قصیده های نادرِ عرفیست که فقط در چند نسخه های مہم وجود دارد۔ این نسخه دارای اشعارِ غزلیات هم است امّا آن فقط اشعار منتخبه هستند۔ در تدوینِ کلیاتِ عرفی و نیز در درستیِ دیوانِ او این نسخه هم بکار برده شد۔

دکتر نعیم الدین، استاد بازنشستهٔ دانش گاهِ دکترامبیدکر، اورنگ آباد هنگامِ سفرِ ترکیه چند تا نسخه های کلیاتِ عرفی در قونیه و استامبول ــ یافت که دارای قصیده های نادر هستند و بر بنای آن کتابچه بعنوان "Some unknown Qasidas of Urfi Shirazi." درست کرده بچاپ رسانید ــــ تا حدی که این نویسنده داند این قصیده های نادر و کمیاب عرفی تنها در نقل های اثرِ سراجا یا ناظم یافته می شود ممکن است که آن نسخه ها که دکتر نعیم الدین یافت هم ازین نوع باشند و دکتر موصوف خیال نکرد که آنها دیباچه هم دارند (دکتر موصوف نسخهٔ ناظم تبریزی را در دانشگاه عثمانیه نیز قبلِ این نویسنده دیده بود ولی دیباچه ناظم را نخوانده آن را فقط یک نسخهٔ قدیم قرار داد و از اہمیتِ آن آشنا نه شد۔)

نسخه های طبقهٔ دوم (ترتیب دادهٔ ناظمِ تبریزی)

نسخهٔ هفدهم: ــــ علاوه بر هشت نسخهٔ مذکور که هریک از آنها نقلی ست از اثر سراجا، نسخهٔ مهم دیگر کلیات عرفی آن است که در کتابخانهٔ دانش گاهِ عثمانیه، حیدرآباد (هندستان) نگهداری می شود[1]۔ چنانکه قبلاً ذکر شدهٔ مسوداتِ کلامِ عرفی که بر بنای آن سراجا کلیاتِ عرفی را درست کرد در سال ۱۰۳۱ هجری قمری بدستِ ناظم تبریزی افتاد و او در چند روز نقل دیگری از کلیاتِ عرفی را، که دربارهٔ آن در تذکرهٔ خود نظمِ گزیده اشاره کرد و غیر از شاه نواز خان هیچ یک از تذکره نویسانِ بعدی ذکر نکرد، درست کرد امّا ندانست (یا مصلحتاً اظهار آن نکرد) که سراجا قبلاً این کلیات را ترتیب داده است۔ خوش بختانه طیِ جستجوی مسوداتِ کلامِ عرفی برای تدوینِ جدیدِ کلیاتش، این نویسنده در کتابخانهٔ دانش گاه عثمانیه، حیدرآباد به کلیاتِ مزبور بالا برخورد[2]۔

---

[1] فهرست کتابخانهٔ دانش گاه عثمانیه، شماره ۵۲۶ (صفحه ۲۶۲)۔

[2] بر بنای این نسخه دکتر نعیم الدین قسمتی از مثنوی عرفی در هجو معاصرین در مجلهٔ اسلامک کلچر (شماره اکتوبر ۱۹۵۹ میلادی) بچاپ رسانید امّا وی از ارزش این نسخه آشنا نشده آن را فقط نسخهٔ قدیم نوشت۔

Marfat.com

این نسخه که دارای دیباچهٔ ناظمِ تبریزیست و در پایانِ آن مهرش وجود دارد، نسخهٔ حقیقی گرد آوردهٔ ناظم است که او بخطِ خود نوشت و چنان بنظری رسد که آن در تصرّف بعضی ازکسانِ برجسته و ممتاز بوده است و روی برگ اوّل نسخه عبارتِ زیر وجود دارد:

"عبدالوہاب[1] خان قدوی بادشاہ غازی احمدشاہ بہادر"۔

و در همان صفحه عبارتی وجود دارد که دران وضعِ نسخه ذکر شده است و نمایش گرِ نامِ دیگر یعنی "مرزا محمدعلی"ست. عبارتِ سوم بدین قرار است:

"داخلِ روزنامچهٔ کتابخانهٔ سرکار تحویل جیورام بتاریخ ۸ شہر ربیع الاول سنه ۱۱۴۳"

تصدیق دیگر که بدنبالِ مهرِ محمد سعید[2] قرار دارد بطور زیر است:

"بتاریخِ نهم شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۱۱۲ هـ این کتاب را از نزد سیادت پناه محمد طاهر جیوار دستانی خویشِ حکیم الملک که ساکن مچهلی بندر اند در مقام گردیز در اثنای مرور از آنجا از مشارٌ الیه خرید نموده شد. من متکلمات اقل الخلیفة لاشی فی الحقیقة العبد ابن العبد محمد سعید"۔

نسخه نیز دارای امضاد مهریست امّا این مهر آنقدر بد وضع شده است که تنها واژه "عالمگیر" خواندنی ست. امضا هم خراب شده امّا کلماتِ زیر خوانده می شود:

"کلیات عرفی ... سنه ۱۰۹۰[4] ... داخل عاریت شده"۔

بر همان صفحه مهرهای تیپو سلطان[3] و فرزندش شاهزاده محمد معزالدین با کلمهٔ زیر یافته می شود:

"سلطان محمد معزالدین سنه ۱۲۲۳[5]"

مهری با واژه "یا مجیر" روی ورق شماره ۱ (الف)، شمارهٔ ۶ (الف) و در اوراق دیگر هم یافته می شود.

---

[1] او شاید برادر محمدعلی خان والاجاه، نواب ارکات در جنوب هند بود.

[2] ممکن است که آن محمد سعید خان باشد که در قشون سلطان تیپو منصب دار نظامی بود.

[3] تیپو سلطان حکمران مملکت خداداد میسور بود و در دفاع آزادی وطن خود علیه انگلیسها در ۱۷۹۹ میلادی در سری رنگاپتنم شهید شد. [4] ۱۶۷۹ میلادی. [5] ۱۸۰۸ میلادی

Marfat.com

برگ ۵ (الف) که آنجا دیباچهٔ ناظم تبریزی بپایان می رسد دارای مهر ناظم است بقرار زیر :

" محمدصادق ناظم تبریزی"

برگ ۱۱۹ (ب) وبعضی از اوراق بعدی نیز دارای مهری باکلمات زیر هستند :

" محمد موسیٰ رضا مجیر ۱۲۸۲"

این نسخه بر کاغذِ دست ساختهٔ قهوه رنگِ باریک و مهره کشیده نوشته شده است و کمی کرم خورده ست - سالِ کتابت و نامِ کاتب هیچ جا ذکر نشده امّا از مهرِ ناظم تبریزی این امر روشن است که این نسخهٔ اصلیِ ناظم است و از عبارت زیر دیباچهٔ ناظم عیان است که آن دوران سفر حج بعد از حرکت از بندر سورت در ۱۰۳۱ هجری نوشته شده بود -

" مومی الیه از رهگذرِ رنجشی که سابقاً از نواب داشتی ... فرصت غنیمت شمرده و به قدمِ فرار اختیار سفر خجسته اثرِ مکّهٔ معظمه روی نمود و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد و در یک کشتی متوجه مقصد شدیم و در اثنای راه مسوّداتِ اشعارِ مولانا را در کسوتِ چاپلوسی و نرم جوی از وگرفته به نظر در آورد ... هوسِ ترتیب و ترقیم آن جواهر زواهر معرفت در سرِ شوریده تازه شد ... تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدّتِ یک ماه در قیدِ رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید ... تاریخش از حروف "طی ترتیب"[1] ظهور نمود" -

بهرحال این نسخه در شکلِ موجود مشتمل است بر ۱۱۹۵ شعر نه به پانزده هزار بیت چنانکه ناظم در نظم گزیده" و نیز در دیباچهٔ کلیاتِ عرفی ادّعا کرده[2] است - بهرصورت این نسخه هم مثل نسخه های اوّل و پنجم و هشتم وسی و پنجم (تا حدّ غزل و قصیده) یکی از مهم ترینِ نسخهٔ کلیاتِ عرفیست و مثلِ آنها

---

[1] "طی" = ۱۹ و "ترتیب" = ۱۰۱۲ - پس سال ترتیب ۱۰۱۲ هجریست نه ۱۰۳۳ هجری چنانکه در نظم گزیده ذکر شده -

[2] درین نسخه ترتیب اشعار در قصیده ها و غزلها تقریباً همانست که در نسخهٔ اوّل و پنجم وجود دارد امّا در نسخهٔ زیر معترفی بسیاری از غزلها در ردیف "ی" از بین رفته اند و ممکن است که این بعلت تلف شدن بعضی از برگها باشد -

Marfat.com

درکارِ گرد آوریِ کلیاتِ عرفی و نیز در تدوین دیوانِ غزلیاتش کاملاً موردِ استفاده قرار گرفته است۔

در شکل کنونی این نسخه با دیباچۂ ناظم آغاز می شود۔ پسِ آن نخشِ قصیده است دارای ہشتاد و پنج منظومه این نوع که دران قصیده ہا که نادر ہستند نیز شامل اند۔ مجموع تعدادِ اشعار درین نخش ۳۲۸۳ ہست (نسبت به ۳۲۹۷ شعر در نسخۂ اوّل و ۳۳۴۳ شعر در نسخۂ پنجم)۔ بدنبالِ قصیده ہا چہار ترکیب بند و ترجیع بند شامل نسخه است که یکی از آن ناتمام است و دارای یک بند و چہار شعر است۔ این منظومۂ نادر است۔ بعد ازان نخشِ قطعه است دارای ۷۷ منظومۂ این نوع ہمراه با ۴۵۷ بیت۔ بدنبالِ این قطعه ہا ۳۰ شعر تحت عنوان "معمیات" یافته می شود۔ پس از معمیات ۲۸ شعر گوناگون است (بشمولِ دو دو بیتی) و آن تقریباً ہمان ہستند که در نسخۂ اوّل و پنجم بعد از قصیده ہا یافته می شوند۔ منظومۂ آینده مثنوی مجمع الابکار ست شاملِ ۱۳۲۶ بیت به مقایسۂ ۱۳۰۸ در نسخۂ اوّل و ۱۳۰۳ شعر در نسخه پنجم۔ بعد مثنویِ "فرہاد و شیرین" وجود دارد و مشتمل است بر ۲۳۳ شعر نسبت به ۲۳۶ بیت ــــ در نسخۂ اوّل و ۲۳۵ شعر در نسخۂ پنجم۔ مثنویِ سوم درین نسخه "ساقی نامه" است و چہارم آن مثنویِ مثالیست که از ہجوِ گویندگانِ معاصر آغاز می شود و به ستایشِ حکیم ابوالفتح بپایان می رسد۔ بخشیکه مربوط به غزلہاست بر ۱۶۰ ورق آینده گسترده است و مجموع تعدادِ منظوماتِ این نوع ۶۲۳ است ہمراه با ۳۲۵۲ شعر نسبت به ۸۶۰ غزل ہمراه با ۵۶۶۸ شعر در نسخۂ اوّل، ۸۵۵ غزل ہمراه با ۵۶۵۵ شعر در نسخۂ پنجم، ۸۱۹ غزل ہمراه با ۵۳۰۸ شعر در نسخۂ ہشتم و ۸۴۸ غزل ہمراه با ۵۶۷۰ شعر در نسخۂ سی و پنجم۔ بدنبالِ نخشِ غزل قسمتی مربوط به غزلیاتِ ناتمام و اشعار گوناگون است[1] که تعدادِ آنہا ۵۲۵ است بمقایسۂ ۷۵۰ شعر در نخش مشابه در نسخۂ اوّل و ۵۷۷ شعر در نسخۂ پنجم و ۶۵ شعر در نسخۂ ہشتم۔ نخشِ رباعی آخرین جزء نسخه است و مجموع تعدادِ منظوماتِ این نوع ۲۸۷ است (نسبت به ۳۶۳ در نسخۂ اوّل، ۲۳۲ در نسخۂ دوم ۳۱۴ در نسخۂ پنجم، ۱۹۰ در نسخۂ ہشتم، ۱۶۱ در نسخۂ بیست و نہم و ۱۹۴ در نسخۂ ہفتم۔

نسخۂ دیگرِ این نوع در یکی از کتابخانه ہای پاکستان نگہداری می شود و آقای احمد منزوی

---

[1] نسخه ہای اوّل و پنجم و ہشتم تنہا مجموعه ہاست که در آن این اشعارِ گوناگون وجود دارند۔

Marfat.com

در فهرست نسخه های خطّی فارسی در پاکستان ذکر آن کرده است۔ متاسفانه یادداشتی مربوط به این نسخه که با خود داشتم گم کرده ام ولی این قدر حتمی ست که آن خیلی قدیم نیست۔

نسخه های طبقهٔ سوم

(علاوه بر نقل های نسخهٔ سراجا یا اثرِ ناظم تبریزی)

نوعِ سوم از نسخه های موجودِ کلیاتِ عرفی مشتمل بر آن مجموعه ها است که با کلیاتِ عرفی ترتیب دادهٔ سراجا یا ناظم هیچ گونه ربطی ندارند۔ تعدادِ آنها قابل ملاحظه است و علاوه بر کتابخانه های معیارِ جهان، در بسیاری از ذخیره های شخصی یافته می شوند[1]۔ و برخی از آنها حتّٰی پیش از تدوینِ کلیاتِ عرفی توسّطِ سراجا یا ناظم کتابت شده۔ از آنجمله لا اقل پنج نسخه ، (یعنی چهارم و ششم و دهم و یک نسخهٔ دیگر هم که در کتابخانهٔ مجلس سنا، تهران نگهداری می شود، و دیگری که در کتابخانهٔ رضا رامپور[2] (هندستان) محفوظ است) چنان هستند که دربارهٔ آن احتمالِ غالب است که در دورهٔ زندگانیِ عرفی نوشته شده بودند۔ متاسفانه درین نوع نسخه ها فقط یکی ست که ترقیمه دارد که مطابقِ آن سه سال قبل از درگذشتِ عرفی استنساخ شده بود۔ برخی ازین نسخه های مهم که ازان در درستیِ اثرِ موجود استفاده کرده شده حالا معرّفی می شوند۔

نسخه های دورهٔ زندگانیِ عرفی

نسخهٔ چهارم :—— این مستند ترین و قدیم ترینِ نسخه های کلامِ عرفیست که در ذخیرهٔ شخصی این نویسنده محفوظ است و درین اثر مثلِ نسخهٔ چهارم بکار برده شده است۔ این تنها نسخهٔ نوشتهٔ زندگانیِ عرفیست که سالِ استنساخ در خاتمهٔ آن ذکر شده که آن محتملاً ذی قعده سال ۹۹۷ هجری است۔

این نسخه روی برگ ۱ (الف) دارای مهر قطب شاه است و دوازده های مهر بقرار زیر هستند:

"سلطان محمد قطب[3] شاه بندهٔ شاه نجف"

---

[1] فهرست چنین نسخه ها در اثر آقای منزوی کامل نیست و دران زیاد از نسخه ها که در لکهنؤ اند و در اثر موجود بکار برده شده — بشمول چند مهترین نسخه ها مثل چهارم و پنجم که در ذیلِ ذخیرهٔ شخصی این نویسنده اند، و یا یکم و هفتم که در کتابخانه های دیگر و لکهنؤ نگهداری می شوند نیز نسخه ها که در دانش گاه اسلامیه علی گره نگهداری می شوند ذکر نشده۔ [2] این نسخه همین است که احمد منزوی در فهرست خود بر نمره ۲۳۶۵۷ ذکر کرده اما طبق بیان منزوی آن دارای ۳۷۰۰ بیت است ولی این نویسنده دران فقط ۲۳۸۸ بیت شمار کرد۔ ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملّی آنرا بر شماره ۱۰۲۷۵ ذکر کرده است [3] حکمرانِ ریاستِ گولکنده (جنوب هند) از ژانویه ۱۶۱۲ تا ۱۱ فوریه ۱۶۲۶ میلادی۔

Marfat.com

نامِ کاتب، هیچ جا ذکر نشده امّا در پایانِ کلّیات شعر زیر یافته می شود :

بیاد گار نوشتم من این کتابت را
وگرنه خط من لایق کتابت نیست (کذا)

که نشان می دهد که آن توسط خوش نویسِ معروف یا پیشه ور کتابت نشده و نویسنده آن کسی صاحبِ استعداد بود که برای خود آن را در نستعلیقِ معمولی تحریر کرد.

نسخه زیرِ لوحِ رنگین از بخشِ قصیده آغاز می شود و تعدادِ این نوع منظومه ۴۵ است همراه با ۲۱۳۳ شعر و میانِ آنها ترکیب بندیست که با مصرعهٔ آغاز "نوای مدح که سنجی دلا مبارکباد". این نظم مشتمل بر نُه بند و دارای ۱۰۶ بیت است. پس از آخرین قصیده، بخشِ قطعه آغاز می شود. آن دارای سی ـــــ منظومه است همراه با ۲۲۸ شعر. بعد این بخش، از صفحهٔ ۱۵۳، بخشِ غزل، که دارای ۴۷۰ منظومهٔ این نوع همراه با ۳۱۲۲ شعر است، آغاز می شود و بر ۲۱۸ صفحهٔ آینده گسترده است. پسِ آن بخشِ رباعی گسترده بر ۳۶ صفحه است و مجموع تعدادِ منظومهٔ این نوع ۲۰۰ است. بخشِ آینده مربوط به مثنوی ست ولی این نوع منظومه ها کامل نیستند و مثنویِ اوّل، "مجمع الابکار" مشتمل است بر ۳۳۶ شعرِ منتخب و مثنویِ دیگر "خسرو شیرین" دارای ۳۲۷ شعر است.

بدین ترتیب رو بهم رفته این نسخهٔ مهم دارای ۲۱۳۳ شعر قصیده، ۱۰۶ شعر ترکیب بند، ۲۲۸ بیتِ قطعه ۳۱۲۲ شعرِ غزل، ۲۰۰ شعرِ رباعی و ۶۶۳ شعرِ مثنوی است و مجموع تعدادِ اشعارِ نسخه ۶۶۵۲ است.

نسخهٔ ششم :ـــــ نسخهٔ دیگری که دربارهٔ آن ادعا شده که در پایانِ قرن دهم کتابت شده همان نسخه است که راجع بآن ابن یوسف شیرازی در فهرستِ کتابخانهٔ مجلسِ شورای ملّی تهران درین الفاظ ذکر کرده :

"دیوان عرفی شیرازی : این نسخه نیز بخطِ نستعلیقِ خوب نگارش یافته و نخستین دیوانِ عرفیست - ظاهرا در اواخرِ قرنِ دهم نوشته شد و برگها باطلاو

Marfat.com

لاجورد جدول کشی شد"۔

توسطِ التفاتِ رایزنِ فرہنگیِ سفارتِ ایران در ہند در دورۂ شاہ در بدست آوردنِ فتوکاپیِ این نسخہ توفیق یافتم۔ این نسخہ مشتمل است بر تعدادِ اشعار کمتر از اشعاریکہ در دیگر نسخہ ہا یافتہ می شود امّا معلوم نشد کہ آقای ابنِ یوسف آن را چہ طور "دیوانِ نخستین عرفی" قرار داد۔ این نمی تواند "دیوانِ اوّل" باشد کہ عرفی خودش آنرا در سالِ ۹۹۶ ہجری قمری گرد آوری کردہ زیرا مطابقِ رباعیِ زیرِ آن دارای بیست و شش قصیدہ، دویست و ہفتاد غزل و ہفصد بیت قطعہ و رباعی بود :

این طرفہ نکاتِ سحری و اعجازی — چوں گشت مکمل برقم پردازی
مجموعہ طرازِ قدس تاریخش یافت — اوّل دیوان عرفی شیرازی

۳۷ + ۷۱ + ۳۶۰ + ۵۲۸ = ۹۹۶ ہجری

اعدادِ مصرعۂ تاریخ = ۱ + ۶ + ۴ + ۶ + ۱ + ۱ + ۷ = ۲۶ تعداد قصیدہ ہا

عشراتِ مصرعۂ تاریخ = ۳۰ + ۱۰ + ۵۰ + ۷۰ + ۸۰ + ۱۰ + ۱۰ + ۱۰ = ۲۷۰ تعداد غزلہا

مآتِ مصرعۂ تاریخ = ۲۰۰ + ۳۰۰ + ۲۰۰ = ۷۰۰ تعداد اشعار قطعہ ہا و رباعی ہا

امّا در نسخۂ زیرِ معرّفی تعدادِ قصیدہ و غزل بالترتیب ۲۴ و ۳۴۳ و تعدادِ مجموع اشعارِ قطعہ و رباعی فقط ۲۵۷ است۔ بعلاوہ، چنانکہ قبلاً ذکر شد، طبقِ بیانِ ناظم تبریزی ہنگامیکہ سراجا با ہمہ مسوّداتِ اشعار عرفی بہ ارادۂ حج سفری کرد، ناظم آنہا را از و حاصل کرد و بعد از تدوینِ دیوان توسطِ ناظم آن مسوّدات بسرقت رفت۔ در صورتِ نیبتِ آنہا نمی توان دریافت کہ کدام یک قصیدہ و غزل دران دیوانِ اوّل وجود داشت۔ اگر از "دیوان نخستین" مرادِ ابن یوسف دیوانِ گمشدۂ عرفیست، آن ہم درست نیست زیرا دیوانِ زیرِ معرّفی مشتمل است بر بعضی از منظومات کہ در آثارِ چاپ شدہ ہم یافتہ می شود۔ بعقیدۂ این نویسندہ آن یکی از مجموعہ ہا بنظر می رسد کہ بگفتۂ ملّا عبدالقادر بدایونی (صاحبِ منتخب التواریخ) در دورانِ حیاتِ عرفی تہیّہ شدہ بودند و توسطِ کسی بعنوانِ تبرک خریدہ کردہ نگہداری می شد[1]۔ بدون تردید این نسخہ بخطِ نستعلیق زیبا

[1] ملّا بدایونی نوشتہ : "او وحسین ثنایی در شعر عجب طالعی دارند کہ ہیچ کوچہ و بازار (بقیہ بر صفحۂ آیندہ)

Marfat.com

استنساخ شده امّا تعداد غلط ها در ان زیاد است۔ این امر نشان می دهد که در ان هنگام تقاضای زیادی برای دیوانِ عرفی وجود داشته و دیوانِ زیرِ معرفی نیز توسطِ خوش نویسی برای کسب پول نوشته شده بود و آن جزء این ارزشی ندارد که ، چنانکه ابن یوسف ذکر کرده، از جمله نسخه هائیست که در دورانِ حیاتِ عرفی نقل شدند۔[1]

نسخه با بخش مربوط به قصیده آغاز می شود و مجموع تعدادِ منظومهٔ این نوع ۱۲۴ است همراه با ۱۰۲۵ بیت۔ برحاشیهٔ این بخش برجائی جائی اشعارِ شیخ سعدی نقل شده۔ پس این بخشِ قسمت قطعه است و مجموع تعدادِ قطعه ها پانزده است همراه با ۱۸۱ بیت۔ بدنبالِ قطعه ها بخشِ غزل است دارای ۳۲۳ منظومهٔ این نوع ـــــ همراه با ۲۲۰۶ شعر۔ بعد ازان قسمت رباعیست دارای ۳۸ منظومهٔ این نوع۔ نسخه به صفحه ۲۶۷ (برگ ۱۳۴ الف) بپایان می رسد و بطورِ مجموع مشتمل است بر ۳۳۸۸ شعر قصیده و قطعه و غزل و رباعی۔

نسخهٔ دهم: ـــــ نسخهٔ دیگر بسیار زیبا از دیوان عرفی در کتابخانهٔ تاگور در دانشگاه لکهنؤ وجود دارد۔ آن گاهی تحت تصرفِ یک دانشمندِ برهمنِ کشمیری پندت نابج ناتھ کول که یکی از سکنهٔ منهور نگر، لکهنؤ بود، قرار داشت۔ کاغذ و تذهیبِ این نسخه نمایشگر این امر است که آن در خلال عهد اکبر بادشاه نقل شده بود و امکان دارد که حتی در زمانِ عرفی کتابت شده و ممکن است که مثل نسخهٔ ششم این هم یکی از نسخه های باشد که بگفتهٔ بدایونی در دورانِ حیاتِ عرفی نوشته شده بودند۔

این نسخه بخطِ شکستهٔ نستعلیقِ زیبا استنساخ شده و تا اندازه ای توسطِ کرمها به آن زیان رسیده است۔ آن روی ۱۴۱ برگ گسترده است امّا برخی از برگهای آخرین مشتمل برغزلهای ردیف و'ه'، ی وهم بسیاری از رباعی ها از بین رفته اند۔

این نسخه، که ناتمام و ناقص است، مشتمل است بر تعداد بزرگی از غزلها و بسیاری از

(حاشیه از صفحهٔ پیشین) نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را سر راه گرفته نه ایستند و عراقیان و هندیان نیز به تبرک می خرند۔

[1] اساسی که ابن یوسف این نسخه را نوشتهٔ او اخر قرن دهم خیال می کند برین نویسنده روشن نیست زیرا که نه سال کتابت آن و نه نام کاتب درسان درج است۔ فقط از کاغذ اندازه توان کرد که آن کی نوشته شد۔

Marfat.com

آنها چنان هستند که تا کنون چاپ نشده و تنها در نسخ های نادر و مکمل مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته می شوند و این امر را توثیق می کنند که غزلهای غیرمعروف و غیرچاپ شده شاملِ این همه نسخه ها حقیقتاً کلامِ عرفیست و آنها را الحاقی نباید شمرد و ازین رو این نسخه دارای ارزش و اهمیت است. نسخه بدرستی کتابت شده و در شکلِ ناقصِ موجوده بطور کلی ۶۱۲ غزل همراه با ۳۱۲۷ شعر در بردارد. و این تعدادیست تقریباً برابر تعدادِ اشعارِ غزل که در نسخهٔ ۱۷ وجود دارد (بخشِ غزل در این هر دو نسخه اگر کامل بودی امکان غالب است که تعدادِ غزلها و اشعار که دران شامل بر ابرِ اشعار این نوع، که در نسخه های اوّل و پنجم و سی و پنجم وجود دارد می باشند یعنی زیاد از پنج هزار و شش صد.

نسخهٔ شانزدهم: ـــــــ نسخهٔ قدیمی دیگر از کلیاتِ عرفی که دربارهٔ آن فکر کنم که در عهد اکبر اعظم، شهنشاه هندوستان، کتابت شده، در کتابخانهٔ رضا، رامپور (هندستان) نگهداری میشود و همین است که به طرفِ آن اشاره کرده احمد منزوی نوشته :

" نسخه که یکی از آنها بروزگارِ سرایینده پیش از ۹۹۹ نوشته شده

(یادداشتهای مهدی غردی، مجلهٔ وحید ۷ ۴۵ ۳۸)"

این یکی از نسخه های زیبا و منقشِ آثارِ عرفیست که هم دارای برخی از نقاشی های میناتور است و فقط بر بنای آنها تعینِ زمانِ استنساخِ آن می توان کرد. سالِ تهیهٔ نسخه، هیچ جا ذکر نشده امّا نام خوش نویس جمال الدین در خاتمهٔ کلیات یافته می شود. نسخه دارای همه آثارِ عرفی نیست و این امر طبیعی است زیرا که آن پیش از تدوین کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا کتابت شد. ارزشِ آن باندازهٔ دیوان عرفی ازین زیاد نیست که آن یکی از قدیم ترینِ نسخه های آثارِ عرفیست و هم یکی از نمونه های زیبای خوش نویسی و نقاشی ست.

نسخه بشکلِ حاضر با کتابچهٔ تحت عنوان "گناه صغیره و کبیره" از قلم محمد علی (که ظاهرا بعداً افزوده شده) آغاز می شود و آخرین پنج صفحهٔ این بخش نثر مشتمل اند بر آخرین جزء رساله نفسیه. بعد مثنوی مجمع الابکار آغاز می شود که ۸۴ صفحه گسترده و دارای ۱۱۳۴ بیت است. ۳۲ صفحه بعدی به مثنوی خسرو شیرین اختصاص دارد که دارای ۴۲۰ شعراست. بعدِ بخشِ مثنوی بخشِ قصیده آغاز می شود و بطورِ

Marfat.com

مجموع تعدادِ شان (بشمول یک ترجیع بند) سی و نه است شاملِ ۱۸۴۵ بیت بعدِ قصیده ها سی قطعه همراه با ۲۷۱ شعر یافته می شود۔ پسِ قطعه ها بخشِ رباعیست دارای ۱۶۲ منظومهٔ این نوع غزلها که تعدادِ شان ۳۲۱ است و ۲۷۱۵ شعر در بر دارند بر ۲۲۸ صفحهٔ آخرین نسخه گسترده اند۔ بطور مجموع این نسخه مشتمل است بر ۶۷۰۹ شعر۔

نسخهٔ سی و ششم: ــــ این یکی از نسخه های بسیار قدیم است و کاغذ و خطِ آن نشان می دهد که آن یکی از نسخه های کلیاتِ عرفیست که پیش از تدوینِ کلیاتش توسّطِ سراجا کتابت شده بود۔ متاسفانه این نسخه هم ناتمام است و هیچ جا سالِ استنساخ درج نشده و غیراز برگ ۱۳۶ ورق دیگر دارای مهری هم نیست که سالِ کتابتِ نسخه را نشان دهد و این مهر هم تقریباً ناخواناست۔ نسخه دارای ۱۳۹ برگ است که از آنجمله سیزدهٔ آخر مشتمل بر ۱۵۲ رباعیست و آخرین برگهای این بخش از بین رفته ــــ ۱۳۶ برگِ بخشِ اوّلین به غزلها ارتباط دارند که تعدادِ آن ۱۶۲۲ است و از جمله آنها ۳۶ غزل بر حاشیه ها یافته می شوند و چنان بنظر می رسد که بعداً کتابت شده۔ نسخه حقیقتاً دیوان غزلیات است و دارای ۲۳۰۰ بیتِ آن نوع و ۳۰۸ شعر از رباعیست و بدین ترتیب بطورِ کلّی آن دارای ۲۶۰۰ بیت است۔ این نسخهٔ دیوان مهم است نه تنها از دیدگاه قدمیت و کهنگی بلکه هم بدین جهت که بسیاری از غزلها که معمولاً مشکوک و مردود تصوّر می شدند از روی این نسخه که پیش از تدوینِ کلیاتِ عرفی توسط سراجا نقل شده، درست و حقیقی می نماید۔

این نسخه توسّط یکی از دوستان به این نویسنده تقدیم شده بود و زینت کتابخانهٔ شخصی اوست۔

نسخهٔ سی و هفتم: ــــ آقای احمد منزوی بر صفحه ۲۳۲۷ در فهرستِ خود نسخه یی (شماره ۲۲۶۵۵) را نشان داده است که در کتابخانهٔ مجلسِ سنا، تهران نگهداری می شود و در بارهٔ آن نوشته که گویا از خودِ سراینده است۔ در دورانِ سفر ایران در سال ۱۹۷۵ میلادی این نویسنده آن نسخه را ملاحظه فرمود و فتو کاپیش را بدست آورد و بر صفحهٔ اولینش عبارتِ زیر از دکتر مهدی بیانی[1] یافت:

"مسودهٔ دیوان عرفی که ظاهراً بخطِ عرفیست۔"

---

[1] سابق رئیسِ کتابخانهٔ سلطنتی، تهران۔

Marfat.com

... ...

امرداد ماه ۱۳۳۷

مهدی بیانی "

وزیرِ این عبارت مهرِ کتابخانهٔ مهدی بیانی است که انان روشن می شود که حقیقتاً این نسخه مالِ دکتر مهدی بیانی بود واز کتابخانهٔ او ــ به کتابخانهٔ مجلس سنا منتقل شده.

چنانکه دکتر مهدی بیانی نوشت، این نسخه بظاهر مسوّده می نماید واکثر از اشعارِ آن قلم زده وترمیم شده اند وبظاهر بر بنای این ترمیمات آقای دکتر مهدی بیانی به این نتیجه رسید که این مسوّده بخط عرفیست واو خودش بر اشعار نظر ثانی کرد[1] والّا نشان دیگری نیست که ثابت کند که آن بخطِ عرفیست. این نسخه بخطّ عرفی باشد یا نباشد، این قدر حتمی است که آن بسیار قدیمی است وظنِ غالب است که آن از ان نسخه ها باشد که در دورانِ حیاتِ عرفی استنساخ شده بودند و اگر این طور باشد دران صورت هم آن نوشتهٔ بعد از ۹۹۷ هجریست زیراکه آن دارای قصیده یی هست که در تعزیتِ حکیم[2] ابوالفتح وتهنیتِ عبدالرحیم خانخانان سروده شده بود وباین مطلع آغاز می شود:

زآسمان وزمین مژده ناگهان آمد که آفتابِ زمین، تاج آسمان آمد

---

[1] مثلاً در قصیده یی که از مصرعِ زیر آغاز می شود: زآسمان وزمین مژده ناگهان آمد" دراین شعر:

بیا بیا که ز اقبالت ای بهشت نهم زمانه برتر از امّید کامران آمد

"ای بهشت نهم" از "ای بهشتی نظم" ترمیم شده. همین طور در قصیده ای که ازین مصرع: تبارک الله ازآن آسمان شتاب کرنگ" آغاز می شود در چند جا ترمیم دیده می شود. همین طور در قصیده ها و غزلها شعر اصلاح داده شده اند مثلاً در غزل مسلسل در مدح اکبرشاه درین مصرع: "که باشد برسرِ من سایهٔ ایوانِ شاه اینجا" "سایهٔ ایوان شاه" از "سایهٔ عالم پناه ترمیم شده. در بعض اشعار اصلاً مصرع ها غلط نوشته شده بودند و بعد درست کرده شدند. مثلاً در اصل نسخه شعری بود: "آبروی شمع را بیهوده نتوان ریختن ✤ روبه از بی جگری رم کند از بیشهٔ ما" مصرع اولیٰ که غلط است بروی حاشیه درست کرده شده باین طور: "اندران بیشه که ما شیرویم آفت نیست" در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاهِ تهران نسخه ای هست از دیوان حافظ که ترقیمهٔ زیر دارد:

(بقیه برصفحهٔ آینده)

Marfat.com

این نسخه از اول و آخر برگ افتاده است و فعلاً از بخشِ قصیده آغاز می شود که دارای سی و دو قصیده و یک ترکیب بند است و تا صفحه ۶۸ گسترده است اما در صفحهٔ چهارم اشعار غزل هم یافته می شود۔ بعد ازان بخشِ قطعه ست و پس بخشِ مثنوی است که با ساقی نامه شروع می شود و پس از آن مثنوی مجمع الابکار است بعد ترجیع بند لیست در مدحِ حکیم ابوالفتح۔ بخشِ غزل از صفحه ۱۴۰ آغاز می شود و به صفحهٔ ۲۲۴ به اتمام می رسد و در همین صفحه نسخه در شکل موجود بطور ناتمام بپایان می رسد۔ در حاشیهٔ بخشِ غزل اشعارِ گویندگانِ دیگر مثل شفائی ، اختری ، عزّتی ، نقی ، شاپور ، وحشی وغیره نیز یافته می شوند۔ طوری که گفته شد این نسخه هرچند که قدیم است ولی نوشتهٔ عرفی نیست چنانکه دکتر مهدی بیانی فهمید۔

چند نسخه های با ارزشِ دیگر

نسخهٔ سوم:—— این نسخهٔ مهم در کتابخانهٔ آزاد، دانشگاه اسلامیهٔ علی گره (هندوستان) وجود دارد۔ ولو که تعدادِ اشعار دران کمتر از آن است که در نسخه های مهمِ دیگر یافته می شود باز هم ارزشِ آن بنا بر درستی و شمول در آن برخی از منظومه هاست که در هیچ یک از نسخه های دیگر وجود ندارد۔ از ترقیمه که در پایانِ نسخه یافته می شود روشن است که آن در سال ۱۰۵۷ هجری قمری در جهان آباد توسط سید کرم الله ابن سید احمد استنساخ شده و از خطِ نسخ که نستعلیقِ متمایل است و از درستی تحریر آنچنان بنظر می رسد که کاتب از جملهٔ دانشوران بود و نه از خوش نویسانِ حرفه ای۔

این نسخه از غزلها آغاز می شود و دارای ۳۸۰ منظومهٔ آن نوع است شاملِ ۲۵۲۲ شعر۔

(حاشیه برصفحهٔ پیشین) " علی طریق المکاتب بید المذنب الرّاجی
بخالق الاحد ابن مغفور زین الدین محمد عرفی"

ازین ترقیمه برمی آید که آن نسخه بخطِ عرفی نوشته شده زیرا که اسم پدرش خواجه زین الدین وخود اسمش سیدی محمد وتخلص عرفی بود۔ خط این نسخه از خط مسوّدهٔ مذکور مختلف است اما درین مسوّده خط بعضی ترمیمات از خط این نسخهٔ دیوان حافظ مماثلت دارد۔ پس این ممکن است که کسی دیگر این نسخه را نوشته وعرفی خودش آن را دیده و بعضی از اشعار آن را قلمزد کرده و در بعضی دیگر ترمیمات کرده۔ نمونهٔ دیگر از خط عرفی بنظر این نویسنده نیامد اما از دیباچهٔ نهاوندی روشن است که عرفی خوش نویس بود۔

۲ حکیم ابوالفتح گیلانی در سنه ۹۹۷ هجری رخت از جهان بربست۔

Marfat.com

بعد قسمتِ رباعی همراه با ۲۶۵ منظومه وجود دارد۔ سپس قسمتی مربوط به قصیده است۔ بعد برگ اولین چند تا از ورقها افتاده می نمایند و قصیده ها با مصرع های زیر که بر آن برگها می باشند روی حاشیهٔ ورقها از دیگر نسخهٔ نقل کرده شده تا نسخه بپایهٔ تکمیل برسد۔

۱۔ ای برزده دامن بلا را ۲۔ تبارک اللہ از ان آسمان شتاب کرنگ

۳۔ دگر صفیرِ طبیعت بساز آگاہی ۴۔ رفتم ای غم ز درِ عمر دشتابان رفتم

۵۔ اقبالِ کرم می گزد اربابِ ہمم را ۶۔ ای مرا بزشتیِ اعمال نومیدی گواہ

اما این قصیده ها که روی حاشیه نوشته شده اکنون نا خوانا است زیرا که بعضی از اشعار هنگام صحافی کردن بریده شده اند و مرکب هم خراب شده۔ تعداد قصیده ها درین نسخه فقط پنجاه است۔ بعد ساقی نامه یافته می شود و پس از آن بخشِ قطعه وجود دارد همراه با ۳۹ منظومهٔ این نوع و آنها دارای ۲۰۸ شعر است۔ قسمتِ بعدی مربوط به مثنوی ست و ازین جهت بسیار مهم است که دارای برخی از اشعاریست که در نسخه های دیگر یافته نمی شود۔ اولین منظومهٔ این قسمت مثنوی خسرو شیرین است که دارای ۲۶۳ بیت است۔ سپس مثنوی مجمع الابکار است همراه با ۱۴۰۷ بیت۔ بعد پاره های پراگنده از مثنویهای ناقص و ناتمام و گوناگون آغاز می شود و بطور مجموع این پاره ها ۲۲۰ بیت در بر دارند۔ این مثنویهای ناتمام از اشعارِ زیر آغاز می شوند:

۱۔ ای نادره طبع وحی پرداز جبریل جناح عرش پرواز

۲۔ روزی از کوچهٔ ما درویشی جگر از داغِ قناعت ریشی

۳۔ عندلیبی در قفس دارد خروش عشقِ گلزارش زند در سینه جوش

۴۔ شتاب آورید ای عزیزان شتاب کہ آمد جگر گوشهٔ آفتاب

آخرین بخشِ این نسخه مشتمل است بر اثرِ منثور، رسالهٔ نفسیه، که باندازه زیادی بدرستی استنساخ شده سبب اہمیت نسخه شمول پاره های مثنوی های مذکورهٔ بالاست که خیلی نادر اند و تنها در یک نسخهٔ دیگر وجود دارند۔

نسخهٔ سیزدهم ـــــ این نیز نسخهٔ خوبیست که در موزهٔ سالار جنگ، حیدرآباد نگهداری می شود و مثلِ نسخهٔ دوازدهم (نوشتهٔ مقصود علی شیرازی) که در همان کتابخانه محفوظ است، باندازهٔ زیادی

Marfat.com

آراسته و دارای عنوان های نفیسی ست در آغاز هریک از بخش ها۔

نسخه با رسالۂ نفسیه آغاز می شود و سپس مثنویهای مجمع الابکار همراه با ۱۲۸۱ شعر و خسرو شیرین دارای ۳۳۲ شعر وجود دارد۔ بدنبالِ آن بخشِ قصیده است شاملِ سی و هشت منظومۂ این نوع همراه با ۱۸۲۸ شعر۔ ترکیب بند که با شعر: "نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد ؛ تهوّرِ نفسِ نغمه زا مبارک باد" آغاز می شود هم شاملِ این بخش است امّا دران فقط هفت بند همراه با هشتاد و دو شعر یافته می شود۔ تعدادِ قطعه در نسخه بیست و هشت است شاملِ ۲۵۷ شعر و تعدادِ رباعی ۱۵۱ است۔ بزرگ ترین بخشِ نسخه مشتمل است بر غزلها که تعدادِ آن ۲۰۷ است همراه با ۲۵۹۰ شعر۔ تعداد مجموع اشعار درین نسخه ۶۷۷۲ است۔ نسخه روی ۲۶۷ صفحه گسترده است و باندازۂ قابلِ ملاحظ بدرستی و خوبی استنساخ شده۔ سالِ کتابت و اسمِ خوشنویس هیچ جا ذکر نشد۔

نسخۂ پانزدهم :—— این نسخه بهتر از هفت نسخۂ دیگر عرفیست که در کتابخانۂ آصفیه، حیدرآباد وجود دارد و برنمرۂ ۱۳۶۲ دواوین در فهرستِ مخطوطاتِ آن کتابخانه ذکر شده و علاوه بر اینکه نمونۂ خوبی از خوشنویسی ست در آرائشِ گلی و تزیناتِ رنگی هم ممتاز است۔

نسخه با رسالۂ نفسیه آغاز می شود با دو صفحۂ اوّلین مزیّن و مذهّب و دارای آرایشِ گلی۔ بدنبالش مثنوی مجمع الابکار است که ۱۳۶۵ شعر در بر دارد۔ سپس مثنوی دیگر شیرین فرهاد است مشتمل بر ۴۰۳ بیت۔ بعد بخشِ قصیده است دارای سی و پنج منظومه همراه با ۱۷۹۳ شعر ولی ازان کسی نادر نیست۔ تعداد قطعات فقط بیست و دو است و هیچ یک ازان نادر و کمیاب نیست۔ بزرگ ترین بخشِ نسخه مشتمل بر غزلهاست که تعدادِ آن ۴۲۷ است همراه با ۲۵۹۰ بیت۔ تعداد رباعی قابل ملاحظه است ولی منظومه یی مثل ترکیب بند یا ترجیع بند وجود ندارد۔ مجموع تعدادِ اشعار درین نسخه ۱۶۶۳۵ است۔

نام خوشنویس محمد امین ذکر شده ولی سال و جای استنساخ هیچ جا یافته نمی شود۔

نسخۂ بیست و دوم :—— گذشته از نسخۂ دوم که قبلاً ذکر شده، در ذخیرۂ حبیب گنج در کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گره نسخۂ مهمّی دیگر وجود دارد۔ سال کتابت نسخه اگرچه ذکر شده بازهم روشن نیست و می توان آن را ۱۰۲۶ یا ۱۰۳۶ هر دو خواند امّا بگمانِ غالب این سال ۱۰۳۶ هجریست و

Marfat.com

اسمِ کاتب عبدالصمد بن عبدالقادر صدیقی ست۔ نسخہ بخطِ بدی نوشتہ شدہ و با قصیدہ ہا آغاز میشود وتعدادِ شان ۳۸ است ہمراہ با ۲۳۱۲ شعر۔ پس از بخشِ قصیدہ جزوِ قطعہ است دارای سی ویک منظومہ ہمراہ با ۱۸۲ شعر۔ سپس بخش مثنوی ست واوّل منظومۂ این نوع مجمع الابکار است ہمراہ با ۱۲۶۴ شعر وبعدِ آن مثنویِ دیگر، خسرو شیرین ہمراہ با ۳۵۶ شعر وجود دارد بدنبالِ آن بخشِ غزل است دارای ۴۰۶ منظومۂ این نوع ہمراہ با ۲۷۰۶ بیت۔ رباعی ہا آخرین بخشِ این نسخہ را تشکیل می دہند و تعدادِ شان ۲۵۵ است۔ تعدادِ مجموع اشعارِ این نسخہ ۷۳۳۳ است و چیزی درخورِ ذکر دران وجود ندارد بجز اینکہ آن نسخۂ کہن است۔

نسخۂ بیست وسوم ــــــ نسخۂ قدیمی ومہم کہ در سال ۱۰۳۲ ہجری استنساخ شدہ ولی قسمتی ازان در حدود ۱۰۲۹ ہجری نوشتہ شدہ، در کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گرہ نگہداری می شود۔ این نسخہ چنین بنظر می رسد کہ بسیاری از برگہای اصلی را از دست دادہ کہ در تاریخ بعدی نقل کردہ بدان افزودہ شد تا نسخہ بپایۂ تکمیل برسد۔

نسخہ با بخشِ قصیدہ آغاز می شود وباشمولِ ترکیب بندی و ترجیع بندی تعدادِ آن پنجاہ و دو می شود۔ ہشتاد و دو صفحۂ اولیہ بخطِ نور اللہ ست سپس دو برگ بخط خوش نویسی عہدِ بعد ست و بعد ازان آن بخطِ خوش نویسِ اصلی ادامہ یابد تا بصفحہ ۱۲۸ جائیکہ صفحات اصلی عوض کردہ شدہ و دوازدہ قصیدہ باقی ماندہ بخط غلام علیست تعدادِ اشعار درین پنجاہ و دو قصیدہ ۲۶۸۳ است۔ بعد از قصیدہ ہا بخشِ قطعہ است کہ ۲۳ صفحہ را در بردارد امّا بہ استثنای دو صفحہ، صفحاتِ باقی ماندہ عوض شدہ اند وتعدادِ مجموع اشعارِ قطعہ ۳۴۲ است۔ بدنبالِ قطعہ ہا بخشِ غزل است دارای ۵۶۰ منظومۂ این نوع ہمراہ با ۳۵۷۵ شعر۔ ہمہ این بخش در خط خوش نویسِ اصلی است۔ پس غزل ہا بخشِ رباعی است امّا این جزر شامل شصت غزل ہم است ہمراہ با ۳۶۷ شعر۔ بدین طریق درین نسخہ تعدادِ مجموعِ غزل ۶۲۰ است مشتمل بر ۳۹۵۲ شعر۔ بخشِ مربوط بہ رباعی دارای ۲۳۷ منظومہ این نوع است کہ ازان ۲۲۶ توسّطِ نور اللہ در سال ۱۰۲۹ ہجری نوشتہ شد و باقی ماندہ بیست ویک توسّطِ غلام علی استنساخ شدہ۔ پس از این رباعی ہا سہ رباعی ویک قطعہ ہست کہ بجز نسخۂ بیست وہشتم در نسخۂ دیگر وجود ندارند۔ وظاہرا نمی توانند اثرِ طبع زاد عرفی باشند۔ این منظومات در زیر نقل شدہ۔

آمد بوجود چون شہنشاہ جہان ۔۔۔ نیکو خلقی، رُخ چو ماہِ تابان

Marfat.com

تاریخ زنام و لقبش گفت بہ من　　شاہزادہ سلیم شاہ سلطان جہان

۳۲۳ + ۱۳۰ + ۳۰۶ + ۱۵۰ + ۵۹ = ۹۷۸ ہجری

ای زآمدنت خاطرِ عالم خوشنود　　در مقدم تو گشت زبانہا ہمہ سود

(کذا)　در باغ ولایت تو در باغ جہان　　زیب گلِ گلزار جہان خواہد بود

۱۹ + ۵۰ + ۲۵۸ + ۵۹ + ۶۱۶ + ۱۲ = ۱۰۱۳ ہجری

المنۃ للّٰہ کہ زلطف سبحان　　آمد خلفی بخانۂ شاہِ جہان

چون کرد زمانہ فخر از آمدنش　　تاریخِ ولادت طلب از فخرِ جہان

۵۹ + ۸۸۰ = ۹۳۹ ہجری

مولدِ شاہزادہ شد اجمیر　　کان دل یافتہ ازان سرکو　(کذا)

بین کہ از بہر سال تاریخش　　ظفر و فتح می نماید رو

۹۸۰

قسمتِ آخرین مربوط بہ مثنویست۔ ازان بخش مجمع الابکار کہ توسّطِ نوراللہ نقل شدہ دارای ۱۰۸۷ بیت است و جزء کہ بخط کاتبِ دیگر نقل شد ۲۲۳ بیت در بر دارد۔ پس مجموع تعدادِ اشعارِ این مثنوی ۱۳۳۱ ہست۔ مثنوی دیگر خسرو شیرین مشتمل است بر ۲۱۱ بیت کہ ہمہ بخط نوراللہ نوشتہ شدہ۔

از یادداشتی کہ در پایان این مثنوی وجود دارد چنین بر می آید کہ نسخۂ اصلی در سال ۱۰۳۲ ہجری نوشتہ شدہ بود بشکل موجودہ آن مشتمل است بر ۹۲۳۷ شعر۔

نسخۂ بیست و پنجم :——— این نسخہ ولو کہ ناقص است امّا تنہا نقل معتبر و موثق کلیات عرفیست[1] کہ در کتابخانۂ خدا بخش، بانکیپور، پتنہ نگہداری می شود۔ مثلِ نسخہ ہای دیگر از آثار عرفی، این نسخہ نیز بارسالۂ نفسیہ آغاز می شود و بر صفحۂ آخرین این بخش فقرہ ہای جداگانہ استنساخ شدہ تحتِ عنوان " رقعہ کہ ہنگام نزع فرمودہ۔" از برگ ۱۵ (ب) مثنوی مجمع الابکار آغاز می شود امّا برخی از صفحات آخرینش و ہم آنہا کہ دارای مثنوی دیگر خسرو شیرین بودند از بین رفتہ۔ پس از بخشِ مثنوی قسمتِ قصیدہ آغاز می شود و تعدادِ مجموعِ آن سی و ہشت است ہمراہ با ۱۸۹۴ شعر۔

---

[1] شمارہ ۲۰۳/۵۰۵ در فہرست آن کتابخانہ۔

Marfat.com

بدنبالِ آنها بخشِ قطعه است دارای سی و پنج منظومه همراه با دو صد و هفتاد و پنج بیت۔ بخشِ آینده مربوط به غزل است و دران برگهای دارای بعضی غزلها در ردیف "ب" و "ت" از بین رفته است، همین طور بعد از غزلی در ردیف "ش" ورقها دارای منظومه های درین ردیف تا آخر ردیف "م" وجود ندارد۔ مجموع تعدادِ غزلها در کلیات بشکلِ موجود فقط سه صد و پنجاه است همراه با ۲۲۳۰ شعر و برای تدوینِ دیوان غزلیات عرفی استفاده ازان نتوان گرفت۔ بخشِ آخرینِ کلیات دارای ۱۵۸ رباعی ست۔

چنانکه ظاهر است. بر بنای ناقص شدنش این نسخه اهمیتی ندارد۔ در شکل موجود آن حالِ ۵۹۲۷ بیت است گسترده بر ۲۵۹ ورق۔ نسخه بخطِ نستعلیقِ خوبی بر ورقهای با حاشیه های رنگین و مذهّب و دارای عنوانهای آراسته نقل شده است۔ اسمِ کاتب و سالِ کتابت در جای ذکر نشده۔

نسخهٔ بیست و ششم :—— این نسخهٔ ناتمام در کلکسیون سبحان الله در کتابخانهٔ مولانا آزاد، علی گره (هندستان) وجود دارد۔ چندی از برگهای اولینش از بین رفته و در شکلِ موجودِ آن از قصیده ها آغاز می شود که تعدادِ آنها پنجاه است و بینِ آنها ترکیب بند در مدح حکیم ابوالفتح وجود دارد و مجموع تعدادِ اشعار در اینهمه منظومات ۱۹۵۰ هست۔ بخش مربوط به غزل از برگ ۷۱ آغاز می شود و مجموع تعدادِ اشعار دران ۳۲۴۵ هست۔ پس ازان مثنوی در هجوِ دوستانِ منافق است همراه با ۱۰۸ بیت۔ بعد ازان بخش مربوط به قطعه است گسترده بر بیست و دو صفحه و رباعی ها روی حاشیه های ورق ها استنساخ شده۔ سالِ کتابت در پایان نسخه وجود دارد اما بطوری خراب شده که خواندنش ممکن نیست۔ ارزش آن تنها بدین جهت است که آن دارای هجو معاصرین است که نادر است و فقط در چند نسخه یافته می شود۔

نسخهٔ بیست و هفتم :—— در کتابخانهٔ مولانا آزاد، علی گره نسخهٔ خوبی دیگر از کلیاتِ عرفی وجود دارد۔ آن در سالِ ۱۰۶۵ هجری قمری توسطِ عبدالجبار شاگرد خوش نویسِ معروف میر عماد استنساخ شده۔

این مجموعه نیز از بخش قصیده آغاز می شود و تعداد این منظومه ها پنجاه است همراه با ۲۳۷۰ بیت۔ پس از قصیده ها بخشِ قطعه آغاز می شود و دارای ۴۲ منظومهٔ این نوع است۔ علاوه قطعات

Marfat.com

ترکیب بندی و ترجیع بندی با مصرع‌های آغاز: "نوای مدح که سبحی دلا مبارکباد" و "ای حسنِ تو برتر از چه و چون" هم شاملِ این بخش است و بشمولیتِ آنها تعدادِ مجموع اشعار درین بخش در حدودِ ۵۱۶ می رسد. بدنبالِ این بخش، بخش مربوط به غزل است گسترده بر ۲۳۳ صفحهٔ آینده و مجموع تعدادِ اشعارِ غزل درین بخش ۳۴۶۱ است. پس از غزلها ۱۹۵ رباعی یافته می شود. آخرین بخشِ نسخه مشتمل است بر مثنویها و در واقع این بخش مهم ترین قسمت های این نسخه است که علاوه بر مثنوی مجمع الابکار (همراه با ۱۳۲۱ بیت) وخسرو شیرین (همراه با ۴۳۹ شعر)، دارای پاره های سه مثنوی دیگر است که مجموع تعدادِ اشعار دران ۹۷ است[1]. هیچ یک ازین پاره ها غیر از نسخهٔ سوم در نسخهٔ دیگر یافته نمی شود. بعدِ این پاره ها، مثنوی در مذمتِ دوستانِ منافق و در مدحِ حکیم ابوالفتح گیلانی یافته می شود. پس ازان ساقی نامه است همراه با ۶۳ شعر. تعدادِ اشعار درین بخشِ مثنوی در حدود ۲۰۷۸ است و مجموع تعدادِ اشعار در نسخه ۸۶۰۰ است.

نسخه در خطِ نستعلیقِ خوبی نوشته شده و بخش های قصیده و غزل با لوحهای زیبا آغاز می شود.

نسخهٔ بیست و هشتم: ——— این نسخه ایست که دکتر ریو در فهرستِ خود بدان اشاره کرد و راجع به اثرِ موجود مراجعه و مشوره بدان لازم دانسته شد چه آخرین قسمت ازین نسخه مشتمل بر آثارِ منثورِ گوینده است که دربارهٔ آن دکتر ریو نویسد:

"هشتم. مجموعه ای از نثر پاره ها. نخستین نثر پاره نامه ایست که عرفی طیِ بیماری خود نوشته که دران وضعِ ذهن خود در حضورِ مرگ را موردِ شرح قرار دهد. بعد بعضی از سخن رانیهائیست مربوط به موضوعاتِ اخلاقی و مذهبی، مقدمه ای بر فالنامه ای که برای اکبرشاه گرد آوری شده و نامه ای به پزشکی بمناسبت بحال آمدن خود و همین طور".

---

[1] بگفتهٔ علار الدوله کامی عرفی در استقبال خمسهٔ نظامی پنج مثنوی سرودن آغاز کرد اما تنها سه منظومهٔ این نوع به تکمیل رسانید. ممکن است که این پاره ها ازان مثنویها باشد.

Marfat.com

این نویسنده فتو کاپی این نسخه بدست آورد۔ آن مشتمل است بر ۲۷۶ برگها و مطابقِ ترقیمه که درصفحۂ آخرین یافته می شود سالِ استنساخِ آن ۱۰۲۲ ہجریست۔ نسخه در هشت بخش توزیع شده و هریک ازان باعنوانی زیبا آغاز می شود۔ نخستین صفحه اش بالوحیکه درعکس کاملاً آشکارا وروشن نیست دارای مهریست که طبقِ گفتۂ دکتر ریو ازآنِ مهاراجه تکیت رای، وزیرِ نوابِ اودھ (هندستان) است۔

بخشِ اولینِ نسخه به غزلها بستگی دارد و تعدادِ آنان ۴۳۶ است همراه با ۲۷۷۷ شعر۔ بخشِ دیگر که مربوط به قصیده است نیز باصفحه دارای لوحِ زیبا آغاز می شود و دران ۵۲ قصیده همراه با ۲۳۷۴ بیت وجود دارد۔ بعدِ آن بخشِ سوم که به مثنوی بستگی دارد باصفحه‌ای که دارای لوحِ قشنگ است شروع می شود۔ اوّلین منظومه درین بخش مثنوی مجمع الابکار است که شامل ۱۰۱۴ شعراست۔ بعد مثنویِ دیگر خسرو شیرین که ۳۵۲ بیت در بردارد یافته می شود وپسِ آن مثنوی درہجوِ معاصرین و مدح حکیم ابوالفتح است مشتمل بر ۱۰۷ بیت و بدنبالِ آن بخشِ قطعه است و بلافاصلۂ آن رباعی در تاریخِ تولّدِ شاہزاده سلیم و سه تا دیگر منظومه ہمین نوع که دو نسخه های سوم و بیست وسوم هم یافته می شوند درین نسخه هم وجود دارند امّا چنانکه گفته شد آن مالِ عرفی نمی نماید۔ از ورق ۲۳۲ (ب) بخشِ رباعی که دارای ۲۲۰ منظومۂ این نوع است آغاز می شود و تا برگ ۲۵۱ (ب) ادامه یابد۔ بخش منثور که از برگ ۲۵۳ (الف) آغاز می شود مشتمل است بر رسالۂ نفسیه، بعضی نامه ها و برخی از فقره‌ای مربوط به فالنامه که برای اکبرشاه تهیّه کرده شده بود امّا شیوۂ بی ترتیبی که در نقل پیش گرفته شده به منفعتِ این بخش لطمه زده است۔ درین بخش فقراتِ رسالۂ نفسیه و نامه ها که عرفی بدیگران نوشت بطوری بهم آمیخته اند که آنها را درست کردن کاریست بس دشوار۔

نسخه درخطِ معمولی نستعلیق نوشته شده و برای درستی کلیات یا دیوانِ غزلیاتِ عرفی خیلی مهم است و قرارت اشعار که دران یافته شد عموماً درست است۔

چند دیگر نسخه های خطّی کلیات عرفی

علاوه برنسخه های که در بالا ذکرشده بسیاری ازنسخه های خطّیِ دیگر در کتابخانه های عمومی

Marfat.com

ایران و افغانستان و تاجیکستان و ترکیه و هندستان و مختلف کشور های اروپا و نیز در ذخیره های شخصیِ صاحبانِ ذوق و استعداد یافته می شود و از آنها فقط چندتا (یعنی یک صد و بیست) را آقای احمد منزوی ذکر کرده است[1]۔ برخی از آنها مستند و معتبر هستند و دران اشعاری و منظوماتی وجود دارند که نادر و کمیاب اند۔ یکی از آن جمله در تصرّفِ آقای کمال ادیب بیگ در دانش گاه انقره هست که دکتر نعیم الدین بدان مراجعه کرد و ۱۸ قصیدهٔ نادر یافت واز کمک برخی از نسخه های مهمی که در کتابخانهٔ موزهٔ قونیه و کتابخانهٔ ملّت، استامبول نگهداری می شوند آنها را تصحیح کرد۔ زیرا که این قصیده ها معمولاً در نسخه های که نقلِ آثارِ سراجا یا ناظم هستند، وجود دارند ممکن است که این نسخه ها ازان قبیل باشند۔

گذشته از نسخهٔ بیست و هشتم که قبلاً ذکر شده، برخی از نسخه های آثارِ عرفی در موزهٔ برطانیه هست یکی از آنها (که بشماره ۲۹۷۹ در ضمیمهٔ فهرست نسخه های خطّی فارسی در موزهٔ برطانیه ذکر شده) در سال ۱۰۳۳ نقل شد۔ بنابر اینکه نسخهٔ قدیم است دارای برخی از ارزشهاست امّا مشتمل بر هیچ منظومهٔ نادر نیست۔ در کتابخانه اندیا آفس نیز دو نسخهٔ کلیاتِ عرفیست که در خورِ ذکر است۔ یکی از آنها (به شمارهٔ ۱۳۵۱ در فهرستِ نسخه های خطّیِ فارسی دران کتابخانه) نوشتهٔ ۱۰۲۱ هجری محتوی قصیده ها و قطعه ها و رباعی ها و غزلها و مثنوی های مجمع الابکار و خسرو شیرین است امّا دران هیچ یک از آثارِ نادر نیست۔ تنها ارزشی که آن دارد قدمت است و یکی از ان نسخه هاست که قبل از اثرِ سراجا بوجود آمده بود۔ نسخهٔ دیگر که در سال ۱۰۶۶ نوشته شده بود به شماره ۱۳۵۲ همان فهرست ذکر شده۔ این نسخه برسالهٔ نفسیه آغاز می شود و بدنبالِ آن مثنویهای مجمع الابکار و خسرو شیرین یافته می شود۔ آنگاه بترتیب قصیده ها، قطعات، غزلها و رباعی ها می آیند۔ برخی از نسخه ها کلیاتِ عرفی در کتابخانهٔ بودلین نگهداری می شود وبشمارهٔ ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳ در فهرستِ کتابخانهٔ مزبور ذکر شده و همه آنها باستثنای شماره ۱۰۵۲[2] مشتمل بر تنها اشعار یست که عموماً در نسخه ها یافته

---

[1] صدها نسخه ها که کلکتا، بخانه های عمومی و شخصی در هند نگهداری می شود درین فهرست ذکر نشده۔

[2] از فهرست چنان می نماید که بر ورق ۲۵ (الف) این نسخه مثنوی کوچک است که ازین شعر آغاز می شود ؛

سایهٔ او بود که در باغ ناز بود تماشایِ گلهای راز

بعد تطبیق یافته شد که این پاره ای از مثنوی مجمع الابکار است۔

Marfat.com

می شوند۔ دو نسخۂ کلیات عرفی در کتابخانۂ دانش گاہِ کیمبرج نیز نگہداری می شود۔ در کتابخانۂ خدا بخش، پٹنہ (ہندستان) علاوہ بر نسخہ ہیست و پنجم کہ قبلاً ذکر شدہ برخی از نقلہای دیوانِ عرفی یا مجموعۂ قصایدِ او نیز ہست امّا ہیچ یک از آنہا (بجز نسخہ ای کہ بہ شمارہ ۲۵۷ در فہرست چاپی آن کتابخانۂ ذکر شدہ، کہ دارای مثنوی نادر در ہجوِ معاصرین وجود دارد) دارای اہمیتی نیست۔ علاوہ بر دو نسخۂ موزۂ سالار جنگ کہ ذکر شدہ، برخی از مجموعہ ہای آثارِ عرفی در ان کتابخانہ ہست کہ از ان جملہ نسخہ ہا بر شمارۂ ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۸۱ در فہرست آن کتابخانہ در خورِ ذکر است۔ ہمین طور در کتابخانۂ آصفیہ علاوہ بر نسخۂ پانزدہم کہ ذکر شدہ، ہفت نسخۂ دیگر وجود دارد کہ یکی از آن جملہ (شمارہ ۲۲ دیوان) کہ توسط میر علی خراسانی نقل شد، دارای برخی از ارزشہاست و محتوی است بر بخش ہای مثنوی، قصیدہ، غزل و رباعی۔ علاوہ نسخہ ۱۶ کہ قبلاً ذکر شدہ، کتابخانۂ رضا، رامپور دارای نسخہ ہای پر ارزش ہم است۔ در کتابخانۂ دانش گاہِ الہ آباد ہم نسخۂ مہمی ست از کلیاتِ عرفی۔ نسخۂ دیگر از آثارِ عرفی در تصرف آقای مرزا جعفر حسین در لکھنؤ بود و او بدست شادروان استاد یوسف حسین موسوی رسید و آلان در تصرف دختر خواہرش پروفسور شیرین موسوی است[1]۔ نسخہ خیلی پُرارزش است ولی بنا بر مرگ ناگہانیِ استاد موسوی نتوانستم کہ آنرا بدست آورده استفادہ کنم۔ کتابفروشی ہراسوویٹز، المان (Harassowitz Book Sellers) ہم نسخۂ خیلی قشنگِ کلیاتِ عرفی داشتند[1] کہ آنرا در نمایش کتابہا در تہران در سال ۱۹۷۶ میلادی دیدم و از ان قدری استفادہ کردم۔ این نسخہ محتوی پنجاہ قصیدہ ہا ہمراہ با ۲۴۵۵ بیت، ترکیب بندی ہمراہ با ۱۰۶ بیت، ترجیع بندی دارای ۱۳۸ بیت، سی و ہفت قطعہ ہمراہ با ۲۹۷ بیت، ۳۲۰ غزلہا شامل ۲۸۶۹ بیت، مجمع الابکار با ۱۱۹۳ شعر، خسرو شیرین با ۳۸۷ شعر، ۱۳۴ رباعی، ۶۵ شعر ساقی نامہ ای است و بطورِ مجموع ۷۷۹۸ شعر در بر دارد۔ نسخہ درین معنی مہم است کہ دارای قطعہ ای است کہ در دیگر نسخہ ہا یافتہ نمی شود۔ ہمین طور غزلی کہ تنہا در چند نسخہ ہا مثل دہم و ہفدہم و ہژدہم و بیست و ششم یافتہ شد و با مطلع زیر آغاز می شود درین نسخہ ہم وجود دارد۔

---

[1] معلوم نیست کہ آن کتاب فروشی این نسخہ را بکدام فروخت۔ در سال ۱۹۷۶ میلادی آن را در نمائش خطاطی در ایران دیدہ بودم [2] آلان مشبہ گشتہ ام کہ واقعاً آن نسخہ با او ہست یا خیر۔

Marfat.com

زخوانِ نطق چو دادی غذای جانِ مرا　　حلاوتی بده از حمدِ خود بیانِ مرا

علاوه برنسخهٔ شماره ۲۵۹۴ که در اثر موجود مانند نسخهٔ بیست و نهم بکار برده شده است، مجلسِ شورای ملّی، تهران دارای چند نسخه های دیگر کلیات و دیوان عرفیست ولی از آن فقط چندین نسخه ها دارای اهمیت هست. ازان نسخه برشماره ۲۵۹۵ (که بطور نسخهٔ چهل ویک در اثرِ موجوده بکار برده شده) اگرچه آغاز و پایان ندارد، دارای قسمتی از رسالهٔ نفسیه و بعضی رقعهٔ عرفیست که یکی از آنها در شرح بیماری خود بخانخانان نوشته بود. دیگر آن بخش های قصیده، قطعه، غزل، رباعی و مثنوی (ساقی نامه، خسرو شیرین و مجمع الابکار) درنسخه وجود دارند. اهمیتِ این نسخه فقط ازین حیث است که دارای چند تا رقعات مولانا عرفیست و هم ـــــ قصیده ای دارد که نادر است. نسخهٔ دیگر برشمارهٔ ۲۵۹۶ دارای قصیده های نادر است و ازین رو ارزشِ تمام دارد و در تدوینِ اثرِ موجوده بعنوانِ نسخهٔ شماره ۴۲ بکار برده شده است. دران تعدادِ اشعار در قصیده های مختلف هم بطور لیست که درنسخهٔ اوّل و پنجم یافته می شود. مثلا درین نسخه هم تعداد اشعار در قصیده ترجمة الشوق دویست و بیست[۲۲۰] هست و تعدادِ اشعار درین نسخه تا به هشت هزار و یک صدمی رسد. نسخه بشماره ۲۵۹۷ ناقص است و در شکلِ موجود فقط شش هزار بیت دارد. نسخه ۲۵۹۸ معمولیست و در خطِ نستعلیقِ هندی ست و تنها ازین حیث دلچسپ است که دران یادداشتهای ملک الشعرا بهار وجود دارد. نسخه بر شماره ۲۳۸۸/ف که دارای بیش از ۸۷۰۰ بیت است تنها ازین حیث مهم است که دران قصیده با مطلع زیر بطورِ درست نقل شده[۱] :

منم که شسته ام از لوحِ مدعا نیرنگ　　نه تشنگی چشِ آبم نه آرزو چشِ رنگ

نسخه برشماره ۸/۲۳۳۴ ازین حیث قدری مهم است که دارای رسالهٔ نفسیه است. نسخه ۶۷۸/ف دو قصیدهٔ کمیاب که با مطلع های زیر آغاز می شوند در بر دارد :

آن طوبیم که برگ و برش داغ و اخگرست　　زاغ و تذروِ باغچهٔ اوسمندراست

زهی نظام ز شرعِ تو دین و دینی را　　ترا نیابت و شاهی ملک تعالیٰ را

دراثرِ موجود این نسخه بعنوانِ ماخذِ چهل و چار بکار برده شده.

در کتابخانهٔ سپه سالار، تهران نسخه های کلیات عرفی برشماره ۲۹۶، ۷۱۵۷، ۷۱۵۳، ۲۹۸،

---

[۱] لطفاً رجوع کنید به مقالهٔ این نویسنده بعنوان "عرفی شیرازی کا ایک مطبوعہ قصیدہ" که دراثر او "عرفی شیرازی" شامل است.

Marfat.com

۴۶۲ و ۲۹۷ یافته می شوند ولی نسخه ای ازان دارای اهمیت نیست. دربارهٔ نسخهٔ نمره ۲۹۶، که شامل ۲۲۰۰ بیت است منزوی نوشته که پس از گردآوریِ دیوانِ اوّلِ عرفی گرد آورده شد ولی از شکلِ موجودهٔ نسخه این درست نمی نماید. نسخه برشماره ۴۶۲ نوشتهٔ ۱۰۱۴ هجریست امّا دارای فقط دو تا مثنویست و چهار مجلس تصویر کتابخانهٔ دانش گاهِ مشهد هم نسخه یی از کلیاتِ عرفیست که دارای منظوماتِ زیر است با ۹۵۴۸ شعر:

قصیده ۲۵۳۰ شعر، ساقی نامه - ۹۰ بیت ، غزل ۴۳۰۰ بیت ، قطعه ۳۰۰ بیت ، رباعی ۵۱۰ بیت ، مثنوی مجمع الابکار ۱۳۳۵ بیت ، مثنوی خسرو شیرین ۴۸۳ بیت -

این نسخه در خطِ نستعلیق توسطِ سید محمد بن محمود حسینی توقانی در قسطنطنیه استنساخ شده بود. آن دارای آرایش و لوح زیباست ولی منظومهٔ نادر ندارد.

نسخهٔ دیگر که این جا باید معرّفی شود نسخه ای است که در کتابخانهٔ موزهٔ ملّی ، دهلی نگهداری می شود و درین اثر مانند ماخذ چهل و نه بکار برده شده. نسخه خیلی قدیم است و در سال ۱۰۱۸ نقل شده بود. آن از رسالهٔ نفسیه آغاز می شود و اوّل دو صفحهٔ این بخش دارای طلا اندازی و آرایش هست. بخشِ دیگر محتوی قصاید بشمول ترکیب بندیست و اوّل دو صفحهٔ آن هم مزیّن و با آرایش هست. سپس بخشِ قطعه است و آن هم از دو صفحه مزین و دارای آرایشِ طلاکاری آغاز می شود بعد، بخشِ غزل است و مثل بخش های ماقبل با دو صفحهٔ دارای آرایشِ طلاکاری آغاز می شود در آخرین صفحهٔ این بخش ترقیمه زیر است:

"تمت الغزلیات لمولانا عرفی سلخ ربیع الاوّل ۱۰۱۸ - "

بدنبالِ غزلها بخشِ رباعیست و آن هم با اولین دو صفحهٔ مزیّن و با آرایش شروع می شود. این بخشِ ناتمام است و بخشِ آینده که با مثنوی مربوط بوده باشد هم وجود ندارد و درین معنی این نسخهٔ قشنگ ناتمام است.

در دانش گاهِ تهران (کتابخانهٔ مرکزی) علاوه نسخه شماره ۳۰۳۳ که قبلاً بطور ماخذ سی و پنج ذکر شده، چند دیگر نسخه ها مثل شماره ۲/۲۳۸۸ نوشتهٔ ۱۰۳۰ هجری ، ۲۳۶۳/۱۵ وغیره هم نگهداری

Marfat.com

می شود ولی، هیچ کدام از آنها دارای ارزش زیاد نیست ولو که یکی از آنها شامل رسالۀ نفسیه است که بدرستی نقل شده ۔

در کتابخانۀ ملک تهران چند تا نسخه های قدیمی کلیات عرفی نگهداری می شود ۔ از آنها نسخه شماره ۵۵۸۱ قدری با ارزش است ۔ آن با رسالۀ نفسیه آغاز می شود۔ بعد بخشِ قصیده است که دارای سی و دو منظومۀ این نوع و یک ترکیب بند یست همراه با یک هزار و شصت صد بیت۔ سپس بخشِ قطعه محتوی سه صد و شش بیتِ این قبیل است ۔ بعد از ان بخشِ غزل زیرِ لوحِ قشنگ و صفحاتِ مطلاّ و مذہّب آغاز می شود امّا تعدادِ اشعار درین بخش فقط ۲۳۵۴ است ۔ بعد قسمتِ رباعیست با ۱۹۶ منظومۀ این نوع و سپس مثنوی مجمع الابکار است و نسخه بر هفده شعرِ باقی ماندۀ ساقی نامه بپایان می رسد۔ مجموع تعداد اشعار درین نسخۀ قدیم فقط ۶۵۱۷ است به این طور :

۱۔ اشعار قصیده	۱۸۲۵	۲۔ اشعار قطعه	۳۰۶
۳۔ اشعار غزل	۲۳۵۴	۴۔ اشعار رباعی	۳۹۲
۵۔ اشعار مثنوی	۱۶۱۶	۶۔ اشعار ساقی نامه	۲۴

نسخه خیلی قشنگ است و به خط پاکیزه نستعلیق نوشته شده و برگها که ازان بخش های نثر و قصیده و غزل آغاز می شوند خیلی مزیّن و آراسته اند۔ رباعی زیر که درین نسخه شامل است جای دیگر یافته نمی شود ۔

مژگان نبود گردِ چشمِ منِ زار غیرت به رهِ نظاره ام ریخته خار
در دیده سیاهم نه از مردمک است جذبِ نگهم ربوده خال از رخِ یار

نسخه برشماره ۵۲۹۰ نسخۀ دیگر یست قدیم که در کتابخانۀ ملک نگهداری می شود و در ۱۰۲۲ هجری توسط آقا بیگ نقل شده بود و دارای ۳۹۸۹ بیت است بدین طور :

اشعار قصیده ۱۲۰۵ ، اشعار قطعه ۱۸۲ ، اشعار غزل ۲۳۷۳ ،
اشعار رباعی ۲۲۸ ۔

نسخه به خطِ پاکیزه نستعلیق نوشته شده و کاتبش هندستانی می نماید۔ آن بعنوانِ ماخذ چهل و ششم بکار برده شده است۔ قدیم ترین نسخۀ کلیاتِ عرفی که در کتابخانۀ مزبور محفوظ است برشماره ۳۹۴۰

Marfat.com

در فهرستِ آن کتابخانه ذکر شده - آن توسط محمد الکاتب در سال ۱۰۱۰ هجری قمری نقل شده بود. نسخه بیست و سه قصیده (همراه با ۱۰۴۹ شعر)، ۱۹۷ بیتِ قطعه، ۲۳۸۸ شعرِ غزل، ۱۱۲ رباعی و ۴۵۸ شعر مجمع الابکار ـــــ در بر دارد. آن بدونِ آرایش است ولی خوشخط و نسبتاً درست نوشته شده. چند نسخهٔ دیگرِ کلیاتِ عرفی هم در کتابخانهٔ ملک نگهداری می شود. از آنها نسخهٔ شماره ۲۹۳۵ توسط سید محمد ابنِ جعفر کاتب در ۱۱۸۳ کتابت شده بود و دران تعدادِ اشعار تنها ۳۸۰۰ است همین طور نسخهٔ دیگری که برگ افتاده است و بر شماره ۳۸۶۸ در فهرست ذکر شده دارای ارزشی نیست -

در جلدِ سومِ فهرستِ نسخه های خطّی آقای منزوی پنج مجموعهٔ کلامِ عرفی را، که در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس، مشهد نگهداری می شود بر شماره ۱۷۸۶۳، ۱۷۸۶۴، ۲۳۶۶۹، ۲۳۶۷۱، ۲۶۶۹۳، نشان داده است ولی هنگامِ بررسی نسخه یی با ارزش دران کتابخانه یافته نشد. نمرهٔ ۱۷۸۶۳ (شماره ۲۹۲۴ در فهرستِ کتابخانهٔ آستانهٔ قدس) مجموعهٔ ایست از ورق های پراگنده که از مثنوی مجمع الابکار با صفحه مطلاّ و مذهّب آغاز می شود و مخلوط با اشعارِ قصیده است. سپس مثنوی خسرو شیرین ست همراه با ۳۱۸ بیت. بعد ازان بخشِ قصیده است دارای سی و هفت منظومهٔ این نوع شامل ۱۸۵۸ شعر و درمیانِ آنها ترکیب بندیست با ۱۲۱ بیت. بعدِ این بخش قسمتِ قطعه است همراه با ۲۸۲ شعر و سپس بخشِ غزلیات دارای ۲۵۰۰ شعر یافته می شود. بدنبالِ آن در نسخه ۲۱۳ رباعی وجود دارد- چنانکه گفته شد، این نسخه ناقص و غیر مربوط است. نسخهٔ دیگری دران کتابخانه بر شمارهٔ ۹۵۳۸ در فهرست کتابخانه ذکر شده است. این هم نسخهٔ برگ افتاده است. برگِ اولینِ رساله نفسیه، که ازان نسخه آغاز می شود، وجود ندارد. بعد مثنوی مجمع الابکار است همراه با ۱۳۲۱ بیت. سپس با لوح رنگین و زیبا مثنوی خسرو شیرین همراه با ۴۰۳ بیت یافته می شود. بخشِ قصیده ۱۹۸۵ شعر در بر دارد. پسِ آن بخشِ قطعه است دارای ۲۷۸ شعر. بخشِ آخرین نسخه شاملِ غزلهاست که تعدادِ اشعارِشان به ۲۵۵۰ می رسد. نسخه قدیمست ولی سال استنساخ، هیچ جا ذکر نشد -

مجموعه های آثار عرفی که در بالا ذکر شده اند آنقدر با ارزش و اهمیت نیستند که همه آنها برای مقایسه کاملاً بکار برده شوند. فقط منظومات نادر که دران وجود دارند شاملِ این اثر

Marfat.com

کرده شده اند یا برای مقایسه بکار برده شده اند۔

باید اینجا مجموعه های قصیده های عرفی را که در هندستان بیشمارند و تنها در لکھنؤ در کتابخانهای عمومی و ذخیره های صاحبانِ علم تعداد آنها به صدها می رسد، هم ذکر بکنم۔ پنج مجموعۂ این نوع در دانش گاه لکھنؤ وجود دارد و همانقدر در ذخیرۂ شخصی راجه محمود آباد نگهداری می شود و برخی در کتابخانۂ ندوة العلما و دیگر مدارسِ دینی محفوظ اند۔ تقریباً همۂ آنها مشتمل بر همان قصیده ها اند که در نسخه های چاپی یافته می شوند یکی ازین نوع نسخه که توسطِ تھاکر داس نقل شد و مال این نویسنده است حقیقتاً. جزو کلیات عرفیست و در شکل موجود هم دارای چند غزل است۔ در دیگر کتابخانهای سراسر هندستان مثل کتابخانۂ خدا بخش، پتنه، کتابخانۂ رضا، رامپور، موزۂ سالار جنگ حیدر آباد، دانش گاهِ عثمانیه، حیدر آباد، کتابخانۂ دانش گاهِ مدراس، کتابخانۂ دانش گاهِ هندو، بنارس، کتابخانۂ دانش گاهِ اسلامی، علی گره، کتابخانۂ مدرسۂ محمدی، مدراس، کتابخانۂ علوم شرقی، مدراس، کتابخانۂ مرشد آباد، بنگاله، کتابخانۂ ایشیاتک سوسایتی، کلکته، کتابخانۂ ملی، کلکته، کتابخانۂ ملی. دهلیِ نو، کتابخانۂ دانش گاهِ بمبئی نسخه های بیشمار آنها وجود دارند و در هر خانوادۂ صاحب علم هم وجود آنها تقریباً لازم بوده است و این امر بر محبوبیت و قبول عامۂ کلامِ عرفی دلالت می کند۔

آثارِ چاپی

کلیاتِ عرفی برای اولین بار در سالِ ۱۳۰۸ هجری قمری (مطابق ۱۸۹۰ میلادی) در مطبعِ سپهرِ ناصری، ممبئی چاپ و نشر شده و چنانکه ناشر ذکر کرده است، این نسخۂ چاپی مبنی بر نسخۂ خطی بود که از کشمیر گرفته شده بود و ازان وقت تقریباً نود سال پیش نقل شده بود۔

نسخه بر ۳۲۱ صفحه گسترده است۔ ۱۵۳ صفحۂ اوّل به قصیده اختصاص دارند و تعدادِ جمیعِ اشعار درین بخش متجاوز از ۲۴۰۰ است و ۱۳۲ صفحۂ آینده مشتمل بر غزلها هستند که تعدادِ اشعارشان تقریباً ۱۸۶۲ است پسِ آن بخشِ قطعه است و بدنبالِ این بخشِ ۱۰۸ رباعی یافته می شود۔ این نسخه که بخیالِ این نویسنده اولین نسخۂ چاپیِ آثارِ عرفیست در همه اقطاع عالم که آنجا فارسی رائج است، دارای

Marfat.com

اشعار یست کمتر از آنچه که در نسخه های معیاریِ کلیاتِ عرفی یافته می شود و آلان فعلی کمیاب است وتنها در چند کتابخانه های بزرگ یافته می شود و این نویسنده آن را در کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد یافت۔ در خارج تا آن درجه که می دانم کلیاتِ عرفی پیش از نسخهٔ چاپی که آقای غلام حسین جواهری در سال ۱۹۵۸ میلادی انتشار داد، هیچ گاه بچاپ نرسیده۔ این چاپِ تهران که در اثرِ موجود بعنوان ماخذ شماره ۹ موردِ استفاده قرار گرفته، مشتمل بر ۸۶۹۶ بیت از انواع کلامِ عرفیست به این طور: ۵۱ قصیده بهراهی ۲۴۸۴ شعر، ۵۶۳ غزل با همراهی ۳۶۷۰ بیت، ۳۰ قطعه بهراهی ۳۲۰ بیت، ۱۹۲ رباعی بهراهی ۳۸۳ بیت، سه مثنوی بهراهی ۱۳۰۷ شعر (۲۸۱ شعر در شیرین فرهاد، ۱۰۷۸ شعر در مجمع الابکار و ۴۸ شعر در ساقی نامه)، ترکیب بند و ترجیع بند بهراهی ۲۲۸ شعر۔ پس تعدادِ اشعار درین نسخه بیشتر از آنست که در چاپ ممبئی یافته می شود۔ باز هم درین نسخه قریب ۵۵۰۰ شعر وجود ندارد[1]۔ و در حدود سه غزل (برخی از آنها در نسخهٔ نولکشور نیز یافته می شود) بیست و پنج قصیده تمام و ناتمام، بیش از دو صد رباعی، بیست و شش قطعه، یک مثنوی و چند منظومهٔ دیگر که در نسخه های خطی معیاری وجود دارند، ناقص است و در منظومات که دران شاملند هم تعدادِ اشعار کمتر از آنست که در نسخه های مهمی یافته می شود۔ بطورِ مثال درین نسخهٔ چاپی در ساقی نامه تنها ۳۸ شعر است درصورتی که واقعاً این نظم دارای ۱۹۳ شعر است۔ همین طور مثنوی خسرو شیرین دارای فقط ۲۸۱ شعر است درصورتی که تعداد اشعار درین مثنوی بیش از ۴۳۰ است۔ وضع مثنوی مجمع الابکار نیز همین طور است که دران تعدادِ اشعار فقط ۱۰۹۹ است نسبت به ۱۳۰۰ در نسخه های مستند و معتبر۔ وضع قصاید و غزلیات نیز همین طور است که در بسیاری ازین بخش ها تعدادِ اشعار کمتر از انست که در نسخه های مهمی یافته شود۔ بخشِ منثور درین نسخهٔ چاپی مشتمل بر تنها رسالهٔ نفسیه است امّا این هم ناقص است و بسیاری از فقره های آن که در نسخه های مهم وجود دارد شاملِ این نسخه نیست۔ این نسخهٔ چاپیِ جواهری مثلِ نسخهٔ دیوانِ عرفی چاپِ منشی نولکشور عاری از غلط ها

---

[1] آقای جواهری ادعا کرده است که اثر او مبنی بر دہ نسخهٔ کلیات عرفیست ولی نسخه های مهم که در کتابخانهای تهران (مثل ماخذ هشتم، بیست و نهم، سی و پنجم وغیره) نگهداری می شوند موردِ استفاده قرار نه گرفتند۔

Marfat.com

نیست وبسیاری از آنها بعلتِ بی اعتنایی و بی توجهی درین نسخه راه یافته است[1]۔ همین طور راجع به احوال عرفی آقای جواهری از برخی از تذکره ها اقتباسها نقل کرده است امّا بجز یکی از آنها همه تذکره های دیگر در تاریخِ بسیار بعدی نوشته شده و دربارهٔ احوال و اوضاعِ عرفی دارای اطلاعات مستند و معتبر نیستند ۔

---

[1] بطورِ مثال تحت عنوان "ذکر اقوال تذکره نویسان" در زیرعنوان "عرفی و مذهب تشیع" آقای جواهری داستانی از تذکرهٔ مراة الخیال نقل کرده است که برطبق آن روزی که عرفی به دربار اکبری معرفی شده برای خوار کردنش ابوالفضل از و پرسید: "در مذهب شما نساغ حلال است یاحرام؟" امّا عرفی ساکت ماند۔ آنگاه برادرِ ابوالفضل و شاعرِ معروف فیضی پرسید: در مذهبِ شما خوک حلال است یاحرام؟" باز هم عرفی جواب نداد۔ آنگاه شاه خودش پرسید که چرا پاسخ نمی دهد۔ بدان عرفی گفت جواب این مسئله بدیهی است که هر دو گه می خورند" مطابق داستان واقعی در مرآة الخیال سوالات توسط ابوالفضل و فیضی پرسیده شده بودند و آقای جواهری خودش در نخستین فقره ابوالفضل و فیضی ذکر کرده است ولی بعد در همان عبارت او فیضی را از حنفی عوض کرده می نویسد: "عرفی جواب نداد۔ بعد از ملحای حنفی پرسید که در مذهب شما خوک حلال است یا حرام۔" آقای جواهری غالباً ازین بلد نیست که شهنشاه اکبر و ابوالفضل و فیضی هر سه وسیع المشرب بودند و کسی جسارت نتوان کرد که پیش اکبر سوالی چنان رکیک از کس دیگر دربارهٔ مذهب بکند همین طور عرفی هم وسیع النظر و وسیع المشرب بود۔ بعلاوه کسانی هستند که خود ابوالفضل و فیضی را به تشیع متهم می کنند۔ همین طور گروهی از دانشمندان مثل محقق عظیم هندستان قاضی عبدالودود و بقول پروفسور شریف حسین قاسمی استادش آقای منظور حسین موسوی (که خودش شیعه بود) و نیز پروفیسر براؤن در بارهٔ تشیع عرفی مشکوک بودند۔ بقول دکتر براؤن و قاضی عبدالودود اگر عرفی شیعه بودی آقای نورالله شوشتری حتماً ذکر آن کردی۔ آقای موسوی بر بنای شعر زیر عرفی را شیعه ندانست و می گفت که شیعه "یا امتی" نخواهد گفت:

کز جهان در یثرب آرم روی و در گوش آیدش　　مرحبا یا امتی از مرقدِ مولای من

حقیقت این است که عرفی شخص مرنجان و مرنج بوده و مذهبش ازین شعرهای او ظاهر است:

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مردن　　مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

اهلیت عرفی زهیمن یاب که هرگز　　در مذهب وملت به کسی جنگ نبوداست

از رنگ و بود و رم دلی در روضه بهر باغبان　　با یاسمین ورزم ادب تعظیم شمشادش کنم

همین طور است وضع اشعار غزل و قصیده و رباعی و غیره و هیچ منبع نسخه نیست که غلط ها در ان راه نیافته۔

Marfat.com

قطع نظر از نسخه های چاپیِ کلیاتِ عرفی، دیوانِ غزلیات و مجموعه های قصیدهٔ او بطورِ جداگانه بارها بچاپ رسیده و مثنوی شیرین و فرهاد بطور جداگانه انتشار داده شده - دیوانِ غزلهای عرفی اوّلین بار در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (مطابق سال ۱۸۸۰ میلادی) توسطِ چاپخانهٔ نولکشور، کانپور (هند) طبع و انتشار یافت - این نسخهٔ چاپی علاوه بر غزلها، قطعات و رباعی ها و مثنوی مجمع الابکار را نیز در بر دارد - بخشیکه مربوط به غزلهاست روی ۱۱۴ صفحهٔ اوّلیه گسترده است و تعدادِ مجموعِ منظوماتِ این نوع ۵۷۴ است با ۳۶۱۳ شعر[1] - بدنبالِ غزلیات بخشِ قطعه است ولی آن مکمل نیست و تعداد از قطعه ها در مجموعه های قصیده ها نیز یافته می شود - سپس بخشِ رباعی است و آخرین بخشِ نسخه به مثنوی مجمع الابکار اختصاص دارد - در اثرِ حاضر این نسخهٔ نولکشور بعنوانِ ماخذِ یازدهم موردِ استفاده قرار گرفته - چاپِ دیگر دیوانِ عرفی با همان تعداد اشعار که در چاپِ اوّل یافته شد، بار دیگر در سالِ ۱۹۱۵ میلادی انتشار یافت[2] - امّا هم این نسخه عاری از غلط ها نیست که در چاپِ اول وجود داشت -

قصایدِ عرفی نیز بارها بچاپ رسیدند و تنها در هندستان در حدود پانزده ناشر آنها را گاه گاهی بچاپ رسانیدند - تا آن درجه که این نویسنده آن را تعقیب کرده است آنها برای اولین بار در کلکته به سال ۱۲۵۴ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۹ میلادی) بچاپ رسیدند - بعد در سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) آنها در مطبعِ حسنی توسطِ امیر حسن رضوی چاپ شدند - این نسخه شامل پنجاه و یک قصیده، بیست و پنج قطعه، یک ترکیب بند و یک ترجیع بند است و بر حاشیهٔ صفحاتش تفسیریست از مولوی قدرت احمد گوپاموی و مقبول احمد گوپاموی و آن مبنی ست بر شرحِ شفیع سنبهلی و شرحِ عبدالرحیم صفی پوری و ماخذ این هر دو اثرهای ملّا منیر لاهوری و قطب الدین دهلوی بودند - نیز از آثارِ مرزا جان و سراج الدین علی خان آرزو هم استفاده کرده شده بود - سالِ طبعِ این نسخه در خاتمهٔ قصیدهٔ چهل و پنجم ذکر شده که به مصرع: "چیست آن جوهر هدایت فن" آغاز می شود - بعد قصیده ها

---

[1] دو غزل در ردیف "میم" و چهار در ردیف "و" مکرر چاپ شده اند، همین طور در نسخهٔ جواهری هم چند غزلها که در متن اصلی وجود دارند در بخش اضافات هم یافته می شوند -

[2] بر صفحهٔ آخرین این نسخهٔ چاپی بسال ۱۹۱۵ میلادی یادداشتی است که از ان معلوم می شود که آن طبع چهارمین دیوانِ عرفیست که در مطبع نولکشور انتشار یافت -

Marfat.com

قطعه ها و ترکیب بند و ترجیع بند در نسخه وجود دارند۔ دو چاپ (Edition) دیگر از همان قصیده ها توسط همان مطبع حسنی بچاپ رسیدند امّا سالِ طباعتِ آن معلوم نیست۔ بار دیگر مجموعۂ قصاید عرفی در سال ۱۲۶۱ ہجری (مطابق ۱۸۴۵ میلادی) در مطبعِ مرتضائی محمود نگر لکھنؤ چاپ شدند و این نسخه از هر حیث نقلِ نسخۂ مطبع حسنی ست۔ در ۱۲۶۶ ہجری (مطابق سال ۱۸۵۰ میلادی) همین قصیده ها در مطبع مولوی غلام قادر از مدراس بچاپ رسیدند۔ همین قصیده ها را منشی نولکشور برای اولین بار در ۱۲۸۰ ہجری (مطابق سال ۱۸۶۳ میلادی) انتشار داد۔ مثلِ نسخۂ مرتضائی این نسخه نیز حقیقتاً چاپِ جدیدِ نسخۂ مطبع حسنی است۔ در ماه سیتامبر سال ۱۸۷۲ میلادی مطبع نولکشور، لکھنؤ بارِ دیگر این مجموعه را بچاپ رسانید و همان چاپخانه در سال ۱۸۷۶ میلادی چاپ دیگری را انتشار داد۔ در سالهای بعدی یعنی در سال ۱۲۹۵ ہجری (مطابق سال ۱۸۷۸ میلادی) و سال ۱۸۸۰ میلادی چاپ چہارم و پنجم مطبع نولکشور انتشار یافتند و در سالِ ۱۸۸۸ همان مجموعه بارِ دیگر یعنی بارِ ششم از همان چاپخانه سعادت انتشار یافت۔ یک سال پیشِ آن یعنی در سالِ ۱۸۸۷ ترجمۂ انگلیسی از قصیده های منتخبِ عرفی در کلکته بچاپ رسید۔ چاپهای تازه ازین قصیده ها در سال ۱۳۰۸ ہجری (مطابق سال ۱۸۹۲ء میلادی) از مطبعِ احمدی کانپور و در سال ۱۳۲۲ ہجری (مطابق سال ۱۹۰۴ میلادی) از مطبعِ قیّومی، کانپور و هم از مطبع رزّاقی و هم از مطبع نولکشور، کانپور انتشار یافت۔ در سالِ ۱۹۲۴ میلادی مطبعِ نولکشور هشتم بار این قصیده ها را انتشار داد و پیش ازان در ۱۳۳۴ ہجری (مطابق سال ۱۹۱۴ میلادی) چاپِ تازه از مطبع مجیدی کانپور هم از زیور طبع آراسته شد۔ این همه چاپها نظمی نو ندارند و حقیقتاً چاپهای تازۂ نسخۂ مطبع حسنی هستند۔ ولی چنان می نماید که در ترتیب نسخۂ مجیدی بعض نسخه های دیگر هم مراجعه شده و بعضی جاها برخی از اختلاف واژه ها با آنچه که در نسخه های امیر حسن و مرتضائی آمده، یافته می شود۔ در سالِ ۱۹۲۳ میلادی شیخ مبارک علی از لاهور چاپ تازه ای از قصاید عرفی انتشار داد و این بار هجدهم بود که آنها از چاپخانه های مختلف و جاهای گوناگون در هند انتشار یافتند۔ پس از چهار سال از انتشار این دو نسخه ها توسّط مطبع نولکشور و شیخ مبارک علی در سال ۱۳۳۷ ہجری (سال ۱۹۲۸ میلادی) مطبعِ حمیدی کانپور چاپِ تازۂ آنها را انتشار داد و در همان سال چاپِ نو (چاپ نهم) از مطبعِ نولکشور هم انتشار یافت۔ چندی پیش در سالِ ۱۹۴۴ میلادی مطبعِ نولکشور چاپِ دهم خویش

Marfat.com

را بانجام رسانیده منتشر کرد و در ۱۳۶۳ ہجری (۱۹۲۴ میلادی) ہمان ناشر برای یازدہم بار قصیدہ ہای عرفی را انتشار داد و ازان ہنگام ہیچ یک از چاپہای تازہ ای از چاپخانۂ مزبور انتشار نیافت۔[1] نسخۂ چاپی قصایدِ عرفی توسطِ انوار المطابع لکھنؤ و مطبع مسیحی نیز انتشار یافتہ آنا نسخۂ انوار المطابع بطور خصوص برای دانشجویان بود۔ آخرین مجموعۂ قصاید عرفی در سال ۱۹۶۰ میلادی توسط دکتر نعیم الدین در ہند انتشار یافت و حقیقتاً این مجموعہ ایست از بیست قصیدہ ہای نادر کہ دکتر موصوف در خلالِ گردش در ترکیہ در چند نسخہ ہای خطیِ نادر یافت و تحتِ عنوان " برخی از قصایدِ غیر معروفِ عرفی شیرازی" آنہا را انتشار داد و بطور نتیجۂ تحقیقِ مزید اشعار اضافی برخی از قصایدِ معروفِ عرفی را ہم در مجلۂ علوم اسلامی، علی گرہ (شمارۂ ژون ۱۹۶۰ میلادی) بچاپ رسانید و پس از دو سال در دسامبر ۱۹۶۲ میلادی. برخی از قطعاتِ نادرِ عرفی را در ہمان مجلہ نشر کرد۔ و این ہمہ قصیدہ ہای نادر بہ استثنای یکی در نسخہ ہای اول و پنجم و ہفدہم نیز یافتہ شدند و درین نسخہ ہا آنہا درست تر از نقل ہا ہستند کہ دکتر نعیم الدین در کتابخانہ ہای ملت، استامبول و در کتابخانۂ دانشکدۂ زبان، تاریخ و جغرفی، انقرہ یافتند۔ قصیدۂ اضافی کہ بمصرع : " بیا کہ دیدۂ نرگس ز خواب شد بیدار" آغاز می شود در نسخۂ اول و پنجم و ہفدہم نیست و آن واقعاً الحاقی و مردود است۔)

علاوہ بر آثارِ چاپی مذکورۂ بالا، یکی از مثنویہای عرفی 'شیرین فرہاد' از مطبعِ بوستانِ عاشقین در سال ۱۲۹۵ ہجری قمری (مطابق سال ۱۸۷۸ میلادی) مستقلانہ انتشار یافتہ است۔ ہمین طور قسمتی از مثنوی کہ در ہجو گویندگانِ معاصر و در مدح حکیم ابوالفتح است توسطِ دکتر نعیم الدین در مجلۂ اسلامک کلچر (جلد ۲۳، شمارہ ۴، اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) چاپ شد۔ منتخبی از اشعار فارسی کہ توسط پروفیسر ضیا احمد بدایونی گرد آوری شد و بعنوانِ سمن زار انتشار یافت نیز دارای دو تا از قصیدہ ہای عرفیست۔ تقریباً شصت سال قبل آقای یوسف حسین موسوی، استادِ دانش گاہِ لکھنؤ با مقدمۂ پر ارزش انتخابی از غزلہای عرفی بچاپ رسانیدہ بود ولی آلان آن نسخہ کمیاب است۔

برای درست کردنِ اثرِ موجود بعلاوہ نسخہ ہای خطی و چاپیِ کلیات و دیوانِ عرفی انتخاب

---

[1] حالا بنا بر اختلاف ہای بین وارثانِ منشی نولکشور، این چاپخانۂ بزرگ ختم شدہ است۔

Marfat.com

کلامش که در تذکره های معروف جا دارد هم مورد استفاده قرار داده شده است و آویزه یی که در آخر این اثر شامل است نمایشگر آن اشعار هست که در تذکره ها و فرهنگها وجود دارد۔ فهرستِ این مختصرات هم به آویزه پیوسته است۔

چاپ حاضر

بنا بر نسخه های خطّی و چاپیِ کلیات و دیوانِ عرفی که در صفحاتِ پیشین معرّفی شده اند و تعداد آنها بیش از پنجاه است و نیز از مراجع دیگر، این نویسنده کلیاتِ کاملِ نظم و نثر عرفی را ترتیب داده است که حاوی ست بر مشتملات زیر :

۱۔ پیش گفتار ۲۔ اقوالِ تذکره نویسان معروف و معاصر دربارۂ حیات و آثارِ عرفی ۳۔ دیباچۂ عبدالباقی نهاوندی ۴۔ دیباچۂ محمد صادق ناظم تبریزی ۵۔ رسالۂ نفسیه ۶۔ منشآت و مکاتیب ۷۔ غزلها ۸۔ غزلهای ناتمام و اشعارِ متفرقِ غزل ۹۔ قصیده ها ۱۰۔ قطعه ها ۱۱۔ ترکیب بند و ترجیع بند ۱۲۔ مثنویها ۱۳۔ رباعی ها

و ادعا می کند که او به کمک نسخه های مختلف که در ایران و هندستان و ترکیه و انگلستان نگهداری می شوند همه منظومات که در نسخۂ اصلیِ گرد آوردۂ سراجا و ناظم شامل بودند، پیدا کرده است و آن همه در کلیاتِ ترتیب داده او شاملند و بدین طور او بارِ دیگر در درست کردنِ کلیاتِ عرفی موفق شده است و هم نامه های عرفی را بران اضافه کرده است و نسخۂ درست کرده او مشتمل است بر ۱۳۱۹۳ بیت یعنی تقریباً همان تعداد که در نسخه های سراجا یا ناظم (بالترتیب ۱۴۰۰۰ و ۱۵۰۰۰) وجود داشت۔ و اشعار مختلف النوع که درین اثرِ نویسنده جا یافته اند بطور زیر هستند۔

تعدادِ اشعارِ غزل	۶۰۰۸
تعدادِ اشعارِ غزلهای ناتمام و متفرق	۲۲۸
تعدادِ اشعارِ قصیده	۳۵۳۳
تعدادِ اشعارِ قطعه و معمیات	۴۱۳

Marfat.com

تعدادِ اشعارِ ترکیب بند و ترجیع بند	۳۹۹
تعدادِ اشعارِ مثنوی	۲۳۷۸
تعدادِ اشعارِ رباعی	۸۰۳
تعدادِ اشعارِ منظومه های دیگر	۳۱

این نسخه بر بنای تعداد زیادِ اشعار و بخش نثر و پا ورقیها خیلی ضخیم شده است و متاسفانه در هندستان اداره ای نیست که این نسخهٔ ضخیم را بچاپ برساند اگرچه آن مهم ترین نسخهٔ کلیاتِ عرفیست که تاحال ترتیب داده شده - چند ماه پیش کتابخانهٔ خدا بخش خواهش کردند که فقط دیوانِ عرفی را برای ایشان ترتیب دهم که دارای آنقدر پا ورقیها نباشد که در کلیاتِ عرفی ترتیب دادهٔ خودم شامل کرده ام. پیش نهاد ایشان را قبول کرده اثرِ موجوده را که آن هم بر نسخه های معرّفی شده اساس دارد، درست کرده ام: "درین اثر اگرچه تعدادِ غزلها و ابیاتِ متفرّقهٔ غزلها همین طور است که در کلیاتِ عرفیِ درست کردهٔ این نویسندهٔ وجود دارد ولی بر بنای پیش نهادِ کاربرشناسانِ آن کتابخانه پا ورقیها کم کرده شده اند هرچند که اعتراف کنم که بدونِ آن فهمیدنِ قرائتِ درست اشعار و اندازه کردن که آیا واژه های درست اختیار کرده شده اند و نیز که آن از کدام نسخه گرفته شده اند برای خوانندگان محترم دشوار خواهد شد.

بخش غزلهای مکمل

در اثرِ موجود تعدادِ غزلهای مکمل بیش از هشت صد و هشتاد است که شش هزار و هشت شعر در بردارند. این مبنی است بر ماخذِ اول یعنی نسخهٔ دانش گاهِ لکهنؤ که تقریباً یکسان و مشابه است با نسخهٔ ماخذ پنجم که مالِ این نویسنده است. غزلها که در نسخهٔ موجود وجود دارند موردِ تایید نسخهٔ پنجم و دیگر نسخه های خطی علی الخصوص نسخهٔ دوم و سوم و چهارم و ششم و هفتم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و نهم و سی و پنجم و سی و ششم (که همه از آنها قبلاً معرّفی شده اند) قرار گرفته است. نسخه های دیگر مثل نسخهٔ خطیِ مجلس سنا، تهران (شماره ۳۷) که دکتر مهدی بیانی آن را از خط سراینده می داند،

Marfat.com

ونسخه های چاپی غلام حسین جواهری و نولکشور (ماخذ نهم و یازدهم) و چند دیگر نسخه ها که در کتابخانهای رضا و خدابخش و دانش گاهِ اسلامی، علی گره نگهداری می شوند، هم برای مقایسه و درستیِ اشعار بکار برده شده اند. برخی از غزلها هست که در دو نسخهٔ بالا (اوّل و پنجم) که مثل نسخه های اساسی بکار برده شده اند و نیز در نسخهٔ ناظم (ماخذ ۱۷) هم یافته نشد، از دیگر نسخه های مهم و معتبر مثل ماخذهای چهارم، دهم و بیست و هشتم گرفته شاملِ نسخه شده[1]. از جمله این غزلها تنها ۵۷۶ غزل انتشار یافته و باقی مانده بیش از سه صد نادر و کمیاب[2] هستند، که تنها در بعض نسخه های مهم و مستند وجود دارند. صحت و درستی همه این غزلها بچاپ نارسیده موردِ توثیقِ این واقعیت است که بسیاری از آنها لااقل در بیش از پنج نسخهٔ خطّی یافته شدند که اعتبارِ آن بخوبی مسلّم است. در بارهٔ مقایسه و اختیار نمودنِ درست ترین شکلِ اشعار نسخه های چهارم و پنجم و سیوم و دهم و هفدهم و سی و پنجم و سی و ششم اهمیت و ارزش زیاد داده شده که نسبت به نسخه های دیگر درست تر هستند.

---

[1] بطور مثال غزلی که بمصرع: "اینکه آسایش صورت نبود پیشهٔ ما" آغاز می شود، تنها در نسخه های دهم و بیست و هشتم یافته شد و براساس آنها شامل نسخه کرده شد. همین طور غزلی که از مصرع: "زخوان نطق چو دادی غذای جان مرا" تنها در نسخه های دهم و هفدهم یافته شد و غزلها که به مصرع های زیر آغاز می شوند: (۱) "نه چنان پرده زده ذوقِ نگاه تو مرا" (۲) "ای دل منشین خیز که بیباک تو تنها" (۳) "شب آمدای مرا سامان بیار آیید محفلها" فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد. همچنین غزلی که به مصرع: "من برای می روم کانجا قدم نامحرم است" فقط در نسخهٔ دهم یافته شد. غزلی که به مصرع: "فتنه را از جلوهٔ سردت پی شرمنده است" در نسخه های هشتم و هفدهم یافته شد. غزلهاکه از مصرع های زیر آغاز می شود: (۱) "شاهین ناز از پس عمری هوا گرفت" (۲) "وای آن شکسته بال که در آشیان بماند" (۳) تو حسن خود چه شنای چنانکه باید بود" (۴) خوش زبانی شب به کنج خانقه در کار بود" تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد. غزل با مصرع آغاز: "دل کز نظر شد آن صنم آفتاب نام" فقط در نسخهٔ دهم یافته شد، غزل به مصرعهٔ آغاز: "چند چو اهل آبرو در پی آبرو روم" فقط در نسخه های چاپی نولکشور و جواهری یافته شد.

[2] فهرست مصرعهای که با آنها این غزلها آغاز می شوند می توان دید در آویزه اول کلیاتِ گرد آورده این نسخه که نقلهای آن در کتاب خانهٔ مولانا آزاد، علی گره و کتابخانهٔ رضا، رامپور و کتابخانهٔ خدابخش، پتنه نگهداری می شوند. این آویزه نشان دهندهٔ غزلهای مختلف و تعدادِ اشعارِشان است که در مختلف نسخه های خطّی و چاپی یافته می شوند.

Marfat.com

بخش غزلهای ناتمام و اشعار گوناگون از غزلها

در نسخه های اول و پنجم و هشتم و هفدهم بخشِ جداگانه ای وجود دارد که دران اشعارِ غزلهای ناتمام و افراد گرد آوری شده و در همه این چهار نسخه برخی از ـــــ اشعار مجرّد قصیده و قطعه در پایان بخش قصیده نیز وجود دارد۔ و در نسخه های هشتم و هفدهم برخی از اشعارِ معمیات نیز یافته می شود۔ همه اینگونه ابیاتِ متفرق و گوناگون و غزلهای ناتمام درین بخشِ مخصوصِ جداگانه گرد آوری شده و برخی ازین نوع اشعارِ متفرق که بجز تذکره ها، مخصوصاً آنکه از توسّطِ دانشمندانِ معاصر عرفی نگاشته شده بودند، جای دیگر یافته نشد، نیز درین بخش جا داده شده است۔ در نسخه های اوّل و پنجم اشعار بر طبقِ الفبائی عربی ترتیب ندارند اگرچه در نسخۂ هشتم ترتیب بر طبقِ الفبای عربی هست۔ و اثرِ موجود ترتیبِ اشعار مطابق نسخه های ۱، ۵، ۱۷ هست۔ اشعاریکه تحتِ "معمیات" در نسخه های هشتم و هفدهم وجود دارند و در نسخه های اوّل و پنجم از جمله اشعارِ متفرقه اند، در آخر این نسخه ذکر شده اند۔

در آخر لازم بذکر است که با آنکه عرفی از جمله گویندگانِ توانا و نام آوری بود باز هم برخی از شعرهای وی ـ مخصوصاً اشعارِ غزل ـ استام شعری دارند و بر او این قول که "پستش بغایت پست و بلندش بغایت بلند" (که اصلاً برای شاعر بزرگِ زبان اردو یعنی میر تقی میر گفته شده بود) کاملاً راست می آید۔ کلامِ پستش اصلاً کلام دورۂ ابتدای زندگانی اوست که او بسببِ گم شدنِ دیوان نتوانست که بر آن نظرِ ثانی بکند و سراجا بطوری که آنها را یافت شاملِ کلیات کرد۔ بخلاف این، کلام بلندش، که دارای همه خوبی های شعریست، نتیجۂ تربیتِ حکیم ابوالفتح گیلانی و صحبتِ ابوالفیض فیضی و عبدالرحیم خانخاناں است که همۂ آنها آدم فکوری بودند و تحتِ نفوذِ آنها او جادۂ رسمیِ شعر را گذاشته راهِ بلند آهنگی و فکرِ درست اختیار کرد۔ بهرحال در بارۂ شعرِ خود او خود گفته است ؎

نظمِ عرفی تر و تازه ست چه عالی چه وسط　　خار و گل هرچه دهد حسن و شبابی دارد

Marfat.com

دیباچۂ کلیات عرفی شیرازی

از

عبدالباقی نہاوندی

"عبدالباقی دیباچہ ای ہم بر آن نوشتہ است کہ از احوال و زندگانی عرفی در آن درج می باشد، چنانچہ در مآثر رحیمی از آن ذکر شدہ است۔ افسوس کہ این نسخہ امروز نایاب است[1] وگرنہ مطالب دلچسپ و زیادی از آن بدست می آید۔ صمصام الدولہ شہنواز خان در تذکرۂ بہارستانِ سخن نوشتہ است کہ کلام مفقود شدۂ عرفی ہم بدست آمد و داخل دیوان گردید، لیکن نسخہ ای کہ پیش از آن شایع شدہ بود آن نسخۂ ناقص ماندہ است و این قرین قیاس بنظر می آید۔ ... میرزا صائب در بیاض خود اکثر اشعار عرفی را انتخاب کردہ است کہ در دیوان ہای موجودہ یافتہ نمی شود۔"

علامہ شبلی نعمانی

(شعر العجم، جلد سوم، صفحہ ۷۹-۸۰)

(مترجمۂ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی)

---

[1] آلان آن نایاب نیست و گردآورندۂ این دیوان پانزدہ نقلہای این کلیات دریافت کردہ است۔

Marfat.com

حمدی که نخستین پایه[1] اش معراج دانشمندان سزد و توحیدی که اولین حرفش سرلوحهٔ مجموعهٔ
دانایان راشایاں[2] باشد مجموعه طراز دیوان حقیقت و دفتر پیرای کتاب طریقت و معرفت[3] وستائش گری
خالقی را سزاست که رسوم شرعی وعرفی درمیانهٔ اولاد وامجاد بنی آدم گذاشت و به دو[4] حرف کن عالم و
آدم را به قلم قدرت نگاشت و به صُوَرِ مختلفه و زبان متغایره[5] نوع انسان را در یک[6] حقیقت موجود
گردانید و یکی را هادی و راهنمای صاحب ایمان[7] و اربابِ ایقان و دیگری را باعث ضلالت و عصیان
طایفهٔ از اهلِ طغیان نمود وحکمتی[8] درضمن هریک ازین دو حکمت بالغهٔ متضاد نهاد[9]۔ وجه[10] فعلی، که عبث
باشد درین کارخانه روا نیست و شفیعی و راهنمائی[11] به جهت عاصیان امت و گمراهان خلقت[12] مثل سیدالمرسلین
وخاتم النبیین[13] بخلق فرستاد و اولاد و اصحاب و خلفای اورا الفت[14] شریعت غرّا و ملت بیضای او کرامت
کرد[15] و قرآن مجید و فرقان عظیم را به میانهٔ ما عاصیان[16] فرستاد و[17] از ماضی و مستقبل خبرداد تا متابعانِ[18] قرآن
مجید و پیروانِ رسولِ صاحب دید بطریق[19] مستقیم شریعت غرّا گرد آیند و ازین رهگذر مستوجبِ بهشتِ عنبر
سرشت آیند و گمراهان و اهل شرکت دوزخ آرایند۔ نیک بخت کسانیکه از گلزار[20] معرفت بوی و از
دفتر دانش حرفی و از نهال توفیق بری داشته باشند و درین دو روزهٔ حیات مستعار حمد پیرا و نعت آرا
وطاعت گرا باشند واز روز ازل نیک بخت[21] به عالم غدّار وجهان ناپایدار آمده و هواجس نفسانی

---

[1] ن ۵، ۱۲، ۳۵ پایه ؛ ن ۱، ۸، ۱۳۸ = پایه [2] جلد درست نمی نماید ولی در همه نسخ همین طور است [3] ن ۵، ۱۳۸ = معرفت ستائشگری ؛ ن ۱، ۳۵ = معرفت۔ وستایشگری [4] ن ۱، ۵، ۳۵ = به دیدهٔ حرف کن ؛ ن ۲، ۸، ۱۲ = به دو حرف کن [5] ن ۵، ۳۵ = متغایره ؛ ن ۱، ۱۳۸ = متغائر و [6] ن ۳۵ = درحقیقت، ن ۱، ۵ وغیره ۔ دریک حقیقت
[7] ن ۱، ۸ = ایمان وارباب ؛ ن ۵، ۳۵، ۱۳۸ = ایمان ارباب [8] ن ۲، ۱۲ = حکمتی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = حکمی [9] ن ۱۲، ۱۳۸ = نهاده ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره ۔ نهاد [10] ن ۱۲ = وجه فعلی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = وجه فعلی [11] ن ۷ = شفیعی بجهت ؛ ن ۳۵ = شفیعی وراهنمای که بجهت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = شفیعی وراهنمای به جهت
[12] ن ۷ = ضلالت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = خلقت [13] ن ۷ = بخلق عالم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ بخلق عالم
[14] ن ۲ = الفت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = طریقت [15] ن ۲ = گردد ؛ ن ۱۳۸ = کرد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵
= کرامت کرد [16] ن ۱، ۵ = بمیانهٔ عاصیان ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بمیانهٔ ما عاصیان [17] ن ۱۲ = فرستاده از او
ن ۱، ۵، ۲، ۷، ۱۲، ۳۵ = فرستاد و [18] ن ۵، ۱ = خبرداد، متابعان فرقان ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = خبرداد
تا متابعانِ فرقان [19] ن ۱، ۵، ۲۹ = گرایند ؛ ن ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = گرد آیند (بقیه حاشیه برصفحهٔ آئنده)

Marfat.com

ومطالبِ شیطانی را ملازم نباشند بمنہ وجودہ[1]۔

برضمایرِ قدسی مآثرِ منتظمانِ عالمِ دانش و بینش و موزونانِ عرصۂ آفرینش و نکتہ سنجانِ طورِ نکتہ دانی وصاحب عیارانِ دارالعیارِ معانی پوشیدہ[2] ومخفی نیست کہ از زمانِ ہبوط آدم پاک برین تودۂ خاک[3] بہ ہروقتی نوعی از علوم بین الناس جلالت و قدری می یافتہ است وحکمای آن اقوام[4] وعلمای آن ایام دران عمل می کوشیدہ اند و منہاج نبوت بآن استدراج می پوشیدہ اند چنانکہ بعہد[5] نوح علیہ السلام علم دعوت وعزیمت، بہ روزگارِ ابراہیم علیہ السلام آتش پرستی[6]، بدورِ[7] موسیٰ سحر وسیمیا، و بزمانِ عیسیٰ علی نبینا[8] علیہ السلام حکمت و طبابت و مہتران آن قوم بران علم دعوی نبوت می کردہ اند و این علوم را معجزہ می دانستہ اند۔ پس قدرت بی علتِ الٰہی چنان اقتضا نمود کہ انبیای اولوالعزم صلوات اللہ علیہم اجمعین را بہ جہت ابطالِ آن ادیان[9] وگوشمال ایشان مبعوث گردانید۔ چنانچہ معجزۂ نوح علیہ السلام[10] دعای او بود ومعجزۂ ابراہیم علیہ السلام[11] دخول او در آتش ومعجزۂ موسی علی نبینا وعلیہ السلام[12] عصای مبارک او بود کہ آن[13] آلات و ادوات سحر را فرو بردہ ومعجزۂ عیسیٰ علیہ السلام[14] دم او بود کہ مردہ[15] ہا را زندہ کردی۔ بوقت ظہور[16] خاتم النبیین فصاحت و بلاغت بنوعی اشتہار یافتہ بود کہ فصحای

(حاشیہ از صفحۂ پیشین) [1] ن ۷ ≈ گلشن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ ≈ گلزار [2] ن ۱، ۵ = ہواجس نفسانی ومطالبِ شیطانی ؛ ن ۱۳۸ = ہوجس نفسانی ومطلبِ شیطانی ؛ ن ۳۵ = ہواجس نفسانی ومطالبِ شیطانی۔

[1] ن ۷ = وجودہ و بعد برکن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ وغیرہ = بمنہ وجودہ [2] ن ۷ = پوشیدہ نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹، ۱۳۸ = پوشیدہ ومخفی نیست [3] ن ۲، ۱۳۸ = بہ وقتی ؛ ن ۱، ۷، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = برہر وقتی [4] ن ۲، ۱۲، ۱۳۸ = اقوام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = قوم [5] در ہمہ نسخ "بعد" ہست ولی "بہ عہد" درست می نماید [6] ن ۱۲۸ = آتش پرستی وعزیمت ؛ ن ۱، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آتش پرستی [7] ن ۱۳۸ = بروزگار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = بدور [8] ن ۷ = عیسیٰ علی نبینا علیہ السلام ؛ ن ۱۳۸ = عیسیٰ علی نبینا وعلیہ السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹ = عیسیٰ علی نبینا [9] ن ۷، ۲۹ = ابطال ادیان، دیگر ہمہ نسخ = ابطال آن ادیان [10] ن ۷ = نوح علیہ السلام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نوح [11] ن ۲۹ = ودخول در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵ = دخول او در [12] ن ۸، ۳۵ = موسیٰ علی نبینا وعلیہ السلام ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۱۲ = موسیٰ [13] ن ۱، ۵، ۷ = کہ آلات ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = کہ آن آلات [14] ن ۷ = ساحران، دیگر ہمہ نسخ = سحر را [15] ن ۷ = عیسیٰ علیہ السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = عیسیٰ [16] ن ۷ = دم آن حضرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = دم او [17] ن ۱۳۸ = مردہ ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵ = مردہ ہا ؛ ن ۲۹ = مردہ ہارا [18] ن ۷ = ظہور پُر از نور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = ظہور۔

Marfat.com

عرب بدین علم دعویِ نبوت می کردند و امیّہ بن ابی صلت کہ پیشوای مشرکین بود (و آیت) کریمہ[1] الشعراء یتبعہم الغاوُون در حق آن گمراہ نزول گردید[2] و رسم دعوی باطل کردن (کذا) و قرآن عظیم سبحانی[3] مبطل مزخرفاتِ شیطانیِ فصحای عرب بشد۔ الحق[4] سخن را مرتبۂ عالیست۔ علی کہ قرآن شکنندہ آن باشد کم علمی نیست ؎

گر نبودی سخن چہ گفتی کس — درِّ معنی چگونہ سُفتی کس
گر بُدی گوہری ورای سخن — او فرود آمدی بجای سخن

و پایۂ فصاحت و بلاغت رفیع و منیع[5] است و حضرت ختمی پناہ شعرا و فصحا را معزّز و مکرّم می داشتند[6] و در اخبار و حدیث ہست کہ مدح آن سرور کائنات می گفتہ اند و در مجلس آن سرور[7] می خواندہ اند و صلہ می یافتہ اند۔ و قبل از بعثتِ حضرت رسالت پناہ[8] شعرا را حکما می گفتہ اند و می نوشتہ اند و ہر کس[9] کہ در علم شعر ماہر بودی او را مار السمار لقب بودہ و حکایت خواہر جاریۂ قبطیہ کہ حسانؓ بن ثابت بہ صلہ شعر از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یافتہ اظہر من الشمس است[10] و بذکر آن مصدع نمی شود۔ امام المتقین و یعسوب الدین[11] علی بن ابی طالب علیہ السلام و اکثری از کبار تابعین و مشائخ طریقت بگفتن اشعار رغبت نمودہ اند و در ہر قرن و زمان از فحول[12] استادان این فن می بودہ اند چنانکہ در زمانِ بادشاہان عرب[13]

---

[1] این آیت فقط در نسخ دوازدہم و سی و پنجم یافتہ شد [2] ن ۱، ۵ = نزول گردیدن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = نزول کردہ [3] ن ۱۳۸ = قرآن عظیم و دیگر ہمہ نسخ = قرآن عظیم سبحانی [4] ن ۳۵ = والحق ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = الحق [5] ن ۱، ۵ = وسیع ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = منیع [6] ن ۲، ۷، ۱۳۸ = دانستہ اند ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = می داشتند [7] ن ۲۹ = او ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = آن [8] ن ۲، ۸ = رسالت پناہ ن ۱، ۵، ۷، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رسالت [9] ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = کس کہ در ن ۱، ۵ ، ۲۹، ۳۵ = ہر کس در [10] ن ۳۵ = و بذکر او مصدع نمی شود و امام، ن ۱۳۸، ۵، ۱ = بذکر آن مصدع نمی شود امام ن ۲۹ = بذکر آن مصدع نمی شود و امام [11] ن ۷ = یعسوب الدین مظہر العجائب و مظہر الغرایب و سفرق الکتایب اسد اللہ غالب کل غالب بن مطلوب کل طالب ابی الحسنین علی بن ابی طالب؛ در دیگر ہمہ نسخ بطوریکہ نوشتہ شد [12] ن ۳۵ = فحول قول استادان ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = فحول استادان [13] ن ۷ = زمان بادشاہان عرب ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = زمان عرب۔

Marfat.com

جریر و اعشی و متنبی و امراء القیس و حسان و فرزدق و دیگر استادان[1] این فن امتیاز تمام داشته اند و در زمان بادشاهان اسلام خصوصاً جمعی که بعد از هجرت[2] سید انام بوده اند مثل عنصری و رودکی و فردوسی طوسی و انوری و خاقانی و ادیب صابر و ابوالفرج رونی و کمال الدین[3] اسمٰعیل صفاهانی و مولانای روم و شیخ نظامی و امیر خسرو دهلوی و دیگر اکابر، که ایراد اسامی ایشان طول تمام دارد، بوده اند و کوس استادی و لمن الملکی زده اند۔ و بعد ازین[4] امیران کلام نیز جمعی[5] دیگر اند که اسپ فصاحت و بلاغت در میدان دانشوری[6] رانده اند۔ و[7] تا زمان بادشاه دانا دل سخن شناس سلطان حسین مرزای بایقرا که آن جماعت را الحال[8] موزونان متقدمین می گویند، ایشان را طرز سخن خاص و روش[9] پسندیده بوده و دران فن ید بیضا نموده اند۔ و در زمانِ میرزای موی الیه مولانا عبدالرحمن جامی و میر علی شیر نوائی و بابا فغانی و اهلی شیرازی و مکتبی[10] شوشتری و خواجه آصفی و میرشاهی و دیگر دانشمندان و سخنوران بوده اند و طرز و روشی[11] خاص، که از قدما تجاوز نموده بطرزی که الحال درمیان مستعدان است، نزدیک است، اختیار نموده سخن آفرینی ها کرده اند و آن طرز را مستعدان و سخن سنجان پسندیده بآن رغبت نموده[12] اند و دواوین[13] قدما ازان سر رهگذر مجلہ نشین سرا پردهٔ صندوق و زاویه گزین طاقهای منازل گشت۔ و چون

---

[1] ن ۸، ۳۵ = استادان این فن امتیاز داشته اند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = استادان امتیاز تمام داشته اند

[2] ن ۱، ۵ = بعد از هجرت حضرت نبوی بوده اند؛ ن ۲ = بعد از هجرتِ سید انام می بوده اند؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بعد از هجرت سید انام بوده اند۔ [3] ن ۲۹ = کمال الدین اسمعیل صفاهانی؛ ن ۲، ۵، ۷، ۱۳۸ = کمال الدین اصفهانی؛ ن ۱، ۸ = کمال اصفهانی؛ ن ۳۵ = کمال اسماعیل [4] ن ۳۵ = ازان؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ازین [5] ن ۷ = جمعی دیگر اند که؛ ن ۵، ۳۵ = جمعی دیگر است؛ ن ۲ = جمعی دیگر است که؛ ن ۲۹ = جمعی دیگر اسپ [6] ن ۲۹ = زده اند؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = رانده اند [7] ن ۲، ۲۹ = اند و تا زمان؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = اند تا زمان [8] ن ۲۹ = را تا الحال؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۵، ۱۳۸ = را الحال [9] ن ۱، ۵، ۱۳۸ = طرز خاص و روش پسندیده بود؛ ن ۲۹ = طرز خاص و روشی پسندیده بود؛ ن ۸، ۳۵ = طرز سخن خاص و روش پسندیده بود؛ ن ۷ = ایشان را طرز خاص و روش پسندیده [10] ن ۱۲ = داشتند؛ ن ۲۹ = بوده؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بود [11] ن ۲۹، ۳۵ = مکتبی؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = مگسی شوشتری [12] ن ۳۵، ۱۳۸ = روشی خاص که؛ ن ۲۹ = طرز و روشی که [13] ن ۲۹، ۳۵ = نموده؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = نموده اند [14] ن ۲۹ = دواوین قدما ازان رهگذر مجلہ نشین سرا پردهٔ صندوق و زاویه گزین؛ ن ۵ = و این قدما ازان سر رهگذر مجلہ نشین سرا پردهٔ صندوق؛ ن ۳۵ = ازان (بقیه بر صفحهٔ آینده)

Marfat.com

آن سخن سنجان سر در نقابِ خاک کشیدند، جمعی[1] دیگر صاحب عیار دارالمعیارِ نکته دانی شدند مثل شرف جهان و مولانا لسانی و شریف تبریزی و یحییٰ لاهجانی و مولانا محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی اینہ۔ این طبقه[2] نیز آن طرز را اختیار نموده[3] اند کی بروشِ متاخرین آشنا تر شده اند تا آنکه نوبت جهانداری ولایت سخن به میرزا قلی میلی و خواجه حسین ثنائی و ولی دشت بیاضی و محمد میرک صالحی و قاضی نورالدین اصفهانی و حزنی اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و مولانا ملک و میر والهی قمی و صبری ساوجی و حضوری قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میر صبری روزبهان[4] و هلالی همدانی و مرزا احسابی نطنزی و شیخ علی نقی کمره ای و دیگر سخن سرایانِ بلادِ[5] عراق و خراسان رسید۔ این طبقه یکباره منکر طرز متقدمین شده و خواجه حسین ثنائی بیشتر از همه قدم در وادیِ تازه گوئی[6] نهاد با آنکه ضمیری صفاهانی و محتشم کاشی و دیگرانی[7] که آن[8] طرز را پسندیده[9] می داشته اند در قید حیات بودند و استاد آن زمان بودند[10]۔ این جماعت یک باره خود را از آن طرز و روش بیگانه ساختند و مستعدان ایران را طرز این جماعت که آغاز تازه گوئی و زبان وقوع در هم بود بغایت خوش آمده[11]، اشعار آبدار ایشان را در سفائن خاطر خود ثبت[12] می نمودند و هر چه بر زبان حقیقت بیان ایشان می گذشت بدستور باد صبا در سراسر ایران و توران سیاری می شد[13] تا آنکه روزگار

(حاشیه از صفحهٔ پیشین) رهگذر مجلد نشین سراپردهٔ صندوق دواوین قدما دزاویه گزین

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کشیدند و جمعی دیگر؛ ن ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = کشیدند، جمعی دیگر۔

[2] ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = غیر از ن ۸، ۲۹، ۳۵ = نیز [3] ن ۷، ۱۲ = اند کز ن ۱، ۵، ۸ = اندکی؛ ن ۲۹ = اندک؛ ن ۳۵ = اند

[4] ن ۸، ۳۵، ۱۳۸ = روزبهانی؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۲۹ = روزبهان [5] ن ۲، ۱۳۸ = بلاد خراسان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۲۹، ۳۵ = بلادِ عراق و خراسان [6] ن ۷، ۱۳۸ = وادی تازه نهاد؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = وادی تازه گوئی نهاد [7] ن ۲۹، ۲، ۱۳۸ = دیگران؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = دیگرانی [8] ن ۱۳۸ = این؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آن [9] ن ۲، ۱۳۸ = پسندیده اند و خوش می داشته اند؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = پسندیده می داشته اند

[10] ن ۳۵ = داشته اند، در قید حیات بودند و استاد آن زمان بوده اند، این جماعت؛ ن ۲ = می داشته اند در قید حیات بودند و استادان زمان بودند این جماعت؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = داشته اند و این جماعت [11] ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹ = اشعار آبدار ایشان را در سفائنِ خاطر؛ ن ۳۵ = اشعارات ایشان را در سفائن خاطر؛ ن ۱۳۸ = اشعارات در سفائن خاطر [12] ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = می نمودند؛ ن ۱، ۸، ۱۲ = می نموده اند [13] ن ۲ = می شد؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = می شد؛ ن ۱۲ = بود؛ ن ۲۹، ۸، ۱۳۸ = می بود۔

Marfat.com

میدانِ سخنوری و عرصۂ فصاحت و دانشوری را بوجودِ فایض الجودِ حسّان الزمان مولانا عرفی شیرازی بیاراست و عنان یکران سخن را برکتِ کافیش نهاد[1] و بکر معانی درحبالۂ طبعش درآورد[2] و چشم روزگار را بزادن نونهالان[3] گلعذار[4] معانی روشن و گوش عالمیان را باستماع آن لآلی شهوار مخزن درّ عدن گردانید و طرزِ متقدمین و متاخرین که قبل از زمان سخن سنجی و نکته گذاریِ او[5] در میدان فصاحت اسپ بلاغت رانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه[6] که الحال درمیان[7] مستعدانِ ربع مسکون پسندیده است[8] بمیانۂ مردم عالم آورده فاضلان[9] این فن واستادانِ این علم باین طرز معتقد شده پایۂ سخنوری و مدار نکته پردازی را بدان نهاد و شیخ ابوالفیض فیضی در هندستان و جمعی دیگر از فحول شعرای ایران مثل حکیم رکنای مسیحی و حکیم شفائی اصفهانی و مولانا شانی تکلو و سائر[10] مستعدان و موزونانِ این روزگار طرز خود را بطرز او آشنا ساختند[11] و نفوذ و تاثیر سخن را در سکّۂ خانۂ معنی بنام نامی خود مسکوک ساخت[12] و خطبۂ پادشاهیِ ملک سخن و دانشوری بر منبر معانی بنام نامی خود خواند[13] و این کارنامه را درمیانِ اهل عالم بیادگار گذاشت[14] و پیش ازو[15] دیگری باین طرز و روش مشغول نشده و حرف نزده و در اوایل که طبعش باین طریق سخن گفتن میل نمودی ازو پسندیده

---

[1] ن ۲، ۱۳۸ = نهاد دیگر معانی ژن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نهاد و بکر معانی [2] ن ۳۵ = درآورده ژن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = درآورد [3] ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نونهالان ژن ۱۳۸ = نونهال [4] ن ۱، ۲۹ = گلزار ژن ۵، ۱۳۸، گلعذار ژن ۵ = گلعذاران [5] ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = او ژن ۱۲، ۳۵، ۱ = آن [6] ن ۱ = تازه گویی ژن ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = تازه [7] ن ۳۵، ۱۳۸ = درمیان ژن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹ = درمیان [8] ن ۲ = میانه ژن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = بمیانه [9] ن ۱۳۸ = آورده و فاضلان این فن و استادان این علم آورده باین طرز ژن ۸ = آورده استادان این علم و فاضلان این سخن به آن طرز معتقد شده ژن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده فاضلان این فن و استادان این علم به این طرز معتقد شده - [10] ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = سایر ژن ن ۲، ۷، ۱۲ = دیگر [11] ن ۳۵ = ساخته اند ژن ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = ساختند [12] ن ۱۲ = نفوذ و تاثیر سخن ژن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نفوذ و تاثیر سخن (نفوذ تاثیر سخن بهتری نماید) [13] ن ۱۲، ۳۵ = ساختند ژن ۲، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ساخت [13] ن ۱۲، ۳۵ = خواندند ژن ۲، ۵، ۷، ۸، ۱، ۲۹، ۱۳۸ = خواند [14] ن ۸، ۳۵ = گذاشتند ژن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = گذاشت [15] ن ۸ = ازان ژن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ازو [16] ن ۲، ۷، ۱۳۸ = مستقل نشد و حرف نزد و در اوایل ژن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = مستقل نشد و حرف نزد و در اوایل ژن ۳۵ = مشغول نشده و حرف نزد و در اوایل ژن ۸ مشغول نشده و حرف نزده در اوایل -

Marfat.com

نمی داشتند و حمل بر بعض مقامات می نمودند۔ و این مرتبہ و حالت از شرف تربیت و اصلاح صاحب اقبال[1] و سخن شناس قدر دانی یافت کہ مربّی و تربیت کنندۂ تمامی مستعدان ربع مسکون است۔ و اورا[2] بہ این طرز[3] سخن سنجی و نکتہ گذاری[4] دانش بہ دانایان[5] آموز و چراغِ دودمانِ[6] سخن افروز، قدر فزایندۂ متاع منیرِ[7] ہنر، گلدستہ بندِ گلِ گلشن معانی، صاحب تمیز سخنان اہل دینی، قدر شناس بیدار بخت، برازندۂ تاج و تخت خان خانان کہ صاحب و قبلہ گاہ او بود، راہنمائی کرد[8]۔ و این[9] چراغ از انوار فکرتِ طبع عالی او افروخت و این نام نامی بدولت تربیت و اصلاح ایشان بہم رسانید۔

الحال[10] شروع در مطلب رود و حقیقتِ حال مولانا عرفی رقم کردہ آید۔ فرزند[11] خلف خواجہ زین الدین علی بلوی[12] شیرازیست و پدرِ بزرگوار ایشان گاہی بہ پیشوائی حومہ[13] شہر شیراز و گاہی وزیر دار و غۂ آن[14] شہر بودی کہ مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نمودہ[15] بود و کسبِ حیثیات[16] عالیہ نمودہ و خط نسخ را بغایت[17] نیکوی نوشت و در موسیقی و ادوار بقدر وسع[18] وقوفی داشت و بہ صحبتِ شعرا میل پیدا کرد و رو بہ وادیِ شعر و شاعری نہاد۔ و چون پدرش وزیر دار و غہ بود مناسبت شرعی و عرفی

---

[1] ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اقبال سخن شناس؛ ن ۲۹ = اقبال و سخن شناس [2] عبارت درست نمی نماید۔ ممکن است بہ این طور باشد۔" و او این طرز سخن سنجی ..." [3] ن ۸، ۳۵ = طریق؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = طرز [4] ن ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نکتہ گذاری، دانش؛ ن ۱، ۵، ۷ = نکتہ گزاری، ن ۲، ۱۳۸ = نکتہ گزاری و دانش [5] ن ۲۹، ۳۵ = بدانایان آموز و؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۳۸ = بدانایان آموزد [6] ن ۱، ۵ = چراغ دودمان قدر فزایندہ متاع منیر؛ ن ۱۲ = چراغ دودمان سخن افروز قدر فزایندۂ متاع منیر؛ ن ۲۹، ۳۵ = چراغ دودمان سخن افروز قدر فزایندۂ متاع منیر [7] ن ۱، ۲، ۵ = منیر؛ ن ۲۹، ۳۵ = ہنر [8] ن ۷، ۸، ۳۵ = کردہ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = کرد و [9] ن ۱، ۵، ۱۳، ۱۳۸ = این چراغ از فکرت طبع عالی او افروخت؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = این چراغ از انوار فکرتِ طبع عالی او افروخت [10] ن ۸، ۲۹، ۳۵ = الحال شروع در مطلب رود؛ ن ۵ = الحال در مطلب رود؛ ن ۷ = الحال مطلب در مطلب رود؛ ن ۱، ۲، ۱۲، ۱۳۸ = مطلب در طلب رود [11] ن ۲، ۱۳۸ = خلف؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = فرزند خلف [12] ن ۱ = علوی بلویست؛ ن ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = علی بلوی [13] ن ۱، ۵ = حومۂ شیراز؛ ن ۸ = شہر شیراز؛ ن ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = حومۂ شہر شیراز [14] ن ۲ = دار و غۂ شہر، دیگر ہمہ نسخ دار و غۂ آن شہر [15] ن ۲۹ = نمودہ بود؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = نمودہ [16] ن ۸، ۳۵ = حسنات؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹ = حشمات [17] ن ۷ = کردہ؛ دیگر نسخ = نمودہ [18] ن ۲ = نسخ را نیکو؛ دیگر نسخ = نسخ را بغایت نیکو [19] ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = بقدر۔

Marfat.com

را منظور داشته عرفی تخلص کرد۔ واسمِ اصلی ایشان سیدی محمد است وسلسلۂ ایشان را در ولایتِ[1] فارس قدری ومنزلتی بوده وچون یک چند در دار الافاضلِ شیراز باموزونان بسر بُرد واشعارِ آبدار ازبحر طبع بساحل ظهور رسانید، قدم در وادی تازه گویی نهاد واستادی ومرشدی دران وادی ی طلبید درین اثنا صیتِ آوازۂ[2] سخن سنجی وزمزمۂ نکتہ دانی وحقیقت موزونان ایران و ہندستان مثل مولانا شکیبی اصفہانی ونظری نیشاپوری ویوقلی بیگ انیسی شاملو[3] وشریف کاشی وکامی سبزواری و بقائی خراسانی ومیر معیت محوی وغنی ہمدانی ودیگر مستعدان در دربارش، سامعہ افروزِ اوگشت وحقیقت[4] تربیت این نکتہ دانان در خدمتِ این سپہ سالار باور رسید، قصدِ بندگی وملازمت نمود[5] ومسِ وجودِ[6] خود را بہ اکسیرِ اصلاح این خلاصۂ دودمانِ علی شکرفی زرِ خالص[7] ساختن پای ہمت در رکاب سعی واجتہاد در آوردہ[8] بہ ہندستان در آمد۔ و[9] چند روز قبل ازان کہ خود را بدان دار العیار رساند بخدمت علامۂ زمان وافضل فضلای دوران نواب غفران پناہ، رضوان جایگاہ[11]، جنت آرامگاہ حکیم ابوالفتح گیلانی، کہ ازمقربان پادشاہ ظل اللہ جلال الدین محمد اکبر بادشاہِ ہندستان بود، رسید[12]۔ ودران زمان خواجہ حسین ثنائی وسید محمد نجفی وحیاتی گیلانی وبسیاری ازشعرای نامی کہ درخدمتِ[13] مشارٌالیہ می بودند[14]، دریافت[15] وفضل وقدرت خود را بہ ایشان ظاہر ساخت وبسیار مستحسن ومقبولِ طبع حکیم مومی الیہ

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۲۹، ۱۳۸ = ولایت فارس؛ ن ۳۵ = فارس [2] ن ۸، ۳۵ = آوازۂ صیت سخن سنجی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = صیت آوازۂ سخن سنجی [3] ن ۲۹، ۳۵ = شریف کاشی؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = شریعت کاشی [4] ن ۵، ۲۹، ۳۵ = حقیقت وتربیت؛ ن ۱، ۱۳۸ = حقیقت تربیت [5] ن ۲، ۱۳۸ = ملازمت این نکتہ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۸ = ملازمت [6] ن ۲۹ = مس دانش؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مس وجود [7] ن ۸، ۳۵ = ساخت و؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ساختن [8] ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = آوردہ بہ ہندستان؛ ن ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = آوردہ بہ ہندستان [9] ن ۳۵ = وچند روز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۱۳۸ چند روز [10] ن ۱، ۵، ۳۵ = رساند؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = رسانید [11] ن ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رضوان جایگاہ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲ = رضوان جایگاہ جنت آرامگاہ [12] ن ۳۵ = رسیدہ دران؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = رسید و دران [13] ن ۲۹ = ملازمت؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = خدمت [14] ن ۳۵ = ی بودہ اند؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می بودند [15] ن ۲۹، ۱۳۸ = دریافت وفضل؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دریافت فضل۔

Marfat.com

وآن سخن سرایانِ سخن شناس افتاد۔ وشیخ ابوالفیض فیضی کہ از[1] باریافتگان پادشاہ وملک[2] الشعرار آن زمان بود[3] وبہ شرف استادی پادشاہ زادگانِ کامگار بختیار[4] نامدار مشرف بود[5] واز فحول شعرای روزگار است وبعد از امیر خسرو دہلوی بہتر[6] از وی در ہندستان کسی برنخاست، بہ صحبت او میل پیدا کرد۔ وطرز وروشِ تازہ کہ اختراعی او بود استماع نمودہ پسندیدہ داشت وسنجیدہ دانست۔ وبقدر رعایتی از حکیم مومی الیہ یافتہ وبعد ازان خود را بہ دربار فیض آثار صاحب دولتی کہ در ہوای[7] بندگی او بسیار بودند[8]، رسانید وبشرفِ صحبتِ مستعدان آن بزمِ فیاض وشاگردی آن ذی شان[9] مشرف شد وشرح اعزاز واجترامی کہ ازین[10] سپہ سالار نسبت باین زبدۂ فضلا واقع شدہ، از مآثر رحیمی[11]، کہ راقم این کلمات عبدالباقی نہاوندی بنام نامی این سپہ سالار رقم زدۂ کلکِ سوانح پیما نمودہ در خاتمہ[12] در احوال این بلاغت شعار فصاحت[13] دثار ظاہری شود[14] واین مجمل[15] را مجال ایراد آن نیست۔ ودر ایام بندگی ایشان ودیگر ایام ہمیشہ بگفتن ابیات عاشقانہ وعارفانہ میل[16] می نمودند وقدر افزای فضل ورتبۂ خود می بودند[17] وقریب بہ شش[18] ہزار بیت از ابیات آبدار ایشان بہ سببی کہ بر راقم ظاہر نیست مہجور وابتر شد چنانکہ[19]

---

[1] ن ۲۹ = کہ بار؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = کہ از بارہ
[2] ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = وملک الشعرار؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ملک الشعرار [3] ن ۷، ۸ = بود وبشرفِ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بود بشرفِ [4] ن ۲۹ = کامگار بختیار؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = کامگار بختیار نامدار
[5] ن ۱، ۲، ۵، ۱۳۸ = بود از؛ ن ۱۲، ۲۶، ۳۵، ۸ = بود واز [6] ن ۲۹ = در ہندستان بہتر از وی برنخاست؛ ن ۸، ۳۵ = بہتر از وی در ہندستان کسی برنخواستہ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = بہتر از وی در ہندستان برنخاستہ [7] ن ۲، ۱۳۸ = در ہوای او بسیار بودند؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = در ہوای بندگی او بسیار بودند [8] ن ۱۳۸ = بودند؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = بود فہ ن ۱، ۵ = شاگردی آن ذی شان؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = شاگردیِ ایشان؛ ن ۸، ۳۵ = شاگردان ایشان [9] ن ۸، ۳۵ = ازان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ازین [10] این جلد در نسخ دوم و دوازدہم موجود نیست [11] ن ۱، ۵ = در خاتمۂ احوال؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = در خاتمۂ در احوال [12] ن ۲۹ = آثار؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲، ۳۵، ۱۳۸ = دثار [13] ن ۲ = شود؛ ن ۸ = کرد؛ ن ۳۵ = می گردد؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می شود [14] ن ۳۵ = محل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = مجمل [15] ن ۸، ۳۵ = می نمودند؛ ن ۲۹ = می نمود؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = نمودند [16] ن ۳۵ = می نمودند؛ ن ۷ = می بودہ اند؛ ن ۱، ۵ = می بودند؛ ن ۲، ۲۹، ۱۳۸ = بودند [17] ن ۲۹ = قریب شش ہزار؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = قریب بہ شش ہزار [18] از یک نامۂ عرفی کہ شامل کلیات عرفی درست کردۂ این نویسندہ پیداست کہ آن مجموعۂ کلام بیکی از دوستان عرفی دادہ شدہ بود واو آن را گم کرد۔

Marfat.com

درین بیت فرموده ؎

رسد شرحِ ہنر چون نشود محو کہ من　　شش ہزار آیت احکام ہنر باختہ ام

و در ایام مصاحبت و ملازمت ایشان بدستوری معزّز و مکرّم بودہ کہ کورنش و تسلیمی کہ در ہندستان[1] مقرر و معمول است کہ بپادشاہان[2] و اکابر و اعیان می کنند بہ ہیچ کس نمی کردو در مجالس[3] و محافل بر ہمہ کس تقدیم می نمودہ[4] و اہل زمانہ[5] بہ جہتِ طبیعتِ عالی و ابیات متعالی تقدیم او را قبول داشتند و بغایت[6] بلند ہمت و عالی فطرت بودہ[7] تا آنکہ بتاریخ[8] نہ صد و نود و نہ ہجری در دار السلطنتِ لاہور در سنِ سی و شش سالگی متقاضی اجل بساط عمرش در نوشت و مرغ روحش از شاخسار عالم فانی بہ گلستان جہانِ[9] جاودانی شتافت و یکی از مستعدان "استاد البشر" تاریخ آن قضیۂ ناگزیر یافتہ و او در ہمان شہر مدفون شد۔ آخر از نتیجۂ این بیت کہ در مداحی[10] سرور اولیا فرمودہ ؎

بکاوشِ مژہ از گور تا بنجف بروم　　اگر بہ ہند بخاکم کنند[11] و گر بہ تتار

میرصابر اصفہانی نعش او را بتاریخ سنہ ثمان وعشرین و الف از لاہور بہ نجف اشرف نقل نمودہ دران ارض مقدس مدفون ساخت و آرزوی بخاک بردۂ مولانا را آن نیک بخت بر آورد۔ و ہنگام[12] وداعِ این دار فنا مسوّدات[13] اشعار افکار ابکار خود را بہ کتابخانۂ این عالی شان فرستادہ التماس نمود

---

[1] ن ۳۵ = ہندؤن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ہندستان [2] ن ۸، ۳۵ = پادشاہ ؤن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = پادشاہان [3] ن ۱، ۵ = و در مجالس بر ہمہ کس ؤن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = و در مجالس و محافل بر ہمہ کس [4] ن ۲، ۱۳۸ = می نمودہ ن ۲۹ = می نمودہ اند ؤن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می نمودہ [5] ن ۷ = اہل آن زمانہ ؤن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اہل زمانہ [6] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بغایت بلند ہمت ؤن ۲۹، ۱۳۸ = و بغایت بلند ہمت [7] ن ۲۹، ۱۳۸ = بود ؤن ۱، ۳۵ = بودہ ؤن ۵ = بودو ——— [8] ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = بتاریخ نہ صد و نود و نہ ؤن ۲۹ = نہ صد و نود و نہ [9] ن ۱۲، ۱۳۸ = گلستان جاودانی ؤن ۱، ۵، ۳۵ = گلستان جہان جاودانی [10] ن ۲، ۸ = مدح سرائی ؤن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = مداحی [11] ن ۱۲، ۲۹ = کنی و گر بہ تتار ؤن ۱، ۵ = کنند و گر بہ ؤن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = کنند اگر بہ تتار [12] ن ۱، ۵، ۸ = و در ہنگام ؤن ۳۵، ۲۹، ۱۳۸ = و ہنگام وداع [13] ن ۲۹ = اشعار و افکار و ابکار ؤن ۱۳۸ = اشعارِ افکار ؤن ۱، ۵، ۳۵ = اشعار افکار ابکار۔

Marfat.com

که به یمن همت[1] و توجه این شاه سوار[2] مضمار دانش و مرکز سخندانی از پریشانی به جمعیت گرایند و آن نازک نهالان گلزارِ معانی و نوباوگانِ بوستان طبیعتِ این[3] خسرو ثانی بدستیاریِ توجه و تربیت بشیرازهٔ جمعیت درآیند و ازین رهگذر که تربیت کرده و پروردهٔ این سپه سالار باشد[4] صدرنشینِ محافل عالمیان گردند مرتب و مدوّن[5] سازند۔ این بزرگ دانا را گونا گون سوگواری روی داد که چنان سخندان نکته گذار و چنین قسطاس دانش دری و سعدی ملکِ سخنوری نماند[6] و این طور دانای رخت[7] کذا بر بست۔ و آنچه لازمهٔ بزرگی بود در ممات نیز بعمل آمد و آن مسوّدات که تمامی بخط یدِ آن دانش پژوه[8] بود در کتابخانهٔ عالیِ ایشان که مکتب خانهٔ اهل عرفان است مدّتی بود و بعضی موانع وصیت و التماس او را در تعویق انداخته بود تا آنکه بتاریخ هزار و بیست و چهار هجری[9] حقوق خدمت و مداحی او این مقدمه[10] را در خاطر خطیر این سپه سالار آورده[11]۔ بوصیتِ آن معیار دانش دری عمل نموده بآن مسوّدات که هر مصراع ازان ماه آسمانِ فلکِ معانی و خورشید جهانتاب جهان سخندانی بود جیب و کنار سر حلقهٔ[12] اهلیت و استعداد محمد قاسم خلف خواجه محمد علی اصفهانی مشهور به سراجا که از جمله آدمی زادگان اصفهان است [را] گلزار معانی و گلشن جاودانی ساختند۔ و به جمع و تدوین این زادهای طبع[13] آن آزاد مرد که هریکی از غایت معنیِ بلند و مضامین دل پسند[14] در عالمی نگنجد، فرمان داد۔ اگرچه مولانا

---

[1] ن ۸، ۱۲، ۲۹ = به یمن توجه این ژ ن ۵، ۳۵، ۱۳۸ = به یمن همت توجه این ژ ن ۷ = به یمن توجهٔ آن [2] ن ۷، [3] ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = شاهوار [3] ن ۱، ۵ = خسروشانی ژ ن ۸، ۲۹، ۳۵ خسروِشانی ژ ن ۱۲، ۱۳۸ = خسروانی ژ ن ۷ = خرده دانی [4] ن ۲۹ = باشند ژ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = باشد [5] ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = مدفون ژ ن ۲ = مدوّن [6] ن ۲۹ = نماید ژ ن ۱۳۸ = بماند ژ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = نماند [7] ن ۷ = دانش نژاد ژ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = دانش پژوه [8] ن ۸، ۳۵ = مواضع ژ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = مانع [9] ن ۷ = از هجرة ژ و دیگر همه نسخ = هجری [10] ن ۲۹، ۱۳۸ = متقدمه ژ ن ۱، ۵، ۳۵ = مقدمه [11] ن ۳۵، ۱۳۸ = آورده بوصیت آن ژ ن ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده و بوصیت آن ژ ن ۸ = آورده بود و به وصیت [12] ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = سرحلقه ژ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = حلقه [13] ن ۲۹ = زادهای طبیعت آن ژ ن ۳۵ = نسادهای آن ژ ن ۱، ۵، ۱۳۸ وغیره = نلدهای طبع آن [14] ن ۲، ۷ = پندیر، ن ۲۹ - دلبندِ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = دل پسند۔

Marfat.com

موی الیہ در ایام حیاتِ خود دیوانی از[1] قصیدہ و غزل و قطعہ و رباعی ترتیب دادہ بود و این رباعی کہ احاد مصرعِ تاریخ با عددِ قصیدہ و عشرات با عدد غزل و مآت با بیات قطعہ و رباعی موافق است، در تاریخِ آن دیوان گفتہ :

این طرفہ نکات[2] سحری و اعجازی — چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعہ طراز قدس تاریخش یافت — اوّل دیوانِ عرفی شیرازی

بعد از اختیار نمودنِ سفر آخرتِ این مسافر عالم قدس بعضی اشعارِ متفرقۂ ایشان را کہ در سفائن و مجموعہ ہا ثبت بود بعضی از مستعدان بران افزودند چنانکہ قریب بہ ہشت ہزار بیت بہ نظر در می آمد[3] تا آنکہ[4] سراجا بہ این سعادت موفق گشتہ امتثال امر فرمود و در عرض یک سال و نیم بعد از مشقت بسیار کلیاتی[5] مشتمل بر چہاردہ ہزار بیت از قصیدہ و غزل و رباعی و مثنوی و قطعہ و ترکیب و ترجیع ترتیب داد و الحق درین کار ید بیضا نمود چراکہ آن مسوّدات در ہنگام مقابلہ و ترتیب گاہی سامعہ افروز راقم می گشت ، بغایت مغشوش و ابتر بود۔ و این قطعہ در باب ترتیب و تاریخ این کلیات از نتائجِ طبعِ وقّاد سراجا، جامع این کلیات است۔ کہ نوشتہ است[6] ۔

عرفی آن واضع[7] سخن کہ برو[8] — رشک دارد روان شروانی
نہ کہ شروانی است در رشکش — بلکہ روحی و ہم صفا ہانی
بعد چندی چو[9] جای بودن نیست — رفت ازین دیر شش در فانی
ماند ازو دُرِّ شاہواری چند — کش قرین نیست بحری و کانی
صورتی چند جملہ با معنی — خلفی چند، جملہ روحانی
لیکن آن جملگی پراکندہ — ہمہ از بی سری و سامانی

---

[1] ن ۷ = غزل و قطعہ و رباعی ؛ ن ۲، ۳۵ = قصیدہ و غزل و قطعہ و رباعی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = قصیدہ غزل و رباعی ؛ ن ۱۲ = قصیدہ و غزل و رباعی و قطعہ و مثنوی [2] ن ۷ = کتاب دیگر ہمہ نسخ = نکات [3] ن ۲۹ = در می آید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = در می آمد [4] ن ۲۹ = تا آنکہ ؛ ن ۱، ۵ = چنانکہ ؛ ن ۱۳۸ = چنانچہ [5] ن ۲، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = کتابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کلیاتی [6] "کہ نوشتہ است" فقط در نسخہ ۱، ۵ یافتہ شد [7] ن ۲۹ = صانع ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = واضع [8] ن ۷ = ازو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = برو [9] ن ۲، ۳۵ = کہ ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = چہ

Marfat.com

آنقدر مہلتش[1] نداد اجل — کہ بہ ترتیب شان شود بانی
گفت با دوستان بگاہ[2] وداع — کای عزیزان جسی و جانی
برسانید زادھای مرا — بجناب معلّم ثانی
ببرکان برید کانی را — سوی عمّان برید عمّانی
ہیچ دانی کہ چیست آن مرکز — کہ تو عمان و کانش می دانی
دست را وی کہ می کند[3] بجہان — گاہ کانی و گاہ عمّانی
صاحب علم و حلم و سیف و قلم — خان خانان سکندر ثانی
آنکہ در روز بار می رسدش — کہ سکندر کندش دربانی
چون کمالات را بود معدن — سزد ار عقلِ اوّلش خوانی
دید چون زادھای عرفی را — جملہ محسودِ لعل پیکانی
ہمہ مانندِ در و لیک یتیم — جملہ چون رازھای پنہانی
بعد یک چند بندہ را فرمود — کہ دہم شان نظام دیوانی
مدّتی چند خون دل خوردم — تا کہ جمع آمد از پریشانی
ہم بہ اقبال صاحبِ کامل — ہم بتوفیقِ لطفِ یزدانی
جامع انتظام این اوراق — شد سراجای خان خانانی
از خرد خواستم چو تاریخش — گفت "ترتیب دادہ" نادانی

۱۰۱۲ + ۱۴

۱۰۲۶ ہجری قمری

در زمانی کہ این ژرف خدمت را بتقدیم[4] رسانید[5] و این حق[6] بر مولانا عرفی انداخت

---

[1] ن ۲۹ = مہلتی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مہلتش [2] ن ۲۹ = بوقت ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بگاہ [3] ن ۱۲، ۱۳۸ = می نہد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = می کند [4] ن ۳۵ = رساند ؛ ن ۵، ۲۹، ۱۳۸ = رسانید [5] ن ۲، ۱۳۸ = این حق را ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = این حق -

Marfat.com

درشهر برہانپور صوبۂ خاندیش این قطعہ وکتاب را بہ نظر اصلاحِ ایشان برسانید[1] وراقم ازحواشی نشینان آن بزم فیاض بود مقبول ومستحسن افتادہ[2] وبانواع صلات وانعامات سرفراز گردید والحال این کلیات در کتابخانۂ عالیست والحق ہیچ یک از فصحای زمان باین خوش دیوانی نیستند۔ واگر روزگار امانش می داد ترقیات کلّی می نمود[3]ند و دہ برابر این بالقوہ اش بفعل می آمد[4]۔ ومستعدان بنوشتن این کلیات میل پیدا کردند و اکثری نویسانیدند۔ والحال کلیاتی کہ درمیانۂ[5] مستعدان[6] معتبراست ازین جا نقل شدہ و این سپہ سالارِ قدردان چنانچہ در ایامِ حیات بہ این طبقہ لطف و عنایت داشتند درممات نیز بافکار[7] ابکار ایشان دارند[8] وتربیت کردہ و مداحان خود را از خاک مذلّت برمی دارند وگلدستۂ مجالس و محافل می سازند و امثالِ این طایفہ را بہ الطاف واشفاق سرفرازی می نمایند[9]۔ امیدوار بدرگاہ الٰہی چنان است کہ سایۂ[10] مرحمت و الطاف این گلدستہ بندِ گلشن معانی برسراہل زمان، بہ تخصیص موزونان ومستعدان، تا قیام قیامت مستدام وپایندہ باد بحقِ محمدؐ و آلہ الامجاد۔

تمت دیباچۂ کلیات[11] مولانا عرفی شیرازی علیہ الرحمۃ۔

••

---

[1] ن ۵، ۳۵ = می رساند؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = می رسانید؛ ن ۷ = برسانید [2] ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = افتادہ بانواع؛ ن ۱۳۸ = افتادہ وبانواع [3] ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = می نمودند؛ ن ۲، ۷، ۲۹، ۱۳۸ = می نمود [4] ن ۳۵ = می آید؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می آمد [5] ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = درمیانۂ؛ ن ۲، ۷ = درمیان [6] ن ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = مستعدان ہندستان؛ ن ۱، ۵، ۲۹، مستعدان [7] ن ۸، ۳۵ = بہ افکار ابکار ایشان؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ابکار وافکار ایشان؛ ن ۲ = بہ ابکار افکار ایشان [8] ن ۳۵ = نیز دارند؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = دارند [9] ن ۷ = می فزایند؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = می نمایند [10] ن ۷ = مرحمت وشفقت و الطاف آن؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مرحمت والطافِ این [11] نسخہ ای نیست کہ دران این دیباچہ بطورِ درست نقل شدہ۔ پس باوجودِ سعی تمام نتوانستم کہ آن را از ہمہ اغلاط پاک بکنم۔

Marfat.com

دیباچۂ کلیاتِ عرفی

از ـــــــــ محمد صادق ناظمِ تبریزی

(اصل کلیات معہ دیباچہ تنہا در کتابخانہ دانش گاہِ عثمانیہ، حیدرآباد)

"غریب تر آنکہ ناظم تبریزی در تذکرۂ خود آوردہ کہ در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را بہ تدوین اشعار ملا عرفی کہ حسب وصیت وی ترتیب نیافتہ بود، مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر رنجشی کہ از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود۔ من در بندر مخا او را دیدم و مسودات را بہ مبالغہ از وی گرفتہ ترتیب دادہ۔ پانزدہ ہزار بیت شد۔ و این[1] خلاف واقعہ ظاہر می شود چہ در ہر جا بر کلیاتِ عرفی دیباچہ دیدہ شد، جمع سراجا نوشتہ اند نہ ترتیب ناظم..."

بہارستان سخن (اثر صمصام الدولہ شاہنواز خان)

چاپ مدراس

---

[1] این ہمہ دیباچۂ ہمان کلیات است کہ کسی دیگر ذکرش نکرد و شاہنواز خان ہم آن را خلاف واقعہ قرار دادہ۔

Marfat.com

دیباچۂ[1] کلیاتِ عرفی

از ـــــ محمد صادق ناظمِ تبریزی

بسم اللہ الرحمن الرحیم ط

حسن آرای صورت احکام شرعی و قدر افزای معنی کلام عرفی تعریف مقال متکلمی و توصیف کمالِ متکلمی[2] تواند بود۔ کہ تغرای[3] فرمانِ شرعی و انشای دیوان عرفی را بزیور امر و نہی حکمت بالغہ آراستہ و نہال بار ور ایجاد را در سرابستان خلقت کشجرۃ طیبۃ اصلھا ثابت و فرعھا فی السماء بہ ید قدرت کاملہ پیراستہ واز اصل و فرع آن شجرہ ثمرۂ مختلفۂ نفوس انسیہ و وجود قدسیۂ انس و ملک را بحلاوت رسیدن رسانید و بقلم قدرت دیباچۂ دفتر فضایل انسان را بشرف کریمہ ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید۔ و نامۂ اعمال ہر فردی را بتوقیع قسمت اولیٰ گذرانید۔ یکی (را) ہادی و مقتدای اصحابِ ایمان ضلالت عریان از لباس سعادت دو جہان فرمود و رسولی را مثل حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صاحب تاج واللوار المشرف بہ تشریف دنیٰ فتدلّٰی لجامعہ۔

---

[1] این دیباچہ فقط در نسخۂ ہفدہم یافتہ شد۔ زیرا کہ نسخۂ دیگر در ہندستان وجود ندارد، کلیاً درست نکردہ شد۔

[2] در نسخۂ "متکلمی" است ولی بگمان غالب این متعلمی است۔

[3] طغریٰ ؟

Marfat.com

محمد آن که زد بر بام افلاک　　شکوه(ه) شاهیش را یات لولاک
شرف بخشیدهٔ جاهِ رسالت　　فروغ چهرهٔ ماه رسالت

شفیع عاصیان امت و هادی گمراهان خلقت ساخته، تا همه گمراهان و گنهگاران از مایدهٔ خوانِ رحمت و گوشهٔ دامان مغفرت بی نصیب و محروم نه مانند. و اولاد کرام او را که بروج آسمانِ امامت و ولایت اند، سرور اخیار روزگار و معجز آثار لیل و نهار گردانیده، تا منازل شرف مدارج کمالِ آفتاب شریعت و ماه طریقت از خط دائرهٔ دامان[1] آن دین پروران مطهّر خارج نباشند. سعادتمند ترین که از هوای افتادگی ستان (کذا). و از طوق آزادگی فرمان آن شهنشاهان تخت آفرینش جدا نبوده، گوهر اخلاص آن خاصان حریم اختصاص را در صدف سینه پرورش دهد، و طوطی ناطقه را از شکر نعت و منقبت شان چاشنی شیرین بیانی و شربت رطب اللسانی چشاند:

نظم:　نعت و مدح نبی و اولادش　　هر که را نیت بیان آمد
این از آتش عقوبت شد　　بلبل گلشن جنان آمد

برضمیر حقایق پذیر ناظمان عقدالجواهر دانش و بینش و جوهر شناسانِ عرصهٔ آفرینش مخفی نماند که هر علمی را نتیجهٔ معین و هر فنی را ثمرهٔ مبین است. نتیجهٔ فصاحت و ثمرهٔ بلاغت فیض کلام سعادت انجامیست که مزیّن به سپاس حقایق اساس حضرت رب رحیم و نعوت نبی کریم و مدائح ائمهٔ واجب تعظیم و تسلیم بود، متضمن سعادت نجات دینی و دنیوی باشد. چون این فقیر حقیر کثیر التقصیر اعنی محمد صادق الشهیر بنام ناظم التبریزی با دل کبیر و زبان تقصیر لوح سبق منقبت و تختهٔ ابجد مدحت حضرات ائمهٔ طاهرین را از ابتدای طلوع صبح صادقِ شعور آیینه وار در نظر دارد و آنچه از اخلاصِ خود دران مشاهده نماید بقدر حوصله ازان خبر می دهد به نسبت هم سبقی در دوستی صاحب فطرتان این دبستان به جان و دل می کوشد، چنانچه اشعار هریک ازین طرز طرازان نغمه پرداز را علیٰ قدر الامکان بدست آورده مرتب و مدوّن ساخت و مدّتی در دام اشتیاق کلیات اشعار سرآمد فصحای روزگار، رصد بند افلاک خیالات بلند، عقده گشای سررشتهٔ افکار دل پسند، مفتاح طلسم دقیقه پرداز (ی) اعنی مولانا عرفی

---

[1] در اصل نسخه "دمان" است.

Marfat.com

شیرازی گرفتاری تخلص می کرد[1]۔ تا آنکہ در سنہ احد و ثلثین بعد الف بخاطر عرفان مآثر نواب عالیشان اعنی مرزا عبدالرحیم المشہور بہ خانخانان خطور کرد کہ مولانا حق مداحی و مصاحبت در گردن ما بسیار دارد و ما اینکہ بموجب وصیت کلیات او را تا امروز ابتر گذاشتہ (مدون) نکردہ ایم، آئین مردی نیست۔ ہر آئینہ در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود۔ امر فرمود تا مسوّدات اشعار مولانا را کہ بخطِ یدِ او بود و در حین رحلت خود بکتابخانۂ نواب فرستادہ بود کہ یتیمان خلف او را چون دُرِّ یتیم آویزۂ گوش اشتہار سازد، حاضر ساختند و از جمیع ملازمانِ صاحب شعور خود چراغ شبستان اہلیت سراجا محمد قاسم ابن محمد علی اصفہانی را مامور بہ تدوین و ترتیب آن فرمود۔ از قضا نواب ہمان سال در خدمت شاہزادۂ جم جاہ فریدون شکوہ شاہجہان سلطان خرّم بہ قصد اخذِ تخت جہانگیری متوجہ دارالسلطنت آگرہ شدند و سراجا مذکور بہ سبب پایان این خدمت در برہانپور توقف نمود و مومی الیہ از رہ گذرِ رنجشی کہ سابقاً از نواب داشتہ و بقد [ر] حالت خود رعایت نمی دید، فرصت غنیمت شمردہ و بہ قدم فرار اختیار سفر خجستہ اثر مکۂ معظمہ زادہا اللہ شرفاً نمود۔ و نوعی شد کہ مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد۔ در یک کشتی متوجہ مقصد شدیم و در اثنای راہ از خصوصیات مذکور مخبر شدہ مسوّدات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم جوی از او گرفتہ بہ نظر در آورد۔ مشاہدہ شد کہ بغیر از دیوان ہشت ہزار بیتی مشہور او اشعار گران مایہ و گفتار بلند پایہ بسیاری از او در پردۂ خفا مستور ماندہ۔ ہوس ترقیم و ترتیبِ آن جواہرِ زواہر معرفت در سرِ شوریدہ تازہ شد تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پا نہ نشست تا آنکہ این گلدستۂ ظرافت و مجموعۂ لطافت در مدّت یک ماہ در قید رشتۂ ترتیب و شیرازۂ تدوین مقیّد گردید۔ چون طریق ترتیبش بقدم سعی زود تر از زود طی شد، تاریخش از حروف "علیِ ترتیب"[2] ظہور نمود و عدد ابیات بعقد پانزدہ ہزار بیت منتہی گشت۔ اتفاقاً در ہمان سفر مسودات مولانا را با بعضی اسباب سراجای مذکور عربان بادیہ دزدیدند۔ و این نسخہ را چون فقیر جمع نمودہ بود نوعی نشد کہ اشعار مولانا یکبارگی معدوم گردد۔ و احوال فرخندہ مآل آن شاہباز اوج پروازِ فضای قبول آنچہ بگوش ہوش این مدہوش بزم جرعہ نوشی رسید برین نہج است کہ اسم شریف پدر

---

[1] جملہ تمام می نماید۔ [2] طی ۱۹ + ترتیب ۱۰۱۲ = ۱۰۳۱ ہجری قمری

Marfat.com

مولانا[1] خواجہ زین الدین علی بلوی شیرازی است۔ والدِ مرحومش گاہی بہ منصب پیشوایی ناحیۂ حومہ و گاہی بار وزارت داروغگان عرف اشتغال داشتہ۔ وجہ تخلص عرفی ازین مناسبت مفہوم است۔ حاصل [این]کہ در اوایل شعور بعضی مقدمات علمی را طی نمودہ۔ خط نسخ را بنہایت نیکوی نوشتہ و در موسیقی و ادوار و قوفی بقدر داشتہ۔ چون قدم بپای موزونیت نہاد، زبان معجز بیان [را] بہ ادای نغمہ سپاری و نوای سحر پردازی آشنا نمود۔ یک چند در دار الافاضل شیراز با موزونان زمان مشق سخن گستری می فرمود و بہ انشای ابیات عاشقانہ صبر و قرار از دلہای بیتابان گوی شوق می ربود تا زمانی کہ از بہار ریاض تازہ گویی نکہتی بر مشام شعورش رسیدہ مانند نسیم نوروزی بیگانہ از آرامش ساخت و دل عندلیب طبیعتش را ہوای سیر و سفر تازہ شد۔ بہ امید اینکہ شاید براہ نمایی و مقتدای رسیدہ بہ مقصد توان رسید مستعد پرواز می بود۔ درین اثنا صیتِ بلند آوازگی و زمزمۂ تازگیِ طرز سخن سنجی شیخ ابوالفیض فیضی بسمع او آشنا گردید و بتحریک اشتیاق پای ہمت او بارکاب سعی آشنا ساخت بہ سواد کشور ہندستانش رسانید۔ ابتدای آشنای و مدح سرایی او باخدام علامۃ اللطبا حکیم ابوالفتح گیلانی، کہ یکی از مقربان بارگاہ جلال الدین اکبر بود، دست داد۔ و دران زمان خواجہ حسین ثنائی و سیدی محمد نجفی و ملا حیاتی گیلانی [و] بسیاری از شعرای نامی در ملازمتِ حکیم مذکور ہنگامۂ سخن سرایی و معرکۂ معنی آرایی را گرم داشتہ۔ و مولانا عرفی چون نقد گفتار خود را بہ آن صرافان کیمیای سخن در میان آوردہ جلوۂ استحسان نمود، شیخ فیضی با وجودِ تقرب بزم اکبر شاہی و تفضل استعداد غیر تناہی و خطاب ملک الشعرایی، میل بہ مجالست و مصاحبت او پیدا کردہ، تلاش دیدن او کرد۔ و چون طرز سخن گستری و معنی پروری و روش تازہ را کہ مخترع او بود، در طبع مولانا بہ چندین پایہ برتر مشاہدہ کرد، انصاف دادہ نوادر افکار او را پسندیدہ و سنجیدہ داشت و چون مولانا از حکیم ابوالفتح رعایتی بقدر می دید، در آشنایی امرا و سلاطین را برناصیۂ امل مسدود ساختہ گوہر عزت خود را بہ خواریِ مدح خسیسان زمان نمی فروخت و این کہ در اواخر بہ مدح خان خانان زبان (گشاد) و گرفتار دایرۂ مصاحبت او گردید، از اثر رابطۂ حکیم ابوالفتح و خان مشارالیہ بود۔

---

[1] چنان می نماید کہ اینجا لفظ "پدر" گذاشتہ شدہ است زیرا کہ زین الدین علی بلوی اسم پدر عرفی بود نہ اسم خودش۔

Marfat.com

و در ایام ملازمتِ او صدر نشین مجمع شعراء وظرفاء می بوده و اشعار شوق انگیز از طبع گهر خیزش زیاد از آن چهرهٔ ظهور نموده که در حوصلهٔ تقدیر گنجد۔

مخفی نماند که بغیر ازین پانزده هزار بیت بدّون[1] شش هزار بیتِ دیگر از اشعار آبدار او به طریقی که سبب ش بر اقتم ظاهر نیست ضایع و ابتر شده چنانچه خود درین غزل اشاری بآن کرده۔ نظم:

عمر در شعر بسر برده و در باخته ام — عمر در باخته را بار دگر باخته ام
رسدِ شرحِ هنر چون نشود محو که من — شش هزار آیت احکام هنر باخته ام

و او بغایتی در میان امراء و سلاطین معزّز بود که کرنش و تسلیم که در میان اهل هند رسم است که زیر دستان در مقام تواضع به بزرگان بجای می آورند وی با هیچ کس ازان فعل[2] نمی آورد و در مجالس و محافل بر همه کس تقدیم می نمودند و اهل زمان به جهت حسن طبیعت بلندش تقدیم او را مغتنم یقین نکرده ممنون بوده اند۔ و بسیار عالی همّت بود و در سال نه صد و نود و نه هجری که سی و شش سال از سن شریفش طی شده بود، در ملک لاهور از عرصهٔ فنا بعالم بقا رحلت فرمود و یکی از اهل استعداد تاریخ آن واقعهٔ ناگزیر را از لفظِ "استاد البشر" بیرون آورده۔ چون مرغ روح مولانا در شاخسار روضهٔ انوار نشیمن ساخت جسدش مدّت بیست و هشت سال (۹۹۹ هجری) در خاک لاهور مدفون بود تا آنکه از نتیجهٔ مداحی خاندان نبوی و اخلاص دودمان مرتضوی و تاثیر تمنای که در بیت ؎

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم — اگر به هند بخاکم کنی و گر به تتار

از فرط اشتیاق کرده بود، در سال بیست و هشتم بعد الف سیادت پناه میر صابر صفاهانی نعش او را از زمین لاهور به ریاض ارضِ اشرف نجف اقدس نقل فرمود و آرزوی خاک برده او را آن نیکبخت ازان خاک مراد حاصل نمود و تاریخ این حالتِ سعادت انجام را بلاغت دثاری اعزّی[3] (کذا) رونق هنگامهٔ خوش بیانی رونقی همدانی درین قطعه منظّم ساخت:

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی — که آسمان پی پروردنش صدف آمد
چو عمر او بسر آمد ز گردشِ دوران — شکست بر صفِ دلهای پُرشغف آمد

---

[1] دیوان؟ [2] به عمل؟ [3] اعنی؟

Marfat.com

بگوشِ چرخ رسانید حرف جانسوزی — که عمرم از تو چو در معرض تلف آمد
بکاوشِ مژه از گور تا نجف بردم — فکند تیر دعایی و بر هدف آمد
نوشت از پیِ تاریخ رونقِ کلکم — "بکاوشِ مژه از گور تا نجف آمد"

و مولانا در ایام حیات خود دیوانی مشتمل بر هفت هزار بیت ترتیب داده بعرصهٔ اشتهار انداخته. بود چنانچه ازین رباعی آثار تعداد اصناف اشعار و تاریخِ ترتیب معلوم می شود۔

این طرفه نکات سحری و اعجازی — چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — "اول دیوان عرفی شیرازی"

۳۷ + ۷۱ + ۳۶۰ + ۵۲۸ = ۹۹۶ ہجری

مخفی نماند که قصاید آن دیوان موافق عدد احاد مصرعهٔ تاریخ است و غزل موافقِ عدد عشرات آن مصرع و (اشعار) قطعه و رباعی موافق عدد آحاد۔ بیست و شش قصیده و دویست و هفتاد غزل و هفصد [ابیات] قطعه و رباعی بوده۔ الحال که به یمن توفیقات الٰهی این کلیاتِ بهجت آیات صورت ترتیب و معنی تدوین پذیرفته امیدوار است که ناسخ جمیع نسخ گردیده همواره منظور نظر طرزشناسان ادای تازه و مقبولِ دلِ قدردانان نغمه های بلند آوازه بود۔ از شر ناخنِ تصرّف جهّال و حسّاد ایمن باد۔

بالنون والصّاد

Marfat.com

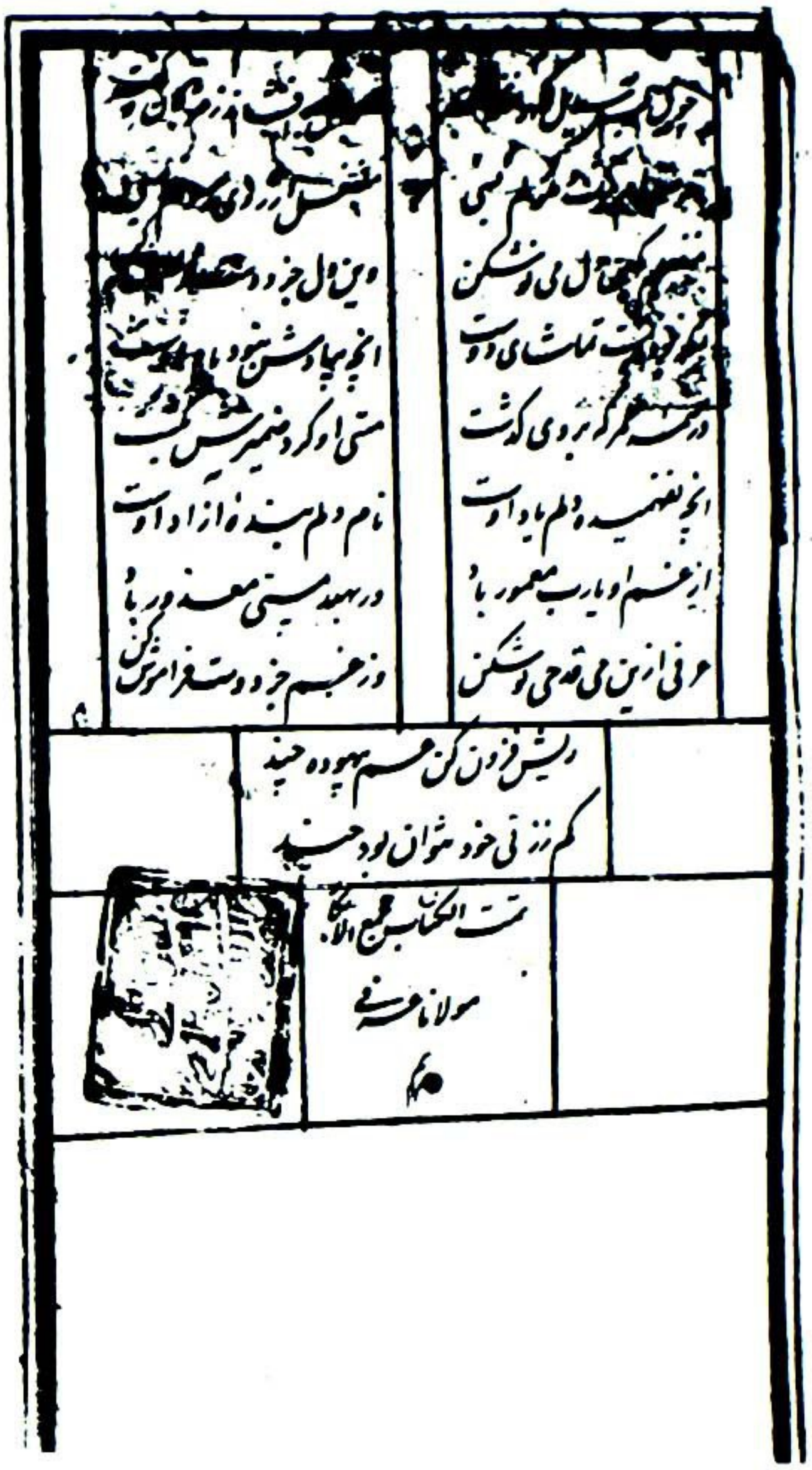

عکس صفحۂ کلیات عرفی که بر دو مهر شهنشاه هندوستان جهاندار شاه ثبت است (ماخذ پنجم)

Marfat.com

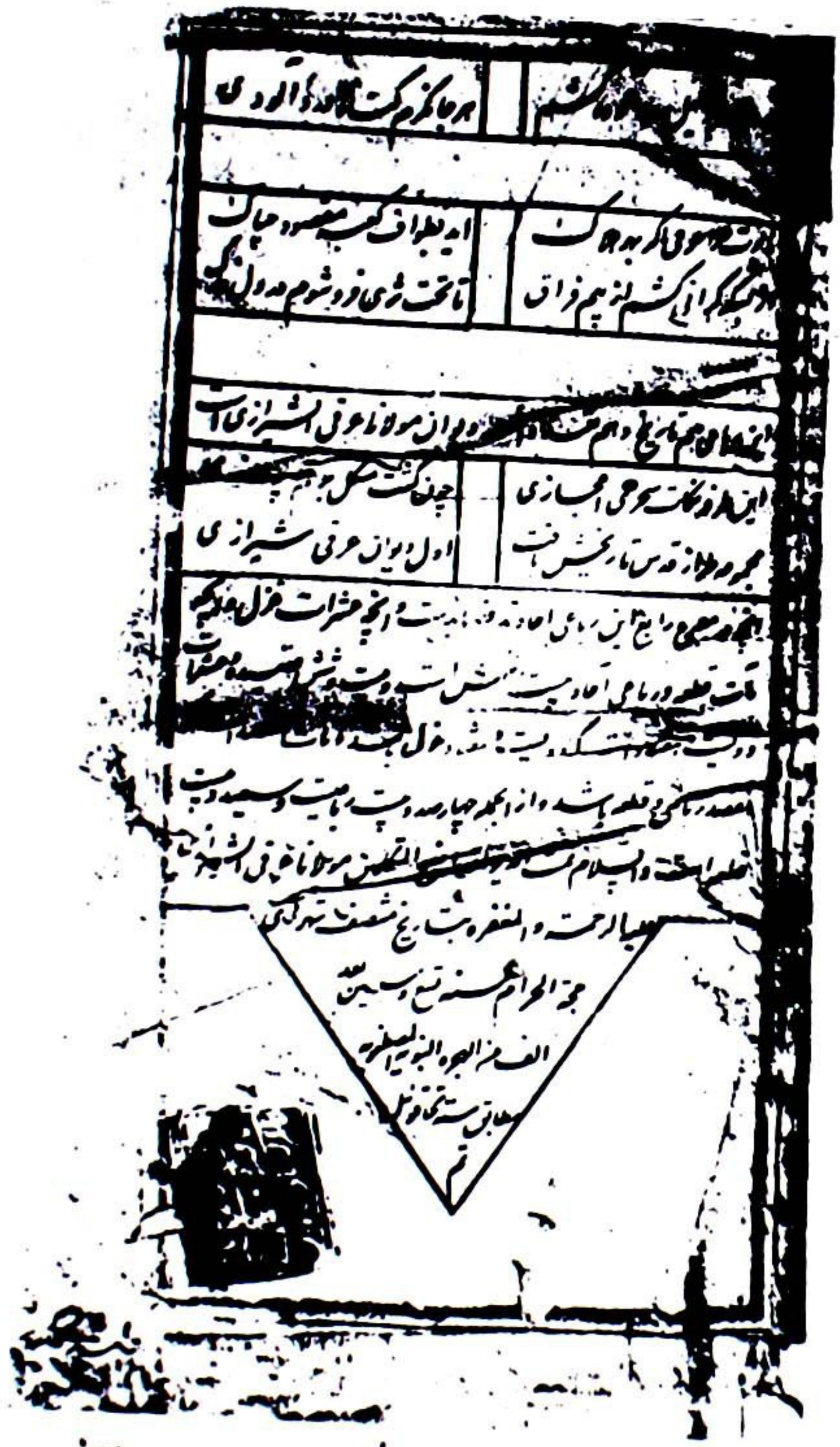

بگریہان کلیات دارای مہر جہاندار شاہ، شہنشاہِ ہندوستان (ماخذ پنجم)

Marfat.com

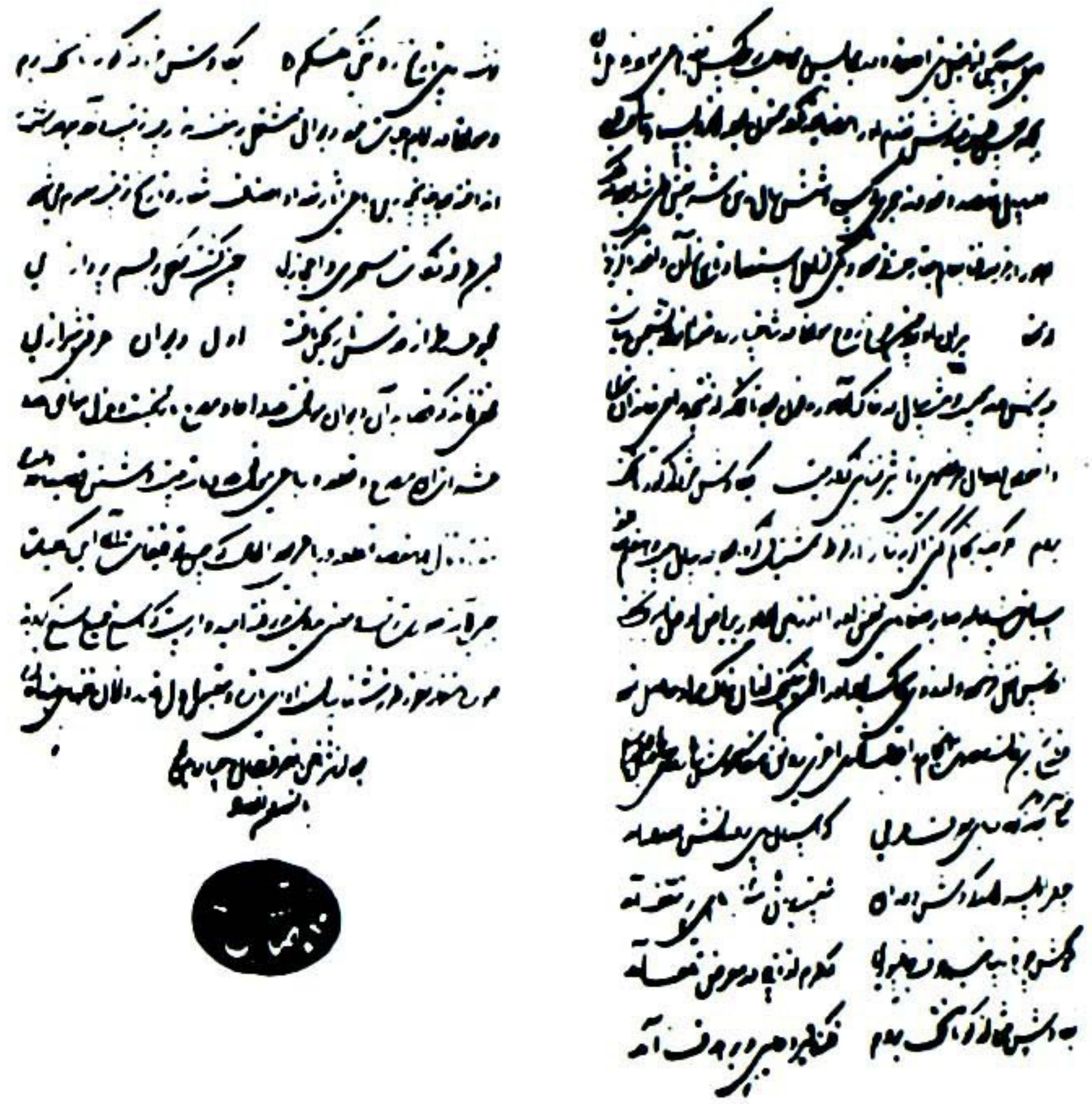

کلیات عرفی کے اس نادر نسخے کے دیباچہ کا آخری صفحہ جس پر اس کے مرتب محمد صادق ناظر تبریزی کی مہر موجود ہے۔

عکس صفحۂ آخرین کلیات عرفی ترتیب دادۂ محمد صادق ناظم تبریزی مصنف تذکرۂ نقطہ گزیدہ۔ این نسخہ نسخۂ اصلیِ ناظم ہست در خطِ او و مہر ناظم بریں صفحہ ثبت است۔

Marfat.com

کلیات عرفی کے قدیم ترین نسخہ کے اوّل، اور آخر صفحات کا عکس، جس پر تصنیف ۹۹۷ھ تحریر ہے۔
. . پنسوہ سلطان محمد قطب شاہ، شاہ گولکنڈہ کے ذاتی کتب خانہ کی زینت، رہا۔
پہلے صفحہ پر اس کی مہر موجود ہے۔

عکس صفحہ آخرین کلیات عرفی کہ بران مہر سلطان محمد قطب شاہ، فرمانروای گولکنده، ثبت است - این نسخہ تنہا نسخہ است کہ در ۹۹۷ھ در حین حیات عرفی درست شدہ بود۔ این نسخہ بطور ماخذ چہارم بکار بردہ شدہ است.

Marfat.com

گمان مبر که بپایان رسید کارِ مغان — هزار بادهٔ ناخورده در رگِ تاک است

متن

دیوانِ غزلیاتِ عرفی

بساکس بتگری در دہر دانِست — چنان کاندیشہ داند، کی توانست
بُتِ آزر عوامِ دون فریبد — بُتِ اندیشہ افلاطون فریبد

(عرفی شیرازی)

Marfat.com

Marfat.com

(۱)

زخوانِ[1] نطق چو دادی غذای جانِ مرا
حلاوتی بده از حمدِ خود زبانِ مرا

مرا بخوان طلبیدی که تا مگس رانم
نه گفتی آرزوی هست میهمانِ مرا

همان زیانِ گران مایگیِ خویشتنم[2]
مگر بسود مبدّل کنی زیانِ مرا

عنانم از رهِ باطل بسوی خویش بتاب
بمن دراز مهل[3] بیش ازین زیانِ[4] مرا

ربوده[5] چنگلِ عشقم ز آشیانهٔ قدس
به مرغِ رحمتِ خود بخش آشیانِ مرا

هنوز طفلِ رهم گز نگاهِ عشوه گری[6]
سرِ بهشت شود راهزن عنانِ مرا

مرا[7] به عقل سپردی هزار شکر، کنون
دیانتی بده از لطف پاسبانِ مرا

خوش[8] آنکه عشق بپرسد نشانِ هستیِ من
ز خود بجویی و گویی به او نشانِ مرا

بکش[9] بجور و لیکن بمقدرت شویم
مبین که تاب نگاه تو نیست جانِ مرا

من از عدم بتو پیغام می فرستادم
که مردِ عشق نیم، دوختی دهانِ[10] مرا

ببخش کجرویم را بشرطِ آنکه به حشر
نگویمت[11] که تو خود داشتی عنانِ مرا

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ دهم و سی و ششم و بیست و هشتم و هفدهم یافته شد [2] ن ۱۷= خودگشتم ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = خویشتنم
[3] ن ۱۰= بهل ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = مهل [4] ن ۱۰، ۳۶ = زیان ؛ ن ۱۷، ۲۸ = زبان [5] ن ۱۰، ۲۸ = چه بوده ؛ ن ۱۷ = ربود ؛ ن ۳۶ = ربوده [6] ن ۱۰، ۲۸ = کز ؛ ن ۱۷، ۳۶ = گر [7] ن ۱۰ = سوی ؛ ن ۲۸ = سری ؛ ۱۷، ۳۶ = سر [8] ن ۱۰، ۲۸ = به عقل ؛ ن ۱۷، ۳۶ = به فعل [9] این دو شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [10] ن ۱۰، ۲۸ = زبان ؛ ن ۱۷، ۳۶ = دهان [11] ن ۱۰= نگویمت که خورد آتش عنانِ مرا ؛ ن ۱۷، ۳۶ = نگویمت که تو خود داشتی عنان مرا ؛ ن ۲۸ = نگویمت بخود داشتن عنانِ مرا؟

Marfat.com

چه پوشی از نظرِ خلق، ای که نتوانی[1] نهفته داشت[2] ز خود زشتیِ[3] نهانِ مرا
به بختِ خویش بنازم که حمدِ حق عرفی
بحسنِ یوسفی آراست کاروانِ مرا

(۲)

نه[4] چنان برده زره ذوقِ نگاهِ تو مرا که بَرَد بیمِ ستم از سرِ راهِ تو مرا
آمدی جلوه کنان با دو جهان عشوه و ناز وه که پامالِ بلا کرد سپاهِ تو مرا
چه بلا دلکشی ای جلوه گهِ یار، که هست ذوقِ طوبیٰ ز تماشای گیاهِ تو مرا
من ضمانِ گنهت می شوم، ای غیرتِ حس تو دعا کن که بسوزد به گناهِ تو مرا
خونبهای تو جهان است نگاهت فریاد که[5] بشرم ابدا فکند نگاهِ تو مرا
سوزم از دوریش ای مرگ، خوش آن لحظه که بخت
از[5] غم، بحر فرستد به پناهِ تو مرا

(۳)

ای[6] دل منشین، خیز که بیباکِ تو تنها با شیشهٔ می رفته به گلگشتِ چمن ها
نومید ز بالین که برخاسته یارب کز نرگس تر ژاله فشاند به سمن ها
این قوتِ حسن است که دلهای اسیران زلفِ تو برون می کشد از چاهِ ذقن ها
مانند غریبان به قریبِ[7] تو درین شهر چندان که گرفتند عزا شان به وطن ها
گر عشق زلیخا نشود یار، کی او را تشریفِ جوانی برد از چهره شکن ها

---

[1] ن ۱۷ = بتوانی ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = نتوانی [2] ن ۱۰ = دارد ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = داشت [3] ن ۱۰ رشته ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = زشتی —— [4] این غزل تنها در ن ۱۷ یافته شد [5] در نسخهٔ هفدهم این مصرع بجای مصرعِ ثانی شعر ششم این غزل است و آن مصرع به مصرعِ اولیهٔ شعر مربوط شده [6] این غزل تنها در نسخهٔ هفدهم وجود دارد ولی مطلعش و شعر چهارم در مجمع النفایس (اثرِ خان آرزو) هم در تحتِ انتخابِ کلامِ عرفی یافته شد۔ [7] مجمع النفایس (نسخه ۱۱۷۹) = به فریب تو، مجمع النفایس (نسخه ۱۱۹۲) و ن ۱۷ = به قریب تو۔

Marfat.com

عرفی گنهت چیست بگو آن گل نه کند گوش
هر چند که از حالِ تو گوییم سخن ها

(۴)

شب[1] آمد، ای مرا سامان بیارایید مخلها
بشویید از می بیغش غبارِ کینه از دلها

برید آهسته تابوتِ شهیدان یک نفس باشد
درین ره محملِ من هم شود همراهِ محملها

بگویت هر طرف خاکی به آبِ دیده گل کردم
که تعمیری کنم قصرِ محبت را باین گلها

مهل کاین قبله گه خاکی بماند تیغ بیرون کش
که از کوی تو سیلِ آبِ چشمم برد بسملها

به هر گامی ازان رو دورتر گردیدی از مقصد
که رو برتافتی از راه و کردی قطعِ منزلها

زآبِ چشمِ خویش افتاده عرفی باز در بحری
که امواجش گهِ طوفان نیاید سوی ساحلها

(۵)

تحفهٔ مرهم نگیرد سینهٔ[2] افگارِ ما
سایهٔ گل بر نتابد گوشهٔ دستارِ ما

باعثِ دارد رواجِ سبحهٔ[3] تذویرکو
تا ببندد[4] صد گره بر رشتهٔ زنارِ ما

مالبِ آلوده بهر توبه بگشاییم[5] لیک
بانگِ عصیان می زند ناقوسِ استغفارِ ما

آتش افروزِ تبِ عجزیم[6] و کس هرگز ندید
جوشِ بتخالِ[7] شفاعت بر لبِ زنهارِ ما

مرحبای چاره آسان می گشایی[8] کارِ خلق
ناخنی بس تیز داری، رخنه یی در کارِ ما

---

[1] این غزل که در زمینهٔ حافظ شیرازی ست تنها در نسخهٔ هفدهم وجود دارد۔ [2] ن ۹، ۱۷ = خاطر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، سفینه = سینهٔ [3] ۲۹ = گر تاثیرِ او؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کو تزویر کو [4] ن ۳۶ = نه بندد؛ دیگر همه نسخه ها = ببندد [5] ن ۱، ۵، ۹، ۱۹، ۳۵ = نگشاییم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۳ = بگشاییم [6] ن ۱۰، ۱۱، بهار عجم = هجریم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عجزیم [7] بهار عجم = خوش حال؛ همه نسخه های دیگر بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بتخال [8] ن ۱۰ = می نمایی کار خلق؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = می گشایی کار خلق۔ (مطلعِ این غزل در سفینهٔ خوشگو هم یافته شد)۔

Marfat.com

ساکن میخانۂ ما باش عرفی زانکه هست[1]
چشمۂ نور[2] و صفا در سایۂ دیوارِ ما

(۶)

گفتگوی غمِ یعقوب بود پیشۂ ما
بوی پیراهنِ یوسف دهد اندیشۂ ما

اندران بیشه که ما شیر و پلنگیم آفت نیست[3]
روبه از بی جگری رم کند از بیشۂ ما

کوهکن صنعتِ ما داشت ولی فرق بسیست[4]
قوّتِ بازوی دل می طلبد تیشۂ ما

در[5] دلِ ما غمِ دنیا غمِ معشوق شود[6]
باده گر خام بود، پخته کند شیشۂ ما

عرفی افسانه تراشی به خموشی بفروخت[7]
لله الحمد که آزاد شد از پیشۂ[8] ما

(۷)

بجز نیشِ بلا مرهم مبادا سینه ریشان را
عداوت با دلِ من باد زهر آلوده نیشان را[9]

به من بیگانگان را کی دل همصحبتی ماند[10]
که با من صحبتِ غم می کند بیگانه خویشان را

دمی صد چشمه بیتابی ز دل می زاید و شادم[11]
که محکم نیست ایمانِ محبت صبر کیشان را[12]

نه من با یکی از اهلِ دل خود دوستی می کن[13]
دلی درکار هست آخر سر زلف پریشان را[14]

---

[1] ن ۱۱، ۱۲، ۱۳ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۷ وخلاصه = هست [2] ن ۳۶، خلاصه نور صفا ؛ دیگر همه نسخها بشمول ۲۹، ۳۵ وغیره = نور و صفا [3] ن ۱۱ = دیم ؛ ن ۷، ارمغان، ۳۶ (اصلاح) = دلیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = دیم [4] ن ۱۰ = بود ؛ همه نسخه های دیگر بشمول ۲۹، ۳۵، ۳۶ وخلاصه = بسی است [5] ن ۸ = با ؛ دیگر همه نسخها بشمول ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، خلاصه، عرفات، ریاض = در [6] ن ۱۰ = بود ؛ همه نسخه های دیگر بشمول خلاصه = شود [7] ن ۱۳ = طرازی ؛ دیگر همه نسخها بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تماشی [8] ن ۹ = پیشۂ ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = پیشه [9] ن ۱۰ = خود ؛ دیگر همه نسخها بشمول ن ۱، ۵، ۸ وعرفات - من [10] ن ۱۰ = بیگانگان را ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخها بیگانگان را [11] ن ۵ = جوشد ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ وغیره = زاید [12] ن ۶ = شاید ؛ دیگر همه نسخها بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = شادم [13] ن ۱، ۵ = ممکن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۹ وغیره = محکم [14] ن ۳ = چون خود ؛ همه نسخه های دیگر = از اهل دل - [15] این بیت و بیت آینده در سفینۂ خوشگو انتخاب شده -

Marfat.com

عذابِ دوزخ آشامان بہ آتش چون[1] کند ایزد — مگر در سینۂ آسودگان اندازد ایشارا
برو[2] عرفی بکوی[3] بی غمان بر مژدۂ[4] مرہم[5]
کہ این[6] جا با نمک[7] ہم نیست لطفی سینہ ریشارا

(۸)

بہ[7] دیر آی از حرم صوفی کہ می برقع[8] گشود[9] اینجا — از آنجا آنچہ می جویی بہ میخواران نمود این جا
ہمان زنگی کہ آنجا در دل اسلامیان بینی — مغان را نیز بود امّا صفایی می زدود این جا
بیا در زمرۂ رندان[10] در آبیاک[11] می درکش — کہ بدمستی نمی داند[12] بجز فریادِ عود این جا
محبّت شمعِ بزمِ قدس و ما پروانہ[13] از بیرون[14] — چہ جا ایست این نمی دانم چراغ آنجا و دود اینجا
بہر سو می روم بوی چراغِ کشتہ می آید — مگر وقتی مزارِ کشتگانِ عشق بود این جا

نوای نغمۂ منصور عرفی نغز[15] می دانی
ولی تن زن کہ خاموش اند ارباب شہود اینجا

(۹)

بہ زہر تشنہ لبم، با شکر چہ کار مرا — دراز بادشبم، با سحر چہ کار مرا
مرا نشاطِ تماشا بس[16] از بہشتِ وصال — بہ قسمتِ[17] کم و بیشِ ثمر[18] چہ کار مرا
ز بہرِ کاوشِ دل اہلِ درد نیش طلب — من و نگاہِ تو، با نیشتر چہ کار مرا

---

[1] ن ۱۰ = کی؛ عرفات و دیگر ہمہ نسخہ ہای کلیات = چون [2] ن ۲ = برد؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = برو [3] ن ۱ = بکام؛ ن ۵ و دیگر نسخہا = بکوی [4] ن ۲ = پژمردہ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر بشمول ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = برمژدہ [5] ن ۶ = درہم؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = مرہم [6] ن ۱۰ = کہ در آن جا نمک؛ ن ۴ = کہ این جا با نمک [7] ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵ = آی؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ وغیرہ آز [8] ن ۶ = ساقی؛ ن ۹ = زاہد؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صوفی [9] ن ۱۰ = برقع برگشود؛ ن ۴ = کہ برقع می کشود؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = می برقع گشود [10] ن ۱، ۲، ۹ = مردان؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = رندان [11] ن ۶، ۸ = وز آب پاک درمی کش؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷ وغیرہ = در آبیاک دمی درکش [12] ن ۱۰ = نمی دانند جز؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = نمی داند بجز [13] ن ۶ = من؛ دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ = ما [14] ن ۱۷ = پروانۂ بیرون؛ ہمہ نسخ دیگر = پروانہ از بیرون [15] ن ۱۷ = ننگ؛ ن ۶ = خوب؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = نغز [16] ن ۱۷ = بہ؛ دیگر نسخہا بشمول دیگر ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = بس [17] ن ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = قیمت؛ ن ۱، ۱۷، ۲۹ وغیرہ = قسمت [18] ن ۳۵ = گہر؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = ثمر

Marfat.com

مرا فریب دہد نالہ و بہ غم[1] گوید — زمن ترانہ شنو، با اثر چہ کار مرا
زناز شربتِ کوثر نمی چشیدم آہ — بہ آتشِ دل و داغِ جگر چہ کارِ مرا
من و شکستنِ افغان بہ سینہ در شبِ غم — بہ نغمہ سنجیِ مرغِ سحر چہ کار مرا
چرا ز عرفیِ جانباز[2] سر نہ می طلبی
فدائے تیغِ تو جانم، بہ سر چہ کار مرا

(۱۰)

منم[3] کہ یافتہ ام ذوقِ صحبتِ غم را — بہ صبحِ عید دہم وعدہ شامِ ماتم را
اگر بہ حورِ بہشتت نظر فتد، دانی — کہ حسنِ دوست چہ آراستست عالم را
زلافِ صبر بسی نادمیم[4]، طعنہ مزن — مروّتی، کہ ملامت بلاست ملزم را
بہ لذّتِ ابدش[5] از زخمِ او دلا مژدہ — کہ داد بی اثری انفعالِ مرہم را
ہوای باغِ محبّت بغایتی گرم است — کہ ہیچ سبزہ نہ دیداست روی شبنم را
زہر دو منفعلم تا بہم بسنجیدم — حلاوتِ لبِ دلدار و تلخیِ غم[6] را
قبولِ عشق عنانم گرفت عرفی و برد
بہ خلوتی کہ تصوّر نہ بود محرم را

(۱۱)

چرا خجل نہ کند چشمِ اشکبار مرا — کہ آرزوی دل آوردہ در کنار مرا
بہ راہِ عشق بگیرم[7] ز شوقِ بال و پری — کہ نی پیادہ شمارند و نی سوار مرا
فغان[8] ز نشأۂ دون ہمتی کزین شادم — کہ ہیچ کام نیارد بہ انتظار مرا

---

[1] ن ۸ = بہ دل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۵ غم [2] ن ۶ = بیچارہ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = جا
[3] این بیت در نسخ ۲، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ یافتہ نمی شود؛ تنہا در نسخہای ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وجود دارد۔ [4] ن ۱۰ = نادم
ن ۹ = در ہمیم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵ وغیرہ = نادیم [5] ن ۹ = اثر؛ ن ۱، ۴، ۵ و دیگر نسخہا = ابد [6] ا
بیت تنہا در نسخ ششم و ہشتم یافتہ شد [7] ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷ وغیرہ = بگیرم؛ ن ۱۱ = نگیرم [8] در نسخۂ دہم این
بہ این طور است: فغان ز نشأۂ دون ہمتی کزین شادم ✤ کہ نی پیادہ شمارند و نی سوار مرا

Marfat.com

نه رامِ مردمِ اہلم[1] نه صیدِ مرشدِ[2] شہر
نشسته ام که نسیمی کند شکار مرا

زبیمِ فتنهٔ شادی چو کودکان همه عمر
غمت گرفته[3] در آغوش و در کنار مرا

میا[4] ز ملکِ عدم یا چنان مکن[5] عرفی
که بی غمی بشتابد[6] دران دیار مرا

(۱۲)

روشن شد آفتابِ محبت[7] ز داغِ ما
از داغِ ما بگیر حسابِ چراغِ ما

با خار و گل ز چشمهٔ زہر آب می دہیم
کوثر طراوتی[8] نه رساند به باغِ ما

محمل به سومنات روان کن که یافتی
ای[9] کعبه رو که گم شده ای در سراغِ ما

در خوابِ غفلتیم ولی[10] زان چراغِ حسن
دودِ کرشمه چرخ[11] زند در دماغِ ما

بی فیضِ نور اگر نه[12] شوند اہلِ انجمن
پروانه را به سینه درآید چراغِ ما

هر چند کز فراغتِ ما غم خورد حسود
احباب را نصیب مبادا فراغِ ما

عرفی خجل مباش که نشناخت روزگار
گلبانگِ عندلیب ز بستانِ زاغِ ما

(۱۳)

دلم در کعبه[13] رو کرد است و همّت جوید از دلها
که خواهد ماندنش از پی کعبه ها در طیِ منزلها[14][15]

تو افلاطون ولی اندیشه را چین بر جبین مفگن
در آن وادی[16][17] که جز حیرت ندانی حلِّ مشکلها[18]

---

[1] ن ۸ = اہل؛ دیگر ہمه نسخ = اہلم [2] ن ۲، ۸، ۹ = مردم؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰ = مرشد [3] ن ۹ = چو آغوش در کنار؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = در آغوش و در کنار [4] ن ۱۰ = بیا؛ ن ۸ = میاز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۳۵ = میا [5] ن ۱۰ = بکن؛ دیگر ہمه نسخه ها = مکن [6] ن ۲، ۵، ۹، ۱۷ = بشناسد؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱ = نشناسد؛ ن ۸ = بشتابد [7] ن ۱۰ = محبت؛ دیگر نسخ = چراغش [8] ن ۱۰، ۳۵ = طراوتی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ = حلاوتی [9] ن ۱۰ = ہان؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = ای [10] ن ۱ = واز آن؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = ولی زان [11] ن ۱۰ = موج؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره = چرخ [12] ن ۱ = نور ما که شوند؛ ن ۲ = نور اگر نه شوید؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = اگر نه شوند [13] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = کعبه بی رو کرد؛ ن ۱۰، ۱۷ = کعبه رو کرد است [14] ن ۱۱ = بی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳، ۱۷ وغیره = پی [15] ن ۱۰ = که خواهد ماندنش از کعبه ها در طی منزلها؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = که خواهد ماندنش از پی کعبه ها در طی منزلها [16] ن ۱۰ = تو افلاطون ولی اندیشهٔ چین بر جبین؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = تو افلاطون ولی اندیشه را چین بر جبین [17] ن ۱۰ = درین؛ دیگر ہمه نسخه ها = دران [18] ن ۹، ۱۱ = ندانی؛ در دیگر نسخه ها مثل ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره = نداند۔

Marfat.com

بیادِ شرطہ و سعیِ[1] معلّم دل مبند اکنون
کہ از طغیانِ دریا در تہِ آب است ساحلہا

بدل تخمِ غمی می کار و می چین دانۂ[2] اشکی
کہ دہقانِ وفا گردد[3] آورد زین کشت حاصلہا

مثالی گویمت عامی صفت، بردار ازان نقشی
جمالِ کعبہ نتوان دید طی ناکردہ منزلہا

اگر با میرِ محفل رمزی از دیرِ مغان گویم
جرس بگشاید و ناقوس بر بندد بہ محملہا

خرابات مغان است[5] این کہ معمارانِ ایوانش
خوی پیشانیِ روح القدس ریزند بر گلہا

خدارا خانقاہِ کہنۂ صوفی بہ رندان دہ
کہ ایوان ہا بسازند و بیارایند محفلہا

چون خون آلودہ فردا[6] خیزم و بر گردِ او گردم[7]
شہیدانِ محبت را ز حسرت خون شود دلہا

تماشا[8] دوستی عرفی و لیکن وای بر جانت
اگر بر دارد از پیشِ نظر توفیقِ حائلہا

(۱۴)

ای فوجِ عشق تاختہ ای بر سپاہِ ما
دی موجِ حسن ریختہ ای بر نگاہِ ما

سر گرمیِ[9] آفتاب گداز است زینہار
ای سایۂ ہما بگریز از کلاہِ ما

این برق وہ چہ قیمتِ خود ناشناس بود
کز دستِ کہربا برہانید کاہِ ما

افتادہ ایم در بنِ چاہی کہ تا ابد
تحت الثریٰ ز بیم[10] نہ بیند بہ چاہِ ما

تن در لباسِ عصمت و دل در پلاشِ[11] کفر
از غازہ لالہ گون شدہ روی سیاہِ ما

این توتیا بہ چشمِ ملایک رساندن است
بس نیست تا حوالیِ لب دودِ آہِ ما

ہان ای سحابِ گریہ[12] فرو ریز گرم و تلخ
باشد ز بامِ[13] کعبہ بروید گیاہِ[14] ما

---

[1] ن ۵ = درسعیِ معلّم؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = وسعیِ معلّم [2] ن ۱، ۱۷ = دانۂ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ = خوشۂ [3] ن ۵ = ال؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = وفا؛ ن ۱۰ = ابد [4] ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = جمع؛ ن ۱۰ = گرد [5] ن = آنکہ؛ دیگر نسخہ ہا = اینکہ [6] ن ۱، ۲ = عرفی؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = فردا [7] ن ۱۷ = دل؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ وغیرہ = او [8] این مقطع تنہا در ن ۵ (حاشیہ) و ۹ وجود دارد [9] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = سر [10] ن ۸ = ز سہم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بیم [11] ن ۱۰ = پلاس؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = تلاش [12] ن ۱۰ = دیدہ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ وغیرہ = گریہ [13] ن ۲۵ = روی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ وغیرہ = بام [14] ن ۸ = برآید؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷ = بروید۔

Marfat.com

راہِ حساب گاہِ قیامت کہ می[1] برد گردِ غمت اگر نہ[2] نشیند بہ راہِ ما
عرفی ہمان بس[3] است کہ ہنگامِ بازیافت
مہری بلب نہد نفسِ عذر خواہِ ما

(۱۵)

زان لب ہمہ دشنام بود ملتمسِ ما آری[4] ہمہ بر زہر نشیند مگسِ ما
آن[5] کعبہ روانیم کہ صد قافلۂ درد مستند ز آوازِ[6] صدای جرسِ ما
می نوش و میندیش درین کوچہ کہ شبہا ساغر زدہ با محتسب آمد عسسِ ما
گل روید[7] و خندد بہ گلستان و بہ گلشن[8] در باغِ ارم نیست ہوای قفسِ ما
در عرش نہیبِ ادبش باز ندارد گاہی کہ شود[9] نرم عنانِ فرسِ ما
بنشستہ بذوقی، کہ صد آشوبِ قیامت از شہدِ غمِ او نہ رماند[10] مگسِ[11] ما
خاکستر پروانہ طلبگار سموم است[12] ای بادِ مسیحا مفشان گل بہ خسِ ما
عرفی طلبِ کام روا نیست وگرنہ
دریای اثر موج زند از نفسِ ما

(۱۶)

نگاہِ جلوہ انسان[13] تافت روی زیبا را کہ جان ز شرم بماند[14] در آستین ما را
نظر بہ جان[15] و دل آن پُر غرور نگشاید کہ سیر دیدہ نہ بیند متاعِ یغما را

---

[1] ن ۱۰، ۲۵ = پی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ وغیرہ = می [2] ن ۸، ۲۹ = بہ نشیند؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نہ نشیند [3] ن ۱۰ = بہ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ وغیرہ = بس [4] ن ۱۰ = صد شکر کہ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۷ وغیرہ = آری ہمہ [5] ن ۱۲ = آن کعبہ روانیم کہ در بادیۂ راز
خاموشیِ جاوید صدای جرسِ ما؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر ہمان نسخہ ہا بطوری کہ نوشتہ شد۔ [6] ن ۸، ۱۰، ۲۸ = آشوب؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۵ = آواز [7] ن ۸ = آید؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = روید [8] ن ۸، ۱۷ = گلبن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = گلشن
[9] ن ۸ = شوم؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = شود [10] ن ۸ = نہ رہاند؛ ن ۱۰ = برباید؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = نہ رماند [11] ن ۱۷ = از شہد غم آخر نہ زند کش مکشِ ما [12] این بیت شاملِ ن ۱۷ ست و در دیگر نسخہ ہا جا ندارد [13] ن ۱۳ = از و یافت؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = ازان تافت [14] ن ۸، ۹ = نماند؛ ن ۱۱ = نماید؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = بماند [15] ن ۹، ۱۱ = حال دل؛ در دیگر نسخہ ہا = جان و دل۔

Marfat.com

امیدِ مغفرت[1] این بس مرا که هم امروز
زمن[2] کشید غمت انتقامِ فردا را

به این جمال چو آئی برون ز معجرِ عشق
ز کامِ خلق بری[3] لذتِ تماشا را

لبت به خنده[4] مرا می کُشد، چه بد بختم
که داده خوی اجل بختِ من مسیحا را

چو یوسفم گذرد در بهشت بر صفِ حور[5]
نشان دهم به تو هر گام صد زلیخا را

اگر اجازتِ عرفی اشاره فرماید
تهی کنم ز گهر گنجِ رمز و ایما را

(۱۷)

باز ماتم نوشد این جانِ بلا فرسوده را
وه که از دل برکشید[6] این آهِ دود آلود[7] را

آفتابِ حسنِ او جایی که گردد پرده سوز[8]
از تماشا مست سازد دیدهٔ نگشوده را

داستانِ عافیت سوزی[9] ندارد، هر زه چند
رَو به خاموشی فروش[10] این قصهٔ بیهوده را

چون به روی مدّعا ساید[11] کسی حیف است حیف
چهرهٔ بر آستانِ نامرادی سوده را

مانمی دانیم شید، از بامِ دیر آویختیم
خرقه‌ای از دودِ آتش خانها اندوده را

عشقم از شغلِ صنم با اهلِ دوزخ یار کرد[12]
تا به داغِ من بسوزد مردمِ آسوده را

عرفی از آلودگی غم نیست، منشین ناامید
ابرِ رحمت دوست دارد دامنِ آلوده را

---

۱ ن ۹، ۱۱ = مغفرت بس مرا؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = امید مغفرت این بس ۲ ن ۹، ۱۱ = کی کشند غمت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = زمن کشید غمت ۳ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۰، ۳۵ = برم ؛ ن ۱۰، ۲۸ = بری ؛ ن ۱۷ = ۴ ن ۲ = بغمزه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = بخنده ۵ ن ۱۰ = وحیف خورد ؛ ن ۱، ۵ دیگر ہمہ نسخہا = برصف حور ۶ ن ۱، ۱۲ = برکشد ؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = برکشید ۷ ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۷ = درد آلوده ؛ ن ۱، ۵ = دود آلود ۸ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹ = سوز ؛ ن ۸ = سود ۹ ن ۷ = سوزی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = سودی ۱۰ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = فروش ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ وغیرہ = فروش ۱۱ ن ۱۰، ۳۵ = ساید ۱۲ ن ۱۰ = اینک بدوزخ سوختیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیرہ = از بامِ دیر آویختم ۱۳ ن ۱، ۱۰ = یاد کرد ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = یار کرد۔

Marfat.com

(۱۸)

همه جویند بهشت و منِ بیباک[1] آن جا
که فزاید المی بر دلِ صد چاک آن جا

ای بهشت از چمن و بوی گلت شرمی باد[2]
که نیاسود کسی بی دلِ غمناک آن جا

کی دران بادیه مانند[3] قدم سوختگان
که نه با شعله ستیزد خس و خاشاک آن جا

جانبِ صید گهی می کشدم شوق که نیست
سرِ آهوی حرم لایقِ فتراک آن جا

طلبِ خونِ شهیدان که کند از تو به حشر؟
تیغِ کین گر کشد این غمزهٔ بیباک آن جا

طرفه رسمی متعارف شده در شهرِ وصال
که شمارند هنر شیوهٔ امساک[4] آن جا

در مزاریکه منم خفته، چو ماتم زدگان
غم و اندوه فشانند به سرِ خاک آن جا

ساقیا دفن کن از بعدِ هلاکم جایی
که بود بر سرِ من[5] سایه فکن تاک آن جا

عرفی و میکده و می، من و بزمی که مدام
ز هرِ چشم است به خاصیتِ تریاک آن جا

(۱۹)

تا خیالت کرده مشغولِ هم آغوشی مرا
باز می دارد[6] ز افغان ذوقِ[7] خاموشی مرا

صیدِ آن صیادِ بی مهرم که نازش[8] تا ابد
نیم بسمل دارد از تیغِ فراموشی مرا

اضطرابِ ذوق[9] بیهوشی[10] گدازد ورنه هست
هر نگاهت مایهٔ صد ساله بیهوشی مرا

حورِ کوثر یارب از آتش لبالب کن نه آب[11]
گر نصیبی هست فردا زان قدح نوشی مرا

---

[1] ن ۱۰، ۱۳ = غمناک؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیباک [2] ن ۵، ۲۹ = از چمن کوی گلی شرمت باد؛ ن ۱۰ = از چمن و بوی گلت شرمی باد [3] ن ۱۰ = نیاسود دمی، بدل و غمناک آنجا؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخها = نیاسود کسی بی دل غمناک آنجا [4] ن = ماند؛ ن ۸، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ماند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹ = باشد [5] ن ۸، ۲۳، ۲۸، ۳۶، ریاض = سایه فکن بر سرِ من؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۱۷ = بر سرِ من سایه فکن [6] ن ۳۵ = می دارد فغان از؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = می دارد ز افغان [7] ن ۱۰ = رسم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ذوق [8] انیس = صیدش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ وغیره = نازش [9] ن ۱، ۵، ۲۳، ۳۵ = ذوق؛ ن ۲، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = شوق [10] ن ۱۰ = را بیهوش دارد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره دیگر همه نسخها = بیهوشی گدازاست ازنه؛ ن ۳۶ = بیهوشی گدازد ورنه [11] ن ۳ = به آب؛ ن ۸، ۱۰ = نه آب؛ ن ۲۳ = کن مرا؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = که من را؛ ن ۲۹ = نه ز آب۔

Marfat.com

عنان دہم نفسِ غم شمار را بر دوست کہ نیست حوصلۂ کوہِ غم صبایی را
بہ گریہ مستِ تبسّم کنم لبش وان گہ برون دہم[1] جگر آلودہ ماجرایی را
چہ آرزوست کہ عرفی بیان کند امروز[2]
روان کنید بہ تحصیلِ این دعایی را

(۲۲)

زاہد برو از دیر و بجو[3] راہِ حرم را آلودہ بہ تذویر مکن بیتِ صنم را
مُنعم مکن اندیشہ کزین شیوہ چہ زاید از نعمت وزر حاملہ کن جیب و شکم را
بستیم[4] لب و پای طلب نیز شکستیم
از بی طلبان مژدہ دہید اہلِ کرم را

(۲۳)

گر بود[5] بادل سرِ پیوند گیسوی ترا از چہ می پوشد ز چشمم ہر نفس روی ترا
می دہد طورِ تو ای بدخو گواہی گو مباش جامۂ خونین بہ محشر کشتۂ خوی ترا
خاطرم از پرسشِ روزِ جزا ہم جمع نیست بسکہ می بینند مردم درمیان روی ترا
از تظلّم بسکہ کردم دادخواہان را دلیر رشکِ صحرای قیامت ساختم کوی ترا
وقتِ مردن چون سرِ عرفی گرفتی در کنار
کاش می غلطید و می بوسید زانوی ترا

(۲۴)

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = برم ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۶ = دہم [2] ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = امروز ؛ ن ۱۰، ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = یاران [3] ن ۱، ۵، ۳۵ ـ مجو ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بجو [4] در نسخۂ ہشتم اشعارِ زیر، کہ یکی ازان در قصیدہ یی ہم یافتہ می شود، اضافہ بزین غزل ہست و شعر دیگر شامل غزل دیگر است کہ بر یکی از صفحات آئندہ رقم شدہ است :

نوبت بہ من افتاد، بگریید کہ دوران آرایشی از نو بکند مسندِ جم را
در بحثِ دل و عشق تصرف نتوان کرد در خون کشد این مسئلہ برہانِ حکم را

[5] ن ۲۳ = پیوند بادل مشکِ گیسوی ترا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = بادل سرِ پیوند گیسوی ترا۔

Marfat.com

در لحد عرفی کفن سازم سیاه از دودِ دل
تا به اہلِ حشر بنماید سیہ پوشی مرا

(۲۰)

بادا بشارت[۱] ای دلِ محنت شناسِ[۲] ما — کاید[۳] غمی به کندنِ[۴] شہرِ حواسِ[۵] ما
ای خوشدلی بسوز که دشتِ ملامت است — آرایشِ[۶] عنانِ دلِ بی ہراسِ ما
ای عیش تلخ شو که زجامِ قبولِ عشق — مستِ تبسّم است لبِ التماسِ ما
از بہرِ عقلِ نوحہ گر ایمان و دین، که کو — آن شحنہ یی که داشت ازین پیش پاسِ ما
از شہرِ دل بلند[۷] شد افغان که حیف حیف — زین قصرہای عیش[۸] سلامت اساسِ ما
ای دل بریز بادۂ عشرت که می دہند — لبریز کرده از میِ اندوه کاسِ ما
ای جان[۹] بسوز جامۂ راحت که می کنند[۱۰] — از شعله تار و پودِ حریرِ لباسِ ما

عرفی ستم پذیریِ ما بین که در ازل
می رفت بر زبانِ ملامت سپاسِ ما

(۲۱)

برآورم به دل و جان درِ سرایی را — که آورم به درونِ وی[۱۱] آشنایی را
چو جان و دل همگی سدِّ راہِ غیر[۱۲] کنم — به حیرتم که چه سازم نثارِ پایی را
برون[۱۳] کنم غم و بزم از طرب کنم لبریز — که میل نیست به بیگانه آشنایی را

---

۱ ن ۱۰ = بشارت دل محنت شناس؛ ن ۸ = بشارت این دل محنت شناس؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای دل محنت شناس ۲ ن ۱۳ = سپاس؛ دیگر همه نسخ ها = شناس ۳ ن ۱۰ = کاید؛ همه نسخهای دیگر = کامد ۴ ن ۱۰ = بدیدن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکندن؛ ن ۸ = بکنه ۵ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هراس؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = حواس ۶ ن ۱۰ = درآتش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آرایشِ ۷ ن ۵، ۱۰، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = بلند؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = خراب ۸ ن ۱، ۵ = نیش، ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیش ۹ ن ۱۰، ۳۵ = دل، ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = جان ۱۰ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می کند؛ ن ۱، ۲، ۸ = کنند ۱۱ ن ۱۰ = دل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وی ۱۲ ن ۱ = عشق؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیر ۱۳ ن ۱۰ = برون غم است درون (از) طرب کنم لبریز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = برون کنم غم و بزم از طرب کنم لبریز۔

Marfat.com

عنان دہم نفسِ غم شمار را بر دوست که نیست حوصلۂ کوہِ غم صبایی را
بہ گریہ مستِ تبسّم کنم لبش وان گہ برون دہم[1] جگر آلودہ ماجرایی را
چہ آرزوست کہ عرفی بیان کند امروز[2]
روان کنید بہ تحصیلِ این دعایی را

(۲۲)

زاہد برو از دیر و بجو[3] راہِ حرم را آلودہ بہ تذویر مکن بیتِ صنم را
مُنعم مکن اندیشہ کزین شیوہ چہ زاید از نعمت و زر حاملہ کن جیب و شکم را
بستیم[4] لب و پای طلب نیز شکستیم
از بی طلبان مژدہ دہید اہلِ کرم را

(۲۳)

گر بود[5] با دل سرِ پیوند گیسوی ترا از چہ می پوشد ز چشمم ہر نفس روی ترا
می دہد طورِ تو ای بدخو گواہی گو مباش جامۂ خونین بہ محشر کشتۂ خوی ترا
خاطرم از پرسشِ روزِ جزا ہم جمع نیست بسکہ می بینند مردم درمیان روی ترا
از تظلّم بسکہ کردم دادخواہان را دلیر رشکِ صحرای قیامت ساختم کوی ترا
وقتِ مردن چون سرِ عرفی گرفتی در کنار
کاش می غلطید و می بوسید زانوی ترا

(۲۴)

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۲۲، ۲۹، ۳۵ = برم؛ ن ۸، ۲۸، ۳۶ = دہم [2] ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = امروز؛ ن ۱۰، ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = یاران [3] ن ۱، ۵، ۳۵، مجو؛ ن ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بجو [4] در نسخۂ ہشتم اشعارِ زیر، کہ یکی ازان در قصیدہ یی ہم یافتہ می شود، اضافہ بزین غزل ہست و شعر دیگر شامل غزل دیگر است کہ بر یکی از صفحات آئندہ رقم شدہ است:

نوبت بہ من افتاد، بگویید کہ دوران آرایشی از نو بکند مسندِ جم را
در بحثِ دل و عشق تصرف نتوان کرد در خون کشد این مسئلہ برہانِ حکم را

[5] ن ۲۳ = پیوند با دل مشکِ گیسوی ترا؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = با دل سرِ پیوند گیسوی ترا۔

Marfat.com

از حیات این[1] یک نفس دارم، برافگن پرده را — شربتِ دیدار بخش اینجان بلب آورده را

چون به جورت خو گرفتم مهر کمتر کن که نیست — لذّت از شهدِ وفا زهرِ ستم پرورده را

باز چشمم خون فشان شد[2] زان نگاهِ گرم آه — چون تسلّی سازم این شیون[3] بیاد آورده را

گر بگویم لذّتِ زخمی که بر جانم زدی — خون به جوش آید ز غیرت صیدِ بسمل کرده را

ده چه رحم است این، بهل عرفی که[4] ریزم خونِ خود
زندگانی تلخ باشد، زهرِ حسرت خورده را

(۲۵)

با یکی مغبچه می نوش و بباز[5] ایمان را — تا بکی پیش بری بدعتِ[6] شیادان را

این مزاریست که صد چون تو دران[7] مدفون است — که تو امروز بران[8] طرح کنی ایوان را

جمله در کشتیِ نوح اند[9] حریفان در خواب — ورنه هرگز نه نشانید[10] قضا طوفان را

بحث در[11] ردّ و قبولِ بتِ ترسا بچه است — ورنه از کفر زبونی نه بود[12] ایمان را

چون اثر در تو کند عشق که اعجازِ[13] مسیح — مرده را جان دهد آدم نه کند حیوان را

هم[14] نشین پر حذر و من غمِ دل گویم باز — زهر در کاسه و تکلیف کنم مهمان را

جنسِ دین را چه کساد آمده عرفی در پیش
که بجز مرده ز حافظ نه خرد قرآن را

---

[1] ن ۱۰ = امیدوارم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = این یک نفس دارم [2] ن ۱، ۲، ۵ = زان نگاه گرم، آه؛ ن ۱۰ = کرد آن نگاه گرم، آه [3] ن ۱، ۲، ۵ = شیون؛ ن ۱۰ = شیوه [4] ن ۱، ۵ = بریزم؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ریاض، مخزن = که ریزم۔ [5] ن ۱۱ = بیار؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و دیگر همه نسخه‌ها = بباز [6] ن ۹، ۱۱ = پیش بری لمعهٔ شادروان را؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = پیش بری بدعتِ شیادان را [7] ن ۵، ۸، ۱۰ = دران؛ ن ۱، ۹، ۱۱ = درو [8] ن ۹، ۱۱ = براو؛ ن ۱۰ = تا که امروز دران طرح کنی ایوان را؛ ن ۱، ۵ = که تو امروز بران طرح کنی [9] ن ۵، ۱۰ = و حریفان؛ دیگر نسخه‌ها = حریفان [10] نه نشانند رهی طوفان را؛ ن ۱ = نشناسد قضا؛ ن ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = نه نشانید قضا [11] ن ۸، ۳۶ = در؛ ن ۱، ۵، ۲۳، ۲۹ = ما؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ریاض با [12] ن ۱۰ = شود؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = نبود [13] ن ۱۳ = انفاس؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض = اعجاز [14] این شعر تنها در نسخهٔ سوم یافته شد۔

Marfat.com

(۲۶)

ندادی اذنِ منزل ساختن گر لطفِ شا[1] اینجا
مرا کی حدِّ آن بودی که سازم جایگاه اینجا

ازان در زیرِ ایوانِ شه این منزل بنا کردم
که باشد بر سرِ من سایهٔ لطفِ[2] الٰه اینجا

زمین و آسمان گر دشمنم باشد چه غم دارم
که دارد قربِ شا[3] هم از حوادث در پنا اینجا

چو گردِ مقدمِ شه زیبِ دامانم شود، دانی
که دامن را رسد صد ناز بر طرفِ کلاه اینجا

اگر نه گاهی اینجا سایهٔ شاه جهان[4] افتد
عجب دارم که افتد پرتوی خورشید و ما اینجا

خدایا[5] این عمارت را پسند شاه تا خواهم
به تقریبِ صله آزادیِ اهلِ گناه اینجا

بیا ای حاسدِ ظلمت سرشت این جا مصفا شو
که یابد جوهرِ آئینه دلهای سیاه[6] اینجا

کجا باغِ ارم را لطفِ این منزل[7] بود حاصل
که می روید ز فیضِ قربِ شه گلهای جاه اینجا

چه باشد جان، به پایش گوهرِ اخلاص می ریزم
کسی خواهم[8] بیارد مژده کامد[9] پادشاه اینجا

خدارا ای مصوّر صورتِ شه را رقم فرما
که هر گه در حرم باشد بسازم سجده[10] گاه اینجا

تماشا[11] گر بقدرِ حسنِ منظر می کنی عرفی
نگاهی جانبِ فردوس دارد صد نگا اینجا

(۲۷)

به بزمِ[12] وصلِ آن گل خوش بود ساغر کشیدنها
بر و یش دیدن و مستانه پیراهن دریدنها

نگویم بی گنه خونم مریز، اما بیاد آور
پس از خون ریزیِ من از تأسّف لب گزیدنها

نه سازد از خدنگِ دیگرم بسمل چو می[13] داند
که ناوک خوارِ او را بود ذوقی از تپیدنها

---

[1] ن ۱، ۳، ۸ = لطفِ الٰہ ؛ ن ۵، ۳۵ = لطفِ تو شاه ؛ ن ۱، ۱۰، ۳۶ = ایوانِ شاه [2] ن ۱۰ = آنم ؛ دیگر همه نسخه ها = شاهم [3] ن ۱۰ = سایهٔ شه فیض بخش افتد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = سایهٔ شاه جهان افتد [4] ن ۸ = خدارا ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹ = خدایا [5] ن ۱۰ = که یابد صیقلی آینه دلهای سیه اینجا ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = که نبود جوهر آینه دلهای سیاه اینجا ؛ ن ۲۳، ۳۵، ۳۶ = که یابد جوهر آیینه دلهای سیه اینجا [6] ن ۸، ۱۰ = منظر شود حاصل ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷ = منزل بود حاصل [7] ن ۱۰ = افشاندن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ و دیگر نسخه ها = می ریزم [8] ن ۱۰ = کسی خواهم ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = کسی باشد [9] ن ۱۰ = تماشا را بقدر ؛ ن ۲، ۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ وغیره = تماشا گر بقدر [10] این غزل تنها در نسخه های اول و پنجم و هشتم و سی و پنجم یافته شد [11] ن ۱، ۵ = کمی ؛ ن ۸ = چومی ؛ آرزو = که می ـ [12] در نسخه ها "کامد" است ولی "کاید" درست تر است ـ

Marfat.com

چو جان دادی به دردش زنده باش ای دل که در محشر نباشد مانعِ نظّاره شرم آرمید نها

حدیثِ دوستان با[1]داست در گوشم وگر عرفی

چه آرد بر سرم با این نصیحت ناشنید نها

(۲۸)

که[2] بی شرمانه از من گوید این پیغام راحت را که یک چندی برنج از ما و شکن عهدِ الفت را

چه داند کامِ شهدِ آلودِ غفلت پیشگان تلخی بلی باید چشانیدن به مانِ هرِ ندامت را

بریزای دل متاعِ راحت و فریاد کن[3] کاینک بگیرد هر که می خواهد، بهل کردیم قیمت را

حرامم باد ذوقِ عشق اگر تا جان و دل باشد بلب دندان فشارم یا گزم انگشتِ حسرت[4] را

زنند از ذوقِ ارواحِ شهیدان غوطها در خون چه خوش مرغابیان هستند دریای محبّت را

چو عرفی با خیالِ آن صنم خوش عشرتی دارم

برو جای دگر ای غم، فرو چین طرحِ صحبت را

(۲۹)

اگر[2] حجاب نه بندد لبِ تمنّا را؟ دگر عنان نه دهم شوقِ بی محابا را

اگر ز طورِ دلم شعله یی بلند شود ز راهِ طور بتابد عنانِ موسا را

به عهدِ او زکه جویم علاجِ تلخیِ کام؟ که زهر می چکد از شهدِ لب مسیحا را

مده به صبر فریبم که در محلّ ما به عافیت نه خرد کس دلِ شکیبا را

بدفعِ طعنهٔ کس[5] دوست را نموده به غیر[6]

حرام باد می دوستی زلیخا را

(۳۰)

بعدِ[2] هزار سال اگر جلوه کند به خاکِ ما تازه شود به کامِ او چاشنیِ هلاکِ ما

---

[1] ن ۱، ۸۰ = یاداست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باداست [2] این غزلها تنها در نسخه ها ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۵، ۸، ۱۷ = کن ؛ ن ۱ = کش ؛ ن ۳۵ = زن [4] ن ۱، ۸ = حیرت ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵، بهارعجم = حسرت [5] در تمام نسخه ها کسی هست [6] ن ۸ = تغیر ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = به غیر.

Marfat.com

جان غمِ او گرفت وگشت از برِ ما کناره جو — تا نه کشد به عشقِ او منّتِ اشتراکِ ما
داشت دلِ تو گه گهی میلِ مروّت[1] ای فلک — این همه بی اثر مهل نالهٔ دردناکِ ما
کشتهٔ حسرتیم ما بهرِ نشان[2]، هم نشین — بر سرِ نعشِ ما فگن جامهٔ چاک چاکِ ما

عرفی اگر نظر کنی از رهِ معرفت، بود
حبلِ متین اهلِ دل[3] دامنِ دلقِ چاکِ ما

(۳۱)

تا چند بی تو زهر شود می به کامِ ما — بوسی نگیرد از لبِ لعلِ تو جامِ ما
هرگز[4] نیافتیم رسولی که بی حسد — در گوشِ چون تویی برساند پیامِ ما
بنشین و خونِ دخترِ رز را حلال[5] کن — تر کن لبِ فرشته ز آبِ حرامِ ما
زانرو[6] که بی گنه دلِ ما می گزی[7]، ملک[8] — صد جا به نامهٔ تو نوشت است نامِ ما
در خلوتی که دخترِ رز نیست عیش نیست — داغ است شیخِ شهر ز عیشِ مدامِ ما
بی طالعیم ورنه درین طرفه صیدگاه — در راهِ مرغِ رام[9] فتادست دامِ ما
صبحِ گدا و شاه ز خورشید روشن است — گر قادری به بخش چراغی به شامِ ما
ما را بکامِ خویش بدید و دلش بسوخت — دشمن که هیچ گاه مبادا به کامِ ما
مردیم[10]، وجاودانه غمِ ناگزیرِ دوست — گوید به روزگار دلیلِ دوامِ ما
تا ملکِ سلطنت به گدایی گرفته ایم[11] — با سایهٔ همای بود چغدِ بامِ ما[12]

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = مرادت ؛ ن ۱۷، ۳۵، بهار عجم = مروّت [2] ن ۱۲، ۳۵ = نشانه ؛ ن ۸ = نشان [3] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = اهلِ دین ؛ ن ۱، ۵ = اهل دل [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هرگز نیافتیم ؛ ن ۳، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۹، ۳۶، ریاض، مخزن = در روزگار نیست [5] ن ۸ = خلاص کن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = حلال کن [6] ن ۱، ۳۵ = زانگه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = زان دم ؛ ن ۲۳ = زانرو [7] ن ۳، ۳۶ = می گزی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = بنگری [8] ن ۵ = فلک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = فلک ؛ ن ۲۹ = زنگ [9] ن ۲، ۸، ۱۲ = در ره گذارِ مرغ فتاده است دامِ ما ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = در راهِ مرغِ رام فتادست دامِ ما [10] این بیت تنها در نسخهٔ ۳ و ۳۶ وجود دارد. در نسخه های ۲، ۸، ۱۲، ۲۳ این بیت بطور زیر یافته شد: بردیم جاودانه غمِ ناگزیرِ دوست ✤ تا سایهٔ همای بود چغدِ بامِ ما. و در نسخهٔ ۸ بیت آینده باین طور یافته شد: تا ملکِ سلطنت به گدای گرفته اند ✤ گوید به روزگار دلیلِ دوامِ ما
[11] ن ۸ = تا ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۶ وغیره = ما [12] ن ۱۰، ۳، ۸، ۳۵ = تا ؛ ن ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = با

Marfat.com

عرفی بجو ز پیر مغان همتی اگر
گوئی جوابِ حافظِ شیرین کلام را

(۳۲)

قسمت چو خواهش آموخت درویش و پادشا را
این مایهٔ[1] فناجست، وان سایهٔ همارا

اینک دعا روا شد ای آه درد پیوند
در جلوه گاه تاثیر بیشی بود دعا را[2]

ای سرمهٔ سعادت وی توتیای رحمت
بیهوده چند گیرم جامِ جهان نما را

معشوق در بهشت است، عاشق به دوزخ اما
بیگانگی[3] محال است دلهای آشنا را

من جاهلم نیارم از خوب و زشت دم زد
هرکس[5] دلیل دارد، ملزم کند شما را

گر در قیامتت هست این نازِ عالم آشوب
خوش آفتست در پیش هنگامهٔ جزا را

شکرِ جفای معشوق[6] در ذمتم بماناد[7]
گر با وفا نه سنجم[8] کیفیتِ جفا را[9]

بد دشمن است عرفی با وی مورز خصمی
بسیار خصم کشت است از خجلتِ مدارا

(۳۳)

دردی[10] از غمزهٔ بی مهرِ تو در دل جان را
که بر و رشک بود خاصیتِ درمان را

ای که گفتی چه کنم کز دلِ تو خون بچکد[11]
با فلان گوی که برهم نه زند مژگان را

غم مخور گر به تو سلطان نه نشست ای درویش
آید آن روز که همخوابه شوی سلطان را

جان بباد از غمِ بی فایده دادن سهل است
گر توانی تو نگه داشتنی کن جان را

---

[1] ن ۸ = نامهٔ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مایهٔ (در نسخهٔ ۱۰ مصرع بطورِ زیر است: "آن آفتابِ حسنت این سایهٔ همارا"
[2] ن ۳، ۱۷ = روان؛ ن ۱، ۵، ۸ = روا [3] ن ۳، ۱۰ = مده؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخها = بود [4] ن ۳، ۱۰ = نتوان زهم جداگفت؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = بیگانگی محال است [5] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = گر تو دلیل داری الزام ده قضا را؛ ن ۱۰ = هرکس دلیل دارد ملزم کند شمارا [6] ن ۳ = جانان؛ دیگر همه نسخ = معشوق [7] ن ۱۰ = قربتم؛ دیگر همه نسخها = ذمتم [8] ن ۱۰ = جفا؛ دیگر همه نسخها = وفا [9] ن ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بسنجیم؛ ن ۱، ۸ = نه سنجم [10] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [11] ن ۵، ۸، ۱۷ مجمع = بچکد؛ ن ۲، ۳۵ = بچکد

Marfat.com

عرفی امشب شبِ وصل است، مدارا تا کی
کہ شبستان تو شرمندہ کند طوفان را (کذا)

(۳۴)

مدتی[1] شد کز لباسِ درد عریانم چرا
دستِ بی دردی نمی گیرد گریبانم چرا[2]

ہر قدم[3] صد جا بہ راہِ کعبۂ کویش، دگر
از گران باری امیدِ نیستی مانم چرا

شوق تا دامن گریبانم بدرّد چاک چاک
محرمِ رازی نمی دوزد گریبانم چرا

دردِ عشقت[4] در تمنای ہلاکِ خویشتن
تا سحر ہر شب نمی سازد[5] خدا خوانم چرا

بعد ازین عرفی مرا ہست آدمی خواندن غلط
من کہ عاشق نیستم خوانند انسانم چرا

(۳۵)

بسکہ[1] بود بہ درد و غم عشقِ تو رہنمون مرا
زمزمۂ طرب کند سوزِ غمت فزون مرا

گر نبود گل و سمن در تہِ خوابگاہِ من
بس بود این کہ افکند غمزۂ او نخون مرا

بسکہ بود بہ سوی غم میلِ دلِ بلاطلب
نشأہ فزای غم بود بادۂ لالہ گون مرا

(۳۶)

اگر[1] آسایشِ دل خواہم از دردِ تو، خون بادا
وگر خاری ز دل بیرون کنم، در جان دروں بادا

نخواہم[2] جرعۂ کامی کہ صد چشمش بود در پی
بکامِ دشمنان جامِ مُرادم سرنگون بادا

ترحّم می کند بر ناصحِ من طفلِ خود رایی
کہ چون من در کمندی چون تو بی رحمی زبون بادا

دریغ از یک[7] دم آسایش ز دردت، دہ غلط گفتم
معاذ اللہ چہ آسایش، دلم از درد خون بادا

---

[1] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [2] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بیدادی ؛ ن ۱۰ = بیدردی [3] ن ۵ = صد قدم ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ہر قدم [4] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشقش ؛ ن ۸ = عشقت ؛ ن ۱ = عشق [5] ن ۱۷ = ہمی سازد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نمی سازد [6] ن ۱۷ = ترحّم می کنم بر ناصح و بر خویش می گویم ؛ ن ۱، ۵ = ترحّم می کند بر ناصحِ خود طفلِ خود رایی [7] ن ۱ = در دم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = در دت ؛ ن ۳۵ = در درد و ؟

Marfat.com

چو از کامِ دلم[1] آگاه عرفی ماهِ من دایم
عنانِ کامِ دل در دستِ بختِ وارگون بادا

(۳۷)

ای[2] باغِ تو رنگین چمن از خونِ دلِ ما — آشفتگیِ زلفِ تو مجنونِ دلِ ما
از[3] تربیتِ شمعِ رُخت آئینہ زار است — در انجمنِ وصلِ تو بیرونِ دلِ ما
فارغ شود از تشنگیِ خونِ دو عالم
گر غمزۂ شوخت بہ چشد خونِ دلِ ما

(۳۸)

فارغیم[4] ای عاملانِ[5] شہر ز احسانِ شما — کشت و کارِ ما نمی گنجد بہ میزانِ شما
رندیم ای میرِ[6] دیوانِ قضا ثابت مکن — من صبوحی کردہ می آیم بہ دیوانِ شما
نیست غم ز آلودگی ای سالکانِ راہِ عشق — دست کوثر می فشاند گردِ دامانِ[7] شما
آفتابِ ما طلوع از جانبِ[8] یثرب نمود — فارغیم ای مصریان از ماہِ کنعانِ شما
رفتہ رفتہ کارِ خود می ساختم ناپائیدار — گر نگشتی دستگیرم فیضِ احسانِ شما
شب گذشت و جام می لب تر نکردی ای زاہدان[9] — مجلسِ رندان ندارد طاقتِ شانِ شما
دستِ عدل ای سینہ ریشان گر بنخشد مرہمی — طاقِ کسریٰ بشکند[10] چاکِ[11] گریبانِ شما
عرضِ مال ای منعمان بر میکشان بیصرفگیست[12] — خرجِ یک بزمِ شرابِ ماست سامانِ شما
از تبسم برلب[13] ای خوبان چرا منت نہید[14] — این ملاحت با نمک بہت از نمکدانِ شما

---

[1] ن ۱، ۵ = کام دلم آگاہ ؛ ن ۱۷ = کامِ تو برگردیدہ۔
[2] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد ــــ [3] ن ۱۷ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = از [4] ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = عاملان حشر ؛ ن ۸ = عالمان شہر، ن ۱، ۵ = عاملان شہر [5] ن ۱۰ = ارزد، ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = گنجد [6] ن ۱۱ = پیرِ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = میر [7] ن ۹، ۱۱ = ایوان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دامان [8] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = مشرق یثرب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جانب یثرب [9] ن ۵، ۹، ۱۱ = نکردی زاہد ؛ ن ۱، ۵ = نکردی زاہدان ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = نکردای زاہدان [10] ن ۹، ۱۱ = می کند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = بشکند [11] ن ۱۷ = خاکِ ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = چاک [12] ن ۹، ۱۱ = بی حرمت است ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بیصرفگیست ؛ ن ۸ = بی صرفہ گشت [13] ن ۹، ۱۱ = برسرِ خوبان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = برلب ای خوبان [14] ن ۹، ۱۱، ۳۵ = نہند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = نہید ؛ ن ۲۸ = نہد۔

Marfat.com

سوخت عرفی از حجاب ای ناکسانِ کوی عشق
شرمِ حرمت برنتابد روی مهمانِ شما

(۳۹)

هرگز[۱] آرایشِ صورت نبود پیشهٔ ما — صله از غمزهٔ شیرین طلبد تیشهٔ ما[۲]
عشق می آمد و شیرانِ جهان می گفتند — کاین سمومیست که آتش زده در بیشهٔ ما
قوّتِ بازوی عشق است که صد سدّه[۳] سوزیم — از رگ و ریشهٔ فردوس کشد ریشهٔ ما
گوهرِ ذره و خورشید[۴] مگر نتوان یافت[۵] — به که در پردهٔ حیرت شود اندیشهٔ ما

نفعِ غم پیشگی از ما طلبیدی عرفی
فرصتی باد که بنیاد کنی پیشهٔ ما

(۴۰)

عجب[۶] بخونِ ما زده غم پنجه در شکنجهٔ ما — عجب تر آنکه چکد خونِ غم ز پنجهٔ ما
اگر به چین[۷] جبین افکند حمایتِ عشق — نه[۸] آن چنان بگدازد زمین شکنجهٔ ما
ز مومیایی تسلیم نا امید مباد — شکسته خاطری از روزگارِ رنجهٔ ما

چو نقدهای تو از گنجِ معنوی عرفی
برون نیامده نارفته[۹] هیچ گنجهٔ ما

(۴۱)

امیدِ عیش[۱۰] کجا و دلِ خراب کجا — هوای[۱۱] باغ کجا، طایرِ کباب کجا
به می نشاطِ جوانی بدست نتوان کرد — سرورِ باده کجا، نشأهٔ شباب کجا
به ذوقِ کلبهٔ رندان کجاست خلوتِ شیخ — حریم کعبه کجا، مجلسِ شراب کجا
بلای دیده و دل راز پی شتابانم — کسی نگویدم ای خانمان خراب کجا

۱ن ۲۸، ۳۶ = هرگز؛ ن ۱۰ = ای که ۲ این غزل تنها در نسخه های دهم و بیست و هشتم و سی و ششم وجود دارد ۳ن ۱۰، ۲۸ = صدره سوزیم؛ ن ۳۶ = صدر شویم ۴ن ۲۸، ۳۶ = گوهر ذرهٔ خورشید؛ ن ۱۰ = گوهر و ذره و خورشید ۵ن ۱۰ = بگو؛ ن ۳۶ = نکو؛ ن ۲۸ = مگر ۶ این غزل تنها در نسخهٔ دهم و سی و ششم یافته شد ۷ن ۱۰ = جبین حسین؛ ن ۳۶ = نه چین جبین ۸ن ۳۶ = به آسمان بگذارد؛ ن ۱۰ = نه آن چنان بگذارد ۹ن ۱۰ = نارفته؛ ن ۳۶ = تا رفته ۱۰ن ۹، ۱۱ = عیش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عشق ۱۱ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هوای باغ کجا طایرِ کباب کجا؛ ن ۱۰ = نوای زاغ کجا و پرِ کباب کجا.

Marfat.com

بلند همتیِ ذرّه داغ می کندم[1] وگرنه ذرّه کجا مهرِ آفتاب کجا

نوای عشقِ ابد می سرود عرفی دوش
کجاست مطرب و آهنگِ این رباب کجا

(۴۲)

کارگاهِ عقل و دین ویران شد از تعمیرِ ما[2] خار و گل در آتش است از خامیِ تدبیرِ ما

شوخ طبعان را نه باشد کنجِ خلوت فیض بخش[3] سبحه را بازی گهِ طفلان شمار دیرِ ما

صد هزاران صورت است اما همه تمثالِ دوست غیرِ یک صورت نه سازد خامهٔ تصویرِ ما

شاهدِ تقصیرِ ما گر دل رباید دور نیست کلکِ رحمت می گشاید چهرهٔ تقصیرِ ما

ای که دایم چهرهٔ مقصود می بینی به خواب
سر به بالین کی نهی گر بشنوی[4] تعبیرِ ما[5]

(۴۳)

ای لاله زارِ حسنِ تو فردوسِ باغها اندیشهٔ وصالِ تو عطرِ دماغها

زنهار چون پیاله دهی روشگفته دار تا سلسبیل خون نشود در ایاغها

آوارگی نتیجهٔ شوق است ورنه من از رهبرانِ گم شده دارم سراغها

دیوانگان به بادیه میرند بیشتر سودایانِ بوی[6] تو در کنجِ باغها

زنهار یک نگه بغلط[7] سوی ما فکن[8] کز گوشه های چشمِ تو داریم داغها

گر گم شود فروغِ نظربازی از جهان
روشن کنم ز دیدهٔ عرفی چراغها

(۴۴)

---

[1] ن ۱۰ = بلند همتی از ره وداع می کندم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = بلند همتی ذره داغ می کندم [2] ن ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تدبیر؛ ن ۱ = تخمیر [3] ن ۱؛ ۳ = ۱۳، ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در [4] ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ = بشنوی؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نشنوی [5] ن ۱۰ = کوی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بوی [6] ن ۱ = نگاهِ غلط ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بنگهِ بغلط [7] ن ۱۰ = بکن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = فکن [8] این هر دو غزل در جواب غزلهای حافظ سروده شد۔

Marfat.com

از نو نوشت[1] و داد دلِ آرمیده را — غم نامه های شسته[2] و صد رہ دریده را
شادم که در تپیدنِ خاصی فگنده ام — ہر ذرّہ از وجودِ دلِ آرمیده را
الماس ریزہ کس نہ خرد در دیارِ عشق — کانجا بہ تو تیا نبود صلح دیدہ را
آوردہ ام بہ کف سرِ زلفی کہ بر دلم — شب کردہ صبحِ عافیتِ نادمیدہ را
تاثیرِ حسنِ دوست[3] ندارد خیالِ دوست — آبِ دگر بود ثمرِ نا مکیدہ را

عرفی بزیرِ تیغ مشو مضطرب کہ ہست
اجری دگر شہیدِ بخون ناتپیدہ را

(۴۵)

از نالۂ شبانہ اثر بردہ ایم ما — ناموسِ گریہ های سحر بردہ ایم ما
بادِ مراد اگر نہ وزد دم بدم چہ باک — کشتی ز موج فتنہ[4] بدر بردہ ایم ما
راہی کہ خضر داشت ز سرچشمہ دور بود — لب تشنگی ز راہِ دگر بُردہ ایم ما
سودِ متاعِ ما چہ بود کز دیارِ عمر[5] — مژگانِ خشک و دامنِ تر بردہ ایم ما
سرمای عافیت نشناسیم کز ازل — در گرم و سردِ عشق[6] بسر بردہ ایم ما
محمود گر ہما بدرِ عشق[7] بردہ بود — پروانہ های سوختہ پر بردہ ایم ما

خامی نرفت عرفی و گشتیم بحر و بر
بنشین کہ آبروی سفر بردہ ایم ما

(۴۶)

تا تیز[8] کردہ ای بہ سیاست نگاہ را — صد منّت است بر دلِ عاشق گناہ را

---

[1] ن ۵ = از نو نوشتہ داد ؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = نو نوشت داد ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = نو نوشت و داد [2] ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = سینہ ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۸، ۹، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = شستہ ؛ ن ۱۷ = کہنہ [3] این بیت تنہا در نسخہ های ۱، ۵، ۳۵ وجود دارد
[4] ن ۸ = فتنہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خیز [5] ن ۶ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۸، ۹ = عمر [6] ن ۱۰ = گرم و سردِ عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = گرم سیر [7] این بیت تنہا در نسخہ های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [8] ن ۱، ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = تاثیر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تا تیز ۔

Marfat.com

از گفتگوی سرد دمِ گرم بهتر است — هر چند دلگشای نیابیم[1] آه را
از ناز کرد حفظِ نگاهی که ذوقِ آن — دارد حرام چاشنیِ صد نگاه را
ای روی غم سیاه که از شرمِ گریه‌ام[2] — بر پشتِ پای دوخته چشمِ سیاه را
تلخی به عیشِ او نرساند ملالِ من — از ماتمِ گدا چه زیان عیدِ شاه را
فردا به خلق تا ننمایم عطای دوست — ثابت کنم به خویش دو عالم گناه را
هرگه رهم فتاد به صحرای معرفت[3] — با برق در معامله دیدم گیاه را

عرفی طمع مدار مدارا[4] ز خوی دوست
در دل نگاه دار سراسیمه آه را

(۴۷)

هر دم زند هوس به چراغِ دگر مرا — رسوا کند ز شکوه[5] داغِ دگر مرا
گو بوی گل بسوز دماغم که داده اند — از بهرِ بوی دوست دماغِ دگر مرا
مشتاقِ شمعِ طورم و هر دم، هجومِ شوق — آلوده می کند به چراغِ دگر مرا
هر محرمی که می کنم از وی سراغِ دوست — محتاج می کند به سُراغِ دگر مرا

عرفی نوا مجو که حریفان نه بلبل اند
هر دم مکُش به نغمهٔ زاغِ دگر مرا

(۴۸)

دادم به چشمِ او دلِ اندوه پیشه را — غافل که مست می شکند زود شیشه را
ای مدعی مکوش[6] که محکم گرفته است — عشقِ همیشه دامنِ حسنِ همیشه را

---

[1] ن ۵، ۱۷ = بیابیم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = نیابیم [2] ن ۱۰ = دیده‌ام؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیره = گریه‌ام
[3] ن ۱۰ = عافیت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = معرفت [4] ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = مدارا ز خوی دوست؛ مخزن = مدار مدار آرزوی دوست؛ ن ۲، ۲۳، ۲۹ = طمع مدار مدارا ز خلق؛ ن ۶ = طمع مدارِ مروت؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عرفی مکن فغان که عزیز است کوی دوست [5] ن ۶، ۸، ۹ = ز؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = به [6] ن ۱۰ = شکوه / شعله؛ همه نسخه‌های دیگر = شکوه
[7] ن ۵ = دیده اند؛ همه نسخه‌های دیگر = داده اند [8] ن ۳، ۶، ۹ = مکوش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ = بکوش.

Marfat.com

در بیستون به صورتِ شیرین نگاه کن — تا حسن[1] چون به سنگ فرو برده ریشه[2] را
فرہاد را چہ ذوق کہ او با وجودِ دل — در کارِ نقشِ[3] سنگ کند زخمِ تیشہ را
عرفی ببین فسردگیِ کشتِ ماہتاب
امشب کہ در بغل نہ نہادیم شیشہ را

(۴۹)

گرفتم اینکہ[4] شب در خواب کرد[5] پاسبانش را — ادب کی می گذارد تا ببوسم آستانش را
صبا از کوی لیلیٰ گر وزد بر تربتِ مجنون — کند آتش فشان چون شمع مغزِ استخوانش را
برآمد جان ز تن وان زلف[6] جوید آہنان مرغی — کہ از دامی شود آزاد و جوید آشیانش را
ز غیرت پیچ و تاب افتاد در رگہای جانِ من — ہمانا دستِ امیدِ کسی دارد عنانش را
ز ننگِ[7] آن قدم ہرگز بروی آستان ننہد — کہ ناگہ شب نہان بوسیدہ باشم آستانش را
دلم گم گشت و غمہای جہان عرفی طلبگارش
بہ دنبالِ غم افتم تا مگر یابم نشانش را

(۵۰)

خیز و بہ جلوہ آب[8] دہ سروِ چمن طرازِ را — آب و ہوا زیادہ کن باغچۂ نیاز را
صورتِ حال چون شود بر تو عیان کہ میرود — نازِ تو جنبش از قلم چہرہ گشای راز را
آہ کہ طبلِ جنگ زد آنکہ بگاہِ آشتی — چاشنیِ ستم دہد لطفِ الم گداز را
تازہ رمیدہ آہوان صیدگہِ تو پُر شود — نیم نفس عنان بدہ[9] شیوۂ ترک تاز را
تا حرمِ فرشتگان از دل و دین تہی شود — رخصتِ جلوہ یی[10] بدہ مجلہ نشینِ ناز را

---

[1] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، مخزن، ریاض، عرفات = حسن ؛ ن ۹، ۱۰ = عشق [2] ن ۹ = تیشہ ؛ دیگر نسخہ ہا = ریشہ [3] ن ۱۱ = زخم ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = نقش [4] ن ۹، ۱۷، مخزن = اینکہ ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخہ ہا = آنکہ [5] ن ۸، ۱۰، ۱۷ = سازم و ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹ = کردم [6] ن ۹ = زلف جوید آن چنانِ مرغی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض وغیرہ = زلف می جوید جوان مرغی ؛ ن ۱۷ = زلف می جوید جوان مردی [7] ن ۸ = رشک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخہ ہا = ننگ [8] ن ۱۰ = سازم ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = آب [9] ن ۸ = مدہ ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۵ وغیرہ = بدہ [10] ن ۱۰ = جلوہ مدہ ؛ ن ۳ = جلوہ می دہد ؛ ن ۶ = جلوہ گر دہد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جلوہ یی بدہ ۔

Marfat.com

ای که گشوده چشمِ جان در طلب حقیقتی　　طرفِ نقاب برفکن پردگیِ مجاز را

شربتِ ناز را کند تلخ به کامِ دلبران
عرفی اگر بیان کند چاشنیِ نیاز را

(۵۱)

عشق کو تا در بیابانِ جنون آرد مرا　　تشنه سازد، بر لبِ دریای خون آرد مرا

آن که می خواهد که غم آتش زند در خانه‌اش[۱]　　گو به عشرت خانه از بهرِ سکون[۱] آرد مرا

از مِی طامات خوش لایعقلم مطرب کجاست　　تا به هوش از نغمه‌های ارغنون آرد مرا

در بهشتم کن خدایا تا نه مانم شرمسار　　تا کی[۲] از شرمِ گنه دوزخ برون آرد مرا

عیسیٰ آسائش گزیند سامری تلخی کشد　　گر[۳] محبت بر سرِ سحر و فسون آرد مرا

می برد اندیشه ام در کعبه[۴] از دیرمغان　　می برد، باری نمی دانم که چون آرد مرا

تیشهٔ فرهاد مژگانست، فرمان ده که عشق　　دستها بر بندد و بر بیستون آرد مرا

گر بنالم[۶] عرفی از هوش و خرد معذور دار
من به این[۷] دادی نه خود آیم، جنون آرد مرا

(۵۲)

در باغِ طبیعت نه فشردیم قدم را　　چیدیم و گذشتیم گلِ شادی و غم را

نوبت[۸] به من افتاد، بگویید که دوران　　آرایشی از نو بکند مسندِ جم را

در بحثِ دل و عشق تصرّف نتوان کرد　　در خون کشد این مسئله برهانِ حکم را

الماس بود طعنه شنو از جگرِ ما　　بیهوده به زهر آب مده تیغِ ستم را

---

[۱] ن ۲، ۶، ۸، ۹ = شگون؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ و غیره = سکون　[۲] ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ = تاگه؛ ن ۱، ۲، ۹، ۱۷ = تاکه؛ ن ۶ = تاکی　[۳] ن ۱۷ = گر؛ ن ۱، ۵، ۸ = کز　[۴] ن ۲، ۴، ۹، ۱۷ = ازکعبه در؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۵ = درکعبه از　[۵] این بیت تنها در نسخه ۱۷ وجود دارد　[۶] ن ۲، ۲۹، ۳۵ = بنالد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و هم دیگر نسخه‌ها = بنالم　[۷] ن ۹ = بدین؛ دیگر نسخه‌ها = باین　[۸] این بیت شامل یکی از قصیده‌هاست.

Marfat.com

ما سجده برسایۂ[1] دیوارِ کنشتیم — از بی ادبان پرس حرمگاہِ صنم را
در روضہ چو با این دہنِ تلخ بخندم — بس غوطہ کہ در زہر دہم باغِ اِرم را

عرفی غمِ دل گر طلبِ جان کند از تو
زنہار برافشان و مرنجان دلِ غم را

(۵۳)

زو صلش یافتم ذوقی کہ نبود انتقام آنرا — کسی ہرگز چنین داغی بدل ننہاد ہجران[2] را
بہ سوی آفتاب از ناز نگشاید نظر لیکن — کند صد شیوہ ضایع تا بَرَد یک ذرّہ ایمان را
چنین دل مردہ نشین ای کہ نقدِ عصمتی داری — درِ میخانہ زن، کانجا فروشند آبِ حیوان را
اگر ساقی[3] تو باشی، با دلِ جمع از لحد فردا — بہ دیوانِ جزا آرم شراب آلودہ دامان را
بہ بخشا خلق را یارب، جحیم انقطاعِ من گردان[4] — مسخ اعمالِ زشتِ من کہ طاقت نیست میزان را
تو با این غمزہ چون آیی بہ صید انداختن، شاید — کہ در دل ناخنِ شاہین خلد کبکِ خرامان را
ہمان عشقی کہ از وی بر خلیل آتش گلستان شد — کنون در پای آتش می کند بر من گلستان را
سفال[5] از بہرمی جستم و در دیر مغان ناگہ — خضر بر سنگ دلہا زد سبوی آبِ حیوان را
گذر[6] کن بارِ دیگر بر شہیدِ جلوۂ حسنت — کہ با این حسن صد رہ می توان کشتن شہیدان را
خوشم با ناکسی[7] ہای خود ای عرفی کہ قبل از من — پریشان از پشیمانی نگردان ناپشیمان[8] را

(۵۴)

می کش و مستِ شیوہ[9] کن نرگسِ می پرست را — میکدۂ کرشمہ کن گوشۂ چشمِ مست را
کی دلِ ہرزہ گردِ ما گوشہ نشین شود، مگر — تیرِ تو یادش آورد قاعدۂ نشست را
آمدہ فوجِ تازہ یی جملہ شہادت آرزو — خیز و شرابِ دشنہ[10] دہ غمزۂ تیز دست[11] را
خیز و سماعِ شوق[12] کن، چند بہ حکمِ عافیت — در شکنی بگوشِ دل زمزمۂ الست را

---

[1] ن ۱۰ = ما سجدہ برِ کعبہ و دیوار کنشتیم ؛ در دیگر نسخ بطوریکہ نوشتہ شد [2] ن ۲۲ خلاصہ = نہادہ دوران ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ریاض = نہاد ہجران [3] این دو شعر در نسخۂ دہم وجود ندارد [4] ن ۲، ۸ = ناخوشی ؛ ن ۱۰ = ناکسی [5] ن ۱۰ = نامسلمان ؛ ن ۲، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = ناپشیمان [6] ن ۱۱، ۱۷ = عشوہ ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = شیوہ [7] ن ۲ = عشوہ ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = دشنہ [8] ن = نیم مست ؛ ن ۱۱ = نیز مست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = تیز دست [9] ن ۱۰ = سماع و وجد کن ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخہ ہا = سماعِ شوق کن [10] ن ۱ = بہ بزمِ دل ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخہ ہا = بگوشِ دل [11] تنہا در ن ۳۶ یافتہ شد۔

Marfat.com

زلفِ شکن فروش را بر دلِ من متاع بخش[1] یادِ زمانہ دہ زنو قاعدۂ شکست را
گرمِ زیارتت[2] حرم گشتہ ز بی خودی دلی[3]
یا صنمِ است بر زبان عرفیِ بت پرست[4] را

(۵۵)

کوی عشق است و ہمہ دانہ و دام است اینجا — جلوۂ مردمِ آزادہ[6] حرام است اینجا
ہر کہ بگذشت درین[7] کوی بہ بند[8] افتاد است — طایرِ بی قفس و دام کدام است اینجا
آنکہ ہر گام[9] نہ لغزید درین کو بدرفت[10] — صنعتِ[11] راہ روان لغزشِ گام است اینجا
عشرتِ بزمِ تو زانست کہ محنت برساست — صبحِ آن ناحیہ[12] وقت است کہ شام است اینجا
برو از عشق[13] بچین معرکہ ای شیخِ حرم — طفل را شیوۂ بازیچہ حرام است اینجا
در حرم ذکرِ بت ای دیر نشین خاصِ تو نیست[14] — للہ الحمد کہ این زمزمہ عام است اینجا
شوقِ موسیٰ چہ کہ آن مہ چو بر آید بر بام[15] — شعلۂ طور کمند افکنِ بام است اینجا
سرِ تقدیر دران حلقہ[16] رسد بختے[17] بگوش — سر این مسئلہ[18] مگشای کہ خام است اینجا
عشق بنشست زپا در رہِ جویایِ قرب — زاغِ اندیشہ ہمان کبک خرام است اینجا

---

[1] ن ۱۰ = بخش ؛ ن ۴، ۵، ۱۱، ۱۷ = کش ؛ ن ۱، ۲، ۳ = کن [2] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دلم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = حرم [3] ن ۶، ۹ = ولی ز بیخودی ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخہ ہا = ز بیخودی ولی [4] ن ۳ = ولیک ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = ولی [5] ن ۱، ۵ = می پرست ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = بت پرست [6] ن ۱۰ = آزاد ؛ ن ۹ = آسودہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = آزادہ [7] ن ۲ = ازین ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = درین [8] ن ۱۰ = زپا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = بہ بند ، ن ۹ = بلند [9] ن ۹، ۱۱، ۳۵ = آن کہ ہر گام بلغزید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷ وغیرہ = آن کہ ہر گام نلغزید [10] ن ۹، ۱۱ = درین کوی برفت ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = درین کو بدرفت [11] ن ۱۰ = صفت ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = صنعت [12] ن ۱۰ = این ؛ دیگر نسخہ ہا = آن [13] ن ۹، ۱۱ = برو از عشق ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بر در [14] ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = خاصِ من است ؛ ن ۸، ۹ = خاصِ تو نیست [15] ن ۳ = چو رسد بر لبِ بام ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۱۷ وغیرہ = چو آید بر بام [16] ن ۶، ۹ = حلقہ ؛ دیگر نسخہ ہا = نشاۂ [17] ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = پختہ ؛ ن ۱، ۵ = نکتہ ن ۲، ۱۱ = شحنہ [18] ن ۶ = سلسلہ ؛ دیگر نسخہ ہا = مسئلہ ۔

Marfat.com

عرفی از ہر دو جہان می رمد الّا درِ دوست
ہمہ جا وحشی ازان است کہ رام است اینجا

(۵۶)

نی مہرِ دوست خواہم[1] نی کینِ دشمنان را
یک طور دوست دارم بی مہر و مہربان را

غم می کشد عنانم من ہم شتاب دارم
از من دعا بگویید[2] یارانِ شادمان[3] را

مستانہ گر بتازم عیبم مکن کہ شوقش
پر[4] می دہد بہ مرکب سر[5] می دہد عنان را

بشنو ترانۂ عشق ای بلبلِ بلاغت
بیدار دار[6] گوش و در خواب کن زبان را[7]

گفتم بگوشِ توفیق[8] کای دشمنِ مروّت
تا کی فراقِ خرمن این مورِ ناتوان را

گفتا مروّت این است کز پا درافکنیمش[9]
تا آنکہ جوید[10] از غیر در خود بیابد[11] آن را

آوارگی ست رہبر در وادیِ محبّت
طوفان بود معلّم دریای بیکران را

عرفی بہ گیتی از خلد آمد کہ باز گردد
غافل کہ تازہ پرواز کم سازد آشیان را

(۵۷)

نداد نورِ شراری چراغِ ہستیِ ما
گلی نہ چید ز شاخی دراز دستیِ ما

عنایتِ[12] صمدی ردِّ کفر ما نکند
اگر کمال پذیرد صنم پرستیِ ما

سرِ فتادگیِ ما بہ عرش می ساید
کلاہِ فخرِ بلندی ربود پستیِ ما

ز نیم مستیِ ما زان کرشمہ می سازد[13]
کہ چشمِ شاہدِ عشق است نیم مستیِ ما

---

[1] ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ = بینم ؛ ن ۶، ۹ = خواہم [2] ن ۹ = سلام گویید ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = دعا بگویید [3] ن ۲ = مہربان ؛ ن ۶، ۱۰ = دوستان ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخ = شادمان [4] ن ۱۱ = گرمی ؛ ن ۱۷ = برمی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰ = پرمی [5] ن ۱۱ = نرمی دہد ؛ ن ۱۰ = دامن درد عنان را (کذا) ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = سر می دہد [6] این بیت فقط در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۰ شامل این غزل است [7] ن ۸ = ساز ؛ دیگر نسخہ ہا = دار [8] ن ۱، ۸ = گوشت ؛ دیگر نسخ = گوش و [9] ن ۹ = کز خود در ؛ دیگر نسخہ ہا = کز پا در [10] ن ۲ = خواہد ؛ دیگر ہر نسخ = جوید [11] ن ۱، ۵، ۱۷ = بیند ؛ ن ۲، ۳، ۵ (حاشیہ)، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = بیابد [12] مرزا غالب گوید : وفاداری بقدرِ استواری عین ایماں ہے مرے گر بتکدے میں کعبے میں گاڑو برہمن کو [13] ن ۲ = سازد ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = بارد [14] "بکوش توفیق" باعثِ شدلیدگی مفہوم است۔

Marfat.com

دمی که عشق بتازد به قلبِ ما عرفی
به تاجِ عرش نشیند غبارِ هستیِ ما

(۵۸)

التفاتی نیست با امّید مطلوبِ مرا — مرحمت بایاس[1] باشد خوی محبوبِ مرا
تا به حالِ من کند اندیشه هامی باطلش — پیشِ او در آتش اندازید[2] مکتوبِ مرا
در حجاب افتاده زین غمخانه می ناید[3] برون — دشمنی با خویش تا کی جانِ محبوبِ مرا
گفتگوهای دلِ شوریده[4] ام[5] باطل مدان — بهره ای از هوشمندی هست مجذوبِ مرا
گریه را ذوقیست کانرا تهمتی باعث بس است — ورنه یوسف در گریبان است یعقوبِ مرا
حسن و ناز و غمزه[6] خواهد مردمی شرم[7] و ادب — حسن اهلیت دهد آزارِ محبوبِ مرا
ناصبوری گر کند عرفی دلم عیبش مکن
ناصبوری شرطِ اسلام است ایّوبِ مرا

(۵۹)

در نوبهار باده نه نوشد کسی چرا — می در پیاله، زهد فروشد کسی چرا
مرغان چنین به شوق[8] بهاران چنین بذوق[9] — همراهِ بلبلان نخروشد کسی چرا
سررشتهٔ معامله در دستِ قسمت است — با دشمنان به مهر نه جوشد کسی چرا
صد دشمنم[10] به خون بحل و تشنه دوستم — این بی خمار باده نه نوشد کسی چرا
چون دم بدم عنایتِ توفیق ممکن است — در تنگنای نزع نکوشد کسی چرا

---

[1] ن ۱۰ = پایان و دیگر نسخه ها = بایاس [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = اندازید و ن ۳، ۶، ۱۶، ۱۷ = اندازند [3] ن ۱۷ = ماند برون و ن ۲، ۸، ۹ = آید برون و ن ۴، ۳۵ = ناید برون [4] ن ۱۰ = دیوانه و همه نسخه های دیگر = شوریده [5] ن ۹ = را و ن ۱، ۵، ۸ وغیره = ام [6] ن ۹ = جلوه و ن ۶ = غمزه و ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = عشوه [7] ن ۸ = غلط ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = شرم [8] ن ۱، ۵، ۱۰ = بندوق و ن ۶، ۸، ۱۷ = بشوق [9] ن ۱، ۵، ۱۰ = بشوق و ن ۲، ۶، ۸، ۱۷ = بذوق [10] ن ۱ = دشمنان و ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = دشمنم۔

Marfat.com

هم دوستی ست عرفی و هم رفع دشمنی ست
عیبِ غنیم و دوست نپوشد کسی چرا

(۶۰)

شب تا سحر کنم عجز تا بوسم آستان را — آخر سفارشی[1] کن بیدرد پاسبان را
کین را بمهر مفروش ای عشقِ[2] دوست دشمن — زین بهترک فرا گیر یارانِ خرده دان[3] را
تا کی فروشم آخر بیسود گوهرِ مهر[4] — هر چند گفته باشم من دوستم زیان را
من بلبلِ بهشتم[5]، اما درین گلستان — در روزِ بد نهادم بنیادِ آشیان را
پروای گشتنم[6] نیست اما به موسمِ گل — آب و هوای گلشن آتش کند عنان را
عشقم[7] ببست[8] و افکند در پیشِ دردِ محنت — سلطان شکارِ لاغر نخشد ملازمان را
بشنو ترانهٔ عشق ای بلبلِ بلاغت[9] — بیدار ساز گوشت، در خواب کن زبان را
عرفی نکرده صیدی در دشتِ معرفت لیک
بنشاند پر به ناوک بر بسته زه[10] کمان را

(۶۱)

نوشد اروِ نشاءِ علت نهد[11] در جانِ ما — در خمارِ معجز افتد عیسیٰ از درمانِ ما
آبروی شمع را بیهوده نتوان ریختن — صد شبِ یلداست در هر گوشهٔ زندانِ ما
ما خجل اما سخن در صنعتِ مشّاطراست — گر نمودِ کفر دارد شاهدِ ایمانِ ما
زخمها برداشتیم و فتح ها کردیم لیک — هرگز از خونِ کسی رنگین نشد میدانِ[12] ما

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = سفارشی ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱ = سپارشی [2] ن ۱، ۵، ۳۵ = عشوه ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ وغیره = عشق [3] ن ۱۰ = نکته دان ؛ دیگر همه نسخه ها = خرده دان [4] ن ۱، ۵ = عشق ؛ همه نسخه های دیگر = مهر [5] ن ۹ = مرغِ بهشت بودم ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخه ها = من بلبلِ بهشتم [6] ن ۸ = گلشنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = گشتنم ؛ ن ۹ = گشتنم [7] ن ۲ = عشقت ؛ همه نسخه های دیگر = عشقم [8] ن ۹ = بهشت ؛ دیگر همه نسخه ها = ببست [9] درین غزل این بیت تنها در نسخه ها ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۱ یافته شد [10] ن ۱، ۲ = برسینه زد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخه ها = بربسته زه [11] ن ۸، ۱۰ = بر جانِ ما ؛ دیگر نسخه ها = در جانِ ما [12] ن ۱، ۳، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = میدان ؛ ن ۲، ۹ = دامان ۔

Marfat.com

چشم اگر باز است اگر پوشیده از هم نگسلد — آمد و رفتِ نظر در[1] دیدهٔ حیرانِ ما
نی ز عصمت پاکدامانیم کز ناموس و ننگ — می کند آلودگی پرهیز از دامانِ ما
معنیِ روشن برون می جوشدم عرفی ز دل
در سیاهی می نگنجد چشمهٔ حیوانِ ما

(۶۲)

از بسکه در معارضه دیدم مثالها — عاجز شدم ز کشمکشِ احتمالها
با آنکه، هیچ مطلبِ ممکن روا نشد — دل خوش نمی کنیم[2] مگر از محالها
آنجاست[3] برگِ عیش[4] که هر سو فشانده اند — پروانه های سوخته پرها و بالها
مشغولِ دردِ خویش[5] چو مستانِ عشق باش — همدرد و همنشین و عیان نیست حالها
در ملکِ عشق هر که شفا یابد[7] از مرض — رسوای خلق گردد و گویند سالها
صدره گشوده[9] پرده و نشناخت چشمِ عقل — با آنکه آشنا شده بود از مثالها
گه گه[10] فتد ز طاقِ دلِ دوستان ولی — خورشید را زیان نرسد زین زوالها
عرفی اگر به انجمنِ بی غمان نشست — کز جامِ جم شراب کند در سفالها

(۶۳)

گریه بر جوشانم و شویم دلِ دیوانه را — تا کنم آرایش از بهرِ صنم بتخانه را
کی به این شوق از وصالِ شمع گردد کامران — بال اگر از شعلهٔ آتش بود پروانه را
از بساطِ عشق بازارِ ازل برچیده ام — این نگاهِ حسرت و این گریهٔ مستانه را
باز در بزمی قدح گیرم بلب کانجا مدام — ساقی از آتش[11] لبالب می کند پیمانه را

---

[1] ن ۱۰ = از ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = در [2] ن ۱، ۳۵ = نمی کنم مگر از احتمالها ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نمی کنیم مگر از محالها [3] ن ۱۰ = اینجا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = آنجا [4] ن ۹ = بزم عیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، و دیگر نسخها = برگ عیش [5] ن ۲، ۶، ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = خویش [6] ن ۲، ۸ = همدردِ همنشین عیان ؛ ن ۱، ۲، ۳۵، ۵، همدرد و همنشین و عیان ؛ ن ۹ = همدرد و هم عنان عیان [7] ن ۱ = یافت ؛ نسخهای دیگر بشمول ۱، ۵، ۸ = یابد [8] ن ۱ = عشق ؛ همه نسخهای دیگر بشمول ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = خلق [9] ن ۲، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = گشاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گشاد ؛ ن ۳، ۳، ۸ = گشوده [10] ن ۱۰ = هرگه ؛ همه نسخهای دیگر شامل ۱، ۵ وغیره = گه گه [11] ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹ = آتش ؛ ن ۱۰ = حیرت ؛ ن ۸، ۲۸ = حسرت.

Marfat.com

عشق را بدنام[1] کردی سینہ بر آتش مسای[2] — شعلہ نوشی[3] کن، بہل بازیچۂ پروانہ را
نالہ یی کردم ز جورش، گفت جای[4] کاشنا — رنجہ گردد، چون بیاز ارد کسی بیگانہ را

پارۂ یی دل می خورم عرفی ز قربانگاہِ عشق
مرغِ آتش خوارہ جز[5] اخگر نہ خواہد دانہ را

(۶۴)

چراغِ عشق بہ گلخن[6] شود دلیل مرا — بہ گشتِ گلشنِ[7] خود می برد خلیل مرا
ز باغِ وصل ثمر خواہم آن قدر کہ دہند — کجا نظر بہ کثیر است یا قلیل مرا
روای مگس، بہ مگس ران مساز محتاجم — کہ منفعل نہ کند بالِ جبرئیل مرا
علاجِ تشنگیم خونِ دل کند ورنہ — ز روی لب[8] گذرد نہرِ سلسبیل مرا
دلم ز جورِ خسیسان[9] الم کشد ورنہ — نمی گزد[10] ستمِ مردمِ اصیل مرا
تمام[11] خون شدہ ام تا[12] بخت کو کہ غمزۂ دوست — بہ شاہراہِ شہادت کند سبیل مرا
فغان ز جلوۂ حسنت[11] کہ با سخاوتِ عشق — بہ پر فشاندنِ جان می کند بخیل مرا
چگونہ باورم آید ز اہلِ حسن وفا — کہ کردہ حسنِ تو ملزم بہ صد دلیل مرا

کجاست عرفیِ مجنون کہ تا[13] ز یانۂ او
ز کوی عشق[14] بر آرد ہزار میل مرا

---

[1] ن ۱۰، ۱۷ = شرمندہ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۸، ۱۷ = بدنام [2] ن ۸ = منہ، ن ۱۰ = مساز؛ ن ۲، ۲۸ = مسای؛ ن ۱۸ = متاز [3] ن ۱۰، ۲۸ = نوش ای دل؛ ن ۲، ۸، ۱۷ = نوشی کن [4] ن ۲۸ = جان و آشنا؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = جای کاشنا [5] ن ۸ = کی لذت شناسد؛ ن ۲۹، ۳۶ وغیرہ = جز اخگر نخواہد [6] ن ۱، ۵ = گلشن؛ ن ۱۲ = گلبن؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۹، ۱۷، ۲۸ = گلخن [7] ن ۵، ۱۱ = گلخن؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = گلشن [8] ن ۱، ۵، ۸ = دل؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۵ = لب [9] ن ۱۰ = نخیلان؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخہ ہا = خسیسان [10] ن ۲، ۸، مخزن = کشد؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = گزد [11] این ابیات تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [12] ن ۱۷ = بحث؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بخت [13] ن ۱۷ = تا زمانۂ او؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = تا زیانۂ او [14] ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ریاض عقل؛ دیگر نسخہ ہا مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق

Marfat.com

ردیف بای عربی

(۱)

دل چو[1] به غم شاد زیست مهر و وفا زو[2] طلب — غم چو گوارا فتاد برگ و نوا زو[3] طلب
یا به دعا غیرِ درد از درِ[4] یزدان مخواه — یا به طلب گر خوشی ترکِ دعا زو طلب
چون روشِ عهدِ ما کرده فلک وارگون — تشنه رسی چون به خضر زهرِ فنا زو طلب
آنکه کشد یک شراب نرو مطلب دُرد و صاف — وآن[5] که خورد نوش و زهر درد و دوا زو[6] طلب

از چه روی نزدِ شیخ جانبِ عرفی شتاب
مطلب اگر هایِ و هوست خیز و بیا زو طلب

(۲)

صد قول به یک زمزمه طی می کنم امشب — مستی نه به اندازهٔ مَی می کنم امشب
مجنونِ ترا قبله اجابت ز دعا برد[7] — هنگامِ دعا روی به حی می کنم امشب
آن خنده که دی ساغرِ جم داشت به خورشید[8] — بر جامِ جم و مجلسِ کَی می کنم امشب
نگشود[9] درِ گفت و شنودم به مشایخ[10] — این داد و ستد با دف و نی می کنم امشب
همت نه متاعیست که ارزد به تفاخر — این عربده[11] با حاتمِ طی می کنم امشب
تا کی طلب از وادیِ راحت کندم دور[12] — این ناقه درین مرحله پی می کنم امشب

---

[1] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = کہ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸ = چو [2] ن ۵، ۶ = برگ و نوا؛ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷ = مہر و وفا [3] ن ۶ = زان؛ دیگر نسخہ ہا = زو [4] ن ۶ = ہیچ ز؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = از درِ [5] ن ۱، ۲ = آنکہ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = وانکہ [6] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = نوش زہر؛ ن ۲، ۱۷ = نوش و زہر؛ ن ۲۸ = نیش و زہر [7] ن ۱، ۵، ۱۱ = بود؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۵ = برد [8] ن ۱۰ = من؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخہ ہا = جم [9] ن ۱ = داد؛ دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۸ = داشت [10] ن ۶ = بگشود؛ ن ۲، ۱۷ = نگشودہ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = بگشود [11] ن ۶ = بمناجات؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = بہ مشایخ [12] ن ۶ = عربدہ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = نزہ [13] ن ۲، ۱۰، ۱۲ = ہمت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸ و دیگر نسخہ ہا = راحت۔

Marfat.com

عرفی لبِ من درد به افغان نه گشوده است
این ناله به فرمودهٔ نی[1] می کنم امشب

(۳)

همانا[2] مدّعی حالِ مرا بیند خراب امشب — که در پرسیدنِ حالم ندارد اضطراب امشب
به رنگی در خمار آمد برم کز سرگرانیها — مرا می کُشت اگر پیدا نمی کردم شراب امشب
ز شوخیها دلم را خون نه می سازد خیالِ او — مگر در سینه از افسانهٔ[3] دل شد بخواب امشب
مکش پا از سرِ بالینِ عرفی امشب ای بدخو
که حالِ خستهٔ عشقِ تو می بینم خراب امشب

ردیف تای فوقانی

(۱)

بر[4] میانِ فتنه شوخی طرفِ دامانی شکست — ترکتازِ غمزه هر سو[5] فوجِ ایمانی شکست
ملکِ حسن از شیوه خالی کرد تا گشتم[6] خراب — کافرستانی بهم زد تا[7] مسلمانی شکست
شکرِ طالع می کنم با آن که از پایم فکند — زانکه هر خاری به پایم در گلستانی شکست
هر که با آن نامسلمان یک نفس همراه شد — با خدای خویش در هر گام[8] پیمانی شکست
قابلِ رنجِ[9] محبت کس نیامد[10] در وجود — رنگِ روی خویش را هر کس به دستانی شکست
گر سلیمان است و گر موری[11] درین[12] معنی گداست — هر که دست از آبرو شست او لبِ نانی شکست

---

[1] ن ۲، ۳، ۸ = نی؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۳۵ وغیره = می [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [3] ن ۸، ۱۷ = از افسانه دل باشد بخواب؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = از افسانه دل جوید بخواب ★ [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲ = در؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بر [5] ن ۲، ۸ = غمزه اش هر گوشه خاقانی؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵ = غمزه هر سو فوج ایمانی [6] ن ۱۰ = خالی گشت گشتم من خراب؛ ن ۸، ۹، ۱۱ = خالی گشت تا گشتم خراب؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = خالی کرد تا گشتم خراب [7] ن ۱، ۵، ۸، ۹ = تا مسلمانی؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۸ = نامسلمانی [8] ن ۱۰ = کار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = گام [9] ن ۶، ۹، ۱۰ = درد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = رنج [10] ن ۶، ۸، ۱۰، ۲۸ = نیاید؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۲، ۱۷، مخزن = نیامد [11] ن ۳، ۴، ۵ = در موری؛ ن ۱۷ = اگر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = وگر [12] ن ۱، ۵ = درین معنی؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۴، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که در معنی؛ ن ۹ = که در معنی یکیست ★؛ ن ۳۵ = از افسانهٔ دل شد بخواب۔

Marfat.com

شیدِ صوفی طالبانِ کعبہ را گمراہ کرد　　نامسلمانی در آمد، فوجِ ایمانی شکست
تا دلِ عرفی شکست آشوب در عالم فتاد
این نہ موری بود پنداری سلیمانی شکست

(۲)

یک[1] سخن نیست کہ خاموشی ازان بہتر نیست　　نیست علمی کہ فراموشی ازان بہتر نیست
اینک اصحابِ حرم حاضر و انواع[2] صلاح　　کو صلاحی کہ قدح نوشی ازان بہتر نیست
گرچہ از ہمنفسان جملہ وفا می بینم　　آن وفا کو کہ جفاکوشی[3] ازان بہتر نیست
خرمنِ انس[4] بیک جرعۂ مستی مفروش　　کان متاعیست کہ بیہوشی ازان بہتر نیست
نیست ہشیاریِ آسودہ دلان قابلِ راز　　این قدر ہست کہ بیہوشی ازان بہتر نیست
گفتیم عیبِ تو عرفی بہ چہ پوشیم، بگو
ہر لباسی کہ تو می پوشی ازان بہتر نیست

(۳)

ماتشنہ لب و چشمۂ حیوان نفسِ ماست　　درویشِ جہانیم و ہما در قفسِ ماست
آن کعبہ روانیم کہ در بادیۂ راز　　خاموشیِ جاوید فغانِ جرسِ ماست
آن زہر پرستی کہ بود در شکرستان　　بیگانہ زخایدنِ شکّر مگسِ ماست
مادست و دہن سوختۂ لقمۂ عشقیم　　دوزخ جگرش آبدہ ریزانفسِ ماست
از لذّتِ امیدِ تماشای تو مردن　　در باغِ تمنا[5] ثمر پیش رسِ ماست
داغی کہ امان جوید[6] ازو سینۂ دوزخ　　در باغِ محبت[7] ثمرِ نیم رسِ ماست

---

[1] ن ۹، ۱۷ = سخنی؛ ن ۱، ۵ و دگر ہمہ نسخہ ہا و عرفات و خلاصہ و منتخب و ریاض ۔ یک سخن [2] ن ۹ = ارباب؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = انواع [3] ن = فراموشی؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = جفاکیشی؛ ن ۶، ۲، ۴ وغیرہ = جفاکوشی [4] این بیت تنہا در نسخۂ ۱۷ یافتہ شد [5] ن ۲ = در باغ تماشا ثمر پیش رسِ؛ ن ۴، ۸ = در باغ تمنا ثمرِ نیم رسِ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶، ریاض = باغ تمنا ثمر پیش رس [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = تمنا؛ ن ۱۰ = یا بدکو؛ ن ۱، ۱۷ = جوید [7] ن ۲ = تماشا۔

Marfat.com

مرغانِ اجابت همه بریان و کباب اند　　در باغِ دعای که نسیمش نفس ماست

عرفی کسِ ماهر که شود، حیله فروش است
در بی کسی آویز که بی[1] گفت کس ماست

(۴)

مست و بدخویم و هم صحبتِ جانانهٔ مست　　فتنهٔ انگیز. بود اُنسِ دو همخانهٔ مست
همه محتاجِ شرابیم ولی ساقیِ عدل　　ندهد ساغرِ هشیار چو[2] پیمانهٔ مست
قولِ اربابِ خرد دستکشِ صد عرض است　　هیچ افسانه چنان نیست که افسانهٔ مست
ابله[3] و مست و خرد پیشه و هشیاری کیست　　مصلحت دان طلبی، روسوی فرزانهٔ مست
شورِ عالم همه جمع است دران نرگسِ شوخ　　مجمعِ فتنه و آشوب. بود خانهٔ مست

دوش با عرفیِ دیوانه زدم جامی چند
چه بلا فیض دهد صحبتِ دیوانهٔ مست

(۵)

ایما[4] و اشارت نه به اندازهٔ راز است　　این رشته به انگشت[5] نه هیچی، که دراز است
عشق آفتِ سلطان بود آرایشِ بنده　　این مسئله در نسخهٔ محمود و ایاز است
یارب تو نگه دار دلِ خلوتیان را　　کان مغبچه مست است و درِ صومعه باز است
خون نابهٔ حسرت چکدم[6] از مژه[7] هر گاه　　بینم[8] که خداوندِ کسی. بنده نواز است
این[9] قهقههٔ عیش که با کبکِ دلِ ماست　　باور نه توان کرد که در چنگلِ باز است
ماهیت هر چیز که اندیشه کند فهم　　برحق نه کنی حمل که در تحتِ مجاز است
ما بی بصر و لیک درین جادهٔ هموار　　نالیم که در جمله نشیب است و فراز است

---

[1] ن ۱۰ = پی؛ ن ۱۷ = می؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ وغیره = بی　[2] ن ۹ = به؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چو　[3] ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = ابلهِ مست و خرد پیشهٔ هشیار؛ نما، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ابله و مست و خرد پیشه و هشیار　[4] ن ۹ (اضافات)، ۱۱ = بیداد گر روی تو؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = ایما و اشارت نه به　[5] ن ۹ = باریک؛ ن ۱ و دیگر نسخه ها = با انگشت　[6] ن ۹، ۱۱ = چکد از هر مژه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = چکدم از مژه　[7] ن ۸ = چو؛ و دیگر نسخه ها = که　[8] ن ۵ = آن؛ ن ۱، ۸ = این

Marfat.com

با شیفتهٔ بت چه کند وعظِ تو ای شیخ — سجاده بانداز که هنگامِ نیاز است[1]
گر دوست به صلح آیدم ای محرمِ[2] وحدت — گو حجله بیارای[3] که اینجا همه ناز است[1]
تا دل نشنود آیتِ راز از حرمِ دوست — اینها که بخواندند و نوشتند[4] نه راز است[1]

هر چند که عرفی پیِ تحقیق شتابد
مشتاب ز دنبال[5] که او بهیده تاز است

(۶)

شبِ عشاق ز روزِ دگران درپیش است — مرگِ این طایفه بسیار زجان درپیش است
من ازان عاقبت[6] اندیشیِ خود می دیدم — که بلاهای چنینم زجهان در پیش است
من همان روز که جولانِ تو دیدم گفتم — که فراموشیم از دست وعنان درپیش است
چه غم از پرده دریهای نمیم[7] است مرا — که براندافتنِ نام و نشان درپیش است
بروای عقل، منه منطق[8] و حکمت پیشم — که مرا نسخهٔ غمهای فلان درپیش است
پند[9] در گوش منه گر نه زنم حرف، که من — در سخن هر سرِ مویم ز زبان درپیش است
یک[9] عبارت ز فراقِ تو نیارم به زبان — کش نه هیهات ز دنبالِ فغان درپیش است

رفت عرفی زپیِ عقل و به جایی نرسید
گرچه صد مرحله از کون و مکان درپیش است

(۷)

گرمیِ نه خورده ای زمنت انفعال چیست — این خوی[10] ز شرم ریخته این رنگِ آل چیست
کی لازم است باده کشیدن زجامِ زر — مقصود اگر می است قصورِ سفال چیست

---

[1] ابیات غزل از ۶ تا ۱۰ تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۸ = همدم ژن ۱، ۵، ۱۷ = محرم [3] ن ۸ = میارای ژ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵: بیارای [3] ن ۱۷ = نوشتند و بخوانند ژن ۱، ۵ = بخوانند و نوشتند ژن ۳۵ = بخواندند و نوشتند ژن ۸ = بخواند و نوشتند [5] ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱ = به ژ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز [6] ن ۱، ۳، ۸، ۱۷ = عافیت ژ ن ۵، ۳۵ = عاقبت —— [7] ن ۹ = نمیم ژن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غنیم [8] ن ۸ = حکمتِ منطق ژن ۱، ۳، ۵ = منطقِ حکمت ژن ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = منطق و حکمت [9] این دو شعر فقط در نسخه های ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته می شود [10] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خونِ شرم ؛ ن ۹، ۱۰ = خوی ز شرم.

Marfat.com

گفتی ز جورِ کیست دلت خون، مگر[1] نه ای — آگه ز بی زبانیِ من، این سوال چیست
فردا که تلخ کام دلاخیزی از غمش — دانی که چاشنیِ غمِ بی زوال چیست
حیرت[2] نگر که مستیِ نگاهست[3] چشمِ[4] من — آگه نیم که شرم چه و انفعال چیست

مردیم عرفی از غم آن طفلِ خورد سال
معلوم ما نشد که بر این نو نهال چیست

(۸)

هم صومعه را فیض بدستور نمانداست — هم گوشهٔ آتشکده را نور نمانداست
با آنکه نه من چشم و نه او پرده گشاید — تابِ نظرم بر رخِ منظور نمانداست
ذوقِ دلِ ریشم که شناسد که درین عهد — یک زخمِ نمک خوردهٔ ناسور نمانداست[5]
از دارِ شفا فیض گسستن نه صلاح است — این نقصِ طبیب است که رنجور نمانداست[6]
دی شب نفسم تیز نه شد، گفت همانا — کان ناله فروش شبِ دیجور نمانداست[7]
آن کز اثرِ کشف و کرامات توان یافت[8] — با خلقِ جهان گوی که مستور نمانداست[9]
مستی و خرابی مبر از حد که به عالم — غیر از دلِ بی رحمِ تو معمور نمانداست[10]
چون لب نگشاید[11] به انا الحق که ز بس عشق — جایی گرهی در دلِ منصور نمانداست[12]
بی نشاهٔ ذوقی نبود خفته و بیدار — در صومعه و میکده مخمور نمانداست
بیمارِ توکش زندگی از شدتِ درد است — امیدِ هلاکش به دم صور نمانداست
باور نه کنم، گرچه انا الحق زده، کز عشق — صد رازِ دگر در دلِ منصور نمانداست
نام تو چه پست و چه بلند این چه مراد است — بس شهرهٔ آفاق که مشهور نمانداست

عرفی ارنی گو بشنو[13] آیتِ یاسی
دیر است که این قاعده در طور نمانداست

---

[1] ن ۱، ۳، ۳۵ = اگر؛ ن ۸ = مگر [2] ن ۱ = جرأت؛ ن ۱۱ = حسرت، ن ۲، ۵، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۲ = حیرت [3] ن ۹ = سجود؛ دیگر نسخها = نگاه [4] ن ۲ = چشم و من؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چشمِ من [5] ن ۸ = گفت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = یافت [6] ن ۱، ۳، ۵ = بگشاید؛ ن ۸، ۱۷ = نگشاید [7] این ابیات تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [8] ن ۵ = مشنو؛ ن ۳۵ = بشنو.

Marfat.com

(۹)

کسی که بر اثرِ مدعای خویشتن است — کشیده تیغِ رستم در قفای خویشتن است
کسی که مایۂ توفیق وشانِ مطلب یافت — اگر ملول نشیند، بجای خویشتن است
چنان ز فیضِ قناعت به عیش مشغولم — که نفسِ کام طلب در قفای خویشتن است
هزار معجزه بنمود عشق و عقلِ جهول[۱] — هنوز بر سرِ اندیشه های خویشتن است
به شمعِ[۲] نازم و خرسندیش که خود همه جا — ملال بخشِ خود و دلگشای خویشتن است
امید[۲] هست که روزی خجل شوی ز جفا — که این معامله ام با وفای خویشتن است

عدیلِ فطرتِ[۳] عرفیست همّتِ ساقی
که حاتم دگران و گدای خویشتن است

(۱۰)

گر به دیرم طلبد مغبچۂ حور سرشت — بیمِ دوزخ برم از یاد چو امیدِ[۴] بهشت
نسبتِ سبحه و زنّار دو صد رنگ آمیخت — ورنه این[۵] رشته همانست که بیرنگ شرشت[۶]
عشرتِ رفته مجو باز که دهقانِ فلک[۶] — تخم هر کشته که بدرود دگر بار نکشت
عشقِ[۷] آن برهمنِ سوخته صادق شمار — که نه خاکسترش آرند پیِ طرحِ کنشت
ناز[۷] بیهوده مکن، در بکشا ای رضوان — به وداع آمده ام نی به تمنای بهشت
کعبه[۸] در ماتمِ اسلام سیه می پوشد — مگر آن آفتِ دین مست برآمد ز کنشت
ساغرِ می چو دهی بوسه زپی نیز بده — تا ندامت[۹] نه کشم گر نه کنندم[۱۰] به بهشت

---

۱ ن ۹، ۴، ۱۱، ۳۶ = جهول؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = فضول ۲ این دو شعر تنها در نسخۂ ۱۷ وجود دارد ۳ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ = همت؛ ن ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = فطرت ۴ ن ۱۰ = چو آیم به بهشت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = چو امیدِ بهشت ۵ ن ۱۰ = این شیوه؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = این رشته ۶ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = که مریم می رشت؛ ن ۹ = که بیرنگ سرشت؛ ن ۲، ۳۶ وغیره = که آدم می رشت ۷ این دو بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۸ این بیت فقط در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد ۹ ن ۹ = به ندامت بکشم گر بکنندم به بهشت؛ در دیگر نسخه ها بطوری که نوشته شد ۱۰ ن ۱۰، ۱۷ = نکندم؛ ن ۹۵ = بکنندم؛ ن ۱، ۳۵ = نکنندم-

Marfat.com

ترکِ دین در رهِ معشوق گناهست[1] ولی — نه گناهیست که در نامه توانند نوشت

این قدر کعبه پرستی که تو داری عرفی
از تو آید که کنی منعِ من از طوفِ کنشت

(۱۱)

شکستنِ دلِ ما کارِ زورِ بازو نیست — هلاکِ اهلِ وفا جز به نوش دارو نیست
به عیب جوییِ مجنون[2] بدم، ولی[3] گویم — خوشا دلی که تسلّی به چشمِ آهو نیست
سمن[4] ز تربیت از لاله پایدار تراست — وگرنه نیست گلی[5] در جهان که خودرو نیست
چگونه[6] در خمِ بازوی چاره[7] خواب کند — سری[8] که همدمِ درد است یارِ[9] زانو نیست

ز فیضِ طبعِ کسی سحرساز شد عرفی
وگرنه چون دگران شاعر است جادو نیست

(۱۲)

راحت آلوده به آن سینه که افگارِ تو نیست — نوش در شربتِ او باد که بیمارِ تو نیست
مگر آن طایفه را دل نه بود، ورنه مرا — نیست باور که دلی دارد و بیمارِ تو نیست
مژدهٔ وصل تو با آن که نه گنجد به دو کون — نا امیدی به دو عالم چو[10] طلبگارِ تو نیست
زاهد از مستی و آلودگیم منع چرا — این گلی نیست که بر گوشهٔ دستارِ تو نیست
آه ازین حوصلهٔ تنگ و ازان حسنِ بلند[11] — که دلم را طلبِ[12] شربتِ دیدارِ تو نیست
ای برهمن[13] تو چه زنی طعنه، که در معبدِ ما — سبحه یی نیست که آن غیرتِ زنّارِ تو نیست

---

[1] ن ۱۰ = حرام است؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = گناه است [2] ن ۱۷ = مردم؛ ن ۱، ۵ وغیره = مجنون [3] ن ۱۰ = زیر ولی گویم؛ دیگر همه نسخه‌ها = بدم ولی گویم [4] ن ۵، ۳۵ = سخن؛ ن ۴، ۸، ۱۰ = سمن؛ ن ۹، ۱۱ = چنین گلی نه ازین لاله زارِ دهر برست [5] ن ۹، ۱۱ = سخن؛ ن ۴ = سمن؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = گلی [6] ن ۹، ۱۱ = علاج زخم نه بازوی چاره خواست کند؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چگونه در خم بازوی چاره خواب کند [7] ن ۱۰ = صبر؛ دیگر نسخه‌ها = چاره [8] ن ۹، ۱۱ = سرم که؛ ن ۱۰ = کسی که؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = سری که [9] ن ۱، ۲، ۱۰، ۳۵ = یار؛ ن ۵، ۹، ۱۷ = بار [10] ن ۱۰ = که گرفتار تو؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = چو طلبگار [11] ن ۹ = فزون؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بلند [12] ن ۲، ۸، ۹ = طلب شربت؛ ن ۴، ۱۰ = گله از حسرت؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = خبر از شربت [13] ن ۱۰ = برهمن تو چه زنی طعنه؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = ای برهمن چه زنی طعنه.

Marfat.com

عرفی از دردِ که میری؟ که به چندین تلخی
لذّتی نیست که در مردنِ دشوارِ تو نیست

(۱۳)

ای نوشدارو ی دلِ عاشق فگارمت[1] — ای بادهٔ نشاطِ ابد[2] در خمارمت
هرگز نه دیده ام گلِ مقصود در کنار — ای تخمِ اشک چند به دامن بکارمت
ای مطلبِ بلندِ دلم، در هوای تو — در باخت بال و پر، به خدامی سپارمت
بخت ار مدد کند که به من مهربان شوی — دستِ امید و یاس به گردن درآرمت
من دشمنِ رقیب نه گردم به قربِ دوست — گر نیک خواهِ یارِ منی، دوست دارمت
دشنامِ ناکسان مده ای[3] مدعی به شرم — تا متّهم به شیوهٔ انصاف دارمت

عرفی ترا معامله با دوستان[4] بود
من نیستم که هرچه کنی واگذارمت

(۱۴)

ای دل طمع مدار که بی[5] غم گذارمت — وین[6] هم قبول کن که به جان دوست دارمت
تاراجِ عافیت نه بود کارِ دوستان — این هم[7] ز دوستی ست که دشمن شمارمت
دستِ امید کی کشم از دامنت که من — خواهم که دستِ عیش به گردن درآرمت
صدره شکسته ای دلم از جور و هیچ گاه — نگشوده[8] ای نقاب که معذور دارمت

عرفی ز آه و ناله خموشی، دگر بیا
تا زخمهای سینه به ناخن بخارمت

(۱۵)

---

۱ ن ۱۰ = بکامت؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷ = فگارمت ۲ ن ۱۰ = به درد خمارمت؛ دیگر همه نسخه ها = ابد در خمارمت ۳ ن ۱۰ = اری دهی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = ای مدعی ۴ ن ۱۰ = دوستان؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = راستان ۵ ن ۱۰ = باغم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = بی غم ۶ ن ۱۰ = زین؛ دیگر نسخه ها = وین ۷ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = این وهم دوستی ست؛ ن ۹ = وین هم ز دوستی ست؛ ن ۳۶ = این هم نه دوستی ست؛ ن ۱۰ = این هم ز دوستی ست ۸ ن ۱، ۵ = نگشاده ای؛ ن ۴، ۱۰ = نگشوده ای -

Marfat.com

مرا نہ حسنِ عبادت نہ زشتیِ عمل است — متاعِ من دلِ مجذوب و مستیِ ازل است
یکی ست نقدِ حکیمان و جنسِ نادانان — ہر آنچہ در کتبِ حکمت است در مثل است
کسی کہ گشتہ بہ تقلید آدمی سیرت — نہ آدمی ست ہمانا ز آدمی بدل است
بہ جنگِ زاہد و صوفی خوشی، بہ گلشن رو[1] — میانِ بلبل و زاغِ چمن[2] ہمان جدل است
من از حدوث و قدم خامشم ولی گویم — نظر بہ مدت آیندہ عہدِ ما ازل است

قصیدہ نظمِ ہوس پیشگان بود عرفی
تو از قبیلۂ عشقی وظیفہ‌ات غزل است

(۱۶)

غزلی گفتہ ام آن باعثِ گفتار کجاست — نو گلی چیدہ ام آن گوشۂ دستار کجاست
یک سبوی[3] درِ صومعہ آرم، کہ دگر — می فروشان بشناسند کہ بازار کجاست
خرمنی اندہِ دنیا بہ جوی گو بفروش — وانکہ[4] داند کہ سرِ کوچۂ خمّار کجاست
آب و رنگِ چمنم آمدہ از طبعِ بہار — ما کجاییم و تماشا گہِ گلزار کجاست
عشق کاریست کہ لایق بہ رواج افتاد است — ورنہ در کون و مکان لایقِ این کار کجاست
گام اوّل بہ سرِ بُت[5] نہم اندر طلبش — گر بدانم[6] کہ گشایندۂ زنّار[7] کجاست
عشقِ خورشیدِ قیامت بودای راحت دوست — در بیابانِ جزا سایۂ دیوار کجاست

عرفی از پردہ برون آ کہ جہان گلزار است
این تماشا بہ سرا پردۂ پندار کجاست

(۱۷)

رسید مژدہ و قاصد مقیمِ خرگہِ ماست — کہ برگزیدۂ توفیق جانِ آگہِ ماست

---

[1] ن ۹، ۱۰ = او؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴ وغیرہ ہمہ نسخہ ہای دیگر = رو [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چمان؛ لبی؛ ن ۳، ۵ (حاشیہ)، ۱۰، ۱۲ = چمن ہمان [3] ن ۴، ۱۰، ۱۱ = بشاسند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشناسند [4] ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آنکہ؛ ن ۱، ۵ = وانکہ [5] ن ۱۰ = بسویش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = بہ سرِ بُت [6] ن ۱۰ = گر برانم؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = گر بدانم [7] ن ۱۱ = اسرار؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = زنّار۔

Marfat.com

کسی که چاهِ ملامت بہ راہِ[1] ما می کند
بہ ریسمانِ خود اکنون فتادہ در چہِ ماست

ز شیخِ شہر شنو درس و علمِ ما آموز
کہ ہر چہ ردِّ مشایخ بود موجّہِ ماست

خروشِ ولولۂ عالمانِ شہر آشوب
گناہِ حوصلۂ تنگ و ظرفِ[1] بی تہِ ماست

مقیمِ شہرِ عنقاست محملِ عشّاق
ازین چہ باک کہ صد کوہ[2] فتنہ در رہِ ماست

ز طوفِ درگہ دارا نتیجہ یی مطلب
کہ آستانۂ دولت[3] دل مرفّہِ ماست

مباش غمزدہ عرفی کہ زلف و قامتِ دوست
جزای ہمّتِ عالی و دستِ کوتہِ ماست

(۱۸)

چست[5] آمدم بہ معرکہ، آیینِ کار چیست
دشمن کدام[6] و مطلب ازین کارزار[7] چیست

چون خار و گل ز شاخچۂ عدل می دمند
این عین تازہ روی و آن شرمسار[8] چیست

ہم زہرِ چشم و ہم نگہ از بابِ خوبی است
پس دم زدن کہ این خوش و آن ناگوار چیست

غم نعمت است خوردنی، اما ز خوانِ عشق
ای اہلِ روزگار غمِ روزگار چیست

اندیشہ در حریمِ وصال است منتظر
معشوق اگر[9] شناختہ است انتظار چیست

تو راز خود نہفتہ نہ[10] ہشتی ز رازدار
امیدِ پردہ پوشیت از رازدار چیست

نظمِ جہان[11] بوقلمون است ریو و رنگ
پس عیبِ زاہدانِ مشعبدشعار چیست

افتادہ در میانۂ گرداب کشتیم
من رُستہ ام، بگو غمِ اہلِ کنار چیست

معشوق در میانۂ جان، مدّعی کجاست[12]
گل از دماغ می دمد، آسیبِ خار چیست

---

[1] ن ۲، ۱۰ = براہِ ای کند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷ = بہ راہ می کندی [1] ن ۱۰ = بخت کوتہ ماست؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = وظرف بی تہ ماست [2] ن ۲، ۸، ۱۰ = کوہ و دشت؛ ن ۱۷ = سنگ فتنہ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کوہ فتنہ [3] ن ۱، ۵، ۸ = جانان؛ ن ۲، ۹، ۱۰ = دولت [5] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چُست؛ ن ۳، ۴، ۹ = مست؛ ن ۱۰ = پست [6] ن ۱۰ = بکام؛ ن ۱۷ = گداز؛ ن ۱، ۳، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کدام [7] ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = کاروبار؛ ن ۱۷ = کارزار [8] ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۱ = این؛ ن ۳، ۸، ۹ = آن [9] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ = چون؛ ن ۹، ۱۰، ۳۵ = اگر [10] ن ۲، ۵، ۸ = نہشتی؛ ن ۱، ۹، ۱۷ = ہشتی [11] ن ۳، ۴ = نظمِ جہان بوقلمون؛ ن ۱۰ = رنگِ جہانِ بوقلمون؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نظمِ جہان چو بوقلمون است۔ [12] ن ۱۷ = شد کجاست او؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = مدّعی کجاست۔

Marfat.com

گر کار راشناختۂ ای دست ازو مدار[1] — در فکرِ این مباش کہ انجام کار چیست
این بادہ خونِ حوصلۂ ما بہ خاک ریخت — اکنون شناختیم کہ قدرِ خمار چیست
در حیرتم کہ با نسقِ حکمتِ ازل — مشتی فضول را طمعِ اختیار چیست
ای دل فریبِ خرمنِ[2] گل را بہ بین کہ چشم[3] — محروم و اشکبار[4] ترا در کنار چیست[15]

عرفی ہمیشہ تشنۂ شمشیرِ ناز[5] بود[6]
تا مطلبش ز زمزمۂ زینہار چیست

(۱۹)

ترکِ جان در رہِ آن سروِ روان این ہمہ نیست — عشق اگر نرخ نہد قیمتِ جان، این ہمہ نیست
مردِ ہمت نیم امّا بہ قناعت شادم — کانچہ محصولِ زمین است و زمان این ہمہ نیست
آخر از شعبدہ دلگیر شود شعبدہ باز — دل قوی دار کہ دستانِ[7] جہان این ہمہ نیست
صنعتی[8] بہ ز ریا نیست مگر زاہد را — ورنہ چون باد بروتِ دگران این ہمہ نیست
منزلِ صلح میانِ[9] تو دراز است و مغان — ورنہ از دینِ تو تاکیشِ[10] بتان این ہمہ نیست
شوقِ ما راہِ تماشاگہِ[11] خود نشناسد — ورنہ آرایشِ گلزارِ جنان[12] این ہمہ نیست
صرفۂ جلوہ نگہداشتنِ حسنِ بلند[13] — با نظربازیِ ما بی بصران این ہمہ نیست
باغبان را مگر از عشوۂ[14] گل دل بگرفت — ورنہ پژمردگیِ بیمِ خزان این ہمہ نیست
کس درِ گوش بہ رازِ دلِ ما نگشاید — ورنہ در مجلسِ ما بندِ زبان این ہمہ نیست

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰: بدار؛ ن ۲، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶: مدار [2] ن ۳، ۹، ۱۰: خود؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶: گل [3] ن ۱۰: چشم؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ‌ہا: باز [4] ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶: محروم اشکبار؛ ن ۱، ۵ وغیرہ: محروم و اشکبار؛ ن ۱۰: محروم و اشکبار و [5] ن ۹: بار؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہ‌ہا: ناز [6] ن ۳، ۸، ۱۰: باد؛ ن ۱، ۵، ۱۷: بود [7] ن ۱۰: بستانِ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ: دستان [8] ن ۲، ۹، ۱۱: صنعتی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵: صنعتی [9] ن ۱۷: دراز است میان من و تو؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵: میانِ تو دراز است و مغان؛ ن ۹: میانِ تو دراز است و فغان [10] ن ۳، ۸: تاکیش مغان؛ ن ۱، ۵: تاکیش بتان؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵: باکیش مغان [11] ن ۱، ۲: عشق؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ: شوق [12] ن ۱، ۵، ۱۱: بازار جہان؛ ن ۸، ۱۷: بازار جنان؛ ن ۳، ۹، ۱۷، ۳۶: گلزارِ جنان؛ ن ۳۵: مارازِ جنان [13] ن ۸: بلند؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶: بلند [14] ن ۱۰: عشقِ گل؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶: وغیرہ: عشوۂ گل ۔ [15] مفہوم روشن نیست۔

Marfat.com

خضرِ توفیق مگر راهبرت شد عرفی
ورنه خود رهبریِ[1] نام و نشان این همه نیست

(۲۰)

آن فتنه یی که از تو مرا التماس نیست — یا نیست[2]، یا به ملکِ دلم روشناس نیست
گر خلق پاسبانِ متاعِ سلامت اند — محنت متاعِ ماست که محتاجِ پاس نیست
با گفته[3] درمساز که گفتار پرده است — هر نکته یی که گفته شود بی لباس نیست
شیر[4] آیدم براه[5] و به رو[6] به غلط کنم — ورنه براهِ عشق کسی[7] بی هراس نیست
منزل شناسِ عشق گرامی بود، ولی — منزل چو نیست قیمتِ منزل شناس نیست

عرفی به شکرِ نعمتِ غم کوتهی مکن
کز دوست دشمنان بتر از ناسپاس نیست

(۲۱)

مرا دو خضر عنان گیر باید از چپ و راست — که کج روی نه کنم، ورنه عزمِ راهِ خطاست
عجب که باورم آید ز راحت اندیشی — که آفتابِ قیامت به سایهٔ[8] طوبیٰ ست
به ملکِ صدق گنه را به عفو دشمنی است — جزا و[9] جرم درین خطّه کاه[10] و کاه رباست
تو می به جام کن و پیشِ لب رسان و مترس — که گر موافقِ تقدیر نیست توبه بجاست
به میوه یی که رسد دست امیدوارم کن — که دستِ کوته و شاخِ بلند[11] دامِ بلاست
زبسکه نورِ جمالش ز پرده می جوشد[12] — نیافتم که نقابش حریر یا دیباست

---

[1] ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = راهبرِ نام و نشان؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = رهبریِ نام و نشان؛ ن ۱ = راهروِ نام و نشان [2] ن ۱۱ = تا هست او به؛ ـــــ دیگر همه نسخه‌ها = یا نیست، یا [3] ن ۱۰ = ناگفته در رسالهٔ گفتار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = با گفته درمساز که گفتار [4] ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷ = شیر آیدم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۳۵ وغیره = شرم آیدم [5] ن ۱۰ = زراه؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = براه [6] ن ۹، ۱۰، ۱۷ = بردبر؛ ن ۳۵ = برونه؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = بردبه [7] ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = مگس؛ ن ۱۰ = کسی [8] ن ۱۰، ۱۱ = ز؛ ن ۴ = نه؛ ن ۴، ۱۷، ۵، ۳۵ = به [9] ن ۱۰ = جزای جرم؛ ن ۱، ۵ = جزا و جرم [10] ن ۱، ۵، ۳۵ = کاه و کاه رباست؛ ن ۱۰ = گاه خود برپاست؛ ن ۱۱ = جزو کاه رباست [11] ممکن است که "بلند و دام" باشد ولی در نسخه یی نیست [12] ن ۱، ۵ = می پوشد؛ در دیگر همه نسخه‌ها = می جوشد.

Marfat.com

ازان بہ من گرویدند طایرانِ حرم — کہ ہر نوا کہ شنیدم، شناختم ز کجاست[1]
چو در وجودِ خود از مردمی نیابم ہیچ — عرق ز ناصیہ بیرون جہد کہ شرم بجاست[2]
دلی بہ شرم فرو مایہ دل نہ باید بست — کہ این متاعِ زبون بازماندۂ یغماست

چہ شد کہ گفتہ ای عرفی ست فیضِ[3] نکتہ مگر
ہر آن نفس کہ گلی زان شگفت بادِ صباست

(۲۲)

از[4] دلِ یوسف غمی در کنج زندان برنخاست — کز پریشانی فغان از پیرِ کنعان برنخاست
دہ کہ تا لبہای ما آلودہ از افغان[5] نکرد[6] — تشنگی از طرفِ جوی آبِ حیوان برنخاست
باغبانِ عشق با رضوان بدعوی گفت خیز — تا درِ ہر باغ بگشایم، رضوان برنخاست
کوششِ پروانہ بر کاہل تنان روشن نشد — شمع را تا شعلۂ حسن از گریبان برنخاست
عشق را نازم کہ شاہِ حسن در بزمِ ازل — بہرِ دل تعظیم کرد از بہرِ ایمان برنخاست
بی نیازی کن کہ گردِ کوچۂ افتادگی — دامنِ[7] دریوزہ تا نگرفت آسان برنخاست
تا دلِ تحت الثریٰ از کشتگانِ عشق سوخت — لیک دردی از شہادتگاہِ ایشان برنخاست

تند بادِ غم بسی رو بر دلِ عرفی نہاد
چون[8] محیط از موج سالم بود، طوفان برنخاست

(۲۳)

صد شکر کز اقبالِ غم و لشکرِ آفت — در مملکتِ عشق نشستم بہ خلافت
ہر چند کہ در خورد جمالت نظری نیست — حیف است کہ پنہان بود این[9] حسن و لطافت

---

[1] ن ۳۵ = کہ بلاست ؛ ن ۱، ۱۰ = ز کجاست ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ وغیرہ = کہ کجاست [2] ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = کجاست ؛ ن ۱ = اینجاست ؛ ن ۴، ۵، ۱۷ = بجاست [3] ن ۱ = محض ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = فیض [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = از ؛ ن ۱۷ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = بر [5] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = جای ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱ = افغان [6] ن ۱۰ = کہ کرد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ وغیرہ = نکرد [7] ن ۴، ۱۰، ۱۱ = دام را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دامن [8] ن ۹ = چون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = کین [9] ن ۸، ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = آن ۔

Marfat.com

با دخترِ رز دست در آغوش بر قصد — گو محتسبِ[1] شہر مکن ترکِ خلافت
سرمایۂ[2] کامی کہ خرد منتظرِ اوست — دادیم ندیمانہ بہ سیلابِ ظرافت

وادیِ حقیقت بہ خرد طی نتوان کرد
این جا قدمِ درد کند طیِ مسافت

(۲۴)

گر عشق نہد قسمتِ من خواری و آفت — خواری بہ حمیّت[3] بکشم نی بہ لطافت
زالِ فلک انعامِ شبانروزی بیداد — ہرگز نکند فوت، زہی نقصِ خرافت
روزی کہ نوشتند نسب نامۂ کونین — ما را بہ غمِ عشقِ تو کردند اضافت
شادیست[4] گوارندہ، ولی حیف کہ ہرگز — بر خوانِ غمِ خود نہ نشینی بہ ضیافت
ہر چند کہ شمشیرِ تو بیگانہ براند[5] — بر حوصلۂ عشق کمش تیغِ ظرافت
آلودگی از دامنِ من دور نگردد — گر چشمۂ کوثر کندش صرفِ نظافت[6]

این راہ چہ یک گام چہ صد مرحلۂ عزمی
تا شوق[7] نہ باشد نہ شود طیِ مسافت

(۲۵)

دردِ نایافت ز بیدردیِ اقبالِ من است — ورنہ مقصودِ من افتادہ بہ دنبالِ من است
با قضا سینۂ من صاف نہ گردد ہرگز — شکوۂ من ہمہ از جانبِ اہمالِ من است
ہرگز از محنتِ ایام نہ بودم آزاد — فتنہ ہمزادِ[8] من و حادثہ ہم سالِ[9] من است
آستینی کہ دو عالم بت و زنّارِ در دست — گر بہ معنی نگری نامۂ اعمالِ من است

---

[1] ۱۰ = شرع ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = شہر [2] ن ۱، ۵، ۳۵ = سرنامۂ ؛ ن ۹، ۱۰ = سرمایۂ ؛ ن ۱۷ = ہرنامۂ [3] ن ۱۰ = حمیت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حمیت [4] ن ۲، ۱۰ = شادیت ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شادیست [5] ن ۲، ۱۰ = براند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = براند [6] ن ۲ = نظافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = لطافت [7] ن ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شوق ؛ ن ۴ = ذوق [8] ن ۱، ۱۷، ۳۵ = ہمراہ ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۱ = ہمزاد [9] ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۱ = ہم سال ؛ ن ۱، ۵ = ہم بال ؛ ن ۱۷ = دنبال .

Marfat.com

عرفی ادبارِ پریشانیم از یاد ببر
کانچہ ادبار بود پیشِ تو اقبالِ من است

(۲۶)

تا کوکبۂ رحمتِ جاوید بلند است — بختِ طلب و طالع امّید بلند است
آوازۂ رندی بہ جہان پست نگردد — تا زمزمۂ جام ز جمشید بلند است
با گلخنیان[1] باش کہ بدنامیِ راحت — از سایہ نشینانِ گل و بید بلند است
چون شیونیان ہمدمیِ ما بگرفتند — از محفلِ ما نغمۂ ناہید بلند است

عرفی خبر از جلوۂ معشوق نہ[2] دارد[3]
با ذرّہ بگویید کہ خورشید بلند است

(۲۷)

بختِ جم و کاووس عنانش بہ کفِ تُست — پیش آمدن از بخت و کشش از طرفِ تست
وصفی نہ بود کان شرفِ ذاتِ تو گردد — جز بندگیِ شاہ جہان کان شرفِ تست
با ساز[5] و نوا باش و ببین تا چہ سرودم — ای آنکہ سنان نایِ تو و نعرہ دفِ تست
نشکستہ[6] عدد، نامۂ فتح تو نوشتم — دولت خبرم داده[7] کہ فتح از طرفِ تست
چون نشکنی[8] آخر صفِ اعدا کہ بہ عالم — ہر جا کہ دعایِ بہ اثر، مردِ صفِ تست
عالم چو بگیری، چہ گرفتی؟ وطنِ خویش — تو گوہرِ اقبالی و عالم صدفِ تست
در خوابِ شب آلودہ بہ خون دیدِ خدنگت — تعبیر جز این نیست کہ دشمن ہدفِ تست[10]

---

[1] ن ۱۰ = مارا گل احساس بہ بدنامیِ راحت؛ ن ۴، ۹ = تا گلخنیانش گہ بدنامیِ راحت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۲ = با گلخنیان باش کہ بدنامیِ راحت [2] ن ۱۰ = بحز؛ دیگر نسخہ ہا = خبر [3] ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = مشوق؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = مقصود [4] ۱۰ = نداند؛ ن ۱، ۵ = وغیرہ = ندارد [5] ن ۱۰ = برگ و نوا؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = ساز و نوا [6] ن ۱۱ = بشکستہ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نشکستہ [7] ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷ = داد؛ ن ۳، ۱۰ = دادہ [8] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = نشکنی؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷ = نشکنی [9] ن ۹، ۱۱ = عالم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = دشمن [10] این غزلِ مسلسل در مدحِ خانخانان می نماید۔

Marfat.com

این خواب[1] نه کذب است و کجا کذب[2] شناسد این بنده[3] که پروردهٔ آب و علفِ تست
عرفی چه شگفت[4] است که آن[5] مقبلِ خیر
دانست که راهش به دلِ پرشغفِ تست

(۲۸)

منزل گهِ دلها همه کاشانهٔ عشق است هرجا که دلی گم شده، درخانهٔ عشق است
ویرانهٔ جاوید بماند دلِ بی عشق آن دل شود آباد که ویرانهٔ عشق است
فرزانه در آید به پری خانهٔ مقصود هرکس که درین بادیه دیوانهٔ عشق است
پیمانهٔ[6] زهرِ فلکم تلخ نه سازد این حوصله تلخی کشِ پیمانهٔ عشق است
هرکس به لبش[7] گرم شود چشمِ تبسم با او منشینید که بیگانهٔ عشق است
دل خانهٔ عشق است به نزد همه کس لیک معشوق شناسد که کجا خانهٔ عشق است
عرفی دل و دین باخته ای تن زن و خوش باش
اینها ثمرِ کاشتنِ[8] دانهٔ عشق است

(۲۹)

از نورِ[9] آتشین نفسم خانه روشن است بیرون بریدشمع که کاشانه روشن است
نازم به فیضِ عشق که در خانقاه و دیر چشمِ چراغ[10] و شمع به پروانه روشن است
از حسنِ دوست دمبدم اسرار گفتنی ست هرچند قدرِ گوهرِ یک دانه روشن است
صد شمع سوختم که خرد پیشِ پا[11] ندید پنداشتم که دیدهٔ فرزانه روشن است
ای شیخِ شهر تیره دلان را چراغ باش دلهای ما ز گریهٔ مستانه روشن است

---

[1] ن ۹، ۱۱ = قول؛ دیگر همه نسخه ها = خواب [2] ن ۳۶ = کذب ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = دیده [3] ن ۱، ۵، ۱۰ = این ؛ ن ۳، ۱۷ = آن [4] ن ۸، ۱۱ = چه همی گفت کز ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = چه شگفت است [5] "این" درست تر نماید [6] ن ۵ = پیمانه ز بهر ؛ ن ۱، ۱۱، ۳۵ = پیمانهٔ زهر [7] ن ۱۰ = که بشی گرم شود چشم تبسم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = به لبش گرم. بود ؛ ن ۳، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = به لبش گرم شود [8] ن ۸ = کاشتهٔ ؛ ن ۳، ۵، ۹، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = کاشتنِ ؛ ن ۶ = تربیتِ [9] ن ۶، ۵، ۸، ۳۵ = آخرین نفسم ؛ ن ۹، ۱۱ = از نور یار چون نفسم ؛ ن ۱۷ = از نور آتشین نفسم [10] ن ۱ = چشمِ چراغ و شمع ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۵ = چشم و چراغ و شمع ؛ ن ۳۶ = چشم و چراغ و شمع [11] ن ۹ = بیش. بر دمید ؛ ن ۱۱ = پیش. بر دمید ؛ ن ۶، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پیشِ پا ندید۔

Marfat.com

محرم چه آگہ[1] از الم بی نصیبی است — داغیست این کہ بر دلِ بیگانہ روشن است
گفتی ز عشق یافت[2] دلت روشنی، بلی[3] — آتش بہ خانمان زدہ را خانہ روشن است

عرفی خطای ما و تو محتاجِ عذر نیست
عذرِ خطای مردمِ دیوانہ روشن است

(۳۰)

بازم[4] ز داغ سوختہ یی خانہ روشن است — امشب چراغم از دلِ پروانہ روشن است
یا بد ز کفر و دین گہرِ راز دیدہ ور — از نورِ فیضِ کعبہ و بتخانہ روشن است
نازم بہ حسنِ دخترِ رز کز صفای او — چشمِ صراحی و دلِ پیمانہ روشن است
در جان بکار دانۂ رندی کہ نخلِ آن[5] — ذوقِ بہار و میوہ اش از دانہ[6] روشن است
از دوست دردِ خویش نہان کردن ابلہی ست[7] — اکنون کہ پیشِ محرم و بیگانہ روشن است

با عرفی از نشاطِ خرابات دم مزن
ہر چند ذوقِ گوشۂ ویرانہ روشن است

(۳۱)

عہدِ حسنش روزگارِ دستبردِ آتش است — صافِ آتش حسنِ او خورشید دُردِ آتش است
خان و مانِ عالمی از آتشِ حسنش بسوخت — در قمارِ خانہ سوزی روز[8] بُردِ آتش است
تشنگانِ عشق را[9] کی دل برد آبِ حیات — این متاع آمادہ بہرِ دستبردِ آتش است

عرفی اندر عشق اگر ناقص بود افسردہ نیست
صیدِ عشق ار خام باشد نیم خوردِ آتش است

(۳۲)

---

[1] ن ۱۰ = آگہی ز ازل؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = آگہ از الم [2] ن ۵ = تافت؛ دیگر نسخہ ہا یافت [3] ن ۹ = گفتی کہ روشن است مرا خانۂ امید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گفتی ز عشق یافت دلت روشنی، بلی۔ [4] این ابیات تنہا در نسخہ ہای ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [5] ن ۸، ۳۵ = آن؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = او [6] ن ۸ = خانہ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دانہ [7] ن ۱۷ = رانہ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = درد [8] ن ۱۰ = دستبُرد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = روز برد [9] ن ۱۷ = کی دل دہد؛ ن ۴ = پی دل برد؛ ن ۹ = بی دل برد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کی دل برد۔

Marfat.com

اگرچہ[1] بوی محبت ز قاف تا قاف است
هنوز نافۂ آہوی عشق در ناف است

امامِ شہر ز سر جوشِ خم نہ پرہیزد[2]
نزاع بر سرِ تہ شیشہ ہای ناصاف است

بہ[3] ہر دکان بہ تو بستم وظیفہ ای واعظ
شنیدہ ام کہ مناسب دکانِ علّاف است

گرفت ہستیِ موہوم و آبِ حیوان داد
اگرچہ بادہ فروشم بصیر و صرّاف است

میِ مغانہ بگیرای فقیہ و غمزہ مکن
بہ غمزۂ تو کہ اولیٰ ز مالِ اوقاف است

بہ تیرہ شب دلِ صوفی نمود آینہ صاف
محلِّ صبح شود روشنش کہ ناصاف است

اگر[4] بہ صحبتِ عرفی بسہو بنشینی[5]
بگوش پند بہ فرزانہ کہ سر بسر لاف است

(۳۳)

میِ مغانہ کہ از دُردِ شور و شر صاف است
بہ محتسب ندہی قطرہ ای کہ اصراف است

ندمتِ می و مطرب ز گمرہی چہ عجب[6]
کہ شیوہ دانی شیدش بہینِ اوصاف است

لباسِ صورت اگر وارگون کنم بینند[7]
کہ خرقۂ خشنم جامۂ طلا باف است

گرفتم آنکہ بہشتم دہند بی طاعت
قبول کردن و رفتن نہ شرطِ انصاف است

خیالِ مغبچہ یی می پزم[8] کہ غمزۂ او
بلای صومعہ داران ز قاف تا قاف است

(۳۴)

خونابِ آتشین ز سرِ من گذشتہ است
وین آتشِ[1] تن از جگرِ من گذشتہ است

مرغ ہوای خلدم و تا پر گشودہ ام
صد تیرِ غم ز بال و پرِ من گذشتہ است

---

[1] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۳، ۸ یافتہ شد [2] ن ۹ (پاورق) مینویسد؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = نہ پرہیزد [3] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [4] ن ۹ = نصیحت؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = بہ صحبت [5] ن ۹ = بشنوی؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = بنشینی [6] ن ۲، ۱۱ = عجب است؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = چہ عجب [7] ن ۹ = شاید؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بینند؛ ن ۱۱ = بپسندد [8] ن ۹ = می زنم؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱ = می برم؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷ = می پزم [1] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = سیل آتش از؛ ن ۱۰ = آتش تن از ۔

Marfat.com

تا داده ام[1] به عشقِ تو دل بر زبانِ خلق
دایم حکایت از خطرِ من گذشته است

دل صیدِ عشق[2] گشته کنون کار با قضاست
کا راز فغان و الحذرِ من گذشته است

بر عیشِ تلخِ من مبر ای مدعی حسد
سیلابِ زهر بر شکرِ من گذشته است

هر گه که دیده ام گلِ روی خیالِ دوست
در رنگِ دشمن از نظرِ من گذشته است

از من کجا نصیحتِ عرفی سنزد که او[5]
عیبش ز پایهٔ هنرِ من گذشته است

(۳۵)

صد فوجِ عشوه[1] از نظرِ من گذشته است
تا شهسوارِ عشوه گرِ من گذشته است

چون بگذرد[3] ز جور که از راهِ تجربه
بر نالهٔ های بی اثرِ من گذشته است

بیچاره عافیت که ز وی تا بریده ام
عمرش به جستنِ خبرِ من گذشته است

هر جا که بگذرم به طلب نقشِ پای غم
کان فتنه خوی بر اثرِ من گذشته است

شادی به دستگیریم آمد، مرا نیافت
صد نیزه آبِ غم به سرِ من گذشته است

عرفی به بزمِ قدس بر این نظمِ گوهرین
کانجا حکایت از گهرِ من گذشته است

(۳۶)

پیرِ کنعان چمنش گوشهٔ بیت الحزن است
هر کجا بوی گلی باد رساند چمن است

هر که از بندگیِ نفس[4] مرا باز خرد
بندهٔ اویم اگر زاهد اگر برهمن است

حدِّ حسنِ تو به ادراک نه شاید دانست
این سخن نیز به اندازهٔ ادراکِ من است

هر کسی را قدمِ ما نه بود در رهِ عشق
هر که در جامهٔ ما بود کنون در کفن است

---

[1] ن ۱۰ = مرغ صید گشته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = صید سیر گشته ؛ ن ۹ = صید پر شکسته ؛ ن ۳۶ = صیدِ شیر گشته ؛ ن ۱۷ = صیدِ عشق گشته [2] ن ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷ وغیره = عشوه [3] ن ۱۰ = بنگرد بخود که نه از راهِ تجربه ؛ ن ۹ = بگذرد ز جور ؛ ن ۱۱ = چون نگذرد ز جور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نگردد ز جور [4] ن ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، محزن = خویش ؛ ن ۴ = ارمغان شیراز = نفس [5] این درست نمی نماید ممکن است که "بصحبت" باشد.

Marfat.com

عشق از آدم و حوّا متولد شده است　　تازه برخاسته این شعله[1] و آتش کهن است

صلهٔ شعر به عرفی شکر آرد طوطی
خبرش نیست که او طوطیِ شکّر شکن است

(۳۷)

گو[2] دل از من جمع دار آنکس که با من دشمن است　　هر که خود را دوست میدارد به دشمن دشمن است
در حصارِ عافیت بی ذوق[3] را آرام نیست　　آنکه ذوقِ فتنه دریابد به من دشمن است
گوش معزول است در خلوت گهِ اربابِ راز　　دودِ شمعِ خلوتِ ایشان به روزن دشمن است
بسکه دیدم جورِ دشمن، دشمنم با جورِ دوست　　آنکه در آتش بود با نارِ ایمن دشمن است
بسکه در کامم اثر کرد ذوقِ اتّفاق　　با ورم ناید که زاهد با برهمن دشمن است
دوستی با دشمنم نی بهر مهر انگیزی است　　دوستی را دوست دارم ور ز دشمن دشمن است
بسکه لذّت می برم از دشمنیهای[4] غمت　　همچو جانش دوست دارم هر که با من دشمن است[5]
در پذیرم صد غم و نگشایم از ناموس لب　　دل به ماتم دوست اما لب شیون دشمن است
دردِ عشق است ای[6] طبیبا درد وا زحمت مکش[7]　　هر که این خارش خلد در پا به سوزن دشمن است

ورنه گیرد صحبتِ عرفی به شیخِ صومعه
کو به زیرک دشمن و عرفی بکودن دشمن است

(۳۸)

یک شمّه[8] از صلاحِ می ناب گفتنی ست　　باز اهدان سرودی ازین باب گفتنی ست

---

[1] ا ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شعلهٔ آتش؛ ن ۲، ۱۰، ۱۱، ارمغان شیراز = شعلهٔ آتش　[2] ن ۳، ۸، ۹، ۱۰ گو دل از من؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دل زمن گو؛ ن ۱۱ = گو زمن دل　[3] ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۷ = بیدرد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بی ذوق　[4] ن ۹ = چاشنی های؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره همه نسخه های دیگر = دشمنی های　[5] ن ۶، ۹ = گرچه؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = هر که　[6] ن ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = این؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱ = ای　[7] ن ۲ = طبیب از درد او زحمت مکش؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = طبیبا درد وا زحمت مکش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = طبیبا زحمت دلدوز مکش　[8] ن ۸ = در؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = از -

Marfat.com

هرگز شکیبِ تو به ملولم نه داشت[1] است — این نکته درمیانهٔ اصحاب گفتنی ست
ای محرمِ وصالِ غم دور ماندگان — بشنو که حالِ تشنه به سیراب گفتنی ست
نتوان ز گفتگو به حقیقت رسید لیک[2] — افسانه یی ز گوهرِ نایاب گفتنی ست
دیدم به خواب کان لبِ لعلم به کام بود — گر واقع است وگر غلط این خواب گفتنی ست
ابله کسی که عیبِ خود از دوست نشنود — با دوستان حکایت[3] ازین باب گفتنی ست
در آتشم درون و برون جوش می زند — این حرف درمیانِ تب و تاب گفتنی ست

عرفی مگو به تیره شب هجر حرفِ می
حرفیست این که در شبِ مهتاب گفتنی ست

(۳۹)

هرگز مگو که کعبه ز بتخانه خوشتر است — هر جا که هست جلوهٔ جانانه خوشتر است
با برهمن حدیثِ محبت رواست لیک — در دامِ طایرِ حرم این دانه خوشتر است
تسبیح و زهد خوش بود اما درین دو روز — جوشِ گل است، شیشه و پیمانه خوشتر است
با نوش و نیشِ مردمِ عاقل[4] کرشمه هاست — هم صحبتی به مردمِ دیوانه خوشتر است
بی تلخیِ[5] غرض نبود شهدِ عاقلان — همسایگی به مردمِ دیوانه خوشتر است
گر در بهشت باده کشی، فتنه گل کند — ساغر کشی به گوشهٔ میخانه خوشتر است
در صحبتی که شرم[6] و ادب نیست فیض نیست — زانرو مرا به صحبتِ بیگانه خوشتر است
کفرانِ نعمتِ گله مندانِ بی ادب — در کیشِ[7] من ز شکرِ گدایانه خوشتر است
گر شرطِ دوستی به شناسی[8] بحسنِ شمع — اوّل محبّتِ تو به پروانه خوشتر است

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نداشته ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰ = نداشت است [2] ن ۱، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = به ؛ ن ۳، ۴، ۵ = ز [3] ن ۱، ۵، ۹ = حکایتِ این باب ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷ = حکایت ازین باب [4] ن ۲، ۹ = عالم ؛ ن ۱، ۵، ۳، ۸، ۱۲، ۱۷ وغیره = عاقل [5] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد [6] ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = شرط ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ارمغان شیراز = شرم و ادب [7] ن ۲، ۵ = پیش من ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۱ = کیشِ من [8] ن ۲، ۱۱، ارمغان = بشناسی ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۳، ۶، ۹ = نشناسی.

Marfat.com

عرفی منال بهیده، احوالِ دل بگو
کز نالهای بی[1] اثر افسانه خوشتر است

(۴۰)

شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست — اینک دو اسبه تاخت نگاهم بسوی دوست
برسنگ زد پیالهٔ خضر، آنکه نوش کرد — خون تابهٔ شراب[2] نمای سبوی دوست
ای جان کباب شو، چو جگر خویش[3] را بسوز — ترسم تو نیز تلخ شوی در گلوی دوست
رنجِ مسیح و سعیِ اجل سود مند[4] نیست — مایم[5] و صد مشام و امیدی ببوی دوست
سازد[6] ببرگِ لاله بدل برگِ یاسمن — تشویش این نگاه مبنیا در روی دوست

عرفی شکایت از ستمش[7] بی سبب مکن
چندی[8] خوش است ساخته ای هم[9] بخوی دوست

(۴۱)

مگر[10] ترا خبر از بی زبانی ما نیست — که وعده های ترا حاجت تقاضا نیست
دلِ تو هست مگر آتشِ طلب افروز — که خشم و ناز تو هرگز کدورت افزا نیست
حجاب مانعِ نظارهٔ تو است رقیب — گمان برد که مرا طاقت[11] تماشا نیست
خوشم ز روشنیِ باطنش که هرچه ازو — بخاطرم گذرد، احتیاجِ ایما نیست

---

[1] ن ۱، ۲، ۵ = بهیده ؛ دیگر همه نسخها = بی اثر [2] ن ۳۵ = سراب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شراب [3] ن ۱، ۵ = خویش ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = خویش [4] ن ۱، ۵ = بی نصیب ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۶ وغیره = سودمند [5] ن ۳۶ = مایم صدمشام و امیدی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مایم و صدمشام بامّید ؛ ن ۳، ۹، ۱۷، ۲۹ = مایم و صدمشام و امیدی ؛ ن ۲، ۸ = مایم و صدمشام امیدی [6] این بیت در انتخاب اشعار عرفی در خلاصة الاشعار وریاض الشعرا وجود دارد [7] ن ۲، ۸، ۲۹ = ستمش ؛ ن ۱، ۳، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض الشعرا وغیره = ستم [8] ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = چندی ؛ ن ۲ = چندین [9] ن ۹ = ببوی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = بخوی [10] این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ یافته شد [11] ن ۱۰ = طاقت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رخصت -

Marfat.com

حدیثِ ما و تو تا روزِ حشر خواہد بود　　حدیثِ عشق نہ امروز ہست و فردا نیست

تو باز میل بخون گشتہ عرفیِ خود کن[1]
کہ احتیاج بخون بخشیِ مسیحا نیست

(۴۲)

وای کہ مستانہ یار جعد[2] پریشان شکست　　ساغرِ لبریزِ کفر بر سرِ ایمان شکست
چون گلِ رخسارِ دوست[3] ز آتش می برفروخت　　شمعِ شبستان گداخت، رنگِ گلستان شکست
لشکرِ غم صف بہ بست، عیش[4] گریباں بدوخت　　خندۂ یار این شکافت گریۂ ما آن شکست
از دلِ ثابت قدم دوش[5] سخن می گذشت　　نشترِ طعن[6] گریز در جگرِ جان شکست
جام و قدح را مکن بہیدہ در کارِ من　　رو، کہ سبوی مرا چشمۂ حیوان شکست
چون بہ ازل حسنِ دوست خوانِ ملاحت[7] کشید　　در دہنِ زخمِ ما عشق نمکدان شکست
بسکہ بہ عالم نماند عافیت از عشقِ تو　　قیمتِ آزادگان[8] قدرِ شہیدان شکست
چاشنیِ داغِ[9] دل روزیِ ہر کام نیست　　ورنہ لبِ نانِ عشق گبر و مسلمان شکست

ہمتِ عرفی بہ بزم خوانِ محبت کشید
ذوقِ نعیمِ بہشت در بنِ دندان شکست

(۴۳)

صد شکر کہ بت خانۂ اندیشہ خراب است　　ناقوس و بتش در گروِ بادۂ ناب است
با قسمتِ[10] خود ہر کہ تو بینی جم و دارا است　　محتاجیِ مردم ہمہ زان سوی حساب است

---

[1] ن ۱۰ = خونریزِ کشتۂ خود کن؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بہ خون گشتہ عرفی خود کن　[2] ن ۱۰، ۳۵ = زلف؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ ہمہ نسخہ ہا = جعد　[3] ن ۱۷ = رخسارہ را؛ ن ۱۰، ۱۱ = رخسارِ او؛ ن ۱، ۵ = رخسارِ خویش؛ ن ۳، ۸، ۱۲، ۳۵ = رخسارِ دوست　[4] ن ۱۰ = عشق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیرہ = عیش　[5] ن ۱۰ = وی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دوش　[6] ن ۱۰ = دشنۂ طعن کرم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نشترِ طعنِ گریز　[7] ن ۹ = ملامت؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = ملاحت　[8] ن ۱، ۵، ۱۷ = جگرِ زخم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = دہنِ زخم　[9] ن ۱۱، ارمغان شیراز = آزادگان؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیرہ آسودگان　[10] ن ۲ = درد؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = داغ　[11] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = قیمت؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۱ = قسمت۔

Marfat.com

در دایرهٔ عالم تسلیم جهت نیست
نی رو به سوی لطف و نه پشتم به عتاب است

سیرابی و لب تشنگی از هم نه شناسیم
این است که آسایشِ ما عینِ عذاب است

حرمانِ مرا شوق دهد نشأهٔ مقصود
آن شیب[1] که با سینهٔ گرم است شباب است

گر کبکِ دلِ ما نه زند قهقههٔ شوق[2]
مغرور همی دار که در چنگِ عقاب است

توفیق بهانه ست، اگر عازمِ راهی
بشتاب که سرمایهٔ توفیق شتاب است

بیگانه نمایند[3] که در چشمهٔ مقصود
بس تشنه فرومردوند انست که آب است

دی پیرِ مغان گفت دلم سوخت که عرفی
جویای رموز است ولی بیهده یاب است

(۴۴)

جز در پناهِ وصلِ دلِ استوارِ دوست
کس عافیت گمان نه برد در دیارِ دوست

قاتل چنین خوش است که بی رحم تر شود
از التماسِ دشمن و از زینهارِ دوست

از مهر[4] کین دوروی مشو کاشنا کسیست
تعلیم گوی دشمن و آموزگارِ دوست

یک[5] آب و رنگ داشت متاعِ قبولِ ما
فصلِ خزانِ دشمن و وقتِ بهارِ دوست

صد تن شهیدِ شهوت و یک تن شهیدِ عشق
آن هم به سعیِ غمزهٔ مردم شکارِ دوست

هرگز بهارِ لطف و خزانِ ستم نبود
در بوستانِ حسنِ همیشه بهارِ دوست

بر سر کلاهِ عزت[6] عشقم حرام باد
گر وقتِ صحبتش نه نهم در کنارِ دوست

عرفی به حالِ نزع رسیدی و به شدی
شرمت نیامد[7] از دلِ امیدوارِ دوست

(۴۵)

گر تکیه گاهِ گلخن و گر مسندِ جم است
رویم به روی محنت و لب بر لبِ غم است

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آن شیب که با سینهٔ گرم است شباب است؛ ن ۳، ۹، ۱۱، ۱۷ = پس تشنه فرومردوند انست که آب است [2] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۳۶ = ذوق؛ ن ۹، ۱۷، ۳۵ = شوق [3] ن ۱۷ = مایند؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = نماید [4] این دو شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد [5] ن ۱۰ = عشرت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عزت [6] ن ۱، ۲، ۵، ۸، مخزن، آتشکده، ریاض = نیاید؛ ن ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، انیس = نیامد .

Marfat.com

ما بارِ[1] نیک نامی و عصمت[2] نه می کشیم — رندی[3] حریفِ ماست که بدنامِ[4] عالم است

صد سیلِ فتنه آمد و گردی زجا نه رُفت — قصرِ مرادِ ماست که موقوفِ یک نم است

اسلام کی[5] ز درد مسلمانیم بجاست[6] — بازیچه یی به عادتِ طفلانه محکم است

جز در کنار و دوشِ ملامت نه آرمید[7] — این بی قرار دل که جگر گوشهٔ غم است

ای داغِ دل بجوش که ردّ و قبولِ عشق — هنگامه چینِ دعویِ الماس و مرهم است

عرفی تمام لافِ مسلمانیست لیک
تا لب کشوده ایم به صد رنگ ملزم است

(۴۶)

ای دل پیاله گیر که وقتِ صبوحِ تُست — کردند[8] جمله فتح، محلِّ فتوحِ تُست

آیینه یی که صورتِ معنی نمایدت — دستت اگر نه سوخته در جیبِ روحِ تست

اسبابِ عفو[9] را چه به ما[10] جلوه می دهی — ما تو به دشمنیم و ستم بر نصوحِ[11] تست

اهلِ قبول را به فلک بر مسیح وار — این گریهٔ[12] من است نه طوفانِ نوحِ تست

یاران ز شیرِ[13] دخترِ رز در صبوحی اند
عرفی تو جامِ زهر بکش کین صبوحِ تست

(۴۷)

---

[1] ن ۱، ۵، ۱۰ = بار؛ ن ۱۷ = باز؛ ن ۳، ۸ = ناز ——— [2] ن ۱۰ = نیک نامی صحبت؛ ن ۹ = نیک نامی وعصمت؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵ = نیک نامی عصمت [3] ن ۱۰ = زاهد؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = رندی [4] ن ۲ = رسوای؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیره = بدنام [5] ن ۲، ۵، ۸ = کی؛ ن ۱، ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نی [6] ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = بجاست؛ ن ۱۲ = کجاست؛ ن ۱ = بماست؛ ن ۳۵ = بخواست؛ [7] ن ۱۰ = نیافتند؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = نیارمید [8] ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = کردند جمله فتح، محل؛ ن ۱۱ = کز فیض جمله فتح محلِّ؛ ن ۱۰ = کردند جمله فتح و محلِ [9] ن ۱۰ = عیش را؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = وغیره = عفو [10] ن ۱۰ = چه بلا؛ دیگر همه نسخها = چه به ما [11] ن ۸، ۱۰ = صبوح؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = نصوح [12] ن ۱۰ = این گریه که هست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیره = این گریهٔ من است [13] ن ۱۷ = شهد دخترِ رز؛ ن ۳، ۹، ۳۵ = شیر دخترِ رز؛ ن ۱۰ = شر و خیر رزی؛ ن ۱، ۵ = ز شر دخترِ رز۔

Marfat.com

اندوهِ ہجر پیشِ رویِ شادیِ من است
جویای آفتاب و شب ہادیِ من است

آزادگی نہ کام[1] شناسای بندگیست
نشو و نمای بندگی آزادیِ من است

زود آ کہ تو تیا شود این بی ستونِ ہجر
زین سان کہ زیرِ تیشۂ فرہادیِ من است

تا خواندہ ام کہ ہیچ گرہ بی گشاد نیست
تلخی فروشِ ہجرِ تو قنادیِ من است

خضرم بہ چشمہ خواند و ترسم خجل شود
زین خاکِ چشمہ خیز کہ در وادیِ من است

طغیانِ شوق بین کہ گمارد بہ کشتنم
اندوہ را کہ فخر بہ ہم نسادیِ من است

بلبل سرشت را غزلِ شوقِ[2] ما نواست
عرفی تو گوش باش کہ[3] این وادیِ من است

(۴۸)

تنہا نہ دلم، بادۂ نابش ہمہ خون است
مغزِ قلم و مرغِ کبابش[4] ہمہ خون است

دلہا شکند وز دلِ ما یاد نیارد
چون بشکند این خم کہ شرابش ہمہ خون است

ما جامِ سوالیم دران دورہ[5] کہ ساقی
در شیشۂ مضمون[6] جوابش ہمہ خون است

ای غم ز دلم دست بکش[7] دین گلِ سیراب
بر تابہ مجوشان کہ گلابش ہمہ خون است

از شورِ[8] دلِ ما مشکن توبہ کہ این نیست[9]
آن مَی کہ چنین کردہ خرابش[10] ہمہ خون است

خون می کشم از کاسہ دران بزم کہ مطرب
در کاسۂ طنبور و ربابش ہمہ خون است

---

[1] ن ۱۰ = بہ کام شناسی نہ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = نہ کام شناسای [2] ن ۱۰ = تا؛ ن ۱، ۳، ۵ = با؛ ن ۸، ۹، ۳۵ = ما [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زبان ہادیِ منست؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = کہ این وادیِ من ست [4] ن ۹، ۱۱ = مغز کتابش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مرغ کبابش [5] ن ۸ = دور کہ ساقی؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = دورہ کہ ساقی [6] ن ۸ = مضمون و جوابش؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = مضمون جوابش [7] این ابیات تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷ = یافتہ شد [8] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بکش؛ ن ۱۷ = بکش [9] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = سوز؛ ن ۱۰، ۳۵ = شوق؛ ن ۳ = شور [10] ن ۹، ۱۱ = این نیست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیرہ دیگر نسخہ ہا = این است [11] ن ۱۰ = کبابش؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = خرابش۔

Marfat.com

عرفی نکنی ترک دلِ ریش مکیدن[1]
این[2] میوهٔ طوبیٰ ست کہ آبش ہمہ خون است

(۴۹)

دوش نخم دامنی در چنگ داشت — وز گلِ روی نگاہم رنگ داشت
بسکہ می شد التماسِ دل قبول — از تمنّای شہادت[3] ننگ داشت
آن[4] کہ شد سیراب از آن لبہا منم — چشمۂ کوثر گلوی سنگ داشت
در خیالم شکر[5] بود و شکوہ بود — نغمہ ام یارب کدام آہنگ داشت
عشق کی با جانِ ما[6] دشمن بود — شعلہ با خاشاک دایم جنگ داشت
نقش بندِ حسن عرفی را ربود[7]
کز[8] دلِ فرہاد نقشِ سنگ داشت

(۵۰)

باز[9] آتشِ غم دست در آغوشِ خسِ ماست — دشنامِ طرب قفل گشای نفسِ ماست
جمّازۂ ما تا برہِ کعبہ روان است — رقصان حرم از ذوقِ نوای جرسِ ماست
آن چشمۂ شہدیم کہ از عینِ حلاوت — مرغِ حرم و طایرِ ندسی مگسِ ماست
داغی[10] کہ امان جوید ازو سینۂ دوزخ — در باغِ محبّت ثمرِ نیمرسِ ماست
مرغانِ اجابت ہمہ بریان و کباب اند — در باغ دعایی کہ نسیمش نفسِ ماست
عمریست کہ در زیرِ لگد مردہ سگِ نفس — وز خاطرِ ناجمع[11] ہمہ در مرسِ ماست

---

[1] ن ۹، ۱۱ = چکیدن؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مکیدن [2] ن ۸ = کاین؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = این [3] ن ۱۰ = نگاہش؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = شہادت [4] این بیت تنہا در نسخہ ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [5] ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = شکر بود و شکوہ بود؛ ن ۱۰ = دوش شکر شکوہ بود [6] مخزن = من؛ نسخہ ہای کلیات = ما [7] ن ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = زار بود؛ ن ۱۷ = زار [8] ن ۱۰ = کو؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = کز [9] ن ۱۰ = تا آتش غم؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵ = باز آتشِ غم [10] این بیت شامل غزل دیگر در ہمین زمین است [11] ن ۱۰ = من؛ ن ۱۷ = ما؛ ن ۱، ۵ = نا۔

Marfat.com

عرفی کسِ ماہر کہ شود حیلہ فروش است[1]
در بیکسی آویز کہ بی گفت کسی ماست

(۵۱)

خوش می تپم بخون کہ بہ تیرم چنین زد است[2] — باز این چہ ناوک است کہ عشق از کمین زد است
غیرت بزہر کردہ بدل خونِ قدسیان — تا تیغِ غمزہ بر دلِ روح الامین زد است
مشکل کہ مرگ[3] روی بمیدانِ ما نہد — از بسکہ فتنہ صف بہ یسار و یمین زد است
شوری[4] نماند در سرِ[5] پروانگانِ[6] عشق — تا نیستی بہ شمعِ دلم آستین زد است
نیشی ست زہر دادہ و مشعولِ کاوکاو — مہری کہ عشق بر لبِ جانِ حزین زد است
ناقوسِ عشق می زنم و رقص می کنم — بوی کدام مغبچہ[7] بر مغزِ دین زد است

عرفی نماند ہیچ بہ درویشیش سری
از بسکہ می[8] بہ ہر دمِ خلوت نشین زد است

(۵۲)

مگر زمانہ اسیرِ کمندِ آہِ منست — کہ نازِ بالشِ امّید تکیہ گاہِ منست
ز دیدنِ تو ہوس پاک بین شود چون عشق — دمی کہ حسنِ[9] تو آلودۂ نگاہِ منست
صحیفہ یی کہ نگردد ز آبِ رحمت پاک — گمان برم کہ سیہ نامۂ گناہِ منست
دو عالم از اثرِ شعلۂ جمالت[10] سوخت — بجز دیارِ محبّت کہ در پناہِ منست

---

[1] این بیت در نسخۂ دہم شامل این غزل است۔ در دیگر نسخہ ہا این مقطعِ غزل دیگر است [2] ن ۲ = بخون کہ تیرم ژن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = بخون کہ بہ تیرم [3] ن ۱۰ = ہجر ژن ۱، ۵ و ہمہ نسخہ ہای دیگر = مرگ [4] ن ۴ = سوزی ژن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ = شوری [5] ن ۳ = صفِ ژن ۱، ۵، ۱۷ = سرِ [6] ن ۴ = شوریدگان ژن ۱، ۵، ۱۷ = پروانگان ژن ۲ = دیوانگان [7] ن ۵، ۱۰ = در ہمہ نسخہ ہای دیگر = بر [8] ن ۱۰ = ی بہ مردم خلوت نشین ژن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = بادہ با من خلوت نشین [9] ن ۱۰ = عشق ژ دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۳۵ = حسن [10] مخزن = گرمیِ نگاہِ تو ژن ۱، ۳، ۵، ۸ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = اثرِ شعلۂ جمالت ۔

Marfat.com

بباغِ عشق بنازم[1] که با ملک گویم[2] — که آبروی تو از شبنمِ گناهِ منست
نوشته است به صحرای دل به هر ذرّه — که وصلِ دلبرِ کنعان به جیبِ چاهِ منست

گذشت یوسف و ایامِ حسنِ او عرفی
بناز[3] دار که این عهدِ بادشاهِ منست

(۵۳)

مارا به طرب نسبت و پیوند حرام است — بر اهلِ محبّت دلِ خرسند حرام است
در مذهبِ ما تشنه لبان شربتِ کوثر — بی چاشنیِ آن لبِ چون قند حرام است
ناصح مگشا لب که گنهکار نه گردی — در شرعِ ملامت زدگان پند حرام است
از وصل مجو کام که در باغِ محبّت — چندین ثمرِ نخلِ برومند حرام است
زندانی غم باش[4] که در شرعِ محبّت — صیدی که نه شد کشته درین بند حرام است
یارب چه بلاییست که در مذهبِ خوبان — دشنام حلال است و شکر خند حرام است
دارم هوسِ دیدنِ ماهی که برویش — غیر از نظرِ لطفِ خداوند حرام است
محرومیِ یعقوب ازان است که بگزید — شرعی که دران دیدنِ فرزند حرام است

عرفی بود از میکدهٔ درد[5] قدح نوش
آن باده نوشد که بگویند حرام است

(۵۴)

ازان ز شربتِ وصلم هوای پرهیز است — که آتشِ تبِ شوقم[6] نه آنچنان تیز است
حیا نه هشت که این دانه های اشکِ نیاز — بخاکِ عجز فشانم که آشتی خیز است

---

[1] ن ۱۷ = بنازم ؛ دیگر نسخه ها = نیارم [2] ن ۱، ۵، ۱۷ = گوید ؛ ن ۸، ۳۵ = گویم [3] ن ۹۵ = زندانیِ غم شو که بصحرای محبّت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = زندانی غم باش که در شرع محبّت [4] ن ۱۰ = ازمیکده آن رند قدح نوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ وغیره = ازمیکدهٔ درد قدح نوش [5] ن ۱۰ = کان باده بنوشد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آن باده نوشد [6] ن ۱۰ = عشقم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = شوقم [7] ن ۵۵، ۱۷، ۳۵ = بنازدار ؛ ن ۱، ۱۸ = نیازدار۔

Marfat.com

چوزلف باز کنی، نالہ خیزد از ملکوت[1] که دامِ ما ہمہ[2] این طرّۂ دلاویز است
زطرّہ مشک بدامانِ کوہکن باشد اگرچہ تکیۂ شیرین بدوشِ پرویز است
سمندِ سعی چہ بیہودہ رانی ای فرہاد کہ ہمعنانیِ گلگون نصیبِ شبدیز است
چگونہ مانعِ نظّارہ ام شوی کہ مرا زشوقِ[3] روی تو سرتا قدم نگہ خیز است
رسید نخلِ مرادم بغایتی ثمرش کہ ناوزیدہ نسیمِ طلب ثمر ریز است

سیتزہ تاخت بمیدانِ امتحان عرفی
عنان کشیدہ چہ داری کہ وقت[4] مہمیز است

(۵۵)

زوچہ می خواہی دلا گر ناز و استغناست[5] ہست بیوفا یہاست، دارد[6]، رنجش بیجاست[7] ہست
ای کہ گویی[8] با اسیران شیوہ ہای او چہاست ناز ہست و عشوہ ہست و ہر چہ دردافزاست ہست
آن کہ آیینِ وفاداری نداند، نیست[9]، لیک[10] ہر قدر گویند مستغنی و بی پرواست ہست
چون نسوزی عالمی را، وہ چہ کم داری ز حسن[11] چہرہ زیباست، داری، قامتِ رعناست ہست
دردِ او در سینہ می ماند، چہ غم کو جان برد[12] آنچہ ما را باعثِ ناآرمید نہاست ہست

---

[1] ن ۱۰ = دلہا ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = ملکوت [2] ن ۸ = در ؛ ن ۱۰ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ وغیرہ = این
[3] ن ۱۰ = کہ شوق طورِ سرم تا قدم ؛ ن ۱۷ = ز روی شوق تو سرتا قدم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = ز شوق روی تو سرتا قدم-
[4] ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = محلِ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کہ وقتِ [5] ن ۸، ۱۰، ۱۲ = استغنات ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲، ۳، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = استغناست [6] ن ۵ = بی وفایی دارد و ہم ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = بی وفا یی است، دارد
[7] ن ۸، ۱۰ ؛ رنجش بیجات ہست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیرہ = رنجش بیجاست ہست [8] ن ۱۰ = ای کہ می گویی بگو با شیوہ ہای او چہاست ؛ ن ۱ = ای کہ می گویی اسیران شیوہ ہای او کجاست ؛ ن ۲، ۵، ۱۷ = ای کہ گویی با اسیران شیوہ ہای او کجاست ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای کہ گویی با اسیران شیوہ ہای او چہاست [9] ن ۱، ۴، ۵ = اینکہ ؛ ن ۲، ۸، ۹ وغیرہ = آنکہ [10] ن ۱۰ = ہست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = نیست [11] ن ۹ = حال ما آن نازنین گرچہ بداند نیست لیک ؛ در دیگر نسخہ ہا بطوری کہ نوشتہ شد تا اختلافات کہ ذکر شدہ [12] ن ۹، ۱۱ = فروزی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = نہ سوزی - ن ۹، ۱۱ = گر ز دیگر نسخہ ہا = کو -

Marfat.com

عرفی از بزمت اگر بیرون کند بی وجہ نیست
نالۂ بی اختیار و گریۂ بیخواست[1] ہست

(۵۶)

آنی کہ پای تا بہ سرت عجبِ طاعت است — شب زندہ داریت بتر از خوابِ غفلت است
خواہی بہ کعبہ رو کن و خواہی بہ سومنات — دل بد مکن کہ شش جہت از بہرِ طاعت است
بیرون بود حلاوت[2] و تلخی ز مدح و ذم — ردّ و قبولِ ما ہمہ از روی عادت است
مپسند در ثبوتِ شجاعت ہلاکِ خصم — گردن بہ تیغ نہ کہ شہادت شجاعت است
احباب را سلام و دعایی[3] ضرور[4] ہست — این شیوہ ہا وسیلۂ مہر و محبت است
غافل مرو کہ تا در بیت الحرامِ عشق — صد منزل است و منزلِ اوّل فنا[5] است

عرفی مخوان بہ شاعری فضل شعرِ خویش
نزدِ حکیم بر، کہ نہ شعر است، حکمت است

(۵۷)

صد زخمِ تازہ بر دلم از طعنِ مردم است — مشتی نمک بپاش، چہ ضبطِ[6] تبسم است
ناصح برو کہ نیست حدیثِ تو دلفریب — این شیوہ خاصِ آن لبِ شیرین تکلم است
از یار التماسِ جفای دگر کنم — دستم بہ دامنش نہ ز روی تظلم است
زین فتنہ ہا کہ حسنِ تو انگیخت در جہان[7] — صد داغِ رشک در دلِ افلاک[8] و انجم است
بر نعمتِ وصال بود چشمِ بی گمان — عشّاق را چہ ذوق ز عیش و تنعّم است
افغان کہ لالہ گون نشود چہرۂ امید — زین تلخ بادہ یی کہ درین نیلگون خم است
بر زخمِ کاریم چہ نہی مرہمِ امید — زخمی دگر کہ کار برون از ترحّم است

---

[1] ن ۱۰ = بی خواست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بیجاست [2] ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حلاوت و تلخی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = حلاتِ تلخی [3] ن ۵، ۹، ۳۶ = سلام و دعا ؛ ن ۲۹ = سلامِ وداعی ؛ ن ۵ (حاشیہ) = سلام و دعایی —— [4] ن ۱، ۵، ۱۷ = ضرورت است، ن ۱۰ = ضرور است ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ = ضرور نیست [5] ن ۱۰ = عرفی تو شاعری غزل شعر خویش را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = عرفی مخوان بہ شاعری فضل شعر خود [6] ن ۳، ۹ = جای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ضبط [7] ن ۱، ۹، ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = در [8] ن ۱، ۵ = آفاق ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵ = افلاک

Marfat.com

عرفی بہ کامِ دل کہ نماید رہم بہ عشق؟
این وادی یی بود کہ در و خضر ہم گم است

(۵۸)

زلفت نہد ار سلسلہ در پای[1] قیامت — آسودہ شود دہر ز غوغای[2] قیامت
از جلوۂ بالای تو در دہر فتد شور — یعنی بود آشوبِ تقاضای قیامت
گر جلوہ ندادی قد طوبی صفتان را — این سعی نبردی چمن آرای قیامت
فردا کہ رود[3] جانبِ محشر؟ چو بچینند[4] — ہنگامۂ آشوبِ تو بالای قیامت
این فتنہ و آشوب نہ اسبابِ جمال است — در حسنِ تو جمع آمدہ اجزای قیامت
فردا کہ نشانم ز جگر نیش، بیا بند — صد خرمنِ[6] الماس بہ صحرای قیامت

جوشِ غم و درد است دگر در دلِ عرفی[7]
ای فتنہ برون آ بہ تماشای قیامت

(۵۹)

گر شوم صد سال محروم از وصالِ روی دوست[8] — دیدہ نگشایم مگر وقتی کہ آیم سوی دوست
تا قیامت ہر سرِ مویم جدا در خون تپد — گر بہ آرامم نیابد[9] رخصت از ہر موی دوست
در دلِ ہر ذرّہ[10]ام صد کوہِ درد افشرد پای — ہیچ بادی بر ندارد گرد من از کوی دوست
مژدہ باد ای دل کہ بہرِ ناوکی کان خاصِ تست — شہپرِ ہا روت جوید غمزۂ[11] جادوی دوست

---

[1] ن ۳، ۱۷ = برپای؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = درپای [2] ن ۱۰ = زسودای؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیرہ = نہ غوغای
[3] ن ۱، ۵ = روی؛ ن ۹ = شود، ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = رود [4] ن ۲، ۱۰ = بہ بخشند؛ ن ۵، ۹، ۱۷ = بچینند؛
ن ۸ = چو دیدند؛ ن ۱، ۳، ۳۵، ۳۶ بچینند [5] ن ۴ = است؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = اند [6] ن ۲، ۹، ۱۰ = تیشہ؛ ن ۸ = دشنہ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷،
۳۵ = خرمن [7] ن ۱، ۵، ۸ = مگر؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دگر [8] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نیاید؛ ن ۱۱ = نباشد؛ ن ۳،
۹، ۱۷ = نیابد [9] ن ۱۷، ۳۵ = ہر ذرہ ام؛ ن ۱، ۵ = پژمردہ ام [10] ن ۱ = عشوہ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷ = غمزہ۔

Marfat.com

لذّتِ تنہا نشینی[1] ہا نہ می گنجد بہ کام — ای ادب[2] برخیز از راہم کہ رفتم سوی دوست
ای مسیحا نانواز لطفم[3] بزیر سر منہ — عہدِ این شوریدہ سر[4] مشکن بہ خشتِ کوی دوست
بوالہوس در جامہ و عاشق نگنجد در کفن — گر نسیمی آید و گوید کہ دارم بوی دوست

کس نمی رنجد[5] ز عرضِ مہر عرفی منع بس[6]
من ز دل پرسیدہ ام، او می شناسد خوی دوست[7]

(۶۰)

دوش دل ناگشتہ سیر از وصلِ او بیہوش[8] گشت — لیک شادم کز فغان در محفلش[9] خاموش گشت
مُردم از این غم کہ ناگہ نیش ہا در[10] وی خلد — دوش چون دل با خیالِ یار[11] ہم آغوش[12] گشت
آن کہ دوش و دستِ او سجادہ و تسبیح داشت — جامِ می بر کف برون آمد، سبو بر دوش گشت
جان و دل دیدند ہر گہ بی نقابش در سخن — این تمامی چشم گردید آن سراسر گوش[13] گشت

من خدنگِ نالہ شب می زدم از لذّت بدل
غافلان گویند عرفی از فغان خاموش گشت

(۶۱)

ای دل حدیثِ صبر شنیدن ز بہرِ چیست — زہر است در پیالہ، چشیدن[14] ز بہرِ چیست
ای نیشِ غم کہ مرہمِ آسایش منی — در زخمِ سینہ نرم خلیدن ز بہرِ چیست

---

[1] ن ۹ = شبہا نشینانم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = تنہا نشینی ہا [2] ن ۸ = ای ادب برخیز از راہم؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای ادب کوہ از رہم بستان؛ ن ۹ = ای اجل کوہ از رہم بستان [3] ن ۱۰ = نطقم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = لطفم [4] ن ۱۰ = را؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = سر [5] ن ۲ = ترسد؛ ن ۱۱ = پیچد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = رنجد [6] ن ۹ = کن؛ دیگر نسخہ ہا = بس [7] ن ۹ = بوی؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = خوی [8] ن ۹ = مدہوش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = بیہوش [9] ن ۱۰ = مجلسش؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر بشمول ۱، ۵ = محفلش [10] ن ۸ = دل؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = وی [11] ن ۳، ۸، ۱۰ = دوست؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷ = یار [12] ن ۳، ۱۰ = دست آغوش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = ہمآغوش [13] ن ۹، ۱۰ = تمامی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سراسر [14] ن ۱۰ = کشیدن؛ ن ۱، ۵، ۴، ۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = چشیدن۔

Marfat.com

ای زہرِ فتنہ کز[1] تو مرا تشنگی فزود — زان نیشِ غمزہ دیر چکیدن زبہر چیست

کشتِ وفای[2] غیر نرست، ای نسیمِ وصل — چندین بہ شعلہ زار وزیدن زبہر چیست

در حیرتم کہ بوالہوسان چون زنہرِ[3] عشق — جامی نمی کشند، چشیدن[4] زبہر چیست

برخستہ یی[5] کہ تشنۂ نومیدِ مردن است — افسونِ التفات دمیدن زبہر چیست

تو حسنِ لایزالی و من عشقِ بی-زوال — ما ہر دو آتشیم، رمیدن زبہر چیست

این دشت[6] را سموم نسیم است و شعلہ آب — ای سبزہ[7] امید، دمیدن زبہر چیست

عرفی خمارِ عشق عذابیست بس الیم
جامی بکش، عذاب کشیدن زبہر چیست

(۶۲)

از بسکہ جور کرد بہ دل غم کہ آشناست — داغم بہشت[8] صحبت مرہم، کہ آشناست

تا طی کنند بی ادبان وادیِ غرور — بیگانگی نمود بہ محرم کہ آشناست

گر آشنا کسی ست کہ اہلیتش ہست — بنمایکی زمردمِ عالم کہ آشناست

از بسکہ دل رمیدہ زبیگانگان بود — بیگانہ وار می زدید[9] آن ہم کہ آشناست

زحمت مکش طبیب کہ بیمارِ عشق را — دارو نہ داد عیسیِ مریم کہ آشناست

از بسکہ زخنہ[10] ہاست درین سینہ ای اجل — رہ[11] تا ابد بہ جان نبرد غم کہ آشناست

---

[1] ن ۱۰ = آن زہر فتنہ ای کہ مرا تشنگی فزود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = وی زہر فتنہ کز تو مرا تشنگی فزود ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = ای زہر فتنہ کز تو مرا تشنگی فزود [2] ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰ = کشت وفا عزیز تراست ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵ = کشت وفای غیر نرست [3] ن ۱۰ = درد عشق ؛ ن ۲ = بزم عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = زہر عشق [4] ن ۱۰ = وچشیدن دیگر نسخہا = چشیدن [5] این بیت تنہا در نسخہا ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد [6] ن ۲ = باغ ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = دشت [7] ن ۲، ۹ = این سبزہ را امید دمیدن ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۵، ۷، ۳۵ = ای سبزۂ امید دمیدن [8] ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱ = داغم بہشت صحبت مرہم کہ آشناست ؛ ن ۸ = داغم بہ دل بہ است زمرہم کہ آشناست [9] ن ۳۵ = رمید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = زید [10] ن ۶ = زخمہاست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۵ = رخنہ ہاست [11] ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹ = رہ ؛ ن ۳، ۸، ۱۷ = رو [12] ن ۶ = دم ؛ دیگر ہمہ نسخہا = غم۔

Marfat.com

عرفی تو آشنانه شناسی طرب مجوی
محکم بگیر دامنِ ماتم که آشناست

(۶۳)

نعره زد عشق و دینِ ما بگریخت کفر نیز از کمینِ ما بگریخت
بسکه شد ابرِ گریه آتشبار تخمِ عیش از زمینِ ما بگریخت
در دمِ نزع یادِ غم کردیم نفسِ واپسینِ ما بگریخت
عشق برخاست با دو عالم عجز آبرو از جبینِ ما بگریخت
باز کردیم دیده بر رخِ دوست نگهِ شرمگینِ ما بگریخت
زآتشِ دل چراغ برکردیم سایه از همنشینِ ما بگریخت
شوقِ دیدار حمله یی آورد ادب از آستینِ ما بگریخت
دستی از آستین برون کردیم نامِ راز از نگینِ ما بگریخت
دستِ عرفی نقابِ راز گشود
خردِ تیزبینِ ما بگریخت

(۶۴)

سنبلی کو لاله را در برکشد گیسوی تست لاله یی کو در کنارِ سنبل آید روی تست
آهوی مستی که در بستانِ حسن جلوه خیز دمبدم بر عشوه غلطد نرگسِ دلجوی تست
ساحری کز آستین افشاندنِ افسونِ او آتشِ اعجاز میرد غمزهٔ جادوی تست

له ن ۱۰ = آتشین ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۲۵ = شرمگین ۲ه ن ۲، ۹، ۱۷ = سایهٔ همنشین ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = سایه از همنشین ۳ه ن ۱۰ = دست ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵ = دستی ۴ه ن ۸، ۳۶ = نام ما از نگینِ ما ؛ ن ۹ = ادب از آستینِ ما ؛ ن ۱۰ = نام یار از نگینِ ما ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۵ = نامِ راز از نگینِ ما ۵ه ن ۱، ۳، ۵، ۱۱، ۳۵ = لاله ای کو در کنارِ سنبل آید روی تست ؛ ن ۲، ۸ = لاله ای کو ناز بر سنبل کشد ابروی تست ؛ ن ۹ = لاله ای کو ناز بر سنبل فروشد روی تست ۶ه ن ۲، ۹ = عشق عشوه خیز ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = حسن جلوه خیز ۷ه ن ۱۷ = جادوی ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = ساحری ۸ه ن ۱، ۲، ریاض = می زد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میرد۔

Marfat.com

مشہدی کانجا مسیح آید بہ امیدِ ہلاک
وز کمالِ[1] ناکسی شرمندہ[2] گردد کوی تست

شعلۂ سوزندہ یی، کز غایتِ تاثیر او
آتشِ دوزخ گریبان پارہ سازد خوی تست

با لبشی[3] کز آرزوی او سرِ روح الامین
مست لبریز از ہوای خستگی، زانوی تست

آن نسیمی[4]، کز ہوای او دمادم در بہشت
عطسہ[5] می ریزد دماغِ ماہِ کنعان بوی تست

از تماشای رُخت مشکل کسی لذّت بُرد
بسکہ[6] مردم را حواس آشفتہ از گیسوی تست[7]

عرفی از وصفت[8] زبانش سود و کس گوشی نکرد
بسکہ ہر ساعت پریشان تر ز جعدِ موی تست

(۶۵)

ای سینہ حبسِ[9] این نفسِ نیلگون بس است
شد مُشتِ[10] دود خرمنِ آتش کنون بس است

گو صلح کن زمانہ و گو یار شو فلک
با اہلِ دل عداوتِ بختِ زبون بس است

ریزم دعای راحت[11] و چینم نثارِ درد
فیضِ دعای من اثرِ واژگون بس است

نبضِ دلم گرفتی و رنگِ رخت شکست
دانستی[12] ای مسیح کہ چونم، فسون بس است

بسیار خون مخور کہ در انصافِ اہلِ ذوق
کونین را حلاوتِ یک مشتِ خون بس است

عرفی بریز می بہ لبِ العطش ز نان
ما را گلوی تشنہ و جامِ نگون بس است

---

[1] ن ۱۰ = در کمالی ؛ ن ۲، ۹ = وز کمالِ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = وز گمان ؛ ن ۱۷ = از کمالِ [2] ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ = شرمندہ میرد ؛ ن ۱، ۵، ۱۱ = شرمندہ گردِ کوی تست ؛ ن ۱۷ = شرمندہ گردد [3] این دو بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [4] ن ۱۷ = عطسہ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عطرِ شہ این بیت تنہا در ن ۱۷ یافتہ شد [5] ن ۵، ۸، ۱۷ = وصفِ زبانش ؛ ن ۱۰ = وصفش زبانت ؛ ن ۱، ۹، ۳۵، ۳۶، ۱۷، ریاض = وصفت زبانش [6] ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = بسکہ مردم را حواس آشفتہ از گیسوی تست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بسکہ مردم چون صبا آشفتۂ گیسوی تست [8] ن ۱۰ = بس کن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = حبس [9] ن ۱۰ = مشتِ خاک ؛ ن ۲ = مشت درد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = مشت دود [10] ن ۱۰ = رحمت ؛ دیگر ہمہ نسخہ با شمول ۱، ۵ = راحت [11] ن ۱ = ثمار ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = وغیرہ = نثار [12] ن ۲، ۱۷ = دانستم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹ وغیرہ = دانستی ۔

Marfat.com

(۶۶)

دورم از کوی تو جا در زیرِ خاکم بہتر است
زندگی تلخ است با حرمان، ہلاکم بہتر است

خستۂ عشقم، سرودِ من ندارد لذّتی
از سرودِ عیش آہِ دردناکم بہتر است

من کہ مجروحِ خمارم مرہمِ راحت چہ سود
جای مرہم بر جراحت برگِ تاکم بہتر است

گر نہ کُشتی، از فراقم سوختی، منّت منہ
من کہ در دوزخ بہ زندانم، ہلاکم بہتر است

رہ بہ امّیدم مدہ عرفی کہ بیباکم بسی
من صلاحِ خویش دانم، ترسناکم بہتر است

(۶۷)

بختی، کہ مرا لب بہ لبِ جام رسد نیست
آغازِ خماری کہ بہ انجام رسد نیست

فریاد کہ با شمع و چراغِ حرم و دیر
آن شعلہ کہ داغش بہ منِ خام رسد نیست

دلہا ہمہ دانستہ بہ دامِ تو در آیند
مرغی کہ سراسیمہ بہ این دام رسد نیست

مانشأۂ مقصود چہ دانیم کہ این می
آن مایہ کہ از خم بہ لبِ جام رسد نیست

... ... و در دیدۂ من نور
چندان کہ نگاہم بہ لبِ بام رسد نیست

عمریست کہ از دیر برون آمدہ عرفی
توفیق کہ در کعبۂ اسلام رسد نیست

(۶۸)

ہوش اگر ناخن زند بر دل، شرابِ ناب مست
ور سبو از می تہی گردد، خمار و خواب ہست

ای کہ گویی باعثِ غم جوی و غمگین زو مباش
غم زبیباکی ندارم ورنہ خود اسباب ہست

از خیالت ہر شبم بام و درِ دل روشن است
ماہ گو طالع مشو، در کوی ما مہتاب ہست

لہ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = از؛ ن ۱۰ = در لہ ن ۳، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ترس و باکم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = ترسناکم
لہ این غزل تنہا در نسخہ ہا ۸، ۱۷ وجود دارد لہ این تنہا در ن ۱۷ یافتہ شد لہ ن ۱۰ = باعث غم باش و غمگین رو مباش؛ ن ۸، ۳۶ = باعث غم جوی و غمگین زو مباش؛ ن ۱، ۳، ۹، ۵، ۲۵ = باعث غم جوی و غمگین روی باش؛ ن ۵، ۱۷ = باعث غم جوی، غمگین روی باش لہ ن ۹ = بتابی؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = بیباکی۔
لہ مصرعۂ اول کہ در ن ۱۷ ناتمام است باین طور می توان شد: ماہم سرِ بام است و در دیدۂ من نور۔

Marfat.com

گر نه می ارزم به وصلت ز آرزو منعم مکن
در دلِ عاشق هزاران مطلبِ[1] نایاب هست

ابله آن بیدرد کاندیشد که اهلِ عشق را
عافیت[2] مردن و آسودگی در خواب هست

منّتِ ده قطره آب ای دیده بر من تا به کی
در سفالِ هر سگِ کو جرعه‌ئی زین آب هست

دل تهی کن عرفی این غم را به دل نتوان گذاشت[3]
دوستان[5] را گر نه باشد دشمنان را تاب هست

(۶۹)

منم که طاعتِ بت لازمِ سرشتِ من است
اگر به کعبه عبادت کنم، کنشتِ من است

اگرچه حسنِ عمل نیست، اجرِ آنم هست
که چشمِ اهلِ مروت به فعلِ زشتِ من است

روم به دوزخ و شکرِ بهشت می گویم
که این به نزدِ مکافاتِ من بهشتِ من است

کنارِ کشت و لبِ جو به غم زیان دارد
میانِ دایرهٔ غم کنارِ کشتِ من است

بگیر آئینه عرفی به بین سرانجامم
که هر چه صورتِ حالِ تو، سرنوشتِ من است

(۷۰)

خاموشیِ من قفلِ نهانخانهٔ عشق است
افسانهٔ من گریهٔ مستانهٔ عشق است

دیوانه دلِ من که در و فتنه زند جوش
گنجیست که آرایشِ ویرانهٔ عشق است

شوریده شد از ناخنِ غم[6] این دلِ صد شاخ[7]
این زلف پریشان شدهٔ شانهٔ عشق است

صد دشنه خورد[8] عقل که خاری کشد از پا
اینها گلِ آنست که بیگانهٔ عشق است

از منطق و حکمت نه گشاید درِ مقصود
اینها همه آلایشِ افسانهٔ عشق است

هر شمع که در انجمنِ دهر برافروخت
گر آتشِ طور است گر پروانهٔ عشق است

---

[1] ن ۱۷ = مصلحت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = مطلب [2] ن ۸، ۹ = در؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = با [3] ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = با؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه وغیره - در [4] ن ۹ = نهفت؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = گذاشت؛ ن ۳ = گذاخت [5] ن ۵، ۹، مخزن = دوستان را گر نباشد؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = گر نباشد دوستان را [6] ن ۱۰ - غم؛ دیگر همه نسخه ها = عشق [7] ن ۹، ۱۰، ۳۵ - صد چاک؛ ن ۱، ۵ وغیره = صد شاخ [8] ن ۹ - عشق؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره - عقل [9] ن ۱، ۵ - کشد؛ ن ۳۵ - کند.

Marfat.com

عرفی دلِ افتادہ ام از کعبہ چہ جویی
دیرست کہ او فرشِ صنم خانۂ عشق است

(۷۱)

در محبّت درد اگر بیدِ دوا بسیار ہست
ریش اگر ناسور شد، الماس در[1] بازار ہست

گر ز لطفم ناامید، امّیدوارم از عتاب
گر نہ دارم سبحہ بر کف، بر میان زنّار ہست[2]

شستنِ لوحِ گنہ دستورِ ابرِ رحمت است
ورنہ سیلِ اشکِ عذر و آبِ استغفار ہست

ای طبیبِ ہمّت احسانی کہ در شہرِ امید
نیست درمانی و در ہر گام صد بیمار ہست

درسِ معنی را کہن اوراقِ کس درکار نیست
دیدہ بگشا کین رقم بر ہر در و دیوار ہست

معنیِ زنّار بستن گر مقیّد بودن است
در درونِ خرقۂ روح الامین[3] زنّار ہست

نیست غم گر یاسمین و سنبلم در باغ نیست
تا بہ لذّت[4] بشکم در دیدہ[5] و دل خار ہست

عرضِ جنّت کم دہ ای رضوان کہ در بستانِ عشق[6]
میوۂ تلخ و گلِ پژمردہ یی درکار ہست[7]

گر دلم تنگ است و خونم تلخ، عرفی باک نیست
دیدۂ زہر آشنا و گریۂ بسیار ہست

(۷۲)

برو مسیح کہ فکرِ فراغِ من غلط است
غلط مکن[9] کہ علاج دماغِ من غلط است

نشانِ پای من آوارگی بجست و نیافت
بدشتِ گم شدگیہا سراغِ من غلط است

نساستخوانِ ہما باغ و دشت معمورست
ترانہ بگلہ آلودِ زاغِ من غلط است

---

[1] ن ۱، ۸ = ہم درکار؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = در بازار [2] ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = در؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۳۵ = بر [3] ن ۲، ۴، ۸، ۹ = روح القدس؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = روح الامین [4] ن ۳، ۱۰، ۱۱ = رغبت؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بہ لذّت [5] ن ۹، ۱۱، ۱۷ = دیدۂ دل؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = دیدہ و دل [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = کہ در گلزار عشق؛ ن ۱۰ = کہ در باغ بہشت؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹ = در بستان عشق [7] ن ۸ = درکار؛ ن ۳، ۴ = پربار؛ ن ۱، ۶، ۱۷ = دربار؛ ن ۵ = پژمردہ در بازار [8] ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = کام؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹ = خونم [9] ن ۲، ۸، ۹ = مکن، ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷ = مبین۔

Marfat.com

نہ عندلیب چمن زادم، از بہشت مگو
ز گلخن آمدہ ام کشتِ باغِ من غلط است

حلاوتی کہ توان یافتن بخونِ جگر
شکستنِ ہوسش در دماغِ من غلط است

کنون کہ لذّتِ الماس[1] از نمک رو یافت[2]
کرشمہ سنجیِ مرہم بہ داغِ من غلط است

اگر[3] بہ کعبہ دہندم نشانِ بتکدہ رو
کہ واژگون شدہ نعلم سراغِ من غلط است

متاز[4] بر اثرِ نورِ وعظِ من عرفی
کہ شب‌روی[5] بہ فروغِ چراغِ من غلط است

(۷۳)

تا چشمِ عشوہ سازِ تو مہمانِ فتنہ است
شیرین تبسّمت نمکِ خوانِ فتنہ است

یارب چہ فتنہ یی کہ بہ عہدِ تو روزگار
در گوشہ یی نشستہ و حیرانِ[6] فتنہ است

ناز آفت و کرشمہ بلا، عشوہ دلفریب
یاران حذر کنید کہ طوفانِ[7] فتنہ است

از فتنۂ غمش بہ کہ نالیم، چون مدام
دیوانِ شاہِ حسن در ایوانِ فتنہ است

گل گل فتادہ پرتوِ رویت در انجمن
این بزمِ عیش نیست گلستانِ فتنہ است

اسبابِ دلبری ہمہ چشمش بہ فتنہ داد
در عہدِ حسنِ او کہ بہ سامانِ فتنہ است

چون رازِ فتنہ فاش نہ گردد کہ چشمِ او
در خواب ہم سرش بہ سرِ[8] رانِ فتنہ است

عرفی چگونہ حفظِ دلِ خود کند کہ باز
چشمِ کرشمہ سازِ تو در آنِ فتنہ است

(۷۴)

از شوقِ کہ این نامہ گرانمایہ متاع است
کاین شعلۂ دل نام دگر مستِ سماع است

---

[1] ن ۴، ۸، ۹ = الماسم؛ ن ۱، ۵ وغیرہ و دیگر نسخہ ہا = الماس [2] ن ۲، ۱۱ = روتافت؛ ن ۱۷ = دریافت؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = رویافت؛ ن ۹ = رہ یافت [3] این بیت تنہا در نسخۂ دہم وجود دارد [4] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = مناز؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹ = متاز [5] ن ۱، ۵، ۶، ۹ = شب روی؛ ن ۱۰، ۱۱، ۱۷ = پی روی؛ ن ۲ = سیر تو [6] ن ۴ = مہان؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیرہ = حیران [7] ن ۱۷، ۳۵ = دودان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیرہ دیگر ہر نسخہ ہا = طوفانِ [8] ن ۱، ۵ = بہ سرِ ران فتنہ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بجریبان فتنہ۔

Marfat.com

در معرکۂ عشق زبون شو که درین رزم
هر کس که به صد رنگ شهید است شجاع است

زین باغ مجو بهره که هر میوه که چینی[1]
بی آبیِ ایّام کمیداست و نقاع است

سیماب بود قفلِ درِ گوشِ تو ورنه
صد نغمۂ مستانه طلبگارِ سماع است

گوشِ شنوا جوی که در بزمِ تأمّل[2]
بر بستنِ لب موجبِ صد گونه صداع است

تا عشق به بازارِ دلم شعله فروشد
بر چیده دکان دوزخ و دلّال متاع است

عرفی یکی از جیب بر آور سرِ مستی
این محملِ عمر است که بر دوشِ وداع است

عشق[3] را سینۂ گرم است و دلِ تنگ ضرور
حسن نقشست که هر لوحی ازان بهره ور است

عرفیِ نغمه چکانم، نفسم آبِ حیات
عندلیبِ چمنِ قدس ازان نغمه براع است

(۷۵)

کوی عشق است این که در هر گام صد عاقل گم است
تا قیامت جان فراموش ست اینجا دل گم است

ده چه راه است این که در صد سال یک منزل نیاست
آن[4] که در هر نیم گامش طیِ صد منزل گم است

تلخیِ جان دادنم بنگر که تا روزِ جزا
ننگِ[5] قتلم در هجومِ لذّتِ قاتل گم است

یار در دل هست اگر دل[6] نیست با من گو مباش
کعبه در محمل بود، غم نیست گر محمل گم است

بحرِ[7] عشق است این دلا اندیشۂ ساحل مکن
موجِ این بحرِ نهایت سوز را ساحل گم است

این که می گویند درهای کشاید دستِ بخت
تا در دل می شنو[8]، اما کلیدِ دل گم است

در هجومِ چاره اندیشی نه عرفی گشته گم
عقلِ رهبر هم درین اندیشۂ باطل گم است

---

[1] ن ۶ = چینی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چینند [2] ن ۹ = تکلّم؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ و بقیه = تأمّل [3] این دو بیت تنها در نسخۂ پنجم یافته شد۔ حقیقتاً این دو بیت شامل غزل بر شماره ۷۹ هست ولی در نسخۂ پنجم دیگر اشاره این غزل وجود ندارد [4] ن ۲، ۱۷ = ای که، ن ۱، ۳، ۶، ۹ = آنکه [5] ن ۱، ۱۱ = تنگ، ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = تنگ [6] ن ۶، ۸ = آن، ن ۱، ۵، ۳۵ = دل [7] این شعر تنها در ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [8] ن ۶ = می شوم؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، مجمع = می شنو۔

Marfat.com

(۷۶)

گلزارِ حسن تازہ ز روی چو ماہِ اوست — گلدستۂ فریب بہ دستِ نگاہِ اوست
ما یم و کشتِ باغِ محبّت کہ سربسر — زہر آب دادہ نیشِ ملاحت گیاہِ اوست
مرغانِ قدس گردِ سرش جوش می زنند — این شاخِ طوبیٰ است نہ طرفِ کلاہِ اوست
آن رہروی کہ شاد بہ ترکِ تعلق است — بت سنگِ راہ و بت شکنی سدِّ راہِ اوست
یوسف کہ ہست پیرہنِ عصمتش درست — آن جا کہ جلوہ گاہِ زلیخاست چاہِ اوست
عیشی زیادہ ہست ز عیشِ بہشت لیک — آن عافیت نصیب شہیدِ نگاہِ اوست
در سینہ بی اجازتِ او بیش ازین مباش — ای جان ادب خوش است نہ این جلوہ گاہِ اوست؟

گفتم کرشمہ ات دلِ عرفی بہ خون کشید
گفت از کرشمہ پرس کہ گوید گناہِ اوست

(۷۷)

صد چشمۂ ز زہر از لبِ داغِ دلِ ما ریخت — غم روغنِ تلخی بہ چراغِ دلِ ما ریخت
ساقی چو میِ عشقِ تو می کرد بہ ساغر — ہر صاف کہ آمد بہ ایاغِ دلِ ما ریخت
ہر گردِ ملالی کہ بر فتند ز دلہا — عشقت ہمہ بر روی فراغِ دلِ ما ریخت
فریاد کہ ہر دل کہ بہ دیوارِ غمِ او — بر کوفت سری، خون ز دماغِ دلِ ما ریخت
آبی کہ بنوشید خضر، وہ کہ ز مژگان — در بادیۂ غم بہ سراغِ دلِ ما ریخت
این گریہ کہ برگشت بہ دل از رہِ دیدہ — صد دانۂ الماس بہ داغِ دلِ ما ریخت

عرفی جگر افشان نہ بود نالۂ ہر دل
این برگ ز گلدستۂ باغِ دلِ ما ریخت

---

۱ ن ۱ = ستدراہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۲۵ = سنگِ راہ ۲ ن ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۵ = جلوہ گاہ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹ = جلوہ گاہ ۳ ن ۲، ۱۷ = نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۲۵ = ہست ۴ ن ۱۰، ۱۱ = کہ این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = نہ این ۵ ن ۱، ۴، ۹، ۱۷ = ملالی ؛ ن ۲ = لباسی، ن ۱ = بلای ؛ ن ۸ = ملامت ۶ ن ۲، ۹ = در ؛ دیگر ہمہ نسخہا = رہ ۷ ن ۲، ۸ = پارۂ ؛ دیگر ہمہ نسخہا مثل ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = دانہ ۸ ن ۱۷ = ہر کس ؛ دیگر نسخہا = ہر دل۔

Marfat.com

(۷۸)

اصلاحِ[1] پریشانیم اندازۂ کس نیست — اجزای مرا منّتِ[2] شیرازۂ کس نیست
سلمیٰ[3] طلبی چشم و قدم شو که درین دشت — غمّازِ جرس همرهِ[4] جمّازۂ کس نیست
ماشیونیان نغمه نه دانیم، که ما را — گوشیست که بر شعبه[5] و آوازۂ کس نیست
مائیم و کهن برگ و برِ باغچۂ عشق — چشم و دلِ ما بر ثمرِ تازۂ کس نیست
هر جامه که بیماریِ دل رنگ[6] رزِ اوست — بر دوشِ من افکن که باندازۂ کس نیست

عرفی مرو[7] از میکده در صومعه کانجا
کس[8] را غمِ مخموری و خمیازۂ کس نیست

(۷۹)

نالهام پرورشِ آموزِ نهالِ اثر است — در بهارت بنمایم که سراپا ثمر است
نالهٔ در سینهٔ من یک نفس آرامش نیست — در[9] دلش نیز اثر کرده، چه کامل اثر است
ره روی بادیهٔ عشقِ ترا در هر گام — نیستی پیشرو و عمرِ ابد بر اثر است
شرم[10] ای نمکِ این زخم فریبی بگذار — که دل و چشم من انباشتهٔ نیشتر است
گردِ بازارچهٔ عشق بگردم که درو — عافیت سینه[11] فروش است و بلا شیشه[12] گر است

---

[1] ن ۱، ۱۲، ۲۵ = تدبیرِ آن ۹، ۱۳، ۱۶ = درمان ؛ ن ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷ = اصلاح [2] ن ۱، ۶ = حاجت ؛ دیگر نسخه‌ها مثل ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = منّت [3] ن ۱، ۵ = لیلیٰ ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۳۵ وغیره دیگر نسخه‌ها = سلمیٰ [4] ن ۹ (اضافات) = برنغمه ؛ ن ۱۱ = پربسته ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۳۵ = برشعبه و [5] ن ۹، ۱۱ = چشم دلِ ما ؛ دیگر نسخه‌ها مثل ۴، ۱۷ = چشم و دل [6] ن ۶ = برگ و برِ اوست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = رنگ رز اوست [7] ن ۶ = عرفی مرو از صومعه در مدرسه کانجا ؛ ن ۱۰ = عرفی مرو از صومعه در میکده کانجا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = عرفی مرو از میکده در صومعه کانجا [8] ن ۱، ۳۵ = زانسوی طلب راندم و آوازۂ کس نیست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = کس را غمِ مخموری و خمیازۂ کس نیست [9] ن ۶ = در دلش نیز ؛ به نسخه‌های دیگر = در دلِ خویش [10] ن ۸ = دل زخم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = دل و چشم [11] ن ۶ = دشنه فروش ؛ ن ۹ = شیشه فروش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = سینه فروش [12] ن ۹ = شیشه گر ؛ ن ۱ = عشوه گر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دشنه گر [13] ن ۱ = برسر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ = همرهٔ

Marfat.com

عشق را سینۂ تنگ[1] و دلِ گرم[2] است ضرور — حسن نقش است کہ ہر لوحی ازاں بہرہ دراست
دلقِ[3] گلدوز خرد صوفیِ کج ماندہ کلاہ — ہد ہدِ باغچۂ صومعہ طاووس پراست
دامنِ[4] برہمن آلودہ برآمد ہشتم — دست در دامنِ صوفی زدم (آں) نیز تراست
ای[5] مغنّی زمن و مغبچہ دستان می زن — کہ جز ایں قولِ گلوسوز ہمہ دردِ سراست
زائرِ دیر کجا، زاہد و اصحابِ حرم[6] — عیبِ بازیچۂ ما سعیِ شما را ہنراست

عرفیِ نغمہ چکانم، نفسم آبِ حیات
عندلیبِ چمنِ قدس انانِ نغمہ براست

(۸۰)

منم کہ از غمِ محرومیم جدایی نیست — میانۂ من و امّید آشنایی نیست
ہزار جانِ گرامی فدای دل بادا — کہ با وجودِ فنا از غمش رہایی نیست
چنان ز دودِ[4] دلم کاینات لبریز[5] است — کہ ہیچ گوشہ یی از بہرِ دلگشایی نیست
من و بہشتِ محبّت کہ آبِ کوثرِ او — بغیرِ خونِ دل و زہرِ بینوایی نیست
ازاں بدردِ دگر ہر زماں گرفتارم — کہ شیوہ ہای ترا با ہم آشنایی نیست
بیا کہ حسن بہ طورِ دل است[6] شعلہ فروز — مرو بہ وادیِ ایمن کہ روشنایی نیست
سوالِ نیک و بد از ما نمی کنند بہ حشر — گناہِ اہلِ محبّت بجز رہایی نیست

ز عشق حالتِ عرفی سوال کردم گفت
ہنر بسی ست کسی را کہ بیوفایی نیست

(۸۱)

ہیچ گہ نالۂ من گوش زدِ آن مہ نیست — وین کمندیست کہ از بامِ فلک کوتہ نیست

---

[1] ن ۱، ۲ = سینۂ گرم؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = سینۂ تنگ [2] ن ۱۰ = دمِ گرم؛ ن ۲ = دلِ تنگ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۷ = دل گرم [3] این ابیات تنہا در نسخۂ ہفدہم شامل است [4] ن ۱، ۵ = درد دلم؛ ن ۹، ریاض = دودِ دلم [5] ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = غبارِ تنگدلی بر جہاں نشستہ چناں؛ ن ۲، ۲۹ = غبارِ تنگدلی بر دلم نشستہ چنان؛ ن ۹، ریاض = چنان زدودِ دلم کاینات بریناست؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = چناں زدردِ دلم کاینات لبریناست [6] ن ۱ = جلوہ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شعلہ

Marfat.com

آن چنان مستِ جمال[1] است کہ شب تا بہ سحر
می کشد جام و ز کیفیّتِ می آگہ نیست

پُر حذر باش کہ در چہ نہ فتد یوسفِ دل
کین زمان اہلِ مدد را گذری بر چہ نیست

ہر دم از انجمنی می شنود بوی تو دل
ہر نفس گر بہ دری روی نہد گمرہ نیست

سعیِ ما بی اثر از طبعِ وفا دشمنِ تست
گر تو دامن نکشی دستِ کسی کوتہ نیست

پیشِ عرفی مدہ از دست عنان کین شیّاد
خویش را ابلہ نمود است و لی ابلہ نیست

(۸۲)

دل بہ صد رہ می رود امّا مرادِ دل یکیست
راہ اگر بسیار باشد باش گو منزل یکیست

شوقِ دیدار است کز[2] ہر دل بہ کامی لب گشاد
عالمی در گفتگو و خواہشِ سایل[4] یکیست

گر تعلق نیست، اسبابِ جہان مردود نیست[5]
صد ہزاران پردہ پیشِ دیدۂ حایل یکیست

عالمی در جلوہ و عاشق نہ بیند غیرِ دوست
گر ز مجنون پرسی اندر کاروان محمل یکیست

دوست دشمن را[6] بہ خون غلطان کنم عرفی ولی
دوست دارم دشمنی کو را ز بان[7] و دل یکیست

(۸۳)

حیرت ملازمِ گلِ رخسارۂ کسیست[8]
دیوانگی نتیجۂ نظارۂ کسیست[8]

از جامِ[9] کینہ ام چو رود مست و خوی[10] چکان
می بارد از رُخش کہ ستمکارۂ کسیست

---

[1] ن ۶، ۸ = حجاب؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ریاض = جمال [2] ن ۲، ۹ = من؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = ما [3] ن ۱۷ = کو ہر دل بذوقی؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = کز ہر دل بہ کامی [4] ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = گفتگو و خواہش سایل؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱ = گفتگوی خواہش و سایل [5] ن ۶، ۹ = ماست؛ دیگر نسخہ ہا = نیست [6] ن ۱۰ = را کنم غلطان. بخون؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۱۷ = را. بخون غلطان کنم [7] ن ۲، ۱۷ = زبان با دل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = زبان و دل [8] ن ۶ = یکی ست؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = کسی است۔ [9] ن ۱، ۵ = از کام کینہ؛ ن ۶ = از خوی کینہ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = جامِ کینہ [10] ن ۳، ۴، ۵، ۱۷ = خوی چکان؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = خون چکان؛ ن ۲۵ = خوی فشاں۔

Marfat.com

غمخوارہ نیست ہر کہ بود غمگسار[1] جوی — بیچارہ آن کہ منتظرِ چارہ کسیست
فارغ ز خیرگی نگر در روی آفتاب — این دیدہ آزمودۂ نظارہ کسیست
از خاکِ کشتگانِ[2] تو ہر گل کہ می دمد — معلوم می شود کہ دلِ پارہ کسیست

عرفی در آب و آتش اگر می رود رواست
بازش میاورید کہ آوارہ کسیست

(۸۴)

دریا فراغ و کشتیِ ما بی معلّم است — وین درد ازان زیاد کہ پایانِ موسم است
آنانکہ لافِ مرتبۂ قرب می زنند — پہلو تہی کنند ز امکان کہ مکرِم[3] است
گر صد دلیل نقل ز فیضِ خرد کنند — ما دشمنیم با خرد، اندیشہ حاکم است
ہر نکتہ پی کہ ہست بہ وجہی توان شناخت — تا وانِ جہلِ بی خردان بر معلّم است
ما خود ز کبر تکیہ بہ ہمّت زدیم لیک — درویش را معاملہ با جودِ منعم است

ہر چند شرم بی دوست خلافش قبول کرد
معلوم شد ز کوششِ عرفی کہ مجرم است

(۸۵)

آتشین لالہ دلِ صد ورق است — ہر ورق مایدۂ صد طبق است
عشق می خوانمش[2] و می گریم زار — طفلِ نادانم و اوّل سبق است
حرفِ مقصود نہ می ریزد زود[5] — خامۂ طالعِ ما تنگ شق است
عشق[6] می بازم و مشکل کہ مرا — مو بہ مو با صدقِ من عسق است (کذا)
گلِ غم ز آتشِ من[8] می جوشد — شیشۂ دل ز نمش پُر عرق است

---

[1] ن ۹ = غمگسار خویش ؛ ن ۴، ۱۰ = غمگسار دوست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = غمگسار جوی [2] ن ۱۷ = تشنگان ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = کشتگان [3] ن ۸، ۱۰، ۳۵ = مکرِم ؛ ن ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = ملزم [4] ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گویم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۹ وغیرہ = خوانم [5] ن ۸، ۹ = ازو ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = زود [6] این بیت تنہا در ن ۷ یافتہ شد [7] ن ۲۸، ۳۶ = من ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = غم [8] ن ۱ = تن ؛ ن ۸ = ما ؛ ن ۶، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = من ؛ ن ۱، ۵ = دل۔

Marfat.com

از کتابی که منش خاتمه ام[1] لوحِ محفوظ نخستین ورق است

عرفی ار عیبِ تو گفتند، مرنج
هرچه در حقِ تو گویند حق است

(۸۶)

گر نخلِ وفا برندهد چشمِ تری هست
تا ریشه در آب است امیدِ ثمری هست

هرچند رسد آیتِ یاس از درو دیوار
بر بام و درِ دوست پریشان نظری هست

هرگز نه زدم دست به کیشی ز سرِ صدق
از بستنِ زنّارِ مغانم خطری هست

منکر نشوی گر به غلط دم زنم از عشق
این نشأه مرا[2] گر نبود بادگری هست

آن دل که پریشان شود از نالهٔ بلبل
در دامنش آویز که با او[3] خبری هست

هرگز قدمِ غم ز دلم دور نبود[4] است
شادیست که او را سر و برگ سفری هست

چندین[5] به پریشانیِ آن طرّه چه نازی
در زلفِ تو از زلفِ تو آشفته سری هست

تا گفت خموشی تو رازِ دلِ عرفی
دانست که از ناصیه غمّاز تری هست

(۸۷)

نه[6] گفتن و نه شنودن زبان و گوش من است
هزار نغمه[7] گره در لبِ خموشِ من است

می که می رود امروز در گلوی دوکون
کمینه جرعه زتهِ شیشه های نوشِ من است

به محفلی که اسیران کشند خونِ جگر
سرودِ انجمن افغانِ نوشِ نوشِ من است

---

[1] ن ۱ = آن؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = از [2] ن ۶، ۹ = گفتند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳، ۱۷ = گفتیم؛ ن ۱۶، مخزن = گویم؛ ن ۱۰ = گویند [3] ن ۶ = این نشأه اگر نیست مرا؛ دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۱۷ = این نشأه مرا گر نبود [4] ن ۱۰ = اورا؛ ن ۶ = با او؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بادی [5] ن ۶ = نرفتست؛ دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۷ = نبود است [6] این بیت تنها در نسخهٔ نهم دیده شد [7] ن ۱، ۵ = بیار باده که وقت سماع وجوش من است؛ ن ۲، ۳، ۷، ۸، ۱۷ وغیره = نه گفتن و نشودن زبان و گوشِ من اند [8] ن ۲، ۸ = نکته؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نیز دیگر نسخه ها = نغمه [9] ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۷ = بر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۱، ۳۵ = در

Marfat.com

نوای صور که گویند مرده زنده کند — حکایتیست، وگرهست هم خروشِ من است
زسوزِ[1] آتشِ دوزخ حکایتی می رفت — دلم بناله درآمد که نیم جوشِ من است
دگر[1] خمار نشستن نشانِ دل سرد است — بیار باده که وقتِ سماعِ وجوشِ من است

نهم جنازهٔ عرفی بدوش و می[2] نازم
که ساقِ عرشِ محبت بروی دوشِ من است

(۸۸)

نوشیم شربتی که شکرها دروگم است — داریم عزلتی[3] که سفرها دروگم است
صد روشنی ست در تتقِ[4] تیره روزنم[5] — فیروز شامِ من که سحرها دروگم است
وارستهٔ[6] کرد عشقم[7] از آسیب بر فراغ — نازم به زخمِ دل که سپرها دروگم است
بامیدهٔ[8] یی برآمده کوتاه دستیم — کز دیدهٔ بهشت نظرها دروگم است
طالع ببین که بر اثرِ یاس می رود — این نالهٔ حزین که اثرها دروگم است
خیز ای شمالِ بخت که زورق برون بریم — زین موجِ فتنه خیز که سرها دروگم است
ای[9] برهمن منازبرین رشتهٔ ضعیف — زنّارِ عشق ببین که کمرها دروگم است
کی[10] مردم است هرکه نهد داغ بر جگر — داغیست داغِ ما که جگرها دروگم است
صد[11] گونه شعله در دلِ آهم نهفته است — این نخلِ خشک بین که ثمرها دروگم است

---

[1] این دو بیت تنها در نسخهٔ ۱۷،۳۵ شامل است [2] ن ۶ = فخر کنم؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = می نازم [3] ن ۱ = منزلی؛ ن ۲، ۵، ۳، ۱۷ وغیره = عزلتی [4] ن ۸ = افق؛ ن ۱، ۵ وغیره = تتق [5] ن ۱، ۸، ۹، ۱۷ = روزنم؛ ن ۳، ۲، ۵۰، ۳۵ = روزنم [6] این دو بیت تنها در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم و سی و پنجم یافته شد [7] ن ۱۷ = عشق از آسیب؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عشقم از آسیب [8] ن ۱۰ = نگر؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره ببین [9] این بیت در نسخه ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [10] ن ۶ = کی مرده است؛ دیگر نسخه‌ها = کی مردم است [11] بطوریکه نوشته شد این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد. در دیگر نسخه‌ها مصرع اولی باین طوراست :
"در طبع صد کرشمه تحریکِ جلوه نیست"

Marfat.com

عرفی بعیبِ دوستی ارشهره[1] ای چه غم
عیب است دوستی که هنرها دروگم است

(۸۹)

مژدگانی که جنون را به سرم[2] کاری هست — دردرا با دلِ سودا زده بازاری هست
قفلِ الماس بیارید که زخمِ دل ما — سربسرگشته دهن[3] برسرِ گفتاری هست
این قدر سنگدلی نیست گمانم بکسی — مگر از راهِ تو در پای اجل[4] خاری هست
ای مسیحا اثری با نفست[5] نیست ملاف — امتحانی بکن اینک دلِ بیماری هست
ای دلِ ریش بخر لذتِ صد زخم که باز — غمزه الماس فروش آمد و بازاری هست
محرمِ خلوتِ عاشق نه چراغ است و نه شمع — آفتاب ار نرسد[6] سایهٔ دیواری هست
نترانی نشود گر ادب آموزِ کلیم — ما چه دانیم که حرمانی و دیداری هست
حدِ من نیست که گر دم ارنی گوی ولی — دوست داند که مرا قوتِ گفتاری هست
دلم آن کافر عایست که در کوچهٔ دیر — پیر گردید و ندانست که زنّاری هست

غمزه چون تیغ کشد[7] لب مگشا ای عرفی
که به تحسینِ تو کیفیتِ زنهاری هست

(۹۰)

مرا که شیشهٔ دل در زیارتِ سنگ است — کجا دماغِ می ناب و نغمهٔ چنگ است
فغان ز غمزهٔ شوخی که وقت تنهائی — بهانه یی بخود آغاز کرده در جنگ است
به عودِ شیونِ ما زخمه چون زدی بنشنو — که این نوای خراشیده[8] بس خوش آهنگ است
مرا که شغلِ همآغوشی است با زنّار — اگر به سبحه دهم دست دوستی ننگ است

---

[1] ن ۱۰ = ارشهره شد؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = ارشهره ای [2] ن ۳ = به دلم؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = به سرم [3] ن ۱۰ = در پی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = برسرِ [4] ن ۱۰ = در؛ دیگر نسخه ها = با [5] ن ۱۷، ۲۹ = بود؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = رسد [6] ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱ = زند؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ = کشد [7] ن ۲۲ = کجا دماغ می ناب و نغمهٔ چنگ است مرا که شیشهٔ دل در زیارتِ سنگ است؛ در دیگر نسخه ها بطوری که نوشته شد [8] ن ۳ = خراشنده؛ ن ۱، ۵، ۲، ۱۰، ۱۷ وغیره = خراشیده [9] ن ۵ = اجل؛ ن ۳۵ = وجل۔

Marfat.com

باین که کعبه نمایان شود ز پا منشین
که نیم گامِ جدایی هزار فرسنگ است

هزار دیر به دل دارم از صنم معمور[1]
لباسِ کعبه بدوشم مده[2] که بس تنگ است

بگوشِ نالهٔ ما گفته ای که بی اثری
بلی، اثر نکند در دلی که از سنگ است

بهانه جویی تو عرفی به ناز عادت کرد
به آشتی مرو اکنون که صلح هم جنگ است

(۹۱)

مرو به بادیه گردی که زرق[3] وشیدایی است
برهنگی مطلب کان لباسِ رعنایی است

زبان ببند و نظر باز کن که منع کلیم
کنایت از ادب آموزیِ تقاضایی است

دماغِ یوسف اگر تر کنند کف ببرد
ازان[4] شراب که در ساغرِ تماشایی است

نقاب می کشد، ای دل تمام حوصله شو
که باز وقت شرابِ کرشمه پیمایی است

چنین که بر دمِ شمشیر[5] و دشنه می غلطم
حسود را رسد ار گویدم که هرجایی است

شهیدِ عاطفتِ آن کرشمه ام که ز مهر[6]
تمام نقش طرازی و شهد آسایی است

بشوقِ دوست چه سازم که در شریعتِ عشق[7]
خیالِ[8] بی ادبی و نگاهِ[9] رسوایی است

مگو که نیست گنهگار تر ز من عرفی
که این حدیثِ گرانمایه لافِ یکتایی است

(۹۲)

موج زن در دلِ خیالِ آن لبِ می گون گذشت
آبِ حیوان بین که از دریای آتش چون گذشت

تا دلی آوردم و این فتنه ها برداشتم
از گرانباری چها بر خاطرِ گردون[10] گذشت

---

[1] ن ۱۰ = لبریز؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = معمور [2] ن ۹ = منه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = مده [3] ن ۱، ۵ = ننگ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷ وغیره = زرق [4] ن ۸، ۱۰، ۱۷ = ازان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱ = ازین [5] ن ۶ = شمشیر فتنه؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۲ وغیره = شمشیر و دشنه [6] ن ۸ = که ز مهر = ن ۱۰ = که ز لطف؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = کز مهر [7] ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۶ = شریعت؛ ن ۱، ۳، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = طریقت؛ ن ۵ = طریقهٔ [8] مخزن = نگاه؛ دیگر نسخه ها = خیال [9] مخزن = خیال؛ دیگر نسخه ها = نگاه [10] ن ۶ = مجنون؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = گردون -

Marfat.com

با منِ گریان چہ داری رو کہ تا نزدیکِ من
ہر قدم می باید از صد دجلہ و جیحون گذشت

در درونِ باغِ عشرت عمرہا بگذشت لیک
عمرِ دیگر در پشیمانی[1] ہم از بیرون گذشت

کاروانِ عمرِ ما کش نوشد ارو بار بود
دایم از سیلابِ زہر و جویبارِ خون گذشت

نقشِ پا بنمایدت گر زانکہ پی گم می کنی
کز کُدامی کوچہ عرفی آمد و مجنون گذشت

(۹۳)

کوی عشق است این[2] کہ مرغِ سدرہ اینجا[3] پر گذاشت
خوشدلی آمد کہ تاجِ غم رباید، سر گذاشت

عقل دل را در طریقِ عشق رہبر شد ولی
تیز بینی[4] کرد و در اوّل قدم رہبر گذاشت

آمد از شہرِ ازل با عالمِ ہوش و خرد
بیوفا دل در عنان برتافتن اکثر گذاشت

دلگشایی خویش را سنجیدہ با دل بستگی[5]
زان کلید اینجا شکست و قفل را[6] بر در گذاشت

راحت[7] آمد تا گشاید قفلِ اندوہ[8] از دلم
از کلید[9] و دستِ خود یک مشت خاکستر گذاشت

آتشین مرغِ دلم را[10] می دہد صد بال و پر
در گلستانی کہ جبریلِ امین شہپر گذاشت

ریشِ مجنون کی شناسد ذوقِ زخمِ من کہ عشق
نیشتر چید از رہِ او سایۂ نشتر گذاشت

ہر کجا عرفی ہوای کاوشِ زخمش ربود
ناخنی در زد بہ ریش و خرمنِ اخگر گذاشت

(۹۴)

ہر خندہ یی دریچہ گشایندۂ غم است
ہر انتعاش تاب دہِ قفلِ ماتم است

---

[1] ن ۵، ۶، ۹، ۱۰ = پشیمانی ؛ ن ۱، ۱۷ وغیرہ دیگر نسخ = پریشانی [2] ن ۶ = آنکہ ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = اینکہ [3] ن ۶ = آنجا ؛ دیگر نسخہ ہا = اینجا [4] ن ۹ = تیز دستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = تیز بینی [5] ن ۹ = دل تنگیش ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = دلبستگی [6] ن ۱۰ = قفل را ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = قفلہا [7] ن ۲ = دوزخ ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = راحت [8] ن ۱، ۴، ۵، ۱۷ = قفل اندوہ از دلم ؛ ن ۲ = قفل آتش گاہ عشق ؛ ن ۹ = قفل آتشگاہ غم ؛ ن ۳ = قفل امید از دلم [9] ن ۱، ۵، ۹ = کلید است ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷ = کلید و دست [10] ن ۲، ۸ = آتشین مرغِ دل عرفی دہد صد بال و پر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیرہ = آتشین مرغ دلم را می دہد صد بال و پر۔

Marfat.com

دل زندہ ساز و قدرِ مسیح و مرا بسنج[1] — غافل مباش[2]، آن نفسی بود این دم است
حیف است حیف بس مکن از کاوشِ دلم — هر نالہ را خراشی[3] و هر گریہ را نم است
الماس را بخونِ دلم پرورش دہند — زخمِ کدام بوالہوسش میلِ مرہم است
باغیست گریہ در جگرِ تشنہ ام کنان[4] — صد لالہ زارِ سوختہ در زیرِ شبنم است
منّت[5] جہان جہان و ستم ہیچ، تا بہ کی — آن نعمتِ زیادہ و این منّتِ کم است
کی ناخنِ تو عہدِ می از دل گشایدم — ای توبہ دست بازکش این تفا محکم است

ہر کس کہ دید عرفی و این شورِ ہای و ہو
غافل ز زیرِ پردہ گمانش کہ آدم است

(۹۵)

دہ کہ از دوختن این چاکِ گریبان رفت است — این شکافیست کہ تا دامنِ ایمان رفت است
بہ حوالیِ تن از شرم نیاید فردا — جانِ آن کس کہ ز ہجرانِ تو آسان رفت است
لذّتی یافتہ کامِ دلم از نادکِ او — کز گلوی ہوسم چاشنیِ جان رفت است
رفت آن آفت دین از برم ای ہوش بیا — تا بہ بینم کہ چہا بر سرِ ایمان رفت است
ہر کہ[6] از یار بہ تن[7] دور بہ جان[8] نزدیک است — ظلم آن[9] است کہ بر سدرہ[10] نشینان رفت است

ہمّت[11] آن[12] بود کہ لب تشنہ بمیرد عرفی
ورنہ صد بار بہ سر چشمہ حیوان رفت است

(۹۶)

---

۱ ن ۲، ۶ = قدر مسیح و مرا مسیح؛ ن ۱، ۲، ۵ = قدر مسیح و مرا مسخ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = قدر مسیح و مرا بسنج ۲ ن ۱، ۵ = غافل ازین مباش کہ این نیز عالم است؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰ = غافل مباش آن نفسی بود این دم است؛ ن ۲۵ = غافل مشو کہ آن نفسی بود و این دم است ۳ ن ۲، ۳، ۹ = خروشی؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = خراشی ۴ ن ۸ = کزو؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = کزان ۵ این دو بیت تنہا در نسخۂ مقدم یافتہ شد ۶ این بیت تنہا در نسخۂ ہشتم و دہم در مقدم وجود دارد ۷ ن ۸، ۱۷ = بہ دل؛ ن ۱۰ = بہ تن ۸ ن ۸، ۱۷ = بہ تن؛ ن ۱۰ = بجان ۹ ن ۸، ۱۷ = این؛ ن ۱۰ = آن ۱۰ ن ۸، ۱۷ = صدرہ؛ ن ۱۰ = سدرہ ۱۱ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۳۵ = قسمت؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = ہمت ۱۲ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، مخزن، ۳۵ = این، ن ۲، ۱۰ وغیرہ = آن۔

Marfat.com

کسی که دیده به حسنِ تو آشنا کرداست — هزار گنجِ گهر صرفِ تو تیا کرداست
اگرچه تشنۂ لطفم[1]، مساز مغرورم[2] — که هرچه با مسِ من کرده کیمیا کرداست
ببین چه آفتِ جانی که هرکه دید ترا — نه از برای تو از بهرِ خود دعا کرداست
کسی که روی وی از قبله گشت در دمِ مرگ[3] — بدان که در رهِ دل روی بر قفا کرداست
بیار باده و آماده ساز مجلسِ عیش — که شیخِ صومعه با نفسِ خود[4] صفا کرداست
چو دل شناخت، سر رشته گشت معلومش — که دمبدم[5] به کف آورده ورها کرداست
گرت نخوستِ جغد افگند به درویشی — غمین مشو که ستم سایۂ هما کرداست
ز نور زاده مرا چشم و طلعتِ خورشید — به کوی سرمه فروشان مرا گدا کرداست
کسی که بهرِ جفای تو کرده خو به ستم — برو بسوز که بر خویشتن جفا کرداست

دلیلِ جوهرِ عرفی همین دقیقه بس است
که اختراعِ سخنهای آشنا کرداست

(۹۷)

هرگاه که از مهر به کین میلِ تو بیش است — اوّل نمکِ سینۂ ما باش که ریش است
ز ندان بود آمیزشِ آن[7] کز رهِ عادت[8] — در کشمکشِ صحبتِ بیگانه و خویش است
دانم که شفیق اند طبیبان همگی[9] لیک — مرهم که نه معشوق نهد دشمنِ ریش است
معشوق در آغوش و مرا آئینه در کف — از بس که دلم شیفتۂ زشتیِ خویش است

با کعبه روان اُنس نه گیرد دلِ عرفی
دایم قدمی چند ازین قافله پیش است

---

[1] ن ۱۰ = بستۂ لطفم ؛ ن ۱۱ = کشتۂ لطفم ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = تشنۂ لطفم [2] ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۳۵ = مغدورم ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۷ = مغزورم [3] ن ۸ = نزع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخه ها = مرگ [4] ن ۸، ۹، ۱۱ = روی در قفا ؛ ن ۱۷ = روی بر دعا ؛ ن ۶ = روی تو قفا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵ = روی بر قفا [5] ن ۱۰ = جفا ؛ ن ۵ = چها ؛ ن ۱، ۲، ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = صفا [6] ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = بارها ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = دمبدم [7] ن ۱، ۵ = ما ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = آن ؛ ن ۳۵ = آن [8] مفهوم روشن نیست [9] ن ۶ = همه لیکن ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۱۷ = همگی لیک۔

Marfat.com

(۹۸)

زبان ز نکتهٔ فرو ماند و رازِ من باقیست
بصناعتِ سخن آخر شد و سخن باقیست

گمان مبر که تو چو بگذری جهان بگذشت
هزار شمع بکشتند و انجمن باقیست

نماند قاعدهٔ مهرِ کو کبن به جهان
دلی عداوتِ پرویز و کوهکن باقیست

کسی که محرمِ بادِ صبا ست می داند
که با وجودِ خزان بوی یاسمن باقیست

شکوه های جفایت[1] دو کون پر شد لیک
هنوز رنگِ ادب بر رخِ سخن باقیست

مگو که هیچ تعلق نه ماند عرفی را
تعلّقی که نه بودش ز خویشتن باقیست

(۹۹)

گر نوشِ وفا قحط شود نیش کفاف است
آن[2] روز که مرهم نبود ریش کفاف است

آن را که درِ گنجِ سعادت نگشایند[3]
تشویشِ تمنای کم و بیش کفاف است

بی سلسله جنبان ستم چرخ نه جنبد[4]
بیگانه ستم گر نه کند خویش کفاف است

در منحلهٔ عشق فرو[5] بر سرِ انگشت
گر شهد میسر نشود نیش کفاف است

گر سلطنتِ دنیا و دین جمع نه گردد[6]
پیشانی شاه و دلِ درویش کفاف است

عرفی به رهِ تجربه زین پس نه نشیند
محنت زده را واقعه بیش[7] کفاف است

(۱۰۰)

دلم به زخمِ تو جان داد و بی تپیدن نیست
که کشتهٔ[8] تو نصیبش ز آرمیدن نیست

---

[1] ن ۹ = جفای تو دهر پُرشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ وغیره = جفایت دو کون پرشد
[2] ن ۱۱ = امروز ؛ ن ۱، ۵ وغیره = آن روز [3] ن ۱، ۵ = فرد بر سر انگشت ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = سر انگشت فرو بر [4] ن ۱، ۱۰ = نه گردد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = نه کردم [5] ن ۹ = نیش، ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷ = بیش [6] ن ۶ = که کشتهٔ نفست جای آرمیدن نیست، در دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۷ بطوریکه نوشته شد [7] ن ۱، ۵، ۳۵ - بیش ؛ ن ۹، ۳۶ - نیش [8] ن ۱، ۵ = بگشایند ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = نگشایند -

Marfat.com

گذشت و سوختم از انتظار و باز نه دید　　درین دیار مگر رسمِ باز دیدن نیست
ز جور تا نه برم نادمش[1] گمان هرگز　　ستیزه کارِ مرا ذوقِ لب گزیدن نیست
ز باغِ وصل چه حاصل[2] مرا[3] همان گیرم　　که میوه بر سرِ شاخ است و دست چیدن نیست
بتر بتم بگذر ای مسیح دم زنهار　　کزین زیاده مرا تابِ آرمیدن نیست

دلم کباب شد از قصّهٔ[4] غمت عرفی
مگو مگو که مرا طاقتِ شنیدن نیست

(۱۰۱)

ای پند گو دلم مخراش، این فسانه چیست　　مُردم ز غیرت، این سخنِ محرمانه چیست
نازم بتوسنِ ستمِ او که هیچ گاه　　آگه نشد که چاشنیِ تازیانه چیست
گر غمزه ات مرادِ اسیران نمی دهد　　حور و ملک شهید درین آستانه[5] چیست
طوفِ حریمِ کعبهٔ دل نیض می دهد　　ای زائرِ[6] حرم غرض از طوفِ خانه چیست
نالم چنان به درد کز و خون چکد ولی　　دل گویدم[7]، چه بی غمی است این ترانه چیست
من مستِ غوطه در تهِ دریای آتشم　　آگه نیم که شعله کدام و زبانه چیست
صید[8] ناوکِ بلا ز نگاهش گشاد یافت　　دل تاب این نیاورد اما نشانه چیست
ای[9] مرغِ دل به صید گهی بال برگشا　　آزاد ماندن این همه در آشیانه چیست
نقشِ وجودِ آصفِ دوران چو رو نمود　　معلوم شد که حاصلِ طرحِ زمانه چیست

عرفی شکایت از ستمِ یار[10] بی غمیست
شرمی ز اهلِ درد بدار این فسانه چیست

---

[1] ن ۱۰ = نامش از گمان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = نازمش گمان؛ ن ۶ = نازشش گمان؛ ن ۱۷ = نازمش گمان؛ ن ۲، ۳، ۴، ۳۶ خادمش گمان (مفهوم این بیت واضح نیست) [2] ن ۱، ۵ = حاجت؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲ = حاصل [3] ن ۴، ۱۱ = دلا تصور کن، ن ۹ = شود همان گیرم؛ ن ۲، ۲۹ = کنون همان گیرم؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، عرفی = مرا همان گیرم [4] ن ۲، ۸ = غصّه؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ وغیره = قصّه [5] ن ۹ = طایر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = زایر [6] ن ۹ = دل گویدم چه نغمه بود؛ ن ۶ = دل گوید این چه بی غمی است؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخها = دل گویدم چه بی غمی است [7] این سه بیت تنها در نسخه مفهوم وجود دارد [8] ن ۱۵ = چرخ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = یار [9] ن ۱۷ = آشیانه؛ همه نسخهای دیگر = آستانه۔

Marfat.com

(۱۰۲)

نشأهٔ مخموریم با مستیِ مجنون یکیست — صد شرابم هست در ساغر کز آنها خون یکیست
از فسونِ عافیت برمی فروزم[1] روی درد — در مزاجِ من بخارِ دوزخ[2] و افسون یکیست
بر سرِ فرهاد کز جامِ محبّت بیخود است — سایهٔ شیرین و زخمِ تیشه و گلگون یکیست
هر جفای کز تو آید[3] می کند گردون همان — سوزم از غیرت که آیین تو و گردون یکیست
داغ بر دل[4] بسکه پیوستم نشان از دل نماند[5] — پیش ازین صد داغ بر دل داشتم اکنون یکیست

گر مزاجِ آب و آتش را یکی داند حکیم
آنکه گوید اشکِ عرفی با دُرِ مکنون یکیست

(۱۰۳)

من بلبلِ آن گل که گلابش همه خون است — مرغابیِ آن بحر که آبش همه خون است
خونم بگلو ریز که بیمارِ محبّت — آشوب نشانِ تب و تابش همه خون است
از صیدِ نخون گشته[6] بپرهیز که صیاد — آرایشِ فتراک و رکابش همه خون است
دیوانهٔ عشقیم که آن شاهدِ سرمست[7] — حُسنش همه زخم است و نقابش همه خون است
کوثر لبِ خشک و جگرِ تشنه فروشد[8] — در بادیهٔ عشق که آبش همه خون است
آبش چه و سر چشمه کدام است مپرسید — صحرای محبّت که سرابش همه خون است
من کشتهٔ شوخی که دمِ قتلِ اسیران[9] — از نعلِ فرس تا به رکابش همه خون است

---

[1] ن ۳، ۸، ۹، ۱۲، ۳۶ = روی درد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳۰، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = روی زرد [2] ن ۳ = بخار و دوزخ و افسون ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بخار دوزخ و افیون ؛ ن ۸، ۹ = بخار دوزخ و افسون ؛ ن ۶ = بخارِ آتش و افسون [3] ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = می آید کند گردون ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = آیدی کند گردون [4] ن ۱۲، مخزن = من ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = دل [5] ن ۶ = مپرسید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ وغیره = مپرهیز ؛ ن ۳۵ = بپرهیز [6] ن ۱، ۲، ۱۲ = آن ؛ دیگر نسخه‌ها بشمول ۲، ۵ = این [7] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = فروشد ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = خلاصه = فرستد [8] این بیت تنها در نسخهٔ دهم شامل این غزل است [9] ن ۳۵، عرفات = بر دل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ریاض، مخزن = بیدم

Marfat.com

عرفی غمِ دل باز نپرسی کہ دلِ ما
مست است زجامی[1] کہ شرابش ہمہ خون است

(۱۰۴)

حُسنش نیازمندِ تماشا[2] ز ناز نیست — امّا ز ذوقِ جلوۂ خود بی نیاز نیست
آرایشِ وجود قبولِ[3] حوادث است — زان سو گذر مکن کہ درِ فتنہ باز نیست
پیمانِ سعی مگسل اگر کار مشکل است — رہرو ملول اگر نشود رہ دراز نیست
دایم دلم ز نعمتِ نایافت[4] فربہ است[5] — این موم را ز آتشِ دوزخ گداز نیست
لفظی ست خوش دلی کہ ز معنی ست[6] بی نصیب — اندوہ معنی یی کہ ز لفظش نیاز نیست
مغرور بید گہر شکند نانِ امتیاز — والا گہر وظیفہ خورِ امتیاز نیست
حُسن[7] آبروی خویش نہد در بہای عشق — محمود را معاملہ یی با ایاز نیست
پروازِ عقل را چہ اثر در ہوای حُسن[8] — این کبک را معاملہ با شاہباز نیست

عرفی تمیزِ نیک و بد از خود فروشی است
ہر جا رعونتی نبود، احتراز نیست

(۱۰۵)

ای تازہ[9] جہان از تو بہ آرایشِ آفت — ای آفتِ آسایش و آسایشِ آفت
تا دیدہ فلک شیوۂ آفت گریِ تو — یک لحظہ نیاسود ز فرمایشِ آفت

---

[1] ن ۱۶ مخزن = زجامی کہ شرابش ؛ نسخہ ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ کہ در جام جوابش [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = تماشا و ناز ؛ ن ۱۲ = تماشا و راز ؛ ن ۱۰ = تماشای ناز ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ = تماشا زناز [3] ن ۱۰ = محلِّ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = قبول [4] ن ۶، ۵، ۸، ۲۹ = نایاب ؛ ن ۱ = دیدار ؛ ن ۱۱ = دریافت ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نایافت [5] ن ۱۱ = خوشتر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = فربہ [6] ن ۶، ۹ = بی نصیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نا امید [7] این بیت تنہا در نسخہ ۲ (کہ قدیمترین است) و ۵ (حاشیہ) و ۱۰ یافتہ شد [8] این شعر شامل نسخہ ہای چہارم و دہم ہست و این ہر دو نسخہا قدیم ترین ہستند و پیش از تدوینِ کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا استنساخ شدہ [9] ن ۱۰ = ای تازہ جہان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = نازندہ -

Marfat.com

باید همہ آفت شد اگر امّتِ عشقی　　راضی نشود عشق بہ آلایشِ آفت
چندانکہ دلم آفتِ عشقت طلبد نیست　　در حوصلۂ عشق تو گنجایشِ آفت

آراستی از آفتِ نازت دلِ عرفی
ای نازِ دل آرای تو آرایشِ آفت

(۱۰۶)

شبم بہ خفتن و روزم بہ ژاژ خایی رفت　　غرض کہ مدّتِ عمرم بہ بی نوایی رفت
ز ناز راندی و دانم ولی[1] نیایم باز　　کہ این معاملہ با طبعِ روستایی رفت
ہزار رخنہ بدام و مرا ز سادہ دلی　　تمام عمر بہ اندیشۂ رہایی رفت
بیافت[2] عشق دُرِ شب چراغ در ظلمات　　اگرچہ عقل بہ[3] دنبال روشنایی رفت
مقرّبان ہمہ بیگانہ اند بر درِ دوست　　غرور بود کہ نامش بہ آشنایی رفت

ز شیخِ صومعہ جستم نشانِ عرفی گفت
بآستانِ برہمن بہ چہرہ سایی رفت

(۱۰۷)

مانگویم[4] کہ در شہرِ[5] ستمکاری ہست[6]　　ہمہ دانند کہ مارا بتو بازاری ہست
حدِّ من نیست کہ گردم[7] ارنی گوی ولی　　دوست داند کہ مرا قوتِ گفتاری ہست[8]
گو ادب چشمِ[9] مرا باز پموش از رخِ دوست　　این نگاہیست کہ شایستۂ دیداری ہست

---

[1] ن ۲ = ہمی ؛ دیگر نسخہ ہا = ولی　[2] ن ۳، ۲۹، ۳۶ = بیافت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ یافت　[3] ن ۵، ۱۱ = زدنبال ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۱۷ وغیرہ = بدنبال　[4] ن ۱، ۵ = ما ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۵ = من　[5] ن ۶، ۹ = ندانم ، ن ۱، ۵ = نگویم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۳۵ = نگویم　[6] ن ۱، ۵ = کہ در شہر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۵ = کہ درین شہر　[7] ن ۱۱ = در پیش تو گویم سخنی ؛ ن ۳، ۱۰ = کہ گردم زپی کوی ولی ؛ ن ۸ = کہ گردم ارنی سنج ولی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کہ گردم ارنی گوی، ولی　[8] این بیت شامل غزل بر شمارہ ۸۹ ہم است　[9] ن ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = چشمِ من و ناز بپوشان ؛ ن ۸، ۹ = چشمِ مرا باز مپوش ؛ ن ۱، ۲، ۶ = چشمِ من و ناز مپوشاں۔

Marfat.com

بارِ[1] تکلیف کشیدن نہ ز آزادگی ہست
ورنہ در ہر بُنِ مویم بت و زنّاری ہست

تو کہ زین سان بہ تطاول علم افراشتہ ای
زلف بگشا و ببین ہیچ گرفتاری ہست

نہ باندازۂ بازوست کمندم، ہیہات
ورنہ[2] با گوشۂ بامیم سروکاری ہست

ساکنِ کعبہ کجا دولتِ دیدار کجا
این قدر ہست کہ در سایۂ دیواری ہست

مردمِ کارگہِ عشق ہنرمندان[3] اند
بیستون گر نہ شکافند، دگر کاری ہست[4]

دلِ عرفی نہ یکی قطرۂ خون، فولاد است
از ستم سیر مشو، گر دگر آزاری ہست

(۱۰۸)

ممنونِ[5] ترکتازیِ گردون دلِ منست
آمادۂ ہزار شبیخون دلِ منست

ہرگز نیامدش[6] بغلط محملی بسر
بیہودہ گردِ وادیِ مجنون دلِ منست

صد لالہ زارِ داغ شگفت است بر دلم
برگِ گلی ز صد چمن افزون، دلِ منست

بر دل ترانہ کردہ بہ آہنگی آشنا[7]
در ماندۂ فسانہ و افسون دلِ منست

تنہا نہ آشیانۂ[8] خود می کند خراب
ویرانہ سازِ ملکِ فریدون دلِ منست

دلہا و سینہ ہا ہمگی شاد و بی خراش
مجروح سینۂ من و مخزون دلِ منست

در دورِ صبر سینۂ عرفی[9] ست جامِ زہر
در بزمِ شوق سینۂ پرخون دلِ منست

(۱۰۹)

---

[1] این بیت در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد ــــــــ [2] ن ۱، ۵، ۶ = در؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = با [3] ن ۱ = ہنری دانند؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = ہنرمندانند [4] ن ۱، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بشکافند؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ وغیرہ دیگر نسخہ ہا = نشکافند [5] ن ۹، ۱۰ = مجنون؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ممنون [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = نیایدش؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ = نیامدش [7] ن ۶ = آشتی؛ دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۳۵ = آشنا [8] ن ۱۷ = آستانہ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = آشیانہ [9] ن ۱، ۱۷، ۳۵ = زر؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = زہر۔

Marfat.com

دلم به قبلۂ اسلام مایل افتاداست — صنم تراشِ من از کفر غافل افتاداست
مرا معامله در کوچه ایست با مرهم — که صد مسیح به یک زخم بسمل افتاداست
به دیر می رود ای کعبه جور رہت، فریاد[1] — که مست خوابی و آتش به محمل افتاداست
ز طوفِ کعبه مبادا که ناامید شویم — مدد کنید که جمّازه در گل افتاداست
من از فریبِ عمارت گداشدم ورنه — هزار گنج به ویرانۂ دل افتاداست
فغان ز گرمیٔ خونِ حلالِ کشتۂ ما — که تیغِ عربده از دستِ قاتل افتاداست
چگونه گریه نه جوشد که چشمِ حیرانم[2] — به آفتابِ قیامت مقابل افتاداست
ز بهرِ جود کریمی که تشنۂ طلب است — هزار پایه[3] گداتر ز سایل افتاداست
ز بارِ درد سبک مایه دان شهیدی را — که در محیطِ محبّت به ساحل افتاداست
ز نانه[4] دشمن و من. بی زبان و بخت زبون — تو رحم اگر نه کنی کار مشکل افتاداست

برآستانِ محبّت شهید شد عرفی
برهمنی به درِ کعبه بسمل افتاداست

(۱۱۰)

لطفت گهرِ عتاب بشکست — دل را تبِ اضطراب بشکست
بدستِ من[5] آستین برافشاند — پیمانۂ آفتاب بشکست
زلفت به جهان فکند آشوب — در دیدۂ فتنه خواب بشکست
پیغامِ وصال در دماغم — صد شیشۂ پر گلاب بشکست
تا لاله و سنبلت دمیده[6] — گل خون شد و مشکِ ناب بشکست
این ناله که در جگر شکستیم — سیمیست که در کباب بشکست
صد گوهرِ راز وقتِ اظهار — از غایتِ اضطراب بشکست

---

[1] ن ۳، ۸ = هیهات ژن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = فریاد [2] ن ۱، ۵، ۱۰ = گریانم ژن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = حیـ
[3] ن ۸ = بار ژن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = پایه [4] این بیت تنها در نسخه دهم یافته شد [5] ن ۹ = ی ژن ۱، ۵ = من
[6] ن ۱۷ = دمیدند ژن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = دمیده -

Marfat.com

گفتی که دلت شکستهٔ کیست　　در زیرِ لبم جواب بشکست
عرفی دلِ ما چو طرّهٔ یار
در پنجهٔ پیچ و تاب بشکست

(۱۱۱)

چشمم به نهالیست[۱] که خورشید برِاوست[۲]　　طوبیٰ خسِ زیبا[۳] چمنی کین شجرِاوست
مرغی که حرم را شرف از نسبتِ او بود　　جاروبِ حرم گاهِ صنم بال و پرِاوست
گه زهر فشاند نمکش[۵] گه زند آتش[۶]　　زین گونه بسی تعبیه ها در شکرِاوست[۱۰]
نقصانِ ادب نیست که آمیختهٔ با شمع　　پروانه که امّیدِ فنا راهبرِاوست
غم همرهِ جان رفت و نه رفتیم به منعش　　با وی ز ازل آمده و هم سفرِاوست
آمیزش ازان عیب بود کافتِ قند است[۷]؟　　مرغی که بود شعله پرست[۸] این هنرِاوست[۹،۱۰]
عشق از طلبِ صحبتِ رضوان بود آزاد[۱۱]　　زهد است که دستِ هوسش در کمرِاوست
هر گرد که از خاکِ شهیدانِ تو خیزد　　صد قافله دردِ ابدی برِ اثرِاوست[۱۲]

از طعنِ کس آزرده نه گردد دلِ عرفی
داغی که نه سوزد ز نمک بر جگرِاوست

(۱۱۲)

عشق کو، تا نوکنم با درد پیمانی دُرست　　از فغان در شهر نگذارم گریبانی دُرست

---

[۱] ن ۲، ۱۲، ۱۳ = داغم ؛ ن ۱۱ = ماهم ؛ ن ۱، ۳، ۸، ۹، ۵، ۱۰، ۳۵ = چشمم [۲] ن ۳، ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۹ = زن ؛ ن ۱، ۸، ۱۱ = نه ؛ ن ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = به [۳] ن ۴ = به جا لیست ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و دیگر همه نسخه ها = نهالیست [۴] ن ۱۰ = زیبا و چمن ؛ در دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵ = زیبا چمنی [۵] ن ۹ = به لبم ؛ ن ۱، ۳، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = بمگس ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۲ = نمکش [۶] ن ۹ = آبش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = آتش [۷] ن ۱۷ = قند ؛ ن ۱، ۵ وغیره = قید [۸] ن ۸، ۱۲ = طلب ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و دیگر نسخه ها = پرست [۹] ن (اضافات) = اثر ؛ دیگر همه نسخه ها = هنر [۱۰] در نسخهٔ دوازدهم این بیت بطور زیر هست :

گه زهر فشاند نمکش گه زند آتش　　مرغی که بود شعله طلب این هنرِاوست

ممکن است که این دو بیت باین طور باشند — گه زهر فشاند نمکش گه زند آتش ✤ مرغی که بود شعله پرست این هنرِاوست
آمیزش ازان عیب بود کافتِ قند است ✤ زین گونه بسی تعبیه ها در شکرِاوست

[۱۱] ن ۲، ۱۲ = تو دارد ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ وغیره = بود آزاد [۱۲] ن ۹ = در ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر ـ

Marfat.com

نیست[1] عیبی گر بود سامانِ عیشم ناتمام — عیب باشد سفرهٔ درویش را نانی دُرست
باوجودِ آنکه عشق آورد صد داروی تلخ — بهرِ دردِ ما نه شد اسبابِ درمانی دُرست
صیدِ عشق[2] ار خام[3] باشد نیم خوردِ آتش[4] است — نیست در خوانِ محبتِ مرغِ بریانی دُرست
کاش داغِ هجر جانم را ز غم نگدازی — تا فدای عشوهٔ او کردمی جانی دُرست
مُردم[5] و با صد شگاف از کفتِ گریبانم نهشت — وای گر بودی بدستِ غم گریبانی دُرست
گشت کفر آلود ایمانش ز طعنِ قدسیان — هر که در ایامِ حسنت داشت ایمانی دُرست
با همه کج فهمگی خندند زاغانِ چمن — عندلیبی گر زند ناگاه دستانی دُرست

چند عرفی بندهٔ فرمانِ خود باشد کسی
بندگی را می کنم نسبت به سلطانی دُرست

(۱۱۳)

امیدِ صلحم ازان ناشکیب ایوبست — که دشمن آشتی انگیز و دوست محجوبست
همین عطیه بهر حال خوش دلم دارد — که هرچه رفت به عنوانِ خیر محسوبست
تهی بساطیِ این عهد بین که بی من و تو — زمانه نازکش و آفتاب محجوبست
نسیمِ پیرهنش هوش می برد ورنه — به رودِ نیل ز کنعان دوگام یعقوبست

خبر نیافته عرفی ز طبعِ نازکِ دوست
زبان بگز قلم این جا چه جای مکتوبست

(۱۱۴)

به دل ز رفتنِ جانم چه عیشهاست که نیست — نکرده[6] جا به غمش تنگ صد صفاست که نیست

---

[1] ن ۲، ۸ = نیست بیمی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۲ = غم ندارم [2] ن ۶ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ وغیره = عشق
[3] ن ۱، ۵ = ار خورد باشد ؛ ن ۶ = گر خام باشد ؛ ن ۲۵ = ار خام باشد [4] ن ۱، ۵ = نیم خورد او بس است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نیم خوردِ آتش است [5] ن ۶ = تا نه مردم صد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مردم و با صد [6] ن ۶ = نه کرده جا به غم او چه صد جفات که نیست ؛ ن ۹ = نکرده جای غمش تنگ صف صفاست که نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = نکرده جا به غمش تنگ صد صفاست که نیست ؛ ن ۲، ۲۹، ۱۷ = نه کرده جا به غمش تنگ صد صفاست که نیست.

Marfat.com

مرا ز چشمِ تو هر شیوه یی که باید هست — همین نهفته نگه های آشناست که نیست
ز فتنه های جمالِ تو هر که بود، رمید — کنون رمیده ز حسنت همین حیاست که نیست
دلی که چشمِ تو بیمارش از کرشمه نه کرد — بنازِ بالشِ غم تکیه اش سزاست که نیست
نهاده مرهمِ لطفی به دل که در دو جهان — بغیرت[1] از دلِ چاکم همین وفاست[2] که نیست

پس از هلاک در آمد به سینه یار[3] و بگفت
که نیم جانِ تو عرفی چه شد کجاست که نیست

(۱۱۵)

برقِ حسنی کز فروغش دیدهٔ ادراک سوخت — شعله در عالم زد و آسودگی را پاک سوخت
مردِ عشق است آنکه هر جا آتشی افروخت حسن — خویش را پروانه وش بر وی زد و بیباک سوخت
بر مزارم جلوه کرد آن آفتاب از هر طرف — پرتوی رویش دلِ آسودگانِ خاک سوخت
ای که زخمِ صیدت آتش می فشاند جای خون — احترازی کن که اینک رشتهٔ فتراک سوخت

گر چنین سوزم، به گوشت می رسد صبحی که دوش
آهِ آتشناکِ عرفی منظرِ افلاک سوخت

(۱۱۶)

به عقل مشوره تا کی کشم، ایاغ کجاست — پیاله یی که مشوّش کند دماغ کجاست
نوای مرغِ چمن گریه آورد ورنه — مرا به این همه ماتم هوای باغ کجاست
به روی غیر چه خندی همین تبسّم کن — نمک مپاش به هر دل، به بین که داغ کجاست
مشو ز نورِ تجلی به پرتوی خرسند[4] — نکو به بین که درین انجمن چراغ کجاست

ترنّمِ تو کجا عرفی و ترانهٔ خصم
نوای نغمهٔ بلبل کجا و زاغ کجاست

---

[1] ن ۶ = به عزت ؛ دیگر همه نسخه ها = بغیرت [2] ن ۴، ۳۵ = خدا ؛ ن ۱، ۲، ۱۷ = جدا ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = وفا۔
[3] ن ۲، ۳ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = یار [4] ن ۱ = خورشید ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خرسند۔

Marfat.com

(۱۱۷)

پیش ازین چہرۂ بیتابیم[1] این رنگ نداشت
دلِ غم دوست بہ آسودگی[2] این جنگ نداشت

خونم اکنون جہد از زخم کزین پیش مرا
شوقِ روی تو در آغوش چنین تنگ نداشت

این زمان گوش کن افغانِ مرا کز این پیش
نغمۂ شوقِ منِ[3] این لذّتِ آہنگ نداشت

راہ پیما تر ازین باش کزین پیش دلا
وادیِ شوقِ تو[4] این منزل و فرسنگ نداشت

پیش ازین عرفی اگر در دلت این نور نبود
آتشین روی تو ہم این دلِ چون سنگ نداشت

(۱۱۸)

معشوق گلِ تازہ و عاشق گلِ خام[5] است
این است کہ تاویلِ انا الحق نہ تمام است

در شرعِ بتان بادہ حلالست و لیکن
با محتسبِ شہر نہ نوشی کہ حرام است

از بس کہ دران کو[6] بہ فغان آمدہ دلہا
آوازِ دلِ خود نہ شناسم کہ کدام است

در صومعہ شد پیرِ مغان صبحدمی، گفت
شمعی بفروزید درین خانہ کہ شام است

اسرار[7] پس پردہ ز بیرون نتوان خواند
این نکتہ گران است بران طبعِ خام است

کامل[8] نہ شود آدمی از خلوتِ طاعت
این نکتہ پیِ راحتِ بیگانہ تمام است

یک سجدۂ مستانہ و صد سالہ عبادت
فہمیدنِ این مسئلہ موقوفِ دو جام است

فرصت[9] شدہ نگشود ز طاعت درِ فیضم
شمعی بدرِ خلوتم آرید کہ شام است

ہر کس نہ شناسندۂ راز ست وگرنہ
این ہا ہمہ راز ست کہ معلومِ عوام است

(۱۱۹)

---

[1] ن ۱ = پیشانیم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بیتابیم [2] ن ۱ = آلودگی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آسودگی [3] ن ۸ = تو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = من [4] ن ۱۷ = باش دلا کزین پیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش کزین پیش دلا [5] ن ۷ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تو [6] ن ۱۷، ۳۵ = سوز ؛ ن ۱، ۸ = نور [7] ن ۱۷ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گل [8] ن ۸، ۱۷ = کو بہ فغان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کوچہ فغان [9] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = اسرار پس پردہ ز بیرون نتوان خواند ❊ این نکتہ پیِ راحتِ بیگانہ تمام است = کامل نشود آدمی از خلوت طاعت ❊ این نکتہ گران ست بران طبع کہ خام است ؛ در ن ۸ = بطوری کہ نوشتہ شد = این بیت تنہا در نسخہ ۸، ۱۷ یافتہ شد

Marfat.com

در راهِ عشق عافیتِ ما شهادت است — امروز جان فشانی[1] و فردا شهادت است
بر خوانِ عشق[2] در خورِ ما نیست نعمتی — این ما حضر که هست مهیا شهادت است
عمری که تلخ کردهٔ زهرِ فراقِ اوست — نامش نهند زندگی امّا شهادت است
ما جمله دست و تیغ به خون ریز بسته ایم — زان کشته می شویم[3] که اولیٰ شهادت است
هنگامهٔ شکنجهٔ غم تا[4] کنیم گرم — پامالِ کشتگانِ[5] تماشا شهادت است

عرفی شهید گشته به ذوقی که تا ابد
حسرت فزای خضر و مسیحا شهادت است[6]

(۱۲۰)

گریه[7] همخوابهٔ آن چشم که دیدن دانست — لذّت آرامشِ آن دل که تپیدن دانست
سوزن و رشتهٔ روح اللہ و مریم نشناخت — دستِ ما تا روشِ جامه دریدن دانست
در میانِ خس و خاشاکِ من افتاده بماند — طایرِ عشق که در عرش پریدن دانست
لذّتِ زخم چو زخمِ دگرش باد حرام — صیدِ زخمی که به هر گوشه دویدن دانست
در لبِ کوثر و در سایهٔ طوبیٰ بچکد — خونِ صیدِ تو که از زخم چکیدن دانست
نوش خندی که به دلها نمکش باید ریخت — آن که در سینهٔ احباب خلیدن دانست
آبِ کوثر زرگ و ریشهٔ آتش نه کشم — لبم اکنون که بخندید و مکیدن دانست

عرفی از مجلسِ ما خیز که در شیون ماند
هر که این جانفسِ گرم کشیدن دانست

(۱۲۱)

دلم ز شوقِ جمالِ ندیده لبریز است — صراحیم ز میِ ناچکیده لبریز است
عذابِ رشته و سوزن مده که خانهٔ[8] ما — ز جامه های گریبان دریده لبریز است

---

[1] ن ۱۰ = جان فروشی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جان فشانی [2] ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بر [3] ن ۱۰ = کشته گشته ایم ؛ ن ۱، ۵ = کشته می شویم [4] ن ۱۰ = چون ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = می [5] ن ۱۰ = تشنگان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کشتگان [6] این مقطع تنها در نسخهٔ دهم وجود دارد [7] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [8] ن ۱، ۵ = جامهٔ ما ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = خانهٔ ما۔

Marfat.com

کدام صید زد از شوقِ ناوکش فریاد — که صیدگاه ز صیدِ رمیدہ لبریز است
قرارِ[1] اہلِ سلامت ز رشکِ[2] او سوزد — که خلوتش ز لبِ آرمیدہ لبریز است
ہجومِ شوقِ تماشا و منعِ شرم ببین — که دامنم ز نگاہِ چکیدہ لبریز است

برو بہ بادیہ عرفی کہ شہر و کوچہ عشق
ز تشنگانِ در آتش تپیدہ لبریز است

(۱۲۲)

شمعِ نفسم دوش ز داغِ گلہ خون ریخت — از شعلہ دل و سینۂ پروانہ برون ریخت
ہر عطر کہ در پیرہنِ عشقِ[3] ازل بود — حسن[4] از شکنِ سلسلۂ غالیہ گون ریخت
عقل آیتِ فرزانگی از اہلِ خرد خواند — عشق آمد و بشکافت دلِ خویش و جنون ریخت
عشرت میِ صافی بہ قدح ریخت ولیکن — بی بہرہ بہ ماندیم کہ در جامِ نگون ریخت

عرفی دلِ بیمارِ ترا چارہ ہلاک است
این فوجِ بلا بین کہ برین صیدِ زبون ریخت

(۱۲۳)

نہ ہمین آرزوی شادیِ عالم ہوس است — گر بہ اندوہ کسی میل کند ہم ہوس است
عیب زہد اربکنم غایتِ بی انصافیست — این قدر ہست کہ این شیوہ مرا کم ہوس است
جنس کمیاب و خریدار بہ ہر کوچہ[5] ہزار — عافیت را چہ تفاوت کہ مرا کم ہوس است
ہیچ کس نیست کہ از وی طمعِ جانم نیست — بسکہ جان دادنم از دردِ دلم ہوس است

(۱۲۴)

کسی کہ از خردِ اسبابِ آگہی برداشت — بدان کہ زادِ بیابانِ گمرہی برداشت
گدای عقل بہ مہمان سرای معنی رفت — ز دستِ[6] دہشت ازو کاسۂ تہی برداشت

---

[1] ن ۱ = قرار ؛ ن ۵ = فرار ؛ ن ۸ = بزار ؛ ن ۱۷، ۳۵ = مزار [2] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = ننگ ؛ ن ۱، ۸ = رشک
[3] ن ۳۵ = حسن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشق [4] ن ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = حسن [5] ن ۸ = گوشہ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کوچہ [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = بہ دست ؛ ن ۸ = ز دست [7] ن ۱۷ = سرشت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دہشت

Marfat.com

خوش آمد این صفت از صوفیم که در رہِ عقل
دو گام نازدہ گلبانگِ گمرہی بر داشت

حسد رواست بر آن کس کہ در دکانچۂ عشق
بداد علم فلاطون و ابلہی بر داشت

غزل سرا شد و پا بر قصیدہ زد عرفی
کدام منفعت از و یک دو نہی بر داشت

(۱۲۵)

دیو انگی کہ[1] بادیہ گردِ دماغِ ماست
رقصان ز تازیانۂ تشویشِ داغِ ماست

ناموس کی بہ باغِ بہشتش رضا دہد[2]
پژمردگی کہ پرورش آموزِ باغِ ماست

کوثر بہ خویش نازد و گیرد مزاج زہر[3]
گر گویمش کہ شبنمِ خلدِ فراغ ماست

آن شعلہ یی کہ در جگرِ طور در گرفت
روشن بصرز سُرمۂ دودِ چراغِ ماست

آن شربتی کہ زہر فروشد[4] بہ کامِ مرگ
در چشمۂ حیات غلط، در ایاغِ ماست

اسلام جامۂ حرم از کفرِ ما خرد
طاووس در معاملۂ رنگ زاغِ ماست

عرفی نسیمِ عشق دلِ سنگ می گزد
این عطسہ تاب خوردۂ مغز[5] دماغِ ماست

(۱۲۶)

آن کہ از ترکیبِ آب و گِل تنِ ہر فرد ساخت
آن پری وش را ز رعنایی مرا از درد ساخت

تو تیای درد و غم می خواست بہر عالمی
آسمان در جلوہ گاہِ او تنم را گرد ساخت

از محبّت کی پشیمان گردم، ای ناصح خموش
کز دمِ افسردہ آتش را نہ شاید سرد ساخت

خواستم تا جان فدای او کنم خندید و گفت
پیش ازین نتوان ہمی با جانِ غم پرورد ساخت

عرفی اکنون تلخ تر شد خواب در چشمت کہ باز
طوفِ کوی مہوشی ماہِ ترا شب گرد ساخت

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵= دیوانگی کہ بادیہ گرد؛ ن ۱۰ = دیوانگی بادیہ گردی [2] ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵= دہد؛ ن ۱۰= کند [3] ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵= دہر؛ ن ۱، ۵ = زہر [4] ن ۱۰ = فرستد؛ ن ۱۷ = فروش ، ن ۱، ۵، ۸، ۳۵= فروشد [5] ن ۵ = مغز و دلمغ ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵= مغزِ دماغ ۔

Marfat.com

(۱۲۷)

لطیفہ یی بزبان از دماغم افتاداست — لذیذ میوہ یی از نخلِ باغم افتاداست
کسی نمی خرد از من وگر نہ تا درِ دل — متاعِ بی خردی از دماغم افتاداست
دمی کہ بی تو بلب ماندہ ام پیالۂ می — ہزار قطرۂ خون در[1] ایاغم افتاداست
زبسکہ بی ادبی کردہ ام بہ کعبۂ شوق — شبِ وصال زچشمِ چراغم افتاداست

نسیمِ ذوق ندارد گلِ خرد عرفی
ہوای بی خردی در دماغم افتاداست

(۱۲۸)

کیست در پردہ کہ دلہای بنی آدم ازوست — چشمِ[2] دیدار نصیب و دلِ نامحرم ازوست
ای[3] کہ گفتی غمت از دوست شود[4] شکوہ خطاست — صبر شاہیست کہ تحریکِ شکایت ہم ازوست
تہمت آلودگیِ ما ز بداندیشان نیست — از حکیمست کہ تہمت کشیِ مریم ازوست
می نمود آنچہ ازو داشت یکایک دلِ ریش — گفتم این ریش زکی گفت کہ این مرہم ازوست
نہ دماغِ تو کہ زلفِ تو ہم آشفتہ مباد — از نسیمِ تو کہ آشفتگیِ عالم ازوست

صبرِ ایوب گر[5] آنست کہ شہرت دارد
باورم نیست کہ عرفی بہ صبوری کم ازوست

(۱۲۹)

تا[6] دلم زان زلفِ مشکین در کمند افتادہ است — ای بسا دلہا کہ از ذوقش بہ بند افتادہ است
پیش ازین از رازِ عشق اندیشہ ہم محرم نبود — این زمان در گفتگوی چون و چند افتادہ است
کوتہی از کوتہی ما بر عنایت بستہ ایم — زان شکایتہای گستاخان بلند افتادہ است
ما عنایت دوستیم امّا عبادت دشمنیم — ہم نہ سہوست این اگر کس بہرہ مند افتادہ است

---

[1] ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = در [2] ن ۱۷ = چشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دل [3] ن ۵ = اینکہ ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = ای کہ [4] ن ۸، ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۵ = شود [5] ن ۱ = اگر آن نیست ؛ ن ۵، ۹، ۱۲، ۳۵ = گر آن است
[6] این مطلع تنہا در نسخۂ ہفدہم یافتہ شد۔

Marfat.com

گفتگوی تو به فرمایان و قول واعظان
درنمی گیرد به عرفی خوش بلند افتاده است

(۱۳۰)

فغان[1] که از چمنِ حسنِ تو گلی برخاست — به خونِ بی گنهان بی تاملی برخاست
نظر به آینه افکن وزین[2] مرو درتاب — که ناله یی ز دلِ بی تحمّلی[3] برخاست
چنان به ناز بر آورده غیر را کامشب — ز محفلش به گمانِ تغافلی برخاست

مگر جنازهٔ عرفی کنون روان گردید
که از مصیبتیان شور و غلغلی برخاست

(۱۳۱)

ای[4] دل بسرِ تو به چو باز آمدنت نیست — می نوش و طرب جو که بساز آمدنت نیست
صد گونه سبب طی شد و یک دل نه شکستی — امشب که دلی بر سرِ ناز[5] آمدنت نیست
بادام که در صومعه هنگامه[6] طرازی — ره سوی نهان خانهٔ راز آمدنت نیست
یک رنگ شو و کعبه در آور به حریمت — حاجت به رهِ دور و دراز آمدنت نیست
تا سیم و زری، در تو تصرّف کند آتش — یاقوت چو گشتی به گداز آمدنت نیست
اندیشه درین راه تپه کردنِ عمر است — در تاختن افزای که باز آمدنت نیست

مخمور و پریشان رسی از صومعهٔ عرفی
پیداست که پروای بساز آمدنت نیست

(۱۳۲)

سینهٔ ریش از عدم آوردم و آسوده رفت — عصمتم آمد ز بیت[7] المقدس و آلوده رفت
تا صباح امشب اجابت گرد لب می گشت لیک — همّتم بین کز لبم حرفِ دعا نشنوده رفت

---

[1] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۸ = ازین مرو درمات ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = وزین مرو درتاب — [3] ن ۸، ۱۷ = بی تحمّلی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بی تاملی — [4] این غزل تنها در نسخ بای ۱، ۵، ۱۷، وجود دارد امّا مطلعش تنها در نسخهٔ هفدهم است [5] ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۵ = باز [6] ن ۱، ۱۷ = هنگامه طرازی ؛ ن ۵ = هنگام طرازی [7] ن ۱۷ = به ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ز -

Marfat.com

حیف کز هنگامهٔ تلخا به نوشانِ وفا
کام زهر اندیشِ ما بی ذوقِ نوش اندوده رفت

بختِ خواب آلودِ ما تا سر به بالین[1] ماند مرد
وه که یک ساعت به کامِ خویشتن ننغوده رفت

در حصولِ عافیت[2] مردیم بیدردانه حیف
گنجِ فرصت در سرِ اندیشهٔ بیهوده رفت

آمد و رفتن بیک جوهر نویسد آن که او[3]
نوحهٔ دل زندگان بر مردگان نشنوده رفت

مژده[4] باد ای زخمِ مرهم دشمن و الماس دوست
کامشب از بالین مسیحا دست بر هم سوده رفت

مستِ ذوقِ عرفیم کز ملکِ هستی تا عدم
در میانِ شعله رقصان رفت و بس آسوده رفت

(۱۳۳)

هزار[5] شور به دل زان لب و تبسم هست
ولی کیم ز حیا فرصتِ تکلم هست

وضو چگونه به زمزم روا بود که مرا
ز خاکِ دیرِ مغان رخصتِ تیمم هست

غبار گشتم و او را ز ذوقِ کشتنِ من
هنوز چاشنی[6] یی در لبِ تبسم هست

چنان مکن که به ملکِ وفا شوی بدنام
که در طبیعتِ ما عادتِ تظلم هست

نوای حرمتِ می چون برآید از منبر؟[7]
که حصهٔ من و واعظ هنوز در خم هست

(۱۳۴)

شهره بود این که شبِ فرقتِ یاران سالیست
چون بدیدیم، غلط، سالی ازان شب حالیست

مژده یی می دهم ای سوخته قوت[8] بشتاب
عالمی هست[9] که این عالم ازان تمثالیست

طلبِ رویتِ خورشید کند از خفاشش
هر که این راز ندانست[10] چه فارغ بالیست

شیخ تدویر کند در عمل و من تقصیر
گنهِ او ظلماتی[11] گنهِ من حالیست[12]

دمبدم فال چه گیرم که چه می آید پیش
هر چه پیش آیدم از حادثه فرخ فالیست

---

[1] ن ۱۷ = زانو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بالین [2] این بیت تنها در نسخه های هشتم و هفدهم و سی پنجم وجود دارد که این شعر تنها در نسخه ۱۷ یافته شد که این بیت تنها در ن ۱۰، ۱۷، ۲۵ یافته شد [5] این غزل تنها در نسخه های شماره ۱، ۵، ۱۷ یافته شد اما مطلع تنها در نسخه ۱۷ وجود دارد [6] ن ۱۰ = سوختهٔ عشق شتاب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۵ = سوخته قوت بشتاب [7] ن ۱۰ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره هست [8] ن ۱۰ = بدانست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۵ = ندانست [9] ن ۱، ۴، ۳۶ = ظلماتی ؛ ن ۴، ۵، ۹ = ظلمانی [10] ن ۱۰ = حالیست ؛ ن ۵، ۹ = حالیست ؛ ن ۱، ۴، ۳۶ = خالیست -

Marfat.com

آب و رنگی که بصد شعبده برخود بست[1] است　　طی کن از شاهد گیتی و ببین[2] چون زالیست

تا به کیفیتِ طاعت نگرستم عرفی
روشنم گشت که هر گوشِ من[2] اهمالیست

(۱۳۵)

الماسِ جفای تو به جامِ دلِ ریش است　　من قاصدم، این حرف پیامِ دلِ ریش است
از نامهٔ عشق ای دلِ آسوده چه جویی　　سر تا سرِ این نامه سلامِ دلِ ریش است
در باغ دگر دست به سنبل نه نهادم　　تا زلفِ تو دیدم که مقامِ دلِ ریش است
هر چند بظاهر نه دلی هست و نه جانی　　از زلفِ تو پیداست که دامِ دلِ ریش است
هر جا[2] دلِ ریش است کند طوفِ حریمم　　غمخانهٔ من بیتِ حرامِ دلِ ریش است
امّیدِ وصالِ تو که سرمایهٔ هستی ست　　مرغیست که در گوشهٔ بامِ دلِ ریش است
بارِیشِ محبّت چه کند مرهم و دارو　　اینها همه اندیشهٔ خامِ دلِ ریش است

عرفی سخنِ تلخ به جانان نتوان گفت
امّا چه توان کرد، پیامِ دلِ ریش است

(۱۳۶)

در ماندهٔ دیارِ رضا مردِ چاره نیست　　فرزندِ این دیار بجز هیچ کاره نیست
مستی گزین که طالعِ دُردی کشانِ عشق　　محکوم آسمان و زبونِ ستاره نیست
هر کس که با معلّمِ بحرِ رضا نشست　　در آرزوی بادِ مراد و کناره نیست
جانِ شهیدِ عشق عزیز است پیشِ[5] دوست　　امّا به قدر و قیمتِ دلهای پاره نیست
کس طعمِ کارها نه چشد در جهانِ فیض　　آن جا که نیست بیمِ فساد استخاره نیست
ارباب[6] جذبه شرح دهندش بصد زبان　　رازی که بر حقیقتِ خود آشکاره نیست

---

[1] ن ۱۰ = پیدا کردی ؛ ن ۲، ۹ = برخود بسته است　[2] ن ۱۰ = که ببین ؛ ن ۲، ۵ وغیره = و ببین (این بیت تنها در ن ۲، ۹، ۱۰ یافته شد)　[3] ن ۲ = طاقت ؛ ن ۱۰ = طاعت ، ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = کوشش　[4] این بیت فقط در نسخهٔ هشتم یافته شد　[5] ن ۳ = نزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = پیش　[6] ن ۱۷ = در باب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = ارباب -

Marfat.com

پژمردہ تا بکی نہ شود در کفِ ستم برگِ گلیست جوہرِ دل، سنگِ خارہ نیست

عرفی چہ سود کثرتِ غم ذوقِ غم خوش است
تحصیلِ این متاع بہ وزن و شمارہ نیست

(۱۳۷)

پیغام گذارِ من و معشوق صبا نیست آن کو بہ نفس زندہ بود محرمِ ما نیست
درد یکہ دوایش نباشد نبود لیک ما را[1] است مزاجی کہ سزاوارِ دوا نیست
بدنامیِ ما شہرۂ عالم شدہ، شادیم کین ملک[2] غریب است کس از مردمِ ما نیست

عرفی درِ مقصود بہ یارب[3] نہ گشایند
توفیق کلید است کہ در دستِ دعا نیست

(۱۳۸)

گر نہ فہمد کفر و دین عاشق مگو معذور نیست کین لغتہا در دیارِ دوستی مشہور نیست
برہمن گو یا زبی ناموسیم ہمخانہ شد کز شبستانِ من امشب زندہ یی بی نور نیست
عشق را نازم کہ در جایی شہیدم می کند کز مسیح آرایشِ تابوتِ کس مقدور نیست
ہست[5] در بزم محبت دایمش بزم جہان بر لبِ ہر کس کہ جامی از میِ منصور نیست

(۱۳۹)

دل شہیدِ اوست کز وی کس نشان ہرگز نیافت ناوکِ او آشنایی با کمان ہرگز نیافت
آن شکار افگن سوار آیا[6] کہ باشد کز ستم عالمی را کشت و دستی بر کمان ہرگز نیافت
مستِ آن ذوقم کہ عمری با خیالِ او دلم در حکایت بود و جنبش در زبان[7] ہرگز نیافت
بیخودی ہای دلم را بین کہ با آن دلفریب داشت صد خلوت[8] کہ خود را در میان ہرگز نیافت

ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۵ = ما [2] ن ۳ = شہر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ملک [3] ن ۳ = بہ یارب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بیازی [4] ن ۸ = نگشاید ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = نگشایند [5] لفظ "کش" مناسب نیست. برخلاف لفظ "کز" بسیا
بہ جای نماید اما در ہیچ نسخہ یی نیامدہ است [6] این بیت تنہا شامل در نسخۂ ہفدہم است مفہومش روشن نیست [7] ن ۱
۵، ۱۷ = آیا کہ ؛ ن ۱۰ = آنجا کہ ؛ ن ۸ = آباد [8] ن ۱۰ = در کز ن ۱۷ = از کز ن ۱، ۵، ۸ = بر [9] ن ۱۰ = جلوہ گ
۱، ۵، ۸، ۱۷ = خلوت ۔ [9] مرزا غالب در اردو گوید: ما را دیارِ غیر میں مجھ کو وطن سے دور ہے لکھ لی مرے خدا نے مری بیکسی کی ش

Marfat.com

بوی گل بروی حرام است آنکه خاری[1] در جگر — از ترنمهای مرغِ بوستان هرگز نیافت
بندهٔ مرغِ دلم کو در هوای حسنِ دوست — آن چنان گم شد که راهِ آشیان هرگز نیافت
حیرتی دارم که[2] عرفی چون[3] زید کو در جگر
ناوکی زان غمزهٔ نامهربان هرگز نیافت

(۱۴۰)

ضمیرِ روشنِ من پرتوی ز داغِ دل است — چراغِ[4] داغِ غمِ عشق شب چراغِ دل است
ز داغِ عشق چراغی بنه به خانهٔ دل — صفای باطنِ[5] روشن دلان ز داغِ دل است
دلم به شعلهٔ حسنِ کسان نمی گردد[6] — که دودِ شعلهٔ[7] حسنِ تو در دماغِ دل است
نظر به داغِ درون کرد زان شگفته شوم — که داغهای درون لاله های باغِ دل است
دگر[8] بدامِ خود آورده ای دلِ عرفی
که باز از سرِ زلفِ تو در سُراغِ دل است

(۱۴۱)

مرا به کوی تو شادم که اعتباری نیست — که در دلِ کسی آنجا ز من غباری نیست
مکن، که نالهٔ آزردگان[9] اثر دارد — شکستِ خاطرم[10] ای قوم سهل کاری نیست
مرا به جور نکشتی[11] و می کُشد اینم[12] — که همچو عهد تو بر عمر اعتباری نیست
چه لذّت است ز صد زخمِ تیر[13] صیدی را — که بهرِ بسملش از پی روان سواری نیست
ز بی مداریِ صلحِ تو می توان دانست — که همچو صلحِ تو جنگِ ترا مداری نیست

---

[1] ن ۱ = بر؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = در [2] ن ۱۰ = ز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که [3] ن ۱۰ = چون ز پیکان در جگر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = چون زید کو در جگر [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چرا که داغ غم عاشقی چراغ دل است؛ ن ۱۰ = چراغ داغ غم عشق شب چراغ دل است [5] ن ۱۰ = خاطر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = باطن [6] ن ۱، ۱۰ = نمی گیرد؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نمی گردد [7] ن ۱، ۵، ۸ = مشعل؛ ن ۱۰ = شعله [8] ن ۸ = مگر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دگر [9] ن ۱، ۵ = که در دلِ آزادگان؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = که نالهٔ آزردگان [10] ن ۱۰ = خاطر این قوم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = خاطرم ای قوم [11] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = نکشتی، ن ۱۰ = بکُشتی [12] ن ۱۰، ۱۷ = اینم؛ ن ۱، ۵، ۸ = آنم [13] ن ۱۰ = بر دلِ صیدی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تیر صیدی را۔

Marfat.com

زپیش دستیِ تیغِ اجل بہ حشر چو من　　زنا امیدیِ خوی تو شرمساری نیست
وفای وعدہ بہ محشر[1] مکن چو عرفی را
غرض زوعدہ بجز ذوقِ انتظاری نیست

(۱۴۲)

آبِ حیوان آتش و بادِ مسیحا آتش است　　ہر کہ داغش کردہ ای داند کہ اینہا آتش است
ہر بُنِ موز آتشِ دل دودگاہِ گلخن است[2]　　برنیاید این چنین دود از کسی تا آتش است
شمع گرید در غمِ[3] پروانہ و می سوزدش　　در نہادش مہربانی ہست[4] اما آتش است
فاش خواہم گفت دعویہای عرفی پیشِ خلق
راست گویم در مزاجِ من مدارا آتش است

(۱۴۳)

دلم کہ سحرِ تمنّاش باطل افتاد است　　زتیغِ غمزۂ او نیم بسمل افتاد است
کرشمۂ تو[5] ز محمل نویدِ زخم دہد　　کہ صد شہید بہ دنبالِ محمل افتاد است
بہ کوی عشق ز در پوزہ دست باز مکش　　کہ حاتم آمدہ اینجا و سایل افتاد است
بہ ملکِ وصل روی[6] برنشین بہ توسنِ درد　　کہ عافیت برہِ دوست در گل[7] افتاد است
بہ کوی عشق زہستی چگونہ لاف زنم　　کہ زندگانیِ جاوید بسمل افتاد است
دراں محیط مرا تکیہ گاہ طوفان است　　کہ صد شہید ز موجش[8] بہ ساحل افتاد است
کرشمہ یی زعنایت بہ کارِ[9] عرفی کن
بہ این گناہ مگیرش کہ قابل[10] افتاد است

---

[1] ن ۱۰ = بہ مردن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بہ محشر　[2] ن ۵، ۲۵ = نیامد ؛ ن ۸، ۱۰ = نیاورد ؛ ن ۱، ۱۷ = نیاید　[3] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = از غم و پروانہ می سوزدتنش ؛ ن ۱۷ = در غم پروانہ دی سوزدش　[4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = نیست الّا ؛ ن ۱۰ = ہست　[5] ن ۱، ۵ = کہ بہ ؛ ن ۱۰ = توزہ ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کز　[6] ن ۱ = بہوش درآ ؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = بہوش در رو ؛ ن ۱۷، ۳۵ = توسن درد ؛ ن ۸ = در گل ؛ ن ۱۰، ۳۵ = کاہل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کامل　[7] ن ۱، ۱۷، ۲۵ = موجی ؛ ن ۱۰ = موجش ؛ ن ۵ = سوئی ؛ [8] ن ۸، ۳۵ = بحال ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بکار　[9] ن ۸ = قایل ؛ ن ۵ = قاتل ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = قابل ۔

Marfat.com

(۱۴۴)

آلودہ ای وصحبتِ جانانت آرزوست — درمَی نشستہ، پاکیِ دامانت آرزوست
ما دیدہ بستہ ایم وتودزدیدہ در نگاہ — ماچاکِ دل توچاکِ گریبانت آرزوست
شوقِ وصالِ یار و نظر برجمالِ غیر — دست ازطلب بدارکہ حرمانت آرزوست
شرمندگانہ طاعتِ بت می بری دلا — کفرت حرام بادکہ ایمانت آرزوست
برگ[1] حیات اوّل و آن گاہ زیبِ تخت — ای بوالہوس کہ ملکِ سلیمانت آرزوست
بہ نشین[2] دمی کہ برتو فشانیم دردِ[3] دل — گرغوطہ می بخونِ شہیدانت آرزوست
دستِ نگاہبانِ شکربستہ ای ولی — تحریکِ آستینِ مگس رانت آرزوست

عرفی بجای گریہ نشاندی نگاہ را
یعنی نظارۂ رخِ جانانت آرزوست

(۱۴۵)

دوش بی روی توچشم تاسحر[4] چون می گریست — بود محروم از تماشای تو وخون می گریست
گر نبود آثارِ مرگ[5] ازمن عیان امشب، چرا — ہرکہ از بالینِ من می رفت بیرون می گریست
آنکہ چشم خون فشان می دید وخندان می گذشت — گر زحالم آگہی می داشت، اکنون می گریست
قطرۂ خونابہ تاثیرِ نمک در دیدہ داشت — شب کہ چشم ازشوقِ آن لبہای میگون می گریست
گرنہ دشمن[6] ذوق ازوصلت فزون بود ازچہ بود — دوش چشم بی رُخت ازہرشب افزون می گریست
کاش دیدی حالِ من تاخندہ برمجنون زدی — از ترحّم آنکہ براحوالِ مجنون می گریست

تاچہ بی لطفی بہ عرفی کردہ بود آن مہ کہ دوش
پاہنوز از محفلش بنہادہ بیرون می گریست

(۱۴۶)

---

[1] ن ۸، ۲۵ = ترکِ حیات؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = برگ حیات [2] این بیت تنہا درنسخہ ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد [3] ن ۱۷ = دود؛ ن ۸، ۲۵ = درد [4] ن ۱ = چون؛ ن ۵، ۸، ۲۵ = خون [5] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = امشب عیان ازمن چرا؛ ن ۱، ۵ = ازمن عیان امشب چرا [6] ن ۱۷ = دوق دشمن؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = دشمن ذوق۔

Marfat.com

بی همین از خوی گرمش جانِ من در آتش است — او هم از گرمیِ خوی خویشتن در آتش است
گر چنین خواهد نمودن روی گرم آن آفتاب — جانِ من سهل است اگر سوزد سخن در آتش است

بسکه از داغِ دلش هر دم ترا دود خونِ گرم
تا قیامت عرقیِ خونین کفن در آتش است

(۱۴۷)

داغِ عشقت بر سراپای منِ محنت کش است — شعلهٔ عشقم، سراپای وجودم آتش است
آن سری کز ناز بر پایش نمی آمد فرود — دو تها دارد که اکنون پایمال ابرش است؟
آنکه دایم نیم خورد جامِ او را می کشید — یک دو روزی می رود کز جام حسرت میکش است
شمعِ من امشب باصد گرمیِ دوش است باز — دوش اندک گرمیی می کرد امشب آتش است

(۱۴۸)

رفتن بسجده بهرِ نکویان زمن خوش است — یعنی که طاعتِ صنم از برهمن خوش است
کامم به تیغِ غمزه رها کن که غیر را — با خلعتِ مراد و مرا با کفن خوش است
چون نغمهٔ نشاط ز پرویز بشنود — گویی که با سرودِ غم کوهکن خوش است
آن تلخ چاشنیِ دردِ تو دانند که می نهد — الماس بر جراحت و باز یستن خوش است
خود را بکش دلا که چو مجنون براهِ مرگ — بهرِ من و تو دلبرِ پیمان شکن خوش است

عرقیِ وفای یار بود موجبِ فراغ
بنشین که عاشقی، روشِ کوهکن خوش است

(۱۴۹)

به گرمهای دوست سوگند است — که دلم بی گناه در بند است

---

۱ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = محنت کش ؛ ن ۸ = خجلت کش ۲ ن ۸، ۱۷ = بر پایش ؛ ن ۱، ۵ = در پایش ؛ ن ۳۵ = بر بالش ۳ ن ۱۷ = همی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نمی ۴ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ابرش ؛ ن ۱، ۵ = آتش است ؟ ۵ ن ۱، ۸، ۳۵ = که با صد گرمیِ دوش است باز ؛ ن ۱۷، بصد دل گرمی دوش است باز ؛ ن ۵ = با صد گرمی دوش است بار ۶ ن ۸، ۳۵ = مراد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نشاط ۷ ن ۱۷، ۳۵ = داند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دارد ۸ ن ۱، ۵، ۳۵ = بر آن ۸، ۱۷ = با ۹ این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

Marfat.com

دردِ من دردِ پیرِ کنعان نیست — مهرِ دشمن نه مهرِ فرزند است
عهد بشکست و از چنان بد عهد — این شکستن بجای پیوند است

(۱۵۰)

از تو بیداد و زمن خواهشِ زنهار خوش است — کم مباد این روشِ شیوه که بسیار خوش است
شرط کن کز نگهِ خود نه کنی محرومم — تا بگویم که نگاهِ تو چه مقدار خوش است
جستجوی تو کند مدعی از روزن و بام — ورنه او کی به نگاهِ در و دیوار خوش است
دوش کا مروز نشان داد و تو بد خو بودی — آنکه می گفت دلم دوش که بسیار خوش است
ای که گویی زپیش آه کشان چند روی — چه کنم آه که آن قامت و رفتار خوش است
ای که بر دار کشی از جهتِ کفر مرا — رسن و دار من از رشتهٔ زنار خوش است
همچو منصور ز وحدت همگی یار شدم
عرفی این زمزمه ما را بسرِ دار خوش است

(۱۵۱)

تا شیشه گری قاعدهٔ سنگ نبود است — کس را سرِ رحمت به دلِ تنگ نبود است
درکام نبود است گوارا میِ تلخم — تا گوش بفریادِ نی و چنگ نبود است
انصاف دهم تا قدمم راه گزین است — هیچش بره مردمی آهنگ نبود است
کونین زپی ماند و نگشتم ز تو نزدیک — طی کردنِ این راه بفرسنگ نبود است
تا گوشهٔ اورنگِ جفا جای بتان است — شاهی چو تو بر گوشهٔ اورنگ نبود است
یک ذره نه گنجد غمِ ما در دلِ کس لیک — یک مو دلِ ما بر غمِ کس تنگ نبود است
فردا که شود مشهدِ ما قبلهٔ عشاق — معلومِ تو گردد که وفا ننگ نبود است

---

۷ این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

۱ ن ۱ = که زپیش ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = زپیش ۲ ن ۱۷ = کس را سرِ رحمت به دل تنگ نبود است ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = معشوق به دل جو پیش / خو بیش آهنگ نبود است ۳ ن ۱ = قدمش ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = قدم ۴ ن ۱۷ = طی کردن ازین راه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = طی کردنِ این راه ۵ ن ۱، ۵ = یک سو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = یک مو ۶ ن ۱ = در ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بر

Marfat.com

اہلیتِ عرفی زہمین یاب کہ ہرگز
در مذہب وملت بہ کسی جنگ نبوداست

(۱۵۲)

گر[1] تماشای گلِ روی ترا این لذّت است
تابِ این حالت ندارم صرفدام در حسرت است

پیش ازین زان مانعت بودم کہ دل بیدرد بود
این زمان گر می روی از سینہ ای جان برخصومت است

محملم بر ناقہ بست اینک اجل ای غم بیا
تا بگیرم خوش در آغوشت کہ وقتِ رحلت است

ای اجل شرمندہ از روی توام زانرو کہ من
نیم جانی داشتم اکنون تمامی حسرت است

گر[3] دلم از غم شکایت می کند خونم بریز
کشتنش واجب بود ہرکس کہ کافر نعمت است

گر ز بزمت کمتری می آید از عرفی مرنج
جانِ من غیر آشنایی مانعِ او غیرت است

(۱۵۳)

بگریہ[1] از برم آن سروِ ناز نین برخاست
نشست ہرکہ بہ پہلوِ من چنین برخاست

بعزمِ عربدہ پیشم نشست و من از درد
چنان بگریہ نشستم کہ شرمگین برخاست

رمیدہ[2] مرگ زبالینِ من رود گویا
کہ غمزہ ستم انگیزش از کمین برخاست

نمودہ روی تو روح الامین. بخوابم گفت
کہ طرحِ چہرہ یوسف ز روی این برخاست

بہ صحنِ صومعہ ناقوسِ عشق نالہ فکند
چو آن بت از پیِ ناموسِ اہلِ دین برخاست

کشید یار[5] خدنگی و صد ہزار شہید
ز شوقِ ناوکِ او بی سر از زمین برخاست

چنان بہ تیغ زد آن غمزہ دوش عرفی را
کہ از نہادِ اجل بانگِ آفرین برخاست

(۱۵۴)

---

[1] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ز ؛ ن ۱، ۵ = نہ [2] ن ۸، ۳۵ = یاب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = باب [3] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دل ز غم خوردن شکایت می کند خونش بریز ؛ ن ۱، ۵ = گر دلم از غم شکایت می کند خونم بریز [3] ن ۸ = ہرکہ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مرگ [5] ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بار ؛ ن ۵ = یار [6] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ یافتہ شد

Marfat.com

بوالہوس کو را گریبان تا بدامن چاک نیست
گر لباسِ کعبہ پوشد دامنِ او پاک نیست

خارِ راہِ من مشوای بوالہوس من عاشقم
آتشِ سوزندہ را اندیشہ از خاشاک نیست

جانِ من فتراکِ شوخی چون تو بی سر ناخوش است
ورنہ بی سامان سرِ من لایقِ فتراک نیست

تا اجل دلہای پُر حسرت برد در زیرِ خاک
چون دلِ من ہیچ گنجِ حسرتی در خاک نیست

تا گناہم چیست عرفی کان چنان نازک دلی
کُشت زارم وز ہلاکِ چون منی غمناک نیست

(۱۵۵)

مدارِ صحبتِ ما بر حدیثِ زیرِ لبی ست
کہ اہلِ ہوش عوام اند و گفتگو عربی ست

قبولِ خاطرِ معشوق شرطِ دیدار است
بہ حکمِ شوق تماشا مکن کہ بی ادبی ست

قدم برون منہ از جہل یا فلاطون شو
کہ گر میانہ گزینی سراب و تشنہ لبی ست

کہ لافِ حسنِ ادب زد، بگو بہ بزمِ[1] مغان
بیا کہ آینۂ دوست[2] شیشۂ جلبی ست

اگر بہ دخترِ رز دین و دل بیفشانم
ملامتم نہ کند کس جوانی و غربی ست

نگویمت بگزو[3] و عامیانہ می گویم
بہ ہوش باش کہ انکار کیشِ[4] بولہبی ست

بہ آسمان و زمین خشم و ناز کودکی است[5]
صلاحِ کار ہمین ترکِ مدعا طلبی ست

بہ تنگ حوصلگی شہرہ زنان شدم کہ مرا
میِ صبوح زتہ شیشہ ہای نیم شبی ست

شراب و مغبچہ زاہد بہل بہ ترسایان
بورز زہد کہ اینہا خلافِ شرعِ نبی ست

نکاحِ دخترِ رز بود[6] دوش با عرفی
ہنوز قاضیِ شہرش نشستہ در طلبی ست[7]

(۱۵۶)

---

[1] ن ۱ = بہ دیر مغان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = بہ بزم مغان [2] ن ۱، ۵، ۳۵ = دوست ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = در دست [3] ن ۱۰ = کارِ ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = کیش [4] ن ۹ = چشم ناز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = خشم و ناز ؛ ن ۱۷ = چشم و باز [5] ن ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، خلاصہ = دوش بود با عرفی ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = بود دوش با عرفی ؛ ن ۱ = دوش. بود عرفی را [6] ن ۲، ۱۰ = طلبیست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = طنبیست [7] ن ۳۵ = بگزو ؛ ن ۹، ۲۹ = بکرو [8] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد۔

Marfat.com

خشم[1] و نازِ تو بلای دل و دین می بالیست
فتنه یی، همچو تو در روی زمین می بالیست

پیشِ اغیار نشستی و بدِ من گفتی
همه لطفی به منت بود و همین می بالیست

کشتی از ناز و گذشتی و ندیدی از پی
روشِ دوستی این بود و چنین می بالیست

گر جنونم نگهت داشته در خانه، مرنج
چون تو آشوب دلی خانه نشین می بالیست

گردِ هستی چون فشاندیم ز دامن عرفی
از رهِ دوست غباری به زمین می بالیست

(۱۵۷)

اگر نه خشم[2] ترا ننگ از هلاکِ من است
چه آتشیست که در جانِ دردناکِ من است

دلی نه ماند که از راهِ من نه سوخته آه
چه آتشست که در طبعِ آب و خاکِ من است

ز غصه مردم و افغان که یار را خبری[3]
که نیست زو تی ازان مژده هلاکِ من است

مبین به جامهٔ چاکم، به بین که آن گل را
چه خنده ها بگریبانِ چاک چاکِ من است

تو آن نه ای که به عرفی وفا کنی بی وجه
محبتِ تو ز تاثیرِ عشقِ پاکِ من است

(۱۵۸)

آنم که نسبتم به شهیدانِ نازِ تست
صیتِ شهادتم سببِ امتیازِ تست

عام است نیم راحتِ باغِ بهشت لیک
تسکینِ[4] ناز و غمزهٔ راحت گدازِ تست

عالم گرفت لشکرِ ناکامی، ای مراد
توسن برون جهان که دمِ ترکتازِ[5] تست

ای غم ز انفعالِ تو مُردم که صبح و شام
این روی ناپسند به خاکِ نیازِ تست

امید را شهید کند در دلِ ملک
تیری کزان هلاکم و در کیشِ نازِ تست

ای شیخ بهرِ روشنیِ دل بدیده کش
خاکِ کلیسیا که بغرقِ نمازِ تست

---

[1] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد. [2] ن ۵ = چشم؛ ن ۲۵ = خشم [3] این لفظ درست نمی نماید، همین طور در مصرع ثانی "که" مفهوم را روشن نمی کند. [4] "تسکین ز ناز" بهتری نماید. [5] ن ۸ = امتیاز؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = ترکتاز۔

Marfat.com

عرفی مباد سرمہ کشِ دیدۂ کلیم
گردی کہ معتکف بدرِ گنجِ رازِ تست

(۱۵۹)

نشاطِ[1] وصل و غمِ انتظار ہر دو یکیست
فراغِ مستی و دردِ خمار ہر دو یکیست

بہ بین[2] کہ شیوۂ اربابِ درد ناکامیست
چہ نا امید و چہ امّیدوار ہر دو یکیست

کسی[3] کہ شعلہ برافروزد از شرر داند
کہ آنِ دوستیِ خار و خار ہر دو یکیست

عنان بہ دستِ کشش دادہ می رود این قوم[4]
پیادہ در رہِ عشق و سوار ہر دو یکیست

چہ زہرِ درد بنوشی چہ شربتِ کوثر
ترا کہ سینہ نباشد فگار، ہر دو یکیست

مرا کہ آتشِ غم داغ داغ می سوزد
چراغِ محفل و شمعِ مزار ہر دو یکیست

نہان شو از نظرِ مدّعی کہ بد بین را
نگاہِ حسرت و بوس و کنار ہر دو یکیست

بہ جم بگوی کہ دوری مکن ز مسکینان
کہ نزدِ اہلِ فنا تخت و دار ہر دو یکیست

نیاز مودہ مدہ دل، گمان مبر عرفی
کہ دردِ عشق و غمِ روزگار ہر دو یکیست

(۱۶۰)

ساقی[1] قدحی کانچہ حلالست حرامست
دُردی، کہ بماہر چہ ز لال است حرامست

بر سنگِ خرد زن قدحِ لعل کہ در دیر
آن بادہ کہ ظرفش نہ سفال است حرامست

ای خضر میالالب ازین چشمہ دمی نوش
آن جرعہ کہ بی مستی و حال است حرامست

بریان نکند عشق دلِ بوالہوسان را
مرغی کہ پریشان پر و بال است حرامست

دزدیدنِ حرف و نگہ از جیبِ لب و چشم
در شرعِ محبّت[5] نہ حلال است حرامست

جامی کہ دماغِ دل ازان تازہ نگردد
گر خونِ غم و زہرِ ملال است حرامست

---

[1] این غزلہا تنہا در ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد۔

[2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵= چنین؛ ن ۱۷ = ببین [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵= کسی کہ؛ ن ۱۷ = چنین کہ [4] ن ۱۷ = می رود این قوم ؛ ن ۱ = می روند ای قوم ؛ ن ۵، ۳۵ = می روند این قوم [5] ن ۵، ۱۷، ۳۵= مروّت ؛ ن ۱ = محبّت۔

Marfat.com

عرفی ز طبیعت نتوان یافت ہدایت
ہر حکم کہ در شرعِ خیال است حرام است

(۱۶۱)

بعدِ عمری دیدمش بر خشم[1] ناز افزودہ است — چشمِ بد دور از جمالش امتیاز افزودہ است[2]
شیوۂ عاجز کشی افزودہ ترکِ غمزہ را — کم نگاہی نیز بر اسبابِ ناز افزودہ است
حیرتی دارم کہ ذوقِ جلوہ را چون کردہ گم — آن کہ ہر یک شیوہ را صد برگ و ساز افزودہ است
راہِ اربابِ حقیقت می زند عشقِ مجاز — بسکہ حُسنت رتبۂ عشقِ مجاز افزودہ است
مِنّتی بر شرع دارد عابدِ ما زانکہ او — شیوہ ہای نو بہ آدابِ[3] نماز افزودہ است

گفتی ار دوشینہ عرفی دیدہ ای حالش بگو
دیدہ ام، بسیار بر عجز و نیاز افزودہ است

(۱۶۲)

غم[5] اربابِ دل از شادیِ عالم کم نیست — بروای عیش کہ ما را گلہ یی از غم نیست
شیون آغاز کن ای مطرب اگر پیشِ منی — کہ مصیبت زدہ را جز ہوسِ ماتم نیست
بی سبب چند توان غمزدہ یی را آزرد — جانِ من، از ستم و جور مروّت کم نیست
گو بیا سودۂ الماس بہ بین بر جگرم — آن کہ می گفت کہن ریشِ ترا مرہم نیست
ای کہ گویی زچہ آن مہ بتو گرمی نہ کند — دہ چہ گرمی کشُد اینم کہ تغافل[4] ہم نیست
طُرفہ سیریست کہ ہر چند تفحّص کردیم — کس درین واقعہ بیگانہ ترا محرم نیست

عرفی از بادۂ محنت ہمہ چون ما مستند
جامِ عیش است کہ در انجمنِ عالم نیست

(۱۶۳)

---

[1] ن ۱۷ = خشم ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خشم و ناز [2] ن ۱ = جمالش ؛ ن ۸ = طبعانش ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = ارتباتش [3] ن ۱۵ = اربابِ نیاز ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آدابِ نماز [4] ن ۱، ۵ = کم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ہم [5] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد

Marfat.com

عتاب[۵] اگرچه همان در مقامِ خونریزاست ولیک تیغِ تغافل نه آنچنان تیزاست
دلیری که دلم کرد و می زند درِ صلح به اعتمادِ نگه های رغبت انگیزاست
مریضِ طفل مزاج اند عاشقان ورنه علاجِ رنجِ تغافل دو روزه پرهیزاست
جگر ز دو آبله و ز دیده می چکد خونِ ناب که بختِ شور به ریشِ جگر نمک ریزاست
رقیبِ عزتِ خود گو مبر که بر درِ عشق حریفِ کوهکنی نیست آنکه پرویزاست
به ذوقِ جستنِ فرهاد می رود گلگون
تو این مبین که عنان بر عنانِ شبدیزاست

(۱۶۴)

فتنه[۱] را از جلوهٔ سروت پی شرمندگیست عشق باز از گردشِ چشمِ تو در بازندگیست
داشتم جانی و در اوّل قدم کردم نثار بعد ازان[۲] نظارهٔ او موجبِ شرمندگیست
کی به زهرِ چشم ازان لبها توان قطع امید نخلِ امیدِ ترا پایان در آبِ زندگیست

(۱۶۵)

با[۳] مهر و با محبّت و با آرزوی دوست با ناکسی چگونه توان جستجوی دوست
شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست اینک دو اسبه تاخت نگاهم بسوی دوست
بر سنگ زد پیالهٔ خضر آن که نوش کرد خون نابهٔ شراب نمای سبوی دوست
ای جان کباب شو جگرِ ریش[۴] را مسوز ترسم تو نیز تلخ شوی در گلوی دوست
ای کفر و دین حلال کنیدم که می برم اینک ز دیر و کعبه سلامی[۵] بکوی دوست
رنجِ مسیح و سعیِ اجل سود[۶] مند نیست مایم و صد مشام[۷] و امیدی بوی دوست
سازد به برگِ لاله بدل برگِ یاسمن تشویشِ این نگاه مبنیاد روی دوست

---

[۱] این سه شعر تنها در ن ۸، ۱۷ یافته شد [۲] ن ۸ = ازان ؛ ن ۱۷ = ازین [۳] ن ۹، ۱۰، ۲۵، ۳۶، خلاصه، ۱۶ = با مهر و با محبت و با آرزوی دوست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲، ۳، ۸، ۱۲، ۴، ۲۹ = با مهر و با محبت و با آرزوی دوست ——
[۴] ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جگر خویش ؛ ن ۱، ۵ = جگر ریش [۵] ن ۹ = پیامی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و غیره = سلامی
[۶] ن ۱، ۵ = بی نصیب ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و غیره = سود مند [۷] ن ۱، ۵، ۳۵ = مشام به امید ؛ ن ۳، ۹ = مشام و امیدی ؛ ن ۴، ۸ = مشام امید. [۸] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

گاہی کہ ما تو یم و تو ما اندکی بچش — زان شربتی کہ زہر کنی در گلوی دوست
طالع شود زہر سر مویم صد آفتاب — ہر گہ بہ سینہ جوشِ زند شوقِ روی دوست
زہریست آشنا کُش و کیفیتش حلال — این بادہ کم مباد ز جام و سبوی دوست
عرفی شکایت از ستمِ بی سبب مکن — چندی خوش است ساختنی ہم بہ خوی دوست

بر عیش دل مبند کہ اورا ثبات نیست (۱۶۶) در دامِ غم در آ کہ امیدِ نجات نیست
گر غم بسوخت ز آتشِ من باد عمرِ من — ای خوشدلی مناز کہ غم در حیات نیست
آن مایۂ غمی کہ بیک گوشۂ دل است — گنجایشش بہ حوصلۂ کائنات نیست
جمعیتِ ملامت و درد دم بغایت است — کین مایۂ عذابِ قیامت زکات نیست
آن شعلہ را بہ سینہ فرو می خورم کہ من — تالب گشودہ ام اثر از کاینات نیست
از بی زری شناس کہ در عالمِ فنا — چندین کہ عیب ماست بغیر از حیات نیست

اینکہ ہر لحظہ کنی شیوۂ آہنگ خوش است (۱۶۷) شیوہ این است گہی صلح و گہی جنگ خوش است
ای کہ تکلیف بہ عیشم کنی از لطف ترا — عیش خوش باد کہ ما را بہ دلِ تنگ خوش است
من نگویم کہ مکش این سر و این تیغ اگر — دلِ بیباکِ تو با نسبتِ این ننگ خوش است
در رہِ عشقِ تو از پا نہ کشم خار و روم — بسکہ طی کردنِ این منزل و فرسنگ خوش است
من کہ با نالہ و آہم چہ بہ بزم طلبی — خوردنِ بادہ بہ آوازِ نی و چنگ خوش است
چند گویی کہ خوش است آن قدِ رعنا عرفی
گر توانی کہ در آغوش کشی تنگ خوش است

عشق را نازم کہ ہر کس یافت ایمانش بسوخت (۱۶۸) ہر کرا در وی کرامت کرد درمانش بسوخت

ا ن ۲، ۸، ۲۹ = ستمش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = ستم ب ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷ = چندی ؛ ن ۲ = چند
ج ن ۹ = ببوی ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = بخوی د ہ ن ۱۷ و ۲۵ این ابیات بطور دو غزل یافتہ شد ہ ن ۸ = غم ز
۱، ۵، ۱۷ وغیرہ = غم در و ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ملامت و دردم ؛ ن ۱، ۵ = ملامت دردم ز ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کش ؛ ن ۱، ۵ = کین
۵، ۱ = از زکات ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کاینات ف ن ۵، ۸، ۱۷ = نی ؛ ن ۱ = دف ط ن ۱۰ = یافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دید
۱، ۵، ۸، ۱۷ = کرامت کرد ؛ ن ۱۰ = بدامن ریخت ک ن ۴، ۱۰ = دامانش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = درمانش ک این غزل
ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد ۔ ل این بیت تنہا در ن ۱۷ ہست ۔

Marfat.com

قطره یی در دامنِ ناصح[1] زمژگانم چکید — شعله یی از دامنش جست و گریبانش بسوخت
برقِ عشقم خنده[2] زد بر زایرِ دیر و حرم — این گریبانِ دل و آن دامنِ جانش بسوخت
از لبم می ریخت دوش افسانۂ باغِ خلیل — از عدم برخاست فریادی که بستانش بسوخت
در محبت تشنه یی کش نامِ[3] زهر آمد به لب — آبِ یاقوتِ وفا در چشمۂ جانش بسوخت
وه کدامی نوحه[4] گر در وی فشاند از دل که دوست[5] — شمعِ رحمت گشت و بر خاکِ شهیدانش بسوخت
روحِ[6] قدس آمد به منعِ عرفی از عشقِ صنم
مشت خونی ریخت در کامش[7] که ایمانش بسوخت

(۱۶۹)

به دل[8] چه[9] نوری ازان شب چراغم افتاد است — هزار گنج به دستِ دماغم افتاد است
نیوفتاده زکشتم رها کن ای رضوان — وگر فتاده نه ازکشت باغم افتاد است[10] (کذا)
اگر به خلد گریزم مرا به دست آرند — چنین که لشکرِ غم در سراغم افتاد است
شبی گذشت که در خونِ گرم می غلطم — نگه کنید که مرهم ز داغم افتاد است
زبسکه شیوهٔ پروانگی زحد بُردم — شبِ وصال ز چشمِ چراغم افتاد است

(۱۷۰)

گرچه[9] شب وصل به من منتِ[10] آسایش داشت — از غمت دامنِ آسودگی آلایش داشت
از پی آمدنت دوش زا سبابِ امید — محفلِ شوق چگویم که چه آرایش داشت
زان همین مستِ میِ حسن توای کاینِ[11] باده — همه در حوصلهٔ جامِ تو گنجایش داشت

---

[1] ن ۱۰ = عیسیٰ از مژگانم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ناصح زمژگان تا [2] ن ۱۰ = طعنه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خنده [3] ن ۱۰ = جام زهر از لب چکید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نام زهر آمد به لب [4] ن ۱، ۵ = نالہ گر ؛ ن ۱۰ = بی ادب ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نوحہ گر [5] ن ۱۰، ۳۵ = دوش ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = دوست [6] ن ۱۰ = جبریل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = روح قدس [7] ن ۱۰ = بر جانش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در کامش [8] ن ۸ = ز ؛ ن ۸، ۵، ۱۷ = به [9] این غزل تنہا در نسخہ ہای شمارہ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [10] ن ۳۵ = گر شبِ وصل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = گرچہ شب وصل [11] ن ۱ = کہن بادہ تویی ؛ ن ۵ = تویی کہن بادہ ؛ ن ۱۷، ۳۵ = توای کاین بادہ [12] این غزل تنہا در ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ موجود است [13] ن ۱۷ = چہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چو گلہ فاعل پیداست۔

Marfat.com

(۱۷۱)

از حرم جستم خبر گفتند کس در خانہ نیست — رو بہ دیر آوردم دل، گفتند دام و دانہ نیست
حالت میخانہ[۱] جستم اشک ریزان مَی فروش — گفت بعد از لای خم جز گریۂ مستانہ نیست

مثنوار گویند نازش کرد عرفی را شہید
شہرِ عشق است و ہزار آشوب بی افسانہ نیست

(۱۷۲)

ز چشمِ عشق[۲] مگر بانگ تو تیا برخاست — کہ گردِ سوختہ یی از مزارِ ما برخاست
چگونہ دامنِ پرہیز را نیالایم — کہ از میانِ من و آرزو حیا برخاست

ز نا امیدیِ عرفی کہ یاد کرد کہ باز
ہزار شعلہ ز آتش گہِ دعا برخاست

(۱۷۳)

جنگ آتش، آشتی آتش، مدارا آتش است[۱] — خوش سر و کاری ازان بد خو مرا با آتش است
آبِ حیوان می کنم[۲] در جام و آتش می خورم — بادہ با شاہد می ناب است تنہا آتش است
بادہ خواہی، باش تا از خم برون آرم کہ من — آنچہ در جام و سبو دارم مہیا، آتش است
گو مکافاتِ محبت سلسبیل و شہد باش — دوزخ آشامانِ عشقت را تمنا آتش است
جنت آمد اجرِ[۴] مظلومان ولی مظلومِ عشق — جنتش امروز شمشیر است و فردا آتش است
با کہ گویم سرِ این معنی کہ نورِ[۵] حسنِ دوست — با دماغِ من گل و با چشمِ موسیٰ آتش است
دوست را محکومِ[۶] کس دیدن بود جانسوز تر[۷] — ورنہ در جانِ زلیخا شرمِ سودا آتش است
ہم سمندر باش و ہم ماہی کہ در جیحونِ عشق — روی دریا سلسبیل و قعرِ دریا آتش است[۸]

---

[۱] ن ۱ = میخانہ ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = شیخانہ [۱] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = مگر ؛ ن ۱، ۵ = دگر [۲] ن ۱۶، مخزن = می کشم ؛ دیگر نسخہ ہا = می کنم
[۳] ن ۱، ۵ = بہر ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = اجر [۵] ن ۶ = حسن روی دوست ؛ ن ۹ = نور روی دوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نور حسن دوست [۶] ن ۶ = محبوب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = محکوم [۷] ن ۹ = جانکاہ تر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = جانسوز [۸] مرزا غالب دہلوی گوید : بی تکلف در بلا بودن بہ از بیم بلا ؛ قعرِ دریا سلسبیل و روی دریا آتش است

Marfat.com

حسن جنسی نیست کانرا سیم وزر باشد بہا　　خان و مان کاروانی را زلیخا آتش است

عرفی اندیشہ بیہودہ باز آچارہ نیست[1]
سرنوشتت[2] یا بہشتِ جاودان یا آتش است

(۱۷۴)

بیدلی کوتا ازو پرسم دلِ آوارہ چیست　　از مزاجِ دل تفاوت تا بہ سنگِ خارہ چیست

عہدِ پیش از خاطرم شد عشق کوتا بنگرم　　بیوفاییہای[3] بخت و شوخیِ[4] سیارہ چیست

چارہ یی آخر ضرور است از پیِ تحصیلِ[5] درد　　من ندانم، ہر کہ می داند بگوید چارہ چیست

بسکہ خو کردم بہ بی ذوقی ندانم در جہان　　جلوہ روی نکو بہر چہ و نظارہ چیست

آن کہ می دزدد[6] نزاکت نام مرہم از لبش　　کی شناسد ذوقِ[7] زخمِ غمزہ خونخوارہ چیست

آن کہ چینِ آستینہا را برابر می کند　　چون بداند ذوقِ چاکِ جامہ صد پارہ چیست

عرفی اینہا با کہ گویی عشق می بازد[8] ز تو
زود خواہی گفت کین بیہودہ را کفارہ چیست

(۱۷۵)

دو عالم سوختن نیرنگِ عشق است　　شہادت ابتدای جنگِ عشق است

ہر آن گردِ بلا کز دہر خیزد　　دلیلِ شوخیِ شبرنگِ عشق است

کجا پژمردہ گردد غنچہ شوق[9]　　کہ یکسر آبِ عشق در رنگِ عشق است

دماغ آشفتہ یی داریم دل نام　　کہ سرتا پای صلح و جنگِ عشق است

---

[1] ن ۱، ۵، ۱۷ = چیست ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۳۵ = نیست [2] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = سرنوشتِ ما ؛ ن ۳، ۶، ۱۰، ۳۶، خلاصہ = سر نوشتت [3] ن ۱۷ = بی معانیہای ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = بی وفاییہای [4] ن ۶ = گردش ؛ ن ۱۰ = شومی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = شوخی [5] در ہمہ نسخہا "تحصیل" است ولی "تسکین" بہتری نماید [6] ن ۹ = می شوید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، وغیرہ = دزدد [7] ن ۱۰ = ننگ ؛ ن ۱ (حاشیہ) = ذوق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = شکر [8] ن ۱۰ = سینۂ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = جامۂ [9] ن ۱ = می سازد ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخ = بازد [10] ن ۸ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۲، ۳۵ = شوق۔

Marfat.com

مگس را رغبتِ[1] پروانگی سوخت
وگر نہ قتلِ[2] عرفی ننگ عشق است

(۱۷۶)

گردِ محنت بطوفِ[3] منزلِ ماست — زہر لب تشنۂ[11] غمِ[12] دلِ ماست
برقِ دانش فروزِ جوہرِ کل[4] — دودِ اندیشہ ہای باطلِ ماست
در مبندید بر رخِ رضوان — کو[5] ز عہد اَلست سایلِ ماست
ہرچہ روید زکشت زارِ ملال — ریشۂ آن دو دیدہ درگلِ ماست
تا قیامت غبارِ ناکامی — پردہ بافِ دریچۂ دلِ ماست
دل[6] اگر بسملِ غم است چہ باک — زندگانی ہلاکِ بسملِ ماست
کعبۂ ما ازین توان دانست — کہ دلِ تنگ دردِ محملِ ماست
نقشِ دیباچۂ سیہ رویی — شکلِ آئینۂ مقابلِ ماست

عرفی از موجِ غم ترا[7] چہ غم است
موج خیزِ ملال ساحلِ ماست

(۱۷۷)

تا روی دل فروزِ تو بستانِ آتش است — دل مرغِ نغمہ سنجِ گلستانِ آتش است
یارب چہ آتشی[8] تو کہ چندین ہزار داغ — از شعلۂ جمالِ تو[9] در جانِ آتش است
گرمستِ حیرتیم ز روی تو دور نیست — آتش پرست و الہ و حیرانِ آتش است

---

[1] ن ۹ = حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = رغبت [2] ن ۱۱ = مثل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = قتل [3] ن ۹ = زطوف ؛ دیگر نسخہا = بہ طوف [4] ن ۳، ۷، ۱۰ = آتش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دانش [5] ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = کز ؛ ن ۱۰ = کو [6] این دو بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [7] ن ۹ = چہ اندیشم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷ = ترا چہ غم است [8] ن ۱، ۵ = آفتی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = آتشی [9] ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = از شعلۂ جمالِ تو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = از تندیِ مزاج تو ؛ ن ۹ = از تاب شمع روی تو [10] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = بر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹ = در [11] ن ۱، ۵ = لب ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غم [12] ن ۱، ۵، تشنۂ غمِ دل ؛ ن ۳، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تشنۂ لبِ دل ؛ ن ۲۹ = تشنہ لب ہم از دل۔

Marfat.com

افسردہ را نصیب نباشد دلِ کباب — آن یابد[1] این نوالہ کہ مہمانِ آتش است
ای طایرِ بہشت زباغِ[2] دلم حذر — کین لالہ زارِ داغ گلستانِ آتش است
خونِ شہیدِ عشق جہان را فرو گرفت — کشتی مساز نوح کہ طوفانِ آتش است
مستم[3] بہ محفلی کہ دران آتشِ جحیم — تہ جرعہ یی زساغرِ مستانِ آتش است
افتادہ دامنِ دلِ عرفی بدستِ عشق
یعنی کہ دستِ شعلہ بدامانِ آتش است

(۱۷۸)

زخم از دہانِ تیغ ربودن نزاعِ ماست — تسلیم گشتن و نہ تپیدن سماعِ ماست
ای[4] القتال[5] سوز جدایی در آستین — کز دودمانِ تفرقہ زاد اجتماعِ ماست
ای[6] بی ترانہ وجد کن[7] وہای ہوی سوز — از آستین کرشمہ نریزد[8] سماعِ ماست
آن[9] داستانِ ماتمیان سنجِ نوحہ دوست — کز نغمہ در گریز بود استماعِ ماست
در بیع[10] گاہِ دیر و حرم ہر کجا کہ ہست — دینِ[11] شکستہ و دلِ پر خون متاعِ ماست
صد فوجِ ناز و عشوہ بمیدان طلب کہ باز — جنگ[12] و ستیزۂ تو ز عجزِ شجاعِ ماست
چون راحت آیدت بسلام[13] ای رفیق درد — آغوش برگشای کہ وقتِ وداعِ ماست
آن[14] آستین بشمع زن و دودِ دل فشان — کز بودِ خویش سایہ ندید اطلاعِ ماست

---

[1] ن ۲، ۸ = باید؛ ن ۱، ۵ = دیگر نسخہا = یابد [2] ن ۳، ۱۰ = داغ؛ ن ۵، ۱۷ وغیرہ = باغ [3] ن ۱، ۵ = ہستم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = مستم [3] این سہ بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [5] ن ۱۷ = اتصال؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = اتقال [6] ن ۸ = وجد کنِ ہای و ہوی؛ ن ۱، ۵ = وجد کن ہای ہوی [7] ن ۸ = بریزد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نریزد [8] ن ۲ = پیش گاہ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = بیع گاہ [9] ن ۸ = بال؛ ن ۵ = رنگ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = دین [10] ن ۸، ۲۶ = جنگ ستیزۂ تو و عجز؛ ن ۹ = جنگ و ستیزۂ تو حریف؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = جنگ و ستیزۂ تو و عجز؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جنگ و ستیزۂ تو ز [11] ن ۳ = بوداع؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = بسلام [12] ن ۶، ۹ = دوست؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = درد [13] این بیت تنہا در نسخۂ ہندہم یافتہ شد۔

Marfat.com

عرفی نوای مرغِ تو در، ہیچ باغ نیست
این نغمہ خاصۂ چمنِ اختراعِ ماست

(۱۷۹)

خبری خواہم ازان کوی کہ اعزازی ہست — از برون عرضِ[1] نیازو ز درون نازی ہست
گاہ گاہی بہ دغا یک دو بساطی می باز — مشقِ این شیوہ ضرور است، دغا بازی ہست
ہای ہای زمن ای بلبلِ عشرت بشنو — در مصیبت کدہ ہم مرغِ خوش آوازی ہست
آتشین بال و پرم دود بر آرد ز قفس — گر بدانم کہ مرا رخصتِ پروازی ہست
چمنی دید و ہوای خوش و پرواز گرفت — کبکِ مسکین[2] چہ خبر داشت کہ شہبازی ہست

عرفی آن زلفِ سبک دست کمندش[3] گیر است
ماندہ چین بر سرِ چین در خمِ اندازی ہست

(۱۸۰)

تا خط بگردِ آن لبِ شیرین شمایل است — شب[4] در میانِ عیسیٰ و خورشید حایل است
آن را کہ جذبِ شوقِ[5] من است و شتابِ من[6] — فرسنگہاش[7] کعبہ ز دنبالِ محمل است
از گل چگونہ پای بیندیشہ برکشم — کاندیشہ نیز در رہِ او پای در گل است
از کفرِ عشق باک[8] ندارم کہ روزِ حشر — آموزگارِ[9] کفرِ من است آنکہ سایل است

آن کو براہِ عشق[10] چو عرفی شتاب کرد
فرسنگ ہاست کعبہ ز دنبال محمل است

(۱۸۱)

---

[1] ن ۶، ۱۷ = عرض و نیازی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = عرض نیازی [2] ن ۱ = بیچارہ ندانست کہ ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخہ ہا = کبکِ مسکین چہ خبر داشت [3] ن ۱۱ = کمندی کہ مراست ؛ دیگر نسخہ ہا بطوری کہ نوشتہ شد [4] ن ۱ = ابری میانِ ؛ ن ۵، ۳۵ وغیرہ = شب درمیانِ [5] ن ۵، ۳۵ = ذوقی ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = شوق ؛ ن ۱۰ = عشق [6] ن ۱، ۵ = فرسنگہای ؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۳۵ = فرسنگہاش [7] ن ۴، ۶، ۱۱ = باز ندارم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = باک ندارم [8] ن ۹ = آماجگاہ ؛ ن ۶ = آمرزگار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آموزگار [9] ن ۱۱ = کفر ؛ ن ۸ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کعبہ۔

Marfat.com

آن متاعم من که اینجا لایقِ بازار نیست
تا چه فهمد زین سخن آن کش به معنی کار نیست

هیچ صاحب دل درین میدانِ صنعت کار نیست
کو به دل محتاج تر از صورتِ دیوار نیست

عشق ناوک ریز و یک مویم تهی از نیّت نیست
بادرم تا ید که هر مویی زیارا فگار نیست

برهمن چون بست زنّار م مغان گفتند حیف
کین زمان در کافرستان عزتِ زنّار نیست

می تراود می به جام و جام می آید به لب
نیست باکی گر به بزمِ عشق کس هشیار نیست

شرمسار از همّتِ عشقم که در هنگام نزع
اضطرابِ جان سپردن مانعِ دیدار نیست

با سرِ هر موی تو هر عضو را صد دعوی است
گرچه یک مو از کسی بطع تو منّت دار نیست

انتظارِ نوبهار از تنگ چشمی های ماست
صد تماشا هست در گلخن که در گلزار نیست

سوزنِ عیسیٰ بیفگن رشتهٔ مریم بسوز
خلوتِ وصل است یان آلودگان را بار نیست

هان رهِ عشق است و کج رفتن ندارد بازگشت
جرم را اینجا عقوبت هست، استغفار نیست

هر سرِ مویم کلیمِ لنترانی نشنو است
ناز گومگشای لب کاینجا ادب درکار نیست

آن نگه کز چشمِ او کردم تخیل گر مرا
مایهٔ صد ساله حیرانی شود بسیار نیست

معنیِ زنّار بستن گر اطاعت کردن است
خرقهٔ روح الامین هم خالی از زنّار نیست

داغِ شرمِ رستگاران آتشم در جان زند
ورنه چندان از عذابِ دوزخم آزار نیست

لہ این دو بیت تنها در نسخهٔ هفتم و هشتم یافته شد ۲ن ۷ = ایوان ؛ ن ۸ = میدان ۳ن ۷ = صورت ؛ ن ۸ = صنعت ۴ن ۶ = حرمت ؛ دیگر نسخها = بشمول ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عزت ۵ن ۱۰ = شرمسار همت عشقم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شرمسار از همت عشقم ۶ن ۳ = که هنگام وداع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = که در هنگام نزع ۷ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱ = هر عضو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = هر عضو ۸ن ۸، ۱۷ = دعوتست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۳۵ = دعویست ؛ ن ۲ = دعویٰ است ۹ن ۲ = انتشار ؛ دیگر همه نسخها = انتظار ۱۰ن ۶ = تبست ؛ ن ۳، ۶، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = ماست ۱۱ن ۱۱ = یان آلودگان را بار ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵ = هان آلودگان را بار ؛ ن ۳۵ = هان آلودگان ! بازار ۱۲ن ۱، ۱۰ = عشق است کز رفتن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عشق است و کج رفتن ۱۳ن ۲، ۱۰ = بشنو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = نشنو ۱۴ن ۵ = نازکو، بگشای لب ؛ ن ۳۵ = نازگو بگشای لب ۱۵ این سه شعر فقط در نسخهای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۱۶ن ۵ = در آن ؛ ن ۳۵ = چندان

Marfat.com

می روی با غیر و می گویی بیا عرفی تو هم
لطف فرمودی، برو کین پای را رفتار نیست

(۱۸۲)

گذشت و بر منِ عاجز[1] ببین چه حال گذشت — که شاهباز به کبکِ[2] شکسته بال گذشت
ز غمگساریم ای دوستان بیاسایید — که دردها ز فسون کارها ز فال گذشت
ملالِ عالمیان دمبدم دگرگون است — منم که مدّتِ عمرم بیک ملال گذشت
همین بس است دلیلِ بقای عالمِ عشق — که یک شبِ غمِ او در هزار سال گذشت
بباغِ طبعِ تو عرفی که خلدِ تازگی است
هر آن نسیم که بگذشت بر نهال گذشت

(۱۸۳)

غمگساری در لباسِ دشمنی محبوبی است — خشم و ناز آسایشِ[3] بیرونِ بزم خوبی است
گر بسنجی دردِ من ظاهر شود کین اضطراب — هم ترا ز وی متاعِ طاقتِ ایوبی است
از هوس آزادم امّا آنچه دل را می گزد — اشتیاقِ یوسفی و گریهٔ یعقوبی است
سدره در آب و گلم پژمرده می گردد ولی — در نهادم شعله را نشو و نما[4] آشوبی است
شرحِ دردِ ما نباشد گفتنی عرفی خموش
زحمتِ قاصد مده کین داستان مکتوبی است

(۱۸۴)

تاجِ زر گر بودش فتنه[5] یی از بهرِ خود است — فتنه این است که در زیرِ کلاهِ نمداست
معنیِ تجربه بشناس و رهِ تجربه گیر — تا بدانی که ترا ظلم و عدالت مدداست

---

[1] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مسکین ؛ ن ۱۰ = بیدل ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۶، خلاصه = عاجز [2] ن ۹ = مرغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = کبک [3] ن ۶ = آرایش بزم نمود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = آراستن بیرون بزم [4] ن ۱۰ = نشوونمای آشوبی است ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = نشوونمای طوبی است [5] ن ۱۰ = فتنه نه از بهر خود است ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = فتنه یی از بهر خود است -

Marfat.com

درمیانِ خزف[1] و گوہرم اندیشہ بجاست
من کہ دی ہرچہ نکو یافتم امروز بداست

گرشود جامہ بدل شخص مبدّل نہ شود
ہرکجا با صنم آید بزبان یا صمداست

حسدِ تہمتِ آزادیِ سروم بگداخت
این مرادیست کہ بر تہمتِ او[2] ہم حسداست

رقمِ ہندسہ عرفی منہ اشعارِ مرا
ہرچہ زین باغ بروید گلِ روی سبداست

(۱۸۵)

آن شیوہ کہ غارتگرِ صد قافلہ جان نیست
در سلسلۂ حسنِ تو اش نام و نشان نیست

بی لطفیت از ترکِ ستم گشتہ یقینم
این تلخیِ جان[3] دادنم از بہرِ گمان[4] نیست

دل صاحبِ دردیست کہ در حالتِ شیون
با آہ خراشیدہ دلِ ما تمیان نیست

زنہار مخر گر ہمہ شبلی بفروشد
آن گوہرِ نایاب کہ در ہیچ دکان نیست

در روزِ جزا دستِ شہیدانِ محبت
دستیست کہ گیرندۂ دامان و عنان[5] نیست

نومید مشو عرفی و افکندہ عنان باش
ہرچند کہ از کعبۂ مقصود نشان نیست

(۱۸۶)

از[6] تو بی مہر کسی نامِ وفا نشنیداست
از تو این شوخ دلم غیرِ جفا نشنیداست

از تو کس زمزمۂ مہر و وفا نشنیداست
بلکہ گوش تو ہم[7] این زمزمہ ہا نشنیداست

با درم نیست کہ ہمسایۂ حسن است و ہنوز
صیتِ دل بردنِ آن غمزہ حیا نشنیداست

غیرتم بین کہ برآرندۂ حاجات ہنوز
از لبم نامِ تو ہنگامِ دعا نشنیداست

جذبۂ شوق نسیم تو رساند بہ مشام
ورنہ کس بوی تو از بادِ صبا نشنیداست

---

[1] ن ۱، ۵ = صدف؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷ وغیرہ = خزف [2] ن ۱، ۵ = صد حسد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۲، ۲۵ = ہم حسد

[3] ن ۹ = جان کندنم؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = جان دادنم [4] ن ۱۰ = بہر گمان؛ ن ۹ = تیر و کمان؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = زہر گمان [5] این مطلع تنہا در نسخۂ ہشتم وجود دارد [6] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ازین؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶، سفینہ، اقلیم، ریاض = ہم این۔

Marfat.com

منِ[1] و محنت کدۂ غم که در و صد بیمار — مرده از درد و یکی بوی[2] شفا نشنیدست
دردِ[1] از ان مونسِ دلهای شهیدانِ وفاست — که ازان بسته[3] لبان حرف دوا[4] نشنیدست
بدگمان گر شده باشیم مشو رنجه که کس — مهربان شوخ ستمکاره نما نشنیداست
غمِ[5] حسن آتشِ دل سوختگان است فغان — که طرب آمد و آوازۂ ما نشنیداست

بمرو از صومعه در دیرِ مغان چون عرفی
که دران روضه کسی بوی ریا نشنیداست

(۱۸۷)

صومعه دیدم، بجز بشتی بروت و باد نیست — جز عصای آبنوس و شانۂ شمشاد نیست
بی نفس ارباب معنی زندگانی می کنند — لیک یک مو بر تنِ این جمع بی فریاد نیست
وصفِ جنّت کم کن ای رضوان که در بستانِ عشق[6] — سرو و سوسن[7][8] بی شمار است و یکی آزاد نیست
تهنیت جز در مصیبت پیشِ ما عیب است[9] — عید را در شهرِ ما رسمِ مبارکباد نیست
طوفِ کوی عشق کن زاهد بلی بیت الحرام — تازه و معمور هست امّا به این بنیاد نیست
دانه ای طاووس کمتر چین که در گلزارِ عشق — غیرِ بلبل صیدِ دام و دانۂ صیاد نیست
بیستونِ ما ز فیضِ نور و حسن[9] آیینه است — تیشه بازیچه اینجا در کفِ فرهاد نیست
در[10] جهانِ دوستی و در زمانِ[11] دوستان — آن لغت کز وی بیائی معنیِ بیداد نیست

عافیت سوز آتشی عرفی بدوزخ نیست[12] حیف
کز وجودِ اهلِ دل خاکستری برباد نیست

---

[1] این ابیات تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] بوی ؛ ن ۳۵ = نام [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = پسته لبان ؛ ن ۸، ۱۷ = بسته لبان [4] ن ۵ = وفا ؛ ن ۳۵ = دوا [5] این شعر در نسخه های ۲، ۲، ۸، ۱۷، ۳۶ وجود دارد [6] ن ۲، ۸، ۹ = بستانِ ما ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = بستانِ عشق [7] ن ۳ = غیر اهل صید دام دانۂ صیاد نیست ؛ در دیگر نسخه ها بطور یکه نوشته شد [8] ن ۳ نسرین ؛ دیگر نسخه ها = سوسن [9] ن ۱، ۱۳، ۳۵ = نورحسن ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = نور و حسن [10] ن ۸ = از ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = در [11] ن ۳، ۶، ۸، ۱۷ = زبان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زمان [12] ن ۹ = نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = هست۔

Marfat.com

(۱۸۸)

گشود برقع و طوفانِ[1] حسن عالم سوخت — متاعِ شادی و غم جمع[2] بود، درہم سوخت

کہ زد بداغِ دلم دامنِ کرشمہ؟ کہ باز — بہ نیم شعلہ ہمہ خان و مانِ مرہم سوخت

فروغِ حسن کہ در گلشنِ بہشت افتاد؟ — کہ برگِ لالہ و گل درمیانِ شبنم سوخت

بہ العطش مگشا لب کہ خضرِ وادیِ عشق — گلوی تشنہ بہ آبِ حیات و زمزم سوخت

خرابِ ساقیِ عشقم کہ جام و جرعۂ او — کلیم را کفِ دست و مسیح را دم سوخت

دگر[2] ز دل مکنیدم سوال کاین آتش — بیک شرر کہ برافشاند، عالمی غم سوخت

دلم بہ گوشہ نشینانِ قدس می لرزد — کہ حسنِ او گلِ شوخی نہ چید و عالم سوخت

بلوحِ مرقدِ[3] پروانہ این رقم دیدم — کہ آتشی کہ مرا سوخت خویش را ہم سوخت

علم بہ تختہ و تابوت زن کہ آتشِ مرگ — ہزار تختِ سلیمان و افسرِ جم سوخت[5]

خوشم کہ سوخت دو کون از غمت و این خوشتر
کہ کس بداغِ دلِ عرفی از غمت کم سوخت

(۱۸۹)

گر دل عنانِ فرصت از آغاز می گرفت — کامِ ابد ز طالعِ ناساز می گرفت

گر سایۂ ہمای سعادت نمی گذاشت — کبکِ دری ز چنگلِ شہباز می گرفت

گر در کمینِ وسوسہ ہشیاری نشست — جاسوسِ طبع خانہ برانداز می گرفت

گر در فریب گاہِ سلامت نمی غنود — صد دزدِ خانگی بدرِ راز می گرفت

پیمانۂ غرور لبالب نمی کشید — گر ساغری ز مردمِ طناز[4] می گرفت

---

[1] ن ۸ = طومار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیرہ = طوفان [2] ن ۱۰ = آنچہ ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جمع [3] این بیت تنہا در ن ۱۷ یافتہ شد [4] ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، آرزو/صایب = مشہدِ ؛ خلاصہ، ریاض = مرقدِ [5] این بیت تنہا در ن ۸ (تحتِ متفرقات)، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [6] ن ۹ = غماز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = طناز

Marfat.com

گرمی گذاشت غمزۂ ساقی بدستِ صبر — از دستِ او پیالہ بصد ناز می گرفت
یک جام بی تبسّم[1] اکنون نمی دہد — مستی کہ زہرِ چشم زمن باز می گرفت

عرفی زپا فتادہ، ہمین بود در جہان
مرغی کہ کامِ خویش ز پرواز می گرفت

(۱۹۰)

زخم کاویدن، برو الماس بستن کارِ کیست — رسمِ غمخواری نکو می داند این غمخوارِ کیست
مشتری بودن نہ حدِّ ماست در بازارِ دوست[2] — چشم بستیم از متاع، آخر ببین بازارِ کیست
ہر[3] کہ عجزی کرد نبود قابلِ کشتن ببین — تا اثر با الامان و خواہشِ زنہارِ کیست
شرمی[3] ای رضوان، بسی بر سایۂ طوبیٰ مناز — تا چہ می سنجی ببین این[4] سایۂ دیوارِ کیست
ای[5] انا الحق از لبِ منصور گم شو تا نہند — داغ بر دلہا و گویند سر بلند از دارِ کیست
این وصالِ جاودان و این لطفِ روز افزون دلا[6] — منّتم بر دیدہ، لیک از گریۂ بسیارِ کیست
طعنہ[7] بر آرایشِ دست و میانِ ما مزن — چون نہ ای آگہ کہ ناقوسِ کہ و زنّارِ کیست
لب[8] بدندان دست در زیرِ زنخ دار مسیح — گفتہ ای ای ہمنشین گویا کہ این بیمارِ کیست

از شہیدان کوچہ ہای قدسیان عرفی پر است
زہرہ یی داری، بگو کز غمزۂ خونخوارِ کیست

(۱۹۱)

لب فرو بستنِ ناصح گرہی بر باد است — صدرہ این بست و گشادم زلبِ او یاد است

---

[1] ن ۱۱ = بی تبسّمی ؛ ن ۸، ۳ = بی تبسّم ؛ ن ۴ = از تبسّم ؛ ن [illegible] بی تبسّم ؛ ن ۳۵ = می نبسّم ؛ ن ۱ = می تبسّم [2] ن ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوست [3] این سہ بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد [3] ن ۸، ۳۵ = کین ؛ ن ۱، ۵ = این [5] ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = حُسن ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = لطف [6] ن ۹ = او ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ وغیرہ = دلا [7] ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = خندہ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۳۶ = طعنہ [8] ن ۱، ۵، ۳۵ = مہر بر لب ؛ ن ۲۵، ۳، ۳، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = لب بدندان۔

Marfat.com

گلِ حُسنِ تو بود در ہمہ[1] فصلی پُر بار[2] — بلبلی باغِ تو از شوقِ[3] بہار آزاد است
آدمی را ز ہمہ[4] چیز نفس منتخب است — در نفس منتخب آنست کہ با فریاد[5] است

عرفی ار توبہ زمی کردہ نماند معجوب
توبۂ رند خرابات شکست آباد است

(۱۹۲)

من[6] براہی می روم کانجا قدم نامحرم است — از مقامی حرف می گویم کہ دم نامحرم است[8]
ما اگر مکتوب ننوشتیم، عیبِ ما مکن — درمیانِ رازِ مشتاقان قلم نامحرم است

عرفی از بزمِ نشاطِ ما حریفان غافلند
ہر کجا ما جام می گیریم، جم نامحرم است

(۱۹۳)

یا[9] سرِّ قدر سایۂ اندیشہ و بیم است — یا نسخۂ این مسئلہ بسیار سقیم[10] است
نی نی، غلط [این] نغمہ [بدورا] ان نسرودم — بیرون دہم آن راز کہ در پردہ مقیم است
در باغ سمندر چو تذرو ست در آنش — چون فہم شد آن نکتہ، نہ امید نہ بیم است
این نکتہ اگر نیست گوارا بہ مذاقت — شاید کہ دلت شیفتۂ ناز و نعیم است
واعظ چو بہ عرفی بشنید این سخنان گفت — دیوانہ یی نشناختہ کوثر ز حمیم است
چو محتسب این زمزمہ بشنید، برآشفت — پنداشت کہ خمخانہ تہی کردہ ندیم است

---

[1] ن ۱۰ = در ہمۂ فصل بہار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = در ہمہ فصلی پُر بار [2] ن ۹ = برباد ؛ ن ۳، ۴، ۱۰ وغیرہ = پُر بار [3] ن ۳ = من ؛ ن ۹، ۱۰ = تو [4] ن ۱۰ = از فصلِ بہار ؛ ن ۹ = از ہمہ غم ؛ ن ۱، ۵ = از شوقِ بہار [5] ن ۱۰ = جنس ؛ ن ۱، ۳، ۵ = چیز [6] ن ۱۰ = بی فریاد ؛ ن ۲، ۹ = با فریاد [7] این ابیات تنہا در ن ۱۰ یافتہ شد [8] این نویسندہ این بیت را بطورِ زیر در زبان اردو ترجمہ کردہ :

ہے مری منزل وہ جس سے ہیں قدم نا آشنا — سطح جس سے بات کرتا ہوں ہے دم نا آشنا

[9] این غزل تنہا در ن ۳۶ یافتہ شد و طوری کہ دیدہ شد نقل کردہ می آید [10] "سقیم" و "قدیم" ہر دو می توان خواند۔

Marfat.com

علامۂ شہر این سخنش گوش زد افتاد — انگاشت کہ غارت زدۂ طبعِ سلیم است
من گفتہ بخود کاین بہ از انست کہ جمعی — گویند جہان حادثہ گویی کہ قدیم است

برہان حکیمانہ بکن ضایع و تن زن
این عرفی جاہل نہ فلاطون حکیم است

(۱۹۴)

دلے آتشی افروخت کز و ہر دو جہان سوخت — زین پیش کہ دل سوخت ہمانا بتوان سوخت
ہر چند کہ پروانہ شود بی ادب، اورا — تا مصلحتِ عشق نباشد نتوان سوخت
حیرت قدمی داد کہ از دردِ غمِ دوست — در دل سخنی گم شد و از شوق زبان سوخت

لہ این سہ شعر تنہا در ن ۱۷ وجود دارد۔

Marfat.com

ردیف ثای مثلّثہ

(۱)

گلچینِ عشق شو بہ خرد واگذار بحث
تا باغِ ذوق را نکند خار زار[1] بحث

انصاف ذوق را طرفِ بختِ خویش ساز[2]
از خلوتِ ضمیر بہ مجلس میار بحث

زان قال راز انجمنِ حال راندہ اند
کز روی خامشی نشود شرمسار بحث

در بحرِ علم اگرچہ سزاوارِ رہبریست[3]
کشتیِ شُبہ را نبرد بر کنار بحث

سیلابِ فتنہ خانۂ دین را خراب کرد
از بسکہ بر عقیدہ بود فتنہ بار بحث

بیم است کز مباحثہ عامی[4] شود حکیم
از بسکہ شبہ می نہدش در کنار بحث

سعیِ غرور بین کہ بنزدِ مباحثان
مطلب تمام گشت و ہمین برقرار بحث

بگذر زکسبِ علم کہ آلودہ کردہ[5] اند
ہر مطلبِ تمام بہ چندین ہزار بحث

عرفی غریب تیز زبان نیست ہان فقیہ
بستان پیالہ یی و مکن در خمار بحث

---

[1] ن ۱، ۳، ۵، ۶ = خار خار ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱ = خارزار [2] ن ۲، ۱۱ = ذار ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ساز [3] ن ۲، ۶، ۱۰ = رہبراست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = رہبریست [4] ن ۱، ۵ = خامی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = عامی [5] ن ۹ = آلودہ گشتہ اند ؛ ن ۱، ۵ = آلودہ کردہ اند۔

Marfat.com

ردیف "جیم فارسی"

(۱)

منصور و انا الحق زدن[1] و دار و دگر، هیچ — ما یم و لباب شدن از یار و دگر، هیچ
گر راه به مرهم کدهٔ عشق بیابی[2] — الماس بنه بر دلِ افگار و دگر، هیچ
بر لوحِ مزارم بنویسید پس از مرگ — کای وای ز محرومیِ دیدار و دگر، هیچ
از کعبه گر این بار برونم[3] بگذارند — ناقوس بدست آرم و زنّار و دگر، هیچ

عرفی به غلط شهره به زرقست، ببینید
صد گل زده بر گوشهٔ دستار و دگر، هیچ

(۲)

ما یم و دلی سر بسر افگار و دگر، هیچ — گر[4] چیزِ دگر نیست غمِ یار و دگر، هیچ
عمرِ ابد و راحتِ[5] جاویدِ من این است — دردِ تو و جان دادنِ دشوار و دگر، هیچ
صد شیونِ جانسور بود بر همنی[6] را — ما یم و همین بستنِ زنّار و دگر، هیچ
نازیم به محنت کدهٔ عشق که در وی — یاس است و پریشانیِ بسیار[7] و دگر، هیچ
مردیم و ندیدیم ز صد کام یکی لیک — بردیم همین حسرتِ دیدار[8] و دگر، هیچ

این جوی عسل جوید و آن شربتِ کوثر
ما را چه گوارا ست، غمِ یار و دگر، هیچ

---

[1] ن ۲ = منصور انا الحق زده بردار ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = منصور و انا الحق زدن دار ؛ ن ۳، ۱۱ = منصور و انا الحق زدن و دار ؛ ن ۱، ۶، ۹ = منصور و انا الحق زدن از دار [2] ن ۲ = نیابی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بیابی [3] ن ۱، ۱۰ = بدیرم ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = برونم [4] ن ۱۰ = دردی نبود غیر غم یار و دگر هیچ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره = گر چیز دگر نیست یار و دگر، هیچ [5] ن ۱۷ = رحمت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = راحت [6] ن ۱۰ = بیمار ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بسیار [7] ن ۱۰ = حسرت بسیار [8] ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ما را چه گوارا ست ؛ ن ۱، ۵ = عرفی چه کند اورا ست۔ دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۱۷ = حسرت دیدار

Marfat.com

ردیف "حای مہملہ"

(۱)

نزدیکِ لب رساندہ شکستیم جامِ صلح — دشمن غیور بود، نبردیم نامِ صلح
ناکردہ صلح خشم نمودی[۱] و این[۲] سزاست — آنرا کہ اعتماد کند[۳] بر دوامِ صلح
دیریست کز زیارتِ ما بہرہ مند نیست — بتخانۂ عداوت و بیت الحرامِ صلح
آنانکہ حسن و عشق موافق شناختند — برجنگِ لایزال نہاوند نامِ صلح
از شوق[۴] می تپید و ز بیمِ تو عمرہا — مرغِ دلِ رمیدہ نمی گشت رامِ صلح
ای دور باشِ غمزہ رہم دہ کہ بہرِ شوق — گیرم ز التفاتِ نہانش[۵] پیامِ صلح

عرفی تمام عمر ستم دید و صبر کرد
ہرگز نیافت[۶] مرغِ تلافی بہ دامِ صلح

ردیف خای معجمہ

(۱)

چنان غمِ تو بہ آزارِ جانِ ما گستاخ — کہ بارخِ تو نگہ ہای آشنا گستاخ
قبای ناز چو[۷] پوشی جدا ز من[۸] یاد آر — کہ می گشاد کسی بندِ این قبا گستاخ
نہالِ قدِّ ترا رشکِ شاخِ گل گفتم — بہ شاخِ گل نہ دزد بعد ازین صبا گستاخ

---

[۱] ن ۹ = نمودیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نمودی [۲] ن ۳ = رواست ؛ دیگر نسخہا بشمول ۱، ۵، ۳۵ = سزاست [۳] ن ۳، ۲ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۳۵ وغیرہ = کند [۴] ن ۲ = ذوق ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ = شوق [۵] ن ۱۰ = نیانش ؛ ن ۲ = نہانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷ = نہانش [۶] ن ۱۰ = نداشت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخہا = نیافت [۷] ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = چہ ؛ ن ۱، ۳، ۱۷ = چو [۸] ن ۹ = زمن بیاد آور ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیرہ = جدا زمن، یاد آر۔

Marfat.com

به عشقِ سادہ رسد محرمی نہ[1] عقلِ فضول — کجاست قربِ ادب پیشہ و کجا گستاخ
ادب زمن طلبد شوخِ آشنا روی — کہ از تبسّمِ او می شود حیا گستاخ
ازان سبب درِ بیگانہ کوفت حسنِ غیور — کہ باکرشمۂ او ہست آشنا گستاخ
عطای دوست شرابی دہد کزان آید — گناہ پیشہ بہ ہنگامۂ جزا گستاخ
دران مقام کہ از نازِ حُسن دل گیر است — ازان مترس کہ بیگانہ ای، در آ گستاخ

نیافت رہ بہ حریمِ یگانگی عرفی
کہ ہمتش بہ ادب بود و مدّعا گستاخ

ردیف "دال"

(۱)

عشرتِ گیتی اگر صحبتِ یوسف باشد — نہ پذیری، مگرت میلِ تاسّف باشد
حسدت بر ہنر افزود و بآن[2] می ماند — کہ یکی[3] از اہلِ نظر دشمنِ یوسف باشد
در رہِ عشق توقّف نہ پسندی[4]، ہرچند[5] — تا ابد ہر قدمش[6] جای توقّف[7] باشد
عالمِ شہر بہ علم آفتِ دین شد، چہ بلاست — غلط اندیش کہ طبعش بہ تصرّف[8] باشد
این ہمہ عالم و آدم[9] کہ شنفتی[10] عشق است — گر بہ عاشق فتد این نام تکلّف باشد

نکتہ ای چند بگویم ز حقیقت عرفی
لیک وقتی کہ ترا ذوقِ تصوّف باشد

---

[1] ن ۱، ۱۱ = بہ؛ ن ۶، ۱۷ = ز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ = نہ [2] ن ۲۵، ۳۶ = بآن؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیرہ = بہ آن [3] ن ۲۵ = یکی از؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = یکی [4] ن ۲، ۶ = نپذیری؛ دیگر ہمہ نسخ بشمول ۱، ۵ = نہ پسندی [5] ن ۱ = ہرگز؛ ن ۹ = ورنہ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیرہ = ہرچند [6] ن ۲ = قدمت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = قدمش [7] ن ۹ = تأسّف؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = توقّف [8] ن ۱، ۵ = متصرف؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = بہ تصرّف [9] ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = عالم و آدم؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = آدم و آدم [10] ن ۲، ۸، ۳۵ = شنیدی؛ ن ۱۱ = زمعنی؛ ن ۹، ۴، ۵، ۹، ۱۲، ۱۷، وغیرہ = شنف

Marfat.com

(۲)

خوبان چو بهم گرمیِ بازار فروشند باهم[1] به نشینند و خریدار فروشند
ما نامه و قاصد نشناسیم و نه بینیم[2] ارباب نظر دیده بدیدار فروشند
حیران شدگانِ تو به خورشیدِ قیامت آسودگیِ سایۂ دیوار فروشند
ما معتکفِ گوشۂ تنهاییِ خویشیم آن کعبه روانند که رفتار فروشند
مشکن قفسِ ما که تذروانِ چمن گرد پرواز به مرغانِ گرفتار فروشند
روشن مکن ای مه شبِ دیجور که عشاق اندوهِ دلِ خود به شبِ تار فروشند
با آنکه یقین است که در گلشنِ فردوس صد گل به تهی دستیِ هر خار فروشند
زین دست تهی در غلط افتم که مبادا قفلِ در و خارِ سرِ دیوار فروشند

عرفی تو گهر جمع کن امروز که این جنس
بسیار خرند آخر و بسیار فروشند

(۳)

دلی[3] چو شعلۂ[4] حسنِ تو فرد می خیزد که چون فغانِ من از مغزِ درد می خیزد
نه مردِ بادۂ عشقی وگرنه در طلبت فغان ز جوشِ خمِ لاجورد می خیزد
ببین به عجزِ[5] زلیخا، مصافِ عشق[6] است این که گردِ فتنه ز بنیادِ مرد می خیزد
به آتشِ دلِ من خویش را مگر سنجید که دوزخ از جگرش آهِ سرد می خیزد
به بزمِ کعبه روان کم نشین کزان مجمع همیشه مردمِ بیهوده گرد می خیزد
هزار بادیۂ خون دلم کشیده ولی همان ز بزمِ تو باروی زرد می خیزد[8]
اگر فسانه شمارم وگر ترانه زنم تو گوش دار که از روی[7] درد می خیزد

---

[1] ن ۵، ۸، ۳۵ = کنجی ؛ ن ۱، ۳، ۱۰، ۱۷، ۳۶ وغیره = باهم [2] ن ۱ = ندانیم ؛ ن ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = نه بینیم [3] ن ۸، ۹ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ وغیره = چو [4] ن ۱۱ = مشعلِ ؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = شعلۂ [5] ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره = عجز [6] ن ۳۵ = این است ؛ دیگر همه نسخه‌ها = عشق است [7] ن ۲ = راه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = روی [8] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

Marfat.com

شہیدِ مضطر بی خاک شد مگر برہت که بی نسیم ز راہِ تو گرد می خیزد
ترانہ یی بشنو کز ہزار نغمہ طراز
یکی چو عرفیِ دستان نورد می خیزد

(۴)

ہنوز خستہ دلم تکیہ بر عدم می زد که با گلوی خراشیدہ بانگِ غم می زد
ہنوز سینہ و تشویشِ غم وجود نداشت که دستِ لطفِ تو سیلی بروی غم می زد
قضا ہنوز نیفکندہ بود طرحِ کنشت که بوسہ بی ادبی بر درِ صنم می زد
ہنوز حسن بہ کاری[1] ندیدہ بود صلاح که ترکِ غمزہ بہ دل ناوکِ ستم می زد
نبود سایہ نشین آفتابِ حسن از زلف که فتنہ دست بران زلفِ خم بہ خم می زد
بہ جانِ دوست که فصّاد غمزہ[2] نیش نداشت که آتش از رگِ بیمارِ دل علم می زد
بہ کعبہ آمدہ[3] عرفی ز کفر تو بہ نمود
بہ این نشانہ که ناقوس در حرم می زد

(۵)

ز ذوقِ درد[4] بیرون[5] را درونم مشتعل دارد سراپای وجودم در محبّت حالِ دل دارد
من آن مستم که تاثیرِ میِ لعلِ دل آشوبی دلم را درمیانِ آبِ حیوان مرتحل[6] دارد
ازان دارد سیہ رو این دلم را سایلِ غیرت که از غم سینہ کوبان عالمی در زیرِ گل دارد
فغان از جلوۂ[7] حسنی که دلہای شہیدان را ز ننگِ آرمیدنہای حیرانی خجل دارد
گلِ امیدِ ما را آفتِ پژمردگی نبود که باغِ آرزوی ما ہوای معتدل دارد
بہ عہدِ حسنِ او گاہی تبسّم بینی از لبہا که گویی مردۂ صد سالہ یی در سینہ دل دارد

---

[1] ن ۱۱، ۳۶ = نگاری ؛ ن ۱، ۵ و ہمہ دیگر نسخہ ہا = بہ کاری [2] ن ۶ = فتنہ ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۸، ۲۹، ۳۵ = غمزہ [3] ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۰، ۳۵ = آمد و ، ن ۴، ۹، ۱۱ = آمدہ [4] درین نسخہ ہا مصرعۂ ثانی این بیت بطور مصرعِ اولیٰ ست و مصرعۂ اولیٰ بطور مصرعۂ ثانی ست [5] ن ۱۲ = بیرون را در درونم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ و ہمہ نسخہ ہای دیگر = بیرونم درون را [6] ن ۸، ۱۷ = مضمحل ، ن ۱، ۵، ۸ = مرتحل [7] ن ۱، ۵ = طعنۂ ، ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ وغیرہ = جلوہ -
[8] این ابیات تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد -

Marfat.com

یکی صد شد عذابِ اہلِ عصیان کز لحد عرفی
زخونِ گرمِ دل سیلی بدوزخ متصل دارد

(۶)

گر باد شوم برتو وزیدن نہ گذارند در حسن شوم، روی تو دیدن نہ گذارند
ما لبِ امید گزیدن شدہ مشکل زو شیرۂ مقصود مکیدن نہ گذارند
تا سر زدہ شادی ز دلم سوختہ عشقت این سبزہ ازین خاک دمیدن نہ گذارند
این رسمِ قدیم است کہ در گلشنِ مقصود بر خاک بریزد گل و چیدن نہ گذارند
ما معتکفِ کعبۂ انسیم کہ در وی بیہودہ بہ ہر کوچہ دویدن نہ گذارند
گر شربت و گر زہر، بلب چون رسد این جام باید ہمہ نوشید، چشیدن نہ گذارند
از تربیتِ آب و ہوا در چمنِ عشق نخلی کہ شود خشک، بریدن نہ گذارند
در سینہ خلی ہر دم واز گرمیِ صحبت غمہای تو دل را بہ تپیدن نہ گذارند

پیداست ازان حسن و نظر بازی عرفی
کین بلبل ازین باغ پریدن نہ گذارند

(۷)

آہ ازین دل کز گریبانِ غمی سر برنزد صد مصیبت رفت و دستِ شیونی بر سر نزد
آہ ازین بیغم کہ با صد گونہ فرصت ہیچ گاہ نشتری نشکست در جان سینہ بر خنجر نزد
باوجودِ آن کہ زہرِ بیغمی نوشد مدام زہر خندی بر مزاجِ عافیت پرور نزد
در چنین بزمی کہ یک پروانہ دارد صد چراغ با ہمہ پروانگی گردِ چراغی پر نزد

۱ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = کنہ ؛ ن ۳، ۳۵ = از ؛ ن ۶ = در ۲ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر ؛ ن ۳، ۹ = ور
۳ن ۱، ارمغان شیراز = نوشند ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نوشید ۴ن ۱۱ = گر ازین دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵
= آہ ازین دل ۵ن ۹ = قیامت ؛ دیگر نسخہا بشمول ۱، ۵، ۳۵ = مصیبت ۶ن ۱۰ = وقت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵
= گونہ ۷ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بر نگاہی دل نہ بست و سینہ بر خنجر نزد ؛ ن ۳ = نشتری نشکست در جان سینہ بر خنجر نزد
۸ن ۱، ۵، ۸ = نوشیدہ ام ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷، ۳۵ = نوشد مدام۔

Marfat.com

باوجود[1] آنکه ره در کعبهٔ مقصود داشت — گردِ گمراهی بر آمد بر درِ دیگر نزد
با چنین غوغا که در این بزمِ شور انگیز بود — شیشه یی نشکست و سنگی بر سرِ ساغر نزد
وقتِ عرفی خوش که نگشودند چون در برزخش
بر درِ نگشوده ساکن شد، درِ دیگر نزد

(۸)

گر درِ کامِ دل از بختِ زبون بگشاید — گره از رشتهٔ ما سحر و فسون بگشاید
آنکه می گفت منم کارِ فرو بسته گشای — اینک آورده ام این عقده کنون بگشاید
بسکه ماندیم درین دارِ[8] فنا گو که ز لطف — درِ این خیمهٔ بی بند و ستون بگشاید
سینه بر تیغ مزن، یک نگه از دوست طلب — که ز هر موی تو صد چشمهٔ خون بگشاید
جای این[2] است که گر صبر کنم[3] با این درد[4] — که به[9] طعنم لبِ ارباب سکون بگشاید
نوحه در سینه نمی گنجد و لب ها بسته — لبِ این طایفه را[5] زمزمه چون بگشاید
چشم بر ناوکِ آنم که به آهوی حرم — بکمان آید و بر صیدِ زبون بگشاید
آشکارا اگرم تیغ زند غیرتِ[6] عشق — از برون زخم بنددز درون بگشاید
بنمایم ز تو دلهای ملایک در بند — هر که این سلسلهٔ غالیه گون بگشاید
زائرِ[7] کعبه فرو ماند، بگو تا زِ حرم — غرفه بر بست صنم بهر شگون بگشاید
عرفی آمد دگر ای همنفسان کز غم و درد
بر دلِ ما درِ آشوب و جنون بگشاید

(۹)

آن دل که به هجرِ تو ز آرام برآید — زودش به مصیبت زدگی نام برآید

---

[1] این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد [2] ن ۸، ۹، ۱۷ = آن است ؛ ن ۱، ۵ = این است [3] ن ۳، ۸، ۹، ۱۷ = اگر صبر کنم ؛ ن ۱، ۵ = که گر صبر کنم [4] ن ۱۷ = با درد ش ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = با این درد [5] ن ۲، ۸، ۹، ۳۵ = را [6] ن ۳، ۲، ۹ = عفت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = غیرت [7] این بیت تنها در شال هفدهم است - [8] ن ۱۷ = دام فنا ؛ ن ۱۰ = دار فنا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دیرِ فنا [9] ن ۵ = ز تو ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۵ = به تو [9] "که به" درست نمی نماید - "بهرِ" بهتر است، همین طور چند اشعار بعدی هم اسقام دارند - بظاهر غلط نقل شدند -

Marfat.com

پُر زہر دہد ساغر و شیرین نکند لب[1]
آن جو صلہ ام کو کہ باین[2] جام برآید

اُنسی[3] بہ غم جان[4] نگرفت[5] است کہ ازین[6]
تا حشر اجل گر کند ابرام برآید

گر زلفِ تو بر صومعہ زنّار فشاند
آوازۂ کفّار درِ اسلام برآید

مشکل کہ شود نغمہ سرا[7] در چمنِ خلد
مرغی کہ بہ پژمردگی از دام برآید

ما را کہ بَرَد نام بزمِ تو؟ کہ از ما[8]
از مجمعِ ماتم زدگان نام برآید

آن سوختگانیم کہ گر آتشِ دوزخ
سنجند بہ داغِ دلِ ما خام برآید

زان با تو نگویم بدِ عرفی کہ مبادا
نامش بہ زبانِ تو بہ دشنام برآید

(۱۰)

تا کی از لب گہر آن مستِ تکلّم ریزد
این نمک چند بہ ریشِ دلِ مردم ریزد

طرفہ حالیست کہ دارد اثرِ زہرِ ستم
جُرعۂ لطف کہ در جامِ ترحّم ریزد

مُردم از دردِ سر و صاف نشد کو ساقی
کز من این جُرعہ[9] بگیرد، بہ تہِ خم ریزد

ہمہ ماتم زدگانیم و بدین ہست گواہ
مشتِ خاکی کہ صبا بر سرِ مردم ریزد

وای بر من کہ غیوری[10] ز کفم دل بربود
کہ گرش دست دہد خون[11] بہ تبسّم ریزد

طایرِ گلشنِ عشقیم کہ در فصلِ خزان
از لبِ بلبلِ این باغ ترنّم ریزد

---

[1] ن ۸، ۲۵ = کام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = لب [2] ن ۱، ۵ = بہ ین ؛ ن ۶ = بدین ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۸، ۹، ۳۵ = بہ این [3] ن ۱۱ = آتش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ ہمہ نسخہ ہای دیگر = انسی [4] ن ۱۰ = غمش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = غم [5] ن ۳، ۴، ۱۱ = بگرفتست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = نگرفتست [6] ن ۱۰ = ازمن ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = ازتن [7] ن ۳، ۱۱ = نغمہ گشا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نغمہ سرا [8] ن ۱۰ = مارا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = از ما [9] ن ۸، ۳۵ = جام ؛ ن ۵، ۶، ۱۷ وغیرہ = جرعہ [10] ن ۱، ۵ = صبوری ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷، (۳۵) وغیرہ = غیوری [11] ن ۶، ۸، ۹ = خون تبسّم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = خون بہ تبسّم۔

Marfat.com

عرفی آن غمزہ بلاییست کہ در روزِ جزا
نیشتر[1] بر دلِ اربابِ تظلّم ریزد

(۱۱)

زبوی بادہ دلم آب و رنگ می گیرد — زنامِ توبہ ام آیینہ زنگ[2] می گیرد
زمحتسب مکن اندیشہ زود بادہ بیار — کہ او گناہ بر اہلِ درنگ می گیرد
دلم زکوی خرابات دور کرد و ہنوز — خبر زکوچۂ ناموس و ننگ می گیرد
بہ ملکِ ہستیِ ما رو نہادہ سلطانی — کہ ما بہ صلح دہیم او بہ جنگ می گیرد
ہلاکِ جوہرِ شمشیرِ نازِ خوبانم — کہ تازہ زخم جداگشتہ زنگ می گیرد

ہجومِ عشوہ و ناز است بر دلِ عرفی
سپاہِ کیست کہ شہرِ فرنگ می گیرد

(۱۲)

آن مستِ نازکز نگہش مَی فرو چکد — خونِ ترحّم از دمِ شمشیرِ او چکد
دارم گمان کہ نامۂ عصیان شود سپید[2] — دہ[3] قطرہ اشک اگر زپی شست و شو چکد
احباب گل فشان بلبِ جویبار و من — خونم ز دیدہ جوشد و بر طرفِ جو چکد
من تلخی از ملامتِ دشمن نہ می کشم — این شربت از دماغِ مرا در گلو چکد
گر سر دہیم گریہ بہ بینی کہ اشکِ ما — تنہا نہ از مژہ، کہ زہر تارِ مو چکد
عشق ار چنین شکنجہ کند خونِ[4] کاینات — آن مایہ نیست کز دلِ موری فرو چکد

عرفی بہ کاوش آمدہ یارب مہل[5] کہ من
آنہا کہ از دلم[6] چکد از گفتگو چکد

---

[1] ن ۸ = بیشتر؛ ن ۱، ۵ = پیشتر؛ ن ۲، ۳، ۳۵، ۱۱ وغیرہ = نیشتر [2] ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = سفید ن ۲ = سپید [3] ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = دہ قطرہ؛ ن ۹ = یک قطرہ [4] ن ۱، ۵ = کاینات ما؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ = خون کاینات [5] ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = مہل کہ من؛ ن ۹ = بہل کہ باز [6] ن ۱، ۵ = بر دلم ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = از دلم [7] ن ۵، ۳۵ = رنگ؛ دیگر نسخہ ہا = زنگ۔

Marfat.com

(۱۳)

دلِ[1] خستگان که بستهٔ تدبیر[2] می شوند — نارسته از کمند به زنجیر می شوند
خوابی نه دیده اند که میمون اثر بود — آنانکه پای بستهٔ تعبیر می شوند
برگی ز بوستانِ خرابی نچیده اند — جمعی که مایهٔ گسترِ تعمیر می شوند
این ناوک از کمانِ که آمد؟ که هر طرف — صید افکنان نشانهٔ این تیر می شوند
این فتنه از کجاست که مستانِ شیرگیر — گردن نهاده بستهٔ زنجیر می شوند
این شاهباز کیست که در صیدگاهِ او — مرغانِ بال بسته هوا[7]گیر می شوند

عرفی چه حالت است که در شهرِ بختِ ما
نازاده کودکان به رحم پیر می شوند

(۱۴)

دگر خلوت به عشرت خانهٔ خمّار می ماند — ز وجدِ صوفیان صد حقّه[8] باز از کار می ماند
چنان بر عشرتِ ده[3] روزهٔ بلبل حسد داری[4] — که پنداری درین گلشن گلی پر[5] بار می ماند
خزان و چون و چندِ او دراز افسانه ای دارد — همین گویم[6] کزین گلشن به بلبل خار می ماند
نه ماند یک نفس در دِ سنانِ دشمنم در دل — ولی از دوست گر خاری خلد بسیار می ماند
کسی کز بهرِ طاعت ماند اندر کعبه یک ساعت — اگر داند حسابِ مطلب از صد کار می ماند
تمامی عمر با اسلام در داد و ستد بودم — کنون می میرم و از من بت و زنّار می ماند

---

[1] ن ۹ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره = دل [2] ن ۵ = زنجیر ؛ ن ۱ = نخجیر ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۳۵ = تدبیر [3] ن ۱۰ = عشرت آمادهٔ ؛ ن ۲، ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = عشرت ده روزه [4] ن ۳ = بستهٔ ای دل را ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = حسد داری [5] ن ۱۰ = که گل بی بار ؛ ن ۶ = گل بی خار ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۹، ۲۹، ۳۵ = گلی پر بار ؛ ن ۱، ۵ = گلی در بار [6] ن ۲ = دانم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = گویم [7] ن ۵، ۳۵، ۸ = هما ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۶ = هوا [8] ن ۵، ۳۵ = حلقه ؛ دیگر نسخه ها = حقّه -

Marfat.com

ندامت رنگِ حرفی بر زبان می آورد عرفی
بدستانِ نفاق[1] آلودہ استغفار می ماند

(۱۵)

اہلِ معنی سر بہ صحرای درونم دادہ اند[2] — جلوۂ شیرین نشان در بیستونم دادہ اند
نیست غم گر بردہ اند از جیبِ عقلم نقدِ ہوش — در تلافی گوہرِ گنجِ جنونم داداہ اند
دیگران در انتعاش از نغمہ و من در ملال — دہ چہ ذوقی از نوای ارغنونم دادہ اند
از تماشای درونِ بزمِ رازم بی نصیب — رخصتِ نظّارہ گاہی از برونم دادہ اند
بستہ ام صد رخنہ از دین تا بہ تعمیرِ حرم — خشتی از بیت الصنم بہر شگونم[3] دادہ اند
تابِ زخمِ ناوکِ صید افگنانم[4] نیست حیف — کز شکارستانِ دل صیدِ زبونم دادہ اند
مژدۂ افسونِ ہاروتم پریشان ترکند — من کہ باطل نامۂ سحر و فسونم دادہ اند
گر بنوشم آبِ حیوان عیب گیرند[5] و رواست — من کہ در طفلی بجای شیر خونم دادہ اند
قوّتِ آہی نہ در سینہ چندین گونہ[6] درد — تیشہ را بگرفتہ وصد بیستونم دادہ اند[7]
جاودان ماند بگردابِ ملامت[8] زورقم
این بشارت عرفی از بختِ زبونم دادہ اند

(۱۶)

دوش دل آرایشِ بزمِ تمنّا کردہ بود — دیدۂ امید را مستِ تماشا کردہ بود
جان ز شرمِ ناکسی داخل نمی شد در بدن — در حریمِ سینہ کز اوّل غمت جا کردہ بود
وصلِ لیلیٰ مطلبِ مجنون نبود اورا مدام — لذّتِ آوارگیہا دشت پیما کردہ بود
ای طبیب از آہِ من کون و مکان در آتش است — گر دوا می داشت درمن چیستا کردہ بود

---

[1] ن ۹ ـ فغان آمیز؛ ن ۱، ۵ ـ نفاق آلودہ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۳۵ ـ نفاق آلود [2] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ ـ جنونم؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۱ ـ درونم [3] ن ۱، ۲، ۴، ۵ ـ سکونم؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹ ـ شگونم [4] ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۱ ـ افگنانش؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷ ـ افگنانم [5] ن ۱ ـ عیب کردند؛ ن ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ ہمہ نسخہ ہای دیگر ـ عیب گیرند [6] ن ۱، ۵، ۱۰ ـ گونہ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ ـ کوہ [7] ن ۲، ۳ ـ محبت؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا ـ [8] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد ـ

Marfat.com

حسن را از شیوه ها گاهی[1] بود میلِ نیاز ورنه موسیٰ بی طلب صد ره تماشا کرده بود

در ملاحت صبر کن عرفی که آخر فیضِ عشق
زین چمن گلها بدامان زلیخا کرده بود

(۱۷)

گر نیم قطره می ز دهانِ سبو چکد بالِ فرشته فرش کنم، تا برو چکد
امید را بکش به جفایی که تا ابد اشکِ مصیبت از مژهٔ آرزو چکد
بعد از هلاک اگر بفشانند خاکِ من هم خونِ دل تراود و هم آبرو چکد
آن تشنگی به عشق فروشم که تا ابد آبِ حیات از دم شمشیرِ او چکد

عرفی در آ بنوحه که بسیار بی غمیم
باشد ز دیده قطرهٔ اشکی فرو چکد

(۱۸)

چه فتنه در دلِ آن عشوه ساز می گذرد که گرم[2] روی بر اهلِ نیاز می گذرد
درین غمم که مبادا بکردمش[3] به ضمیر چو حرفِ اهلِ دل از امتیاز می گذرد
به دل گذشتی، و با آنکه عمرها بگذشت هنوز[4] دل ز برِ جان بناز می گذرد
به شهرِ عشق بنازم که ساکنانش را تمام عمر به عجز و نیاز می گذرد
بروی جان درِ[5] دل بست غیرتم گویا که در حریمِ دل آن دلنواز می گذرد
سزد ز غیرت اگر مانعم شوی زان راز[6] که در میانِ من[7] او بی نیاز می گذرد
خراب[8] حالِ دلها ببین که آن مغرور بعهدِ حسن و جوانی و ناز می گذرد

---

[1] ن ۲، ۱۰ = میلی بود گاهی نیاز ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = گاهی بود میلی بناز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷ = گاهی بود میل نیاز [2] ن ۳، ۲۹، ریاض = که ناشگفته ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیره = که گرم روی [3] ن ۱۱ = بگیرمش ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = بکردمش ؛ ن ۱، ۲، ۶، ۱۰ = نکردمش [4] ن ۲ = هنوز در دل و بر جان نیازی گذرد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر همه نسخه ها = هنوز دل ز برِ جان بنازی گذرد [5] ن ۱۰ = بروی جان ز درون بسته ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بروی جان در دل بست [6] ن ۱۷ = آنرا ؛ دیگر همه نسخه ها = زان راز [7] ن ۱۰ = من بی نیاز ؛ ن ۱، ۳، ۵ = من او بی نیاز ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من و بی نیاز [8] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد.

Marfat.com

بہ[1] غیر تم کہ ز تغییر رنگ می یا بند گہی کہ در دلم آن دلنواز می گذرد

عنانِ دین و دل آنجا ز کف رود عرفی
کہ[2] آن کرشمہ باین ترک و تاز می گذرد

(۱۹)

چنانکہ در چمنِ روضہ خس نمی گنجد بباغِ حسن گیاہِ ہوس نمی گنجد
ز زخمِ ناوکِ دردِ تو لذّتی گیرم[3] کہ آن بہ حوصلۂ ذوقِ کس نمی گنجد
ازان دلم ہمہ ترکانِ تند[4] خو طلبند کہ در حوالیِ آتش مگس نمی گنجد
در آبسینہ دہد کوہِ غم بنہ در دل مبین کہ در دلِ تنگم نفس نمی گنجد
بگو بباغِ بہشت آی و دلگشائی بین[5] کہ بلبلِ دلِ من[6] در قفس نمی گنجد
صباح و شام دران کوچہ می رود[7] عرفی
کہ ترسِ شبخنہ و بیمِ عسس نمی گنجد

(۲۰)

ای گریہ ریزشی، کہ بلا کم نمی شود سیلی، کہ گردِ جور و جفا کم نمی شود
آوارگی[8] ز پی، بعدم رفتم و ہنوز شادم کہ ترکتازِ بلا کم نمی شود
در عالمِ وجود[9] نمی گنجم و ہنوز یک موی اتّحادِ فنا کم نمی شود
آبی[10] نماند در ثمرِ طوبی و ہنوز لذّت چکانیِ غمِ ما کم نمی شود
فصلِ خزان رسید و بہ آخر کشید لیک بوی گل از نسیمِ صبا کم نمی شود

---

[1] این بیت تنہا در نسخۂ مفدہم یافتہ شد [2] ن ۲ = این ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = آن [3] ن ۱۰ = دارم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = گیرم [4] ن ۲، ۳، ۹ = تندخو ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = گرم خو [5] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بین [6] ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = کہ بلبل دل من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مرغ تنگ دلان [7] ن ۶ = می رود ؛ ن ۱، ۵ = می کند ؛ ن ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = می کشد [8] ن ۹ = آہی بہ عدم ہستم و ہنوز ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = آوارگی ز پی بعدم رفتم و ہنوز [9] ن ۱۰ = جامہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخہا = عالم [10] این شعر تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد۔

Marfat.com

نازم بدان کرشمه که نعمت فشانیش — بر فتنه های روزِ جزا کم نمی شود
صحتِ[1] در آرزوی دلم مرد و همچنان[2] — از لطفِ او امیدِ دوا کم نمی شود
نازم به حسن و عشق که از جامِ اتحاد — مستند و درمیانه حیا کم نمی شود
خاصیتِ نیاز نگه کن که جودِ دوست — عالم گرفت و فقرِ گدا[3] کم نمی شود
خواهی به گلشنم برو خواهی به چشمه سار — دردم به نقلِ[4] آب و هوا کم نمی شود
خون می چکد ز طاعتِ عرفی هزار حیف
کز دامنش غبارِ ریا[5] کم نمی شود

(۲۱)

کدام لحظه دلم گردِ غم نمی گردد — هلاکِ درد و فدای الم نمی گردد
کدام زهرِ بلا در سفال[6] می ریزم — که آب در دهنِ جامِ جم نمی گردد
فغان که از خرد و عشق کرده ایم قبول — دو کارخانه که همراه هم نمی گردد
هوای صومعه را هست نشاه یی کز وی — کسی به رندی و مستی علم نمی گردد
ز طوفِ[7] کعبه چه لذت؟ دمی که سلطانی — ز سیلِ حسن بگردِ حرم نمی گردد
به زخمِ[8] عشق نیرزد که زهرِ خنده او — ملامتِ گل باغِ ارم نمی گردد
مدار جلوه دریغ از دلم که خرمنِ حسن — بخوشه چینیِ آیینه کم نمی گردد
خرابِ[9] مسئله حیرتم که گاهِ نزاع — به هیچ حکم ز بانِ حکم کم نمی گردد
چرا رفیقِ شهیدان نمی شود عرفی
مگر روانه به شهرِ عدم نمی گردد

---

[1] ن ۱، ۱۱ = صحبت ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۳۵ وغیره دیگر نسخه ها = صحت [2] ن ۱، ۵ = آنچنان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = هم چنان [3] ن ۱، ۵، ۸ = فقر و گدا ؛ ن ۱۰ = حرصِ گدا ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۳۵ = فقرِ گدا [4] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = شغل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نقل [5] ن ۲، ۱۰، ۲۹ = کز باغ او نسیم ریا ؛ ن ۶ = کز طاعتش غبار هوا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۲۵ = کز دامنش غبار ریا [6] ن ۲ = مقال ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = سفال [7] این دو بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [8] این بیت تنها در نسخه های هشتم و هفدهم وجود دارد۔

Marfat.com

(۲۲)

دو دی ز دل برآمد و خون جوش می زند — خون می چکد ز عقل و جنون جوش می زند
ای سامری زیاده کن افسون و دم که باز — در دم برغم سحر و فسون جوش می زند
پرمژده گشته بود کهن[1] داغهای دل — در لاله زار خنده کنون جوش می زند
تا دو[2] زخم به فال برآمد بهشت را — اندوه در[3] برون و درون جوش می زند
در وادی یی گمم که ز دلهای تشنگان[4] — چندین هزار چشمهٔ خون جوش می زند
تا زخم دل گشوده و در خون نشسته ام — در آتشم درون و برون جوش می زند

عرفی کجاست غمزهٔ بی قیدِ او که باز
در صید گاه صیدِ زبون جوش می زند

(۲۳)

بسی در کوفتم تا بوی خیر از می فروش آمد — عجب کز آبروی سرد من یک دل بجوش آمد
بمیدانِ شهادت می برند اینک بصد ذوقم، — بشار تها که از خاکِ شهیدانم[6] بگوش آمد
ازین عهد شبابِ تیز رو آسایشی بسمان — که امشب یاس می آید اگر امید دوش آمد
دلِ شوریده یی دارم که هرگه بهرِ تسکینش[7] — نصیحت را فرستادم پریشان و خموش آمد
خدایا کشتگانِ عشق را گنجِ دو عالم ده — که اینک در قیامت زخم ما لذت فروش آمد
ندانم سلسبیلم داد یا کوثر، همین دانم — که ساقی ریخت آبی در دلم کاتش بجوش آمد
دگر هنگامهٔ آشوب صد جا چیده می بینم — مگر از بادهٔ حیرت دل عرفی[8] بهوش آمد

(۲۴)

بحمد الله[9] که بازم نشأهٔ رندی بجوش آمد — قدح گر داشتم بر لب، سبویی هم بدوش آمد

---

[1] ن ۹ = زغم ؛ دیگر همه نسخه ها = کهن [2] ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹ = هفتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دو زخم [3] ن ۱۰ = از درون و برون ؛ ن ۶ = از برون و درون ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ - در برون و درون [4] ن ۲ = کشتگان ؛ ن ۱۱ = بستگان ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = تشنگان [5] ن ۹ = خون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = خاک [6] ن ۶ = شهیدانت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره - شهیدانم [7] ن ۱، ۵ = پشیمان ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۳۵ وغیره = پریشان - [8] ن ۵، ۶، ۹، ۱۷ = بجوش ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به هوش [9] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد -

Marfat.com

کدامین لب ندانم بازجامِ بادہ می نوشد
که از نوشین لبانِ قدس بانگِ نوش نوش آمد

کشیدم برقع از روی، که حسنِ عالم افروزش
به پیشِ دیدۂ نامحرمان خورشید پوش آمد

ہما نامی زند کوسِ شہادت عشق کز شادی
بصد زنجیرِ غم این[ع] قطرۂ خونم بجوش آمد

بہشتم[ل] خار خارِ عافیت، سیرابِ غم گشتم
گذشت از نیشتر زارِ دلم صد چشمہ نوش آمد

(۲۵)

کسی کہ رو بحریمِ رضا نمی آرد
نویدِ وصل بہ سویش صبا نمی آرد

کسی بزمرۂ اربابِ دل ندارد راہ
کہ تحفہ یی زنعیمِ بلا نمی آرد

بہ آبِ عشق بنازم کہ گر کسی دلِ من
برد بہ چشمۂ او، بی صفا نمی آرد

زہی شکیب[ل۲] کہ دستِ کرشمہ بستنِ دوست[۳]
ہنوز حسن بروی حیا نمی آرد

کسی دگر ز کہ جوید کلیدِ گنجِ مراد
کہ قربِ عجز و قبولِ دعا نمی آرد

بہ عالمی کندم آفتابِ فتنہ کباب
کہ کس پناہ بہ ظلِّ ہما نمی آرد

دلِ اجل شکند ورنہ کودمی کز دوست
ہزار قافلۂ جان صبا نمی آرد

توان ببامِ تو پرواز کرد بعد از مرگ
ولی بکوی تو کس نعشِ[ع] ما نمی آرد

ازان بہ میکدہ برگشتم از حرم کانجا
کسی کرشمۂ زرق و ریا نمی آرد

نگفتہ شکرِ تو عرفی نمی شود تسلیم
مگو کہ رسمِ شہیدان بجا نمی آرد

(۲۶)

دگر مراد بگردِ حصول می گردد
دعا بہ کعبۂ حسنِ قبول می گردد

مگر بہ مرحلۂ بی نشانی افتادیم[ع۵]
کہ رہ ز بادیۂ عرض و طول می گردد

ل۱ این بیت تنہا در نسخۂ مفہم یافتہ شد ل۲ ن ۵ = شکست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = شکیب ل۳ ن ۳۵، ۶، ۱۰، ۱۱ = دوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = دوش ع۴ ن ۹ = نقشِ پا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نقشِ ما ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = نعشِ ما ع۵ ن ۲، ۳، ۶، ۱۱، ۱۷ = افتادم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵ = افتادیم ع۶ استعارہ برای دل۔

Marfat.com

ندا بہ عرشِ محبّت بہ گمرہان این است — کہ در مدینۂ ما صد رسول می گردد
خلافِ عہد نخواہی بہ غم مصاحب شو — کہ عافیت بہ نسیمی ملول می گردد
بود عطیّۂ دیوانِ ناامیدی و بس — حوالہ یی کہ بگردِ وصول می گردد
بہ التماسِ شہادت بہ دیر و کعبہ مرو — کہ در مزارِ شہیدان قبول می گردد

خرابِ معرفتِ عرفیم کہ ہر سخنش
بشہرِ قدس ادیبِ عقول می گردد

(۲۷)

لبِ تو گر نمک افشان بہ ہر جگر باشد — عیان شود کہ درونِ کہ ریشتر باشد
نہ عندلیب بہشتیم، مرغِ آن باغیم — کہ شعلہ در چمنِ او گیاہِ تر باشد
عنان چگونہ ز میدانِ عشق باز کشم — کہ اوّلین طلب افغانِ الحذر باشد
نہ جنّت است، جزای شہیدِ او این است — کہ در غمش بہ شہیدِ وفا سمر باشد

(۲۸)

گرم دعای ملک خاکِ رہگذر باشد — بہ ہر کجا کہ نہم پای نیشتر باشد
درِ آفتابِ طلب گشتِ بختِ ما ہمہ عمر — نیافت سایۂ نخلی کہ بار ور باشد
امیدِ عافیت از مردن است و می ترسم — کہ مرگ دیگر و آسودگی دگر باشد
ببالِ خویش منازای ہما بہ گلشنِ عشق — درین چمن قفسِ مرغ بال و پر باشد
مدہ بشارتِ طوبیٰ کہ مرغِ ہمّتِ ما — بر آن درخت نشیند کہ بی ثمر باشد
بہ آتشِ جگرِ تشنگان نہ گردد خشک — ز آبِ دیدۂ ما دامنی کہ تر باشد

لہ ن ۳ = از؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = در ۔ لہ استاد زبان اردو شیخ ابراہیم ذوق دہلوی در اردو باین طور گفتہ :

اب تو گھبرا کے یہ کہتے ہیں کہ مر جائیں گے — مر کے بھی چین نہ پایا تو کدھر جائیں گے

سہ ن ۲، ۲۹ = از ہر کہ بود دانستم؛ در دیگر ہمہ نسخہ ہا بطوریکہ نوشتہ شد ۔ سہ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = بباغ عشق بنازم کہ زاغ و طاؤس؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = مدہ بشارت طوبیٰ کہ مرغِ ہمّتِ ما ۔ سہ ن ۶ = خستگان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۷ وغیرہ تشنگان ۔
سہ ن ۵ = سمر؛ ن ۳۵ = ثمر ۔

Marfat.com

تمام[1] آتشم و نالهٔ بی اثر عرفی
فغانِ دوزخیان را کجا اثر باشد

(۲۹)

از مرگِ من آن عشوه نما را که خبر کرد — آن فتنهٔ ماتم زده ها را که خبر کرد
افسانهٔ غمهای تو گویند به نوحه — از دردِ دلم اهلِ عزا را که خبر کرد
بدنام[2] شد از شومیِ نگشودنِ کارم — زین طرفه گره ظلِّ همارا که خبر کرد
دردِ[3] داوریِ ما و دل آن غمزه بلا شد — این معرکه آرای جزا را که خبر کرد
داغ[4] اند شهیدانِ غم از لذتِ آن غم[4] زخم — از کامِ دلم اهلِ فنا را که خبر کرد
آتش بلب افتاد نمی دانم ازین درد — من بیخود و دل مست دعا را که خبر کرد
گویند که آشفتگی یی هست دران زلف — زین غم که فزون باد، صبا را که خبر کرد
تیغ[5] از جگرم تافته برسینهٔ خود زد — از لذّت این زخم بلا را که خبر کرد
بودیم بهم گرم نگاهی من و معشوق — بیگانگی آموز[6] حیا را که خبر کرد
خلد از تو نگیرند[7] شهیدانِ محبّت — از جودِ تو این مشت گدا را که خبر کرد
در صومعه زهّاد نهان باده گسارند — از شیوهٔ ما اهلِ ریا را که خبر کرد

عرفی بتو رندان تهِ خم لُطف نمودند
از تیر گیت اهلِ صفا را که خبر کرد

(۳۰)

دل نشد[7] فرزانه و عقل از فسون[8] دلگیر شد — بر[9] جنون افزود دمش تا قابلِ زنجیر شد

---

[1] در نسخهٔ هفدهم این مقطع غزل پیشین است و این غزل مقطع ندارد [2] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] ن این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. [3] ن ۱۷ = این ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = آن [5] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = انگیز ؛ ن ۳، ۳، ۶، ۱۰ = آموز [6] ن ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ریاض = نگیرند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ = بگیرند [7] ن ۱۱ = بشد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیره = نشد [8] ن ۳ = ادب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = فسون [9] ن ۱۰ = ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد ؛ در دیگر نسخه ها بطوریکه نوشته شد.

Marfat.com

بازِ[1] دل را دستِ امیدِ تو دامنگیر شد — ملکِ شوقم را فریبت در پیِ تعمیر شد
یافتم تغییرِ رنگی چون ببالینم نشست — گرچه استغنای حسنش مانعِ تغییر شد
کیست[2] تا گوید به شیرین کز هوای جلوه‌ات — آبِ چشمِ کوهکن جاری بجوی شیر شد
بسکه تابوتم گران بار از دلِ پُرحسرت است — خلقی از همراهیِ تابوتِ من دلگیر شد
گر ترا بیمهر گفتم شکوه مقصودم نبود — شکرِ دردِ خویشتن گفتم[3] که بی تاثیر شد
دست بر دل ماندم و بر دیده بستم آستین — ناله بی لذّت بر آمد گریه بی تاثیر شد
تا[4] قیامت کاش از هر ناوکی لذّت برد — آنکه در جولانگهِ صید افکنان نخجیر شد

باوجودِ آنکه جرم از جانبِ عرفی نبود
بیزبانی بین که چون قایل بصد تقصیر شد

(۳۱)

اگر ز کاوشِ مژگانِ او دلم خون شد — خوشم که بهرِ من اسبابِ گریه افزون شد
دمِ هلاک بروی تو بسکه حیران بود — دلم نیافت که کی جان ز سینه بیرون شد
کدام قطرهٔ خوی لیلیٰ از جبین افشاند — که گاهِ گریه نه بیرون ز چشمِ مجنون شد
امیدِ من به محبت زیاده چون نشود — که دوشِ کوهکن آرامگاه گلگون شد
ز بُت نه گوشهٔ چشمی نه چینِ ابرویی — بحیرتم که دلِ برهمن ز کف چون شد

فغان ز طبعِ تو عرفی بگو بگو کز تو
تتبع[6] سببِ شهرتِ همایون شد

---

[1] ن ۱، ۵، ۳۵ - باز دل را دستِ امیدِ تو دامنگیر شد ✦ ملکِ شوقم را فریبت در پیِ تعمیر شد
ن ۱۰ = نسبتِ دل با خرد دیدم بسی کم مایه بود ✦ بر جنون افزودمش نا قابل زنجیر شد
ن ۲، ۳، ۲۹ = نسبتِ دل با خرد دیدم بسی کم مایه بود ✦ ملکِ شوقم را فریبت در پیِ تعمیر شد
ن ۸، ۱۷ = باز دل را دستِ امیدِ تو دامنگیر گشت ✦ ملکِ شوقم را فریبت در پیِ تعمیر شد

[2] ن ۳۰۲، ۳، ۶، ۱۷ = در دلِ شیرین فتاد از شیرِ آشوبی که باز ؛ آبِ چشمِ کوهکن داخل بجوی شیر شد ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = بطوریکه نوشته شد [3] ن ۱، ۵ = گفتم ؛ ن ۹ = کردم [4] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [5] ن ۲، ۹، ۱۱، ۳۵ = کز تو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کز تو [6] ن ۱۱ = طبیعت ؛ ن ۱، ۳، ۵ وغیره = تتبع -

Marfat.com

(۳۲)

ترسم اہل ورع از شوقِ[1] شرابم بکُشند — بہ بہشتم بفریبند و بخوابم بکُشند

در دمِ نزع اگر توبہ زمی خواہم کرد — بہتر آنست کہ رندان بشرابم بکُشند

من کہ بیدار نخواہم شدن از موی سپید — جای آنست کہ در عہدِ شبابم بکُشند

چون ز آسیبِ شبیخون نتوانم جان برد — دارم امّید کہ نارفتہ بخوابم بکُشند

سخنی در دلم آید[2] کہ اگر گفتہ شود — اہلِ تحقیق بنا[3] گفتہ جوابم بکُشند

بایزیدم کہ انا اللہ[4] بہ زبان می آرم — گو مریدان کہ ہمین دم بشتابم بکُشند

عرفی از صومعہ بگذار[5] کہ بیرون آیم
گر پسندی کہ[6] بشوقِ میِ نابم بکُشند

(۳۳)

خوش آنکہ حیرتم از جلوۂ جمالِ تو باشد — ہجوم گریہ ام از بادۂ وصالِ تو باشد

نمی کشی کہ بمحشر وبال باشد و غافل[7] — کہ گر ہلاک نسازی مرا وبالِ تو باشد

چنین کہ حسن[8] ترا کردہ فتنہ دوست ندانم — برای اہلِ قیامت چہ در جمالِ تو باشد

بوصل چون نگدازد[9] ز حسرتِ تو اسیری — کہ مانع نگہش بیمِ انفعالِ تو باشد

ز ضعف خوش[10] بہ ہلاکم امید[11] داری و ترسم — کہ زندہ مانم و این باعثِ ملالِ تو باشد

---

[1] ن ۱، ۵ = ذوق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = شوق [2] ن ۴، ۶، ۹ = آید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آمد [3] ن ۶، ۹، ۱۰ = ناگفتہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = ناپختہ [4] ن ۴، ۸، ۹ = انا اللہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = انا الحق [5] ن ۱، ۵، ۸ = بگذار ؛ دیگر نسخہ ہا = مگذار [6] ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ = بشوق ؛ ن ۱، ۵ = بذوق ؛ ن ۲، ۴، ۹ = زشوق [7] ن ۱۷، ۳۵ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = فاعل [8] ن ۳ = چنین کہ فتنہ ترا ذوق دوست کرد ؛ ن ۴، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = حسن ترا فتنہ دوست کردہ ؛ ن ۲، ۲۹ = حسن ترا کردہ فتنہ دوست ؛ ن ۱، ۵ = حسن ترا فتنہ کردہ دوست ؛ ن ۹ = حسن ترا جلوہ دوست کردہ [9] ن ۶، ۸، ۹ = بگذارد ؛ ن ۱، ۴، ۵ = نگذارم ؛ ن ۲، ۳، ۱۷، ۳۵ = نگذارد (گداز و درست می نماید) [10] ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زضعفِ خویش ہلاکم ؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = بہ ضعف خوش بہ ہلاکم [11] ن ۴ = دادی ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = داری ۔

Marfat.com

دمِ وداع ندیدم کسی بہ حالِ تو عرفی
مگر کسی کہ دل از جان کند بہ حالِ تو باشد

(۳۴)

بازِ شاہینِ امیدم اوج پردازی کند
کبکِ شوقم در ہوای وصل شہبازی کند

تا نشانی ہست در رہ از خمِ گلگونِ فیض
بانگ بر شبدیزِ جان زن تا سبک تازی کند

با ہوسناکانِ نفاق آمیز دارم صحبتی
عندلیبِ قدس باز اغان ہم آوازی کند

دین اگر این است کاین جمعِ پریشان را بود
برہمن بر اہلِ دین شاید[1] کہ طنّازی کند

رازِ عشق است این تراوش میکند از کس مرنج
گر بود روح الامین محرم کہ غمّازی کند

صحبتِ بیگانہ بند دستِ شوخیہای عشق
عشق را در پردہ برتا با دلت[2] بازی کند

فوجِ شادی را بخون افکندہ دیگر غم[3] کجاست
کافرین بر دست و تیغِ عرفیِ غازی کند

(۳۵)

چو مرغِ سدرہ کہ در آشیان بیاساید
بہ چینِ سنبلِ زلفِ تو جان بیاساید

برانم از درِ یار[4] ای ادب کہ یک چندی
ز ننگِ بوسہ ام آن آستان بیاساید

بہ لذّتی[5] برمت نام در میانِ سخن
کہ از حلاوتِ آن داستان بیاساید

ز رشکِ حوصلہ ام آسمان بود دل ریش
کز شمہ یی، کہ دلِ آسمان بیاساید

ز بسکہ ماندہ شود آسمان در آزارم
ہزار سال پس از من جہان بیاساید

بہ اوجِ[6] عشوہ ز آثارِ نوکِ ناوکِ تو
دلِ غنودہ، رو حانیان بیاساید

مکن ہلاک ببازیچہ ام، بزن زخمی
کہ خون چکان لبم از الامان بیاساید

---

[1] ن ۵ = باید ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخہ ہا = شاید [2] ن ۳، ۴، ۹، ۳۵ = با دلت ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = بر دلت [3] ن ۲، ۶، ۹، ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = غم [4] ن ۳ = درِ ناز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہ ہا = درِ یار [5] این شعر تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [6] این بیت تنہا در ن ۱۷ یافتہ شد۔

Marfat.com

مبر بباغ[1]، بر سوی گلخنم[2] کانجا زبوی سوختگان مغزِ جان بیاساید
چنان به ماتمِ دل در غمت کنم شیون که کشتگانِ غمت را روان بیاساید
فغان که تلخ سرستند پیکرم عرفی
نشد که زاغی[3] ازین استخوان بیاساید

(۳۶)

آوارہ دلی کو روشِ خیر[4] نداند پُر آبلہ پای کہ رہِ شیر[5] نداند
عاشق ہم از اسلام خراب[6] است وہم از کفر پروانہ چراغِ حرم و دیر نداند
زنہار مکاوید دلم کین مغِ سرمست آیینِ شرد قاعدۂ خیر نداند
جُز با دلِ عرفی نزنم نغمۂ منصور
کیفیتِ این زمزمہ را غیر نداند

(۳۷)

بیاکہ نغمہ سرایان[7] نفس بہ نی بستند پیالہ را لبِ شیشہ ہای می بستند
دلی کہ مایۂ آزادگیست، بیدردان بذوقِ سلطنتِ روم و ملکِ ری بستند
فسانہ[8] ہا کہ ببازیچہ روزگار سرود[9] کسان بہ مسندِ جمشید و تاجِ کی بستند
بیا بہ ملکِ قناعت کہ دردِ سر نہ کشی ز قصہ ہا کہ بہ ہمت فروشِ طی بستند
دلم بہ فعلِ خزان زاد و در بہاران مُرد ببین کہ کی درِ ہستی گشود و کی بستند
چو یاسمینِ خودای باغِ وصل خندان باش کہ بلبلانِ تو دستِ خزان و دی بستند

---

[1] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = خلد؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۲ وغیرہ = باغ [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دوزخم؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۰، ۱۲، ۳۵ وغیرہ = گلخنم [3] ن ۱، ۵، ۸ = مدری؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = زاغی [4] ن ۱۰، ۱۷ = خیر؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = سیر [5] ن ۱۰، ۱۷ = سیر؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = رہ خیر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رہِ دیر [6] ن ۲ = جدا ز دیگر ہمہ نسخہ ہا = خراب [7] ن ۲، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶ = گشایان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = سرایان [8] ن ۲ = فغانہا؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و دیگر ہمہ نسخ = فسانہ ہا [9] ن ۱، ۵ = سپرد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = سرود [10] ن ۳ = بہ مجلس؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بہ مسند۔

Marfat.com

کلیدِ تو به خریدم برای باغِ بهشت ولی چه سود که دستم به جامِ می بستند

بگو ز عرفیِ مجنون به لیلی ای محرم
که بر اسیرِ تو راهِ طوافِ حی بستند

(۳۸)

دوش کز عشقِ تو دل عیبِ سلامت میکرد ناگوارایی غم[1] کارِ حلاوت می کرد
جان برفت[2] ای غم و همراه نرفتی[3] گویا[4] این گنه داشت[5] که عمری بتو عادت می کرد
دوش کاینهٔ دل داشتمش پیشِ نظر تاب دل بین که تماشای قیامت می کرد
ای که توفیقِ مرا برگِ فراغت[6] می داد کاشَ خونِ[7] دلم از بهرِ[8] قناعت می کرد
گر نه مقهودِ دلم تلخ تر از حرمان[9] بود کی دعا دست در آغوشِ اجابت می کرد
گر نه دوشینه اجل بهرِ تو می مُرد، چرا کشتنِ خلق بنازِ تو حوالت[10] می کرد
گیسوی حور پریشانیِ ماتم نشناخت ور نه کی سنبلِ گلشنِ جنّت می کرد
دوش ایمان به دلم عرضِ سخاوت[11] می داد هر چه می ریخت به دل نازِ تو غارت می کرد

بعدِ مردن به جهان شد زرِ عرفی رائج
کاش در عینِ حیات این همه شهرت می کرد

(۳۹)

بباغِ عشق بذرِ طرب[12] حزین میرد چو میوه خیز شود شاخ، میوه چین میرد
به کیش برهمنان آن کس از شهیدان است که در عبادتِ بُت روی بر زمین میرد
ز زخمِ کفرِ محبّت نمی برد لذّت همان به است که زاهد به دردِ دین میرد

---

[1] ن ۹ = او ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = غم [2] ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱ = ای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = از
[3] ن ۸ = برفتی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = نرفتی [4] ن ۳، ۳، ۱۰، ۱۱ = آری ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = گویا [5] ن ۹ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = داشت [6] ن ۱۷ = ترکِ فراغت ؛ ن ۲ = برگِ قناعت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = برگِ فراغت [7] ن ۱، ۵، ۶، ۱۰ = خونِ دلم ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = خون در دلم [8] ن ۱، ۵ = بهر ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۳۵، ۳۶ = درد [9] ن ۱۷ = هجران ؛ همه نسخه‌های دیگر = حرمان [10] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = حوالت ؛ ن ۱۰ = وصایت ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۹ = وصیّت [11] این بیت تنها در ن ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ یافته شد. (در ن ۱۷ این بطورِ مطلع است) [12] ن ۱، ۵ = چمن ؛ ن ۲ = خرد ؛ ن ۳، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرب.

Marfat.com

اجل نیامده مردم، کہ خستۂ غمِ عشق — دو روز پیشتر از روزِ واپسین میرد
چراغِ بزمِ یقینم نہ شمعِ اہلِ دلیل — کہ از دمیدنِ افسونِ آن و این میرد
عبیرِ طرّۂ حورش غبارِ آینہ است — کسی کہ گردِ رہِ دوست بر جبین میرد

مزن ترانۂ تحسین بہ شعرِ من عرفی
کہ شمعِ طبعِ من از بادِ آفرین میرد

(۴۰)

بہ حکمِ[1] عشق[2] چو بر اہلِ صدق[3] رہ گیرند — گناہگار ببخشند و بیگنہ گیرند
مجو تجمّلِ شاہی کہ در ولایتِ عشق — گدا بہ تخت نشانند و پادشہ گیرند
چہ ظلمت است کہ بینندگان نمی دانند — کہ شب چراغ ستانند یا شبہ گیرند
خمیرمایۂ آسایش[4] است لای شراب — بگو کہ صاف کشان جرعہ یی زتہ گیرند
کمندِ کوتہ و بازوی سست و بامِ بلند — بمن[5] حوالہ و نومیدیم گنہ گیرند
رضای دوست اگر در عذابِ جاویدست[6] — ازین[7] چہ بہ کہ ہمہ طاعتم گنہ گیرند

درِ معاملہ مگشا[8] بہ کشوری عرفی
کہ خردہ بر گہرِ آفتاب و مہ گیرند

(۴۱)

عیدی[8] چنین کہ زاہد اندوہِ دین ندارد — ناید[9] ز دل کہ ما را اندوہگین ندارد
مردم بہ عیدِ قربان در عیش و من بہ حسرت — کان[10] حسرتِ شہادت عیدی چنین ندارد
صورت نبستہ فرہاد کارش، وگرنہ شیرین — کو یک نفس کہ گلگون در زیرِ زین ندارد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ملک ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = بحکم [2] ن ۳، ۴، ۶، ۱۷ = بحکم عشق چو بر ؛ ن ۱۲ = بحکم آنکہ چو بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بہ ملک عشق چو بر ؛ ن ۱۳ = بحکم شرق چو بر [3] ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صدق [4] ن ۶ = آلایش ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۳۵ = آسایش [5] ن ۹ = بمن حوالہ کہ ؛ دیگر نسخہ ہا مثل ۱، ۵، ۲۵ = بمن حوالہ و [6] ن ۹، ریاض = ازین چہ بہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چنان زیم [7] ن ۱۰، ۱۱ = بکشا ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = مگشا [8] ن ۱ = عہدی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = عیدی [9] ن ۱۰ = باید ؛ ن ۳ = نامہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = ناید [10] ن ۱، ۵ = کو تہمت شہادت ؛ ن ۱۷، ۳۵ = کان ہمت شہادت ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۹، ۱۰ = کان

Marfat.com

کافرتر است زاهد از برهمن ولیکن
او را بُت است در سر، در آستین ندارد

در خلوت اربجاهست[1] این عرض و طول طاعت
باور کنم[2] که زاهد خود را برین ندارد

این دیرِ عشق و در وی حور و ملک بطاعت
جز دوست کیست کاینجا رو برزمین ندارد

آنها که دانی ای دل از زاهدانِ بیدین
ظاهر مکن به عرفی کو نیز دین ندارد

(۴۲)

گر اوستادِ قسمت اندازه گم نمی کرد
مجموعهٔ تمنا شیرازه گم نه می کرد

گر جنسِ وقت را دل قیمت شناس می بود
هم داشتی کهن را هم تازه گم نه می کرد

از تلخیِ خمارم می گشت ساقی آگاه
در زهرخند[3] اگر لب خمیازه گم نه می کرد

درمانِ دردِ مجنون ناید زدستِ لیلیٰ
ورنه رهِ بیابان جمّازه گم نه می کرد

دل در خصابِ معنی در رفته بود عرفی
در چشمِ خوابناکش دروازه گم نه می کرد

(۴۳)

آنجا که بخت بد به تقاضت[4] غلو کند
کاری که یاس هم نکند آرزو کند

بس[5] جانهالِ مهر[6] نشاندیم و خشک شد
تاریشه در زمین که محکم فرو کند

طالب به کام می رسد ار سعی کامل است
بازش مدار اگر به غلط جستجو کند

داروی عیسوی به قدح داشتم، ولی
مشفق نداشتم که مرا در گلو کند

غسلِ شهیدِ عشق به آتش سزد نه آب
چون شعله را به آب کسی شست و شو کند؟

---

[1] ن ۱۰ = بخواب است ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = بجاست [2] ن ۶، ۹ = کمن ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = کنم [3] ن ۱، ۸، ۱۰، ۳۵ = در ؛ ن ۴، ۵ = وز ؛ ن ۱۷ = در [4] ن ۲، ۴، ۱۰ = تقاضا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = تقاضت [5] ن ۱۰ = هرجا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بس جا [6] ن ۱، ۵، ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = مهر۔

Marfat.com

این بی غمی که با دلِ عرفی سرشته اند
پُر صبر باید ش که بدردِ تو خو کند

(۴۴)

آن طرّہ چون علم بسرِ دوش می زند — نازِ سبکِ عنان بہ صفِ ہوش می زند
زنہار گوش باش درین بزمِ دلکشیں — تا نغمہ حلقہ یی بدرِ گوش می زند
من در نفس گدازی و این عشقِ بدگمان[1] — تا قلم ہنوز بر لبِ خاموش می زند
ای خاک مست شو[2] کہ زغیرت امامِ شہر — سنگی بہ جامِ رندِ قدحِ نوش می زند
درصید گاہِ غمزۂ او تا بروزِ حشر — امّید در میانۂ خون جوش می زند

عرفی بہ اہلِ ہوش حرام است جامِ درد
عشق این صلا بہ مردمِ بیہوش می زند

(۴۵)

در رہِ سودای او فرزانہ در خون میرود — آشنا بر برگِ[3] گل بیگانہ در خون می رود
ساغرِ آسودگان غلطد چو مستان در شراب — میکشانِ عشق را پیمانہ در خون می رود
بسکہ خون آلودہ خیزد دُود از شمعِ دلم — در ہوای محفلم پروانہ در خون می رود
از برونِ لب ندانم چون شود لیک آگہم — کز تہِ دل تا لبم[4] افسانہ در خون می رود
گریہ در خواب و جگر پر نیش[5] و مژگان در سماع — نالہ مستور و نفس مستانہ در خون می رود

از نگاہِ گرمِ عرفی دیدہ مالا مال بود
گریہ زد موجی و آتش خانہ در خون میرود

(۴۶)

---

[1] ن ۱، ۵ = بی گمان ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = بدگمان [2] ن ۸، ۳۵ = بین ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = شو [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در آتش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱ = بر برگِ گل [4] ن ۱۰ = تا بہ لب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = تا لبم [5] ن ۶ = پُر ریش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = پُر نیش۔

Marfat.com

به جهان چه کار سازم که به ساختن نیرزد
بکدام ملک تازم که به تاختن نیرزد

ز متاعِ هر دو عالم چه شناسم و چه یابم
که به یافتن نشاید به شناختن نیرزد

نه تو مردِ دلنوازی نه دل آنقدر به عزت[1]
که گر از نوا بیفتد بنواختن نیرزد

همه قلب را چه سوزی بگداز سیمِ قلبی
که برای سیمِ خالص به گداختن نیرزد

به کرشمهٔ تو عرفی دل و دین بباخت لیکن
نه چنان دلی و دینی که بباختن نیرزد

(۴۷)

گفتگو عینِ صداع است ارچه سرگوشی بود
بعدِ حیرت مایهٔ آرام خاموشی بود

بادهٔ حکمت کشیدم نشأهٔ غفلت فزود
در مزاجِ من خرد داروی بیهوشی بود

بایدش[2] چون من مسیحا بود و را اعجاز دم
هر که او با آفتابش میلِ همدوشی بود

گر غرورت می دهد تقوی، ره میخانه گیر
ای بسا تقوی که در ضمنِ قدح نوشی بود

تا نه بندی لب[3] نه گردد صاف عرفی داشتی[4]
باده پالای شرابِ راز[5] خاموشی بود

(۴۸)

در ازل رفتم به سیرِ کعبه، دیاری[6] نبود
آمدم در دیر راهب بود و بیکاری[7] نبود

کفر و دین در کعبه و دیر از ازل بودند لیک
صلح و جنگی بر سرِ تسبیح و زناری نبود

در سبکروحی مثل بودند طاعت پیشگان
از مصلّیِ ریا بر دوشِ کس باری نبود

سیرِ کوی زاهدان کردم، چها دیدم مپرس
هیچ سر بی کوبشِ سنگی و دیواری نبود

باز کردم دیده را دُزدیده در بازارِ مجاز
مشتِ[8] زاغی بود و دستانی و جز خاری نبود

---

[1] ن ارمغان شیراز ـ که سازی / دیگر همه نسخه‌ها مثل ۱، ۵، ۳۵ = به عزت [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بایدش چون من مسیحا بود ؛ ن ۱۰ = بایدم چون او مسیحا بود [3] ن ۳ = مشربت / ن ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دانشت [4] ن ۳ = عشق / ن ۳ = ناز / ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = راز [5] ن ۱۰ = طوف / ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره = سیر [6] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = دیاری / ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = بیکاری [7] ن ۳، ۹، خلاصه، گنج سخن = بیکاری / ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = بیکاری [8] ن ۹ = چند / ن ۱، ۳۶، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مُشت.

Marfat.com

در تماشا گاهِ حسن اہلِ نظر بودند جمع
دیدہ ہا بکشودہ و محرومِ دیداری نبود

بر سرِ خم رفتم[1] و اہلِ خراباتِ مغان
اوّلین جوشِ خمِ می بود و ہشیاری نبود

دشنہ می خایید شریانِ وفاداران دلی
الامانی برنیامد، بانگِ زنہاری نبود

از لبِ ہر ذرہ ام خونِ انا الحق می چکید
طعنۂ نامحرم و اندیشۂ داری نبود

عشق بود امّا دلِ خود می گزید و جانِ خویش
بود بیماری دلی ممنونِ تیماری نبود

عشق اگر غم داد و جان و دلِ ستد عیشش کمن
بیعِ اوّل بود و آشوبِ خریداری نبود

نیک سنجیدیم در میزانِ وحدت حسن و عشق
بود فرقی درمیان ولیک بسیاری نبود

ہمچو[2] لذّت در شدم در ریشۂ دلہاریش
راست گویم چون دلِ من چاشنی زاری نبود

داستانِ مستیِ[3] عرفی و دعویہای او
این زمان گویا[4] برآمد در ازل باری نبود

(۴۹)

عشق اگر مرد است مردِ تاب دیدار آورد
ورنہ چون موسیٰ بسی آورد و بسیار آورد

تا فریبد ابلہان را از متاعِ روی دست[5]
آسمان پیش از تو یوسف را ببازار آورد

جان بہ زخمِ ناوکی دادم کہ شکرِ لذّتش
در قیامت بر سرِ مویم شکر بار آورد

بسکہ زخمِ غمزہ اش خوردم زمینِ شہدم
خرمنِ خنجر بجای بوتۂ خار آورد

کافری دان عشق را کز شغلِ من گردد رہ
گردنِ روح القدس در قیدِ زنّار آورد

مگذر[7] از دارالشفای عشق کز بہر علاج
ہر نفس آید مسیح این جا دو بیمار آورد

مو بہ مویم دوست شد ترسم کہ اہتیلای عشق
یک انا الحق گوی دیگر بر سرِ دار آورد

---

[1] ن ۱۷ = از ؛ دیگر نسخہا = و [2] ن ۱۷ = ہرچہ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہا = ہمچو [3] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = مستی ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱ = ہستی [4] ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = درآمد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = برآمد [5] ن ۳، ۵، ۱۰ = دوست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = دست [6] ن ۱، ۵، ۸ = اینجا ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = آنجا [7] ارمغان شیراز = بگذر ؛ ن ۵، ۳۵ = مگذر۔

Marfat.com

ای که عرفی را مسلمان خوانده‌ای او را بکاو
تا به کفرآبادِ دل بتهای پندار آورد

(۵۰)

دردکیشان همه ناموس کشِ کیشِ هم اند — غمگساران همه ناسورکنِ[1] ریش هم اند
صبح تا شام گدای هم و شب تا به سحر — شکر در یوزه گذارِ دلِ درویش هم اند
زان به صورت نه شتابند به آمیزش هم — که به خلوت گهِ معنی همه در پیش هم اند
دست ازین جمع پریشان نه گذاری[2] کایشان — همه بیگانهٔ خویش اند ولی[3] خویش هم اند
کفر و دین را ببر از یاد که این فتنه‌گران — در بد آموزیِ ما مصلحت اندیش هم اند

عرفی این نکته به مجموعهٔ احباب نویس
که محبانِ وفا تازه کنِ ریش هم اند

(۵۱)

تشنه ام،[2] رطل گران خواهم گزید — آتشِ[5] آتش نشان خواهم گزید
آنچه بگزینم نگیرند[6] ار ز من — انعاشِ ابلهان خواهم گزید
جنت ار عرضِ متاعِ خود دهد[7] — آنچه نستانند ازان خواهم گزید
گر به خون خوردن دهندم اختیار — خونِ گنجِ شایگان خواهم گزید
نفس اگر یوسف شود[8] در نیکوی — گرگِ یوسف را برآن[9] خواهم گزید
در وجود آزارِ دل بگزیده ام — در عدم آرام جان خواهم گزید
گفته بودم چون به دنیا در شوم — برتر از ملکِ گیان خواهم گزید

---

[1] ن ۳۶ = غمگساران همه ناسورکن ؛ خلاصه = نمکِ مرهم وناسورکنِ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیره = غمگسارهم وناسورکنِ [2] ن ۱۱ = بنمایی ؛ ن ۱۷ = بگذاری ؛ ن ۶، ۸ = گذاری ؛ ن ۱، ۵، ۳، ۱۰، ۳۵ = نگذاری [3] ن ۲ = دیگر همه نسخه ها = دلی [4] ن ۳، ۹ = آتشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = آتش [5] ن ۱۰ = آتش آتش نشان ؛ ن ۵۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = آتش آتش نشان [6] ن ۳، ۵، ۹ = نگیرند ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = بگیرند [7] ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۲۹ = بستانم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نستانند ؛ ن ۱۰ = بستانند ؛ ن ۹، ۳۶، خلاصه = نستانم [8] ن ۱۰، ۱۲، ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شود [9] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رایگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰ = بجان ؛ ن ۶، ۹ = بران۔

Marfat.com

این ندانستم که از بختِ زبون
آنچه عرفی خواهد آن خواهم گزید

(۵۲)

ذوقِ در خاک تپیدن اگر از دل برود — تا ابد کشتهٔ ناز از پیِ قاتل برود
بوداع[۸] که مرا می بری ای دل، بگذار[۱] — که بمیرم[۲] من و جان از پیِ محمل برود
بحرِ عشق است و به هر گام هزاران گرداب — این نه بحریست که کشتی[۳] سوی ساحل برود
گر به میرم منما چهره به من روزِ وصال — حسرتِ روی تو حیف است که از دل برود
آید انگشت گزان روزِ جزا در محشر — آنکه ابله به جهان آید و عاقل برود
چارهٔ[۴] کار ز تدبیر نیاید هیهات — کو رسولی که برِ جادوی بابل برود
گر بمانم[۵] قدمی آن کند از جذبهٔ شوق — که دل دوست به دنبالهٔ محمل برود

تا به زانو به گِل از گریه فرو شد عرفی
در چنین گریه کند تا مژه در گِل برود

---

۱ ن ۱۷ = مگذار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بگذار ۲ ن ۹ = بمانم ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = بمیرم ۳ ن ۳، ۱۱، ۳۵ = کزو کشته به ساحل ؛ ن ۵ = کزان کشته به ساحل ؛ ن ۱۷ = کزو تخته بساحل ؛ ن ۶، ۱۰ = که کشتی سوی ساحل ؛ ن ۹ = که کشتیش بساحل ۴ این شعر در نسخهٔ ۹، ۳، ۳۶ یافته شد ۵ این بیت تنها در ۹، ۲۹، ۳۶ یافته شد ۶ ن ۹ = فضل ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۳، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = قفل ۷ ن ۳ = خون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = لخت ۸ ن ۳، ۹، ۱۷ = بوداع ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = بوداعی ۔

Marfat.com

(۵۳)

کنون که دیده خریدیم با غها گم شد — شکست توبه، شراب از ایاغها گم شد
برای گم شدگان صد سراغ حاضر بود — مرا چو نام برآمد سراغها گم شد
به راهِ باد نشاندیم صد هزار دماغ[۳] — چو بوی دوست برآمد دماغها گم شد
ستیزه[۴] که کند با عنایت آمیزش؟ — که در حلاوتِ الماس داغها گم شد
به شاخِ سنبلِ زلفی دلم نشیمن کرد — که زیرِ سایهٔ برگیش[۵] باغها گم شد
بروزگارِ من ای شمعِ آفتاب مخند — که در سیاهیِ روزم چراغها گم شد

رسید محملِ عرفی به آستانِ بهشت
ز عیش خانهٔ جنّت فراغها[۶] گم شد

(۵۴)

سرم ز وصلِ نهالی[۷] بلند خواهد شد — زمانه از گل و خس نخلبند خواهد شد
کسی که نوحه نه کردی به ماتم دلِ تنگ — حریصِ زمزمهٔ زهرخند خواهد شد
مراد بر اثرِ غیر گو مران بشتاب — که باز طالعِ ما ارجمند خواهد شد
به حیرتم ز غزالِ رمیدهٔ مقصود — که صیدِ این دلِ کوته کمند خواهد شد
گلوی غیر نماید وداعِ شربتِ کام — که ناگوارتر از زهرِ پند خواهد شد
لبم دهد مگسانِ امید را مژده[۸] — که زهرخندهٔ ما نوش خند خواهد شد

۱ن ۳، ۱۰ = طلب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = طرب ۲ ن ۹۵ = بنا مد شاهراه غم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = بناهم در زمین غم ۳ ن ۸، ۳۵ = دوست ؛ ن ۵، ۱۰، ۱۷ = باد ؛ ن ۱، ۲، ۳ - باغ ۴ ن ۱، ۵، ۳۵ = برگشِ ایاغها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = برگیش باغها ۵ ن ۶ = چراغها ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ ودیگر نسخها = فراغها ۶ ن ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نهانی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۳۵ = نهالی ؛ ن ۳، ۶، ۸ = نهال ۷ ن ۶ = ومژ ؛ دیگر همه نسخها = مژده - ۸ این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد -

Marfat.com

زعودِ قافیہ غم نیست درمیانِ غزل که یار چون بہ پسند و پسند خواہد شد

بیا کلیم کہ آن آتشی کہ می طلبی
زطورِ سینۂ عرفی بلند خواہد شد

(۵۵)

مجنونِ تو ہر دم روشِ تازہ نسازد بدنامیت آرایشِ آوازہ نسازد
اجزای مرادم ہمہ جمع آمد و امّید کش نازِ تو بی بہرہ زشیرازہ نسازد
مستِ تنگ حوصلہ و ہمّت ساقی در بادہ زند جام و بیاندازہ نسازد
چاکم بہ دل افگن کہ نہ نیکوست کہ شاہی معمور کند شہری و دروازہ نسازد
در بزمِ وی ای دل مکن افغان کہ کس آنجا بانغمۂ بی شعبہ و آوازہ نسازد
جمّازہ بناز کہ فلک جلوۂ لیلیٰ آرایش ہر محمل و جمّازہ نسازد
نازم بہ صفای مہِ کنعان کہ زلیخا گر غیرتِ حوراست کہ بی غازہ نسازد
مرہم بہ ازان داغ کہ در حالتِ بہبود ہمسایگیِ داغِ تواش تازہ نسازد

عرفی بکش این جام و بیاسا کہ نہ عیب است
گر تشنہ لبی چون تو بہ خمیازہ نسازد

(۵۶)

حدیثِ عشقِ جانفرسا مگویید بدآنید این سخن، امّا مگویید
متاعِ من نمی ارزد بتاراج حکایت با من از یغما مگویید
بہ طورِ ما نگنجد منعِ دیدار ولی این راز با موسیٰ مگویید

لہ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رشیشہ دلِ عرفی ؛ ن ۲، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = زطورِ سینۂ عرفی ؛ ن ۱۱ = کنون زسینۂ عرفی لہ ن ۱۰، ۱۷ = مستِ تنک حوصلہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست و تنک حوصلہ لہ ن ۱۰ = بانغمہ و باشعبہ و اندازہ ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = بانغمۂ بی شعبہ و اندازہ لہ این بیت شامل نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷ = ہست ولی در دیگر نسخہ ہا وجود ندارد لہ ن ۱۰، ۱۲ = بدانید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بدزدید ؛ ن ۱۷ = بورزید ؛ ن ۱۱ = بدردان۔

Marfat.com

چو ناحق کشتگان او شمارند[1] بجنّ زخم او کز ما مگویید
قیامت را زپی هشتیم و رفتیم دگر افسانهٔ فردا مگویید
چه باشد جان فشانی این حکایت زدست و آستین ما مگویید

نشانی از دل عرفی نیاورد
دگر غم را جهان پیما مگویید

(۵۷)

خوش آن محفل که از گرمی شرابم رو بسوزاند بهر جانب که غلطم داغِ من پهلو بسوزاند
میا در باغِ مارضوان که نخل آرای این گلشن بهر جانب که رو آرد نسیمش رو بسوزاند
بنم گر با ترنّم آشنا گردد درین مستی صدآتش خانه از یک نعرهٔ یاهو بسوزاند
زمهر ای عافیت زانو نه رنجانی که از گرمی سرِ شوریدهٔ من عشق را زانو بسوزاند
اگر یک دم نفس در دل نگهدارم زهر مویم جهد برقی که چندین خانه از هر سو بسوزاند

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کز پسِ مردن
مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

(۵۸)

دلبران نی دل به ناز و عشوه[2] غافل میبرند می کشند از عاقلان[3] صد رنج تا دل میبرند
کشتگانِ غمزهٔ معشوق در روزِ جزا جمله غیرت بر قبولِ کارِ قاتل میبرند
نگسلی از کاروانِ کعبهٔ دل گر شتاب می گذارندت به خاکِ[5] عجز و محمل میبرند
هر کجا شمع است، روشن می کنند از بهرِ بزم شمعِ جان هرگاه روشن شد ز محفل میبرند

---

[1] ن ۹ = شمارید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = شمارند [2] ن ۹ = (پاورق) = چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی ؛ ن ۳، ۹ = چنان با نیک و بد عرفی بسر برکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷ = چنان با نیک و بد عرفی بسر کن ؛ ن ۱، ۵ = چنان با نیک و بد عرفی تو سر کن [3] ن ۱ = عشق ؛ همه نسخه های دیگر = عشوه [4] ن ۱۷ = عاشقان ؛ ن ۸، ۱۱، ۲۵ = عاقلان ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = غافلان [5] ن ۲ = بحال عجز تا دل می برند ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۵ = بخاکِ عجز و محمل می برند.

Marfat.com

گرچه ارباب تعلق[1] وقفِ طوفان اند لیک
رخت اگر کمتر بود کشتی به ساحل می برند

زحمتِ[2] اصحاب[3] دیر از کعبه جویان برتر است
ره به سر[4] طی می شود تا پی به باطل[5] می برند

با سبکروحان کن آمیزش که چو ماندی ز راه[6]
بارِ غم بر دوشِ دل منزل به منزل می برند

فتنه شو بر اهلِ دل عرفی که از حسنِ قبول
مرده را جان می دهند و زنده را دل میبرند

(۵۹)

نه رنجم گر ببالینم مسیحا دیر می آید
که می داند که آن بیمار از جان سیر می آید

خرد همدوشِ عشق آید به میدان ده چه ظلمات است این
که روباهِ مزوّر همعنانِ شیر می آید

شهنشاهی به ملکِ دلبری در تر کتاز آمد
که چترِ[7] نورِ حسنش مهر و مه در زیر می آید

نمک سایی کن ای عشق از برای زخمِ بیدردان
که زخمِ[8] ما نمک سود از دمِ شمشیر می آید

منم آن مست عرفی کز لبِ شیرین طرازِ من
ترنّم زود می رنجد تبسّم دیر می آید

(۶۰)

بندهٔ دل شوم که او خونِ فراغ می خورد
خدمتِ درد می کند نعمتِ داغ می خورد

طوبیِ خلدِ عافیت می نه خرم به مشتِ خس
زانکه تذروِ این چمن طعمهٔ زاغ می خورد

از چمنی نمی برد میوهٔ برگزیده یی
آنکه وظیفهٔ ثمر از همه باغ می خورد

این چمنِ محبت است الحذر ای بهشتیان
بوی گلِ بهشتِ ما مغزِ دماغ می خورد

---

[1] ن ۱۰ = یقین خود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = تعلّق [2] ن ۸ = نعمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = زحمت [3] ن ۱۰ = اصحاب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = حجّاج ؛ ن ۴ = رحمتِ ایزد ز دیر و کعبه جویان برتر است [4] ن ۱۰ = به سرّ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = ره بسی [5] ن ۱، ۵ = منزل ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ = باطل [6] ن ۱ = براه ؛ ن ۵، ۸ و دیگر نسخه ها = زراه [7] ن ۹ = که نور طلعتش را ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = که چتر نور حسنش [8] ن ۳ = ریش ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیره = زخم [9] اشاره به طرفِ یک رسمِ هندوان باشد۔

Marfat.com

بی ادب است موسیم ره مدہش بہ طورِ عشق[1] کو لبِ شعلہ می گزد خونِ چراغ[2] می خورد
می[3] نخورد کباب ہم آنکہ بذوقِ آرزو کاسۂ زہر می کشد سینۂ داغ[4] می خورد
عرفیِ تشنہ را زمن مژدہ کہ گرنہ[5] ایستد
آبِ حیات در کفِ[6] خضرِ سراغ می خورد

(۶۱)

حرم جویان دری را می پرستند فقیہان دفتری را می پرستند
گروہِ زشت خویند اہلِ دانش[7] کہ زیب و زیوری را می پرستند
مبر غیرت کہ عشاقِ مجازی زخود ناخوشتری را می پرستند
عجب دارم زدینِ اہلِ عصیان کہ دامانِ تری را می پرستند
ازان دعویٰ بہ شیخ و برہمن ماند کہ ہریک داوری را می پرستند
برافکن پردہ تا معلوم گردد کہ یاران دیگری را می پرستند
نہ اہلِ درد شد عرفی کہ این جمع
گرامی گوہری را می پرستند

(۶۲)

دلِ ما را بفسونِ جادوی بابل نبرد ہرکہ از[8] بہرِ وفا جان ندہد دل نبرد
گرکشی[9]، رنگِ وفا می شکند ورنہ بحشر دستِ ما آبِ رخِ دامنِ قاتل نبرد
بیخودی راہ بنماید بتو مجنونِ ترا ہرگز[10] از بانگِ جرس راہ بہ محمل نبرد
بحرِ غم جملہ کنار است گر از خود گذری کشتیِ اہلِ فنا منّتِ ساحل نبرد

---

[1] ن ۲، ۳، ۱۳، ۲۹، ۳۶ = خود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ ن ۳۵ = حسن [2] ن ۱۰ = خون چراغ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = شمع و چراغ [3] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۲، ۸، ۹، ۱۳، ۲۹، ۳۵ یافتہ شد [4] ن ۳۰ = ناخ ؛ ن ۱۷، ۲۹ = داغ [5] ن ۲، ۹، ۳۶ = گرنہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گربہ ؛ ن ۱۷، ۲۹ = گریہ [6] ن ۹ = لب ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = کف [7] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دنیا ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰ = دانش [8] ن ۱۰ = او ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = از [9] ن ۱، ۱۰ = گرکسی ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = گرکشی [10] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ہرگز از بانگِ جرس ؛ ن ۱۷ = ہرکہ را بانگ جرس ن ۳، ۹ = ہرکہ از بانگِ جرس ۔

Marfat.com

هر که اندیشۂ او چشمۂ کوثر نشود[1] — پی به شیرینیِ آن شکل و شمایل نبرد
دمِ شمشیر بود رهگذرِ عشق ولی — هر که این ره نه رود پی بدرِ دل نبرد
سینه خالی مکن ای درد که مردِ رهِ عشق — گر سبکبار شود، راه[2] بمنزل نبرد
همه عدل است و جزا بر من و فاعل دگری — عقلِ کل راه به این نکتۂ مشکل نبرد
عازمِ هیچ غم آباد نگردد غمِ عشق[3] — که مراد ست در آغوش حمایل نبرد[4]

عرفی آن شمع بر افروز به محفل کورا
خجلتِ جلوۂ خورشید ز محفل نبرد

(۶۲)

چون عشقِ بُت ز کعبه بدیرم حواله کرد — تسبیح شکر گو شد و ناقوس ناله کرد
بر آستانِ دیر نهادیم روی گرم — هر ذرّه صد معامله با رنگِ لاله کرد
آبِ حیات چون طلبد کس که بختِ ما — این زهر هم بخونِ جگر در پیاله کرد
آن نعمتی که دوزخ انسان کامران بود — در خوانِ عشق دستِ منش یک نواله کرد
مجموعه سازِ عشق الم نامۂ مرا — ناخوانده برد و خاتمۂ صد رساله کرد

تیغی که تافت رُو ز جگر گوشۂ خلیل
امروز عشق بر سرِ عرفی حواله کرد

(۶۳)

مرا دردیست کز داروی راحت بیش میگردد — فلک بیهوده بر گردِ دکانِ خویش میگردد
ببین کز نشترِ مژگانِ او بختم چه پیش آورد[5] — که موی بسترِ سنجاب بر من نیش میگردد
بنوعی دیده ام از گریۂ بسیار نازک شد — که گر بر لاله و ریحان گشایم ریش میگردد[7]

---

[1] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نکند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = نشود [2] ن ۶، ۱۰ = راه ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بار
[3] ن ۱۰ = غمِ عشق ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۱۷ = غم دوست [4] این بیت در ن ۱، ۵، ۳۵ نیافته شد [5] ن ۱۰ = برافروز ؛ ن ۶، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹ وغیره = درآورد [6] این شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۶ = سوسن و نسرین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = لاله و ریحان ؛ ن ۱۷ = لاله و گل می ؛ ن ۳۵ = لاله و ریحان [8] ن ۹، ۳۶ = آرد ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = آورد -

Marfat.com

دلِ کم گشته ام گویا دگر در سینه باز آمد — که چون صفهای مورم درد و غم در پیش میگردد
فلک چندان تنک مایه ست با این گرم بازاری — که یک جو عافیت گز نخشدم درویش می گردد

ندانم عرفی این غم دوستی را از کجا آورد
که از دنبالهٔ غمهای بیش از بیش می گردد

(۶۵)

نخورم زخم دران کوچه که مرهم باشد — نه شوم کشته دران شهر که ماتم باشد
خجل آن کشته که چون تیغ کشد غمزهٔ دوست — احتیاجش به دمِ عیسیِ مریم باشد
گفتگو های حکیمانه نپالاید[1] عشق — وا گذارید[2] که این نکته مسلّم باشد
عقل را کرده ام از مغلطه خاموش بلی — صرفهٔ بی ادب آن است که ملزم باشد
نیم جو درد[3] به کس ندهم و این هم هنر است — ای خوش آن بخل که آلایشِ حاتم باشد

عرفی از گریه نیاساید و طوفان برخاست
جم و کی نیست که او را غمِ عالم باشد

(۶۶)

خم به جوش آمد[5] بگو چون توبه اکنون نشکند — توبه یی کز بی شرابی کرده ام چون نشکند
در چمن هرگز نه کرد[6] آن سرو قامت جلوه یی[7] — کز خجالت باغبان صد نخلِ موزون نشکند
بر دهانش زن گر آرد نامِ همت بر زبان — تشنه یی کو جامِ جم بر فرقِ جیحون نشکند
گر دهم جامی به عشّاق از شرابِ شوقِ دوست[8] — بوی لیلیٰ گر بر آید رنگِ مجنون نشکند

در بیانِ شعر عرفی وقتِ آن خوش کز حسد
لفظ را بر لب پیچد شان مضمون نشکند[9]

---

[1] ن ۹ = آموخت ؛ ن ۴ = دارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آورد [2] ن ۳۵ = نپالاید ؛ ن ۱، ۵ = بیالا
ن ۳، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نیالاید [3] ن ۱۷ = بگذارید ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ ہمہ نسخ = واگذارید [4] ن ۳، ۱۷ = نیم جو درد
ن ۹ = نیم خورد تو ؛ ن ۶ = نیم جوزر [5] ن ۱۲ = آید ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۸ وغیرہ = آمد [6] ن ۱۰ = گشت ؛
۱، ۵ = کرد [7] ن ۱۰ = جلوه گرد ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = جلوه یی [8] ن ۶ = ذوق دوست ؛ ن ۵ = درد خو
ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ = شوقِ دوست [9] ن ۲، ۵، ۱۱، خلاصہ = بشکند ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = "نشکند" ردیف اس

Marfat.com

(۶۷)

بیا که در چمنِ انتظار آب نماند — جمالِ شاہدِ امّید در نقاب نماند
زبسکه چشمۂ امّید نم نداد برون — فریبِ تشنہ لبان نیز در سراب نماند
کدام مسئلہ عشقِ تو[1] در میان افگند — که عقلِ معرفت آموز[2] در جواب نماند
عنایتی تو چناں زد صلای معموری — که در دیارِ محبّت دلِ خراب نماند
تہِ پیالۂ حسنِ ترا مہ کنعاں — چنان کشید که رشحی به آفتاب نماند
ہدایتی، که ز تدویر امّتانِ عناد — امیدِ معرفت آموزی از کتاب نماند
زبس ملالِ طراوت گدازِ محرومی — عروسِ صبرِ مرا حالتِ شباب نماند

بده به دستِ عنایت عنانِ عرفی را
مبین که نیم قدم در رہِ صواب نماند

(۶۸)

ہجرانِ شبِ تارِ ما ندارد — غم عقدۂ کارِ ما ندارد
ما جان به ہوای گل فشانیم — گل میلِ کنارِ ما ندارد
گر عزمِ سفر کند خوشش باد — جان طاقتِ بارِ ما ندارد
فردوس شراب دارد امّا — پیمانہ گسارِ ما ندارد
ہر کس که رہینِ حرف و صوت است — پیغامِ نگارِ ما ندارد
ساقی می ناب دارد، امّا — در خورد خمارِ ما ندارد
از بسکه رمیده ایم و ترساں — غم ذوقِ[3] شکارِ ما ندارد

عرفی نه ز دوست دشمنان است
امّا غمِ کارِ ما ندارد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عشق تو ؛ ن ۹ = شرعِ تو [2] ن ۹، ۳۵ = افروز ؛ ن ۱، ۵ = آموز [3] ن ۶ = میل ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = ذوق ۔

Marfat.com

(۶۹)

ما کسی را نہ شناسیم کہ غم نشناسد
ہست بیگانۂ ما ہر کہ الم نشناسد

من و آن غمزہ کہ چون تیغ برآرد ز نیام[1]
طایرِ بتکدہ و مرغِ حرم نشناسد

دردم این است کہ با این ہمہ حسن آن دلخواہ[2]
شیوہ ہا را ہمہ یار است دلم نشناسد

یارب آن کس کہ نہد تہمتِ شادی بر من
تا ابد کامِ دلش لذتِ غم نشناسد

ما شہیدانِ شہادت گہِ عشقِ ازلیم
زخمِ ما مرہم و الماس ز ہم نشناسد

شرم باد از صنم آن برہمنی را کہ اگر
در حرم دیدہ گشاید بہ صنم نشناسد[3]

دلِ عرفی بود آسودہ ز ہر بود و نبود
در جہانی کہ وجود[4] است عدم نشناسد

(۷۰)

در چمن حور وشان انجمنی ساختہ اند
چشمِ بد دور بہشتی چمنی ساختہ اند

نہ نشیند دلِ این طایفہ در قصرِ بہشت
کہ بہ معمورۂ دلہا وطنی ساختہ اند

چون بسنجند بہ فرہاد مرا یا مجنون
کہ بیاریچۂ ہر یک سخنی ساختہ اند

ای برہمن بنگر معبدِ صوفی و ریا
کین طرف نیزبت و برہمنی ساختہ اند

حلّہ ہا سوختہ اند اہلِ بہشت از غیرت
تا شہیدانِ تو گلگون کفنی ساختہ اند

تیرِ آن غمزہ حلال است، ولی جمعی را
کہ ز دل جامہ و از جان بدنی ساختہ اند

حذر از انجمنِ عشوہ نمایان کایشان
عالمی سوختہ و انجمنی ساختہ اند

دل خرابِ[5] غمِ او بود کہ در شہرِ وجود
آمد آواز کہ جانی و تنی ساختہ اند

لذتِ شعرِ تو عرفی بہ ہمہ عالم گفت
کہ ترا مایلِ شیرین دہنی[6] ساختہ اند

---

[1] ن ۱۰ = نیام ؛ دیگر نسخہا بشمول ا ' ۵ = میان [2] ن ۱۰ = وجودش ز عدم ؛ ن ا ' ۵ ' ۳۵ و دیگر نسخہا = وجود است عدم [3] ن ۴ ' ۵ ' ۱۷ ' ۳۵ = شہید ؛ ن ۲ ' ۹ ' ۱۰ = خراب [4] ن ۱ ' ۲ = سخنی ؛ ن ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۷ دخیرہ = دہنی [5] ن ۱۷ ' ۳۵ = دلجو ؛ ن ا ' ۵ ' ۸ = دلخواہ [6] این دو بیت تنہا در ا ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ یافتہ شد۔

Marfat.com

(۷۱)

ز فتنه‌یی دل و جانم پیاله در[1] دست اند — که ناز و عشوه ز تاثیرِ صهبتش مست اند
چگونه می به میان آورم درین مجلس — که باده حوصله سوز است و جمله بدمست اند
کدام بزم نه چیدم که تنگ حوصلگان — بوی می که شنیدند شیشه نشکستند
مگو[2] به تجربه جامی بده که نشنودم[2] — که شیشه‌یی که شکستند باز پیوستند
هلاکِ صحبتِ رندانِ[3] بی شر و شورم — که بوی می نه شنیدند و تا ابد مستند
زنند[3] طعنه به محشر بهشت جویان را — که این گروه رعایای همّتِ پست اند

بیا به دیرِ مغان آبرو مبر عرفی
که از برون[5] و درون در بروی ما بستند

(۷۲)

عصمت از لعلِ لبت گردِ هوس میگردد — قند مفروش که سیمرغ مگس می گردد
ناله‌یی می کشم از دردِ تو گاهی لیکن — تا به لب می رسد از ضعف نفس می گردد
در بهاران همه کس همدمِ مرغِ چمن است — دلِ من هم نفسِ مرغِ قفس می گردد
بندهٔ عشقم و آیینِ دیارش کانجا — در بدر شعله ز دنبالهٔ[6] خس می گردد

از قبول است نه از حیله که عرفی همه شب
می کشد باده و همراهِ عسس می گردد

(۷۳)

---

[1] ن ۲، ۶، ۸ = برون ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ وغیره = در [2] ن ۱، ۵ = نشنیدم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰ وغیره = نشنودم [3] ن ۱، ۵، ۸ = یاران ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۱۷ = رندانِ [3] ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸ = زنند روز جزا طعنه تا امیدان را ؛ ن ۳، ۱۰، ۳۴ = زنند طعنه به محشر بهشت جویان را [5] ن ۱، ۵ = که از درون و برون ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ وغیره = برون و درون [6] ن ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۹ = به دنبالهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۲ وغیره = ز دنبالهٔ [7] ن ۵ = مگو ؛ ن ۲۵ = بگو۔

Marfat.com

این[1] صفا حسن و محبت زهم[2] اندوخته اند
این[3] دو شمع است که از یک دگر افروخته اند

عشوه و ناز و تغافل که بریزد[4] ز بتان
شیوه هائی[5] است که از هم دگر آموخته[6] اند

ما فرورفته به بحرِ غم. بی پایانیم
جامهٔ ما نه به اندازهٔ ما دوخته اند

رفعِ لب تشنگی از شعله نه کردست کسی
مگر آن جمع که در آتشِ دل سوخته اند

بندگانِ تو که در عشق خداوندانند
دو جهان را به تمنای تو بفروخته اند

عرفی آنانکه ز تحقیقِ مسایل مستند
خونِ دل[7] خورده وزان چهره برافروخته اند

(۷۴)

فتادگان سرِ خود[8] را به خاکِ پا بخشند
به جان خرند شهادت که خون بها بخشند[9]

خدا گواست که گر جرم ما همین عشق است
گناهِ گبر و مسلمان به جرمِ ما بخشند

مریضِ عشق به زنجیر بند نتوان کرد
دران دیار که بیمار را شفا بخشند

به راهِ عفوِ گناه از پیِ رعایتِ عدل[10]
جزای خویش دهندت ز شرمِ ما بخشند

نظر ز ننگ به دزدد گدای کوچهٔ عشق
ازان متاع که در سایهٔ هما بخشند

چه مایه شکرِ مروّت کنیم اگر زهّاد
خطای ما به زبردستیِ قضا بخشند

زردیِ[11] عذر چه غم چون جزا بود ترسم
که عذرِ ما نه پذیرند و جرمِ ما بخشند

به اهلِ فیض نشین در حریمِ گلشنِ عشق
که گر نسیمِ صبا خوش کنی صبا بخشند

---

[1] ن ۹ = از ازل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = این صفا ؛ ن ۱۰ = این وفا [2] ن ۹ = بہم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ وغیرہ = زہم [3] ن ۹ = دو چراغ اند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = این دو شمع است [4] ن ۹ = بریزد ؛ ن ۱۰ = بریزند بتان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸ = ندارد پایان [5] ن ۹ = شیوه هایی ست که از هم دگر ؛ ن ۱، ۵، ۳ و دیگر نسخه ها = شیوه ها را همه گویی زهم [6] ن ۴ = اندوخته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = آموخته [7] ن ۱، ۵، ۸، ۳ = هم ؛ ن ۲، ۲۹ = خود ؛ ن ۳ = دل [8] ن ۴ = چو سرِ خود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = سر خود را [9] ن ۱۰ = ن ۱، ۵، ۳۵ = کر [10] ن ۱، ۵ = بذل ؛ ن ۶، ۱۱ = دل ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عدل [11] ن ۲، ۳ = زروز عذر ؛ ن ۱، ۹ = زردیِ عمر ؛ ن ۴، ۸، ۱۰ = زردیِ عذر۔

Marfat.com

چه خواهی ای فلک از اهلِ دل شکنجه بس است — عطیه‌ها که پذیرفته اند وا بخشند
نخست گوهرِ خویش آیدش به چنگ اگر — کلیدِ گنجِ گدائی به بادشا بخشند
دعای بی اثری دارم و هزاران جرم — مگر مرا به تهی دستیِ دعا بخشند
بضاعتی بکف آور که ترسمت فردا — به خوی فشانیِ پیشانیِ حیا بخشند

امید هست که بیگانگیِ عرفی را
بدوستیِ سخن های آشنا بخشند

(۷۵)

گر درِ عشق زنی ، تابِ ملامت باید — دلی آمادهٔ آشوبِ قیامت باید
در قبولِ نظرِ عشق هزاران شرط است — اوّل از عافیتِ رفته ندامت باید
تا یکی شاهدِ معنی بکشد بندِ نقاب — عمرها بر درِ اندیشهٔ اقامت باید
حسنِ سلمی نه تماشاگهِ هر بوالهوس است — چشمی از دیدنِ جزوی بسلامت باید
طاقتِ سایه نداریم چه اندیشه کنیم — پنجه در پنجهٔ خورشیدِ قیامت باید

عرفی از زمزمه ثابت نشود دعویِ عشق
همه صاحب نظر انیم ، علامت[1] باید

(۷۶)

در[2] محبت لبِ خشک و دلِ تر می خندد — مست و مخمور درین بزم شکر می خندد
اهلِ دل خنده زنانند و نمی بینند کس — لبِ این جمع به آیینِ دگر می خندد
ای کلیم آتشِ ایمن گلِ مقصود تو نیست — به تمنّای محالِ تو شجر می خندد
مست[3] با سوزِ تو شوقی که شهیدِ ستمت — بدنش مضطرب افتاده و سر می خندد
ذوق[4] ناکامیِ ما را ز دعا یاب که هست — گریه آلوده و بر سعی[5] اثر می خندد

---

[1] ن ۱، ۵، ۹ = ملامت ؛ ن ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۷ = علامت [2] ن ۲۲ = محتسب بالبِ خشک و دلِ تر می خندد ؛ ن ۱۲، ۱۷ = از محبت لبِ خشک و لبِ تر می خندد ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در محبت لب خشک و دلِ تر می خندد ۔
[3] این دو شعر و شعرِ آینده تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [4] ن ۸، ۳۵ = ناز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = سعی ۔

Marfat.com

آبِ شمشیرِ غمت آن فرح انگیزی است — که شہیدِ تو زلب تا بہ جگر می خندد
دیدہ از شاہدِ امّید فرو بند و ببین — کہ لبِ شام بہ صد ذوقِ سحر می خندد
کم مباد آب و ہوای چمنِ ما کہ درو — گلِ پژمردہ بہ از لالۂ تر می خندد
دلِ عرفی بود آن مرغِ خزان[1] پروردہ
کہ بہ حبسِ قفس و بستنِ پر می خندد

(۷۷)

کہ دست در خمِ می زد کہ خونِ ما جوشید — کہ برفروخت کہ در[2] چشمِ ما حیا جوشید
ہزار آبلہ از ہر نفس فرو[3] ریزد — چنین کہ از تہِ دل تا لبم دعا جوشید
چنان ملامتِ واعظ[4] مرا پریشان کرد — کہ عذرِ معصیتم از لبِ قضا جوشید
براہِ عشق کسی گرم رو بود، کہ اگر — قدم نہاد بہ الماس جای پا جوشید
ترانہ یی کہ چمن را بہ خونِ گرم گرفت — کہ تا گذشت برو سینۂ صبا جوشید
کرشمہ کہ بر اصحابِ درد عرفی تاخت[5]؟
کہ خونِ گرمِ شہیدانِ ہزار جا جوشید

(۷۸)

کرشمہ دست در آغوش نوشخندِ تو باد — غبارِ فتنہ سراسیمۂ سمندِ تو باد
دمی کہ آتشِ حسنِ تو شعلہ خیز شود[6] — ہزار مردمکِ دیدہ ام سپندِ تو باد
سری کہ حلقۂ فتراکِ دوست می افتد — مروتست کہ گویند در کمندِ تو باد
بہ مدّعی چہ دعا ہای بد نہ کردم لیک — دلم نداد کہ گویم اسیرِ بندِ تو باد
دلی کہ کام بجوید دلی کہ جان بدہد — ز خوش معاملگانِ وفا[7] پسندِ تو باد[8]

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بخون؛ ن ۲، ۹، ۱۰ = خزان [2] ن ۱۰، ۱۱، ۳۵ = در؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر [3] ن ۱۷ = برون؛ ن ۱، ۸، ۱۰ = فرو [4] ن ۱۰، ۱۱ = عرفی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = واعظ [5] ن ۱۰ = می تازد؛ ن ۹ = بارد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عرفی تاخت [6] ن ۱ = بود؛ ن ۲، ۵، ۸ وغیرہ = شود [7] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = وفا؛ ن ۱، ۵ = جفا [8] این بیت و شعرِ آینده تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد۔

Marfat.com

صباحِ عیدِ وصالم بهشتیان گویند که نوش خندهٔ مستِ زهرخندِ تو باد

خموش پی که بود چشمه زای حیرانی
به بختِ خویش دلا نوحهٔ بلند تو باد[1]

(۷۹)

دوش در دیرِ مغان بودیم وکس با ما نبود گفتگو ها رفت و تشویشِ نفس با ما نبود
رو نه کردیم از حرم یکبار در آتشکده کز حریمش دامنی خاشاک و خس با ما نبود
صد قدم رفتیم دور از کوی او در پس حجاب اضطرابِ یک نگاهِ باز پس با ما نبود
نعمتِ فردوس بر ما ریختند اما نه شد کام لذت یاب چون ذوقِ مگس با ما نبود
طایرِ قدسیم و ننشستیم از شاخی به شاخ کز هوای دل[2] دو صد دام قفس با ما نبود
عادتِ دل ما نمی دانیم کان نا آشنا[3] تا به ما بستند عهدش یک نفس با ما نبود

(۸۰)

روی گرمی کو که داغم باز بوی خون دهد مرهمی بگذارد و خونابه یی بیرون دهد
سودهٔ الماس داغم داده آمیزش به زهر مستِ لذت بی دلی[4] کو را ازین معجون دهد
گر ز بام از پنجهٔ ناز آورد لیلیٰ برون ناقه را سر در حریمِ سینهٔ مجنون دهد
مستِ نازی[5] کو که در بزمِ محبت از دلم شربتِ حیوان ستاند ساغرِ پُرخون دهد
چون لبِ فرهاد بوسد جلوه گاهِ دوست را نیم بوسی بسکه در جولانگهِ گلگون[6] دهد
من نخواهم مُرد او بیهوده زحمت میکشد لذتی کین زخم دارد صیدِ او جانان چون[7] دهد
ده چه بزمِ دلگشایست این که اهلِ درد را نالهٔ ماتم نشان از نغمهٔ قانون دهد
چون کنم ترکِ جگرخوردن که عشقِ این نغمه را چاشنی از زهر[8] بخشد پرورش در خون دهد

---

[1] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۹ = خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = دل [3] ن ۸ = دیر آشنا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = نا آشنا [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیدلی را کو ؛ ن ۲، ۹، ۱۷، ۳۶ = بیدلی کو را ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ [5] نازی کو ؛ ن ۱، ۵ = نازاو [6] ن ۱۰، ۱۱ = مجنون ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = گلگون [7] ابیات از ششم تا دهم در نسخهٔ مفدم شامل نیست [8] ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = زهر ؛ ن ۱ = زخم.

Marfat.com

ای طبیب این جا دگر گون است قانونِ علاج
شربتی فرما که ما را دردِ روز افزون دهد

این[1] تفاوت هست در مشرب نه در تاثیرِ عشق
ورنه یک می نشأه نتواند که دیگر گون دهد

کی شود عرفی دلم از گریه خالی، ور[2] شود
هر[3] مژه صد چشمه و هر چشمه صد جیحون دهد

(۸۱)

عرض کردیم به زاهد که ریا نفروشد
گفراندد ده به اسلام به ما نفروشد

گو بنه بر سرِ دل منّت و بسیار بنه
آن که بیماریِ دل را بشفا نفروشد

عاشق آن است که گر جان دهد از ناکامی
گرمیِ سینه و[4] تاثیر دعا نفروشد

حُسن آن جلوه فروش است که این مایهٔ ناز
ذوقِ یک شیوه به صد شرم و حیا نفروشد

بوی پیراهن یوسف اگر این است روا[5]
که بصد جان کرشمه به صبا نفروشد

گر فروشنده بهای مهِ کنعان داند
به متاعِ دو جهانش به خدا نفروشد

مردِ سودای محبّت بود آنکس عرفی
که دهد عیشِ ابد منت و بلا نفروشد

(۸۲)

دارم ز زخمِ غمزهٔ او لذّتی که بود
امّا نه مانده جانِ مرا طاقتی که بود

اکنون که می توان طلب نیم عشوه کرد
در دم به بین که نیست مرا جرأتی که بود

شیرین اگر ز دیدهٔ فرهاد گم شود
باور مکن که کم شود آن رغبتی که بود[6]

بگرفت[7] جان بیاری هجران زمن اجل
یعنی که هست با غمش آن الفتی که بود[8]

---

[1] در نسخهٔ ۳۶ این بیت بطور زیر است :
آن تفاوت ها ز مشرب دان نه از تاثیر عشق
زانکه یک می نشأه نتواند که دیگر گون دهد

[2] ن ۹، ۲۹ = ور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر [3] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هر ؛ ن ۲۹ = بر

[4] ن ۱۷ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = و [5] ن ۱۷ = جانِ گران مایه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = جان و کرشمه ؛ ن ۳۵ = جان کرشمه [6] این دو بیت تنها در نسخه ها ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [7] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بگرفت ؛ ن ۱۰ = نگرفت.

Marfat.com

یک مو زِ عشق گر شده کم اعتراض کن — زانرو که ماندهٔ حسن به آن حالتی که بود[1]
حرمان زحد گذشت ولی چهرهٔ نیاز — دارد[2] به آستانِ حرم نیّتی[3] که بود
از دیدنت نه مردم و نادیدنت نکشت — دردا[4] که دارم از تو چنان خجلتی که بود
نی[5] بهرِ کشتگانِ تو من بعد ازان که برد — کامِ شهیدِ نازِ تو هر لذّتی که بود

عرفی به سجدهٔ صنم افزود رغبتم
یعنی زیاده گشت مرا طاعتی که بود

(۸۳)

آن چنان زآتشِ بیداد مرا می سوزد — که ستم می گزد انگشت و بلا می سوزد
آن چنان زآتشِ رنجوریِ[6] بیمارِ ستم — شعله زن گشت که امّیدِ شفا می سوزد
نا امیدی زتو رو کرد به محرابِ نیاز — که زتاثیرِ دمِ گرمِ دعا می سوزد
دلِ گرم است مرا زآتشِ عشقت که اگر — آهِ سردی بکشم هر دو سرا می سوزد
اثرِ شعلهٔ ناکامیِ دل بین که همای — گر برو سایه کند، بالِ هما می سوزد
کی دماغِ تو معطّر کند از بوی صفا — بزمِ زاهد که درو عودِ ریا می سوزد
رو به هر سو که کنم جلوه کند شاهدِ حُسن — آن کلیم است که از شوقِ لقا می سوزد
آتشِ شوق محیطِ دلِ من گشته ولی — هر سرِ موشده داغی و جدا می سوزد

تا بروی تو شود گرم نگاهش عرفی
می گدازد زخجالت، زحیا می سوزد

(۸۴)

طریقِ دلبریِ تو مگر پری داند — که آدمی نه بدین شیوه دلبری داند

---

[1] این بیت تنها در نسخه‌ها ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دارد ؛ ن ۴ = دارم [3] ن ۱۷، ۲۹ = مُنّتی ؛ ن ۱ = نسبتی ؛ ن ۲، ۵، ۸ = نیّتی [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = افغان ؛ ن ۲، ۳، ۹ = دردا [5] ن ۳۵ = پی ؛ ن ۵ = بی ؛ ن ۱ = نی [6] ن ۲، ۸، ۱۰ = آتش بیماری رنجورِ ستم ؛ ن ۴ = زآتشِ رنجوری بیمارستم ؛ ن ۹ = آتش رنجوریِ بیمارِ ستم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = آتشِ نومیدیِ بیمارِ ستم ؛ ن ۳۵ = آتش بیماری نومیدِ ستم.
[7] ن ۵ = بی بهره ؛ ن ۳۵ = پی بهره ؛ ن ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = نی بهر.

Marfat.com

کسی که هر بنِ مژگان بصد کرشمه سپرد — سزد که هر سرِ مویش نشتری داند
زجان طمع برد[1] یا بدل غمش بنهد[2] — کسی که عادتِ آن ترکِ لشکری داند
ادب زچشمهٔ لب تشنگی دهد آبم — کدام خضر بدین چشمه رهبری داند
حذر از آنکه بدو نیک آهوانِ حرم — ز فربهی نگرد یا ز لاغری داند
کسی که این همه حسنش دهند بی آنیست — کرشمه‌یی ز حسابِ ستمگری داند
کسی که هر سرِ مورا دهد طبیعتِ دل — درو گریز که او کیمیا گری داند
دگر به[2] هیچ عمل گوهرش جدل نکند — گهر فروش گر انصافِ جوهری داند
ز پا در[3] افتد و برخاستن محال بود — کسی که رهروی عشق سرسری داند
بزر چگونه توان لعلِ آفتاب خرید — گرفتم آنکه[4] کسی کیمیا گری داند

ازان تتبعِ حافظ رواست بر عرفی
که دل بکاود و دردِ سخنوری داند

(۸۵)

برهمن کی رهِ اسلام از بیم سم[5] گیرد — بهل تا سوی دیر آید اجازت از صنم گیرد
طوافِ[6] کعبه کردم با دلِ پر آتش و ترسم — که ناگه شعله‌یی در بالِ مرغانِ حرم گیرد
اگر محروم[7] گردد دل ز شوقِ[8] آتشِ دوزخ — ز صد دریای آتش لذتِ[9] یک شعله کم گیرد
ز آهِ سردِ زاهد تیره گشت[10] آیینهٔ ایمان — دلا عکسی بیفگن تا فروغِ[11] جامِ جم گیرد

---

[1] ن ۱۰ = بردیا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ببردیا [2] ن ۱، ۵ = دگر به هیچ عمل گوهرش ؛ ن ۳، ۸، ۳۵ = اگر به هیچ نهد گوهرش ؛ ن ۱۷ = اگر نهد کم گوهرش [3] ن ۱، ۵ = درآید ؛ دیگر نسخه‌ها = درافتد [4] ن ۱، ۸، ۳۵ = بر ؛ ن ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = چون [5] ن ۲، ۲۹ = دل پر آتشم دارد طواف کعبه دوسوزم ؛ ن ۹ = طواف کعبه کردم با دل پر آتش و ترسم ؛ ن ۳، ۱۷ = طواف کعبه ای دارد دل پر آتش و سوزم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = طوافِ کعبه دارد دل پر آتش سوزم و سازم [6] ن ۳، ۸، ۳۵ = آزاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = محروم [7] ن ۲، ۸، ۳۵ = سوز ؛ ن ۹، ۱۷ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق [8] ن = آفت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره = لذتِ [9] ن ۲ = تیره شد ؛ ن ۱، ۵ = تیره گشت ؛ ن ۳۵ = تیره گشت [10] ن ۱، ۵، ۸ = طریق ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ وغیره = فروغ [11] ن ۲، ۲۹ = نشتری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلبری ؛ ن ۵، ۳۵ = تنهد ؛ ن ۱۰ = بنهد

Marfat.com

دلِ افتادہ را چون دست گیرد غم کہ مالید
بہ عہدِ شادیِ وصلت دلی تا دستِ غم گیرد

دلم دایم بہ جولانگاہِ شاہِ حسن ازان ماند
کہ چون آید سپاہِ ناز راہی برستم گیرد

بکن حفظِ بہشت ای باغبان منما بہ من کوثر
مباد از یادِ آن لب شعلۂ آہم علم گیرد

خیالِ چشمِ او چون با خود از عالم بردِ عرفی
ہزاران فتنہ و آشوب در شہرِ عدم گیرد

(۸۶)

آنم کہ تلخیم ز غم افزون نوشتہ اند
رازِ دلم بہ سینۂ مجنون نوشتہ اند

چون کم شود جنون کہ مسیحا دمانِ حسن
حرزِ کرشمہ برلبِ افسون نوشتہ اند

ای دیدہ اشکِ گرم میفشان بروی خاک
تفسیرِ گریہ را دُرِ مکنون نوشتہ اند

طرحِ خرابیِ دو جہان می کند ازان
بازیچہ[1] ہای نازِ تو بیرون نوشتہ اند

برلوحِ راز نامِ شہیدانِ[2] خالِ تو
لذّت شناسِ زخمِ شبیخون نوشتہ اند

آنم کہ ذوقِ دردشناسانِ غم مرا
سرجوشِ لذّتِ[3] غمِ مجنون نوشتہ اند

عرفی علاجِ[4] تلخ دہانانِ ہوشمند
برنوشِ خندۂ لبِ میگون نوشتہ اند

(۸۷)

نہ گرفتم از تو جامی سرم این خمار دارد
برہِ تو دیر مردم، دلم این غبار دارد

بہ بہانۂ ترحّم نکشی[2] مرا وگر نہ
سرِ خون گرفتۂ من بہ بدن چہ کار دارد

دلِ[7] تنگ عیشِ مارا کہ شمار داز صبوران
کہ ہزار زخمِ دندان جگرش فگار دارد

---

[1] ن ۲ = تاریخہای ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = بازیچہ ہای [2] ن ۱، ۵ = نامِ شہیدانِ خالِ تو ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = نامِ شہیدِ خیالِ تو [3] ن ۲ = عشق را ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = غمِ مرا [4] ن ۲ = نعمتِ دیگر ہمہ نسخہ ہا، لذّت [5] ن ۱، ۵، ۱۷ = صلاح ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = علاج [6] ن ۸ = بکشی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷ = نکشی [7] ن ۲ = دلِ خونچکان مارا ؛ ن ۹ = دل خون گرفتۂ من ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = دلِ تنگ عیش مارا۔

Marfat.com

سخنم ازان نباشد برِ اہلِ عشق روشن — کہ چو بادِ کوچۂ غم نفسم غبار دارد
زمتاعِ شیوہ حُسنت بود آن گران[1] تحمّل — کہ ز عشوہ چشم بندد ز کرشمہ عار دارد
بہ عدم چگونہ زین سان نرویم مست و غلطان — کہ ز پا فتادگان را سرِ رشتہ دار دارد[2]
ز شہیدِ غمزۂ او دہد این نشانہ[3] عرفی
کہ ہزار شمعِ حسرت بہ سرِ مزار دارد

(۸۸)

مرا چو در شبِ ہجرا اضطراب بگدازد — قرار در دل و در دیدہ خواب بگدازد
برای شربتِ بیمارِ عشقِ او رضوان — گلِ بہشت بہ عزمِ گلاب بگدازد
عطای او بہ گنہ جلوہ یی کند فردا — کہ رستگار ز ننگِ[4] ثواب بگدازد
دمی کہ شمعِ منِ آید ز انجمن بیرون — ز نورِ شعلۂ حسن آفتاب بگدازد
کجاست[5] خلوتِ وصلی و صحبتِ گرمی — کہ در میانہ ز غیرت حجاب بگدازد
بہ شمعِ[6] روی تو نزدیکیِ ہوس دارم — کہ از ملامتِ دوری نقاب بگدازد
ز اضطرابِ ہلاکی[7] نظارہ کن عرفی
کہ حیرتِ رخِ یار اضطراب بگدازد

(۸۹)

مقیمِ کعبہ کہ عیبِ شراب خانہ کند — بہ این بہانہ حدیثِ می[8] مغانہ کند
دلم چگونہ نہ نازد بہ صید گاہِ کسی — کہ شوقِ ناوکِ او کارِ تازیانہ کند
شکوہِ عشق نگہ کن کہ موی مجنون را — فلک بہ شعشعۂ آفتاب شانہ کند
کسی کہ خاکِ درت را کشد چو سرمہ بچشم — ببین چہ بی ادبیہا بر آستانہ کند

---

[1] ن ۳، ۹، ۳۵ = گران ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = کزان [2] ن ۹ = فسانہ ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵ - نشانہ [3] ن ۸، ۱۰ = کہ بیگناہ زرشکِ صواب ؛ ن ۴، ۱۱، ۳۶ = کہ رستگار ز ننگِ ثواب ؛ ن ۹، ۲۹ = کہ بی گناہ ز ننگِ ثواب [4] ن ۱۷، ۳۵ = کہ بی گناہ زرشکِ ثواب [5] این بیت تنہا در نسخۂ ۸ و ۱۷ وجود دارد [6] این بیت تنہا در نسخۂ یافتہ شد [7] ن ۱ = ہلاکِ نظارۂ عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = ہلاکی نظارہ کن عرفی [8] ن ۱۱، ۱۷ = یی مغانہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می و مغانہ [9] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ موجود است۔

Marfat.com

سم فروش در آموز زمانه باک مدار که خوش معالگی بیشتر زمانه کند
جحیم با همه اسباب[1]- سوختن عرفی
زبرقِ عشقِ تو دریوزهٔ زبانه کند

(۹۰)

نسیمِ صبح چو برگِ سمن فرو ریزد جگر ز نالهٔ مرغِ چمن فرو ریزد
فلک نظر به که دارد که پیشِ غمزهٔ او هزار ناوکِ جادو فکن فرو ریزد
اجل به صید گهِ نازِ او شود پامال زبسکه بر سرِ هم جان[2] و تن فرو ریزد
اگر شکسته دلم آستین بر افشاند جهان جهان غمش از هر شکن فرو ریزد
شکافت گر به دلم را رها کن ای حسرت[3] که خوشه خوشه ز مژگانِ من فرو ریزد
اگر به حدّ تقاضای حسن جلوه کند ز آستینِ صنم برهمن فرو ریزد[4]
نهفته بر لبِ شیرین اگر زنی انگشت فسانهای غمِ کوهکن فرو ریزد
که لافِ حوصله زد گو بیار می که لبم[5]
حدیثِ عرفیِ خونین کفن فرو ریزد

(۹۱)

دوش ذکرِ شیخ و شاب از پردهٔ عشاق بود[6] دیده شان بر ساقی و دل شان به می مشتاق بود
من ندانم فقه یا[7] شعریست، دانم کین کتاب گر نه پیشِ می فروشان در گرو، بر طاق بود
نعمتِ شاه و گدا را رنگ نشناسم که من لختِ دل خوردم مدام و طالعم رزّاق بود
عابد از حسنِ توجه چون نباشد بهره مند کشِ دمِ طاعت نظر بر حورِ سیمین ساق بود
هجر[8] بر معشوق بود آفت نه بر مانند ما بر یکی مشتاق و او بر عالمی مشتاق بود

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سامان ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰ = اسباب [2] ن ۱۰ = جان زتن ؛ ن ۱۷ = هرجان وتن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم جان وتن [3] ن ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = ای حیرت ؛ ن ۱ = ای حسرت ؛ ن ۱۱ = از غیرت [4] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۵ = بهم ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = لبم [6] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱، ۸ = فقه و شعریست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = فقه یا شعریست [8] ن ۳۵ = هجر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سحر .

Marfat.com

در جگر خوردن ز طالع نیستم ممنون[1] بلی — انتخاب از طالع اما فیضِ حق رزّاق بود
چون به مستی کشت شد دانستنها بر دلم — در شرابِ ناب شستم هرچه در اوراق بود

(۹۲)

زندگی[2] بخشم فسونِ لعلِ خندان توشد — ورنه آن جانی که با من بود، قربانِ توشد
کشتهٔ سردِ خرامانِ توام منّت منه — نخلِ تا بوتم اگر سروِ خرامانِ توشد
شمعِ بالینِ منِ بیمار بی تقریب مرد — امشب ای مه ظاهرا خوابم[3] به قربانِ توشد
تا سحرگاهِ جزا برهم نخواهد آمدن — چشمِ گریانی که شامِ مرگ حیرانِ توشد

پیش ازین عرفی چنین رسوا نبودم در غمش
باعثِ رسوائیِ[4] من چشمِ گریانِ توشد

(۹۳)

لبش[5] هرگز به دشنامِ منِ ناکام نگشاید — ز دل صد چشمه خون از بهرِ یک دشنام نگشاید
مه من بر لبِ بام است و من با غیر در حرفم — که مشغولش کنم باشد نظر بر بام نگشاید
چنان زنّارِ مهرِ[5] نامسلمان زاده یی جستم — که چشمم تا ابد بر چهرهٔ اسلام نگشاید
بشمشیرِ تغافل بسملم کن چیست این گرمی — کسی از بهرِ صیدِ نیم بسمل دام نگشاید
گهی[6] چشمت به من غافل نیفتد کین دلِ بدخو — بروی خود درِ صد آرزوی خام نگشاید

بکشتن نیستی لایق رها کن دامنش عرفی
چه عجز است این، برو این عقده را ابرام[7] نگشاید

(۹۴)

دلم گه از جدایی گه ز داغِ رشک خون باشد — دلی کین حال دارد یک نفس آسوده چون باشد

---

[1] ن ۸ = ممنون ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مجنون [2] ن ۱، ۵، ۸ = خوابم ؛ ن ۱۷ = جانم [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گریبانی ؛ ن ۱۷ = ر
[4] این سه غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۳۵ = فخر ؛ ن ۵ = مهر [6] ن ۸، ۲۵ = گهی غافل بمن چشمت ن
ن ۱، ۵ = گهی چشمت بمن غافل نیفتد [7] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ابرام ؛ ن ۱، ۵ = آرام [8] "که" بهتری نماید.

Marfat.com

شراب آلودہ از مجلس گلی بیرون فرست امشب — کہ بیرون ماندگان را مرہمِ داغِ درون باشد[1]
بہ غیر افزون بود لطفِ وی از من رسمِ عشق اینست — کہ درمان کم دہند او را کہ دردِ دل فزون باشد
مرنج از ناز و استغنای او شرمی بدار ای دل — کسی را کان چنان حسنی بود خواہی کہ چون باشد

دو روزی در فریبش داشتی و زسادگی عرفی
ہمان لطفی کہ بود اوّل ترا خواہی کنون باشد

(۹۵)

گر نہ[3] مجنون رخت از کوی ہوس بیرون کشد — ناقہ کی می خواست لیلیٰ را سوی مجنون کشد
تا بر غم برنگردد می شوم پنہان ازو — جذبِ شوقم[4] چون ز بزمِ[5] دشمنش بیرون کشد
بوالہوس را نیست چون باک[6] از جدایی روزگار — انتقامِ وصلِ یار از وی ندانم چون کشد
دشمن از حد می برد شادی و می ترسم کہ دوست — نامۂ قتلِ مرا خط بر سرِ مضمون کشد
من نہانِ رنجہای عالمم زانرو فلک — دردِ عالم را رقم تنہا برین محزون کشد

می کند از پاکدامانی چو عرفی احتراز
آنکہ بیباکانہ با ہر کس یِ گلگون کشد

(۹۶)

چون[7] شد کہ دل شگفتہ بہ آن کو نمیرود — من می روم بہ این شغف و او نمی رود
مجنون چہ جور دید ز لیلیٰ کہ ہر طرف — از شوقِ چشمِ او پیِ آہو نمی رود
آن را کہ ذوقِ بردنِ دل نیست جانِ من — با این فریب و عشوہ بہر سو نمی رود
افسردہ پای شوق دلم سعیِ کم کنید — تابوتِ من بزودی ازین کو نمی رود

---

[1] ن ۸، ۳۵ = درون؛ ن ۱، ۵ = جنون [2] ن ۱، ۵ = عشقت این ترسم؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = رسمِ عشق است این [3] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [4] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = شوقم؛ ن ۱، ۵ = شوقش [5] ن ۱۷، ۳۵ = برزم؛ ن ۱، ۵، ۸ = دست [6] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = چون باک؛ ن ۱، ۵ = باکی [7] ن ۸، ۱۷ = برین؛ ن ۱، ۵ = ہمین۔

Marfat.com

بیہودہ عرفی این ہمہ بی او گریستی
از دل بگریہ حسرتِ آن روئی رود

(۹۷)

خوش[1] آن کز تو سنی آن گل بخون کردن فرود آید — بہر کس تیغی افرازد بہ قتلِ من فرود آید
شہنشاہِ جہانِ عشقم و ہر جا کہ بنشینم — سپاہ درد و اندوہم بہ پیرامن فرود آید
خوش آن کاید بزم گل در گریبانا کردہ ارغن — میانش چون گشایم گل بہ پیراہن فرود آید
منم پیغمبرِ اہلِ محبت زین سبب دایم — ز معراجِ بلا جبریلِ غم بر من فرود آید
بہ ہر دل حسنِ او پرتو نیندازد[2] دلی باید — کہ بر وی[3] نورِ برقِ وادی ایمن فرود آید

بلای ہجرِ او تا چند آید بر سرِ عرفی
بلای این چنین یارک بر دشمن فرود آید

(۹۸)

بجز مہرِ تو از گلزارِ جانِ من نمی روید — بغیر از شعلۂ آتش ازین گلشن نمی روید
ز غیرت چون گشایم چشم گاہِ جلوۂ حسنت — کہ از خاکِ سیہ جز دیدۂ روشن نمی روید
نمی تازد بہ آہنگِ شکاری ہیچ گہ بیرون — کہ صیدی[4] از رہِ آن ترکِ صید افگن نمی روید
ز شوقت روید از دل شعلۂ آری از گلستانی — کہ آتش آب او باشد گل و سوسن نمی روید
بروی شمعِ من[5] بین ای کہ جویی آتشِ موسیٰ — مدام این گل ز نخلِ وادیِ ایمن نمی روید
مجو از تربتِ ما سبزۂ نورستہ گوشی کن — کہ از خاکِ شہیدانِ تو جز شیون نمی روید
فغان کز جورِ تیغِ او نمی گردد تنی[6] بی سر — کہ باز از شوقِ این گلشن سری از تن نمی روید
نمی یابم بہ دل از تابِ ناوکہای او دستی — کہ پیکانی ز ہر سو غنچہ وار از تن نمی روید

---

[1] این غزل فقط در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد و مشکوک نمی نماید [2] ن ۵، ۸، ۳۵ = نیندازد ؛ ن ۱ = بیندازد
[3] ن ۸، ۳۵ = دردی ؛ ن ۱، ۵ = بروی [4] ن ۱، ۵ = ترکی ؛ ن ۸، ۳۵ = صیدی [5] ن ۸، ۳۵ = شمع من بین
ای کہ جویی آتشِ موسیٰ ؛ ن ۱، ۵ = بروی آتشِ من بین کہ خوی آتشِ موسیٰ [6] ن ۱، ۵ = سری تن ؛ ن ۸، ۳۵ = تنی بی سر

Marfat.com

عجب آب و هوایی دارد این دیرِ کهن عرفی
که تخمِ مهری کاویم و جز دشمن نمی روید

(۹۹)

مرغی[1] ازبامِ تو آهنگِ پریدن دارد — که به هر گوشه کمانی به کشیدن دارد
آن چنان پرده گشایی که کسی پنداری — جلوهٔ حسن ترا طاقتِ دیدن دارد
شادم از سنگ[2] دلی های بُتم کز سرِ ناز — دردِ دلهای مرا تابِ شنیدن دارد
پروای همنفسِ آسوده شو این ماتم چیست — کی هلاکِ چو منی جامه دریدن دارد
با چنین دردِ گران عمرِ ابد می طلبد — بسکه دل در غمِ او ذوقِ طپیدن دارد
رفتم از ره به فریبِ تو ندانستم حیف — کز پیِ این کلفت و انگشت گزیدن دارد

بندهٔ حوصلهٔ عرفیم و صبرِ دلش
که می درد ترا تاب کشیدن دارد

(۱۰۰)

چون[1] من به غمت زار نشستن که تواند — با دردِ ابد یار نشستن که تواند
اکنون که چمن غیرتِ گلزارِ بهشت است — در سایهٔ دیوار نشستن که تواند
در بزمِ تو کارامگهِ تشنه لبان است — بی شربتِ دیدار نشستن که تواند
در بزمِ محبّت همه از شوقِ تو مستیم — در میکده هشیار نشستن که تواند
زین سان که به دل نیش زند نغمهٔ بلبل — در گوشهٔ گلزار نشستن که تواند
روشن کنم از آتشِ دل روزِ سیاهم — بی شمع شبِ تار نشستن که تواند

یک لحظه برو عرفی ازین میکده بیرون
دایم برِ بیمار نشستن که تواند

(۱۰۱)

---

[1] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [2] ن ۱، ۱۷ = تنگ دلیهای بتِ شیرینی ؛ ن ۸، ۳۵ = سنگ دلیهای بُتم کز سرِ ناز ؛ ن ۱، ۵ = تنگ دلیهای تنم کز سرِ ناز۔

Marfat.com

نه[1] همین خستهٔ دلِ ما حذر از غم دارد — غمِ او نیز سرِ صحبتِ دل کم دارد
ما نگوییم منه مرهمِ الماس، بنه — می توان یافت که هر ریش چه مرهم دارد
آتشین داغِ من از هر چه بود در عالم — مشتِ خاکستری از پنبه و مرهم دارد

(۱۰۲)

بتان[2] که محنتِ اهلِ نظر نمی دانند — بغیرِ جور طریقِ دگر نمی دانند
هلاکِ مردمِ کوتاه دستِ دامنِ وصل — که دستِ شوق به طوفِ[5] کمر نمی دانند
خرابِ طورِ اسیران آرزو سوزم — که آه و ناله برای اثر نمی دانند
بدام و دانه چه حاجت بیا که این مرغان — هنوز خاصیت بال و پر نمی دانند
زغیرتم دلِ مجنون هزار داغ نهاد — هنوز داغِ مرا ریشتر نمی دانند
زبی نوایی ما گو که عشرتی گیرند — کسان که بی هنری را هنر نمی دانند

به خنده یی دلِ عرفی شکارِ خود گردان
که طوطیانِ تو ذوقِ شکر نمی دانند

(۱۰۳)

شرمسارم[3] کز غمِ هجران دلم ناخسته شد — نالهٔ پیوسته ام از ضعف جسته جسته شد
خوش به آسایش بخوابید امشب ای همسایگان — کاینک[4] آمد ضعفِ نزع و ناله ام آهسته شد
از هجومِ صبر چون غم را زِ دل مانع شوم — کی به مشتِ خس رهِ طوفانِ آتش بسته شد
از طپیدن های دل در سینه ام شرمی بدار — ای که می گویی شهیدِ او زغم وارسته شد

گاه شرم و گاه حسرت سوزدم عرفی که دل
نیم بسمل ماند و یار از تیغ راندن خسته شد

(۱۰۴)

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] این غزل تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۱۷ وجود دارد. مطلع و مقطع تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [4] ن ۱، ۵ = کامد اینک ؛ ن ۸ = کاینک آمد.
[5] ن ۱۷ = طوف ؛ ن ۱، ۵ = طرف -

Marfat.com

رهروِ بادیۂ[1] عشق هراسان نرود — دامنِ دین نکشد از پیِ ایمان نرود
شهرِ دل خاصهٔ سلطانِ محبت گردید[2] — بعد ازین عاملِ تقدیر به دیوان نرود[3]
نکته گیری نکند غیر بران دل شده یی — کز حریمِ تو به درگاهِ سلیمان نرود
عشق ثالث چه شود گر طلبِ من باشد — چون نگویی که فلان ناید و بهمان نرود
خضر اگر آبِ حیاتش بدلِ جام دهند — تشنه میرد بسرِ چشمهٔ حیوان نرود
در محلی که شوی[4] زیب دهِ مجلسِ خاص — کز[5] دلِ من هوسش مشکل و آسان نرود (کذا)
پرده دارِ تو اگر مژدهٔ دیدار دهد — صد قیامت شود و کس برِ رضوان نرود
باورم نیست که آن غمزه سحرگاه چرا — تیغ برکف بسرِ خاکِ شهیدان نرود
پا منه بر سرِ بالینِ اسیران کاین جا — هیچ بیدرد نیاید که پریشان نرود
شوقِ بزمِ تو به تفصیل نیارم گفتن — مجملی گویم و این نیز به پایان نرود
بَرَدم بر دمِ خنجر که به آن بیباکی — سایهٔ مرغِ هوا بر گل و ریحان نرود
آن که از خاکِ درت بوسه تواند چیدن — دست و دامانِ امیدش به گلستان نرود

(۱۰۵)

بهشت خاصِ شما زاهدان نماز کنید — درون روید به فردوس در فراز کنید
ز ابرِ جلوهٔ هستی نیاز می بارد — به جلوه گاهِ عدم در شوید و ناز کنید
دلم ز جنّتِ آرایشِ وجود گرفت — بیا[4] و فارغم از این ره دراز کنید
فسادِ صحبتِ ناجنس در مقامِ خود لیست — پس از مصاحبتِ[5] خویش احتراز کنید
نه جای خواب و خموشی ست صیدگاهِ جهان — حدیثِ واقعهٔ کبک و شاهباز کنید

---

[1] ن ۴، ۱۲ = بتکدهٔ عشق؛ ن ۱، ۵، ۸ = بادیهٔ عشق [2] ن ۱، ۲۹ = کردند، ن ۴، ۳۶ = گردید [3] درین غزل در نسخهٔ چهارم فقط اشعار ۱، ۷، ۸، ۹، ۱۱ یافت شد؛ در نسخهٔ نهم اشعار ۱، ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۱ بنظر در آمد؛ در نسخهٔ اول اشعار ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۲ وجود دارد و در نسخهٔ پنجم شعر دهم بر اشعارِ نسخهٔ اول اضافه هست [4] ن ۲، ۴، ۵ = پیاده؛ ن ۱، ۳۵ = بیاد [5] ن ۹ = مصاحب ناجنس؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = پس از مصاحبت دوست؛ ن ۱۰، ۳۵ = پس از مصاحبت خویش [6] در مصرعهٔ اولی "شود" و در مصرعهٔ ثانی "از" مفهوم را روشن تر می سازد.

Marfat.com

جمالِ دوست که خود را به عشق ننمود است عیان[1] شود اگر از خویش پرده باز کنید

مصاحبِ دلِ[2] عرفی شوید اگر خواهید
که استماعِ سخن های جان گداز کنید

(۱۰۶)

خوبانِ شهر و کو همه در مسکن من اند گه شمعِ بزم و گاه گلِ دامنِ من اند
آنانکه آهوانِ حرم را کنند صید در آرزوی ناوکِ صیدافکنِ من اند
منمای زاهدا درِ اهلِ هدایتم[3] آنانکه رهبر اند تمامی رهزنِ من اند
امشب که نورِ خلوتم[4] از شمعِ روی تست خورشید و مه وظیفه خورِ روزنِ من اند
تا دارم[5] دم جمال تو گلخن[6] فروزِ عشق طوبیٰ و سدره خار و خسِ گلشنِ[7] من اند
از بس که رام گشته و رم کرده ام ز جور خوبانِ این دیار همه دشمنِ من اند
عرفی نوای نوحه برآرم که اهلِ درد
بهاکشاده منتظرِ شیونِ من اند

(۱۰۷)

گر خدا یارِ دلنواز نه داد بنوازشش مرا نیاز نه داد
آن که خوی پلنگ داد مرا دل و طبعِ زمانه ساز نه داد
دردم افزود روزِ کوتهِ وصل که سزای شبِ دراز نه داد
گردشِ دهر باغِ بختِ مرا نوبهارِ چمن طراز نه داد
چون بخود دوستت کنم که فلک مهرِ تیهو به شاهباز نه داد

---

[1] ن ۲، ۴ = شود نمود گر از خویش پرده باز کنید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = عیان شود اگر از خویش پرده باز

[2] ن ۴، ۹ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = دل [3] ن ۱۰ = سلامتم ؛ ن ۹ = ندانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = بدایتم

[4] ن ۹ = روی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = نور [5] ن ۹ = دارم از ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = داردم

[6] ن ۹، ۳۵ = گلشن ؛ دیگر همه نسخه ها = گلخن [7] ن ۱ = گلشن ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = دیگر همه نسخه ها

Marfat.com

آن که هر شام را سحر دادست　　یک نشیبِ مرا فراز نه داد
سیم قلبِ حیات[1] از خستت　　چرخ دایم گرفت و باز نه داد
تا بنازم کشد در آخرِ کار　　اوّلم خو به خشم و ناز نه داد

بس که عرفی به زرق شهرت داشت
قلبِ او را کسی گداز نه داد

(۱۰۸)

من نگویم که صنم بشکن و زنّار ببند　　گویم ار هست دلی، جز[2] به غمِ یار ببند
گر متاعی بود ار زنده بده جان و بگیر　　دیده طفلانه به آرایشِ بازار ببند
دوست نزدیک در آمد به چه اندیشه دری　　جامهٔ نو مفگن در بر و دستار ببند

هر متاعی که به بازارِ قیامت بخرند
گر همه عشق بود دور کن دیار ببند

(۱۰۹)

من آن مرغم که دستانِ وفایی میتوانم زد　　میانِ بُلبلان[3] گاهی نوایی میتوانم زد
عنان و دستِ من فرمان برآن همّت اندازد[4]　　بمیدانِ طلب تیغِ دعایی میتوانم زد
نزد زخمِ دگر هر چند غلطیدم بخون لیکن　　هنوز امّید وارم دست و پایی میتوانم زد
تهی دستند و سامانم به غارت میبرد ورنه　　دو عالم بخششِ غم را صلایی میتوانم زد

مرا همنغمه سازید ای تذروانِ حرم با خود　　که من هم مرغِ این باغم نوایی میتوانم زد

مکن عیبم که در رندی و مستی بی غمِ عرفی
من آن رندم که آه بی ریایی[5] میتوانم زد

(۱۱۰)

---

[1] ن ۹ = حیات ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حیاتم　[2] ن ۹ = اوّلم دیدگان باز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها: اوّلم خو به خشم و ناز　[3] ن ۱، ۵ = خو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جز　[4] ن ۲، ۲۹، ریاض = بلبلان گاهی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عندلیبان برشه　[5] ن ۲ = آری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = ارنه　[6] ن ۱۷، ۳۵ = بی ریایی ؛ ن ۱، ۵ = بی نوایی۔

Marfat.com

باید[1] آنانکه هوا داری دلها نه کنند — عشوه را سلسله جنبانِ تمنا نکنند
تشنگانی که شوند از دمِ تیغت سیراب — شربت آلود لب از جامِ مسیحا نکنند
وعدهٔ وصل حرام است مگر جمعی را — که بمیرند ز حرمان و تقاضا نکنند

عرفی آن طایفه را در حرمِ دوست رساست
که بود رخصتِ دیدار و تماشا نکنند

(۱۱۱)

نکته[1]یی گفتیم و صوفی مهر بر دستان نهاد — دودی افشاندیم و ایمان بر سلیمان نهاد
من غذای دوزخ امّا لافِ مقبولی زدم — در جنان هم می توان صد دوزخم در جان نهاد
دست کرد از آستین بیرون نسیمِ باغِ دوست — یاسمین زاری به جیبِ دلبرِ کنعان نهاد

(۱۱۲)

زائرِ[1] کعبه که در دیر نه محرم باشد — چون ز نادیدنِ روی صنمش غم باشد
نیم کشتِ غمِ او را بدلِ آه و فغان — شکر بیگانگی از صحبتِ مرهم باشد
تاب طوفانِ تو ای گریه ندارد عالم — این بنا را نه اساسیست که محکم باشد
شکلِ دینداریِ زاهد شود آن دم معلوم — که دلش برهمنِ بتکدهٔ غم باشد

(۱۱۳)

گه[1] از ثواب شکایت گه از گنه تا چند — حدیثِ غیرِ تو ای روی من سیه تا چند
ز حسن دوست طلب روشناییِ جاوید — فروغ یافتن[2] از آفتاب و مه تا چند
کنون که دیدهٔ افتاده بین ندارد کس — کسی ملول نشیند به قعرِ چه تا چند

(۱۱۴)

بزیرِ[2] تیغِ غمت خون گرفته یی چنداند — که لاله وار بخون می تپند و خرسندند

---

[1] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. [2] ن ۱۷ - یاسمن ؛ ن ۱، ۵، ۸ - یافتن [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷ یافت شد اما مطلع فقط در نسخهٔ هفدهم وجود دارد -

Marfat.com

کسی به محرمی ارزد که فارغ از شرطات — نه آن گروه که محبوسِ عهد و سوگند اند
به حسنِ خویش چو بینی ببین که جور کشان — به این وفا که تو داری چه مایه خرسند اند
مزاجِ عشق ندارد قرار[1] و بیقدر است — وگرنه اهلِ وفا برشهان خداوند اند

گذر کن از من و عرفی[2] و بعد ازان بشمار
که دوستانِ وفادار در جهان چند اند

(۱۱۵)

با[3] زمرغِ دل ندارد احتراز از دامِ درد — گاه گاهی می نشیند بر کنارِ بامِ درد
دردِ عشقت گاه در جان است و گاهی در دل است — جلوهٔ حسن تو گویا برده است آرامِ درد
دل نه از شوقِ[4] تماشای جمالت شد زجا — دردِ عشق آمد درونِ سینه کرد اکرامِ درد

(۱۱۶)

از خمِ زلفِ دل آویزِ تو جان بر می دهد[5] — ده چه شاخ است این که مرغش زآشیان بر می دهد
رُو بباغِ عشق کن ای طالبِ گلزارِ خلد — زان چمن طوبی و زین طوبیٰ سنان بر می دهد
چون فدای آب و خاکِ دل نگردم کز گلش — هر گیاهِ غم که بر کندم همان بر می دهد
گر ندارد اعتمادی بر وفای من چرا — نشترِ ذوقم زِ زخمِ امتحان بر می دهد
ای[6] مسافر در هوای آستان بوسِ وصال — لب بخونِ دل بشوی کان آستان بر می دهد

(۱۱۷)

شود[7] دردم فزون بامدعی چون گرم کین گردد — که از اهلِ هوس تا با که دیگر هم نشین گردد
به لطفش این قدر آورده ام با خود که چون میرم[8] — نه از مرگم شود خوش حال و نه اندوهگین گردد
بود هر جا هوسناکی به عشقش متّهم سازم — که آن نامهربان ناگاه با او هم نشین گردد

---

[1] ن ۱۷ = قرار و بی قدر ؛ ن ۱، ۵ = قرار بیقدر [2] ن ۱، ۵ = منِ عرفی ؛ ن ۱۷ = من و عرفی [3] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [4] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق [5] این بیت تنها در نسخهٔ مقدم وجود دارد [6] ن ۸ = ذوقم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دردم [7] ن ۸، ۳۵ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = چون -

Marfat.com

(۱۱۸)

تو[1] مست از جامِ عیش و من ز اشکِ لاله‌گونِ خود — دهد کیفیتِ غم تشنه‌لب را نم به خونِ خود
به عالم هر که طوفِ کعبهٔ غم آرزو دارد — منِ غم دیده را جوید که سازد رهنمونِ خود
مده بیهوده افسون ای فسون‌گر بهرِ دردِ من — که می دانم دلت جمع است بسیار از فسونِ خود
مرا[2] محروم کردی از تماشای جمالِ او — ببین ای غیر در آیینه روی بدشگونِ خود
ملامتها ز خود می بینم و دم بر نمی آرم — ببین عجزِ[3] محبت را که گر دیدم زبونِ خود
تو هم دیوانه‌ای گویا طبیبا از غمِ یاری — که گیری در علاجم بهرِ افشای جنونِ خود
منم کوهِ بلا در سینه آن فرهاد کز عالم — برد هر ره به صحرای قیامت بیستونِ خود

چو از ناکامیِ عرفی دلت خوش می‌شود منهم
عنانِ کامِ دل دادم به بختِ وارگونِ خود

(۱۱۹)

دوستان[1] زخمِ مرا مرهم بهبود کنند — که جراحت بشناسند[4] و نمک سود کنند
عشق و سلطانیٔ[5] و خدمت طلبی از معشوق — بی‌غمان شاید اگر خنده به محمود کنند
شیوه این است بتان را که الم‌شان مرساد — که دلِ ساده ربایند و غم اندود کنند

(۱۲۰)

آن[1] که مارا هوسی داد که بایستی داد — دلِ ما هم به کسی داد که بایستی داد
آن که دردِ تو عطا کرد دوا با تو گذاشت — خسته را دردرسی داد که بایستی داد
آن که ما را به تمنّای لبت شیفته کرد — هر شکر را مگسی داد که بایستی داد
آن که شادی و طرب را بدلم رو ننمود[6] — غم و اندوه بسی داد که بایستی داد

---

[1] این غزلها تنها در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم و سی و پنجم یافته شد [2] ن ۸، ۳۵ = مرا؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = مرا بود [3] ن ۱، ۸ = عجزِ تست؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = عجزِ محبت [4] ن ۱ = نشناسد؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بشناسد [5] ن ۸ = سلطانی خدمت طلبی؛ ن ۱، ۵ = عشق سُلطانی و خدمت طلبی؛ ن ۱۷، ۳۵ = عشق و سلطانی و خدمت طلبی [6] ن ۱۷ = رو؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رو.

Marfat.com

آن که از رازِ ازل سینهٔ عرفی اپناشت
در بیانش نفسی داد که بایستی داد

(۱۲۱)

من[1] تشنهٔ آن درد که درمان نه پذیرد — شرحیست دران قصه که پایان نه پذیرد
بفروش که بازار چو چشم بتو گرم است — حسن است متاعِ تو و نقصان نه پذیرد
گو همّت اگر داری ازین شیوه گذر کن — آن کس که بران است که احسان نه پذیرد
گفتی که طرب تحفه فرستم به تو باغم — غم بر اثرِ غم که دلم[2] آن نه پذیرد

(۱۲۲)

عقلِ نخست[3] در تو گم در تو خیال کی رسد — جامِ بلوز خشک لب می به سفال کی رسد
بلبلِ پر فکنده ام هم ز برونِ باغِ خود[4] — مضطرب او فتاده ام تا پر و بال کی رسد
کی به جلالِ تو رسد علم کس این سخن بهل — تو ز جلال برتری در تو جلال کی رسد

(۱۲۳)

بیار[1] دست گهی در کمر توانی کرد — که زهر را به خیالِ شکر توانی کرد
گهی بسنگدلیهای[5] خویش راضی باش — که گریه های مرا بی اثر توانی کرد
غریب سنگدلی قیمتِ وفا بشناس — که روزِ مردنِ ما دیده تر توانی کرد
علاجِ کار بنوعِ دگر مکن زنهار — اگر به گریهٔ شام و سحر توانی کرد
چو در مجاهده کوشی ز مردمی بگریز[6] — که در میانهٔ ایشان بسر توانی کرد
قدح[7] ز منبعِ مستان شرابِ تلخ منوش — اگر علاجِ خمار از شکر توانی کرد
به شاهراهِ دلم[8] خارِ فتنه چندان ریز — که بی ملاحظه در وی گذر توانی کرد

---

[1] این غزلها تنها در نسخه ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۸ = دلم ؛ ن ۱، ۳۵، ۵ = دل [3] ن ۸، ۳۵ = عقل نخست در تو گم ؛ ن ۱، ۵ = عقل به جستن تو گم [4] ن ۸، ۳۵ = تو ؛ ن ۱، ۵ = خود [5] ن ۳۵ = تنگ دلی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سنگ دلی [6] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زمردمی بگریز. (ولی "زمردمان نگریز" درست تر می نماید) [7] این دو بیت تنها در ن ۸، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

(۱۲۴)

آنکه[1] نظارهٔ حسنِ تو تمنّا می کرد — کاش اوّل طلبِ جانِ شکیبا می کرد[2]
آنکه تا حشر شهیدِ تو بخون در می خفت — طاعتِ جلوهٔ حسنِ تو مهیّا می کرد
عاقبت طاعتِ زاهد به جوی نگرفتند — بی خبر فخر به تسبیح و مصلّا می کرد
خضر دوشینه به اصحابِ خرد تا دمِ صبح — سخن از منفعتِ آبلهٔ پا می کرد
توبه می داد مرا شیخ و گمانم این بود — که مگر قصّهٔ اسکندر و دارا می کرد
در ازل حسنِ ترا شاهدِ خلوت گهِ غیب — از پسِ غرفهٔ نگشوده تماشا می کرد
معنیِ شرم و ادب گر طلبِ دیدار است — پس همه بی ادبیهاست که موسیٰ می کرد
تابِ دیدار به مقدارِ تجلّی نخشند — ورنه کی دیده به حسنِ تو تماشا می کرد
دشمنان را به شهیدانِ تو رحم آمد دوش — تا به حدّیکه اجل کارِ مسیحا می کرد

(۱۲۵)

خرّم[1] آن قوم که دستِ غمِ یاری گیرند — عهد بندند و ز کونین کناری گیرند
ترکتازِ فلکم کُشت و نکردند احباب — که عنان از کفِ دیوانه سواری گیرند
رخصتِ پیرِ مغان باید اگر نه چه زیان — که دو جامی ز پیِ دفع خماری گیرند
نتوانند مشایخ به همه دانه و دام — که ز طفلانِ خرابات شکاری گیرند
دوستان منتظرآنند که چون وقت آید — همه آتش شده در خرمنِ یاری[3] گیرند
گر به خضری نرسند اهلِ[4] طلب مکث خطاست — بهتر آن است که دنبالِ غباری گیرند
ساقیا باده ز اندازه[5] فزون ده که دگر — همه منصور نوایانِ سرِ داری گیرند

---

[1] این غزلها تنها در نسخه های اول و پنجم و هشتم و سی و پنجم یافته شد [2] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] ن ۵،۸،۳۵=یاری ؛ ن ۱ = ماری [4] ن ۱= فلک ؛ ن ۵،۸،۳۵=طلب [5] ن ۳۵ = اندوه ؛ ن ۱،۵،۸=

Marfat.com

دل بکن عرفی ازآن جمع که از بوالهوسی
هر نفس خالی و هر دم پی کاری گیرند

(۱۲۶)

به[1] دشمن جان دهی و زدینِ او چیزی بجا باشد — اگر دانی که اندر عهدهٔ همّت چها باشد
حجابِ آب و رنگ از روی هستی گر براندازی — همانا درمیانِ دود و آیینه صفا باشد
ادب باید ادب کین شیوه گر کس طی کند یکدم — شود بیگانه گر با عشق صد سال[2] آشنا باشد
وداعِ هر که فرماید مرا حسنِ غیورِ او — در آغوشش نیارم وقتِ رفتن گر جفا باشد[3]

ترا در خلوتی با دوست عرفی، همنشین خواهم
که گر نامحرمی باشد دران خلوت صبا باشد

(۱۲۷)

شبی[4] که از همه شبها مصیبتم کم بود — کسی که بیش دلش سوخت بهرِ من غم بود
ز بهرِ نشّهٔ[5] دردم وجود بخشیدند — وگرنه در عدمم عافیت مسلّم بود
همین به موسمِ شیب آن چنین قدم خم نیست — کاز غمِ تو به عهدِ شباب هم خم بود
بزخمِ غمزه فرستاد مرهم از الماس — چو واشکافتم آن زخم نیز مرهم بود
هزار صاحبِ جامِ جهان نمای بمرد — کسی که نامِ وی از جام زنده شد جم بود
بسی معامله کردند و بار بربستند — ولی کسی که گران مایه رفت[6] آدم بود
شدم به صحبتِ پیرِ مغان و رشتهٔ کفر — دو تا نکردم ازان رو که سخت[7] محکم بود
ز هر شکسته دهی[8] حاتمی برآید لیک — کسی که همّت ازو نام یافت حاتم بود

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱ = بار؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = سال [3] ن ۱، ۸، ۳۵ = وفا؛ ن ۱، ۵ = جفا [4] این مطلع تنها در نسخهٔ سوم یافت شد [5] ن ۳ = برای نشهٔ دردت؛ ن ۱، ۵ = زبهر نشهٔ دردم [6] ن ۱ = بود؛ ن ۵ = رفت [7] ن ۳ = نیک؛ ن ۱، ۵ = سخت [8] ن ۳ = دمی؛ ن ۱، ۵ = دهی [9] ن ۳ = کسی که همت ازو نام یافت؛ ن ۱، ۵ = کسی که همّت خود را نهفت [10] مصرعهٔ اولی درست نمی‌نماید

Marfat.com

به قیل و قال مکن تکیه کار با جان[1] است — بسا حریف که الزام داد و ملزم بود

همه به سعیِ تو عرفی نشد خرابیِ من
تو سعی کردی و امداد از فلک هم بود[2]

(۱۲۸)

بتان[3] که دین و دل از مردمِ حرم بردند — متاعِ ما که نیرزد به هیچ، هم بردند
هزار گنج تهی شد ولی هر آن گوهر — که کم بها تر از اسلام بود، کم[4] بردند
عجب تر آنکه فرومایگان برند گمان — که از خزانهٔ ما سیم یا درم[5] بردند
لباسِ کعبه که مجموعهٔ شهادت بود — بخاکِ فتنه کشان تا درِ صنم بردند
یکی لباس که هر تار بود زنّارش — بروی دست به آرایشِ حرم بردند
نگینِ[6] دل که رقم سنج بی مع الله بود — بسعیِ یا حی از آن نقش این رقم بردند

هوای کعبهٔ شادی ز سر بنه عرفی
که موکشان دلِ ما را به دیرِ غم بردند

(۱۲۹)

گاهی[7] که عارضِ او دیدار می فروشد — رضوان پی خریدن گلزار می فروشد
ای کبکِ کوهساری، ای سروِ بوستانی — حاضر شوید کان شوخ رفتار می فروشد
ای طوطیانِ قدسی نرخِ شکر بپرسید — کان لعلِ نوش پرور گفتار می فروشد
آیینِ دین فروشی از زاهدان عجب نیست — امروز برهمن نیز زنّار می فروشد
این[8] باغبان ندانم مست است یا بخواب است — این عشق می تراشد آن یار می فروشد
هر کس که بهرِ فردوس طاعت فروش گردد — بهر خریدنِ کفر دیدار می فروشد

---

[1] ن ۳ = حال ؛ ن ۱، ۵ = جان [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۳، ۵ وجود دارد [3] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [4] ن ۵ = هم ؛ ن ۳۵ = کم [5] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد [6] ن ۵، ۳۵ = کمین ؛ ن ۱، ۸ = نگین [7] هر دو مصراع از اشعارِ جداگانه می نمایند [8] "زرم" بهتر می نماید۔

Marfat.com

ما جنسِ دل فروشیم[1] امّا به صد کرشمه
عرفی به نیم عشوه بانار می فروشد

(۱۳۰)

بوده ام با او، خبر از حالتِ دوشم کنید[1] دوش بیخود بودم امشب نیز بیهوشم کنید
من به آن بدخو چه گفتم او جوابِ من چه داد باز گویید آن حکایتها و مدهوشم کنید
بر لب آمد جان وداعِ من کنیدای دردِ غم چون وصالِ او دمی دستی در آغوشم کنید
غمزه اش چون دشنه راند و خنده اش بخشید جان نیشها در دل فروزان چشمِ نوشم کنید

(۱۳۱)

گر مردمِ عالم همه را یار توان کرد[2] شاید که بکامِ دلِ خود کار توان کرد
یک مست نیابی که انا الحق نزند لیک منصور ازین طایفه بردار توان کرد
در مقنعهٔ رابعه و خرقهٔ معروف یک رشته نه دیدیم که زنّار توان کرد
گر[3] چاشنیِ لذّتِ بی فایده این است صد لختِ جگر بر سرِ این کار توان کرد

گر گوش توان کرد به دردِ دل عرفی
با سنگدلی گریهٔ بسیار توان کرد

(۱۳۲)

کو سحرِ غمزه یی که بُت از جیبِ دین کشد[3] با کینه مهر در زد و از مهر کین کشد
بیرونِ پرده کافر و دیندار بنگرید این حورِ عین نگارد و آن نقشِ چین کشد
جامی که زهرِ خنده زند بر لبِ مسیح بیمارِ دوست بر نفسِ واپسین کشد
فردا که مستِ عفو شوم تا درِ بهشت غم دامنم بگیرد[5] و در آستین کشد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = فروشیم ؛ ن ۳۵ = فرستیم [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱ = ار ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = گر [4] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱، ۵ = بگیرد ؛ ن ۸ ، ۳۵ = نگیرد۔

Marfat.com

شوخی مکن به نرگسِ نازای[1] گلِ بهشت
کان خونِ لاله از جگرِ یاسمین کشد

(۱۳۳)

می[2] که در کام سرنگونِ غلطید — از گلو تا لبم به خون غلطید
گل بریزند کز لبِ شیشه — خنده در جامِ سیم گون غلطید
تا زدم ساغری، ز بوی دلم — مست شد باده در درون غلطید
دی تبسّم چکان ز عقل گذشت — بوی می تند شد جنون غلطید
ز هر جُستم لبم تبسّم کرد — بانگِ کوثر زدم، بخون غلطید
هر گهم بوی دل گزید دماغ — در نمِ اشک بیستون غلطید

(۱۳۴)

هرگز[2] مرا چنین نمکی در جگر نبود — تا بود این جراحت ازین بیشتر[3] نبود
از گفتگوی ناصحم افزود دردِ من — آخر فسانه خواندنِ او بی اثر نبود
دوشینه بود غمزهٔ او مرهمِ دلم — امّا چه مرهمی؟ که کم از نیشتر نبود
بیهوش بودم امشب و شرمنده‌ام کنون
کز چاشنیِ دردِ تو دل باخبر[4] نبود

(۱۳۵)

این[1] ناله کز درون جُست آسان برون نیامد[2] — نشناخت روی لب را تا جان برون نیامد
از بزمِ عیش هرگز عزمِ برون نه کردی — کز پیشِ رویت از ما صد جان برون نیامد
ننشسته رفتم از دیر تا دل زره نگردد — دل ماند و زان[5] گذشتیم ایمان برون نیامد

---

[1] ن ۱، ۸، ۳۵ = نرگس نازای؛ ن ۵ = نرگس باغ ای؛ ن ۱ = نرگس باغ [2] این غزل در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ریش تر؛ ن ۱ = بیشتر [4] ن ۸، ۳۵ = نیامد؛ ن ۱، ۵ = نیاید [5] ن ۸، ۳۵ = زو ان ۱، ۵، ۷ = زان [6] ن ۱، ۵ = بی خبر؛ ن ۳۵ = باخبر

Marfat.com

تا هوش بود می زد بر ما عَسِ شبیخون　　اکنون که مست گشتیم سلطان برون نیامد
از گریه خون فشاندیم دریای آتشی زان　　کز عهدهٔ شرارش طوفان برون نیامد

(۱۳۶)

هرگز دلم نه دید شفا را که تب نه کرد　　آهی نزد که دام و کمندی طلب نه کرد[۱]
انگشت بر لبم مزن ای عافیت که عشق　　در بابِ نوشخنده سفارش به لب نه کرد
ای خضر زهرِ خنده به دردی کشان مزن　　آبِ بقا چه کرد که آبِ عنب نه کرد

(۱۳۷)

زتابِ تب شبِ غم بسترم چنان گردد　　که برگِ یاسمن افشانی ارغوان گردد[۱]
چنان دهانِ ترا در خیال بوسه زنم　　که حور را ز هوس آب در دهان گردد
نگاه کارِ تبم کند دران حالت　　که حسن مایلِ دلجوییِ نهان گردد

(۱۳۸)

اهلِ وفا[۲] که آتشِ ما تیز می کنند　　چون شعله سرکشد، همه پرهیز می کنند
ای بیغمان[۲] خدر که غزالانِ مست باز[۳]　　فتراکِ غمزه عافیت آویز می کنند
بر خونِ کشتهٔ تو ملایک زنند جوش　　این شهد را ببین که مگس ریز می کنند
شمشیرِ غمزه کند شد آهنگِ قتل کن　　کین تیغ را به جان و جگر تیز می کنند

معمور باد سینهٔ عرفی که درد و غم[۴]
تعمیرِ این زمینِ[۵] بلاخیز می کنند

(۱۳۹)

کی دل ز طعنِ مردمِ بی غم خجل شود　　او عاشق است ازین سخنان کم خجل شود[۱]

---

[۱] این غزلها تنها در نسخهٔ اوّل و پنجم و هشتم و مقدم وسی و پنجم وجود دارد　[۲] ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ای بیغمان ؛ ن ۱ = ای منعمان　[۳] ن ۵، ۸، ۳۵ = مست باز ؛ ن ۲، ۹، ۲۹ = مشکبار ؛ ن ۱، ۱۷، ۳۶ = مستِ ناز　[۴] ن ۹ = داغ ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = غم　[۵] ن ۸ = زمان ؛ دیگر همه نسخه‌ها = زمین　[۶] ن ۱۷ = آتشین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آتشی　[۷] ن ۵، ۳۵ = وفا ؛ ن ۱، ۸ = هوس.

Marfat.com

سہل است گر طبیب نداند علاجِ من[1] کز خستۂ تو عیسیِ مریم خجل شود
چون از پیِ جنازہ تبسم کنان روی دلسوزِ کشتۂ تو ز ماتم خجل شود
زخمِ دگر حوالۂ این نیم کشتہ کن تا کی برت ز خواہشِ مرہم خجل شود
محرم بہ یار گفتہ بدِ من، خوش آنکہ یار گوید بہ گاہِ مستی و محرم خجل شود
چون ہمدمِ التماسِ گناہم کند ازو[2] گرم عتاب گردد و ہمدم خجل شود

عرفی بیک گناہ چہ شرمندہ گشتہ ای
بیم است کز حجابِ تو آدم خجل شود

(۱۴۰)

ز چشمِ[3] خویش بہ رشکم کہ میلِ روی تو دارد بہ غیر تم ز دلِ خود کہ آرزوی تو دارد
ز پای بی ادبم رشک می برم کہ بہ جرات ز راہِ شوق پیاپی گذر بکوی تو دارد
زبان ز حیرتِ حسنِ تو لال باد کہ سوزد مرا ز غیرت و با خویش گفتگوی تو دارد
ز گفتگوی تو خواہم ربود ہوشِ دلِ خود، کہ سر بسر ہمہ ہوش است و گوش سوی تو دارد
دماغِ دل شود آشفتہ ہمچو سنبلِ مویت[4] کہ رشتہ[5] از خود و پیوندہا[6] بہ موی تو دارد
چو روزِ وصلِ تو یارب سبک شود شبِ[7] عمرم کہ بیوفاست، برشکم از و کہ خوی[8] تو دارد

ز گریہ دیدۂ عرفی سپید خواہم ازان رو
کہ در خیال نظر بر رخِ نکوی تو دارد

(۱۴۱)

کسی[9] ز ماتمِ دل کلفتی ز کس نہ کشد کہ نوحہ ہا کند و منتِ نفس نہ کشد
کسی مزاجِ خسِ باغ عشق نشناسد کہ دستِ شعلہ نگیرد[10] بہ جیبِ خس نہ کشد
کسی بہ عاجزی ارزد کہ روزِ جلوۂ عدل متاعِ شکوہ بہ بازارِ دادرس نہ کشد

---

[1] ن ۱۷ = مرگ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = من [2] ن ۸، ۳۵ = رشتہ ؛ ن ۵۶ = دستہ ؛ ن ۱۷ = رستہ [3] ن ۸، ۳۵ = رود ؛ ن ۱، ۵ = شود [4] ن ۱، ۵ = بوی ؛ ن ۸، ۳۵ = خوی [5] ن ۱، ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۵، ۳۵ = نگیرد [6] ن ۳۵ = پیوندہا بہ بوی تو ؛ ن ۱، ۵ = پیوندہای موی تو [7] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = کہ او موجود است۔

Marfat.com

کسی حلال شمارند صافِ میکده اش　　که چشمه چشمه تهی سازد و نفس نه کشد
کسی تذروِ بهشتِ وفا بدانندش
که ذوقِ بستگیش بر درِ قفس نه کشد

(۱۴۲)

تا بوی نعیمِ ستم از خوان تو یابند　　جانهای شهیدان همه مهمانِ تو یابند[۱]
مهمانِ تو جمعی و مرا غم که مبادا　　شورِ[۲] دلِ ریشم ز نمکدانِ تو یابند
سازند به محشر هدفِ تیرِ ملامت　　آن دست که گیرندهٔ دامانِ تو یابند
جانِ دو جهان را چو دمِ حشر بجویند　　یک یک ز سرِ نشترِ پیکانِ تو یابند
معراجِ ملایک بجز این نیست که در عشق　　پروانگیِ شمعِ شبستانِ تو یابند
ای رفته به مصر از پیِ فرزند ز کنعان　　هشدار[۳] که او را ز گریبانِ تو یابند
آبی که بود تشنگی افزای مسیحا　　زهریست که در کامِ شهیدانِ تو یابند
آن گاه توان برهمنت گفت که در کفر　　زنّار کمربستهٔ[۴] ایمانِ تو یابند

عرفی چه بود ناز و نعیمِ تو که دایم
ماتم زدگان را همه مهمانِ تو یابند[۵]

(۱۴۳)

دلم ز گوشهٔ گلخن بطرفِ[۶] باغ آمد　　مگر خزان شد و وقتِ خروشِ زاغ آمد
به بلبلانِ چمن بعد ازین که گوش کند　　که عندلیبِ قفس دیده یی به باغ آمد
دلیلِ خانه سیاهیِ روزگار این بس　　که آفتاب درین خانه با چراغ آمد
ز بوی زلف که بازم صبا پریشان کرد　　که شوق بر سرِ دل با هزار داغ آمد

---

[۱] ن ۲ = ملس خوان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = مهمان　[۲] ن ۲ = سوز ؛ دیگر همه نسخها = شور　[۳] ن ۲، ۳، ۴، ۲ = مستند (؟) ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر همه نسخها = هشدار　[۴] ن ۱۰ = میان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = کمر　[۵] در ریاض الشعرا شعرِ زیر هم یافته شد: آن فتنه که در خون کشد آشوبِ قیامت ÷ در سلسلهٔ زلفِ پریشانِ تو بابند　[۶] ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، خلاصه = بطوفِ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹ = به طرفِ ۔

Marfat.com

مگر وظیفهٔ عرفی نداد باده فروش
که سوی صومعه مخمور و[1] بی دماغ آمد

(۱۴۴)

نه[2] بیند سوی[3] کس چشم و لی حیرانی یی دارد
نگاهم در درونِ دیده سرگردانی یی دارد

صفای نیست با دیر مغان یارب[4] حجاب[5] این
مگر آلودگی از طاعتِ ایمانی یی دارد

زبان از خونِ دل می شویم واز شرم می جوشم
مگر دردِ دلم آهنگِ زهرافشانی یی دارد

(۱۴۵)

چو[6] شور و فتنه رحمت به جلوه گاه برآید
صد آفتابِ قیامت زخاکِ راه برآید

به بحرِ رحمت اگر غوطه زن کنم دلِ خود را
هنوز دامنش آلودهٔ گناه برآید

چو شوقِ روی تو جوشد بدل زهر سرِ مویم
گلِ نیاز دمد خوشهٔ نگاه برآید

شهیدِ عشقِ[7] تو گر دعوی آورد بتو شاید
که با تراوشِ صد زخم بیگناه برآید

کجاست بتکدهٔ[8] عشق و سجده های پریشان
که نورِ طاعتم از گوشهٔ کلاه برآید

دمی که سوختهٔ او زتاب درد به غلطد[9]
هزار شعلهٔ آتش زتکیه گاه برآید

اگر به رشته نه دوزد بخویش جذبِ زلیخا
چگونه دلبرِ کنعان زقعرِ چاه برآید

(۱۴۶)

هریک[10] از راهبران در قدمی حیرانند
قرب و بعدیست وگرنه همه سرگردانند

این حکایت به دف و چنگ به زندان گفتیم
وز مشایخ بنهفتیم که عالی شانند

بکلاهِ نمد ار فخر کنی تاج زر است
خرقه پوشان غلط اندیش ترا زخامانند

طاعتِ فاش مرید آور و عُجب انگیز است
ای خوش آن قوم صنم گوی که یار[11] خوانند

چمن ای گل ز تو رنگین و بیابان گلبوست
حیرتی دارم ازان جمع که محرومانند

---

[1] ن ۲۹ = مجبور و بیدماغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مخمور و بیدماغ [2] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸؛ ۳۵ یافته شد [3] ن ۱، ۵ = روی ؛ ن ۸ = سوی [4] ن ۳۵ = بتوشاید ؛ ن ۱۰ = آورد بنوشاید ؛ ن ۲۸ = آورد شاید- [5] ن ۵ = میکده ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بتکده [6] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱، ۵ = قرآن ؛ ن ۸ = یارب-

Marfat.com

(۱۴۷)

نورِ پیشانیِ شیخ از اثرِ صہبا بود — لاجرم وی کہ نزد بادہ شبِ یلدا بود
ای کہ عہدم بہ من از توبہ دہی نو[1] کردی — کہ صبوحی زدہ بودی نفست گیرا بود
ہمہ در قلزمِ اندیشہ فرو رفت و نماند — این نظرہا کہ برین چنبرۂ مینا بود
طاقتِ بادۂ توحید[2] کہ نیاورد دلم — این گہر[3] بیشتر از حوصلۂ دریا بود
چون گشایم درِ تحقیق[4] کہ بر روی دلم — درِ اندیشہ ببستند و کلید آنجا بود
تہمتِ دوریِ خورشید بہ خفاش مبند — کہ بکا دیدم و مشتاق تر از حربا بود

عرفی از بازوی ہمّت نہ گشادی[9] تا حشر
خطبۂ مملکتِ نیستی از عنقا بود

(۱۴۸)

آنانکہ وصفِ حسنِ تو تقریر می کنند — خوابِ ندیدہ را ہمہ تعبیر می کنند
از صدقِ اہلِ بتکدہ نیز[5] اعتماد[6] رفت — از بسکہ اہلِ صومعہ تذویر می کنند
مردانِ کار راہ نشینِ عنایت[7] اند — بازیچہ دوستان ہمہ تدبیر[8] می کنند
ای بی غمان حذر کہ ندیمانِ بزمِ عشق — طفلانِ خام را بہ نفس پیر می کنند
ہر چند آشنای رموز اند زیرکان — نازک مگو حدیث کہ تکفیر می کنند
چون اہلِ راز نکتہ سرایند گوش دار — زیبق بگوش ریز چو تفسیر می کنند
منکر مشو چو نقش نہ بینی کہ اہلِ رمز — لوح و قلم گذاشتہ تحریر می کنند
اندیشہ را دریغ مدار از دلِ خراب — کین خانہ را ز وسوسہ تعمیر می کنند

---

[1] ن ۱، ۳۵ = نو؛ ن ۵ = بو؛ ن ۴ = بوی [2] عرفات العاشقین = توحید؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = تحقیق
[3] ن ۴، عرفات = گہر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گنہ [4] ن ۱، ۴، ۱۰ = تحقیق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = توفیق [5] ن ۹ = ہم؛
ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نیز [6] ن ۱، ۵ = اعتقاد؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = اعتماد [7] ن ۴، ۹ = عبادت؛ ن ۱۰ = عبارت؛
ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عنایت [8] ن ۹ = تذویر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = تدبیر [9] ن ۳۵ = بگشادی ابتر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = نگشادی
تا حشر؛ ن ۳۶ = نگشادی با حشر۔

Marfat.com

این آه و ناله عرفی از آتش سرشته اند
مگشای لب، مباد که تاثیر می کنند

(۱۴۹)

چون سنگ جفا به دست گیرد[1] بس شیشهٔ دل شکست گیرد
بدمست مشو، بگو که واعظ آهنگِ ترانه پست گیرد
از محتسب آید این که در خلد مستم زمی الست گیرد
ما را چه زیان که بهر خود شیخ آن مایه[2] که نیست هست گیرد
چون کندنی است خانه ام[3] چرخ آن به که ز پای پست گیرد
بی داغ شود دلی که عرفی پیمانهٔ خون بدست گیرد

(۱۵۰)

هر دم از دیرِ مغان دردرسی می آید قفل اسرار و کلیدِ[4] نفسی می آید
بسکه از خلوتیان صاحبِ فیضی نرسید باورم نیست کزین پرده کسی می آید
جود را چشمِ فراست نگران باد که باز لب فروبسته[5] پی ملتمسی می آید
پر حذر باش که در[6] صید گهِ همتِ ما آنچه شهباز کند از مگسی می آید
در رهِ عشق به رهبر چه رجوعست[7] شتاب که زهر ذرّه صدای جرسی می آید
موسمِ لطف کجا؛ لیک بباغِ تو دلم به امیدِ ثمرِ پیش رسی می آید
بلبلِ گلشن عشقم که در و هر ساعت عندلیبی به هوای قفسی می آید

---

[1] ن ۸ = گیرند ژن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = گیرد [2] ن ۵، ۸ = این ژ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = آن [3] ن ۳۵ = پایه ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = مایه [3] ن ۴، ۱۷ = خانه ام، چرخ ژ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خانهٔ چرخ [4] ن ۳۵، ۱۷ = قفل اسرار و کلیدِ نفسی ژ ن ۵، ۳۵، ۸ = قفل اسرار، کلید نفسی [5] ن ۱، ۵ = بر ژ ن ۸، ۳۵ = پی ژ ن ۱۷ = وبر [6] ن ۱، ۵ = بر ژ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = در [7] ن ۸ = چه رجوعست شتاب ژ ن ۳، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چه رجوعت بشتاب -

Marfat.com

نہ برم دل بہ درِ لطف کہ این طفل مزاج　　گر درین کوچہ رشد[1] بوالہوسی می آید

کارِ بیمارِیِ عرفی بہ خدا افتاداست
نفسی می رود اورا نفسی می آید

(۱۵۱)

دل خانہ درین عالمِ بیگانہ نگیرد　　قاصد بہ دیاری کہ رود خانہ نگیرد
دل خوش کنِ مردانِ خرابات بود عشق　　او معرکہ در کعبہ و بتخانہ نگیرد
معنی بہ دلم تا رسد[2]، آید بزبانم　　این گنجِ روان جای بہ ویرانہ نگیرد
بگشاب[3] میگون[4] کہ لبِ شہد فروشم　　آفاق بہ شیرینیِ افسانہ نگیرد

کم نیست کہ از توبہ پشیمان شدہ[5] عرفی
گو سبحہ نیندازد[6] و پیمانہ نگیرد

(۱۵۲)

ہر کس کہ در بہار بصحرا برون رود　　عیش آنگہی کند کہ بذوقِ جنون رود
حرمان مجوی و بر اثرِ عشق رو، کہ عقل[7]　　رویش بہ مطلب است، ولی دارگون رود
سرچشمۂ تراوشِ دشنام[8] ہمت است　　ہر ماجرا کہ بر سرِ دنیای دون رود
در عشق جان بباز[9] کہ مقبولِ شمع نیست　　ہر دانہ یی کہ سالم از آتش برون رود
عارف بہ خار و گل چو ببیند بروی دوست[10]　　روزی[11] دری گشاید و بیخود درون رود

---

[1] ن ۳، ۱۷ = رود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رسد [2] ن ۹، ۱۱ = بازشد ا بزبانم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = تا رسد آید بزبانم [3] ن ۱۰ = گمشاب شیرین ؛ ن ۴ = گمشاب میگون ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگشاب میگون ؛ ن ۳ = بگشاب شیرین [4] ن ۹ = شود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = شدہ [5] ن ۳، ۵، ۳۵ = نیندازد ؛ ن ۱، ۸ وغیرہ نیندازد [6] ن ۹، ۱۱ = گل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عقل [7] ن ۱۰ = مژگان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = دشنام [8] ن ۱، ۵ = مباز ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = باز [9] ن ۹، ۱۱ = بیند بروی دوست ؛ ن ۳، ۱۷ = ببیند بہ اتفاق ؛ ن ۱۰ = نہ بیند بہ اتفاق [10] ن ۳ = ازوی ؛ ن ۱۷ = زودی ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱ = روزی [11] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ یافتہ شد

Marfat.com

درتایم[1] از زبونیِ عرفی که بهرِ کام
صدره ولی بخانهٔ بخت زبون رود

(۱۵۳)

بنازم شیشهٔ می راکه خوش مستانه می گرید — سری خم کرده و در دامنِ پیمانه می گرید
کسی کش کامِ دل شد آشنای لذتِ ماتم — چنان کن گریه[2] سازی گرید از افسانه می گرید
دل خود را به آن خوش می کند حسرت کشِ دنیا — که با خلقِ جهان در یک مصیبت خانه می گرید
کسی کز وادیِ عقل[3] و جنون بیرون کشد خود را — نه در معموره می خندد نه در ویرانه می گرید
مگر آمیزشی با کینه دارد مهرِ محبوبان — که شمع اندر میانِ خانهٔ[4] پروانه می گرید
کسی کو شیشه خالی می کند تا پر شود چشمش — اگر با ما کشد ساغر بیک پیمانه می گرید

چنان[5] بر ماتمِ دل گریه و شور است برعرفی
که گویی در عزای عاشقِ جانانه می گرید

(۱۵۴)

ز صوتِ بلبل اندر بوستان فرزانه می گرید — جنون مست از نوای جغد در ویرانه می گرید
درین ماتم سرا با مصلحت دانی مصاحب شو — که در بازارها می خندد و در خانه می گرید
خرابِ[6] های و هوی گریه‌ام ساقی قدح بشکن[8] — که عاشق بی قدح می گرید و مستانه می گرید
نه اشکش بستر م تر شد ولی از ناز و استغنا — بدان ماند که بر بیگانه یی بیگانه می گرید

---

[1] ن ۹، ۱۱ = دریافتم ز بوی تو عرفی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = درتایم از زبونیِ عرفی [2] ن ۹ = نوحه سازی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = گریه سازی [3] ن ۱ = عقل جنون پرور ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۱ = عقل و جنون بیرون [4] ن ۹ = خندهٔ ؛ ن ۱، ۵ وغیره دیگر همه نسخه ها = خانهٔ [5] ن ۸ = چنان بر ماتم دل گریه و شور است عرفی سا ن ۱، ۵ = چنان بر ماتم دل گریه شور آورده برعرفی ؛ ن ۳۵ = چنان در ماتمِ دل گریه و شور است برعرفی [6] ن ۸، ۳۵ = خراب ؛ ن ۹ = شراب ؛ ن ۱، ۵ = فریب [7] ن ۱، ۵ = های های ؛ ن ۸، ۳۵ = های و هوی [8] ن ۹ = مکن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بشکن

Marfat.com

کجا در روزِ محنت غمگسارِ کس شود عرفی
که می گرید بروزِ خویش و بیدردانه می گرید

(۱۵۵)

بیار بادہ کہ جانم دمی ز نالہ برآید
ہزار زمزمہ[1] از دل بیک پیالہ برآید

بشوی[2] نامۂ دانش بخوان[3] رسالۂ مستی[4]
بود کہ فالِ مرادی ازین رسالہ برآید

چہ وقتِ[5] ذکرِ صبوح است زاہدا بدری رو
کہ گر خسی[6] رود آنجا برنگِ لالہ برآید

بنوش جامی و آسودہ شو ز وسوسۂ غم[7]
چہ غم خوری کہ چسان کارت از حوالہ برآید

بدورِ ساغرِ زرچیدہ سیمِ نرگسِ شہلا
چنانکہ گردِ مہ[8] بدر خطِّ ہالہ برآید

مپرس کہ شعبدۂ میزبانِ[9] دہر بلنداست
اگر بہ زہر نیالودہ[10] یک نوالہ برآید

بدین جمال اگر بگذری بسوی گلستان
ز گلبنش گل و برگِ ہزار سالہ برآید

ز داغِ سینۂ من ہمچنان نفس شود آتش[11]
ہوا بہ طبع گر از ننگِ[12] استحالہ برآید

بہ مطلبی نہ فکند است سایہ ہمتِ عرفی
کہ از قبولِ دعا یا ز دستِ[13] نالہ برآید

(۱۵۶)

کسی بدورِ محبت خمارِ غم نکشد
کہ درکشد قدحِ زہر و روبہم نکشد

---

[1] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ہزار زمزمہ از دل ؛ ن ۱۰ = ہزار مژدہ دلِ من [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بسوز ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = بشوی [3] ن ۲، ۱۰ = بخوان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بجو [4] ن ۱۰ = ہستی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیرہ دیگر ہمہ نسخہا = مستی [5] ن ۲، ۱۰ = چہ کعبۂ وقت صبوح است ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = چہ وقت ذکر صبوح است [6] ن ۲، ۱۰ = ہر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر [7] ن ۱، ۵، ۸ = عمر ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ (حاشیہ) = غم ؛ ن ۳۵ = عرفی [8] ن ۱، ۵ = مہربان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = میزبان [9] ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نیالودہ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیالودہ [10] ن ۲ = نفس شود آتش ؛ ن ۱۰ = بنقش سوادش [11] ن ۲ = ننگ ؛ ن ۱۰ = سنگ [12] این بیت تنہا در ن ۲، ۱۰ یافتہ شد [13] ن ۱، ۵ = کہ از قبول رہد یا ز دست نالہ ؛ ن ۲، ۱۷ = کہ از قبول دعا باز دستِ نالہ ؛ ن ۹، ۱۱ = کہ از قبول دعاہا ز دستِ ہالہ ؛ ن ۱۰ = کہ از قبول دعا یا ز دستِ نالہ۔

Marfat.com

ترا عبادت و مارا محبّت ای زاہد — بہل کہ کار بہ نادانیِ حکم نکشد
مسوز[1] بر ہمنا سبحہ[2] و مدہ ناقوس — کہ ننگِ نسبتِ مادیر چون حرم نکشد
چو دودِ سینۂ ما سایہ بان زند فردا — ز آفتابِ قیامت کسی الم نکشد

ہمان بہ است کہ عرفی بہ بزمِ درویشان[3]
سفال جوید و منّت زجامِ جم نکشد

(۱۵۷)

ہر کہ اندیشد کہ از پا خار می باید کشید — از ستورش منّتِ رفتار می باید کشید
ہر کہ بینی بارش افتاد است و می جوید مدد — دوشِ خود را خود بہ زیرِ بار می باید کشید
خوشدلی با غفلت و آزردگی با گریہ است — گر بہ غفلت دشمنی آزار می باید کشید
ہر کہ در مسجد بود مخمور حدّش[4] لازم است — دردِ سر در خانۂ خمّار می باید کشید
تلخیِ آزادگان تسکین دہد آزار را — تا توان بد خویی از بیمار می باید کشید
تشنہ را در آفتاب استادن از ادراک نیست — دامن از دستِ جہان بی یار می باید کشید
کامِ خود را آشنا کن با شرابِ نیستی[5] — تلخی این بادہ چون ناچار می باید کشید
ہر کہ می در پردہ زد کیفیّتِ مستی[6] نیافت — ساغرِ می بر سرِ بازار می باید کشید
رند و مستم زاہدا، زہد و صلاح از من مجو — این رقم بر مردمِ ہشیار می باید کشید
ہر کہ بد مستی کند دارش سزا باشد، ولی — قاتلِ منصور را بردار می باید کشید
عیبِ خود را زان نمی گویم کہ از آمیزشم — دوستان را خجلتِ بسیار می باید کشید
گر بہ واقع بنگرم اندوہ در خونم کشد — خویش را در پردۂ پندار می باید کشید

---

[1] ن ۹، ۱۱ = بسوز؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = مسوز [2] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = سبحہ و مدہ ناقوس؛ ن ۱۱ = سبحہ دیدہ ناقوس؛ ن ۹ = سبحہ را بدیدہ ناقوس؛ [3] ن ۹ = درویشان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = دولتیان [4] ن ۳، ۵ = صیدش؛ ن ۱۰، ۳۵ = صبرش؛ ن ۱، ۸ = حدّش [5] ن ۳، ۱۰ = رندی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مستی [6] ن ۲، ۱۰ = بر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در۔

Marfat.com

خرقۂ پشمین بدوش انداختی عرفی کنون
تارو پودش بر رُخِ زنّار می باید کشید

(۱۵۸)

کو فنا تا زخمہا شمشیر بر مرہم نہند
بیخودی و ہوشمندی سر بپای ہم نہند

عمرِ فرصت کوتہ است و دستِ یغمایی دراز
تنگ چشمان را بگو تا برگِ عشرت کم نہند

گر فشانم دودِ دردی بر دلِ آسودگان
تہمتِ بی دردیِ صد سوز بر ماتم نہند

اشک ریزانِ ترا نازیم کز لختِ جگر
یک چمن گل در کنارِ قطرۂ شبنم نہند

رحمتش گر قفل[1] دارد خانہ[2] را خندان کند
زخمہا را تا بہ چاکِ جامہ ہا مرہم نہند

اہلِ دل عرفی اگر یابند فرمانِ طرب
قصرِ شادی را بنا ہم در زمینِ غم نہند

(۱۵۹)

بہ گاہ نزع کہ رندان بہ توبہ می کوشند
قدح کشانِ تو صافِ کرشمہ می نوشند

برو پیالۂ خونی بخرز قصّابان
مشو گدای شباناں کہ شیر می نوشند

فتد ز سردیِ دوزخ بہ عاشقان لرزہ
اگرچہ از نفسِ زمہریر می جوشند

بتان کہ نعمتِ شان مغزِ جانِ شیرین[3] است
بہ شومیِ دلِ من خون تلخ می نوشند

بحسنِ شرمِ خطا پیشگان قسم عرفی
کہ گر تو شرم کنی فعلِ زشت می پوشند

(۱۶۰)

اگر دانش عنان جنبان نہ باشد
خرد در کارِ خود حیران نہ باشد

نمودم زخمِ ناسورِ فلاطون
کہ دانا در پیِ درمان نہ باشد

---

[1] ن ۲ = فعل ؛ ن ۴ = قفل [2] ن ۱۰ = خار ؛ ن ۴ = خانہ ؛ ن ۲ = جامہ [3] ن ۲ = میسر ہست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = شیرین است۔

Marfat.com

من از شادی نه باشم گر خبر جوی. به عالم، هیچ لب خندان نه باشد
کسی نادیده نشناسد کسی را بگو تا عافیت پنهان نه باشد
نیابی ای اجل در خیلِ عشاق کسی کش دل به جای[1] جان نه باشد
به نقد[2] جان و دل خجلت میفزای که جنسِ دوستی ارزان نه باشد
بسی معنیست عرفی با نهانی
که جایش در دلِ دیوان نه باشد

(۱۶۱)

این دل، که جراحتش فزون باد، خون[3] باد هزار بار خون باد
بر[4] هیچ دلی گران نیاید دردِ تو که کوهِ بیستون باد
آن کس که نمرد نامراد است فریادیِ بختِ وارگون باد
آن سر که ز جامِ عقل مست است خالی ز کرشمهٔ جنون باد
آن کس که به رمز آشنایست محتاجِ فسانه و فسون باد
عرفی که نه مرغِ دامِ عشق است
در پنجهٔ عافیت زبون باد

(۱۶۲)

نه گل نسیم و نه بلبل نوا نگه دارد نه وصفِ حسنِ تو بادِ صبا نگه دارد
به نیم جو نه خرند اهلِ درد آن دل را که دلبرش به فریبِ وفا نگه دارد
وفای خسته دلم بین که مهربان یارش به دوستیِ عداوت نما نگه دارد
کسی که لعل تو شهد و مرا مگس کردست ترا ز ناز د مرا از حیا نگه دارد
ز عقل و هوش نباید نگاهبانیِ دل[5] بچشمِ مستِ تو دادیم تا نگه دارد

---

[1] ن ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بجای ؛ ن ۸ = بحالِ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بجان [2] ن ۱۰ = نیفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر
[3] ن ۱، ۵، ۳۶ = چون باده هزار باره خون باد ؛ ن ۱۷ = خون باد و هزار باره خون باد ؛ ن ۱۰ = خون باد هزار بار خون باد ؛ ن ۸، ۳۵ = چون باده هزار قطره خود باد [4] ن ۱۰ = کز ؛ دیگر نسخه‌ها = بر [5] ن ۱۰، ۲ = جنون
ن ۱، ۵، ۸ = فسون [6] ن ۳ = دین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل -

Marfat.com

تو جملہ جور و دمِ گرم، من تمام اثر — خدای دستِ مرا از دعا نگہ دارد
چو جان دہم[1] بہ ازین نیم شیشہ تا ساقی — پیِ صبوحیِ روزِ جزا نگہ دارد
ز ہوش رفتم و پیغام دوست نشنیدم — کسی عنانِ نسیمِ صبا نگہ دارد
ز میلِ مشتری افزون نیرزد این گوہر — بگو کہ مشتریِ من بہا نگہ دارد
کسی بہ دیدۂ عبرت گذشتہ را بیند — کہ روی دل نفسی بر قفا نگہ دارد
دعا کنید کہ ایزد مربیِ او را — بہ زیرسایۂ بالِ ہما نگہ دارد[2]

بہ مجمعِ سخن امروز کیست جز عرفی
کسی کہ گرمیِ ہنگامہ را نگہ دارد

(۱۶۳)

ز ننگِ عافیت بازم دلِ شرمندہ می سوزد — نہ از دل[1] گریہ می جوشد نہ بر لب خندہ می سوزد
چراغی روشن است از عشقِ او در مجمعِ مستی — کہ آزاد از فروغش می گدازد بندہ می سوزد
نہ تنہا عشق سوزد ساکنانِ ملکِ مستی را — درین طوفانِ آتش رفتہ و آیندہ می سوزد
چنان[2] از لذتِ آتش پرستی بازمی آید — کہن گبری کہ طوبی را ز پا افکندہ می سوزد

مکن[3] بر غیرتِ خود تکیہ عرفی، بزمِ عشق است این
کہ اکثر آبروی گوہرِ ارزندہ می سوزد

(۱۶۴)

نہ مہر[5] بر دلِ اندیشہ می توانم زد — نہ جامِ صافی ازین شیشہ می توانم زد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو جان دہم نہ دہی نیم شیشہ تا ساقی ؛ ن ۳، ۱۰ = چو جان دہم بہ ازین نیم شیشہ تا ساقی [2] ن ۱۰ = نہ چشم گریہ ؛ ن ۳ = نہ از لب گریہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نہ از دل گریہ [3] این بیت تنہا در نسخہ ہفدہم وجود دارد [4] ن ۱۰ = مکن بر عزت خود تکیہ عرفی را چہ ظلم است این ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مکن بہ غیرت خود تکیہ عرفی، بزم عشق است این ؛ ن ۱۷، ۳۵ = مکن بر عزتِ خود تکیہ عرفی بزم عشق است این ؛ ن ۳ = مکن بر عزت خود تکیہ عرفی ظلم عشق است این شہ ن ۱، ۵، ۳۵ = مہر ؛ ن ۳۶ = قفل [5] این بیت را بعدِ مطلع باید خواند۔

Marfat.com

نه دست زین ثمرِ تلخ می توانم داشت — نه نخلِ وسوسه از ریشه می توانم زد
همیں بس است فلک را کزو دلم تنگ است — وگرنه سنگ بریں شیشه می توانم زد
زبادِ حادثه با آن که آتشم مُرده است — هنوز شعله به صد بیشه می توانم زد
اثر ز نالهٔ ندارم طمع، گمان دارم — که راهِ بختِ ستم پیشه می توانم زد
بباغ لاله نه چینم ز ضعف عرفی لیک
به بیستون چو رسم تیشه می توانم زد

(۱۶۵)

آن[1] را که خرد و بال باشد — کی رغبتِ قیل و قال باشد
آن جرعه که دُردِ شکوه دارد — در ساغرِ من ز لال باشد
هر نقش که در بهشت بینم — در کارگهِ خیال باشد
نقشی که نظاره بر نتابد — می جویم و آن وصال باشد
از شغلِ غمی که گفتنی نیست — گویم به تو گر مجال باشد
چون کینه ز طبعِ دوستانت — مهر از دلِ تو محال باشد
عمرِ تو که عیدِ زندگانیست — آرایشِ ماه و سال باشد
گفتی "گله کرده[2] ای ز جورم" — بهتان چنین حلال باشد؟
از کبر مدان سکوتِ عرفی
شاید که ز اهلِ حال باشد

(۱۶۶)

دگر جانم ز نا سازیِ اقبال که می سوزد — وفا پرور دلم در آتشِ حال که می سوزد

---

[1] ن ۹ (اضافات) = آن را که مرادِ حال باشد؛ در همه نسخه های دیگر = آن را که خرد و بال باشد
[2] ن ۱۷ = کرده ام؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = کرده ای [3] ن ۹، ۱۱ = حلال؛ ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = حلال۔

Marfat.com

دو صد ره گفتم ای دل بال مگشا در ہوای کس
ببین از شعلۂ حسرت[1] کنون بالِ کہ می سوزد

مرا مجرم[2] مساز ای بختِ خواب آلودہ کاری کن
متاعِ فرصتم بنگر ز اہمالِ کہ می سوزد

بہ ہر کس می کند گرمی واز احوالِ من غافل
دلش می سوزد و غافل کہ بر حالِ کہ می سوزد

مخوان افسانۂ حسنِ عملؔ شرمی بکن عرفی
کرام الکاتبین از شرمِ اعمالِ کہ می سوزد

(۱۶۷)

در راہِ عشق ای دل گر جان دہی چہ باشد
این فتنہ خیز رہ را پایان دہی چہ باشد

ای محتسب دو صد خم[3] بشکستہ ای گر امشب
یک شیشہ می بہ رندان تاوان دہی چہ باشد

جان خواہد آن ستم گر ای دل ز دست دادہ
دل دادنت خطا بود گر جان[4] دہی چہ باشد

بی گریہ رفت عمری یارب ز بدو فطرت[5]
آن را کہ می دہی چشم گریان دہی چہ باشد

من خود نمی زیم لیک بہرِ فریب اگر تو
این خستہ را دو روزی درمان دہی چہ باشد

مردم بہ کفر[6] یارب در آن جہان گر از لطف
این کافرِ خجل را ایمان دہی چہ باشد

با نازِ دوست عرفی نتوان جدل نمودن
گر این[7] متاعِ جان را ارزان[8] دہی چہ باشد

(۱۶۸)

بہ بزمِ عشرت آن گل با دلِ من کارہا دارد
دلِ غم دیدۂ بلبل بہ گلشن کارہا دارد

بروای بادۂ بی شرم مدہوشم مکن کامشب
خجالت با منِ آلودہ دامن کارہا دارد

ہمین رنجِ نفاق[9] ایندای یار نا موافق بس
نفاقِ جان ستان با دوست دشمن کارہا دارد

ن ۱، ۳، ۳۶ = محنت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حسرت [1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = محرومِ ساز ؛ ن ۳، ۳۶ = مجرم مساز ؛ ن ۱۷ = محرم مساز [3] ن ۱۰ = جام ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خم [4] ن ۳، ۱۰ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر [5] ن ۱۰ = یارب زدیدہ قطرہ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = یارب زبدوِ فطرت [6] ن ۳، ۱۰، ۳۶ = بہ کفر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بہ فکر [7] ن ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تو [8] ن ۱۷ = فرمان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = ارزان [9] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = رنج و نفاق ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۶ = رنجِ نفاق ۔

Marfat.com

برو ای گفتگو مگشا لبم کز ماتمِ ہجران
نفس با آہ و افغان، لب بہ شیون کارہا دارد

بہ گلزارم مخوان ای مشفق[1] از بہرِ گل افشانی
کہ این دیوانہ با خاشاکِ گلخن کارہا دارد

نمی دارد بہ مردن عشق دست از دامنِ عاشق
من از غم مردہ ام صد بار و با من کارہا دارد

برہمن را گرفتم، ہاتفی گفتا بہل[2] عرفی
کہ ذوقِ طاعتِ بت با برہمن کارہا دارد

(۱۶۹)

ہر کہ حرصش راہ زد کامش روا ہرگز نشد
ہر کہ سلطانِ قناعت شد، گدا ہرگز نشد

کامِ جانم درمیانِ آب و آتش حاضر است
ہر کہ با ہمت برآمد، بی نوا ہرگز نشد

بندۂ تمکینِ دل گردم کہ در[3] راہِ وفا
سیلِ غم ہر چند افزون شد ز جا ہرگز نشد

نی ہمین دل یافت از عشقت صفای جاودان
ہر چہ در این چشمہ شستم، بی صفا ہرگز نشد

ہر گوت در دل نیامد کین پریشان روزگار
شرمسار از یک نگاہِ آشنا ہرگز نشد

بسکہ این[4] درد آزما دل دشمنِ آسایش است،
صد مرض بہ گشت و ممنونِ دوا[5] ہرگز نشد

در ہوای[6] پارسایی عرفی از[7] ہر معصیت
گشت صد رہ تایب امّا پارسا ہرگز نشد

(۱۷۰)

کسی کو در تبِ عشقِ تو نبضِ خویشتن گیرد
بہ عیبِ[8] خود پرستی بر زبانش مرد و زن گیرد

بہار آمد، دلِ درد آشنا در جامۂ مستی
اگر آرام گیرد چند روزی در کفن گیرد

---

۱ ن ۱۰ = عندلیب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مشفق ۲ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بہل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برو ۳ ن ۳، ۱۷، ۳۵ = در ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = از ۴ ن ۱۰ = بسکہ دل از کاوشِ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بسکہ این درد آزما ۵ ن ۵، ۸، ۷ = شفا ؛ ن ۱، ۱۰ = دوا ؛ ن ۲ = صفا ۶ ن ۱۰ = صفای پارسایی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ہوای پارسایی ۷ ن ۱۰ = عرفی خود از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عرفی از ہر ۸ ن ۹، ۱۱ = نہ عیب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = بہ عیب ۹ ن ۹، ۱۱ = ہر زمان بر مرد و زن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بر زبانش مرد و زن گیرد - (ہر زمان ہر مرد و زن گیرد، درست تری نماید-)

Marfat.com

دمِ عیسیٰ نخنداند[1] گلِ امّیدِ صیادی
که در فصلِ بهاران دامِ او[2] مرغِ چمن گیرد

مهِ کنعان بخواب است ای صبا بر پیرهن نگذر
که گرگی ناگهان[3] دنبالِ بوی پیرهن گیرد

ازان با عشق هرگز التفاتی نیست تقوی را[4]
که عاشق نکته بر زاهد به کیشِ برهمن گیرد

خزانِ شکوه طی شد موسمِ گلریزِ شکر آمد
غمِ عالم گرفت، اکنون نشاطم انجمن گیرد

کجا افتد نظر بر خاکساران خود پرستی را
که صد جا هر قدم ره بر خیالِ خویشتن گیرد

کمالِ عشق و لطفِ حسن و مهرِ آسمان باید
که بلبل یک نفس[5] گل را[6] بدستان در سخن گیرد

روم در گوشه‌یی تنها که ریزم خونِ خود عرفی
مبادا وقتِ[7] مردن ناشناسی دستِ من گیرد

(۱۷۱)

اهلِ معنی دوش بر دوشِ عقولم دیده اند
چون دعای خویش بر عرشِ قبولم دیده اند

آشنایی شان بمن واپس ترازِ بیگانگیست
بس که ارباب حقیقت بوالفضولم دیده اند

غم هلاکم کرد و کس غمگین نمی داند مرا
بسکه در ایامِ آسایش ملولم دیده اند

....
دشمنان در معرضِ ردّ و قبولم دیده اند[8]

دشمنان عرفی بسی غمگین تر اند از دوستان
تا تمنّاهای نومید از حصولم دیده اند

(۱۷۲)

شکر[9] کز کشمکشِ شوق نجاتم دادند
خلعتِ محرمیِ خلوتِ ذاتم دادند

نبود همّتِ عشقم که گدایانِ درش
گنجِ توفیقِ شهادت به زکاتم دادند

از درِ عشق دلم حاصلِ کونین گرفت
من نه رفتم به درِ زهد[و] براتم دادند

---

[1] ن ۱۰، ۱۱ = بجنباند ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نه خنداند ؛ ن ۹ = نخنداند ؛ ن ۱ = نمی داند [2] ن ۱۰ = از ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۳۵ = او [3] ن ۱، ۵ = ناکسان ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = ناگهان [4] ن ۱۰ = زاهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ (حاشیه) وغیره = تقوی ؛ ن ۳۵ = عرفی [5] ن ۸ = اوهم ؛ ن ۳، ۱۰، ۳۶ = بلبل ؛ ن ۱، ۵ = تا او ؛ ن ۳۵ = با او [6] ن ۳ = خود را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گل را [7] ن ۹، ۱۱ = وقتِ مردن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰ = قدرِ مردن ؛ ن ۳۵ = قدرِ مردم

[8] این مصرع تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد و مصرع اولِ آن مفقود است. این مصرعه باین طور می توان شد: می ندانند آمده ام بیرون از تشکیک زار (ولی) [9] این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

(۱۷۳)

چند بی بہرہ بود دیدۂ گریانی چند
زلف جمع آر کہ جمعند پریشانی چند

گل رخان نعمتِ[1] نایاب[2] نیابند[3]، اگر[4]
یک نفس چاک نہ بینند گریبانی چند[5]

آنکہ آمادہ کند پردۂ ناکردۂ گناہ
کی درد پردہ یی از کردہ پشیمانی چند

کبریای تو برآنم[6] کہ نیارد[7] بہ نظر
مشتی آلودہ و آلایشِ[8] دامانی چند

عرفی افسانۂ غم گوش کنان حلقہ زنند
خوان بیارای کہ جمع آمدہ مہمانی چند

(۱۷۴)

جمعی[11] ز سران دامنِ مہمانِ تو بوسند
قومی[9] بدو صد ناز لبِ خوانِ تو بوسند

ترسم کہ حریفانِ تو در حالتِ مستی
برگِ گلی از چاکِ گریبانِ تو بوسند

با لذتِ لبہای تو باید کہ ملایک
دایم بہ تصوّر لبِ خندانِ[10] تو بوسند

آنانکہ حیات از لبِ عیسیٰ نہ پذیرند
از روی ادب خاکِ شہیدانِ تو بوسند

در صیدگہِ جورِ تو جانہای شہیدان[12]
تا صبحِ قیامت لبِ پیکانِ تو بوسند

عرفی چہ کلام است ترا کز سرِ تعظیم
صاحب سخنان گوشۂ دیوانِ تو بوسند

(۱۷۵)

بخت[11] کوتا قاہرِ وصلم در آغوش آورد
ذوق بیہوشم نماید شوق با ہوش آورد

---

[1] ن ۲، ۱۰ = نعمت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = محنت [2] ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = نایاب ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نایافت [3] ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = بیابند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = نیابند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹ = مگر ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۳۵ = اگر [5] ن ۸ = نیابند ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخہ ہا = نہ بینند ن ۱، ۵ = نیابم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آنم [7] ن ۱، ۱۰، ۳۵ = نیاید ؛ ن ۲، ۵، ۸ وغیرہ = نیاید [8] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر آلایش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹ = و آلایش ؛ ن ۳۶ = آلودۂ آلایش [9] ن ۱۷ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جمعی [11] ن ۸، ۳۵ = گل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = لب [11] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد

Marfat.com

هر دو روز[1] از حیله غیر آهنگِ جایی می کند
تا به تقریبِ وداع او را در آغوش آورد

آنکه بنهد[2] پای تا بوتم بدوش از بعدِ مرگ
ساقِ عرشِ درد و غم را بر سرِ دوش آورد

(۱۷۶)

آنکو چو من از عشق پریشان نه نشیند
بر مسندِ توفیقِ شهیدان نه نشیند

گر چاشنیِ شربتِ دردِ تو نه باشد[3]
هرگز مگسِ دل بلبِ[4] جان نه نشیند

ای نوح رنجان نقسِ چشمه گشایت
این آتشِ عشق است به طوفان نه نشیند

ای خضر شکستی به سبویت نرسد، خیز[5]
کین تشنگی از چشمهٔ حیوان نه نشیند

ایمان اگر این است که همدوشِ دلِ ماست
کفر از چه به چشم و سرِ ایمان نه نشیند

با آنکه مغان را همگی مایده شهد است
در دیر مگس بر لبِ مهمان[7] نه نشیند

عرفی برو از غمکدهٔ ما که کس این جا
بی زخمِ دل و چاکِ گریبان نه نشیند

(۱۷۷)

کسی میِ طربم در ایاغ می ریزد
که زهرِ غم بگلوی فراغ می ریزد

کسی عنانِ دلم می کشد بکوی مراد
که خارِ فتنه به راهِ سراغ می ریزد

کسی به نعمتِ فردوس پرورش دهدم
که استخوانِ همایم پیشِ زاغ می ریزد

گدای نور بود آفتاب در بزمی
که عشق خونِ جگر در چراغ می ریزد

دمِ مسیح بود در مزاجِ مرده دلان
حدیثِ عشق، که خونِ فراغ می ریزد

به جوشِ عشق بنازم که از شگافِ دلم
بجای قطرهٔ خون درد و داغ می ریزد

زکاتِ مایهٔ رزقِ من[8] لست آنکه فلک
بجیبِ حلّهٔ طاووسِ باغ می ریزد

---

[1] ن ۱، ۵ = رو ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = روز [2] ن ۱۷ = ماند ؛ ن ۱ = تنهد ؛ ن ۵، ۸ = بنهد [3] ن ۲، ۴ = نیابد ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نباشد [4] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = بلب جان ؛ ن ۱۰ = به سرخوان ؛ ن ۱۲ = به لبِ خوان [5] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش ؛ ن ۲، ۹ بیز [6] ن ۱۰ = مگس ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = مغان [7] ن ۲، ۱۰ = رمبان ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۲، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهمان [8] ن ۱، ۵ = تونیست ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = من است۔

Marfat.com

ضمیرِ روشنِ ما بین کہ ظلمتِ عرقی
بدامنش گہرِ شب چراغ می ریزد

(۱۷۸)

غمِ تو ہست، بہ عیشِ جہان کہ پردازد
ہوای تیغ تو در سر، بجان کہ پردازد

چنین کہ غمزہ بیک زخم می کُشد ہمہ را
بکاد و کادِ دلِ خون چکان کہ پردازد

اگر لبِ تو نہ در دل نمک فشان آید[۱]
بہ تازہ کردنِ داغِ نہان کہ پردازد

چو حسنِ یار[۲] ہم آلودہ خواہد[۳] و ہم پاک
بہ قیمتِ گہرِ این و آن کہ پردازد

کرشمہ گشت جہانی چنانکہ دل می خواست
مگو بہ سوختنِ کشتگان کہ پردازد

جہان جہان[۴] بہ رہش نیم بسمل افتادند
بہ چارہ سازیِ این نیم جان کہ پردازد

چنین کہ ما و دل و دیدہ مست و حیرانیم
اگر غمِ تو نہ باشد بہ جان کہ پردازد

اگر نہ محرمِ دردی طلب کند عرقی
بہ جستجوی منِ بی نشان کہ پردازد

(۱۷۹)

دمِ مردن ز شوقِ آنکہ یارِ دلنواز آید
رود صد بار جانم با نفس بیرون و باز آید

نہان ہر نامۂ عجزی کہ بنویسم برای[۵] او
روان ناگشتہ قاصد صد جواب از پیشِ ناز[۶] آید

زند بر کربلا ہد طعنہ فردا عرصۂ محشر
اگر نازت[۷] بآن ہنگامہ با این ترکتاز[۸] آید

ملایک را بہ داغِ رشکِ مرغانِ ہوا سوزد
بسوی دشت ہر گہ با صدای طبل باز آید

دلِ[۹] معشوق را ذوقیت از ہمراہی عاشق
کہ گر محمود، گویی بیا، اوّل ایاز آید

---

[۱] ن ۱، ۱۰، ۱۱ = آمد ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = آید [۲] ن ۹ = حسن و ناز ؛ ن ۹ = عشق یار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = حسن یار [۳] ن ۹ = خواہد ؛ ن ۵ = سازد ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۷ = سوزد [۴] ن ۹ = جہانیان بہ غمش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ وغیرہ = جہان جہان بہ رہش [۵] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بسوی او ؛ ن ۱۰ = برای ا ؛ ن ۲، ۹، ۱۱ = بہ لطف او ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بار [۶] ن ۱۰ = اگر یارم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = اگر نازت [۸] ن ۱ = صد ؛ ن ۵ آن ؛ ن ۲، ۸، ۳۵ = این [۹] ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ = نہان ؛ ن ۹، ۲۹ = چنان۔

Marfat.com

بود[1] پیشا نیم دایم بخاکِ سجده گاهِ بت — نیم نا مرد که در مسجد همین وقتِ نماز آید
گذشت و عالمی از تیغِ نازش نیم بسمل شد — دلِ سنگین دمش یارب بهم زین راه[2] باز آید
ز عرضِ حاجت ار مانع نگردد همتِ عشقم — نیازم سا نویدِ صد قبول از بی نیاز آید

بناز و نعمتِ جنت مناز اندیشه کن رضوان
که عرفی از بهشتِ درد با این برگ و ساز آید

(۱۸۰)

گر به خوابِ اجلم دیدهٔ جان گرم نشد — حالِ دل چیست که امشب فغان گرم نشد
ناوکی زد به دلم لیک چنان ز آتشِ دل — تیز بگذشت که پیکانش ازان گرم نشد
هر که بود از اثرِ نالهٔ ما شد دلِ گرم — دلِ او بود که در کون و مکان گرم نشد
عرض کردند به ما روزِ ازل بود و نبود — جز[3] به غم دیدهٔ ما در دو جهان گرم نشد
آه ازین شرم[4] که افسانه‌ئی[5] از آتشِ شوق[6] — آمد از دل به زبانم که زبان گرم نشد
ده چه گرمیست درین انجمن امشب ز شرم — شمع و پروانه بهم صحبتِ شان گرم نشد
منم آن تشنه لبِ عشق[7] که صد دوزخِ درد — گشت خالی و مرا کام[8] و دهان گرم نشد

گرمِ خونریزی عرفی ز فغان[9] گشت ولی
سببی داشت نهانی به همان گرم نشد

(۱۸۱)

نغمه‌یی[10] کز رهِ تاثیر به شیون نه کشد — به سماعش دلِ ماتم زدهٔ من نه کشد

---

[1] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۵، ۹ وغیره = هم زین راه باز آید ؛ ن ۳۵ = که از این کار باز آید [3] ن ۱۰ = جز دل و دیدهٔ ما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جز به غم دیدهٔ ما ؛ ن ۲، ۴، ۱۱ = جز به دل دیدهٔ ما [4] ن ۲، ۹ = شوق ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = شرم [5] ن ۱، ۵، ۷، ۳۵ = افسانه‌ای از آتش شوق ؛ ن ۸ = افسانهٔ آرایش شوق ؛ ن ۱۰ = آرایشِ افسانهٔ عشق [6] ن ۲، ۹ = شرم و دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵ = شوق [7] ن ۱۰ = درد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = عشق [8] ن ۹، ۱۰ = کام و زبان ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۱ = کام و دهان [9] ن ۳۵ = بجهان ؛ ن ۲، ۵، ۳۶ = ز فغان ؛ ن ۹ = و بفغان [10] ن ۱ = نغمه گر از رهِ تاثیر ؛ ن ۱۷ = نغمه‌ای کرده که تاثیر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نغمه‌ای کز رهِ تاثیر [11] این بیت تنها در ن ۵، ۸، ۳۵ یافته شد۔

Marfat.com

دیتِ قتلِ من این[1] است که در روزِ جزا
بزنم دست بدامانش و دامن نکشد

جذبهٔ مهر تو ای ذرّه ندانم تا کی
از تهِ غمکدهٔ سینه بروزن نکشد

غایتِ دردِ همین است که در فصلِ بهار
دلِ مرغان خزان[2] دیده به گلشن نکشد

دلِ ما در لحد آرام نگیرد عرفی
که ز غم برگِ فراغی به نشیمن نکشد

(۱۸۲)

کو شورشی که صحبتِ شادی بهم خورد
غم خونِ دل بریزد و دل خونِ غم خورد

زهرِ غمِ تو گر بچکانم بکامِ خضر
آبِ حیات ریزد و خاکِ عدم خورد

نازم به آن کرشمه که جای کباب و می
خونِ فرشته و دلِ مرغِ حرم خورد

بر آستانِ کعبه تبسّم نمی کند
آن لب که بوسه یی ز حریمِ صنم خورد

زخم ز جاجِ دوست ندارد تراوشی
کو شیشهٔ دلی[3] که به دیوارِ غم خورد

گر شرحِ کاوکاوِ غمِ او رقم کنم
دود از رقم برآید و مغزِ قلم خورد

می جوشدم ز هر سرِ موچشمه چشمه خون
هر گه که دل بذوقِ شهادت قسم خورد

نامش ز لوحِ همّتِ عرفی برون نویس
آن تشنه کآبِ خضر ز جامِ کرم خورد

(۱۸۳)

بیادم هر گتر آن نخلِ قدِ موزون نمی آید
که از هر دیده ام صد چشمه خون بیرون نمی آید

کدامین دوست می آید[4] به نزدیکِ منِ گریان
که تا آید برِ من صد قدم در خون نمی آید

نمی دانم که سنگِ فتنه در[5] هنگامهٔ مازد
که این بی رحمی از بیدادیِ گردون نمی آید

به داغِ دل کند دستِ ملامت آن نمک پاشی
که هنگامِ تبسم زان لب میگون نمی آید

---

[1] ن ۲، ۱۷ = آن ؛ دیگر همه نسخه‌ها = این [2] ن ۹ = چمن ؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول مثل ۲۶، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = خزان
[3] ن ۱۱ = قلم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = رقم [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نزدیک من گریان نمی آید ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۲۱ = می آید به نزدیک من گریان [5] ن ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = در

Marfat.com

ز مامِ ناقہ گاہی دستِ لطف از ناز می گیرد که دیگر جستجوی لیلیٰ از مجنون نمی آید
نزد این گریہا بر آتشم آبی و دانستم
که صد طوفانِ نوح از عہدہ اش بیرون نمی آید

(۱۸۴)

ز شہرِ دل بگوشم ہر نفس فریاد می آید که اینک لشکرِ غم خوش بہ استعداد می آید
اگر شیرین عنان را نرم سازد[1] بنگر د خسرو که گلگون جانبِ او یا برِ فرہاد می آید
دلم در دامِ آن صیاد مستغنی ست می ترسم که افتد رخنہ یی در دام تا صیاد می آید
نصیحت می کنندم دوستان ای غم بیا وز تو بہ خاشاکِ من آتش زن که اینجا باد می آید
نمی آید ز پرویز استماعش ورنہ شیرین را ز سر تا پا صدای نالۂ فرہاد می آید
چہ شد کز زہرِ چشمت زود جان دادم بحمداللہ کز ان لبہای شیرین شیوۂ ایجاد می آید
ہمانا[2] دیدہ عرفی عزتی زان دلفریب امشب
که می آید ز بزمش باز و خوش دلشاد می آید

(۱۸۵)

مرا ز غمکدۂ سینہ داغ می روید ز بزم گاہِ محبت چراغ می روید
بہشت کو که تماشا کند که حسنِ ترا ز باغ لالہ و از لالہ باغ می روید
مسیح گو گہرِ آفتاب را مفروش[3] که از خزینۂ[4] ما شب چراغ می روید
تو پای کعبہ رو آمادہ کن که در ہر گام ہزار خضر بہ راہِ سُراغ می روید
نسیمِ باغِ که بر مغزم آستین[5] افشاند؟ که روضہ روضہ گلم[6] از دماغ می روید
ہزار کعبہ خرابِ مزارِ کشتۂ دوست کز ان سلامت ازین درد و داغ می روید

---

[1] ن ۴ = نگردد ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۲، ۸، ۱۷ وغیرہ = بنگرد [2] ن ۲ = ہمانا دیدۂ عرفی ازان شد دلفریب امشب ؛ ن ۸، ۹ = ہمانا دیدہ عرفی لذتی زان دلفریب امشب ؛ ن ۳، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = ہمانا دیدۂ عرفی عزتی زان دلفریب امشب ؛ ن ۳۵ = لذتی زان [3] ن ۱۰ = بفروش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = مفروش [4] ن ۲ = خرابہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ دیگر نسخہا = خزینہ [5] ن ۹ = استخوان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = آستین [6] ن ۱۰ = دلم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ ہمہ نسخہا = گلم۔

Marfat.com

مگر ترانهٔ عرفی کسی به گلشن بُرد.
که بانگِ درد ز دستانِ زاغ می روید

(۱۸۶)

جماعتی که ز ناموس و نام می گفتند — به دیر دوش ز مستی و جام می گفتند
بیا، ببین که چه فتویٰ دهند در مستی — همان گروه که می را حرام می گفتند
فغان که جمله فتادند در شکنجهٔ دام — کسان که عیبِ اسیرانِ[1] دام می گفتند
به طوفِ کعبه شنیدم ز ساکنانِ حرم — که اهلِ دیرِ مغان را سلام می گفتند
به صحنِ دیر شنیدم ز زایرانِ صنم — همان که بر درِ بیت الحرام می گفتند
رموزِ آتشِ موسیٰ که بر همن بشکافت — ز اهلِ دین[2] نشنیدم[3] که خام[4] می گفتند
تمام بوده بیک حرفِ گرم[5] و ما غافل — حکایتی که همه نا تمام می گفتند
به کعبه صدرهِ نزدیک و دور دیدم لیک — بگو[6] که صومعه داران کدام می گفتند

فغان ز طبعِ تو عرفی غلط نمی رفتند
سخنوران که ترا خوش کلام می گفتند

(۱۸۷)

اهلِ همّت لب از دعا بستند — کمرِ خدمتِ رضا بستند
گردِ آیینه بود جاه و جلال — عجزِ دریوزه برگدا بستند
به تماشا روند جان و دلم — باز آیینِ غم کجا بستند
مژده ریزند بر سر و دستار — کز گلِ فتنه دستها بستند
وقتِ پیغامِ یار سوختگان — داغها بر لبِ صبا بستند

---

[1] ن ۴ = اسیران دوام ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره دیگر نسخها = اسیرانِ دام ؛ ن ۱۱، ۱۷ = دل ؛ ن ۲، ۴ = دیر
[2] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = دین ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱ = نشنیدم ؛ ن ۹ = بشنیدم ؛ ن ۲، ۴ = شنیدم ؛ ن ۱۱، ۱۷ = جام ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = خام
[5] ن ۹ = ختم ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخها = گرم ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۳۶ = مگو ؛ ن ۱۰، ۱۱، گنج سخن = بگو (در نسخهای ۱، ۵، ۸، ۳۵ این بیت نیست).

Marfat.com

ما[1] کلیدِ بہشت بشکستیم[2] درِ دوزخ بروی ما بستند
بہ عدم کی روان شوی عرفی
رو کہ دروازۂ فنا بستند

(۱۸۸)

کاش آن کسان کہ منعم ازان تند خو کنند — صد دل نمودہ وام[3] نگاہی بہ او کنند
رو یم بہ کعبہ ایست کہ طاعت بر انِ آن[4] — از آبِ دیدہ ہای ملایک وضو کنند
این تشنگی بہ جام و قدح کم نہ می شود — با ساقیان بگوی کہ فکرِ سبو کنند
این است التماس[5] کہ ما را پس از وفات — رندانِ بادہ نوش بہ می شست و شو کنند
نازم بہ غمزہ یی کہ بہ شوقِ خدنگِ او — آسودگانِ خاک حیات آرزو کنند
منمای داغِ عشق بر و جانیان دِلا — اہلِ زکام را مدہ این گل کہ بو کنند
عرفی چہ بیم داری از آسیبِ دلبران
بگذار تا بہ جانِ تو ناخن فرو کنند

(۱۸۹)

زچشم آبِ حسرت می تراود — زہر مویم شکایت می تراود
چنان در دل خلد گاہِ نمازم — کہ کفرم از عبادت می تراود
زہی بی آبرو آن دل کہ از وی — بہ کاویدن محبّت می تراود
بگو تیغ از چہ شربت آب دادی — کہ از ہر زخم لذّت می تراود
ملک ہمچون مگس جوشد بر ان زخم — کزو شہدِ شہادت می تراود
حذر کن زین دعای آتش آلود — کزین چشمہ اجابت می تراود

---

[1] ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = تا ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۷ = ما [2] ہ ن ۳ = گم کردیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = بشکستیم
[3] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹ = دام ؛ ن ۱۱ = نیم [4] ہ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = او ؛ ن ۱۰ = آن [5] ہ ن ۲، ۸ = التفات ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = التماس ۔

Marfat.com

تراود از لبِ عرفی سخنہا
ولی ہنگامِ فرصت می تراود

(۱۹۰)

دلم در عالمی با زخمِ زہر آلود می گردد
کہ از دنبالِ دردِ[1] آوازۂ بہبود می گردد

بہ مرہم کلفتم نو می شود ہر گہ کہ می بینم
کہ داغِ سینۂ پروانہ آتش سود می گردد

بنوعی آتش افروز است شوقِ روی او در دل
کہ چون دل در نظر آرم بہ چشم دود می گردد

بہ مستی طاعتِ بت می برم در دیر و می بینم
کہ این مستانہ طاعت بر درِ معبود می گردد

ز طالع تا قیامت برگِ[2] غم دارم و بی داغم
کہ گردون در زمانِ کامرانی زود می گردد

نگاہِ تلخ کامان دور دار از لعلِ او یارب
کہ آب زندگی ناگاہ زہر آلود می گردد

ندانم از کدامین بادہ مستی می کند عرفی
کہ ناکامی طلب در کعبۂ مقصود می گردد

(۱۹۱)

فلک ساقی و غم صہبا کسی ہشیار کی ماند
فنا گلچین[3] و ما گل غنچہ ہم بر[4] بار کی ماند

مگر[5] صوفی بہ از خلوت نداند باغ و بستان را
درش گر باز باشد روی بر دیوار کی ماند

منم دایم صلاح اندیشِ کار افتادگان لیکن
چو غم رو آورد اندیشہ را رفتار کی ماند

نہ پنداری کہ گر مشفق شوی آسودہ دل گردم
دلی کافتد بدستِ عشق بی آزار کی ماند

بہارِ باغِ ما دستِ خزان در آستین دارد
درین گلشن گلی گر بشگفد پر بار کی ماند

ز وصلت یافتم صحت نہ تہمت[6] بود بیماری
کسی کاید مسیحا بر سرش بیمار کی ماند

بہ زنّارِ مغان بستند عرفی را میان آری
میانِ این چنین شایستۂ زنار کی ماند

ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کہ از دنبال درد ؛ ن ۹ = کہ از دیوار و در [1] ن ۱۰ - برگ داغ غم و بی د
ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = برگ غم دارم و بی داغم [2] ن ۱۰ = گلبن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱ = گلچین [3] ن ۲، ۸، ۳۵،
بر ؛ ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۹ = پر [4] ن ۳، ۱۲، ۱۱ = مگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مگر [5] ن ۱، ۵، ۸ = نہ رحمت ؛ ن
۱۰، ۳۶ = نہ تہمت ؛ ن ۹، ۱۱ = بہمت ؛ ن ۱، ۲۸ = برحمت [6]

Marfat.com

(۱۹۲)

مرو به مدرسه کانجا خرد موسوس[1] شد
درآن مقام شنیدم بسی که زرمس شد

ز گلشنِ خرد آنها که گوش زد شده بود
عدیلِ قصّهٔ خواب و خمار نرگس شد

چو دیده در خرد ایثار کرد عشق اندوخت
چو داد بی بصر از کف مدار بی حس[2] شد

که ریخت برمنِ ناچیز این نفایس فیض
که کیمیای سعادت گدای این مس شد

بریز مایهٔ[3] دانش به مفلسان عرفی
که هر که بخل درین مایه کرد مفلس شد

(۱۹۳)

یک دم ای[4] شوخ اگر با تو نشینم چه شود
مصلحتهای فضولانه نه[5] بینم چه شود

من بدین طبع گدا پیشهٔ دریوزه پرست[6]
گر ملوکانه به مجلس[7] به نشینم چه شود

چند بر کنگرهٔ عرش بیندازم فرش
گر فرود آیم و کنجی به نشینم چه شود

من بدین دست که از پای دلم بسته ترا ست
گر ز بستانِ ازل میوه بچینم چه شود

من که از ردّ و قبولِ کسم اندیشه مباد[8]
گر بگویم که چنان یا که چنینم چه شود

من که با یاصنم است آمد و رفتِ نفسم
گر بگویند که بی مذهب و دینم چه شود

تو که ذوقِ ارنی بیشتر از من[10] داری
گر کشی پرده ز سرخ تات[11] ببینم چه شود

تا به کی شهپرِ اندیشه بخود بر بندم
گر فرو ریزم و شرمی بگزینم چه شود[12]

من که از مرگ خراشِ نفسم تلخ تر است
نگسلد گر نفسِ باز پسینم چه شود

---

[1] ن ۱۰ = مدرس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۵ = موسوس [2] ن ۳، ۱۰ = برچس ؟ ؛ ن ۱، ۵ = بی حس ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۶ = برحس [3] ن ۱۰ = نامه ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مایه [4] ن ۱۰، ۲۸ = شوخ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شرم [5] ن ۱، ۵، ۱۰ = به بینم ؛ ن ۳، ۱۷ = نه بینم [6] ن ۱، ۵، ۸ = طلب ؛ ن ۳، ۸، ۳۵ = پرست [7] ن ۵ = نه نشینم ؛ ن ۱، ۳، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = به نشینم [8] ن ۱ = من که از ردّ و قبول کسی اندیشه نبود ؛ ن ۳، ۵، ۱۰، ۳۵ = من که از ردّ و قبول کسم اندیشه مباد [9] ن ۵ = چنان یا که نشینم ؛ ن ۳، ۸، ۳۵ = چنان یا که چنینم ؛ ن ۱، ۱۷ = چنین یا نه چنینم [10] ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = ما ؛ ن ۱۰ = از من [11] ن ۱، ۵ = تا تو بینم ؛ ن ۱۰ = تات ببینم [12] این بیت تنها در ن ۳، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ یافته شد

Marfat.com

عرفی این صورتِ آراستہ خلقی بفریفت[1]
گر من از پردہ برآیم کہ نہ اینم چہ شود

(۱۹۴)

تا بود سراسیمہ دلم، دربدری بود — اندیشۂ دل خانگی و دل سفری بود
یا[2] فایدۂ لازم ہستی[3] نہ نہادند — یا[4] ہستیِ ما فایدہ اش بی اثری بود
ہرگاہ کہ اندیشہ عنان درکفِ من داشت[5] — کارم ہمہ از بہر جگر دشنہ گری بود
ہر جام کہ دیدیم گوارندہ وَمی داشت[6] — خونہا ہمہ در کاسۂ صاحب نظری بود
باآن کہ نمی داد امان سیلیِ فقرم — دایم سرِ من در ہوسِ تاجوری بود
ہرگاہ کہ مژگانِ مرا شوقِ تو برداشت — گر قطرہ وَ گر دجلہ سرشکم جگری بود
در بستر اندیشہ بجز خار نہ دیدیم[7] — گلہا ہمہ در خوابگہ بی خبری بود
نگسست زہم جذبۂ توفیق وگرنہ — شبگیرِ طلب[8] بر اثرِ بی اثری بود

جمعیت عرفی ہمہ[9] زانست کہ عمری
سوداگرِ بازار[10] چۂ بی ہنری بود

(۱۹۵)

تا بکی عمر بہ افسوسِ[11] جہالت برود — نشاۂ بادہ بہ تاراجِ ملامت[12] برود
بختِ بد را خجل از کوششِ باطل چہ کنم — بہتر آنست کہ عمرم بہ بطالت برود
زاہد از کعبۂ عنان تافتہ می آید لیک — این طمع داشت کہ خفرش بہ دلالت برود

---

[1] ن ۱۷ = بفرست ؛ ن ۱۰ = بفروخت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بفریفت [2] ن ۱۰ = تا ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۱۷ = یا [3] ن ۱، ۵ = مستی ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۱۷ = ہستی [4] ن ۱۰ = با ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = یا [5] ن ۱۰ = ما ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۷ = من [6] ن ۱، ۵، ۸ = گوارندہ وَمی ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گوارندہ میی [7] ن ۱، ۳ = ندیدیم ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = دیدم [8] ن ۵ = در ؛ ن ۶، ۳، ۸، ۱۰، ۱۷ = بر [9] ن ۱۰ = ہم ازانست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ہمہ زانست [10] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = افسوس وجہالت ؛ ن ۳ = افسوسِ جہالت [11] ن ۱۰ = علالت ؛ دیگر ہمہ نسخہا = ملامت [12] ن ۹ = جنون ؛ دیگر ہمہ نسخہا = این -

Marfat.com

رہروِ کعبہ کہ دیر است حوالتگاہش　　بر دد لیک زد[1] نبالِ حوالت برود
جای رحم است بدان جوہریِ لعل طراز　　کش ہمہ عمر بہ آرایشِ[2] آلت برود

حاتم ار مالکِ غمہای محبت گردد
من گدا کردم و نامش بہ رزالت[3] برود

(۱۹۶)

تا قدم بر اثرِ نام ونشان خواہد بود　　گوشۂ دامنِ ما وقفِ میان خواہد بود
می نمودند ملایک بہ[4] ازل عشق بہم　　کین گہر دست زدِ بی بصران خواہد بود
گر شود کون و مکان زیر وزبر در رہِ عشق　　صورتِ ناحیہ[5] برخاک عیان خواہد بود
جز بہ بازارِ قیامت دلِ پُرخون زنہار　　مفروشید کہ این جنس گران خواہد بود
دیدہ بی نور شد از گریہ خدایا بہ ازل　　گفتہ بودی کہ بجایی نگران خواہد بود
دلم آخر بہ تماشا گہ دیدار آورد[6]　　تا کی این آیینہ در آینہ دان خواہد بود
بسر انجامِ جم و کی چہ نہم بیہدہ گوش　　کمترین بازی افلاک ہمان خواہد بود
دست فرسودہ شود[7] آخر و گمنام شوی　　من گرفتم ہنرت نقدِ روان خواہد بود

عرفی از پیر مغان دست نداری ہرچند
بر دلت بستنِ زنار گران خواہد بود

(۱۹۷)

دمی[8] کہ جانب من بیند و پیالہ بنوشد　　بروی گرم تو ساقی کہ خونِ توبہ بجوشد
اگر جنید و اگر بایزید چون تو دہی می[9]　　ہزار صومعہ تقوی[10] بہ جرعہ یی بفروشد
کسی بہ بندگی ارزد کہ در شمایلِ طاعت　　در بہشت بہ بندد بروی خویش و بکوشد[11]

---

[1] ن ۳،۹ = ز ؛ ن ۱،۵،۸،۱۰ = بہ　[2] ن ۹ = آرایش ؛ ن ۵،۳۵ وغیرہ = آلایش　[3] ن ۲۸ = ضلالت ؛ ن ۹ = دلالت ؛ ن ۵،۳۵ وغیرہ = رزالت　[4] ن ۱۰، ۲۸ = ز ازل ؛ ن ۱،۳،۵،۸،۹،۱۷، ۳۵، ۳۶ = بہ ازل　[5] ن ۲ = ناحیہ ؛ ن ۱،۵،۳۵،۳۶ = ناصیہ　[6] ن ۳ = آورد ؛ ن ۱،۵،۸،۱۰ = آور ؛ ن ۱۷ = آویز　[7] ن ۱،۵، ۸،۳۵ = شوی ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷ = شود　[8] ن ۱۰ = دہی کش می ؛ ن ۱،۳،۵،۸، ۱۷ = تو دہی می　[9] ن ۱۰ = خرقہ وتقوی ؛ ن ۱،۴،۵،۸، ۱۷، ۳۵ = صومعہ تقوی　[10] ن ۴ = نکوشد ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = بکوشد　[11] ن ۹، ۱۱، ۳۶ = بغم توبہ من چون لبت ؛ ن ۴ = بتی کہ جانب من بیند ؛ ن ۱،۵،۸،۱۰، ۱۷، ۳۵ = دمی کہ جانب من بیند و۔

Marfat.com

غبارِ کوچۂ راحت بدامنش ننشیند
لباسِ دردِ تو بهر که روزگار بپوشد

بهای[1] گوهرِ یوسف کسی چو[2] او نشناسد
همان بهاست که او را کسی بها نفروشد[3]

نگویمت که مزن تیغِ جور بر دلِ عرفی
رضا بده که پس از مرگ در لحد بخروشد

(۱۹۸)

تو حسنِ[4] خود چه شناسی چنانکه می باید
کجاست آینه یی کت درست بنماید

کجا به آب و هوای بهشت دل کشدم
که هیچ جور چنین فتنه یی نمی زاید

قیاس کن که چه بیرون دهم ز گریه و غم
ز گریه های ملالم ببین چه پیش آید

(۱۹۹)

خوش[5] ریایی شب بکنج خانقه درکار بود
رشتهٔ تسبیح یاران رشکِ صد زنار بود

آنکه از می توبه می فرمود یاران را مدام
هیچ بدمستی نکرد امشب بسی هشیار بود

یادِ آن عهدی که در دیرِ مغانم بود بار
تار و پودِ خرقه ام از رشتهٔ زنار بود

... ...
خود پسندی بود و دیگر هرچه بود انکار بود

(۲۰۰)

مگر لبِ تو قرینِ شراب می گردد
که آب در دهنِ آفتاب می گردد

چگونه رازِ[6] دل آرم ازین[7] حیا برلب
که شعله می رسد این[8] جا و آب می گردد

چنان ز روی تو چینم گلِ مراد امشب
که ز هر گریه به چشمم گلاب می گردد

دلت به من ده و بروی کرشمه ریز و ببین[9]
که از تو چون دلِ مردم خراب می گردد

ز بس خیالِ تو آرد هجوم بر چشمم
که گردِ هر مژه صد آفتاب می گردد

---

[1] این بیت تنها در نسخه های چاپی (ن ۹، ۱۱) و ن ۳۶ وجود دارد [2] ن ۱۱ = خود او ؛ ن ۹، ۳۶ = چو هر دو نسخه «نفروشد» است ولی «بفروشد» درست تر می نماید [3] این غزلها تنها در نسخهٔ هفدهم وجود دارد
ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = حرفِ غم ؛ ن ۱، ۹، ۲۹ = راز دل [6] ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۷ = باین ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = ازین
ن ۱، ۳، ۵ = آنجا ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷ = اینجا [8] ن ۲ = مبین ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ =
[9] فقط مصرعِ ثانی یافته شد. مصرعِ اولی باین طور می تواند: «آنچه دیدم دوش در بزمِ خردمندان مپرس» ولی

Marfat.com

چنان ربودهٔ حسنم که کفرِ بی بصرم به کعبه از پیِ حسنِ صواب می گردد

چه آتش است ندانم به سینهٔ عرفی
که دوزخ از نفسِ او کباب می گردد

(۲۰۱)

برہمن کیشم که صد قم طعنه بر اصحاب زد طاقِ آتش خانه ام صد خنده بر محراب زد

مرحبا ای عشق گلبانگی که بی آشوبِ تو عافیت خوش تکیه ها بر بالشِ سنجاب زد

عشقِ یک دل شد به زخمِ تیغِ یکرنگی شهید نکته[1] پردازِ خرد بر سلب و بر ایجاب[2] زد

کشتهٔ عشق از خجالت سر به پیش افگنده ماند بوسه پی خونش مگر بر دامنِ قصّاب زد

موجِ طوفان سایه هرگه بر سرِ کشتی فکند منعم از بهرِ تسلّی تکیه بر اسباب زد

کوکلابِ کفر تا بر چهرهٔ ایمان زنم گر بتی بیهوش گشت و تکیه بر محراب زد

خضر آبِ زندگی نوشید و عرفی خونِ دل[3]
این سبو از زهر[4] پر کرد آن قدح بر آب زد

(۲۰۲)

وعظِ من گر دفتنندهٔ عصیان نشود آستینِ شکر آلود[5] مگس ران نشود

نیست در خوانِ محبّت خوردنی غیرِ نمک[6] لختِ دل هرکه نه اندوخته مهمان نشود

کشوری هست که در وی رود از کفر سخن همه جا گفت و شنو بر سرِ ایمان نشود

پا منه بر سرِ بالینِ اسیران کاینجا[8] هیچ بیدرد نیاید که پریشان نشود

عمرِ ده روزهٔ پیشینه حرامش بادا کشته یی کز پیِ رحمت همه تن جان نشود

به تماشای گلستانِ خلیلم مبرید که گل و لاله دگر آتشِ سوزان نشود

---

[1] ن ۵ = تکیه پرداز ؛ همه نسخه های دیگر = نکته پرداز [2] ن ۱، ۵ = بر نفی و بر اثبات ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = برسلب و برایجاب [3] ن ۳، ۹ = آبِ تلخ ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = خونِ دل [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = شعله ؛ ن ۲، ۳، ۹ = زهر [5] ن ۹ = عسل ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر همه نسخه ها = شکر [6] ن ۱، ۵، ۳۵ = آلود ؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = آلوده [7] ن ۲ = به زنمک ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = غیرنمک [8] ن ۱، ۵، ۸ = کانجا ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = کاینجا [9] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد .

Marfat.com

دیدنِ روی تو ممکن نبود بی حیرت　　آن نہ چشم است کہ در روی تو حیران نشود

عرفی از خدمتِ بت کم مکن ای خادمِ دیر
مزنش طعنہ کہ ناگاہ مسلمان نشود

(۲۰۳)

ہیچ گہ نقشِ جمالِ تو نمایان نشود　　کز ہجومِ نظرم باز پریشان نشود
این نہ چشم است کہ از گریہ توان بازش داشت　　گر توانی سببی ساز کہ گریان نشود
مایۂ عافیتِ عالمی، اما کس نیست　　کہ تو در خاطرِ شیدا آیی و پریشان نشود
تا ابد گر بدہی غم دہمش جان بہ بہا　　این متاعیست کہ در شہرِ من ارزان نشود
ہر نفس در کفِ نامحرمی افتد خاتم　　دیو اگر باعث تنبیہِ سلیمان نشود
ہیچ دل نیست کز آن غمزہ چو گردد مجروح　　دشمنِ مرہم و مشتاقِ نمکدان نشود
دیدنِ روی تو ممکن نبود بی حیرت[1]　　آن نہ چشم است کہ در روی تو حیران نشود
عالمی سوختم از درد و نہ مردم بی دوست،　　خجل آن نوح کہ خود بر سرِ طوفان نشود

عرفی از تیغِ نگاہِ تو نخواہد جان برد[2]
آن نہ فرزندِ خلیل است کہ قربان نشود

(۲۰۴)

دوست در پیشِ نظر، چون غمش از دل برود　　چہ کنم آہ کہ یک دم ز مقابل برود
گر بہ مانم قدمی، شاید ازین جذبۂ شوق　　کہ دلِ دوست ز دنبالۂ محمل برود
تا ابد ناوکِ کاری[3] خورم و جان ندہم　　دشمنی گر نکند[4] بخت کہ قاتل برود
چون رود غمزۂ او تیغ زنان از دنبال　　نیم بسمل عجبی نیست کہ بسمل برود
ننگِ آن صیدِ زبونم[5] کہ چو در صید گہی　　بہ غلط کشتہ شود، ظلم[6] بہ قاتل برود[7]

---

[1] ن ۸، ۳۵ = بی حیرت ؛ ن ۵ = بی ہجرت ؛ ن ۱۷ = بی نصرت　[2] ن ۱۷ = برد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = داد　[3] ن ۱۷ جورش ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہا = کاری　[4] ن ۵۶ = نکنی ؛ ن ۱۷ = بکند ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۳۵ = نکند　[5] ن ۵ آن ؛ ن ۳۵ = ازان　[6] ن ۹ = ننگ ؛ ن ۲ = نام ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = ظلم　[7] ص ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ ردیف "برود" است اما در ن ۲۸ آن "نرود" است　[8] این بیت شاملِ غزل پیشین ہماست۔

Marfat.com

بسکه[1] غیرت برد از سوختنم گاهِ وداع — دل حذر[2] می کند از نالہ کہ محمل برود
بودائی کہ مرا می بری ای دل بگذار — کہ بیرم من و جان از پی محمل برود

چارۂ کار بہ تدبیر نیاید عرفی
کو رسولی کہ برِ جادوی بابل برود

(۲۰۵)

گر محبت حملہ بر ناموسِ کفّار آورد — برہمن را سبحہ در گردن بہ بازار آورد
درمیان گریۂ مستانہ غرقم، شحنہ کو — تا شراب آلود و مستم بر سرِ دار آورد
گر خجل باشد ز ایمان لذّتِ کفرش حرام — عابدی کش زلفِ او در قیدِ زنّار آورد
قحطِ حسن[3] و چون[4] تویی نگشودہ[5] برقع لاجرم — روزگار بی خبر یوسف بہ بازار آورد
عابدان گویند باشب زندہ داران[6] قصّہ هاست — گو کسی این مژدہ از دلهای بیدار آورد
زین[7] کہ عالم کفر گیرد کی بپردازد[8] بہ منع — گر دل شیدای موسیٰ تاب دیدار آورد
بگذر از دارالشفای عشق کز بہرِ علاج — هر نفس آید مسیح اینجا[9] و بیمار آورد
مو بمویم کفر شد، ترسم کہ استیلای عشق — یک انا الحق گوی دیگر بر سرِ دار آورد

---

[1] این شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حدی؛ ن ۱۷ = حذر [3] در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ این دو بیت بطور زیر یافته شد :

قحط حسن چو تویی نگشوده برقع لا جرم — گر دل شیدای موسیٰ تاب دیدار آورد
زین که عالم کفر گیرد کس نپردازد به منع — روزگار بی خبر یوسف بہ بازار آورد

[4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حسن چون؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۱۷ = حسن و چون [5] ن ۲، ۸، ۹، ۱۱ = بگشوده برقع؛ ن ۱۳ = برقع گشوده؛ ن ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = نگشوده برقع [6] ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = فیض هاست؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = قصّه هاست [7] ن ۹، ۱۱ = کی در آرد سر به تیغ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کس نپردازد بمنع؛ ن ۲، ۴، ۱۰ = کی بپردازد بمنع [8] در نسخه های دوم و چهارم و سیزدهم این بیت شامل این غزل است ولی در دیگر نسخه ها آن شامل غزل دیگریست در همین زمین [9] ن ۱۳ = آنجا؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = اینجا [10] در نسخهٔ سیزدهم این بیت شامل این غزل است ولی در دیگر نسخه ها آن در غزل دیگر در همین زمین یافته می شود .

Marfat.com

عجز را ذوقیست عرفی زان شدم زنہار جوی
ورنہ کو زخمی کہ از دردم بہ زنہار آورد

(۲۰۶)

ہر زمان قاصد ازان مہ خبری می آرد — خبرِ کشتنم از رہگذری می آرد
مستِ آن لذّتِ ذوقم کہ بصد پیکِ خیال — می برد گہ خبر و گہ خبری می آرد
سرِ آن چشم بگردم[1] کہ سنانِ مژہ اش — ہر دم از معرکۂ عشق سری می آرد
بجز از مرگِ خدایا[2] کہ نیارد دگری[3] — بخت اگر بر سرِ من چارہ گری می آرد
رتبۂ عشق نگہ کن کہ بوادیِ طلب — آتشِ طور برون از شجری می آرد
عشق[4] بینید[5] کہ اعجازِ مسیحایی را — بہ ظہورِ لبِ شیرین[6] پسری می آرد

منّتِ وصل بہ عرفی منہ ای مہ کہ فلک
از قفای ہمہ شامی سحری می آرد

(۲۰۷)

ہنوزش چشمِ فتّان بر سرِ صد ناز می آرد — ہنوزش اعتقادِ خوبی از من باز می آرد
ہنوز از بہرِ صیدِ[7] دل خدنگِ غمزہ را گاہی — نہان در گوشۂ آن چشمِ صید انداز می آرد
ہنوز از بہرِ تحقیقِ نیاز از ہر طرف نازش[8] — نہان جاسوسی اندر جیبِ اہلِ راز می آرد
ہنوز از یک نگاہِ گرمِ چشمِ فتنہ انگیزت[9] — بگاہ شکوہ ام از صد شکایت[10] باز می دارد

چو عرفی گفتم از قیدت رہا کردم چہ دانستم
کہ انجامت ہمان[11] کیفیّتِ آغاز می دارد[12]

---

[1] ن ۱، ۵ = بنازم ؛ ن ۸، ۳۵ = بگردم ؛ ن ۱۱ = نگردم [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خدایا کہ نیارد ؛ ن ۱۰ = جدایی کہ
[3] ن ۸ = دگری ؛ ن ۱۰ = دیگر ؛ ن ۱، ۵ = کاری [4] این بیت تنہا در نسخۂ ۱۰، ۱۷، ۲۸ یافتہ شد [5] ن ۱۷
= عشق ؛ ن ۱۰، ۲۸ = حسن [6] ن ۱۷ = ترسا ؛ ن ۱۰، ۲۸ = شیرین [7] ن ۱۰ = بہر صیدی آن ؛ ن ۱، ۵، ۸،
= بہر صید دل [8] ن ۱۰ = نازی ؛ ن ۸ = یارش ؛ ن ۱، ۵ = نازش [9] ن ۱، ۵ = انگیزت ؛ ن ۸ = انگیزد ؛ ن ۱۰:
انگیزش [10] ن ۱ = حکایت ؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = شکایت [11] ن ۱۰ = نہان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ہمان [12] این غزل تنہا در ن
۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد۔

Marfat.com

(۲۰۸)

دگر ز صحبتِ شادی کناره خواهم کرد — جگر بناخنِ غم پاره پاره خواهم کرد
دلی که جز میِ راحت نمی‌کشد، اورا — ز جامِ دردِ تو مستِ گناره خواهم کرد
قرار یافت به سلطانِ درد کشورِ دل — براتِ عافیت امروز پاره خواهم کرد
کرشمه ریزیت از حد گذشت بر دلها — کرشمه زارِ ترا من اجاره خواهم کرد
چنین که من به جمالِ تو تیز[1] می‌بینم — به آفتابِ قیامت نظاره خواهم کرد
بروزِ حشر که طاعت ز خلق می‌طلبند — اگر غم تو نباشد چه چاره خواهم کرد

رسید موسمِ آه و فغانِ من عرفی
چه رخنه‌ها به دلِ سنگِ خاره خواهم کرد[2]

(۲۰۹)

مکن بیگانگی ناگه[5] درین کارت خطا افتد — که گر صد دل بر انگیزند یک دل آشنا افتد
روم در سایهٔ نخلی که در فصلِ خزان ازوی — ثمرهای گلو سوزِ بلا در دست و پا افتد
دلم گاهی رهِ دیر و گهی راهِ حرم گیرد — می سرگشتگی دارد خرابش تا کجا افتد
هوسناکم بسی یارب دلِ بی[2] همتم مگشا — که دامانِ نفس ناگاه در دستِ دعا افتد[7]

(۲۱۰)

غمزهٔ او نشتری در دامنِ مرهم کند — بر شهیدِ عشقِ او[3] شادی نمازِ غم کند
ناخنِ نامحرمان در کاوشِ دل تیز نیست — عشقِ رسوا را بگو کاندیشه از محرم[4] کند
ما سفالِ ساغرِ دل را ز خون پُر کرده ایم — صافِ عشرت را بگو تا می به جامِ جم کند
خاکِ ذلت بر سرم ای وای همت خسته شد — تا کی[6] از دوشِ دلم بارِ تمنا کم کند[7]

(۲۱۱)

---

[1] ن ۱۰ = نیز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیز (در ن ۱۷ شعر موجود نیست) [2] ن ۱۰، ۱۷ = بی ماتم = مگشا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بی همتم مگشا [3] ن ۳۵ = بی همتم بگشا [4] ن ۱۰ = عشق شادی ها ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشقِ او شادی [5] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۲، ۳۵ = مرهم ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷ = محرم [6] ن ۱۰ = تا کی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ناگه [7] ن ۱۰ = تا کی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تا که [8] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

سمن فشانم و خاشاک بر سرم ریزند
چه گل دہم کہ بدل زخمِ نشترم ریزند

چو[1] تشنگی کندم، زہر نوش بیدردان
ہزار شعلۂ آتش بہ ساغرم ریزند

اگر بہ چشمہ فروشان نمی برافشانم
ہزار العطش از دل بکوثرم ریزند

بہ ہر بہا کہ فروشند می خرم زانست
کہ بستہ[2] بستہ غم آرند و بر درم ریزند

زمن چہ بی ادبی دیدہ اند با زنّار
مغان کہ رشتۂ[3] تسبیح بر درم ریزند

(۲۱۲)

منم بہ بزم تو با نالۂ نیاز آلود
تمام گریہ ز شوقِ نگاہِ ناز آلود

نقابِ ناز بر انداز و راہِ صومعہ گیر
کہ عشقہای حقیقی شود مجاز آلود

عذر زما کہ خطا می کنیم و ز معشوق
نمی شویم تسلّی بہ صلحِ ناز آلود

بہ کفر موی سیہ را سفید کردم لیک
ہنوز طاعتِ بُت می کنم[4] نماز آلود

بہ بزمِ قرب کہ آوردہ بود عرفی را
کہ سوخت[5] جانش ازین لطفِ احتراز آلود

(۲۱۳)

در[6] ہمان روز کہ پیغامِ حیاتم دادند
جرم کردم کہ بہ دردِ تو برا تم دادند

بازم ای عشق بہ زنجیرِ عدم کش زنہار
کہ ازان بندِ گران بار نجاتم دادند

بر درِ عشق گدا شو کہ سلیمان می گفت
کہ[7] مرا این سلطنت آنجا بہ زکاتم دادند

من ازین دردِ گران مایہ چہ لذّت یابم
کہ بہ اندازۂ آن صبر[8] و ثباتم دادند

از حیاتم[9] خبری نیست کہ بوی تو قضا
بر دماغم زد و آنگاہ حیاتم دادند

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو تشنگی کندم ؛ ن ۱۰ = چو تشنگی بکند [2] ن ۱۰ = پشتہ پشتہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کہ بستہ بستہ [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طعنۂ ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷ = رشتۂ [4] ن ۱۰ = می کنم نماز آلود ؛ ن ۱، ۸ = می کنم بناز آلود ن ۵ = می کنیم ناز آلود [5] ن ۱۰ = کہ سوخت جانش ازین لطف احتراز آلود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = کہ سوخت از شفقتہای احتراز آلود [6] ن ۱۰ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ - در [7] ن ۱۰ = مر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = من [8] ن ۱۰ = دل صبر و ثباتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آن صبر نجاتم ؛ نتائج، کلمات الشعرا = آن صبر و ثباتم [9] ن ۲۵ = خیالم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = خیالم

Marfat.com

دایہ ام خونِ جگر داد و ہمین شربت بود[1] آن دمِ آب[2] کہ وقتِ سحرم دادند

تنگ شد کون و مکان بر غم و دردم عرفی
خانہ زان سوی[3] نارکانِ جہانم دادند

(۲۱۴)

منادی است کہ ہر شام را چراغ دہند — نمک فروشیِ بازار[4] ہا بہ داغ دہند[5]

طبیبِ عشق دوای ز کامِ مستان کرد — بہ بوی سنبل و گل مژدۂ دماغ دہند

یکی نوای خود از دل بر آورم تا کی[6] — بہ عندلیبِ چمن نغمہ ہای زاغ دہند

بہ سیلِ نور غبار از نظر فرو شستم — ز اہلِ دیدہ بشارت بہ حسنِ باغ دہند

(۲۱۵)

نسیم گل طلبان رو بہ ہیچ جا نکنند — کہ صد معاملہ ہر گام با صبا نکنند[11]

اگر بہ عرش بر آیند صوفیان، مشکل — کہ آستین نہ فشانند و عشوہ ہا نکنند

بہ بزم زہد[7] فروشان مرو[8] کہ ممکن نیست — کہ ہمت ار برود در دمش گدا نکنند

ز بسکہ تشنۂ[9] دردم بہ کفر می کوشم — کہ تا ملایکِ رحمت مرا دعا نکنند

(۲۱۶)

گل عذاران چو سرِ راہ گذاری گیرند — دامنِ باد بہ آویزشِ خاری گیرند[11]

ای صبا بر قفسِ شوق گذر کن کہ دمی — عندلیبان خبر از باغ و بہاری گیرند

چون[9] رود قافلہ از پیش و نیاید[10] خبری — بہتر آن است کہ دنبالِ غباری گیرند

---

[1] ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بود ؛ ن ۱، ۵ = بس [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = این ؛ ن ۱۰، ۱۷ = آن [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = رازان سوی ارکان جہاتم ؛ ن ۱۰ = زان سوی نارکان جہاتم [4] ن ۱، ۵، ۸ = بازار ما بداغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بازارِ دل بداغ [5] ن ۱، ۵، ۱۷ = تاکی ؛ ن ۱۰ = ناگہ [6] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = زہر ؛ ن ۱۰ = زہد [7] ن ۱، ۵ = برو ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = مرو [8] ن ۱۰ = کشتہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تشنۂ [9] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = رفت چون ؛ ن ۱۰ = چون رود [10] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیامد ؛ ن ۱۰ = نیاید [11] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارند۔

Marfat.com

رعشہ در تصویرِ جم افتد چو گدایانِ ملول
دامنِ خلوت دریبِ شب تاری گیرند

دوستانی کہ نہی بارِ وفاشان بر دل
یادرم نیست کہ از دوشِ تو باری گیرند

صحبتِ ما و تو گرم است بگو تا امشب
شمع و پروانہ ازین بزم کناری گیرند

حذر از صحبتِ آن قوم کہ از بو الہوسی
ہر نفس حالی[1] و ہر دم پی کاری گیرند

(۲۱۷)

چشم[2] نہ بہرِ خویش دمِ نزع تر شود
ترسم کہ من بمیرم و غم در بدر شود

ہرگز بروی دوست ندیدم کہ دل نگفت
تسکینِ شوقِ من بہ نگاہِ دگر شود

ما گریہ دوستیم و تو نازک دلی، کنون
سحری بکن کہ گریۂ ما بی اثر شود

معشوق را کرشمہ بلند است، کس چرا
آزردہ از ملامتِ کوتہ نظر شود

رحمت[2] بہ کس نیامد و از دردم آگہی
بازیچہ نیست این کہ بخاطر بدر شود

لطفش فزود، شکر کہ این داغِ جانگداز
گر مرہمش زیادہ نہی ریشتر شود

عرفی بگاہِ کاوِ غمش دمبدم نفس
چون ذوقِ تشنگی بلبِ خویش در شود

(۲۱۸)

حسنِ نور افشانت[3] ار آرایشِ ایمن شود
لالہ سان شمعِ تجلی سر بسر دامن شود

چون نہ ریزم[4] خندہ بر جنت کہ در فردوسِ من[5]
طوبی از پژمردگی ساماںِ صد گلخن[6] شود

گر بہ اہلِ روضہ گویم لذتِ درد و ملال
عیشِ جنت مختصر در ماتم وشیون[7] شود

---

[1] ن ۱۰، ۳۵: خالی؛ ن ۱، ۵ وغیرہ: حالی [2] این بیت تنہا در نسخۂ ہفدہم وجود دارد [3] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷: افشانت ار آرایش ایمن شود؛ ن ۱۰: افشاند و آرایش از ایمن شود [4] ن ۱۰: بریزم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵: نریزم [5] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵: ما؛ ن ۱۰: من [6] ن ۱، ۵: سامانچۂ گلشن؛ ن ۱۷: سامان دہ گلخن؛ ن ۸، ۳۵: سامان صد گلخن [7] ن ۱۷: ماتم وشیون؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵: ماتم شیون [8] شاعرِ اردو مرزا غالب می گوید:

آئے ہے بیکسیِ عشق پہ رونا غالب
کس کے گھر جائے گا سیلابِ بلا میرے بعد

Marfat.com

ریزشی ای ابرِ غم برکشت نالهٔ گریه ام[1] دانه یی صد خوشه و هر خوشه صد خرمن شود
گر برافروزیم شمعی بر مزارِ خویش، ازان بس چراغِ مرده در دیر و حرم روشن شود
گرچه[2] یعقوبم اگر با جامه در آتش روم صد مهِ کنعان خراب از بوی پیراهن شود

گفتم از عمرِ ابد عرفی ندارد ذوق، گفت
خالی از حالی نباشد گر شهیدِ من شود

(۲۱۹)

کسی ز مجلسِ ما شادمان بدر نرود نسیمِ باده ازین جا دماغ تر نرود
چراغِ خلوتِ اندیشه داغِ ناکامیست خدا کناد که این داغم از جگر نرود
چنان بساطِ ادب طرح کن که پروانه به طوفِ شمع بشومیِ بال و پر نرود
جگونه گوش بدستانِ بوالفضول بود مرا که بالبِ[3] خاموشِ خود بسر نرود
رفیقِ بادیهٔ راز رهروی باید که نیم گام به همراهیِ خبر نرود
ز دامنِ ترم ای ابرِ توبه[4] دست بدار که این معامله از پیشِ ما بدر نرود

چنان به ذوقِ سفر خو پذیر شد عرفی
که چون وداع کند جان به چشمِ تر نرود

(۲۲۰)

یک[5] دردِ تو ام در دلِ ناشاد نیامد کز تلخیِ درد کهنم[6] یاد نیامد

---

[1] ن ۱۰ = گریه ام ؛ ن ۸ = گریه ها ؛ ن ۵ = گریه تا [2] ن ۱۰ = گرچه یعقوبیم اما جامه را آتش زنیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گرچه یعقوبم اگر با جامه در آتش روم [3] ن ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = لب [4] ن ۱۷ = ابر دست توبه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ابر توبه دست [5] اشعار شامل این غزل در همه نسخه ها بطور یک غزل یافته شد اما در بعض نسخه ها مثل ن ۵، ۸ ردیف همه اشعار "نیاید" است ولی در دیگر نسخه ها مثل ۱، ۱۰، ۱۷ "نیامد" ردیف همه اشعار هست - ظاهرا این طور می نماید که اشعار این غزلها بطور پراکنده بدستِ سرا جا افتاد و او آنها را شکل یک غزل داد. زیرا که در بعضی از ابیات با ردیف "نیامد" معنی درست تری نماید و در دیگرها با ردیف "نیاید" بهتری نماید این یک غزل که در نسخه های معروف یافته شد اینجا بطور دو غزل عرض داده می شود [6] ن ۱۰ = دگرم ، ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = کهنم -

Marfat.com

بی غم نه نشستیم[1] ولی شکر که ما را — هرگز غم دنیا بغم آباد نیامد
دوش آتشی افروخته بودم بدرِ شهر — صد شکر که از راهِ کسی باد نیامد
بس دور رهی داری اگر طالبِ عشقی — هر کس که درین مرحله افتاد نیامد
صد بار نهادیم سر اندر کفِ تسلیم — توفیق به آوردنِ جلّاد نیامد
از ناله زدم دوش به شهر آتش دیگ تن — زین قوم گران خواب بفریاد نیامد
رفتی و نماند از نمِ اشکم به همه شهر — یک خانه که سیلش به بنیاد نیامد
گفتم[2] بنگر معنیِ غمهای نهانی — حسرت زده بودم به غم یاد نیامد

آنها که بیامد زغمت بر سرِ عرفی
از تیشه یکی بر سرِ فرهاد نیامد

(۲۲۱)

گر[3] دست دهد فرصتی ارزان نفروشی — کین صید بدام همه صیاد نیاید
رخساره میفروز بدین[4] دیدهٔ بیتاب — کش جوهر آیینه ز فولاد نیاید
ای وای بران[5] مرغ گرفتار که از ضعف[6] — خون ریختنش در دلِ صیاد نیاید
ای دردِ گران، چون کنمت شکر که امشب — از دردِ شبِ دوش مرا یاد نیاید
خدمت[7] کن و خوش باش که در بندگیِ عشق — آن بنده که مزدش کند آزاد، نیاید

(۲۲۲)

عشق کو کز دل و دین نام و نشان گم باشد — اهلِ[8] دل باشم و ایمان زمیان گم باشد
ای خوش آن حیرتِ[9] دیدار که گردد زدلم — صد حکایت به دهان جمع و زبان گم باشد
تا ابد مشهدِ بانکهتِ دل خواهد داد — بوی گل نیست که در فصلِ خزان گم باشد

---

[1] ن ۵ = نشینیم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشستیم [2] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] (ببین حاشیهٔ پنجم بر صفحهٔ گذشته) [4] ن ۱۰ = بدین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برین [5] ن ۱۷ = صید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مرغ [6] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱۰ = زاهلِ دل ؛ ن ۱۱، ۳۵ = اهلِ دل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اهلِ دین [8] ن ۹، ۱۱ = حسرت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حیرت [9] ن ۸، ۳۵ = بزبان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۶ = بدهان

Marfat.com

ای خوش آن بیخودیِ شوق[1] که[2] در خوانِ وصال راہِ آمد شدِ دستم ز دہان گم باشد

عرفی از روزِ ازل گمشدۂ کارِ خود است
فرصتش کو که بہ کارِ[3] دگران گم باشد

(۲۲۳)

خضر اگر بر لبِ کس منّتِ آبی دارد بگذر از چشمۂ حیوان کہ سرابی دارد

التفاتش بلبِ تشنۂ ما نیست دریغ ہر کہ در ساغرِ[4] دل زہرِ عتابی دارد

آسمان گر بہ جدل پای در آرد بہ رکاب رخشِ ما نیز عنانی و رکابی دارد

ہمہ عشق[5] نکند دست بزلفِ تو دراز ہر جنون شوری و ہر سلسلہ تابی دارد

لن[6] ترانی نہ شود مہرِ زبانِ ارنی این حدیث[7] است کہ ہر وقت[8] جوابی دارد

برگِ گل را چہ دہد[9] زحمتِ دیبا و حریر او کہ چون حیرتِ[10] دیدار نقابی دارد

نظمِ عرفی تر و تازہ ست، چہ عالی چہ وسط
خار و گل ہر چہ دہد حسن و شبابی دارد

(۲۲۴)

ہر کرا نشۂ غیرت[11] بہ سلامت باید در مصافِ غمِ دل تابِ اقامت باید

ہمہ اندوہ شدن باید اگر مردِ غمی نہ دعای غم و نفرینِ سلامت باید

جگرِ تشنہ و فرسودگی[12] پای کجاست گر کنی طیِّ رہِ عشق علامت باید

تا نظر باز کنی جلوہ کند دوست ولی تا تو بیدار شوی صورِ قیامت باید

---

[1] ن ۲، ۹، ۱۱ = ذوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شوق [2] ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بر [3] ن ۹ = کام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = کار [4] ن ۲، ۹، ۱۱ = در جامِ سخن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در ساغرِ دل [5] ن ۹، ۱۱، عاشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = عشق [6] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = لنترانی نشود مہرِ زبان ارنی ؛ ن ۹، ۱۱ = لنترانی نشنود مہر از بی ارنی [7] ن ۳، ۹، ۱۰ = حدیث ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سوال [8] ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = ہر [9] ن ۹، ۱۱ = ندہد ؛ ن ۳ = بدہد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چہ دہد [10] ن ۱، ۵ = حسرت ؛ دیگر ہمہ نسخہا = حیرت [11] ن ۱۰ = مردی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غیرت [12] ن ۱۰ = افسردگی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = فرسودگی ۔

Marfat.com

(۲۲۵)

خرد دارالشفا و جہل محنت خانہ می سازد
خرابِ مستیم کین ہر دو را ویرانہ می سازد

چنان شایستۂ عشقم کہ بعد از سوختن[1] گردون
ز خاکم بلبل از خاکسترم پروانہ می سازد

دو روزی پارسا گشتم وجودم[2] بی حلاوت شد
مرا جامِ شراب و گریۂ مستانہ می سازد

چو تنہا گردم از غمہای او صد ہمنشین دارم
میانِ بی غمان تنہایم بیگانہ می سازد

مگو صوفی[3] چہ دارد بر سر بازارِ شیدایی
ز چوب آنبوس آن جا عصا و شانہ می سازد

چو در بیت الحرام آیی مزن[4] تو طعنہ بر عرفی
کہ او در کعبہ اسبابِ رہِ بتخانہ می سازد

(۲۲۶)

حیف است کہ دستی بہ نمکدانِ تو یابند
زاغانِ ہوس را مگسِ خوانِ تو یابند

ای گل ز صبا راہ[5] بگردان کہ مبادا
مرغان[6] بہ نسیمش رہِ بستانِ تو یابند

باید کہ رسد جان بلبِ خضر و مسیحا
تا جرعہ یی از چشمۂ حیوانِ تو یابند

شرمندۂ آن خشک لبانیم کہ ہر دم[7]
دست و لبِ[8] آلودہ ز مہمانِ تو یابند

آن فتنہ کہ در خون کشد آشوبِ قیامت
در سلسلۂ زلفِ پریشانِ تو یابند

ای وای بر آسودہ دلانی کہ بہ جنّت
در کامِ دلم لذّتِ پیکانِ تو یابند

چون شعر تو عرفی نہ گزینند کہ عالیست
ہر بیت کہ در صفحۂ دیوانِ تو یابند

(۲۲۷)

---

[1] ن ۱۷ = مردنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۵ = سوختن [2] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = وجودم ؛ ن ۱۰ = ندانم [3] ن = زاہد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہ ہا = صوفی [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مکن بیعت بہ کس عرفی ؛ ن ۹ = توطعنہ بر عرفی [5] ن ۱۰ = روی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہ ہا = راہ [6] ن ۶، ۹، ۱۷، ۲۵ = مرغان نسیمش ؛ ن ۲ = نسیمش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = مرغان بہ نسیمش [7] ن ۶، ۳۶ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳، ۹، ۲۹ = ہر ز ن ۳۵ = ہر شب [8] ن ۲، ۲۹ = دل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = لبِ -

Marfat.com

گر لبِ[1] اہلِ حقیقت درِ راز افشاند — زاہد[2] از دامنِ دل گردِ مجاز افشاند
ہمّت این است کہ با این ہمہ امّید دلم — آستین بر اثرِ عجز و نیاز افشاند
غیرتِ شبنمِ خلد است ہر آن قطرۂ خوی — کہ سمندِ تو بہ گاہِ تگ و تاز افشاند
چہ عجب کز دلِ محمود فرو ریزد خون — گر صبا سلسلۂ[3] زلفِ ایاز افشاند
گر نہ[4] اظہارِ شغف می کند از کشتنِ صید — خونِ مرغان ز چہ بر چنگلِ باز افشاند
شاہدِ[5] حسن ازان خونِ شہیدان طلبد — کان گلابیست کہ بر جامۂ ناز افشاند

جای رحم است بہ عرفی کہ بسی بی اثر است
اشکِ گرمی کہ بہ شبہای دراز[6] افشاند

(۲۲۸)

ہم نوای بلبل و ہم صوتِ زاغم می گزد — خار چشمم می خراشد، گل دماغم می گزد
من نگویم نشاۂ پروانہ با من ہست[7] لیک — اینقدر دانم کہ تاثیرِ چراغم می گزد
من کہ دل دانستہ در کوی تو گم کردم چرا — محرمی ہر دم بہ تقریبِ سراغم می گزد
با وجودِ آنکہ می دانم کہ در دم بی دواست — دمبدم اندیشۂ باطل دماغم می گزد
دوستی دارم کہ در زندانِ محنت بر دلم — می نہد مرہم دلی در صحنِ باغم می گزد

می کشد[8] تہ شیشہ را عرفی و من مَی می کشم
گرچہ می دانم کہ دردی این ایاغم می گزد

(۲۲۹)

از دستِ عشق بازان رطلِ گران توان زد — گر بادہ زہر باشد با دوستان توان زد
آن جا کہ شوقِ کامل بخشد جناحِ ہمّت — گر شمعِ آفتاب است خود را بران توان زد

---

[1] ن ۳، ۹ = دل؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = لب [2] ن ۱، ۵، ۸ = زہد؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = زاہد [3] ن ۱۰ = سلسلہ از زلف؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۷، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = سلسلۂ زلف [4] ن ۱۰ = گرچہ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = گر نہ [5] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافت می شود [6] ن ۱، ۵ = نیاز؛ ن ۸، ۱۷ = دراز [7] ن ۲، ۹ - نیست؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ہست [8] این مقطع تنہا در نسخۂ دہم یافت شد و بطور ریست کہ نوشتہ شد - بجای "دردی" "دُرد" بہتر می نماید -

Marfat.com

گاهی که غمزهٔ او زنهار دوست باشد — با حسرتِ شهادت صد[1] الامان توان زد

عشق آتشی ندارد کز من زیاده سوزد — با آنکه شعلهٔ او بر صد جهان توان زد

گر دوست دامن افشان در سینه ام درآید — صد شعله از شراری[2] بر آسمان توان زد

گل هفتهٔ دگر نیست گلبن دو فصلِ دیگر — این شعله بلبلان را در آشیان توان زد

زان گونه بادِ غفلت بنشانده آتشم را — کز بهرِ در گرفتن دامن بران توان زد

بیم از خزان ندارم در خار[3] و گل مهیاست — آن آتشی که ما را در خان و مان توان زد

ظلم است گردِ محمل گر بی[4] رضا فشانند[5] — امّا ببوی یوسف صد کاروان توان زد

عرفی زیاده منشین در بزمِ آن شکرلب
گر بوسه یی توانی[6] بر آستان توان زد

(۲۳۰)

گرفتم از غضبِ شه مقرّبان بجهند — همین نه[7] بس که گرفتارِ قربِ بادشه اند

درِ معامله مگشا به خواجگان کین قوم — هلاکِ عربده و کج نهادنِ[8] کله اند

عذابِ[9] اهلِ شقاوت همین قدر کافیست — که تا به شامِ اجل در شکنجهٔ گنه اند

ز چینِ ابروی نازِ تو می شود معلوم — که دوستانِ تو محتاجِ نامهٔ سیه[10] اند

به دستِ رحمت ازان داد تازیانهٔ خشم — که رهروان به شتابند و گمرهان برهند

بشارتی بده ای روحِ قدس یوسف را — که اهلِ قافلهٔ مصر بر کنارِ چه اند

به آفتاب ازان ذرّه را در[11] اندازند — که عذرِ مردمِ کاهل به ناکسی نه نهند

زبسکه غمزهٔ هر زشت را پذیرفتم — به ما ز ننگ نکویانِ شهر کم نگه اند

---

[1] ن ۱، ۴ = صد الامان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = صد جا امان [2] ن ۱۰ = در؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = بر [3] ن ۱، ۵، ۸ = خارِ گل؛ ن ۲، ۱۰، ۲۶ = خار و گل [4] ن ۴ = پی؛ ن ۱، ۵ = کز هر صبا؛ ن ۸، ۳۵ = گر بی رضا [5] ن ۸ = فشاند؛ ن ۱، ۵ وغیره = فشانند [6] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = توانی؛ ن ۴ = توان زد [7] ن ۱، ۴، ۵، ۸ وغیره = همین نه بس؛ ن ۱۰ = همین بس است [8] ن ۱۰ = نهادهٔ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = نهادن [9] ن ۱، ۴، ۵، ۸ = عذاب؛ ن ۱۰ = هلاک ن ۱۰ = نگه اند؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = سیه اند [11] ن ۱۰ = بر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = در -

Marfat.com

چه سودِ گفت و شنو با جماعتی عرفی
که گوش بر سخنی افگنند و دل نه دهند

(۲۳۱)

دوست را محترز از صحبتِ ما نتوان کرد
ترکِ ما گر بتوان ترکِ وفا نتوان کرد

دامنِ عهد وفای که گرفتند[1] به دست
فی المثل گر دمِ[2] ما راست رها نتوان کرد

بس که هرگام بهشتی صفتی پیش آید
در رهِ دیرِ مغان رو به قفا نتوان کرد

قدمِ صدق بر دلی به سرا پردهٔ قرب
ره به تذویر درین پرده سرا نتوان کرد

عیبِ آمیزشِ[3] بیگانه همین بس که مدام
دوست را گوش[4] به آوازِ صدا نتوان کرد

منّتِ جودِ سلیمان نه کشد همّتِ فقر
این حدیث است که با شاه و گدا نتوان کرد

با چنین مهر[5] که معشوق به ما می ورزد
دعویِ دوستی از جانبِ ما نتوان کرد

پرورش بی غرض و تیغ زدن بی سبب است
فهمِ این نکته جز از لوحِ رضا[6] نتوان کرد

کین ز دشمن بکش[7] امروز که با رحمتِ دوست
تکیه بر کشمکشِ روزِ جزا نتوان کرد

ساده لوحانِ عطا دوست گرامی گهرند
خویش را دست زدِ خوف و رجا نتوان کرد

دردِ عرفی به دوا محو توان کرد ولی
دلش آلودهٔ[8] امیدِ شفا نتوان کرد

(۲۳۲)

خرد به نشأهٔ عشقِ نگارِ ما نرسد
کمندِ عقل به عالی حصارِ ما نرسد

سبک عنان مشو ای ذرّهٔ محال اندیش
که آفتاب به گردِ سوارِ ما نرسد

کسی به لطفِ[9] که دیگر امید وار شود
که می فروش به دردِ خمارِ ما نرسد

---

[1] ن ۴ = گرفتید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = گرفتند [2] ن ۸ = کژ دمِ ما؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ = گردُم [3] ن ۱۰ = آمرزش؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آمیزش [4] ن ۲، ۱۷ = بر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷ = به [5] ن ۱۰ = این؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = با [6] ن ۱، ۵ = وفا؛ ن ۱۰ = رضا [7] ن ۳۵ = بکش؛ ن ۵ = بکش [8] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = از؛ ن ۲، ۱۰ = با [9] ن ۱، ۵، ۸ = آلوده به امید؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷ = آلودهٔ امیدِ؛ ن ۳۵ = آسوده به امیدِ شفا [10] ن ۱۰ = دگرکش؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که دیگر۔

Marfat.com

به آفتابِ جمالت که روزِ رستاخیز — به فتنه‌خیزیِ شبهای تارِ ما نه رسد
حکایتِ غمِ مجنون و کوبکن مشنو[1] — که هیچ غم به غمِ روزگارِ ما نه رسد
اگر دهیم برونِ[2] غم، دگر به هیچ دیار — بروی تازه کسی از دیارِ ما نه رسد
کسی که از مژه خون در کنارِ خنده بریخت[3] — بذوقِ گریهٔ بی اختیارِ ما نه رسد
گذشت قافله ای مهربان رفیق برس[4] — که دستِ طعن به افتاده بارِ ما نه رسد
رد نمی طلبم از کسی، همین بهتر — که هیچ کس به خرابیِ کارِ ما نه رسد

چه جای خامهٔ عرفی که کلکِ حافظ نیز
به نقشِ خامهٔ معنی نگارِ ما نه رسد

(۲۳۳)

زبهرِ داغِ که مستان علاج می طلبند[5] — که شیشه می شکنند و زجاج می طلبند
فروغِ شعلهٔ دل شمعِ راهِ تیره دلان ست[6] — چراغ در دلِ شبهای واج می طلبند
شکوهِ تاج شکستند و تختِ مرگ زدند — زهم هنوز شهان تخت و تاج می طلبند
مباد لذتِ بیماریِ[7] دل آنان را — که اعتدال زبهرِ مزاج می طلبند
فغان زجلوهٔ[8] آن بت که اهلِ دین بدعا — زبهرِ طاعتِ ایزد رواج می طلبند
دهند[9] وعدهٔ آسایشم بباغِ بهشت — نه آگهند[10] که حوران علاج می طلبند

گذر به کوچهٔ همت مباد شان عرفی
که کامِ دل زدرِ[11] احتیاج می طلبند

(۲۳۴)

---

[1] ن ۱۷، ۳۵ = بشنو؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = مشنو [2] ن ۱۰ = برونی غم دگر به حصار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = برو غم دگر به هیچ دیار [3] ن ۱۰ = گرفت؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بریخت [4] ن ۸، ۵، ۳۵ = مترس؛ ن ۱۷ = پرس؛ ن برس [5] ن ۹، ۱۱ = جام؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = شیشه [6] ن ۱۰ = دلان ست؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ وغیره = [7] ن ۴، ۹، ۱۰ = بیماری دل؛ ن ۱، ۵، ۸ = رنج محبت [8] ن ۱۰ = جلوهٔ حسنی؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخها جلوهٔ آن بت [9] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [10] ن ۵ = که؛ ن ۳۵ = نه [11] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ زرهِ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = زدرِ.

Marfat.com

غم شبیخون می زند[1] ای دوستان لشکر کنید
جستجویم گر کنید از بالش و بستر کنید

نی غلط گفتم، شما بیگانه اید از طرزِ جنگ
وا گذارید م مبادا کار مشکل تر کنید

میوۂ نخلِ مراد امروز زاغان میخورند
دست اگر کوتاه باشد، فکرِ بال و پر کنید

هیچ کس از دردِ دل گفتن چو من فیروز نیست
حاضرم بسم اللہ از دل گفتگوئی سر کنید

دردِ دل بسیار دارم فرصت سوگند نیست
هرچه گویم گرچه ناممکن بود، باور کنید

اینک آمد عرفی از میخانه مست و بت پرست
هان مسلمانان دگر تعظیمِ این کافر کنید

(۲۳۵)

مدّعی با زلمول است، بلائی دارد
در کفِ آئینۂ اندیشه نمائی دارد

پردۂ دل مکن[2] آرامگہِ[3] شاہدِ وصل
زانکه هر پرده نشین پرده گشائی دارد

شرفِ کعبه گر از سجدۂ اربابِ ریاست
گوشۂ بتکده[4] هم ناصیه سائی دارد

رہروی[5] عشق بپایان نبرد ره لیکن[6]
جوششِ قافله و بانگِ درائی دارد

پای بر یاس فشردم غمِ امّید گذشت
که گمان داشت که این درد دوائی دارد

بی تمیزی همه را تشنه نشاند به سراب
ورنه هر سر که بود ظلِّ همائی دارد

عرفی از مہر[7] وفا زود نگردی نومید
این مقامیست که افشردنِ[8] پائی دارد

(۲۳۶)

---

[1] ۹ ن = بان؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = ای [2] ۹ ن ۱۰، ۹، ۱۱ = بکن؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = کمن [3] ن ۴، ۱۱ = آرامگہ؛ ن ۱ = اندیشہ گہ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آئینہ گہ [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = میکدہ؛ ن ۴، ۸، ۱۰ = بتکدہ [5] ن ۱۰ = رہبر؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = رہرد [6] ن ۱، ۵، ۸ = نبرد رہ لیکن؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = نبرد پی لیکن [7] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = مہر و وفا؛ ن ۹، ۱۱ = مہدِ فلک [8] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = مقامیست؛ ن ۹، ۱۱ = قبائیست [9] ن ۱۰ = افسردہ ہمای؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = افشردن پائی۔

Marfat.com

اگرچه راه بہ عیبت[1] کسی عیان نہ برد
گمان مبر کہ بہ عیبِ تو کس گمان نبرد

کتابۂ درِ دکانِ روزگار این است
کہ کس متاعِ تسلّی ازین دکان نبرد

برآستانۂ مقصود رہ کسی یابد
کہ آبِ بوسہ بہ ہر خاکِ آستان نبرد

زمکرِ[3] نفس حذر کن کہ ہیچ گہ[4] حرفی
نیاورد کہ دو صد گوہر از میان نبرد

ترحّمی کہ بہ بستر فتادہ خستۂ جور
چنانک بر گِ گلش گر زنند جان نبرد

زنوش و نیش نظر بستہ دار و لذّت گیر
کہ عشقِ گر سنہ چشمان بطرفِ خوان نبرد

ترانۂ سرِ بازارِ معرفت این است
کہ کس بضاعتِ مزجات رایگان نبرد

جہانِ مہر و وفا را فدا شوم کہ درو
کسی گمانِ عداوت بہ آسمان نبرد

خدایرا پرِ شوقی عطا کن ای توفیق
کہ زورِ این پر و بالم بہ آشیان نبرد

درش بروی کشادن حرام داند عشق
کسی کہ ذوقِ زدشنامِ پاسبان نبرد

بہ اہلِ[5] راز ببر سرِّ دل نہ بر عرفی
کہ دوست تحفۂ دشمن بدوستان نبرد

(۲۳۷)

کسی کز فقر جوید کام دل درویش کی ماند
دلی کز نیش یابد مومیائی ریش کی ماند

چو نشتر می خلد یاسِ[7] تمنا در دلم آری
تمنایی کہ در دل بشکند[8] از نیش کی ماند

کجا در دل گذارم نالہ وصلش در نظر دارم
کسی کین صید بیند ناوکش در کیش کی ماند

تماشای معانی را اگر چشمی بدست آری
فضولیہای[9] عقلِ اصطلاح اندیش کی ماند

---

[1] ن ۹ = بہ عیب تو کس عیان نبرد؛ ن ۱۰ = بہ عیب است کس گمان نبرد؛ ن ۲، ۵، ۸، ۲۵ = عیبت کسی عیان نبرد [2] ن ۱۰ = عیبت کسی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = عیب تو کس [3] ن ۸ = نقش مکر؛ ن ۱، ۵ = گر ز نفس؛ دیگر ہمہ نسخہا مثل ۲، ۱۷ وغیرہ = مکر نفس [4] ن ۹ = کس؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = گہ [5] ن ۱، ۵ = بہ نزدِ اہل درون دل ببر سر عرفی؛ ن ۲ = بہ بزم اہل درون دل ببر نہ سر عرفی؛ ن ۴، ۱۰ = بہ اہل ساز ببر سر دل نہ بر عرفی [6] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = دوستان؛ ن ۲، ۴، ۱۰ = دشمنان [7] ن ۲۵ = پاس؛ ن ۸، ۹ = پای؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱ = یاس [8] ن ۶ = نشکند؛ دیگر نسخہا = بشکند [9] ن ۱، ۵، ۸، ۹ = فضولیہای عقل مصلحت اندیش؛ ن ۶ = فضولیہای این عقل محال اندیش، ن ۲، ۴، ۱۰ = فضولیہای عقل اصطلاح اندیش؛ ن ۲۵ = فضولیہای عقل مصلحت اندیش۔

Marfat.com

راحانِ غم آخر ہر سر مویم تو انگر شد　　کسی کش غم دلی نعمت بود درویش کی ماند
زبونِ خود شدی عرفی واز پسماندگان ماندی[1]
کسی کز خویش ماند از دیگری[2] در پیش کی ماند

(۲۳۸)

لب حرفِ شفا گفت و دلِ سوختہ تب کرد　　این حرفِ دل آشوب مرا دشمنِ لب کرد
بلہانہ[3] بہ آفاتِ قدر ساختہ بودم　　این عقلِ فضول آمد و تحقیقِ سبب کرد
غمناک نشین و مرد[4] از راہ کہ ایام　　تاراجِ گر عمرِ ترا عیش لقب کرد
با دخترِ رز عیب[5] نہ و عقد حرام است　　ادراکِ مرا حیرتِ این نکتہ[6] غرب کرد
صوتی بہ کرامات دگر فتنہ شد امروز　　این طرح فسادیست کہ در پردہ شب کرد
ہر مسئلہ کز علم و ادب طرح نمودم　　منعم بہ جوابم سخن از اصل و نسب کرد
کو کوزدنِ فاختہ سرو در آغوش　　در جامہ معشوق مرا گرمِ طلب کرد
در وصلِ تو دایم دلِ عرفی الم داشت
آخر بکنایت گلہ از شرم و ادب کرد

(۲۳۹)

مستِ عشقِ تو کہ میدان طلب از شیر شود　　شیرِ مست است کہ در بیشہ شمشیر شود
چشم شایستہ دیدار فرو می بندم　　پرستم نیست اگر کارِ اجل دیر شود
مردِ میدانِ ترا ناز کشد بی شمشیر　　تا بود ناز چرا کشتہ شمشیر شود
گر بہ عرفی نظرت نیست تغافل چہ ضرور
می توان کرد نگاہی کہ زجان سیر شود

---

[1] ن ۱، ۵ = دیدی؛ ن ۳، ۲، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵ = ماندی. [2] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = دیگران؛ ن ۳، ۱۰ = دیگری [3] ن ۱، ۵، ۱۰ = تنہا نہ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بلہانہ [4] ن ۹ = غمناک نشین و مرد؛ ن ۱۱ = غمناک پسین زین مرد؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = غمناک نشین زین مرد [5] ن ۱۰ = عیش؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عیب (مفہوم روشن نیست) [6] ن ۱۰ = رسم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = نکتہ۔

Marfat.com

(۲۴۰)

دگر دلم زمیِ تازه مست می گردد — زصیتِ مستیم آوازه مست می گردد
کلیدِ میکده ها را به من دهید که من — نه آن کسم که به اندازه مست می گردد
چه[1] مستعدِ خمارم که در پیالهٔ من — میِ مراد زخمیازه مست می گردد
خراشِ نغمه دهد[2] نی، گمان مبر که دلم — زجامِ شعبه و آوازه مست می گردد
چنان سرشتهٔ کیفیتم که از نفسم — خمار بیخود و خمیازه مست می گردد
کدام قافله عزمِ دیارِ حُسن نمود — که فتنه بر درِ دروازه مست می گردد
ازان شراب که مجنون فشاند بر لیلیٰ — هنوز محمل و جمّازه مست می گردد

خرابِ زمزمهٔ تازهٔ تو ام عرفی
که عقل ازین نفسِ تازه مست می گردد

(۲۴۱)

یاران بروزِ حادثه[3] یارِ جهان شوند — چون یار شد زمانه همه مهربان شوند
لنگان روند[4] در قدمم تا سبک[5] روم — چون پا به سنگ برزنم آتش عنان شوند
در ترک تازِ جاه[6] بپوشند دیدگان — بگریزم ار زحادثه بی دیده بان شوند
جوشند چون مگس به لبم گاهِ نوشخند — چون تلخی بی رسد همه عنقانشان شوند
در بندِ چه گذاشته یوسف کنند خواب — چون شد خلاص، بر اثرِ کاروان شوند
ای آسمان بتازه برانگیز فتنه یی — تا دوستان به تهنیتِ دشمنان شوند
تابوتم ای جنازه کشان دیر تر برید — تا دشمنان زهمرهش کامران شوند
نی نی[7] لباس کعبه بدوشم نه[8] ای فلک — تا زایرانِ بتکده لبیک خوان شوند

---

[1] این بیت فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۹ = نی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ می [3] ن ۱۰ = واقعه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = حادثه [4] ن ۲، ۲۹ = همه نسخه های دیگر = روند [5] ن ۱۷ = روان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۲، ۳۵، ۳۶ وغیره = سبک [6] ن ۲، ۸، ۳۵، ۳۶ = جاه بپوشند ؛ ن ۱، ۵ = جاه ببوسند ؛ ن ۹ = فتنه بپوشند ؛ ن ۲، ۲۹ = حادثه پوشند [7] ن ۱۷ = عرفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = نی نی [8] ن ۱، ۳، ۵، ۲۹، ۳۵ = ده ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷ = نه

Marfat.com

اینک رسید نعمتِ الوان ہلا زنید — تا معدہ پروران ہمگی میہمان شوند
ای[1] خدمتی مجالِ عبورِ مگس مدہ — تا آتش مطلبان زنعم کامران شوند
اینک زدند مسندِ جاہی[2] کہ خاکیان[3] — در سایۂ دعا بہ درِ آسمان شوند

مردم کلیم صورت و فرعون سیرت اند
عرفی تو گرگ شو اگر اینان شبان شوند

(۲۴۲)

فغان کز سینہ دایم آہِ بی تاثیر می زاید — صباحِ عیدم از دل نالۂ شبگیر می زاید
جہانِ عشق را نازم کہ سلطان و گدای او — بسی دل شاد می میرد ولی دیگر می زاید
طلب کن دایہ یی کش زہر بیرون آید از پستان — کہ طفلانِ ہوس را تشنگی از شیر می زاید
نہ ای گر صاحبِ دل رُو بتاب از جلوہ گاہِ او — کہ نخجیرِ بیابانِ محبت شیر می زاید
مصیبت بین کہ ناقل[4] مردم و فارغ دلان[5] دایم — کہ مجنون بلکہ لیلیٰ بستۂ زنجیر می زاید

بہ دلق بُردہ و تسبیحِ بلور از رہ مرو عرفی
کہ از تقویٰ زاہد شیوۂ تذویر می زاید

(۲۴۳)

چہ مہربان بہ سفر شد چہ تند قہر[6] آمد — فرشتہ یی بشد و فتنہ یی بہ شہر آمد
کرشمہ یی کہ دگر ناخنی[7] رساند باز — گشود گریۂ تلخ[8] و ہزار نہر آمد
قیاس کن کہ چہ آہم دود بہ جوی حیات — کہ گاہِ گریۂ شادی ز[9] دیدہ زہر آمد
بشومیِ دل از عافیتِ رمیدۂ من — ز کوہ و بادیہ آوارگی بہ شہر آمد

---

[1] ن ۱۰ = این قدمت محال ؛ ن ۱ = ای مطبخی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ای خدمتی مجالِ [2] ن ۹، ۱۰، ۱۷ = جاہی ؛ ن ۲، ۳، ۳۶ = حامی [3] ن ۹ = قدسیان ؛ ن ۲ = چاکران ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = خاکیان [4] ن ۹، ۱۰ = کہ مردم غافل و فارغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = کہ عاقل مردم و فارغ [5] ن ۱، ۲، ۱۲ = مہر ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = قہر [6] ن ۹، ۱۰ = ناخنی رساند کہ باز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = ناخنی رساند باز [7] ن ۶، ۱۲ = زہر ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = تلخ [8] ن ۲۸ = ہزار زہر ؛ ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = ز دیدہ زہر ؛ ن ۱۷ = بدیدہ۔

Marfat.com

مگو کہ بی خبر آمد بہ دہر عرفی رفت
ہر آنکہ از عدم[1] آمد چنین بہ دہر آمد

(۲۴۴)

مستانِ عشق خانہ در آتش گرفتہ اند
دایم[2] قدح ز خوی تو سرکش گرفتہ اند

بس[3] تحفہ دادہ اند بہ نازِ تو اہلِ درد
تا ناوکی وظیفہ ز ترکش گرفتہ اند

این ہم عنایتی ست کہ غمہای روزگار
دنبالِ بیکسانِ مشوّش گرفتہ اند

چون خم بہ تہ رسد چہ بلا در دِ سر کشند
آنانکہ خو بیادۂ بی غش گرفتہ اند

اینک رہِ گریز، چہ سود از گریختن؟
سر تا سرِ زمانہ در آتش گرفتہ اند

عرفی مریدِ خلوتیانِ[4] پیادہ[5] شو
کین قوم زینِ جلوہ ز ابرش گرفتہ اند

(۲۴۵)

کسی کہ دل بہ وفایِ تو عشوہ کیش نہاد
ہزار داغِ ندامت بجانِ خویش نہاد

کسی[6] بہ راہ تو ارزد کہ پا ز دیدہ کند
کہ گل بہ زیرِ قدم دید[7] و پا بہ نیش[8] نہاد

شہادتش چو مرادِ دو کون در قدم است
کسی کہ پای طلب در رہِ تو پیش نہاد

خرابِ دردِ دلی[9]، از وفا لبالب شو[10]
کہ در دلی کہ وفا بیش درد[11] بیش نہاد

کرشمہ[12] یی دہد امّیدِ عمرِ جاویدم
کہ مرگ بہرِ شگون تیرِ او بہ کیش نہاد

---

[1] ن ۱۰ = از عدمش این چنیں ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = از عدم آمد چنیں [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گ ن ۲، ۳، ۶، ۱۰ = دایم [3] ن ۸ = جان ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = بس [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = خلوتیان ؛ ن ۲، ۳، ۲ = خلوتیا [5] ن ۱، ۳ = بادہ ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پیادہ [6] ن ۶ = کسی کہ راہ تو در زدیدہ ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ک براہ تو ارزد کہ [7] ن ۲ = دیدہ ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۱۷ = دید و [8] ن ۶، ۱۱ = پای پیش ؛ ن ۲، ۱۰ پا بہ نیش ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷ = پا بہ پیش [9] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [10] ن ۱۷ = شو ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = شد [11] ن ۱، ۵ = کرد بیش نہاد ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = درد بیش نہاد [12] ن ۱۷ = کرشمہ چون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کرشمہ یی [2] ن ۲، ۱۰ = بہر سگون ترا بہ کیش نہاد ؛ ن ۱، ۵ = بہر سکون تیر او بہ بیش نہاد ؛ ن ۸، ۳۵ = بہر سگون تیر او بہ پیش نہاد ؛ ن ۲، ۶، ۱۷ = بہر شگون تیر او بہ کیش نہاد۔

Marfat.com

نه کافرم نه مسلمان، مرا که آتش زد؟ — که ننگِ سوختنِ من به دینِ خویش نهاد
ز شعرِ[1] عرفی ازان خونِ خوش نسیم[2] چکد[3]
که دستهٔ گلِ غم بر دماغِ خویش نهاد

(۲۴۶)

ز[4] ندانی عشقِ تو به گلزار نه گنجد — جز در قفسِ این مرغِ گرفتار نه گنجد
در دشتِ[5] ریا بادیه کشان تا در کعبه — نابسته[6] میانی، که به زنّار نه گنجد
هر ذرّه نه شایستهٔ طوفِ حرمِ اوست — خورشید درین سایهٔ دیوار نه گنجد
فریاد که غمهای تو در سینهٔ تنگم — اندک نه بود لایق و بسیار نه گنجد
ای عافیت آموز مشو همدمِ عرفی
در صحبتِ او جز دلِ بیمار نه گنجد

(۲۴۷)

در غمکدهٔ عشق[7] که غمخوار نه گنجد — هر دل[8] که به صد غم نه گرفتار نه گنجد
کو دست که از شاخِ[9] تمنای تو چینم — گلها که دران گوشهٔ دستار نه گنجد
با آنکه تماشای نقابم نه دهد دست — در کامِ دلم لذّتِ دیدار نه گنجد
دل طاقتِ اندیشهٔ روی تو ندارد — سودا زدهٔ عشق بگلزار نه گنجد
رازِ دلِ پُر داغ رود سینه به سینه — گلدستهٔ ما بر سرِ بازار نه گنجد
صد میکده زان باده کشیدیم که بویش — در بادیه و شیشهٔ خمّار نه گنجد

---

[1] ن ۳،۸،۹،۱۰ = مغز ؛ ن ۱،۵،۸ = شعر [2] ن ۱۰ = شمیم ؛ ن ۱،۵،۳۵ = نسیم [3] ن ۱،۵،۸،۱۲،۳۵ = عشق تو ؛ ن ۲،۳،۱۰،۱۱،۲۸،۲۹،۳۶ = شوق تو ؛ ن ۶ = ذوق تو [4] ن ۲۹ = دشت ؛ ن ۱،۳،۳،۵،۸،۳۵ = دستِ [5] ن ۲ = نابسته ؛ ن ۱،۵ و دیگر نسخها = نابسته [6] ن ۱۷ = تو ؛ ن ۱،۵ و دیگر نسخها = که [7] ن ۱۰ = هرگه که صد ؛ ن ۲۸ = مردم که بصد ؛ ن ۱،۵،۸،۱۷،۳۵ = هر دل که بصد [8] ن ۱۰ = که گلهای تمنای تو چینم ؛ ن ۱،۵،۸،۱۷،۳۵ = که از شاخ تمنای تو چینم [9] ن ۱ = گلهای که زان گوشهٔ ؛ ن ۸،۱۰،۱۷،۲۸،۳۵ = گلها که دران گوشهٔ [10] ن ۱۰،۱۷ = چکید ؛ ن ۱،۳،۵،۲۹،۳۵ = چکد ـ

Marfat.com

آن غم که زهر سو قدحِ زهر بریزد
درسینۂ[1] عرفیِ دلِ افگار نہ گنجد

(۲۴۸)

کجاست فتنہ کہ آن شوخ را سوار کند　　زمانہ را گلِ آشوب در کنار کند
گناہگارم و دردا کہ نیست آن عزّت　　کہ انفعال بہ عفوم امیدوار کند
برای آنکہ دلیرش کند بہ خونریزی　　زمانہ شوخِ مرا مایلِ شکار کند
بنالہ نرم نہ سازم دلت انسان ترسم　　کہ نالۂ دگری در دلِ تو کار کند
بہ حسرتِ[2] تو خوشم ورنہ جذبِ شوق ترا　　ہزار بار تواند بہ من دو چار کند
زریک[3] دو روزہ جفا شکوہ می کنم از دوست　　کسی بہ دوستیِ ما چہ اعتبار کند
خوش آن کہ پیشِ تو پرسید حالِ عرفی داد
شکایتی بہ کنایت ز[4] روزگار کند

(۲۴۹)

آنانکہ غمت مایۂ افسانہ نہ سازند　　با ہمدمیِ محرم و بیگانہ نہ سازند
افسانہ مخوانید[5] کہ مستانِ خرد سوز　　با مصلحتِ مردمِ فرزانہ نہ سازند
ای اہلِ بہشت از[6] درِ مستان بگریزید　　کین طایفہ بی شیوۂ مستانہ نہ سازند
زنّار نمودم بہ ہمہ صومعہ داران　　تا دامِ رہم سبحۂ صد دانہ نہ سازند
آتش بہ دو عالم زدہ از ناز و مراغم　　کز حسنِ تو بازیچۂ افسانہ نہ سازند
تا حشر سراسیمہ بہ ہر کوچہ در آید　　گر خاکِ مرا خشتِ صنم خانہ نہ سازند
این میل کہ بینم بہ می از طبعِ تو عرفی
ظلم است کہ از خاکِ تو پیمانہ نہ سازند

---

[1] ن ۱۰، ۲۸ = درسینۂ ریش و دل افگار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = درسینۂ عرفیِ دل افگار　[2] این ابیات تنہا نسخہ‌ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شدند　[3] ن ۱۰ = بروزگار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نزدونگاں
[4] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = مخوانید ؛ ن ۹ = مرنجید　[5] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵ = در-

Marfat.com

(۲۵۰)

به کیشِ اہلِ وفا مدّعا نہ می گنجد — امید در دل و در سر ہوا نہ می گنجد
میانِ حسن و محبّت یگانگیست چنان — کہ در میانہ بغیر از حیا نہ می گنجد
زبس کہ تنگ شد از مستیِ کرشمہ و ناز — بہ نرگسش نگہِ آشنا نہ می گنجد
دمِ مسیح گشاید گلِ مراد، رواست — کہ در بہشتِ وصالت صبا نہ می گنجد
چنان بہ عہدِ تو بیگانگی رواج گرفت — کہ در حریمِ وصال آشنا نہ می گنجد
فغان کہ تنگ دلی در دیارِ ما عام است — بہ غایتی، کہ اثر در دعا نہ می گنجد
مگو[1] کہ در دلِ تنگت بلا ندارد جا — اگر بلای تو باشد، چرا نہ می گنجد
چنان ربودہ سرم[2] ہوای درویشی — کہ در سعادتِ بالِ ہما نہ می گنجد
خراب روضۂ عشقم کہ در[3] فضای دو کون — تذرّدِ عافیتش در ہوا نہ می گنجد
جمالِ دوست فروغم[4] دہد نہ نارِ کلیم — چراغِ کس بہ شبستانِ ما نہ می گنجد

ازان بہ کعبۂ اسلام می رود عرفی
کہ در صنم کدہ شید و ریا نہ می گنجد

(۲۵۱)

مگو کہ نغمہ سرایانِ عشق خاموش اند — کہ نغمہ نازکِ اصحاب پنبہ در گوش اند
شکست شیشہ و در پا خلید و بیخبران — ہنوز میکدہ آشوب و عافیت کوش اند
اگر ز دیر برندت بہ طوفِ کعبۂ مناز — امید و یاس درین کوچہ دوش بر دوش اند
فتد ز سردیِ دوزخ[5] بر عاشقان لرزہ — ولیکن از نفسِ زمہریر در جوش اند
مکن بہ صومعہ منزل، بیا[6] کہ طاعتیان — تراشہ چینِ خرابا تیانِ مدہوش اند
ہزار شیشہ تہی گشت و تنگ حوصلگان — ہنوز بی خبر از تہ پیالۂ دوش اند

---

[1] این بیت تنہا در نسخۂ ۱، ۵، ۳۵ یافتہ شد [2] ن ۳، ۹ = دلم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = سرم [3] ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = با ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳، ۸ = در ؛ ن ۳۵ = از [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فراغم ؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = فروغم [5] این بیت تنہا در نسخۂ ۱، ۵ یافتہ شد [6] ن ۲، ۳، ۸، ۹ = بیا ؛ ن ۱، ۵ = بگو ۔

Marfat.com

چه محنت آورد آن جمع را بنالہ، کہ تو بہ ریشۂ دلِ شان می خلی، و خاموش اند

فغان ز عادتِ عرفی کہ تا تو دشمنِ جان
رہش ز دی[۹] بہ دلش دوستان فراموش اند

(۲۵۲)

تا محبّت گہرِ عجز و نیاز افشاند حسنِ مغرور برد دامنِ ناز افشاند
مفشایند بہ دامانِ دلم نقدِ مراد کہ برد طعنہ زند ہمّت و باز افشاند
گردِ غم کور کند دیدۂ جانم ہرگاہ دامنِ عشوۂ امّید گداز افشاند
آنکہ در انجمنِ اہلِ صفا جلوہ کند دستِ ہر ذرّہ برد گوہرِ راز افشاند
شاہدِ حسنش[۱] ازان خونِ شہیدان طلبد کان گلابیست کہ بر جامۂ[۲] ناز افشاند
عشق سوزندۂ جاہیست[۳] کہ ہرگز محمود نتوانست کہ دامن بہ ایاز افشاند

اثرِ نیش دہد در دلِ ریشم عرفی
مطرب آن نغمۂ ترکیب ساز افشاند

(۲۵۳)

ہر کس بروزِ نیک مرا غمگسار شد در روزگارِ بد، دوم روزگار شد
ساقی تویی و سادہ دلی بین کہ شیخِ شہر باور نمی کند کہ ملک می گسار شد
بنمای[۴] رخ کہ چہرہ نمی داند از نقاب چشمی کہ مستِ گریۂ بی اختیار شد
بی ذوق در طریقِ عمل کاہل[۵] اوفتاد زد تکیہ بر عنایت و امّیدوار شد
بعد از ہزار جام قدح نوشِ ذوق[۶] را عادت بہ درد سر شد و دفع خمار شد
حسنِ عمل نشانۂ[۷] شرم است و بازگشت نی ہر کہ محوی فشاند ز رخ شرمسار شد

---

[۱] ن ۲ = حسن ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = حسنش [۲] ن ۲ = دامنِ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = جامۂ. [۳] ن ۱ = جانیست ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیرہ دیگر ہمہ نسخہا = جاہیست [۴] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بنمای ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = منمای [۵] ن ۲، ۱۰ = کامل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کاہل [۶] ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵ وغیرہ = ذوق [۷] ن ۶، ۹ = نتیجۂ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نشانۂ [۸] ن ۲ = نشان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = چکاند [۹] ن ۲۹ = زدل بستد و ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = زدی بدش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = زدی زدلش۔

Marfat.com

هر چند دست و پا زدم آشفته تر شدم — ساکن شدم، میانهٔ دریا کنار شد
جز با گریستن مزه یی در جهان نبود — آن هم ز حرصِ دیدهٔ من ناگوار شد
عرفی بسی ملاف که بر چرخ تاختم
مردی؟ کنون بتاز که بختت سوار شد

(۲۵۴)

از دیده ام کدام نفس خون نمی رود — سیلی تمام زهر به جیحون نمی رود
غیرت برم به شادیِ عالم که، هیچ گاه — از خلوتِ وصالِ تو بیرون نمی رود
از تیغِ غمزهٔ تو کسی نیست کز جهان — با روی زرد و جامهٔ گلگون نمی رود
تمکینِ عشق بین که به آن جذبهٔ طلب — صد گام رفت محمل و مجنون نمی رود
معراجِ غیرت است سرِ کوهکن ولی — باور مکن که ظلم به گلگون نمی رود
در سینهٔ من است گه[1] آغشته در الم — آهی که از غمِ تو بگردون نمی رود
معمورهٔ[2] دلی اگرت هست باز گوی — کاینجا[3] سخن ز ملکِ فریدون نمی رود
خیزد بکوی عشق ز دیوار و در فغان — کای وای دیده یی که ازو خون نمی رود
عرفی ز خود برنج[4] که بیدادِ دشمنان
زین پیش می شد از دلت اکنون نمی رود[5]

(۲۵۵)

صد غم دمی بزایدِ کان را سبب نباشد — ز ابنای آفرینش غم را نسب نباشد
خوش عالمی که در وی کس[6] کام دوست نبود — ور کام دوست باشد دردِ[7] طلب نباشد

---

۱ ن ۱۰ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = که ۲ ن ۱۰ = معموری ؛ دیگر همه نسخه ها = معمورهٔ ۳ ن ۴، ۶ = کانجا ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = کاینجا ۴ ن ۴، ۸، ۹ = مرنج ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برنج ۵ در نسخه های ۲، ۲۹، ۹ (پاورق) مقطع بطور زیر است :

عرفی چه سود بهر غلط کرده، شکر کن — کین ظلم بر طبیعتِ موزون نمی رود

۶ ن ۱، ۲، ۵ = که در وی کس دوست کام نبود ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = که در وی کس کام دوست نبود ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵ = که در وی کش کام دوست نبود ۷ ن ۱، ۳، ۵ = کس در طلب ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دردِ طلب ؛ ن ۱۱ = پیکِ طلب۔

Marfat.com

از عادتِ ظریفان زنہار پُر حذر باش
کاندر نہادِ ایشان ذوقِ ادب نباشد

در ملکِ عشق کانرا[1] در شب بنا نہادند
آغازِ روز نبود، انجامِ شب نباشد

صوفی نشستہ بی ذوق آری کجا بود فیض
در خلوتی کہ آنجا مار[2] العنب نباشد

گو سلسبیل و رضوان می باش می دہندش
در مجلسِ شرابی کان نوش لب نباشد

روزی ز قتلِ عرفی گر پرسدت فضولی
گو دوست دارِ من بود تا بی سبب نباشد

(۲۵۶)

در ملکِ عشق ہر کہ شہیدش نمی کنند
گفت و شنیدِ ماتم و عیدش نمی کنند

یوسف وش آنکہ راست رود بہرِ فتحِ باب
محتاجِ التفاتِ کلیدش نمی کنند

یارب کجا بریم وفا را کہ این متاع
در کشورِ وجود خریدش نمی کنند

ہر کس کہ مای و ہو نکشد[3]، اہلِ روزگار
گوشِ رضا بہ گفت و شنیدش نمی کنند

خونریزِ[4] عشق بین کہ جگر گوشۂ خلیلی
آید بزیرِ تیغ و شہیدش نمی کنند[5]

از نوحہ مرد عرفیِ مجنون و اہل ہوش
گوشی بہ نغمہ ہای نشیدش[6] نمی کنند

(۲۵۷)

ہر چہ بگزیدم ازان کیشِ برہمن بہ بود
ہر کہ دیدم بہ درِ بتکدہ[7] از من بہ بود

نالۂ بلبلم آشفتہ بہ گلزار کشید
ورنہ از طرفِ[8] چمن گوشۂ گلخن بہ بود

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = بر [2] ن ۹ = بنت العنب ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = مار العنب
[3] ن ۳، ۳، ۸، ۱۷ = نہ کشید ؛ ن ۹ = نکند ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = نکشد [4] ن ۳، ارمغانِ شیراز، چراغِ ہدایت، خزانہ، طغیانِ ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصہ، آتش = خونریزِ عشق ؛ ن ۱، ۶، ۹ = خویریز
[5] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = نشیدش ؛ ن ۱۰، ۱۷ = شنیدش ؛ در اثرِ خودش چراغِ ہدایت سراج الدین علی خان آرزو این بیت را بہ مرزا صائب نسبت دادہ کہ غلط است [6] ن ۱۰ = میکدہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = طرف [7] ن ۱۰ = بتکدہ [8] ن ۱۰ = صحنِ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = نغمہ ہای نشیدش ؛ ن ۱۰، ۱۷ = نغمہ ہای شنیدش ؛ ن ۳، ۳۶ = نغمہ ہا نہ شنیدش۔

Marfat.com

بزمِ داؤدِ بہشتم، در یعقوب زدم — کز نوای شکرین تلخیِ شیون بہ بود
دوش در مجلسِ احباب[1] نشستم ہمہ گوش — ہر چہ بشنیدم ازان طعنۂ دشمن بہ بود
عمر در عجب و ریا رفت و ندانستم حیف — کہ مرابت گری از پاکیِ دامن بہ بود
گذرِ عشق[2] روا بود بہ آتش کدہ ہم[3] — این قدر بود کہ در وادیِ ایمن بہ بود

عرفی انصاف بدہ آنچہ تو کردی ہمہ عمر
گر ہمہ طاعتِ حق بود، نکردن بہ بود

(۲۵۸)

گشود دلفِ معنبر شمال تا چہ کند — نہفت چہرہ ز[4] عاشق جمال[5] تا چہ کند
بیک دو روزہ وصالش[6] زمانہ خونم خورد — ہنوز دشمنیِ ماہ و سال تا چہ کند
بہ احتمالِ وفا می کشد جفا[7] ہیہات — بہ بوالہوس دلم این احتمال تا چہ کند
بہ صد کرشمہ مرا سوخت تا خطش بدمید — ہنوز کشمکشِ خط و خال[8] تا چہ کند
نہالِ تازہ یی از باغِ حسن جلوہ نمود — جہان بہ پرورشِ این نہال تا چہ کند
دو صد ترانہ بہ اسرارِ حکمت افزودند — بہ اہلِ مدرسہ این قیل و قال تا چہ کند
مرا فسانۂ[9] اربابِ حال آتش زد — سرایتِ نفسِ[10] اہلِ حال تا چہ کند
شرابِ حاضر و شمشیرِ دمن ز عمرِ ملول — پس از دو جام دگر این ملال تا چہ کند

مجالِ حرفِ نیازش[11] نبود و بلبل بود
کنونکہ یافتہ عرفی مجال تا چہ کند

---

[1] ن ۳ = اصحاب؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = احباب [2] ن ۲ = گذر از عشق؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = گذر عشق [3] ن = لیک؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = ہم [4] ن ۱، ۵، ۱۰ = چہرۂ عاشق؛ ن ۱۷ = چہرۂ روشن؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۵ = چہرہ ز [5] عاشق ن ۹ = جمال؛ ن ۱، ۵، ۲۵ و دیگر نسخہ ہا = خیال [6] ن ۱۰ = وصالت؛ ن ۱۷ = تقاضش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ وغیرہ = وصالش [7] ن ۱۰ = جفاہیت؛ ن ۱، ۵ وغیرہ جفاہیہات [8] ن ۱، ۵ = ماہ وصال؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰ = خط و خال [9] ن ۹ = ترانۂ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = فسانۂ [10] ن ۱، ۵ = سخن؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = نفسِ [11] ن ۳، ۴ = بیارش؛ ن ۱، ۱۷، ۲۵ = نیارش؛ ن ۵، ۶، ۸ = نیازش؛ ن ۹ = بیادش؛ ن ۱۰، ۲۶ = بنازش

Marfat.com

(۲۵۹)

زردیِ[1] آتشِ سوزان اگر خاشاک می روید
شہیدانِ محبت را گیاہ از خاک می روید

کجا گردد[2] نہان خونریزیِ چابکسوارِ من
کہ گر دستی نگہدارد سر از فتراک می روید

ز چاکِ سینہ ام صد شعلہ می خیزد ہمین باشد
گیاہی کز زمینِ سینہ ہای چاک می روید

چہ سود از باغِ جنت جلوہ گاہ دوست را نانم
کہ آنجا جان فشانند و دلِ غمناک می روید

ازان آہوی معنی می چرد در وادیِ ہستی[4]
کہ کشتِ زہرناک از وادیِ ادراک می روید

ببین بر زرقِ زاہد خندۂ گلہای بدنامی
مبین کز گوشۂ دستارِ او مسواک می روید

بہ ہر جا غمزۂ او تیغ بر کف می رود عرفی
شہیدی چون گیاہِ تشنہ لب از خاک می روید

(۲۶۰)

جان ز شوقِ[5] لبت شکر خاید
دل بہ دندانِ غمِ جگر خاید

ظنِ سیری مبر کہ لقمۂ کام[6]
بخت پیر[7] است و دیر تر خاید

دلِ[8] آشفتہ بختِ من تا چند
جای انگشت نیشتر خاید

آنکہ گیرد مزاجِ پروانہ
شعلہ چون میوہ ہای تر خاید

بس کہ یابد حلاوت از پرواز
طایرِ شوق بال و پر خاید

وصل زانگونہ بر مرادم نیست
کہ دعایم لبِ اثر خاید

لبِ شادی مگید[9] یک چندی
عرفی اکنون لبِ دگر خاید

(۲۶۱)

---

[1] ن ۹ = ز سوزِ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زروی [2] ن ۹ = ماند ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = گرد
[3] ن ۲، ۳۶ = کہ یک جان می فشانی صد ؛ ن ۹ = کہ گر یک جان فشانی صد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵
کہ آنجا جان فشانند و [4] ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = ہستی ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = مستی [5] ن ۹، ۱۱ = یاد ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = شوق
[6] ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = خام ؛ ن ۱، ۵ = کام [7] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافتہ شد
[8] ن ۹ (اضافات) = ببست ؛ ن ۲ = کند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیرہ مکید [9] ن ۳۵ = بخت پر ؛ ن ۹ = دیر بخت
ن ۱، ۳، ۵، ۲۹ = بخت پیر۔

Marfat.com

رہروِ[۱۱] بادیۂ عشق ہراسان نرود — دامنِ دل نکشد، از پیِ ایمان نرود
شہرِ دل خاصۂ سلطانِ محبت گردید[۲] — بعد ازین عاملِ[۳] تدبیر بہ دیوان نرود
پردہ دارِ[۱۲] تو اگر مژدۂ دیدار دہد — صد قیامت شود و کس بہ رضوان نرود
باورم نیست کہ آن غمزۂ سحرگاہ چرا — تیغ بر کف بہ سرِ خاکِ شہیدان نرود
پا منہ بر سرِ بالینِ شہیدانِ[۴] کانجا — ہیچ بیدرد نیاید کہ پریشان نرود
بروم بر دمِ خنجر کہ بہ آن بیباکی — سایۂ مرغِ ہوا بر گل و ریحان نرود
دودِ[۵] دردی نفشاند جگرِ صبحِ مراد — کہ شبیخونِ غم و درد بمیدان نرود
راہِ[۵] آتشکدۂ عشق بہ کس ننمایم — کہ قدم سوختہ یی بر نزدہ دامان نرود
بوی[۵] یوسف بدماغِ دلِ یعقوب پُراست — مژدہ دادیم صبا را کہ بہ کنعان نرود
عرفی اندیشۂ آزادی ازین دردخطاست
کشتیِ نوح درین موجہ و[۶] طوفان نرود

(۲۶۲)

بلحد چگونہ زین غم دلم آرمیدہ باشد — کہ لبی چنان بہ مرگم چو تویی گزیدہ باشد
اثر از نمک[۷] چو یابد دلم از شراب دانم — کہ بجام[۸] قطرۂ می زلبش چکیدہ باشد
چو رود[۹] ملول و گیرد ز برم کنارۂ سوزم — کہ بشومیِ من آیا چہ سخن شنیدہ باشد
بر خجل چو گریہ غافل برود، ز غصہ میرم — کہ بعارضش ز شرمم چہ عرق دویدہ باشد
چو برد پیام قاصد کنم این خیال و گریم[۱۰] — کہ برش حکایتِ من بہ کجا رسیدہ باشد

---

[۱] ن ۲، ۳، ۱۰ = از ؛ ن ۱، ۶ = در ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱، ۳۵ = وز [۲] ن ۲، ۸ = کردند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = گردید [۳] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = عاقل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰ = عامل [۴] ن ۲ = شہیدان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = اسیران [۵] این ابیات تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد [۶] ن ۱، ۵ = موجۂ طوفان ؛ ن ۸ = موجہ و طوفان ؛ ن ۳۵ = موجہ بہ طوفان [۷] ن ۲، ۳، ۴، ۱۷ = اثر نمک چو یابد دلم از شراب دانم ؛ ن ۹ = اثرِ نمک چو یابم ز سرِ شرابِ دانم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = اثر نمک چو یابد الم از شرابِ دانم ؛ ن ۱۰ = از اثر [۸] ن ۳، ۶ = بکام ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = بجام [۹] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شود ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷ = رود [۱۰] ن ۹ = سوزم ؛ ن ۲ = گویم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گریم [۱۱] ن ۱، ۵، ۳۵ = رہبرِ بتکدہ ؛ ن ۹ رہروِ بادیۂ ؛ ن ۲ = رہروِ بتکدہ [۱۲] این بیت تنہا در ن ۲، ۳ موجود است۔

Marfat.com

چو کمندِ[1] جذبِ یارم نہ کشد ز پی گذارم — کہ بہ راہِ لطف بہتر کہ عنان کشیدہ باشد
نہ برد دلِ غیورم ز خدنگِ یارِ لذّت — بکدام دل ندانم ہوسش خلیدہ باشد
چو رسد رفیق[2] و برمن[3] نگرد بگریہ، دانم — کہ بہ تازگی زمانی[4] بہ رخِ تو دیدہ باشد

ومدّ[5] آن کسی چو عرفی ز کمندِ آرمیدن
کہ ز غمزۂ تو در خون نفسی طپیدہ باشد

(۲۶۳)

بازم بہ طوفِ میکدہ احرام تازہ شد — ذوقم بہ بوسہ ہای لبِ جام تازہ شد
گشتیم باز میکش و اربابِ شید را — آئینِ طعن[6] و شیوۂ دشنام تازہ شد
زخم الست رو بہ تراوش نہاد باز — دردی کہ بود صبح مرا شام تازہ شد
ذوقم نماندہ بود ز خونابہ ہای تلخ[7] — اینک حلاوتِ ہمہ در کام تازہ شد
زنّار را نیابتِ تسبیح می دہم — ای اہلِ شرع مژدہ کہ اسلام تازہ شد
می جوشد از تنورِ دلم چشمہ چشمہ خون — طوفانِ نوح را دگر ایّام تازہ شد
صد زخم سال خوردہ کہ ذوق از نمک نداشت — زان لب[8] بہ نیم شیوۂ دشنام تازہ شد
دیدم تذروِ روضہ کہ بر سدرہ می نشست — پروازِ دل بگوشۂ آن بام تازہ شد

عرفی بسی بہ تشنہ لبی عمر باختم
کز دُرد[9] و صافِ ساقیم انعام تازہ شد

(۲۶۴)

---

[1] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۳۵ یافتہ شد [2] ن ۱۰ = رقیب؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = رفیق [3] ن ۲، ۲۹ = سویم؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = برمن [4] ن ۲ = نہانی؛ ن ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۶، ۳۵ = زمانی [5] ن ۱۰ = رود؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = رسد [6] ن ۶، ۹ = شید؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیرہ = طعن [7] ن ۲ = ذوق ار نماندہ بود؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = ذوقم نماندہ بود [8] ن ۱، ۵، ۹ = از مرہم تبتم یک جام، ن ۲ = اینک ببین کہ چون تمام؛ ن ۱۰ = زان لب بہ نیم شیوۂ دشنام [9] در ہمہ نسخہ ہا "کز" ولی "تا" بہتر نماید۔

Marfat.com

هر جا[1] که مست و غمزه زن آن عشوه آیین میرود
دل[2] می تپد، جان می چکد، سر می برد، دین میرود

از وعده گاهِ وصلِ او هر شام[3] تا غمخانه ام
آرام در خون می طپد امّید غمگین می رود

گویا[4] ز عیش آباد وصل آمد نسیم مژده یی
کز خونِ دل گل می دمد وز روی غم چین می رود

گر یارِ شادی نیست دل هر گه که نامش می برم
بهرِ چه غم را بر زبان صد گونه نفرین می رود

چون[5] شهسوارِ خویش را در خانهٔ کس بنگرم؟
کز رشک می میرم اگر در خانهٔ زین می رود

خیزد دعایی از لبم کز معبدِ ناقوسیان
تا خلوتِ حسنِ قبول آشوبِ آمین می رود

عرفی دهد جان راهبا[6] تلقین کنش نامِ صنم
کین سُست پیمان ناگهان از حلقه بیرون می رود

(۲۶۵)

تشنه لب رفتم به جنّت چشمهٔ کوثر نبود
شعله جو رفتم به دوزخ مشتِ خاکستر نبود

از بهشت افسانه ها می رفت گاهی در دلش
رفت و دید آنها که واعظ می سرود اکثر نبود

هرگز از بهرِ[7] پریدن مرغِ جان[8] کوشش نکرد
بود بالش بسته، آخر بی نصیب از پر نبود

عشقِ بُت ورزیدنم عیب است می دانم ولیک[9]
گردِ دل بسیار گشتم، مطلبی[11] دیگر نبود

سینه بر الماس و رو بر شعله عرفی تا به کی
هیچ گه بیمار دل را بالش[12] و بستر نبود

(۲۶۶)

ز کوی عشق کلک دل شکسته می آید
مسیح می رود آنجا و خسته می آید

ن ۲، ۶، ۸ = هر جا که مست و غمزه زن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هرگه که هر سو [2] ن ۴ = دل می دمد جان می چکد ؛ ن ۲، ۹ = دل می دهد جان می چکد ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰؛ ۳۵ = دل می چکد جان می دهد ؛ ن ۹ (اضافات) = دل می تپد جان می چکد [3] ن ۱۰ = هر روز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و دیگر نسخه ها = هر شام [4] ن ۶، ۹، ۱۱ = گویا ز عیش آباد وصل ؛ ن ۲، ۳، ۱۰ = کو یار عیش آباد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آمد ز عیش آباد وصل اینک نسیم مژده یی [5] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [6] ن ۲ = رابتا ؛ ن ۱، ۸ = رابها ؛ ن ۴، ۵ = راهبا ؛ ن ۱۰ = رابین [7] ن ۳ = بیم ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = بهر [8] ن ۲، ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۵ وغیره = جان [9] ن ۱، ۹، ۱۱ = پالش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = بالش [10] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = ولیک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹ = ولی [11] ن ۹ = مطلبِ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مطلبی [12] ن ۱۷ = تکیه بر بستر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۳، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = بالش و بستر

Marfat.com

شہیدِ ناوکِ آنم کہ چون رود بشکار
غزالِ قدس بہ فتراک بستہ می آید

زمانہ گلشنِ عیشِ کرا بہ یغما داد
کہ گل بدامنِ ما دستہ دستہ می آید[1]

بدیرِ عشق برید این شکستہ را زنہار
کہ از شکنجۂ اسلام رستہ می آید

ہجومِ درد بدانگونہ بستہ راہِ نفس
کہ بر لبم ز درون جستہ جستہ می آید

ہوس بہ ہمّتِ عرفی مگر شبیخون زد
کہ زخم خوردہ[2] بہ محمل نشستہ می آید

(۲۶۷)

کو عشق کز شمایلِ عقلم جنون چکد
از گریہ[3] نوش ریزد و از خندہ[4] خون چکد

خوش[5] دل بدانم از چکد خونِ دل ز چشم
دل خونِ خویش می خورد، از دیدہ چون چکد

شیرین ز موم سازم و بخشم بہ کوہکن
گر اشکِ گرم از مژہ بر بیستون چکد

لب[6] تشنگی ز ریشۂ چشمم کشد[7] برون
آن قطرہ ہای خون کہ ز ریشِ درون چکد

دل نیست این کہ درد فشان است و خونچکان
دردی ز درد جوشد و خونی ز خون چکد

عرفی نگویمت[8] مچکان[9] خونِ دل ز چشم
گر ننگ صبر نیست، بہل تا برون چکد

(۲۶۸)

کسی میوۂ غم ز باغم نخورد
کہ حسرت[10] بہ عیش و فراغم نخورد

نیاسودم از خوردنِ غم دمی
کہ اندیشۂ غم دماغم نخورد

---

[1] شاعرِ زبانِ اردو خواجہ آتش می گوید:
زیرِ زمیں سے آتا ہے جو گل سو زر بہ کف ❊ قاروں نے راستے میں لٹایا خزانہ کیا

[2] ن ۱۰=خوردہ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = دار [3] ن ۹=خندہ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گریہ [4] ن ۹=گریہ؛ ن ۱، ۵، ۳۵=خندہ [5] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵=خوش دل نگردم از چکد؛ ن ۳=خوشدل ندانم از چکد؛ ن ۹ (الف)=خوشدل بدانم از چکد؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱=خوشدل بدانم از چکد [6] ن ۱، ۸، ۳۵=بس [7] لب ن ۳۵=برون کشد؛ ن ۱، ۵، ۹=کشد برون [8] ن ۳=نگویمت؛ ن ۱، ۵=بگویمت [9] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱=بچکان؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹=چکان [10] ن ۲، ۱۰=حیرت؛ ن ۱، ۵، ۳۵=حسرت۔

Marfat.com

دو صد شیشۂ خون ز داغم چکید — که مرہم شرابی ز داغم نخورد
بہ عہدم چنان عافیت مُرد زود — کہ نو بادۂ نخلِ باغم نخورد
شبِ غم چنان تلخ بر من گذشت — کہ پروانہ دودِ چراغم نخورد
شدم شاخِ گل، ہیچ شوخم نچید — شدم استخوان، ہیچ زاغم نخورد

مگر خوردہ عرفی شراب از سفال
کہ کوثر ز سیمین ایاغم نخورد

(۲۶۹)

نزاعِ کفر و دین در کوچہ و بازار می باید — بخلوت سبحہ بر کف بر میان زنّار می باید
حکایتہای ہشیاران نہ سنجد فہم ہر مستی — ولیکن نکتۂ مستانہ را ہشیار می باید
بساطی کاندرو طرحِ دو عالم می توان کردن — بدست آوردہ امَ اندازہ و پرکار می باید
اگر با دوست در گلشن زدی ساغر گواہت کو — نسیمِ بادہ و آرایشِ دستار می باید
محل تنگست زاہد، نکتۂ مستانہ می گویم — شمارا سبحہ و مارا بُت و زنّار می باید
اگر در عشق صد طوفان شود مستغنی از نوحم — وگر در عافیت بادی و زد غمخوار می باید

محبّت آفتابِ محشر و مشکل کہ عرفی را
بصحرای قیامت سایۂ دیوار می باید

(۲۷۰)

رفتم[1] از عشقِ تو با اہل ہوس گامی[2] چند — دوزخی ریختم اندر جگرِ خامی چند[3]
گرچہ دانیم کہ[4] زاہد سخن ناشنوند — می فروشیم بہ آن سلسلہ پیغامی چند
مصلحت دیدِ مغان رد[5] نکند اہلِ صفا — راہِ خاصان نہ زند کن مکنِ عامی چند

---

[1] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زاہد کوتہ و مستانہ می گویم ؛ ن ۲، ۲۹ = وکوتہ زاہدا مستانہ میگویم ؛ ن ۱۱ = زاہد گوشۂ ویرانہ می گویم ؛ ن ۶ = وزاہد کور و من مستانہ می گویم ؛ ن ۱۰ = زاہد نکتۂ مستانہ می گویم [2] ن ۱۲ = رفتم ؛ ن ۳، ۱۰ = گفتم [3] ن ۱۷ = گامی ؛ ن ۳، ۱۰ = کامی [4] این غزل تنہا در نسخۂ ۳، ۱۰، ۱۷، ۳۶ یافتہ شد [5] ن ۳ = زاہد سخن ناشنوند ؛ ن ۱۰ = فرد اسخن ناشنوند [6] ن ۱۰ = رو نکشد ؛ ن ۳ = رد نکند ۔

Marfat.com

دانی این بوقلمون جمع هنر پیشه کیست؟ مشتِ خاکی و به هر ذرّه انسان نای چند
توبه را از چه کنم خوار بنزدیکِ عوام من که می نوشم اگر دست دهد جامی چند
نعمتِ راست روی را نه بر دلذّتِ شکر[1] ره نوردی که پریشان نه رودگامی چند
مرغ دل زود[2] شکار است هراسانش دار[3] دانهٔ چند گهی می نگر و دامی چند
لنترانی شنوانیم ولی تن نه زنیم شاید این در نه گشایند به ابرامی چند
حاصلِ عمر تهی مایه شمردیم چه بود؟ تهمتِ چند سحر بود و غمِ شامی چند
من که دانم که مدارا ز فلک ممکن نیست از چه خالی نه کنم سینه به دشنامی چند[4]
دلم از جامِ جفایت گله دارد، بگذار کین کبوتر نه نشیند به لبِ بامی چند
..... باش[5] تا دور فلک طی کند ایامی چند[6]
عرفی از بادهٔ دوشینه دماغت گرم است سرِ حکمت نکنی گوش زدِ خامی چند[7]

(۲۷۱)

چو با من در سخن آن لعلِ آتشناک خواهد شد به کامم هر چه زهر است از لبش تریاک خواهد شد
هجومِ عاشقان در کوی او افزود و خوشحالم کزین پس در هلاکِ دوستان بیباک خواهد شد
چه غم گر دامنِ پاکت بخونم گردد آلوده که فردا هم به آبِ دیدهٔ من پاک خواهد شد
نیم نومید گر دستم بود کوته ز دامانش چو می دانم که در جولان گه او خاک خواهد شد
ز مست افتادنم در مسجدای زاهد مشو رنجه که صحنِ مسجدت فردا زمینِ تاک خواهد شد
تو چاکِ پیرهن می دوزی ای محرم وزین غافل که تا دامن[8] گریبانِ کفن هم چاک خواهد شد

شود سودای پابوسِ تو افزون در سرِ عرفی
درین زودی همانا بستهٔ فتراک خواهد شد

---

[1] ن ۱۰ = لذّتِ مشک ؛ ن ۳ = لذتِ شکر [2] ن ۱۰ = زود ؛ ن ۳ = زور [3] ن ۱۰ = باش ؛ ن ۲ = ن ۱۰ = آری ؛ ن ۳ = ازچه [5] این مصرع تنها در ن ۳۶ یافته شد [6] ن ۲ = خامی ؛ ن ۳۶ = عامی [7] اگر دستم ز دامانش بود کوته ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = اگر دستم بود کوته ز دامانش [8] ن ۱، ۵ = تا گریبانِ کفن ؛ ن ۱۰ = که دامانِ گریبانِ کفن ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = که تا دامن گریبان کفن [9] مصرعِ اول می تواند شد: "ای که از گردشِ افلاک بجان آمده ای" ولی ـ

Marfat.com

(۲۷۲)

تا چند بزنجیرِ خرد بند توان بود — بی مستی و آشوبِ جنون چند توان بود
جامی به کشم، تا به کی از اہلِ خرابات — شرمندهٔ زنشکستنِ سوگند توان بود
بیرنگی و دیوانگی[1] پیش بگیریم — تا چند خود آرای و خردمند توان بود
در ننگ فرو رفتم ازین راحت و آرام — دردی نه بلائی[2] نه چنین چند توان بود
یعقوب بده[3] دل به جگر گوشهٔ مردم — تا چند اسیرِ غم فرزند توان بود
گر مژدهٔ الماس دمادم برسانند — صد سال بیک زخم تو خرسند توان بود
گر[4] مغبچه این است، ز تقصیرِ عبادت — بیم است که مردودِ خداوند توان بود

عرفی بچش این زہر، تہی گر نہ کنی جام
تا کی چو مگس بر اثر قند توان بود

(۲۷۳)

از پی صیدِ دگر تا بجہاندی سمند — نفعِ رہائی نیافت آہوی سردر کمند
در رہِ عشق ای بلا رخصتِ[5] یک گام بس — جانِ سلامت[6] روی باد فدای سمند
دہ که ستم می کنند برمنِ آرام[7] دوست — دل که فراغش مباد، سینه که بادا نژند
ماندہ طبیبِ اجل عاجز و حیرت زدہ — همنفسِ سادہ لوح گو که بسوزہ سپند
تا دلم از جامِ قرب یافته کیفیتی — ننگِ خمارِ من است نشأهٔ عشقِ بلند
دوش که طاعت[8] کده مجمعِ بیگانه بود — رخصتِ جامی نداد محتسبِ نالوند

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = بگیرم ؛ ن ۱۷، ۲۹ = نگیرم ؛ ن ۳، ۹، ۳۵، ۳۶ = بگیریم [2] ن ۲ = ملالی ؛ ن ۱، ۳، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بلایی [3] ن ۲، ۴، ۵ > مده ؛ ن ۱۰ = بنه ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷ = بده [4] این بیت تنها در نسخه ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد [5] ن ۶ = عشق ویلا ؛ ن ۱۷ = عشقم واین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = ای بلا ؛ ن ۲، ۵، ۶، ۲۹، ۳۶، ۳۵، ۸، ۱۷ = مہلت گامی بس است ؛ ن ۱۰ = رخصتِ یک گام بس [6] ن ۲، ۱۲ = جان سلامت ؛ همه نسخه‌های دیگر = جانِ سلامت [7] ن ۱۰ = او برِ آرام دوست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹ = کند برمنِ آرام دوست : ن ۲، ۵، ۷، ۲۵، ۳۶ = کنند برمن آرام دوست [8] ن ۹ ن ۳۵ = آتشکده ؛ ن ۱، ۵، ۹ وغیره = طاعت کده.

Marfat.com

تا بہ حریمِ وصال ہم نفسِ عرفی است
خون[1] ز لبش می چکد عافیت ہرزہ خند[2]

(۲۷۴)

گشتم اندر دلِ خوبان، ہمہ خوبانِ خوداند — ہمہ دل در شکنِ زلفِ پریشانِ خوداند
بسکہ پیمان شکنی در دلِ شان جا کرد است — بستہ پیمان بخود و آفتِ پیمانِ خوداند
گہ در اندیشۂ خود گاہ در آئینۂ ما — دیدہ بر صورتِ خود دوختہ حیرانِ خوداند
شیوۂ ناز و نیازِ خود و ما بردہ زیاد — بلبلِ باغِ خود و نوگلِ بستانِ خوداند
نہ سبک دستیِ مہمان نہ گسستِ ادب — ہمہ حلوای مراد و مگسِ خوانِ خوداند
لبِ نوشین بمکند و دلِ مردم بگزند — نیشتر نارِ کسان و شکرستانِ خوداند
عالمی کشتہ زبہری و با خویش بہ مہر — ہمہ سرمایۂ بیدردی و درمانِ خوداند
جانِ ارباب وفا خاک شد اندر کفِ دست — بسکہ[3] سرگرمِ نوازش گریِ خوانِ خوداند

کی بہ ایمانِ کسی شان نظر افتد عرفی
ہمہ آئینہ بکف دشمنِ ایمانِ خوداند

(۲۷۵)

خوشا کسی کہ دمی آب بی شراب نخورد — دمی کہ جامِ شرابی نداشت، آب نخورد
ز نقصِ تشنہ لبی دان بہ عقلِ خویش مناز — دلت فریب گر از جلوۂ سراب نخورد
کسی ارادۂ جولانِ عافیت ننمود — کہ زخمِ تیرِ بلا پای در رکاب نخورد
رود بہ چشمۂ حیوان و تشنہ باز آید — کسی کہ از دمِ شمشیرِ عشق آب نخورد

---

[1] ن ۱۰ = خوش رویش می چکد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۶ وغیرہ = چون ز لبش می چکد [2] ن ۱، ۲، ۵ = ز... ن ۲، ۴، ۹، ۳۵ = ہرزہ خند [3] ن ۶ = بسکہ سرگرم وفا از شکرِ خوانِ خوداند ؛ ن ۲، ۱۱ = بسکہ سرگرم نوازش ... خوان خوداند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بسکہ سرگرم نواز شکرین جان خوداند ؛ ن ۱۷ = بسکہ سرگرم نوازی شکری خوان خود... ن ۲ = بسکہ سرگرم نواز شگری خان خوداند ؛ ن ۲۵، ۳۶ = بسکہ سرگرم نواز شگریِ جانِ خود اند ۔

Marfat.com

چه روستاییِ بی مشرب است این عرفی
که توبه کرد و می از جامِ آفتاب نخورد

(۲۷۶)

چه پرسیم که به جانت هوای ما چه کند — دران چمن که گل آتش بود صبا چه کند
من از جفای تو دشوار مردنی دارم — بگو که وعده به محرومیِ وفا چه کند
مسیح داده دوایم، کنون اشارت کن — که جانگدازیِ دردِ تو با دوا چه کند

درآی در دلِ عرفی و ذوقِ درد ببین
که دردِ دوست به دلهای آشنا چه کند

(۲۷۷)

بکامِ[۱] خسته ندانیم[۲] کان بلا چه کند — عنان بدشمنِ جان داده ایم تا چه کند
بدوستان نظرش نیست، مهر دشمن و بس[۳] — کسی که دشمنِ مهر است دوست را چه کند
شکست بر سرم آن شوخ ساغرای زهاد[۴] — به رندِ میکده این کرد، با شما چه کند
تبسّمِ[۵] تو که ناسور را نمود[۶] مرهم — به سینه نیش زند نیشِ غمزه تا چه کند
هزار گونه مرادِ محال می طلبی[۷] — تو خود بگو که اجابت باین دعا چه کند
بجو[۸] سعادت طالع دمی که فرصت رفت — چو سر بریده شود، سایهٔ همما چه کند

مگو[۹] وفا نکند دوست با منش عرفی
نمی شود به وفا آشنا، وفا چه کند

(۲۷۸)

---

[۱] ن ۱۰، ۱۷ = جام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = دست [۲] در نسخهٔ چهارم و نهم (تحتِ اضافات) اشعارِ این غزل را با اشعارِ غزلِ پیشین مخلوط کرده اند [۳] ن ۱ = ندانم که آن بلا ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵ وغیره = ندانیم کان بلا [۴] ن ۶ = مهر دشمن و بس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مهر دشمنِ ما ؛ ن ۳ = مهر دشمن بین [۵] ن ۱ = ای زاهد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷ = زاهد [۶] در نسخهٔ چهارم و نهم این اشعار با مطلع غزلِ پیشین آمیخته غزل ساخته آمده [۷] ن ۹ = دهد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸ وغیره = بود [۸] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بگو وفا ؛ ن ۳، ۹ = مگو وفا -

Marfat.com

کسی بدیدهٔ ناموس خوار می آید — که تلخیِ سخنش ناگوار می آید
زبانه اهل دلی نیستش، نمی دانم — که بوی دل ز کدامین دیار می آید
دلم بروشنیِ آفتاب خنده زند[1] — که از زیارتِ شبهای تار می آید
هزار جانِ گرامی به نیم جو[2] نخرند — بعالمی که درو[3] دل بکار می آید
گهر از لیاقتِ خود شیخ آگهی یابد — ز صدرِ صومعه تا پای دار می آید

گذشت مدتی[4] هم خانگیِ جانِ[5] عرفی
ز غیر خانه تهی کن که یار می آید

(۲۷۹)

به عیش کوش[6] که هنگام کار می گذرد — پیاله نوش که فصلِ بهار می گذرد
ز شانِ مطلب و شوقِ[7] زبونِ من پیداست — که فرصتم به همین خار خار می گذرد
دلم به کوی تو با صد دلیلِ نومیدی — به این خوش است که امیدوار می گذرد
شکاریان طلبِ نقشِ پای صید کنند — تو مستِ خوابی و هر دم شکار می گذرد

دران مقام که عرفی ز دل گذشت هنوز
کسی که می گذرد اشکبار می گذرد

(۲۸۰)

شبی[8] که در قدمِ وصلِ یار می گذرد — به ذوقِ گریهٔ بی اختیار می گذرد
کسی که محرمِ دردِ من است می داند — که دیده بی نم و اشک از کنار می گذرد
مخواب در دلِ شبها که فیضِ قافله است — که از کمین گهِ شبهای تار می گذرد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دلی ؛ ن ۶، ۱۰ = دلم [2] ن ۹ = به نرخِ جو ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ وغیره همه نسخه های دیگر به نیم جو [3] ن ۱، ۲، ۵، ۶ = دران ؛ ن ۳، ۳، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = درو [4] ن ۱۰ = نوبت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دلی [5] ن ۶ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جان [6] در نسخه های مختلف اشعار این هر دو غزل خلط ملط شده اند [7] ن ۲ = ذوقِ زبون ؛ ن ۱، ۵ = شوقِ زبان ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = زبان مطلب ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = زشانِ مطلب [8] ن ۲ = ذوقِ زبون ؛ ن ۱، ۵ = شوقِ زبان ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شوقِ زبون ؛ ن ۹ = شوقِ دردن-

Marfat.com

به هرکه عرضه[1] کنم دردِ خویش می بینم — که غرقه ام من داو از کنار می گذرد
صلای فرصت و بسمانِ نیستی برلب — پیاله درکف و حرفِ خمار می گذرد

دمِ جدائیِ دشمن ز رقّتِ عرفی
چنان نمود که یاری ز یار می گذرد

(۲۸۱)

آن کس که مرا با دلِ غمناک برآورد — نتواندم از بوتهٔ غم پاک برآورد
آن نشوهٔ[2] شوخی[3] که برآورد گل از خاک[5] — چون لاله مرا با جگرِ چاک برآورد
دودِ دلم از چشمِ بداندیش نهان است — با آنکه سراز روزنِ افلاک برآورد
دانش[6] همه خود راست[7] ازان غیرتِ[8] معشوق — در برُخِ نظّارهٔ ادراک[9] برآورد

آن گنج که گم شد ز ملایک دلِ عرفی ست
از عرش فرود آمد و از خاک برآورد

(۲۸۲)

هوشم به نگاهی بُرد، جانا نه چنین باید — یک جرعه خرابم کرد پیمانه چنین باید
تا کرد بنا عشقت افسانهٔ هجران را — در خوابِ فنا[10] رفتم افسانه چنین باید
از بسکه غبارِ غم از سینه نشد[11] رفته — تا زانوی دل گرد است این خانه چنین باید
بیگانه زید وز من رخساره کند پنهان — رنجش نتوان کردن بیگانه چنین باید
تا دیده جمال او مهرش زدلم سرزد — تا کاسته می روید این دانه چنین باید
می بینم و می جویم، می چینم و می ریزم — می خندم و می گریم دیوانه چنین باید

---

[1] ن ۳، ۱۰ = عرض ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = عرضہ [2] ن ۲، ۴ = بر ؛ ن ۱، ۵ = از [3] ن ۹ = نشوہ ؛ دیگر همه نسخه ها = نشہ [4] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = شوق ؛ دیگر همه نسخه ها = شوخی [5] ن ۱، ۵ = خاک ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = شاخ ؛ ن ۸، ۹ = خار [6] ن ۱۷، ۲۹ = ذاتش ؛ ن ۲ = زآتش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = دانش [7] ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = خورداشت ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸ = خود راست ؛ ن ۱۷ = خود دید [8] ن ۱، ۵ = غرّت ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۸، ۳۵ = وغیرہ = غیرت [9] ن ۱، ۵ = افلاک ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۹، ۱۷، ۳۵ = ادراک [10] ن ۹ = عدم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = فنا [11] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱ = بشد ؛ ن ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۳۵ = نشد۔

Marfat.com

از[1] خال و خط و زلفش هندو بچه ها دیدم پا ها زده بر مصحف بتخانه چنین باید

در خونِ جگر عرفی می غلطد و می سوزد
در آتشِ خود در قصد پروانه چنین باید

(۲۸۳)

عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند گریهٔ گرد[2] نشان و شب تاری دارند

آبِ حیوان ببرای خضر که اربابِ نیاز چشمِ امّید به فتراکِ سواری دارند

راهِ ارباب محبّت به فنا نزدیک است سوزنی در کف و در پا دو سه خاری دارند

بود[3] منصور تنک حوصله تر ورنه نهان دیگران دعویِ منصوری و داری دارند

تیغ[4] برکش که همین شیوه خوش است از ترکان که گهی میل به خونریز و شکاری دارند

جان و دل ماتمِ فرصتِ آتش زده اند باده در شیشه نماند است و خماری دارند

جان حقیر است، مبر نامِ نثار ای محرم تو همین گوی که احباب نثاری دارند

چه به طاعت طلبی برهمنان را زاهد تو ریا ورز که این طایفه کاری دارند

بندهٔ خلوتیانِ دلِ خاکم کایشان به شهیدانِ غمت قرب و جواری دارند

هر کرا می نگرم سوخته یا می سوزد شمع و پروانه ازین بزم کناری دارند

عرفی از صید گهِ اهلِ نظر دور مشو
که گهی گوشهٔ چشمی به شکاری دارند

(۲۸۴)

کسی که از المِ عشق بی دماغ شود عجب که همرهِ جانان به گشتِ باغ شود

چراغِ انجمنِ طور اگر دهد پرتو زخاکِ بادیه هر ذرّه شبچراغ شود

چراغِ تیره شبم بی رخت دگر کور است نقاب را بگشا تا شبم چراغ شود

---

[1] این بیت تنها در نسخهٔ نهم (چاپ ایران) دیده شد و الحاقی می نماید [2] ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = گردنشان ن ۶ = گریه و ناله و آه و ؛ ن ۹ = گریهٔ روزنما و [3] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [4] بیت تنها در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱، ۵ = دگر کوراست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شبی دگر است۔

Marfat.com

به داغِ تشنگی آسوده ام دران وادی — که شعله[1] از نمِ آبِ حیات داغ شود
تذرو وفاخته از بس نفاق درزیدند — بدان رسید که بلبل انیسِ زاغ شود

زبسکه داده به عرفی غمت متاعِ فراغ
قرار داد که سودائیِ فراغ شود

(۲۸۵)

چه گرمی است که در سر[2] شراب می سوزد — چه آتش است که در دیده خواب[3] می سوزد
کسی که برقِ محبت درو زند آتش — زتابِ سایهٔ او آفتاب می سوزد
به نسبتی که ندارد به ماهِ من در حسن — جنونِ غیرتم از آفتاب می سوزد
کنونکه آتشِ می جمع شد به آتشِ حسن — مپوش چهره که ناگه نقاب می سوزد
مرا چه جرم که آتش فتد به زهد و صلاح — که این متاع زبرقِ شباب می سوزد
یکی ست آتش و آبِ حیات در دشتی[4] — که گرمیِ جگرِ تشنه آب می سوزد
زروی گرمِ وفا بازمی جهد برقی — که در[5] عنانِ صبوری شتاب[6] می سوزد

خدایرا بنشانید[7] آتشِ عرفی
که توبه کرد ز شوقِ شراب می سوزد

(۲۸۶)

کی دلم شاد از میِ نابِ نوای نی شود — آنکه از غم شاد گردد شاد ازینها کی شود
از نگاهِ گرم و دشنامِ لبِ میگونِ او — نوش بر لب زهر گردد زهر در دل می شود
هر کرا سیمابِ غفلت ریخت آسایش بکوش — کی دلش را چشم باز از نعرهٔ یا حی شود

---

[1] ن ۴، ۹ = آتش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = شعله [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱ = در سر [3] ن ۲، ۶ = آب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = خواب [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دشتی ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۰ = در دقتی [5] ن ۳ = از ؛ دیگر نسخه‌ها = در [6] ن ۱۱ = شهاب ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = شتاب ؛ ن ۱، ۲، ۳ = شباب [7] ن ۳ = بشناسید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۶، ریاض = بنشانید.

Marfat.com

گرد و رہرو[1] متفق گردند در راہِ خطیر[2]
کاروانی جمع گردد چون دو منزل طی شود[11]

جاہلِ بیہودہ[3] گو را مانع[4] از ہذیان مشو
گوش کن تا بر سرِ دستانِ روم وری شود

آنکہ جوید سربلندی از مصیبتہای عشق
مشتِ خاکی بر سرش ریزم کہ تاجِ کی شود

زین کہ خواہد محو شد عرفی زدستان لب مبند[5]
می شود محوِ ترنّمہا ولی تا کی شود

(۲۸۷)

دلی[6] کز حسنِ آن گل در نظر گلزارہا دارد
اگر برگِ گلی باشد درونش خارہا دارد

دلیلِ عصمتِ زاہد ندانی زہد و تقویٰ را
کہ او در پردۂ اسلام و دین زنّارہا دارد

نداند عشق ہر منصور دم را لایقِ کشتن
وگرنہ او رسنہا تافت[9] است و دارہا دارد

من و دیری کہ شوقِ ناوکِ صید افگنی آنجا
تذروانِ حرم را بر سرِ دیوارہا دارد

اگر بادی وزد چون شعلہ بر من عشق می لرزد
ازین معلوم می گردد کہ با من کارہا دارد

زمنعِ اندہ و تکلیفِ خوشحالی در آزار است[7]
زیاران شکوۂ عرفی ازچنین آزارہا دارد[8]

(۲۸۸)

معلوم، کز ترشحِ اشکی چہ کم شود
آن آتشی کہ از دلِ جیحون علم شود

گر غم شود ہلاکِ شہیدانِ عشق را
در روضۂ بحث بر سرِ میراثِ غم شود

داند عیارِ دردم و آسودہ خواندم
یارب کہ چند گہ بہ وفا متہم شود

---

[1] ن ۲، ۳، ۹، ۱۰ = رہبر؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رہرو [2] ن ۳، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خطیر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷ = خطر [3] ن ۶ = بیہودگان را؛ ۳۵ = بیہودہ روا؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بیہودہ گورا [4] ن ۳، ۹، ۱۰ = مانع ہذیان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مانع از ہذیان [5] ن ۹، ۱۰؛ ۱۱ = بہ بند؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷ = بند [6] ن ۲، ۶، ۹ = یافت؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷ = تافت است [7] ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آزار است؛ ن ۳، ۱۰ = آنارم [8] ن ۲، ۳، ۹، ۱۷، ۲۹ = زیاران؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = زبان را؛ ن ۶، ۱۰ = زبانِ [9] ن ۶ = کند؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = سود [10] ن ۵ = دی؛ ن ۳۵ = دل [11] شاعرِ معروفِ زبانِ اردو، مجروح سلطانپوری می گوید:

میں اکیلا ہی چلا تھا جانبِ منزل مگر
لوگ ساتھ آتے گئے اور کارواں بنتا گیا

Marfat.com

فردا که تیغِ ناز کشد، زیورِ بهشت — آرایشِ مزارِ[1] شهیدِ ستم شود
باشد سفالِ میکده آیینهٔ مراد — بی بهره آنکه در طلبِ جامِ جم شود
صد کام[2] در دلم گذرد چون رسم بدوست؟ — مانندِ آرزو که دُچارِ کرم شود

این نسخه[3] کس به طینتِ عرفی گمان نداشت
کز سومنات خیزد و مرغِ حرم شود

(۲۸۹)

آنکه در راهِ طلب ماند دپای نه کشد — گو سرِ رشته رها کن که به جایی نه کشد
من خود از تربیتِ دل نه کشم دست ولی[4] — ترسم این آینه کارش به صفایی نه کشد
آخر انصاف بده تا به کی این دستِ تهی — نگشاید کمری، بندِ قبایی نه کشد
نکتهٔ عشق کجا، حوصلهٔ عقل کجا — تحفهٔ شاه کسی پیشِ گدایی نه کشد
هر که گردی نفشاند[5] ز رخِ همسفران — سعیِ او در رهِ مقصود بجایی نه کشد
سرکشی عادتِ مانیست بگویید که عشق — لشکرِ[6] برق به تسخیرِ گیایی نه کشد

عرفی از نغمهٔ ناهید لب از ناله ببند
نالهٔ تا هست، مرا دل بنوایی نه کشد

(۲۹۰)

هر زمان در فتنه خوش نامهربانی می شود — وین همه غوغا برای نیم جانی می شود
عشق باغِ دلنشیں دارد که مرغِ دل درو[7] — گر نشیند برگیاهی، آشیانی می شود
هر که بنشیند بطرفِ[8] خوانِ گردشهای دهر — گر ستاند یک نوالہ میزبانی می شود

---

[1] ن ۹، ۱۷ = هزار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = مزار [2] ن ۹ = درد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = کام [3] همه نسخه‌ها = نشاه [4] ن ۱، ۵ = آخر این دست تهی تا بکی انصاف بده ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آخر انصاف بده تا بکی این دست تهی [5] ن ۵، ۹، ۱۱، ۳۵ = نفشاند ؛ ن ۱، ۲، ۶، ۸ وغیره = بفشاند [6] ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۷ = برق ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = عشق [7] ن ۶ = دران ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = درو [8] ن ۶، ۱۱ = بگردِ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = بطرف.

Marfat.com

گر بمشتی[1] هر زه قانونی فرو چیند کسی — در میانِ مردم عالم زیانی می شود
کیمیا گر انشاه[2] یی دارم که داروی مسیح — گر بدستم[3] اوفتد دردِ گرانی می شود
ذرّهٔ غم گر بدست[4] آید بسلیمش سپار — گر بدستِ چاره بسپاری جهانی می شود

جان فدای همّتِ عرفی که چون جولان کند
گر زمین گیرد عنانش آسمانی می شود

(۲۹۱)

عاقلان آدابت[7] آموزند و رسوایت کنند — دامنِ جمعی بدست آور که شیدایت کنند
ناگهان عشقت گدازند[8] از حجاب ناکسی — پرده مگشا[9] تا زنادانی تمنّایت کنند
باغِ گل[10] پژمرده کردی روزِ کس درهم[11] مکش — من هم از غیرت گذشتم گو تماشایت کنند
پس نکویی جلوه[12] کن بر مستحقّانِ[13] نیاز — تا دعای بهرِ حسنِ عالم آرایت کنند

عرفی ارمانی[14] قدم در وادیِ اهلِ خرد[15]
صد بیابان خارِ خذلان تحفهٔ پایت کنند

(۲۹۲)

ز لوحِ سینهٔ عشاق[16] نقشِ غم نه رود — درم گدازد و این سکّه از درم نه رود
خلاص از غمِ هستی زهی خیالِ محال — بس است اگر بتوان این بحث در عدم نرود

---

[1] ن ۱۰ = بدستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵ وغیره = بمشتی ؛ ۱۹ (اضافات) = مستی [2] ن ۱۰ = زمانی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = زبونی ؛ ن ۲۹، ۳۶ = زیانی ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۷ = زبانی [3] ن ۹ = نسخه‌ای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = نشاه‌ای [4] ن ۶، ۹ = دارد ؛ همه نسخه‌های دیگر = دارم [5] ن ۲ = گر بدستم اوفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گر فتد در دستِ او [6] ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۹ = پدید ؛ ن ۹ (اضافات)، ۱۰ = بدست آید ؛ ن ۵، ۳۵ = بدید [7] ن ۶، ۹ = آداب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصه = آدابت [8] ن ۹، ۳۵ = گدازند ؛ ن ۵، ۹ (اضافات) = گذارند [9] ن ۱، ۵، ۸، ۹ (اضافات)، ۲۹، ۳۵ = بگشا ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۶ = مگشا [10] ن ۳ - باغِ دل ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = باغِ گل [11] ن ۲، ۳، ۱۷ = باغِ گل پژمرده کردی روز کس درهم مکش ؛ ن ۵ = برهم مکش ؛ ن ۱۰ = روز کین در من نگر ؛ ن ۱۶ = باغِ گل پژمرده کردی روز من درهم مکش [12] ن ۱۰ = جلوه ای بر مستحقان نیاز ؛ ن ۱، ۵ = جلوه کن بر مستحقان زینهار [13] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = زینهار ؛ ن ۱۰ = مستحقانِ نیاز [14] ن ۱۰ = عاصیانی ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخها = مانی [15] ن ۶ = طلب ؛ ن ۹ = وجود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خرد [16] این غزل تنها در نسخهٔ سوم یافته شد -

Marfat.com

دمی که مرگ نیاید ز بهرِ استقبال — وجود اگر برود جایز است، غم نرود
زمانه رهزنِ نامحرمانِ معشوق است — شکار پیشه یی بی آهوی حرم نرود
وظیفهٔ دلِ آگه بود کرشمهٔ حسن — کدام جرعه کزین خم بجامِ جم نرود
هزار طاعتِ رسمی و یک سجودِ نیاز — درین معامله بحث از زیاد و کم نرود
بهشت بهرِ هوس پیشگان مکافات است — به دوستانِ وفادار این ستم نرود
درِ سرای عنایت نه کوته است نه تنگ — بگو که بی بصر این جا به پشت خم نرود
به رزمگاهِ محبت چنان بشر بایست — که گر گریز ضرورت شود، قدم نرود
ز نامه ام بقیامت ثواب نتوان یافت — عمل نویس گرش سهو بر قلم نرود

برفت عرفی و نامش بماند، این عجب است
که شه روان شد و دارندهٔ علم نرود

(۲۹۳)

شاهین نازش از پسِ عمری هوا گرفت — دای آن شکسته بال که در آشیان بماند
بر آستانِ او همه سو دندروی گرم — رویی که ریش بود بر آن آستان بماند
چندین هزار صیدِ مرا داست غرقِ خون — از تیرِ ناله یی که مرا در کمان بماند
آهی زدم که غمزهٔ نامهربانِ او — صد ناوکِ تمام کشش[1] درمیان بماند (کذا)
اسلام را به کعبه[2] کشیدم ز دیر لیک — دل مست بود، در صفِ ناقوسیان بماند
عزلت گزین که حادثه پرداز می کند — سیمرغ زین ملاحظه در آشیان بماند
در هیچ سینه نیست که یک دشنه مارها — تیری که غمزه را ز چهار در کمان بماند[3] (کذا)

عرفی شهید یار شد از خود دیت گرفت
خوش آنکس این معامله در دودمان بماند

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ هفدهم وجود دارد [1] در اصل نسخه این لفظ "کشش" هست اما بشکل درست آن "کشش" می نماید
[2] مفهوم اشعار چهارم و هفتم واضح نیست [2] در اصل نسخه "زکعبه" هست۔

Marfat.com

ردیف "ذال معجمہ"

(۱)

مجنون کہ عیشش از غمِ لیلیٰ شود لذیذ — حرمانِ بکامِ او چو تمنّی شود لذید
خشمت بہ لذّت است ولی کی رسد[1] بہ صلح — کی اضطراب ہمچو تسلّی شود لذید
این تلخ گریہ را شکر آمیز[2] خندہ کن — تا گریہ ام چو خندۂ لیلیٰ شود لذید
چون سر کنم حدیثِ تو با ذوقِ اہلِ حال — کاری کنم کہ لفظ چو معنی شود لذید
بی تربیت شمایلِ حسنت کمال یافت — بی آفتاب میوۂ طوبیٰ شود لذید

عرفی چہ خوش بود کہ چو بوسی طلب کنم
مانندِ بوسہ بر لبش آری شود لذید

ردیف "رای مہملہ"

(۱)

بلب آرام گیر ای جانِ غمگین یک دمی دیگر — کہ شاید در حریمِ سینہ بفرستد[2] غمی دیگر
چو گردم تنگ دل شرحِ غمت ہم با غمت گویم — کہ در شرعِ محبت کفر باشد محرمی دیگر
ہم از غم تنگدل گشتم ہم از شادی کراجویم[3] — کہ بنماید دلم را رہ بسوی عالمی دیگر
گہی گردد عرق ناک از حیا گاہی زمی ہر دم — گلستانِ جمالش تازہ دارد شبنمی دیگر
مکش زحمت، بفرما غمزہ را تا تیغ بردارد — کہ زخمِ دل نگارانِ تو دارد مرہمی دیگر
شہیدِ التفاتش نیستم حسرت بہ تیغم زد[4] — بہل ای ہمدم این شیون[5] بناکن ماتمی دیگر
قدم چون رنجہ فرمودی ببالینم مرو دردم — بغایت مشرفم بر مرگ، بنشین یکدمی دیگر

---

[1] ن ۱۷ = چون ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶ وغیرہ = کی [2] ن ۱ = بفریبد ؛ ن ۱، ۳، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = بفرستد [3] ن ۳، ۱۰ = گویم ؛ ن ۹، ۱۱ = خوانم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = جویم [4] ن ۱، ۵، ۱۰ = التفاتش ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۳ = غمزۂ او [5] ن ۱۱ = بپا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہا = بنا [6] ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۵، ۶۷، ۳۶ = شکر آمیز کن، بخند ؛ ن ۱۰ = شکر آمیزِ خندہ کن۔

Marfat.com

مشو ایمن گرت بر مسندِ جم دہر بنشاند که ہر دہ[1] روز گردد مسند آرای جمی دیگر

کفن شویم بخونِ دیدہ، نی در چشمۂ زمزم
پرستارِ صنم راہست عرفی زمزمی دیگر

(۲)

گر مردِ وفایی رہِ بازارِ اَلم گیر رو[2]، پنجہ بہ الماس کن و دامنِ غم گیر
اسبابِ پریشانیت ای دل ہمہ جمعست[3] دامن بمیان بزدہ ای، راہِ عدم گیر
گر نامہ سیہ آمدہ ام طعنہ میفشان[4] این نکتۂ سنجیدہ تو بر لوح و قلم گیر
ای عشق مبر سنبلِ فردوس بدوزخ از گلخنِ ما مشتی خسِ[5] سوختہ کم گیر
عیشی بغمِ دوست برابر نتوان یافت رو، کامِ دو عالم ہمہ را بر سرِ ہم گیر
ساقی ہوسِ آموزیِ جام از دلِ مانیست تا دانِ صراحی کہ شکستیم ز جم گیر
خاکستر پروانہ طلبگار سموم است ای بادِ مسیحارہِ[6] گلزارِ ارم گیر
ہان تیغ برین صید مکش کین دلِ عرفیست
آخر کہ ترا گفت کہ آہوی حرم گیر

(۳)

بپای خواہشِ ما مدّعا شود زنجیر بگردنِ نفس ما دعا شود زنجیر
چو طوقِ گردنِ قمری دگر جدا نشود بہ بندیانِ تو گر آشنا شود زنجیر
نہد شکست بہ خلخالِ ساقِ[7] لیلیٰ ردی اگر بگردنِ مجنون جدا شود زنجیر
رہایی از خمِ زنجیرِ عشق ممکن نیست بسعی بوسہ اگر توتیا شود زنجیر
ز زورِ شوقِ تماشاہزار پارہ شود اگر بپای نگاہم[8] حیا[9] شود زنجیر

---

[1] ن ۱۱ = دو؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ن ۱، ۵ = دہ [2] ن ۹ = سر پنجہ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخہ ہا = رو، پنجہ [3] ن ۱۳ = اندر دیگر ہمہ نسخہ ہا = است [4] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [5] ن ۲، ۷، ۹، ۳۰ = گلشن؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گلخن [6] ن ۵، ۹، ۲۵ = مشتِ خسِ؛ چند نسخہای دیگر = مشتی خسِ [7] ن ۸ = پای؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۷ وغیرہ = ساق [8] ن ۱۰ = نگاہت؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷ = نگاہم [9] ن ۸، ۱۰، ۱۷ = حیا؛ ن ۱، ۵، ۷ = حنا [10] ن ۲۸ = بادصبا رہ سوی؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = بادِ مسیحارہِ۔

Marfat.com

(۴)

برو ای غم، خبری از دلِ آواره[۱۰] بیار — آنچه[۱] در این سفر اندوخته یک باره بیار

من ز داروی اجل چارهٔ دل[۲] یافته‌ام — ای مسیح ار بودت بهتر ازین چاره، بیار

ای[۳] اجل جان ندهند[۴] اهلِ وفا، سعی مکن — یا برو، رخصتِ آن غمزهٔ خونخواره بیار

ای فلک نیم نفس[۵] رفت که بی مرحمتی — تحفهٔ تازه ز کج بازیِ سیّاره بیار

آتشِ طور به هر مشتِ خسی نیست حلال — عشق اگر می طلبی، رَو، دلِ صدپاره بیار

عرفی این دوست بود، گه دل و گه جان مفشان[۶]

جمع کن هرچه به، هیچ ارزد و یکباره بیار

(۵)

اگر به کام رسی از زمانه، یاد آور — خمارِ روز و شرابِ شبانه یاد آور

شکسته بالی، ازین باغ گوشه‌یی بگزین — چو بال و پر برسد[۷] ز آشیانه یاد آور

مکن گناه و گر قسمتت خراب شود — به عفوِ دوست گریز، از بهانه یاد آور

اگر حواله بدوزخ شوی، پی تسکین

ز آتشِ دلِ من یک زبانه یاد آور

(۶)

چگونه سوزِ غم او دهم بسوزِ دگر — که دل[۸] فروغ نیابد ز دلفروزِ دگر

شرابِ شوقم[۹] اگر بو کنند محشریان — سوالِ روزِ قیامت فتد به روزِ دگر

---

۱ ن ۳، ۹، ۱۳ = زانچه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = آنچه ۲ ن ۱۰ = جان ؛ همه نسخه‌های دیگر بشمول ۱، ۵، ۳۵ = دل ۳ ن ۳۵ = ای اجل جان نه دهند اهل وفا، سعی مکن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = ای اجل جان ندهند اهل وفا، چاره مکن ۴ ن ۱۳، ۱۲ = بدهند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ وغیره = ندهند ۵ ن ۱۰ = همنفسی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نیم نفس ۶ ن ۱۱ = عرفی این گونه دل و جان مفشانی هرگز ؛ ن ۱۳ = بفشانی ؛ ن ۱، ۵ وغیره = عرفی این دوست بود، گه دل و گه جان مفشان ۷ ن ۵، ۸، ۳۵ = چو بال و پر برسد ز آشیانه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۱۰ = چو بال و پر رسد از آشیانه ۸ ن ۴، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = که دل فروغ نیابد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ریاض = که دیده نور نیابد ؛ ن ۱۷ = که دیده نور بیابد ۹ ن ۱۱ = عشقم ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = دردم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۳ = شوقم ۱۰ ن ۵، ۳۵ = آواره ؛ چند نسخهٔ دیگر = صدپاره -

Marfat.com

زامر و نهیِ محبّت رسومِ شرع مجوی که این بجوز دگر گفت، لا بجوز دگر[۵]

بیاز تربتِ مجنون به مشهدِ عرفی
که عشق نوحه طرازی کند به سوزِ جگر

(۷)

شراب یاس[۱] به جام و سبوی ما بگذار شکستہ رنگیِ مارا. بروی ما بگذار
اگر شراب و اگر خونِ دل دگر الماس تو گوشہ گیر و بکام و گلوی ما بگذار
به کشت زارِ غم ای اشک صد نظر داریم بذوقِ گریہ، که آبی بجوی ما بگذار
ز نوحہ و انتوان داشت گریہ[۲] مستان را تغافلی کن و مارا. بخوی ما بگذار
مکن سراغِ سراسیمگانِ شوق ای خضر نہ آہنین قدمی، جستجوی ما بگذار
نہفتہ نذرِ تو ای محتسب دو جامی ہست صراحی ہمہ شبکن، سبوی ما بگذار

به بیع گاہِ محبّت[۳] چنین مرو عرفی
تو این معامله با آبروی ما بگذار

(۸)

بادِ دی گو، ورق لالہ و شمشاد ببر ہرچہ در معرضِ باد آمدہ، گو باد ببر
عدلِ کسریٰ چہ کند با فلک و قدرتِ آن[۴] شکوہ یی، کز تو کسی نشنود، از یاد ببر
خسرو آوردی و بستیش درِ قصر بروی باز گرد ای فلک این مژدہ بفرہاد ببر
ساقیا دخترِ رز منتظرِ مقدم تست[۶] بنشانش بہ سرِ جملہ و داماد ببر
گر دلت مردہ، بگویم کہ چہ کن، ماتم گیر نامِ دل بر اثرِ نالہ[۷] و فریاد ببر

---

۱ ن ۱۲، ۱۳، ۲۹ = شرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = یاس ۲ ن ۴ = گر نہ مستان را ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گریہ مستان را ۳ ن ۱، ۵ = بہ بیع خاکِ مذلت مبر جبین ؛ ن ۴ = بہ بیع خاک مذلت مبین جبین ؛ ن ۸ = بہ تیغ خاک مذلت چنین بمیر ؛ ن ۱۱ = بہ بیع گاہ مذلت مبر چنین ؛ ن ۶ = بہ بیع خاکِ مذلت جبین عرفی سود ؛ ن ۱۰ = بہ بیع گاہِ محبت چنین مرو ؛ ن ۱۷، ۳۵ = بہ تیغ خاک مذلت جبین مبر ۴ ن ۹ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = جم ۵ ن ۸، ۱۰ = گر ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹ = کز ۶ ن ۳۵ = تست ؛ ن ۱، ۵، ۹ و دیگر نسخہ ہا = ماست ۷ ن ۵ = نالۂ فرہاد ؛ ن ۹ = نالہ و فریاد ؛ ن ۳۵ = و نالہ بہ فرہاد ۔ ۸ ممکن است کہ مصرع باین طور باشد: "کہ این بجوز دگر گفت، آن بجوز دگر"۔

Marfat.com

تا کی ای دل ز من افسانهٔ غم گوش کنی — شکوه یی پیشِ کسی از منِ ناشاد ببر
برتر[1] از شرمِ گناه است به[9] بخشیدنِ جرم — تو مرا عفو مکن سهو[2] من از یاد ببر

عرفی اندیشه مرنجان چو تو نتوانی ماند
گو همان شعرِ تر و نامِ[3] من از یاد ببر[4]

(۹)

هر قطره در چشم ترم نوح است و طوفانی دگر — هر تیرِ آهم در سحر باد و سلیمانی دگر
بر فرقِ تیغ آرای من هر تیغ صبح صادقی — بر پای مژگان سای تو[5] هر خار مژگانی دگر
بر چشمِ ناآرامشم هر موی خونین رشته یی — بر زخمِ زهر آسایشم هر درد درمانی دگر
هر نکته در عینِ بیان عیسیِ جان بخشنده یی — هر خامه در چنگ[6] بنان موسیٰ و ثعبانی دگر
در نیم شب نامیدیم این چرخِ طینت کینه را[7] — از آهِ پیچاپیچِ من، هر پیچ زندانی دگر

دستِ اجل بر لب مرا چون مهرِ خاموشی نهد
هر موی از پا تا به سر باشد خدا خوانی دگر

(۱۰)

هر دم به دردِ دل کنم اندیشه ی دگر — تا هر نفس کند به دلم ریشه ی دگر
بیمارِ دل جداست، طبیبا! بحالِ ما — فکرِ دوا مکن، بکن اندیشه ی دگر
لذّت نیابم از ستمت، گر تمام عمر — دانسته ام بجز تو ستم پیشه ی دگر
فرهاد تیشه نازده[8] بر سر به عجز گفت — ای جان برون میا که زنم تیشه ی دگر

---

[1] ن ۲ = بهتر؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = برتر؛ ن ۹، ۳۶ = بتر [2] ن ۴، ۹، ۳۵ = جرم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = سهو [3] ن ۱، ۳ = تامِ من از یاد؛ ن ۹ = نامِ ترا یاد؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نامِ ترا باد [4] در نسخهٔ نهم (نسخهٔ جواهری، چاپ ایران) در پاورقی عبارتِ زیر یافته می شود: "این غزل در اکثر نسخ نبود و چون لطفِ سخن و قبول خاطر عرفی ندارد، به احتمال قوی از غزلهای معمول و ساختگی است." گرد آورندهٔ اثر حاضر آن را در پنج نسخه های دیگر یافت و یکی از آنها (ن ۴) در حین حیاتِ عرفی استنساخ شده بود و در خیال او این غزلِ اصیلِ عرفیست [5] ۸، ۳۵ = من؛ ن ۱، ۵ = تو [6] ن ۸، ۵ = چنگ و بیان؛ ن ۱ = چنگِ بیان؛ ن ۳۵ = چنگ بنان [7] مفهومِ شعر خیلی ژولیده است ——— [8] درین مصرع "نازده بر سر" درست نمی نماید و ممکن است که حقیقتاً این "نازده دیگر" باشد [9] ن ۹، ۳۶ = نه بخشیدن؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۶ = به بخشدن.

Marfat.com

افغان که هر نفس به کهن باغِ سینه‌ام .برمی دهد نهالِ غم از ریشه‌ی دگر
ای جان مکن شتاب که فرهاد تیشه را از فرق برکشیده زند تیشه‌ی دگر

عرفی بنوش بادهٔ اندوه و دم مزن
حرفی بگو[۲] که پیش کنم[۳] شیشه‌ی دگر

(۱۱)

بگیر[۷] جامی و دم درکش و بهانه مگیر که من ضمانِ بهشت ار، همین بود تقصیر
خدایرا برس ای مرگ بر سرِ زاهد که انتظارِ شرابِ طهور دارد و شیر
نگویمت به گنه پیشه رحم کن، گویم که شرم کن زگنه آفرین و خرده مگیر

(۱۲)

ای هر نگاهت از دگری جان شکارتر وز هر نگاهِ گرم تو جانم نگارتر
هر چند بی قراریم افزاید از غمت غم نیست گر توان شد ازان بیقرارتر
تا مردنم ز شوقِ تو دشوار تر شود هر دم بوصل[۴] می شوم امّیدوارتر
گفتی حلال کن که دلت[۵] کرده ام فکار ده، چون بحل کنم که نکردی فکارتر
آه این چه تشنگی ست که در کامِ جانِ من آتش بآبِ خضر بود خوشگوارتر

(۱۳)

جانِ غمگین مفروش و دلِ خشنود مخر نقدِ همّت مده و عشوهٔ مقصود مخر
دردِ گفتار نگر، گوش بر افسانه[۶] منه شعله را بیع کن، از آتشِ ما دود مخر
سینهٔ گرم نداری، مطلب صحبتِ عشق آتشی نیست چو در مجمرهٔ ات، دود مخر
ذکرِ معشوق کن و درسِ فلاطون مشنو بلبلِ مست شو و نغمهٔ داؤد مخر

---

۱ این شعر تنها در نسخهٔ مفدم یافته شد۔ ممکن است که عرفی اصلاً مفهوم خود را در شعر چهارم اظهار داد ولی چون مصرع اول به مصرع ثانی هماهنگی نداشت او آن شعر را بشکل این بیت درست کرد که مفهوم را بطور درست روشن می کند ۲ ن ۱، ۵ = بگو؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بگو ۳ ن ۵، ۸، ۳۵ = پیش کشم؛ ن ۱ = پیش کنم ۳ ن ۱ = ز وصل؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بوصل ۵ ن ۱، ۵ = دلم کرده فکار؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دلت کرده ام فکار ۶ ن ۶، ۹ = گفتار؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افسانه ۷ این اشعار تنها در ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

Marfat.com

عرفیا[1] مصلحتِ کار فراموش مکن
مده از کف بزیان گوهر[2] و بی سود مخر

(۱۴)

همین معامله ما را بس است با زنّار — که با طبیعتِ ما گشته آشنا زنّار
تمام عمر به تسبیح کرده ام بازی — کجا طبیعتِ طفلانه و کجا زنّار
به آن سیاه دلی از چه یافت این توفیق — که پیرِ صومعه می خواهد از خدا زنّار
من و تو بیهده کوشیم، باش تا قسمت — خبر دهد که کرا سبحه و کرا زنّار
بگو بدیرِ مغان آی و رایگان بربند[3] — امامِ ما که بجان خواهد از ریا زنّار

گذشت عمر و ز مستی نیافتم عرفی
که سبحه بود مرا دامِ راه یا زنّار

ردیف "زای معجمه"

(۱)

مُردم و دارد جمالِ او دلم روشن هنوز — نور می بارد ز نخلِ وادیِ ایمن هنوز
بوی پیراهن دماغِ پیرِ کنعان می گزد — ورنه بادِ مصر دارد[4] بوی پیراهن هنوز
بسکه دوش از دودِ دل کاشانه[5] را پُر کرده ام — چاشت گشت و روشنایی نیست در روزن هنوز
در بهاران می وزد بادِ نشاط[6] و دهر را — یک گل[7] از این باد نشگفت است در گلشن هنوز

---

[1] ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عرفی از مصلحت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عرفیا مصلحتِ کار [2] ن ۶ = گو
سود مخر ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخها = گوهر و بیسود [3] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۳، ۱۷، ۳۵ = بربند ؛ ن ۹، ۱۰ = در بند ؛ ن
برسد (درین شعر مفهوم لفظ "رایگان" روشن نیست. "برمیان" مناسب تر است و مفهوم را روشن کند ولی این در
ای نیافته شد [4] ن ۸، ۳۵ = آرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = دارد [5] ن ۱۰ = کاشانه ام پُر دود
ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = کاشانه را پُر کرده ام [6] ن ۳، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷ = نشاط و دهر را ؛ ن ۱، ۵ = نشاطِ دهر را [7]
۹ = یک گلی زین باغ ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ = یک گل از این باد -

Marfat.com

بعدِ منزل بین کہ از صبحِ ازل معشوق و عشق[1] رو بہم[2] تازند و نی دست[3] است و نی دامن ہنوز

حرفِ مسند گاہِ[4] جم عرفی میاور در میان[5]
با چنان مستی کہ می داند رہِ گلخن[6] ہنوز

(۲)

مدہ[8] تسلیم از صلحِ بیمدار ہنوز — کہ می شوم بہ فریبت امیدوار ہنوز
مباد روزِ قیامت بوعدہ گاہ آیی — کہ دل نشستہ در آنجا بہ انتظار ہنوز
بہ دست بوسِ تو از شوق[9] جان[10] برون آمد — نبردہ لذّت ازین[13] زخمِ جان شکار ہنوز
شوم فدای تو ای دل کہ جملہ خوبی لیک — زیادِ غمزۂ او می شوی فکار ہنوز
فرو گرفت در و بامِ دیدہ را حیرت — نگشتہ گرم نگاہم بروی یار ہنوز
بہ وعدہ گاہِ تو گردل[11] غبار شد تو بیا — کہ شوق شعلہ فروزد درین غبار ہنوز[12]
خزان رسید گلستانِ عیش را عرفی
ندیدہ خرّمیِ فصلِ نوبہار ہنوز

(۳)

قدِ تو آفریدہ خدا از برای ناز — بیرون مباد از سرِ سروت ہوای ناز
تا دردِ من نگفتہ بماند[13] شبِ وصال — یارب کہ بگذرد ہمہ در ماجرای ناز

---

[1] ۱،۲،۵،۷ = معشوق عشق ؛ ن ۳، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = معشوق و عشق [2] ن ۲، ۲۳ = دارند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴، ۳۵ = تازند ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹ = نارند [3] ن ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = دستست و نی / نہ ؛ ن ۳، ۲۸، ۳۶ = دستت نی [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = جم عرفی میاور ؛ ن ۲ = عرفی را میادر [5] ن ۹، ۱۱ = برزبان ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = درمیان [6] ن ۲ = چنین ؛ ن ۳، ۴، ۸ = جنون ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۹، ۱۰ = چنان [7] ن ۷، ۸ = گلشن ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = گلخن [8] ن ۲، ۳ = بدہ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = مدہ [9] ن ۲، ۱۰ = شوق ؛ ن ۱، ۳، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = ذوق [10] ن ۱۱ = برآمد لیک ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = برون آمد [11] ن ۱۰ = تن ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = دل [12] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = گلستانِ عیش عرفی را ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۲ = گلستانِ عیش را عرفی [13] ن ۱، ۸ = نماند ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = بماند [14] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لذّت ازین ؛ ن ۳، ۲۹ = لذّت این ۔

Marfat.com

کارِ تو ناز و عشوه و عرفیست درمیان
گاهی شهیدِ عشوه و گاهی فدای ناز

(۴)

العطش ای عشق، تلخ آبی بخاکِ ما بریز — از شرابت جرعه یی بر جانِ پاکِ ما بریز
باغِ ناموسیم،[1] و آبِ میوهٔ ما زهر باد — شبنمِ آسودگی از برگِ تاکِ ما بریز
ارغوان زارِ[2] حیا شد پایمالِ زعفران — مُشتِ خونی بر دهانِ خنده ناکِ ما بریز
ارزشِ ما را چه می سنجی،[3] مروّت را بسنج — آبروی دشنهٔ نازی بخاکِ ما بریز

بر لبِ سیرابِ عرفی تر نخستی صد چشمهٔ زهر
جرعه یی هم بر[4] درونِ چاکِ چاکِ ما بریز

(۵)

همّت بلند دار و متاعِ هوس بسوز، — بالِ همما بگیر و جناحِ مگس بسوز
اسلام و کفر هر دو عمل گاهِ پختگی ست — هر آتشی که هست[5] در و یک نفس بسوز
گر پای کعبه رو نبود بی خبر مباش — گوشی بشاه دار و ز بانگِ جرس بسوز

(۶)

جان رفت و سوز دل ز تو دلِ ناتوان هنوز — شد خاک دیده و مژه ام خون فشان هنوز
ای عالمی هلاکِ تو، فارغ مرو که هست — جانهای زخم خورده ات از پی دوان هنوز
چون مهربان شوی که ستم گشتهٔ ترا — در زیرِ خاک مانده اثر زاستخوان هنوز
خاکم بباد رفت، و سراسیمه هر طرف — می جوید از دلم غمِ عشقت نشان هنوز
گر[6] می نگر که صبح قیامت دمید و هست — زخمِ شهیدِ عشقِ تو آتش فشان هنوز
از تیرِ کاریِ تو بخون می تپید دل — نفکنده غمزهٔ تو ز باز و کمان هنوز

---

[1] ن ۹، ۱۳ = باغ ناموسیم آب؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = باغ ناموسیم و آب [2] ن ۹، ۱۳ = ارغوان را از؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = ارغوان زار [3] ن ۱۰ = چه می پرسی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = چه می سنجی [4] ن ۲۳، ۳۶، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = بر [5] ن ۵ = دران؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = درو [6] این بیت تنها در نسخه های ذیل، ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = بر در؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد۔

Marfat.com

تابوتِ من روان شد و بهرِ وداعِ او جان گریه ناک مانده دران[1] آستان هنوز

عرفی اگرچه خفت به خلوت سرای خاک
بندد ز بیمِ خوی تو راهِ فغان هنوز

(۷)

نگریمت بنشین، در قدح شراب انداز کرشمه یی کن و یک شهر را خراب انداز
زبانِ ناز فصیح ولبِ نیاز به مُهر بیا و طرحِ سوالاتِ بی جواب انداز
گرت هواست که با عشق هم پیاله شوی هزار میکده از خونِ دل شراب[2] انداز
مده عنانِ تعلق بدستِ[3] هر ذرّه برآر دستی و بر دوشِ آفتاب انداز
بناز[4] لب مکشا و زبانِ[5] عشوه گری مرا بدام سوالاتِ بی جواب[6] انداز
حیه[7] احتیاج که افیون در افکنی بشراب نگاهِ تلخ ز احباب در شراب انداز
همه نتیجهٔ سیرابی است خامیِ[8] ما خدایرا گذرِ بخت بر سراب انداز
ز خود جدا شو و همراهیِ[9] برهمن کن ز خود تهی شو و سجاده بر شراب انداز
دمید صبحِ طرب دل منه به یکدمه عیش رسید بختِ سفر کرده، فرشِ خواب[10] انداز

نه مردِ ورطهٔ بحرِ حقیقتی عرفی
برو سفینهٔ تقلید بر سراب انداز

(۸)

---

[1] ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = درین ؛ ن ۳، ۵، ۹ = دران [2] ن ۱۰ = خراب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = شراب [3] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = بحسنِ هرزه درای ؛ ن ۱۷ = بحسن هرزا دره ؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = بدستِ هر ذرّه [4] این دو شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = وز زبان ؛ ن ۱، ۵ = درزمان عشوه گری [6] تکرار قافیه درین بیت و شعر دوم این غزل نشان می دهد که عرفی اصلاً این بیت گفته بود و بعد بران اصلاح داده بشکل شعر دوم شامل غزل کرد ولی ناظم و سراجا این بیت را هم در مسوده یافتند و شامل غزل کردند. همین طور شعرِ ما بعد هم عرفی گفته ولی شامل غزل نکرد. اما سراجا و ناظم آن را هم در مسودات یافتند و در غزل شامل کردند [7] ن ۳ = ظاهر ؛ دیگر همه نسخه ها = خامی [8] ن ۱۰ = همراه برهمن خوکن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = همراهی برهمن کن [9] ن ۸ = عشق ؛ همه نسخه های دیگر = عیش [10] ن ۱، ۵ = رخت ؛ همه نسخه های دیگر = فرش [11] ن ۲۵ = بگشا ؛ ن ۵ = مگشا.

Marfat.com

ای دل ز شوقِ آن مهِ نامهربان بسوز — تنها بگوشه‌یی رو و تا می‌توان بسوز
کردی قبول منصبِ پروانگی دلا — خود را بزن[1] در آتش و خود این زمان بسوز
این شعله بر جگر[2] نتوان بیش ازین نهفت — تا چند حفظِ آه کنم، گو جهان بسوز
بنشینم ز کوی او مبرای همنشین، بیار — این مشت استخوان و درین آستان بسوز
آتش زبانیِ بر آن شمع[3] می کنم — تا چند پوشم[4] آتش دل گو زبان بسوز
مستانه آمدی و نشاندی در آتشم — بنشین، شگفتگی کن و تا مغزِ جان بسوز
آسودگی مباد که عادت کنی دلا — زو یک نگاه واکش[5] و در عهد گمان بسوز

عرفی بسوز داغِ گلی بر جگر و لیک[7]
تا کس بمرحمت نه فریبد نهان بسوز

(۹)

داغ دائم کردیاس و طالبِ کامم هنوز — دوزخی در هر بنِ مو دارم و خامم هنوز
شرم خونم می‌خورد، همّت زبانم می‌برد[11] — وز زبانِ خامشی در عینِ ابرامم هنوز
اجرِ دردم در لحد[8] بگشود[9] در های بهشت — وز نعیمِ دردِ عشقت دوزخ آشامم هنوز
مو بمویم رشتهٔ زنّار شد وز ناکسی — در خرابات مغان بدنامِ اسلامم هنوز
آبم آتش گشت و خاکم شد بخاکستر بدل — وندرین ره کس نمی‌داند سرانجامم هنوز
بسکه صیّادِ مرا هر گوشه دام و دانه ایست — دانه شد در صید گاهم سبز و در دامم هنوز
هر سرِ مو از خوی خجلت چو چشمم دجله است[10] — وز ملامت دوستی مشتاقِ دشنامم هنوز

---

[1] ن ۱۰ = خود را بزن در آتش و خود این زمان بسوز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = خود را زدی بر آتش او این زمان بس
[2] ن ۹، ۱۰ = بیش از ین نتوان در جگر نهفت؛ ن ۱، ۲، ۵ = بر جگر نتوان بیش ازین نهفت [3] این شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ولی در این همه نسخه‌ها این مصرعه بطوری هست که نوشته شد [3] ن ۱، ۵ = تا چند آتشِ دلِ ما گو زبان بسوز؛ دیگر همه نسخه‌ها ۸، ۱۷، ۳۵ = تا چند ——— پوشم آتش دل گو زبان بسوز [5] ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۷ = واکش؛ ن ۱، ۵، ۲ = درکش [6] ن ۱، ۵، ۸ = درکش؛ ن ۲، ۳، ۳، ۹، ۱۰، ۱۳ = از [7] ن ۱۰ = ویا؛ ن ۱، ۵، ۸ = ویک [8] ن ۲، ۹ = برلحد؛ ن ۱، ۵، ۸ = در لحد [9] ن ۱۰ = بگشاد؛ ن ۱، ۵ وغیره = بگشود [10] ن ۲ = چو چشمِ دجله یی؛ ن ۲۹ = چو چشم دجله است؛ در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ این شعر وجود ندارد [11] ن ۱۰، ۲۸ = می‌گزد؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸ و همه نسخه‌های دیگر = می‌برد.

Marfat.com

تُربتم[1] ویران تر از کاشانهٔ شد و زیختِ بد می نشیند جغدِ غم بر گوشهٔ بامم هنوز
آفتاب هستیم عرفی به زردی روی کرد
در شبِ یلدای غم در اوّلِ شامم هنوز

(۱۰)

دل[1] خون شد و ببوی گلی غش کند هنوز جان شد کباب و تکیه بر آتش کند هنوز
آنگه که پر بر آورم از تیرِ غمزه[2] اش دارم طمع که دست[3] به ترکش کند هنوز
جنسی نماند و بر سرِ بازارِ[4] درد و غم هر موی من تلاشِ کشایش کند هنوز
شد صبح و شعله کرد و داعِ چراغ لیک پروانه رقصِ شوق در آتش کند هنوز
با آنکه روشن است به عرفی وفای دوست
خواهد که دل به غمزهٔ او خوش کند هنوز

(۱۱)

خاشاک برقِ حسن[6] بود عشقِ خانه[5] سوز بر قیست حسن[6] شعله گداز و زبانه سوز
تا کی بهانه[7] گیریِ آسودگی، کجاست ناموسِ درد پرور و شرمِ بهانه سوز
در مزرعِ جهان مفشان دانهٔ امید زین دشت در گذر که زمین آبت[8] دانه سوز
گفتی چه طایراست دلِ سینه دشمنت آتش بخویش در زده و آشیانه سوز
بر خرمنِ زمانه زنم آتش از فغان شوقِ تو جان گدازِ من و من زمانه[9] سوز
چون سیلِ آتش آمده ام مستِ اشتیاق کز بوسه های گرم شوم آستانه سوز
عرفی مجو نهایتِ ایّامِ دوستی
دریای آتش است محبّت کرانه[9] سوز

(۱۲)

---

[1] این بیت در ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = نیست؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۷ = هست [2] ن ۱۷ = تیه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیر [3] ن ۱۷، ۳۵ = دست؛ ن ۱، ۵، ۸ = تیر [4] ن ۹، ۲۸ = عشق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = حسن [5] ن ۹، ۲۸ = حسن؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = عشق [6] ن ۹ = حسن؛ دیگر همه نسخه ها = عشق [7] ن ۱، ۴ = بهانه گیری و آسودگی؛ ن ۲، ۵، ۳۵ وغیره = بهانه گیری آسودگی [8] ن ۹ = زمانه؛ ن ۵، ۳۵ = زبانه [9] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زبانه؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کرانه

[1] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱۷ = بازار؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تاراج ـ

Marfat.com

دیده ام پژمرده و حیران گل رویم هنوز
آب فرصت رفت و مشتاقِ لب جویم هنوز

شد خزان و بلبل از قولِ پریشان بازماند
من همان دیوانه مرغِ بی محل گویم هنوز

هر قدم صد کاروانِ مشک از دنباله ماند
من بوی نافه در دنبالِ آهویم هنوز

صد ره افکندم کمندِ ناله بر ایوانِ[1] عرش
وز اثر دور است رنجِ دست و بازویم هنوز

دوش دستم راهِ لب[2] گم داشت از مستی[3] ولی
آشنای شیشهٔ می بود نسانویم هنوز

روشناسِ عالم و زغایتِ شوریدگی
می ندانند آشنایان عادت و خویم هنوز

عمرها شد کز جحیم در بهشت آورده اند
وز غبارِ ظلمتِ عصیان سیه رویم هنوز

گردِ[4] دارو در جهان نگذاشتم عرفی ولی
پیچ و تابِ درد دارد هر سرِ مویم هنوز

ردیف "سین مهمله"

(۱۰)

کونین مست و بادهٔ نابی ندیده کس
سیراب هر دو عالم و آبی ندیده کس

مُردند تلخ کام جهانی و هیچ گاه
در جامِ عشوه زهرِ عتابی ندیده کس

مخمور[5] نیم مست و فراوان بود فغان
کز جامِ لطف مست و خرابی ندیده کس

آه[6] این چه آتش است که عالم بسوخت لیک
آهی نشد بلند و عذابی ندیده کس

دردا که طفلِ طابعِ ما یافت تربیت
در عالمی که فصلِ شبابی ندیده کس

در عهدِ جورِ و لطف تو دستِ امید را
گیرندهٔ عنان و رکابی ندیده کس

فریاد ازین غرور که در صیدِ[7] گاهِ ناز
زان ترکِ نیم مست شتابی ندیده کس

---

[1] ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = ایوانِ عرش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = عرشِ قبول ؛ ن ر = ایوانِ میش [2] ن ر = دل ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = لب [3] ن ۱، ۵، ۹ = مستی را ولی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷ = از مستیِ ولی [4] ن ۹ = گردِ دارو ی جهان عرفی نگر دیدم، بلی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = گرد دارد جهان نگذاشتم عرفی ولی [5] ن ۳، ۱۷، ۲۹ = مخمور نیم مست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = مخمور نیم مست [6] این شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱۰ = در صیدگاهِ ناز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و همه نسخه های دیگر = صیدِ زیرکان۔

Marfat.com

موسیٰ ندید ورنہ بہ ابرام یک نگاہ — صد جلوہ کرد حسن و حجابی نہ دیدہ کس

عرفی[1] در آ بزمرۂ مستان[2] کہ این گروہ
آلودۂ گناہ و ثوابی ندیدہ کس

(۲)

بزمِ وصلت دیدم[12] آنجا زہر در جام است و بس — می شنیدم شربتِ لطفی ہمین نام است و بس

دانہ می ریز و تغافل می کن و می بین نہان — شیوۂ صیّادنی افکندنِ دام است و بس

جلوۂ ناز از ہزاران شیوۂ خوبی[3] بہ است[4] — خوبیِ قامت نہ رعنایی اندام است و بس

تا نیابی رہبری گامِ طلب در رہ منہ — کز درِ دیرِ مغان تا کعبہ یک گام است و بس

نی[5] کند در شہر جولان نی رود سوی چمن — جلوہ گاہ آفتابِ من لبِ بام است و بس

بیدلان[6] را ای ملامت گر ز بیتابی چہ عار[13] — ننگِ این جمعِ ملامت دوست آرام است و بس

شرم دار[7] ای مدّعی بشناس گوہر از سفال — لب فرو بندیم اگر مقصود الزام است و بس

عالمِ مہر و محبّت را طلوعِ مہر نیست — کس نشان ندہد ز صبح اینجا ہمین شام است و بس

از غمت ہر ذرّہ ام صد غوطہ در لذّت زند[8] — زین ثمر[9] نی صاحبِ لذّت ہمین کام است و بس

نی ہمین زاہد بہ صد ناموس و ننگ آغشتہ است[10] — آنچہ ناموسِ برہمن نیست اسلام است و بس

عرفی انجامِ غمت از رہروانِ دل مجوی
آنچہ در این رہ نخواہی دید[11] انجام است و بس

...

---

[1] ن ۱۰ = بیا ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = درآ ؛ ن ۱، ۵ = برآ [2] ن ۱۰ = مردان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = مستان [3] ن ۹ = خوبی ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = طوبی [4] ن ۱۰ = بہ است ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = یکیست [5] این بیت تنہا در ۱، ۵، ۸، ۳۵ وجود دارد [6] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [7] ن ۱۷ = کن ؛ ن ۱، ۵ = دار [8] ن ۶ = خورد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = زند [9] ن ۱۰ = با ؛ ن ۱۷ = پی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ = نی [10] ن ۱۰ = شد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = است [11] ن ۱، ۵ = یافت ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ = دید [12] ن ۴ = را بدیدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصہ، ریاض = دیدم آنجا [13] ن ۱۷، ۳۵ = چہ ؛ ن ۱، ۵ = نہ

Marfat.com

ردیف "شین معجمه"

(۱)

دوش در صومعه آمد[1] صنمِ باده فروش — جامِ می در کف و زنّار حمایل بر دوش

همه سرمایهٔ سودای[2] دلِ خام طبع — همه نقصانِ متاعِ منِ اسلام فروش

غمزه اش گرم عنان گشته که مگریزد[3] بالیست[4] — عشوه اش طنز[5] کنان گفته میندیش و بکوش

غمزهٔ شوخ در[6] انداخته با نرگسِ مست — موجهٔ طعن[7] برانگیخته از چشمهٔ نوش

گفت کای عهد شکن صومعه به بود از دیر؟ — نغمهٔ عود کمی[8] داشت ازین ذکر و خروش[9]؟

توبه از باده و بربستنِ چشم از رُخِ من! — ترکِ زنّار و برافگندن سجّاده به دوش!

ننگ بادت که نه ایمانت حلال است و نه کفر — شرم بادت که نه مستیت به ذوق است نه هوش

صد دلِ سوخته از شومیِ[10] افسرده دلت — در خم طرّهٔ ما باز نشاندی از جوش[11]

نیست[12] گر باورت، اینک دلِ سردت بستان — بر سرِ داغِ کهن بین کهنش پنبه بگوش

باری[13] ار[14] تو شکنی عهد ز ما خود نه رواست — هان بگیر این قدحِ توبه شکن، زود بنوش

توبهٔ اوّل اگر زود شکستی، رستی — ورنه خود ریشه دواند به دلِ بیهده کوش

بگرفتم[15] زوی آن جام که نوشم[16] بادا — بگشادم[17] لبِ خاموش و دلِ پند نیوش

من صنم گوی و مریدان همه در هایا هوی — من قدح نوش و مغان نغمه زنِ نوشانوش

---

[1] ن ۱، ۱۶ = دیدم؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۶، ۳۵ وغیره = آمد [2] ن ۱۰ = سودای و ما خام طبع؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = سودای دل خام طبع [3] ن ۲، ۱۳ = بگریز؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ وغیره = مگریز [4] ن ۱۳ = مایست؛ ن ۱، ۵ وغیره = بایست [5] ن ۱۰ = طعنه زنان؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره طنز کنان [6] ن ۱۰ = بر؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = در [7] ن ۶ = لطف؛ ن ۱، ۵ وغیره = طعن [8] ن ۱۰ = کجا؛ ن ۱۳ = یکی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱ وغیره = کمی [9] ن د = ذکر خموش؛ ن ۱، ۳، ۸، ۹، ۱۷ = ذکر و خروش [10] ن ۶ = شومیت افسرده دل است؛ ن ۱، ۵ وغیره = شومیِ افسرده دلت [11] ن ۱۳ = دوش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = جوش [12] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [13] ن ۳ = یاری [14] ن ۹ = از خود؛ ن ۱، ۵ وغیره = ار تو [15] ن ۳ = نگرفتم؛ دیگر همه نسخه ها = بگرفتم [16] ن ۳۵ = نوشی به ادا؛ ن ۲۹، ۹ = نوشم بادا (باده درست تر می نماید) [17] ن ۲، ۳، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، خلاصه = بگشودم؛ ن ۱۰ = بگشادم [18] ن ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمه زن نوشانوش؛ ن ۱۰ = نغمه زنان نوشانوش.

Marfat.com

بعدازان بر سرِ صلح آمد و رفتیم به دیر　　خنده بر زمرۂ اسلام زنان دوشادوش

عرفی این قصّہ ز خلوت نہ بری در بازار
ہان مبادا شنود محتسبِ شہرِ خموش

(۲)

تا کی از گریہ توان منع دو چشمِ ترِ خویش　　بعد ازین ما و خجالت ز نصیحت گرِ خویش
شود از گرمیِ داغِ جگرم خاکستر　　گر شبِ ہجر ز الماس کنم بسترِ خویش
گر بُرّت دم زنم از سوختگی شرمم باد　　تا نہ ریزم بر رہِ مہرِ تو خاکسترِ خویش
بس کہ پروانہ بود شعلہ طلب نزدیک است　　کہ شود آتش و خود شعلہ زند در پرِ خویش
بر زلیخا برہِ عشق ہمین طعنہ بس است　　کہ فرو بست لبِ طعنِ ملامت گرِ خویش
بعدِ مردن ببرای باد بہ جایی خاکم　　کہ فشانند مصیبت زدگان بر سرِ خویش
عشق در پیرہنِ یوسفِ کنعانم سوخت　　زان بہ یعقوب دہم سرمہ ز خاکسترِ خویش

عرفی از ناصح اگر منفعلم، باری شکر
کہ خجل نیستم از روی غمِ دلبرِ خویش

(۳)

در ماندہ ام بہ صحبتِ امّید و بیمِ خویش　　گہ نوحہ سنجِ خویشم و گاہی ندیمِ خویش
کامی کہ از شرف محکِ جودِ حاتم است　　می بایدم گرفت ز بختِ لئیمِ خویش
ہوشم فدای نکہتِ آن گل کہ تا ابد　　نامِ بہشت کردہ بلند از نسیمِ خویش
رستم ز مدعی بہ قبولِ غلط ولی　　در تابم از شکنجۂ طبعِ سلیمِ خویش
آنکس کہ بی چراغ در آید بہ خلوتم　　بنمایمش تجلّیِ طور از حریمِ خویش
شکرِ صفای سینہ کنان آشتی کنم　　در رستخیز اگر نشناسم غنیمِ خویش

لہ این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد　لہ ن ۱، ۵، ۲۳ = بر پرِ ؛ ن ۱۷، ۳۵ = در پہ ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۱ = در بر　لہ ن ۱، ۵ = نالہ ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۳۵، وغیرہ = ناصح　لہ ن ۱، ۵ = باکی نیست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = باری شکر　لہ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = رستم ؛ ن ۱، ۵، ۹ = ترسم　لہ ن ۳ = فروغ ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = چراغ　لہ ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۱۰، ۱۱ = کنان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کنون　لہ ن ۵ = بشناسم ؛ ن ۳۵ = نشناسم۔

Marfat.com

اکنون می مغانہ بہ عرفیؔ حلال شد
کز بی خودی گذاشت رہِ مستقیمِ خویش

(۴)

چو آمد جان بلب زانگونہ شد محوِ تماشایش
کہ تا صبحِ قیامت بر لب از حیرت بود جایش

سری[1] کز خوابِ مرگ افسانۂ عشقش گران سازد
ز بالین بر نگیرد دستِ اعجازِ مسیحایش

بنوعی[2] از نگاہِ گرمش آتش می چکد امشب
کہ در دل می گدازد غصۂ بیگانگیہایش

چہ[3] سازد پیرِ کنعان با ہوای دیدنِ یوسف
اگر نہ گریہ شوید روشنی از چشمِ بینایش

پس[4] از مردن بہم نتوان گرفتن چشمِ حیرانی
کہ بیند یک نظر در خواب چشمِ حیرت افزایش

ملک[5] تا بیخمان را رم دہد از جلوہ گاہِ او
رود پرہیز گویان پیش پیشِ قدرِ رعنایش

بہ چشمِ مردمان از ضعفِ تن ننمایم و شادم
کہ بیتابانہ ہر جامی توان زد بوسہ بر پایش

بپوشیدای ملایک چشم تا دلہا بجا ماند
کہ باد از چہرہ یک سوی کند جعدِ سمن سایش

چہ[6] حسن دلفریب است این کہ غیرت فہمد از ایزد[7]
اگر مانع شود روح الامین را از تماشایش

چو یار از بہرِ جان عرفیؔ قدم[8] ماند ببالینم
بہ دشواری دہم جان تا کنم گرمِ تقاضایش

(۵)

بحمداللہ کہ جان دادم بآن تلخی ز بیدادش
کہ از من تا قیامت لذتِ آن می دہد یادش

بہ راہت مشتِ خاکی از وجودم ماندہ و شادم
کہ نتواند زہ[9] کس گرمی بہ نزدیک آمدن یادش

بہ خون آغشتہ اند از گریہ مستان و برم غیرت
کہ بیہوشانِ محفل می دہند از کشتگان یادش

از[10] آن سوزم کہ چون تیغم زند اہلِ جنون ناگہ
دلم زان جمع باشد و ز غمِ او بینم آنسادش

دمِ مُردن زبیم آن دہد کامم کہ بعد از من
کند ناگہ غمِ ناکامیم رہ در دلِ شادش

---

[1] این بیت شعر تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [2] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [3] ن ۵ = چشم؛ ن ۳۵ = روح [4] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = ملک؛ ن ۳، ۹ = بلا [5] ن ۱۰ = می کشد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = می کند [6] ن ۱۷، ۳۵ = از ایزد؛ ن ۱، ۵، ۸ = از آنرو (مفہوم روشن نیست) [7] ن ۹ = سلید؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ماند [8] ن ۱۰ = مستی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = گری۔

Marfat.com

مگو کز سلطنت پرویز شهرت یافت در عالم که دارد در جهان مشهور هم چشمیِ[1] فرهادش
نبود این تیزدستی ها اجل را پیش ازین عرفی
مگر تعلیمِ ترکِ غمزهٔ او کرد اُستادش

(۶)

از یاد برده[2] ام روشِ مهر و کینِ خویش نسیان نشانده ام به یسار و یمینِ خویش
رفتم به بُت شکستن و هنگام بازگشت با برهمن گذاشتم از ننگ دینِ خویش
دردا که رفت فرصت و دهقانِ طینتم مردم[3] گیا نکشت[4] در آب و زمینِ خویش
نُه بزمِ آسمان و یکی ذرّه در سماع وان هم به کامِ دل نفشاند آستینِ خویش
خواهی که عیب های تو روشن شود ترا[5] یکدم منافقانه نشین در کمینِ خویش
من بندهٔ شهادتم اینک نگاشتم
هم بر مزارِ عرفی و هم بر نگینِ خویش

(۷)

بود[6] خاموشیم فردوسِ راز و عشق رضوانش نخوابِ ناز هر گامی دو عالم حور و غلمانش
بود در طورِ دل نوری که گر دستی به دست آرم فشانم تا قیامت آفتاب از جیبِ[7] کتمانش
لبِ داوود دستی می نهد بر سینهٔ نغمه دلِ تنگم همانا گردِ لب می کرد افغانش
خلیل از باغِ ما چون باد دارد دستِ دریوزه که داغِ لاله می چیند ز وی دستِ گلستانش
ثمر زین نخل اگر چینی بیاور دستی از بینش که نقشِ لوحِ محفوظ است بر اوراقِ اغصانش
به کامم سیلِ دردی جاری است از چشمهٔ حسنی که بحرِ فتنه طوفان می خرد از موجِ دامانش
محیطِ وصل موجِ تشنه خیز انگیخت کو موسیٰ که بیند کوهِ طور افتاده بر ساحل ز طوفانش

---

[1] ن ۱، ۵، ۱۰ = هم خصمی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = هم چشمی [2] ن ۹، ۱۷ = داده ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = برده.
[3] ن ۳ = مرد و گیا نیافت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هرگز گیا نه کشت ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مردم گیا نیافت [4] ن ۵، ۸، ۹، ۱۷ = نکشت ؛ ن ۳ = نیافت ؛ ن ۱۰ = نکاشت ؛ ن ۶، ۹ = رفت [5] ن ۱۷ = روشن شود ترا ؛ عرفات = ظاهر شود ترا ؛ سفینه = بر تو عیان شود ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، اقلیم، بیضا، سیاض = روشن شود ترا
[6] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۳۵ یافته شد و شعر ۳، ۵ در قصیده در همین زمین وجود دارد [7] ن ۱، ۵ = کیتِ ؛ ن ۳۵ = جیبِ [8] ن ۱ = طوفانش ؛ ن ۵، ۳۵ = دامانش.

Marfat.com

به سنبل می زند چوگانِ زلفی سیلیِ خجلت — که نافِ آهوی چین می تراشد گوی میدانش[1]

(۸)

ز[2] خواب ناز همانا گشوده چشم سیاهش — که می چکد ز در و بام چاشنیِ نگاهش
نبوده جز دلِ من هیچ گه نشانه ولیکن — بهر دلی که در آیم نشسته تیر نگاهش
پیامِ عشوه ازان کم رسد ز نرگس مستش — که تیزیِ مژه افگار کرده پای نگاهش
بکُش[3]، بهانه چه حاجت برای کشتنِ عرفی
اگر گناه ندارد، همین بس است گناهش

(۹)

گهی[5] بخشم دلم بر نتافتم ز درش — که صد نگه به تلافی نه تاخت[4] بر اثرش
به هر دلی که چو آبِ حیات رو کرده — نهالِ فتنه دوانید ریشه در جگرش
گلوی راحتم آن روز گشت زهر آلود — که شهدِ فتنه در آمیختند با شکرش
به صیدگاهِ جفای تو مرگ را دیدم — که در میانِ شهیدان فتاده بود سرش

(۱۰)

مزاری[6] آتشین دارد شهیدِ شوقِ دیدارش — که می گیرد سمندر آشیان در بوتهٔ خارش
که یارب کعبه را زین سان بنورِ طاعت اندوده — که می یابم صفای سومنات از چار دیوارش
به جانم در شو و معموریِ شهرِ محبت بین — تو دانی گر کُنی[6] دشنام یا تحسینِ معمارش
چنان[7] نازک بود اندامِ زیبایش که در بستان — اگر[8] بر سنبل و ریحان رود، در پا خلد خارش

(۱۱)

---

[1] چنان می نماید که وقتی که عرفی قصیدهٔ معروف خودش که ازین مصرع آغاز می شود "دلِ من باغبانِ عشق و حیرانی گلستانش" می سرود این چند اشعار هم گفت سراجا بوقتِ تدوین کلیات عرفی آنها را بطور یک غزل شاملِ کلیات کرد [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱ = مکن / ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بکُش [4] ن ۱۷ = نیافت / ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نتاخت [5] این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [6] ن ۱ = دهی / ن ۵، ۸، ۳۵ = کنی [7] ن ۱۷ = باین سنگین دلی ها آن چنان نازک بدن باشد / ن ۱، ۵ = چنان نازک بود اندامِ زیبایش که در بُستان [8] ن ۱۷ = که گر / ن ۱، ۵ = اگر

Marfat.com

بعد[1] عمری که برش یافته ام فرصتِ خویش — رشک دارم که به او عرض کنم محنتِ خویش
در[2] دمِ مرگ نه از رحم به من چهره نمود — حیفش آمد که گذارد به دلم حسرتِ خویش
منم آن صید که از تابِ خدنگت بینم — در طپیدن همه آسودگی و راحت[3] خویش
گر نه شوقِ تو به بالینِ من آید فردا — که برانگیزدم از خوابگه راحتِ خویش؟

(۱۲)

این[4] قدر طعنه شنیدم ز ملامت گرِ خویش — که شده منفعل از شیوهٔ چشمِ ترِ خویش
خوش بسوز ای دلِ مجروح که از شوقِ لبش — نو غمی باز فشاندی به سرِ بسترِ خویش
منم آن کشته که از غایتِ تعظیم ملک — خونم از چهره کند پاک به طرف پرِ خویش
پیشِ تابوتِ شهیدانِ غمت خیلِ ملک — خاک ریزند چو ماتم زدگان بر سرِ خویش
باید[5] از چاشنیِ شربتِ دردم رضوان — طعنه بر چشمهٔ حیوان زند و کوثرِ خویش
گاهی از گریه شوم مانعِ چشمِ ترِ خود — که شود سیر دل از طبعِ ملامت گرِ خویش
آن چنان غیرتم افزوده که نتوانم دید — گرمیِ آتشِ مهر تو به خاکسترِ خویش
این بود در چمنِ عشق گل افشانیِ من — که کنم خاکِ شهیدانِ غمت بر سرِ خویش

عرفی از دل چه شکایت کنی؟ او را چه گناه
خود به کوی غمِ آن ماه شدی رهبرِ خویش

(۱۳)

کجاست نشترِ مژگانِ دوست تا دلِ ریش — هزار چرخ زند بی خود انه بر سرِ خویش
به عشق نسبتِ درویش و شاه یکسان است — دلی چو ترکِ تعلّق بلاست هم درویش (کذا)
تو هم به بتکده آیی و طوفِ کعبه کنی — اگر نقاب گشایم ز حسنِ نیّتِ خویش
همه ز عافیت اندیشی اند سرگردان — سن این فریب نه خوردم ز عقلِ دور اندیش

---

[1] این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = در دمِ مرگ نه از رحم به من چهره نمود؛ ن ۳، ۹، ۱۱ = نه ز مهر آمدی ام بر سرِ بالین دمِ مرگ؛ ن ۲، ۱۶، عرفات = نه ز مهر آمده ای بر سر بالین دمِ مرگ؛ در ن ۲، ۶، ۹ وغیره این بیت شاملِ غزلِ دیگر هست [3] ن ۸ = برحمت؛ ن ۱، ۵، ۸ = راحت [4] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = آن ن ۱، ۵ = این [5] ن ۵، ۸، ۳۵ = چو ماتم زدگان؛ ن ۱، ۱۷ = چو ماتم زدگان [6] ن ۵، ۳۵ = یابد؛ ن ۱۷ = باید۔

Marfat.com

رموزِ غمزۂ ساقی و فیضِ جام کجاست
مجوز دردکشان قیل و قالِ مذہب و کیش

مرا بہ سوی عدم التفات بیشتر است
زمن مرنج[1] و برای وجود زحمتِ خویش

دروغ و راست عیان است مرہم آرد بین
کہ شکرِ نشترِ الماس گوید این دلِ ریش

تو نوش ازان طلبیدی کہ عافیت کیشی
مباد کز دلِ عشاق رو بتابد نیش

مکش[2] بدرد سرِ بی خمارِ مستان را
بزمِ بوالہوسان برترانۂ کم و بیش

(۱۴)

بکشتن[3] آن ملکی کاید از کرشمہ بہ بندش[4]
سزد ز غیرت اگر قدسیان شہید کنندش

اگر نہ حیرتِ یوسف شود حجابِ نظرہا
بہا چگونہ کنند و بہ زر چگونہ خرندش

طلب کنند اسیران پیالۂ میِ عشرت
ولی ہمین کہ بہ نزدیکِ لب رسد شکنندش

شہیدِ او چو نماید بہ حشر جامۂ خونین
چو جامۂ حرم اہلِ جنان بہ تحفہ برندش[5]

بہ آبِ کوثر اگر لب نہند تشنہ لبانت
بہشتیان ہمہ میرند تشنہ چون بچشندش

زدام زلفِ تو ہر دم ازان جہد دلِ عرفی
کہ آہوانِ تو از نو بہ عشوہ صید کنندش

(۱۵)

صبر[6] فرمایم دلِ خود را ز جورِ یارِ خویش
جورِ او بس نیست خود ہم می کنم آزارِ خویش

من پرستارِ بتانم چون بدل تہمت نہم
از چہ بندم بر میانِ دیگری زنّارِ خویش

سبحہ گر نبود، دلم جمع است از زنّارِ خود
ہر متاعی را رواجی ہست در بازارِ خویش

(۱۶)

ہر کہ از خون ریزِ من آلودہ گردد دامنش
عذرِ ننگِ این عمل در عہدۂ شکرانہ[7] شش

خست از اندازہ بیرون می برد دہرِ خسیس
آتشی بینم کہ می گردد بگردِ خرمنش[8]

---

[1] ن ۱، ۵ = مرنج ؛ ن ۳۶ = برنج [2] این بیت تنہا در نسخۂ ۳۶ وجود دارد [3] ن ۸، ۳۵ = خرندش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = برندش [4] ن ۹، ۱۱ = عہدۂ شکرانہ شش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = عہدۂ شکرِ نمش [5] ن ۹، ۱۱ = گردِ دامنش ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = گردِ خرمنش [6] ن ۱، ۵ = مذہبِ خویش ؛ ن ۱۷، ۳۶ = مذہب و کیش [7] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [8] ترکیبِ مصرع درست نمی نماید۔

Marfat.com

گر محبت باغبانِ گلشنِ جنت شود
پا نہ گیرد گلبنِ آسودگی در گلشنش

در محبت زندگی را با شہادت جنگ نیست
دیدہ یی باید کہ بیند خونِ من در گردنش

دہ چہ صیادی کہ ہر صیدی کہ زخمی از تو یافت[1]
سر بہ دنبالِ تو دارد تا بود جان در تنش

خلوتی کز نورِ شمعِ ما بہ حسن اندودہ شد[2]
کوتہی دارد کمندِ آفتاب از روزنش

عرفی آن تر دامنی دارد کہ ہنگامِ عذاب
آتشِ دوزخ بمیرد گر فشاری دامنش

(۱۷)

آن کس کہ تو باشی دمِ مردن نگرانش
با صد ہوس از دل نہ رود حسرتِ[3] جانش

آسودہ[4] شہیدِ تو کہ در پرسشِ محشر
از حیرتِ[10] حسنِ تو بود لال زبانش

دل بہرِ ہلاک از تو طلب کرد نگاہی
غافل کہ دہد عمرِ ابد لذتِ آنش

خونی کہ طلب می رود از جامۂ یوسف
عشق آورد از دیدۂ یعقوب نشانش

زان غمزہ ہلاکم کہ اجل بہرِ شکاری
چون تیر ستاند نگذارد بہ کمانش

دیر است کہ جان رفتہ و من گرمِ طپیدن
تا باز کشد لذتِ نظّارہ عنانش

فردا نہ کند جان بہ شہیدِ ستمت صلح
از شومیِ دل بس کہ ستم رفت بجانش

من خادمِ[5] دیری کہ بہ بازیچہ ملایک
جویند رہی در دلِ ترسا بچگانش

عاشق[6] دلش از بسکہ ملول است زہجران
در غمکدہ ہا ہم نتوان یافت نشانش

چندین[7] مکن ای لب سخن از حالتِ عرفی
کز چہرہ پدید[8] ار شود[9] حالِ نہانش

---

[1] ن ۱۰ = از تو زخم یافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۳۵ = نخی از تو یافت [2] ن ۱، ۵ = اند ؛ ن ۲، ۳، ۲، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = شد [3] ن ۲، ۱۱ = لذت ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = حسرت [4] ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۲۹ = بی بہرہ ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = آسودہ [5] ن ۴، ۱۱ = ترایہ ؛ ن ۲، ۹ = راہب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۰ = خادم [6] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [7] ن ۱، ۵، ۹ = چندین ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰ وغیرہ = چندان [8] ن ۳، ۹، ۱۰ = پدید ار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بدیدار [9] ن ۹، ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = شود [10] ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، عرفات = حسرت ۔

Marfat.com

(۱۸)

ملک به سهو نویسد چو نامهٔ ستمش — سزد که خونِ شهیدان تراود از قلمش
کدام نامهٔ بیداد ازو نوشته ملک — که من به قطرهٔ اشکی نه شسته ام رقمش
چگونه جور به عنوانِ لطف بنویسد — اگر نبرده ملک پی به لذتِ ستمش
مرا زیارت دیری به کفر شهرت داد — که می روند ملایک به طاعتِ صنمش
ز دردمندی من غیر شاد و من خوشدل[1] — که در نیافته بیدرد لذتِ الَمش[2]
به صیدِ مرغِ دلم تا[3] گشاید آن صنم کز ننگ — زدامگه برمانند[4] طایرِ حرمش
نه هشت زنده کسی را ز غم کنون وقت است — که باز روحِ شهیدان شود شهیدِ غمش

مباد باعثِ بیگانگی شود عرفی
مگو که نیست مرا تابِ لطفِ دمبدمش

(۱۹)

در دل شکنی آفتِ چرخ است نگاهش — طفلی که پدر می شکند طرفِ کلاهش
طاعت برِ دنیا چه تمتع برد از بخت — کز فرِّ همایش دور بود تارکِ شاهش
ما لشکرِ عشقیم که تسخیرِ دو عالم — چون آب فرو می چکد از تیغِ سپاهش
ره بر مهِ کنعان فکند خجلتِ بهتان[5] — تا رو به رهِ شکر کند محنتِ چاهش
شاید که به آلایشِ دامانش نه گیرند[6] — مستی که بدامن نگرد طرفِ کلاهش
از جورِ فلک داغ نه گردد دلِ عشاق — این باغچه پروردهٔ برق است گیاهش

سهل است که از ناصیه اش نور بتابد
عرفی که درِ عشق بود ناصیه گاهش

(۲۰)

---

[1] این بیت تنها در نسخهٔ ۱،۵،۸،۳۵ یافته شد [2] ن ۱،۵ = ستمش ؛ ن ۸،۳۵ = المش [3] ن ۱،۵،۳۵ = ناید ؛ ن ۲،۳،۶ = نازد [4] ن ۱،۵،۸،۳۵ - پنهان ؛ ن ۴،۹،۱۰،۱۱،۱۷ = بهتان [5] ن ۱،۳،۴،۸ = نگیرند ؛ ن ۱۷ = بگیرند [6] ن ۲ = برهانند ؛ ن ۳ = برایند ؛ ن ۱،۴،۵،۸،۹،۲۵ = برانند.

Marfat.com

گر چشانی[1] به ملک چاشنیِ صحبتِ خویش — جام می گیرد و بر باد دهد عصمتِ خویش

چون به خون ریزِ خودم ساخته‌ای تشنه کنون[2] — هم تو این لطف بکن تا نه کشم منّتِ خویش

کشتهٔ ناز کجا کشتهٔ شمشیر کجا — چون نه نازند شهیدانِ تو بر حالتِ خویش

تا دگر جای به دلها نکند از غیرت — یارب[3] آگاه شود دردِ تو از لذّتِ خویش

من و درد تو سراسیمه بهم پردازیم — در دمِ حشر که سر بر زنم از تربتِ خویش

نه ز مهر آمده ای بر سرِ بالین دمِ نزع — حیف آید که گذاری به دلم حسرتِ خویش

دهنِ خویش ببوسند و لبِ خود بمکند — چون در آیینه[4] ببینند بتان صورتِ خویش

عرفی از یادِ میِ وصل برم هوش از خود
بس که بی یار دلم تنگ شد از صحبتِ خویش

(۲۱)

پا به دامن درکش ای دل وز جهان ذلّت مکش — سهو کردم، بشکن[5] و از دامنت منّت مکش

لافِ مردی می زنی، در انجمن با دوست باش — خویشتن را چون زنان در گوشهٔ خلوت مکش

غمزه را باز و مرنجان زخم را ضایع مکن — اینک آمد جان به لب در کُشتنم زحمت مکش

آسمان است این که خاکت گشته، بر زن دامنت — آفتاب است اینکه نازت میکشد[6]، منّت مکش

شهره ای در عافیت عرفی قبولی نیستت[9]
آستینِ غم بگیر[7] و دامنِ[8] راحت مکش

(۲۲)

رفتم که بشکنم به ملامت سبوی خویش — در راهِ دل سبیل کنم آبروی خویش

---

[1] ن ۱۶، ۲۵ = نشانی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = چشانی [2] ن ۲، ۲۹ = بخون ؛ ن ۱، ۵ وغیره = کنون [3] ن ۹ = کاش ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = یارب [4] ن ۶، ۱۱ = اندیشه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = آیینه [5] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = بشکن واز دامنت ؛ ن ۳ = قطع کن از دامنت ؛ ن ۹ (اضافات) = می کش و از دامنت [6] ن ۱۱ = می کند ؛ ن ۱، ۵ وغیره = می کشد [7] ن ۱۷ = مگیر ؛ ن ۴ = نگیر ؛ ن ۱، ۵ وغیره = بگیر [8] ن ۱۰ = راحت ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹ = محنت ؛ ن ۵ = منّت ؛ ن ۳ = عشرت [9] ن ۵ = نیستیت ؛ ن ۹، ۳۵ = نیستت۔

Marfat.com

برعافیت چه ناز کنم گر برآورم — خود را به عادتِ غم و غم را بخوی خویش
شد عمرها که برده ای از خویشتن مرا — باز آورم که سوختم از آرزوی خویش
خود را چنان ز هجرِ تو گم کرده ام که هست — مشکل تر از سراغِ تو ام جستجوی خویش
تا مستِ گفتگوی تو گشتم ز همدمان — بیگانه دارمی ششنوم گفتگوی خویش
این جنسِ گریه عرفی از اعجاز برتراست
دریا گره نه کرده کسی در گلوی خویش

(۲۳)

از بس که بود جان دمِ رفتن نگرانش — هرگام اجل می کشد از رحم[1] عنانش
گر جلوه فشانی به مزارِ همه عالم — یک مرده نه ماند که بود حسرتِ جانش
این[2] بخت که افسانهٔ عشقِ تو شنید است[3] — در شورِ قیامت بود این خواب گرانش
دل مسندِ شاهیست که مهد دبرِ کنعان — در مملکتِ حسن بود دست نشانش
زحمت مکش ای خضر که از بیمِ ملامت — الماس فشانند[4] به لب تشنه لبانش
در سینهٔ مخمورِ وصالت نتوان یافت — زخمی که توان بست ز خمیازه دهانش
فریاد که هر غم که رسد بر درِ هستی — جانهای[5] شهیدانِ تو گیرند عنانش
عرفی لبِ غماز چه بندی که بود عشق
رازی که بگفتن نتوان کرد عیانش

(۲۴)

جان می رود ای ناله ز دنبالهٔ روان باش — وی اشک تو هم چند قدم همرهِ جان باش
من خود نه زیم، درد چه بسیار و چه کم لیک — در بندِ سبکباریِ تابوت کشان[6] باش
بنشین و بفرما مژه را کاوشِ دلها — یک دم به مرادِ دلِ خونین جگران باش

---

[1] ن ۱، ۴، ۲۹، ۳۶ = رحم ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = زخم [2] ن ۲، ۳ = ای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = این [3] ن ۹ = گر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = که [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = نشانند ؛ ن ۳ = نه سایند ؛ ن ۹، ۱۰ = بسایند ؛ ن ۴ = نشانند [5] ن ۱، ۵ = در جانِ ؛ ن ۹ = دلهای ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = جانهای [6] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹ وغیره = در ـ

Marfat.com

آرام و تسلی بصفت پیری عشق است — رو آتشِ سوزان شو و جاوید جوان باش
ای شوق درافشای غمم این چه شتاب است — گو رازِ منِ غمزده یک چند نهان باش
ای فتنه معارض مشو این حدِ کسی نیست — رو، تابع آن غمزه شو و دست نشان باش
ای آن که نرفت است عنانِ دلت از دست — یک لحظه تماشایِ آن دست و عنان باش
خاموشیِ من حالتِ پنهان به تو گوید — گو شرمِ نگاهِ تو مرا بندِ زبان باش
می آید و می بارد ازو ناز و تغافل — ای دیدهٔ امّید بحسرت نگران باش
مستانه پیِ سوختنِ جان و دل آمد — ای دل همه طاقت شو و ای تن همه جان باش

عرفی مشو آزرده هنوز اوّل صلح است
گو عشوه همان ناز همان غمزه همان باش

(۲۵)

کی دل به جنان بنگردد و ناز و نعیمش — چون آتشِ غم بر نفروزد ز نسیمش
آن غمزه که از یادِ شهیدان ستم افزاست — بالله که به یک ناله توان کرد رحیمش
در محفلِ آن صدر نشینم که ز حشمت — از شاهیِ کونین کند عار ندیمش
ممنونم ازان غمزه که از کامِ دلِ من — شیرینیِ امّید برد تلخیِ بیمش
دل زایرِ دیر است که هنگامِ زیارت — جبریل وضو کرده در آید به حریمش
آن دل که دران شعله زند مهرِ جمالت — در سایهٔ طوبیٰ بود آسیبِ جحیمش
مالالهٔ آن باغ و بهاریم که هر صبح — برباد رود شبنمِ شادی ز نسیمش

---

۲ ن ۲ = گو شرم تو لحظه مرا ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۸، ۱۷، ۳۵ = گو شرم نگاه تو ۲ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ازان ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۲ = ازو ۳ ن ۱۰ = ای دل ؛ ن ۱، ۵ وغیره = ای تن ۴ ن ۱۰، ۱۱ = عشق ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹ = عشوه ۵ ن ۱۱ = یار ؛ ن ۹ = غمزه ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = ناز ۶ ن ۱۰ = عشوه ؛ ن ۹ = ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = غمزه ۷ ن ۹، ۱۰ = جهان ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ وغیره = جنان ۸ ن ۸، ۹ = بنگردو ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۳۵ = بگردد و ۹ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ستم ؛ ن ۳، ۸، ۹ = طرب ۱۰ ن ۱۰، ۱۱، ۳۵ = درو ؛ ن ۱، ۷، ۸ = دران

Marfat.com

عرفی کند اندیشۂ درمانِ غمِ دل
عاشق نہ چنیں است نخواند حکیمش

(۲۶)

بکوش صبرِ دلا نالۂ شبانہ مکش
سمند شوخ[1] مزاج است تازیانہ مکش

نہ گویمت کہ بہ دلہای ریش رحمی کن
شکست قیمتِ عنبر بزلف شانہ مکش

ببین بہ آتشِ گل عندلیب در گلشن[2]
بہ ہرزہ مشتِ خس از بہرِ آشیانہ مکش

چہ کردہ اند تذروانِ بی گناہ ای غیر
بیا و در چمنِ قدس دام و دانہ مکش

ہوای تیرِ تو ہر ذرہ را بود در دل
چو بر نشانہ[3] زنی تیر از نشانہ مکش

بیا بنالۂ جانسوزِ خود بساز ای دل
بزمِ عیش مرو، منّتِ ترانہ مکش

گرت ز آتشِ دل نیست[4] لذّتِ ای عرفی
بگو[5] کہ نیم نفس از دلم زبانہ[6] مکش

(۲۷)

میلِ دارم کز میِ غم در بہشت آیم بہ ہوش
یعنی اندر بزمِ آن حوری سرشت آیم بہ ہوش

میلِ آن دارم کہ باز از بادۂ شوقِ صنم[7]
در حرم بیہوش گردم در کنشت آیم بہ ہوش

میلِ آن دارم کہ بیباکانہ با شوخی ز بزم
مست[8] بیرون رفتہ در اطرافِ کشت آیم بہ ہوش

میلِ آن دارم کہ مست افتم بہ گلزارِ ارم
وز ترنّمہای مرغانِ بہشت آیم بہ ہوش

مستی از اندازہ گر بیرون رود عرفی بنہ
بر دماغم خشت خم کز بوی خشت آیم بہ ہوش

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = گرم عنان است ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱ = شوخ مزاج است [2] ن ۳، ۹ = گلبن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = چمن
[3] ن ۱۰، ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵ = در [4] ن ۴، ۱۱ = نشان بزنی ؛ ن ۹ = نشان نزنی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشانہ زنی
ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۹، ۳۵ = لذّتی عرفی ؛ ن ۸، ۱۰ = لذّت ای عرفی [6] ن ۱۰ = گو ؛ ن ۱، ۵، ۹ وغیرہ = بگو [7] ن ۹، ۱۱
۵ = ترانہ ؛ ن ۴، ۱۷ = زمانہ ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰ = زبانہ [8] ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۳۵ و دیگر نسخہا = شوقِ [9] ن ۹، ۱۱
مست و خوش بیرون روم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مست بیرون رفتہ در ـ

Marfat.com

(۲۸)

تا برده ام به مدرسهٔ عشق رختِ خویش — دارم وظیفه از جگرِ لخت لختِ خویش
مخمور و خامشیم و فراموش کرده ایم — هم عهدِ سُستِ[1] ساقی و هم روی سختِ خویش
مهلت مجو که بیشتر از عهدِ غنچگی — گل بار بسته بود ز شاخِ درختِ خویش
شاهی که ظلم را به میانجی عنان دهد — تیغِ عدو ملک رساند به تختِ خویش
گر دولت این بود که به درویش داده اند — باید گریستن جم و کی را به بختِ خویش

عرفی نظر به خستِ دون همتان مکن[2]
طوفان چو تند شد تو بینداز رختِ خویش

(۲۹)

شهیدِ او که بود آب و رنگِ یاقوتش — نهند خضر و مسیحا به دوش تابوتش
خوشا سعادتِ مرغی که می کشد در دام — کرشمهٔ تو ز اوجِ هوای لاهوتش
ضعیف تر شود از نعمتش زیاده دهند — وظیفه خوارِ محبت که غم بود قوتش
شهیدِ زلف و رخ او چو طرفِ جوی بهشت — برون دمد گل و سنبل ز دورِ تابوتش

فغان ز خامهٔ عرفی که کمترین طغراش
شکست خامهٔ مانی و کلکِ یاقوتش

(۳۰)

امشب کُشت غمت، عشرتِ فردای تو خوش — کارِ خود کرد به من غم، دلِ غمهای تو خوش
گر چنین[3] جلوه کند کاوشِ دل ممکن نیست — که شود خاطرم از شغلِ تماشای تو خوش
فرصتم نیست که در پای تو جان[4] افشانم — بس که می آیدم از دیدنِ بالای تو خوش

---

۱ ن ۹، ۱۱ = عهد های ساقی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ - عهدِ سُست ساقی ۲ ن ۹، ۱۱ = عرفی هنوز مدحتِ دون همتان کنی ؛ ن ۱، ۳، ۱۴ عرفی نظر به خستِ دون همتان کنی ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = عرفی نظر به خستِ دوتان عیان مکن ؛ ن ۲۴ = عرفی نظر به خستِ دون همتان مکن ۳ ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ریاض = غمزه ات ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جلوه ۴ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جان افشانم ؛ ن ۱۰ = افشانم جان ۔

Marfat.com

بیع[1] تیغم تو کنی جان و اجل مفت برد — بی نصیب آنکه دلش نیست به سودای تو خوش
خوش[1] به شور آمده ای از عدم ای دل زنهار — بار مگشا[2] که نداریم به غوغای تو خوش
جان[1] بکف مانم و در پات بیفشانم زود — تا بدانی تو که دارم به تقاضای تو خوش
دیدم آن زلفِ شکن در شکن و چین در چین — همه جا خاصِ تو ای دل بنشین جای تو خوش
مصرِ گلشن ز تو ای یوسفِ کنعان خوشبوست — شبِ یعقوبِ تو خوش روزِ زلیخای تو خوش
سحر و معجز صفتی چند عطا کرده تست — هم لبِ سامری و هم دلِ موسای تو خوش

دلِ عرفی خبر از ناخوشیش نیست که هست[3]
هم[4] به دیدارِ تو خوش هم به تمنای تو خوش

(۳۱)

منم که می کنم از دردِ بیکرانهٔ خویش — بگونه[5] گونه غم آرایشِ زمانهٔ خویش
فلک به چرب زبانی گدای فرصتِ تست — به مدّعی نه دهی گوهرِ یگانهٔ خویش
ز نفخِ صور و ز طوفانِ نوح بی خطراست — چرا ننازد عنقا به آشیانهٔ خویش
به وعده گاهِ تو امّیدم آن قدر ننشاند — که در دیارِ خودم سوخت شوقِ خانهٔ خویش

خرابِ آتشِ رمزِ محبّتم[6] عرفی
که در شرار نهان می کند زبانهٔ خویش

(۳۲)

گفتی[7] نه کنم ز کین فراموش — در حشر مکن همین فراموش
کو زخمِ کرشمه یی که از ذوق — برلب شود آفرین فراموش
خون جوش نمی زند ز خاکم — از کشته مکن چنین فراموش
صیدی گذرد که از خرامش — صیّاد کند کمین فراموش

---

[1] این سه بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۳۵ = گمشا ؛ ن ۵ = بگشا [3] ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ = هست ۹، ۱۱ = نیست [4] ن ۲۵ = هم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = یا [5] ن ۹، ۱۱ = گوگو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = بگونه گو ن ۱۰ = سوزِ محبتم ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۳ = رمزِ محبتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خود برفروختم [7] ن ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = گفتم ۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = گفتی -

Marfat.com

از نکهتِ او نسیم کرد است　　بوی گل و یاسمین فراموش
صد شکر که صاحبانِ خرمن　　کردند ز خوشه چین فراموش
گر[1] دل سپرم به کفرِ زلفش　　دنیا شودم چو دین فراموش
از بیمِ تو شکوه بر زبانم　　چون گریه در آستین فراموش
از کلکِ من ار غذا گرفتی　　کردی مگس انگبین فراموش
جم گر نه مطیعِ امر باشد　　دانسته کند نگین فراموش
مَی می کند از کرشمهٔ تو　　افروختنِ جبین فراموش

یاران نه کنند یادِ عرفی
می خواستمش چنین فراموش

(۳۳)

ای[2] ملک را قبله با این کهنه مسکن خوش مباش　　مرغِ باغِ جنّتی با این نشیمن خوش مباش
ای که ایوان را. نخونِ چون خودی آلوده[3] ای　　دل منه بر عمر و با قصرِ مزیّن خوش مباش
ای که می خواهد[4] هلاکت خصمَ اگر مرهم نهی[5]　　جان فشانی کن به ناکامیِ دشمن خوش مباش
تا بیابی ذوقِ ماتم گریه کن بر حالِ خویش　　ای که گویی عیش سازی کن به شیون خوش مباش
چشمِ وحدت بین. بروی کفر و دین نگشوده ای　　ای که می گویی به آیینِ برهمن خوش مباش

این نصیحت ها نکو کردی بیان عرفی ولی
غور[6] می کن، بر فسانه گفتنِ خود خوش مباش

(۳۴)

بجز هلاک خلاصی بود محال ز بندش　　شود اگر همه صیدِ حرم اسیرِ کمندش

---

[1] ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = درین کاش گرم به یاد ناید ؛ ن ۱۰، ۱۷ = وی کاش کرم بیاد ناید ؛ ن ۹ = گر دل سپر به کفر زلفش [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۰، ۳۵، یافته شد [3] ن ۱۰، ۳۵ = اندوده ای ؛ ن ۱، ۵ = آلوده ای [4] ن ۱۰ = می جوید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می خواهد [5] ن ۱، ۵، ۳۵ = نهی ؛ ن ۱۰ = نهد [6] ن ۱، ۵، ۳۵ = غور کن خود بر باین افسانه گفتن خوش مباش ؛ ن ۱۰ = غور می کن، بر فسانه گفتنِ خود خوش مباد۔

Marfat.com

فغان[1] ز جذبِ بہشتی وشان کہ پای تحمل — چو طوبیٰ ار بفشارد کسی ز جای کندش
مکن جفا و حذر کن ز نالہ یی کہ ہمیشہ — گرفتہ راہِ ستم بر زمانہ بیم گزندش
ملک بہ سجدۂ محرابِ ابروش نگذارند — تیمم ار نکند از غبارِ سُمِّ سمندش
چہ نازکیست کہ بر سایہ اش نظر چو فکندم — گرانی از نظرم باز داشت سروِ بلندش

(۳۵)

از سخن شہدِ ناب می چکدش — وز تبسم شراب[2] می چکدش
می توان گفت از طراوتِ حسن — کز جبین آفتاب می چکدش
کہ زد این نیش بر دلِ گرمم — کاتش از پیچ و تاب می چکدش
ہر حدیثی کہ پرسم از ہمتت — آبرو از جواب می چکدش
آتشِ عشق نشأہ یی دارد — کہ شراب از کباب می چکدش
چہ کند عرفی ار نہ ریزد اشک
کز جگر خونِ ناب می چکدش

(۳۶)

چون ز چشم نہ رود خون کہ زند بر دلِ ریش — جنبشِ دمبدمِ آن مژہ نیش از پی نیش
مکنیدش[3] متارزی[4] مشوید ای احباب — ہمرہِ نعشِ منِ انگشت گزان از پس و پیش
چون ز تقصیرِ عمل روزِ جزا پرسندم — گویم اوّل نگرند آن صنمِ کافر کیش
گرمِ جور آن ستم اندیش و من از غم سوزان — کہ نگردد[5] دلش از این ستمِ بیش از بیش
باش کو[6] وصلِ تو از غیر کہ سنجید دلم — لذتِ وصل تو با چاشنیِ حسرت[7] خویش
گزم انگشت کہ کو نیشتر و کو الماس — چون بہ فردوس در آیم ہمہ داغ و ہمہ ریش[8]

---

[1] ن ۱۷ = توان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = فغان [2] ن ۱، ۲ = گلاب ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شراب
[3] ن ۳، ۹ = مکنیدش ؛ ن ۲، ۳، ۱۷، ۳۵ = می کنندش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸ = می کنیدش [4] ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۳۶ = متاثر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = متارزی [5] ن ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = نگیرد [6] ن ۵، ۹، ۲۸ = کو ؛ ن ۳۵ = گر [7] ن ۳، ۱۰ = غیرت ؛ ن ۴ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = حسرت [8] ن ۱۰ = نیش ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = ریش

Marfat.com

چند گویی که بیندیش[1] و مبین روی نکو
عرفی این ها به کسی گو که بود پیش اندیش

(۳۷)

به عمر ها نه نهم پا برون ز خانهٔ خویش — نگاهبانِ خودم من بر آستانهٔ خویش
بهر طریق که بگذشت بی تأسف نیست — بسوز و داغ شو از عشرتِ[2] شبانهٔ خویش
دران دیار دلم کرده خو به بدمستی — که محتسب کند از شعله تازیانهٔ خویش
نهفته سر دهم از دیده سیلِ خون که مباد — غمِ زمانه برد جد ولی به خانهٔ خویش
ز مشکلاتِ محبّت بیفکنم[3] دامی — که مرغِ عقل نه[4] سازد به آب و دانهٔ خویش
درین مکوش[5] که آید دلت بجا[6] عرفی
که مرغِ شوق نیاید[7] در آشیانهٔ خویش

(۳۸)

دلی دارم که می جوشد ز هر مو چشمهٔ خونش — نه آن خونی که بتوان از گرستن داد بیرونش
به حسرت[8] میرم و سوزم که گاه نوحه دلسوزی — چو از ناکامیم گوید کند ناگاه محزونش
من[9] آن مستم که فردا در کنارِ چشمهٔ کوثر — رود از شیشهٔ دلها به ساغر جرعهٔ خونش
به افسون می کند آلوده[10] دردِ عافیت بخشم — بیا ای مرگ و آزادی به بخش[11] از ننگِ افسونش
ز گلگون کی نهد منت بدوشِ کوهکن شیرین — که ساقِ عرش غیرت می برد[12] بر پای گلگونش
اگر در جلوه گاهِ حسن آید عشق بی پرده — شود معلوم بر لیلی که لیلی بود مجنونش

---

[1] ن ۳، ۹ = میندیش ؛ ن ۱، ۵ وغیره = بیندیش [2] ن ۱، ۵ = غیرتِ زبانهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۷ = عشرتِ شبانهٔ
[3] ن ۲، ۲۳ = نیفکنم ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = بیفکنم [4] ن ۵ = بسازد بآب ؛ ن ۹ = نسازد ز آب ؛ ن ۳۵ = بسازد
بدام [5] ن ۲، ۹ = بکوش ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = مکوش [6] ن ۲، ۹ = بجان ؛ ن ۱، ۵ وغیره = بجا [7] ن ۱، ۵، ۳۵ = نیاید
ن ۲ = نه خسپد ؛ ن ۴، ۱۱، ۱۷ = نخوابد ؛ ن ۳، ۱۰ = نخوابد [8] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [9] این
بیت تنها در نسخه ۱، ۵، ۳۵ یافته شد [10] ن ۱، ۵ = آسوده ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = آلوده [11] ن ۶ = بده ؛ ن ۱، ۵
و دیگر نسخه ها = به بخش [12] ن ۲، ۸، ۱۰ = از ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶ = بر.

Marfat.com

نمی دانم چه امیدم[1] به آن لبهاست می دانم — که دارد خنده بر امیدِ من لبهای میگونش
به تیرِ غمزه[2] یی نازم که صد جا بشکند در دل — بدستِ معجزِ عیسیٰ اگر آرند بیرونش

چنان حسنِ قبولی در ملامت هست[3] عرفی را
که هر ساعت در آغوش آورد بیدادِ گردونش

(۳۹)

چو تیر از دل کشد کوشش بتی از لعلِ خندانش — که با هوش آیم و در سینه دزدم نیشِ پیکانش
به دامن چشم از خونابِ حسرت پاک می سازد — ولی[4] گوید که خون بگری تبسمهای پنهانش
ندارد داد خواهی چون من و شادم که در محشر — شود خاموشیم بندِ زبانِ داد خواهانش
حریمِ دل بود منزلگهِ ایمان[5] ولی عارف — دلش در کعبه و همسایهٔ دیر است ایمانش
به ذوقی[6] کشتهٔ آن غمزه گر دیدم که از خجلت — شهادت نامه ها شستند در کوثر شهیدانش
به گاهِ خواب سر بر زانوی خسرو نهد شیرین — ولیکن آستینِ کوهکن باشد مگس رانش
چه منتها که بر خوبان نهد در پرسشِ محشر؟ — چو ناحق کشتگانِ خویش را بینند حیرانش

چه دردی داشت عرفی از گریبان چاک ناکردن
دمی کز طعنه سالم داشتم امشب گریبانش

(۴۰)

خیالِ[7] دوست نه بردم شبی به خانهٔ خویش — که تا صباح نبوسیدم آستانهٔ خویش
ز فتنه چون بگریزم که من به هفت اقلیم — به رهروانِ بلا داده ام نشانهٔ خویش
ازان زمان که ترا صیدِ دامِ خود کردم — چه رشکها که نه دارم به دام و دانهٔ خویش

---

[1] ن ۱،۵ = چه امید است با لبهاش ؛ ن ۲،۳،۴،۶،۸،۱۰،۳۵ = چه امیدم بآن لبهاست [2] ن ۹،۱۱ = غمزه اش ؛ ن ۱،۴،۵،۸،۱۰،۳۵ = غمزه یی [3] ن ۶،۹ = ولی خون گریه کن گوید تبسم های پنهانش ؛ ن ۲،۳،۴،۲۹ = ولی گوید که خون گریی تبسم های پنهانش ؛ ن ۵،۳۵ = ولی گوید که خون بگری تبسم های پنهانش ؛ ن ۱۰ = ولی گوید که خونی کوستمهای فراوانش [4] ن ۲ = ایمان ؛ ن ۹ = جانان ؛ ن ۱،۲،۳،۵،۳۵ = دلها [5] ن ۱،۵،۳۵ = ذوقی ؛ ن ۲،۳،۴،۶، ۱۰، ۱۱ = به زجری [6] این غزل فقط در نسخ ۸،۱۷،۳۵ یافته شد [7] ن ۵،۳۵ = هست ؛ ن ۹ = نیست۔

Marfat.com

(۴۱)

ای[1] مسندِ جلالِ تو بالا نشینِ عرش — زرین طنابِ چترِ تو حبل المتینِ عرش
گر من گریز کرده ز شرمِ شکوهِ تو — چندین ملک نشسته ازان در کمینِ عرش
چون دامنِ مبارزِ جاهِ تو بر زدند — بر توسن سپهر نهادند زینِ عرش
گردی کز آستانِ تو دزدی کند قضا — بنشاندش ز روی شرف بر جبینِ عرش
گر شاهدِ شکوهِ تو پنهان کند جمال — سوزد بهشت از نفسِ واپسینِ عرش
تقدیر اگر نیافتی انگشتِ جاهِ تو — در خاتمِ فلک نه نشاندی نگینِ عرش
عمریست کز برای نثارِ تو کرده اند — ارواحِ قدسیان همه در آستینِ عرش
اما نریزد از سببِ کم بضاعتی — جز شبنمِ ریاضِ حیا از جبینِ عرش
چون مدحِ مسندِ تو کند مرغِ فکرتم — در اوجِ لامکان شنود آفرینِ عرش
نامِ مبارکِ تو پس از نامِ ذوالجلال
نقاشِ صنع بست برانگشترینِ عرش

ردیف صاد مهمله

(۱)

صنم[2] می گوی و در بتخانه می رقص — نوای می زن و مستانه می رقص
عجب ذوقی بود با رقص و مستی — تو نیز ای باده و پیمانه می رقص
برافشان دست بر ناموس و انگه — میانِ محرم و بیگانه می رقص
به جان با غیرِ جانان در میامیز — به تن با عاقل و دیوانه می رقص
دل از تمکین شود بی ذوق[3] زنهار — گهی کودک شو و طفلانه می رقص

۱ه در نسخه های اوّل و پنجم این اشعار تحت بخش غزلیات یافته شد پس ممکن است که آن بطورِ غزلِ مسلسل سروده شده بودند لی احتمال غالب است که این یکی از قصیده های ناتمام عرفیست ۲ه در نسخهٔ هفدهم مصرع اول مصرع ثانی و مصرع ثانی بطورِ صرع اولی است ۳ه ن ۱۰ = پی شوق ؛ ن ۱۷ = بی رقص ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بی ذوق۔

Marfat.com

چو خون از زخمِ صیدِ کشته می جوشد چو دل در سینهٔ پروانه می رقصد
مشو عرفی رهینِ باغ و بلبل
ببانگِ جغد در ویرانه می رقص

ردیف "ضاد معجمه"

(۱)

فصلِ گل است و شکرِ نسیمِ بهار فرض می در پیاله واجب و گل در کنار فرض
چندان اسیر شد دلِ وارستگان که گشت شکرِ کرشمهای تو بر روزگار فرض
صیادِ غمزهٔ تو چو زه بست بر کمان گر دیدِ[1] عشقِ ناوکِ او بر شکار فرض
ترسم که ترکِ غمزهٔ زنهار دوستت بر شکر گوی زخم[2] کند زینهار فرض
از بسکه قابلیتِ عشقِ تو داشتم کردم عطای حسنِ تو بر کردگار فرض
سنّت بود ز میکده جذبِ نسیم می وز در گهش به ناصیه جذبِ غبار فرض
زان مانده ام ز طاعتِ حق کز هوای نفس برگردنم نهاده طبیعت هزار فرض
انکارِ فیضِ شاهد و می فرض بر فقیه بر ما اطاعتِ صنمِ می گسار فرض
تا کی سوالِ سنّت و فرض ای فقیه خیز ناز و نیاز سنت و بوس و کنار فرض
عرفی به اهلِ صومعه ساغر مده که هست
بر صوفیانِ باده نهان کش خمار فرض

ردیف "طای مهمله"

(۱)

گر[2] بگویم ز نظرِ دوست نهان است غلط در بگویم که به هر دیده عیان است غلط

---

[1] ن ۱۷ = کردند؛ ن ۱، ۵، ۳۵، عرفات و دیگر نسخه‌ها = گردید [2] ن ۱۷ = در؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ وغیره = بر [3] ن ۱۷ = رحم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = زخم [4] این غزل در کلیات خاقانی، چاپ نولکشور نیز یافته شده آن اصلاً مالِ عرفی است و در همه نسخه‌های معتبر و قدیم عرفی موجود است۔

Marfat.com

شش جہت فیض پذیر[1] از نظرِ رحمتِ اوست — ور بگویم کہ بسویی نگران است، غلط
می کشد زارم و اصلا گنہی نیست مرا — ور بگویم کہ مرا دشمنِ جان است، غلط
تیرِ دلدوزِ شہیدان ہمہ از ترکشِ اوست — ور بگویم کہ ازان شست و کمان است، غلط
جز گمان ہیچ ندارم بکف از صدق خبر — ور بگویم کہ ہمین محض گمان است، غلط
صدقِ اسرارِ درون عقل بہ برہان سنجد — ہمہ را زان غلط انگارد و آن ست، غلط

عرفی ار بی خبرت خواند، غلط نشماری
گوہرش گر نہ شناسی[4] زچہ کان است، غلط

ردیف "ظای معجمہ"

(۱)

اگر تو خندہ کنی، از گل و شراب چہ حظ — وگر تو زہر دہی، تشنہ را زِ آب چہ حظ
اگر نہ سایۂ حسنِ تو جویم از خورشید — ز دشمنیِ[5] شب و مہرِ[6] آفتاب چہ حظ
کمالِ حسن و نشاطِ جمال در جلوہ است — ہزار سال نہفتیش در نقاب، چہ حظ
عنانِ این دلِ صد جا شکستہ را بگذار[7] — ستم نواز شہا، از دہِ خراب چہ حظ
ز آسمان طلبیدم نشاطِ راحت گفت — اگر سوال غلط باشد، از جواب چہ حظ
تلافیِ شبِ غم می کنم بہ خوابِ صبوح — اگر نہ تلخی غم بشکند ز خواب چہ حظ

---

[1] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = پذیر ؛ ن ۲۹ = پدید [2] ن ۱۷، ۲۹ = دوست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = اوست [3] ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = انگارد و آن است ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۲۹ = انکار درانست [4] ن ۲۸ = نشماری ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹ = نشناسی ؛ ن ۱۲، ۳۵، ۳۶ = بشناسی ؛ ن ۹ = بشماری [5] ن ۹ = خامشی ؛ ن ۱۰ = روشنی ؛ ن ۱، ۵ و دیگر چہاردہ نسخ = زدشمنی [6] ن ۶، ۱۰ = نور ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = مہر [7] ن ۹ = دریاب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = بگذار ۔

Marfat.com

سبوی دُردکشان محتسب شکست، بلی[1] — اگر دلی نہ خراشد، ز احتساب چہ خظ
نشاطِ فارغ[2] واندوہِ عاشق[3] است شراب — اگر ملال نیفزاید[4] از شراب چہ خظ
مگو کہ گوش بہ واعظ نمی کند عرفی
ندیمِ میکدہ راز آیتِ عذاب چہ خظ

(۲)

بروی[5] دوست نظر کن، ز آفتاب چہ خظ؟ — بہ چشمہ در نگر، از لمعۂ سراب چہ خظ؟
ہزار مطلب و برہان گذشت و پیدا نیست — کہ در سوال چہ ذوق است و از جواب چہ خظ؟
بہ مطرب و می و شاہد گذار عہدِ شباب — اگر بہ زہد و ریاضی شود شباب چہ خظ؟
اثر نمی کند ای دل بہ نالہ در مفزای — بکعبہ چوں نرسد حاجی از شتاب چہ خظ؟
بنازِ دل شکن آید بہ قصد[6] دل بردن — کسی نہ پرسد از و کز دلِ خراب چہ خظ؟
دلِ گداختہ ام در مذاقِ غم تلخ است — تمام سوخت در آتش، ازین کباب چہ خظ؟
مرنج عرفی اگر بی سبب عتاب نمود
سبب چو سر بمیان آرد، از عتاب چہ خظ؟

ردیف "عین مہملہ"

(۱)

باز این منم بہ صد دلِ خشنود در سماع — دیوانہ وش ز نغمۂ داوود در سماع
رویم بہ روی دلبر و قوّال در سرود — دستم بہ دستِ شاہد و مقصود[7] در سماع
پرہیز ای فرشتہ کہ اینک بہ عرش و فرش — افشاندم آستینِ می آلود در سماع

---

[1] ن ۲، ۱۰، ۲۸ = ولی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = بلی [2] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عاشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = فارغ [3] ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ = عاشق ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = فارغ [4] ن ۱، ۲، ۴، ۵ = بیفزاید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیفزاید [5] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بروی ؛ ن ۱۰ = بحسن [6] ن ۸، ۱۷، ۵، ۱ = صید [7] ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شاہد مقصود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۹ وغیرہ = شاہد و مقصود۔

Marfat.com

بازاین چه شورش است که خونابه ریزشد — چندین هزار زخمِ نمک سود در سماع
زاهد که بود زمزمه دشمن، به دیرِ عشق — آمد به نیم زمزمۂ عود در سماع
هنگامِ مردن است، طپیدن به خون بس است — دایم چو بی غمان نه توان بود در سماع

عرفی سرودِ بزم که یاد آمدش که باز
بر روی آتش آمده چون دود در سماع

(۲)

چه[5] غم دو کون به درویش اگر کنند نزاع — زبونِ کس نه شود هر که شد به فقر شجاع
به مجلس آمدم و بس که زود برگشتم — نداشت فاصلهٔ درمیان سلام و وداع
اگر ز راهِ اطاعت به مردمی نرسی — روا مدار که بر مردمت کنند مطاع

ردیفِ "غین معجمه"

(۱)

چنین که آمده منظورِ لطفِ شاه چراغ — بناز گو بشکن گوشهٔ کلاه چراغ
ز نورِ معرفتِ حق به شاه در سخن است — صباح طلعتِ خورشید و شامگاه چراغ
به روشنی شب و روزِ زمانه یکسان است — ازان زمان که جهان مجلس است و شاه چراغ
فروغِ ناصیهٔ روزگار اکبر شاه — که برفروخت به دلها ز هر نگاه چراغ
چراغِ مستیش از نورِ مطلق است که هست — به چشمِ فقر چراغ و به چشمِ[2] جاه چراغ
چراغ تا شده منظورِ شه به دستِ ادب — فلک گذاشته بر گوشهٔ کلاه چراغ
به راهِ معرفتِ حق خود است هادیِ خویش[3] — چراغ را نه[4] برد کس به پیشِ راه چراغ[5]

---

[1] ن ۲، ۲۹ = امید؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = هنگام [2] ن ۹ = به دست؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = بچشم [3] ن ۹ = خود؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ن ۱، ۵ = خویش [4] ن ۶ = اگر نه برد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و دیگر همه نسخه‌ها = را نبرد [5] این اشعار تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۶، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

Marfat.com

طوافِ انجمنِ شہ چراغِ راہِ دل است
درآی عرفی ازین انجمن بخواہ چراغ

ردیف "فا"

(۱)

باز بہ میدانِ ما فوجِ بلا بستہ صف — پای فلک درمیان رسمِ امان برطرف
خرقہ شگافانِ شوق[1] بی دف و نی در سماع — جبّہ فشانانِ شید تابعِ قانون و دف
جانِ قدیم[2] اشتہا ماندہ ہمہ ناشتا — وین تنِ حادث غذا ماندہ[3] آب و علف
چیدم و دیدم تمام آبی و تابی[4] نداشت — میوۂ این چار باغ گوہرِ این نہ صدف
گفتیم ای خود فروش خود چہ متاعی بگوی — گر بخری شبچراغ ور بفروشی خزف
بشنو و بوکن اگر گوشی و مغزیت ہست — زمزمۂ لوکشف لخلۂ من عرف

عرفی اگر رہ روی دوریِ منزل مبین
رو کہ مدد می کند ہمّتِ شاہِ نجف

ردیف "قاف" (کاف عربی)

(۱)

غم[5] می گزد لبِ من، من می نکم لبِ[6] عشق — میرم بہ تلخیِ غم نازم بہ مشربِ عشق
دانای شہر و دہ کیست کز طنزِ[7] ما بر نجد — خندند بر فلاطون طفلانِ مکتبِ عشق

---

[1] ن ۱۰ = ذوق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق [2] ن ۱۷ = عدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۱۲ = قدیم [3] ن ۹ = غذا فتنہ ؛ ن ۸ = غذا ماندۂ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۱۲ = معدن [4] ن ۶، ۹ = رنگی ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶، خلاصہ = تابی [5] در کلیات خاقانی (چاپ نولکشور) ہم موجود است [6] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = می مکم ؛ ن ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = می گزم [7] ن ۱۰، ۲۸ = طرز ؛ ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = طعنِ ؛ ن ۳، ۴، ۱۱، ارمغان شیراز = طنز۔

Marfat.com

داروئ صحّتِ[1] عشق[2] در حکمتِ ازل نیست — امّا ز سردیِ عقل زایل شود تبِ عشق
ناکامی من[3] و عشق پروردهٔ مرا داست — در آفتاب غرق است شام من و شبِ عشق
در دیر و کعبه سایل، با کفر و دین مقابل[4] — با نوش و نیش یک دل این است مذهب[5] عشق

تا ریخت خونِ عرفی از چشم، خلق گم شد
زان جلوه ها تو گویی این بود مطلبِ عشق

(۲)

داغِ درونِ تشنه لبان است آبِ عشق — آتش دماغ تر نه کند از شرابِ عشق
عینِ خرابی است چو آباد عافیت — معمورئ بهشت به دستِ خرابِ عشق
آن کس که بی شعور نه گردد ز بوی درد — مشکل که بر دماغ زنندش گلابِ عشق
تا کی جمالِ عشق کند جلوه در نقاب — بشکن طلسمِ هستی و بگشا نقابِ عشق
نبود شهیدِ عشق سرش بی هوای دوست — بی مغز و بی حیات نه خیزد[6] حبابِ عشق
این فتنه ها نتیجهٔ صبحِ محبّت است — آه از دمی که تیغ زند آفتابِ عشق
خونِ دو عالم از حسناتش کنم شمار — فردا به من حواله شود گر حسابِ عشق
اعمالِ عشق بس که زند غوطه در قبول — نتوان ز هم شناخت گناه و ثوابِ عشق
عهدِ[7] ابد بکود کیِ عشق طی شود — نومید ما ز جلوهٔ عهدِ شبابِ عشق
در زیرِ تازیانهٔ غم مُرد عافیت[8] — هر گه که بود منصبِ من احتسابِ عشق

عرفی کبوترِ حرمِ قدس شد دلش[9]
خصمی باین کتان نکند ماهتابِ عشق

---

[1] ن ۹ = محنت ؛ ن ۱، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = صحبت ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = صحّت [2] ن ۱۶ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عشق. [3] ن ۱۶ = می عشق ؛ همه نسخهٔ دیگر = من و عشق [4] ن ۶، ۳۶، ۹، ۲۳، ۲۹ = معامل ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵ = مقابل [5] ن ۱، ۳، ۱۱، ۲۸، ارمغان = مشرب ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مذهب [6] ن ۱۰ = نیفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نه خیزد [7] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ یافت شد [8] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عافیت ؛ ن ۱۰ = عاقبت [9] ن ۱۰، ۲۸ = دلیل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلش ـ

Marfat.com

(۳)

شراب[1] بی غش و ساقی بکام و بخت شفیق — اگر اجل نبود در کمین، زهی توفیق
کسی[2] که می کند[3] انگور کیمیاگر اوست — نه آنکه زر کند از مس به طلق[4] بازنبیق
حسد[1] به صاحبِ مقصود کم برای طالب — که حالِ تشنه لبان به بود ز حالِ غریق
چه باک طالبِ مقصود را ز دوریِ راه — چه دغدغه دلِ غواص را ز بحرِ عمیق

(۴)

چه لازم است که جویند بایزید و شفیق — هدایت از همه شیطان[4] کند زهی توفیق
خبر ز سود و زیان نیست، اینقدر دانم — که در معامله بودند بایزید و شفیق
مگو[5] که با دلِ آسوده سرِّ عشق مگو — که سنگ نرم کند نشو این شرابِ رحیق
ز کاو و کاوِ خرد عقده چونکه نگشاید[6] — به می حواله کنم حلِّ نکته های دقیق
به[7] هر زه صرف مکن فرصتی که قسمتِ تست — مگر زیاده کنندت وظیفهٔ توفیق
عنان مکش[8] که برابر بود به حجِّ قبول — هر آن قدم که ببازی بپای سُست رفیق
کسی[9] که از همه بگذشت کیمیاگر اوست — نه آنکه حاجتش افتد بطلق یا اتلیق
ز میرِ قافله گاهی تجاهلی[11] خوب است — که تنگ دست[11] نمانند قاطعانِ طریق

---

[1] در نسخهٔ هشتم این اشعار با اشعارِ غزل آینده آمیخته شده اند [2] ن ۸ = طلق بازنبیق ؛ ن ۱، ۵ = تلق با آتلیق ؛ ن ۳۵ = طلق با آتلیق ؟ [3،4] ن ۱۲، ۱۶ = سلطان ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = شیطان [5] ن ۱۰ = بگو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مگو [6] ن ۱۲ = عقده چونکه بگشاید ؛ ن ۱، ۳۵ = عقدهٔ بکشا ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۸ = عقده چونکه نگشاید [7] این بیت تنها در نسخه های ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شد [8] ن ۱۰ = بکش ؛ ن ۱، ۵ وغیره = مکش [9] این شعر تنها در نسخهٔ ۱، ۵ شامل این غزل یافته شد. شعرِ دوم غزلِ پیشین ازین بیت خیلی مماثلت دارد و چنان می نماید که در مسو که بر بنای آنها سراجا کلیات عرفی را ترتیب داده این اشعار بطوریکه درین غزلها هست نوشته شده بودند. ممکن آ که عرفی آنها را بطور یک شعر درست کرد و اجل فرصت نداد [10] این بیت تنها در نسخه های ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۵ د در تذکرهٔ مخزن الغرایب یافته شد [11] مخزن الغرایب = تغافل ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶ = تجاهلی ؛ ن ۳۵ = تکاهلی [12] مخز الغرایب = بی نصیب ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵ = تنگ دست [13] ممکن است که این «گشده» باشد.

Marfat.com

زخود گذشتن و مقصود یافتن عرفی
همین شنفتی و دیگر نمی کنی تحقیق

(۵)

به[1] صدرِ مجلسِ وصلِ تو ام چنان مشتاق — که بوسه های ملایک به آستان مشتاق
اسیرِ دامِ تو گردم که هیچ گه دروی — نبوده طایرِ جنّت ببوستان مشتاق
زحالِ سینهٔ مجروحِ ما خبر دارد — کسی که بود به معشوقِ مهربان مشتاق
بگو بوصلِ که مشتاق این چنین عرفی
که هست بر سرِ موی تو یک جهان مشتاق

ردیف "کاف فارسی"

(۱)

زخمِ[2] مجنون گر شود جویای درمان از نمک — می دمد این دشت را خارِ مغیلان از نمک
زخمِ لذّت جوی مجنون گر شود مرهم[3] طلب — حسنِ لیلیٰ را شود خالی نمکدان از نمک
سعی کن تا ریش گردد پایت اندر راهِ عشق — هیچ کمتر نیست خاکِ این بیابان از نمک
چون[4] به عزمِ سیرِ داغِ دل در آید در دلم — می فشاند نوشخندی طرفِ دامان از نمک

(۲)

نیستش اندیشهٔ زخمِ شهیدان از نمک — بسکه زخمش زادِ ره دادست ساسان از نمک
بسکه اسبابِ ملاحت دارد از لبهای او — می شود انباشته زخمِ شهیدان از نمک
گر به تحصیلِ نمک برخنده بنویسد برات — شورش آبادی شود ملکِ سلیمان از نمک

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ سوم یافته شد - عرفی آن را در یکی از نامه های خود شامل کرده است [2] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند. در نسخهٔ هشتم این همه اشعار بطور یک غزل است [3] لذّتِ. طلب؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = مرهم طلب [4] این بیت تنها در نسخهٔ مفهم یافته شد -

Marfat.com

عرفی از خونناب ریزی دیدهٔ مابس نکرد
بارها انباشتم این چشمِ گریان از نمک

(۳)

این زخمهای کاری بر مغزِ جان مبارک — عیدِ شهادتِ ما بر دوستان مبارک
دینم به عشوه یی رفت، باز آمدن مبادش — ناموس هم عنان تافت، بر دودمان[1] مبارک
اینک فنا به بالین افسانه گو در آمد — ای چشمِ ناغنوده خوابِ گران مبارک
آمد[2] سحابِ دروی طوفانِ گریه برخاست — بر تارکِ اسیران این سایبان مبارک
گویند کفرِ زلفی بر دین زند شبیخون — بر گوشِ دین فروشان[3] این داستان[4] مبارک
بر ما خجسته بادا دوزخ فروزیِ[5] عشق — طوبیٰ و حور و کوثر بر این و آن مبارک
ای خلوتِ محبّت عذرت[6] چگونه خواهم[7] — تشویش بوسهٔ تو بر آستان مبارک
آمد نسیمِ شوقی[8] گلهای درد[9] بشگفت — این نوبهارِ لذّت بر باغِ جان مبارک

عرفی در آتشِ دل می جوشی و خموشی
داغِ نهان مخلّد قفلِ زبان مبارک

(۴)

ای[10] غمت آرزوی جانِ ملک — گلشنِ کوی تو جنانِ ملک
می جهد آتش از زبانِ ملک — ناوکِ آهی از کمانِ ملک
نه خراشد دلی که از غیرت — نه خلد نشتری به جانِ ملک
زود ازین تیغِ غمزه در ملکوت — نتوان یافتن نشانِ ملک

---

[1] ن ۲ = دوستان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دودمان [2] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱، ۲، ۸ = دوش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گوش [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = طیلسان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = داستان [5] ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = فروزی ؛ ن ۱۰ = فروشی [6] ن ۱۰ = قدرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عذرت [7] ن ۸، ۹ = گویم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = خواهم [8] ن ۸، ۹ = تیغی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۶ وغیره = شوقی [9] ن ۸ = زخم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخها = درد [10] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد.

Marfat.com

مگر از غمزه ات نشانی برد[1] — که اجل گشته میهانِ ملک
در میان فرشتگان گردید — از غمت شهره داستانِ ملک
بگهرِ[2] وصفِ تندیِ خویت — می جهد آتش از دهانِ ملک

ردیف "لام"

(۱)

صد مُهر می نهم بلبِ گفتگوی دل — تا گردِ غم بشکوه[3] نه جنبد[4] ز روی دل
جمعیتی[5] نیافت پریشانیِ دلم — تا روی غم فشرده[6] ندیدم بروی دل
ای[7] کفر و دین حلال کنیدم که می برم — اینک ز دیر و کعبه سلامی بکوی دل
دامن[8] به سلسبیل نیالاید[9] آنکه او — در چشمه سارِ درد کند شست وشوی دل
بگداختیم مرهم[10] و الماس[11] ریختیم — آن بر مزارِ راحت و این[12] در گلوی دل
با صد غم آشناست دلم دست از و بدار — ترسم[13] غمی عنان تو گیرد به بوی دل
تا چند عمر در غم و اندیشه بگذرد — برداشتیم دست غم از زیرِ روی دل
گم[14] شد بکوی عقل[15] دلم، کو چراغِ حسن — تا آفتابِ عشق[16] کند جستجوی دل
صوفی[17] یک دو جرعه می بیخودی[18] نمود — هرگز نخورده بود شراب از سبوی دل
در خلوتی[19] که دوست بخود جلوه گر بود — سوزد دماغِ حسن ز تاثیرِ بوی دل

---

[1] ن ۱۷ = بدو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = برد [2] این بیت تنها در نسخه مفدهم یافته شد [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = ببوسه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۳۶ = شکوه [4] ن ۱، ۲، ۶، ۹، ۳۶ = نه چیند ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۱۰ = نه جنبد [5] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۷، ۱۰، ۳۵ یافته شد [6] ن ۷، ۱۰، ۲۸ = فشرده ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فرده [7] این بیت تنها در ن ۹ یافته شد [8] این شعر تنها در ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد [9] ن ۷، ۸ = آنرا حلال غسلِ حلاوت که تا ابد ؛ ن ۱، ۵ وغیره = دامن به سلسبیل نیالاید آنکه او [10] ن ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرهم والماس ؛ ن ۱، ۵، ۸ = و مرهم الماس ؛ ن ۱۰ = مرهم الماس و الله ن ۱، ۵، ۳۵ = آن را به کامِ راحت ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷ = آن بر مزار راحت [12] ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = واین در ن ۲، ۲۹ = وان بر [13] ن ۸ = ترسم که غم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱ = ترسم غمی [14] این شعر تنها در نسخه ۸، ۹ یافته شد [15] ن ۹ = عشق ؛ ن ۸ = عقل [16] ن ۹ = عقل ؛ ن ۸ = عشق [17] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ = عرفی ؛ ن ۸ = صوفی [18] ن ۱، ۳، ۵، ۱۱ = خون ؛ ن ۱۰ = غم ؛ ن ۸ = می [19] ن ۶ = بیدلی ؛ ن ۱، ۵ وغیره = بیخودی [20] این شعر تنها در ن ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

عرفی ترا چه غم که برآورده‌ای بعشق[1]
دل را به عادتِ غم و غم را به خوی دل

(۲)

دردی که با فسانه و افسون رود از دل — صد شعبده انگیز که بیرون رود از دل
ممنونم ازین شیوه که هر جور که کردی — اندیشه نکردی که مرا چون[2] رود از دل
آن به که به دل ره ندهم روزِ سلامت — وانها که در آشوبِ شبیخون رود از دل
از بسکه دلِ سوخته ام تشنهٔ ملح است — هر جور که فردا کنی اکنون رود از دل
دیگر نکنم دست زدِ بوالهوسان میل — گر آرزوی ملکِ فریدون رود از دل

عرفی رهِ مجنون مرو، این درد نه دردیست
کز بیهده گردیدنِ هامون رود از دل

ردیف "میم"

(۱)

گلی ناچیده بویی ناشنیده[2] زین چمن رفتم — به تلخی رفتم اینک درمیانِ این سخن رفتم
به دنیا نیست بازاری مرا این سود ازو بی‌بس — که عریان آمدم اکنون به رخت باکفن رفتم
نه کوششهای فرهادی نه سودای زلیخایی — ازین هنگامه آخر شرمسارِ مردوزن رفتم

نه یارب را جوابی آمد و نی یا صنم عرفی
ز دیر و کعبه حیران تا درِ بیت الحزن رفتم

(۲)

تنها نشینِ گوشهٔ غمخانهٔ[3] خودیم — گنجِ غمیم و در دلِ ویرانهٔ خودیم

---

[1] این شعر تنها در نسخهٔ ۸، ۹ یافته شد و در نسخهٔ نهم مصرعِ اولی باین طور است: "بر عافیت چه ناز کنم گر برآورد"
[2] ن ۲، ۸، ۲۹ = ناشنیده؛ ن ۱۲ = چشیده | ن ۵، ۱۰، ۳۵ = کشیده [3] ن ۱، ۳، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = غمخانهٔ خو
ن ۲، ۶، ۹ = میخانهٔ خودیم ؛ ن ۱۰ = ویرانهٔ خودیم [4] ن ۲۸ = خون | ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = چون

Marfat.com

لب تر نه کرده ایم زجام و سبوی کس — جاوید مستِ جُرعه[1] و پیمانهٔ خودیم
هر گوشه برگِ انجمنِ طور چیده ایم — با آنکه شمعِ گوشهٔ کاشانهٔ خودیم
با غم نشسته ایم به تدبیرِ قتلِ خویش — ما آشنای دشمن و بیگانهٔ خودیم
بس در گشوده ایم چه دشمن چه دوست را — ما قفلِ بی کشادِ درِ خانهٔ خودیم
شیرین نه کرده ایم لب از گفتگوی کس — لبها به زهر شستهٔ افسانهٔ خودیم
گاهی فریبِ توبه و گاهی فسادِ زرق — بازیچهٔ[2] طبیعتِ طفلانهٔ خودیم
غیرت روا نداشت که برقع برافکنیم — تا جمله بنگرند که جانانهٔ خودیم
عرفی برو تهیّهٔ افسون مکن که ما
صیدِ فریبِ دام خود و دانهٔ خودیم

(۳)

همتی[3] یاران که در دفعِ هوس رو میکنم — بر لبِ کوثر به داغِ تشنگی خو می کنم
آبِ حیوانم ز دنبال آید[4] از ظلمت برون — من برو خندان به سوی تشنگی رو می کنم
در ستم کوش و مبین نازک دلی های مرا — تا قیامت برنتابم عافیت[5] خو می کنم
دل به وصل و من به بوی وصلِ نامحرم خوشم — او گل و من دستِ[6] گلچین از ادب بو می کنم
باز دل رامی فشارم در کفِ[7] عشقِ صنم — خونِ اسلامش چکان از هر سرِ[8] مو می کنم
می فروشم داغ و نقدِ گریه می گیرم ز خلق — می ستانم آب و آتش در ترازو می کنم
دادم انصافی و دین چون زاهدانِ خشک لب[9] — دین اگر باشد به کفرش هم ترازو می کنم
می کشم می زاهدا امّا چو نکه شستم دست و لب — خود پرستی را ندانم طاعتِ او می کنم

---

[1] ن ۱۰ = ساغر و پیمانهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = جرعه و پیمانهٔ ؛ ن ۸ = جرعهٔ پیمانهٔ [2] ن ۱۰ = بازی ده ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = بازیچهٔ [3] ن ۱۰، ۱۱ = همّت ای ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = همّتی [4] ن ۱، ۵، ۲، ۱۰، ۳۵ = آمد ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۲ = آید [5] ن ۱۱ = خاکِ گلخن ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = دستِ گلچین [6] ن ۱، ۵ = درغم ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = درکف ؛ ن ۱۱ = برکف [7] ن ۱ = بنِ مو ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = سرِ مو [8] این دو اشعار تنها در نسخهٔ دهم وجود دارد [9] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [10] ن ۲۹ = عافیت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = عاقبت .

Marfat.com

صیدِ[1] آہو می کند ہر کس کہ صیّاد است و من — صیدِ نازو عشوہ چشمانِ آہو می کنم
گل[1] مچین از بہرِ من رضوان تو گل می بو کہ من — شعلہ را از داغِ دل می چینم و بو می کنم
آرزوی زخمِ تیغش[2] نیست عرفی حدِّ من
لیک دایم مشقِ بوسِ دست و بازو می کنم

(۴)

خوشا جہان چو من از داغِ دل کباب شوم — زمانہ را کنم آباد اگر خراب شوم
بران[3] سرم کہ چنان آتشی برافروزم — کہ در میانۂ آن تا ابد کباب شوم
دہانِ شیشہ کشاد است[4] عشق و نزدیک است — کہ بی نیاز ز کیفیّتِ شراب شوم
چنان ز عشق مہیّای تربیت شدہ ام — کہ گر ز ذرّہ نظر یابم آفتاب شوم
رسم[5] بہ مقصد و عمدا نہ ایستم از ننگ — بہ ہر طرف کہ چو ہمّت گران رکاب شوم
چنین کہ فرصتِ عرفی عنان سبک گیر داست
بہ گردِ او نہ رسم گر ہمہ شتاب شوم

(۵)

تو[6] چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم — عجب معاملہ یی با تو دلربا[7] دارم
ازین کہ شکرِ جفا می کنم خجل نہ شوی — کہ حیلہ می کنم و چشم بر وفا دارم
صد آہ کردم و ہیچم امید نیست ولی — بہ نالہ یی کہ نہ کردم امیدہا دارم
تو تیغ در کفِ و من جان بہ دست حیرانم — کہ من بہ جانِ خود این دشمنی چرا دارم
ترا کلیدِ بہشت اندر آستینِ عطاست — ولی چہ سود کہ من طالعِ گدا دارم

(۶)

چو ن خیالت گذر آرد بہ درِ مسکنِ چشم — جوششِ نور بہم در شکند روزنِ چشم

---

[1] این دو اشعار تنہا در نسخۂ دہم وجود دارد [2] ن ۹ = حد جورش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = زخم تیغش ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ = زخم جورش [3] ن ۱۱ = بران شدم ؛ ن ۵۹، ۳۵ و دیگر نسخہا = بران سرم [4] ن ۲، ۸ = عشق است ؛ ن ۱، ۴ = و عشق نزدیک است [5] ن ۱، ۵۶ = زر رسم مقصد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = رسم بہ [6] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۳۵ یافتہ شد [7] ن ۱ = دبرا ؛ ن ۵، ۳۵ = دلربا۔

Marfat.com

مشتی سوزن[1] به دلم زان مژه تاریخته اند
گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهنِ چشم

در تماشاگهِ حسنِ تو به هنگام نثار
سر به پیشانیِ خورشید زند خرمنِ چشم

از دلم تا به درِ دیده صد آتشکده ساخت
گریهٔ شوق که گلخن شد ازان گلشنِ چشم

عرفی آن روز نه[2] بینم که بود بهرِ وداع
گریه را دست در آغوشِ دل و گردنِ چشم

(۷)

ما نقد راز جمله به غمّاز داده ایم
در دام هرچه آمده پرواز داده ایم

بعد از هزار شکوه به غم دل نهند خلق
ما خویش را تسلّی از آغاز داده ایم

از بانگِ طبل باز دلِ ما نه می رمد
ما کبکِ خود به چنگلِ شهباز داده ایم

مردم نهند در کفِ کوشش عنانِ خویش
ما دستِ خویش را به عنان باز داده ایم

ای وهم آبرو مده از کف که بارها
الزامِ[2] عقلِ وسوسه پرداز داده ایم

عرفی به دوست کامیِ دشمن صبور نیست
این مژده اش به طالعِ ناساز داده ایم

(۸)

ز روی جهل[3] به دفعِ گزندِ خویشتن ام
خرابِ داروی[4] نا سودمندِ خویشتن ام

ببین که کار چه خام است و عیب چون رسوا[5] است
که در معامله محتاجِ بندِ خویشتن ام

همین دلیل شقاوت[6] بسم که در عالم
تو صیدِ[7] پیشه و من در کمندِ خویشتن ام

به جام داروی بیهوشی افکنید که باز
خرابِ وسوسهٔ چون و چندِ خویشتن ام

مده رضای ثمر چیدنم به چندین شرم
که نا امید ز دستِ بلندِ خویشتن ام

به نوشخندکسان آبِ شرم می ریزند
منم که منفعل از زهرِ خندِ خویشتن ام

---

[1] ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = سوزن ؛ ن ۱، ۵ = آبی [2] ن ۱۰ = آرام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۳۵ = الزام
[3] ن ۲ = جهل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جهد ؛ ن ۱۰، ۲۸ = اصل [4] ن ۳، ۱۰، ۲۸ = داروی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوری [5] ن ۱۰ = سود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = رسوا [6] ن ۱۰ = شقاوت بسیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سعادت بسم ؛ ن ۳ = شفاعت بسی
[7] ن ۱، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = به بینم ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = نه بینم [8] ن ۱، ۵ = صید پرور ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = صید پیشه ۔

Marfat.com

به راهِ عشق عزیزم به چشمِ خویش چنان که سرمہ جوی زگردِ سمندِ خویشتن ام

گذشت عمر بہ مستی و کاہلی عرفی
خراب گشتۂ طبعِ لوندِ خویشتن ام

(۹)

صد شکر کز حلاوتِ مستی گذشته ایم وز ذوقِ هوشیاری و مستی گذشته ایم
ای خوشدلی مناز که ما از نشاطِ عمر در روزگارِ باده پرستی گذشته ایم
رازِ درونِ پرده ز بیرون ندیده لیک[1] دایم برین صحیفه بہ مستی گذشته ایم
در راهِ راست[2] گام بہ اندیشه[3] می نهیم از بسکه بر بلندی و پستی گذشته ایم

عرفی به رهروانِ عدم[4] جای ناز نیست
تا تو کلاه گوشه شکستی، گذشته ایم

(۱۰)

چو لاله گون شوی از باده در چمن مستم چو مشک بیز کنی طرّه در ختن مستم
دلِ برهمنم، از سایۂ صنم داغم دماغِ بلبلم از نکهتِ چمن مستم
نه شکلِ سبحه شناسم نه صورتِ محراب ز فکرِ دار و ز اندیشۂ رسن مستم
مگو که خرقۂ زنّار پوش پاره مکن که تیز دستم و از جامِ برهمن مستم
درِ معامله در بند و می فروش که من حریفِ خویشم[5] و از خونِ خویشتن[6] مستم
حیات و مرگِ[7] من ای خضرِ عشق پروردت نه در لباسِ تو مستم نه در کفن مستم
بہ ناله تیشۂ فرهاد گوید این دستان که از حلاوتِ بازوی کوه کن مستم

---

[1] ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۳، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = نوشته / ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ندیده [2] ن ۱۷ = دوست / همه نسخه‌های دیگر = راست
ن ۲، ۸، ۹ = اندازه / ن ۱، ۳، ۳، ۵، ۲۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = اندیشه [3] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = عدم جای ناز نیست
ن ۱۷ = قدم جای یار نیست [5] ن ۱۰ = خویشم. ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = عشقم [6] ن ۹ = جام / ن ۸ وغیره = خون [7] ن ۹ = مرگ / ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = موت.

Marfat.com

زبزمِ دوست چہ گویم[1]، کہ از قدح نوشاں، تہی پیالہ تر از من نہ بود و من مستم
بہشتیاں چہ شناسند مستیم عرفی
نہ از شرابِ طہور، از میِ سخن مستم

(۱۱)

ما تشنگی بہ دجلہ و جیحون نمی دہیم یک العطش بہ صد قدحِ خون نمی دہیم
آبِ حیات از لبِ ما می چکد ولی صد چشمہ زہر ہست کہ بیرون نمی دہیم
این بادہ خونِ حوصلۂ ما بہ خاک ریخت جای ترحّم است بہ مجنون نمی دہیم
شد رامِ تازیانۂ ما توسنِ جنون دیگر عنانِ فتنہ بگردون نمی دہیم
اہلِ زمانہ را ہوسِ آبِ خضر بس کس را خبر ز چاشنیِ خون نمی دہیم
بیدادی از طبیعتِ موزون بہ ما رسید کز بیم دل بہ قامتِ موزون نمی دہیم
دیوانگی[2] ست عرفی و معمورہ دشمنی
ویرانہ[3]یی بہ ملکِ فریدون نمی دہیم

(۱۲)

منم کہ بہرِ دل اسباب داغ می دزدم نسیمِ گلشنِ[4] غم در دماغ می دزدم
دراز دستیِ یاران گلی ندارد و من در آستین شکنم دست و باغ می دزدم
دمی کہ بر نفسِ گرمِ[5] اہلِ دل جوشم ہزار شعلہ ز دودِ چراغ می دزدم
ز بہرِ آنکہ چکانم بہ کامِ تشنہ لبان بہ آستینِ نمک[6] و خون ز داغ می دزدم
اگر[7] بہ وادیِ ایمن رسم وگرنہ کہ من ز گردِ بادیہ کحلِ[8] سُراع می دزدم

---

[1] ن ۱۰ = چہ گویم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۵ = کہ گوید [2] ن ۲، ۱۱، ۲۹ = دیوانہ ایست ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۲۵ = دیوانگی است ؛ ۵، ۱۵ = ویرانگی است [3] ن ۹، ۱۱ = ویرانہ را ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ویرانہ ای [4] ن ۳ = گلشنِ جان ، ن ۱، ۵، ۲۵ = گلشن و گل ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ = گلشنِ غم [5] ن ۶، ۹ = نفسِ اہل درد می جوشم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = نفس گرمِ اہل دل جوسم [6] ن ۹، ۲۹ = نمک خون داغ ؛ ن ۶، ۹ (اضافات) = نمک و خون داغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = نمک و خون ز داغ [7] ن ۹ = مگر ؛ ن ۹ (اضافات) = دگر ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ وغیرہ = اگر [8] ن ۱، ۵ = گرد ؛ ۲، ۸، ۱۰، ۲۵ وغیرہ = کحل

Marfat.com

نیم به فصلِ خزان عرفی از چمن نومید[1]
ترانه یی ز نواهای زاغ می دزدم

(۱۳)

بیا تا آبِ آتش طبع را در ساغر اندازیم
زبرقِ بادهٔ روشن ملایک را پر اندازیم

بنوشیم و تهِ ساغر[2] بر افشانیم بر گردون
وزآن[3] پس خرّم و خندان نظر بر دلبر اندازیم

تذروِ گلشنِ عشقیم کز آتش مزاجیها
بدوزخ بال بگشاییم و پر در کوثر اندازیم

هم آغوشِ سلامت[4] تا بکی باشیم در جولان
به دردی آشنا گردیم و تن در بستر اندازیم

نه از ما رهبری آید نه انصافی ز ما مردم
که بارِ زحمتِ خود را ز دوش رهبر اندازیم

تعلق نگسلد آسان، خوش آن طوفان که بگذارد[5]
که رخت افگندن از موجی به موجِ دیگر اندازیم

ز شانِ محتسب بینم که در جنّت طمع دارد
که جام و شیشه را از بیمِ او در کوثر اندازیم

دو بالا برکشیم از دل سرودِ صوفی آشوبی
وگر نارس فتد، عمّامه را بر اختر اندازیم

(۱۴)

گیرم[6] از بزم وصالش غیر را بیرون کنم
این که آن مه راه دارد در دلِ او چون کنم

رخ مپوش ای بی مروّت کی بود ممکن که من
حسرتِ عمری[8] به یک دیدن ز دل بیرون کنم

بایدم از حالتِ خود بی نهایت بازگشت
در محبّت تا گذر بر وادیِ مجنون کنم

تا شوم بی هوش و یکدم وارهم از دردِ دل
آرزوی گفتگوی آن لبِ میگون کنم

تا بدانم چیست راحت کاشکی دردِ ترا
می توانستم که یک ساعت ز دل بیرون کنم

مردم از جورِ فلک عرفی نمی دانم چه سان
کینهٔ خود را برون از سینهٔ گردون کنم

---

[1] ن ۶، ۹ = فارغ ؛ ن ۸، ۳۶ = بی فیض ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = نومید [2] ن ۲، ۲۹، ۳۵ = ساغر ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = روان آیم و این آینه در خاکستر ؛ ن ۲، ۷، ۲۹ = دزان پس خرم و خندان نظر بر دلبر اندازیم [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = روان آیم و این آینه در خاکستر ؛ ن ۲، ۷، ۲۹ = دزان پس خرم و خندان نظر بر دلبر اندازیم [4] ن ۲، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت ؛ ن ۱، ۵ = ملامت [5] ن ۱، ۵، ۳۵ = خوش ؛ ن ۲، ۷، ۲۹ = خود [6] این غزل در نسخهای ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [7] ن ۸ = رشکِ آن ؛ ن ۱، ۳۵ = اینکه آن ؛ ن ۵ = اینکه او [8] ن ۸ = رفتن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عمری.

Marfat.com

(۱۵)

عزتی[1] کو کہ برش چون گلہ آغاز کنم
او کند آشتی انگیزی و من ناز کنم

وقتِ شیون شدہ است ای کہ بہ عیشم طلبی
یک نفس باش کہ آہنگِ طرب ساز کنم

گر نہ در آشتیت مصلحتی نیست، چرا
دل بر این نیست کہ پیشت گلہ آغاز کنم

مہربانی بہ تو آموختم ای گل، اکنون
جای آن است اگر دعویِ اعجاز کنم

تا نگاہی کہ برو بودہ نیفتد بہ کسی
چشم ازو بندم و بر مجلسیان باز کنم

عرفی این[2] شیوہ نکونیست، فرو بندم[3] لب
چند ہر جا گلہ از طالعِ ناساز کنم

(۱۶)

گر[4] نہان دارم غمش در سینہ جان می سوزدم
در بگویم کز کہ می سوزم، زبان می سوزدم

چند گویی پیش ازین این آتشت در جان نبود
پیش ازین می ساختم[6] گر این زمان می سوزدم

ای کہ منعم می کنی از گریہ در عشقِ بتان
این نہ دامان و گریبان است، جان می سوزدم

آہ ازین حالی[5] کہ باید شعلہ یی ظاہر شود
تا کند باور کہ جانِ ناتوان می سوزدم

ہر گہ آید بر زبانم پیشِ عرفی نامِ دل
می کشد آہی کہ مغزِ استخوان می سوزدم

(۱۷)

دوش[7] جامی از کفِ رعنا غزالی داشتم
گریہ ناک و مست بودم، طرفہ حالی داشتم

طعنۂ بالانشینان رشکِ دشمن، جورِ دوست
چشم بد دور این چنین بزمِ وصالی[8] داشتم

من نہ دانم بود مجنون یا نمی دانم کہ من
پیش ازین بر صفحۂ ہستی مثالی داشتم

این چنین معلوم شد کز کشتنم برگشتہ یار
این اثر داد آنکہ بی موجب ملالی داشتم

---

[1] تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ہست [2] ن ۸ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = این [3] ن ۸ = فرو بستم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = فرو بندم
[4] ن ۸ = می ساخت با من ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می ساختم گر [5] ن ۵ = حالی ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = خامی [6] ن ۱ = بزمی و حالی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بزمِ وصالی [7] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شدند۔

Marfat.com

راست میگویی که بیدردیست عرفی زیستن
لیک بهرِ کشتنِ خود کی مجالی داشتم

(۱۸)

مکن[1] بیهوده گرمی کز غمت پرخون دلی دارم — منه دام فریب اکنون که مرغِ بسملی دارم
به اندک شیوه یی این مرغِ دل در دام می افتد — فریب آماده کمتر کن که صیدِ غافلی دارم
ببین آرایشِ تابوتم از دنبالهٔ محمل — تماشا کن که من هم خوش مزیّن محملی دارم
فشانم تخمِ راحت در دل و خارِ بلا روید — مبادا آفتی یارب چه خوش آب و گلی دارم
میا فردا به یادم ای حجابِ ناکسی تا من — شهیدان را دهم حسرت که چون او قاتلی دارم
زناز آمیز دیدنها دلِ یک شهر خون کردی — نگاهی کن چه استغناست این من هم دلی دارم

تو با عرفی به بزمِ عیش و با صد درد و حسرت من
به کنجی رفته و خوش گریهٔ بی حاصلی دارم

(۱۹)

دلِ[1] مرهم[2] طلب را نیشها بر ریش می خواهم — هوسناکم تغافلهای بیش از بیش می خواهم
بر افتد ریشهٔ آسودگی یکباره تا از دل — به شغل[3] از کاوکاو غمزه یی صد نیش می خواهم
چه تشویشم دهی ای دل غمِ یار از کجا آمد — دگر هم بوده باشد بهرِ[4] جانِ خویش می خواهم
محبت از غمت سیرم نسازد آه چون سازم — حریفِ محنت انگیزی ازو در پیش می خواهم
به ناکامی فتادم وین بود یک شمّه زان غمها — که در عشقِ تو بر جانِ بلا اندیش می خواهم

به تکلیفِ وفا هر لحظه تشویشش دهم عرفی
نمی دانم چه از نامهربانِ خویش می خواهم

(۲۰)

دردِ[5] تو به این صبر نهفتن نه توانم — وز رشک بخود رازِ تو گفتن نه توانم

---

[1] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵، ۳۵ = مرهم طلب ؛ ن ۸ = محنت طلب [3] ن ۵ = بشغل از کاوکاوِ غمزه ؛ ن ۳۵ = بشکلِ کاوکاو از غمزه [4] ن ۵ = مهر ؛ ن ۳۵ = بهر [5] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

Marfat.com

آه این چه سوال است که دل را به که دادی — این گوهرِ رازیست که سفتن نه توانم
صد شکوه ازو دارم وچون باز کنم لب — پیش نظرم آید و گفتن نه توانم
فریاد که پژمرده شد از صحبتِ آن گل — وز غصّه بسیار شکفتن نه توانم

عرفی نتوان رُفت غبارِ غمش از دل
گردیست درین خانه که رُفتن نتوانم

(۲۱)

چند[1] مستِ گریه بی آن سروِ ناز از خود روم — گر به ناک آیم به هوش و نوحه ساز از خود روم
سوزم از غیرت که غیرم سر بگیرد در کنار — چون ز شوقِ روی آن دشمن نواز از خود روم
بزمِ عیش یاری آید به یادم زان سبب — هر گهم آید بگوش آوازِ ساز از خود روم
مدّعا هرگز نشد معلومِ یار از بس که من — از هجومِ گریه در عرضِ نیاز از خود روم
من که روزِ محشر از این بی خودی آیم به هوش — کی به هوش آیم چو از شوقِ تو باز از خود روم
مست گردد هر که بر زانوی خود ماند سرم — چون به یادِ آن دو چشمِ عشوه ساز از خود روم

(۲۲)

ز بسکه تشنه لبِ نیستیِ خویشتنم — اگر به چشمهٔ حیوان درم که در کفنم
ربودهٔ گل و خارِ زمانه ام لیکن — گمان به خویش ندارم که مرغِ این چمنم
اگر به طاعتِ ظاهر مقصّرم بیتی — به بتگری[2] نه دهی شهرتم که بت شکنم
کسی که چاکِ دل از چاکِ جامه نشناسد — حرام باد نگاهش به چاکِ پیرهنم
قضا به خنده ز بانم ز شکوه بست ولی — چو سر به جیب کشم با دو کون در سخنم
برای تربیتِ روح بگسلم از طبع — ولی گهی که بدانم[3] کدام از دو[4] منم

مگو که ناله بگوشِ که می زنی عرفی
که عندلیبِ گلستانِ ذوقِ خویشتنم

---

[1] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وجود دارد [2] ن ۱، ۵ = بیاد ؛ ن ۵، ۸ = گوش [3] ن ۸ = روم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درم [4] ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = به بتگری ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = به نیکوئی [5] ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = بدانم ؛ ن ۸ = بدام [6] ن ۲ = تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دو ۔

Marfat.com

(۲۳)

رفتیم و با غمت دلِ محزون گذاشتیم — جان را به صید گاهِ تو در خون گذاشتیم
رفتیم دل رمیده و شبدیزِ غیر[1] را — با شوقِ[2] همعنانیِ[3] گلگون گذاشتیم
رفتیم توبه کرده ز میخانهٔ مراد — میلِ قدح به آن لبِ میگون گذاشتیم
رفتیم و هر چه بود ز محنت سرای دل — غیر از متاعِ شوقِ تو بیرون گذاشتیم
رفتیم و در زمانه ز غمنامه های تو — منسوخ نامهٔ غمِ مجنون گذاشتیم
رفتیم و انتقامِ ستمهای غیر را — با عادتِ طبیعتِ گردون گذاشتیم

رفتیم عرفی از چمنِ وصل ناامید
در دل هوای آن قدِ موزون گذاشتیم

(۲۴)

نمودی[4] روی گرم، از انفعال افروختی بازم — فکندی درمیانِ آتشی و سوختی بازم
گرفتی پیشِ رو آیینه و حیرانِ خود گشتی — تماشای جمالِ خویشتن آموختی بازم
چو صورت تکیه بر دیوارِ حیرت عمرها نم — که محکم بر وی از تیرِ نگاهی دوختی بازم
چو از شرمِ نگاهم پیش غیر افروخت پنهانی — نگاهی کردی و پیش از حیا افروختی بازم

مکن حفظِ نظر عرفی ز زهر آلوده مژگانش
تماشا کن که نشتر را به دل اندوختی بازم

(۲۵)

تا چند[4] به جان و دلِ شرمنده بگریم — بر مرده کنم شیون و بر زنده بگریم
عمرم به عبث می رود ای اشک مدد کن — تا در غمِ این گوهرِ ارزنده بگریم
تا چند کسی بهره خندد به دلِ جمع — یک ره به خیالاتِ پراکنده بگریم
رحمم به کسی نیست از آن بستهٔ دردم — آزاد شوم گر به غمِ بنده بگریم

---

[1] ن ۲، ۸، ۲۹ = عمر؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = غیر [2] ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = شوق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ذوق
ن ۹ = بی عنانی؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ وغیره = همعنانی [3] این غزل تنها در ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

ای کعبہ رہم دہ بہ درِ خویش کہ از دیر باز آیم و در پیش سرافگندہ بگریم
تا شادی و غم را گزران یافتم از دہر بر گریہ زنم خندہ و بر خندہ بگریم
فردا کہ زہم باز کنم نامۂ عرفی
دانی چہ کنم ؟ نادم و شرمندہ بگریم

(۲۶)

از شش جہتم شکوہ زند موج و خموشم در زہر زنم غوطہ، ولی چشمۂ نوشم
سر تا بقدم عیبم و از دوستیِ خویش عیبی نہ شناسم کہ بر آن[1] پردہ بہ پوشم[2]
بر خلق بخوانم رقمِ[3] ناصیۂ خویش تا جملہ بدانند کہ من بیہدہ کوشم
تذ دیر خرم بہرِ دو عالم بہ وکالت ہر گاہ کہ در کوی ریا زہد فروشم
چون گفت و نمودست ہمہ جلوہ[4] و حرفم چون دید و شنودست نہ چشم است نہ گوشم
تا فتنۂ فردای قیامت بشناسی ای مغبچہ امروز نشین بر سرِ دوشم
از دردکشان شو کہ منِ غمزدہ عرفی
تا بودم از ان جمع نہ غم بود نہ ہوشم

(۲۷)

چہ[5] کنی سعی کہ از کوی تو دلشاد روم نہ ازین کوی روم چون ز غم آزاد روم
ای کہ پربستہ بہ کشتن بری آزادم کن تا بہ بینی کہ بہ رغبت سوی جلّاد روم
گر ز عالم روم آہنگ وداعت نہ کنم آن زمان جای وداع است کت از یاد روم
گر تو مانع شوی از گریہ[6] مرا در دلِ تنگ آنقدر نالہ کنم جمع کہ برباد روم

(۲۸)

تو مہل کنہ درت آشفتہ و گریان[7] بروم ورنہ من خود ہمہ عیشم چو پریشان بروم

---

[1] ن ۱، ۹ = ازان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = برآن [2] ن ۱ = بپوشم ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ = بپوشم [3] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = عمل ؛ ن ۳۵، ۳۶ = رقم [4] ن ۸ = جلوۂ حرفم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = جلوہ و حرفم [5] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد [6] ن ۳۵ = نالہ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گریہ [7] ن ۸، ۳۵ = حیران ؛ ن ۱، ۵ = گریان۔

Marfat.com

آورد شرمِ تہی مایگیم بر درِ کفر — ہرگہ از شوق بہ دریوزۂ ایمان بروم
سر نوشتم بہ دمِ نزع صنم گو دارد — ورنہ من بر سرِ آنم کہ مسلمان بروم
بی تماشا نہ کنم صبر، رُخم بنماید — یا دلم باز دہد تا بہ گلستان بروم

نیستم قوّتِ پا عرفی و از بوالہوسی
در سرم ہست کہ تا ملکِ سلیمان بروم

(۲۹)

عشق اگر حکم کند کز سرِ جان برخیزم — ہمچو عرفی نہ ہمہ مردانِ جہان برخیزم
در قیامت ہمہ خیزند سراسیمہ ولی — من کہ افگندۂ عشقم نہ چنان برخیزم
در میانِ من و معشوق دگر حایل نیست — نگران افتم[1] و میرم، نگران برخیزم
ای کہ افگندیم از پای بگو در قدمت — ہمہ تن خاک شوم با ہمہ جان برخیزم
شرمم از نسبتِ اکسیرِ وفا باداگر — انچہ افتادہ ام از پای ہمان برخیزم
من کہ بیداریم از خوابِ تہی مایہ تراست — مصلحت نیست کہ از خوابِ گران برخیزم

کی بہ افسانۂ واعظ ردم از جا عرفی
مطرب ار چنگ[2] زند رقص کنان برخیزم

(۳۰)

می آیم و عالم سیہ از فوجِ گناہم — ای آتشِ دوزخ بگریز از سرِ راہم
آن باغِ مرادم کہ گہ جلوہ فروشی — طوبی بہ تماشا طلبد شاخِ گیاہم
ہر جا کہ یکی سجدہ برم آید و گردد — صدقِ ابدی گردِ سرِ ناصیہ گاہم
ساقی قدری کمتر ازین حوصلہ تنگ است — بیم است کہ فریاد کند شوکت و جاہم
نازم رہِ آن دیرِ فریبندہ کہ ہر گام — آید ملکی مغبچہ بر دوش بہ راہم

---

[1] ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۵ = نگران افتم و میرم ؛ ن ۳، ۱۷ = نگرام رفتم و میرم ؛ ن ۱، ۵ = نگران میرم و افتم [2] ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۶ = چنگ زند ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نالہ کشد۔

Marfat.com

(۳۱)

ما دل به جان خریده و بر باد داده ایم
مرغِ حرم گرفته به صیّاد داده ایم

بی طالع ست صیدِ[1] شهادت وگرنه ما
صد تیغِ زهر داده به جلّاد داده ایم

سهل است بی[2] نفس دل اگر رفت سوی دوست
ما مرغِ کشته را طیران یاد داده ایم

سرمایهٔ متاعِ محبت به دستِ ماست
زین تیشه یک تراش به فرهاد داده ایم

عرفی، برو، جواهرِ معنی مجو، که ما
گنجِ نفس تمام به فریاد داده ایم

(۳۲)

ما گریبانِ دل از گلهای غم پُر کرده ایم
از شرابِ تلخ کامی جامِ جم پُر کرده ایم

کو[3] میِ تلخی پرستی؟ کز شرابِ زهرخند
شیشهٔ بزمِ مسیح و جامِ جم پُر کرده ایم

مژده باد ای دل نثارِ کام را آماده باش
کز گلِ پژمردگی دامانِ غم پُر کرده ایم

نالهٔ ناقوس را در خون مکش زاهد، که ما
گوش از لبیک لبیکِ حرم پُر کرده ایم

هیچ ازین خجلت[4] نمی میرم که از بازارِ فیض
اهلِ دل جیبِ مراد و کاسهٔ شکم پُر کرده ایم

تیغ و سر بر کف بسوی عشق رفتم، گفت رو
کز شهیدان عافیت زارِ عدم پُر کرده ایم

خوش بر آ عرفی[5] زمانی با الم خاموش باش
کز هجومِ نالهٔ باز اِرِ الم پُر کرده ایم

(۳۳)

لبش[6] در گفتگو و من تمنایی دگر دارم
زمین را بوسم اما چشم بر جایی دگر دارم

گرم[7] گاهِ تأمل باز نشناسی عجب نبود
که من در حالتِ اندیشه سیمایی دگر دارم

---

[1] ن ۸ = صید؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سدِّ؛ [2] ن ۲، ۸ = با نفس؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بی نفس؛ ن ۹، ۲۹ = با قفس [3] این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۳۵ یافت شد [4] ن ۹ = حسرت نمی سوازیم کز؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خجلت نمی میرم که از؛ ن ۲ = حسرت نمیدانم که از [5] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خوش بر آ عرفی زمانی با الم خاموش باش؛ ن ۲ = خویش را عرفی زمان خوشدلی خاموش دار [6] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = گرم گاهِ تأمل باز نشناسی عجب نبود؛ ن ۱، ۵ وغیره = گران بارم تأمل کن که نشناسی عجب نبود۔

Marfat.com

شہادت را نیالائیم[1] بہ افسونِ حیاتِ کس — کہ در ہر گوشۂ بازار سودایی دگر دارم
بہ یوسف می خرم در مصرِ[2] ہمّت جنسِ خوبی را — زلیخا رای دیگر داشت من رایی دگر دارم

چو در دریای عشق اندازمت ساحل مجو عرفی
کہ من در سینۂ ہر قطرہ دریایی دگر دارم

(۳۴)

ما[3] سنگِ سپہریم و کلاہی نشکستیم — سر لشکرِ فتحیم و سپاہی نشکستیم
صد نخل نشاندیم و پیِ گوشۂ دستار — از طرفِ چمن شاخِ گیاہی نشکستیم
صد رہ بشکستیم سر از سنگِ جنون لیک — یک رہ بغلط طرفِ کلاہی نشکستیم
از میکدہ بردیم دو صد شیشۂ[4] دل[5] بر سرِ راہی — یک شیشۂ[6] دل بر سرِ راہی نشکستیم
ہرگز ہوسِ روی تو نگذشت بخاطر — کز بیمِ تو دزدیدہ نگاہی نشکستیم

یک رہ بجمالِ تو نہ دیدیم کہ در دل
عرفی صفت از بیمِ تو آہی نشکستیم

(۳۵)

صد دل برایِ شوق بمحمل نشاندہ ایم — صد آرزو بہ پہلوی ہر دل نشاندہ ایم
دستِ[7] امید بر لبِ جان باد بستہ ایم — تا تشنگی بزہرِ ہلاہل نشاندہ ایم
گامی نہادہ ایم برون گر ز کوی عشق — غمہای خانہ زاد بہ محمل نشاندہ ایم
خواہد[8] فشاند ہم نفسِ واپسینِ ما — گردی کہ ما بہ دامنِ قاتل نشاندہ ایم

---

[1] نہ پالایم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = نیالایم [2] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = در مصرِ ہمّت جنسِ خوبی را ؛ ن ۱، ۵ = در مصرِ خوبی جنسِ ہمت را
[3] ن ۹ = ہرگز دلِ کس را بہ گناہی نہ شکستیم } وز بہرِ جزا طرفِ کلاہی نہ شکستیم
ن ۱۱ = ہرگز دلِ کس را بہ گیاہی نہ شکستیم
ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ماسنگِ سپہریم و کلاہی نہ شکستیم سر لشکرِ فتحیم و سپاہی نہ شکستیم
[4] ن ۲، ۸ = مسجد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = کعبہ [5] ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = شیشہ دلی ؛ ن ۱، ۵ = شیشۂ دل [6] این شعر فقط در نسخۂ نسیزدہم یافتہ شد [7] ن ۱۳ = خواہم نشاندہم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خواہد فشاندہم۔

Marfat.com

شیرین[1] نکرده ایم لب از چاشنیِ عیش ماتشنگی بزهرِ هلاهل نشانده ایم

عرفی ندیم[2] عافیتی، بزمِ ما مجوی
کاینجا تمام زخمی و بسمل نشانده ایم

(۳۶)

بدین[3] دلیل که از بختِ خویش پُر حذرم درست شد که من از بختِ خود ضعیف ترم
معاشران هنرم را به عیب جلوه دهند بدین وسیله در آفاق نیشتر اثرم
گرم خمارِ شکستی زمی، منه منّت که از خمارِ دگر تازه گشت درد سرم
هنوز در تهِ پایم[4] شکوهِ عرش کم است اگرچه ساعقهٔ عشق[5] سوخت بال و پرم
توای که همدمِ ایّامِ عشرتی، مگریز که در زمانِ مصیبت ازان شگفته ترم
خرابِ آن لبِ لعلم که از تبسّمِ او هزار غنچهٔ آتش شگفته از جگرم
زبسکه حسنِ وی افزون شود بهر دیدن گمان برم که به دیگر جمال می نگرم
بر آن سرم[6] که بوجهی سفر کنم من بعد که زاد و راحله طرفی نه بندد از سفرم

چنان ز پای فتادم براهِ دل عرفی
که توتیای فلک شد غبارِ ره گذرم[7]

(۳۷)

در[8] چمن عشوه کنان گفت گلی خوشبویم عندلیبی؟ به خموشی منگر بر رویم
گفتم از بادِ خزانی چه خبر، گفت که من گوش بر نغمهٔ مرغانِ خوش آمد گویم
گفتم از واقعهٔ خویش نوایی بزنم گفت اگر طنز نه باشد که نه بس خوشخویم
گفتم این شیوهٔ حسنست ولی شیوهٔ[9] حسن می تواند که کشد نیلِ خطا بر رویم

---

[1] این بیت تنها در ن ۱۲، ۱۷ بنظر در آمد [2] ن ۱، ۵، ۱۳، ۳۵ = ندیم عافیتی ؛ ن ۸ = عافیت از [3] ن ۱ = بدان ؛ ن ۲، ۵، ۱۲ = بدین [4] ن ۲ = بالم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پایم [5] ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۵ = عرش ؛ ن ۲۵، ۳۶ = عشق [6] ن ۲ = سزم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سرم [7] این غزل ها تنها در ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شدند [8] ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = عندلیبی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ای غزلخوان [9] ن ۲ = گفت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفتم. [10] ن ۳۵ = شوخیِ ؛ ن ۱، ۵ = شیوهٔ -

Marfat.com

باری این واقعه بشنو که زنا گفتنِ آن
روز و شب حاملهٔ درد بود هر مویم

سخت معذورم و این قصه دراز است ولی
به یکی زمزمه طومار فرو می شویم

اوّلم آیینه صیقل زده می باید[1] و من
حسنِ خود نز آیینه اوّل به عبث می جویم

گل پریشان شد ازین طنز ولی خندان گفت
طی کن ای بی ادب این راه که من[2] می پویم

گفتم اکنون[3] که تویی پیش رو از پی خندان
پویم این راه که فرسوده شود زانویم

عرفی این زمزمه باطل نه شماری دریاب
که ز همدردیِ احباب سخن می گویم

(۳۸)

از[4] روزگار سخت جگر خسته می روم
امّا خوشم که عهدِ تو نشکسته می روم

بس شاکر و شکفته روان می شوم ولی
معلوم می شود که جگر خسته[5] می روم

رستم به تیغ و خود و زره شد بخنگِ خصم
من سر برهنه، دست به بر بسته می روم

بازم طلب به صلح مشو کو کسی شفیع
این هم شفاعتیست که آهسته می روم

آمد خزان و برگ و برِ باغِ عیش ریخت[6]
من خود کنون به بستنِ گلدسته می روم

رنجیده می روم من و کس نیست باخبر
با آنکه بی تواضع و نشسته می روم

زنجیرِ حرص و آز به پا می کشم ولی[7]
خود را دهم فریب که وارسته می روم

عرفی اگر ز کعبه و بتخانه شد چه شد
من هم ز دامِ شید و ریا جسته[8] می روم

(۳۹)

چنان[8] دل تنگم از عشق و بجایی نیست آهنگم
که می گیرد دلم از صحبتِ خود بسکه دل تنگم

---

[1] ن ۱، ۲ = می آید؛ ن ۵، ۳۵ = می باید [2] ن ۲ = این راه که من؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = این ره که منش [3] ن ۵، ۳۵ = ار زانکه؛ ن ۲ = اکنون که [4] این غزل فقط در نسخ ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱۷، ۳۵ = جگر؛ ۳، ۱۵، ۵ = دل [6] ن ۳، ۱۷، ۳۵ = باغ عیش؛ ن ۱، ۵ = عیش باغ [7] این اشعار فقط در نسخهٔ سوم یافته شد [8] این سه شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ـ [9] در ن ۲ "خسته" است.

Marfat.com

زروی زردِ من شرمت نیامدای گلِ حنا
مرا گفتی دو روی[1] و بیوفا پیداست از رنگم

زمانی با منِ بیچاره در بزمی نمی گنجی
ندانم جانِ من چون کرده ای جا در دلِ تنگم

(۴۰)

سایه[2] کن بر سرِ ما تات دعایی بکنیم
امتحانِ اثرِ ظلِّ همایی بکنیم

عهد بستیم که از جور نه نالیم، ای صبر
همّتی کن که بدین عهد وفایی بکنیم

تو به یک جو نخری صد ارنی گوی، ولی
پرده بگشا که تماشای لقایی بکنیم

گرچه دانیم کزین پرده جوابی نرسد
بگشاییم لبِ شوق و ندایی بکنیم

عمرها شد که سرِ عفوِ خطایی دارد
ما هم از بهرِ دلِ دوست خطایی بکنیم

کاروان دور و قدم ریش و بیابان در پیش
نفسی گوش برآوازِ درایی بکنیم

جامِ لبریز بنوشیم که تا زیم دلیر
برصفِ صومعه داران و غزایی بکنیم

طلبِ قرب چه اندیشهٔ خام است که ما
نتوانیم که تحصیلِ رضایی بکنیم

بگشا برقع و بنمای گلستانِ بهشت[3]
تا دران تازه چمن کسبِ هوایی بکنیم

(۴۱)

فزاید[4] وصل ذوقِ گریه و غیرت خورد جانم
که غیر این شیوه آموزد مبادا چشم گریانم

مبادا ای ملک پای تو هم لغزد، همان بهتر
که گاهِ جلوهٔ حسنش نگیری[5] دستِ ایمانم

گل افشانی و من حاشا مزارِ پختگان[6] باید
که خاکِ حسرت آلودِ شهیدان بر سر افشانم

ز بوی جامهٔ یوسف دماغم کی شود راضی
که مستغنی ز بوی یاسمین و باغِ کنعانم

همانا شبنم افشان ست گل برگش که هر ساعت
گلابی می فشاند آرزو بر جامهٔ جانم

نه از تابِ خدنگِ او، نخون زین گونه می غلطم
ازان غلطم که هر ساعت خلد در سینه پیکانم

(۴۲)

---

[1] ن ۸، ۳۵ = رنگ ؛ ن ۱، ۵ = روی [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [3] ن ۸ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بهشت [4] ن ۵، ۳۵ = نگیری ؛ ن ۱، ۸ = بگیری [5] ن ۸ = کشتگان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پختگان [6] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

گهم[1] لطفِ تو دارد منفعل گه طالعِ خویشم
که می‌شوید به آتش گریمت خونابه از ریشم

خیالِ آن صنم را تا سحر شبها کنم سجده
منم آن نامسلمان را برهمن این بود کیشم

مدام اندیشه‌های واژگون کارم کند مشکل
دگر محتاجِ تدبیر است کارم تا چه اندیشم

ندانم چیست این حالت مرا با آن صنم چون من
به اسبابِ ملامت صد جهان از عشق در پیشم

منم آن پای تا سر داغ[2] و زخم از آتشین رویی
که الماسِ ملامت نام دارد و مرهمِ ریشم

(۴۳)

می[3] زنی تیغ دمادم که شوم کشته ولی
می دهد لذّتِ هر زخمِ تو جانی دگرم

همه را چشم به وصل ست و مرا برغمِ او
تیغ بردار که من دل نگرانی دگرم

باغمت نیست مرا در دو جهان گنجانی
که من از محنت واندوه جهانی[4] دگرم

ناوکِ آهِ من و نالهٔ عرفی نه یک است
پُرحذر باش که من سخت کمانی دگرم

(۴۴)

شمعِ[5] دل را باز سرگرمِ محبّت ساختم
یک نگه را مایهٔ صد در دو حسرت ساختم

بسکه سوزِ عشقِ من در هر دلی تاثیر کرد
عالمی را گرمِ سودای محبّت ساختم

گر نه می‌سوزد دلت برمن که در خون می‌طپم
دور نبود زانکه با این درد و محنت ساختم

(۴۵)

به[5] این حسرت عجب دارم که یک بار دگر میرم
اگر صد بار گردم زنده و دیگر ز سر میرم

مران از کوی خویشم جانِ من در حالتِ مردن
پس از عمری روا نبود که در جای دگر میرم

دمِ آخر سرم بر زانوی خود ماند و می‌ترسم
که بگشایم به رویش چشم و در اوّل نظر میرم

به این حسرت که من مردم که مردِ ای دوستان هرگز
که یار آید به خونریزِ من و من پیشتر میرم

---

[1] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد که ن ۱ = داغِ زخمِ آتشین؛ ن ۵ = داغ و زخمِ آتش
ن ۳۵ = داغ و زخم از آتشین که این چهار شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافته شد که ن ۱، ۵ = جهانی؛ ن ۸ = ج
[5] این غزلها تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۷، ۳۵ یافته شد که ن ۵ = می‌طپد؛ ن ۱ = می‌طپید؛ ن ۸، ۳۵ = می‌طپم

Marfat.com

ندارم[1] پای رفتن سوی شان پروانه رامانم — که اندر اشتیاقِ شمعِ خود بی بال و پر میرم

قدم در راهِ امّیدِ وصالش می نهم عرفی
چو میرم بہ کہ در اثنای راہِ این سفر میرم

(۴۶)

نہ[2] از مشغولی نظّارۂ روی تو خاموشم — که از حیرت شد آیینِ سخن گفتن فراموشم
ہجومِ غیرتم سازد بہ خونِ خویشتن تشنہ — تصوّر چون کنم برخود کہ دست افکند بر دوشم
بجای حرف چون آتش ببارد از زبانِ من — کہ سوزِ رشکِ غیری ہر نفس آوردہ در جوشم
مباد از ذوقِ دردِ چاشنی بخشت شوم غافل — مسازای مستِ حسن از شیوۂ مستانہ بیہوشم
اگر دستِ تو بر دوشم بود ذوق آن چنان نبود — کہ باشد پای تابوتِ رقیبی بر سرِ دوشم

پی سرگوشی آمد پیش و عرفی مرد از غیرت
کہ باز آن بی وفا حرفِ کہ خواہد گفت در گوشم

(۴۷)

بہ[3] شرح غم نفس را نیش[5] کردیم — درونِ عافیت را ریش کردیم
طمع بردیم چندان بر درِ عشق — کہ از درد و غمش درویش کردیم
بہ[6] جنّت رفتنِ با عیب مشمار — کہ[7] اوّل درد و غم را پیش کردیم
جنون با ما نکرد این تیغ بازی — کہ ما با عقلِ دور اندیش کردیم

اگر خواریم عرفی جرمِ[8] او نیست
تحمّلہای بیش از بیش کردیم

---

[1] این بیت تنہا در نسخۂ ۱، ۵ یافتہ شد [2] این غزل تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافتہ شد [3] ن ۵ = بر ؛ ن ۱، ۸، ۲۵ = در [4] ن ۲، ۱۲ = شمع غم ؛ ن ۱، ۵؛ ۸ = شرحِ غم [5] ن ۹ = ریش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نیش [6] ن ۲، ۸، ۹ = اگر رفتیم در جنّت مکن عیب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بجنّت رفتنِ با عیب مشمار [7] ن ۸ = کز ؛ ن ۲ = از ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۵ = کہ [8] ن ۸ = کس نیست ؛ ن ۹ = این است ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = او نیست۔

Marfat.com

(۴۸)

بدردِ[1] عشق پیمان تازه کردیم — کهن ریش از نمکدان تازه کردیم
ز تسبیحِ[2] ریا در کفر بودیم — صنم گفتیم و ایمان تازه کردیم
ازین شبنم که دریا خیزِ اشک است — جهان را رسمِ طوفان تازه کردیم
شهیدِ یاس کردیم آرزو را — به مرگش عیدِ قربان تازه کردیم
مگس را نوش لب کردیم یعنی — به زهرِ غم لبِ جان تازه کردیم

(۴۹)

خوش[1] آن که عشق فروزد به نورِ فتنه چراغم — بسازد از کفنِ کشتگان فتیلهٔ داغم
ندارد آتشم آن شعله یی که داشت ولیکن — اگر کسی گهرش گم شود هنوز چراغم
یگانه بلبلِ باغِ محبتم که ز جنت — نسیمِ گل به ادب می رود[2] ز کشتِ دماغم

(۵۰)

منم[1] که بر جگرِ خسته داغ می چینم — گلِ بهشتِ غمت از دماغ می چینم
دمی که بر نفسِ گرمِ اهلِ دل جوشم — هزار شعله ز دودِ چراغ می چینم
ز بهرِ آنکه فشارم به کامِ تشنه لبان — به آستینِ نمکِ خونِ داغ می چینم
ز من فراغتِ فردوس دور باد که من — بساطِ ماتمیان بر فراغ می چینم

(۵۱)

هر چه با او گویم از مردم دگرگون بشنوم — باز حرفی گفته ام امروز تا چون بشنوم
واعظا درماندهٔ وسواسِ عشقم دم مزن — گر توانم نکته یی زان لعلِ میگون بشنوم
تشنهٔ[1] غم بودم اما[2] شاد گردم هر کجا — از لبِ غم دیدگان[3] دشنامِ گردون بشنوم

---

۱ این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۲ ن ۱، ۵، ۳۵ = تسبیح دریا ؛ ن ۸ = تسبیحِ ریا ۳ ن ۵، ۸، ۳۵ = می برد ؛ ن ۱ = می رود ۴ این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد ۵ ن ۲ = بسته ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۸، ۷، ۳۵ = تشنه ۶ ن ۸، ۹ = اکنون ؛ ن ۱، ۵ = اما ۷ ن ۲ = غم دیده یی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = غم دیدگان.

Marfat.com

گر شنفتن گیرم و گفتن گذارم، زیر کم — ور بگویم خود بران باشم که افزون بشنوم
غافلم دارد جنون از حالِ خود، بگشا[1] نقاب — کز زبانِ حسنِ لیلیٰ حالِ مجنون بشنوم
سوزم از غم کان چرا از جانِ عرفی برنخاست
آهِ پُر دردی که از دلهای محزون[2] بشنوم

(۵۲)

ما لذّتِ فقریم، سخنها نشناسیم — ناسوریِ زخمیم، شفا را نشناسیم
ما طایرِ قدسیم سرا سیمه درین دهر — کیفیّتِ این آب و هوا را نشناسیم
مهرِ لبِ ما نشکند[3] آشوب بهاران[4] — امرغِ ملولیم[5]، نوا را نشناسیم
مستیم و نداریم دلِ عافیت اندیش — ما کشمکشِ روزِ جزا را نشناسیم
در معرکهٔ شیر دلان عمر بسر شد — زان چهره شناسیم، قفا را نشناسیم
در راهِ وفا کوششِ مازان[6] سوی هستی ست — تا سر نه رود جنبشِ پا را نشناسیم
جوییم ز جیبِ دل خود نامهٔ معشوق — جیب و بغلِ بادِ صبا را نشناسیم
یک نالهٔ آشفته فروشیم به صد کام — آرایشِ بازارِ دعا را نشناسیم

(۵۳)

هرگز گلهٔ[7] دوست به عالم[8] نفروشم — گر مشتریم دوست شود، هم نه فروشم
از شورشِ[9] غم با در و دیوار بحرفم — رفت آنکه به آسوده دلان غم نه فروشم
هرگز نگشایم درِ دکّانِ غمِ دل — وانگه که دکان باز کنم، کم نه فروشم
در دستِ متاعم نرطب نرخ چه پرسی — دانم که تو نستانی و من هم نفروشم

---

[1] ن ۱۷ = گمشا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بگشا [2] ن ۲، ۸ = پرخون ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = محزون ؛ ن ۱۷ = مجنون [3] ن ۹، ۱۱، ۱۷ = بشکند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = نشکند [4] ن ۲، ۸ = هزاران ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = بهاران [5] ن ۱۷ = هوایم ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = ملولیم [6] ن ۹، ۱۱ = تازان ؛ ن ۱۷ = یازان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مازان [7] ن ۹، ۱۱ = گله از دوست ؛ ن ۱، ۵ = گلهٔ دوست [8] ن ۲، ۵، ۸، ۱۲ = عالم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = محرم [9] ن ۵، ۳۵ = سوزش ؛ ن ۱، ۸ وغیره = شورش .

Marfat.com

دردی که نه نومید ز درمان، نه کنم فاش[1] — زخمی که نه ناسور، به مرهم نفروشم
زان اهلِ نفاقم نه پسندند که هرگز — قولِ غلط و فعلِ مسلّم نفروشم
بی نالهٔ دردی که زند بر لبم انگشت — گر همدمِ جبریل شوم[2]، دم[3] نفروشم
از من مطلب دردِ محبّت که بخیلم — وین بخل به جان بخشی حاتم نفروشم
دردِ من اگر دم زند از مرگ نباشد[4] — کین دم به دمِ عیسیٰ مریم نفروشم
آن به که به هذیان شنوی طی شودم عمر — تا بیهده گوش و دلِ محرم نفروشم

عرفی دلِ آباد به یک جو نه خرد عشق
من هم دلِ ویران به دو عالم نفروشم

(۵۴)

پای تا سر به جزای عمل آراسته ام — شعلهٔ دوزخم از خرمنِ خود خاسته ام
خوش بخند ای گلِ امّید و بزن تکیه به شاخ — که گلستانِ طلب را به نو آراسته ام
گفته ام قصّهٔ ابروی ترا با مهِ عید — به زبانیکه مهِ یک شبه را کاسته ام

رو به محرابِ دعا کرده ام امشب عرفی
وانچه دشمن نه پسندد ز خدا خواسته ام

(۵۵)

من آن گلم که خزان از[5] بهار می جویم — که چون به خاک بریزم ز عرش می رویم
تمام جلوهٔ معشوقیست و بی بصران — گمان برند که من راهِ عشق می پویم
مرا به دفترِ اربابِ فضل دستی نیست — سفینه یی که مرا داده اند می شویم
هزار گونه گلِ چیدنی شگفته و من — یکی نچیده گلِ نا دمیده می بویم
هر آن نظر که کنم بر جمالِ مغبچگان — حکایتیست که با روحِ قدس می گویم

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فاش ؛ ن ۲ = گوش [2] ن ۲، ۸، ۳۵ = شوم ؛ ن ۱، ۵ = شود [3] ن ۱، ۸ = هم ؛ ن ۵، ۳۵ = دم [4] ن ۲، ۸، ۲۹ = نباشد ؛ ن ۱ = نیوشید ؛ ن ۳۶ = نپوشد ؛ ن ۵ = نیوشند ؛ ن ۳۵ = بپوشند [5] ن ۲، ۸ = از ؛ ن ۱، ۵ = و ؛ ن ۳۵ = در۔

Marfat.com

مفرّحی که ببازیچه ام در آرد نیست وگرنه نشأهٔ طفلی ز خاک می جویم

رموزِ قدس رقم بر ورق کنم عرفی
ولی زبانِ قلم را بباده می شویم

(۵۶)

قیصرِ وقتم اگر ناز رود از پیشم در کسی باد بروتم نخزد، در ویشم
از قضا مصلحت این است که بر بندم چشم ورنه هیچم نه کند درد که سهواندیشم[1]
دارم امّید که در رزمی اگر کشته شوم دشمنان تیرِ[2] خطایی نکشند از کیشم
بی سبب نازِ طبیبان چه کشم[3]، کز حیرت[4] مرهم انگشت گزد گر بشناسد ریشم
حیرتی کو که شود فاسد اگر خونِ خیال آشنای رگِ اندیشه نه گردد نیشم
دل[5] و دین هرچه کند میل فدا باد که من همگی خواهشِ آن غمزهٔ کافر کیشم

عرفی از کفر بپرهیز که در طیِ سلوک
دامن از هیچ نچیدم که نیامد پیشم

(۵۷)

گاهی مصیبتِ خویش[6] گاهی ملالِ مردم در عشوه خانهٔ دهر این است حالِ مردم
تا خونِ دل توان خوردای تشنهٔ کلامت نزدیکِ لب میاور آب زلالِ مردم
همّت ز خویشتن جوی[7] نز بایزید و شبلی نتوان گرفت[8] پرداز هرگز به بالِ مردم
در جلوه گاهِ معشوق عمرم گذشت لیکن گه در نظارهٔ خویش گه در خیالِ مردم
بانگ انا الحقِ مابی های دهو بلند است نتوان هلاکِ خود را کردن وبالِ مردم

---

[1] ن ۲، ۸ = دور ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سهو [2] ن ۱۷ = خطایی بکشند ؛ ن ۲ = خطا می نکشند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خطای نکشند [3] ن ۸ = نکشم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = چه کشم [4] ن ۲، ۸ = حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = حیرت [5] ن ۱ = دین ودل ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دل ودین [6] ن ۱۰، ۱۱ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = خویش [7] ن ۱۱ = چون ؛ ن ۱، ۸ = نی ؛ ن ۴، ۵، ۹ = نز [8] ن ۲ = نمود ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخها = گرفت [9] ن ۲۰ = هردم ؛ ن ۱، ۵ وغیره = هرگز [10] ن ۳۵ = نیز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تیر

Marfat.com

هنگامِ عذر خواہی تاوانِ[1] زہر نوش است — گر جامِ جم ندادی[2] مشکن سفالِ مردم

والہ شداست عرفی بر نقشِ خامۂ خویش
تا چند فتنہ گردد بر خط و خالِ مردم

(۵۸)

ای ساقیا[3] ہلا[4]! ز شرابِ تو سوختیم — با آن کہ آتشیم ز آبِ تو سوختیم

طالع بہ بین کہ گرمِ عتاب آمدی و ما — نا بردہ لذتی ز عتابِ تو سوختیم

پایت رکاب پرور و دستت عنان نواز — از غیرتِ عنان و رکابِ تو سوختیم

در شب گذشت عمر و ندیدیم روی صبح — ای بخت از گرانیِ خوابِ تو سوختیم

در شعلۂ[5] محبتِ ما سوخت شرمِ یار — ای حسن جلوہ[6] کن کہ نقابِ تو سوختیم

چو داغِ او برم بہ جحیم اہلِ معصیت — گویند دور شو کہ ز تابِ تو سوختیم

تا چند زہرِ عشوہ[7] بہ دلخستگان دہی — از شوقِ نیم قطرہ گلابِ تو سوختیم

شرمِ[8] تو مانعِ نظر و شوقِ جان گداز — فریاد ازین حیا، ز حجابِ تو سوختیم

ماہم روانہ ایم بہ معمورۂ عدم
عرفی تحمل، ز شتابِ تو سوختیم

(۵۹)

مستی کو کہ خرد را ز جنون دل شکنیم — شیشہ ہا بر سرِ مستوریِ عاقل[9] شکنیم

سرِ غم را ز میِ صحبتِ خود گرم کنیم — در دلِ عافیت اندیشۂ باطل شکنیم

موجِ دریای بلا می دہد این مژدہ کہ ما — کشتیِ صبر بہ نزدیکیِ ساحل شکنیم

---

[1] ن ۱۰ = نادان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۸ = تاوان [2] ن ۱ = ندادی ؛ ن ۵، ۳۵ = نداری [3] ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ساقی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ساقیا ؛ ن ۶ = ساغر [4] ن ۱، ۵، ۸ = ہلا ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بلا [5] ن ۱۱ = از گرمی ؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = از شعلہ ؛ ن ۱، ۶ = درشعلہ [6] ن ۱۰ = جلوہ ای ؛ ن ۵، ۱ وغیرہ ہمہ نسخہای دیگر جلوہ کن [7] ن ۱، ۵ = خندہ ؛ ن ۲، ۸، ۱۷ = عشوہ [8] این بیت تنہا در نسخۂ ہفدہم یافتہ شد [9] ن ۱، ۱۷ = غافل ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۲ = عاقل۔

Marfat.com

ای ادب بال[1] و پرِ طعنه فرو ریز، که ما
بهرِ لذّت به جگر ناوکِ قاتل شکنیم

زخمِ ناسور به صد عجز خرد نیشِ زجاج
شیشهٔ زهر چو در انجمنِ دل شکنیم

کعبه از ننگ ملول است، بیایید که ما
قدمِ قافله نا رفته به منزل شکنیم

عرفی ار سامریِ عشق دهد رخصتِ ما
به فسون بال و پر جادوی بابل شکنیم

(۶۰)

چند بر بستر از ان چشمِ فسون ساز افتم
تکیه بر بالشِ نشتر[2] کنم و باز افتم

پاسم[3] ای شمع چه داری نیم آن پروانه[4]
که گرم بال بسوزند ز پرواز افتم

پای شهبازِ سلامت مگشایید که من
نیم آن مرغ که در چنگلِ شهباز افتم

حیرت از بسکه عنان تابِ[5] دلم شد بیمات است
که ز انجامِ رهِ عشق به آغاز افتم

گفتگو است به یارم ز لبِ خاموشی
که اگر لب بگشایم ز سخن باز افتم

عرفی آرام مجو از دلم آن رفت که من
باز بر تکیه گهِ عیش به صد ناز افتم

(۶۱)

با دل[6] چو گویم حرفِ او طوفانِ فریادش[7] کنم
تابِ[8] نفاقم نیست هم کز دل نهان یادش کنم

شیرین به خسرو بست دل عشق از رهِ ناموس گفت
آن به که زخمِ تیشه یی در کارِ فرهادش کنم

از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهرِ باغبان
بایاسمن ورزم ادب تعظیمِ شمشادش کنم

هر کس به دل دستی نهد تا یابد آسایش ز غم
من دستِ غم بر دل نهم کز راحت[9] آزادش کنم

---

[1] ن ۲ = طعنه میفشان زلب صبر؛ ن ۸ = طعنه میفشان زلب منع؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = بال و پر طعنه فرو ریز [2] ن ۲، ۸ = بالشِ محنت؛ ن ۳، ۶، ۱۰ = بالش و بستر؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بالشِ نشتر [3] ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = پاسم؛ ن ۱۰ = بامن [4] ن ۱، ۲، ۵ = منم آن پروانه؛ ن ۹ = که نیم پروانه؛ ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نیم آن پروانه [5] ن ۱۰ = عنان گیر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = عنان تاب [6] ن ۹ = چه؛ دیگر همه نسخها = چو [7] ن ۲ = بیدادش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = فریادش [8] ن ۱۰ = تابِ فغان درکار نیست؛ درنسخهای دیگر بطوریکه نوشته شد [9] ن ۱، ۵ = غصه؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = راحت.

Marfat.com

از بهرِ افسونِ دلم عیسیٰ نمی آید که من — این مشتِ خاکِ سوختہ در دامنِ باد[1] کنم
بیم است کز یارانِ شید از هم بریزد صومعہ — از خشتِ خم وز دُردِ می تعمیرِ بنیادش کنم

ز آمیزشِ غم با دلت خوش می گذار دنیِ غمی
عرفی بمیر از ذوقِ غم تا زین خبر شادش کنم

(۶۲)

دل در شکنِ طرّۂ دلبند شکستیم — صد نیشِ بلا در دلِ خرسند شکستیم
سودا زدگی بین که دلِ هم نفسان را[1] — صد بار ز نشنیدنِ یک پند[2] شکستیم
ما را مکن[3] از عشق[4] بنزهر مژه نومید[5] — کین توبہ بہ امّیدِ شکر خند شکستیم
از بس که شکفتیم ز تلخابہ کشیدن — در کامِ مگس چاشنیِ قند شکستیم
می گفت بہ یعقوبِ محبّت که بسی ما — دلهای پدر در غمِ فرزند شکستیم
این حوصلہ اندازہ و دستور[6] نداند[7] — بیہودہ درین میکدہ سوگند شکستیم
دردا که ازین عہد که دل با صنمی بست — صد عہدِ نہانی بہ خداوند شکستیم

تا کامِ[8] تو عرفی ثمر آلود نہ گردد
در باغِ طلب[9] نخلِ برومند شکستیم

(۶۳)

زخمیِ شوقِ تو ام سینۂ جوشان دارم — خانہ در کوچۂ الماس فروشان دارم
کی مسلمان[10] کندم صحبتِ اصحابِ حرم — که دران زُمره بسی حلقہ بگوشان دارم
آتشِ پنبۂ گوشِ دگرانم کامروز — گوش را مزرعۂ پنبہ فروشان دارم

---

[1] ن ۱، ۵ = شوق ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = ذوق [2] ن ۱۰، ۱۷ = این ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = یک [3] ن ۱، ۵، ۱۱ = یکن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہا = مکن [4] ن ۸ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ = عشق [5] ن ۹، ۱۱ = زہر مژہ ہا یاد ؛ ن ۶، ۸ = تومید ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نادم [6] ن ۱۷، ۳۵ - اندازہ و دستور = یادم ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = اندازہ [7] ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ - نداند ؛ ن ۱، ۲ = ندارد [8] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = طرب ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = طلب [9] ن ۱، ۵، ۳۵ = پشیمان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = مسلمان -

Marfat.com

صحبتِ عمرِ فرو مایہ ملولم دارد — میلِ ہمدوشیِ تابوت بدوشان دارم
واعظا درگذر از قافلۂ من کہ متاع — ہمہ گوش است ولی نذرِ خموشان دارم

عرفی امروز بہ کاشانۂ من باش کہ باز
گلہ یی از دلِ بی شرمِ حروشان دارم

(۶۴)

نا نامِ جمالِ یار بردیم — رنگ از رُخِ لالہ زار بردیم
ز آئینۂ دل بہ سیلِ گریہ — عالم عالم غبار بردیم
تا کشتۂ غمزۂ[1] تو گردیم — صد شمع بہ ہر مزار بردیم
بردیم غمت بہ خلوتِ خاک — آرایشِ روزگار بردیم
مرہم مرہم زدیم چندان — کز داغِ دل اعتبار بردیم
تا شاہدِ عافیت گزیدیم — ناموسِ برو[2] کنار بردیم
رفتیم[3] بہ محنت از خیالش — آرایشِ صد بہار بردیم

آزادہ روی گذشت عرفی
صد دوش بزیرِ بار بردیم

(۶۵)

کسی کو دلگشا باید دلش چو سنگ می بینم — ازان در خوش دلی ہم خویش را دلتنگ می بینم
براہِ شوق ہر کس گوشش دارد بغیر از من — کہ دایم چند و چونِ منزل و فرسنگ می بینم
ندانم کین پریشان دل چہ می خواہد ز جانِ خود[4] — مدام این شیشہ را در گفتگو با سنگ می بینم
ہمین غمہا بہ عہدِ جہل بود امّا نہ[5] می دانم — ہمان[6] شد کین جفا از دانش و فرہنگ می بینم

---

[1] ن ۱۰: خنجر تو گشتیم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخہا = غمزہ تو گردیم [2] ن ۲ = بیان؛ ن ۹ = زہر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = برو کہ این شعر تنہا در ن ۱۷، ۳۶ یافتہ شد [3] ن ۱۰ = من؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۹، ۱۱ = خود [4] ن ۱، ۵ = نمی دانم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۳۵ = نمی دیدم؛ ن ۱۰ = ندانستم [5] ن ۲ = یقین شد؛ ن ۹ = ہمان این ستمہا را من از فرہنگ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = ہمین شد۔

Marfat.com

تو حق بینی و من هم ای حکیم این جنگ بی سود است — تو خاصیت ز گوهر بینی و من رنگ می بینم
نقاب از چهره تا افکنده ای خورشید تابان را — ز شرم بی نقابی با قضا در جنگ می بینم
نه می دانم که عرفی را چه معنی می خلد در دل
که بازش های های گریه تیز آهنگ می بینم

(۶۶)

ازان زُ[1] بادهٔ شوقِ تو هوشِ جان دزدم — که لذّتِ غمت از کامِ او نهان دزدم
تو گرم رانی و ترسم[2] که چون رسی برِ من — چگونه شیوه گرمی ازان عنان دزدم
به جور تا کنم او را دلیر می خواهم — که فاش گریم و پنهان اثر ازان دزدم
به جرمِ عشق چو فردا به دو زخم فکنند — تمام آتشِ دوزخ در استخوان دزدم
خوش آن وصال که هر دم حلاوتِ نگهش[3] — دل از نگاه و ز دل جان و من ز جان دزدم
خوش آن که یار به من بدگمان شود عرفی
که لذّتِ ستم از زخمِ امتحان دزدم

(۶۷)

دردا که فاش در غمِ جانانه سوختیم — وز داغ و دردِ محرم و بیگانه سوختیم
گو شمع برفروز به بزمِ طرب که ما — بیرونِ در ز غیرتِ پروانه سوختیم
با خونِ صد شهید مقابل نهاده اند — عمری که ما به آتشِ افسانه سوختیم
کس راه گم نه کرد که خضرِ رهی نیافت — ما درمیانِ کعبه و بُت خانه سوختیم
زان تشنه مانده ایم که از گرمیِ نفس — در دستِ خضر جرعه و پیمانه سوختیم
یاران همیشه در طرب و ما تمام عمر — کنجِ غمی گرفته غریبانه سوختیم
یک بار دل ز ماهنمِ آشنا نه بُرد — دایم به داغِ مردمِ بیگانه سوختیم

---

[1] ن ۱، ۵ = ز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰ = به [2] ن ۱، ۵ = ترسم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = سو
ن ۲، ۲۸ = نگهش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۳۵ = نگهت۔

Marfat.com

بگشاید ار ز بستنِ زنّار عقده است　　دانی که از چه سبحهٔ صد دانه سوختیم

عرفی بغیرِ شعلهٔ داغِ جگر نبود
شمعی که ما بہ گوشهٔ کاشانه سوختیم

(۶۸)

هر کرا دشمن شوم بر عیبِ خود محرم کنم　　تا ز بیمِ طعنه با او کینه جویی کم کنم
الوداع ای دوستان و دشمنان رفتم کہ باز[1]　　دشمنی با شادمانی دوستی با غم کنم
ترکِ عادت گر بیک نوبت نشاید چندگاه　　تشنگی را چاره از نظّارهٔ زمزم کنم
گر فلاطون را دهم الزام نادانم ولی　　کوسِ دانایی زنم گر خویش را ملزم کنم
از تماشا باز نامم[2] گر من[3] از اطوارِ خویش　　هر کرا بیگانه یابم آشنایی کم کنم

عرفی از گوشِ تأمّل پنبهٔ غفلت[4] برآر
تا بہ هیچت بی نیاز از همّتِ حاتم کنم

(۶۹)

بردیم ز کویش دمِ سردی و گذشتیم　　سودیم بر آن در رُخِ زردی و گذشتیم
یاران بستادند[5] که این جلوه گہ کیست　　ما سرمہ گرفتیم ز گردی و گذشتیم
هر گہ کہ رہِ ما بہ یکی راہ رو افتاد　　دیدیم چو خود بیهده گردی و گذشتیم
چون بادِ صبا روی بہر سو کہ نهادیم　　چیدیم غبارِ رہ مردی و گذشتیم
آن راز کہ پای دلِ ما داشت بہ زنجیر　　گفتیم بہ دیوانهٔ فردی و گذشتیم

هر گہ کہ گذارِ من و عرفی بہم افتاد
دادیم بہم تحفهٔ دردی و گذشتیم

(۷۰)

---

[1] ن ۱٬۵ = من ؛ ن ۲٬۳٬۴٬۹٬۱۰٬۱۱٬۳۵ = باز [2] ن ۲۹٬۳۵ = بازنایم ؛ ن ۱٬۵٬۸٬۹٬۱۷٬۲۸٬۳۶ و دیگر نسخه‌ها = بازمانم [3] ن ۱٬۵٬۳۵ = من اگر ز اطوار ؛ ن ۲٬۳٬۴٬۹٬۲۸٬۳۶ وغیره = گر من از [4] ن ۱٬۵ = خستهٔ ن ۲٬۹ = حیرت ؛ ن ۶٬۸٬۳۵٬۳۶ = غفلت [5] ن ۲۸ = بشناسید ؛ ن ۲۹ = نستادند ؛ ن ۱٬۵٬۸٬۱۷٬۳۵ وغیره = بستادند

Marfat.com

به کوی صید بندان دوش چون فریاد میکردم
بیک صوتِ حزین صد عندلیب آزاد میکردم

چنان دوش از غمت مشتاق بودم بر هلاکِ خود
که تا صبح آرزوی تیشهٔ فرهاد میکردم

ز تاثیرِ نفس نی عمرِ جاویدان، نمی دانم
به امّیدِ چه پیشت دردِ دل بنیاد میکردم

گشایم دام بر کنجشک و شادم، یادِ آن همّت
که گر سیمرغ می آمد به دام آزاد می کردم

چنان آمادهٔ عشقم که عشق ار ممتنع بودی
بدونِ جلوهٔ حسنی تنش ایجاد می کردم

مگو عرفی، دل یاران پریشان داشتن تا کی
اگر می آمد از دستم دلِ خود شاد می کردم

(۷۱)

من کینه را به مهر خریدار نیستم
دل پیشِ تست، لیک به دل یار نیستم

آغازِ دوستی ست، عنان از ستم مگیر
درماندهٔ محبّتِ بسیار نیستم

تا کرده ام وداع به راحت رسیده ام
یک منزل است راه و گران بار نیستم

گویم گهی خوشا مددِ آسودگی هنوز
دردِ ترا هنوز سزاوار نیستم

در دم توی ست لیک چنانم که گو بمیت
دار و مکن خراب که بیمار نیستم

ترکِ وفا و مهر نه آیینِ دوستی ست
زین شیوه ظن مبر که خبردار نیستم

لـه در ن ۱۳، ۱۶ مطلع این غزل بطور زیباست :

خوشا مستی که دل می گفتم و فریاد می کردم ❊ بشیون می گشودم لب جفایش یاد می کردم

۲ـه ن ۱۳، ۱۶ = کشیدم ؛ ن ۱۰ = گشادم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = گشایم ۳ـه ن ۲، ۴، ۹ = یاد آن همّت ؛ ن ۱۶ = یادِ آن همّت ؛ ن ۱۶ = شادم من بآن همّت ۴ـه ن ۱۰ = اگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = که گر ۵ـه ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۳ = بدون ؛ ن ۹، ۱۱ = بذوق ؛ ن ۴ = برون ۶ـه ن ۱، ۵، ۱۶ = حسنی ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = حسن ۷ـه ن ۲، ۹، ۱۱ آزاد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۱۰۵ = ایجاد ؛ ن ۱۳، ۱۶ = بیداد ۸ـه ن ۱، ۵ = پیشان تابکی داری ؛ ن ۲، ۳۵، ۳، ۴ وغیره = پیشان داشتن تا کی ۹ـه ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عنان ستم ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان از ستم ۱۰ـه ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بگیر ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = مگیر ۱۱ـه ن ۶، ۸ = ولی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هنوز ۱۲ـه ن ۸ = مهر و وفا ؛ ن ۲۹ = جور و جفا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ خلاصه = وفا بجور ۱۳ـه ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = خریدار ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۵ = خبردار ۱۴ـه ن ۸ = وفا و مهر ؛ ن ۲۹ = وجور ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = وفا بجور ـ

Marfat.com

اما چنین که از تو وفا خواه گشته[1] ام — عیبم که می کند که وفادار نیستم
در عشق[2] روستایی و در عقل[3] شهریم — ناموس را به جهل خریدار نیستم

عرفی زمن شکایتِ معشوق[4] نشنوی
مست شرابِ عشقم و هشیار نیستم

(۷۲)

عفوت آوردم، دلِ شرمنده را آتش زدم — خطِّ آزادی نمودم، بنده را آتش زدم
کاؤکاؤ خانه کردم جنس بی قیمت نبود — شکر گفتم[5] گوهر ارزنده را آتش زدم
خنده را با گریه دیدم بر درِ ردّ و قبول — گریه را مقبول[6] خواندم[7]، خنده را آتش زدم
دیده از مقصود بستم، چشمهٔ لذّت گشود — خانمانِ طالع فرخنده را آتش زدم
بانگ هیهاتی ز دل برداشتم کز گرمیش — مرده را بیدار کردم زنده را آتش زدم

دوستان را تا شدم آیینه دارِ خوبی زشت
مو به موی عرفیِ شرمنده را آتش زدم

(۷۳)

مستم، دگر این بی خودی از بوی که دارم — دیوانگی از غمزهٔ جادوی که دارم
ای دل ز جنونم گله داری، عجب از تو — همسایگیِ فتنه ز پهلوی که دارم
مست آمده ام از عدم ای جمع بگویید — دامن زکه درچینم و دل سوی که دارم
جانم به لب از درد و مسیحا نه زندم — دانسته که بهبود ز داروی که دارم
مرهم به علاج آمده، زنهار بگویید — کین زخم به اندازهٔ بازوی که دارم
فردا که دل از حورِ[8] بهشتم نه گشاید — دانند دو عالم که غمِ روی که دارم

---

[1] ن ۸، ۲۹: وفا خواه گشته ام؛ ن ۱، ۵ وغیره = وفا خوار گشته است [2] ن ۲ = عقل؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = عشق [3] ن ۲ = عشق؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = عقل [4] ن ۱، ۱۷ = بشنوی؛ دیگر همه نسخه ها = نشنوی [5] ن ۱، ۵، ۸، ۹ = کردم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۱ = گفتم [6] ن ۹ = شاداب؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = مقبول [7] ن ۸ = دیدم؛ همه نسخه های دیگر خواندم [8] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حور و بهشتم؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶، عرفات = حورِ بهشتم۔

Marfat.com

در دیدهٔ من حسن فرو ریزد و عشوه[1] باز این سرِ شوریده به زانوی که دا

عرفی طلبی جرعهٔ مقصود و نه گویی
کین گرم روی بر اثرِ خوی[2] که دارم

(۷۴)

از باغِ جهان دیده به بستیم و گذشتیم
شاخی ز درختی نه شکستیم و گذشتیم

دامن کشِ ما بود فریبِ غمِ ناموس
زین کشمکشِ بیهده رستیم و گذشتیم

هر گه که به ما راحتیان راه گرفتند
لختی دلِ آن[3] طایفه خستیم و گذشتیم

بایست[4] در آتش زدن و رفتن ازین دشت[5]
خود را به دلِ سوخته بستیم و گذشتیم

گفتند که از کعبه گذشتن نه ز هوش است[6]
گفتیم که ما مردمِ مستیم و گذشتیم

صد جا به کمند آمده بودیم درین راه
چون برق ز بندِ همه جستیم و گذشتیم

هر گاه که چشمِ من و عرفی بهم افتاد
در هم نگرستیم و گرستیم و گذشتیم

(۷۵)

کو عشق که در غمزدگی نام برآرم
دستی[7] به سزای دلِ خود کام برآرم

بدخوی شوم روزی و این جانِ غم اندیش
از غمکدهٔ سینه به دشنام برآرم

سر رشتهٔ زنّار جهانی[8] بکف آید[9]
یک رشته گر از پردهٔ اسلام برآرم

گر روشنیِ راز برون[10] افگنم از دل
گلبانگِ انا الحق ز در و بام برآرم

معشوق وفا دشمن و بیم[11] است که در عشق
ناباخته هستی به وفا نام برآرم

---

[1] ن ۲، ۶، ۱۰، ۱۱ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = عشوه [2] ن ۹ = کوی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = خو
ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = آن [3] ن ۱۰ = ما مست در آتشکده رفتیم ؛ ن ۹ = پابست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۷
وغیره بایست در آتش زدن ——— [5] ن ۲ = شدن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ =
= سهو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هوش [7] ن ۹ = نامی به مرادِ دلِ ناکام ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = دستی
[8] در همه نسخه‌ها "سر" ولی "صد" درست‌تر می‌نماید [9] ن ۸ = جهانم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۹، ۱۷ وغیره =
۱۱ = آمد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = آید ؛ ن ۲ = آرم [10] ن ۱۰ = سازِ فلک افکنم ؛ ن ۶ = انا
ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = ساز برون افکنم [11] ن ۹، ۱۱ = عیب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۰، ۳۵ وغیره =

Marfat.com

از دامِ غم آزاد مشو کینِ[1] دلِ عرفی
آهوی حرم نیست که از دام برآرم

(۷۶)

دلی از نقشِ[2] بندیهای[3] عقل آزاد میخواهم
دلی، چون نامۂ مجنونِ مادرزاد می خواهم

بجانم[4] کرده زندانی شفایم داده بیماری
نخواهم پاره کرد اوراق یک یک باد می خواهم

نه می سنجم ملالِ خویش و بهرِ خود دلی هردم
نوای عندلیب و سایۂ شمشاد می خواهم

تو محتاجی و من محتاجم ای خلوت نشین لیکن
تو استعداد می خواهی[5] و من ارشاد می خواهم

جگر خوردن مرا از های و هو خاموش[6] می دارد
وگرنه عندلیبم، فرصتِ فریاد می خواهم

نه دارم دستگیر امّید وار از بختِ پیشینم
نه بینم داد گر از خاکِ[7] کسری[8] داد می خواهم

به دلق آتش زدم، زنّار بستم، یا صنم گفتم
ز زاهد طعن و از راهب مبارکباد می خواهم

ندارم حجتی[9] بهرِ مکافاتِ فلک عرفی
به عالم برخلافِ خود کسی را شاد می خواهم

(۷۷)

منم که آبِ گل و رنگِ لاله می طلبم
درین لباس شرابِ دو ساله می طلبم

شکست جامِ شرابم ز سنگِ توبه ولی
درین خزان دیتِ خونِ لاله می طلبم

شرابدارِ[10] محبت به محفلم چیند
هزار شیشه اگر بی حواله می طلبم

ز داغِ[11] دل که به خون گشته لاله می جویم
ز خشتِ خم که عرق کرده ژاله می طلبم

زباده توبه حرام است در شریعتِ عشق
اگر قبول نداری، رساله می طلبم

---

[1] ن ۹ = کین ؛ ن ۱، ۵ = کو [2] ن ۱ = نخل بندیهای ؛ ن ۵ = نقد بندیهای ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = نقش بندیهای [3] ن ۱۱ = عشق ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷ = عقل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵ = غم [4] ن ۱۱ = بجانم زنده گردانی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = بجانم کرده زندانی [5] ن ۶ = می جویی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = می خواهی [6] ن ۴ = شرمنده ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخها = خاموش [7] ن ۴ = اگر ؛ ن ۵، ۱۰ = گر [8] ن ۱، ۵، ۳۵ = طاق ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = خاک [9] ن ۲۹ = ندانم حجتی ؛ ن ۳۵ = ندارد حجتی ؛ ن ۱۷ = ندارم مجلتی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ وغیره = ندارم حجتی [10] این ابیات تنها در نسخهای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

متاعِ ملکِ شہادت، کہ کیمیای دل است — اگر دعا نہ فروشد، ز نالہ می طلبم
تمام طالبِ ماہ اند اہلِ دیدہ، و من — کہ زادۂ ادبم شکلِ ہالہ می طلبم
چنان بہ وادیِ مستی[1] ز خویش گم گشتم — کہ لب ز بادہ و دست از پیالہ می طلبم

علاجِ دردِ تو عرفی حکیم نشناسد
کہ من برون ز شفا این مقالہ[2] می طلبم

(۷۸)

دل،[3] کز لبت فسانہ بگوشش نمی زنیم — مست است، این ترانہ بہ گوشش نمی زنیم
این بس جزای طعنۂ زاہد[4] کہ ہیچ گاہ — قولِ شراب خانہ بہ گوشش نمی زنیم
مہرش[5] نماند و کین[6] دو جہان گشت[7] و ما بہ رمز — بی مہریِ زمانہ بگوشش نمی زنیم
گل گوشِ جان گشودہ و ما[8] بلبلانِ باغ — یک بانگِ بلبلانہ بہ گوشش نمی زنیم
زاہد[9] بہ نغمہ گوش نیالود و ما ہنوز — از نالہ تا زیانہ بہ گوشش نمی زنیم

عرفی[10] چہ عاشقی ست کہ در گریہ غرق نیست
تا آہِ عاشقانہ بہ گوشش نمی زنیم

(۷۹)

منم کہ پارۂ دل در دہانِ غم دارم — بزیرِ ناصیہ صد آستانِ غم دارم
دلی کہ زخم پذیری کند نمی بینم — وگرنہ تیرِ نفس در کمانِ غم دارم
ازان بہ بیع غم آیم کہ در دکانچۂ[11] عشق[12] — ہزار قافلہ عشرت[13] زیانِ غم دارم

---

[1] ن ۱، ۲، ۱۰، ۳۵ = ہستی ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۵، ۳۶ = مستی [2] ن ۲، ۸ = رسالہ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷ = مقالہ [3] ن ۹ = آہنگِ شادمانہ ؛ ن ۱۶ = دل کز لبت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۳۵ وغیرہ = دل کز لبت [4] ن ۱، ۵، ۴ = واعظ ؛ ن ۸، ۹، ۱۶، ۳۵ = زاہد [5] ن ۹ = عہدش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مہرش [6] ن ۱، ۸، ۱ = نماند [7] ن ۹ = گشت نامراد ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۸ = و ما بہ رمز [8] ن ۱، ۵ = با ؛ ن ۲، ۳ = ما [9] ن ۲، ۳، ۴، ۹ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۵ = زاہد [10] این بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ یافتہ شد [11] ن ۱ = تیر ؛ بیع ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹ وغیرہ = تیغ [12] ن ۱، ۵ = کمانچہ ؛ ن ۹، ۲۵، ۳۶ وغیرہ = دکانچہ [13] ن ۲، ۸، ۲۹، ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ وغیرہ = عشرت ۔

Marfat.com

هزار[1] جان به غمت داده‌ام به گفتهٔ[2] عشق — اگر غمت بگریزد ضمانِ غم دارم
بگو به شادیِ وصلت که تیغ بردارد — که میلِ زمزمهٔ الامانِ غم دارم
چرا غمش نه کند بر من اعتماد که من — ستم کشیدهٔ دلی مهربانِ غم دارم
چگونه فهم حدیثم کند بی دردان — که شهرزادِ ملالم زبانِ غم دارم
از آن[3] به چشمهٔ درد تو می‌کشد دلِ من — که تشنهٔ غم آن[4] جا گمانِ غم دارم
گر از بهشت شود معصیت عنان تابم — هزار شکر که صد بوستانِ غم دارم

از آن دیارِ عدم شد مسخّرم عرفی
که صد سپاهِ بلا در عنانِ غم دارم

(۸۰)

به لبِ داغ چو ما خنده به مرهم زده ایم — طعنِ شادی به دلِ سوخته از غم زده ایم
دل[5] به رسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما — طبلِ ناموسِ تو بر بامِ دو عالم زده ایم
نقدِ امّیدِ حریفان همه در کیسهٔ ماست — دین عجب تر که غلط باخته[6] و کم زده ایم
بزمِ مقصود مچینید کز[7] آشوبِ جنون — صد ره این بزم فرو چیده و برهم زده ایم
بروای غیر که خاموش لبان می دانند — که برین رشته گره بهر چه محکم زده ایم
صحبتِ خاصِ شبِ دوش به بینید[9] که ما — طعنِ بیگانگی امروز به محرم[8] زده ایم
مژده ای زخم که ناموس کلیدش گم کرد — قفلِ الماس که ما بر درِ مرهم زده ایم

عرفی از بادهٔ غم نشأهٔ شادی مطلب
این نه جایست که در انجمنِ جم زده ایم

---

[1] ن ۲۹،۸،۲ = هزار جان ؛ ن ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵ = چه شد که جان ؛ ن ۶ = چه غم که جان [2] ن ۱، ۲ = به کعبهٔ ؛ ن ۱، ۵ = به گفتهٔ [3] این شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ یافته شد و در نسخهٔ دهم مصرع اولی بدین طور است: "به جویبار قناعت نشسته‌ام دایم" [4] ن ۱۰ = این جا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = آنجا [5] ن ۲، ۲۹ = ره که آوازهٔ بدنامیِ ما کرد بلند ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = دل به رسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما [6] ن ۳، ۳۵ = یافته ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = باخته [7] ن ۶ = که بر بامِ جنون ؛ ن ۸ = کز آسیبِ جنون ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = کز آشوبِ جنون [8] ن ۲، ۸ = مرهم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = محرم [9] ن ۲۵ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = به بینید.

Marfat.com

(۸۱)

تا کی بہ حرم تشنہ لب و مضمحل افتم — کو دیرِ محبّت کہ بہ دریای دل افتم
کو معرکۂ عشق کہ از بوی شہادت — بیخود شدہ در لجّۂ خونِ بحل افتم
مستی زمن آموز کہ چون شعلۂ مرہم — از داغِ[1] جگر خیزم و در چاکِ دل افتم
آخر کہ مرا گفت کہ از باغچۂ قدس — بی فایدہ در دامگہ آب و گل افتم
کو انجمنِ قرب[2] کہ تا بال گشایم — پر سوختہ پیرامنِ شمعِ چگل افتم

عرفی کہ گمان داشت کہ از وادیِ اسلام
باز آیم و در سجدۂ بت منفعل افتم

(۸۲)

دلی داریم و ما جمعی[3] پریشان از غم اویم — کہ می میرد برای درد و ما در ماتمِ اویم
بہ این آمیزش و این محرمی گر تو بہ دلداری[4] — مکن بیگانگی ای غم[5] کہ ما ہم محرمِ اویم
دمی آسودگی با ما نہ سازد، درد رانازم — کہ از روزِ ازل مجنونِ عہدِ محکمِ اویم
اگر ما مردِ غم باشیم تاب[6] آریم این غم را — کہ ناشایستہ تا چند[7] آرزومندِ غمِ اویم

بجو فرزانہ یی عرفی کہ گوید[8] حالتِ عشقت
کہ ما[9] دیوانگانِ ہرزہ گردِ عالمِ اویم

(۸۳)

باز می خواہم کہ شوخی[10] دلربایی خوش کنم — در برای چہرہ سودن خاکپایی خوش کنم
باز می خواہم کہ چون بلبل ز شوقِ نوگلی — از ترنّمہای درد افزا نوایی خوش کنم

---

[1] ن ۳ = چاک جگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = داغِ جگر [2] ن ۱، ۵، ۳۵ = قدس ؛ ن ۱، ۹ = قرب [3] ن ۱۰ = خوش جمع ؛ ن ۱، ۵ = ما جمعی ؛ ن ۲، ۳۵ = با جمعی [4] ن ۶، ۹ = گر تو بہ دیدآری ؛ ن ۳۵ = گر تو بہ دلداری ؛ ن ۳۶ = کز تو بہ دلداری [5] ن ۱۰ = از غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ای غم [6] دیگر ہمہ نسخہا = تاب [7] ن ۱۰ = چندان ؛ ن ۱، ۵ = تا چند ؛ ن ۶ = چندین ؛ ن ۳۵ = چند [8] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹ = گوید. حالت [9] ن ۱۰ = با ؛ دیگر ہمہ نسخہا = ما [10] ن ۵، ۳۵ = شوخ ؛

Marfat.com

بازمی خواهم که دل در دست و جان در آستین
در میانِ دلبران افتم بلائی[1] خوش کنم

بازمی خواهم که بنشینم به راهِ وعده یی
خاطرِ خود را به هر آوازِ پائی خوش کنم

بازمی خواهم که در راهِ وفا یکدل شوم
تا بکی هر دم دلِ خود را ز جائی خوش کنم

بازمی خواهم که برخیزم ز بزمِ عافیت
همچو عرفی گوشهٔ محنت سرائی خوش کنم

(۸۴)

نالیده[2] ام ز درد مگر بانگِ بلبلم
جوشیده ام به حسن مگر شبنمِ[3] گلم

گر نی قیامتم ز چه لبریزِ فتنه ام
ور نی ندامتم ز چه عینِ تأمّلم

دل موج خیزِ درد و جبین صاف از گره
دریای اضطرابم و کوهِ تحمّلم

ای مدعی بمیر که از تکیهٔ رضا
منّت فروشِ دوش[5] و کنارِ توکّلم

روئیم[4] به سوی کعبه و بتخانه در نظر
غرقِ نگاهِ گوشهٔ چشمِ تجاهلم

عرفی خموشی یی بگزینم که در بهار
گل بینمم به باغ و ندانند که بلبلم

(۸۵)

زین بزم نه این بار برآشفتم و رفتم
کی بوده که تلخی ز تو ننشفتم و رفتم

دارد اثرِ سودهٔ[6] الماس به چشمم
گردی که به مژگان ز درت رُفتم و رفتم

ای هم نفسان رفتن ازین غمکده[7] غم نیست
پژمرده مباشید که بشگفتم و رفتم

امّید که در نامهٔ من ثبت نه باشد
این راز که از غیرِ تو بنهفتم و رفتم

---

[1] ن ۶ = نوای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بلایی [2] ن ۳، ۴، ۱۲ = بالیده ام ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = نالیده
[3] ن ۶ = نکهت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = شبنم [4] این بیت تنها در نسخهٔ ۸، ۱۰ یافته شد. [5] ن ۱۰ = عرفی ؛ ن ۸ = عرق [6] ن ۶ = ریزهٔ ؛ ن ۱، ۵ = سودهٔ [7] ن ۱، ۴، ۵، ۱۱ = کم ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۰ = غم
[8] ن ۱، ۴، ۵، ۱۱ = نهفتم ؛ ن ۱۰، ۳۵، ۳۶ = بنهفتم ـ

Marfat.com

ناصح مفشان بر جگرم نیش[1] و همان گیر — کین هرزه به جان[2] از تو پذیرفتم و رفتم
این تلخیِ جان دادن ازان غمزه بهینید — ای اهلِ سلامت[3] ز سخن گفتم و رفتم

عرفی درِ ناسفته درین بحر بسی هست
انگار که صد درج گهر سفتم و رفتم

(۸۶)

خانه زادِ محنتیم آسودگی کم دیده ایم — آنچه غیر از زخم بیند ما ز مرهم دیده ایم
هر کس از آیینه یی بیند جمالِ کارِ خویش — ما فروغِ کار در پیشانیِ غم دیده ایم
زان قوی دستیم[4] در هنگامهٔ اهلِ فنا[5] — کین جماعت را به هر ملکی مسلّم دیده ایم
طعنِ[6] بی توفیقی ای زهاد رندان را بس است — چرب دستی های توفیقِ شما هم دیده ایم
تا رضا در دیدهٔ ما کحلِ همت کرده است — طیلسانِ بخل را بر دوشِ[7] حاتم دیده ایم
خوب و زشتِ مردمِ بیگانه نشناسیم لیک — زشتی یی در بی نیازیهای محرم دیده ایم
ما نه آن قومیم کز ما بندگی آید به طوع — استمالت نامه ها با مهرِ خاتم دیده ایم
مطلب از عشق[8] است برهانِ حکیمان کوتهاست — ای بسا بونصر و افلاطون که ملزم دیده ایم

دیده ایم از نظمِ عرفی فیضِ اعجازِ مسیح
طبعِ معنی زاش[9] هم بر قلبِ مریم دیده ایم

(۸۷)

در آتش[10] آمدیم و فغانی نه داشتیم — بودیم شمعِ شوق[11] و زبانی نه داشتیم

---

[1] ن ۳، ۳۵ = جگرم ریش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جگرم نیش [2] ن ۱۰ = بجان تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = بجان از تو [3] ن ۸، ۹ = مصیبت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۳۵ = سلامت [4] ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = خریدستیم ؛ ن ۸ = قوی دستیم ؛ ن ۹ = خریداریم [5] ن ۱، ۵، ۳۵ = وفا ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = فنا [6] ن ۲، ۳، ۳ = طعن بی توفیقی ای زهاد بر رندان بس است ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = چندگویی کار را توفیق ساز و رو که ما ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۰ = طعن بی توفیقی ای زهاد رندان را بس است [7] ن ۱، ۵، ۸ = دوش ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = فرق [8] ن ۱۰ = طبع معنی را هم اش بر قلب ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = طبع معنی زاش هم بر قلب [9] ن ۱، ۵ = درویش ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = در آتش [10] ن ۲، ۱۶ = شمع قدیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = شمع شوق [11] ن ۳، ۳، ۹ = ار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ان۔

Marfat.com

صد[1] ره ز غم نویدِ رهایی رسید، لیک — دل درمیان نبود، ضمانی نه داشتیم
آمد[2] خیالِ یار و ز بس بی تعلقی — بهرِ نثار سوخته جانی نه داشتیم
صد ره به دیر و کعبه قدم رفت و هیچگاه — دستی نه یافتیم و عنانی نه داشتیم
خونابه[3] چشمه چشمه کشیدیم و هیچ گاه[4] — بی دودِ سینه کام و دهانی نه داشتیم
صد شیوه یافتیم ز معشوق روزِ وصل — وز بهرِ نیم شیوه بیانی نه داشتیم
دو شینه کاوی بسی[5] غصه کرد لیک — در سینه ناشکسته فغانی نه داشتیم
دایم زدیم غوطه در آتش برای خلق — وز هیچ کس به مهر گمانی نه داشتیم
میلی نه داشتیم به سودای کس ولی — در هیچ شهر نرخِ گرانی نه داشتیم

عرفی بتافت پنجهٔ ما جورِ بختِ پیر
شکرِ خدا که بختِ جوانی نه داشتیم

(۸۸)

نیشی گرفته سینهٔ خود ریش می کنم — تا هست فرصتی[6] ادبِ خویش می کنم
نایاب گوهریست مرادم، وگرنه من — در یوزه از تو نگر و درویش می کنم
بیهوده رفتنم ز فرو مایگی به است — تا خضر نیست رهبریِ خویش می کنم
دانم که نیست چاره و هر دم ز اضطراب — آزارِ عقلِ مصلحت اندیش می کنم
منصوبه چیده عشق و مرا پیش خوانده است — من هم پیاده یی به عبث پیش می کنم

عرفی اگر ز کاوشِ دل مانده ام چه باک
ناخن ز کار شد طلبِ نیش می کنم

(۸۹)

ز من نبود فغانی که دوش می کردم — نصیحتِ غمِ روی تو گوش می کردم

---

[1] این بیت تنها در ن ۳۵ یافته شد [2] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافته شد [3] این شعر تنها در ن ۲، ۸، ۱۲ یافته شد [4] ن ۱۶ = گاه گاه ؛ ن ۲، ۸ = هیچ گاه [5] ن ۹، ۱۱ = بسی عرض کرد لیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بسی کرد غصه ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۶ = بسی غصه کرد لیک [6] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۵ = فرصتم ؛ ن ۶، ۸ = فرصتی [7] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافته شد.

Marfat.com

فغان نه شیوهٔ اهل دل است ای بلبل
وگرنه من زتو افزون خروش می کردم

خوش آن که گفت خوشم باشکایتت ورنه
زشکوه ات به نگاهی خموش می کردم

چها[1] نمی کند امشب[2] به دستیاریِ شوق
زشرم حفظِ نگاهی که دوش می کردم

زدستِ محتسب آمد[3] به سنگِ بدنامی
سبوی[4] می که نمش زیب دوش می کردم

گرم به مجمعِ افسردگان قدم می رفت
به ناله یی همه را شعله[5] پوش می کردم

زصد وصال نیاید شبی[6] آنچه من به خیال
زشیوه های تو با عقل و هوش می کردم

چنان حلاوتِ لعلِ تو می ستودم دوش
که نیش را متاثر زنوش می کردم

اگر به رازفشانی لبم اجازت داشت
چها به عابد طاعت فروش می کردم

منم به این همه تر دامنی همان عرفی
که عیبِ زاهدِ پشمینه پوش می کردم

(۹۰۱)

دل[7] را چه می دهی که به دارالشفا[8] بریم
این نیم بسمل از دمِ تیغت کجا بریم

یاران مدد کنید که از وادیِ جنون
دیوانه دل گرفته به دارالشفا بریم

ای[8] دردِ بی دوا اثری بر دلش بکن[9]
نوعی مکن[10] که منّتِ بادِ صبا بریم

توفیق کو که پیشِ عطای وسیله دوست
ایمان شکسته یی زکمندِ ریا بریم

این مایه معصیت نه سزاوارِ بخشش است
در حشر انتظارِ شفاعت چرا بریم

این آبرو که صافِ شرابِ خجالت است
صدره[11] به خاک ریخته دیگر کجا بریم

---

[1] ن ۳،۶ = جهان ؛ ن ۱،۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = چها [2] ن ۱،۵ = آید ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ = آمد [3] ن ۱، ۵ = من ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = می [4] ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = نوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰ = پوش [5] ن ۱، ۵ = هر ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = شب [6] ن ۱، ۵ = ای دل چه می دهی ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = دل را چه می دهی [7] ن ۶ = دارالقضا ؛ ن ۱۲ = دارالغنا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دارالشفا [8] این شعر تنها در نسخه ها ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [9] ن ۵ = بکن ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = مکن [10] ن ۱ = بکن ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = مکن [11] ن ۹ = جرئت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = صدره - [12] کنم؟

Marfat.com

ما تابِ انفعال نہ داریم، جور بس — لازم[1] شود، مباد کہ نامِ وفا بریم
ہمت بہ بین[2] کہ وقتِ شبیخونِ احتیاج — امیدہای[3] کشتہ بہ پیشِ دعا بریم
بازارِ دوست گنجِ دو عالم چہ می کند — جہدی کنیم و چشم و دلِ آشنا بریم

عرفی غمین مشو کہ فلک دادش آمدست
آید[4] کہ ہر چہ بُرد بہ یکبار[5] وا بریم

(۹۱)

چند ازین شش در رغم فالِ گشادی بزنیم — بہ کمان آمدہ عنقای مرادی بزنیم
چند خود شیشہ بگیریم و بریزیم بہ جام — یک دو جامی زکفِ حور نژادی بزنیم
من ازین سوی و تو[6] زان سو بہ تو میگویم دل — دست در دامنِ[7] کسری زدہ دادی بزنیم
در نیارد[8] کہ دمی غاشیۂ غم[9] نہ کشد — سر دہیم این دل و بانگ از[10] دلِ شادی بزنیم
بر دلِ صد ورق از یاس چہ[11] بندیم گرہ — بگشاییم دل و فالِ مرادی بزنیم

عرفی از مردمِ آلودہ پریشان شدہ ایم
دست در دامنِ پاکیزہ نہادی بزنیم

(۹۲)

تا چند بسوزم زغم و تاب بیارم — غم تیز کند آتش و من آب بیارم
رشک آیدم از معتکفِ گوشۂ محراب — آن مغبچہ کو؟ تا شش بہ محراب بیارم
بیداریت ای بخت نہ دارد اثری باش — تا موی کشانت بہ درِ خواب بیارم

---

[1] ن ۹ = مارا دگر مباد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = لازم شود مباد [2] ن ۱، ۵ = نگر ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ = ببین [3] ن ۶ = امیدہا گسستہ ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۳۵ = امیدہای کشتہ ؛ ن ۱، ۵ = امیدہای بستہ [4] ن ۱، ۵ = آمد ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = آید [5] ن ۱، ۵ = بیکبار ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۵ = بیک نفس ؛ ن ۸، ۱۱ = بیک نقش [6] ن ۹، ۱۱ = تو ازان سوی و می گویم دل ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = وتو زان سو بتو می گویم دل [7] ن ۱، ۵ = بہ ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ = در [8] ن ۶ = نیابد ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = نیارد [9] ن ۱، ۵ = دل ؛ دیگر ہمہ نسخہا = غم [10] ن ۱، ۵، ۸ = بانگ دل شادی ؛ ن ۲ = بانگ از دلِ شادی ؛ ن ۱۰ = این دل تا یک دم شادی [11] ن ۳، ۹، ۱۱ = نہ بندیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بہ بندیم ؛ ن ۸، ۱۰، ۹ = چہ بندیم -

Marfat.com

دل صیدِ حرم[1] لیک به مردن چو فتد کار[2] — آن چارهٔ کار است که قصّاب بیارم
ای بخت سراسیمگیت کُشت، بیارام — تا داروی بیهوشیت از خواب بیارم
بنگر که به افسانه تسلّی شوی ای دل — تا مژده یی از گوهرِ نایاب بیارم
برقع بگشا، معجزِ عشق است چه دانی — شاید که نگاهی کنی و تاب بیارم
بیم چه دهی، دلقِ شکیبم ز کتان نیست — اینک شبِ دردیست، به مهتاب بیارم
گر در رهِ اندیشهٔ ادب گم شود از من[3] — صد قافله زان لب شکرِ ناب بیارم

عرفی[4] ز تو مژگان تری دیده ام امروز
یک میوه خود از باغِ تو شاداب بیارم

(۹۳)

کعبه بی ذوق است یاران را وداعی میکنیم[5] — مژده اهلِ دیر را کانجا سماعی می کنیم
گر حدیثِ عشق کم گوییم[6] با آسودگان[7] — جای منّت نیست[8] تخفیفِ[9] صداعی می کنیم
آرزو در رغبت انگیزی و دست ما تهی — هر نفس بیهوده آهنگِ متاعی می کنیم
در سماع ای شیخ موجِ آستین برما مریز — در شهادت گاهِ دل ماهم سماعی می کنیم
شیوه های زاهدان گر در شمارِ دین بود — غم مخور عرفی که ما[10] هم اختراعی می کنیم

زهر کو خونِ جگر کو شهد[11] تاکی، شیر چند
صبر دشوار است با رضوان[12] نزاعی می کنیم

(۹۴)

---

۱ ن ۱۰ = صیدوی ولیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ = صیدِ حرم لیک ۲ ن ۸، ۱۷ = رسد ؛ ن ۱ = کشد ؛ ن ۵ = فتد ۳ ن ۸ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۰ = ازمن ۴ این مقطع تنها در نسخهای ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۵ ن ۹ = می کنم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ = می کنیم ۶ ن ۹ = کم گویی تو ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخها = کم گویم ۷ ن ۱، ۵ = آزادگان ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۱ = آسودگان ۸ ن ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = هست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۳۵ = نیست ۹ ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ = تخفیف ۱۰ ن ۹ = من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ = ما ۱۱ ن ۹، ۱۱ = شهد ناب و شیر چند ؛ ن ۲ = شهد تاکی صبر چند ؛ ن ۱۰، ۳۵ = شهد تاکی شیر چند ۱۲ ن ۱۰ = اخوان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = رضوان

Marfat.com

آن[1] شکارم کز جگر تیر و سنان می رویدم — التماسِ زخمِ نو از الامان می رویدم
بشکنم ناقوس و تسبیحی بدست آرم ولی — چون کنم با این که زنّار از میان می رویدم
من کیم؟ رضوانِ آن جنت که در هر شوره[2] زار — طوبیٰ از فیضِ نسیمِ بوستان می رویدم
من کیم؟ در شهرِ عشق آن میهمان[3] دارِ بلا — کز در و دیوار خیلِ میهمان می رویدم
بستم[4] از رازی که دل داند، زبان و لب ولی — حیف کز[5] بر بستنِ لب صد زبان می رویدم
مستِ این ذوقم که گر مدهوشم[6] و گر هوشمند — شکرِ درد از زیرِ لب تا مغزِ جان می رویدم
حسن[7] می گوید که من تخمی بر افشانم ولی — تا قیامت روی گرم از آستان می رویدم
عشق[8] می گوید که من بازو نرنجانم ولی — صیدِ بسمل زاید و تیر از کمان می رویدم
سایهٔ[8] طوبیٰ کجا و چشمهٔ تسنیم کو — کز جگر صد دوزخِ آتش فشان می رویدم

بیشه[9] الماس شد عرفی دلِ مجروحِ من
بسکه هر دم نیشی از داغ نهان[10] می رویدم

(۹۵)

بیا ای درد، کز راحت رمیدن آرزو دارم — به غم پیوستن، از شادی بریدن[11] آرزو دارم
بیا ای عشق و رسوای جهانم کن که یک چندی — نصیحتهای بیدردان شنیدن آرزو دارم
بیا ای شوق دستِ رغبتم سوی گریبان بر — که بیتابانه پیراهن دریدن آرزو دارم
بیا ای بخت و تقریبی برانگیز از پی قتلم — که جان را بسملِ آن غمزه دیدن آرزو دارم

---

[1] در نسخهٔ ۱، ۵ این بطور دو غزل است و اشعار ۲، ۷، ۸، ۹ با مطلعِ زیر بطور غزل دیگر وجود دارد :

آن شهیدم کز بدن هر لحظه جان می رویدم — التماسِ زخمِ نو از الامان می رویدم

[2] ن ۹، ۱۱ = هر سوی راه ؛ ن ۵، ۱۰، ۱۷ = شوره زار [3] ن ۱۷، ۳۵ = آن میهمان دارِ بلا ؛ ن ۱، ۵ = آن می نماید از بلا [4] ن ۹ = بستم این رازیکه می دانم زبان و دل ولی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بستم از رازی که دل داند زبان و لب ولی [5] ۱، ۵ = کز ؛ ن ۵، ۱۱ = گر [6] ن ۱۰ = بیهوشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = مدهوشم [7] این بیت تنها در ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ یافته شد. در نسخهٔ ۱۲ مصرع اولیٰ با مصرع ثانی شعر ۵ مربوط است [8] این دو شعر تنها در نسخهٔ هشتم وجود دارد [9] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵ = پنبهٔ ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = بیشهٔ [10] ن ۱۳ = سنان ؛ ن ۱، ۵ وغیره = نهان [11] ن ۲ = رمیدن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = بریدن -

Marfat.com

بیا ای عمر، ترکِ بی وفایی کن که در[1] محشر — ز زخم غمزه یی[2] در خون طپیدن آرزو دارم
بیا ای مرگ یاری کن که بی او تا توانستم — بخون غلطیدم، اکنون آرمیدن آرزو دارم
زمن پوشید عرفی عزمِ[3] خود را، آه اگر داند
که من هم زهرِ بدنامی چشیدن آرزو دارم

(۹۶)

مادستِ[4] دل ز چشمهٔ بهبود شسته ایم — دایم به زهرِ داغِ نمک سود شسته ایم
دل در دعای کامِ نفس بر نیاورد — زین شعله ننگِ نسبتِ این دود شسته ایم
حاشا[11] که بشکند لبِ نانی به عافیت — دستی که ما ز نعمتِ مقصود شسته ایم
آسوده شو[5] حسود که ما از ضمیرِ دل — اندیشهٔ زیان و غمِ سود شسته ایم
مستیم[6] و روی سجده ز محراب تافته — گرد ریای از در معبود شسته ایم
عرفی چه[7] مایه عجز به هر چشمه برده ایم
تا لوحِ دل ز نقشِ[8] دو روزه نابود شسته ایم

(۹۷)

از بسکه روی گرم به هر سو گذاشتیم — صد داغِ شعله خیز دران کو گذاشتیم
از شرمِ ناکسی نه گشودیم دیده را — هرگه به آستانهٔ[9] او رو گذاشتیم
در تکیه گاهِ عشق دلِ زخم خورده را — الماسِ فتنه در تهِ پهلو گذاشتیم
هر گوهری که دل ز تعلّق خریده[10] بود — در دامنِ کرشمهٔ دلجو[12] گذاشتیم

---

[1] ن ۵، ۱۰، ۳۵ = تا محشر ؛ ن ۱، ۸، ۹ = در محشر [2] ن ۹ = غمزه اش ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = غمزه یی [3] ن ۱ ۵ = عزم خود را تا راه گرداند ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = عرفی عزمِ خود را آه اگر داند [4] ن ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = دستِ دل ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵، ۵ = دست و دل [5] ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = تر ؛ ن ۱۰ = شو ؛ ن ۱، ۵ = ای [6] ن ۹، ۱۱ = بستیم روی سجده ز محراب آرزو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مستیم و روی سجده ز محراب تافته [7] ن ۱۱ = چو پایه ؛ ن ۹ = چو مایه ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = چه مایه [8] ن ۳۵ = بود و ز ؛ ن ۵۵ = بوده و [9] ن ۱۰۵ = به آستانهٔ او ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آستان غش [10] ن ۹ = گرفته ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خریده [11] ن ۱، ۵ = جادو ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵ = دلجو [12] این بیت در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

Marfat.com

ما بر فریبِ چشمِ غزلانہ[1] تاختیم — مجنونِ باز ماندہ بہ آہو گذاشتیم
امروز در زیارتِ دارِ[2] ندامت است — آن سر کہ دوش بر سرِ زانو گذاشتیم
یک بار کرد خو[3] بہ خرابی مزاجِ دل — دست از عمارتِ دلِ بدخو گذاشتیم

(۹۸)

از مردنِ[4] دشوارِ من است آن مژہ پُرنم — ای جانِ بہ لب آمدہ گو یک[5] دو نگہ کم
لطفِ تو گرم چارہ نہ داند عجبی نیست — بسمل شدہ را بہ نہ شود زخم ز[6] مرہم
تا فاش نہ سازم برِ بیگانہ غمِ او — تکلیفِ[7] خصوصیتِ من کردہ بہ محرم
ای اہلِ بہشت این ہمہ حسرت بہ غمم چیست — از[8] من کہ رسانم[12] بہ شما لذّتِ این غم
ہرگاہ کہ میرد کسی از عشقِ تو ناکام — یارانِ مرا تازہ شود شیوۂ ماتم
داغی بہ نہم بر دلِ آن زخم[9] کہ باشد — لب[10] تشنۂ الماس نہ دل خستۂ مرہم

یارب بہ جہانی کہ رود ننگ[11] نہ باشد
عرفی چو برد مایۂ دردِ تو ز عالم

(۹۹)

در[12] دل این شعلہ ز شوقِ[13] صنم افروختہ ایم — آتشِ بت کدہ را در حرم افروختہ ایم
شبِ غم تا ابدم[14] راہ برد دل، ہرگام — آتشِ آہ[15] بہ راہِ عدم افروختہ ایم

---

[1] ن ۱۰ = غزالی نہ تاختیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = غزالانہ تاختیم ؛ ن ۹، ۱۱ = غزالان باختیم ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۵ = غزلانہ باختیم ؛ ن ۲۸ = غزلان تاختیم [2] ن ۹ = دل سیری کند ؛ ن ۱۱ = دار است ایمنت ؛ ن ۲۸ = دیر است مست باز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارِ ندامت است ——— [3] ن ۲ = خانہ خرابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = خو بہ خرابی ؛ ن ۱۰ = رو بہ خرابی [4] ن ۲، ۱۲ = از دیدنِ بسیار ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = از مردنِ دشوار [5] ن ۹ = گو یک نگہی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گو یک دو نگہ کم [6] ن ۱۷ = ز ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = بہ [7] ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = تکلیف [8] ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = از [9] ن ۵، ۸ = داغی بنہم بر دل آن داغ ؛ ن ۱ = داغی بنہم بر دلِ آن زخم ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = داغی بنہم بر دل و آن داغ [10] ن ۹، ۱۱ = لب تشنۂ الماسِ تر و تشنۂ مرہم ؛ دیگر نسخہ ہا = بطوریکہ نوشتہ شد [11] ن ۵، ۸ = تنگ ؛ ن ۱، ۳، ۱۰ = ننگ [12] ن ۹، ۱۱ = از ؛ ن ۱، ۵ = در [13] ن ۹، ۱۱ = چو داغِ صنم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = ز شوقِ صنم [14] ن ۸ = تا ابدم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = تا بعدم [15] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = راہ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آہ [16] ن ۲۸ = رساند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رسانم۔

Marfat.com

موسیٰ آرید درین دیر که از تابِ نظر — آتشِ طور ز روی صنم افروخته ایم
چو نه نازیم[1] به این حوصله کز جامِ غمت — کرده بسیاریِ می نوش و کم افروخته ایم
سجده ای برهمن این جا نه حرام است بیا — که صد آتش کده در کنجِ غم افروخته ایم
ما ملامت زدگانیم که در گوشهٔ[2] غم — آتشِ دل همه از داغ هم افروخته ایم
کی برِ اهلِ کرم روی طلب زرد کنیم — ما که از جرعهٔ جامِ کرم افروخته ایم
گشته ایم از سخنِ پیرِ مغان روشن دل — بفروغِ نفسش جامِ جم افروخته ایم

ما به هر غمکده[3] عرفی که گذر داشته ایم
شمعِ مقصود به یمنِ قدم افروخته ایم

(۱۰۰)

منم کز بادهٔ عشرت خروشیدن نمی دانم — به دستِ من مده این می که نوشیدن نمی دانم
طبیبا از دوا[4] بر قامتِ دیوانه یی[5] چون من — مبر پیراهنِ راحت که پوشیدن نمی دانم
من آن مستِ می شرمم که گر صد سال شوقِ او — نماید آتشِ من تیز جوشیدن نمی دانم
به ریشِ نازکی[7] کز[8] مرهم آسیبِ نمک یابد[9] — نهی الماس و از حیرت[10] خروشیدن نمی دانم

به صد امیدِ ناکوشیدنم[11] در مدعا عرفی
ز استغنا بدان ماند که کوشیدن نمی دانم

(۱۰۱)

چند[12] چو اهلِ آبرو در پیِ آبرو روم — زهر ز امتحان خورم در پیِ آرزو روم

---

۱ ن ۲ = ننازیم ؛ ن ۸ = نتازیم ؛ ن ۵، ۳۵ = بتازیم ۲ ن ۱، ۵ = خانهٔ ؛ ن ۲، ۸، ۹ = گوشه ۳ ن ۱، ۵ = میکده ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = غمکده ۴ ن ۹ = طبیبا سرکش است این قامتِ ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = طبیبا از دوا بر قامت ۵ ن ۱، ۵، ۹ = دیوانه خوی من ؛ ن ۲، ۸، ۱۷ = دیوانه ای چو من ۶ ن ۹، ۱۰، ۱۱ = من آن مستِ میِ شوقم ؛ ن ۲۸ = منم آن مستِ بی شرمم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من آن مستِ میِ شرمم ۷ ن ۹، ۱۱ = تازگی ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نازکی ۸ ن ۹ = از ؛ ن ۱۰ = گر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = کز ۹ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = یابد ؛ ن ۲ = ریزد ؛ ن ۹، ۱۱ = ساید ۱۰ ن ۶ = جرات ؛ ن ۱، ۵ = حیرت ۱۱ ن ۹، ۱۱ = باکوشیدنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = ناکوشیدنم ؛ ن ۲ = وز با مدعا کوشیدنم ۱۲ این سه شعر تنها در نسخه ۹، ۱۱ یافته شد

Marfat.com

شوقِ سرِ بریدہ را بر سرِ داری می برد — این سر و صد سرِ دگر بازم و روبرو روم
دست بدست می روم ہمرہِ لشکرِ جنون — تا بہ کدام دشتِ خون پا نہم و فرو روم

(۱۰۲)

حالِ ما بنگر کہ آہوی حرم گم کردہ ایم — رہبرِ امّید را در ہر قدم گم کردہ ایم
چون نشان یابیم در این تیرہ شب از ان شاہِ حسن — ما کہ دور افتادہ از خیل و حشم[۷] گم کردہ ایم
می شود اسبابِ غم ہر لحظہ[۱] افزون گرچہ ما — مایۂ افزایشِ اسبابِ غم گم کردہ ایم
چون ترنّمہای مرغانِ بہشتی بشنویم؟ — ما کہ دور افتادہ و باغِ ارم گم کردہ ایم
طعنہ کمتر زن حرم جویان رہ گم کردہ را — این ملامت بس کہ ما راہِ حرم گم کردہ ایم
شرمِ[۲] ما از بستنِ زنّار و لافِ کفر باد[۳] — کز عبادت ماندہ و دیرِ صنم گم کردہ ایم

این تأسّف ہا بجای خود بود عرفی کہ ما
گوہرِ یک دانہ یی زینگونہ کم گم کردہ ایم

(۱۰۳)

ز معموری بہ تنگم جز دلِ ویران نمی خواہم — چو سلطانِ محبّت ملکِ آبادان نمی خواہم
کسی تا کی پریشان کوشش و سر در ہوا باشد — دگر یارِ جنونم عقلِ سرگردان نمی خواہم
نہ داغِ تازہ می خارد نہ زخمِ کہنہ می کاود — بدہ یارب دلی کین صورتِ بی جان نمی خواہم
بہ تسکینِ دلِ غم دوستم ناصح چہ می گویی[۴] — اگر شیون نہ دانی تن زدن این دستان نمی خواہم
ز عالی دودمانِ عشقم از راحت بود ننگم — برہمن زادہ ام کیشِ مسلمانان نمی خواہم
دمِ گرم و خراشِ[۵] سینہ را من دوست می دارم — بپوشان رخ کہ من جان کندنِ آسان نمی خواہم
گر آبِ خضر نوشم باید م از عشق فرمانی[۶] — وگر خونم دہی می نوشم و فرمان نمی خواہم

---

[۱] ن ۱، ۵ = لحظہ ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = ساعت [۲] ن ۱، ۲، ۸، ۱۰ = شرم ما ؛ ن ۹، ۱۱ = پیر [۳] ن ۹، ۱۱ = زر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = باد [۴] ن ۵، ۸ = کوشی ؛ ن ۱، ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = گویی [۵] ن ۱، ۵ = خروش ؛ ن ۸، ۱۰ = خراش [۶] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = فرمانی ؛ ن ۹ = فرجانی ؛ ن ۲۸ = دانائی [۷] ن ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = علم ؛ ن ۱، ۸ = حشم ۔

Marfat.com

میفشان نشترِ الماس بر داغِ دلم عرفی
تهی دستی[1] بسم جمعیتِ سامان نمی خواہم

(۱۰۴)

اگر صد خم شراب از دیدہ بارم — مکن باور کہ مستم، در خمارم
طبیبا نبضِ من آہستہ تر گیر[2] — کہ من در پوست سر تا پا فگارم
مرا می کاود و در اندیشہ[3] می باش — کہ ابجد خوانم و آموزگارم
عنان داری ندانم این قدر ہست — کہ من بر آرزوی خود سوارم
قوی بازوئی و کوتہ کمندی — عجب دردیست، من این درد دارم
غرورم می دہد طاعت، گنہ کو — چنان مستم کہ مشتاقِ خمارم

گنہ معشوقہ عفو است عرفی
من از بی شرمیِ خود شرمسارم

(۱۰۵)

دہ کہ یار از گفتگو ہرگز نیابد مطلبم — بس کہ موجِ خونِ دل در رعشہ[4] اندازد[5] لبم
چشمہ نورم ولی در دودِ عصیان موجزن — آفتابم، آفتابِ سایہ پرورد شبم
طفلم اما آگہم کز خونِ دل پروردہ اند — آن شجر کز وی تراشیدند لوحِ مکتبم
مژدہ باد ای ترایانِ بت کہ عشق آباد کرد — سومناتی در دل و خمخانہ یی در مشربم
گاہ زنّاری خیال گاہ تسبیحی بدست — تا شود روشن کہ من دیوانہ بی مذہبم
برہمن حاشا[6] کہ افشاند بہ دیر از "یا صنم" — آنچہ دل در کعبہ می ریزد ز یارب یارم

عرفی از کج بازیِ سیّارہ آسودم کہ دوش
آتشِ دل شعلہ زد در خان و مانِ کوکبم

---

[1] ن ۲، ۸ = پریشانی ؛ ن ۹، ۱۱ = تہی دستم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = تہی دستی
[2] ن ۲ = بین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = گیر
[3] ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = در ؛ ن ۸، ۱۰ = با
[4] ن ۲ = غصہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = رعشہ
[5] ن ۵، ۸ = می گیرد ؛ ن ۱۰ = خاشاک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۵ = ماشا

Marfat.com

(۱۰۶)

پارہ نشینِ مردمِ بیمار[1] دوستیم — سختی کشیم حیف کہ غمخوار[2] دوستیم
ہر دم خیالِ نازی و فکرِ کرشمہ یی — دشمن تراشِ خاطر[3] و آزار دوستیم
ای نوحہ سنج نالہ نہ زردی زلب کہ ما — نازکِ دلانِ گریۂ بسیار دوستیم
ما منکرِیم شید و ریا را نہ زہد را — تسبیح[4] دشمنیم نہ زنّار دوستیم
با عجز لذّتیست[5]، تو درکارِ خویش باش — ما تشنۂ شہادت و زنہار دوستیم
ای عندلیب گلبن[6] و دستان ترا[7]، کہ ما — منصور نغمہ[8] و رسن و دار دوستیم

خلوت نشینی از من و عرفی مجو کہ ما
رسوا ییانِ کوچہ و بازار دوستیم

(۱۰۷)

باز آی، تا بہ ذوقِ ستم آشنا شویم — ما شیشہ و تو سنگ، بہم آشنا شویم
رازِ محبّتیم[9] و زما گوش دل تہیست — حاشا کہ ما بہ لوح و قلم آشنا شویم
صد لوحِ[10] دل بیک درمِ داغ می خرند — زین ننگ با معاملہ کم آشنا شویم
باید کشید خونِ شہیدان سبوسبو — تا اند کی بہ ذوقِ ستم[11] آشنا شویم

گفتی بہ راہِ کعبہ کنید[12] آشنا قدم
اوّل رہی کہ ما بہ قدم آشنا شویم

(۱۰۸)

---

[1] ن ۹، ۱۱ = دیار؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = بیمار [2] ن ۱۰ = تیمار؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = غمخوار [3] ن ۱، ۸، ۹ = خاطر و آزار؛ ن ۵، ۱۰، ۱۱ = خاطر آزار [4] ن ۱۰ = نی سبحہ دشمنیم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = تسبیح دشمنیم [5] ن ۹، ۱۱ = در؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = با [6] ن ۱۰ = گلشن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = گلبن [7] ن ۱۰، ۱۲ = ترا؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ وغیرہ = سرا [8] ن ۲، ۹، ۱۱ = نغمہ رسن و دار؛ ن ۱، ۵، ۸ = نغمہ و رسن و دار [9] ن ۱۷ = محبتیم و زما؛ ن ۱، ۵ = محبتیم زما [10] ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۵ = لختِ دل؛ ن ۱۰ = زخمِ غم؛ ن ۹، ۱۱ = بحثِ غم؛ ن ۱، ۵ = لوحِ دل [11] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = ستم؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = عدم [12] ن ۱، ۵ = قدم آشنا کنید؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = کنید آشنا قدم؛ ن ۹، ۱۱ = کنند آشنا قدم۔

Marfat.com

قدح دہید لبالب خراب گوشدہ باشم
اگر ہلاک شوم در شراب گوشدہ باشم

بہ بزمِ عیش[1] روم تا بکی مصیبت و شیون
خراب نغمۂ چنگ در رباب گوشدہ باشم

نہ خندہ یی نہ نگاہی بلی تراچہ تفاوت
شکنجہ خوارِ دوصد پیچ و تاب گوشدہ باشم

غبارِ کوچۂ عشقم ز دامنم چہ فشانی
عبیرِ پیرہنِ آفتاب گوشدہ باشم

چہ شد کہ عین[2] ثوابم[3]، رحم[4] دہند بہ دوزخ
شریکِ لذتِ اہلِ عذاب گوشدہ باشم

زجرمِ عشق کنند ارسوال روزِ قیامت
بہ صد کتابِ سخن در جواب گوشدہ باشم

نظر بدوز و مکن منعم از مشاہدہ عرفی
خراب گوشدہ باشی کباب گوشدہ باشم

(۱۰۹)

بہ سہوار توبہ ازمی کردم و دیرِ مغان ہشتم
کسی گر[5] بازم آرد بر سرِ خم، سر[6] بسر خشتم

بہ فتراکم بہ بند عشق و گوید دست و پا کم زن
کہ من بسیار ازین صیدِ زبون در خاک و خون ہشتم

ردای[7] عافیت بس خام باف است، آتش در زن[8]
کہ من زین پنبہ عمری رشتۂ زنار می رشتم

سراسر کامم و در چشمۂ لذت فرو رفتم
سراپا ریشم و در پنبۂ الماس آغشتم

نہ طوبی داشت سرسبزی نہ کوثر داشت نمناکی
کہ من در شعلہ[9] زارِ سینہ تخمِ نالہ می کشتم

تماشای جمالِ حور و غلمانم کجا شاید[10]
مرا آیینہ یی باید کہ بینم تا چہ حد زشتم

بگوشم کاتبِ اعمال گوید عرفی انصافی
کہ ننوشتم ثوابی وز گنہ صد لوح بنوشتم

---

[1] ن ۲، ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = عیش [2] ن ۹، ۱۱ = اہلِ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = عین [3] ن ۱، ۵، ۲، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = ثوابم [4] ن ۸ = مرا ؛ ن ۱، ۵ = رہم [5] ن ۱، ۲، ۹، ۱۱ = کو ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = گر [6] ن ۱، ۵، ۳۵ = من ہمان خشتم ؛ ن ۸، ۱۰ = سربسر خشتم ؛ ن ۹، ۱۱ = ازجہان رستم [7] ن ۱۰ = ردای عافیت را جا کف گیر و آتش زن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ردای عافیت بس خام بافت، آتش در زن [8] ن ۱۰ = کہ من زین پنبہ عمری رشتۂ زنار می رشتم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ بطوریکہ نوشتہ شد [9] ن ۱۰ = از شعلہ ای در سینہ ؛ ن ۸ = از سینہ . ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = در شعلہ زار سینہ [10] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = باشد ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵ = شاید [11] ن گو ؛ ن ۱، ۵ = کو۔

Marfat.com

(۱۱۰)

دل بدست و پای کوبان از حرم بگریختم
وین سیه قندیل را در طاقِ دیر آویختم

تو تیای دیدهٔ توفیق یعنی خاکِ دیر
بر سرِ دل تهنیت گویان به مژگان ریختم

راهبِ دیر و صنم مستِ سماعِ ماتم اند
تا به شیون نغمهٔ ناقوس را آمیختم

گوهری کز وی بیابد دیدهٔ معنی صفا
در جهان پیدا نه شد هر چند خاکش بیختم

تا نه در دیریم عرفی عشوه گر، در کعبه نیز
مدّتی بازیچه ها از پرده می انگیختم

(۱۱۱)

دل و جان پردگی بودند[۲] و من افسانه شان کردم
چراغِ خانقاه و شمعِ آتش خانه شان کردم

ز بیمِ هجر و امیدِ وصال آشفته دل بودم
ز حیرت آشنا گشتم، ز خود بیگانه شان کردم

ز شوقِ[۳] مه وشان در خاک[۴] چندان سوختم خود را
که بر شمعِ مزارِ خویشتن پروانه شان کردم

سبو ها دوش در مستی شکستم لیک یک یک را
دگر بر چیدم و بوسیدم و پیمانه شان کردم

نوشت این نکته خاکم در ازل بر لوحِ بختِ خود
که دیر و کعبه را آوردم و ویرانه شان کردم

به بزمِ بی غمان دوشینه بودم میهمانِ عرفی
ز بس گریستم بهرِ دل بگریستم دیوانه شان کردم

(۱۱۲)

ز بیدردی به امیدِ اجل در عشق مرهونم
نه شرم از قتلِ فرهاد و نه عار[۵] از مرگِ مجنونم

وبال از هوش و آسیب از خرد گر هم چنین خیزد
همان بهتر که ساقی در شرابِ اندازد افیونم

فغانِ العطش ناگه بگوشِ خضره یابد
بیا[۶] ای عشق و بنماره به سوی چشمِ پُرخونم

که در بیرونِ گلخن[۷] بلبلی را در قفس دارد
که فریادِ وی از آغوشِ آتش بُرد بیرونم

---

۱ ن۹ = مایه ؛ همه نسخه های دیگر = مانه (ممکن است که قافیهٔ این غزل بطورِ کلی به شکل جمع بوده باشد) ۲ ن ۲، ۹، ۱۱ = بودند ؛ ن ۱، ۵ = کردند ۳ ن ۹ = سوز ؛ ن ۱، ۲، ۵ = شوق ۴ ن ۲، ۲۹ = درعشق ؛ ن ۹ = از درد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = درخاک ۵ ن ۹، ۱۱ = ننگ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = عار ۶ ن ۲، ۲۸ = بنازای ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱ = بیای ۷ ن ۹ = گلشن ؛ ن ۳۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = گلخن

Marfat.com

اگر در سایۂ طوبی برد خوابم محال است این که غمهای تو بر بالین نیارد صد شبیخونم

منم کز حرصِ تاراجِ متاعِ درد و غم عرفی
گهی در آستینِ بخت و گه در جیبِ گردونم

(۱۱۳)

چه غم زرفتنِ دین است می کُشد اینم که غمزۂ تو به بازیچه می برد دینم
فروغِ آینہ[1] می چراغِ مجلس نیست کجاست سرمہ کشِ دیدۂ خدا بینم
چه گفت دخترِ رز؟ گفت[2] او زمن بر خورد که از شکستنِ ناموس داد کا بینم
امامِ شہر که مستم نه دید[3] و حیران بود بگو بیا به تماشا، کنون که رنگینم
وصالِ[4] هر سرِ مویم به عشرتی بسپرد ولی چو نیک بکاوی هنوز غمگینم
چکد ز هر سرِ مویم هزار چشمۂ زهر ازان به چشم و[5] دلِ اهلِ درد شیرینم
ز نورِ ناصیۂ من صباح[6] می تابد شبی که دخترِ رز بود شمعِ بالینم
ز من فراغتِ فردوس دور باد که من بساطِ ماتمیان بر فراغ می چینم
هزار غم پیِ[7] سر کرده ام ولی در دل غمِ تو ریشه فرو برده می کُشد اینم

روم به میکده عرفی که بشکنم توبه
مبادا محتسب از دل برون کند کینم

(۱۱۴)

صد پردۂ تصوّرِ باطل شکافتیم تا اندکی معاملۂ دل شکافتیم
نوری نداشت غمکدہ، حسن از دریچه تافت[8] روزن به آن دریچه مقابل شکافتیم
آن کشته ایم کز اثرِ نوحه های خویش صد بار جامه بر تنِ قاتل شکافتیم

---

[1] ن ۹، ۱۱ = آینه ام ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۴ = آینه می [2] ن ۱، ۵، ۳۵ = آن ؛ ن ۸، ۱۰ = او [3] ن ۵، ۳۵، مستم بدید حیران بود ؛ ن ۹، ۱۱ = مستم ندیده حیران بود ؛ ن ۸، ۱۰ = مستم ندید و حیران بود [4] این شعر تنها نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = چشم دل ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰ = چشم و دل [6] ن ۸ = چراغ ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۵ = صباح [7] در همه نسخه ها "تابد" ولی "تابید" بهتری نماید [8] ن ۹، ۱۱ = هزار غم سرِ غم کرده ام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = هزار غم پیِ سر کرده ام [9] ن ۹، ۱۱ = باف ؛ ن ۲۸، ۳۵ = تافت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بافت

Marfat.com

در جستجوی لذّتِ زخمِ نهانِ تو هر موی[1] کشتگانِ ترا دل شکافتیم
بهرِ فسونِ دردِ تو از گوشهٔ لحد صد ره به چاهِ جادوی بابل شکافتیم
عرفی غجل نشین که معمای آرزو
آخر بنامِ مطلبِ باطل شکافتیم

(۱۱۵)

از نصیحت دلِ عشّاق مشوّش دارم گرچه من دست نه از دور بر آتش دارم
گر نه دارد دلم از ذوقِ سمندر اثری از چه با گوشهٔ آتشکده ها خویش دارم
گر نه گویم ز دلِ سوخته با او چه زیان مشتری حاضر و من عود به آتش دارم
صیدم از دیده نهان گشت و من از غایتِ[2] شوق شست نابسته به زه دست به ترکش دارم
گر سرم دهر نیفراخت[1] ستم بر خود کرد من برای چه دلِ خویش مشوّش دارم
ساقیا[2] می ده، اگر هیچ ندارم غم نیست که همه دارم اگر بادهٔ بی غش دارم
نه همین امشب[3] از نالهٔ عرفی بی خواب
همه شب گوش به این نغمهٔ دلکش[4] دارم

(۱۱۶)

شکایت[1] از تو به اندازهٔ جفا دارم همین قدر گله دارم دگر دعا دارم
ترا کلیدِ بهشت اندر آستینِ عطاست ولی چه سود که من طالعِ گدا دارم
کرشمه یی ز تو صد جان زمن بگیرد انصاف که این معامله با چون تویی روا دارم
صد آه کردم و هیچم امید نیست، ولی به ناله یی که نه کردم امیدها دارم
تو تیغ بر کف و من جان بکف، نمی دانم که من بجانِ خود این دشمنی چرا دارم

---

[1] ن ۱۰ = سوی | ن ۱، ۵، ۸ = موی [1] ن ۱، ۵ = بیفراخت. | ن ۸، ۱۷ = نیفراخت [2] این ۲ شعر تنها در نسخه های ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱، ۵ = امشب ازین | ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = امشبم از [4] ن ۱، ۵ = نغمهٔ دلکش | ن ۸ = زمزمهٔ خوش | ن ۱۰ = نالهٔ دلکش [1] این غزل تنها در نسخهٔ سوم یافته شد۔ اشعارِ دوم و چهارم و پنجم و ششم در غزلِ شماره ۵ با مطلع مختلف هم یافته شدند۔

Marfat.com

ازین که شکرِ جفا می کنم، خجل نه شوی — که حیله می کنم و چشم بر وفا دارم
به جورِ دوست خدایا که بی اثر مگذار — خراش سینه که در آهِ بی ریا دارم

(۱۱۷)

هر چند بی غمانه به مسکن فتاده ام[1] — ز بحرِ صد کرشمه به گردن فتاده ام
در نعمت او فتاده و شکری نمی کنم[2] — بس ناشگفته در گل و گلشن فتاده ام
خوشدل نبورِ شمع شبستانت از برون[3] — شبها به خاک[4] دیده به روزن فتاده ام
گردِ حریمِ دیر و در دیده ام کشند — تا از کدام گوشهٔ دامن فتاده ام
از قسمتِ ازل نه کنی شکوه هان خموش[5] — من شاخِ طوبیم که به گلخن[6] فتاده ام
مفگن به خاکم ار ثمرِ نارسم، بچش — کز شاخِ نخلِ وادیِ ایمن فتاده ام

در بزمِ عیش عرفی اگر روز ساکتم[7]
شب تا سحر به حلقهٔ شیون فتاده ام

(۱۱۸)

وقت آن است که افیون به شراب اندازم — دو جهان را به یکی جرعه خراب اندازم
دلم از صوتِ تذروانِ بهشتی نه گشود — گوش بر نالهٔ مرغانِ کباب اندازم
خون همین ریخته از گریه به چشمِ بینش[8] — آب نادیده سفالی به شراب[9] اندازم
ای که بر زشتیِ من خنده زنی باش که من — بخرم دستی و از چهره نقاب اندازم

... ... — زخمه یی یک دو سه روزی بشراب اندازم

---

[1] ن ۴، ۱۱ = فتاده ایم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = فتاده ام [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = نمی کنم؛ ن ۴، ۱۱ = نمی کنم
[3] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۵ = به نور؛ ن ۱۰ = نبود [4] ن ۱، ۵ = زچاک؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۰ = به خاک [5] ن ۲ = چه کنی
[6] ن ۴ = گلشن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = گلخن [7] ن ۱، ۲، ۴ = ساکتم؛ ن ۵، ۶، ۳ = نه کنم؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱ = نه کنی
[8] ن ۲، ۸ = به می؛ ن ۱۱ = همین [9] ن ۱۰ = ریخته؛ ن ۸ = بخت؛ ن ۲ = بچینم [10] ن ۲، ۸ = به لبش؛ ن ۱۰ = بنیش
[11] از ن ۲، ۸ = شاکیم [12] ن ۲، ۸ = گلاب؛ ن ۱۰ = شراب [13] این بیت تنها در نسخه
۸، ۱۰ یافته شد [14] در ن ۲۸، ۳۵ ردیفِ غزل "اندازیم" هست ولی این درست نیست [15] این مصرع تنها
۳۶ یافته شد - مصرعِ اولیٰ باین طور می تواند: "تا شوم بیخود و سرمست زساز و آواز" ولی

Marfat.com

۵۰۳

گل فشانند بہ بسترِ ہمان چون عرفی ومن　　مشتِ خس چینم و در جامۂ خواب اندازم

(۱۱۹)

خوش آن کہ در غمِ دل رازدارِ خود باشم　　زفرطِ گریہ خجل از کنارِ خود باشم
خوش آن کسش کہ مرا آنچنان زخود ببرد　　کہ بیخود افتم و در انتظارِ خود باشم
خوش آن قبولِ[1] نیازی کہ در ہجومِ بلا　　بہ گریہ ہای سحرگہ حصارِ خود باشم
کجاست طبعِ سلیمی و حسنِ تعلیمی　　کہ در معاملہ آموزگارِ خود باشم
کجاست برقِ جمالی[2] کہ از تجلّی آن　　ستارہ سوختۂ روزگارِ خود باشم
کجاست مستیِ عشقی کہ پند گو ہمہ عمر[3]　　ملامتم کند و من بہ کارِ خود باشم
کجاست مغبچہ یی کز فریبِ او ہر دم　　خجل ز توبۂ ناستوارِ خود باشم
چہ ور زم این ہمہ طامات و زرقِ بہرِ بہشت　　چرا نہ بلبلِ باغِ بہارِ خود باشم
کجا روم منِ دیوانہ وش، ہمان بہتر　　کہ شرمسار ز اہلِ دیارِ خود باشم

خوش آن معاملہ عرفی کہ از زبانِ دو کون
تو دشمنِ من و من شرمسارِ خود باشم

(۱۲۰)

ما چو در انجمنِ اہلِ طرب مَی زدہ ایم　　ہر نفس دستِ فغان بر دہنِ نی زدہ ایم
نوح بی حوصلگی کرد کہ طوفان انگیخت　　ورنہ او قطرہ و ما بحر ازین می زدہ ایم
ما کہ ناچیدہ[4] فشانیم مزن طعنہ اگر　　خندہ بر قاعدۂ[5] کامِ دہِ طی زدہ ایم
شاید ار می زدنِ ما نہ شمارند گناہ　　کہ صبوحی ہمہ با نغمۂ[6] یا حی زدہ ایم

---

[1] ن ۲ = جنون ؛ دیگر نسخہ ہا = قبول [2] ن ۹ = حجابی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = جمالی [3] ن ۹ = کہ زاہد از رہ طعن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کہ پند گو ہمہ عمر [4] ن ۱، ۱۰ = نالہ تا چند فشانیم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ماکہ ناچیدہ فشانیم [5] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نغمہ ؛ ن ۱۷ = نعرہ ؛ ن ۱۰ = نالہ۔

Marfat.com

طعنۂ می کشی امروز به ما زد عرفی
ما هم این زخم بسی بر جگرِ وی زده ایم

(۱۲۱)

عشق[1] تا غم می دهد من شکرِ نعمت می کنم — تا شبیخون می زند من[2] خوابِ غفلت می کنم
تا کی از پژمردہ جان گویی نثارم کن به دوست — فکرِ دیگر کن که این خود وقتِ فرصت می کنم
تا گوارا بود مرہم زخمِ مابی ذوق شد[3] — ناخنی در کارِ جوشش گاہِ لذت می کنم
ہر گه[4] از عصیان دلم بگرفت در دیرِ مغان — می کشم اسلامیان را بیش و وحشت می کنم
علّمم[5] از رسوایی و رندی مکن زاہد خموش — ہر دو زر را قیم و من بیش از تو شہرت می کنم

گوہرِ اسلامِ من عرفی چه ارزد پیشِ عشق
تا بدانی ارزشش امروز قیمت می کنم[6]

(۱۲۲)

منم که در چمنِ سینه داغِ لاله شمارم — نگه به چشمۂ زہر و نفس به ناله شمارم
منم که در چمنِ خلد پارۂ جگرِ خود[8] — به جیبِ غنچه فشانم به دستِ لاله شمارم
حوالہ‌ئی ز پی برگ و سازِ عشق ندارم[9] — بیا که بر تو الہای بی حوالہ شمارم
پس از پیاله کشیدن ز قطره‌های پریشان — ہزار چشمۂ خون در دلِ پیاله شمارم
ہزار قافله ریشم به شہرِ سینه روان کن — که در بہاش امیدِ ہزار ساله شمارم

نوالہ از جگرِ درد می دہند به عرفی
چه جای طعنه که من حسرتِ نوالہ شمارم

(۱۲۳)

---

[1] ن ۱۰ = گر عمت شوری برانگیزد قیامت می کنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عشق تا غم می دهد من شکرِ نعمت می کنم [2] ن ۱۰ = تا شبیخون ها ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تا [3] ن ۱، ۵، ۸ = زند ؛ ن ۱۰ = زنم [4] ن ۱، ۵، ۸ = من ؛ ن ۱۰ = ها [5] ن ۸ = تا گوارا بود ؛ ن ۱، ۵ = ناگوارا بود [6] این دو شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [7] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ یافته شد [8] ن ۱۰ = جگرم را ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۸ = جگرِ خود [9] ن ۱۰ = ندارم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ندارد [10] ن ۲۸، ۳۵ = چشمۂ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = قطرۂ -

Marfat.com

خنده یی دیدیم و دل در اضطراب انداختیم
از تمنّای لبی صد خم شراب انداختیم

رازِ عشقت دوش بر خورشید کردیم آشکار
آتشِ مستی به جامِ آفتاب انداختیم

با صبا گفتیم حرفی از شمیمِ سنبلت
مشتِ دودی در دماغِ مشکِ ناب انداختیم

شاهدانِ قدس می گویند با آسودگان
دیده بگشایید هان اینک نقاب انداختیم

با هوسناکان همی گفتند[1] در میخانه دوش
هان قناعت هان که افیون در شراب انداختیم

گر نسیمِ شیدِ ما مغزِ ملک سوزد رواست
خرقه را ده روز تا شب در گلاب[2] انداختیم

موسمِ شیبی[3] به خون آغشته خواهم داشتن
ماکه بر خاکِ سیه فصلِ شباب انداختیم

سینهٔ[4] شایسته می باید که جوید کاوشی
بی سبب غمهای او را در عذاب انداختیم

بعدِ کشتن سر به پیش انداختیم از انفعال
چون ز فتراکِ تو بوسی بر رکاب انداختیم

شکرِ تیغِ غمزه ات بر جانِ[5] عرفی ترکتیم
بسملی را تا ابد در اضطراب انداختیم

(۱۲۴)

از کفش چون ساغرِ دولت کشیدن یافتم
بهرِ دستش بوسه از لب در مکیدن[7] یافتم

گفتم[8] آسایش به بندد[9] زخمِ دل چون دیدمش
هر سرِ مو بر تنش در خون چکیدن یافتم

از کدامین لب دعای عافیت سر زد[10] که من
در[11] بهشتِ غم سموی در دریدن یافتم

از ندامت لب گزیدم زهر جوشید از لبم
مژده ای دندان که ذوقِ لب گزیدن یافتم

جامهٔ جان پاره کردم دلق ایمان می درم
بسکه عرفی ذوقِ پیراهن دریدن یافتم

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ما ؛ ن ۱۰، ۲۸ = با [2] ن ۱۰ = گفتند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفتیم [3] ن ۱، ۵، ۲۸ = گلاب ؛ ن ۱۰، ۸ = شراب [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شبی ؛ ن ۱۰ = شیبت [5] ن ۲۸ = سینهٔ شایسته باید تا پذیرد دردِ عشق ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = خود سر شایسته یی باید که جوید کاوشی ؛ ن ۱۰ = سینهٔ شایسته یی باید که جوید کاوشی [6] ن ۸، ۳۵ = خاک ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = جان [7] ن ۱، ۸ = مکیدن ؛ ن ۵، ۱۰ = چکیدن [8] ن ۱۰، ۱۷ = گفتم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفت [9] ن ۸، ۱۷ = نه بندد ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = به بندد [10] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سر زد ؛ ن ۱۰ = برزد [11] ن ۱۰ = از ؛ ن ۱۷ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در

Marfat.com

(۱۲۵)

گفتیم[1] ترکِ راحت و درمان فروختیم — شستیم لب ز شہد و مگس ران فروختیم
مردم بہ نیمِ غمزہ[2] ندانم چہ می دہند — ما خود درین معاملہ ایمان فروختیم
تا کی دکانِ گریہ فروشی نہد کسی — ای دیدہ در بہ بند کہ دکّان فروختیم
سودی نیافتیم بغیر از شکستِ دل — چندان کہ ما درستیِ پیمان فروختیم
آمادہ داشتیم دل از بہرِ غمزہ ات — شد[3] مشتِ خون بہ دیدۂ گریان فروختیم
مردم بہ دامنِ تو فروشند دستِ خویش — ما دستِ خود بہ چاکِ گریبان فروختیم
صد جان بہ نیمِ ناز دلا دادہ ای ہنوز — این ژاژ ہم نجای کہ ارزان فروختیم
ایمانِ ما کسی[4] بہ قیامت نمی خرد — ما ہم بہ کفرِ زلفِ پریشان فروختیم
نابود شد متاعِ دل و دین[5] بروزگار — از بس کہ وام کردہ بہ جانان فروختیم

یک رہ ز مشفقی نہ خریدیم عیبِ خویش
دایم ہنر بہ مردمِ نادان فروختیم

(۱۲۶)

زین نالۂ شکستہ کہ پنہان فروختیم — جمعیّتِ ہزار پریشان فروختیم
کردیم ملکِ خویش بہ طاعت بہشت را — حیف از متاعِ[6] عمر کہ ارزان فروختیم
عالم گرفت گریۂ ما لیک این متاع — از آستین گرفتہ بہ دامان فروختیم
قانع بہ بوی دوست نگردید شوقِ ما — این جنس را بہ مفلسِ کنعان فروختیم
دادیم صد غمِ کہن از غمزہ اش بباد — صد زخمِ تازہ ہم بہ شہیدان فروختیم
ہر کس بہ صبر و ہوش و دل و دین بسی ربود[7] — اسبابِ این دکانچہ[8] بر ایشان[9] فروختیم

---

[1] ن ۱۰ = کردیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گفتیم [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = غمزہ ؛ ن ۱۰ = ناز [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = شد مشتِ خون ؛ ن ۸ = شدمشتِ خون ؛ ن ۱۰ = صد مشت خون [4] ن ۱۰ = بروز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کسی [5] ن ۱، ۵، ۱۰ = دل و دین روزگار ؛ ن ۸، ۳۵ = دل و دین بروزگار [6] ن ۱ = خویش ؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = عمر [7] ن ۶ = سزد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = ربود [8] در ہر سہ نسخہ (۱، ۵، ۳۵) "دکانچہ" ہست ولی "دکان چو" بہتر است۔ [9] ن ۸، ۳۵ = پریشان ؛ ن ۱، ۵ = برایشان۔

Marfat.com

گر دی نہ ہشت غیرتِ عشق از متاعِ صبر　　از بسکہ ما تجمّل و ساماں فروختیم
مشکل کہ ناخنی بہ علاجی کنیم بند[لله]
اکنون کہ پشتِ دست بہ دنداں فروختیم

(۱۲۷)

تا بہ کی ہمرہِ اندیشۂ باطل باشم　　وز[۱] دیارِ طرب آوارہ ترا ز دل باشم
گر گذشتم ز درِ کعبہ نہ از بی خبریست　　مصلحت نیست کہ من صاحب[۲] منزل باشم
گر بہ قانونِ معیّن نہ زیم عیب مکن　　حکمِ عشق است کہ آشفتہ شمایل باشم
من کہ دارا و سکندر علفِ تیغِ من اند　　رسد[۳] آن ہم کہ درین معرکہ بسمل باشم[لله]
من کہ از کشتہ شدن ہم دلم آرام نیافت　　جای آن[۵] نیست کہ منّت کشِ[۶] قاتل باشم
من کہ تا می نہ کشیدم چمنِ گل نہ شدم　　گر بہ مسجد روم از میکدہ، جاہل[۷] باشم
عنکبوتش بہ زوایا ہمہ زنّار تنند　　خانقاہی کہ منش مرشدِ کامل باشم

دل و دین آفتِ آزادگی آمد عرفی
بہ ازین نیست کہ بی مذہب و بی دل باشم

(۱۲۸)

تا کی دہم بہ دستِ تماشا زمامِ چشم　　فالی زنم کہ گریہ بر آید بہ نامِ چشم
ای گریہ بی مضایقہ از در در آ کہ من　　ہر دم بہ خونِ دل بنویسم سلامِ چشم
زان[۸] طفلِ اشکِ من ہمہ خون شد کہ او فتاد　　دوش از دریچۂ دل وامشب ز بامِ چشم
صد نوحہ[۹] ہست بر لب و نسپردہ راہِ گوش[۱۰]　　صد گریہ ہست در دل و نشنیدہ نامِ چشم
از بسکہ حیرت آمد و بیگانگی فزود[لله]　　امشب خیالِ دوست نہ گردید رامِ چشم

---

[۱] ن ۱۰ = در؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = وز　[۲] ن ۱، ۳، ۵ = صاحب؛ ن ۱، ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = طالب　[۳] ن ۶ = سزد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = رسد　[۴] ن ۲، ۱۰ = آنم؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = آن ہم　[۵] ن ۱، ۵، ۱۰ = آن است؛ ن ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = نیست　[۶] ن ۱۷، ۳۵ = شرمندۂ؛ ن ۱، ۵ = منّت کش　[۷] ن ۹، ۲۸ = غافل؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیرہ = جاہل　[۸] این شعر تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافتہ شد　[۹] ن ۲ = نالہ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = نوحہ　[۱۰] ن ۳۵ = کس؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = گوش　[لله] ن ۱۷، ۳۵ = تند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = بند۔
[لله] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد　[۱۲] این بیت شاملِ رقعہ یی از عرفی ہست بہ فیضی۔

Marfat.com

عرفی فسرده چون نه شود مجلسم که باز
خالیست شیشۂ دل و خشک است جامِ چشم

(۱۲۹)

عمر در شعر بسر کردہ[1] و در باختہ ام — عمرِ در باختہ را بارِ دگر باختہ ام
العطش می زند از تشنہ لبی هر مویم — که قدح های پر از خونِ جگر باختہ ام
شاید ار تلخ کشم نالہ ز خرمانِ سخن — ملوطیِ گرسنہ ام تنگِ شکر باختہ ام
رسدِ شرحِ هنر چون نه شود محو که من — شش هزار آیتِ احکامِ هنر باختہ ام[2]
ساقیِ مصطبۂ نطقم و می ریخته ام — طایرِ باغچۂ قدسم و پر باختہ ام
کشوری کش طرفِ کوچۂ هفت اقلیم است — بهر ویرانه دهی زیر و زبر باختہ ام
گفته گر شد ز کفم شکر که ناگفته بجاست — از دو صد گنج یکی مشت گهر باختہ ام
صد مصیبت کده در هر سخنم مدغم بود — گریه و نالهٔ بسی[3] شام و سحر باختہ ام

(۱۳۰)

از دل غم او دریغ داریم — این می ز لبو دریغ داریم
تا در سرِ کوی او[4] به لغزید[5] — پا از لبِ جو دریغ داریم
دزدیم ز چاکِ سینه مرهم — زین رخنه رفو دریغ داریم
خود چیست متاعِ دین که آن را[7] — از روی نکو دریغ داریم
عالم همه ریش و آبله[8]، ما — یک خنده ازو دریغ داریم

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = برده ؛ ن ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۳۵ = کرده [2] از یک نامه عرفی پیداست که بیاض دارای این ابیات یکی از دوستان صاحب استعداد داده شده بود او آن را گم کرد ولی چنانکه در پیش لفظ این اثر نوشته شد، آن مجموعه بوقت ترتیب کلیاتِ عرفی یافته شده بود [3] ن ۲ = که در شام و سحر ؛ ن ۸ = عرفی این نالها که در شام و سحر ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = گریه و نالهٔ بسی شام و سحر [4] ن ۶ = از ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بر [5] ن ۶، ۱۰ = او ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = تو [6] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = بلغزید ؛ ن ۹ = بلغزد ؛ ن ۱۰، ۳۵ = نه لغزد ؛ ن ۱۷ = بلغزند [7] ن ۳، ۴، ۹، ۱۱ = آن را ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = او را [8] ن ۳، ۵ = ریش و آبله ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = و پیشِ ابله وا ؛ ن ۱، ۵ = ریش آبله، ما۔

Marfat.com

سیراب و معزّزیم زان رو　　آب از سگِ کو دریغ داریم
توگل به جهان فشانی و ما　　سنگش زسبو دریغ داریم
عرفی بدِ ما مگو که اسرار
از بیهده گو دریغ داریم

(۱۳۱)

تنهانه دلقِ خود به میِ ناب شسته ایم　　ناموسِ یک قبیله به این آب شسته ایم
قسمت بلاست ورنه زمی دلقِ خویش را　　صد ره زشوقِ گوشهٔ محراب شسته ایم
ما توبه دشمنیم و قدح دوست، دور نیست　　کز دل هوای صحبتِ احباب[۱] شسته ایم
از بس شگفته در دهنِ تیغ رفته ایم　　ترسِ قیامت از دلِ قصّاب شسته ایم
طاعت به کیش عالم و جاهل توجه است　　ما دست وروی خویش به آداب شسته ایم
هم کفرِ ما به لذّت و هم دینِ ما به ذوق　　زنّار و سبحه در شکرِ ناب شسته ایم
تا وانِ دل عطا مکن ای دل شکن که ما　　از دفترِ معامله این باب شسته ایم
عرفی ببین که گریه چه طوفان نموده[۲] است
کز چشمِ بخت دوستیِ خواب شسته ایم

(۱۳۲)

نشسته بر سرِ گنج[۵] و به فقر مشهورم　　نهفته در تهِ دامن چراغ و بی نورم
مسیح تا دمِ آخر فسون دمید و هنوز　　به صد جراحتِ روزِ نخست رنجورم
چنان به خواهشِ دیدار رفته ام شبِ وصل　　که شوق هم به تقاضا ندیده[۳] در طورم
گمان مبر که دلم را توان تسلّی داد　　که نا امیدتر از زخمهای ناسورم
مکن به صورتِ دیوار نسبتم عرفی
که من کتابهٔ محرابِ[۴] بیتِ معمورم

---

۱ ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱ = می آلوده دلق خویش ؛ ن ۲، ۸ = زمی دلق خویش را ۲ ن ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = اصحاب ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = احباب ۳ ن ۱، ۵، ۳۵ = آتش است ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ و همه نسخه های دیگر = نموده است ۴ ن ۱، ۵، ۹ = دیوار ز ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وغیره = محراب ۵ خلاصه = برسر فقر و به گنج ؛ همه نسخه های کلیات = برسرِ گنج و به فقر۔

Marfat.com

(۱۳۳)

بس که دردِ عالمی در عشق تنہا می‌کشم — نالۂ امروز را از ضعف فردا می‌کشم

خارِ خارِ راحتم ره می زند ای ساربان — گرم ران محمل که ناگہ خاری از پا می‌کشم

چون بمرگِ خود بمیرم رحم کن خونم بریز — کز شہیدانِ تو فردا سرزنشہا می‌کشم

عشق را در کف متاعی بود گفتم چیست؟ گفت — نیلِ بدنامیست بر روی زلیخا می‌کشم

تا مرا پا ہست و خواہد بود عرفی سایہ‌وش
خویشتن را از پیِ خوبانِ رعنا می‌کشم

(۱۳۴)

گر نہ خود را بیخود از جامِ جنون می ساختم — دوش با این دردِ دل تا روز چون می ساختم

یادِ آن دوری[۱] که چون[۲] ذوقم فزاید روزِ وصل[۳] — حسرتِ دل ہر دم از یادت فزون می ساختم

آہ از آن حرمان که خود را با خیالاتِ محال[۴] — گاہ می دادم تسلّی گاہ خون می ساختم

کی غمِ فرہاد و من یکسان بود گر من ز دل — غم برون می ریختم صد بی‌ستون می ساختم

گر خبر می داشتم عرفی ز ناسازیِ او
کی چنین خود را بدستِ او زبون می ساختم

(۱۳۵)

شہیدِ عشقم[۵] و سیراب تر ز یاقوتم — ز نخلِ طور تراشیده اند تابوتم

مراست معجزه مشکل کشا و ہر ساعت — فریب می دہد امّید سحرِ ہاروتم

بہ دستِ ساده دلی ده عنانِ کار که من — خراب کرده تدبیرِ عقلِ فرتوتم

نہ یوسفم ز چہ محتاجِ یاریِ دلوم؟ — نہ یونسم ز چہ در قیدِ سینۂ حوتم؟

چو گریہ را دلِ پُر خون شناخت دانستم — که می شود ز گرستن حبابِ یاقوتم

---

[۱] ن ۱۰ = روزی ؛ ن ۹، ۱۱ = دارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۶ = دوری ؛ ن ۳۵ = دردی [۲] ن ۱، ۵ = چون ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = تا [۳] ن ۱۰ = بہر ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = روز [۴] ن ۱، ۵، ۸ = با ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱ = از ؛ ۳۵ = در [۵] ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۲ = عشقم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۳ = وصلم -

Marfat.com

چہ احتیاج بہ تحصیل نعمتِ عرفی
کہ خونِ دیدہ دہد آب و لختِ دل قوتم

(۱۳۶)

ہر متاعِ فتنہ کز عشقِ ستمگر می خرم
می دہم باز د بہ منّت بارِ دیگر می خرم

دہر مرد افکن بمیدانم کند تکلیف و من
این متاع افتادہ بر بالای بستر می خرم

مہر بنما و مجو از من کہ من این جنس را
غایبانہ می فروشم در برابر می خرم

یک نگاہ و یک تبسّم گر کنی سرمایہ ام
نوش و نیشِ ہر دو عالم را سراسر می خرم

در محبّت دل زیان را دوست دارد ورنہ من
نیم ناز از وی بہ صد جان بلکہ بہتر می خرم

ما بہ دارِ ہمّتم، گر خارِ رہ گردد فلک
می فروشم پا بہ خارِ راہ و نشتر می خرم

دل بہ خشم از دلبر و من گرمِ صلح انگیزیم
دم مزن ناصح کہ طوطی بہر شکّر می خرم

روی بازارِ مراد امروز عرفی با من است
دامنِ تر می فروشم دیدۂ تر می خرم

(۱۳۷)

می فروشم راحت و عشقِ ستمگر می خرم
می دہم روزِ خوش و آسیبِ اختر می خرم

ای کہ بار افگندہ ای در بیع گاہِ رغبتم
گر متاعِ غم بود بگشا کہ اکثر می خرم

در سرشتِ من قبولِ شیوۂ انکار نیست
سادہ لوحم ہر چہ بفروشند یکسر می خرم

---

۱ ن ۹ = کہ خونِ دیدہ ام آب است و خون دل قوتم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = کہ خون دیدہ دہد آب و لختِ دل قوتم ۲ ن ۱۷ = در ؛ دیگر ہمہ نسخہا = بر ۳ ن ۱، ۴ = منما ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بنما ۴ ن ۱، ۵، ۳۵ = بہتر ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ = کمتر ۵ ن ۱۰ = مختتم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ = ہمتم ۶ ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹ = خاکِ راہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خارِ راہ ۷ ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = نشتر ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ = شہپر ۸ ن ۱، ۲، ۶، ۸، ۹ = بہ چشم ؛ ن ۳، ۵، ۹، ۱۰ = بہ خشم ۹ ن ۲، ۱۰، ۲۹ = روزِ بازار ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = روی بازار ۱۰ ن ۶، ۸، ۱۰ = پیش گاہ ؛ ن ۹ = تیغ گاہ ؛ ن ۱۱ وغیرہ = بیع گاہ ۱۱ ن ۱۰ = مختتم ؛ ہمہ نسخہای دیگر = رغبتم ۱۲ ن ۲ = بنما ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = بگشا ۱۳ ن ۶ = یکسر ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = اکثر ۱۴ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = بہ میدانم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ وغیرہ = نمیدانم ۔

Marfat.com

ترکِ جانِ تلخیِ[۱] کام است و شکر خوابِ عدم
جامِ[۱۲] زهری می فروشم تنگِ شکّر می خرم

او[۲] به خونم گرم و من زین شادمان کز شکرِ قتل
صد ره از وی خونِ خود تا روزِ محشر می خرم

نیست غم کز دردِ هجران شهپرم بر خاک ریخت
اینک از جبریلِ شوقت بازِ[۳] شهپر می خرم

هر متاعی کز نگاهش می خرم در بزمِ[۴] وصل
می نشینم گوشه یی وز خود مکرّر می خرم

عرفی آوردم ترا زو، گو متاعِ غم کجاست
کان متاعِ کس مخر با جان برابر می خرم

(۱۳۸)

خوش آن مستی که باشد دوست پندآموز[۵] و دشمن هم
ملامت ذرّه وار از در درون آید ز روزن هم

هجومِ گریهٔ لختی[۶] داد بیرون از دلِ گرمم
که جوی دیده آتش خیز شد، دریای دامن هم

شود گل خارِ ره گر همرهِ[۷] صدقی و گربی او
قدم بر گل نهی، مرهم ببر همراه و سوزن هم

وفا از سنگدل یاران نهان بایست الّا من
نپوشیدم که عیبم دوست می دانست و دشمن هم

مکن اهمال، در مکتوبِ عرفی بردن ای قاصد
دمی بنشین[۸] که حسرت نامه یی انشا کنم من هم

(۱۳۹)

ساغر ز دستِ مردمِ آزاده چون کشیم
لبریز گشته ایم به خون، باده چون کشیم

ما روی گرم را دل و جان تحفه کرده ایم
این تحفه پیشِ[۹] ابروی نگشاده[۱۰] چون کشیم

ما را بود معامله با عالمِ قدیم
منّت ازین جهانِ عدم زاده چون کشیم

ما مردِ دستگیری کس نیستیم، لیک
دامن ز دستِ مردمِ افتاده چون کشیم

---

[۱] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = فشانم ؛ ن ۲، ۲۹ = فروشم [۲] ن ۲، ۲۹، ۳۶ = بیگناهم کشت و من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ و = او بخونم گرم و من [۳] ن ۶ = بال دیگر ؛ ن ۱۰ = بال شهپر ؛ ن ۱، ۵ وغیره = بازشهپر [۴] ن ۶، ۳۲ = روز ؛ ن ۱، ۸، ۱۰ = بزم [۵] ن ۱۰ = بدآموز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره = پندآموز [۶] ن ۱، ۵، ۳۵ = تلخی ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۱۱ = [۷] ن ۱، ۵ = گر همرهی با او دگربی او ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰ = گر همرهٔ صدقی و گربی او [۸] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵ = دمی ؛ ن ۹، ۱۰ = دلی [۹] ن ۱۰ = لا به ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = پیشِ [۱۰] ن ۶ = آزاده ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نگشاده [۱۱] در نسخه (۵، ۳۵ وغیره) "تلخکام" است ولی "تلخی کام" درست می نماید۔ [۱۲] ن ۵ = جان ؛ ن ۳۵ = جام۔

Marfat.com

منزل دراز و طبع جوانمرد و وقت کم — دست از میانِ دشمنِ[1] استاده[2] چون کشیم

کرد[3] از قبولِ وعدهٔ یارم هزار داغ — این انتقام را ز دلِ ساده چون کشیم

دل را عنان گرفته صنم می کشد به دیر — او را به وعظ بر سرِ سجّاده چون کشیم

دل[4] را که داده ایم عنانش بدستِ دوست — ما از کفش عنانِ دلِ داده چون کشیم

بر بت[5] پرست سجدهٔ بت لازم است لیک — این نقش بر جبینِ دلِ ساده چون کشیم

عرفی بهشت نسیه و بزمِ وصالِ نقد
دست از عنانِ دولتِ آماده چون کشیم

(۱۴۰)

چه دور است اینکه نفع[6] از گردشِ گردون نمی بینم — غمِ لیلیٰ نمی یابم، دلِ مجنون نمی بینم

رواجِ بی غمی ها بین کو با آن مردم آزاری — ملامتها که می دیدم ز دهر اکنون نمی بینم

بهر گامی شهیدِ غمزه یی زین پیش می دیدم — درین عهد استخوانِ زاغ در هامون نمی بینم

مگو دامانِ درد از دستِ غم بگذار و راحت بین — کدامین راحت از این دردِ روزافزون نمی بینم

نمی رنجم اگر حقِّ وفای من نمی دانی — که با این حسنت از حسن آفرین ممنون نمی بینم

مگر راهِ خیالِ غمزه ات بر سینه ها بستی — که بر خاکِ شهیدان چشمه های خون نمی بینم

مکن آغازِ صلح انگیختن عرفی، تحمّل کن
که رنگِ آشتی با آن رخِ گلگون نمی بینم

(۱۴۱)

از گریه های بیهده سرتا به پا ترم — هر چند بیش گریه کنم بی صفا ترم

با آن که عمرهاست که بیگانهٔ من است — هر روز[7] با کرشمهٔ او آشنا ترم

---

[1] ن ۶، ۱۰ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دشمن [2] ن ۶ = آزاده ؛ دیگر نسخه ها = استاده [3] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [4] ن ۱۰ = دل را که داده ایم عنانش بدستِ دوست ؛ ن ۲، ۳، ۴ = دل را نه داده اند عنانش بدستِ اوست [5] ن ۱۰ = بُت پرست ؛ ن ۲، ۴، ۲۸، ۲۹، ۵، ۳۵، ۳۶ = دین پرست ؛ ن ۹ = بر دستِ پیر منت سجّاده لازم است [6] ن ۲، ۳، ۴، ۶ = نفع گردشِ گردون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = نفع از گردشِ گردون [7] ن ۳ = لحظه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = روز۔

Marfat.com

رضوان چگونہ گوش بہ دستانِ من کند — کز بلبلانِ گلشنِ او خوش نوا ترم
خود را چسان فروشم و کس چون خرد مرا — کز گوہرِ طبیعتِ خود بی بہا ترم
نتوان دم از قبول بدین مایہ زد کہ من — از صوفیانِ گوشہ نشین بی ریا ترم
ای کامبخش غمزہ اگر بی نوا کُشی — اوّل مرا کہ از دلِ خود بی نوا ترم
بی مہری تو دمیدم افزون تر است و من — از مہربانیِ تو محبّت فزا ترم
با شیوہ ہای عشق کہ سرّش کسی نیافت — از نیشِ غمزۂ تو بہ دل آشنا ترم
یک روز غم بہ شب نرساندم کہ غم نگفت — صد شکر کامشب از ہمہ شب فتنہ زا ترم
گر در زمانہ یارِ وفا کیش دیدمی — معلومِ او شدی کہ ازو باوفا ترم

عرفی بتاز بر اثرِ نورِ دانشم
کز ماہ و آفتاب ترا رہنما ترم

(۱۴۲)

چون زخمِ تازہ دوختہ از خون لبالبم — ای وای اگر بہ شکوہ شود آشنا لبم
بیدردی آورد ہمہ قولِ طرب مسیخ — گاہی بحال گویِ دلم می گشا لبم
بستی لبم ز شکوہ و ذوقِ ادب شناخت — ہر موی من ادا کند این شکوہ با لبم
بگذشت عمر و گفت و شنو با تو رو نداد — ای بی نصیب گوشم و ای بی نوا لبم
صد بار لب گشودم و بر کس نہ زد رقم — آنہا کہ موج می زند از سینہ تا لبم
لب وعدہ کردہ بود کہ گوید غمم بدوست — وقت است اگر بہ وعدہ نماید وفا لبم
در دل گذشت یار و فرو ریختم بہ دل — پیغامہا کہ داشت نہان از حیا لبم

۱ن ۴، ۱۰ = سترش ؛ ن ۲ = ہرگز ؛ ن ۱، ۳، ۵ = بسرکش ۲ ن ۸ = باوفا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ = بی
۳ ن ۳ = گاہی بہ حال گوی دلم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ ہمہ نسخہای دیگر = گاہی بہ حال گویِ دل ۴ ن ۱۰ = ز
ن ۱، ۵ = شوق ؛ ن ۲، ۸، ۱۷ وغیرہ دیگر ہمہ نسخہا = ذوق ۵ ن ۱۰ = عمر گذشت ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = بگذشت
عمر ۶ ن ۸ = خونہا ؛ ن ۱ = اینہا ؛ ن ۲، ۵ وغیرہ ہمہ نسخہای دیگر = آنہا ۷ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱ = صبا ؛ ن
۶، ۱۰ = حیا ۸ ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مسیح ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹ = مسیخ ۔

Marfat.com

اقرار کن که سنگ دلم بعد ازان دگر　　لب وا کنم به شکوه، بدندان بخا لبم

عرفی بترّحات زن آتش که جاودان
ماند گرسنه گوشم و باشد گدا لبم

(۱۴۳)

ما جامِ درد بادف و نی کم کشیده ایم　　دایم قدح نهفته ز محرم کشیده ایم

این[1] کهنه درد به شدنی نیست ورنه ما　　صد بار نازِ عیسیِ مریم کشیده ایم

یاری[2] نمی کنند به ما شاهدانِ ناز　　از بس که نازِ مردمِ عالم کشیده ایم

یک[3] جام داده عشق و چه برداشته است　　تا پود و تارِ حوصله درهم کشیده ایم

دامن ز جام می مکش ای محتسب که ما　　جام و سبوز[4] چشمهٔ زمزم کشیده ایم

دانسته ایم تلخیِ عیشِ گذشته[5] را　　تا خویش را به حلقهٔ ماتم کشیده ایم

ناسور گشته زخم، نمک را چه می کنم؟　　ما انتقامِ خویش ز مرهم کشیده ایم

ای آسمان مناز به بیدادِ خود که دوش　　آهی برای مردمِ عالم کشیده ایم

تا داده ایم شیوهٔ غم پیشگی قرار
عرفی چه باز مردم بی غم کشیده ایم

(۱۴۴)

دی[5] کز نظر شد آن صنمِ آفتاب نام　　مشاطهٔ زمانه نهاد است زلفِ شام

صد عشوه می نمود دران زلف گفتمی　　کز دیده های حور سیاهی نموده وام

فی فی کدام زلف به هر سو نگفنده بود　　دامی که طایرانِ حواس آورد به دام

با آنکه در شریعتِ اهل شعور نیست
مانند طایرانِ حرم صیدِ شان حرام

---

[1] این بیت تنها در نسخه های ا، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] این دو بیت تنها در نسخه های ا، ۵، ۸، ۳۵، ۳۵ یافته شد [3] ن ا، ۳، ۵ = به، ن ۹، ۱۰، ۱۷ = ز [4] ن ۱۰ = کشیده ؛ ن ا، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = گذشته [5] این چهار شعرِ غزل تنها در نسخهٔ دهم یافت شد۔

Marfat.com

ردیف "نون"

(۱)

دی شب که بود[1] چشمهٔ کوثر درونِ من
هم جوشِ زهر بود ملامت به خونِ من

ای کوهکن به بین که لبِ تیشه[2] می مکد
از ذوقِ کاوکاوِ دلِ بیستونِ من

یکسان شود کباب در آتشگهِ غمت
رعنا تذروِ سدره و جغدِ زبونِ من

نفرین کنم به داغ و به مرهم دعا، ولی
دانند اهلِ دل سخنِ واژگونِ من

چون زخمِ تازه دوخته از خون لبالبم
نگشاییم[3] که عرش به غلطد به خونِ من

گوید دمِ مسیح که عرفی به عهدِ تو
تعویذِ دردکرده حمایل فسونِ من

(۲)

پیش بردم[4] در قمارِ عشقِ جانان باختن
صد شکافم بر دل است و یک گریبان باختن

گوی میدانِ وفا[5] را زخمِ چوگان نشکند
گر درین میدان سپهر آید به چوگان باختن

بردنِ جان دیده عشق و چیده بازی هوشدار
با حریفِ پیش بین مستانه نتوان باختن

بی دل و دینم وگرنه من کجا شهواز[6] کجا
از تهی دستی دلیرم در پریشان باختن

باستمگر دوستان رسمِ دلِ بی ظرفِ ماست
دشمنی ورزیدن و در دوستی جان باختن

نشئهٔ صد ساله[7] حلم از یک درشتی کم شود
کی یک تلخی توان صد شکرستان باختن

دستِ عرفی از گریبان کس جدا[8] هرگز ندید
خواهد آخر دست در چاکِ گریبان باختن

---

[1] ن ۱۷ = بود؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = داشت [2] ن ۱۰، ۳۵ = لبِ تشنه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸ = تیشه [3] ن ۱، ۵، ۸، ۱۵، ۳۵ = نیک نخفت؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۸ = پیش بردم [4] ن ۲ = از؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره، همه نسخهای دیگر = سودا؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱ = شهواز [5] ن ۱۵ = بادوستان؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = دردوستی [6] ن ۱۰، ۳۵ = سودا؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱ = شهواز [7] ن ۱۵ = بادوستان؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = دردوستی [8] ن ۱۵ = در؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = از [9] ن ۱۵ = چرا؛ دیگر همه نسخه ها = جدا [10] ن ۱، ۵، ۳۵ = نگشاییم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = نمتابم (در دیگر نسخه ها این غزل نیافته شد) [11] ن ۲۸، ۳۵ = حکم؛ خلاصه = علم؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۵، ۳۶ = علم

Marfat.com

(۳)

خوش آن ساعت که میرفتی و طاقت[1] می رمید از من
تغافل از تو می بارید و حسرت می چکید از من

خوش آن مدّت که هرگز بر مرادِ من نبود، اما
نصیحتهای بی تابانه گاهی می شنید از من

نه از ذوقِ وصال امشب[2] غمگین که در عشقت
زبس ناشادی و پژمردگی غم هم رمید از من

خوش آن عزّت[3] که می افزود بیدادش اگر گاهی
حدیث شکوه آمیزی به گوشش می رسید از من

ز ذوقِ کشتنِ من گرم خون گشتی و می دانم
که ممنون اند فردای قیامت صد شهید از من

دلا امشب کجا بودی که محرم[4] بودم و عرفی
چه زهر آلوده نشترها به جانش می خلید از من

(۴)

ای دیده[4] خونِ دل به کنارِ هوس مکن
گلبرگِ باغِ قدس به دامانِ خس مکن

یک ره به کعبه داری و صد ره به سومنات
باریک شارع است نگه باز پس مکن

او در خمِ ملایک و در ناله قدسیان؛
کای شاهبازِ قدس شکارِ مگس مکن

این دشت لاله[6] زارِ فریب است، زینهار
خضری بجوی و گوش به بانگِ جرس مکن

صد شاهبازِ گرسنه پرواز می کنند
ای کبکِ پرشکسته کنار از قفس مکن

فریادِ ناسرشته. بخون کی اثر دهد
آزارِ لب مجوی و عذابِ نفس مکن

عرفی نه گو بمیت که فرو میرود دم مزن
گرمی کنند گوش به این نغمه[7] بس مکن

(۵)

خوش در خور است حسرتِ[8] تو باگریستن
بی یادِ تو حلال مبادا گریستن

---

[1] این شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عزّت ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۱ = غیرت [3] ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵ = محرم بودم و عرفی ؛ ن ۱۰ = محرمِ بود هم عرفی ؛ ن ۱ = محرم بودی عرفی را [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = دیده ؛ ن ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷ = گریه [5] ن ۵، ۸، ۳۵ = خم ؛ ن ۱ = غم [6] ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نالهزار ؛ ن ۹، ۱۶ = لالهزار [7] ن ۸ = ناله ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۶ = نغمه [8] ن ۱۵ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = تو [9] "منم" درست تر می نماید ولی در نسخه یی نیست .

Marfat.com

بی گریہ دوستدارِ تو آرام گیر نیست — یا کاوکاوِ دیدہ و دل یا گریستن
گویی کہ یاد می کنمت گہ گہی ، بلی[1] — بیہودہ نیست در دلِ شبہا گریستن
نازم بہ غمزۂ تو کہ یک کام کردہ است — صد سالہ رہ ز دیدۂ[2] من تا گریستن
من خود کیم[3] کہ گریہ بحالم کنی ، ولی — می زیبدت بہ نرگسِ شہلا گریستن
گر[4] کامِ دل ز گریہ میسّر شود ز دوست[5] — صد سال می توان بہ تمنّا گریستن
ای[6] گریہ شرم دار کہ مقبولِ دوست نیست — رسوا نگاہ کردن و رسوا گریستن
مردم[7] بہ دیدہ گریہ کنند از برای دوست — رسمِ من است از ہمہ اعضا گریستن

عرفی حریفِ دیدۂ تر نیستی[8] ، ولی
بسیار گریہ آورد این[9] ناگریستن

(۶)

میرم ز ہجر و گویم یارب بحسرتِ[10] من — کز داغِ دل[11] مسوزان کس را بمحنتِ من
ہنگامِ نزع این است مقصودِ[12] من کہ کویاز — چیزی[13] اگر نہ گردد فہم از اشارتِ من[14]

---

[1] ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بلی ؛ ن ۲، ۶، ۱۱، ۱۵، ۱۶ = ولی [2] ن ۱۲ = دیدن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = دیده [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = کیستم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = خودکیم [4] انیس العاشقین = عرفی اگر ز گریه میسر شدی وصال ؛ در همه نسخه های کلیات عرفی و خلاصة الاشعار و خزانهٔ عامره = گر کامِ دل ز گریه میسر شدی ز دوست [5] ن ۱۰ = شود مرا ؛ در همه نسخه ها به شمول ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصة الاشعار، خزانهٔ عامره وغیره = شود ز دوست [6] این ابیات تنها در نسخهٔ دهم یافته شد [7] ن ۳ = من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = تر [8] ن ۳۵ = از ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۶ = این [9] ن ۱۵ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = حسرت [10] خلاصة الاشعار = او ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = دل [11] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶ = ریاض العارفین = لذّت ؛ ن ۳۵، ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ خلاصة الاشعار وغیره = محنت [12] ن ۱۵، ۱۶ = مقصود گو که من باز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = مقصود من که کویا [13] ن ۳۶، نسخهٔ راپور = خبری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸ وغیره = چیزی [14] نسخهٔ هشتم دارای شعرِ زیر هم است که ظاهراً بشکلِ تغییر یافتهٔ شعر چهارم این غزل است (برصفحهٔ آینده)-

Marfat.com

بستی رہِ شکایت از زہرِ چشم و غافل — کز مہربانیِ تو باشد شکایتِ من
از غمزہ ناوکی زد بر دل کہ از دو عالم — سوزد بسوزِ امروز از رشکِ لذّتِ من
خوش ساعتی کہ می کرد منعم ز گریہ محرم — کردش بچینِ ابرو منع از نصیحتِ من
از ناوکِ تو عمدا دشوار می دہم جان — تا در دلت بماند ذوقِ شہادتِ من
رفتم کہ بہر صلحش عجزی کنم بہ عرفی
کو دل بکش بہ طعنم این است طاقتِ من؟

(۷)

بستان پژمردہ گردد از دلِ ناشادِ من — یاسمین را خندہ بر لب سبز زد از فریادِ من
باغبانِ عشق می گوید کہ خاکستر شود — شانۂ بادِ صبا در طرّۂ شمشادِ من
گفتم آیینِ مغان پر ذوق تر یا زاہدان — عشق گفت "آیینِ مجنونِ من و فرہادِ من"
کفر نی، اسلام نی، اسلامِ کفر آمیز نی — حکمتِ ایزد ندانم چیست در ایجادِ من

لہ این شعر تنہا در نسخہ ہای شمارہ ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ یافت شد لہ ن ۸ = از دو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = در دو
سہ ن ۸ = امروز ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = ایزد سہ ن ۹ = آن زمان کہ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶،
ریاض الشعرا = ساعتی کہ شہ ن ۳ = منعم کردی ؛ ن ۱۰ کردی منعم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = ی کرد منعم لہ ن
۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = بماند ؛ ن ۴، ۱۰ = نماند ؛ ن ۱۶ = نماید ۷ہ ن ۳، ۱۲ = رستم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰،
۳۵، ۳۶ وغیرہ نیز ریاض الشعرا = رفتم ۸ہ ن ۳ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶، ریاض الشعرا وغیرہ = بہ
۹ہ ن ۱۲ = طبعش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶، ریاض الشعرا = طعنم ۱۰ہ انتخابات از این غزل در تذکرہ ہای مختلف یافت شد.
بدین طور: شعر اول (مطلع) عرفات العاشقین، خلاصۃ الاشعار، ریاض الشعرا، نتائج الافکار۔ شعر دوم، خلاصۃ الاشعار۔
شعر سوم، ریاض الشعرا۔ شعر چہارم، عرفات، خلاصہ، ریاض۔ شعر ششم، خلاصہ ۱۱ہ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = گل ؛ ن ۱، ۳، ۱۱،
۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض، نتائج = دل ۱۲ہ ن ۱۶ = کفر ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گفتم ۱۳ہ ن ۹ =
آیینِ مغان پر شوق تر ؛ ن ۲ = آیین مغان بر داد جز ؛ ن ۳، ۸ = آیین مغان پر ذوق تر ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵، ۳۶، ریاض = آیینِ
مغان پر ذوق تر ؛ ن ۱۷ = آیین لبان پر ذوق تر ۱۵ہ ن ۱۰، ۱۲، ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = یا ۱۶ہ
ن ۱۲ = شاہان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شاہدان ۱۷ہ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = آموز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷،
۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶، عرفات، خلاصہ، ریاض وغیرہ = آمیز ۱۷ہ "ہر دو" درست تر می نماید۔

Marfat.com

گر[1] نه هر سو آرزو صف صف تماشایی بود
کی غمت هنگامه چیند در دلِ ناشادِ من

صدبت از هر ذرّه بتراشی و ماند مایه‌یی[2]
گر کنی ای برهمن گلگشتِ کفر آبادِ من

عشق[3] می تازد به هر سو کای شهادت دوستان
هر که زنهاریست، دل بردارد از بیدادِ من

عرفی از من گر ملولی سعی در خونم[4] مکن
سیلِ غم را اتفاقی هست با بنیادِ من

(۸)

سنانِ دعا بر دلِ شب مزن
ز لب ناله بر چین و یارب مزن

مزن لافِ اسلام و گر می زنی
چو ملزم برآیی به مشرب مزن

پریشان طلب شو که یابی مراد
بر اندیشه‌های مرتّب مزن

بخولانِ خود هم بزن[5] خنده‌یی[6]
همین گو[7] ز بالای اشهب[8] مزن

پی خشتِ ایوانت، این مشتِ گل
که در خون سرشتی، تغالب مزن

به شمشیرِ ترکِ طلب کشته شو
شبیخونِ فرصت به مطلب مزن

شبیخون[9] زند غم به عرفی، بگو[10]
که بانگِ هزیمت به مرکب مزن

(۹)

کوی[11] شوقی که دل مستِ جنون آید برون
هر نگه از دیده با صد موجِ[12] خون آید برون

---

[1] این بیت تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ یافته شد [2] ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ماند تا ابد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۳۶، خلاصه مایه‌ای [3] این بیت تنها در نسخه ۲، ۸ یافته شد [4] ن ۱، ۵ = کارم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = خونم [5] ن ۹، ۲۸ = مزن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = بزن [6] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۸ = طعنه‌ای؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = خنده‌ای [7] ن ۵ = همی؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = همین [8] ن ۱۰ گر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = کو [9] ن ۲۹ = نه؛ در دیگر همه نسخه‌ها = ز [10] ن ۱، ۵، ۲۱ = بگو؛ ن ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بگو [11] ن ۱۰ = عشقی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شوقی [12] ن ۱۶، ۲۹ = سیل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = موج -

Marfat.com

آن کہ شیرِ بیشۂ صبر است از دستِ غمت
ناچشیدہ سیلیِ اوّل زبون آید برون

نالہ تا نزدیکِ لب صد جا شود پامالِ درد
جانِ بیمار[1] از درونِ سینہ چون آید برون

چون رود فرہاد با آن جذبہ[2] شاید کز پیش
صورتِ شیریں ز قیدِ بی ستون آید برون

دم[3] مزن از عشق عرفی گوشۂ صبری گزین
کاندریں وادی ز ہر موجی خون آید برون

(۱۰)

نامِ خسنت چون برم بر آسمان آید گران
گر بہ گل بادی وزد بر باغبان آید گران

شہسوارِ حسن را سرمست باید بود لیک
نی چنان مستی کہ در دستش عنان آید گران

دست بر دل مانداز دردِ خردمندی بسی[4]
آن کہ بر دستِ دلش رطلِ گران آید گران

بی گناہی بین کہ آن بدخو بہ قصدِ کشتنم
چون بہ زہ بندد خدنگی بر کمان آید گران

گر متاعِ[5] وصلِ شیریں را بدان نتوان خرید
بر دلِ پرویز گنجِ شایگان آید گران

ترکِ دلجویی کند چون منفعل گردم[6] ز لطف
بر کریمان شرمِ روی میہمان آید گران

در غمی زد غوطہ[7] عرفی کان غمِ لذّت سرشت
بر دلِ یاران سبک بر دشمنان آید گران

(۱۱)

دانی کہ چیست مصلحتِ ناگریستن[8]
پنہان ملول بودن و تنہا[9] گریستن

فارغ مشو ز گریۂ بسیار، اشک ریز
صد سالہ گریہ باخت بیک[10] ناگریستن

---

[1] خلاصۃ الاشعار ۔ نالان ؛ ہمہ نسخہ‌های کلیات = بیمار [2] ن ۵ = باید کز پیش ؛ ن ۹، ۱۱ ۔ شاید گر شبی ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاید کز پیش [3] این مقطع تنہا در نسخۂ ۲، ۸ یافتہ شد [4] ن ۹، ۱۱ = کسی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خویش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۶ = بسی [5] ن ۲، ۵ = متاع ؛ ن ۳۶ = متاعی [6] ن ۲، ۲۹ = گردد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کردم [7] ن ۲۹ = دست ؛ ہمہ نسخہ‌های دیگر مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غوطہ [8] ن ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = تا [9] ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۶ = تنہا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = پیدا [10] ن ۳۵ = نریک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = بیک ۔

Marfat.com

بی دردرا بہ[1] صحبتِ اربابِ دل چہ کار — خندیدن آشنا نہ بود با گریستن
دایم بہ گریہ غرقم و چون نیک بنگرم — زین گریہ رہ[2] دراز بود تا[3] گریستن
عمرم[4] بہ گریہ ہای ہوس صرف شد، کنون — عمری بتازہ یابدم و[5] وا گریستن
درمانِ دردِ من ز مسیحا مجو[6]، کہ ہست — دردم جفای یار و مدا[7] وا گریستن
گاہی بہ یادِ سروِ قدی گریہ ہم خوش است — تا کی ز شوقِ سدرہ و طوبیٰ گریستن
ہر کس کہ ہست گریہ بہ جانش رواست لیک — نتوان بہ عالمی تنِ تنہا گریستن

عرفی ز گریہ دست نداری کہ در فراق
دردت ز دل نمی. بَرَد[8] الّا گریستن

(۱۲)

نالہ[9] کرد از مردنِ من عشرت اندوزی چنین — چون نسوزد عالمی را آہِ دلسوزی چنین
گفتی از این بخت صد ناکامیت خواہد فزود — ہر چہ گویی ہست[10] دور از بختِ فیروزی چنین
دوخت پیکانش دلم بر سینہ و مارا چہ بیم — زان کہ در جان بہ بود پیکانِ دلدوزی چنین
دہ کہ شکرِ او سپاسِ ایزدم از یاد برد — تا مرا از یک نگاہ افکند در سوزی چنین
دایم از[11] آئینہ چشمِ عشوہ گر بینند، بلی — چون مہد آئینہ از کفِ عشوہ آموزی چنین

قبرِ[12] من عرفی بود پر نور و این پرتو دہد
ہر کہ میرد بہرِ ماہِ عالم افروزی چنین

---

[1] ن ۳۵، ۳۶ = نصیحت ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = بہ صحبت [2] ن ۲ = گریۂ دراز ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریہ رہ دراز [3] ن ۱۰، ۲۹ = نا ؛ ن ۵ = با ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = تا [4] ن ۱۷، ۳۵ = عمری ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عمرم [5] ن ۳، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = وا ؛ ن ۲۹ = از نا ؛ ن ۹ = طالا ؛ ن ۱، ۵ = وبالہ ن ۲۸ = گذشت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مجو [6] ن ۲، ۲۹ = مسیحا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = مداوا [7] ن ۹، ۳۶ = نمی برد ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخ = نمی رود [8] این غزل تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۵ یافتہ شد [9] ن ۱، ۵ = ہست ؛ ن ۸، ۳۵ = نیست [10] ن ۸ = قبرِ عرفی بود پر از نور ؛ ن ۱، ۵ = قبرِ من عرفی بود پر نور [11] "از" درست نمی نماید۔ ممکن است کہ مصرع بایں طور باشد: دایم آئینہ ز چشمِ عشوہ گر بینند، بلی

Marfat.com

(۱۳)

گر در آید[1] غمزه زن در مشهدم[2] بیباکِ من — چشمهٔ خونی شود هر ذرّه یی از خاکِ من
عشق[3] می تازد به هر سو[4] کای شهادت دوستان — هر که زنهاریست، دل بردارد از فتراکِ من
شعلهٔ آرام سوز و ناوک دلدوز هست — رشته و سوزن نمی خواهد دلِ صد چاکِ من
می تراود خون در آغوشِ دلِ[5] هر موی عشق — شعله[6] را اندام ریش است از خس و خاشاکِ من
دودِ دل زد بی نهایت سایه بان بر سایه بان[7] — عالمِ دردم شماری نیستش[8] افلاکِ من

(۱۴)

ای[9] نگه کز چشم شرم آلودِ یار آیی برون — آنچنان جایی[10] که خوشداری چه کار آیی برون
می کنی دعوی که سیرت سازم از بیداد و من — زین گمان سوزم که ناگه شرمسار آیی برون

آمدی عرفی به شهرِ راحت و بس نادمی
ای خوش آن ساعت که باز از آن دیار آیی برون

(۱۵)

بس[11] که فارغ نشد از گریه دو چشمِ ترِ من — طعنه را کرد فراموش ملامت گرِ من
خوب کردی که شدی عهد شکن، چند شود — ذوقِ پیمانِ تو تسکین دهِ چشمِ ترِ من
غم دل هست، مرا بخش دو عالم یارب — پس بفردوس مشو روزِ جزا رهبرِ من
گاهی از سوزِ نهانم شوی آگه که شود — با خبر پای تو از گرمیِ خاکسترِ من

---

[1] ن ۸ = در آیی؛ همه نسخه های دیگر مثل ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵ = در آید [2] ن ۱، ۵، ۲۹ = مشهد آن؛ ن ۳۵، ریاض الشعرا وغیره = مشهدم [3] این بیت که تنها در نسخه های شمارهٔ ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ یافته شد؛ در ریاض الشعرا هم وجود دارد. [4] ن ۳۵ = هر سو کای؛ ن ۱، ۵ = بسوی کین؛ ریاض ۱۶ = به هر سو کای [5] ن ۱، ۲ = دل هر موی؛ ن ۵، ۸، ۱۶، ۲۹ = دل از هر موی؛ ن ۳۵ = از هر سوی [6] ن ۲، ۲۹ = شعلهٔ اندام؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۲، ۳۵ = شعله را اندام [7] ن ۱، ۵، ۳۵ = سایبان بر سایبان؛ ن ۸، ۱۶ = سایهٔ بر سایبان [8] ن ۲ = منتش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = نیستش [9] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [10] ن ۸، ۳۵ = جایی خوشی داری؛ ن ۱، ۵ = جایی که خوش داری [11] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد۔

Marfat.com

بسکہ محوم بہ تماشای خیالت بیم است — کہ در آیی بہ دل و دل بہ طپد در برِ من
چشم از گریہ نیاساید و اینم سوزد — کہ نہ سوزد دلش از طعنِ ملامت گرِ من

(۱۶)

از[1] نگاہش بسکہ نومیدم چو بیند سوی من — سوزم از غیرت کہ می بیند بہ ہم زانوی من
تا وفای من بر او ظاہر شد آن نامہربان — می کند از من جدایی تا نگیرد خوی من
دہ چہ بدبختم کزان بدروزیش ظاہر شود — گر نشیند بی دلی ناگاہ در پہلوی من

جرمِ عرفی چیست کان مہ دوش می گفت از غضب
بعد ازین گر می تواند بگذرد[9] از کوی من

(۱۷)

ہنگامِ دم گرم[2] و خروشِ[3] نفس است این — این حالتِ نزع است، دلم را ہوس است این
افغان مکن ای مرغِ گرفتار، فرو میر — گلزارِ[4] ارم نیست درونِ قفس است این
بیہوشیِ مجنون نہ ز محرومیِ وصل است — از مژدہ رسانیدنِ بانگِ جرس است این
می آیی و در خرمنِ جانم[5] می زنی آتش — از طعنہ میندیش کہ خاشاک و خس است این
فریاد ز تردستیِ آن غمزہ کہ ما را — نگذاشت کہ دانیم چہ گردد چہ کس است این
طوطی چو رود سوی شکر، تلخ دہانان — گویند برانید[6] کہ ننگِ مگس است این

گفتم ننگی کن کہ[7] نثارِ تو کنم جان
روتافت کہ عرفی نہ چنان کار بس است این[8]

---

[1] این غزل تنہا در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد [2] ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = نزع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گرم [3] ن ۱، ۲ = خروش ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = خراش ؛ ن ۹، ۱۱ = خراب ؛ ن ۱۲ = ہراس [4] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = این باغِ ارم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = گلزارِ ارم [5] ن ۹، ۱۱ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جان [6] ن ۹ = کہ بیداد برنگ مگس ؛ ن ۵ = گویند و برانید کہ تنگ مگس ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = گویند برانید کہ ننگِ مگس [7] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نثارِ تو کنم جان ؛ ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = شکرانہ دہم جان [8] ن ۱، ۵ = نہ چنین ؛ ن ۱۷ = بدین ؛ ن ۸ = زچنین ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نہ چنان [9] ن ۵، ۳۵ = نگذرد ؛ ن ۱، ۸ = بگذرد

Marfat.com

(۱۸)

امامِ شہر و طعنِ بادہ نوشان — من و تحسینِ[1] زرقِ زہد کوشان[2]
وصالِ حور زاہد را خوش افتاد — مرا مہجوریِ طاعت فروشان
نیاشامیدہ[3] لبریز از شرابم — زہی اندیشۂ خمہای جوشان
بہ رندی شہرہ ام عیبم ہمین است — کہ بودم مدّتی[4] از دلق پوشان
چراغی می تواند کرد روشن — درونِ تیرۂ حکمت نیوشان
خرد را دست بر سرپای در گِل — زشوخیہای طبعِ خود فروشان

سیہ مست و غزل خوان باش عرفی
نہ زیبد چون تو مستی از خموشان

(۱۹)

بہ جانب ہمہ بینی و بینمت[5] دیدن — گناہِ ما چہ بود؟ عیب نیست پرسیدن
بپای خویش دو صد تیشہ می توانم زد — اگرچہ سر نتوانم ز ضعف خاریدن
ادب نورزم[6] و شرمم ز عندلیبان نیست — نسیمِ گل نگذارد مرا بہ گل چیدن
ز کس مرنج کہ تا کین[7] ز آسمان[8] نہ کشی[9] — زبونِ[10] خوی بدی در محلِّ رنجیدن
بہ خار و گل متوجہ شدن چو سنگ رہ است — یکیست معنیِ رد کردن و پسندیدن
گناہ پیشہ اگر قدردانِ مرحمت است — عقوبتی نہ بود صعب[11] تر ز بخشیدن
نشاطِ میکدہ دمی شکست[12] توبۂ شیخ — چہ باک بر لبِ جوی بہشت لغزیدن

---

[1] ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹ = تحسین وزرق ؛ ن ۱، ۵، ۲۵، ۳۶ = تحسینِ زرق [2] ن ۱۷، ۲۵، ۲۹ = زہد کوشان ؛ ن ۱، ۵ = دُرد نوشان ؛ ن ۲، ۸ = زہد کیشان [3] ن ۲، ۲۹ = بیاشامیدہ ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیاشامیدہ [4] ن ۲، ۸، ۲۹ = با ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از [5] ن ۲، ۸ = بینمت ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می سزد [6] ن ۲۹ = بنورزم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = ادب نورزم [7] ن ۸ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = گر [8] ن ۲۹ = کین آسمان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کین ز آسمان [9] ن ۱، ۵ = بکشی ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکشی [10] ن ۲ = زبوی ؛ ن ۱ = زبان ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زبون [11] ن ۲۹ = سخت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = صعب [12] ن ۲، ۲۹ = گسیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شکست ۔

Marfat.com

به ہیچ صورتی آئینہ ام برابر نیست　　نہ حسنِ گریہ شناسم نہ قبحِ خندیدن

جوابِ نامۂ عرفی زلطف نوشت[1] است
توان[2] شناختن از طورِ نامہ پیچیدن

(۲۰)

تا دل نہ گردید از بی نصیبان[3]　　شیرین نہ دانست تلخِ[4] ادیبان
دشمن شود دوست گر تا بہ تذویر　　بر خود ببندیم[5] مہرِ رقیبان
ما دل نہادیم بر طاقِ راحت　　امّا دراز است دستِ حبیبان
در موسمِ دی[6] رفتم بہ گلشن　　گل راز می گفت با عندلیبان
بس کز غریبان[7] حسنِ تو دل بُرد　　کوی تو گردید شہرِ غریبان
گر[8] ز اوّل این درد خود را نمودی　　کی می کشیدم نازِ طبیبان
تا عرفی آمد خود را نہ[9] دیدم
با یک جہان درد از بی نصیبان

(۲۱)

نہ رو از ناز می تابد گہ نظّارہ ماہِ من　　نہ دارد از لطافت عارضش تابِ نگاہِ من
بہ[10] فتوای کسی خون مرا ریزی کہ در محشر　　کنم گر دعویِ خون باز خواہد شد گناہِ من
مرا کشتی و خوشحالی بدان غایت کہ پنداری[11]　　تو خواہی بود فردای قیامت دادخواہِ من

---

[1] ن ۲۹ = بنوشت است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نوشت است [2] ن ۲۵، ۲۹ = توان شناخت ز طومار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = توان شناختن از طور [3] ن ۱۵ = پندی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تلخ [4] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ببندیم ؛ ن ۲، ۸، ۳۶ = نہ بندیم [5] ن ۱۵ = گل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دی [6] ن ۱۵، ۱۷، ۳۶ = غریبان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رقیبان [7] ن ۲، ۲۹ = گر اوّل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گر ز اوّل [8] ن ۱۵، ۳۶ = بدیدم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بہ فتوای کسی خون مرا ریزی کہ در محشر [9] ن ۱۰ = بدحالی ؛ دیگر ہمہ نسخہا = خوش حالی [10] انیس الشعراء = پندارم ؛ ہمہ نسخہای کلیات = پنداری [11] ن ۸ = حسرت ؛ ہمہ نسخہای دیگر = حیرت۔

Marfat.com

به نزدیک شما ای کشتگانِ عشق می آیم
به درد و حسرت آرایش کنید آرامگاهِ من

ز حسرت میرم و سوی تو از غیرت نمی بینم
که از رویت مبادا لذّتی یا بد نگاهِ من

به عشقِ کوهکن شیرین بخود می نازد و خسرو
به این خوش دل که دارد این غرور از عزّ و جاهِ من

برافکن پرده وز حیرت[1] چو عرفی بی زبانم کن
چرا بسیار می کوشی در اثباتِ گناهِ من

(۲۲)

ساقی بیا و دامنِ گل بر سبو فشان
جامی[2] شراب هم به ریاحین فرو فشان

ای باغبان تو بزم فروچین که بیخودم
دامانِ گل بیادر و بر طرفِ جو فشان

برگِ خزان وظیفهٔ مستانِ[3] بی نواست
ریحان و لاله بر طرفِ[4] رنگ و بو فشان

خاموش واعظا که دمِ گرم نیستت
جامی بگیر و بر جگرِ گفتگو فشان

پژمرده گشتم از نفسِ سردِ بلغِ دهر
ای گریه شبنمی به چمنهای او فشان

طوفانِ ناز و عشوه اساسِ امید[5] کند
ای دل جهانِ[6] جهان طلب[7] و آرزو فشان

مشتِ[8] خسم در آتشِ دل پائیدار نیست
ای خضر هر نفس دمِ آبی برو فشان

عرفی گل و گلاب چه ریزی به خاکِ ما
مشتی خسی و شیشهٔ زهری برو فشان

(۲۳)

بیار شیشه دمی بر گل و گیاه افشان
فروغِ می به گریبانِ مهر و ماه افشان

---

[1] ن ۸ = حسرت؛ همه نسخه های دیگر = حیرت [2] ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹ = مشتی شراب؛ ن ۳۶ = مشت شراب؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = جام شراب؛ ن ۹ = مستِ شراب؛ ن ۳۵ = جامی شراب [3] ن ۱۲، ۲۹ = رندان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مستان [4] ن ۱۲، ۳۶ = طلب؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ - طرف [5] ن ۳۵ - به امید اساس کند؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = اساس امید کند؛ ن ۱۲ = اساس زمان کند؛ ن ۲، ۸، ۹ = اساس زمانه کند؛ ن ۳۶ = اساس امید کن [6] ن ۹ = ای دل بردم دو جهان؛ همه نسخه های دیگر = ای دل جهان جهان طلب و [7] ن ۱، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = طلب و آرزو؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹ = طلبِ آرزو [8] ن ۹ = پیشت زخم؛ دیگر همه نسخ = مشت خسم -

Marfat.com

زباغِ ہمّتِ ما زہر خندہ می روید
بہ دستِ طنز بہ چین و بروی جاہ افشان

مجاورانِ حرم را ز آستانۂ عشق[1]
غبارِ ناصیہ آشوب بر جباہ افشان

اگر سماعِ ہوس می بری بہ محفلِ شید[2]
بروبِ گردِ بساطِ آن گہی کلاہ[3] افشان

وگر بہ مشہدِ عشق آستین فشان آیی
برقصِ[4] و سر بہ فشان و بہ خاکِ راہ افشان

بسوزِ گریۂ من ای بہشت[5] پرورِ[6] وصل
کہ مشتِ شبنمِ ما بر[7] گل و گیاہ افشان

کرشمہ یی کہ نہ گیرد بہ جیبِ حسن آرام
بسوزِ پردہ و در دامنِ نگاہ افشان

گدای شیوہ ای؟ از آفتابِ یثرب جوی
کرشمۂ مہ کنعان بہ جیبِ چاہ افشان

دمید صبحِ فنا، دیدہ باز کن عرفی
بسوزِ دامن و دودی[8] بہ صبح گاہ افشان

(۲۴)

ای دیدہ خون ببار و بہ سویش نظر مکن
زنہار شرمسارم ازین بیشتر مکن

ای نالہ ہم بہ تو خوشم و ہم بہ جورِ یار
از من عنان متاب و در و ہم اثر مکن

یا نعمتِ وصال مدہ[9] یا ز رشکِ غیر
آلودہ این نوالہ بہ خونِ جگر مکن

نازک دلی، مباد کہ رحم آیدت بہ من
زودم بکُش نگاہ بہ این چشمِ تر مکن

ہنگامِ لطفِ او مکن ای مدّعی مدد
بر داغِ سینہ مرہمِ او نیشتر مکن

از نیشِ غم پُر است، مبادا شوی فگار
ای خوش دلی برو بہ دلِ من گذر مکن

---

[1] ن ۹ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = ز [2] ن ۸، ۱۵ = خویش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شید [3] ن ۸ = ن ۱، ۳، ۲، ۵، ۱۲، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = کلاہ [4] ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = برقص سر بفشان ؛ ن ۸، ۲۹ = برقص و سر بفشان ؛ ن ۹ = قصب بفشان [5] ن ۱۶ = شہید ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = بہشت [6] ن ۹، ۱۱، ۱۶ = بر در وصل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = پر در وصل [7] ن ۱، ۵، ۳۵ = او بر گل و گیاہ ؛ ن ۲، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = ما بر گل و گیاہ [8] ن ۱۷، ۳۶ = دامن و دود ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۵ = دامن دودی ؛ ن ۹ = دامن دود و بہ [9] ن ۱، ۸ = یا ؛ ن ۵، ۱۰ = بدہ یا ز رشکِ غیر ؛ ن ۳۵ = مدہ یا ز رشکِ غیر [11] ن ۱۶ = ہمنفس ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = ہمنشین۔

Marfat.com

ناگه به میرم امشب و یارم شود ملول — ای همنشین بساز و فغان بیشتر مکن
ای چشم گریه دوست که شرمندهٔ توام — تا هست گریه میل به کارِ دگر مکن
ای دستِ ناامید که دوری ز دامنش — شرمنده گشتم این همه خاکم بسر مکن
عرفی پیامِ شوقِ تو بیهوشی آورد
این گفتگو دگر به نسیمِ سحر مکن

(۲۵)

ز خونم روی میدان تازه گردان — تمنّای شهیدان تازه گردان
ز دل یک لخت دارم نیم خورده — جگر بریان کن و خوان تازه گردان
اگر طوفانِ نوحی خواهی از خون — کهن ریشم به مژگان تازه گردان
به عالم وقتی آسان مردنی بود — ببالینم بیا وان تازه گردان
برقص ای نیم بسمل صید، در دل — شکستنهای پیکان تازه گردان
ز چاکِ جامه گر دل می گشاید — شکر خندِ گریبان تازه گردان
دلا در خون سرشتی خاکم، اکنون — کهن دیوارِ ایمان تازه گردان
ز میدان رو متاب ار شیر مردی — برو، نامِ شهیدان تازه گردان
گهر ریزی کن ای عرفی ز الفاظ
درین رسمِ کریمان تازه گردان

(۲۶)

---

۱ ن ۱، ۵ = دین ژن ۲، ۸، ۲۹ = ای ۲ ن ۱۲ = بیان ژن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = پیام ۳ ن ۲ = گفتگوی گریه ژن ۹ = گفتگو دگر ژن ۱، ۵، ۱۰، ۱۲ = گفتگو بیا ۴ ن ۹ = صد ژن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = یک ۵ ن ۱، ۵، ۱۵، ۱۷ = جان ژن ۲، ۱۲، ۲۸ = خون ژن ۸، ۹، ۱۰ = خوان ۶ ن ۱، ۹ (اضافات)، ۱۲ = صید در دل ژن ۵، ۹۰ (متن)، ۳۵ = صید و در دل ۷ ن ۱۰ = شکایتهای ژن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۲، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = شکستنهای ۸ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زمیدان رو متاب ژن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۵، ۲۹ = مشو آئین بزم ار ۹ این مقطع فقط در نسخ دوم و هشتم یافته شد.

Marfat.com

۵۳۰

بتِ[1] پرستان همه جمع اند به گردِ دلِ من — حجر الاسودِ دیر است دلِ مقبلِ من
ناقۂ مرگ به شهرِ عدم زان نه برد — کز متاعِ غم و درد است گران محملِ من

ای که معمور کنی قصرِ تنم را، فردا
گردِ آن کوی برآمیز به آب و گلِ من

(۲۷)

دلا رنجی[2] هرگز دردمندان می توان بودن — مکش گردن که خاکِ سربلندان می توان بودن
دمی کان غمزه صیدی را به خون غلطان[3] کند دانی — که مشتاقِ کمندِ صید بندان می توان بودن
بگویید[4] م که تا تسبیح[5] بر زنّار بگزینم — اگر در زمرۂ طاعت پسندان می توان بودن
پیِ بالانشینی واعظا می را مکن ضایع — بیا در دیر هم صدرِ نوندان می توان بودن
اگر دندان فشردن بر جگر این چاشنی دارد — فدای لذّتِ هر زخمِ دندان می توان بودن
اگر گاهی لبِ امّیدِ عرفی تلخ می خندد
لبی می چش ز خیلِ زهرخندان می توان بودن

(۲۸)

به چه رو[7] به جلوه[8] آید طلبِ نیازمندان — نه دلِ نیاز خرّم نه لبِ امید خندان
گله[9] از تهی کمندی نه روا بود همین بس — که غزالِ ما نیفتد به کمندِ صید[10] بندان
چه کند زبون شکاری به چنین شکارگاهی — که خمِ کمند بوسد لبِ عنبرین کمندان

---

[1] این اشعار تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شدند [2] ن ۱۳، ۱۲ = مبر ژن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ [3] ن ۱ = آری ژن ۳ = بینی ژ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۹ = دانی [4] ن ۲ = بگوشیدم ژ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۲، ۲۹ وغیره = بگوییدم [5] ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹ = زنّار بر تسبیح ژ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تسبیح بر زنّار [6] ن ۶، ۸ = گردد ژ ن ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندد [7] ن ۱، ۵ = ره ژ ن ۲، ۳، ۹، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو [8] ن ۱۳، ۱۲ = بخلوت ژ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ وغیره = بجلوه [9] ن ۱۲ = گله از تهی کمندان نه همین روا بود ژ دیگر همه نسخه ها = گله از تهی کمندی نه روا بود همین [10] ن ۲، ۳، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = ارجمندان ژ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۵ = صید بندان.

Marfat.com

چه گمانِ باطل است این که بود عزیز صیدی — که به عجز بسته گردد به کمندِ ارجمندان[1]
به کرشمه‌یی[2] بنازم که زبادِ دامنِ او — زده موج زهرِ آفت[3] به گلوی نوشخندان[4]
چه دل است آه از آن دل[5] که ز حسن و عشق دوری — نه علامتی ز ناخن نه جراحتی ز دندان

نه چنان بتاز عرفی که رود عنان ز دستت
تو هم این حدیث می‌گو به سبک عنان سمندان

(۲۹)

تا تیغ به کف داری[6] بر نفس دوستی زن — تا سنگ به دست آید بر شیشهٔ هستی زن
چون مرغِ چمن تا کی بر آب و هوا جوشی[7] — پروانه صفت خود را بر شعله پرستی زن
اندوه مسلّط کن بر شادیِ دون فطرت[8] — شمشیرِ بلندی را بر تارکِ پستی زن
نادیده عدم خامی، در زن بوجود آتش — چون سیرِ عدم کردی، باز آ درِ هستی[9] زن

در راهِ طلب[10] عرفی با هوش سبک می‌رو
چون هوش ز پی ماند بر کوچهٔ مستی[11] زن[12]

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صیدبندان؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = ارجمندان [2] ن ۱، ۵، ۳۶ = نیازم؛ ن ۶ = بتازم؛ ن ۹، ۱۲، ۳۵ = بنازم [3] ن ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = آفت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، آتش [4] ن ۶، ۲۹ = هوشمندان؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = نوشخندان [5] ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = یابی؛ ن ۲، ۸، ۲۹، عرفات = داری [6] ن ۹، ۱۱ = کوشی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = جوشی [7] ن ۲، ۲۹ = همّت؛ دیگر همه نسخه‌ها = فطرت [8] ن ۱۵ = زود آ؛ همه نسخه‌های دیگر = باز آ [9] خلاصه = از همه نسخه کلیات = در [10] ن ۳۶ = عدم؛ ن ۱، ۳، ۵ وغیره = طلب [11] ن ۱، ۵، ۶، ۲۸ = هستی، همه نسخه‌های دیگر = مستی [12] مطلع این غزل در عرفات و بیاض باسطی و اشعار ۲، ۴، ۵ در خلاصة الاشعار یافته شدند [12] = "آه آن دل" بهتری نماید۔

Marfat.com

ردیف "واو"

(۱)

مشربِ[1] عیش تلخ شد بادۂ خوشگوار کو — زہرِ شہیدگشتہ را شمعِ سرِ مزار کو
من کہ پیادہ می روم بر دمِ تیغ پا بہم — کوچۂ تنگِ عشق را جلوہ گہِ سوار کو
گر بہ جفا کُشد مرا فارغم از تلافیش — در گلِ او وفا کجا، در دلِ من غبار کو
توبہ ستیزہ می کند با دلِ سہم ناک من — رنگِ دلم شکستہ شد، ساقیِ گلعذار کو
مہر و وفای خود بس ام تشنہ نیم بہ مہرِ کس — می چکد از دماغِ من دردِ سرِ خمار کو
شش جہتِ وجود را جلوۂ بت فرو گرفت — کعبہ دو گز زمین بود بتکدہ را کنار کو
ممکن و اختیار را نیست بہم مناسبت — حوصلہ ہای تنگ را طاقتِ اختیار کو

عرفیِ[2] بوالفضول را کس بہ صلاح[3] نگردد
رای صواب نیستش، در بودا اعتبار[4] کو

(۲)

ہر[5] گلی کز تربتم روید ز شوقِ روی او — ز آتشِ دل سوزمش تا نشنود کس بوی او
کاش چشم بعدِ مرگ آن شوخ بر ہم میگرفت — تا بہ این تقریب می آید بہ چشمم روی او
بارہ[7] یی شاید کہ نادانستہ ہمراہی کند — بگذران ای ہم نشین نعشِ مرا از کوی او
در میانِ ما و او تا کی نشیند مدّعی — می نشینم بعد ازین گستاخ در پہلوی او

(۳)

آن[1] کہ دوزخ بود آرام گہِ راحتِ او — شعلۂ شوقِ تو آتش زدہ در طاقتِ او
ذوقِ روی[5] تو طلبگارِ حیاتش[6] دارد — آن کہ از عمرِ ابد عار کند ہمتِ او

---

[1] این غزلہا تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافتہ شد. [2] ن ۱، ۵ ۔ ملاح ز ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ ۔ [3] ن ۸ ۔ اختیار ز ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ ۔ [4] اعتبار ۔ این غزل تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد [5] ن ۱۷، ۳۵ ۔ درد ز ن ۱، ۵، ۸ ۔ روی ۔ ن ۱۷ ۔ خیالش ز ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ ۔ [6] حیاتش ۔ ن ۳۵، ۵ ۔ [7] پارہ ن ۱ ۔ پارہ ۔

Marfat.com

به قیامت دهدم وعده و سوزم که مباد — همچنان سیر نه گردد دلم از حسرتِ[1] او
کشتهٔ عشق کسی دان که شود روزِ جزا — حشر آزرده دل آید به سرِ تربتِ او

ده چه پرسی غمِ عرفی که بنیاد کسی
آنچه از هجرِ تو بیند دلِ بی طاقتِ او

(۴)

می رسدش[2] به کامِ جان چاشنیِ نگاهِ تو[3] — وای به هر که می نهد پای به جلوه گاهِ تو[4]
ای چمنِ دل این هوا از چه نسیم یافتی — کین همه شبنمِ بلا می چکد از نگاهِ تو
تیغ نه می نهی زکف یافته ای مگر که کس — روزِ جزا نمی کند گوش به دادخواهِ تو

(۵)

بخوابِ[5] چشمِ تو سر[6] برده از شرابِ فرو — عجب که چشمِ تو آورده سر به خوابِ فرو
چو شعله بر[7] سرِ آن شمع دوش می لرزید — که می طپیدم و رفتم به اضطرابِ فرو
ازین خرابه بکش[8] رختِ خود برون عرفی
چه[9] رفته ایم درین عالمِ خرابِ فرو

(۶)

آنکه[10] میرد در هوای لعلِ آتشناکِ او — تا ابد آبِ حیات آید برون از خاکِ او
سینه یی کز خنجرِ او چاک شد کی به شود — گر بهم دوزد مسیح از رشتهٔ جان چاکِ او
آتش اندازد به دل آسودگانِ خاک را — قطرهٔ خونم چو بر خاک افتد از فتراکِ او
عرفی آن شوخ از چه حیران است اگر در جلوه نیست
صورتِ خامیِ تو در آیینهٔ ادراکِ او

---

[1] ن ۱۷، ۳۵ = حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = راحت [2] در نسخه های ۸، ۱۷، ۳۵ مصرعِ اوّل مصرعِ ثانی و مصرعِ ثانی مصرعِ اول است [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تو ؛ ن ۱۷ = او [4] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = که ؛ ن ۱، ۵ = به [5] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۸، ۱۷، ۵، ۳۵ یافته شد [6] ن ۱ = سر بر زد از شراب ؛ ن ۸ = سر برده ام ز شراب ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = سر برده از شراب (درین مصرع از لفظ "از" در بهتری نماید) [7] ن ۸ = بر سرِ آن شوخ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بر سرم آن شمع [8] ن ۱ = چو ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه [9] ن ۵ = بکش ؛ ن ۳۵ = مکش .

Marfat.com

(۷)

جانم انیسِ بادِ صبا شد ز بوی او[1] چشمم غبار شد که کند طوفِ کوی او
تابِ دلم نه ماند و فزاید ز هر نگاه شوقم جهان جهان به تماشای روی او
با من حکایتش به نگاه است و مدّعی دارد گمان که بسته رهِ گفتگوی او
فردا به سوی روضهٔ رضوان بندِ خلق و من جویم به صد طریق[2] سراپرده کوی او
عرفی ز دیده می چکدش قطره های خون
از بس کمندِ شوق فشارد گلوی او

(۸)

چشمت که هست عشوه گری را ظهور ازو[3] ناز و کرشمه دام کند چشمِ حور ازو
آن مرقدِ شهیدِ تو باشد که تا ابد افراشته به عرش علمهای نور ازو
آیینهٔ دلی که شده جلوه گاهِ دوست پر تو نموده وام تجلی ظهور[4] ازو

(۹)

نوشد[5] آبِ حیوان تشنهٔ جامِ وصالِ او بجز آتش نیاشامد طلبگارِ خیالِ او
نه دارد مرغِ جانم قوّتِ افشاندنِ بالی نشست از بس غبارِ دردِ ناکامی ببالِ او
نه میرم زود و می بینم ملولش لیک می ترسم که گر میرم مبادا[6] از شرم باشد انفعالِ او
بود دست و گریبان تا قیامت با اجل جانم نپوشد[7] بی خودی گر چشم از روی خیالِ او

(۱۰)

ازان[8] تنها نه بیند سوی من چشمِ سیاهِ او که می خواهد جهانی را بسوزد یک نگاهِ او
نگردد تا حسود از آشنایی های ما آگه برون آیم ز بزمِ وصل و نشینم به راهِ او

---

[1] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد. و مطلع تنها در نسخهٔ هفدهم است [2] ن ۸، ۳۵ - صد طریق؛ ن ۱، ۵ - بصد طریق؛ ن ۱۷ - بسر امید [3] این سه غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [4] ن ۸، ۳۵ - مبادا از شرم؛ ن ۱، ۵ = مبادا از شرم [5] ن ۸ = نپوشد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بپوشد [6] ن ۵، ۳۵ = چشم [7] با آنکه در تمام نسخه ها "تجلی ظهور" ثبت است امّا ازین شکل معنای مطلوبی برنمی آید. ممکن است "تجلی طور" باشد.

Marfat.com

دلم زخمِ خدنگی دارد، آیا از کجا باشد
مگر افتادہ گاہِ بیخودی بر من نگاہِ او

نہ می گردد تسلّی جانبِ ہر کس کہ می بیند
مرا می جوید از خاصان مگر چشمِ سیاہِ او

بود دمسازیِ من دوزخِ او، دہ چہ خوش باشد
کہ روزِ حشر این باشد مکافاتِ گناہِ او

کلاہ از ناز بر سر کج نہد[1] آن شوخ و می خواہد
کہ پوشد[2] عارضش از چشمِ من طرفِ کلاہِ او

بود تاثیرِ آہ و نالۂ عرفی غم و حسرت
سیہ کردہ است روی بختِ او را دودِ آہِ او

(۱۱)

نخواہم[1] روزِ محشر سینہ چاک آیم براہِ او
مبادا در گمان افتد کہ ہستم دادخواہِ او

بہ راہش بسکہ بیتابانہ رفتم آشنایم شد
کہ نایم از حجاب[3] آشنایی بہ راہِ او

دلم باغ است، از آبِ ہوائے عشق پروردہ
کہ باشد "شعلۂ سیراب" نام ترگیاہِ او

شہیدِ عشقِ او خونش[4] وبالِ خویشتن گردد[5]
چو روزِ حشر ہم عاشق بہ خود گیرد گناہِ او

دلم سوزد چو پیشِ غیر عرفی برکشد آہی
ازین غیرت کہ ہست از حسرتِ روی تو آہِ او

(۱۲)

اینک رسید وعدہ، گشادِ نقاب کو
رفتیم تا دریچۂ صبح، آفتاب کو

جامی کشید محتسب و فتنہ می کند
کو تا زیانۂ ادب و احتساب کو

خونم حلال[7] برتو، ولی داورِ جزا
گر گویدم شہید کہ گشتی؟ جواب کو

کیفیتِ شباب[8] ہم از جنسِ کیمیاست
اینک شباب[9] نشأۂ عہدِ شباب کو

---

[1] ن ۵، ۳۵ = نکردہ؛ ن ۱، ۸ = نہد [2] ن ۵، ۳۵ = پوشد؛ ن ۱، ۸ = بوسد [3] ن ۵، ۸، ۳۵ = حجاب آشنایہا؛ ن ۱ = خجالت آشنایہا [4] ن ۸ = خویش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خونش [5] ن ۱، ۵، ۸ = گردد؛ ن ۳۵ = کردہ [6] ن ۱ = نخود؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بخود [7] ن ۲، ۲۹ = بتو حلال؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = حلال برتو [8] ن ۴، ۲۸ = شراب؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر بشمول ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شباب [9] ن ۴ = شتاب؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = شباب [10] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ موجود است۔

Marfat.com

مالب به العطش نه گشاییم و تن زنیم — آخر وجودِ آب ضرور است، آب کو

صد دردِ دل گذشت و شکرخنده یی نکرد[1] — هان ای زبان[2] و دل گره[3] اضطراب کو

شرمش نظاره دشمن و شوقم نگاه دوست — دل پاره پاره شد ز کشاکش، نقاب کو

نورِ جمالِ دوست نه گنجد درین نظر — کو دیده یی بحوصلهٔ آفتاب کو

عرفی مگو که[4] مستی و راهِ عدم دراز
اینک شدم سوار، عنان[5] کو، رکاب کو

(۱۳)

تا به خونریزم اشارت ها نمود ابروی او — میلِ خونریزیِ خود فهمیدم از هر موی او

چون خرامد در دلم جان همچو آبِ زندگی — سر نهد در پای سروِ قامتِ دلجوی او

تا خیال قامتش بیرون نیاید[6] از دلم — کرده ام زنجیرِ پایش حسرتِ گیسوی او

گر نه می گردد مهِ من گرمِ کین، از مهر نیست — از نزاکت طاقتِ گرمی نه دارد خوی او

تا بود آمد شدش بر خاکِ من، ای هم نشین — چون بمیرم شب نهانم دفن کن در کوی او

منکه حسرت می کشم عرفی برای[7] دیگران
شیشهٔ می چون توانم دید بر زانوی او

(۱۴)

تو ای زاهد برو، افسانهٔ باغِ ارم بشنو — ولی از وصفِ کوی او بیا یک شمّه هم بشنو

به ناکامی بمیرد هر که راهِ عشق پیماید[8] — عنان را نرم کن، وین مژدگانی هر قدم بشنو

---

[1] ن ۱، ۵، ۲۹ = نزد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکرد [2] ن ۲۹ = دهان؛ همه نسخه های دیگر ن
ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹ = گره و اضطراب؛ ن ۱، ۵، خلاصة الاشعار، ۳۵، ۲۸ = گرهٔ اضطراب [4] ن ۱۷ = بگو
ن ۹ = نگو که مستی؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگو که مستی [5] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵،
رکاب کو؛ ن ۴، ۱۷ = عنان و رکاب کو [6] ن ۱، ۳۶ = نباید؛ ن ۵، ۳۵ = نیاید [7] ن ۳۵ = به آه؛ ن ۱۷
۳۶ = برای؛ ن ۱، ۵، ۸ = براه؛ ن ۹ = به آن [8] ن ۱، ۱۷ = بنماید؛ ن ۲۹ = ننماید؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶

Marfat.com

لبِ جام است درافسانہ[1] وای آنکہ می نوشی
گمان دارم کہ گوید شمہ یی از جامِ جم بشنو

بسوزای برہمن زنّار را ور نشنوی[2] ازمن
زگوشت پنبۂ غفلت برون کن وز صنم بشنو

بپر[3] ای مرغِ دل درصیدگاہِ نازِ محبوبان
زہر جانب صدای بالِ شاہینِ ستم[4] بشنو

بیا ای آنکہ برطوفِ[5] حریم کعبہ می نازی[6]
بگردِ کوی او لبیک لبیکِ حرم بشنو

درآ[7] در سینۂ عرفی کہ مالا مالِ غم گردی
ز جانِ[8] او صدای آہِ درد آلود ہم بشنو

(۱۵)

زچشمِ من مجوش ای گریہ ہنگامِ وصالِ او
کہ محجوب است دمی سازد ہلاکم انفعالِ او

زشرحِ[9] شوقم آتش در پرِ روح الامین افتد
اگر غمنامۂ ہجرِ تو بربندم بہ بالِ او

نہ میرم زود و غمگین است پیش از مردنای یاران
کنید آغازِ شیون تا شود رفعِ ملالِ او

دمِ مردن گرہ شد در گلویم گریۂ چون دیدم
کہ جان رو[11] در قفای رفت از شوقِ جمالِ او

برآرم در لحد آہی کہ آتش در ملک گیرد
اگر باشد بجز حرفِ[12] غمت از من سوالِ او

چو مست آمد برون عرفی چہ گویم اہلِ تقوی را
چسان زد شعلہ[13] برخاشاکِ عصمت رنگِ آلِ او

---

[1] ن ۱۱ = افسانۂ آنگہ کہ ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = افسانہ بازای آنکہ ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = افسانہ وای آنکہ ؛ ن ۳۵، ۳۶ = در افسانۂ ای آنکہ [2] ن ۱، ۵، ۱۷ = بشنوی ؛ ن ۸، ۳۵ و دیگر نسخہ ہا = نشنوی [3] ن ۱۵ = بپر ؛ ن ۳۶ = مبر ؛ ن ۳۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = مپر [4] ن ۹، ۱۱ = شاہین را زہم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شاہین ستم [5] ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۲۸ = طرف ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طوف [6] ن ۱، ۵، ۹ = تازی ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = نازی [7] ن ۹، ۱۱، ۱۵ = بیا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درآ [8] ن ۲ = بجان او ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = بہ حالِ او ؛ ن ۸، ۱۵ = زجانِ آن ؛ ن ۲۹ = زجان او [9] ن ۸ = زشرم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = زشرح [10] ن ۹ = افتد ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = گیرد [11] ن ۱، ۳۵ = رو برو ؛ ن ۵ = نان بر ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = رو در [12] ن ۲، ۸، ۲۹، ۲۸ = بجز آداب عشق ؛ ن ۹، ۱۱ = بجز اسرارِ عشق ؛ ن ۱۵، ۳۵، ۳۶ = بجز حرفِ غمت [13] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = شعلہ ای برخاک ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = شعلہ برخاشاک ۔

Marfat.com

(۱۶)

مسازم نا امید از خود چو گشتم مبتلای تو
که نومید از تمامِ خوبرویانم برای تو

دران صحرا که گیرد هر شهیدی دامنِ قاتل
بود دستِ کسی[1] در دامنِ شرم و حیای تو

شدی بهر فریبم سرگران با غیر و خوشحالم
که آگه نیست آن غافل نهاد از شیوه‌های تو

دم نزع است ای یاران بگوییدش بیاد شب
وداعِ خستهٔ خود کن که می گوید دعای تو

تبسّم گونه[2] فرمای و عمرِ جاودانم ده
که باشد لذّتی گیرم ز دردِ بی دوای تو

به من[3] خوش آشنا بر می خوری دانسته ای گویا
که می سوزم ازین غیرت[4] که هستم آشنای تو

چو فردا جانم آید سوی تن از سینهٔ تنگم
دهند آواز غمهایش که اینجا هست جای تو[5]

نه با جذبِ تو کم روز[6] یست نی در شوقِ من نقصان
گرانیهای دردم باز دارد از فقای تو[7]

علاجِ شوقِ[8] عرفی کردی از وصل و برم غیرت
که زودش[9] می کشد داروی بیماری فزای تو

(۱۷)

چو نتوانم به کوی او رسید از بیمِ خوی او
کنم جا در دلِ غیر و روم در پرده سوی او

به نوعی در غمش می گردم از دنبال بیدردی
که با این شوق باز افتاده ام از جستجوی او

ازین غیرت که ناگه بگذرد از خاطرِ غیری
نمی خواهم که در دل بگذرانم آرزوی او

---

[1] ن ۲، ۲۹ = بسی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۱۷، ۸، ۳۵ وغیره = کسی [2] ن ۱، ۹، ۳۵، ۳۶ ن ۵، ۲۸، ۲۹ = گونه فرمای و [3] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بمن خوش آشنا برمیخوری ؛ ن ۳۶ آشنا برمیخوری ؛ ن ۲۸ = بمن خوش آشنا درمیخوری ؛ ن ۹، ۱۱ = زمن خوش آشنا درمیخوری [4] ن ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیرت ؛ ن ۱، ۵ = حسد [5] ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نیست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = در ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = از [6] ن ۱۵ = دردِ ؛ ن ۱، ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق [8] ن ۹، ۱۱ = دردش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = زودش دردیست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = روزیست ؛ ن ۳۶ = زدربست ؟-

Marfat.com

کسی از شرم همره بردم و ترسم که پندارد — برای دیدنش آورده ام غیری به کوی او
چو ایجادِ چنیں شکلی کند حسن آفرین شاید[1] — کہ گاہِ آفریدن دیده بگشاید به سوی او[2]

ردیف "های هوز"

(۱)

نفسی[3] که غمزهٔ او به صفِ بلا نشسته — به هوای دل مسیحا برهِ فنا نشسته
چو رسی به تربتِ ما مفشان[4] بناز دامن[5] — که غبارِ درد و حسرت به مزارِ ما نشسته
شود آشکار فردا که براهِ وعدهٔ او — ز غم بهشت و دوزخ دو جهان جدا نشسته
زرهِ وفا درین کو[6] که گذشته دامن افشان[7] — که غبارِ کوچهٔ ما برِ تو تیا نشسته
ز دعا چه کام جویم که میانِ تنگ دستان — به هزار نا امیدی اثرِ دعا نشسته
روم از جهان و شادم که براه تا قیامت — ز خیالِ غمزهٔ او[8] حشمِ بلا نشسته

تو و بزمِ عیش غرقی من و کوچه یی که هر سو[9]
سرِ خونچکان فتاده دلِ بینوا نشسته

(۲)

ساغر لبریز وصل بر کفِ مشتاق نه[10] — زمزمهٔ آتشین بر لبِ عشاق[11] نه

---

[1] ن ۱، ۵ = گوید؛ ن ۸، ۳۵ = شاید که این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱۱ = صنمی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹ وغیره = نفسی [3] ن ۱، ۵ = بفشان؛ ن ۱، ۳، ۶، ۸، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مفشان [5] ن ۱۷، ۲۹ = نرناز؛ ن ۱، ۳، ۲، ۴، ۵، ۹ = بناز [6] ن ۳ = فتاد؛ در باقی نسخه ها = وفا [7] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ره؛ ن ۲، ۳، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کو [8] ن ۲، ۳، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = او؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = تو [9] ن ۶، ۹ = که در روی؛ در باقی نسخه ها ش ۱، ۳، ۴، ۱۷، ۲۸ = که هر سو؛ ن ۵ = و هر سو؛ ن ۳۵ = ز هر سو [10] ن ۶، ۳۵ = عشاق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۵، ۲۸، ۳۶ = مشتاق [11] ن ۶ = مشتاق؛ دیگر همه نسخه ها = عشاق۔

Marfat.com

زهرِ غمت ریختم در[1] جگرِ هر دوا[2] — دستِ تسلّی کنون بر دلِ تریاق نه
ای قلمِ شعله[3] خیز دودِ دلِ ما بریز — آتشِ حسرت[4] فروز در دلِ اوراق نه
حسنِ صنم پرده سوخت[5]، ای دلِ دیدار دوست — ناصیه بر خاک بند[6]، حوصله بر طاق نه

عرفی اگر در جگر شعله[7] ندانی شکست
صد فلک از دودِ دلِ بر سرِ آفاق نه

(۳)

شب بشد ار تاب و تب پیرهن آتشکده — پیرهنم شعله بود، انجمن آتشکده
صورتِ شیرین نگاشت[8] شعله زد[9] از خار و خس — بهرِ خود آماده ساخت کوهکن آتشکده
سینهٔ سوزانِ من قبلهٔ گبران شد است — روحِ من آتش بود، جسمِ من آتشکده
سرد نگردد ز مرگ این دلِ آتش فروز — می برم از پیرهن در کفن آتشکده
رو[10] سوی گلخن دلا[11]، داغِ گلستان مشو — بسکه برافروختی در چمن آتشکده

(۴)

تا دل به غمِ تو رو نهاده — لب بر لبِ آرزو نهاده
ارزانیِ میوهٔ وصالت — آشوبِ طلب فرو نهاده
آرایشِ صد بهشت ایزد — در دامنِ حسنِ او نهاده
از غصّهٔ من ز بس ملولست — غم دست بزیرِ رو نهاده
او حاضر و دل ز بیقراری — رو در رهِ جستجو نهاده

---

[1] ن ۲، ۱۵، ۲۸، ۲۹ = بر؛ در باقی نسخه‌ها = در [2] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ - آرزو؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۲۸، ۲۹ = هردوا [3] ن ۸ - شعله‌ناک دردِ دل ما پذیر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = شعله‌بر دلِ ما بریز [4] ن ۱۵ = حیرت؛ در باقی نسخه‌ها = حسرت [5] ن ۱۵ = سور؛ دیگر نسخه‌ها = سوخت [6] ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره = شد [7] ن ۱، ۵ = خار؛ در باقی نسخه‌ها = شعله [8] ۲۳ = بکاشت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگاشت [9] ن ۹، ۱۱، ۲۳ = گلشنی؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = شعله ۲، ۲۹ = شعله و؛ ن ۸ = شعلهٔ [10] ن ۱، ۵، ۹ - ره؛ ن ۲، ۸، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو [11] ن ۱، ۵ = بکن ن ۸، ۱۵، ۲۹، ۳۵ = دلا [12] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

Marfat.com

تا توبہ ز می شکست[1] عرفی
لب را بلبِ سبو نہادہ

(۵)[2]

بانگ بر بانگ است و غم خرمن بہ خرمن بازدہ
ای کہ میگفتی خریدارم، کنون آواز دہ

روزگارِ خندۂ غفلت گذشت، ای کبکِ مست[3]
دل بدندان گیر و تن در چنگلِ شہباز دہ[4]

ای فلک صیدی کہ خندیدی بہ تیرت کشتہ شد
بوسہ یی بر دست ای[5] صیادِ حکم انداز دہ

می تواں غمّازِ عیبِ مردماں بود ای ظریف
گر ظریفی عیبِ خود را عرضہ بر غمّاز دہ

گفتگوی سرِّ وحدت را بصدرِ[6] صفّہ بر
بالِ صوفی را بدستِ جنبشِ پرواز دہ

شکرہا کن دوست را عرفی و جانہا برفشان
کز تو جان خواہد نمی گوید کہ در دم بازدہ

(۶)

خیز و شرابِ حیرتم[7] زان قدحِ جلوہ ساز دہ
روی بروی عشوہ[8] کن دست بدستِ ناز دہ

ای دلِ سادہ گفتمت نامِ وفا مبر، کنون
مرہمِ داغِ خویش را از نمک امتیاز دہ

توسنِ ناز کردہ زیں ای دلِ عافیت گزیں
موی بموی خویش را مژدۂ[9] ترکتاز دہ

کی دو عروس را بہم تابِ مشارکت بود
یا درِ مردمی[10] مزن یا سرِ طلاقِ آز دہ

---

[1] ن ۱۷، ۳۵ = شکست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شکستہ [2] ن ۲۹ = ناز ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۳۵ = باز [3] ن ۹، ۱۱ = من ؛ ن ۲۵ = یک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست [4] ن ۱، ۳۵ = جان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = تن [5] ن ۹ = افکندی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندیدی [6] ن ۹ = بصدرہ کردہ ای ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بصدر صفّہ بر [7] ن ۳ = عشوہ ای ؛ ن ۸ = حسرتم ؛ باقی ہمہ نسخہا مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض الشعراء = حیرتم [8] ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸، ۹، ۱۲، ریاض الشعرا = حسن ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشوہ ؛ خلاصۃ الاشعار = جلوہ [9] ن ۹ گنجِ سخن = وعدۂ ؛ ہمہ نسخہای کلیات = مژدہ [10] ن ۹ گنج سخن = بزن ؛ ہمہ نسخہای کلیات = مزن [11] ن ۵ = این ؛ ن ۳۵ = ای ۔

Marfat.com

شیوهٔ سامری بود ز نگِ کرشمه های تو — یا به فدای عشوه[1] کن یا بزکاتِ ناز[2] ده
یارب ازان کرشمه ام کاوشِ دل نصیب کن — سینهٔ کبک داده[3] ای ناخنِ شاهباز[4] ده
دم زده عرفی از وفا تازدمش[5] به امتحان
دشنهٔ زهر داده یی زان مژهٔ دراز ده

(۷)

عاشقی! از دکانِ رسوایی به شهر و کو منه — بر دم شمشیر نه رو، بر سرِ زانو منه
عشق از بازیچه بشناس، امتِ مجنون مباش — سر به یادِ چشمِ جانان در پیِ آهو منه
دل بود شایستهٔ درد[6] آنکه از صد دل یکی — تهمتِ درد از برای شکوه بر هر مو[7] منه
درد اگر آرام گیرد دستش از دامن مدار[8] — عاقبت گر غم شود[9] زانوش بر زانو منه
مو به مو از دردِ بی درمان لبالب شو[10] ولی — گر بساطِ مرگ بستر باشدت پهلو منه
کوهِ الماس ار شود شوق[11] تماشا در دلت
با کسی در جلوه گاهِ دوست عرفی رو منه

(۸)

---

[1] ن ۲، ۳، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشوه کن ؛ ن ۳۸ = بارکن ؛ ن ۲۸ = عشوه ده ؛ گنج سخن = عشوه ات [2] ن ۱، ۲، ۹، ۲۹، گنج سخن = برکاب ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = برکاتِ [3] ن ۱۶ = آز ؛ ن ۶، ۹ = باز ؛ باقی نسخه ها مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵ = ناز [4] ن ۶ = کبک نداده را ؛ ن ۴ = کبک داده را ؛ گنج سخن و باقی همه نسخه های کلیات = کبک داده ای [5] ریاض الشعرا = چنگل ؛ همه نسخه های کلیات و گنج سخن = ناخن [6] ۵، ۱۷ = باز ناز ؛ گنج سخن و همه نسخه های کلیات = شاهباز [7] ن ۳، ۳۶ = تازدمش ؛ ن ۹ = بازدمش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۲۹، ۳۶ = تازدمش [8] ن ۲۸ = غم ؛ همه نسخه های دیگر = درد [9] ن ۴، ۷ = سو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = مو به مو ن ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، عرفات، خلاصه = گردد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = گیرد [10] ن ۵، ۹، عرفات = بسازد ن ۱، ۳، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = مدار [11] ن ۱، ۵ = بود ؛ عرفات و دیگر همه نسخ کلیات = شود [12] ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شد ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = شو [13] ن ۴ = ذوق ؛ همه نسخه های دیگر = شوق ۔

Marfat.com

به کشتنِ منِ عاجز شتاب یعنی چه — به قتلِ صیدِ اسیرِ اضطراب یعنی چه
دمی که چهرهٔ فروزد[1] زمی شود روشن — که بر دمیدنِ آتش ز آب یعنی چه
دمی که بستهٔ فتراکِ او شوم[2] دانند — که بوسهای نمش بر رکاب یعنی چه
به جرمِ نیم نگاهم گرفت و دانستم — که شرمساریِ روزِ حساب یعنی چه
کنونکه گریه تماشا زیادِ مردم برد — ز روی ناز[3] کشیدن نقاب یعنی چه
هنوز گریه ز دل حسرتی نکرده[4] برون — دمی عنان بکش ای جان[5] شتاب یعنی چه
به تیغِ غمزه اش ای دل نگاهِ حسرت چند — بگو که چیست مرادت، حجاب یعنی چه

ز ذوقِ وصل و غمِ هجر یافتم عرفی.
که چیست عیشِ بهشت و عذاب یعنی چه

(۹)

جانم ز سینه برزده دامان برآمده — گویا به عزمِ خدمتِ جانان برآمده
تأثیرِ عجز[6] بین[7] که به بزمِ فروتنان — مستِ عتاب رفته و مهمان برآمده
مستم[8] ز بوی آن مگر این برگِ یاسمین[9] — در جامهٔ یگانهٔ کنعان برآمده
نازِ[10] و غرور کی نهد از سر که این نهال[11] — دایم به نازِ صاحبِ بستان برآمده
یاد از بهشت می دهد این نازنین نهال — گویی به آبِ دیدهٔ رضوان برآمده
با دل مگوی[12] عیبِ شهادت که این اسیر — تا بوده درمیانِ شهیدان برآمده
آشفتگیِ صیدِ تو گوید که این شکار — بسیار دست و پا زده تا جان برآمده
گویا که درد و داغِ غمِ یار بوده است — کز سینه جانِ غم زده گریان برآمده

---

[1] ریاض الشعرا = فروزی؛ در همه نسخه‌های کلیات = فروزد [2] ن ۱، ۲، ۵، ۱۲ = شدم؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = شوم [3] ن ۱ = باز؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ناز [4] ن ۳۵ = نه برده؛ ن ۱، ۵، ۸ = نکرده [5] ن ۸ = دل؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جان [6] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱، ۵، ۳۵ = عشق؛ ن ۲۸، ۳۶ = عجز [8] این شعر تنها در ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [9] ن ۳۵ = او؛ ن ۱، ۵، ۸ = آن [10] ن ۳۵ = یاسمن؛ ن ۱، ۵، ۸ = یاسمین [11] اشعار از چهارم تا دهم در نسخهٔ هفدهم نیافته شد [12] ن ۲۹ = خیال؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نهال [13] ن ۸، ۹، ۲۸ = بگوی؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = مگوی.

Marfat.com

با آنکه در برآمدنِ جان گذشت عمر — شرمنده ام هنوز که آسان برآمده
شوقِ دلم به دادنِ جان بین که گاهِ نزع — یک ناله برکشیده و صد جان برآمده
طوریست دیرِ ما که دران جلوه کرده است — حسنی که صد کلیم ز ایمان برآمده
مرهم اگر نه سوخته بر چاکِ سینه چیست — این شعله کز شگافِ گریبان برآمده؟

هرگاه گفته ایم که عرفی اسیرِ کیست
آه از نهادِ گبر و مسلمان برآمده

(۱۰)

نه بی موجب خاکم از سُمِ اسپش نشان ماند — سمندش دستِ مهری بر دلِ این ناتوان ماند
مگویید که عالم را به طوفان دادی از گریه — که در جانم هنوز از حسرتِ او صد جهان ماند
به عیشت مژده بیرون آ که شب در چهره سایها — ز لذت مرده بیتابی و رو بر آستان مانده
به شهرت تا فلک یارِ که باشد ورنه در عالم — بسا فرهاد و شیرینی که بی نام و نشان مانده
نهان گر دیده جان در سینه از بیمِ نگاهِ او — چو مرغی کو ز ترسِ ناوکی در آشیان مانده
شب از هجرِ تو بس دشوار جان دادم بیا هنگر — که آبِ حسرتم در چشمِ گریان هم چنان مانده

فدای غمزه ات شد هر که جانی داشت چون عرفی
بغیر از خضر کو در دامِ عمرِ جاودان مانده

ردیف "یای تحتانی"

(۱)

تا مژده زخمِ دگر دامن کشِ جان کرده ای — دشوار مردن جانِ من خوش بر من آسان کرده ای

---

۱ ن ۸ = آهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرهم. ۲ ن ۲۸ = لب ؛ دیگر همه نسخها = دل ۳ ن ۱، ۵ = مرده ؛ ن ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مژده ۴ ن ۱، ۵ = سر ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو ۵ ن ۲۸ = یارم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ ، ریاض = یار ؛ ن ۲ = نازد ۶ ن ۲، ۲۹ = برمن خوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خوش برمن ۷ ن ۹ = دادن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مردن.

Marfat.com

مستانہ گریند از غمت اہلِ ورع در صومعہ
گویا تبسّم گونہ یی در کارِ ایشان کردہ ای

گفتی بہ صد جان عشوہ یی ای صد جہان جانت فدا
این جنسِ بی قیمت چنین بہرِ چہ ارزان کردہ ای

خوش با دلِ جمع آمدی نازان بہ حسنِ خویشتن
از عشوہ گویا ہر طرف دلہا پریشان کردہ ای

زنّارِ عصمت پیشگان پوشیدہ عیبِ برہمن
خوش توتیای آفتی در چشمِ ایمان کردہ ای

مہر و وفا را جذبہ یی می باشدَ ای لیلیٰ طلب
رو گوشہ یی بنشین چرا رو در بیابان کردہ ای

از غیر یار ای کوہکن شیرین نہ گردد کامِ تو
گر نقشِ او خوش کندہ ای در تیشہ جان کردہ ای

در حشر چون نشناسدت معذور باید داشتن
چشمی کہ از نظّارۂ آن چہرہ حیران کردہ ای

چشمی کہ یارش کردہ پاک از گریہ باز آید ولی
خون گرید آن چشمی کہ تو پاکش بہ دامان کردہ ای

صد نشتر از ہر جنبشی در جانِ عرفی می خلد
از شیوۂ مستانہ اش تا مست و غلطان کردہ ای

(۲)

ای نہ فلک ز خوشۂ صنعِ تو دانہ یی
وز قصرِ کبریای تو عرش آستانہ یی

در تنگنای کوچۂ شہرِ جلالِ تو
وسعت گہِ زمانہ کمین کارخانہ یی

پروازگاہِ طایرِ صنعت کجا بود
جایی کہ دارد از دو جہان آشیانہ یی

نہ توسنِ سپہر سراسیمہ در دواست
تا حکمتت گرفتہ بکف تازیانہ یی

ذاتِ تو قادر است بہ ایجادِ ہر محال
الّا بہ آفریدنِ چون خود یگانہ یی

۱ن ۹، ۱۱ = انسان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = ایمان ۲ن ۲، ۲۹ = باید ؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = باشد
۳ن ۹، ۱۱ = اہل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۲۸ = لیلیٰ ۴ن ۸ = گر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چون ۵ن
۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یارش کردہ پاک از گریہ ؛ ن ۲، ۹، ۱۱ = بازش کردہ ای از گریہ ۶ن ۲ = پاک آمد
ن ۹، ۱۱ = خون آمد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = باز آید ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۹ = باز آمد ۷ن ۱، ۲، ۸ = چون ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۸،
۲۹، ۳۵ = خون ۸ن ۵، ۳۵ = وز ؛ در دیگر نسخہ ہا = در ۹ن ۱۷ = وز ؛ ن ۳۵ و در باقی نسخہ ہای دیگر و بہار
عجم = در ۱۰ن ۱۱ = در رہ است ؛ ن ۳۶ = دواست ؛ ن ۹ = می دود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵ =
در دواست ۱۱ن ۷ = در ؛ باقی ہمہ نسخہ ہا = بہ ۱۲ن ۳۵ = آفرینش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶
= آفریدن ۔

Marfat.com

عفوت ثواب دشمن و علمت گناه دوست هرگام چیدہ عاطفتت[1] دام و دانہ یی
عرفی تمام معصیت اما بدستِ او
ہست از عنایتِ تو عنانِ بہانہ یی

(۳)

ای[2] کہ سر تا قدمت رابہ جنون داشتہ ای تا مرا داشتہ ای غرقہ بخون داشتہ ای
سرِ انصاف تو گردیم کہ با این ہمہ حسن از دلِ ما طمعِ صبر و سکون داشتہ ای
گر دلیرانہ بتازی بہ من ای چرخ رواست تا تو در معرکہ یی خصمِ زبون داشتہ ای
نوش کن خونِ دلم تا بشناسی ای خضر کہ تو در چشمۂ حیوان ہمہ خون داشتہ ای
دلِ عرفی. سخر از خویش و بہ خورشید فروش
تا ببینی کہ چہ می ارزد و چون داشتہ ای

(۴)

باز[3] ای دلِ شکستہ بہ بندی فتادہ ای داری تپیدنی، بہ کمندی فتادہ ای
افتادہ ای ز طاقِ دلِ من، عجب مدان کاز زردہ ای، ز جای بلندی فتادہ ای
گفتم کہ تابِ عشق نداری بہ صد بلا
عرفی ز ناشنیدنِ پندی فتادہ ای

(۵)

ای عشق خوش تہیۂ لذات کردہ ای طوبیٰ[5] و سدرہ وقفِ خرابات کردہ ای

---

[1] ن ۱۰ = عاطفش ، ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۶، ۳۵ وغیرہ - عاطفت [2] شعر اول (مطلع) در خلاصۃ الاشعار و ریاض الشعرا انتخاب شد - شعر دوم در منتخبات خلاصۃ الاشعار، ریاض الشعرا و بیاض باسطی شامل است [3] این غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [4] ن ۱، ۳۵ = بندی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = پندی [5] ن ۹، ۱۱ = طوبیٰ سدرہ ؛ ن ۲۶، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طوبیٰ و سدرہ .

Marfat.com

ای راه[1] بینِ عشق شرابم مده که باز — مستم بیک ترانهٔ هیهات کرده ای
نازم ببازیِ[2] تو که در عرصهٔ فریب — مغلوبه یی نه چیده مرا مات کرده ای
صوفی نگفته[3] صیغهٔ توحیدِ باطل است — سعی[4] که در معاملهٔ ذات کرده ای
زاهد بیا که کفرِ تو ثابت کنم که تو — کفرِ مرا بدینِ خود اثبات کرده ای
اسلام را شهید مکن زاهدا! بریز — زهری که در پیالهٔ طامات کرده ای
صلحی میانهٔ من و شادی بهم رسید[5] — ای می مگر تو رفعِ منافات کرده ای

عرفی[6] دگر به طورِ تمنا مرو[7]، ببین
کامشب چه ها به جانِ[8] مناجات کرده ای

(۶)

از سفر می آیی و تاراجِ غربت[9] کرده ای — کاروانِ حسنِ یوسف نیز غارت کرده ای
در[10] کجاست این چنین معمورهٔ انصاف دهٔ — شهر دلها[11] دیده ای یغمای راحت کرده ای
چون گوارا نیستی ای غم، چرا در کامِ ما — همچو آسایش نباتی[12] بی حلاوت کرده ای
ذرهٔ دنیا بصد جان می فروشم، بیع کن — ای که از بی مایگی[13] اظهارِ همّت کرده ای

---

[1] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد و در نسخ ۸، ۱۷ مصرعِ اولیٰ به این طور است: ای راه بین عشق شرا
بده که باز (ن ۱۷ = مده). در دیگر نسخه ها مصرع باین طور است: این راه عشق بین و شرابم مده که باز (در ۱، ۵، ۱۷ =
مده؛ ن ۸، ۳۵ = بده) [2] ن ۱۶ = بیازوی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = بیازیِ [3] ن ۹، ۱۱ = بگفته؛ ن ۱، ۵، ۳۵،
۳۶ = نگفته؛ ن ۱۷ = بکعبه [4] ن ۹، ۱۱، ۳۶ = یعنی؛ دیگر همه نسخه ها = سعی [5] ن ۱، ۵، ۸ = بهم رسید؛ ن ۳۵ = رسیده بود
[6] در ن ۲، ۱۵ شعر باین طور است: عرفی همیشه گوشهٔ محراب جای تست * وقتِ دعاست ترکِ کرامات کرده ای. در نسخه های
۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ مقطع بطوریست که نوشته شد [7] ن ۱، ۵ = برو؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مرو [8] ن ۸،
۳۵ = بحالِ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = بجان [9] ن ۱، ۵، ۱۲ = غارت؛ ن ۲، ۸، ۱۱، ۱۵، ۲۸ = عزّت؛ ن ۹ = حسرت؛
ن ۲۹ = عشرت؛ ن ۳۵ = غربت [10] ن ۱۵ = از؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در [11] ن ۲۸
= دل را؛ ن ۵، ۱۲، ۲۹، ۳۶ وغیره = دلها [12] ن ۹، ۱۱ = پیاپی؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۶، ۲۹، ۳۵ = نباتی؛ ن ۲۸ =
نباتِ در حلاوت [13] ن ۱۵ = بیگانگی؛ دیگر همه نسخه ها = بی مایگی.

Marfat.com

شاد باد اروحت[1] ای مجنون که هنگامِ وفات — در حقِ من دردِ بیدرمان وصیت[2] کرده ای
این صفا اسلامیان را نیست ای زاهد مگر — با بتان در سومنات امروز[3] طاعت کرده ای
عرفی از ننگِ شریکان لب فرو بستن خطاست
چون توانی ترکِ شعر اکنون که شهرت کرده ای

(۷)

بشتاب[4] در راهِ طلب بگذر ز هر آسودنی — این ره که بی پایان بود[5] ارزد[6] قدم فرسودنی
تحصیلِ دردِ دوستی آن سو[7] تر است از بیش و کم — دست از طلب کوته مکن تا ممکن است افزودنی
کی نعمتِ دیدارِ او می گنجد اندر حوصله — موسی کجا داغم کند از دست و لب آلودنی
هر شوخ کامد در جهان بگذاشت چندین رسمِ نو — گو از تو در عالم بمان[8] بر دوستان نخشودنی
اندیشه نی، افسوس نی، عرفی چه بی دردیست این
گه سر به زانو ماندنی گه دست بر هم سودنی

(۸)

تا برآنی که ذوستدار کشی — نه کشی چون من ار هزار کشی
تا کی از عشوه نیم مستان را — بشکنی[9] جام و در خمار کشی
آتشم زن که زنده گردم باز — گر[10] چو شمعم هزار بار کشی
تا کی ای دل عروسِ عصمت را — عقد بندی و در کنار کشی
عشق را شوکه خویش را ترسم — در شبیخونِ روزگار کشی

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = شاد بادا روحت؛ ن ۲، ۲۹ = شاد بادت روح؛ ن ۱۲ = شاد بادش از راحت
[2] ن ۱۲ = ولایت؛ همه نسخه‌های دیگر = وصیت [3] ن ۱۲ = آن روز؛ دیگر همه نسخه‌ها = امروز [4] خلاصة الاشعار
= از؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در؛ ن ۳ = ودر [5] ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بود؛ ن
۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = خوش است [6] ن ۲، ۲۹ = از هر قدم؛ همه نسخه‌های دیگر = ارزد قدم
ن ۶، ۳۵ = آسان تر است؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷ = آن سو تر است [7] ن ۱۱ = بمان؛ ن ۹ = بیا؛ ن ۱، ۲، ۳،
۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بمان [8] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = بشکنی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بشکنی [9] ن ۳
گر = دیگر همه نسخه‌ها = گر ۔

Marfat.com

ترسم ای عشقِ مہربان کہ مرا سر بہ زانوی غمگسار کُشی
در قیامت کند گل افشانی بلبلی را کہ در بہار کشی
مُردم از شوق ای دعا وقت است کہ کشی تیغ و انتظار کشی
منّتِ قتلم ار کنی قِسمت[1] دو جہان را بہ زیرِ بار کشی

بہ تماشا طلب ترحّم را
عرفیِ خویش را چو زار کشی

(۹)

بہار رفت و نہ کردیم عزمِ جای خوشی بر ہنہ سر نہ نشستیم در ہوای خوشی
بہار رفت و بہ ہنگامۂ نوا سنجان دمی ز ہوش نہ رفتیم از نوای خوشی
بہار رفت و نہ بردیم[2] ہمعنان[3] بہ چمن دل گرفتہ ز عمری و دل گشای خوشی
بہار رفت و بہ مستانِ[4] گریہ دوست دمی نداشتیم سرودی بہ ہای ہای خوشی
بہار رفت و بہ گلبانگِ بلبلانِ چمن پیالہ یی نہ کشیدیم در ہوای خوشی

بہ ترّہات تو عرفی خوش اند دانایان
نہ دیدہ ام بہ جہان چون تو ژاژخای خوشی

(۱۰)

اگر آرایش از دکّانچۂ ناموس بستانی سراویلِ تذرو و حلّۂ طاووس بستانی
نہ گیری ہیچ اسبابِ ترنّم ور ضرورا فتد ہمہ ہیہات برداری ہمہ افسوس بستانی
اگر مغزت بہ خست[5] از عشق خود در پوست شد خستہ[6] دوای دردش از دکّانِ جالینوس بستانی
چراغت از دلِ آتش پرستان گر شود روشن در اندازی در آتش سبحہ و ناقوس بستانی

---

[1] ن ۲۸ = وقت است ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = قسمت [2] ن ۹ = بودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بردیم [3] ن ۹ = ہمعنانِ چمن ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = ہمعنان بہ چمن [4] ن ۹ = نبودیم ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = بہ مستان [5] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۳۵ یافتہ شد [6] ن ۱، ۵ = بخست ؛ ن ۳۵ = نشد ۔

Marfat.com

ادب از دست نگذاری بہ سودای وصال ای دل بہ لعلش جان دہی وز آستانش بوس بستانی

ہر آن سرمایۂ مقصود کان نایاب تر عرفی
بہ جوئی[1] ور دہندت قدرِ نامحسوس بستانی

(۱۱)

من صیدِ غمِ عشوہ نمایی کہ تو باشی بیمار بہ امیدِ دوایی کہ تو باشی

لطفی بہ کسان گر نہ کند عیب نہ گیرند[2] غارت زدۂ مہر و وفایی کہ تو باشی

مردم ہمہ جویند نشاط و طرب و عیش من فتنہ و آشوب[3] بلایی کہ تو باشی

ای بخت ز شاہی بہ گدایی برسیدم در سایۂ میمونِ ہمایی کہ تو باشی

از بس کہ ملایک بہ تماشای تو جمع اند اندیشہ نہ گنجد بہ سرایی کہ تو باشی

خورشید بہ گردِ سرِ ہر ذرّہ بگردد[4] آن جا کہ خیال تو و جایی کہ تو باشی

عرفی چہ کند گر بہ ضیافت بردش وصل
با نعمتِ دیدارِ گدایی کہ تو باشی

(۱۲)

نہ شکیب تو بہ از می نہ ادب زمانِ مستی کہ بہ چینِ زلفِ ساقی نہ کنم[5] دراز دستی

چہ کشی ز ناز[6] لشکر[7] تو بگو فدای من شو کہ گران نمی فروشد بتو کس متاعِ ہستی

چہ[8] عقوبت است یارب منِ عافیت گزین را نہ گمانِ زود مردن نہ امیدِ تندرستی

رہِ طاعتِ تو یارب کہ رود چنانکہ شاید[9] چو نیاید از برہمن بہ سزا صنم پرستی

---

[1] ن ۴، ۳۶ = نخواہی ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = بجوئی ؛ ن ۳، ۱۱ = بخوی ؛ ن ۲، ۳، ۴ = بجوئی [2] ن ۵، ۶ = فتنہ و آشوب و بلایی ؛ ن ۱، ۴ = فتنہ و آشوب بلایی [3] ن ۱، ۵، ۲۸ = نگردد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = بگردد [4] ن ۴، ۱۱، ۲۸ = بکنم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، خلاصہ و ریاض = نہ کنم [5] ن ۱، ۵، ۶ = بناز ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = زناز [6] ن ۹ = خنجر ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = لشکر [7] ن ۲، ۹، ۱۱ = چہ بلا عقوبت است این ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ وغیرہ = چہ عقوبت است یارب [8] ن ۳، ۳۵ = باید ؛ ن ۱، ۵ = باشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = شاید [9] ن ۲ = نباشد ؛ ن ۹، ۱۱ = بگیرند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگیرند -

Marfat.com

همه نقد و جنسِ ایمان بتو برفشاندم اکنون تو و ننگِ آن بضاعت من و عیشِ تنگدستی

گلهٔ نیامدن ها گلِ وعده هاست ورنه
به همین خوش است عرفی که تو نامه می فرستی

(۱۳)

گمان دارم که این درد[1] و تحمّل می کند کاری بگو با گل که استغنای بلبل می کند کاری
به صلح[2] ای دل چه کوشی، صبر کن تا کز[3] نیاز آید غمِ فرصت مخور، گاهی تغلّل می کند کاری
دلِ دانای شهرِ ما به کفر آخر تسلّی شد که باور داشت هر گز کان تزلزل میکند کاری
به هستی پروران ای دل متاعِ نیستی بنما که با بی همّتان عرضِ تحمّل می کند کاری
دلِ بلبل ز[4] هر بادی هزاران راز می فهمد نه پنداری که ناز و عشوهٔ گل می کند کاری

اگر بر[5] مهر[6] افزایی غرور افزاید آن سرکش
تغافل کن که با عرفی تغافل می کند کاری

(۱۴)

باز از شرابِ فتنه خرابم نه می کنی در آتشِ کرشمه کبابم نه می کنی
صد شیشه گشت خالی و صد خم به ته رسید وز جرعه یی هنوز خرابم نه می کنی
صد پرسشم[7] ز هر سر مو می کنی ولی یک ره عنایتی به جوابم نه می کنی
بهر فریب سایه بیندازیم[8] به سر در زیرِ شاخِ سدره بخوابم نه می کنی
کردم هزار خضر به یک العطش کباب وز تشنگان[9] هنوز حسابم نه می کنی

---

[1] ن ۵، ۲۸ = دردِ تحمّل ؛ همه نسخه های دیگر = درد و تحمّل [2] ن ۹، ۱۱ = به صلح دل چه کوشی، صبر کن گر یار باز آید ؛ غم فرصت مکن کاینجا تغلّل می کند کاری ؛ در دیگر نسخه ها بطوریکه نوشته شد [3] ن ۹ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = ز [4] ن ۱، ۵، ۲۸ = با ؛ ن ۳۵، ۳۶ وغیره = بر [5] ن ۱، ۵ = عجز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مهر [6] ن ۱ = پرسشی ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = پرسشم [7] ن ۱، ۲، ۱۷، ۲۹ = بیندازیم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نیندازیم [8] ن ۱ = کشتگان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = تشنگان [9] ن ۹، ۳۶ = خویش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = هنوز [10] ن ۹ = گر یار باز آید ؛ ن ۵، ۳۵ = کز ناز بار آید ؛ ن ۳۶ = کز ناز باز آید۔

Marfat.com

صد نالہ سوخت در دل و در بزم خود ہنوز فریاد نخش چنگ مرا ہم نہ می کنی

عرفی ز ننگ ہوش و ز مستانہ خندہ یی
دریا کشِ محیطِ شرابم نہ می کنی

(۱۵)

بہ شمعی گو صبا گرہ بہ خلوت خانہ یی داری کہ از تنہائیت[۱] غم نیست گر پروانہ یی داری
ازین خلوت نشینی کم نہ گردد دستیِ حسنت کہ آن جا ہم ز خونِ محرمان پیمانہ یی داری
بہ شرطِ آنکہ ناید گردی از خاکسترش بیرون طلب کن شمعِ من گر جانفشان پروانہ یی داری
مرا این آتش از داغِ جدایی بیشتر سوزد کہ می گویند جا در محفلِ بیگانہ یی داری
ز آسیبِ نظر گر می گریزی، در دلم بنشین کہ آن جا خالی از نامحرمان کاشانہ یی داری
بہ سنگِ فتنہ رم دادند مرغانِ بہشتی را فغان ای جغد کمتر کن تو ہم ویرانہ یی داری

نہ خواہی دید عرفی[۵] تا قیامت روی ہشیاری
کہ این مستی ز شوقِ نرگسِ مستانہ یی داری

(۱۶)

صنم گفتی دلا، جان تازہ کردی مبارکباد، ایمان تازہ کردی
بہ کاوش تیز کردی ناخنِ ناز دلم را جوشِ[۴] افغان تازہ کردی
نہ کشتی و نہ نوح ای گریۂ شوق چہ بی ہنگام طوفان تازہ کردی
پریشانیِ ما گفتی بہ زلفت خمِ زلفِ پریشان تازہ کردی
برفتی و ز شبیخونِ تمنّا شہادت بر دل و جان تازہ کردی
مرا کشتی و کردی عالمی شاد جہان را عیدِ قربان تازہ کردی
مجین زین پیش بر خوان نعمتِ لطف کہ شرمِ روی مہمان تازہ کردی

---

[۱] ن ۲، ۹، ۲۸، ۳۶ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عرفی [۲] ن ۱۲ = تنہاییش ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تنہاییش

[۳] ن ۳۵، ۳۶ = خود ؛ ن ۱، ۲، ۵ = ہم [۴] ن ۲۹ = جوش و افغان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جوشِ افغان

[۵] ن ۳۵، ۲۸ = تا قیامت دید عرفی ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ = دید عرفی تا قیامت

Marfat.com

شرابِ عشوه افشاندی بہ جانم دماغِ ریشِ پنہان تازہ کردی
ترا کی برگِ دینداریست عرفی
غلط کردی کہ ایمان تازہ کردی

(۱۷)

امشب کہ بہ سر شراب داری بشکن[1] دلِ ما کہ تاب داری
تقصیر نہ کرد در ھلاکم با غمزہ چرا عتاب داری
آشوبِ قیامتش غبار یست این فتنہ کہ در رکاب داری
در دعویِ فتنہ گاہِ مستی صد عربدہ با شراب داری
داری بہ دلم نگاہِ گرمی گویا ہوسِ کباب داری
گر لذّتِ ناوکِ تو این است در خونِ ملک ثواب داری
در سینۂ گرمِ ہر کہ بینم آتش کدۂ خراب داری
عرفی دلِ خود بہ باد دادی
گر غم طلبد جواب داری

(۱۸)

تا در قدحم بادۂ امّید نہ یابی میلم بہ تماشای گل و بید نیابی
در[2] جامِ دلِ ما بود از عکسِ جمالی آن جرعہ کہ در ساغرِ خورشید[3] نیابی
این جرعہ بنوش ای دل و شو فرش درین بزم کین جام ز خمخانۂ جمشید[5] نیابی
دلہای شہیدانت اگر باز شکافی یابی دو جہان حسرت[6] و امّید نیابی

---

[1] ن ۹ (اضافات) ۲۸ = مشکن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹ (اصل متن) ۲۹، ۳۶ = بشکن [2] ن ۱ = از ؛ ن ۲، ۵، ۹ (اضافات) ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = در [3] ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خورشید ؛ ن ۱، ۲ = جمشید [4] بہارِ عجم = بہ ؛ ہمہ نسخہ ہای کلیات = ز [5] ن ۲ = خورشید ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹: ۳۵ وغیرہ = جمشید [6] ن ۹ = حسرتِ امید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = حسرت وامید ۔

Marfat.com

عرفی نبود نالۂ بی درد مؤثر
زانرو اثرِ از نغمۂ ناہید نیابی

(۱۹)

با گلۂ دوستان ہست حلاوت بسی — گر ز کسی نشنوی، خود گلہ کن از کسی
بر دلِ رنجورِ من این ہمہ غم سرمدہ — کس نہ برد دوزخی بر سرِ مشتِ خسی
آنچہ بود در جہان مایۂ فخر خان[1] — یا زر و سیمی بود یا قصب و اطلسی
من کیم از رہروان، راہروان گیستند — واپسی از قافلہ قافلۂ واپسی

گفتی از ابنای دہر عرفیِ خوش لہجہ کیست
بی ہنری، جاہلی، بی اثری، ناکسی

(۲۰)

نہ از غربت اندر وطن می روی — بہ دنبالۂ مرگِ من می روی[2]
بہای تو ای نافہ خود کم نہ بود — کہ برگشتہ سوی ختن می روی[3]
نہ کم عزتی ای دُر، آخر چرا — ز تاجِ سرم در عدن می روی[4]
کہ دستارای گل بہ یادِ تو بست — کہ مشتاق وار از چمن می روی
مسلمان کہ در کعبہ ہست ای صنم — کہ در معبدِ برہمن می روی[5]
جمالی تو ای گل[6]، زدانش مباد — کہ بی عندلیب از چمن می روی
وداعِ فراغت کن ای دل اگر — ز دنبالِ آن دل شکن می روی
گمان دارم از بس روی شادمان — کہ ہمراہِ تابوتِ من می روی
چہ مشتاقی ای تن بہ سوی لحد — کہ ناشستہ و بی[7] کفن می روی

---

[1] ن ۳۵ = چنان ؛ ن ۵، ۳۶ = خان [2] ن ۹، ۱۱ = بہ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز کہ این دو بیت در نسخۂ ۱۷ نیست کہ این دو شعر تنہا در نسخۂ ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافتہ شد [3] در ن ۱، ۵، ۳۵ وغیرہ "جمال تو" ہست ولی "جمالی تو" درست می نماید [4] ن ۱۱ = کہ ناشستہ روی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کہ ناشستہ و بی۔

Marfat.com

خیالِ که عرفی خلد در دلت
که بی موجب از خویشتن می روی

(۲۱)

خوش آن کز می[1] ز شمعِ وصل مهرافروز تر باشی — برافروزی و از داغِ[2] غمت جانسوز تر باشی
برت افسانهٔ[3] من با نیاز[4] آمیز تر تا کی — ز چشمِ مستِ خود خواهم که ناز[11] آموز تر باشی
چراغِ حسنِ خود را برفروز از آتشِ عشقم[5] — چو خواهی آفتابِ من که عالم سوز تر باشی
نه گردد بوالهوس ای تیرِ[6] آه آزرده دل از تو — مگر از ناوکِ مژگانِ او دلدوز تر باشی

چنین می خواهمت عرفی که هر چند آن وفا دشمن
بلا انگیز تر باشد، جفا اندوز تر باشی

(۲۲)

چندم ای نالهٔ سحر بکشی — هر دمم[7] ز آتشِ دگر بکشی
درِ این دود گه دلا بربند — چندم از آهِ بی اثر بکشی
ای که پروانگی کنی ترسم — کاتشم را به بال و پر بکشی
نامه[8] ام سنگ را بگریاند — ای فلک چند[9] نامه بر بکشی
کشی از غمزه اهلِ عالم را — بعد ازین غمزه را مگر بکشی
تا کیم[10] چون چراغِ شامِ بلا — زنده سازی و در سحر بکشی

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = کز می؛ ن ۹، ۱۱ = گرمی [2] ن ۹ = وداع و در غمت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = از داغِ غمت [3] ن ۹ = ما؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = من [4] ن ۹، ۱۱ = با نیاز آمیز تر تا کی؛ ن ۵ = تا نیاز آمیز تر باشد [5] ن ۱، ۵ = عشقی؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۳۶ = عشقم [6] ن ۹ = تیره؛ دیگر همه نسخه ها = تیر آه [7] ن ۲ = هر دم از؛ ن ۹ و دیگر نسخه ها = هر دمم ز [8] ن ۳۵ = ناله ام؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ وغیره = نامه ام [9] ن ۹ = چند؛ ن ۱، ۲، ۳، ۳، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ [10] ن ۲ = تا کنم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا کیم [11] ن ۵، ۹ = ناآموز؛ ن ۳۶ = ناز آموز (شعر بطوریکه در نسخه ها یافته شد عاری از مفهوم می نماید. بجای "خود خواهم" "تو خواهم" درست تر می نماید. همین طور در مصرعِ اولی "آمیز تر" درست می نماید.

Marfat.com

۵۵۶

چون کشی اہلِ[1] درد، عرفی را[2]
چشم دارم کہ بیشتر بکشی

(۲۳)

غمِ[3] دوستی و از دل طمعِ متاعِ ہستی — دلِ سادہ لوح و از غم گلۂ درازدستی
چہ کنم بہ جانِ تنہا منِ دل ز دست رفتہ — نہ زنی بہ جان شبیخون نہ خبر ز دل فرستی
تو کرشمہ کن خدارا کہ من از حیات سیرم — نگذارہ در خمارم بہ گمانِ زود مستی
بسفالِ درد نوشان کہ قدح لبالبم دہ — مگر از دلم بشویدِ غمِ نیستی و ہستی
منگر کہ بارِ راحت بکشم بوزن گاہی — کہ بہ زیرِ کوہِ دردم ہمہ چابکی و چستی

نہ بجیب شیشۂ می نہ در آستین پیالہ
نہ مناسب است عرفی بتو کیشِ می پرستی

(۲۴)

زچہ[4] تنگدل نباشم ز ہلالِ تنگدستی — کہ بدستِ باد دادم ہمہ کیمیای ہستی
من و مستی و خموشی کہ گرہ نہ می گشاید — نہ بہ قیل و قالِ دانش نہ بہ ہای و ہوی مستی
چو تو پازدی بہ دنیا چہ گدایی و چہ شاہی — چو زبونِ تست دشمن چہ بلندی و چہ پستی
بہ عنایت ار نیرزم مطلب بہ بزمِ وصلم — المِ خمار بہتر ز فراغِ نیم مستی

بہ شکستِ دل مدارا کن آنچہ باید آن کن
کہ چو عہدِ تو گذشتہ دل عرفی از درستی

(۲۵)

زچہ[5] برفروزد آخر دلم از نشاطِ مستی — کہ بخوردِ خاک دادم ہمہ دُرد و صافِ ہستی
برو ای ترانہ امشب، مگشا[6]یم بہ نغمہ — کہ بہ نوحہ باز کردم درِ گریہ ہای مستی

---

[1] ن ۹ = عشق ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = درد [2] ن ۹ = را عرفی ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = عرفی را [3] اشعار این دو غزل تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد [4] ن ۸ = بہ چہ برفروزم آخر زخمِ نشاط اکنون ؛ ن ۳۵ = زچہ برفروزم آخر زخمِ از نشاطِ مستی ن ۱، ۵ = زچہ برفروزد آخر دلم از نشاطِ مستی [5] این سہ شعر تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافتہ شد [6] مگشا ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بگشا۔

Marfat.com

مکن ای امام صلحی، توریا بورز ومن هم
تو وشیوه های طاعت، من وگریه های مستی

(۲۶)

نامحرمانِ دل که ندیدند خرّمی — بیگانه زی که عین ملال است محرمی
می نوش وغم زسینه برون کن که در دو کون — بی غم بهشتی است وبهشت است بی غمی
در دهر هر بناکه بود سستی آورد — الّا بنای غم که نه گردد ز محکمی[1]
در سینه شاخ شاخ دل افتاده هر طرف — چون کلبهٔ مصیبت وموهای ماتمی[2]
می نوش وراز انجم وافلاک درنورد — نیرنگاست ازپیِ تشویشِ آدمی
دارم گلی که در چمنش فخرمی کنند — رضوان به باغبانی وکوثر به شبنمی

عرفی ببر متاعِ سلامت که در دو کون
ناموسِ غم گزیده نخواهد مسلّمی

(۲۷)

ای[3] که مستِ عشوه بازلفِ پریشان می روی — مگذر از من گر پیِ تاراجِ ایمان می روی
مژده بی دادی مرا صد جان فدایت ای طبیب — کز سرِ بالینِ من امروز گریان می روی
قاصد اینک وعدهٔ حسرت فزا می آورد — یک نفس در سینه باش ای جان که آسان می روی
درنگر دآتشی در دامنت آهسته رو — ای که برخاکِ شهیدان دامن افشان می روی
ای جهانی مضطرب در خاک از شوقت چرا — این چنین زود از سرِ خاکِ شهیدان می روی

غرّتِ بسیار خواهی یافتن عرفی برش
گر به بزمِ او به این فریاد وافغان می روی

---

[1] این غزل تنها درنسخه های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵ = محری ؛ ن ۸، ۱۷ = محکمی [3] ن ۳۵ = مصیبتِ موهای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مصیبت وموهای [4] این غزل تنها درنسخه شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد ۔

Marfat.com

(۲۸)

گوشِ[1] او بر جانِ غم فرسودہ بودی کاشکی
یا سرِ این شکوہ ہا ننگشودہ بودی کاشکی

شب ہمہ شب بر درش می گردم و او بی خبر
بی خبر این راہ را پیمودہ بودی کاشکی

ای[2] کہ دست از بہرِ تسکینِ دلم بر دل نہاد
دردِ دیگر بر دلم افزودہ بودی کاشکی

حالِ[3] بیمارِ خرابِ خود چہ می پرسی، مپرس
حال او، در زیرِ خاک آسودہ بودی کاشکی

عرفی[4] آن گل دامنِ آلودگان دارد بدست
دامنِ پاکِ تو ہم آلودہ بودی کاشکی

(۲۹)

مرا[5] با دل سرِ جنگ است، خواہم در میان باشی
کہ گر فوجِ غمش[6] حامی شود[7] آفت نشان باشی

اگر یارت نہ کشت، از آرزو خود را بکش یارا
کہ چون آیی بہ محشر در شمارِ کشتگان باشی

در اوّل گام یابی مقصد امّا زان بہ تشویشی
تو دانی گر[8] همین دم می روی در جاودان باشی

(۳۰)

ساقی[9] بدہ شرابم وقتِ وداعِ ہستی
تا در قیامت آیم با گریہ ہای مستی

گنجینہ بر فشاند، دریوزہ پیش گیرد
با شاہ اگر بگویم از ذوقِ تنگدستی

رنجورِ دوستانم امّا خوشم کہ ہرگز
نشنیدہ ام ز دشمن دشنامِ تندرستی

(۳۱)

تا خون نہ خوری لذتِ[10] این درد نہ دانی
تا دل نہ دہی آنچہ بہ من کرد نہ دانی

ای نو بہ جہان آمدہ غم را حصّہ کو؟
شد دیر، مگر رسمِ رہ آورد نہ دانی

---

[1] این غزل تنہا در نسخہ ہا شمارہ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [2] ن ۱ = اینکہ؛ ن ۵، ۳۵ = ای کہ [3] این بیت تنہا در نسخہ ۱، ۵، ۸ یافتہ شد [4] این مقطع تنہا در نسخہ ہای شمارہ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [5] این غزل تنہا در نسخہ ہای شمارہ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [6] ن ۱، ۵ (حاشیہ)، ۳۵ = غمش؛ ن ۱۷ = غمت، ن ۵ (متن) = غمی [7] ن ۱۷ = جامی؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = حامی [8] ن ۱، ۵ = در [9] این غزل تنہا در نسخہ ہای شمارہ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [10] سفینۂ خوشگو، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، مجمع، ۳۷ = چاشنیِ درد؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = لذتِ این درد -

Marfat.com

تا[1] آن که سرم طعمهٔ شمشیر نه گردد — در معرکهٔ دوستیم مرد ندانی
ذوقِ غمِ معشوق بازی نتوان یافت — برخیز که منصوبهٔ این نرد ندانی
می نوشم و گلگون شوم و بیهده خندم — تا از غمِ دنیا رُخِ من زرد ندانی
تا بوی گلی نشوی و گم[2] نکنی راه — آشفتگیِ بادِ چمن گرد ندانی
تا سر نه شود خاک به[3] جولان گهِ معشوق — بر سُرمه مقدّم شدنِ گرد ندانی

ای آنکه به دردِ دلِ عرفی جگرت سوخت
امّید که حالِ دلِ بیدرد ندانی

(۳۲)

جان[4] و دلِ حزینم در راهِ بی وفایی — گریان و دست بر سر هر یک نشسته جایی
آسوده چند باشم از دردِ عشق یارب — یا مرگِ ناگهانی یا دردِ بی دوایی
شوقم به بین به مردن کز مرگِ خویش دانم — هرگه بگوشم آید فریادِ بی نوایی
فردا به روضه ما را حوران بهم نمایند[5] — کین بوده دل بدستی وان داده[6] دل بجایی

(۳۳)

به[7] امیدِ عذرخواهان به نیازِ عذرخواهی — که مسوز[8] بیش ازنیم به گناهِ بی گناهی
طلبد بهارِ بویت[9] ز نسیم صبح گاهی — سرِ آفتاب جوید ز تو زیب کج کلاهی
ز فروغِ آفتابم نبود خبر که بی تو — چو دو زلفِ تست یکسان شبِ و روزِ را سیاهی
تو به سهو گاهی گاهی نگهت[10] فتاده بر من — منِ ساده لوح با خود گله سنجِ کم نگاهی

---

[1] ن ۱، ۵ = با ؛ ن ۱۷، ۳۵ = تا [2] ن ۱۷ = گم نه کنی راه ؛ ن ۲۹، ۳۶ = کم نکنی باز ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۸، ۳۵ = کم نکنی ناز [3] ن ۳ = به سر منزل معشوق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجولا نگهِ معشوق [4] این غزل تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نمایند ؛ ن ۸ = بمانند [6] ن ۱ = داده ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بوده ؛ ن ۱۷ = بود [7] ن ۸ = به نیاز عذرخواهی بامید عذرخواهان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و دیگر همه نسخه‌ها = بطوری که نوشته شد [8] ن ۳۵ = هنوز ؛ ن ۱ = بسوز، ن ۲، ۳، ۵، ۸ = مسوز [9] ن ۹، ۱۱ = بوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بویت [10] ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگهت ؛ ن ۱، ۲، ۵ = نظرت -

Marfat.com

همه نو بهارِ فرصت شده صرفِ خوابِ غفلت — همه در میانِ موسم شده کشتیم تباهی
مفروش نازِ عصمت، قدحِ شراب درکش — که به است شرمِ عصیان زغرورِ بی گناهی
چه خوش است آنکه بینم بجفا بهانهٔ خویش — گنهی[1] بیادش آرم بزبانِ عذر خواهی
همه شب به بانگِ بلبل زده در چمن پیاله — چو نسیمِ گل زبستان[2] دمِ صبح گشته راهی
تو بگو که در دلِ ما به چه حیله راه کردی — که به آن طریق شاید به دلت کنیم راهی

به دلِ خرابِ عرفی بفرست دردی از نو
که شکست رنگِ دردش به دعای مرغ و ماهی

(۳۴)

سبک بران چو ازین بی قرار می گذری — که گر عنان بکشی[3]، شرمسار می گذری
بیا بنوش همه شعله های دوزخِ عشق[4] — زیانِ تست گر[5] از یک شرار می گذری
ز حالِ دل خبرم می دهی که داغ شوم — وگرنه کی تو زکس شرمسار می گذری
مرو بتاب[6] که داری گذر[7] به خاطرِ من — خدا گواست که بی اختیار می گذری
چو راهِ عشق سپردی[8] به عقل باز مگرد — که بر صحیفهٔ تقویم پار می گذری
به سادگیِ تو رحم آیدم درین بازار — که تنگ دستی و امیدوار می گذری
علامتی[10] به ازین نیست آشنایی را — که خشمگین و سراسیمه وار می گذری

خبر ز همتِ خویشم کن آن زمان عرفی
که از پیالهٔ می[11] در خمار می گذری

تمت الغزلیات افصح المتغلین مولانا عرفی شیرازی (عشرِ شهر شوال ۱۰۷۹ھ)

---

[1] ن ۱،۲،۵،۸،۱۷،۲۹،۳۵ = گنهی ؛ ن ۹،۱۱،۳۶ = کہ گہی [2] ن ۸ = رقیبان ؛ ن ۱،۲،۵،۹،۱۷،۳۶ = زبستان [3] ن ۲،۸ = نکشی ؛ ن ۱،۵،۲۹،۳۲،۳۵ = بکشی ؛ ن ۱۷ = بکشد [4] ن ۱،۵،۱۷،۳۵ = شوق ؛ ن ۸،۹،۲۹،۳۵ = عشق [5] ن ۱،۱۷ = گر ازیک ؛ ن ۵ = کز ازیک ؛ ن ۹،۳۶ = کہ ازیک [6] ن ۱ = شتاب ؛ ن ۵،۸،۱۱،۹،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶ = بتاب [7] ن ۱۷ = نظر ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = گذر [8] ن ۹،۱۱ = نبردی ؛ ن ۵،۸،۲۹،۳۵ = سپردی [9] ن ۱۷ = ملامتی ؛ ن ۱،۵،۸،۹،۱۱،۳۵،۳۶ = علامتی [10] ن ۲،۸،۲۹ = من ؛ ن ۱،۵،۱۷،۳۵،۳۶ = می [11] ترقیمهٔ نسخهٔ پنجم کہ بطوریکی از نسخهٔ اساسی بکار بردہ شدہ است۔

Marfat.com

ابیاتِ پراگندہ وغزلہای ناتمام

۱ صد باغِ[1] مراد است بہ دستِ طلبِ ما — آآ گلِ مقصود نہ بوید ادبِ ما

۲ عرفی جگرِ نغمۂ منصور خراشید — این نغمہ کہ زد شعلہ ز صوتِ ادبِ ما

۳ زحسرتِ تو جگر می خوریم و خرسندیم — کہ نیست چشمِ[2] کسی در پیِ نوالۂ ما

۴ چو اسیرت شدم ای ہجر بکش[3] زار مرا — کہ وصال از غمِ او کرد سبکسار[4] مرا

۵ پا بہ دشواریت از پی کشم و منفعلم — کز چہ باشد بہ غمت قوّتِ رفتار مرا

۶ کاوشِ ناخنِ فتح از دلِ قفلم[5] دور است — دست اگر گنج فشانی نہ کند مقدور است

۷ گم کند راہِ اثر چون بہ دلِ دوست رسد — نالۂ من کہ بہ انواع اثر مشہور است

۸ بی سبب دیدہ طالبِ سحر است — سحرِ من ز شام تیرہ تر است

۹ ہمہ خوابی بسا درِ مرگ است — مرگ را خوابِ بختِ من سحر است

۱۰ سفالِ میکدہ تلخی بہ ساغرِ جم گفت — زبان بہ قصّۂ شادی گشود و از غم گفت

۱۱ دلم چو شکوہ سرا شد حدیثِ مرہم گفت — چو راہِ شکر گرفت از جراحتِ غم گفت

۱۲ من از کجا و بہشت از کجا درین فکرم — کہ عذرِ آتشِ دوزخ چگونہ خواہم گفت

۱۳ ز صحنِ بتکدہ تا بامِ عرش بنویسند[6] — کہ پیرِ صومعہ ز نّار بست و ایمان یافت

---

[1] ن ۱۷ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = داغ [2] ن ۵ = خشم ؛ ن ۱، ۸ = چشم [3] ن ۱، ۵، ۸ = مکش ؛ ن ۱۷ = بکش [4] ن ۵، ۱۷ = سبک بار ؛ ن ۱، ۸ = سبکسار [5] ن ۵ = کورم ؛ ن ۱، ۵ (حاشیہ)، ۸، ۱۷ = قفلم [6] ن ۱، ۵ = بنویسید ؛ ن ۸ = بنوید ؛ ن ۱۷ = بنویسند ۔

Marfat.com

۱۴ بجو بعیرِ شهادت ز خاکِ کشتهٔ دوست — که در دکانچهٔ قدس این متاع توان یافت

۱۵ ز کفرِ عشق ازان توبه می کنم هر دم — که باز تازه فدایی تو سازم ایمانی[1]

۱۶ شب که دفِ زهره را بیخودیِ ما شکست — ساغرِ خورشید را رقصِ مسیحا شکست

۱۷ دوشم از وصلِ تو دل آرایشِ گلزار داشت[2] — صد چمن گل هر طرف بر گوشهٔ دستار داشت

۱۸ خرقه را آتش زدم عرفی ولی شرمنده ام — کاستین و جیبِ او دایم بُت و زنّار داشت

۱۹ می خواستم که خرقه در آتش نهم ولی — زنّار در حمایتِ خویشش نگاه داشت

۲۰ چون روزه بدارم که غمِ قوتِ مدام است — افیونی غمهای ترا روزه حرام است

۲۱ منم که شاهدِ مقصود در لباسِ من است — مراد ذلّه کشِ نعمتِ قیاسِ من است

۲۲ این[3] چنین دشوار از بهرِ تو می میرم مخند — حفظِ خود کن یک نفس ای گل شگفتن خوب نیست

۲۳ با من کرشمه یی که شب آن دلنواز داشت — از شیوه ها که داشت بغیر امتیاز داشت

۲۴ ما جان نهاده برکف یعنی که تحفه[4] این است — او آستین فشانان یعنی نه لایق این است

۲۵ حیرتی دارم که در شهرِ ملال انگیزِ عشق — آشنایی نیست جز اندوه و کس دلگیر نیست

۲۶ ز ترکتازِ که برخاست این غبارِ فریب — که دل به سینه و جانم در آستین ننشست

۲۷ گناهگارِ محبّت که روضه دوزخِ اوست — اگر غمین بود آنجا، خلافِ عادت نیست

۲۸ بغایتی هوسِ گفتگوست با تو مرا — که تابِ خامشیم با وجودِ حیرت نیست

۲۹ در همه فصل بر و برگ درین بستان هست — ثمر این جا چه زمستان و چه تابستان هست

۳۰ واعظ[5] حدیثِ جنّت و دوزخ ازان کند — کافسانهٔ سکندر و داراش یاد نیست

۳۱ کشیده[6] باز کمانی و صد هزار شهید — ز شوقِ ناوکِ او بی سر از زمین برخاست

۳۲ بر نیم عشوه که از بهر کشتنم کردی — هزار شیوهٔ عاجز کشی بلا آموخت

۳۳ نیارد در نظر تا کس خیالِ روی نیکویت — مبا از پرده بیرون تا نه بیند هیچ کس رویت

---

[1] ن ۱، ۵ = ایمانم ؛ ن ۸ = ایمانی (بیت در ن ۱۷ نیست) [2] ن ۵ = گل ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = دل [3] ن ۵، ۱۷ = ن ۱، ۵ = ایمانم ؛ ن ۸ = ایمانی (بیت در ن ۱۷ نیست) [4] ن ۵ = گل ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = دل [5] ن ۵، ۱۷ = ن ۱، ۸، ۱۷ = این [6] ن ۵ = لایق ؛ ن ۸، ۱۷ = تحفه ۵ این بیت تنها در نسخه های شماره ۱، ۵، ۱۷ یافته شد ۶ این بیت تنها در ن ۱، ۵ یافته شد۔

Marfat.com

۳۴ حسن است متاعِ تو و نقصان نپذیرد — بفروش که بازار چو چشمِ بتو گرم است

۳۵ بخت[1] آمد و خونِ جگر از ساغرِ ما ریخت — گلهای اثر بر سرِ بالینِ دعا ریخت

۳۶ زشتی[2] و آیینهٔ دیده یکی گشت و هنوز — ما همان عاشقِ خویشیم و تماشا اینجاست

۳۷ دردی که بود بهِ شدنی میوهٔ خام است — تا خام بود میوه همه تلخیِ کام است

۳۸ نه گویم اهلِ جهان جمله جاهل اند ولی — بگوشِ هر که زدم نکته‌یی، پریشان گفت[1]

۳۹ تا شرابِ عافیت نوشید عرفی جان بداد — آبِ حیوان زهر باشد مرغِ آتش خواره را

۴۰ همه[3] ماهم[4] به می و شاهد و عشرت گذرد — جز مهِ روزه که اندوهِ محرّم با اوست

۴۱ گوی توفیق درین پرده سرا محرم زد — پیش ازین با تو ازین پرده نه شاید دم زد

۴۲ عرفی ترا چه غم که برآورده ای به عشق[5] — دل را به عادتِ غم و غم را بخوی دل

۴۳ باده فروشِ دلم شیشه به مجلس نهاد — دیدهٔ مشتاقِ من شیشه و پیمانه شد

۴۴ به تیغِ غمزهٔ ساقی که خون تو به بریزم — اگر به سهو شود خم به سوی من لب جامش

۴۵ جز این شیرینی اندر عیشِ تلخِ خود نمی بینم — که گاهی می کند بر گریهٔ تلخم شکر خندی

۴۶ هر غم که ره به خانهٔ من[1] یافت بر نگشت — نازم به دل نشینیِ ماتم سرای خویش

۴۷ هیچ[2] صاحب دل درین ایوانِ صورت کار نیست — کو به دل محتاج ترا ز صورتِ دیوار نیست

۴۸ بیهوده مزن تیر که بسمل نه شود صید — گر چاشنیِ ناوکِ بیدادِ تو این است

۴۹ در[6] کشتنِ من سعی کن امداد من این است — این است رهینِ دلِ ناشادِ من این است

۵۰ بسمل نکند مرهم راحت نه فرستد — ای وای اگر عادتِ صیادِ من این است

۵۱ مژدهٔ تلخی بس ای غم کو خمِ صافی[7] که ما — منّتِ این زهر از لب تا تهِ دل می کشم

۵۲ ما[8] اگر دردِ تو داریم دلی هم داریم — که امیدِ مددِ مرگ و دوا نیست دران

---

[1] ن ۱ = بحث ؛ ن ۵، ۸ = بخت [2] این بیت در نسخهٔ هفدهم نیست [3] این بیت تنها در نسخه های شماره ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [4] ن ۱۷ = روزم ؛ ن ۱، ۵ = ماهم [5] ن ۸ = عیش ؛ ن ۱، ۵ = عشق [6] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد - در مصرع ثانی لفظ "رهین" درست نمی نماید - شاید در اصل لفظ دیگر بوده باشد [7] ن ۱، ۵؛ ۸ = خم صافی ؛ ن ۱۷ = غم ای صافی [8] این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸ = فته شد [1] ن ۱۷ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ما - "گشت" بهتر می نماید -

Marfat.com

۵۳ ز روزگار به صد درد و داغ ممنونم — که در شکنجهٔ[1] راحت مرا بخون[1] نکشد

۵۴ به هرزه لذّتِ ترکِ مراد نتوان یافت — که نیش را بدلِ نوش می توان دانست

۵۵ چه احتیاج به گفتن که التفات ترا — ز وعده های فراموش می توان دانست

۵۶ باز[2] آتشِ غم دست در آغوشِ خسِ ماست — آتشکدهٔ درد به جیبِ نفسِ ماست

۵۷ کوشرم که صد[3] حلقه کند رشتهٔ آهم — دز دیده به زنجیر کشد پای نگاهم

۵۸ این[4] باده که امشب همه اندیشهٔ خام است — ای سالکِ اطوار بگو این چه مقام است

۵۹ صیّادم[5] وصیدم همه دلهای عوام است — این سبحه وسجاده مرا دانهٔ دام است

۶۰ مشو غمگین گر از نا دیدنت جانم رود بیرون — که هرگه پرده بگشایی ز عارض بازمی[6] آید

۶۱ امید بین که چه پیوند با هوس دارد — که بخت آتش ومقصود فکرِ خس دارد

۶۲ تا دیده ام که بخشد سلطان شکارِ لاغر — بر خلوتِ ریاضت بگزیده ام تنعّم

۶۳ رفتم که راهِ عقل سراسیمه طی کنم — امّید را به کوی تو آورده پی کنم

۶۴ کسی که دیدهٔ باطن به عیب باز کند — زبانِ ناصیه بر عیبِ[7] خود دراز کند

۶۵ همه را زادِ ره از نعمتِ ایمان دادند — توشهٔ راهِ من از مطبخِ شیطان دادند

۶۶ بسکه[8] تاراجِ عمرِ خود کردی — در اندیشه بر سخن در بند

۶۷ هر غزالِ حکمتی کز باغِ عرفی سبزه خورد — بسته لب ز اندیشه واز ذهنِ افلاطون گذشت

۶۸ بشکند کشتیِ هر کس ز نهنگ — دشمنِ کشتی عرفی وزق[8] است

۶۹ دگر مصاحبِ غمهای بی قیاس شدم — ره گریز نه دارم که روشناس شدم

۷۰ مرا آزاد[9] می بینی و پنداری نه مجنونم — اگر در بند بودم پاره می کردم سلاسل را

---

[1] ن ۸ = بخوان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بخون [2] این شعر اصلاً مطلع غزلیست (بر شماره ۵ تحت ردیف "تا") اما در غزل مطلع ثانی باین طور است: "دشنام طرب قفل گشای نفسِ ماست" [3] ن ۱، ۵، ۸ = صد ؛ [4] این دو بیت در همه چهار نسخه ها (ن ۱، ۵، ۸، ۱۷) بیک جا نیست ؛ درین زمین غزلی بر شمارهٔ ۸ "تای" هم می توان دید [5] ن ۸ = یار ؛ ن ۱، ۵ = باز ؛ ن ۱۷ = ناز [6] ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر [7] این در نسخه ۱، ۵ یافته شد [8] وزق بمعنی تغیر یافتن اوضاع [9] ن ۱، ۵، ۸ = از آدمی بینی ؛ ن ۱۷ = آزادمی بینی

[1] ن ۱، ۵ = شکنجه وراحت ؛ ن ۸، ۱۷ = شکنجهٔ راحت.

Marfat.com

۷۱ ترا افسردگی در کعبہ کاہل دارد ای زاہد ــــــ درِ میخانہ زن کانجا بہ کار آرند کاہل را

۷۲ گر بہ جنت روم از غمکدہ ناشاد روم ــــــ عیدِ صد سالہ کنم گر بہ غم آباد[1] روم

۷۳ نہ انان بند شکستیم کہ آزاد شویم ــــــ زان شکستیم کہ خاکِ درِ جلاد شویم

۷۴ چون ہستیِ ما بر رخِ معشوق نقاب است ــــــ حیرانیِ احباب ندانم ز چہ باب است

۷۵ ما شہادت دوستان [د][2] زندگانی دشمنیم ــــــ در کفن پرورده و پژمرده در پیراہنیم

۷۶ ہر کجا زخمی بخندد مرہمِ آسایشیم ــــــ ہر کجا چشمی بگرید آستین و دامنیم

۷۷ چہ[3] کام دنیویم بخشی از عنایتِ عام ــــــ نخست پستیِ ہمت ببخش وانگہ کام

۷۸ لب و دہان بہ شرابِ مغان بشوعرفی ــــــ کہ وقتِ حلقۂ ذکر است و یا صنم گفتن

۷۹ مکن اندیشۂ فریادِ اسیرانِ وفا ــــــ کہ بہ فریاد دگر دستِ اثر می بندند[4]

۸۰ صد چمن سنبل و ریحان ز بہشت آوردند ــــــ نخلِ تابوتِ شہیدِ تو مگر می بندند[4]

۸۱ ہر دم آتشی از دل بہ زبان می افتد ــــــ نالہ از گرمیِ دل در خفقان می افتد

۸۲ با اہلِ دین بہ صحبتِ ایمان نشستہ ایم ــــــ بازیچہ دوستیم، بہ طفلان نشستہ ایم

۸۳ آن رہروم کہ خضرِ فنا رہبرِ من است ــــــ قندیلِ پیشِ طاقِ شہادت سرِ من است

۸۴ نہ صحنِ دیر شناسم نہ پیشگاہِ حرم ــــــ غبارِ ناصیہ ام ز آشیانۂ دگر است

۸۵ غم گریزان و گریبان گیرش از پی جانِ من ــــــ داستانِ ماہِ کنعان و زلیخا تازہ شد

۸۶ ای کہ در پردۂ دل عیبِ نہان پروردی ــــــ پردہ از عیبِ نہان گر بگشایی مردی

۸۷ کفر[5] ما بازاری و ایمان برآمد خانگی ــــــ عیبِ ما دیوانگی گردد ہنر فرزانگی

۸۸ شمع ما کش ہست دود انگیزیِ[6] پروانہ دوست ــــــ کی دہد روح القدس را منصبِ پروانگی

۸۹ سینۂ جوشانِ ما صد شعلہ زد بر آفتاب ــــــ این سفالِ تشنہ را یارب کہ در جیحون فکند

۹۰ سینہ ام صد چشمۂ زہر از محیطِ غم کشد ــــــ چون سفال تشنہ یی کز آبِ حیوان نم کشد

---

[1] ن ۸، ۱۷ = آباد ؛ ن ۱، ۵ = آزاد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ (در ہمہ نسخہا) = دوستانِ زندگانی [3] ن ۱، ۵، ۱۷ = چوان ۸ = چہ [3] ن ۸، ۱۷ = بندند ؛ ن ۱، ۵ = بندد [5] این ابیات تنہا در ن ۱، ۵، ۸ یافتہ شد [6] ن ۸ = انگیزی پروانہ ؛ ن ۵۶ = دود انگیزی و پروانہ۔

Marfat.com

۹۱ جیبم از زنّار خالی آستینم بی صنم ــــ هر که دلقِ من بسوزد، ظلم بر آتش کند

۹۲ چه داند آنکه بود غافل از معاملهٔ ما ــــ که نازِ ما به چه حداست و عجزِ ما به چه غایت

۹۳ زهی تحمّلِ دل با محبّتِ[1] ازلی ــــ که در ابد به نگاهی ز دوست خرسند است

۹۴ هر گه که بر ان شمع کشد ذوقِ نگاهم ــــ صد آتشِ جان سوز بگیرد سرِ راهم

۹۵ ازان هنگامه آرای قیامت می شود ایزد ــــ که حسنِ عالم آشوبِ تو بنماید دو عالم را

۹۶ هر سرِ موی من اسرارِ ازل گوید لیک ــــ نه کند گوش به من کس که لبم خاموش است

۹۷ عیبِ خوبی[2] مکن ای شیخ[3] که کوته نظری ــــ نیش اگر در کفِ فصّاد[4] به بینی نوش است

۹۸ قماشِ غیر گران مایه را بگز مفروش ــــ که تارش ار به دو عالم فروشی ارزان است

۹۹ کفر و دین در کعبهٔ دلِ خادی جویند لیک ــــ تا محبت هست سعیِ این و آن بیهوده[5] است

۱۰۰ بوالهوس را خوشتر است از زندگانی مردنش ــــ در شبی کز دردِ ذوقی نیست جان بیهوده است

۱۰۱ به زانوی که دارم سر که هر گه دیده بگشایم ــــ بهر چشم دو عالم حسن و حیرانی فرو ریزد

۱۰۲ روضهٔ عشق که نبود دلِ خرسند آنی جا ــــ خارِ حسرت دمد از نخلِ برومند آن جا

۱۰۳ ز هر غم بسکه فراوان شده در شهرِ وصال ــــ غیرتِ گریهٔ تلخ است شکر خند آن جا

۱۰۴ رم کند صید از گرفتاری به هر عهدی[6] ولی ــــ تا تو صیّادی شکار از دامِ آزادی رمد

۱۰۵ تمام درد شو از عشق گر هوس داری ــــ که جاودان دلت آسوده از گزند شود

۱۰۶ افغان که ادب داده و راهِ گِله بسته ــــ آن گریه به جان و دلم این داغ نهاد است

۱۰۷ عرفی به دلت نامِ که می گشت که امشب ــــ صد عیش زبانِ تو به هنگامِ دعا داشت

۱۰۸ دامان و جیب خالی و دستم در آستین ــــ مصداق همتیم که هم شاه و هم گدا ست

۱۰۹ در ملکِ اهلِ صدق زرِ ساده رایج است ــــ زنهار نقشِ سکّه به روی درم مزن

۱۱۰ گیرم که هر فتیلهٔ زخمم زبان شود ــــ این مایه دردِ دل به چه مدّت بیان شود

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = با محبت ازلی ؛ ن ۱۷ = باوجود حسن ازل [2] ن ۵ = شوخ ؛ ن ۱، ۱۷ = شیخ [3] ن ۵ (متن) = ن ۵ (حاشیه) = فصّاد [4] ن ۵ = بیگانه ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = بیهوده [5] این شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [6] ن ۱، ۵، ۸ = عیدی ؛ ن ۱۷ = عهدی [7] ن ۱۷ = شود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = رود [8] "عیب جویی" درست ترمی نماید-

Marfat.com

۱۱۱ بجای هر طربی کز دلم رود[1] بیرون — غمی در آید و فرشِ اقامت اندازد

۱۱۲ نه[2] با زوت قوی و نه رسن بکف برخیز — نظارهٔ مه کنعان ز طرفِ چاهت بس

۱۱۳ مرغِ زیرک نی ز حرصِ دانه می افتد به دام — تربیت می خواهد از صیّاد در کنجِ قفس

۱۱۴ اسلامیان به دیرِ مغان جوش می زنند — بی وقت سر کشودنِ این خم زیان کند

۱۱۵ بیدلی محتاجِ قاصد دارد م روزِ وصال — گر بجا باشد دلم هجران دهد پیغامِ دوست

۱۱۶ بجوشد از لب و گردد گره چو تنجا له — هر آن سخن که منِ شرمگین بیاد آرم

۱۱۷ آرمیِ خواهش دلِ ما سیر نیست — با طلبِ ماست دعا تنگ دست

۱۱۸ آن که هجرِ او گرفتش آستین امّیدِ مرگ[3] — چون گریبان دستش از هر سوی در گردن نهد[4]

۱۱۹ مژده بادای بی غمان کز جلوه گاهی ناامید — می رسم گریان که لبهای شما خندان کنم

۱۲۰ گر فشانم بر ملایک گردی از دامانِ دل — حاملانِ عرش را در خاک و خون غلطان کنم

۱۲۱ کعبه از شوقِ صنم دی چاک شد پیراهنش — بر همن صد رشته از زنّار چید از دامنش

۱۲۲ به کفر مردم و زنّار در کفن دارم — هزار طعنه بر[5] ایمانِ برهمن دارم

۱۲۳ ز بهر شربتِ کوثر طلب کند رضوان — ز زهرِ غمزهٔ او لذّتی که من دارم

۱۲۴ آمدی وز[6] دل برون شد صبر و هوش و عقل و دین — وای بر شهری کنان این کاروان بیرون رود

۱۲۵ گر نه می گیرد ز تنهایی دلت در سینه ام — جان نامحرم بگو تا از میان بیرون رود

۱۲۶ ای فراقِ بی محابا کعبهٔ دل را مسوز — یا تحمّل[7] تا غمِ یار از میان بیرون رود

۱۲۷ ما اگر دردِ تو داریم دلی هم داریم — که درونیِ هوسِ مرگ نه امّیدِ دواست

۱۲۸ آن[7] کو به وصلِ دوست حجابِ نظر شود — ارزد که در جهان به شهادت ثمر شود

۱۲۹ فردا عجب ار آید[8] عفوِ تو به راهِ ما — آراسته چو بیند صفهای گناهِ ما

۱۳۰ شد عرش نشینان را گردِ ره[9] ما سرمه — تا گردِ ریا دور است از طرفِ کلاهِ ما

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = رود ؛ ن ۱۷ = شود [2] این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد [3] ن ۱۷ = برگ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مرگ
[4] ن ۸، ۱۷ = کند ؛ ن ۱، ۵ = نهد [5] ن ۱۷ = طعنه بر ایمان برهمن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = طعنهٔ ایمان به برهمن [6] ن ۱۷ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = وز [7] ن ۱، ۵، ۸ = آن کو به ؛ ن ۱۷ = آنگه که [8] ن ۵ = ار آید ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آراید [9] ن ۱، ۵، ۸ = گردِ رهِ ما ؛ ن ۱۷ = گرد ذرّهٔ ما - [10] ن ۵ = با ؛ ن ۱، ۸ = یا -

Marfat.com

۱۳۱ باز آمدم که مجلسیان را به خون کشم — خونِ جگر به ذوقِ[1] میِ لاله گون کشم

۱۳۲ مرغان همه بیرون طلب از کنجِ قفس لیک — من چشم به در تا بگشایند درآیم

۱۳۳ چون گشایم درِ تحقیق که بر روی دلم — درِ اندیشه ببستند[2] و کلید آن جا بود

۱۳۴ عفوِ تو بسکه عاشقِ جرم است نزدِ او — غیر از گناه باعثِ عفوِ گناه کیست

۱۳۵ گر به خاطر بگذرانی[3] کشتگانِ خویش را — رنگ بر هر ذرّهٔ خاکِ شهیدان بشکند

۱۳۶ گلفروش ار نه گلی همرنگِ دلدار آورد — دیده نگشایم اگر گلشن به بازار آورد

۱۳۷ رقیبِ تهمتِ بوسه که بسته بر لبِ ما[4] — به خاکپای تو سایَد[5] بر آستان هرگز

۱۳۸ دلم از عافیت ارزانکه رو بگرداند — قفای دل نه فروشم بروی جان هرگز

۱۳۹ میِ کرشمه به دل خاش می دمد،[6] ترسم — که قصّهٔ من و او بر زبانِ عام افتد

۱۴۰ هزار دام تهد روزگار و به چیند — که خون گرفته همایی چو من به دام افتد

۱۴۱ من فدای دوزخ اما شرمِ خلقم تاب نیست — بی نوایی در بهشتم دوزخی در جان نهد

۱۴۲ در حرم از بهرِ نام ای همنشین دفنم مکن، — در شبستانی به خاکم کن که نامم گم شود

۱۴۳ کفرِ زلفی در پناهِ خود گرفت ایمانِ[7] ما — ورنه در خون می نشست از فتنهٔ عصیانِ ما

۱۴۴ از یک نظر حیران شدم عمری نهان شو از نظر — تا گه دوم نظاره ام عادت به آسایش دهد

۱۴۵ گر غمزه به کاویدنِ دلها بفرستی — صد چشمهٔ خون از دلِ مرهم[8] بگشاید

۱۴۶ بیماریِ دل مایهٔ آسایشِ جان است — وین نکتهٔ راحت عملِ حقّه گران است

۱۴۷ عمریست کزین حسنِ دل آشوب درین دیر — دوشِ ملک آرامگهِ مغ بچگان است

۱۴۸ تا قدم زد بر سریرِ ملکِ دلِ سلطانِ[9] ما — می رود در هفت اقلیمِ غمش فرمانِ ما

۱۴۹ همیشه از دلِ من دودِ[9] آه می روید — ازین چمن، چه کنم، این گیاه می روید

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = ذوق؛ ن ۱۷ = جوش [2] ن ۵ = بستند کلید؛ ن ۸، ۱۷ = بستند و کلید [3] ن ۱۷ = نگذرانی؛ ۱، ۵، ۸ = بگذرانی [4] ن ۸، ۱۷ = من؛ ن ۱، ۵ = ما [5] ن ۸، ۱۷ = دهد؛ ن ۱، ۵ = دهم [6] غزلی در همین زمین هم وجود دارد (لطفاً شمارهٔ ۱۶ در ردیف "الف" ببینید) در نسخه های هشتم و هفدهم این دو بیت به یک جا یافته شدند [7] ن ۸، ۱۷ = مرهم؛ ن ۱، ۵ = مردم [8] ن ۸، ۱۷ = شاید؛ ن ۱، ۵ - شاید [9] ن ۱، ۵ = دودِ آه؛ ن ۸، ۱۷ = درد و آه -

Marfat.com

۱۵۰ چگونہ چشم بپوشم ز دیدنت کانجا — گر ابرِ حسن ببارد نگاہ می روید

۱۵۱ شہدِ غمِ تو گر بود در قدحِ بہشتیان — مشکل اگر ملک[1] چشد مایدۂ نعیم را

۱۵۲ چہ منّتہا کہ بر خوبان بود حسنِ ترا فردا — شہیدان از جفای خویش چون بینند خیرات[2]

۱۵۳ آسیبِ تازیانۂ غم بسکہ دیدہ ام — رفتم بہ خوابِ مرگ و دلم می رمد ہنوز

۱۵۴ ای ماتمیؔ بخوابِ اجل بس براحتم — افغان مکن، مبادکہ از خواب برجہم

۱۵۵ یارب چہ شیشہ ایست دلم کز شرابِ درد — صد خم بہ تہ رسیدہ و آن نیمہ شد ہنوز

۱۵۶ مرہم طلب نمودم و الماس می دہد — زین مژدہ داغہای نہان را خبر کنید

۱۵۷ خونِ شہیدِ غمزۂ او خاک می خورد — زان کوی لطف کردہ سگان[3] را خبر کنید

۱۵۸ طوفانِ آتشی کہ بہ دل داشتم نہان — اینک بہ دل رسید، جہان را خبر کنید

۱۵۹ بہ چشمِ گریہ ناک ار دردِ دل گویم کجا بینید — کز استغنا نظر بر صورتِ دیوار نگشاید

۱۶۰ چنان کفرِ غمت دلگیر از ایمان کردہ مردم را — کہ عصمت پیشگان را دل بصد زنّار نگشاید

۱۶۱ نمی گویم[5] کہ ذوقِ سوختن ہا چیست، می ترسم — کہ اہلِ معصیت را لبِّ استغفار نگشاید

۱۶۲ خوش[6] آن مستی کہ دل می گفتم و فریاد می کردم — بہ شیون می گشودم لب صفاتش یاد می کردم

۱۶۳ گر جناحم پر برید گو پری افشاندہ باش — ور بماند فطرتم در لامکان گو ماندہ باش

۱۶۴ زیبا تنی کہ ناز بود پای تا سرش — می پروری کہ خاک خورد[7]، ہان بپرورش

۱۶۵ بدین خوشم کہ تو باری درونِ جان منی — من ار بہ خاطرِ تو جا نمی توانم کرد

۱۶۶ ای اجل این[8] قدری صبر کن امروز کہ من — لذّتی یابم ازین[9] زخم کہ بر جانم زد

۱۶۷ گر من از اندیشہ ات بیہوش تا[10] دوریست — بوی این گلشن رہِ آمد شدن بر بادبست

---

[1] ن ۱، ۵، ۱۷ = گمس؛ ن ۸ = ملک [2] ن ۸ = سگان را؛ ن ۱، ۵ = مکان را [3] این بیت فقط در نسخہ ۸، ۱۷ یافتہ شد [4] این شعر تنہا در نسخہ ۱، ۵ یافتہ شد [5] ن ۱، ۵ = نہ می دانم؛ ن ۸، ۱۷ = نمی گویم [6] درین غزلی ہم وجود دارد بر شمارۂ ۷۰ در ردیف "م"۔ [7] ن ۵ = بود؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = خورد [8] ن ۱۷ = آن؛ ن ۱، ۵، ۸ = این [9] ن ۱۷ = ازان؛ ن ۱، ۵، ۸ = ازین [10] ن ۱ = باشم؛ ن ۵، ۱۷ = مانم۔

Marfat.com

۱۶۸ زکشتگانِ[1] تو سر بر دمد اگر دانند[2] — که غمزهٔ تو به روزِ جزا چه خواهد کرد

۱۶۹ دعای دلفگاران برگذشت از عرش صد منزل — ولی از شعلهٔ حسنت هنوز آسیبها دارد

۱۷۰ آه[3] از غرورِ حسن که اورا بگاهِ لطف — در هر نگاه چاشنیِ صد تغافل است

۱۷۱ منم که گاهِ تماشای او به سیلِ نگاه — به چشمِ حسن کشم تو تیای حیرانی

۱۷۲ هزار بار زدل نکته سوی لب تازد — همین که لب بگشایم عنان بگرداند

۱۷۳ کعبه گر بی ذوق شد، دیر و شراب ناب هست — ور تهی شد شیشه از می تکیه گاهِ خواب هست

۱۷۴ صد درد بدل دارم و این جای ملال است[4] — حالِ دلِ بی درد نگه کن که چه حال است

۱۷۵ تلخ شد زندگیم شربتِ دیدار کجاست — سست شد پای طلب قوتِ رفتار کجاست

۱۷۶ دستِ توفیق از ادب[5] در آستین دزدیدام — ورنه یک موازمیانِ مدعا کوتاه نیست

۱۷۷ گر غمِ ثابت قدم خواهی بجوز عشقِ دوست — ورنه غمهای زمانه گاه هست و گاه نیست

۱۷۸ باز عشقم از دلِ بیغم[6] پشیمان می کند — یک دلی خوش مانده بود آن هم پریشان می کند

۱۷۹ تا جدا گشتم زتو دریافتم کز دوستان — هر که از بهر تو می میرد پشیمان می شود

۱۸۰ تا نشنوم آوازهٔ غم شاد نه گردم — تا دل نه سپارم به غم، آزاد نه گردم

۱۸۱ [9] دیگر بزن این آتش غم را — تا صبر نیاموزم و فولاد نه گردم[7]

۱۸۲ روی گرمی داشت امشب آن پری تا وقتِ صبح — چون کنم باور که از می نشه‌ای در سر نداشت

۱۸۳ ای نغمه کش از محملِ شیون جرسِ ما — وز ناخنِ غم ریش جبینِ نفسِ ما

۱۸۴ [8] به ذوقِ گریه بمیرم که همچو شبنمِ گل — جبینِ شاهدِ حسن از غبار می شوید

۱۸۵ مرغی که نه خاکسترِ بالش به هوا رفت — کیفیتِ جانسوزیِ پروانه نه داند

۱۸۶ امشب که چراغِ حرم افروخته تر بود — پروانهٔ آتش کده را داغ دگر بود

---

[1] ن ۸، ۱۷ = تشنگان تو؛ ن ۱، ۵ = کشتگان [2] ن ۵، ۸، ۱۷ = دانند؛ ن ۱ = داشد [3] این بیت تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [4] ن ۱، ۵، ۸ = حال؛ ن ۱۷ = جای [5] ن ۱، ۵، ۱۷ = از ادب در آستین دزدیدام؛ ن ۸ = در میان دزدیده ام [6] ن ۸ = منعم؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بی غم [7] این بیت که ناتمام هست تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد [8] ن ۱، ۵، ۱۷ = به ذوق گریه بمیرم؛ ن ۸ = ز گریه باز نخرم [9] ممکن است که این بیت باین طور باشد: در خانهٔ دیگر مزن این آتشِ غم را ؛ تا صبر نیاموزم و فولاد بگردم [10] در نسخه‌ها "دارد" هست -

Marfat.com

۱۸۷ مشتِ خاکِ مردہ را عاقل[1] زیارت کی کند — ای کہ این عادت بہ عالم از شہیدانِ تو ماند

۱۸۸ ہمت از خاکِ مردہ نہ جویند[2] عاقلان[3] — از فیضِ کشتگانِ تو این شیوہ عام شد

۱۸۹ بود میان دو ابروی قدسیان زنیم — بہ عزمِ عالمِ لاہوت چون سوار شوم

۱۹۰ نگاہ دار دلم را کہ در جہانِ وفا — ز دودمانِ محبت ہمین خلف ماند است

۱۹۱ ما ترکِ آشنایانِ نا اہل گفتہ ایم — گر عافیت مصاحبِ عنقا شود چہ غم

۱۹۲ خوشا اعمی کہ دارد آرزوی چشمِ نورانی — خوشا آن دیدہ یی کش نیست استعدادِ حیرانی

۱۹۳ بسا بیدار بختی کش سلامت صد شبیخونِ زد — بسا بیمار طبعی کش عنان بخشد تن آسانی

۱۹۴ قاصد بہ بیدلان رود ار نہ پیامِ دوست — گر دل بجا بود ز صبا می توان شنید

۱۹۵ عرفی ریای تو بہ فضولی سرشتہ اند — کز طاعتِ تو بوی ریا می توان شنید

۱۹۶ پای برہنہ بر دمِ شمشیر اگر نہی — دستِ دعای ما چو بود در میان چہ باک

۱۹۷ زمانہ را چہ بلا شد کہ ہم کرشمۂ دوست — بہ تنگ حوصلگی[4] از من انتقام کشید[5]

۱۹۸ ز نگاہِ چشمِ شوخی چہ رسد ببین بہ جانم — کہ نگہ نہ کردنِ او ہمہ تُرکتاز باشد

۱۹۹ قبول نوش نہ از بہتریست از نخل[6] است — وگرنہ منفعتِ نیشتر ازان کم نیست

۲۰۰ بدین ملایمتم ایزدا ببخش کہ شیخ — مرا بہ صومعہ خواند از کنشت و من رفتم[7]

۲۰۱ کسی کہ آبِ حیاتش دہند[7] خاک خورد — ہنوز جای سخن ہست[8] در قناعتِ او

۲۰۲ سجودِ برہمن ایزد بہ کفر رد نہ کند — اگر بہ شعبدہ آلودہ نیست نیتِ او

۲۰۳ بہشت عمرِ تلف کردہ را مکافات است — وگرنہ طاعتِ زاہد بہ نیم جو نہ خرند

۲۰۴ اگرچہ[9] بوی محبت ز قاف تا قاف است — ہنوز نافۂ آہوی عشق در ناف است

---

[1] ن ۸ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عاقل [2] ن ۱، ۵ = جملہ ؛ ن ۸، ۱۷ = مردہ [3] ن ۱، ۵، ۱۷ = بخویند ؛ ن ۸ = بجویید [4] ن ۱۷ = حوصلہ ای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حوصلگی [5] ن ۱۷ = کشد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کشید [6] ن ۵ = مستم ؛ ن ۱ = رفتم [7] ن ۵، ۱۷ = دہند و خاک خورد ؛ ن ۱، ۸ = دہند خاک خورد [8] ن ۸ = نیست ؛ ن ۵ = ہست [9] غزل در ہمین توانی و ردیف و بحر ہم موجود است و در ہمہ نسخ الا نسخۂ سوم این بیت دران شامل نیست۔ در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ این بطور مطلعِ جداگانہ تحت ابیات متفرقہ یافتہ شد۔ [6] ممکن است کہ این لفظ "بخل" باشد۔

Marfat.com

۲۰۵ به تیره شب دلِ صوفی نمود آیینه صاف — محلِّ صبح شود روشنش که ناصاف است

۲۰۶ با تو آن روز بگویم سخن از قیمتِ نیش — که ترا کار به آوردنِ فصّاد افتد

۲۰۷ تا چه پیغام ازان دل شکن آورد صبا — که دل از جا شده و گردِ صبای گردد

۲۰۸ لبیکِ زایرانِ حرم قولِ مطرب است — در گوشِ آنکه نوحهٔ پُر دردِ ما شنید

۲۰۹ در ازل این که دلم وصل تمنّا می کرد — کاش اوّل طلبِ دیدهٔ بینا می کرد

۲۱۰ همین[1] بس است دلیلم که کمر دبس تحقیق — که کس تصوّرِ مارا نمی کند تصدیق

۲۱۱ چه[2] بلا مصیبت آمد روشِ وفا پرستی — نه رضا ز درد مردن نه امیدِ تندرستی

۲۱۲ تو عیبِ خویش بیان کن اگر جوانمردی — دگر نه لافِ هنر شیوهٔ زنان باشد

۲۱۳ ز غمزه گر ستمی رفت وا مگو عرفی — که روی دوست عزیز است و درمیان باشد

۲۱۴ بگوی[2] در دمِ فرصت دلا، نفاق مورز — ز دوستان گله یی گر بود، روا باشد

۲۱۵ عشق معشوق به چنگ آرد و طاعت فردوس — هر شکار افگنی آهنگِ شکاری دارد

۲۱۶ تو دوست دشمن و من بر خلاف دشمن دوست — تو با من ار به نزاعی مرا نزاعی نیست

۲۱۷ به نوعی تیره بخت افتاده عرفی در سخن گفتن — که در محشر به او نتوان گنه خاطر نشان کردن

۲۱۸ ز من سوال نه کردند و روزِ حشر گذشت — که این معامله با طالبانِ جنّت بود

۲۱۹ گر در شراب خانه و گر در چمن روم — شیون کنند خلق به هر جا که من روم

۲۲۰ گویند یاد می کندت، وین سخن گهی — باور کنم که بی سبب از خویشتن روم

۲۲۱ تا شیرِ بیشه را به نهیب آوریم، باش — ای آنکه شیر گیر ز میخانه می رسی

۲۲۲ آن آهوی رمیده مگو دام دشمن است — زان رم کند که حوصله تنگ است دام را

۲۲۳ صیّاد دوستیم ولی دام دشمنیم — مردم گمان برند که اسلام دشمنیم

۲۲۴ خوش می خلد به سینهٔ مجروحِ ما مگر — معلومِ دوست نیست که آرام دشمنیم

---

[1] درین طرح غزلها هم موجود است۔ تحت ردیف "قاف، و یای" [2] این بیت تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد که هر دو مصرع از اشعارِ جداگانه می نمایند۔

Marfat.com

۲۲۵ خوابم از دل برده و دل همچنان در اضطراب — آشنایی‌های چشمت برده آسایش زخواب

۲۲۶ اسلام را به مغبچه گر دادم ای حسود — طعنم مزن که من به امانت سپرده ام

۲۲۷ وصال[1] نقد دولی را بود محک زنهار — اگر مصاحبتِ خویشتن نکرد همدم دوست (کذا)

۲۲۸ به دوست[2] می طلبد صوفیم زهی جاهل — که عالمی کند اندیشه غیر عالم دوست

۲۲۹ زود باز آتا بهم باشیم ده[3] روزِ دگر — دور اینک برسر آمد عالم آخر می شود

۲۳۰ گو بشو کون و مکان آلوده از خونِ دلم — آنکه دایم درمیانِ جان[4] نشنید ظاهر است

۲۳۱ دگر نسیم که در خلوتِ دماغ آمد — که شوق برسرِ دل با هزار داغ آمد

۲۳۲ مریضِ عشقم و بیماریم چنان صعب است — که نیست غیرِ اجل کس امیدوار از من

۲۳۳ همچو شمعی که بود در کفِ طفلی شب وصل — هر زمانم کشد و هر نفسم زنده کند

۲۳۴ به رحمت نام زد شد حشرگاهِ تشنگانِ او[5] — عجب دانم که گردد نامهٔ عصیان در و پیدا

۲۳۵ آمد بهار و بسته به خون چشمِ تر هنوز — شد رستخیز و کشتهٔ او بی خبر هنوز

۲۳۶ چنان از زندگی امروز دور از یار دلگیرم — که گر دانم که فردا زنده خواهم بود می میرم

۲۳۷ میانِ مردگان دفنم مکن ای همنشین ناگه — کند مهرش سرایت در دلِ همسایگانِ من

۲۳۸ ای خوش آن کز رخ گشایی برقع و گویی به حشر — کو شهیدان تا جزای جان فشانیها دهم

۲۳۹ ای دل اگر مردِ رهی سر در رهِ یاری بنه — مردِ وفاداری مجو عذرِ جفاکاری بنه

۲۴۰ یارب مکافاتم بده وز کس مکن شرمنده ام — بر سدره ام بنشان ولی صد دوزخم بر جان بنه

۲۴۱ من از شرم گنه خاموش و او در انتظارِ لطف — که بگشایم منِ مجرم زبانِ عذرخواهی را

۲۴۲ می خواهم از خدا نز برای جفای تو — روزِ حیات از شبِ زلفت درازتر

۲۴۳ همچو خوی گرمِ خویش[6] از بس که تند و سرکشی — از تو کسی راضی نمی بینم بغیر از خوی تو

۲۴۴ از پشتِ پا دو چشمِ تو سر بر نیاورد — رسوای خویش بس که به مردم نموده ای

---

[1] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [2] این بیت تنها در نسخه های شماره ۱، ۸۰۵ یافته شد [3] ن ۱۷ = تا؛ ن ۱، ۸۰۵ = ده [4] ن ۱۷ = خون؛ ن ۱، ۸۰۵ = جان [5] ن ۸ = ما؛ ن ۵ = او [6] ن ۵ = خود؛ ت ۸۰۱ = خویش۔

Marfat.com

۲۴۵ یک شب آن میخواره با من گشتِ مهتابی نکرد — سرخوش از می بر سرِ زانوی من خوابی نکرد

۲۴۶ گر برآمد[1] شعله یی در شعله پیچد تابها — بس که بی زلفش بخود می پیچم از رگهای جان

۲۴۷ به[2] دلبری دهم ار صد دلش، دلیر شود — دل آن قدر ز کجا آورم که سیر شود

۲۴۸ خیالِ خویش فرستد به عذر خواهیِ من — وفای وعدهٔ وصلش دمی چو دیر شود

۲۴۹ خوش آن محفل که از هر حرفِ مهر انگیز در دیدن — محبت بر محبت حیرتم بر حیرت افزاید

۲۵۰ وصل می گوید که طفلِ شوق را من دایه ام — لیک طفلان را فزاید تشنگی از شیرِ من

۲۵۱ گران است آرزوی سایهٔ دیوار او بر من — چه بیمارِ ضعیفم ضعف و بیماری همین باشد

۲۵۲ غیر مردود است و عمداً می شود همراهِ من — تا شود نوعی که از من هم به رنجد ماهِ من

۲۵۳ چون مرا از کوی خود راندی بی تسکینِ دل — کس بغیر از گریهٔ حسرت[3] نه شد همراه من

۲۵۴ گر دل از آمیزشِ لطفت نرفت[4] از من مرنج — چون رمیدن نیست عادت مرغِ دست آموز را

۲۵۵ ای[5] که با ما همچنان تیغِ تغافل تیز داشت — آن پشیمانی چرا از صلحِ ناز آمیز داشت

۲۵۶ گریهٔ شیرین برای رحلتِ خسرو نبود — ماتمِ فرهاد را در مردنِ پرویز داشت

۲۵۷ حیرتِ حسنت افگند سبحه ز دستِ قدسیان — چون فکنی بیک طرف سنبلِ لاله پوش را

۲۵۸ جویم ز صحبتِ تو جدایی که ناگهان — تو مهربان نه گردی و من بی وفا شوم

۲۵۹ عشق به تازه ناوکی داده دگر به دستِ من — کاهوی کس دره می زند گر بجهد ز شستِ من

۲۶۰ راهروانِ دیر را کعبه به دوش بر نهم — گر نه زیارتِ صنم قفل زند به دستِ من

۲۶۱ روشن دلانِ عشق که پروانه یی همند — شمع و چراغِ مشهد و کاشانه یی همند

۲۶۲ حسن و محبت از دلِ ما زاده اند لیک — نقشی نشسته است که بیگانه یی همند

۲۶۳ بهل بازیچهٔ فردوس و دوزخ مستِ[5] خویشم کن — که شادی گوشه گیرد دستِ غم در آستین بینم

۲۶۴ زمانِ تشنگی بگذشت عرفی وقتِ آن آمد — که خود را باز طرفِ چشمهٔ کوثر نشین بینم

---

[1] ن ۱۷ = آید ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آمد [2] این شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] ن ۱۷ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حسرت
[4] ن ۱، ۵ = نرفت از من مرنج ؛ ن ۸ = نرفت از جان مرنج ؛ ن ۱۷ = مرنج از جان مرنج [5] ن ۱۷ = محو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مست
[6] در همه نسخه ها "ای" هست اما "وی" درست تری نماید.

Marfat.com

۲۶۵ آن غم اندوزم که از هر خشتِ خاکم بعد مرگ — آسمان سازد دلی آن را به فریادی[1] دهد

۲۶۶ گر شود فرصتِ آنم که بغل باز کنم — بال و پر جمله فرو ریزم[2] و پرواز کنم

۲۶۷ دست و پای نه وصد عربده آغاز کنیم[3] — وای گر بال و پری باشد و پرواز کنیم[3]

۲۶۸ با[4] چنین ناز کشی آمده و بر معشوق — همه آماده اینیم که صد ناز کنیم[3]

۲۶۹ گر دعایم کنی ای معتکفِ کعبه بگوی — در بهشتی که مرا هست ترا راه مباد

۲۷۰ بال و پر سوزم و تا اوجِ محبت به پرم — شوقِ بی شرمم اگر رخصت پرواز دهد

۲۷۱ بس که در عهدِ غمت شادی و غم یکسان است — عشق اگر غم طلبد عافیت آواز دهد

۲۷۲ نه خورده زخم مدارم به خون طپیدن بود — کنونکه زخمی نازم چه جای آرام است

۲۷۳ ای گل منال از دی که من در غنچگی پژمرده ام — گل ریختن دیگر بود نشگفته پژمردن دگر

۲۷۴ یاسِ من و یاسِ کلیم از یک جهت نبود که هست — لایق نبودن دیگر و طاقت نیاوردن دگر

۲۷۵ عرفی خموش بود ز منعِ کلیم لیک — نیکو[5] نبود عرضِ تمنا نه کردنش

۲۷۶ هر[6] که چو من به تماشای تو بیباک شود — ناله باید نکند تا مگرش خاک شود

۲۷۷ برو صبا که نه از کشتِ باغم افتاداست — هزار خرمنِ گل در دماغم افتاداست

۲۷۸ خواهی به لطف بنواز خواهی به جور رد کن — من دستِ یاس و امید بر دامن تو دارم

۲۷۹ گر اوستاد حکمت و گر طفلِ مکتب است — هر کس که هست صاحبِ جهلِ مرکب است

۲۸۰ با زلیخا نسبتِ یوسف توی بنیاد بود — ورنه او بعد از نگاهِ اوّلین آزاد بود

۲۸۱ آن مرغِ اوجِ محنت و دردم که هیچ گاه — میلِ نشست بر لبِ بامی نداشتم

۲۸۲ زنّار من به رشتهٔ تسبیح بُد شبیه — معلوم شد که کفرِ تمامی نداشتم

۲۸۳ این نسیم از چمنِ کیست که مغزم سوزد — هر نفس آتشی افروزد و نغزم سوزد

---

[1] ن ۱ = فریادی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = فرهادی [2] ن ۸ = سوزم ؛ ن ۱۷ = ریزم، ن ۱، ۵ = شویم [3] ن ۱، ۸، ۱۷ = کنم ؛ ن ۵ = کنیم [4] این بیت تنها در نسخه ۱، ۵ یافته شد [5] ن ۱۷ = نیکو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دیگر [6] این شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد.

Marfat.com

۲۸۴ ای[1] که هر دم جلوه در جای دگر می کرد حسن — جلوه گاهِ عارضت می جست و بی آرام بود

۲۸۵ دلم را دلبری دارد که وقتِ عشوه سازیها — بود دل بر دنِ روح الامین بازیچۂ نازش

۲۸۶ به تهمتِ گنهی می کشند بر دارم — که از نه کردنِ آن قتل را سزا دارم

۲۸۷ مگو که دیر به کیشِ مغان در آمده ای — که یک دو هفتۂ دیگر امامِ کفّارم

۲۸۸ بر دوست شرح و بست عملنامه روشن است — ها ای ملک بیار که هنگامِ شستن است

۲۸۹ صوفیان جمله به گفتارِ ندیمانه زدند — نه گشودند دری، بر درِ افسانه زدند

۲۹۰ صاحبِ خانه ز بیرون به تماشای ریاست — کعبه جویان به هوای که درِ خانه زدند

۲۹۱ شگفته روی کسی از دیارِ ما نه رسد — ز روی مهر[2] رسولی زیارِ ما نه رسد

۲۹۲ هر جا که قدم ریخت[3] نمِ کشتِ غمِ ما — ماتم کده یی گشت ز یمنِ قدمِ ما

۲۹۳ عهد نامه نوشتیم که یک حرف روا نیست — بشکن که همین است صلاحِ قلمِ ما

۲۹۴ مزن لاف از درونِ آتشین دم و رکش ای دوزخ[4] — مبادا برق آهی[5] آتشی در جانت اندازد

۲۹۵ بر غایتِ شرمت که عنان تابِ نگاهست — دز دیده نگه کردنِ جبریل گواهست

۲۹۶ ای که بگرفتی مه کنعان و دادی سیم و زر — ناز کمتر کن که ما کردیم سودای دگر

۲۹۷ در میانِ کشتگانِ آرزو دفنم مکن — این شهیدِ بی گنه را دفن کن جای دگر

۲۹۸ عزّتِ طاعت مبر لیک از درِ بیت الحرم — تا درِ بیت الصنم هر گام پیشانی بنه

۲۹۹ دین اگر این است کین جمع پریشان را بود — تهمتِ تذویر بر دینِ مسلمانی بنه

۳۰۰ هست[6] الماس و نمک اندیشۂ مرهم مکن — این دل و این جان تو مرهم داغی که می دانی بنه

۳۰۱ سر تا قدم[7] فروغِ جمال است و نورِ حسن — گویی که جلوه در چمنِ آفتاب کرد

۳۰۲ آمد و منفعلم زانکه بود دیده و دل — همه آب و همه آتش، به کجا بنشینند

۳۰۳ نه از جفای تو نامهربان پریشانم — ز پا فشردنِ این نیم جان پریشانم

---

[1] ن ۸ = اینک؛ ن ۵ = ای که [2] ن ۱۷ = مژده؛ ن ۱، ۵، ۸ = مهر [3] ن ۱۷ = رفت؛ ن ۱، ۵، ۸ = ریخت
[4] ن ۱۷ = در دل؛ ن ۱، ۵، ۸ = درون [5] ن ۱۷ = آهم؛ ن ۱، ۵، ۸ = آهی [6] فقط در نسخ ۱، ۵ دیده شد
[7] این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد۔

Marfat.com

۳۰۴ دلم به ناله و چشمم به گریه در غمِ تو — خوش اند دایم و من درمیان پریشانم

۳۰۵ نیرم[1] و تحفهٔ شایسته نه دارم فردا — دل بده تا به قیامت به عمت بازدهم

۳۰۶ هر کجا عزنی[2] هوای کاوشِ زخمی ربود[3] — ناخنی درزد به ریش و دجله یی[4] از خون گذشت

۳۰۷ کسی کز عشق می جوید دوا بیمار کی ماند — دلی کز ریشِ خود مرهم کند افگار کی ماند

۳۰۸ کسی کو راه پیماید به پایش خار کی ماند — دلی کز سینه در کف جا کند بسیار کی ماند

۳۰۹ خاطرم[11] با کام چون دستم به دامن دشمن است — هر که این خارش خلد در پا به سوزن دشمن است

۳۱۰ من[11] به غم دشمن شدم غم نیز با من دشمن است — دشمنم با دشمن و دشمن به دشمن دشمن است

۳۱۱ هر کلیدی کرستد ناصیه از بهر بهشت — همه دزدیدم و در سجدهٔ بت بشکستیم

۳۱۲ خود بکوش انچه توانی که در خلوت[2] قرب — نیست آن در که مشایخ به دعا بگشایند

۳۱۳ زان کعبه که من شادم بی مهرِ جبین[5] باشد — کفری[2] که تو انگیزی آرایشِ دین باشد

۳۱۴ این وجد و سماع ای شیخ از مصطبه بیرون بر — افشاندنِ دست اینجا بر مذهب دین باشد

۳۱۵ ای فلک آیم مبر کز دودمانِ همتم — گر نداری نعمتی لایق، مکن بی عزتم

۳۱۶ تا[7] به بیدادم کشی[8] دانگه توانی عذر گفت — بوالهوس آوردی و در عشق دادی شهرتم

۳۱۷ ای فلک زحمت مکش کز دودمان همتم — گر تو بی برگی مبر خجلت که من در عشرتم

۳۱۸ منم آن خشک لب از آتشِ حرمان که اگر — آبِ حیوان همه نوشم لبِ من تر نشود

۳۱۹ گر به تقلید تسلی شده ای رو خوش باش — کز تحقیق چنین عیش میسر نشود

۳۲۰ اگر لب تشنهٔ لعلت ز کوثر چشمه یی نوشد — ز تابِ آتشِ او چشمهٔ کوثر به جوش آید

۳۲۱ سمومِ وادی کفر و غبارِ ایمان باش — عددی خود شو و از جورِ خود پریشان باش[9]

۳۲۲ ز قتلِ ناامیدان برنمی گردد اگر صد ره — ز خاکِ کشتگانش نالهٔ حسرت بگوش آید

---

[1] این شعر تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [2] ن ۱۷ = نمود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ربود [3] ن ۱۷ = دجله و جیحون ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دجله یی از خون [4] ن ۸ = خلوت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بنوه [5] ن ۵، ۸ = می مهر جبین ؛ ن ۱ = ی مهر جبین ؛ ن ۱۷ = بی مهر جبین [6] ن ۱۷ = کفری ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کویی [7] ن ۱، ۵، ۸ = تا به بیدادم ؛ ن ۱۷ = تا که بیدادی [8] ن ۸ = کنی ؛ ن ۵ = کشی [9] ن ۸ = پشیمان ؛ ن ۱، ۵ = پریشان [10] در نسخ هفدهم بجای این دو بیت، یک شعر یافته شد باین طور: سموم وادی کفر و غبار ایمان باش ❊ عنان متاب ز تقلید و مصلحت دان باش. در نسخهٔ هشتم هم فقط یک شعر است باین طور: سموم وادی کفرِ و غبار ایمان باش ❊ عددی خود شو و از جور خود پشیمان باش ن ۱، ۵ = دارای این دو بیت اند [11] له در ن ۸ بجای این دو بیت، شعر زیر یافته شد:

خاطرم با کام چون دستم بدامن دشمن است — دشمنم با دشمن و دشمن به دشمن، دشمن است

Marfat.com

۳۲۳ رقیبِ پردهٔ عشق و رفیقِ ایمان باش — عنان متاب ز تقلید و مصلحت دان باش

۳۲۴ تشنهٔ دیدار پیغام زبانی نشنود — گوش تا سیماب دارد مژدگانی نشنود

۳۲۵ یک سخن را صد جواب است از طلب منشین خموش — طالبِ دیدار دایم لن ترانی نشنود

۳۲۶ آشنا می بیند و بیگانه صاحب دیده نیست — ورنه اسرارِ ازل از هیچ کس پوشیده نیست

۳۲۷ شنیده ام که به زندان یوسف است انباز — از آن زمان که خیالت درو گرفته قرار[1]

۳۲۸ نه جورِ دوست نی آزارِ دشمن وه چه حال است این — چرا نخلِ محبت اینقدر ها بی ثمر باشد

۳۲۹ دلم دوزخ به سوزِ عشق می سنجد ولی فردا — به آتش گر رود، داند که این سوزِ دگر باشد

۳۳۰ فلک بدوش و بر[2] عافیت بزرگم کرد — دلم مبر که نه مردِ کرشمهای تو ام

۳۳۱ زبسکه تشنهٔ خواب است بی هنر بختم[3] — نوای شیون و افسانه اش بگوش یکیست

۳۳۲ شباب و شیب گذشت و ز رنگ و بو طلبی[4] — هنوز گریهٔ طفلانه در گلوی من است

۳۳۳ چگونه هجر[5] هلاکش کند ز غم عرفی — کسی کی در شبِ اوّل چنین به خواب رود

۳۳۴ نیارد در نظر تا کس خیالِ روی نیکویت — بیا از پرده بیرون تا نه بیند هیچکس رویت[8]

۳۳۵ خوبان چها کنند ندانی که تا مگر — با شیوه های خویش دلی آشنا کنند

۳۳۶ شود آب از حیا هر جا به این صورت روان باشد — زبس کز هر طرف انگشتِ حیرت در دهان باشد

۳۳۷ صبر وفا کرد و دل فکرِ[6] جفای تو کرد — آنچه تو باید کنی صبر بجای تو کرد

۳۳۸ ز تاثیر دعای کیست دردِ بی دوای من — که هرگز مدّعای من نه می سازد دعای من

۳۳۹ خموش کرده مرا حیرتِ[7] نظاره و غیر — به صد گناه کند پیشِ یار متّهم

۳۴۰ دلیر پیش تو گویند دشمنان بدمن — همین گواه پی بی زبانیِ من بس

۳۴۱ گلی کز تربتم روید ز شوقِ روی نیکویش — شود پژمرده از غیرت اگر غیری کند بویش

۳۴۲ اگر جبریل بیند یک نظر بر روی نیکویش — گشاید بال و پوشاند ز چشمِ مردمان رویش

---

[1] ن ۱۷ = فراز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = قرار [2] ن ۱، ۵ = بدوش بر عافیت ؛ ن ۸، ۱۷ = بدوش و بر عافیت [3] ن ۱، ۵، ۱۷ = بختم [4] ن ۸ = وز رنگ و بوی طلب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = وز رنگ و بو طلبی [5] ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱، ۸ = هجر [6] ن ۱۷ = ترک ؛ ن ۱، ۵، ۸ = فکر [7] ن ۱۷ = غیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حیرت [8] طوریکه شعر هست مفهومش روشن است ممکن است که بجای "بیا" "میا" باشد۔

Marfat.com

۳۴۴ نه در عزای من آن طفلِ بی غمِ من بود — تسلّیِ دلش از نخلِ ماتمِ من بود

۳۴۴ من ز خود رفته و چشمم به تو نظاره کند — محرمی گو که گریبانِ مرا پاره کند

۳۴۵ نبود غیرِ گریبان حیات دگری — در عزای من اگر پیرهنی پاره کند

۳۴۶ صوفی از خلوتِ چل روزه برون می آید — دارد اندیشه که در شهر مرید ارزان است

۳۴۷ از مایهٔ زکاةِ پریشانیم فلک — سامانِ خنده در دهنِ آفتاب ریخت

۳۴۸ از شیوه ها که لازمِ آن نخلِ قامت است — یک مشتِ فتنه در تهِ جیبِ قیامت است

۳۴۹ بخیم به جمال تو توانند نگران ساخت — آیینهٔ خورشید گر از سایه توان ساخت

۳۵۰ هجر را مرگ قرین بایستی — دردِ هجران به ازین بایستی

۳۵۱ بر دلِ بیمارم افسونِ مداوا آتش است — گلشنِ طبعِ مرا بادِ مسیحا آتش است

۳۵۲ به من نشستی و عادت به دوستی کردی — حذر نه کردی و از من وفا گرفتی یاد

۳۵۳ نی که در هنگامِ رفتن بود رویم بر قفا — رو بروییم گر بود بر یار دیدن غافلم

۳۵۴ ز بوی جامهٔ یوسف صبا چنان مست است — که خضر موی کشان آورد به کنعانش

۳۵۵ جانِ حیرانم چنان با یار در بزمِ وصال — داشت امشب خلوتِ خاصی که جای من نبود

۳۵۶ بی وفایت دیدم و هر جا تماشایی شدم — چون تو هر جایی شدی من نیز هر جایی شدم

۳۵۷ ای سرت گردم چنین خودرای و هر جایی مباش — من گرفتار تو کافر دل ز خودرایی شدم

۳۵۸ با وجودِ آن که صد گل چیدم از نخلِ مراد — گریه ام دستِ اثر در آستین دارد هنوز

۳۵۹ فغان که تشنهٔ دیدار را نه ماند آن دست — که دیده گاهِ تماشا ز گریه پاک کند

۳۶۰ که استخوانِ من آرد بکویش ای همدم — نه در حضورِ سگِ او مرا به خاک کند!

۳۶۱ چشمِ مستت هر نفس هوش از عتابم می برد — غافلم از فتنهٔ چشمِ تو خوابم می برد

۳۶۲ شیوه های چشمِ ساقی آفتِ هوش اند و او — این گمان دارد که من مستم شرابم می برد

۳۶۳ گر وفا بیش کنی، حسنِ تو نقصان نکند — این متاعیست که بسیار پیش ارزان نکند

۱ن ۱۷ = بسکه ب ن ۱، ۵، ۸ = نی که ۲ن ۸ = خیال ب ن ۱، ۵ = وصال ۳ن ۸ = خودرای و بی پروا میاش ب ن ۱، ۵ = خودرای و برجای مباش ۴ن ۱۷ = که ب ن ۱، ۵، ۸ = ۵ این بیت تنها در ن ۱، ۵ = یافته شد۔

Marfat.com

۳۶۴ شد تنم فرسودہ وز تاثیرِ دردِ من ہنوز — مردۂ صد سالہ را در زیرِ خاک آرام نیست

۳۶۵ گردِ مرا بہ باد دہ از جلوہ وز رشک — الماس ریزہ بر جگرِ آفتاب ریز

۳۶۶ بناز اکنون بہ استغنای حسنِ بی نیاز خود — کہ از حرمان کشان چون من شہیدی حسرتی داری

۳۶۷ ترا چون بوالہوس طبع است عرفی آپخنان بہتر — کہ دور از دور بر رویش نگاہِ حیرتی داری

۳۶۸ عاشقِ جانسوز را داغِ دلِ غمگین گل است — زین مسوزای دل کہ داغِ عاشقی را این گل است

۳۶۹ کی خبر دارد کہ می غلطم بہ خونِ شب تا سحر — آنکہ خرمن خرمنش در بستر و بالین گل است

۳۷۰ آنکہ شہری را بہ دست افشاندنی خرسند کرد — بر دلِ من ناخنی ہم می تواند بند کرد

۳۷۱ بختِ بد بین کز پدرہای بتان در عاشقی — می کشم نازی کہ آن بی می بایدش فرزند کرد

۳۷۲ عرفی از افسانۂ باطل دمی آسودہ شو — گر نہ می آید ز دستت کارِ دیگر خواست

۳۷۳ بہ تدبیر از غمت جویم خلاصی ویں بہ آن ماند — کہ آتش بار دو من در پناہِ مشتِ خس باشم

۳۷۴ توانم بوالہوس خود را نمود اما ازان ترسم — کہ برگردی ازین قوم آنگہ و من بوالہوس باشم

۳۷۵ جان دادہ ام گر جنسِ غم این مایہ جمع آوردہ ام — ای گریہ از دردم بکش ای غم سبکسارم مکن

۳۷۶ آنکہ ماند پای تابوتم بہ دوش از بعدِ مرگ — ساقِ عرشِ درد و غم را بر سرِ دوش آورد

۳۷۷ تو مستغنی و حسرت در نہادم آتش افروزد — ترا می بینم از دور و دلم بر خویش می سوزد

۳۷۸ بہ شکوہ باز شود چون بہ ہر کسی دہنم — بہ دل در آید و اندازد از سرِ سخنم

۳۷۹ آشنای ہمہ کس نیست و درین نیست سخن — خواہم از دوست بپرسند کہ بیگانہ کیست

۳۸۰ زاہدا بر ہمنم پیشہ رتو عارِ من است — نامسلمانم و تسبیحِ تو زنارِ من است

۳۸۱ از تہِ جامۂ اسلام بدل می دوزم — شعلۂ طور کہ سر رشتۂ زنارِ من است

۳۸۲ کو وصل تا بسوزد از شوقِ نظم نامہ — زانو ز ہجرِ کاغذ دست از فراقِ خامہ

۱ن ۸ = این چنین ؛ ن ۱،۵ = آپخنان ۲ن ۵ = او ؛ ن ۱،۸، ۱۷ = آن ۳ن ۵، ۸ = این ؛ ن ۱، ۱۷ = وین ۴ن ۸،۵ = ازان ؛ ن ۱۷ = ومن ۵ن ۱۷ = بکش ازغم ؛ ن ۱،۵، ۸ = بکش وی غم ۶ن ۵، ۸ = سبکبارم ؛ ن ۱، ۱۷ = سبکسارم ۷ن ۱، ۱۷ = نیست ؛ ن ۵، ۸ = ہست ۸ن ۸، ۱۷ = درزدم ؛ ن ۱،۵ = دوزم ۹ن ۸، ۱۷ = شوق نظم نامہ ؛ ن ۱ = نظم شوق نامہ ۱۰ن ۸ = دارم ؛ ن ۱،۵ = داری -

Marfat.com

۳۸۳ هرکس طلبد دامنِ شیخی که نهد روی ــــ ما روی ببال و پرِ پروانه نهادیم

۳۸۴ مست بودی از شرابِ خوبی و می‌کش شدی ــــ خرمنِ گل بودی اکنون خرمنِ آتش شدی

۳۸۵ برمنکرانِ خویش ببخشا که من دگر ــــ بودم ندیده روی تو از منکرانِ تو

۳۸۶ خونم بریز تا نه شود بارِ خاطرت ــــ حرفِ وفا و مهر که جست از زبانِ تو

۳۸۷ معجزِ حسنِ ترا نازم که در دیگرتبان ــــ می‌کنم نظّاره و مهرِ تو افزون می‌شود

۳۸۸ چه بیدردیست ای دل گر تو مایل نیستی یاری ــــ برانگیز از برای جانِ من نامهربانی را

۳۸۹ سرم گر مرده باشم[1] بارِ زانویش نخواهد شد ــــ بنه[2] ای آرزو بر جانِ من بارگرانی را

۳۹۰ تو گرمِ قتل و من سوزم که ناگه منفعل گردی ــــ چو فردا شرمسار از روی خود بینی جهانی را

۳۹۱ عاشقان را جگر از جورِ[3] تو صد پاره شود ــــ گر دلِ خویش تسلّی به قیامت نکنند[4]

۳۹۲ از من ای عشق دران دامنِ پاکیزه گریز ــــ تا به تر دامنیت خلق ملامت نه کنند

۳۹۳ بریز خونم و هنگامِ باز یافت ترا ــــ بهانه یی که نباشد بگو که عاشق بود

۳۹۴ دلم صد خانه در آن طرّهٔ عنبرفشان دارد ــــ چه مرغ است این که بر یک شاخ چندین آشیان دارد

۳۹۵ به این طرز آشنا هرکس نه باشد و نه آن رازی ــــ که از دل می‌کند پنهان نگاهش بر زبان دارد

۳۹۶ کسی که طاقِ دوابروی دلکشای تو بست ــــ دو دستِ ما بهم از رشتهٔ دعای تو بست

۳۹۷ تا بر فرشته و ملکت ناز می‌رود ــــ چندین هزار دل شده نومید کرده‌ای

۳۹۸ خدایا در پناهِ خود نگهدار امشب آن گل را ــــ کز و نارا ضیم بازو دمِ گرمی عجب دارم

۳۹۹ حیرتی دارم ازین وسوسهٔ شوق که چون ــــ لنترانی ز طلب بست لبِ موسی را

۴۰۰ دوش کز آتشِ آهم رُخِ او می‌افروخت ــــ چه دلِ من که فروغش دلِ آتش می‌سوخت[5]

۴۰۱ تو تیای دیده گردم غیرتم برگریه[6] داشت ــــ این غبار از راهِ غیری داشت گویا دامنت

۴۰۲ خوش بکش تیری که داری در کمان چون شستِ خویش ــــ رنجه خواهی کرد باری ناوکِ کاری که بود

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = باشد ؛ ن ۱۷ = باشم [2] ن ۱۷ = منه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بنه [3] ن ۵ = شوق ؛ ن ۸۶، ۱۷ = جور
[4] ن ۱، ۸ = نکند ؛ ن ۵ = نکشد ؛ ن ۱۷ = نه کنند [5] ن ۵۶ = افروخت ؛ ن ۸، ۱۷ = می‌سوخت [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = تو تیای دیده گردم ؛ ن ۸ = تو تیا بر دیده کردم۔

Marfat.com

۴۰۳ هرکرا عادت خموشی محرمی را لایق است — زان سبب در عشق باشد گریه نیک و آه بد

۴۰۴ دشمنم چون دید بعد از مرگ هم حیرانِ دوست — تا نه بینم روی او چشمِ مرا برهم گرفت

۴۰۵ گر به این غمها درآیم روزِ محشر در بهشت — ناله برخیزد که جنت را سیاهِ غم گرفت

۴۰۶ دلم را هر نفس آرد به دام و سازد آزادش — که صید از شیوهٔ دیگر کند آن چشمِ صیادش

۴۰۷ نه از مهرِ غلط پرویز شهرت یافت در عالم — که دارد در جهان مشهور[1] هم چشمیِ فرهادش

۴۰۸ تا بوسه داد پای ترا آستانِ من — بوسم به صد هزار نیاز آستانِ خویش

۴۰۹ ای عندلیب مردِ محبت سمندر است — کو در میانِ شعله کند آشیانِ خویش

۴۱۰ چه حالت است که آسوده نیستم آن شب — که کاوشی به دلِ من ز نشتری نه بود

۴۱۱ تو همزانو، خیالت در نظر من در میانِ حیران — که مشغولِ که باشم دیده بر روی که بگشایم

۴۱۲ بی او چو شربتی بچشم نامِ او برم — کز غصه زهر گردد و آنگه فرو برم

۴۱۳ گلگون همان سرشک و رخِ زرد من همان — آتش همه به سینه، دمِ سرد من همان

۴۱۴ صد[2] آفتابِ حسن ز هر سو زوال یافت — معراجِ خوبیِ مه شبِ گردِ من همان

۴۱۵ مگر آن گل مرا در خواب می بیند که می گریم — که هر ساعت لبش در عینِ خوابِ ناز می خندد

۴۱۶ شرم است مانعِ تو و سوزم ازین گمان — کز بیمِ غیر نیست نگاهت به سوی من

۴۱۷ هنگامهٔ وصال ز بس گرم داشتیم — ایامِ عمرِ غم به تماشای ما گذشت

۴۱۸ تا یافت ره به باغِ اجابت مگو که دوش[3] — از گمرهی چها به نسیمِ صبا[4] گذشت

۴۱۹ زود[5] هنگامه زدی برهم[6] و اکنون منجلم — که زنم لافِ وفا پیشِ دلِ آرامِ دگر

۴۲۰ مشو[7] درهم چو می گرمت کند با من که می دانم — ترا این مهربانی نیست تقصیرِ شراب است این

۴۲۱ ز بس[8] گرم است و می پرسد گناهم این گمان دارم — که روشن آفتابِ محشر و روزِ حساب است این

۴۲۲ کرشمه آیتِ حسنِ ترا کند تفسیر — که غمزه اهلِ وفا را کند شهید به تیر

---

[1] ن ۸ = هم چشمی فرهاد مشهورش ؛ ن ۱٫۵، ۱۷ = مشهور هم چشمی فرهادش [2] این بیت تنها در ن ۱٫۵، ۸ است ن ۱۷ وجود ندارد [3] ن ۱٫۵، ۸ = صبا ؛ ن ۱۷ = دعا [4] ن ۱۷ = بر دل ؛ ن ۱٫۵، ۸ = برهم [5] این دو بیت در نسخه های شمارهٔ ۱٫۵ یافته شد [6] ن ۵، ۱۷ = نان ؛ ن ۸٫۱ = را۔

Marfat.com

۴۲۳ سایه می روید بدز مژگان آفتاب از راهِ تو — آبروی سجده بری جوشد از درگاهِ تو

۴۲۴ کسی که راه تو طی کرد بهر پا بوست — فتاده بر سرِ هم نه سپهر چون دامن

۴۲۵ چه[1] نقصانِ ادب باشد که بر پایش جبین مالم — نشانِ پای او را یابم و رو بر زمین مالم

۴۲۶ به[2] گلشن می روم بی او، مهل ای ذوقِ ناکامی — که از بهرِ تسلّی رو به برگِ یاسمین مالم

۴۲۷ دور از و زهرِ هلاهل[3] ریخت در کامم اجل — تا اجل بود این چنین کامی از و شیرین نشد

۴۲۸ جان فدای آن که فردا مژده آرد بهرِ من — کز جهان رفتی و یار از مردنت غمگین نشد

۴۲۹ میرم[4] ز درد و سوز و این حیرتم که یک گام — همراهِ نعشم او را عشرت نه می گذارد

۴۳۰ دانم[5] که حیف باشد در دل خدنگِ او لیک — از دل برون کشیدن لذّت نه می گذارد

۴۳۱ کرده ام بیتابی و شرمنده ام از روی یار — تابِ این خجلت کجا دارم علاجِ من کنید

۴۳۲ کی روا باشد که فرمایی بریزد خونِ من — آن که پسندید تابوتِ مرا بر دوشِ او

۴۳۳ برو ای غافل از پرسیدنِ فردا مده بیم — که جرمِ عاشقان را در قیامت یار می بخشد

۴۳۴ به حوضِ کوثر اگر افکنند تشنهٔ عشقت — برون شتابد و در آتشِ عذاب درآید

۴۳۵ اگر سوال کنند از اسیرِ عشق تو فردا — ز شغلِ مهرِ تو مشکل که در جواب درآید

۴۳۶ به خون گردیده شویم تا ابد بهرِ تماشایش — هنوز از شرم نگشایم نظر بر روی زیبایش

۴۳۷ چنان مرگِ رقیب آزرده کرد آن شوخِ بدخو را — که غمخواران به مرگِ من تسلّی می دهند او را

۴۳۸ به مردن گفتم از دل غم رود، مردم، وزین غافل — که بی دردان بناحق کرده اند آسودگی ناش

۴۳۹ بریز[6] و خونم آن گل ورکنم آهنگِ قتلِ خود — شود مانع ز بی مهری و غمخواری کند نامش

۴۴۰ گر دل از مهرِ تو برداشتم[7] اما دادم — دلبری را، که خجالت نه کشیدم از تو

۴۴۱ ماجرای داشتم شب در دل و مردم ز رشک — کز درونِ سینه جانم نشنود[8] آوازِ تو

۴۴۲ بی سبب می سوزم و می گریم امشب تا دگر — شمعِ من در محفلِ عیشِ که گرمِ خنده است

---

[1] این دو شعر در نسخهٔ هفدهم نیست [2] ن ۸، ۱۷ = هلاکی ؛ ن ۱، ۵ = ہلاہل [3] این دو بیت تنها در نسخه های شماره ۱ و ۵ یافته شد [4] در همه نسخه ها "بریزد" است ولی "نریزد" درست می نماید [5] ن ۱۷ = بشنود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نشنود.
[6] آن را" درست باشد.

Marfat.com

۴۴۳ بس که ذوق از حالتم دارد بنا موسی کیست — رازِ عشقم بر زبانِ عالمی افکنده است

۴۴۴ مُردم از شادی چو گفتی "ماندہ از عرفی مرا" — کینه یی در دل[1] هنوز آن خسته گویا زنده است

۴۴۵ باز در آیینه دیدی عارضِ نیکوی خویش — عشوه ها آموختی از نرگسِ جادوی خویش

۴۴۶ دایم از روی چو ماهت نور می تابد مگر — هر صباح از چشمهٔ خورشید شویی روی خویش

۴۴۷ عالم تمام زیر و زبر گشت و کس نیافت — کز گوشه های چشمِ سیاهِ تو خاست[2] این

۴۴۸ هنوزت چشمِ فتّان بر سرِ صد ناز می دارد — هنوزت اعتقاد خویشِ از من بازمی دارد

۴۴۹ هنوز از یک نگاهِ گرمِ چشمِ فتنه انگیزی — بگاه جلوه یی از صد نگاهم بازمی دارد

۴۵۰ نهالی را به جان می پرورم چندان که بالایش — تواند نخلِ تابوتم شد آنگه زاری می میرم

۴۵۱ آرزویت جا به هر دل کرده، دارد خوی تو — چون تو هر جائیست حیف از آرزوی روی تو

۴۵۲ دل ز چنگِ غم برون آورده بودم وه که باز — ناخنی زان سان رسانیدی که دل در خون نشست

۴۵۳ دگر به گریه در آورد جانِ غمگین را — که سر دهد به تماشای عجز تمکین را

۴۵۴ نمک به ریش نشاندن ز راحت افزون است[3] — چه منع می کنی از خنده لعلِ نوشین را

۴۵۵ فریب خوردهٔ آن چشمِ شوخم[4] ای ناصح — غرض که بنده ندانم که پند گوش کنم

۴۵۶ یا مشو جز یارِ من تا من نه جویم جز تو کس — یا اجازت ده که من هم چون تو هر جائی شوم

۴۵۷ وعده کشتن ز حد رفت و باین شوقم هلاک — نیست ممکن کز حیا هرگز تقاضایی شوم

۴۵۸ ای اجل بگذر ترا در کشتنِ من کار نیست — مرگِ عاشق جز به دستِ غمزهٔ دلدار نیست

۴۵۹ از پی دفعِ غم دلا باز به گلشنم مبر — نشترِ جانِ من مکن نالهٔ عندلیب را

۴۶۰ ز قتلِ نا امیدان برنمی گردد اگر صدره — ز خاکِ کشتگانش نالهٔ حسرت بگوش آید

۴۶۱ چنان سر در گریبان ننگ بردم در دمِ مردن — که بیرون شد ز تن جان و نه رفت از سر هوس بیرون

۴۶۲ سینهٔ تنگم که گنجایش نه دارد جان درآن[5] — صد سپاهِ غم درآید هر نفس آسان درآن

---

[1] ن ۸ = داری ؛ ن ۱، ۵ = در دل [2] در ن ۵ "خواست" است ولی "خاستا" بهتری نماید [3] ن ۱۲ = ن ۱، ۵، ۸ = افزون است [4] ن ۱۷ = گوش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نوش [5] ن ۸ = در دم ؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = دران

Marfat.com

۴۶۳ آه ازحسرت که چون در دل در آید ناوکش — می گدازد آتشِ سودای من پیکان دران[1]

۴۶۴ دانید تنم سوخته از آتشِ ہجران — یابید اگر در وطنم خاکِ سیاہی

۴۶۵ به این دل در لحد آرام چون گیرم معاذالله — اگر نہد غمی تا صبحِ محشر رو بروی من

۴۶۶ فلک می داشت عمری راحت آلودم بحمدالله — کزین آلودگیہا کرد عشقت شست وشوی من

۴۶۷ پریشان دید چون حالم به محرم گفت می خواہم — که غمخوارا تو امشب برسرِ بالین من باشی

۴۶۸ زبانِ طعنه گشایی به خویش ای زاهد — به چشمِ باطن اگر صدقِ برہمن نگری

۴۶۹ زکفرِ عشق ازان توبه می کنم ہر دم — که باز تازه فدای تو سازم ایمانم[2]

۴۷۰ نه زلف است آنکه از ہر مو بدوش افتاده شیرین را — که دودِ آہِ فرہاد آیدش از پیرہن بیرون

۴۷۱ ای محرم از بیہوشیم آن ماه را آگاه کن — تا چشم خواب آلودِ ناز از ضایع نه سازد نازرا

۴۷۲ سبب می جوید آن نامہربان از بہرِ خون ریزم — نمی داند که عاشق بی سبب ہم می توان کشتن

۴۷۳ بوالہوس جانا[3] که گرمِ گریۂ افسرده است — شیونش باشد بجای خود دلِ او مرده است

۴۷۴ لباسِ چاره چه پوشی مرا، برو ہمدم — که شد حرام بغیر از کفن لباس مرا

۴۷۵ چه احتیاج که داغم کنند طعنه زنان — بس است دیدۂ معشوقِ ناشناس مرا

۴۷۶ خوش[5] آن کرشمه که می کرد شکوه از عرفی — که گفته ای به وی از عشقِ ناسپاس مرا

۴۷۷ از دل ہوای کام بدر برده ایم ما — وز آہِ عرش سوز اثر برده ایم ما

۴۷۸ مرقص ای آستینِ خضر و الیاس — که آمد مرگ با مقراضِ الماس

۴۷۹ عرفی شہیدِ ناوکِ ہجریم زینہار — شمع و چراغِ کشته بنه بر مزارِ ما

۴۸۰ من[6] و دیرِ صنمی کز نگہِ خلوتیان — شعلۂ طور کمند افگنِ بام است اینجا

۴۸۱ صد تن شہیدِ دینی و یک تن شہیدِ دوست[7] — آن ہم دری گشوده به سعیِ کلیدِ اوست

۴۸۲ دوتی که من گرفتم ازین وعده دروغ — تا شام گاہِ روزِ جزا انتظار ہست

---

[1] ن ۵، ۸ = دروز؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دران [2] ن ۵، ۸ = ایمانی؛ ن ۱، ۱۷ = ایمانم [3] ن ۵ = ماه؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = شوخ [4] ن ۱۷ = خونریزم؛ ن ۱، ۵، ۸ = خون من [5] این شعر تنہا در ن ۱، ۵ یافته شد [6] در نسخۂ ہفدہم مصرعۂ ثانی این شعر مصرعۂ ثانی شعر پیشین است و مصرعِ ثانی آن مصرعۂ ثانی این شعر است [7] ن ۱، ۵ = آن؛ ن ۸، ۱۲ = او [8] این لفظ درست نمی نماید. «جانان» باشد.

Marfat.com

۴۸۳ بعد از هلاک یاد نه کردی ز هیچ کس — دلهای کشتگانِ ترا این غبار هست

۴۸۴ ده[1] که شاهینِ بلا امروز صید انداز نیست[2] — گریه غلطان نیست[2] در خون ناله در پرواز نیست[2]

۴۸۵ ده چه نازِ دلپذیر است این کزان مستِ غرور — کم پذیرد ایزد آن طاعت که ناز آمیز نیست

۴۸۶ شعلهٔ داغ مرا دوزخ بود پروانه لیک — بی جگر پروانه یی کش جرأت پرواز نیست

۴۸۷ دوشم از وصلِ تو دل[3] آرایشِ گلزار داشت — صد[4] چمن گل هر طرف بر گوشهٔ دستار داشت

۴۸۸ صیّادم و صیدم همه دلهای عوام است — این سبحه و سجاده مرا دانه و دام است

۴۸۹ اهلِ دردن را چه کار با نفسِ دلگشاست — بستنِ لب خواهش است ناله شکستن دعاست

۴۹۰ بازم غبارِ فتنه درو بامِ دین گرفت — غم راهِ جیب و درد ره آستین گرفت

۴۹۱ زودم ز دین برآرد و در کفر درکشد — دستِ کرشمه یی که مرا آستین گرفت

۴۹۲ حرفِ جوی شیر بس واعظ که در باغِ بهشت — روحِ خسرو تازه گردید و دلِ فرهاد سوخت

۴۹۳ طوفانِ نوح چهرهٔ کفر از غبار شست — ورنه جمالِ شاهدِ اسلام روشن است

۴۹۴ عرفی به دیر دل به نمازت نمی کشد — معلوم شد که کعبه پرستی نه حق پرست

۴۹۵ هزار طایرِ بسمل درآورد در دام — چو بهرِ مرغِ دل آن عشوه دام بگشاید

۴۹۶ نسیمِ لطف نه کرد آن قدر مددگاری — که غنچهٔ دلِ عرفی تمام بگشاید

۴۹۷ کدام یک به عذابِ الیم می ارزیم — که بیمِ دوزخیان دل شکسته می دارد

۴۹۸ به کوی سنگدلی نگذرم به این آشوب — که از دریچه سرِ گریه ناک بر نه کند

۴۹۹ لبِ پیاله که عرفی نه می[5] نهاد ای خضر — زند به سنگ وز آب حیات تر نه کند

۵۰۰ یکی به سایهٔ گیسوی خویشتن به خرام — که فتنه بازیِ او بر تو آشکار شود

۵۰۱ کلیدِ کام نه تدبیر و نی دعا دارد — به دستِ همّتِ عالیست یا فنا دارد

۵۰۲ فراز[5] کن درِ دل بر خیالِ غمزهٔ خویش — که صد جراحتِ ناسور در قفا دارد

---

[1] این مطلع تنها در نسخهٔ ۸، ۱۷ یافته شد [2] ن ۱۷ = هست؛ ن ۸ = نیست [3] ن ۵ = گل؛ ن ۸، ۱۷ = ن ۱۷ = شد؛ ن ۱، ۵، ۸ = صد [5] ن ۱، ۵ = به می نهاد؛ ن ۸، ۱۷ = نمی نهاد۔

Marfat.com

۵۰۳ شجرِ طور چه دہیزمِ آتش کدہ چیست — برقِ حسنِ تو تر و خشکِ جہان درہم سوخت

۵۰۴ دل نیست کز ازل بہ درونم نہادہ اند — آئینہ ایست کز حرمِ دوست دادہ اند

۵۰۵ ای عافیت شتاب کہ در رزمگاہِ ما — صد فوجِ دل بہ حملۂ آہی فتادہ اند

۵۰۶ دلم از کشتِ گل و لالہ فراغی دارد — دیدہ یی دارد و چون حسنِ تو باغی دارد

۵۰۷ شعلۂ طور زند سینہ بہ شمعِ دلِ ما — ہمچو پروانہ کہ آشوبِ چراغی دارد

۵۰۸ دران نفس کہ دلم نکتۂ سنج راز افتد — ز گرمیِ نفسم راز در گداز افتد

۵۰۹ لذتِ دوشینہ دل از کاوشِ آن غمزہ یافت — کز تماشای تو در کامِ نگاہِ من نہ بود

۵۱۰ از ہجومِ شوقِ وصلش دوش می شد پایمال — گر معاذاللہ غمِ او در پناہِ من نہ بود

۵۱۱ دماغہا بہ زکام است مبتلا آن بہ — کہ شعلہ گرم نہ گردد بہ داغ کردنِ عود

۵۱۲ صد فوجِ غم بہ گردِ دلم جوش می زند — دوشم بہ عزمِ عربدہ بر دوش می زند

۵۱۳ مستی دلم گزیدہ کہ دلہای قدسیان — بر ناخنِ کرشمۂ او جوش می زند

۵۱۴ آنچہ با من کرد عشقت شعلہ با خرمن نکرد — وانچہ من با عافیت کردم بلا با من نکرد

۵۱۵ یارب نسیم دردی زین کلبہ سر بر آرد — ہم خندہ گل بریزد ہم گریہ سر بر آرد

۵۱۶ چہ پیش آمد کہ نقلِ فتنہ در پیشم نمی ریزد — تبسم نوشدارو بر دل رنشیم نمی ریزد

۵۱۷ از کعبہ دل بہ طوفِ صنم خانہ می رود — دارد نشانِ گنج و بہ ویرانہ می رود

۵۱۸ اسلام و کفر بالش و بستر طلب کنند — گویا کہ عشق بر سرِ افسانہ می رود

۵۱۹ تا عشق لب گشود بہ افسانۂ صنم — اسلام در کنارِ حرم خواب می کند

۵۲۰ شکارِ ناز تو بی زخم آشنا میرد — غریبِ شہر تو در کوچۂ بلا میرد

۵۲۱ بیافت سلطنتِ ہر دو کون کشتۂ تو — کہ زخم دار تو در سایۂ ہما میرد

سلہ غزلی ہم درین زمین موجود است بر شمارۂ ۱۸۸ تحت ردیف "تای تحتانی" ۲ن ۱۷ = آہی ؛ ن ۱، ۵ = آیین ؛ ن ۸ = آئین ۳ن ۸ = داشت ؛ ن ۱، ۵ = یافت (این بیت و شر بعدی در ن ۱۷ موجود نیست) ۴ن ۸ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق ۵ن ۸ = دوش تو دل شد) ن ۱، ۵ = دوش می شد ۶ خلاصۂ عزمات = آنچہ عشقت کرد باس ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آنچہ با من کرد عشقت ؛ نفایس المآثر = آنچہ با من کرد عشقش ۷ن ۱۷ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کلبہ ۔

Marfat.com

۵۲۲ بنازم جلوه حسنی که هر گه شعله ناک افتد — پر و بالِ ملایک هر طرف بر روی خاک افتد

۵۲۳ گر به آسوده دلان لذّتِ زخمت گویم — در و دیوارِ دلِ خویش به خنجر گیرند

۵۲۴ مستان وداعِ سینهٔ پر داغِ ما کنید — کین لاله زارِ سوخته بر باد می دهند

۵۲۵ صادق برهمنی که قضا بهرِ[1] سوختن — خاکسترش به طرحِ بنای[2] کنشت برد

۵۲۶ دوش ایمان به دلم عرضِ سخاوت می کرد — هر چه می ریخت به دل نازِ تو غارت می کرد

۵۲۷ فتیله می زند انگشت بر لبِ داغم — چگونه شکرِ طبرزد نه ریزد از دهنش

۵۲۸ دخترِ[3] رز را بود باغم نکاح ای نوحه گر — مطربِ این بزم گردو نغمه سنج سور باش

۵۲۹ جلوهٔ حسن این زمان در کعبه و بتخانه هست — گو ره وادیِ ایمن هر قدم صد طور باش

۵۳۰ ریشِ اهلِ درد با مرهم نه گردد آشنا — تا ابد گو ریش[4] مرهم زین هوس ناسور باش

۵۳۱ ما التماسِ آب به لب در شکسته ایم — در روی سلسبیل پل از شعله بسته ایم

۵۳۲ اگر ما مردِ غم باشیم تاب آریم این غم را — که ناشایستهٔ چند آرزومندِ غم اویم

۵۳۳ تشنهٔ ذوقم من و از گریه زاری می کنم — شهر بندِ عشق را از نو حصاری می کنم

۵۳۴ چو کام از خراشیدنِ دل نه زاد — به ناکامیِ کوهکن سوختم

۵۳۵ چنان گرم کردم دل از ذوقِ کفر — که زنّار در پیرهن سوختم

۵۳۶ طایرِ عشقیم و دامان از دو عالم چیده ایم — آشیان از شعله های طور برهم چیده ایم

۵۳۷ تو ناز و عشوه و ما گریه و دعا داریم — تو خیلِ صف شکن و ملکِ فتح ما داریم

۵۳۸ کرشمه یی ز تو، صد جان زمانه ای انصاف — که این معامله با چون تویی روا داریم

۵۳۹ مردیم و دل به غمزهٔ جادو گذاشتیم — جان بخشیِ مسیح بیک سو گذاشتیم

۵۴۰ مصلحت نیست که از خار بپرهیزم پای — که گر از خار ستانم به دمِ تیشه نهم

۵۴۱ دینِ ما زشت است می باید نقابی بافتن — تارِ گیسوی بتان و رشتهٔ زنّار کو

۵۴۲ گنجِ مراد در دلِ مایوسِ ما منه — این داغ را به سینهٔ ناموسِ ما منه

---

[1] "بعدِ سوختن" درست می نماید ولی در تمام نسخها "بهرِ سوختن" هست۔ [2] ن ۱، ۵، ۸ = بپای؛ ن ۱۷ = بنای
[3] شعر در نسخهٔ مفدم نیافته شد [4] ن ۱۷ = گر؛ ن ۱، ۵، ۸ = کو۔

Marfat.com

۵۴۳ ای شیخ دور شو که نه قندیلِ کعبه است — این دستِ سبحه سبز به ناقوسِ ما منه

۵۴۴ عرفی نگاهِ گرم تو تکلیف[1] دشمن است — آن تیغِ غمزه را به نگہ خون چکان مکن

۵۴۵ کفر در خوابِ فراق ایمان سحر خیزِ وصال — ای لبِ خاموشِ عشق افسانه[2] گو فریاد کن

۵۴۶ زد و زخم به بهشت آر و بی نیازی بین — به گلخنم طلب از باغ و ترکتازی بین

۵۴۷ میانهٔ من و غم درگرفته ناز و نیاز — بیا و شیوهٔ محمودی و ایازی بین

۵۴۸ در گلستانِ جهان گشت ای دلِ بدخو مکن — گر بکردی، گل مچین، ور گل به چینی، بو مکن

۵۴۹ ز آفتابِ قیامت کنون چه اندیشم — که سایه بر سرم افگند روزگارِ فراق

۵۵۰ به طوقِ نعل شود شکلِ نعلِ او تو ام — اگر سوار کنم بختِ واژگون به براق

۵۵۱ چه بوی گل به مشامم چه نیشِ خس به دماغ — چه کوثرم به گلوی و چه حنظلم به مذاق

۵۵۲ فغان که این دلِ مشکل پسند صد نوبت — به دوزخ آمد و یک شعله انتخاب نه کرد

۵۵۳ منم آن مستِ محبت که روم چون بهشت — دستِ غم گیرم و با گریهٔ مستانه شوم

۵۵۴ شوقِ روی تو به حدّیست که هر سو بینم — آتشِ حسن کشد شعله و پروانه شوم

۵۵۵ گر نه لطفِ تو بود تابِ دهِ پنجهٔ من — بکنم کعبه و معمارِ صنم خانه شوم

۵۵۶ بطوفِ[2] میکده ها روزِ بی نوایی ما — سفالِ چرخ بود کاسه گدایی ما

۵۵۷ چو[2] تاج بر سرِ ما گو سبوی باده ببین — کسی که طعنه زند بر برهنه پایی ما

۵۵۸ چون آگه از ین زخمِ نمک سود شود، آه — آن مست که از بسترِ سنجاب نه خیزد

۵۵۹ حرف و نگہ گرم و تبسّم همه با غیر — وه چون کسی از بزمِ تو بیتاب نه خیزد

۵۶۰ گر زلف چو زنّار به زاهد به نمایی — ناسوخته سجاده و محراب نه خیزد

۵۶۱ ازان ترانه که طوطی به طنز و طعنه سراید — اگر شگفته نه گردند خود ملال نه دارد

۵۶۲ من و عشقت که نتوان یافت جنّت از جحیم[2] آنجا — که این بیهوش دارد و مانعِ احساس می باشد

---

[1] ن ۱، ۵ = تکلیف ؛ ن ۸، ۱۷ = تحریک [2] ن ۸ = افسانه ای، فریاد کن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = افسانه گو ؛ فریاد کن [3] این بیت در نسخهٔ هفدهم نیافته شد [4] ن ۱، ۸، ۱۷ = جحیم ؛ ن ۵ = نعیم۔

Marfat.com

۵۶۳ ازان دشتِ محبت نیست ہر صیدی چراگاہش — کہ این صحرا گیاہش نشتر و الماس می باشد[1]

۵۶۴ نہ گردد این بساط از نقشہای مختلف خالی — بلی دایم فلک را مہرہ یی در طاس می باشد

۵۶۵ طعمۂ بازِ محبت نیست جز دلہای گرم — مرغِ آتش خوارہ جز اخگر نخواہد دانہ را

۵۶۶ قدم چون ریش گردد مرہمِ آزاری باید — ولی چون ریشِ وی ناسور شد رفتاری یابد[2]

۵۶۷ گدازد دل بہ آہِ گرمم زہر آلود پیکانش — کہ این[1] شربت زکامِ او برد شیرینیِ جانش[2]

۵۶۸ ہوسِ بہشتِ حسنی جگرم فگار دارد — کہ چمن چمن ہوایش گلِ نو بہار دارد

۵۶۹ برہِ وفا سیری قدم استوار دارد — کہ متاعِ صد شہادت ز تو در کنار دارد

۵۷۰ خوش آن کہ دردِ دلم رغبتِ دوا نہ کند — فتیلہ چرب زبانی بہ داغ ما نہ کند

۵۷۱ ہرگز[2] دلِ کس را بہ نگاہی نہ شکستیم — وز بہرِ جفا طرفِ کلاہی نہ شکستیم

۵۷۲ عرفی آنانکہ ہوس داشتہ اندش مژگان — نیشہا در دلِ خونین جگر اندوختہ اند[3]

۵۷۳ ای شمعِ قدت انجمن آرای قیامت — آشوبِ تو آرایشِ غوغای قیامت

۵۷۴ ز شاخِ مرحمت بایست چیدن نہ نمی مہری — گلی چون می زدی بر گوشۂ دستارِ زیبای

۵۷۵ بہ درِ صومعہ رفتم چو تمنای بہشت — ہر گہ از میکدہ چون تو بہ برونم کردند

۵۷۶ بس کہ حسنت ہر دم افزون می شود در ہر نگاہ — حیرتی دارم کہ اسلامم توی یا دیگراست[3]

۵۷۷ آن چنان منفعل از پیشِ تو رفتم کہ بہ خویش — این گمان است مرا کز درِ ایمان رفتم

۵۷۸ باز پیمانِ حیا می شکند مستیِ من — می زند گردنِ ناموس سبکدستیِ من

۵۷۹ لبِ توحید بہ مہر ادب است آن بہتر — کہ نگویم ہمہ از دوست بود ہستیِ من

۵۸۰ تیشۂ فرہاد مژگان است فرمان دہ کہ عشق — دستہا بر بندد و در بیستون آرد مرا

۵۸۱ تا بود ای مہوشان صحبتِ ما در بہشت — ما دلِ چاک و شما زلفِ پریشان برید

۵۸۲ حدِ ہمہ گفتیم و بیان داشت ولیکن — در چاشنیِ گریۂ مستانہ بماندیم

---

[1] ن ۵، ۱۷ = آن ، ن ۱، ۸ = این [2] درین زمین غزلہا ہم موجود ہستند [3] درین طرح غزلی است بر شمارۂ ۵۱ تحت ردیف "الف" [4] تراکیب این اشعار درست نمی نماید ۔ ممکن است کہ بطورِ درست نقل نہ شد

Marfat.com

۵۸۳ صد گم شده راه آمد و محرم شد و برگشت — ماییم که در صومعه بیگانه بماندیم

۵۸۴ خورشید اگر گوشهٔ عزلت بگزیند — هر گوشه چراغی به نیابت بنشیند[1]

۵۸۵ ساقی برو بنامِ شرابش زهم مپاش — این توبهٔ شکسته که پیوند کرده ایم

۵۸۶ برید او را تغافلهای ما از غیر و آگه شد — که گاهی تیغ استغنای ما هم تیز می باشد

۵۸۷ مفرما ای طبیب از نعمتِ دیدار پرهیزم — که اهلِ شوق را بیماری از پرهیز می باشد

۵۸۸ به عندلیب چه گرمی کند کسی نسبت — که سینه اش ز ترنم گرفت و باغ بسوخت

۵۸۹ چنین که آتشِ گل در گرفت حیرانم — که عندلیب در آتش نشست و زاغ بسوخت

۵۹۰ ز هرزه گوی وحشی چه باک عرفی را — که بلبل از دم افسردهٔ کلاغ بسوخت؟

۵۹۱ ای که رفتی همچو خواب از دیدهٔ گریانِ من — باز پس بین یک نظر گرمی شناسی جانِ من

۵۹۲ ساقی برو، بنام شرابش زهم مپاش — این توبه شکستهٔ که پیوند کرده ام

۵۹۳ بوالهوس جانان که گرم گریهٔ افسرده است — شیونش باشد بجای خود دل او مرده است

---

[1] ن ۸ = ننشیند ؛ ن ۱ ۵۰، ۱۷ = بنشیند -

Marfat.com

ابیات که فقط در نسخهٔ هشتم یافته شد

۱ آن آهوی رمیده مگو دام دشمن است — زان[1] رم کند که حوصله بشکست دام را[2]

۲ خوابم از غم برده و دل همچون دارد اضطراب[3] — آشنا بیهای چشمت برده آسایش ز خواب

۳ از مهر و کین دور دی مشو کاسیا کسست — تعلیم گوی دشمن و آموزگارِ دوست

۴ در[4] دلِ هر ذرّه ام صد کوی افشرده [ولی] — هیچ با وی بر ندارد گردِ من از کوی دوست

۵ ز سوزِ آتشِ دوزخ حکایتی می رفت — دلم[5] بناله در آمد که [وقتِ] جوش منست

۶ دامنِ برهمن آلوده بر آمد هشتم — دستِ در دامنِ صوفی زدم آن نیز تراست

۷ ای[6] مغنّی زمی [و میکده] دستان می زن — که جز این قولِ گلوسوز همه دردِ سراست

۸ هر کجا عرفی هوای کاوشِ زخمش ربود — ناخنی در زد به ریش و خرمنِ اخگر گداخت[7]

۹ الماس را بخونِ جگر پرورش دهند — زخمی کدام بوالهوس[8] میلِ مرهم است

۱۰ چون دادِ او برم به قیامت که یعمل — (کذا) عنوانِ نامهٔ گنه کشتگانِ اوست

۱۱ آنکه در کام غمِ اوست دلِ خرّمِ اوست — آنکه اندیشه این کار ندارد غمِ اوست

۱۲ ده که شاهینِ بلا امروز صید انداز نیست — گریه غلطان نیست در خون ناله در پرواز نیست[2]

---

[1] در نسخهٔ هشتم این مصرع باین طور نوشته شده: زان رم کن که حوصله شکست دام ما [2] این دو شعر در ن ۱، ۵، ۱۷ هم یافته شد. ——— ۳ ن ۸ = در[4] در نسخهٔ هشتم این مصرع ناتمام است بدین طور: در دلِ هر ذرّه ام صد کوی افشرده... [5] در نسخهٔ هشتم این مصرع با این طور است: دلم بناله در آمد که جوش من است [6] در نسخهٔ هشتم این مصرع باین طور است: ای مغنّی زمی دستان می زن [7] ممکن است که این "گذاشت" باشد [8] بوالهوسش؟

Marfat.com

۱۳ شعلهٔ داغِ مرا دوزخ بود پروانه لیک — بی‌جگر پروانه‌یی کش جرأت پرواز نیست[1]

۱۴ سر تا قدم فروغِ جمالت و نورِ حسن — گویی که جلوه در چمنِ آفتاب کرد

۱۵ من فدای دوزخ اما شهرِ خلقم تاب نیست[2] — بی نوایی در بهشتم دوزخی بر جان نهاد

۱۶ فرهاد را بگو زچه دل تنگ می کند — شیرین لبی که جا به دلِ سنگ می کند

۱۷ چه سودِ گفت وشنو با جماعتی عرفی — که گوش بر سخنی افکنند و دل ندهند

۱۸ تا یکی کوتاه باشد دستِ مهمان از نمک — می فشاند نوشخندش طرفِ دامان از نمک

۱۹ ز تاثیرِ دعای کیست دردِ بی دوای من — که هرگز مدّعای من نمی سازد دعای من

۲۰ گشتم چنان مریض که چو بینندم طبیب — خواهد بجای فکر و مداوا گریستن

۲۱ جرعه‌یی دادی که مست افتادنِ من تا ابد — مانعِ برچیدنِ روز جزا خواهد شدن

۲۲ ... ... هم داریم — که امیدِ مددِ مرگ و دوا نیست درو

در نسخهٔ هشتم اشعار زیر تحت اشعار پراگنده یافته شد ولی آنها شامل غزلهاست

۱ تاثیرِ حسنِ دوست ندارد خیالِ دوست — آبِ دگر بود ثمرِ نامکیده را

۲ به هر دکان ننویسم وظیفهٔ واعظ — شنیده ام که مناسب دکانِ علّاف است

۳ نه تنگ حوصلگی شهره زان شوم که مرا — می صبوح زتهِ شیشه های نیم شبیست

۴ شراب (و) مغبچه زاهد بهل به ترسایان — بود ز زهد که اینها خلافِ شرع نبی ست

۵ زنهار مخر گر همه شیلی بفروشند — آن گوهرِ نایاب که در هیچ دکان نیست

---

[1] این بیت در ن ۱، ۵، ۱۷ هم است. در همه نسخه‌ها "پروانه کش" است. [2] در ن ۸ "شهرم" است.

Marfat.com

۶ به عیش کوش که هنگامِ کار می گذرد — پیاله نوش که فصلِ بهار می گذرد

۷ تو تیای درد و غم می خواست بهرِ عالمی — آسمان در جلوه گاهِ اوتنم را گردساخت

۸ منم که بر جگرِ خسته داغ می چینم — گلِ بهشتِ غمت از دماغ می چینم

۹ زمن فراغتِ فردوس دور باد که من — بساطِ ماتمیان بر فراغ می چینم

۱۰ هست الماس و نمک، اندیشهٔ مردم مکن — ای دل وای جان تو هر داغی که میدانی منه[1]

۱۱ طوف کوی عشق کن زاهد، بلی بیت الحرام — تازه و معمور هست اما بدین بنیاد نیست

---

[1] این بیت در نسخه های ۱، ۵ نیز تحت ابیات پراگنده یافته شد ولی دران ردیف «بنه» است نه که «منه».

Marfat.com

ابیات که تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد

۱ سوزد بداغِ رشک جگر گوشهٔ خلیل — چون تیغ دوست ذبح کند گوسفندرا

۲ ز بهرِ عافیتِ خویش ناله ها زده اند — اگر پی نبرد کس باجتهادِ درست

۳ بوی چمنِ خلد حصارِ قفسِ ماست — هر سوختگی قفل گشای نفسِ ماست

۴ تو بحثِ گوی زدی چون که چوگانت — ز آبنوس تراشیده اند یا شمشاد (کذا)

۵ داغِ[1] بهِ گردیده ام محتاجِ مرهم می کند — هر سرِ مو دست در آغوشِ مرهم می کند (کذا)

۶ بر قدمی که رفته ای گفت شهید فتنه یی — آه که زود می روی وای که نیم بسملم

۷ پیراهنم برآمده شام و سپاهِ غم — ز کعبهٔ محبتم و این لباسِ من (کذا)

۸ از برم چون جانِ تنها رو جدا خواهد شدن — با غمِ روی تو از آشنا خواهد شدن (کذا)

۹ بس دل آشوب خیال تو در آید به نظر — روی بنما که مباد از تو فراموش کنم

۱۰ برقع او مخلدِ یوسف — عصمت او سراچهٔ مریم

۱۱ نه تنگ حوصله ام لیک بیم آن دارم — که عقلم از اثرِ شانِ خود جنون گردد

۱۲ پیرامنم برآمده شام و سپاهِ غم — من کعبهٔ مجتمم و این لباسِ من

۱۳ از برم چون جان تنها رو، جدا خواهد شدن — با غم روی تو از نو آشنا خواهد شدن (کذا)

---

[1] قافیه در هر دو مصراع تکرار شده است زیرا شعر بطور درست نقل نشده .

Marfat.com

اَبیاتی که تنها در تذکره‌ها و فرهنگ یافته شد

۱ ببین[1] در مقتلِ دست آزمایی‌ها چه بی‌قدرم ـــــ که زخمِ ناتمام افتاد و خجلت گشت قاتل را

۲ پرِ[2] سوخته مرغِ نگهم بازپس آمد ـــــ از بسکه گلستانِ تماشای تو گرم است

۳ دوای[3] دردِ انسان است عرفی ـــــ علاجِ بی‌غمی مشکل توان کرد

۴ مگر[4] باد صبا با بوی گل دمساز می‌آید ـــــ که مغزِ سر مرا چون عطسه در پرواز می‌آید

۵ چه[4] شد گر، همچو عرفی بلبلی گم شد ز هندستان ـــــ که اینک خون لختی باری از شیراز می‌آید

۶ ز[5] انقلاب چرخ می لرزم بآبِ روی خویش ـــــ جامِ لبریزم بدست رعشه دار افتاده‌ام

۷ کسی[5] که تشنه لبِ ناز تست، می داند ـــــ که موجِ آبِ حیات است چین پیشانی

۸ گرد[6] سرت گشتی و کردی طواف ـــــ کعبه اگر بال و پری داشتی

۹ ز[6] من بکیش محبت خطاست رنجیدن ـــــ که اطلاع برین بختِ واژگون داری

۱۰ شرمسارم[7] ز آستینِ خود که گاهی در غمت ـــــ پاک می سازد ز گریه چشم خونبارِ مرا

۱۱ شب[8] فراق ازان ناله بر لبم نرسید ـــــ که پای ناله و سوز دلم پُر آبله بود

۱۲ چنان[9] رقصید عرفی بر درِ میخانه کز حیرت ـــــ مسلمان گفت کاین کافر چرا استادانه می‌رقصد

۱۳ چنان[10] حرامم زاندوهِ هجر و شوقِ وصال ـــــ که زندگیست حرامم چنانکه مرگ حلال

۱۴ زمانه[11] مرگِ مرا بر کدام درد نوشت ـــــ که من بدیدهٔ جانش روم به استقبال

۱۵ هر[11] قدم صد کاروانِ مشک در دنبالِ ما ـــــ ما بوی نافه در دنبالِ آهو مانده‌ایم

---

[1] منتخب التواریخ [2] بهار عجم [3] سفینهٔ خوشگو [4] مجموعة الشعرا (تسلی) [5] طبقات اکبری، منتخب التواریخ، سفینه
[6] در یکی از نامهٔ عرفی یافته شد [7] نفایس المآثر [8] عرفات، سفینه [9] انیس العاشقین، سفینه [10] خلاصة الاشعار،
منتخب التواریخ [11] عرفات۔

Marfat.com

ابیاتِ متفرقہ

که در نسخ اول و پنجم بعد از قصاید در نسخهٔ هفدهم بعد از "معمات" یافته شد

۱ عفتِ عطرِ مدیحم از دماغِ طبع رفت — لیک بود ذهنم گلِ اوصاف روحِ او شگفت

۲ در عهدِ او چو شهرهٔ هر رنگیِ شراب — در ارغوان نهفته شود رنگ چون حنا

۳ گر شمه آیتِ حسنِ ترا کند تفسیر — که غمزه اهلِ وفا را کند شهید به تیر

۴ حدتش گر به شعله آمیزد — اطلسِ آلِ او شود سنجاب

۵ نیر رای تو هر جا برگشود از رخ نقاب — آفتابی بست بر پیشانیِ خود آفتاب

۶ ترکیبِ حفظِ و جاهِ تو گر باغبان شود — بالد نهالِ سایه به بستانِ آفتاب

۷ هوای باغ که دارد تذروِ جانم باز — که چرخ می زندش گردِ بال صد پرواز

۸ بلبلِ مهر چو آید به گلستانِ حمل — سنبل از نامیه گسلان طلبد لاله عمل

۹ عطای مایدهٔ اخروی به عهدهٔ من — حوالت صله دنیوی به صدرِ صدور

۱۰ گیسو بود که غالیه ساید به فرقِ شاه — یا سنبل است در چمنِ سایهٔ الٰه

۱۱ اگر عدلست ره سنجیدنِ اعمال برگیرد — عمل سنجِ قیامت برکشاید کفر از میزان

۱۲ سایه می روبد ز مژگان آفتاب از راهِ تو — آبروی سجده بر می جوشد از درگاهِ تو

۱۳ تاج و مسند را نیامد چون تو آرایش فروش — این کلاه و این سریر آخر نپرسند اهل هوش

---

۱ قطعات که بین این اشعار یافته شده بودند در ذیل "قطعات" درج شده اند و این ها فقط ابیات متفرقه نوشته شده اند
۲ ن ۱، ۵ = او، ن ۱۷ = تو ۳ فقط در نسخهٔ اول و پنجم یافته شدند ۵ اصلاً این بیت قصیده ای هست۔ ۴ در نسخهٔ ۱، ۵، ۸ یافته شد ۱ فقط در ن ۱، ۵ یافته شدند۔

Marfat.com

۱۴ دشمنت[1] چون بر دل و جان می شمارد داغِ ریش — می نهند اعدات هر دم سر به زیر پای خویش

۱۵ چون[1] کنی بر حفظِ خود مجموعهٔ الوان رقم — ز آفتاب و سایه چینی صد ورق بر روی هم

۱۶ تیغِ[1] طوفان خیز را چون از میان آرم برون — بگذرد بادِ صبا در کشتی از دریای خون

۱۷ هر[1] کجا خشمت سوال اندیشد و صلحت[3] جواب — شعله سر تا پا شود ریش و کند در بیشه خواب

۱۸ بر[2] دوامِ دولتش عرفی دعا کن هرزه بس — آستینی می فشان بر شهد گو بنشین مگس

۱۹ ازین[2] زیاده بساطِ فنا مهد ساز — که فرشِ خواب قصیر است و دستِ فتنه دراز

۲۰ سروِ[2] من مستانه زد به گوشهٔ دستارِ گل — باغبان کوتاه بنید سرو را پر بار گل

۲۱ فلک[2] بود گرهِ کارِ من که بگشاید — کس این گره نتواند کشاد جز تسلیم

۲۲ شراب[1] نیست که تقدیر شربتی آمیخت — ز تلخیِ غمِ لیلیٰ و گریهٔ مجنون

۲۳ را[1] کبش رو به شتاب آورد از شیب اگر — در عنان بازکشیدن به عقب نایدگام

۲۴ کسی[2] که راه توطی کرد بهر پابوسش — فتاده بر سر هم نه سپهر چون دامن

۲۵ خیال[1] می شود از احتسابِ او آتش — حباب می شود از التفاتِ او یاقوت

۲۶ به[1] عهدِ جودِ تو از بس حلولِ ناز و نعیم — چو آز حامله زاید قناعت از مادر

۲۷ سمن[2] و سبزه چو یکسان دمد از باغِ حمل — عشوهٔ لاله ز سنبل بگشاید اکحل

۲۸ جام[2] می هم صفتِ دائرهٔ آب شود — گر کند نامیه اش با قدحِ لاله بدل

۲۹ عفو[5] اورا بروی جرم نگاه — جاه اورا بسانِ عرش مذاق

۳۰ ای[5] برفرازِ تارکِ معراج گام تو — وی زیر دستِ نامِ خداوند نام تو

۳۱ گر[6] دست عذر بنهِ کوتهی چیاک — آستین عفو ترا هست کوتهی

۳۲ در[6] ساحت دوام تو ... ... انجام ... ...

تمت الابیات المتفرقهٔ مولانا عرفی شیرازی

---

[1] در هر سه نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [2] فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد [3] در حاشیهٔ هر دو نسخ "عقلت" هم است
[4] فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد [5] در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [6] فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد و طوری که آنجا یافته شد نقل می شود۔

Marfat.com

آویزه

نشان دهندهٔ اشعاریکه در تذکره های
معروف منتخب شده ویا در فرهنگها بطور
سند ذکر شده

Marfat.com

Marfat.com

اشعار غزلهای عرفی شیرازی

که در تذکره های معروف انتخاب شده و یا در فرهنگها بطور سند ذکر شده

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ای که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ ها که دران ذکر شده۔
	۳	شعرا = مجمع
الف	۵	شعرا (مطلع) = سفینه ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر۳ = بهار عجم
	۶	شعرا (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳، ۵ = خلاصه
	۷	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصه ؛ شعر۴ = خلاصه، ریاض، سفینه ؛ شعره = خلاصه، عرفات، ریاض، سفینه، آتشکده، آرزو/صائب (مجمع)
	۸	شعر۴ = خلاصه ؛ شعره = خلاصه، مجمع
	۹	شعرا (مطلع) ریاض، تسلّی ؛ شعره = ریاض ؛ شعر۶ = تسلّی
	۱۰	شعرا (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ شعر۳ = ریاض، مجمع ؛ شعره = عرفات، خلاصه ؛ شعر۷ = خلاصه
	۱۱	شعرا (مطلع) = خلاصه، خزانه، نتایج ؛ اشعار ۳، ۵ = خلاصه
	۱۲	شعر۶ = ریاض
	۱۳	شعر۴ = ریاض
	۱۵	شعرا (مطلع) = ریاض
	۱۶	اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعره = خلاصه، ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگا کہ دران ذکر شدہ۔
الف	۱۷	اشعار ۱، ۲، ۳ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱، ۴، ۵، ۸، ۹ = ریاض
	۱۹	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر۲ = ریاض، انیس
	۲۳	شعرا (مطلع)، ۲، ۳ = ریاض ؛ شعرہ (مقطع) = انیس
	۲۴	شعرا ۱، ۲، ۳ = ریاض ؛ شعرہ = ریاض، مخزن ؛ شعر۲ = ریاض، بہار
	۲۵	اشعار ۱، ۳ = ریاض، شعر۷ (مقطع) = خلاصہ، خزانہ
	۲۷	اشعار ۲، ۳ = مجمع
	۲۸	شعر۳، ۶ = بہار عجم
	۳۰	شعر۳ = بہارِ عجم
	۳۱	شعر۲ = ریاض، مخزن ؛ شعر۸ = ریاض
	۳۳	شعر۲ = مجمع
	۳۱	شعر۳ = مجمع ؛ شعرہ = خلاصہ
	۴۴	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ ؛ شعر۶ (مقطع) = خلاصہ، ریاض
	۴۵	شعرا (مطلع) = نفایس ؛ شعرہ = خلاصہ
	۴۶	شعرا (مطلع) = ریاض، خزانہ، نتایج ؛ اشعار ۴، ۵، ۸ = ریاض ؛ شعر۶ = مجمع
	۴۸	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض، نتایج ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر۳ = عرفات، ر
	۴۹	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس، نتایج ؛ شعر۳ = عرفات، ری شعر۴ = ریاض ؛ شعر۶ = عرفات، نتایج
	۵۰	شعرا (مطلع) = ریاض، بہار عجم ؛ اشعار ۲، ۶ = ریاض ؛ شعر۳ = بہار عجم
	۵۱	اشعار ۱، ۲، ۳ = ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ ۔
الف	۵۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۶، ۷ = خلاصہ
	۵۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض، مخزن ؛ اشعار ۲، ۳، ۶، ۷ = ریاض ؛ شعرہ = بہارِ عجم
	۵۴	اشعار ۱، ۶ (مطلع و مقطع) = ریاض ؛ شعر۳ = مجمع
	۵۵	شعرا (مطلع) = ریاض، گنج ؛ شعر۴ = خلاصہ، مجمع ؛ اشعار ۲، ۶، ۸ = گنج ؛ شعرہ = بہارِ عجم
	۵۶	اشعار ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر۷ = خلاصہ، بہارِ عجم، سفینہ ؛ شعر۸ (مقطع) = بہارِ عجم
	۵۷	اشعار ۱، ۵ (مطلع و مقطع) = ریاض ؛ شعر۲ = ریاض، مجمع
	۵۸	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ اشعار ۲، ۵ = عرفات
	۵۹	شعر۳ = خلاصہ ؛ شعر۶ (مقطع) = خلاصہ
	۶۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، عرفات، سفینہ ؛ شعر۶ = خزانہ
	۶۱	اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۷ = خلاصہ
	۶۲	شعرہ = ریاض
	۶۳	شعر۵ = خلاصہ
	۶۴	اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹ = ریاض
بای عربی	۱	شعر۳ = خلاصہ
	۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ
تای فوقانی	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعرہ = طبقات، خلاصہ، منتخب ؛ شعر۶ = خلاصہ
	۲	شعرا (مطلع) = منتخب، خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعرہ = خلاصہ
	۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر۲، ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۷ = خلاصہ

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
تای فوقانی	۵	شعر۳ = ریاض، آتشکدہ، سفینہ، انیس ؛ شعر۴ = ریاض، آتشکدہ، انیس، باسط، مجمع الفصحا
	۶	شعر۵ = ریاض
	۷	شعر۳ = آتشکدہ، انیس
	۸	شعرا (مطلع)، ۲، ۱۱، ۱۳ = ریاض ؛ شعر۳ = بہار عجم
	۹	شعر۷ (مقطع) = خلاصہ
	۱۱	شعرا (مطلع) = بہار عجم
	۱۲	شعرا (مطلع)، ۳، ۶ = ریاض ؛ شعر۷ (مقطع) = ریاض، انیس
	۱۵	شعر۲ = خلاصہ ؛ شعر۶ (مقطع) = بہار عجم
	۱۶	شعرا (مطلع) = سفینہ
	۱۸	شعر۱۱ = خلاصہ
	۱۹	شعرا (مطلع) = بہار عجم
	۲۲	شعر۸ (مقطع) = بہار عجم
	۲۳	شعر۳ = بہار عجم
	۲۵	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۳۲	شعر۲ = ریاض
	۳۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = ریاض ؛ شعر۴ = نفایس، عرفات، خلاصہ، سفینہ، مجمع ؛ شعر۵ = ریاض
	۳۵	شعر۴ = بہار عجم
	۳۷	شعرا (مطلع) = ہفت اقلیم، خلاصہ ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸ = خلاصہ ؛ شعر = ریاض، مجمع
	۳۸	اشعرہ = مجمع

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
تای فوقانی	۳۹	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۹ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۷ = ریاض ؛ شعر ۸ = عرفات، ریاض
	۴۰	شعر ۵، ۶ = خلاصہ، ریاض
	۴۲	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ اشعار ۲، ۶ = ریاض
	۴۴	اشعار ۲، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۸ (مقطع) = آتشکدہ، مخزن، ریاض، انیس۔
	۴۷	شعر ۴ = بہار عجم
	۴۹	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض، مخزن
	۵۲	شعر ۳ = ریاض، مخزن
	۵۳	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض، شعر ۲، ۳، ۴، ۵، ۹ = ریاض ؛ شعر ۶ = ریاض، سفینہ ؛ اشعار ۷، ۸ = عرفات، ریاض
	۵۴	اشعار ۵، ۷ = خلاصہ
	۵۷	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۵۹	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۶۰	شعرا (مطلع) = ریاض
	۶۱	شعرا (مطلع)، ۷ = ریاض
	۶۳	شعر ۶ = ریاض ؛ شعر ۹ (مقطع) = بہار عجم
	۶۴	شعرا (مطلع)، ۳ = ریاض
	۶۸	شعرا ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ، ریاض، مخزن
	۶۹	شعرا (مطلع)، ۳ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ
	۷۰	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۴، ۶ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۷۵	شعرا (مطلع)، ۲، ۷ (مقطع) = خلاصہ ؛ شعر ۶ = مجمع
	۷۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۳ = خلاصہ و ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
تای فوقانی		اشعار ۴، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، مخزن، ریاض
	۷۷	اشعار ۱، ۶ = عرفات
	۷۹	اشعار ۱، ۵ = خلاصہ و عرفات ؛ اشعار ۲، ۶ = خلاصہ
	۸۰	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس، مجمع ؛ شعر ۷ = خلاصہ، ریاض
	۸۱	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۸۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ و عرفات
	۸۳	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = ریاض
	۸۴	شعرا (مطلع) = مجمع
	۸۵	شعر ۲ = منتخب، عرفات، طبقات، ریاض، یدبیضا، انیس ؛ شعر ۳ = بہار عجم ؛ شعر ۶ = عرفات ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۸۶	شعرا (مطلع) = اقلیم، خلاصہ، عرفات، ریاض، آتشکدہ، خزانہ، نتایج تسلی، فصحا ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = اقلیم، خلاصہ، عرفات، آتش، خزانہ ؛ شعر ۸ = اقلیم، خلاصہ، ریاض
	۸۷	شعر ۷ = مجمع
	۸۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۲، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۱۰ = عرفات
	۸۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = نفایس، عرفات، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۷ = خلاصہ ؛ شعر ۸ = عرفات، مجمع
	۹۰	شعرا (مطلع) = اقلیم، عرفات، ریاض، سفینہ ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = اقلیم، ریاض، خزانہ، سفینہ، عرفات، خلاصہ ؛ شعر ۸ = خلاصہ، ریاض، بہار عجم
	۹۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = منتخب، نفایس، عرفات، مخزن

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ ۔
تای	۹۲	شعرا (مطلع) = ریاض، خلاصہ ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ
فوقانی	۹۵	شعرا (مطلع) = نفایس، خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ، ریاض، مجمع ؛ شعر ۶ = نفایس، خلاصہ، عرفات، ریاض
	۹۶	شعرا (مطلع)، ۳، ۴، ۸، ۹ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = بہارِ عجم
	۹۷	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض، شعر ۳ = خلاصہ، ریاض، خزانہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ
	۹۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ، عرفات، نتایج ؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = ریاض
	۱۰۰	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶ = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات
	۱۰۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، خزانہ
	۱۰۲	شعر ۴ = مجمع ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض، مخزن ؛ شعر ۶ = ریاض
	۱۰۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، نتایج ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۰۴	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۴، ۵، ۹ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = ریاض
	۱۰۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۶ = مجمع
	۱۰۷	اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، خزانہ
	۱۰۸	اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصہ
	۱۰۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصہ، تسلّی، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ اشعار ۴، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، خزانہ، نتایج
	۱۱۰	شعر ۸ = ریاض
	۱۱۱	اشعار ۷، ۸ = ریاض
	۱۱۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۳ = ریاض، تسلّی ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۸ = ریاض، بہارِ عجم

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ ۔
تای	۱۱۳	شعر۲ = بہار عجم ؛ شعرہ = مجمع
فوقانی	۱۱۴	شعر۲ = ریاض
	۱۱۵	شعرہ (مقطع) = بہار عجم
	۱۱۶	اشعار۲، ۳ = خلاصہ
	۱۱۸	شعر۷ = سفینہ، مجمع (صائب)
	۱۵۳	اشعار ۵، ۷ = خلاصہ
	۱۵۵	شعرا (مطلع) = منتخب، خلاصہ ؛ اشعار۲، ۱۰ = خلاصہ ؛ شعر۳ = منتخب، خلاصہ، عرفات، خزانہ
	۱۶۴	اشعار ۸، ۹ = خلاصہ، ریاض
	۱۶۵	شعرا (مطلع)، ۲ = خلاصہ
	۱۷۳	شعرا (مطلع)، ۶ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض، مخزن ؛ شعر۷ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر۸، ۱۰ = خلاصہ
	۱۷۴	شعر۳ = ریاض ؛ شعر۴ = مجمع
	۱۷۵	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر۴ = ریاض
	۱۷۷	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ، ریاض، تسلّی ؛ شعر۷ = خلاصہ
	۱۷۸	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ ؛ شعر۷ = خلاصہ
	۱۷۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصہ، سفینہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، نتایج ؛ شعرہ = ریاض، آتشکدہ، فصحا ؛ شعر۶ = خلاصہ
	۱۸۰	شعرا (مطلع) = عرفات، مجمع ؛ شعر۳ = ریاض
	۱۸۱	شعر۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۴ = خلاصہ، ریاض، مجمع ؛ اشعار۶، ۹، ۱۱ = خلاصہ ؛ شعر۸ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۱۰ = ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
	۱۸۲	شعرا (مطلع)، ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۲ = ریاض ؛ شعر۴ = خلاصہ، ریاض، خزانہ
	۱۸۳	شعر۴ = خلاصہ ؛ شعر۲ = ریاض
	۱۸۴	شعرا (مطلع) = عرفات، بہار عجم ؛ شعر۴ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۵ = اقلیم، عرفات، ریاض
	۱۸۵	اشعار ۱، ۲، ۶ = ریاض
	۱۸۶	شعر۲ = اقلیم، خلاصہ، ریاض، سفینہ ؛ اشعار ۳، ۵، ۱۰ = خلاصہ ؛ شعر۳ = نفایس اقلیم، خلاصہ، ریاض، آتشکدہ، مجمع (صایب)، انیس
	۱۸۷	شعر۳ = عرفات
	۱۸۸	شعرا (مطلع)، ۲، ۵، ۸ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = ریاض ؛ شعر۷ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۱۰ = ریاض، مجمع
	۱۹۴	شعر۳ = بہار عجم
	۱۹۶	اشعار ۸، ۹ (مقطع) = خلاصہ، ریاض
تای مثلثہ	—	— — — —
جیم فارسی	۱	شعرا = ریاض، عرفات ؛ شعر۲ = ریاض ؛ شعر۳ = اقلیم، عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس۔
حای مہملہ	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۲ = ریاض ؛ شعر۳ = خلاصہ، سفینہ ؛ شعر۴، ۷ = خلاصہ
خای معجمہ	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر۲ = ریاض، مجمع، انیس ؛ اشعار ۵، ۶، ۷، ۹ = خلاصہ
دال مہملہ	۱	شعر۳ = ریاض ؛ شعر۴ = مجمع
	۲	شعرا (مطلع)، ۲ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴، ۹ = خلاصہ
	۴	اشعار ۱، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر۳ = خلاصہ، عرفات
	۵	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۴ = ریاض
	۶	شعر۱ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳، ۸، ۹ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، ریاض۔

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا درسان انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
دال مہملہ		آتشکدہ، سفینہ
	۷	اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصہ
	۸	شعرا (مطلع)، ۴، ۸، ۹
	۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۴ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصہ، عرفات، ریاض
	۱۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض
	۱۱	شعرا = اقلیم، ریاض، بہار عجم ؛ اشعار ۲، ۴ = ریاض ؛ اشعارہ ۶ = اقلیم، ریاض
	۱۲	شعر ۶ = عرفات
	۱۳	شعر ۶ = عرفات ؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ
	۱۴	شعر ۴ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصہ، عرفات، مجمع (صایب)، سفینہ
	۱۵	شعر ۸ = عرفات
	۱۶	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ
	۲۰	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = ریاض ؛ شعر ۸ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۱۰ = خلاصہ
	۲۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، عرفات
	۲۳	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۴، ۵ = خلاصہ
	۲۶	شعر ۳ = خلاصہ، عرفات
	۲۸	شعر ۳ = عرفات، ریاض، مجمع (صایب) سفینہ ؛ شعر ۷ (مقطع) = نتایج
	۲۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۱۰، ۱۱ = ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۹ = ریاض، مجمع
	۳۰	شعر ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۶ = ریاض ؛ شعر ۹ (مقطع) = خلاصہ، ریاض
	۳۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = خلاصہ، ریاض، مجمع (صایب)، سفینہ ؛ شعر ۲ = ریاض
	۳۲	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ۔
	۳۴	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۵، ۶ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ، ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
دال مہملہ	۳۵	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ ؛ شعرہ = خلاصہ، عرفات، خزانہ
	۳۶	شعر ۲ = نفایس، خلاصہ، عرفات، ریاض، بیضا، آتشکدہ
	۳۷	شعر ۲ = ریاض ؛ شعرہ = خلاصہ
	۳۸	شعر ۹ (مقطع) = ریاض
	۳۹	شعر ۴ = عرفات
	۴۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعرہ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۶ = ریاض
	۴۱	شعر ۴ = مجمع
	۴۲	شعرا (مطلع) = ریاض
	۴۳	اشعارا (مطلع)، ۳، ۴، ۵ = عرفات ؛ شعر ۲ = ریاض
	۴۴	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ، سفینہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ
	۴۵	اشعارا (مطلع)، ۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۴ = خلاصہ
	۴۶	شعرہ = مجمع
	۴۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ، گنج سخن ؛ اشعار ۳، ۴، ۱۴ = گنج سخن ؛ اشعار ۶، ۹، ۱۱، ۱۳ = خلاصہ، گنج سخن ؛ شعر ۷ = مجمع، گنج سخن
	۴۹	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ، عرفات، بہار عجم ؛ شعر ۴ = خلاصہ ؛ اشعار ۵، ۸ = ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصہ، مجمع ؛ شعر ۷ = نفایس، خلاصہ، عرفات، ریاض
	۵۰	اشعار ۱، ۴، ۵ = خلاصہ
	۵۱	اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصہ
	۵۲	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۴ = خلاصہ، عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس ؛ شعر ۸ (مقطع) = خلاصہ، عرفات، ریاض
	۵۳	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶ = خلاصہ

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
دال مہملہ	۵۶	اشعارا (مطلع)، ۸ = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض
	۵۸	شعر۶ (مقطع) = اقلیم، خلاصہ، عرفات، مجمع (صایب)
	۵۹	اشعارا، ۳، ۴، ۸ = خلاصہ ؛ شعر۶ = مجمع (صایب)، سفینہ
	۶۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۴ = خلاصہ
	۶۱	اشعارا، ۴ = خلاصہ
	۶۲	شعرا (مطلع) = عرفات، آتشکدہ، انیس ؛ شعر۶ = عرفات، آتشکدہ، مجمع، سفینہ، انیس
	۶۳	اشعارا (مطلع)، ۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، عرفات، نتایج، شعر۸ = خلاصہ، عرفات
	۶۴	شعرا (مطلع)، شعر۶ (مقطع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۳ = خلاصہ
	۶۵	اشعارا، ۳، ۵ = خلاصہ و عرفات
	۶۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۲ = ریاض ؛ شعر۴ = عرفات ؛ شعرہ (مقطع) = مجمع
	۶۷	اشعار۲، ۴ = خلاصہ ؛ شعر۳ = عرفات ؛ شعرہ (مقطع) = ریاض
	۶۸	اشعارا، ۴، ۶ = خلاصہ ؛ شعر۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعرہ = عرفات
	۶۹	اشعارا، ۲، ۴، ۶، ۷ = خلاصہ
	۷۰	شعرا (مطلع) خلاصہ ؛ اشعار۴، ۵ = خلاصہ، عرفات
	۷۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، تسلی، گنج ؛ اشعار۲، ۶ = خلاصہ، گنج ؛ اشعار۳، ۵ = گنج ؛ شعر۴ = مجمع، گنج ؛ شعر۹ (مقطع) = تسلی
	۷۲	شعر۶ = ریاض
	۷۳	شعر۲ = خلاصہ، عرفات، ریاض، مجمع
	۷۴	شعرا (مطلع) = خلاصہ، بیضا ؛ شعر۳ = خلاصہ، مجمع (صایب) ؛ شعر۴ = خلاصہ ؛ شعرہ = ریاض
	۷۵	اشعارا (مطلع)، ۹ = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض، مجمع، سفینہ، آتشکدہ ؛ شعر۱۱ = نتایج

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
	۷۶	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶ = خلاصہ
	۷۹	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۸۲	شعر ۶ = عرفات
	۸۳	اشعار ۱ (مطلع)، ۶ = ریاض
	۸۵	شعر ۵ = آتشکدہ
	۸۶	اشعار ۱، ۲ = عرفات
	۸۸	اشعار ۱، ۷ = ریاض ؛ شعر ۲ = مجمع
	۹۰	اشعار ۱، ۲، ۳، ۴ = ریاض
	۹۱	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۱۱۰	اشعار ۱، ۳ = ریاض
	۱۱۱	شعر ۴ (مقطع) = خلاصہ
	۱۴۳	اشعار ۱، ۷، ۹ = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، ریاض
	۱۴۴	شعر ۲ = خزانہ
	۱۴۸	شعر ۴ = عرفات
	۱۳۹	شعر ۶ = بہار عجم
	۱۶۱	شعر ۲ = مجمع (صایب)
	۱۶۵	شعر ۱ = خزانۂ عامرہ
	۱۶۷	شعر ۴ = خلاصہ، عرفات
	۱۷۷	شعر ۳ = ریاض
	۱۸۰	شعر ۱ (مطلع) = انیس
	۱۸۲	شعر ۲ = ریاض
	۱۸۴	شعر ۱ (مطلع) = ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
دال مہملہ	۱۸۵	شعر۳ = ریاض
	۱۸۶	شعر۲ = ریاض ؛ شعر۴ = عرفات
	۱۸۷	اشعار (مطلع)، ۲، ۴، ۴، ۵، ۶ = ریاض، گنج سخن ؛ اشعار ۷، ۸، ۹ = گنج سخن
	۱۸۹	شعرا (مطلع) = ریاض
	۱۹۰	شعرا (مطلع) = ریاض، انیس ؛ شعر۲ = ریاض
	۱۹۹	مطلع = خزانہ
	۲۰۱	شعر۵ = ریاض
	۲۰۲	شعر۶ = ریاض
	۲۰۳	شعرا (مطلع) = مجمع (صایب)، سفینہ ؛ اشعار ۳، ۶ = ریاض
	۲۰۵	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۲۰۶	شعر۳ = ریاض
	۲۱۸	شعرا (مطلع) = مجمع (صایب)، سفینہ ؛ شعر۶ = خلاصہ
	۲۲۶	شعر۲ = خلاصہ، عرفات
	۲۲۷	شعر۲ = خلاصہ ؛ شعرہ = ریاض
	۲۲۸	اشعار ۲، ۶ = ریاض
	۲۳۷	اشعار ۵، ۸، ۱۱ = خلاصہ
	۲۳۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعرہ = خلاصہ، عرفات
	۲۳۹	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ ؛ شعر۲ = اقلیم، خلاصہ ؛ اشعار ۳، ۸ = خلاصہ ؛ شعر۷ = اقلیم، خلاصہ، عرفات، مجمع (صایب)، ریاض، بیضا
	۲۴۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ اشعار ۲، ۴ = عرفات
	۲۴۲	اشعار ۱، ۴ = ریاض ؛ شعر۷ = خلاصہ
	۲۴۴	شعر۴ = خلاصہ، عرفات

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگہا کہ دران ذکر شدہ۔
دال مہملہ	۲۳۶	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر۳ = عرفات ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۲۴۷	اشعارا (مطلع)، ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = عرفات، خلاصہ، ریاض، آتشکدہ، فصحا
	۲۴۹	شعرا (مطلع) = بہار عجم ؛ شعر۴ = خلاصہ، عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس، فصحا ؛ شعر۷ = خلاصہ
	۲۵۰	شعر۴ = ریاض
	۲۵۱	شعر۲ = ریاض
	۲۵۴	شعر۷ = خلاصہ، عرفات
	۲۵۵	شعر۲ = ریاض، خزانہ
	۲۵۶	شعرا (مطلع) = عرفات ؛ شعر۴ = خلاصہ ؛ شعر۷ (مقطع) = خلاصہ، مجمع
	۲۵۷	شعر۲ = عرفات ؛ شعر۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۵ = خلاصہ، عرفات، آتشکدہ، خزانہ، ارمغان
	۲۶۲	شعر۶ = خلاصہ
	۲۶۳	شعرا (مطلع) = ریاض، آتشکدہ، مجمع (صایب)، انیس ؛ شعر۳ = آتشکدہ، انیس ؛ شعر۵ = ریاض، آتشکدہ، انیس ؛ شعر۷ = ریاض، مجمع ؛ شعر۹ = نتایج
	۲۶۵	شعر۴ = مجمع
	۲۶۶	شعر۴ = ریاض
	۲۶۷	شعر۳ = عرفات، مجمع
	۲۶۸	شعر۵ = عرفات
	۲۷۰	شعر۳ = خلاصہ ؛ شعر۶ = خلاصہ، عرفات
	۲۷۲	شعر۴ = ریاض ؛ شعر۵ = مجمع
	۲۷۳	اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر۶ = خلاصہ
	۲۷۵	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۶، ۷، ۹ = خلاصہ
	۲۷۶	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر۲ = عرفات، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ،

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
دال مہملہ	۲۷۸	عرفات، ریاض ؛ شعرہ (مقطع) = مجمع شعرا = تسلّی ؛ شعرہ = نفایس، سفینہ، انیس ؛ شعر۶ = سفینہ ؛ شعر۷ (مقطع) = آتشکدہ، انیس، تسلّی
	۲۷۹	شعرا = ریاض ؛ شعر۳ = خزانہ ؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصہ
	۲۸۰	شعرہ (مقطع) = مجمع
	۲۸۱	شعرا = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = ریاض، آتشکدہ، انیس
	۲۸۲	اشعار ۱، ۲، ۴، ۵ = خلاصہ ؛ شعر۳ = خلاصہ، ریاض
	۲۸۳	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض، نتایج ؛ اشعار ۲، ۸ = خلاصہ ؛ شعر۵ = خزانہ ؛ شعر۶ = خلاصہ، عرفات
	۲۸۴	اشعار ۱ (مطلع)، ۶، ۷، ۹ = خلاصہ ؛ شعر۳ = عرفات
	۲۸۵	اشعار ۱ (مطلع)، ۴ = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۳ = عرفات ؛ شعر۶ (مقطع) = مجمع
	۲۸۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض، نتایج ؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۴ = ریاض
	۲۸۷	شعر۱ (مطلع) = ریاض ؛ اشعار ۲، ۴ = عرفات
	۲۸۸	شعرہ = خلاصہ
	۲۸۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = ریاض ؛ شعر۶ = عرفات، خلاصہ، مجمع ؛ شعر۷ (مقطع) = خلاصہ
	۲۹۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض
	۲۹۱	شعر۲ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، عرفات
	۲۹۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، مجمع.

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
رای مہملہ	۱	اشعار ۳، ۴ = ریاض
	۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۷ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۵ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر ۸ (مقطع) = خلاصہ
	۴	شعر ۳ = ریاض
	۶	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ
	۷	شعرا (مطلع) = عرفات ؛ شعر ۶ = ریاض
	۱۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = ریاض
زای معجمہ	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۵ = خلاصہ
	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = ریاض
	۶	اشعار ۱ (مطلع)، ۴، ۶ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصہ
	۸	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸ = ریاض
	۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ = ریاض ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۱	شعر ۳ = عرفات
	۱۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ، عرفات
سین مہملہ	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۷، ۱۱ (مقطع) = خلاصہ
شین معجمہ	۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصہ
	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ (مقطع) = خلاصہ ؛ شعر ۶ = اقلیم، خلاصہ، عرفات، ریاض
	۳	شعر ۳ = ریاض ؛ شعرہ = عرفات

Marfat.com

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ ها که دران ذکر شده۔
شین معجمه	۴	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصه، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات
	۵	اشعار ۱، ۲ = ریاض، خلاصه ؛ شعره = خلاصه ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۶	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۴ = عرفات ؛ شعره = اقلیم، خلاصه، عرفات، ریاض، بیضا، سفینه ؛ شعرا در ریاض هم
	۱۱	شعرا (مطلع) = آتشکده، ریاض، خلاصه، انیس ؛ شعر ۲ = عرفات
	۱۶	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۷ (مقطع) = خلاصه ؛ شعر ۲ = مجمع (صایب)، سفینه ؛ شعره = خلاصه، ریاض
	۱۷	شعرا (مطلع) = عرفات ؛ شعر ۲ = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۳ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱ (مطلع)، ۳ = عرفات
	۱۹	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض
	۲۰	شعرا (مطلع)، ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصه، ریاض، آتشکده، انیس
	۲۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = ریاض
	۲۲	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۶ (مقطع) = خلاصه ؛ شعره = ریاض
	۲۳	اشعار ۱، ۳، ۸ = خلاصه
	۲۴	اشعار ۱ (مطلع)، ۵، ۸، ۱۱ (مقطع) = گنج ؛ اشعار ۷، ۹، ۱۰ = ریاض، گنج
	۲۹	شعر ۲ = ریاض
	۳۰	اشعار ۲، ۳ = ریاض
	۳۲	شعر ۳ = بهار عجم
	۳۵	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۳۷	شعرا (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
شین معجمہ	۳۸	اشعار ۱ (مطلع)، ۴ = خلاصہ ؛ اشعار ۶، ۷ = خلاصہ، ریاض
	۳۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۴، ۷ = خلاصہ
صاد مہملہ	۱	اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۷ = ریاض ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات
ضاد معجمہ	۱	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات
طای مہملہ	۱	شعرا = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = انیس
غین معجمہ	۱	شعر ۷ = خلاصہ
فا	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ اشعار ۵، ۶ = ریاض
قاف	۱	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، عرفات
لام	۴	شعر ۸ = ریاض، آتشکدہ، مخزن
	۲	شعر ۴ = عرفات
میم	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۸ = عرفات، خلاصہ ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ
	۳	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۴	اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات، ریاض
	۶	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۷	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، ریاض
	۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصہ
	۱۰	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = ریاض
	۱۱	شعر ۶ = ریاض
	۳۴	شعر ۵ = ریاض
	۵۴	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ
	۵۸	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دراں انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دراں ذکر شدہ۔
میم	۶۰	شعرا = خلاصہ، ریاض، انیس ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ ؛ شعرہ = اقلیم، خلاصہ، ریاض
	۶۱	اشعار ۱، ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۵ = خلاصہ
	۶۲	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۷ = خلاصہ
	۶۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، نتایج ؛ اشعار ۴، ۵ = خلاصہ
	۶۴	اشعار ۱، ۳ = ریاض
	۶۵	شعر ۳ = خلاصہ
	۶۶	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۶۷	اشعار ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصہ
	۶۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = عرفات
	۷۰	شعر ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات
	۷۱	اشعار ۱، ۲، ۴، ۶، ۷ = خلاصہ
	۷۳	شعرا (مطلع) = ریاض، نتایج ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، ریاض
	۷۴	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۶ = نتایج
	۷۷	شعر ۸ = عرفات
	۷۹	اشعار ۱، ۴، ۵، ۶ = ریاض
	۸۱	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۸۴	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصہ
	۸۵	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۸۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ
	۸۹	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۰ = گنج ؛ شعر ۳ = ریاض
	۹۰	شعرا (مطلع) = خزانہ

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگہا کہ دران ذکر شدہ۔
میم	۹۴	اشعار ۲، ۳، ۴ = ریاض
	۹۵	شعر۲ = ریاض، بیاض باسطی
	۹۸	شعرا (مطلع) = ریاض، آتشکدہ، انیس
	۱۰۸	شعر۳ = ریاض
	۱۱۳	شعر۲، ۷ = ریاض
	۱۱۵	شعر۷ (مقطع) = خلاصہ
	۱۱۸	شعر۴ = ریاض
	۱۲۶	شعر۴ = مجمع (صایب) ؛ سفینہ
	۱۲۷	اشعار ۱، ۲، ۴، ۵ = خلاصہ ؛ شعر۷ = خلاصہ، عرفات، بیاض باسطی
	۱۲۸	شعرا = بہار عجم ؛ شعر۴ = خلاصہ
	۱۲۹	اشعار ۴، ۷ = ریاض
	۱۳۱	شعرا (مطلع) = نتایج
	۱۳۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، ریاض
	۱۳۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض، گنج ؛ شعر۲ = خلاصہ، گنج ؛ شعر۳ = گنج ؛ شعر۴ = ریاض ؛ شعرہ (مقطع) = ریاض، گنج
	۱۳۴	شعر۴ = خلاصہ
	۱۳۵	شعرا (مطلع) = عرفات
	۱۳۶	شعر۷ = خلاصہ
	۱۳۷	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصہ
	۱۳۸	اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصہ
	۱۳۹	اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصہ

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
میم	۱۴۰	اشعار ۱، ۵، ۶ (مقطع) = خلاصہ
	۱۴۱	اشعار ۱، ۲، ۳، ۷، ۱۰ = خلاصہ
	۱۴۲	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، آتشکدۂ بہار عجم، نتائج، خزانہ، مجمع، انیس ؛ شعر ۳ = خلاصہ، عرفات، مجمع، انیس ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۴۳	اشعار ۷، ۸ = خلاصہ
نون	۲	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصہ
	۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، انیس ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، آتشکدہ، انیس ؛ شعر ۶ = ریاض
	۵	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، ریاض، خزانہ، نتائج، انیس ؛ شعرا (مقطع) = نتائج
	۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ ؛ اشعار ۳، ۵، ۷ = ریاض
	۷	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض، نتائج ؛ شعر ۲، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ، عرفات، ریاض
	۹	شعر ۳ = خلاصہ
	۱۰	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۱۳	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۲۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۳ = خلاصہ، انیس ؛ شعر ۴ = بہار عجم ؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض
	۲۴	شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = آتشکدہ، انیس، مجمع ؛ شعر ۱۰ = ریاض
	۲۸	شعر ۴ = خلاصہ
	۲۹	شعرا (مطلع) = عرفات، بیاض باعلی ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصہ
واو	۱۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ، خزانہ ؛ اشعار ۳، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ ها که دران ذکر شده۔
واو	۱۳	اشعار ۳، ۵ = ریاض
	۱۵	شعرا = خزانه ؛ شعر۲ = ریاض
	۱۶	شعرا = ریاض
های هوز	۱	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصه ؛ شعر۲ = خلاصه، ریاض
	۵	شعر۶ = ریاض
	۶	اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصه، ریاض، گنج ؛ شعر۲، ۷ (مقطع) = ریاض، گنج
	۷	شعرا = خلاصه ؛ شعر۲، ۴ = خلاصه و عرفات
	۸	اشعار ۱، ۲، ۶، ۸ = ریاض
	۱۰	اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض
یای تحتانی	۲	شعرا (مطلع)، ۵، ۷ = خلاصه ؛ شعر۲ = خلاصه، بهار عجم
	۳	شعرا (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصه، ریاض، بیاض باسطی
	۷	اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصه
	۸	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ = خلاصه
	۹	شعرا (مطلع) = ریاض
	۱۱	اشعار ۱، ۲ = خلاصه ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه، ریاض
	۱۲	اشعار ۱، ۴، ۵ = خلاصه، ریاض ؛ شعر۲، ۳ = خلاصه ؛ شعر۶ = بهار عجم
	۱۳	شعرا (مطلع)، ۵، ۶ = خلاصه
	۱۴	شعر۳ = ریاض
	۱۵	اشعار ۱، ۵ = ریاض
	۱۶	شعر۴ = ریاض
	۱۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۴ = ریاض، آتشکده ؛ شعر۲ = ریاض

Marfat.com

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
یای تحتانی	۲۱	شعر ۳ = ریاض
	۳۱	شعرا (مطلع) = سفینہ، مجمع (صایب)
	۳۳	شعر ۳ = خزانہ ؛ شعر ۹ = سفینہ

اشعار زیر تحت ابیاتِ پراگندہ

نیز در تذکرہ ہای زیر یافتہ شد۔

بہار عجم		پر سوختہ مرغِ نگہم باز پس آمد	از بسکہ گلستان تماشای تو گرم است
نفایس خلاصہ عرفات		آنچہ عشقت کرد با من شعلہ با خرمن نکرد	وانچہ من با عافیت کردم، بلا با من نکرد
سفینہ انیس		چنان رقصید عرفی بر در میخانہ کز حسرت	مسلمان گفت کین کافر چہ استادانہ می رقصد
سفینہ		دوای درد انسان است عرفی	علاج بی غمی مشکل توان کرد
منتخب خلاصہ		چنان خرابم از اندوہ ہجر و شوقِ وصال	کہ زندگیست حرامم چنانکہ مرگ حلال
منتخب خلاصہ		زمانہ مرگ مرا بر کدام درد نوشت	کہ من بہ دیدۂ جانش روم بہ استقلال

Marfat.com

آویزه

(فہرستِ تراکیب و نو و بدیع و استعارات که

عرفی شیرازی در غزلیّاتِ خود بکار برده)

Marfat.com

Marfat.com

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیف الف		
۱	بہشتِ وصال	۹	۲
۲	نشاطِ تماشا	۹	۲
۳	فتنۂ شادی	۱۱	۵
۴	آفتابِ محبّت	۱۲	۱
۵	دودِ کرشمہ	۱۲	۴
۶	گلبانگِ عندلیب	۱۲	۷
۷	خوی پشمانیِ روح القدس	۱۳	۷
۸	فوجِ عشق	۱۴	۱
۹	موجِ حسن	۱۴	۱
۱۰	لباسِ عصمت	۱۴	۵
۱۱	پلاسِ کفر	۱۴	۵
۱۲	چشمِ ملایک	۱۴	۶
۱۳	سحابِ گریہ	۱۴	۷
۱۴	حسابِ گاہِ قیامت	۱۴	۸
۱۵	نفسِ عذرخواہ	۱۴	۹
۱۶	صد قافلۂ درد	۱۵	۲
۱۷	شہدِ غم	۱۵	۶
۱۸	آفتابِ حسن	۱۷	۲
۱۹	قدم سوختگاں	۱۸	۳
۲۰	تیغِ کین	۱۸	۵
۲۱	زہرِ چشم	۱۸	۹
۲۲	خیال مشغول ہمآغوشی کرد	۱۹	۱
۲۳	ذوقِ خاموشی	۱۹	۱
۲۴	اضطرابِ ذوق	۱۹	۳
۲۵	شہرِ حواس	۲۰	۱
۲۶	دشتِ ملامت	۲۰	۲
۲۷	شہرِ دل	۲۰	۵
۲۸	قصرہای عیشِ سلامت اساس	۲۰	۵
۲۹	بادۂ عشرت	۲۰	۶

Marfat.com

	ترکیب استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۳۰	جامۂ راحت	۲۰	۷
۳۱	نفسِ غم شمار	۲۱	۴
۳۲	پای طلب	۲۲	۳
۳۳	شہدِ وفا	۲۴	۲
۳۴	زہرِ حسرت خوردہ	۲۴	۵
۳۵	بزمِ وصل	۲۷	۱
۳۶	کامِ شہد آلودِ غفلت پیشگان	۲۸	۲
۳۷	زہرِ ندامت	۲۸	۲
۳۸	لبِ تمنّا	۲۹	۱
۳۹	طورِ دل	۲۹	۴
۴۰	چاشنیٔ ہلاک	۳۰	۱
۴۱	سرمۂ سعادت۔ توتیای رحمت	۳۲	۳
۴۲	از لباسِ درد عریانم	۳۴	۱
۴۳	زمزمۂ طرب	۳۵	۱
۴۴	عنانِ کامِ دل در دستِ بختِ واژگون	۳۶	۵
۴۵	از تربیت شمعِ رُخت آئینہ زار لیست	۳۷	۲
۴۶	انجمنِ وصل	۳۷	۲
۴۷	کارگاہِ عقل و دین	۴۲	۱
۴۸	ای لالہ زارِ حسن تو فردوس باغہا	۴۳	۱

	ترکیب استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۹	موجِ فتنہ	۴۵	۲
۵۰	سرمای عافیت	۴۵	۵
۵۱	صحرای معرفت	۴۶	۷
۵۲	دلِ اندوہ پیشہ	۴۸	۱
۵۳	سروِ چمن طراز	۵۰	۱
۵۴	چاشنیِ ستم دہد لطفِ الم گداز را	۵۰	۳
۵۵	شیوۂ ترک تاز	۵۰	۴
۵۶	حرمِ فرشتگان	۵۰	۵
۵۷	حجلہ نشینِ ناز	۵۰	۵
۵۸	چشمِ جان	۵۰	۶
۵۹	پردگیِ مجاز	۵۰	۶
۶۰	چاشنیِ نیاز	۵۰	۷
۶۱	بیابانِ جنون	۵۱	۱
۶۲	باغِ طبیعت	۵۲	۱
۶۳	گلِ شادی و غم	۵۲	۱
۶۴	سجدہ بر سایۂ دیوارِ کنشت	۵۲	۵
۶۵	سبوی آبِ حیوان	۵۳	۸
۶۶	میکدۂ کرشمہ	۵۴	۱
۶۷	خیز و شرابِ دشنہ دہ غمزۂ تیز دست را	۵۴	۳

Marfat.com

	ترکیب استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۶۸	خیز و سماعِ شوق کن	۵۳	۴
۶۹	زمزمۂ الست	۵۴	۴
۷۰	زلفِ شکن فروش	۵۴	۵
۷۱	شعلۂ طور کمند افکنِ بام است	۵۵	۷
۷۲	زاغِ اندیشہ ہمان کبک خرام است	۵۵	۹
۷۳	بلبلِ بلاغت	۵۶	۴
۷۴	تا کی فراقِ خرمنِ این مورِ ناتوان را	۵۶	۵
۷۵	چراغِ ہستی	۵۷	۱
۷۶	چشمِ شاہدِ عشق	۵۷	۴
۷۷	تاجِ عرش	۵۷	۵
۷۸	گوہرِ مہر	۶۰	۳
۸۹	من بلبلِ بہشتم	۶۰	۴
۸۰	گر نمودِ کفر دارد شاہدِ ایمانِ ما	۶۱	۳
۸۱	باغِ وصل	۶۴	۲
	ردیف بای عربی		
۸۲	زہرِ فنا	۱	۳
	ردیف تای فوقانی		

	ترکیب استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۳	ترکتازِ غمزہ	۱	۱
۸۴	کافرستانی	۱	۲
۸۵	بادیۂ راز	۳	۲
۸۶	شکرستان	۳	۳
۸۷	نغمۂ عشق	۳	۳
۸۸	در باغِ تمنّا ثمرِ پیش رس	۳	۵
۸۹	سینۂ دوزخ	۳	۶
۹۰	در باغِ محبت ثمرِ نیم رس	۳	۶
۹۱	مرغانِ اجابت	۳	۷
۹۲	باغِ دعا	۳	۷
۹۳	حیلہ فروش	۳	۸
۹۴	ساقیِ عدل	۴	۲
۹۵	مجمعِ فتنہ و آشوب	۴	۵
۹۶	دلِ خلوتیان	۵	۳
۹۷	خونابۂ حسرت	۵	۴
۹۸	چاشنیِ غمِ بی زوال	۷	۴
۹۹	زخمِ نمک خوردۂ ناسور	۸	۳
۱۰۰	نالہ فروشِ شبِ دیجور	۸	۵
۱۰۱	مایۂ توفیق و شانِ مطلب	۹	۲
۱۰۲	نفسِ کام طلب	۹	۳

Marfat.com

	ترکیب لاستعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۰۳	عقلِ جہول	۹	۴
۱۰۴	دہقانِ فلک	۱۰	۳
۱۰۵	بادۂ نشاطِ ابد	۱۳	۱
۱۰۶	خواہم کہ دستِ عیش بہ گردن در آرمت	۱۴	۳
۱۰۷	تاراجِ عافیت	۱۴	۲
۱۰۸	سراپردۂ پندار	۱۶	۸
۱۰۹	عالمانِ شہر آشوب	۱۷	۴
۱۱۰	خونِ حوصلہ	۱۸	۱۱
۱۱۱	خضرِ توفیق	۱۹	۱۰
۱۱۲	دامنِ دریوزہ	۲۲	۶
۱۱۳	دلِ تحت الثریٰ	۲۲	۷
۱۱۴	تندبادِ غم	۲۲	۸
۱۱۵	کوکبۂ رحمتِ جاوید	۲۶	۱
۱۱۶	بختِ طلب و طالعِ امّید	۲۶	۱
۱۱۷	بدنامیِ راحت	۲۶	۳
۱۱۸	دو عالم بت و زنّار	۲۵	۴
۱۱۹	پری خانۂ مقصود	۲۸	۳
۱۲۰	پیمانۂ زہرِ فلک	۲۸	۴
۱۲۱	سایہ نشینانِ گل و بید	۲۶	۳
۱۲۲	نورِ آتشینِ نفس	۲۹	۱
۱۲۳	روزگارِ دستبردِ آتش	۳۱	۱
۱۲۴	قمارِ خانہ سوزی	۳۱	۲
۱۲۵	نافۂ آہوی عشق	۳۲	۱
۱۲۶	دُردِ شور و شر	۳۴	۱
۱۲۷	خوناب آتشین	۳۴	۱
۱۲۸	مرغِ ہوای خلد	۳۴	۲
۱۲۹	گلِ روی خیال دوست	۳۴	۶
۱۳۰	سیلابِ زہر	۳۴	۵
۱۳۱	صد نیزہ آبِ غم	۳۵	۵
۱۳۲	حصارِ عافیت	۳۷	۲
۱۳۳	خلوت گہِ اربابِ راز	۳۷	۳
۱۳۴	دودِ شمعِ خلوت	۳۷	۳
۱۳۵	شکیبِ توبہ	۳۸	۲
۱۳۶	بی تلخیِ غرض نبود شہدِ عاقلان	۳۹	۵
۱۳۷	خونابۂ شراب نما	۴۰	۲
۱۳۸	آتشِ طلب افروز	۴۱	۲
۱۳۹	ساغرِ لبریزِ کفر بر سرِ ایمان شکست	۴۲	۱
۱۴۰	نشترِ طعن گریز در جگرِ جان شکست	۴۲	۴

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۴۱	چاشنیِ داغِ دل	۴۲	۸
۱۴۲	لبِ نانِ عشق	۴۲	۸
۱۴۳	تنخانۂ اندیشہ	۴۳	۱
۱۴۴	دایرۂ عالمِ تسلیم	۴۳	۳
۱۴۵	نشۂ مقصود	۴۳	۸
۱۴۶	پناہِ وصلِ دلِ استوارِ دوست	۴۴	۱
۱۴۷	بہارِ لطف وخزانِ ستم	۴۴	۶
۱۴۸	کلاہِ عزّتِ عشق	۴۴	۷
۱۴۹	تکیہ گاہِ گلخن	۴۵	۱
۱۵۰	کنارودوشِ ملامت	۴۵	۵
۱۵۱	ہنگامہ چینِ دعویِ الماس ومرہم	۴۵	۶
۱۵۲	بارِ نیک نامیِ عصمت	۴۵	۲
۱۵۳	سیلِ فتنہ	۴۵	۳
۱۵۴	جیبِ روح	۴۶	۲
۱۵۵	تلخی فروشِ ہجر	۴۷	۴
۱۵۶	طغیانِ شوق	۴۷	۶
۱۵۷	خاکِ چشمہ خیز	۴۷	۵
۱۵۸	مغزِ قلم	۴۸	۱
۱۵۹	جامِ سوال	۴۸	۳
۱۶۰	شیشۂ مضمون	۴۸	۳
۱۶۱	دشنامِ طرب	۵۰	۱
۱۶۲	تاتیغِ غمزہ بر دلِ روح الامین نزد است	۵۱	۲
۱۶۳	سرِ پروانگانِ عشق	۵۱	۳
۱۶۴	ناقوسِ عشق	۵۱	۶
۱۶۵	مغزِ دین	۵۱	۶
۱۶۶	بالشِ امید	۵۲	۱
۱۶۷	شعلۂ جمال	۵۲	۴
۱۶۸	شبنمِ گناہ	۵۲	۵
۱۶۹	باغِ عشق	۵۲	۵
۱۷۰	باغِ محبّت	۵۳	۴
۱۷۱	شرعِ ملامت زدگان	۵۳	۳
۱۷۲	شربتِ وصل	۵۴	۱
۱۷۳	آشتی خیز	۵۴	۲
۱۷۴	سمندِ سعی	۵۴	۵
۱۷۵	نسیمِ طلب	۵۴	۷
۱۷۶	نخلِ مراد ثمر ریز است	۵۴	۷
۱۷۷	دربیت الحرامِ عشق	۵۶	۶
۱۷۸	دلِ افلاک وانجم	۵۷	۴
۱۷۹	لالہ گون نشود چہرۂ امید	۵۷	۶

Marfat.com

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۸۰	مرہمِ امّید	۵۷	۷
۱۸۱	آشوبِ تقاضای قیامت	۵۸	۲
۱۸۲	ہنگامۂ آشوبِ تو	۵۸	۴
۱۸۳	صد خرمنِ الماس	۵۸	۶
۱۸۴	کوہِ درد	۵۹	۳
۱۸۵	نگہِ خیز	۵۴	۶
۱۸۶	نعمتِ وصال	۵۷	۵
۱۸۷	شہپرِ ہاروت	۵۹	۴
۱۸۸	نیشِ غم	۶۱	۲
۱۸۹	زہرِ فتنہ	۶۱	۳
۱۹۰	نیشِ غمزہ	۶۱	۳
۱۹۱	شعلہ زار	۶۱	۴
۱۹۲	افسونِ التفات	۶۱	۶
۱۹۳	سبزۂ امید	۶۱	۸
۱۹۴	تخمِ عیش	۶۳	۲
۱۹۵	بستانِ حسنِ جلوہ خیز	۶۴	۲
۱۹۶	نفسِ نیلگون	۶۵	۱
۱۹۷	شد مشتِ دود خرمنِ آتش	۶۵	۱
۱۹۸	وادیِ غرور	۶۲	۲
۱۹۹	دامنِ ماتم	۶۲	۷
۲۰۰	ابرِ گریہ	۶۳	۲
۲۰۱	نقابِ راز	۶۳	۹
۲۰۲	آتشِ اعجاز	۶۴	۳
۲۰۳	نثارِ درد	۶۵	۳
۲۰۴	سرودِ عیش	۶۶	۲
۲۰۵	مجروحِ خمار	۶۶	۳
۲۰۶	قفلِ نہانخانۂ عشق	۷۰	۱
۲۰۷	طبیبِ ہمّت	۷۱	۴
۲۰۸	دیدۂ زہر آشنا	۷۱	۹
۲۰۹	دشتِ گمشدگی	۷۲	۲
۲۱۰	ترانۂ گلہ آلودِ زاغ	۷۲	۳
۲۱۱	کرشمہ سنجیِ مرہم	۷۲	۶
۲۱۲	مہمانِ فتنہ	۷۳	۱
۲۱۳	نمکِ خوانِ فتنہ	۷۳	۱
۲۱۴	گلستانِ فتنہ	۷۳	۵
۲۱۵	بزمِ تامّل	۷۴	۵
۲۱۶	کلیدِ دل	۷۵	۶
۲۱۷	گلزارِ حسن	۷۶	۱
۲۱۸	گلدستۂ فریب	۷۶	۱
۲۱۹	صد چشمۂ زہر	۷۷	۱

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۲۲۰	غم روغن تلخی بہ چراغِ دلِ ما ریخت	۷۷	۱
۲۲۱	خون زد ماغِ دلِ ما ریخت	۷۷	۴
۲۲۲	بادیۂ غم	۷۷	۵
۲۲۳	گلدستۂ باغِ دلِ ما	۷۷	۷
۲۲۴	باغچۂ عشق	۷۸	۴
۲۲۵	نہالِ اثر	۷۹	۱
۲۲۶	عافیت سینہ فروش است و بلا دشنہ گر است	۷۹	۵
۲۲۷	ہُدہُدِ باغچۂ صومعہ	۷۹	۷
۲۲۸	عندلیبِ چمنِ قدس	۷۹	۱۱
۲۲۹	بہشتِ محبّت	۸۰	۴
۲۳۰	زہرِ بینوائی	۸۰	۴
۲۳۱	بیا کہ حسن بہ طورِ دل است شعلہ فروز	۸۰	۶
۲۳۲	جامِ کینہ	۸۳	۲
۲۳۳	یوسفِ دل	۸۱	۳
۲۳۴	حیرت ملازمِ گلِ رخسارۂ کسیست	۸۳	۱
۲۳۵	خامۂ طالع	۸۵	۳
۲۳۶	گلِ غم	۸۵	۵
۲۳۷	نخلِ وفا	۸۶	۱

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۲۳۸	آیتِ یاس	۸۶	۲
۲۳۹	سرودِ انجمن	۸۷	۳
۲۴۰	قدمِ غم	۸۶	۶
۲۴۱	گلوئے دو کون	۸۷	۲
۲۴۲	فیروزِ شامِ من	۸۸	۲
۲۴۳	تتقِ تیرہ روزی	۸۸	۲
۲۴۴	شمالِ بخت	۸۸	۶
۲۴۵	موجِ فتنہ خیز	۸۸	۶
۲۴۶	قفلِ الماس	۸۹	۲
۲۴۷	غمزہ الماس فروش آمد	۸۹	۵
۲۴۸	ساقِ عرشِ محبّت	۸۷	۷
۲۴۹	عودِ شیون	۹۰	۳
۲۵۰	وقتِ شرابِ کرشمہ پیمائی	۹۱	۴
۲۵۱	نقش طرازی و مشہد آرائی	۹۱	۶
۲۵۲	دریای آتش	۹۲	۱
۲۵۳	درونِ باغِ عشرت	۹۲	۴
۲۵۴	سیلابِ زہر و جویبارِ خون	۹۲	۵
۲۵۵	شہرِ ازل	۹۳	۲
۲۵۶	قفلِ اندوہ	۹۳	۵
۲۵۷	خرمنِ اخگر	۹۳	۸

Marfat.com

	ترکیب/ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۲۵۸	دریچہ گشایندہ غم	۹۴	۱
۲۵۹	قفلِ ماتم	۹۴	۱
۲۶۰	لالہ زارِ سوختہ	۹۴	۵
۲۶۱	گلوی ہوس	۹۵	۳
۲۶۲	رنگِ ادب بر رُخِ سخن	۹۸	۵
۲۶۳	نوشِ وفا	۹۹	۱
۲۶۴	دریای آتش	۱۰۱	۶
۲۶۵	حریمِ کعبۂ دل	۱۰۱	۴
۲۶۶	ناوکِ بلا	۱۰۱	۷
۲۶۷	فسونِ عافیت	۱۰۲	۲
۲۶۸	بادیۂ عشق	۱۰۳	۵
۲۶۹	صحرای محبّت	۱۰۳	۶
۲۷۰	آرایشِ وجود	۱۰۴	۲
۲۷۱	ترکتازیِ گردون	۱۰۸	۱
۲۷۲	صد لالہ زارِ داغ	۱۰۸	۳
۲۷۳	فریبِ عمارت	۱۰۹	۵
۲۷۴	تیغِ عربدہ	۱۰۹	۶
۲۷۵	محیطِ محبت	۱۰۹	۹
۲۷۶	تبِ اضطراب	۱۱۰	۱
۲۷۷	گہرِ عتاب	۱۱۰	۱
۲۷۸	پیمانۂ آفتاب	۱۱۰	۲
۲۷۹	دیدۂ فتنہ	۱۱۰	۳
۲۸۰	گوہرِ راز	۱۱۰	۷
۲۸۱	جاروبِ حرمگاہِ صنم	۱۱۱	۲
۲۸۲	صد قافلہ دردِ ابدی	۱۱۱	۸
۲۸۳	زمانہ نازکش	۱۱۳	۳
۲۸۴	فتنہ ہای جمال	۱۱۴	۳
۲۸۵	دیدۂ ادراک	۱۱۵	۱
۲۸۶	مرہمِ لطف	۱۱۴	۵
۲۸۷	چہرۂ بیتابی	۱۱۷	۱
۲۸۸	نغمۂ شوق ۔ لذّتِ آہنگ نداشت	۱۱۷	۲
۲۸۹	وادیِ شوق	۱۱۷	۴
۲۹۰	سجدۂ مستانہ	۱۱۸	۷
۲۹۱	خوانِ عشق	۱۱۹	۲
۲۹۲	تلخ کردۂ زہرِ فراق	۱۱۹	۳
۲۹۳	ہنگامۂ شکنجۂ غم	۱۱۹	۵
۲۹۴	طائرِ عشق	۱۲۰	۳
۲۹۵	نگاہِ چکیدہ	۱۲۱	۵
۲۹۶	شمعِ نفسم دوش ز داغِ گلہ خون ریخت	۱۲۲	۱

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۲۹۷	پیرہنِ عشقِ ازل	۱۲۲	۲
۲۹۸	شکنِ سلسلۂ غالیہ گون	۱۲۲	۲
۲۹۹	کشتگانِ در آتش تپیدہ	۱۲۱	۶
۳۰۰	زہرِ فراق	۱۱۹	۴
۳۰۱	شوقِ جمالِ ندیدہ	۱۱۹	۱
۳۰۲	خوانِ محبت	۱۱۲	۴
۳۰۳	آشوبِ نشانِ تب و تاب	۱۰۳	۲
۳۰۴	آیتِ فرزانگی	۱۲۲	۳
۳۰۵	فوجِ بلا	۱۲۲	۵
۳۰۶	گدائی عقل بہ مہمان سرای معنی رفت	۱۲۴	۱
۳۰۷	گلبانگِ گمرہی	۱۲۴	۳
۳۰۸	زادِ بیابانِ گمرہی	۱۲۴	۱
۳۰۹	دکانچۂ عشق	۱۲۴	۴
۳۱۰	دیوانگی کہ بادیہ گردِ دماغِ ماست	۱۲۵	۱
۳۱۱	تازیانۂ تشویشِ داغ	۱۲۵	۱
۳۱۲	پژمردگی کہ پرورش آموزِ باغِ ماست	۱۲۵	۲
۳۱۳	شبنمِ خلدِ فراغ	۱۲۵	۳
۳۱۴	جگرِ طور	۱۲۵	۴
۳۱۵	سرمۂ دودِ چراغِ ماست	۱۲۵	۴
۳۱۶	شربتی کہ زہر فروشد بہ کامِ مرگ	۱۲۵	۵
۳۱۷	تابِ خوردۂ مغزِ دماغ	۱۲۵	۷
۳۱۸	توتیای درد و غم	۱۲۶	۲
۳۱۹	جانِ غم پرورد	۱۲۶	۲
۳۲۰	متاعِ بیخردی	۱۲۷	۲
۳۲۱	کعبۂ شوق	۱۲۷	۴
۳۲۲	چشمِ دیدارِ نصیب و دلِ نامحرم	۱۲۸	۱
۳۲۳	چمنِ حسنِ تو گلی برخاست	۱۳۰	۱
۳۲۴	گلِ خرد	۱۲۷	۵
۳۲۵	نہانخانۂ راز	۱۳۱	۳
۳۲۶	ہنگامۂ تلخابہ نوشانِ وفا	۱۳۲	۳
۳۲۷	کامِ زہراندیش	۱۳۲	۳
۳۲۸	گنجِ فرصت	۱۳۲	۵
۳۲۹	زخمِ مرہمِ دشمن و الماسِ دوست	۱۳۲	۷
۳۳۰	ملکِ وفا	۱۳۳	۴
۳۳۱	شاہدِ گیتی	۱۳۴	۶
۳۳۲	الماسِ جفا	۱۳۵	۱
۳۳۳	ریشِ محبت چہ کند مرہم و دارو	۱۳۵	۷
۳۳۴	دیارِ رضا	۱۳۶	۱
۳۳۵	جامِ دلِ ریش	۱۳۵	۱

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۳۳۶	گوشۂ بامِ دلِ ریش	۱۳۵	۶
۳۳۷	محکومِ آسمان و زبونِ ستارہ	۱۳۶	۲
۳۳۸	معلمِ بحرِ رضا	۱۳۶	۳
۳۳۹	برگِ گلیست جوہرِ دل	۱۳۶	۷
۳۴۰	جہانِ فیض	۱۳۶	۵
۳۴۱	کہ دود شعلۂ حسنِ تو در دماغ دل است	۱۴۰	۳
۳۴۲	کہ داغہای درون لالہ ہای باغ دل است	۱۴۰	۴
۳۴۳	تیغِ اجل	۱۴۱	۶
۳۴۴	سحرِ تمنّا	۱۴۲	۱
۳۴۵	تیغِ غمزہ	۱۴۳	۱
۳۴۶	بہ ملکِ وصل روی، بر نشین بہ توسنِ درد	۱۴۳	۴
۳۴۷	شعلۂ عشقم	۱۴۷	۱
۳۴۸	سرودِ غم کوہکن	۱۴۸	۳
۳۴۹	گوشۂ اورنگِ جفا	۱۵۱	۵
۳۵۰	چاشنیِ درد	۱۴۸	۴
۳۵۱	ناقوسِ عشق	۱۵۳	۵
۳۵۲	نہادِ اجل	۱۵۳	۷

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۳۵۳	گردِ ہستی	۱۵۶	۵
۳۵۴	صہیتِ شہادت	۱۵۸	۱
۳۵۵	دلِ ملک	۱۵۸	۵
۳۵۶	درِ گنجِ راز	۱۵۸	۷
۳۵۷	زہر درد ـ شربتِ کوثر	۱۵۹	۵
۳۵۸	خونِ غم و زہرِ ملال	۱۶۰	۶
۳۵۹	شیوۂ عاجزکشی	۱۶۱	۲
۳۶۰	جامِ عیش در انجمنِ عالم	۱۶۲	۷
۳۶۱	تیغِ تغافل	۱۶۳	۱
۳۶۲	مریضِ طفل مزاج	۱۶۳	۳
۳۶۳	خونابۂ شراب نمای	۱۶۵	۳
۳۶۴	غمزۂ راحت گداز	۱۵۸	۲
۳۶۵	کیشِ ناز	۱۵۸	۵
۳۶۶	سنگِ خرد	۱۶۰	۲
۳۶۷	جیبِ لب و چشم	۱۶۰	۵
۳۶۸	بادۂ محنت	۱۶۲	۷
۳۶۹	تشویشِ نگاہ	۱۶۵	۷
۳۷۰	حوصلۂ کاینات	۱۶۶	۳
۳۷۱	شیوۂ آہنگ	۱۶۷	۱
۳۷۲	آبِ یاقوتِ وفا	۱۶۸	۵

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۳۷۳	گنج بدستِ دماغ افتاد	۱۶۹	۱
۳۷۴	شیوۂ پروانگی	۱۶۹	۵
۳۷۵	گریبانِ دل ۔ دامنِ جان	۱۶۸	۳
۳۷۶	چشمۂ جان	۱۶۸	۵
۳۷۷	دامنِ آسودگی	۱۷۰	۱
۳۷۸	محفلِ شوق	۱۷۰	۲
۳۷۹	حوصلۂ جام	۱۷۰	۳
۳۸۰	ز چشمِ عشق مگر بانگِ تو تیا برخاست	۱۷۲	۱
۳۸۱	دوزخ آشامانِ عشق	۱۷۳	۴
۳۸۲	جیحونِ عشق	۱۷۳	۸
۳۸۳	شہرِ عشق	۱۷۱	۳
۳۸۴	دامنِ پرہیز	۱۷۲	۲
۳۸۵	مزاجِ دل	۱۷۴	۱
۳۸۶	ذوقِ زخمِ غمزۂ خونخوارہ	۱۷۴	۵
۳۸۷	گردِ بلا	۱۷۵	۲
۳۸۸	شوخیِ شبرنگِ عشق	۱۷۵	۲
۳۸۹	غنچۂ شوق	۱۷۵	۳
۳۹۰	برقِ دانش فروزِ جوہرِ کل دودِ اندیشہ ہای باطلِ ماست	۱۷۶	۲
۳۹۱	کشت زارِ ملال	۱۷۶	۴
۳۹۲	پردہ بافِ دریچۂ دل	۱۷۶	۵
۳۹۳	دیباچۂ سیہ رویی	۱۷۶	۸
۳۹۴	موج خیزِ ملال	۱۷۶	۹
۳۹۵	بستانِ آتش	۱۷۷	۱
۳۹۶	مرغِ نغمہ سنجِ گلستانِ آتش	۱۷۷	۱
۳۹۷	شعلۂ جمال	۱۷۷	۲
۳۹۸	لالہ زارِ داغ گلستانِ آتش است	۱۷۷	۵
۳۹۹	دستِ شعلہ بدامانِ آتش	۱۷۷	۸
۴۰۰	دودمانِ تفرقہ زاد	۱۷۸	۲
۴۰۱	بیع گاہِ دیر و حرم	۱۷۸	۵
۴۰۲	دینِ شکستہ و دلِ پُرخون	۱۷۸	۵
۴۰۳	فوجِ ناز و عشوہ	۱۷۸	۶
۴۰۴/۱	خاصۂ چمنِ اختراع	۱۷۸	۹
۴۰۴/۲	بلبلِ عشرت	۱۷۹	۳
۴۰۵	کفرِ عشق	۱۸۰	۴
۴۰۶	کلیمِ لنترانی نشنو	۱۸۱	۱۱
۴۰۷	خرقۂ روح الامین	۱۸۱	۱۳
۴۰۸	باغِ طبع ۔ خلدِ تازگی	۱۸۲	۵
۴۰۹	در نہادم شعلہ را نشو و نما آشوبی	۱۸۳	۳
۴۱۰	کافرستان	۱۸۱	۴

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۱۱	بیرونِ بزمِ خوبی	۱۸۲	۱
۴۱۲	شیوہ غارتگرِ صد قافلہ جان	۱۸۵	۱
۴۱۳	زمزمۂ مہر و وفا	۱۸۶	۲
۴۱۴	صیتِ دل بردنِ آن غمزہ	۱۸۶	۳
۴۱۵	محنت کدۂ غم	۱۸۶	۶
۴۱۶	بستانِ عشق	۱۸۷	۳
۴۱۷	تیشۂ بازیچہ	۱۸۷	۷
۴۱۸	طوفانِ حسن	۱۸۸	۱
۴۱۹	خان و مانِ مرہم	۱۸۸	۲
۴۲۰	خضرِ وادیِ عشق	۱۸۸	۴
۴۲۱	گوشہ نشینانِ قدس	۱۸۸	۷
۴۲۲	دامنِ کرشمہ	۱۸۸	۲
۴۲۳	عنانِ فرصت	۱۸۹	۱
۴۲۴	مکین و سوسہ	۱۸۹	۳
۴۲۵	جاسوسِ طبع	۱۸۹	۳
۴۲۶	فریب گاہِ سلامت	۱۸۹	۴
۴۲۷	زہرِ چشم	۱۸۹	۷
۴۲۸	کوچہ ہای قدسیان	۱۹۰	۹

ردیف "ثای مثلثہ"

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۲۹	گلچینِ عشق	۱	۱
۴۳۰	باغِ ذوق	۱	۱
۴۳۱	خلوتِ ضمیر	۱	۲
۴۳۲	بحرِ علم۔ کشتیِ شبہ	۱	۴
۴۳۳	سیلابِ فتنہ	۱	۵

ردیف "جیم فارسی"

۴۳۴	لبالب شدن از یار	۱	۱
۴۳۵	مرہم کدۂ عشق	۱	۲
۴۳۶	شیونِ جانسوز	۲	۳
۴۳۷	محنت کدۂ عشق	۲	۴

ردیف "حای مہملہ"

۴۳۸	بتخانۂ عدادت و بیت الحرامِ صلح	۱	۲
۴۳۹	دور باشِ غمزہ	۱	۶

ردیف "خای معجمہ"

۴۴۰	حریمِ یگانگی	۱	۹
۴۴۱	قبای ناز	۱	۲

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیف "دال"		
۴۴۲	خوبان چو بہم گرمیِ بازار فروشند (ہمہ اشعارِ غزل)	۲	۱
۴۴۳	مصافِ عشق	۳	۳
۴۴۴	گردِ فتنہ	۳	۳
۴۴۵	میِ لعل دل آشوب	۵	۲
۴۴۶	سیلِ غیرت	۵	۳
۴۴۷	ننگِ آرمیدنہای حیرانی	۵	۴
۴۴۸	گلِ امّید۔ باغِ آرزو	۵	۵
۴۴۹	لبِ امّید گزیدن	۶	۲
۴۵۰	معتکفِ کعبۂ انس	۶	۵
۴۵۱	چمنِ عشق	۶	۷
۴۵۲	از گریبانِ غم سر برزدن	۷	۱
۴۵۳	زہرِ بیغمی	۷	۳
۴۵۴	سلسلۂ غالیہ گون	۸	۹
۴۵۵	طائرِ گلشنِ عشق	۱۰	۶
۴۵۶	مغزِ درد	۳	۱
۴۵۷	جامِ ترحّم	۱۰	۲
۴۵۸	کوچۂ ناموس و ننگ	۱۱	۳
۴۵۹	جوہرِ شمشیرِ ناز	۱۱	۵
۴۶۰	خونِ ترحّم	۱۲	۱
۴۶۱	شکنجہ کندِ خونِ کائنات	۱۲	۶
۴۶۲	پای بستۂ تعبیر	۱۳	۲
۴۶۳	بوستانِ خرابی	۱۳	۳
۴۶۴	مایہ گسترِ تعمیر	۱۳	۳
۴۶۵	شہرِ بخت	۱۳	۷
۴۶۶	صحرائی درون	۱۵	۱
۴۶۷	جلوۂ شیرین نشان	۱۵	۱
۴۶۸	از جیبِ عقل نقدِ ہوش بردن	۱۵	۲
۴۶۹	گوہرِ گنجِ جنون	۱۵	۲
۴۷۰	درونِ بزمِ راز	۱۵	۴
۴۷۱	شکارستانِ دل	۱۵	۶
۴۷۲	باطل نامۂ سحر و فسون	۱۵	۷
۴۷۳	گردابِ ملامت	۱۵	۱۰
۴۷۴	آرایشِ بزمِ تمنّا	۱۶	۱
۴۷۵	حریمِ سینہ	۱۶	۲
۴۷۶	اشکِ مصیبت از مژۂ آرزو چکد	۱۷	۲
۴۷۷	تشنگی بہ عشق فروشم	۱۷	۴
۴۷۸	شہرِ عشق	۱۸	۳
۴۷۹	حریمِ دل	۱۸	۵

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۸۰	بباغِ حُسن گیاہِ ہوس	۱۹	۱
۴۸۱	بلبلِ دل	۱۹	۵
۴۸۲	زخمِ ناوکِ درد	۱۹	۲
۴۸۳	ترکتازِ بلا	۲۰	۲
۴۸۴	لذّت چکانیِ غم	۲۰	۴
۴۸۵	زہرِ بلا	۲۱	۲
۴۸۶	سیلِ محن	۲۱	۵
۴۸۷	خوشہ چینیِ آیینہ	۲۱	۷
۴۸۸	لالہ زارِ خندہ	۲۲	۳
۴۸۹	ہنگامۂ آشوب	۲۳	۷
۴۹۰	نوشین لباسِ قدس	۲۴	۲
۴۹۱	خارزارِ عافیت	۲۴	۵
۴۹۲	حریمِ رضا	۲۵	۱
۴۹۳	نعیمِ بلا	۲۵	۲
۴۹۴	دستِ کرشمہ بستن	۲۵	۴
۴۹۵	کلیدِ گنجِ مراد	۲۵	۵
۴۹۶	بہ عالمی کندم آفتابِ فتنہ کباب	۲۵	۶
۴۹۷	دلِ اجل ۔ ہزار قافلۂ جان	۲۵	۷
۴۹۸	دیدۂ امّید	۱۶	۱
۴۹۹	لذّتِ آوارگی	۱۶	۳

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۰۰	غبارِ ریا	۲۰	۱۱
۵۰۱	شیرۂ مقصود	۶	۲
۵۰۲	گلشنِ مقصود	۶	۳
۵۰۳	مزاجِ عافیت پرور	۷	۳
۵۰۴	کعبۂ مقصود	۷	۵
۵۰۵	جرعۂ لطف ـ زہرِ ستم	۱۰	۲
۵۰۶	کعبۂ حسنِ قبول	۲۶	۱
۵۰۷	مرحلۂ بی نشانی	۲۶	۲
۵۰۸	بادیۂ عرض وطول	۲۶	۲
۵۰۹	عرشِ محبّت	۲۶	۳
۵۱۰	شہرِ قدس	۲۶	۷
۵۱۱	گلشنِ عشق	۲۸	۳
۵۱۲	مرغِ ہمّت	۲۸	۵
۵۱۳	آفتابِ طلب	۲۸	۲
۵۱۴	فتنۂ ماتم زدہ ہل	۲۹	۴
۵۱۵	معرکہ آرای جزا	۲۹	۵
۵۱۶	شاہینِ امّید ـ کبکِ شوق	۳۴	۶
۵۱۷	سمِ گلگونِ فیض	۳۴	۷
۵۱۸	شبدیزِ جان	۳۳	۱
۵۱۹	عندلیبِ قدس	۳۴	۳

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۲۰	دستِ شوخیہای عشق	۳۴	۶
۵۲۱	فوجِ شادی	۳۴	۷
۵۲۲	چینِ سنبلِ زلف	۳۵	۱
۵۲۳	دلِ غنودۂ روحانیان	۳۵	۶
۵۲۴	چراغِ حرم و دیر	۳۶	۲
۵۲۵	ہمّت فروشِ طی	۳۷	۴
۵۲۶	باغِ وصل	۳۷	۶
۵۲۷	دستِ خزان و دی	۳۷	۶
۵۲۸	کلیدِ توبہ خریدم برای باغِ بہشت	۳۷	۷
۵۲۹	بیگانگی آموز حیا	۲۹	۹
۵۳۰	تذروِ طرب	۳۹	۱
۵۳۱	زخمِ کفرِ محبّت	۳۹	۳
۵۳۲	چراغِ بزم یقینم نہ شمعِ اہلِ دلیل	۳۹	۵
۵۳۳	عبیرِ طرّۂ حور	۳۹	۶
۵۳۴	شمعِ طبع	۳۹	۷
۵۳۵	خمیرِ مایۂ آسایش	۴۰	۴
۵۳۶	گہرِ آفتاب و مہ	۴۰	۷
۵۳۷	حصارِ معنی	۴۲	۵
۵۳۸	نہالِ مہر	۴۳	۲
۵۳۹	نفس گدازی	۴۴	۳
۵۴۰	صیدگاہِ غمزہ	۴۴	۵
۵۴۱	از نگاہِ گرم عرفی دیدہ مالا مال بود	۴۵	۶
۵۴۲	بادۂ حکمت کشیدم، نشۂ غفلت فرود	۴۷	۲
۵۴۳	بادہ پالای شراب راز خاموشی بود	۴۷	۵
۵۴۴	باغِ حجاز	۴۸	۵
۵۴۵	تماشا گاہِ حسن	۴۸	۶
۵۴۶	آشوبِ خریدار	۴۸	۱۱
۵۴۷	میزانِ وحدت	۴۸	۱۲
۵۴۸	چاشنیِ زار	۴۸	۱۳
۵۴۹	زخمِ غمزہ	۴۹	۳
۵۵۰	گردنِ روح القدس	۴۹	۵
۵۵۱	دار الشفای عشق	۴۹	۶
۵۵۲	کفر آبادِ دل	۴۹	۸
۵۵۳	بتہای پندار	۴۹	۸
۵۵۴	ناسور کنِ ریش	۵۰	۱
۵۵۵	شکرِ دریوزہ گدازِ دل درویش	۵۰	۲
۵۵۶	خلوت گہ معنی	۵۰	۳
۵۵۷	آتشِ آتش نشان	۵۱	۱
۵۵۸	ذوقِ در خاک تپیدن	۵۲	۱

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۵۹	حلاوتِ الماس	۵۴	۴
۵۶۰	شمعِ آفتاب	۵۴	۶
۵۶۱	حریصِ زمزمۂ زہر خند	۵۵	۲
۵۶۲	غزالِ رمیدۂ مقصود	۵۵	۴
۵۶۳	شربتِ کام ـ زہرِ پند	۵۵	۵
۵۶۴	گمانِ امید	۵۵	۶
۵۶۵	طورِ سینۂ عرفی	۵۵	۸
۵۶۶	آرایشِ آوازہ	۵۶	۱
۵۶۷	کاروانِ کعبۂ دل	۵۹	۳
۵۶۸	شمعِ جان	۵۹	۴
۵۶۹	ملکِ دلبری	۶۰	۳
۵۷۰	طوبیٰ خلدِ عافیت	۶۱	۲
۵۷۱	طورِ عشق	۶۱	۵
۵۷۲	غم آباد	۶۳	۹
۵۷۳	مجموعہ سازِ عشق	۶۴	۵
۵۷۴	چمنِ انتظار	۶۸	۱
۵۷۵	جمالِ شاہدِ امّید	۶۸	۱
۵۷۶	چشمۂ امّید	۶۸	۲
۵۷۷	امتانِ عناد	۶۸	۶
۵۷۸	ملالِ طرادت گدازِ محرومی	۶۸	۷
۵۷۹	عروسِ صبر	۶۸	۷
۵۸۰	جامِ جم بر فرقِ جیحون نشکند	۶۷	۲
۵۸۱	رہینِ حرف وصوت	۶۹	۵
۵۸۲	طایرِ بت کدہ ومرغِ حرم	۷۰	۲
۵۸۳	شہیدانِ شہادت گہِ عشقِ ازل	۷۰	۵
۵۸۴	شہرِ وجود	۷۱	۸
۵۸۵	حریمِ گلشنِ عشق	۷۵	۸
۵۸۶	کلیدِ گنجِ گدائی	۷۵	۱۰
۵۸۷	سینۂ داغ می خورد	۶۱	۶
۵۸۸	لبِ شعلہ می گزد	۶۱	۵
۵۸۹	لبِ شیون طراز	۶۰	۵
۵۹۰	بارِ غم بر دوشِ دل	۵۹	۷
۵۹۱	رعایای ہمّت پست	۷۲	۶
۵۹۲	شاہدِ معنی	۷۶	۳
۵۹۳	خوی نشانیِ پیشانی حیا	۷۵	۱۲
۵۹۴	آمادۂ اثوبِ قیامت	۷۶	۱
۵۹۵	پنجہ در پنجۂ خورشیدِ قیامت	۷۶	۵
۵۹۶	آبِ شمشیرِ غم	۷۷	۶
۵۹۷	شاہدِ امّید	۷۷	۷
۵۹۸	کرشمہ دست در آغوش نوشخند	۷۹	۱

Marfat.com

	ترکیب/ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۹۹	غبارِ فتنہ	۷۹	۱
۶۰۰	آتشِ حسنِ تو شعلہ خیز شود	۷۹	۲
۶۰۱	صباحِ عید وصال	۷۹	۶
۶۰۲	تشویشِ نفس	۸۰	۱
۶۰۳	چشمہ زائی حیرانی	۷۹	۷
۶۰۴	کفر اندودہ بہ اسلام	۸۲	۱
۶۰۵	شاہدِ حسن	۸۴	۷
۶۰۶	لعلِ آفتاب	۸۵	۱۰
۶۰۷	دریای آتش	۸۶	۳
۶۰۸	جولان گاہِ شاہِ حسن	۸۶	۶
۶۰۹	مسیحادمانِ حسن	۸۷	۲
۶۱۰	حرزِ کرشمہ بر لبِ افسون	۸۷	۲
۶۱۱	بازیچہ ہای ناز	۸۷	۴
۶۱۲	لوحِ راز	۸۷	۵
۶۱۳	لذّت شناسِ زخمِ شبیخون	۸۷	۵
۶۱۴	نوشِ خندۂ لبِ میگون	۸۷	۷
۶۱۵	دلِ تنگ عیش	۸۸	۳
۶۱۶	بادِ کوچۂ غم	۸۸	۳
۶۱۷	شمعِ حسرت	۸۸	۷
۶۱۸	شربتِ بیمارِ عشق	۸۹	۲
۶۱۹	ننگِ ثواب	۸۹	۳
۶۲۰	زنورِ شعلۂ او آفتاب بگدازد	۸۹	۳
۶۲۱	سرجوشِ لذتِ غم مجنون	۸۷	۶
۶۲۲	ہزار ناوکِ جادو فگن	۹۱	۲
۶۲۳	صیدگہ ناز	۹۱	۳
۶۲۴	سحرگاہِ جزا	۹۳	۳
۶۲۵	ملامتِ دوری	۸۹	۶
۶۲۶	شمشیرِ تغافل	۹۳	۳
۶۲۷	مرہمِ داغِ درون	۹۵	۲
۶۲۸	شہنشاہِ جہانِ عشقم	۱۸	۲
۶۲۹	منم پیغمبرِ اہلِ محبت	۹۸	۳
۶۳۰	معراجِ بلا ۔ جبریلِ غم	۹۸	۳
۶۳۱	گلنارِ جانِ من	۱۹	۱
۶۳۲	صیدی ... نمی رسید	۹۹	۳
۶۳۳	خرابِ طورِ اسیرانِ آرزو سوز	۱۰۲	۳
۶۳۴	رہروِ بادیۂ عشق	۱۰۵	۱
۶۳۵	شہرِ دل خاصۂ سلطان محبت گردید	۱۰۵	۲
۶۳۶	عاملِ تقدیر	۱۰۵	۲
۶۳۷	دست و دامانِ امید	۱۰۵	۱۲

Marfat.com

	ترکیب/ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۶۳۸	جلوہ گاہِ عدم	۱۰۶	۲
۶۳۹	جنّتِ آرایشِ وجود	۱۰۶	۳
۶۴۰	صید گاہِ جہان	۱۰۶	۵
۶۴۱	نورِ خلوت	۱۰۷	۴
۶۴۲	گلخنِ فروزِ عشق	۱۰۷	۵
۶۴۳	باغِ بخت	۱۰۸	۴
۶۴۴	نوبہارِ چمن طراز	۱۰۸	۴
۶۴۵	بازارِ قیامت	۱۰۹	۴
۶۴۶	میدانِ طلب	۱۱۰	۲
۶۴۷	سلسلہ جنبانِ تمنّا	۱۱۱	۱۰
۶۴۸	نسیمِ باغِ دوست	۱۱۲	۳
۶۴۹	یاسمن زار	۱۱۲	۳
۶۵۰	ابرِ جلوۂ ہستی	۱۰۶	۲
۶۵۱	شہرِ دل خاصۂ سلطانِ محبت گردید	۱۰۵	۲
۶۵۲	برہمنِ بتکدۂ غم	۱۱۳	۴
۶۵۳	دیدۂ افتادہ بین	۱۱۴	۳
۶۵۴	تیغِ غم	۱۱۵	۱
۶۵۵	مرغِ دل ـ احترازانِ دامِ درد	۱۱۶	۱
۶۵۶	کنارِ بامِ درد	۱۱۶	۱
۶۵۷	آرامِ درد	۱۱۶	۲
۶۵۸	گیاہِ غم	۱۱۷	۳
۶۵۹	نشترِ ذوق	۱۱۷	۳
۶۶۰	ہوای آستان بوسِ وصال	۱۱۷	۵
۶۶۱	طوفِ کعبۂ غم	۱۱۹	۲
۶۶۲	کوہِ بلا در سینہ	۱۱۹	۷
۶۶۳	مرہمِ بہبود	۱۲۰	۱
۶۶۴	بہ شاہراہِ دلم خارِ فتنہ چندان ریز	۱۲۴	۷
۶۶۵	شاہدِ خلوت گہِ غیب	۱۲۵	۶
۶۶۶	حجابِ آب و رنگ	۱۲۷	۲
۶۶۷	خاکِ فتنہ	۱۲۹	۳
۶۶۸	کعبۂ شادی	۱۲۹	۷
۶۶۹	طوطیانِ قدسی	۱۳۰	۳
۶۷۰	دیرِ غم	۱۲۹	۷
۶۷۱	نرگسِ ناز	۱۳۲	۵
۶۷۲	زہرِ خندہ	۱۳۷	۳
۶۷۳	زمینِ بلا خیز	۱۳۹	۵
۶۷۴	مزاجِ خسِ باغِ عشق	۱۴۲	۲
۶۷۵	دستِ شعلہ ـ جیبِ خس	۱۴۲	۲
۶۷۶	روزِ جلوۂ عدل	۱۴۲	۳
۶۷۷	کو سحرِ غمزہ یی کہ بت از جیبِ دین کشد	۱۴۳	۱

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۶۷۸	متاعِ شکوہ ببازارِ دادرس نکشد	۱۴۲	۳
۶۷۹	کہ چشمہ چشمہ تہی سازد	۱۴۲	۴
۶۸۰	تذروِ بہشتِ وفا	۱۴۲	۵
۶۸۱	ہدفِ تیرِ ملامت	۱۴۳	۳
۶۸۲	زنّارِ کمربستۂ ایمان	۱۴۳	۸
۶۸۳	گلِ نیاز۔خوشۂ نگاہ	۱۴۶	۴
۶۸۴	بتکدۂ عشق	۱۴۶	۵
۶۸۵	قلزمِ اندیشہ	۱۴۸	۳
۶۸۶	خطبۂ مملکتِ نیستی	۱۴۸	۷
۶۸۷	ندیمانِ بزمِ عشق	۱۴۹	۴
۶۸۸	سنگِ جفا	۱۵۰	۱
۶۸۹	پیمانۂ خون	۱۵۰	۶
۶۹۰	دماغِ دل	۱۴۱	۵
۶۹۱	فتراکِ غمزہ	۱۳۹	۲
۶۹۲	شمشیرِ غمزہ	۱۳۹	۴
۶۹۳	قفلِ اسرار۔کلیدِ نفس	۱۵۱	۱
۶۹۴	چشمِ فراست	۱۵۱	۳
۶۹۵	صیدگہِ ہمّت	۱۵۱	۴
۶۹۶	موسمِ لطف	۱۵۱	۶
۶۹۷	بلبلِ گلشنِ عشق	۱۵۱	۷
۶۹۸	لبِ شہد فروش	۱۵۲	۲
۶۹۹	ذوقِ جنون	۱۵۲	۱
۷۰۰	سرچشمۂ تراوشِ دشنام	۱۵۳	۲
۷۰۱	وادیِ عقل و جنون	۱۵۴	۲
۷۰۲	نامۂ دانش۔رسالۂ مستی	۱۵۶	۲
۷۰۳	شعبدۂ میزبانِ دہر	۱۵۶	۶
۷۰۴	شرابِ نیستی	۱۵۸	۷
۷۰۵	پردۂ پندار	۱۵۸	۱۲
۷۰۶	دردِ درد	۱۵۹	۲
۷۰۷	یک چمن گل	۱۵۹	۳
۷۰۸	قصرِ شادی را بنا در زمینِ غم	۱۵۹	۶
۷۰۹	صافِ کرشمہ	۱۶۰	۱
۷۱۰	بحسنِ شرمِ خطا پیشگان	۱۶۰	۵
۷۱۱	جامِ عقل۔کرشمۂ جنون	۱۶۱	۳
۷۱۲	دوستیِ عداوت نما	۱۶۳	۳
۷۱۳	عنانِ نسیمِ صبا	۱۶۲	۸
۷۱۴	ننگِ عافیت	۱۶۲	۱
۷۱۵	مجمعِ ہستی	۱۶۳	۲
۷۱۶	ساکنانِ ملکِ ہستی	۱۶۲	۲
۷۱۷	طوفانِ آتش	۱۶۴	۲

Marfat.com

	ترکیب/ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۷۱۸	نخلِ وسوسہ	۱۶۵	۳
۷۱۹	بادِ حادثہ	۱۶۵	۴
۷۲۰	راہِ بختِ ستم پیشہ	۱۶۵	۵
۷۲۱	دُردِ شکوہ	۱۶۶	۲
۷۲۲	کارگہِ خیال	۱۶۶	۳
۷۲۳	پنجۂ عافیت	۱۶۲	۶
۷۲۴	دلِ اندیشہ	۱۶۵	۱
۷۲۵	این فتنہ خیزرہ	۱۶۸	۱
۷۲۶	بادۂ بی شرم	۱۶۹	۲
۷۲۷	ذوقِ طاعت بت	۱۶۹	۶
۷۲۸	سلطانِ قناعت	۱۷۰	۴
۷۲۹	بندۂ تمکینِ دل	۱۷۰	۳
۷۳۰	گلِ امّیدِ صیّادی	۱۷۱	۳
۷۳۱	خزانِ شکوہ	۱۷۱	۶
۷۳۲	گلریزِ شکر	۱۷۱	۶
۷۳۳	دوش بر دوشِ عقول	۱۷۲	۱
۷۳۴	عرشِ قبول	۱۷۲	۱
۷۳۵	خلعتِ محرمیِ خلوتِ ذات	۱۷۳	۱
۷۳۶	گنجِ توفیقِ شہادت	۱۷۳	۲
۷۳۷	شاہدِ وصل	۱۷۶	۱
۷۳۸	صیدگہِ جور	۱۷۵	۵
۷۳۹	ذوقِ بیہوشم نماید، شوق باہوش آورد	۱۷۶	۱
۷۴۰	مسندِ توفیقِ شہیدان	۱۷۷	۱
۷۴۱	چاشنیِ شربتِ درد	۱۷۷	۲
۷۴۲	نمکِ دل بلبِ جان نہ نشیند	۱۷۷	۲
۷۴۳	زہرِ غم بہ گلوی فراغ می ریزد	۱۷۸	۱
۷۴۴	میِ طرب	۱۷۸	۱
۷۴۵	خارِ فتنہ براہِ سراغ می ریزد	۱۷۸	۲
۷۴۶	زکاتِ مایۂ رزق	۱۷۸	۷
۷۴۷	بجیبِ حلّۂ طاووسِ باغ	۱۷۸	۷
۷۴۸	گہرِ شبِ چراغ	۱۷۸	۸
۷۴۹	کاوکاوِ دلِ خوں چکان	۱۷۹	۲
۷۵۰	جہان جہان برمش نیم بسمل افتادند	۱۷۹	۶
۷۵۱	صد جواب از پیشِ ناز آید	۱۸۰	۲
۷۵۲	بہشتِ درد	۱۸۰	۹
۷۵۳	دیدۂ جان گرم نہ شد	۱۸۱	۱
۷۵۴	تشنہ لبِ عشق	۱۸۱	۷
۷۵۵	دوزخِ درد	۱۸۱	۷
۷۵۶	زہرِ غم ـ کامِ خضر	۱۸۳	۲

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارہ غزل	شمارہ شعر
۷۵۷	غمکدۂ سینہ	۱۸۲	۳
۷۵۸	خونِ فرشتہ و دلِ مرغِ حرم خورد	۱۸۳	۳
۷۵۹	زخمِ زجاجِ دوست	۱۸۳	۵
۷۶۰	دیوارِ غم	۱۸۳	۵
۷۶۱	شرحِ کاوکاوِ غم	۱۸۳	۶
۷۶۲	چشمہ چشمہ خون جوشد	۱۸۳	۷
۷۶۳	آبِ خضر زجامِ کرم خورد	۱۸۳	۸
۷۶۴	سنگِ فتنہ	۱۸۴	۳
۷۶۵	دستِ ملامت	۱۸۴	۴
۷۶۶	شہرِ دل ـ لشکرِ غم	۱۸۵	۱
۷۶۷	مرا زغم کدۂ سینہ داغ می روید	۱۸۶	۱
۷۶۸	زبزم گاہِ محبت چراغ می روید	۱۸۶	۱
۷۶۹	روضہ روضہ گل	۱۸۷	۵
۷۷۰	ہزار خضر براہِ سراغ می روید	۱۸۷	۴
۷۷۱	بانگِ درد	۱۸۷	۷
۷۷۲	کمرِ خدمتِ رضا بستند	۱۸۸	۱
۷۷۳	گلِ نتنہ	۱۸۸	۴
۷۷۴	کلیدِ بہشت	۱۸۸	۶
۷۷۵	آسیبِ دلبران	۱۸۹	۷
۷۷۶	صلاحِ اندیشِ کار افتادگان	۱۹۲	۳
۷۷۷	کہ از دنبالِ درد آوازۂ بہبود می گردد	۱۹۱	۱
۷۷۸	کہ داغِ سینۂ پروانہ آتش سود می گردد	۱۹۱	۲
۷۷۹	بہارِ باغِ ما دستِ خزان در آستین دارد	۱۹۲	۵
۷۸۰	نفاسِ فیض	۱۹۳	۳
۷۸۱	طبعِ گدا پیشہ در ریوزہ پرست	۱۹۳	۲
۷۸۲	بستانِ ازل	۱۹۳	۳
۷۸۳	پای دلم	۱۹۳	۳
۷۸۴	شہرِ اندیشہ	۱۹۳	۸
۷۸۵	خراشِ نفس	۱۹۴	۹
۷۸۶	سیلِ فقر	۱۹۵	۵
۷۸۷	بسترِ اندیشہ	۱۹۵	۷
۷۸۸	خوابگہِ بی خبری	۱۹۵	۷
۷۸۹	شبگیرِ طلب	۱۹۵	۸
۷۹۰	سوداگرِ بازارچۂ بی ہنری	۱۹۵	۹
۷۹۱	جوہریِ لعل طراز	۱۹۶	۵
۷۹۲	تماشا گہِ دیدار	۱۹۷	۶
۷۹۳	ہزار صومعہ تقویٰ	۱۹۸	۲

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۷۹۴	غبارِ کوچۂ راحت	۱۹۸	۴
۷۹۵	لباسِ درد	۱۹۸	۴
۷۹۶	زہرِ گریہ	۲۰۱	۳
۷۹۷	زخمِ تیغِ یک رنگی	۲۰۲	۳
۷۹۸	کوکلابِ کفر تا بہ چہرۂ ایمان زنم	۲۰۲	۶
۷۹۹	گرد فشانندۂ عصیان	۲۰۳	۱
۸۰۰	خوانِ محبّت	۲۰۳	۲
۸۰۱	نقشِ جمال	۲۰۴	۱
۸۰۲	لذّتِ کفر	۲۰۶	۳
۸۰۳	پیکِ خیال	۲۰۷	۲
۸۰۴	وادیِ طلب	۲۰۷	۵
۸۰۵	خدنگِ غمزہ	۲۰۸	۲
۸۰۶	چشمِ صید انداز	۲۰۸	۲
۸۰۷	صحبتِ شادی	۲۰۹	۱
۸۰۸	ناخنِ غم	۲۰۹	۱
۸۰۹	سلطانِ درد ـ کشورِ دل	۲۰۹	۳
۸۱۰	کرشمہ زار	۲۰۹	۴
۸۱۱	موسمِ آہ و فغان	۲۰۹	۷
۸۱۲	ثمرہای گلوسوزِ بلا	۲۱۰	۲
۸۱۳	دامانِ نفس در دستِ دعا افتد	۲۱۰	۴
۸۱۴	سفالِ ساغرِ دل	۲۱۱	۳
۸۱۵	صافِ عشرت	۲۱۱	۲
۸۱۶	از دوشِ دلم بارِ تمنّا کم کند	۲۱۱	۴
۸۱۷	بستہ بستہ غم آرند	۲۱۲	۴
۸۱۸	سمن فشانم و خاشاک بر سرم ریزند	۲۱۲	۱
	چہ گل دہم کہ بہ دل زخمِ نشترم ریزند	(ہمہ اشعارِ غزل)	
۸۱۹	نالۂ نیاز آلود	۲۱۳	۱
۸۲۰	نقابِ ناز بر انداز	۲۱۳	۲
۸۲۱	صلحِ ناز آلود	۲۱۳	۳
۸۲۲	زنجیرِ عدم	۲۱۴	۲
۸۲۳	من از ان دردِ گران مایہ چہ لذّت یابم	۲۱۴	۳
۸۲۴	نمک فروشیِ بازارہا بداغ دہند	۲۱۵	۱
۸۲۵	طبیبِ عشق	۲۱۵	۲
۸۲۶	سیلِ نور	۲۱۵	۳
۸۲۷	نسیمِ گل طلبان	۲۱۶	۱
۸۲۸	بزمِ نہد فروشان	۲۱۶	۳
۸۲۹	قفسِ شوق	۲۱۷	۲
۸۳۰	دامنِ خلوت و جیبِ شبِ تار	۲۱۷	۴

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۳۱	کاہ کاہ غم	۲۱۸	۷
۸۳۲	چراغِ خلوت اندیشہ	۲۲۰	۲
۸۳۳	بادیۂ راز	۲۲۰	۵
۸۳۴	مشہدِ بانکہتِ دل خواہد داد	۲۲۳	۳
۸۳۵	بیخودی شوق ... خوانِ وصال	۲۲۳	۴
۸۳۶	ہرکہ در ساغرِ دل زہرِ عتابی دارد	۲۲۴	۲
۸۳۷	مضافِ غمِ دل	۲۲۵	۱
۸۳۸	خرد دارالشفا و جہل محنت خانہ می سازد	۲۲۶	۱
۸۳۹	زاغانِ ہوس	۲۲۷	۱
۸۴۰	کشتزارِ گریہ	۲۱۹	۳
۸۴۱	ابرِ غم	۲۱۹	۴
۸۴۲	بازارِ شیادی	۲۲۶	۵
۸۴۲	لبِ اہلِ حقیقت درِ راز افشاند	۲۲۸	۱
۸۴۳	از دامنِ دل گردِ مجاز افشاند	۲۲۸	۱
۸۴۵	غیرتِ شبنمِ خلد	۲۲۸	۳
۸۴۶	جامۂ ناز	۲۲۸	۶
۸۴۷	جناحِ ہمت	۲۳۰	۲
۸۴۸	بادِ غفلت	۲۳۰	۷
۸۴۹	ہلاکِ عربدہ و کج نہادنِ کلہ	۲۳۱	۲
۸۵۰	دستِ رحمت	۲۳۱	۵
۸۵۱	تازیانۂ خشم	۲۳۱	۵
۸۵۲	سراپردۂ قرب	۲۳۲	۴
۸۵۳	سادہ لوحان عطا دوست	۲۳۲	۱۰
۸۵۴	آلودۂ امیدِ شفا	۲۳۲	۱۱
۸۵۵	کمندِ عقل	۲۳۳	۱
۸۵۶	فتنہ خیزی شبہای تار	۲۳۳	۴
۸۵۷	فروغ شعلۂ دل	۲۳۳	۲
۸۵۸	شمع راہِ تیرہ دلان	۲۳۴	۲
۸۵۹	دلِ شبہای واج	۲۳۴	۲
۸۶۰	غمِ شبیخون می زند	۲۳۵	۱
۸۶۱	میوۂ نخلِ مراد	۲۳۵	۳
۸۶۲	آئینۂ اندیشہ نما	۲۳۶	۱
۸۶۳	پای بہ یاس فشردم	۲۳۶	۵
۸۶۴	غمِ امید	۲۳۶	۵
۸۶۵	متاعِ تسلی	۲۳۷	۲
۸۶۶	جہانِ مہر و وفا	۲۳۷	۸
۸۶۷	یاسِ تمنا	۲۳۸	۲
۸۶۸	تماشای معانی	۲۳۸	۳
۸۶۹	فضولیہای عقلِ اصطلاح اندیش	۲۳۸	۲

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۷۰	عقلِ مفضول	۲۳۹	۲
۸۷۱	کوکوزدنِ فاختۂ سرو در آغوش	۲۳۹	۷
۸۷۲	خمار بیخود و خمیازہ است می گردد	۲۴۱	۵
۸۷۳	ترکتازِ جاہ	۲۴۲	۳
۸۷۴	طفلانِ ہوس	۲۴۳	۳
۸۷۵	طلب کن دایہ یی کش زہر بیرون آید از پستان	۲۴۳	۳
۸۷۶	نخجیر بیابانِ محبّت	۲۴۳	۴
۸۷۷	داغِ ندامت	۲۴۶	۱
۸۷۸	از وفا لبالب شو	۲۴۶	۴
۸۷۹	دستۂ گلِ غم	۲۴۶	۷
۸۸۰	دشتِ ریا	۲۴۷	۲
۸۸۱	غمکدۂ عشق	۲۴۸	۲
۸۸۲	شاخِ تمنّا	۲۴۸	۲
۸۸۳	گلِ آشوب	۲۴۹	۱
۸۸۴	مستانِ خرد سوز	۲۵۰	۲
۸۸۵	مستیِ کرشمہ و ناز	۲۵۱	۳
۸۸۶	بہشتِ وصال	۲۵۱	۴
۸۸۷	حریمِ وصال	۲۵۱	۵
۸۸۸	روضۂ عشق	۲۵۱	۹

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۸۹	تذروِ عافیت	۲۵۱	۹
۸۹۰	میکدہ آشوب و عافیت کوش	۲۵۲	۲
۸۹۱	نفسِ زمہریر	۲۵۲	۴
۸۹۲	تراشہ چینِ خرابا تیانِ مدہوش	۲۵۲	۵
۸۹۳	گہرِ عجز و نیاز	۲۵۳	۱
۸۹۴	دامانِ دل ـ نقدِ مراد	۲۵۳	۲
۸۹۵	گردِ غم ـ دیدۂ جان	۲۵۳	۳
۸۹۶	دامنِ عشوہ	۲۵۳	۴
۸۹۷	گوہرِ راز	۲۵۳	۴
۸۹۸	جامۂ ناز	۲۵۳	۵
۸۹۹	لبِ ساز	۲۵۳	۶
۹۰۰	قدحِ نوشِ ذوق	۲۵۴	۴
۹۰۱	تیغِ غمزہ	۲۵۵	۳
۹۰۲	ملکِ عشق	۲۵۶	۱
۹۰۳	کشورِ وجود	۲۵۶	۳
۹۰۴	سراز فتراک می روید	۲۶۰	۲
۹۰۵	زمینِ سینہ ہای چاک	۲۶۰	۳
۹۰۶	جان فشانند و دل غمناک می روید	۲۶۰	۴
۹۰۷	کشتِ زہرناک از وادی ادراک می روید	۲۶۰	۵

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۰۸	آہوی معنی می چرد در وادیِ ہستی	۲۶۰	۵
۹۰۹	شہید... از خاک می روید	۲۶۰	۷
۹۱۰	لقمۂ کام	۲۶۱	۲
۹۱۱	رہروِ بادیۂ عشق	۲۶۲	۱
۹۱۲	شہرِ دل خاصۂ سلطانِ محبّت گردید	۲۶۲	۲
۹۱۳	عاملِ تدبیر	۲۶۲	۲
۹۱۳	جگرِ صبحِ مراد	۲۶۲	۷
۹۱۵	شبیخونِ غم و درد	۲۶۲	۷
۹۱۶	آتشکدۂ عشق	۲۶۲	۸
۹۱۷	آئینِ طعن و شیوۂ دشنام	۲۶۳	۲
۹۱۸	می جوشد از تنورِ دلم چشمہ چشمۂ خون	۲۶۳	۶
۹۱۹	آرام در خون می تپد	۲۶۵	۲
۹۲۰	غزالِ قدس	۲۶۷	۲
۹۲۱	گلشنِ عیش	۲۶۷	۳
۹۲۲	دیرِ عشق	۲۶۷	۳
۹۲۳	کہ از شکنجۂ اسلام رستہ می آید	۲۶۷	۴
۹۲۴	از شمایلِ عقلم جنون چکد	۲۶۸	۱
۹۲۵	میوۂ غم	۲۶۹	۱
۹۲۶	اندیشۂ غم دماغم نخورد	۲۶۹	۲
۹۲۷	دو صد شیشۂ خون ز داغم چکید	۲۶۹	۳
۹۲۸	نو بادۂ نخلِ باغ	۲۶۹	۳
۹۲۹	دو زخمی ریختم اندر جگرِ خامی چند	۲۷۱	۱
۹۳۰	بوقلمون جمعِ ہنر پیشہ	۲۷۱	۴
۹۳۱	نعمتِ راست روی	۲۷۱	۶
۹۳۲	جامِ جفا	۲۷۱	۱۱
۹۳۳	زنجیرِ خرد	۲۷۴	۱
۹۳۴	مستی و آشوبِ جنون	۲۷۴	۱
۹۳۵	جانِ سلامت روی	۲۷۴	۲
۹۳۶	طبیبِ اجل	۲۷۴	۳
۹۳۷	جامِ قرب	۲۷۴	۵
۹۳۸	عافیتِ ہرزہ خند	۲۷۴	۷
۹۳۹	بلبلِ باغِ خود و نو گلِ بستانِ خود اند	۲۷۵	۳
۹۴۰	نیشتر زارِ کسان و شکرستانِ خود اند	۲۷۵	۶
۹۴۱	ارادۂ جولانِ عافیت	۲۷۶	۳
۹۴۲	دمِ شمشیرِ عشق	۲۷۶	۳
۹۴۳	جانگدازیِ درد	۲۷۷	۳

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۴۴	مرادِ محال	۲۷۸	۵
۹۴۵	ہمخانگیِ جان	۲۷۹	۶
۹۴۶	برہانِ نیستی	۲۸۱	۵
۹۴۷	بوتۂ غم	۲۸۲	۱
۹۴۸	رخِ نظّارۂ ادراک	۲۸۲	۴
۹۴۹	افسانۂ ہجران	۲۸۳	۲
۹۵۰	غبارِ غم	۲۸۳	۳
۹۵۱	تازانوی دل گرد است	۲۸۳	۳
۹۵۲	خلوتیانِ دل خاک	۲۸۴	۹
۹۵۳	صیدگہِ اہلِ نظر	۲۸۴	۱۱
۹۵۴	چراغِ انجمنِ طور	۲۸۵	۳
۹۵۵	داغِ تشنگی	۲۸۵	۴
۹۵۶	شعلہ از نمِ آبِ حیات داغ شود	۲۸۵	۴
۹۵۷	جنونِ غیرت	۲۸۶	۳
۹۵۸	برقِ شباب	۲۸۶	۵
۹۵۹	رویِ گرمِ وفا	۲۸۶	۷
۹۶۰	شوقِ ناوکِ صیدفگنی	۲۸۸	۴
۹۶۱	تذروانِ حرم	۲۸۸	۵
۹۶۲	دلِ جیحون	۲۸۹	۱
۹۶۳	سیابِ غفلت ریخت آسایش بگورش	۲۸۷	۳
۹۶۴	تیغِ ناز ــ زیورِ بہشت	۲۸۹	۴
۹۶۵	آرایشِ مزارِ شہید ستم	۲۸۹	۴
۹۶۶	باشد سفال میکدہ آیینۂ مراد	۲۸۹	۵
۹۶۷	خوانِ گردش ہای دہر	۲۹۱	۳
۹۶۸	حجابِ ناکسی	۲۹۲	۲
۹۶۹	صد بیابان خارِ خذلان	۲۹۲	۵
۹۷۰	زلوحِ سینۂ عشاق نقشِ غم نرود	۲۹۳	۱
۹۷۱	رزمگاہِ محبت	۲۹۳	۷
۹۷۲	آب و ہوای بہشتِ دل	۲۹۴	۲
۹۷۳	شاہینِ ناز	۲۹۶	۱
۹۷۴	تیرِ نالہ	۲۹۶	۳
۹۷۵	صیدِ مراد	۲۹۶	۳
۹۷۶	غمزۂ نامہربان	۲۹۶	۴

ردیف ذال معجمہ

۹۷۷	تلخ گریہ را شکر آمیزِ خندہ کن	۱	۳

ردیف رای مہملہ

۹۷۸	حریمِ سینہ	۱	۱
۹۷۹	گلستانِ جمال	۱	۴

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۸۰	رہِ بازارِ الم	۲	۱
۹۸۱	پنجہ بہ الماس کن و دامنِ غم گیر	۲	۱
۹۸۲	بادِ مسیحا	۲	۷
۹۸۳	پای خواہش	۳	۱
۹۸۴	گردنِ نفس	۳	۱
۹۸۵	خلخالِ ساقِ لیلیٰ روی	۳	۳
۹۸۶	داروی اجل	۴	۲
۹۸۷	غمزۂ خونخوارہ	۴	۳
۹۸۸	کجبازیِ سیّارہ	۴	۵
۹۸۹	خمارِ روز و شرابِ شبانہ	۵	۱
۹۹۰	شرابِ یاس	۷	۱
۹۹۱	کشتِ نارِ غم	۷	۳
۹۹۲	سراغِ سراسیمگانِ شوق	۷	۵
۹۹۲	بیعگاہِ محبّت	۷	۷
۹۹۴	فرقِ تیغ آرا	۸	۲
۹۹۵	پای مژگان سای	۹	۲
۹۹۶	زخمِ زہرآسایش	۹	۳
۹۹۷	بادۂ اندوہ	۱۰	۷
۹۹۸	عشوۂ مقصود	۱۳	۱
	ـــــ		

ردیف زای معجمہ

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۹۹	بادِ نشاط	۱	۳
۱۰۰۰	صبحِ ازل	۱	۵
۱۰۰۱	زخمِ جانشکار	۲	۳
۱۰۰۲	در و بامِ دیدہ	۲	۵
۱۰۰۳	شہیدِ عشوہ	۳	۳
۱۰۰۴	باغِ ناموس	۴	۲
۱۰۰۵	شبنمِ آسودگی	۴	۲
۱۰۰۶	ارغوانِ زارِ حیا	۴	۳
۱۰۰۷	آبروی دشنۂ ناز	۴	۳
۱۰۰۸	صد چشمۂ زہر	۴	۵
۱۰۰۹	درونِ چاک چاک	۴	۵
۱۰۱۰	عملگاہِ پختگی	۵	۲
۱۰۱۱	متاعِ ہوس	۵	۱
۱۰۱۲	ہزار میکدہ از خونِ دل شراب انداز	۷	۳
۱۰۱۳	دمید صبحِ طرب	۷	۹
۱۰۱۴	بختِ سفر کردہ	۷	۹
۱۰۱۵	مردِ ورطۂ بحرِ حقیقت	۷	۱۰
۱۰۱۶	سفینۂ تقلید	۷	۱۰
۱۰۱۷	منصبِ پردانگی	۸	۲

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۰۱۸	زبانِ خامشی	۹	۲
۱۰۱۹	نعیمِ دردِ عشق	۹	۳
۱۰۲۰	خوی خجلت	۹	۷
۱۰۲۱	جغدِ غم	۹	۸
۱۰۲۲	بازارِ درد و غم	۱۰	۳
۱۰۲۳	شد صبح و شعلہ کرد و داغِ چراغ لیک	۱۰	۴
۱۰۲۴	پروانہ رقصِ شوق در آتش کند ہنوز		
۱۰۲۵	برقیست حسنِ شعلہ گداز و زبانہ سوز	۱۱	۱
۱۰۲۶	بہانہ گیریِ آسودگی	۱۱	۲
۱۰۲۷	ناموسِ درد پرور	۱۱	۲
۱۰۲۸	شرمِ بہانہ سوز	۱۱	۲
۱۰۲۹	خرمنِ زمانہ	۱۱	۵
۱۰۳۰	سیلِ آتش	۱۱	۶
۱۰۳۱	دریای آتش است محبت کرا نہ سوز	۱۱	۷
۱۰۳۲	آبِ فرصت	۱۲	۱
۱۰۳۳	کاروانِ مشک	۱۲	۲
۱۰۳۴	غبارِ ظلمتِ عصیان	۱۲	۷
۱۰۳۵	پیچ و تابِ درد	۱۲	۸

ردیف سینِ مہملہ

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۰۳۶	در جامِ عشوہ زہرِ عتاب	۱	۱
۱۰۳۷	جامِ لطف	۱	۲
۱۰۳۸	طفلِ طالع	۱	۵
۱۰۳۹	صیدگاہِ ناز	۱	۷
۱۰۴۰	جلوہ ناز۔شیوہ خوبی	۲	۳
۱۰۴۱	گامِ طلب	۲	۴
۱۰۴۲	جلوہ گاہِ آفتابِ من لبِ بام است	۲	۵
۱۰۴۳	رہروانِ دل	۲	۱۱
۱۰۴۴	صد غوطہ در لذّت زند	۲	۹

ردیف شینِ معجمہ

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۰۴۵	سرمایۂ سودای دلِ خام طمع	۱	۲
۱۰۴۶	صحبتِ امّید و بیم	۳	۱
۱۰۴۷	شکنجۂ طبعِ سلیم	۳	۴
۱۰۴۸	جعدِ سمن سا	۴	۸
۱۰۴۹	تعلیمِ ترکِ غمزہ	۵	۷

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۰۵۰	دہقانِ طینت	۶	۳
۱۰۵۱	نسیان نشاندہ ام بہ یسار و یمین	۶	۱
۱۰۵۲	منافقانہ نشین در کمینِ خویش	۶	۵
۱۰۵۳	فردوسِ راز	۷	۱
۱۰۵۴	طورِ دل	۷	۲
۱۰۵۵	دستِ دریوزہ	۷	۴
۱۰۵۶	نہالِ فتنہ	۹	۲
۱۰۵۷	شہدِ فتنہ	۹	۳
۱۰۵۸	صیدگاہِ جفا	۹	۴
۱۰۵۹	معموریِ شہرِ محبّت	۱۰	۳
۱۰۶۰	چاشنیِ شربتِ درد	۱۲	۵
۱۰۶۱	گرمیِ آتشِ مہر	۱۲	۷
۱۰۶۲	این بود در چمنِ عشق گل افشانیِ من	۱۲	۸
۱۰۶۳	محبّت باغبانِ گلشنِ جنّت	۱۶	۳
۱۰۶۴	گلبنِ آسودگی	۱۶	۴
۱۰۶۵	در راہِ دل سبیلِ کنم آبروی خویش	۲۲	۱
۱۰۶۶	آتشِ سوزان شو و جاوید جوان باش	۲۴	۴
۱۰۶۷	شیرینیِ امّید	۲۵	۴
۱۰۶۸	شبنمِ شادی	۲۵	۷
۱۰۶۹	چمنِ قدس	۲۶	۴
۱۰۷۰	بادۂ شوقِ صنم	۲۷	۲
۱۰۷۱	ترنمہای مرغانِ بہشت	۲۷	۳
۱۰۷۲	وظیفہ از جگرِ لخت لخت خویش	۲۸	۱
۱۰۷۳	اوجِ ہوای لاہوت	۲۹	۲
۱۰۷۴	مصرِ گلشن	۳۰	۵
۱۰۷۵	خرابِ آتشِ رمزِ محبّت	۳۱	۵
۱۰۷۶	زخمِ کرشمہ	۳۲	۲
۱۰۷۷	چشمِ وحدت بین بروی کفر و دین نگشودہ ای	۳۳	۵
۱۰۷۸	طراوتِ حسن	۳۵	۲
۱۰۷۹	کز جبین آفتاب می چکدش	۳۵	۲
۱۰۸۰	مرغِ عقل	۳۷	۵
۱۰۸۱	ساقِ عرشِ غیرت	۳۸	۵
۱۰۸۲	چون دامنِ مبارزِ جاہِ تو برزدند	۳۱	۳
۱۰۸۳	توسنِ سپہر	۳۱	۳
۱۰۸۴	شبنمِ ریاضِ حیا	۳۱	۸
۱۰۸۵	مرغِ فکر	۳۱	۹

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیفِ صاد مہملہ		
۱۰۸۶	چو خون از زخمِ صیدِ کشتہ می جوش	۱	۶
۱۰۸۷	چو دل در سینۂ پروانہ می رقص		
	ردیف ضاد معجمہ		
۱۰۸۸	صیّادِ غمزہ	۱	۴
۱۰۸۹	صوفیانِ بادہ نہان کش	۱	۱۰
	ردیف طای مہملہ		
۱۰۹۰	تیرِ دلدوزِ شہیدان	۱	۴
	ردیف ظای معجمہ		
۱۰۹۱	دشمنی شب و مہرِ آفتاب	۱	۲
۱۰۹۲	نشاطِ جمال	۱	۳
	ردیف عینِ مہملہ		
۱۰۹۳	زمزمہ دشمن	۱	۵
۱۰۹۴	سرودِ بزم	۱	۷
	ردیف غینِ معجمہ		
۱۰۹۵	فروغِ ناصیۂ روزگار	۱	۴
	ردیف فا		
۱۰۹۶	فوجِ بلا	۱	۱
۱۰۹۷	خرقہ شگافانِ شوق	۱	۲
۱۰۹۸	جبّہ فشانانِ شہید	۱	۲
۱۰۹۹	زمزمۂ لوکشف لنخلۂ من عرف	۱	۶
	ردیف قاف (کاف عربی)		
۱۱۰۰	طفلانِ مکتبِ عشق	۱	۲
۱۱۰۱	داغِ درونِ تشنہ لبان است آبِ عشق	۲	۱
۱۱۰۲	طلسمِ ہستی	۲	۴
۱۱۰۳	کودکیِ عشق	۲	۹
۱۱۰۴	زیرِ تازیانۂ غم مرد عافیت	۲	۱۰
۱۱۰۵	کبوترِ حرمِ قدس	۲	۱۱
۱۱۰۶	کاوکاوِ خرد	۴	۴
	ردیف کافِ فارسی		
۱۱۰۷	زخمِ لذّت جو	۱	۲

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۱۰۸	بہ عزمِ سیرِ داغِ دل	۱	۴
۱۱۰۹	شورش آباد	۲	۳
۱۱۱۰	زخمہای کاری بر مغزِ جان	۳	۱
۱۱۱۱	عیدِ شہادت	۳	۱
۱۱۱۲	آمد سحابِ دردی طوفان گریہ برخاست	۳	۳
۱۱۱۳	گوشِ دین فروشان	۳	۵
۱۱۱۴	دوزخ فروزیِ عشق	۳	۶
۱۱۱۵	تشویشِ بوسہ	۳	۷
۱۱۱۶	آمد نسیمِ شوقی گلہای درد بشگفت		
۱۱۱۷	این نوبہارِ لذّت بر باغِ جان مبارک	۳	۸
۱۱۱۸	تیغِ غمزہ	۴	۴

ردیف لام

۱۱۱۹	بہ لبِ گفتگوی دل	۱	۱
۱۱۲۰	چشمہ سارِ درد	۱	۴
۱۱۲۱	مزارِ راحت	۱	۵
۱۱۲۲	گم شد بکو عقل دلم، کو چراغِ حسن	۱	۸
۱۱۲۳	آفتابِ عشق	۱	۸
۱۱۲۴	سوزد دماغِ حسن ز تاثیرِ بوی دل	۱	۱۰
۱۱۲۵	آشوبِ شبیخون	۲	۳

ردیف میم

۱۱۲۶	گنجِ غمیم	۲	۱
۱۱۲۷	برگِ انجمنِ طور	۲	۳
۱۱۲۸	قفلِ بی کشادِ درِ خانۂ خود	۲	۵
۱۱۲۹	بازیچۂ طبیعتِ طفلانۂ خود	۲	۷
۱۱۳۰	صیدِ ناز و عشوۂ چشمانِ آہو	۳	۹
۱۱۳۱	کلیدِ بہشت اندر آستینِ عطا	۵	۵
۱۱۳۲	عقلِ وسوسہ پرداز	۷	۵
۱۱۳۳	وسوسۂ چون و چند	۸	۳
۱۱۳۴	آبِ شرم	۸	۶
۱۱۳۵	خراب گشتۂ طبع بوند خویشتن ام	۸	۸
۱۱۳۶	شد رام تازیانۂ ماتوسنِ جنون	۱۱	۴
۱۱۳۷	عنانِ فتنہ	۱۱	۴
۱۱۳۸	نسیمِ گلشنِ غم	۱۲	۱
۱۱۳۹	ز گردِ بادیہ کحلِ سراغ می دزدم	۱۲	۵
۱۱۴۰	آبِ آتش طبع	۱۳	۱

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۱۴۱	برقِ بادۂ روشن	۱۳	۱
۱۱۴۲	نذرِ گلشنِ عشق	۱۳	۳
۱۱۴۳	جانِ بلا اندیش	۱۹	۵
۱۱۴۳	گوہرِ راز	۲۰	۲
۱۱۴۵	غبارِ غم	۲۰	۵
۱۱۴۶	تشنہ لبِ نیستی خویشتنم	۲۲	۱
۱۱۴۷	عندلیبِ گلستانِ ذوقِ خویشتنم	۲۲	۷
۱۱۴۸	رفتیم توبہ کردہ زمیخانۂ مراد	۲۳	۳
۱۱۴۹	محنت سرای دل	۲۳	۴
۱۱۵۰	منسوخ نامۂ غم مجنون	۲۳	۵
۱۱۵۱	تکیہ بر دیوارِ حیرت	۲۳	۳
۱۱۵۲	شکوہ زند موج	۲۶	۱
۱۱۵۳	در زہر زنم غوطہ ولی چشمۂ نوشم	۲۶	۱
۱۱۵۴	دریوزۂ ایمان	۲۸	۵
۱۱۵۵	اکسیرِ وفا	۲۹	۵
۱۱۵۶	فوجِ گناہ	۳۰	۱
۱۱۵۷	باغِ مراد	۳۰	۲
۱۱۵۸	صیدِ شہادت	۳۱	۲
۱۱۵۹	جواہرِ معنی	۳۱	۵
۱۱۶۰	گنجِ نفس	۳۱	۵
۱۱۶۱	ماگریبانِ دل از گلہای غم پُر کردہ ایم	۳۲	۱
۱۱۶۲	شرابِ زہر خند	۳۲	۲
۱۱۶۳	شیشۂ بزمِ مسیح و جامِ جم پُر کردہ ایم	۳۲	۲
۱۱۶۴	کنہ گلِ پژمردگی دامانِ غم پُر کردہ ایم	۳۲	۳
۱۱۶۵	بازارِ فیض	۳۲	۵
۱۱۶۶	عافیت زارِ عدم	۳۳	۶
۱۱۶۷	مصرِ ہمّت	۳۴	۴
۱۱۶۸	دریای عشق	۳۴	۵
۱۱۶۹	ندیمِ عافیت	۳۵	۵
۱۱۷۰	صاعقۂ عشق	۳۶	۴
۱۱۷۱	حاملۂ درد	۳۷	۲
۱۱۷۲	برگ و برِ باغِ عیش	۳۸	۵
۱۱۷۳	زنجیرِ حرص و آز	۳۸	۷
۱۱۷۴	بکشا برقع و بنمای گلستانِ بہشت	۴۰	۹
۱۱۷۵	دستِ ایمان	۴۱	۲

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۱۷۶	اندیشہ ہای واژگون	۴۲	۳
۱۱۷۷	الماسِ ملامت	۴۲	۵
۱۱۷۸	ذوقِ دردِ چاشنی بخش	۴۶	۴
۱۱۷۹	درونِ عافیت	۴۷	۱
۱۱۸۰	دریاخیزِ اشک	۴۸	۳
۱۱۸۱	نورِ فتنہ	۴۹	۱
۱۱۸۲	بلبلِ باغِ محبت	۴۹	۳
۱۱۸۳	گلِ بہشتِ غم	۵۰	۱
۱۱۸۴	درماندۂ وسواسِ عشق	۵۱	۲
۱۱۸۵	لذتِ فقر	۵۲	۱
۱۱۸۶	طایرِ قدس	۵۲	۲
۱۱۸۷	آسایشِ بازارِ دعا	۵۲	۸
۱۱۸۸	درِ دکانِ غمِ دل	۵۳	۳
۱۱۸۹	گلستانِ طلب	۵۴	۲
۱۱۹۰	شود فاسد اگر خونِ خیال	۵۶	۵
۱۱۹۱	غمزۂ کافرکیش	۵۶	۶
۱۱۹۲	پایت رکاب پرور و دستت عنان نواز	۵۸	۳
۱۱۹۳	در شعلۂ محبتِ ما سوخت شرمِ یار	۵۸	۵
۱۱۹۴	زہرِ عشوہ	۵۸	۷
۱۱۹۵	معمورۂ عدم	۵۸	۹
۱۱۹۶	دلِ عافیت	۵۹	۲
۱۱۹۷	موجِ دریای بلا	۵۹	۳
۱۱۹۸	کشتیِ صبر	۵۹	۳
۱۱۹۹	بال و پرِ طعنہ	۵۹	۴
۱۲۰۰	نیشِ زجاج	۵۹	۵
۱۲۰۱	انجمنِ دل	۵۹	۵
۱۲۰۲	قدمِ قافلہ نارفتہ بہ منزل	۵۹	۶
۱۲۰۳	سامریِ عشق	۵۹	۷
۱۲۰۴	بالشِ نشتر	۶۰	۱
۱۲۰۵	پای شہبازِ سلامت	۶۰	۳
۱۲۰۶	طوفانِ فریاد	۶۱	۱
۱۲۰۷	نیشِ بلا	۶۲	۱
۱۲۰۸	باغِ طلب	۶۲	۸
۱۲۰۹	زخمیِ شوق	۶۳	۱
۱۲۱۰	شاہدِ عافیت	۶۶	۲
۱۲۱۱	چند و چونِ منزل و فرسنگ	۶۶	۲
۱۲۱۲	زیادۂ شوق تو ہوش جان دزدم	۶۶	۱
۱۲۱۳	آتشِ دوزخ در استخوان دزدم	۶۶	۳
۱۲۱۴	زخمِ امتحان	۶۶	۶

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۲۱۵	از گوش تامل پنبۂ غفلت برآر	۶۸	۶
۱۲۱۶	تحفۂ درد	۶۹	۶
۱۲۱۷	درماندۂ محبت بسیار	۷۱۔	۲
۱۲۱۸	خوشامدِ آسودگی	۷۱	۴
۱۲۱۹	ہمسایگیِ فتنہ	۷۳۔	۲
۱۲۲۰	جرعۂ مقصود	۷۳	۸
۱۲۲۱	فریبِ غمِ ناموس	۷۴	۲
۱۲۲۲	روشنیِ رازِ	۷۵	۴
۱۲۲۳	نقش بندیہای عقل	۷۶	۱
۱۲۲۴	سنگِ توبہ	۷۷	۲
۱۲۲۵	متاعِ ملکِ شہادت	۷۸	۶
۱۲۲۶	تیرِ نفس در کمانِ غم	۷۹	۲
۱۲۲۷	ہزار قافلۂ عشرت	۷۹	۳
۱۲۲۸	چشمۂ درد	۷۹	۸
۱۲۲۹	بوستانِ غم	۷۹۰	۹
۱۲۳۰	قفلِ الماس	۸۰	۴
۱۲۳۱	شعلۂ مرہم	۸۱	۳
۱۲۳۲	باغچۂ قدس	۸۱	۷
۱۲۳۳	انجمنِ قرب	۸۱	۵
۱۲۳۴	دیوانگانِ ہرزہ گردِ عالم او	۸۲	۵
۱۲۳۵	ترنّمہای دردافزا	۸۳	۲
۱۲۳۶	بزمِ عافیت	۸۳	۶
۱۲۳۷	لبریزِ فتنہ	۸۴	۲
۱۲۳۸	دل موج خیزِ درد و جبینِ صاف ارگرہ	۸۴	۳
	دریای اضطرابم و کوہِ تحمّلم	۸۴	۳
۱۲۳۹	خانہ زادِ محنت	۸۵	۱
۱۲۴۰	پیشانیِ غم	۸۵	۲
۱۲۴۱	طبلسانِ بخل	۸۶	۵
۱۲۴۲	طبعِ معنی زا	۸۶	۹
۱۲۴۳	شمعِ شوق	۸۷	۱
۱۲۴۴	خونابہ چشمہ چشمہ کشیدم	۸۷	۵
۱۲۴۵	آبرو کہ صافِ شرابِ خجالت	۹۰	۶
۱۲۴۶	شبیخونِ احتیاج	۹۰	۸
۱۲۴۷	ششدرِ غم	۹۱	۱
۱۲۴۸	عنقای مراد	۹۱	۱۰
۱۲۴۹	معجزِ عشق	۹۲	۷
۱۲۵۰	دلقِ فکیب	۹۲	۸
۱۲۵۱	شہادت گاہِ دل	۹۳	۳
۱۲۵۲	میہمان دارِ بلا	۹۳	۴

Marfat.com

	ترکیب/ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۲۵۲	شکرِ درد از زیرِ لب تا مغزِ جان می رویدم	۹۴	۶
۱۲۵۳	زہرِ بدنامی چشیدن	۹۵	۷
۱۲۵۵	ضمیرِ دل	۹۶	۴
۱۲۵۶	تکیہ گاہِ عشق	۹۷	۳
۱۲۵۷	الماسِ فتنہ	۹۷	۳
۱۲۵۸	زیارتِ دارِ ندامت	۹۷	۳
۱۲۵۹	لب تشنۂ الماس و جگر خستۂ مرہم	۹۸	۶
۱۲۶۰	رہبرِ امّید	۱۰۲	۱
۱۲۶۱	دشمنِ تراشِ خاطر	۱۰۶	۲
۱۲۶۲	منصورِ نغمہ	۱۰۷	۶
۱۲۶۳	شعلہ زارِ سینہ	۱۰۸	۵
۱۲۶۴	تو بتای دیدۂ توفیق یعنی خاکِ دیر	۱۱۰	۲
۱۲۶۵	چراغِ خانقاہ و شمعِ آتشخانہ	۱۱۱	۱
۱۲۶۶	زنجیرِ صد کرشمہ	۱۱۷	۱
۱۲۶۷	بلبلِ باغِ بہار خورد	۱۱۹	۸
۱۲۶۸	در چمنِ سینہ داغ لالہ شمارم	۱۲۲	۱
۱۲۶۹	جگرِ درد	۱۲۲	۶
۱۲۷۰	آتشِ مستی بجام آفتاب انداختیم	۱۲۳	۲
۱۲۷۱	نسیمِ شید	۱۲۳	۶
۱۲۷۲	بہشتِ غم	۱۲۴	۳
۱۲۷۳	ذوقِ لب گزیدن	۱۲۴	۴
۱۲۷۳	جامۂ جان پارہ کردم دلقِ ایمان می درم	۱۲۴	۵
۱۲۷۵	دکانِ گریہ فروشی	۱۲۵	۳
۱۲۷۶	دیارِ طرب	۱۲۷	۱
۱۲۷۷	ساقیِ مصطبۂ نطقم و می ریختہ ام طایرِ باغچۂ قدسم و پر باختہ ام	۱۲۹	۵
۱۲۷۸	من کتابۂ محرابِ بیتِ معمورم	۱۳۲	۵
۱۲۷۹	جامِ جنون	۱۳۲	۱
۱۲۸۰	خراب کردۂ تدبیرِ عقلِ فرتوتم	۱۳۵	۲
۱۲۸۱	متاعِ فتنہ	۱۳۶	۱
۱۲۸۲	بازارِ مراد	۱۳۶	۸
۱۲۸۳	بیع گاہِ رغبت	۱۳۷	۲
۱۲۸۴	جبریلِ شوق	۱۳۷	۶
۱۲۸۵	جبینِ دلِ سادہ	۱۳۸	۹
۱۲۸۵	گوہرِ طبیعت	۱۴۰	۴
۱۲۸۶	جامِ درد	۱۳۳	۱
۱۲۸۷	پود و تارِ حوصلہ	۱۴۳	۴

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیف نون		
۱۲۸۸	چشمۂ کوثر درونِ من	۱	۱
۱۲۸۹	دلِ بیستونِ من	۱	۲
۱۲۹۰	تعویذِ درد	۱	۶
۱۲۹۱	گوی میدانِ وفا	۲	۲
۱۲۹۲	ستمگرِ دوستان	۲	۵
۱۲۹۳	شکرستان	۲	۶
۱۲۹۴	خونِ دل بہ کنارِ ہوس مکن	۴	۱
۱۲۹۵	گلبرگِ باغِ قدس	۴	۱
۱۲۹۶	شاہبازِ قدس	۴	۳
۱۲۹۷	لالہ زارِ فریب	۴	۴
۱۲۹۸	زہرِ چشم	۶	۳
۱۲۹۹	باغبانِ عشق	۷	۲
۱۳۰۰	شانۂ بادِ صبا	۷	۲
۱۳۰۱	گلگشتِ کفرآبادِ من	۷	۶
۱۳۰۲	سنانِ دعا	۸	۱
۱۳۰۳	شمشیرِ ترکِ طلب	۸	۶
۱۳۰۴	شبیخونِ فرصت	۸	۶
۱۳۰۵	شیرِ بیشۂ صبر	۹	۲
۱۳۰۶	شہسوارِ حسن	۱۰	۲
۱۳۰۷	متاعِ وصل	۱۰	۵
۱۳۰۸	شعلۂ آرام سوز	۱۳	۳
۱۳۰۹	شعلہ را اندام ریش است	۳	۴
۱۳۱۰	خروشِ نفس	۱۷	۱
۱۳۱۱	در خرمنِ جان می زنی آتش	۱۷	۴
۱۳۱۲	مہجوریِ طاعت فروشان	۱۸	۲
۱۳۱۳	درونِ تیرۂ حکمت نیوشان	۱۸	۵
۱۳۱۴	نہ حسنِ گریہ شناسم نہ قبحِ خندیدن	۱۹	۸
۱۳۱۵	یک جہان درد	۲۰	۷
۱۳۱۶	دامنِ گل بر سبوفشان	۲۲	۱
۱۳۱۷	جگرِ گفتگو	۲۲	۴
۱۳۱۸	نفسِ سردِ باغِ دہر	۲۲	۵
۱۳۱۹	طوفانِ نازِ وعشوہ	۲۲	۶
۱۳۲۰	باغِ ہمت	۲۳	۲
۱۳۲۱	غبارِ ناصیہ آشوب	۲۳	۳
۱۳۲۲	بہشت پرورِ وصل	۲۳	۶
۱۳۲۳	نعمتِ وصال	۲۴	۳
۱۳۲۴	چشمِ گریہ دوست	۲۴	۸
۱۳۲۵	ناقۂ مرگ	۲۶	۲
۱۳۲۶	نہ دلِ نیاز خرم نہ لبِ امید خندان	۲۸	۱

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۳۲۷	زدہ موج زہرِ آفت	۲۸	۵
۱۳۲۸	شیشۂ ہستی	۲۹	۱
۱۳۲۹	شمشیرِ بلندی را بر تارکِ پستی زن	۲۹	۳
۱۳۳۰	اندوہ مسلّط کن بر شادیِ دون فطرت	۲۹	۳

ردیف واو

۱۳۳۱	مشربِ عیش	۱	۱
۱۳۳۲	زہدِ شہید گشتہ	۱	۱
۱۳۳۳	کوچۂ تنگِ عشق	۱	۲
۱۳۳۴	شش جہتِ وجود	۱	۶
۱۳۳۵	شعلۂ شوق	۳	۱
۱۳۳۶	حشر آزردہ دل آید	۳	۳
۱۳۳۷	شبنمِ بلا	۴	۲
۱۳۳۸	آیینۂ ادراک	۶	۴
۱۳۳۹	کمندِ شوق	۷	۵
۱۳۴۰	غبارِ دردِ ناکامی	۸	۲
۱۳۴۱	صدای بالِ شاہینِ ستم	۱۴	۵
۱۳۴۲	مالا مالِ غم	۱۴	۷

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۳۴۳	خاشاکِ عصمت	۱۵	۶

ردیف ہای ہوّز

۱۳۴۴	غبارِ درد و حسرت	۱	۲
۱۳۴۵	ساغرِ لبریزِ وصل	۲	۱
۱۳۴۶	زمزمۂ آتشین	۲	۱
۱۳۴۷	زہرِ غمت ریختم در جگرِ ہر دوا	۲	۲
۱۳۴۸	ای قلم شعلہ خیز دودِ دلِ ما بریز / آتشِ حسرت فروز در دلِ اوراق زن	۲	۳
۱۳۴۹	پیرہنم شعلہ بود	۳	۱
۱۳۵۰	دلِ آتش فروز	۴	۳
۱۳۵۱	ارزانیِ میوۂ وصالت	۳	۲
۱۳۵۲	آشوبِ طلب	۳	۲
۱۳۵۳	روزگارِ خندۂ غفلت	۵	۲
۱۳۵۴	شرابِ حیرت	۶	۱
۱۳۵۵	توسنِ ناز	۶	۳
۱۳۵۶	سینۂ کبک ۔ ناخنِ شاہباز	۶	۶
۱۳۵۷	دشنۂ زہر دادہ	۶	۷
۱۳۵۸	کوہِ الماس	۷	۶
۱۳۵۹	جامۂ یگانۂ کنعان	۹	۳

Marfat.com

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیف یای تحتانی		
۱۳۶۰	دامنِ کشِ جان	۱	۱
۱۳۶۱	خوشۂ صنع	۲	۱
۱۳۶۲	تنگنای کوچۂ شہرِ جلال	۲	۲
۱۳۶۳	وسعت گہِ زمانہ	۲	۲
۱۳۶۴	پروازگاہِ طایرِ صنعت	۲	۳
۱۳۶۵	عفوت ثواب دشمن وحلمت گناہ دوست	۲	۶
۱۳۶۶	ترانۂ ہیہات	۵	۲
۱۳۶۷	پیالۂ طامات	۵	۵
۱۳۶۸	طورِ تمنّا	۵	۸
۱۳۶۹	عروسِ عصمت	۸	۴
۱۳۷۰	مستانِ گریہ دوست	۹	۴
۱۳۷۱	گلبانگِ بلبلانِ چمن	۹	۵
۱۳۷۲	دکانچۂ ناموس.	۱۰	۱
۱۳۷۳	سراویلِ تذرو وحلّۂ طاؤس	۱۰	۱
۱۳۷۴	صیدِ غمِ عشوہ نمای	۱۱	۱
۱۳۷۵	بہ ہستی پروران متاعِ نیستی بنما	۱۳	۴
۱۳۷۶	شرابِ فتنہ	۱۴	۱
۱۳۷۷	آتشِ کرشمہ	۱۴	۱
۱۳۷۸	دریاکشِ محیطِ شراب	۱۴	۷
۱۳۷۹	ناخنِ ناز	۱۶	۲
۱۳۸۰	شبیخونِ تمنّا	۱۶	۵
۱۳۸۱	شرابِ عشوہ	۱۶	۸
۱۳۸۲	دماغِ ریشِ پنہاں	۱۶	۸
۱۳۸۳	فتنہ گاہِ مستی	۱۷	۴
۱۳۸۴	بادۂ امّید	۱۸	۱
۱۳۸۵	جامِ دل	۱۸	۲
۱۳۸۶	چراغِ حسن برافروز از آتشِ عشقم	۲۱	۳
۱۳۸۷	چراغِ شامِ بلا	۲۲	۶
۱۳۸۸	زیرِ کوہِ درد	۲۳	۵
۱۳۸۹	شیوہ ہای طاعت	۲۵	۳
۱۳۹۰	نامحرمانِ دل	۲۶	۱
۱۳۹۱	شاخ شاخِ دل	۲۶	۳
۱۳۹۲	جانِ غم فرسودہ	۲۸	۱
۱۳۹۳	نوبہارِ فرصت	۳۳	۳
۱۳۹۴	مفروش نازِ عصمت .	۳۳	۴
۱۳۹۵	بنوش شعلہ ہای دوزخِ عشق	۳۴	۲
	ابیاتِ پراگندہ		

Marfat.com

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ شعر
۱۳۹۶	باغِ مراد ــ بدستِ طلب	۱
۱۳۹۷	جگرِ نغمۂ منصور	۲
۱۳۹۸	صوتِ ادب	۲
۱۳۹۹	کاوشِ ناخنِ فتح	۶
۱۴۰۰	عبیرِ شہادت	۱۳
۱۴۰۱	دکانچۂ قدس	۱۴
۱۴۰۲	کفرِ عشق	۱۵
۱۴۰۳	صدچمنِ گل	۱۷
۱۴۰۴	شہرِ ہلال انگیزِ عشق	۲۵
۱۴۰۵	غبارِ فریب	۲۶
۱۴۰۶	ہزار شیوۂ عاجزکشی	۳۲
۱۴۰۷	گلہای اثر بر سرِ بالینِ دعا	۳۵
۱۴۰۸	شرابِ عافیت	۳۸
۱۴۰۹	بادہ فروشِ دل	۴۳
۱۴۱۰	دلنشینیِ ماتم سرای خویش	۴۶
۱۴۱۱	ایوانِ صورت کار	۴۷
۱۴۱۲	چاشنیِ ناوکِ بیداد	۴۸
۱۴۱۳	مرہم راحت	۵۰
۱۴۱۴	آتشکدۂ درد بہ جیبِ نفس	۵۶
۱۴۱۵	آتشِ غم دست در آغوشِ خس	
۱۴۱۶	رشتۂ آہ	۵۷
۱۴۱۷	غزالِ حکمت	۶۷
۱۴۱۸	غم آباد	۷۲
۱۴۱۹	مرہمِ آسائش	۷۶
۱۴۲۰	خضرِ فنا	۸۳
۱۴۲۱	چشمۂ زہر از محیطِ غم کشد	۹۰
۱۴۲۲	ہنگامہ آرای قیامت	۹۵
۱۴۲۳	شہرِ وصال	۱۰۳
۱۴۲۴	فتیلۂ زخم	۱۱۰
۱۴۲۵	گردی از دامانِ دل	۱۲۰
۱۴۲۶	زہرِ غمزہ	۱۲۳
۱۴۲۷	وین نکتۂ راحت عملِ حقّ گرانست	۱۴۶
۱۴۲۸	ہفت اقلیمِ غم	۱۴۸
۱۴۲۹	گر ابرِ حسن ببارد نگاہ می روید	۱۵۰
۱۴۳۰	آسیبِ تازیانۂ غم	۱۵۳
۱۴۳۱	شرابِ درد	۱۵۶
۱۴۳۲	زکشتگانِ تو سر بر دمد	۱۶۸
۱۴۳۳	چاشنیِ صد تغافل	۱۷۰
۱۴۳۴	سیلِ نگاہ	۱۷۱
۱۴۳۵	بچشمِ حسن کشم تو تیای حیرانی	۱۷۱

Marfat.com

	ترکیب/ استعاره	شمارهٔ شعر
۱۴۳۶	محملِ شیون	۱۸۳
۱۴۳۷	ریشِ جبینِ نفس	۱۸۳
۱۴۳۸	جبینِ شاهدِ حُسن	۱۸۴
۱۴۳۹	جهانِ وفا	۱۹۰
۱۴۴۰	طفلِ شوق	۲۵۰
۱۴۴۱	بازیچهٔ فردوس و دوزخ	۲۶۳
۱۴۴۲	مرغِ اوجِ محنت و درد	۲۷۹
۱۴۴۳	امامِ کفار	۲۸۷
۱۴۴۴	سمومِ وادیِ کفر	۳۲۱
۱۴۴۵	یک مشتِ فتنه	۳۴۸
۱۴۴۶	افسونِ مداوا	۳۵۱
۱۴۴۷	دیدگاهِ تماشا	۲۵۹
۱۴۴۸	شهیدِ ناوکِ هجر	۳۸۹
۱۴۴۹	شاهینِ بلا	۴۸۴
۱۴۵۰	صد چمنِ گل	۴۸۷
۱۴۵۱	غبارِ فتنه	۳۹۰
۱۴۵۲	چهرهٔ کفر	۳۹۲
۱۴۵۳	کلیدِ کام	۵۰۱
۱۴۵۴	صد فوجِ دل	۵۰۵
۱۴۵۵	ناخنِ کرشمه	۵۱۳

	ترکیب/ استعاره	شمارهٔ شعر
۱۴۵۶	نسیمِ درد	۱۵
۱۴۵۷	نقلِ فتنه	۱۶
۱۴۵۸	در روی سلسبیل پل از شعله بسته ایم	۳۱
۱۴۵۹	شهربندِ عشق	۴۳
۱۴۶۰	گنجِ مراد در دلِ مایوس نهادن	۴۲
۱۴۶۱	دستِ سبحه سنج	۴۳
۱۴۶۲	سفالِ چرخ بود کاسهٔ گدائیِ ما	۴۶
۱۴۶۳	هوسِ بهشتِ حسن	۴۸
۱۴۶۴	آشوب تو آرایشِ غوغای قیامت	۵۳
۱۴۶۵	می زند گردنِ ناموس سبک دستیِ من	۵۸
۱۴۶۶	چاشنیِ گریهٔ مستانه	۵۲
۱۴۶۷	تیغِ استغنا	۵۴

ابیات که تنها در نسخهٔ هشتم یافته شد

۱۴۶۸	توتیای درد و غم	۵۶

Marfat.com

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ شعر
	ابیات که تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد	
۱۳۶۹	شهیدِ فتنه	۶
۱۳۷۰	کعبهٔ محبّت	۷
	ابیات که تنها در فرهنگها وتذکره ها یافته شد	
۱۳۷۱	گلستانِ تماشا	۲
۱۳۷۲	پای نالہ	۱۱
۱۳۷۳	کاروانِ مشک	۱۵
	ابیاتِ متفرق که در ن ۱، ۵ بعد از قصاید یافته شد	
۱۳۷۴	عفّتِ عطرِ مدیح	۱
۱۳۷۵	گلِ اوصاف	۱
۱۳۷۶	بستانِ آفتاب	۶
۱۳۷۷	عمل سبخِ قیامت	۱۱
۱۳۷۸	فرانهِ تارکِ معراج	۳۰

Marfat.com

Marfat.com

فہرستِ ماخذ

Marfat.com

Marfat.com

فہرستِ مختصرات

اسم کتاب	اسم مؤلف	چاپی یا خطی و کتابخانہ کہ دران نگہداری میشود	نشانۂ اختصاری
آتشکدہ	لطف علی بیگ آذر	نسخۂ مطبوعہ	آتشکدہ
ارمغانِ شیراز	یوسف حسین موسوی	نسخۂ چاپی نظامی پریس لکھنؤ	ارمغان
انیس العاشقین	رتن سنگھ زخمی	نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانش گاہِ لکھنؤ	انیس
بہارِ عجم	تیک چند بہار	نسخۂ خطی مال این نویسندہ	بہار
بیاضِ باسطی		محفوظ در ادارۂ ضبط اسناد و اوراق، اترپردیش (State archives)	باسطی
خزانۂ عامرہ	آزاد بلگرامی	نسخۂ چاپی مطبع نولکشور، کانپور	خزانہ
خلاصۃ الاشعار	تقی کاشی	نقل نسخۂ خطی محفوظ در اندیا آفس	خلاصہ
ریاض الشعرا	والہ داغستانی	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ ٹگور، دانش گاہ لکھنؤ	ریاض
سفینۂ خوشگو (دفتر دوم)	بندر ابن خوشگو	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ ملک، تہران	سفینہ
طبقاتِ اکبری	نظام الدین احمد	نسخۂ چاپی، کلکتہ	طبقات
عرفات العاشقین	تقی اوحدی	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ خدا بخش، پٹنہ	عرفات
گنجِ سخن (دفتر سوم)	دکتر ذبیح اللہ صفا	نسخۂ چاپی، تہران	گنج

Marfat.com

اسم کتاب	اسم مؤلف	چاپی یا خطی و کتابخانہ کہ دران نگہداری میشود	نشانۂ اختصاری
مجمع الفصحا	رضا قلی ہدایت	نسخۂ چاپی تہران	فصحا
مجمع النفایس	سراج الدین علی خان آرزو (انتخاب از آرزو و صائب تبریزی)	نسخۂ خطّی محفوظ در کتابخانۂ خدا بخش، پتنہ نیز در کتابخانۂ رضا، رامپور	مجمع (انتخاب مجمع)
مجموعۃ الشعرا	تیکا رام تسلّی	نسخۂ خطّی محفوظ در کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ	تسلّی
مخزن الغرایب	احمد علی ہاشمی	نسخۂ خطّی محفوظ در دار المصنفین، اعظم گرہ	مخزن
منتخب التواریخ	عبد القادر بدایونی	نسخۂ چاپی کلکتہ	منتخب
نتایج الافکار	قدرت اللہ گویاموی	نسخۂ چاپی	نتایج
نفایس المآثر	علاء الدولہ کامی	نسخۂ خطّی محفوظ در کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامیۂ علی گرہ	نفایس
ہفت اقلیم	امین احمد رازی	نسخۂ چاپی، کلکتہ	اقلیم
یدِ بیضا	آزاد بلگرامی	نسخۂ خطّی محفوظ در دانش گاہِ لکھنؤ در کتابخانۂ تگور	بیضا

Marfat.com

فهرستِ نسخه‌های خطّی و چاپیِ کلّیات و دیوانِ عرفی شیرازی

که در درستیِ دیوان عرفی (اثرِ موجود) یکار برده شده‌اند

شماره	شمارهٔ نسخه	کلیات / دیوان	خطّی / چاپی	کتابخانه که دران نگهداری می‌شود	اسم خوشنویس و یا چاپخانه	سال نگارش یا انتشار
۱	نسخهٔ اوّل	کلیات	خطّی	کتابخانهٔ تگور، دانش‌گاهِ لکهنؤ، هندستان	نامعلوم	نامعلوم
۲	" دوم	"	"	ذخیرهٔ حبیب گنج، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامیه، علی گره، هندستان	محب علی بن حاجی یوسف شیرازی	۱۰۷۰ هـ.ق
۳	" سوم	"	"	ذخیرهٔ شیفته، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاهِ اسلامیه، علی گره، هندستان	سیّد کرم الله	۱۰۵۷ هـ.ق
۴	" چهارم	"	"	کتابخانهٔ شخصی دکتر ولی الحق انصاری	نامعلوم	۹۹۷ هـ.ق
۵	" پنجم	"	"	کتابخانهٔ شخصی پروفیسور ولی الحق انصاری	"	۱۰۷۹ هـ.ق
۶	" ششم	"	"	کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تهران، ایران	"	بقول یوسف شیرازی در اواخر قرن دهم استنساخ شده.
۷	" هفتم	"	"	کتابخانهٔ شخصی راجه محمود آباد، لکهنؤ	"	نامعلوم
۸	" هشتم	"	"	کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تهران، ایران	"	بقول یوسف شیرازی در نیمهٔ اول قرن یازدهم نگاشته شد

Marfat.com

شماره	شمارهٔ نسخه	کلیات/ دیوان	خطی/ چاپی	کتابخانهٔ که دران نگهداری می شود	اسم خوشنویس یا چاپخانه	سال نگارش یا اعتبار
۹	نسخهٔ نهم	کلیات	چاپی	ترتیب دادهٔ غلام حسین جواهری، کتاب فروشی و چاپخانهٔ محمد علی علمی	چاپخانه محمد علی علمی تهران	بعد از ۱۳۳۷ هجری شمسی
۱۰	" دهم	دیوان	خطی	کتابخانهٔ تگور، دانش گاه، لکهنؤ، هندستان	نامعلوم	اواخر قرن دهم
۱۱	" یازدهم	"	چاپی	مطبع منشی نولکشور، کانپور	مطبع نولکشور، کانپور	مارس ۱۹۱۵ میلادی
۱۲	" دوازدهم	کلیات	خطی	کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ، حیدر آباد، هند	مقصود علی شیرازی	۱۰۶۳ هـ-ق
۱۳	" سیزدهم	"	"	" " " " "	نامعلوم	نامعلوم
۱۴	" پانزدهم	"	"	کتابخانهٔ آصفیه، حیدر آباد، هند	"	"
۱۵	" شانزدهم	"	"	کتابخانهٔ رضا، رامپور، هند	شیخ جمال الدین	اواخر قرن دهم
۱۶	" هفدهم	"	"	کتابخانهٔ دانش گاهِ عثمانیه، حیدر آباد، هند	اصل نسخهٔ ناظم تبریزی بخط او	۱۰۳۳ هـ-ق
۱۷	" بیست و سوم	"	"	ذخیرهٔ حبیب گنج، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاهِ اسلامیه، علی گره، هند	عبدالصمد بن عبدالقادر	۱۰۳۵ هـ-ق
۱۸	" بیست و سوم	"	"	ذخیرهٔ لتن، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاهِ اسلامیه علی گره، هند	نورالله و غلام علی	از ۱۰۲۹ هـ تا ۱۰۳۲ هـ ق
۱۹	" بیست و پنجم	"	"	کتابخانهٔ خدا بخش، پتنه، هندستان	نامعلوم	نامعلوم
۲۰	" بیست و هفتم	"	"	کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانش گاهِ علی گره، هند	عبدالجبار شاگرد میر عماد	۱۰۷۵ هـ-ق
۲۱	" بیست و هشتم	"	"	کتابخانهٔ موزهٔ برطانیه، لندن	نامعلوم	۱۰۶۲ هـ-ق
۲۲	" بیست و نهم	"	"	کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران، ایران	"	ظاهراً اوایل قرن یازدهم
۲۳	" سی و پنجم	"	"	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ایران	"	نامعلوم
۲۴	سی و ششم	دیوان	"	ذخیرهٔ شخصی پروفیسور محمد ولی الحق انصاری، لکهنؤ، هند	"	ظاهراً اوایل قرن یازدهم
۲۵	سی و هفتم	کلیات	"	کتابخانهٔ مجلس سنا، تهران	"	بقول آقای مهدی بیانی
۲۶	چهلم	"	"	کتابفروشی هراسوویتز، المان	"	ظاهر بخط عرفی
۲۷	چهل و یکم	"	"	مجلس شورای ملی تهران	"	نامعلوم
۲۸	چهل و دوم	"	"	" " "	"	"

Marfat.com

فهرست تذکره ها و فرهنگ ها

که برای تصحیح اشعار ازان استفاده کرده شد

نیز برای نوشتن احوال زندگانی عرفی آنها بکار برده شدند

شماره	اسم تذکره / فرهنگ	اسم مؤلف	کتاب خانه که دران نگهداری می شود	خطّی / چاپی	نشانهٔ اختصاری
۱	عرفات العاشقین	تقی اوحدی	کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، هندستان	خطّی	عرفات
۲	خلاصة الاشعار	تقی کاشی	کتابخانهٔ اندیا آفس (روتوگراف درکتابخانهٔ تگور، دانشگاهِ لکهنؤ، هند)	,,	خلاصه
۳	هفت اقلیم	امین احمد رازی	کتابخانهٔ دانشگاهِ لکهنؤ	چاپی کلکته	اقلیم
۴	نفایس المآثر	علاء الدوله کامی	کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاهِ اسلامیهٔ علی گره، هند	خطّی	نفایس
۵	منتخب التواریخ	عبدالقادر بدایونی	کتابخانهٔ تگور، دانشگاهِ لکهنؤ، هند	چاپی کلکته	منتخب
۶	طبقات اکبری	نظام الدین احمد	,, ,, ,, ,,	,, ,,	طبقات
۷	خزانهٔ عامره	آزاد بلگرامی	نسخهٔ کتابخانهٔ تگور، دانشگاهِ لکهنؤ	چاپی نولکشور	خزانه
۸	ریاض الشعرا	واله داغستانی	کتابخانهٔ تگور، دانشگاهِ لکهنؤ	خطّی	ریاض
۹	بدبیضا	آزاد بلگرامی	نسخهٔ دانشگاهِ لکهنؤ و نسخهٔ ندوة العلما، لکهنؤ	,,	بیضا
۱۰	مجمع النفایس	سراج الدین علی خان آرزو	نسخهٔ کتابخانهٔ خدابخش پتنه و نسخهٔ کتابخانهٔ رضا، رامپور، هندستان	,,	مجمع

Marfat.com

شمارہ	اسم تذکرہ / فرہنگ	اسم مؤلف	کتابخانہ کہ دراں نگہداری می شود	خطی / چاپی	نشانی انتخابی
۱۱	آتشکدہ	لطف علی بیگ آذر	کتابخانۂ تگور، دانش گاہِ لکھنؤ، لکھنؤ	چاپی	آتشکدہ
۱۲	سفینۂ خوشگو (ج ۲)	بندرابن خوشگو	کتابخانۂ ملک تہران، ایران	خطی	سفینہ
۱۳	بہارِ عجم	تیک چند بہار	کتابخانۂ شخصی پروفیسر محمد ولی الحق، لکھنؤ	چاپی / خطی	بہار عجم
۱۴	انیس العاشقین	رتن سنگھ زخمی	کتابخانۂ تگور دانش گاہِ لکھنؤ، لکھنؤ	خطی	انیس
۱۵	مجمع الخواص	صادق افشار	کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گڑھ	چاپی	خاص
۱۶	اکبرنامہ	ابو الفضل علامی	کتابخانۂ تگور دانشگاہِ لکھنؤ، لکھنؤ	"	اکبر
۱۷	نظمِ گزیدہ	محمد صادق ناظمِ تبریزی	کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامیہ، علی گڑھ، ہند	خطی	نظم
۱۸	منتخب اللغات و چراغ ہدایت	سراج علیخان آرزو	کتابخانۂ تگور، دانش گاہ لکھنؤ	چاپی	چراغ
۱۹	قول فیصل	امام بخش صہبائی	کتابخانۂ شخصی دکتر محمد ولی الحق، لکھنؤ	"	قول
۲۰	گنج سخن	دکتر ذبیح اللہ صفا	کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ	"	گنج
۲۱	مخزن الغرایب	احمد علی ہاشمی سندیلوی	کتابخانۂ دار المصنفین، اعظم گڑھ	خطی	مخزن
۲۲	نتایج الافکار	قدرت اللہ گوپاموی	کتابخانۂ تگور دانشگاہ لکھنؤ	چاپی	نتایج
۲۳	مجموعۃ الشعراء	تیکارام تسلی	" " "	خطی	تسلی
۲۴	مجمع الفصحا	رضا قلی ہدایت	" " "	چاپی	فصحا
۲۵	بیاض باسطی		ادارۂ ضبطِ اسناد و اوراق، لکھنؤ	خطی	بیاض
۲۶	ارمغانِ شیراز	استاد یوسف حسین موسوی	کتابخانۂ شخصی دکتر محمد ولی الحق انصاری، لکھنؤ	چاپی	ارمغان
۲۷	شعر العجم	شبلی نعمانی	" " "	"	شعر العجم
۲۸	آثار و سبک عرفی شیرازی	ڈاکٹر عابد علی خاں	کتابخانۂ مرکزی، دانشگاہِ تہران	"	آثار

Marfat.com

غلطنامه

بخش	صفحه	سطر نثر/غزل و شعر	صحیح	غلط
مشتملات	۲	۳	فقط یک بار	دیباچهٔ کلیات عرفی از: ناظم تبریزی
	۲	۱۸	بخش انگلیسی	حصهٔ انگلیسی
پیش گفتار	۳۷	۴	مسودات همراه	مسودات همره
	۳۸	۱	ترقیم	ترمیم
	۴۹	پاورقی سطر ۱	که آلان توسط دانش گاه تهران چاپ شده است۔	که هنوز چاپ نشده
معرفی نسخه ها	۵۹	۲	دارای ۴۱۷ بیت	دارای ۴۱۶ بیت
	۵۱		پاورقی زیر اضافه باید کرد: "این نسخه ها از رساله نفسیآغازی شوند سه از دیباچه"۔	دو تا نسخه های دیگر این نوع... این نویسنده نرسید۔
	۹۰	۱۰	حدودِ سه صد غزل	حدود سه غزل
متن غزلیات	۱۲۹	غزل ۵، شعر ۲، مصرعهٔ اولیٰ	گو تزویر تو	کو تزویر کو
	۱۳۰	" ۷ " ۳ "	دی صد چشمهٔ بیتابی	دی صد چشمهٔ بیتابی
	۱۳۳	" ۱۱ " ۲ مصرعهٔ ثانی	غمت گرفته چو آغوش	غمت گرفته در آغوش
	۱۳۳	" ۱۲ " ۱ مصرعهٔ اولیٰ	دلم در کعبه ای رو کرد	کعبه رو کرد است
	۱۳۶	" ۱۷ " ۳ "	عافیت سودی ندارد	عافیت سودی ندارد
	۱۴۰	پاورقی، سطر ۷	نشود	شود
	۱۴۰	" " ۵	۱۰ له ن ۱۰ = نشاسد	۱۰ له نه شناسد
	۱۵۱	غزل ۵۰، شعر ۱، مصرعهٔ ثانی	باغچهٔ	باغیچهٔ
	۱۶۵	غزل ۸، مقطع	عرفی ارنی گو، مشنو	عرفی ارلی گو، لشنو

Marfat.com

بخش	صفحه	سطر نثر/غزل و شعر	صحیح	غلط
	۱۷۰	۱۸ ، شعر ۷ مصرعهٔ اولیٰ	چو بو قلمون است	بو قلمون است
	۱۸۷	۵۰ ، ۳ مصرعهٔ ثانی	طایر قدسی	طایر ندسی
	۲۱۴	۹۸ ، ۵ مصرعهٔ اولیٰ	ز شکوه های جفایت	شکوه های جفایت
	۲۹۸	۷۰ ، ۳ مصرعهٔ ثانی	ببازیچهٔ	بیاریچهٔ
	۳۷۲	۲۳۲ ، ۹ مصرعهٔ اولیٰ	مدد نمی طلبم	رد نمی طلبم
	۳۸۰	۲۴۸ ، ۵ مصرعهٔ ثانی	دُچار	دوچار
	۴۵۰	۵ ، ۵ مصرعهٔ اولیٰ	کلید بهشت اندر	کلید بهشت ارد
	۴۷۲	۵۸ ، ۶ ،	چون داغِ او	چو داغِ او
	۴۸۶	۸۶ ، ۵ مصرعهٔ ثانی	طیلسان	طلسان
	۴۸۷	۸۷ ، ۹ مصرعهٔ اولیٰ	میلی نداشتیم	یلی نداشتیم
	۴۹۴	۹۹ ، ۴ ،	چون؟	چو
	۵۴۷	۶ ، ۲ ،	معمورهٔ ای، انصاف ده	معمورهٔ انصاف ده
ابیات که تنها در نسخهٔ مفدم یافت شد۔ آدینه	۵۹۵	۷ ، مصرعهٔ ثانی	من کعبهٔ محبتم	سن کعبهٔ محبتم
	۶۲۵		فهرست تراکیبِ نو و بدیع	فهرستِ تراکیب و نو و بدیع

Corregendum pertaining
to the English version of the Preface

		Require corrections	Corrections to be made
Page 13	Lines 8-9	"and two more are in Kitab Khana-i-Sultanate"	Please add the following footnote against them : Last year I could see them. They began from the Risala-i-Nafsiya and not The preface and thus are not copies of Siraja's work.
Page 17	Lines 19	"Particularly those preserved in Kitab Khana-i-Sultanate"	
Page 22	Lines 14	Thoroughly it appears	Thoroughly it would appear
Page 45	Lines 18	The total number of verses rubai	The total number of verses of rubai.
Page 54	Lines 15	National Library	Library of National Museum

Marfat.com

Marfat.com

61. Badauni in Muntakhab-ut-Tawārīkh writes :

"او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که ہیچ کوچہ و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان ہر دو کس را در سر راہ گرفتہ نایستند و عراقیان و ہندوستانیان نیز بہ تبرک می خرند۔"

62. (۱) عرفی دم نزعست و ہمان مستی تو — آیا بچہ مایہ بار بر بستی تو
فرداست کہ دوست نقد فردوس بدست — جویای متاعست و تہی دست تو

(۲) ای مرگ مرا زیار شرمندہ مکن — نومید ازان گوہر ارزندہ مکن
یاد آید و جان رود، خدایا نفسی — مہلت دہ و در قیامتم زندہ مکن

(۳) یارب بعفوت بہ پناہ آمدہ ام — سر تا بقدم غرق گناہ آمدہ ام
چشمی بہ کرم بخش کز غایت شوق — بی دیدہ بہ امید نگاہ آمدہ ام

63. Reza Library Manuscript.

64. Nigaristan-i-Fars, page 97 (1922 edition)

65. Abdun Nabi writes :

"ہنگام تحریر بہ تحقیق پیوست کہ ملک الشعرای خراسان مرزا فصیحی در سنہ ہزار و بیست و ہفت شخصی از ہرات بہ لاہور فرستادہ بود کہ استخوان مولوی مغفور را بہ مشہد مقدس برد۔ دہ روز قبل از آنکہ کس فصیحی بہ لاہور رسید میر صابر اصفہانی کہ یکی از یاران این نجستہ فرجام است استخوان عرفی را بہ نجف اشرف روانہ ساختہ بود سبحان اللہ نتیجہ این بیت او بظہور رسید:

بکاوش مژہ از گور تا نجف بردم — اگر بہ ہند ہلاکم کنی و گر بہ تتار

66. Taqi Kashi writes :

"جماعتی کہ ویرا دیدہ اند و بہ صحبت او رسیدہ بگویند کہ مرد خوش طبع و ظرافت دوست بود و اشعریت با مستعدان زمان در حین ملاقات دقیقہ یی از دقایق خوش طبعی فرو گذاشت نمی نمود۔"

67. According to Sha'ir ul Ajam once Faizi writes :

"و از تہذیب اخلاق چہ گوید کہ در خاکی نہاد شیرازی ذاتی باشد فی کبی"

68. See his qit'a beginning with the verse :

تہمت فسق بمن کرد یکی کفر اندیش — کایزد از صورت او معنی آدم برداشت

His other qiṭa's also indicate this aspect.

Marfat.com

52. I have discussed this in details in my article entitled

شعر العجم اور ذکر عرفی شیرازی

published in the quarterly Journal "Urdu - October 1967 issue published by Anjuman-e-Tarraqi-i-Urdu, Pakistan. It has also been republished with my book in Urdu "Urfī Shīrāzī" statements are totally baseless.

53. Published in Islamic Culture, Hyderabad, Armughan, Tehran and also as an independent pamphlet "Sher-o-Shairi-i-'Urfī".

54. Taqī Kāshi writes :

در شہور ۹۹۲ھ از فارس از راہِ دریا بجانب ہند خرامید

55. Rampur Manuscript, p.395.

56. According to Kishan Chand Ikhlās on this qasīdā the Khān-i-Khānān gave 50,000 rupees. According to Farīd Bhakkari the Khān-i-Khānān even without meeting him used to give so much money to him that 'Urfī had no need to depend on any one else.

57. After the death of the Ḥakim, in condolence he sent a qasīdā to Khān-i-Khānān which began with this verse :

ز آسمان و زمین مژدہ ناگہان آمد کہ آفتاب زمین، تاج آسمان آمد

58. In Haft Iqlīm Rāzi writes :

"چون شجر اقبال حکیم مذبور بہ صرصر فنا برکندہ شد، سپہ سالار عبدالرحیم خان خانان در استرضای خاطرش کوشید و شہر تش بیش گشت و دران اثنا احوالش مسموع بارفتگان حضرت شہنشاہی گردید۔ در سلک بندگانِ خاص انتظام یافت و پس از چند روز بمرض اسہال نقش حیاتش از صفحۂ روزگار شستہ شد۔"

59. In Ṣubh-i-Ṣadiq the author says :

"در اواخر عمر در سلک ملازمان اکبر شاہی مختص شد"

60. Abdul Bāqī in his preface states :

"درایام مصاحبت و ملازمت ایشان بدستوری معزز و مکرم بودہ کہ کورنش و تسلیمی کہ در ہندوستان مقرر و معمول است کہ بپادشاہان و اکابر و اعیان می کنند بہ ہیچ کس نمی کرد۔"

Marfat.com

he considers it to be only a blame. Apart from Shāh Nawāz Khān, Waleh Daghistani, the compiler of Riāz ush Sho'ara; Abu Talib-i-Tabrezi, the compiler of Khulasat ul Afkar; Husain Quli Khān 'Āshiqi, the author of Nishtar-i-Ishq, are the only writers who have mentioned this story but like Shah Nawāz they also consider it to be a baseless charge and merely a blame. In the present century Māulānā Shibli Nomani in the third volume of his Shi'rul 'Ajam has related this baseless story several times and some other Urdu writers like Ikramul Haq have copied him. In the same way about the death of 'Urfī, Shāh Nawāz Khān and 'Āshiqi have mentioned that having been charged for love of Salīm he was poisoned. Waleh and Abu Talib Tabrezi have mentioned that malice and emulation of envious people was the cause of his being poisoned. But his contemporaries have mentioned diarrhoea or dysentry as the cause of his death.

48. According to Akbarnama 'Urfī died on 18th Amardad or 29th July 1591 A.D. 'Abdul Bāqi has mentioned the date of his death as 18th Shawwal, 999 A.H. and this confirms the statement of Abul Fazl.

49. As mentioned by Ahmad Gulchin Ma'anī in the preface of Maikhana, the word 'Saiyadi' should not be confused for Saiyid-i-Alavi. In jung No.3765 preserved in the Central Library of the Tehran University his name appears as Shaikh 'Urfī. In his tazkīra Shama-i-Anjuman, Nawab Siddīq Hasan Khān has also mentioned his name as Shaikh Jamal Uddin. Bindraban Khushgo and others who call him Saiyed are wrong as pointed out by Ahmad Gulchin Ma'anī.

50. This was a locality near the present mohalla Oassabkhānā.

51. 'Abdul Bāqi mentions : "در موسیقی واد وار بقدر وسع و قوفی داشت"

Marfat.com

same heading and the same is the case in some manuscripts which I saw in Iran. 'Urfī might have written Risala-i-Nafsiyah in the last days of his life and this particular paragraph which is actually a part of the above prose work might have been written on death bed.

41. According to 'Alla Uddaula Kāmi, 'Urfī had started composing five maṣnawīs in imitation of Niẓami's khamsa and had composed three such poems. It is possible that these fragments might be relating to these incomplete masnawis. So far only Majma'ul Abkār and Khusro Shīrīn seems to be in imitation of Makhzanul Asrār and Laila Majnu. The third maṣnawī is not traceable.

42. From the catalogue it appears that in this manuscript on folio 25a, there is a short maṣnawi beginning with the verse :

سایۂ او بود کہ در باغ ناز بود تماشائی گلہای راز

43. Mr.Jawahri in the preparation of his edition has claimed that his edition was based on 10 manuscripts. But he did not utilise the important manuscripts preserved in the Iranian libraries as detailed earlier.

44. In different manuscripts the name of the maṣnawī has been given differ somewhere Shīrīn Khusro, somewhere Shīrīn Farhad and in some manuscripts it is Khusro Shīrīn.

45. From a note at the end of 1915 edition it appears that it was fourth edition of Divan-i-'Urfī. I have not seen the remaining two editions.

46. The details can be seen in my Urdu work entitled 'Urfī Shīrazī.

47. For example the baseless story of 'Urfī's love towards prince Salīm, Shāh Nawāz Khān who completed his work, Āftāb-i-Jahan Numa even after a century of 'Urfī's death, is the first writer who has mentioned this love story but even

Marfat.com

so. It is short of many authentic poems and the whole section of solitary verses. Ḥairi's statement therefore does not seem to be true.

33. Probably brother of Moḥammad 'Ali Khān Wālajāh, the Nawab of Arkat.

34. He might be Sa'id Moḥammad Khān, an officer in the army of Tīpū Sultan.

35. In addition to the present manuscript, this maṣnawī is found in the Tehran manuscript (Ms.VIII), British Museum manuscript (Ms.XXVIII) and in two other manuscripts in the 'Aligarh Muslim University Library (Ms.XXVI and Ms.XXVII)

36. Mss.I, V, VIII, and XXVII are the only manuscripts in which this particular section containing miscellaneous verses is found.

37. I purchased it from Mr.Naḍir Agha, a local dealer of rare manuscripts. He gave me separate pages and I myself got them bound in the shape of a book. Late Mr.'Arshi, the Director of Riza Library, advised me to give it to that library for proper preservation.

38. The following line shows the year of transcription :

تمت ہذا الکتاب بالخیر والصواب کلیات عرفی شیرازی بتاریخ ۴ شہر ذیقعدہ روز یک شنبہ ۹۹۴

The last digit is not clear. Since in the month of Ziqada Sunday falls in 994, I read this digit as 7. It cannot be 4 because this manuscript contains at least one qaṣīdā about which there cannot be any doubt that it was composed in 997 A.H. as it was composed to condole the death of Ḥakim Abul Fath Gīlānī who died in 997.

39. No.1927 in the catalogue of Ibn-i-Yusuf Shīrāzi and No.24657 in Vol.III of Aḥmad Munzavi's catalogue.

40. In a manuscript preserved in Dāira-i-Shāh Aleem, Allahabad also the paragraph has been mentioned separately under the

Marfat.com

22. Among the later tazkira writers Ratan Singh Zakhmī has mentioned the following such verse and Āzar has quoted two more verses :

چنان رقصید عرفی بردر میخانه کز حیرت مسلمان گفت کاین کافر چه استادانه می‌رقصد (انیس العاشقین)
ببین در مقتل دست آزمایی‌ها چه بیقدرم که زخم ناتمام افتاد و مخجلت گشت قاتل را (آتشکده)
دیت قتل من این است که در روز جزا بزنم دست بدامانش و دامان نکشد (آتشکده)

23. One of these belonged to Kamāl Adīb Beg of Ankara University, the other was in the Millat Library, Istanbol and the third in Konya Museum Library.
24. Actually there are 89 such pieces but three of them are part of a tarkīb band.
25. The name of this masnawī differs in different manuscripts. In some it is Shīrīn Farhad, in other it is Farhad o Shīrīn, in other as Khusro Shīrīn and yet in others as Shīrīn Khusro.
26. As in manuscript I the total number of qasīdās is 89 but three fragments are actually part of a tarkīb-band.
27. In Mss.VIII and XVII these verses are given under the head (معمیات)
28. This masnawi in Ms.I has 1408 verses and in Ms.V the number is 1403 but in the printed edition of Tehran the number is only 1,078.
29. It is not in the basic manuscripts I and V but is found in the other manuscripts of this category e.g. Ms.II, VIII etc.
30. According to my calculation in its present form the manuscript contains 11,956 verse.
31. Fehrist-i-Kitabkhāna-i-Majlis-i-Shora-i-Milli,Tehran, No. 1026, pages 351-52.
32. Sirājā compiled 'Urfī's dīvān in 1026 A.H. If the present manuscript was copied immediately after Sirājā completed his work, it should be a true copy of that work. But it is not

Marfat.com

and also in his booklet 'Sher-o-Shairi-i-'Urfī, published in 1345 A.H. The same article has been published in the journal 'Armughan', Tehran. Prof.Yusuf Ḥusain Mosavi of the Lucknow University in his work, Armughān-i-Shīrāz has also expressed similar opinion in the following words :

"سراجا کا مذاق سخن جیسا بھی ہو، اسکو تو اپنی کارگذاری دکھا کر خانخانان کو خوش کرنا تھا اور خانخانان کو امور مملکت کی مشغولیت سے اتنی فرصت کہاں تھی کہ عرفی کے گلستان سخن کو سراجا کے لگائے ہوئے خس و خاشاک سے پاک صاف کریں۔ انجام کار یہ ہوا کہ جوانا مرگ عرفی کے کمالِ سخن کا آفتاب ابھی افق شہرت پر تھا کہ سراجا کی ستم ظریفانہ بدعت اسکو گہن ہو کر لگی۔"

20. In Bahāristān-i-Sukhan (Madras edition - pp.418-419) he writes :

"چون ہمگی اشعارش از مسودہ وغیر آن کہ از سفائن و مجموعہ ہای مستعدان و صاحبِ طبعان فراہم آمدہ بود، ہشت ہزار بیت می باشد، در عرض یک و نیم سال سعی موفور کار بردہ کلیات مشتمل بر چہاردہ ہزار بیت ترتیب داد و الحق درین کارید بیضا نمود۔ گویند کشش ہزار بیتِ مولانا در حینِ حیاتش بہ سببی ابتر شدہ بود غالبًا ہمین ابیات بدستِ سراجا افتاد و فقرہ "ترتیب دادہ" تاریخ انجام یافتہ۔"

21. 'Abdul Bāqī Nehāwandī in Maaṣir-i-Rahīmī (Vol.III, page 1354) states :

"محمد قاسم مشہور بہ سراجا.... از جملہ آدمی زادگانِ دارالسلطنت اصفہان است و ہمواہ دران شہر معزز و مکرم و صاحب جمعیت و اسباب بودہ اند .... سراجا در وادی اہلیت از امثال و اقران خود بغایت درپیش است و در اسالیب علم موسیقی و ادوار وقوفی بکمال دارد و آن فنِ شریف را نیکو درزیدہ و مہارتی تمام دارد چنانکہ استادان آن در امور مشکلہ و مشکلات دقیقہ آن فن با او صحبت می داشتند و در وادی اہلیت نیز از ہمگنان وا نمی ماند۔ مدتی این وادی را بپای سعی و اجتہاد پیمودہ.... و در اصفہان کہ وطن اصلی اوست ہمیشہ باموزونان و مستعدان بسر می بُردہ واز موزونیت ذاتی واثر صحبت مستعدان طبع نظمی نیز بہم رسانیدہ۔ اگرچہ بگفتنِ اشعار نہ پرداختہ شعر بسیار باموزونان سنجیدہ و از دارالسلطنت مذکور .... بتاریخ ہزار وپانزدہ ہجری در سلکِ ملازمانِ این سپہ سالار منسلک گشت۔"

'Abdul Bāqi's statement is confirmed by another contemporary, Ṭahir Naṣrabādi who in his Tazkira-i-Nasrābadi (page 138) writes :

"محمد قاسم سراجا نام دارد و در فنِ نقاشی زرنگار بمرتبہ ایست کہ بر خسار زرافشانِ سیم و شان را در عرق شرم دارد و از اثرِ تردستیش از ابر تصویرِ گوہر می بارد.... در صفاہان پیوستہ باموزونان محشور و از نمکِ محفلش بزم عزیزان پر شور است۔ تتبع بسیار از متقدمین و متاخرین نمودہ در امتیاز سخن طبیعتش خالی از دقت نیست۔"

Marfat.com

and Risala-i-Nafsiyah is also preserved in my own personal library.

12. In Nāẓm-i-Guẕīdah he has mentioned this year as 1033 A.H.

13. In Nāẓm-i-Guẕīdah, Naẓim states that he saw that man (Sirājā) in the port of Mekha but from this statement it appears that Sirājā started journey along with Naẓim from the port of Surat.

14. One preserved in the Tagore Library, Lucknow, the other in my own possession and a third one in Kitabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran.

15. Nāẓim states that he compiled 'Urfī's dīvān only in one month. It is possible that Sirājā might have kept a copy of Kulliyat-i-'Urfi with him and Naẓim only copied it. It is confirmed by the fact that the order of poems in Siraja's work and that of Naẓim is almost the same.

16. In Bahāristān-i-Sukhan (Madras edition) p.419, he states:

"غریب تر آنکہ ناظم تبریزی در تذکرۂ خود آوردہ کہ در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را بہ تدوین اشعار ملاعرفی کہ حسب وصیت وی ترتیب نیافتہ بود مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر رنجشی کہ از خانخانان داشت بامسودات فرار نمود۔ من در بندر مخا اورادیدم و مسودات را بمبالغہ ازو گرفتہ ترتیب دادہ۔ پانزدہ ہزار بیت شد۔ و این خلاف واقعہ ظاہر می شود چہ ہر جا بر کلیات عرفی دیباچہ مویدہ شد جمع سراجانوشتہ اند نہ ترتیبِ ناظم۔"

17. Another copy though of later date is preserved in a library in Pakistan and Ahmad Munzavi has mentioned it in his catalogue relating to the manuscripts preserved in the libraries of Pakistan.

18. In Muntakhab ut Tawarikh (Vol.III, p.285, Calcutta edition) he writes :

"او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند کہ ہیچ کوچہ و بازار نیست کہ کتاب فروشان دیوان ہر دو کس را در سر راہ گرفتہ نہ ایستند و عراقیان و ہندوستانیان نیز بہ تبرک می خرند۔"

19. This idea has been expressed by Agha Moḥammad 'Alī Dai ul Islam, ex-professor of Osmaniya University, Ḥyderabad in his article published in the Islamic Culture, January 1929

Marfat.com

the hemistich, indicate the number of qaṣīdās as twenty-six, عشرات the alphabets with number in two digits show the number of ghazals as two hundred and seventy and the ' آت ' i.e. the alphabets with number in three digits, show the number of verses of qiṭ'ās and ruba'is as seven hundred and twenty.)

5. If we suppose that on an average the qaṣīdās contained seventy verses each and the ghazals had seven verses per ghazal on an average, the total number of verses in the dīvān must be near about four thousand and five hundred.

6. In these three years the poet must have composed about 3,500 verses and the total number of his verses could be 14,000 i.e. 6,000 lost, 4,500 in Dīvān-i-Awwal and 3,500 uncompiled at the time of 'Urfī's death.

In his debachah he writes :

" آن مسودات درہنگام مقابلہ وترتیب گاہی سامعہ افروز راقم می گشت۔ بعنایت مغشوش وابتر بود"

Maikana, pp.175-176 (Lahore edition).

Naẓm-i-Guzidah ('Alīgarh manuscript), folio 75b.

. Maaṣir-i-Rahīmī, Vol.III, pp.293-299 (Calcutta edition)

. In the beginning I found it in two manuscripts of 'Urfī's kulliyāt (one with me and the other in the Ḥabībganj collection of Maulānā Āzād Library, 'Aligarh Muslim University) and on their basis I published it in the monthly 'Maarif', Azamgarh in October 1967. Since then I found it in six other manuscripts of 'Urfī's kulliyāt - two preserved in the Kitabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran, one in Kitabkhana-i-Markazi-i-Danishgah-i-Tehran, one in Tagore Library, University of Lucknow, one in Salarjang Museum, one in the private collection of Raja Maḥmoodabad, Lucknow. Apart from them a separate copy of this preface

Marfat.com

نورس و شوکت و ناصر علی و همانندگا نشان را می توان یکی شمرد و هندی نام داد؟ ..... بلی سبک هندی درستست ولی برای آن دسته از سخنورانِ بزرگ هند که باآموختن فارسی و قرار داشتن زیر تاثیر محیط و داشتن لهجۂ معینی از فارسی که در آن سرزمین رائج شده بود، شعر فارسی را بنوعی خاص و بازبانی ویژۂ خود و تعبیر های سازگار با آن سرودند به نحوی که سخنِ شان ها گویندگان همعهدِ شان در ایران بسیار تفاوت یافته است و درین شیوه حتی فیضی را هم نمی توان شرکت داد در حالیکه او از هند است ولی درزمانی مقدم می زیسته و تربیت یافتۂ فارسی زبانان باکسانی بود که فارسی را مستقیماً از اهل زبان آموخته بودند۔"

2. History of Ottoman Poetry: Vol.III, Book IV, Chap.IX, pp.347-348.

3. Taqi Auḥadi writes :

"شاعریست عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوهری نجسته نظام، که مخترع طرز یست تازه با ملاحت و فصاحت بی اندازه ووی در ولایتِ سخن حاکمیست صاحب تصرف و دراقالیم بیان خسروی خالی از تکلف۔ صیت بیانش عالمگیر است۔ پر تو ضمیرش خورشید تاثیراست" (عرفات العاشقین، ص ۵۰۲، نسخہ پٹنہ)

and it is confirmed by 'Abdul Bāqī Nehāwandī in the following words :

"شاعری بلند سخن و کاملی صاحبِ فطن مخترع طرز تازه ایست که الحال درمیان مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع اومی نمایند" (مآثر رحیمی، جلد سوم صفحہ ۲۹۳)

(For further details kindly see 'Abdul Bāqī's introduction to Kulliyāt-i-'Urfī which is included in the present work and which also deals with the evolution of Persian poetry till his time and whatever in later years was named as 'Sabk-i-Hindi' has been mentioned there as 'Ṭarz-i-Tazeh').

4. It reads thus :

این طرفہ نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعہ طراز قدس تاریخش یافت اوّل دیوان عرفی شیرازی

(according to the Abjad system the last hemistich of this quatrain reveals the year of compilation of this divan as 996 A.H. Apart from this اطار the alphabets with one digit in

Marfat.com

NOTES AND REFERENCES

1. There is controversy about the term Sabk-i-Hindi. Modern Iranian writers like Bahar and his followers consider it to be a style mainly developed by the Indian poets but certain others like Indian scholar Qāzī 'Abdul Wadood are of the opinion that none of the Indian poets adopted any such style which was different from the style of the contemporary Persian poets of Iran. In his report on my D.Litt. thesis whatever he has observed in this regard its Persian translation is as under :

"سبک هندی وجود ندارد۔ از زمان عرفی تا امروز تذکره نگاری ذکر آن نکرده۔ چنانکه آذر در ضمن صائب می نویسد طرز نکوهیده دارد۔ ولی او هم سبکی که بنام سبک هندی باشد ذکر نکرده عموماً سبکی که عرفی تحت آن شعری گفت منسوب به فغانی هست۔ اگر عرفی در سبک هندی شعر می گفت، پس او مقلد کدام شاعر هند بود؟ و کدام شاعر هست که ازو سبک هندی آغاز می شود۔ شعرای دورهٔ غزنوی که به هندوستان بعرصهٔ وجود آمدند سبکِ خاص که از سبک رائج الوقت مختلف باشد نداشتند ولی این امکان دارد که ایشان تا حدی در کلام خود شان منفرد باشند ولی حقیقت این است که تا دورهٔ آذر آن سبک را که دران عرفی، صائب، طالب، کلیم، اسیر وغیره شعر می گفتند در ایران تاحدی نامقبول گشته که این هم گوارا نبود که ایران را مولد آن طرز بشمردند۔"

The present writer agrees with the previous view and thinks Faizi to be the originator of Sabk-i-Hindi, although 'Urfī adopted it so dextrously that the tazkira-writers of the period declared him ('Urfī) to be its originator. Zabīh Ullāh Ṣafa on page 523 in part I of vol.V of his Tarikh-i-Adabiyāt Dar Iran has a view somewhat different from both the above mentioned views. He states :

"آن دسته هم که هنگام تقسیم سبکهای شعر فارسی از آغاز تاسدهٔ نیز دهم آنها را به سه سبک خراسانی، عراقی، هندی منقسم داشته اند، بیک تقسیم بسیار شتابزده، کلی خیلی مبهم و حتی کامل نشانه دست زده اند۔ چگونه می توان سبک خاقانی و ظهیر و کمال الدین اسماعیل وسعدی و اوحدی و خواجو و حافظ را یکی دانست و همه را یکجا "عراقی" نامید۔ بهمان صورت چگونه شیوه شاعری شرف قزوینی و وحشی و ثنائی و فیضی و نوعی و نظیری و ظهوری و طالب آملی و شاپور و اسیر و کلیم و مسیح و صائب و

Marfat.com

practice amongst the Shias. Another argument in favour of 'Urfī not being a Shia as given by the exponents of this idea is that Qāzi Nūr Ullah Shushtari who had a reputation of being a (شیعہ گر) inspite of being connected with the Mughal court in the same time has not mentioned 'Urfī's name in Majalis ul Mominīn.

The author of this preface after throughly going through the prose and poetic works of 'Urfī has come to the conclusion that the charge of heresay and atheism on 'Urfī is baseless and from quite a large number of his verses and prose pieces it is evident that he was a believer in God and his Holy Prophet for whose family members he had great regard. For all Muslims - Shias or Sunnis - this is sufficient for being a Muslim. Thus according to this writer he was only a Muslim above the level of being a Shia or a Sunni. He was from amongst those who have respect for all religions and love for the entire humanity. He was a follower of truth but only according to the Shariat of Islam. No doubt he was a drunkard in the beginning but had given up this vice also as is clear from one of his qaṣidas. Thus he lived as a Muslim and also died as a Muslim as is clear from the ruba'īs which he was reciting at the time of his death.

This is a short life-sketch and description of character of 'Urfī based on contemporary reliable sources and internal evidence of 'Urfī works. For detailed analysis of the varying statements of different writers - contemporary as well as of later period - relating to the life and character and also other aspects of 'Urfī's the readers may like to go through the articles included in this writer's Urdu work, 'Urfī Shirazi'.

Marfat.com

It will not be inappropriate to mention a few words about 'Urfi's religious beliefs. There were persons who considered him an atheist and enemy of God and their were others who were interested to prove him a Shia or a Sunni. Thus on the occasion of his recovery from small pox when he had become quite ugly Tarahi composed the following ruba'ī in which he calls Urfī a ملحد ' Mulhid (heretic).

وی زین بلوجامہ زماتم بدرید کایام بروی عرفی ملحد رید
از آبلہ فرنگ ای ہم نفسان دیگر نتوان جمالِ سیدی را دید

Similarly after 'Urfī's death Mulla Badauni found the year of his death with the words ' دشمن خدا '. In the same way recently Aqai Ghulām Husain Jawahari in the preface of his edited Kulliyāt-i-'Urfī only to prove 'Urfī a Shia has even distorted an already absurd story related in Miratul Khayal according to which Abul Fazl and Faizi asked some absurd questions with 'Urfī even in the presence of Abkar. For giving a religious turn to the story Aqai Jawahari substituted the word ' حنفی ' for ' فیضی '. This is but deplorable on the part of a scholar. As regards 'Urfī's being a Shia or Sunni, Professor Manzoor Husain Mosavi, the late professor of the Delhi University, who himself was a Shia (isna ashari) had expressed doubt about 'Urfi being a Shia and in his support quoted the following verse of 'Urfī :

کز جہان در یثرب آرم روی در گوش آیدش "مرحبا یا امتی" از مرقدِ مولای من

(According to Mr.Mosavi this style of address (یا امتی) relates to Sunnis and not Shias). Others who agree with Mr.Mosavi such as Qazi 'Abdul Wadood state that in prose 'Urfī has used the words 'کرم اللہ وجہہ' instead of 'علیہ السلام' after the name of 'Hazrat 'Ali' which is prevalent among the Shias. 'Urfī has also expressed durūd on the family members of the holy prophet and his companions. (بر آل و اصحاب) and this also is not a

Marfat.com

he was a man of jolly disposition.[65] Similarly Faizi, 'Urfī's arch rival, has also spoken highly about 'Urfī's disposition.[66] But Niẓām Uddin, Badauni, Abul Faẓl and Fakhr Uz-Zamānī complain for his haughtiness and insolence.[67] This writer after making a thorough study of 'Urfī's works and also the statements of contemporary writers is of opinion that these charges are baseless. In those days of autocracy the poets were expected only to praise their patrons and get reward. For this most of them behaved like beggars and had no self-respect. This was not the case of 'Urfī. He was a self-respecting man and to maintain it he did not hesitate to point out to his patron that no ordinary man was praising him. Further, 'Urfī had also contempt for the flatterers and did not hesitate to express it. All this created his enemies who made every effort to defame him[68] as a haughty man. The charge of talking contemptuously is also baseless. Self praise is a tradition among the Persian poets and in that they sometimes declare themselves superior even to their predecessors. That was the case not only with 'Urfī but right from Khāqānī to Ghalib all great poets had this element of self-praise in their qaṣīdās. 'Urfī in this self-praise was somewhat justified because if we throw an impartial glance on his qasidas we will find them second to none. In ghazal 'Urfī admits the greatness of Hāfiz.

'Urfī got recognition as a creater of a new style even during his life time. The main characteristics of this new style which subsequently became known as Sabk-i-Hindi are; the grandeur of diction; appropriate use of metaphors; creating new similies; and combination of words (تراکیب نو); adopting new methods of expression; paying more attention towards meaning rather than on form; delicacy of thought. Actually these are the characteristics of 'Urfī's qaṣīdās and ghazals which were subsequently attributed to Sabk-i-Hindi. 'Urfī was the originator of this style which was adopted not only by the Persian poets of India and Iran but was imitated by the poets composing poetry in Turki such as Fuẓuli Nafa'i etc.

Marfat.com

According to Kishan Chand Ikhlās prior to the transfer of 'Urfī's skeleton to Najaf, he was buried in the tomb of Mīr Ḥabīb Ullah. Khushgo and Ewaz Rai Masarrat have also stated the same. But it was a temporary burial. His bones were transfered to Najaf in 1027 A.H. and Abdun Nabi who completed Maikhana in 1028 A.H. is the first writer who has mentioned this transfer of bones. According to him[65] Mirza Faṣihi in 1027 A.H. had sent someone from Herat to carry the bones of 'Urfī to Mashhad but only two days before his arrival at Lahore Mir Ṣābir had already sent the bones. 'Abdul Bāqī in his preface also confirms this but according to a tazkīra of some unknown writer preserved in the Rampur Reza Library, Rampur the bones of 'Urfī were transferred according to the orders of Etemad Ud-Daula and it is not improbable because Mīr Sābir was related to Etemad Ud-Daula. The later tazkira writers have also mentioned the transfer of bones to Najaf. Thus Waleh Daghistani writes that some durwish took the bones to Najaf and Abu Ṭālib Tabrizi repeats it. Abul Fath Sulṭān Muḥammad Ṣafavi mentions the name of the man who carried the bones as Momin-i-Lahori who was a mujawir at Najaf and had come to take the body of his brother to Najaf but by mistake carried the bones of 'Urfī who was buried adjacent to the grave of Momin's brother. Khushgo gives some more information and according to him Mīr Ṣābir sent 'Urfī's bones through some qalandar who at first temporarily buried the bone for two months at Mashhad and then he took them to Najaf where they were buried outside the compound of Hazrat 'Ali's tomb on the land which was known as Baḥira and was purchased by Hazrat 'Ali himself. Khushgo quoting Rashīda-i-Kāshī further says that Saiyad Ḥasan Ḥusaini, the supreme sharif (نقیب النقبا) of Najaf gave alms on the occasion and also intended to construct a tomb on 'Urfī's grave. Raunaqi Hamadānī brought out the year of the burial of 'Urfī's bones from the hemistich "بکاوش مژہ از ہند تا نجف آمد"

'Urfī's character is also a matter of difference of opinion. Taqi Kāshi says that those who had seen him were of opinion that

Marfat.com

trace of his being poisoned. The others viz. Niẓām Uddīn Aḥmad and Amīn Aḥmad Rāzī have clearly mentioned that he died of diarrhoea or dysentry (اسہال). The last moments of 'Urfī have also been described by some writers. 'Abdun Nabi states that Mirza Niẓām-i-Qazwini, the Bakhshi of Kashmir, who was sent by Akbar to see and report 'Urfī's condition to the emperor informed him (Abdun Nabi) that in his last moments 'Urfī was uttering non-sense (دو شش، شش و پنج). Abul Faẓl, Taqi Uddīn Kāshi, 'Abdul Bāqi, Amīn Aḥmad Rāzi have however stated that in his last moments various Ruba'īs were on his lips:[62] (Thus he was in his senses). A later writer, Fazl-i-'Ali Khān in his Bustān-i-Be-Khezān states[63] that some friends only to see whether in that condition he could recognise them asked as to who they were (ماکیانیم). 'Urfī humourously replied that the crow of his soul was about to fly. (مرغ روح من در پرواز است) Maulānā Moḥammad Ḥusain Āzād has also related this story with slight change.[64] According to him the question ' ماکیانیم ' was asked by Faizi to which 'Urfī replied 'حالا مرغ روحم شوق پرواز دارد و بماکیان نمی آرد'

'Urfī's age at the time of his death has been mentioned by some tazkira writers. 'Abdun Nabi states that at the time of death 'Urfī was about forty years old. From the statement of Taqi Auḥadi it appears that he was about thirty eight year old. Among the other contemporaries Abul Faẓl, 'Abdul Qādir Badauni, Niẓam Uddīn Aḥmad, Amīn Aḥmad Rāzī, Shaikh Munawwar have not mentioned the age but have only stated that he died in the prime of his youth. Nāẓim-i-Tabrezi in Naẓm-i-Guzīdah has stated that at the time of death his age was thirty six years and many subsequent writers like Afẓal Sarkhush, Āzād Bilgrami, Khan-i-Ārzu, 'Ali Ibrāhim Khalīl, Qudrat Ullah Gopamavi, Siddīq Ḥasan Khān, Faẓl-i-Ali Khan, Ḥusain Quli Khān 'Ashiqī etc. agree with Nāẓim. Kishan Chand Ikhlas says that 'Urfi's age at the time of death was 35 years and Bindra Ban Khushgo agrees with him.

Marfat.com

need to be introduced to the royal courts through some other courtier. The year 997 A.H. was the period when 'Urfī's stars were at their highest. He had the patronage of Ḥakīm Abul Fath Gilani; the Khān-i-Khānān had become his personal friend to the extent that he was exempted from all formalities at the court;[60] prince Salīm himself had requested him to compose qaṣīdā in his praise, a unique honour which no other Persian qaṣīdā writer ever enjoyed; had reached Akbar's court without any recommendation; and among the scholars and learned people he had become so popular that according to Badauni collections of his peoms were available everywhere and people used to have them as tabarruk.[61] This glory was, however, short-lived as only after about two years and a quarter he died in Shawwal 999/July 1591.

'Urfī's last days were spent at Lahore where he had to face opposition of hypocrite 'friends' and 'Urfī was fully aware of their hostile attitude as is evident from a qiṭ'a beginning with the following verse which he composed at the time of his illness of which references he had made in his letters to Khān-i-Khānān :

فسانہ بی بشنو عرفی از من بیمار کہ باشدت بہ نفاق معاشران رہبر

It however appears that it was not his last illness resulting in his death.

The cause of 'Urfī's death is also a matter of dispute. Some of the later writers have stated that Salīm's love was the main cause of 'Urfī's death. Others say that rivals poisoned him and some of them have openly blamed Abul Fazl and Faiẓī for it. These are, however, the statements of those who wrote their taẕkīrās at least a century after the death of 'Urfī. The statements of these writers whose works are only secondary sources cannot be taken as authentic. Among the contemporary writers Abul Fazl and Badauni and subsequent to them, Nāẓim-i-Tabrezi, Taqi Uddīn Kashī, 'Abdul Bāqī Nehāwandi and 'Abdun Nabi Fakhr Uz Zamāṇī are almost silent in this regard and have not given any

Marfat.com

Ḥakīm Abul Fatḥ was an intimate friend of 'Abdur Raḥīm Khān-i-Khānān and on his advice 'Urfī composed a qaṣīdā in praise of the latter beginning with the opening verses :

بیا کہ بادلم آن می کند پریشانی کہ غمزۂ تو نکردست بامسلمانی

and it was the beginning of 'Urfī's friendly relations with the Khān-i-Khānān.[56] After the death of Ḥakīm Abul Fath in 997 A.H. 'Urfī formally attached himself with the Khān-i-Khānān who had great regard for him and treated him like a personal friend and not a courtier.[57]

'Urfī's another patron was the Emperor Akbār. Kishan Chand Ikhlas states that Faiẓī introduced 'Urfī to the royal court but this is improbable because according to Badauni the relations of Faiẓi with 'Urfī were strained only after a short time of 'Urfī's arrival to Fathpur Sīkrī while according to Amīn Aḥmad Rāzi, a contemporary writer, 'Urfī reached the royal court in the last days of his life[58] and Muḥammad Ṣādiq, the author of Ṣubh-i-Ṣādiq confirms it.[59] This introduction to the royal court was however before the death of Ḥakīm Abul Fath and with all probabilities 'Urfī might have met Akbar in the last months of 996 A.H. or the beginning of 997 A.H. This is also confirmed with the fact that when 'Urfi went to Kashmir in Jamadi al-Awwal he was already in the royal service.

Shibli says that 'Urfī came to India after learning about the beauty of prince Salim; but it is strange that he never tried to meet him of his own accord. From his famous qaṣīdā in praise of Salīm it is evident that he went to Salīm's court only when the prince himself desired that 'Urfī should compose a qaṣīdā in his praise. This meeting with Salīm must also have taken place almost at the same time when he got audience in the royal court. From a statement of Amīn Aḥmad Rāzī and also from the above referred qaṣīdā in praise of prince Salīm it is evident that by that time 'Urfī's reputation had spread far and wide. He had therefore no

Marfat.com

to India[54] in search of livelihood. Qudrat Ullah Shauq in his Jām-i-Jahān Numa has mentioned that 'Urfi was an adopted son of Ḥakīm Fath Ullah Shīrāzi.[55] Since at that time Fath Ullah was in Deccan (at first in the court of 'Alī 'Ādil Shāh in Bijapur and after his death in the Niẓāmshahi court of Aḥmadnagar) 'Urfī from Shīrāz came to Aḥmadnagar but not finding him there and getting no satisfactory patronage, 'Urfī left Aḥmadnagar and came to Fatehpur Sīkrī on 19th Rabi' al-Awwal 993 A.H./ March 10,1585. The main reason for 'Urfī's leaving Aḥmadnagar in 993 A.H. might be that in the same year Fateh Ullah Shīrazī had already left Aḥmednagar for Fatehpūr Sīkrī. Amīn Aḥmad Rāzī in this context writes as following :

"وابتداً از بندر جرون بدکن وارد شد۔ دران ولایت اوراترقی چنانکہ باید دست نداد۔"

After reaching Fatehpur Sīkrī, according to Badauni, he became a guest of Faizi who himself stated as following :

"از یاران دمساز و غمخواران ہمراز کہ دل از صحبت وی آب میخورد مولانا عرفی شیرازیست کہ درین نوروز بہ قدوم خود بر خاک نشینان این دیار منت نہادہ اند۔"

But after sometime he left the company of Faizī and joined the court of Ḥakīm Abul Fath Gīlānī with whom he was probably introduced by his foster father, Fath Ullah Shīrazī, who was a friend of the Ḥakīm as is clear from the following rub'ai which 'Urfī composed on their death in 997 A.H.

امسال دو علامہ ز عالم رفتند رفتند موخر و مقدم رفتند
چون ہر دو موافقت نمودند بہم تاریخ آمد کہ "ہر دو باہم رفتند"
۷۳۴+۴۸+۲۱۵
۹۹۷ ہجری قمری

It was the period when he had settled down in Lahore from where during Akbar's campaign of the north west province he went to Kashmir in Jamadi ul Awwal, 997 A.H./March, 1589.

Marfat.com

the Osmāniya University, Hyderabad, states[53] that before coming to India 'Urfī had gone to Najaf-i-Ashraf and there on the tomb of Hazrat 'Ali he had recited a qasīda and expected reward for it. But when after reciting it for three days he did not have any indication of getting reward (صله) from the Imām, on the fourth day he addressed the Imam in the following words :

"یا علی امامت چیزی دیگر است و شعر فہمی چیزی دیگر۔ آن شماع کہ قصیدۂ مہمل در مدحت ساخت بہ او چہار صد تومان دادی و برای چنین قصیدۂ عالی بمن ہیچ ندادی۔"

(Oh 'Alī Imāmat is something else and appreciation of poetry is something else. For the absurd qasīdā of the candle- stick bearer thou gavest four hundred tūmān as reward but gave nothing for this magnificient qasīdā which I composed in thy praise)

The same night he saw the Imam in a dream who addressed him in these words :

"از نجف بردوالا استخوانت راخوردہ می کنم۔"

(Go away from Najaf otherwise I shall break thy bones into pieces)

'Urfī being petrified left Najaf immediately and came direct to India where in repentance he composed his splendid qasīdā in praise of Hazrat 'Alī which begins with the following opening verses :

"جہان بگشتم وگشتم بہ ہیچ شہر و دیار نیافتم کہ فروشند بخت دربازار"

Among all these statements whatever Khān-i-Ārzu has said seems to be correct. At that time not only the royal court of Akbar, but the courts of his nobles and other rulers of India were also centres of patronage of the Persian poetry and were attracting the poets of Iran where the atmosphere for poetry was uncongenial during the early Safawid rule. Like his other contemporaries such as Zuhūrī, Shakebī, Nazīri etc. he also came

Marfat.com

royal family of Iran such as Shah Isma'īl II and princess Pari Khānam Khān and they indicate that he has also been in Isfahan.

In respect of 'Urfī's arrival in India the statements of his contemporary writers differ. Thus Abdun Nabī Fakhr uz Zamanī writes that when he was twenty years old he suffered from small pox and became so ugly that he became an object of redicule which became intolerable for him and he left Iran. Had this fact been the real cause of his migration he would have left Iran after recovery and would not have waited for ten years when at the age of thirty he left Iran for India. As against 'Abdun Nabi, 'Abdul Bāqī has mentioned that the generosity of 'Abdur Rahīm Khān-i-Khānān attracted him and induced him to come to India. Among the later writers 'Alī Ibrahīm Khalīl agrees with him. But this also does not seem to be correct because had this been the real cause, after reaching India he would have tried to reach the Khān-i-Khānān's court instead of going to Faizī and Hakīm Abul Fath Gīlānī. He composed qaṣida in praise of the Khān-i-Khānān only when Abul Fath advised him to do so. Among the later writers Sher Khān Lodhi has mentioned that he came to India as a tourist and Khafi Khān in his Muntakhab ul Lubāb states that the envious attitude of his contemporaries with whom he had poetic contests forced him to leave Iran. Sirāj Uddīn 'Alī Khān Ārzū in Majma'un Nafais writes that the news of the generosity of the different patrons on poetry in India brought him to this country. In the present century Shibli on the basis of certian tazkirās the names of which he has not mentioned, writes[52] that the charming figure of prince Salīm made him his fan even without seeing him. He writes :

(بعض تذکروں میں لکھا ہے کہ عرفی شاہزادہ سلیم کے حسن پر غائبانہ عاشق ہو کر آیا)

and repeats :

تمام تذکرے متفق ہیں کہ عرفی شاہزادۂ مذکور کا جان دادہ تھا۔

Mohammad 'Alī Dā'i-ul-Islām, the late professor of Persian of

Marfat.com

calligraphy and Music[51] موسیقی و ادوار and according to Khafi Khan."

"عرفی شیرازی آنقدر طبع رسا داشت که در شروع ایام در تحصیل علم و درس اکثر کتب متداولہ فارغ شد۔"

From 'Urfī's verses themselves it appears that he had full command on the extogitated branches of knowledge (علوم عقلیہ) e.g.

فغان زخامہ عرفی کہ کمترین طغراش — شکست خامہ مانی و کلک یاقوتش
خراب زمزمہ تازہ لی تو ام عرفی — کہ عقل ازین نفسِ تازہ مست می گردد
خرابِ معرفتِ عرفیم کہ ہر سخنش — بہ شہر قدس ادیبِ عقول می گردد
نامہ ام دادہ نشان از چمن گلشن وحی — خامہ ام کردہ زبان در دہن شاہد راز
زہر ہنر کہ زنم لاف امتحان شرط است — بیار نای، مکن پیش از امتحان انکار

From the above sources it is clear that at Shīrāz he used to have poetic contests which although increased his knowledge yet it also resulted in the enmity with the other poets as is clear from the following rub'aī of Ṭarahi composed on the occasion of his illness from small pox.

دی زینِ بلو جامہ زماتم بدرید — کایام بردی عرفی ملحد رید
از آبلہ فرنگ ای ہم نفسان — دیگر نتوان جمال سیدی را دید

We have no information about 'Urfī's mentor but from Taqi Auḥadi's statement it appears that he had great regard for Maulana Ḥusain Kashi and for his early progress in the field of poetry he was indebted to him. After reaching India he chose Ḥakīm Abul Fath as his mentor.

It seems that in Iran 'Urfī spent most of his time in Shīrāz but from one of his qiṭ'as it appears that he visited Tehran and from a qaṣīdā it is clear that he visited Najaf-i-Ashraf also. Some of his qaṣīdās which are found only in the copies of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī are in praise of the members of the

Marfat.com

related to a distinguished family of Shīrāz. His grand father's name was Jamāl Uddīn Saiyadi and his title was Khawaja-i-Chādarbāf. His father's name was Zain Uddīn Balavi and he held the post of Wazir (helper) of Darogha-i-Shīrāz. All the tazkirā writers are silent about the date or the year of his birth but majority of them have mentioned that he died[48] at the age of thirty six in the year 999 A.H. 'Abdun Nabī has, however, stated that at the time of his death 'Urfī was reaching fortieth year of his life and similar is the view of Taqi Auḥadi who has mentioned that he was about 38 years of age at the time of his death. From this it can be inferred that he was born sometimes between 960 and 963 A.H.

The tazkirā writers also differ in respect of 'Urfī's name. Taqi Auḥadi writes that his name was Jamāl Uddīn Saiyadi but 'Abdul Bāqi Nehāwandī has mentioned his name as Saiyadi[49] Mohammad while according to "Abdun Nabi Fakhr uz Zamānī his name was Muḥammad Ḥusain. From these statements of contemporary writers it can be deduced that his real names was Saiyadi Moḥammad Ḥusian and his laqab (title of honour) was Jamāl Uddīn. In respect of his takhallus (pen name) 'Abdul Bāqī Nehāwandī has mentioned that since his father was Wazīr (assistant, helper) of Darogha-i-Shīrāz (prefect of Shīrāz) and in that capacity has to perform religious duties and these of public importions (عرف), he adopted 'Urfī as his pen name. But 'Abdun Nabī writes that 'Urfī had started composing verses from an early age and his friends had given him the pen name 'Urfī' meaning notorious or known. It looks somewhat strange that the friends gave pen name to someone.

In respect of 'Urfī's early life at Shīrāz from Tazkira-i-Sho'ara-Maẓīyah of Ḥaider Husain Khān Sohail, it appears that he lived in mohalla Sakhtuya.[50] From Debacha-i-Kulliyāt-i-'Urfī it appears that he was highly educated and had full knowledge of the art of poetry and used to have poetic contests with the poets of Shīrāz and other places. He was also an expert in the art of

Marfat.com

SHORT LIFE SKETCH OF 'URFĪ SHĪRAZĪ[46]

Almost all the tazkirās from the tenth century A.D. till the present day contain account of 'Urfī's life. The authors of some of these were those who completed their works during his life time or only a few years after his death. They had either themselves seen 'Urfī or had collected details about him from those who had met him or were his close relatives. So apparently there should not be differences in their statements about the basic facts of 'Urfī's life. But it is not so. Even amongst the earliest tazkirā writers we find differences in the statements relating to 'Urfī's life and poetry, and many baseless stories have been related by them which without being critically examined have been copied by the later authors who have made even additions to them which amounts to character assassination.[47]

Except Majālis-ul-Mominīn almost all tazkirās, books of history and some such other books which were written during the life time of 'Urfī contain details about 'Urfī's life. Amongst them some important one are: Nafāis ul Ma'aṣir of 'Alauddaula Kāmī, Ṭabaqāt-i-Akbāri of Khwaja Niẓām Uddīn Aḥmad; Akbarnāmā of Abul Faẓl 'Allami; Haft Iqlīm of Amin Aḥmad Rāzī; Muntakhab ut Tawarīkh of Mulla 'Abdul Qādir Badauni; Majmaul Khwas of Ṣadiq Afshar; Durjun Nafais of Shaikh Munawwar; Khulasatul Ash'ar of Taqi Kāshi; 'Arafātul 'Āshiqīn of Taqi Auḥadi; Ma'aṣir-i-Rahīmī of 'Abdul Bāqī Nehāwandi; Maikhānā of 'Abdun Nabi Fakhruz Zamānī; Naẓm-i-Guzīdah of Moḥammad Ṣadiq Nāẓim, Bazm Ārā of 'Ali bin Maḥmūd al Husaini; and Nataij ush Sho'ara of 'Abdur Rahīm Kalami. Apart from these, introductions written by 'Abdul Bāqī Nehāwandi on 'Urfī's Kulliyāt compiled by Sirājā under the orders of 'Abdur Rahīm Khan-i-Khanan and by Nāzim-i-Tabrezi on his own compiled Kulliyāt-i-'Urfī are the most important contemporary sources on the life of 'Urfī Shīrāzī.

According to the above mentioned sources 'Urfī Shīrāzī was

Marfat.com

quoted as sanad in the different farhangs (dictionaries) have also been helpful in the correction of verses. Manuscripts I and V which are almost similar have been used as basic manuscripts and the order of the poems in the present edition is according to them. The words in verses which were not found suitable in these manuscripts have been changed by the suitable words found in other manuscripts. This had necessitated the mention of different variation in the different important manuscripts and it swelled the foot notes. But it was necessary so that the readers may know from which manuscript which word has been adopted and which were the other variation in other manuscripts. On the advice of the experts of the Khuda Bakhsh Library the footnotes have been reduced to minimum although this reduction has deprived the readers from knowing all the variations. Certain incomplete verses were found in some rare sources such as Ms. XVII etc. To make them complete hemisteches have been composed and added by me.

The present edition includes :

1. Introduction by me including a note on poet's life.
2. Debacha-i-'Abdul Bāqī Nehāwandī
3. Debacha-i-Nāẓim-i-Tabrezī
4. Text of complete ghazals numbering 881 with 6008 verses included in them.
5. Incomplete ghazals and solitary verses found in manuscripts I, V, VIII and XVII.

Marfat.com

Muntakhab-ut-Tawārīkh, Ṭabaqāt-i-Akbari, Nafāis ul Ma'aṣir, Ma'aṣir-i-Rahīmī, Maikhāna, Ātashkada, Riazush Sho'ara, Majma'un Nafais, Kalamat ush Sho'ara, Natāij ul Afkār, Anīs ul 'Ashiqīn, Makhzanul Gharaib, Muntakhab ul Lataif, Naẓm-i-Guzīdah, Ṭabaqāt-i-Shāh Jahānī, Ganj-i-Sukhan, Khazana-i-'Āmra, Yad-i-Baiza and Majma'-i-Fosaha.

Some lexicographical works like Bahr-i-'Ajam, Cheragh-i-Hidayat Mustalehat-i-Wārasta have also been consulted. Similarly Qaul-i-Faisal of Imam Bakhsh Sahbai also helped in the correction of one verse of 'Urfi which in none of the manuscripts was mention correctly. Certain bayazes e.g. those at No.1092, 1093 and 1103 (all preserved in the Khuda Bakhsh Library, Patna) and Majmuat ush Shoara of Tika Ram Tasalli preserved in the Lucknow University Library and numerous jungs and bayazes preserved in the libraries of Iran have also been consulted.

PRESENT EDITION

As already stated earlier, the present edition is based on the ghazal sections of manuscripts No.I, II, V, VII, VIII, XII, XX, XXIX and XXXV which are all copies of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī. Nāẓim's original manuscript (XVII) is equally important and has been fully utilised. Ghazal section of other important manuscripts (some of which have been introduced earlier) which were transcribed during 'Urfī's life time or immediately after his death or before the compilation of Kulliyāt-i-'Urfī by Sirājā and Nāẓim confirm the authenticity of the ghazals and verses in them. They have also been fully utilised. The other manuscripts of importance were also consulted for the purpose of checking the poems and comparison purposes. Selections in the taẓkiras written during poet's life and immediately after, also confirm the authenticity of the ghazals from which they have been selected. They have therefore served very useful purpose in the preparation of this edition. Verses

Marfat.com

the first time published Dīvān-i-'Urfī in 1297/1880. This edition apart from ghazals also included qiṭ'as, ruba'īs and masnawī, Majma'ul Abkār. The section dealing with the ghazals is spread over on the first 114 pages and the total number of this form of poems is 574 with 3,613 verses. The ghazals are followed by the qiṭ'as which occupy pages from 115 to 122. Then there are ruba'īs covering pages from 123 to 138. The last section from page 139 to 178 is devoted to the masnawī, Majma'ul Abkār. A second edition of Dīvān-i-'Urfī with the same number of poems as included in the first edition, was again published in 1915[45] but even in this edition the numerous mistakes found in the first edition were not removed. It is regretted that these Newal Kishore editions are so much full of mistakes that they have lost their utility and importance.

'Urfī's qasīdās were extremely popular in India where his reputation mainly rests on them. They have been published scores of time by at least 15 publishers but all these published collections have only 51 qasīdās. Since the present work is limited upto ghazals, no details of qasīdās are being given here.

Apart from the above published works, one of the masnawīs of 'Urfī has also been published independently. It is Shīrīn Farhad which Matba'-i-Bostān-i-'Ashiqīn published in 1295/1878. The other masnawī, Majma'ul Abkār was included in the printed divāns. Recently a portion of the masnawī satarising the greedy contemporary poets and praising Hakīm Abul Fath was published by Dr.N'aīm Uddīn in the Islamic Culture Vol.XXXIII No.4 October 1959.

Apart from the manuscripts and printed editions of 'Urfī's Kulliyāt and dīvān, different books of history and tazkīras have also been utilised in the preparation of the present edition. Selections of 'Urfī's poems have been used for comparison purposes and other details have been used for the preparation of life-sketch of 'Urfī. These tazkīras are: Khulasat ul Ash'ar, 'Arafāt ul 'Āshiqīn, Majma ul Khwās, Haft Iqlīm, Akbarnāmā,

Marfat.com

320 verses, the ruba'īs being 192 with 384 verses, the maṣnawīs including Shīrīn Farhad (281 verses), Majma'ul Abkār (1078 verses) and Sāqināmā (48 verses) being three with 1407 verses; and tarkīb-band and tarji'band being two (one each) with total 228 verses. The number of verses in this edition of kulliyāt-i-'Urfī is more than that of the Mambai edition. But even then this edition also is short of about 5,000 verses and does not contain more than 300 ghazals (some of which are found even in the Newal Kishore edition), 25 complete or incomplete qaṣīdās, more than 200 ruba'īs, 26 qit'as and one maṣnawī. Moreover, the various forms of poems found in this kulliayāt are also incomplete and the numbers of verses in them is less than the number found in important manuscripts.[43] For an instance in this edition there are only 48 verses in the Sāqināmā while actually there are 194 verses in it. Similarly, the maṣnawī, Shīrīn-Khusro has only 281 verses in the present edition while actually there are 431 verses in it. Same is the case with the maṣnawī, Majma'ul Abkār in which the number of verses is only 1099 as compared with 1,400 verses in the authentic manuscripts. Similar is the case with the qaṣīdās and ghazals in many of which the number of verses is much less than found in the important manuscripts. The prose section contains only Risāla-i-Nafsīyah but that too is incomplete and many of its paragraphs found in the important manuscripts are missing. This edition like the Newal Kishore edition of Dīvān-i-'Urfī, is also not free of mistakes many of which also appear due to negligence of the editor. In connection with poet's life Mr.Jawahri has given quotations from certain tazkirās but except one, all these tazkirās are of a much later date and do not contain authentic information about poet's life and character.

Apart from this printed edition of Kulliyāt-i-'Urfī, 'Urfī's dīvān-i-ghazalliyāt and collections of qaṣīdās have been published separately many times. The maṣnawi, Shīrīn Farhad[44] has also been published separately. The Newal Kishore Press, Kanpur for

Marfat.com

calligrapher. The other manuscript is that which is preserved in the National Library, Calcutta. In fact it is a selection from some such manuscript which was a copy of Sirājā's work. 'Abdul Bāqī Nehawandi's preface is incomplete. The rare qaṣīdās of 'Urfī found in the copies of Sirājā's work are found in this manuscript. The section of ghazal contains only selected verses of ghazals.

PRINTED WORKS

'Urfī's kulliyāt for the first time was published in 1308/1890 from the Mataba'-i-Sepahr-i-Nāsrī, Bombay and, as stated by the publisher, it was based on some manuscript which they found in Kashmir and which was transcribed 90 years before. In connection with the publication of this edition the publisher's following note is informative.

"بعد از تفحص و تجسس بسیار نسخه اصل آن شاعر فرزانه که متجاوز از نود سال است در کشمیر بخط مغرب بودند و تمام اشعار قصیده و غزلیات باترتیب ضبط و ربط داده بودند، بدست آمد۔" (کذا)

It was spread over 321 pages, the first 153 having been devoted to the qaṣīdās which have above 2,400 verses. Pages from 134 to 286 are covered by ghazals - the number of their verses being 1,862; pages from 287 to 293 are occupied by qiṭ'as and from 321 by Ruba'īs which have 216 verses. Generally there are 16 verses on every page though the pages occupied by ghazals have on an average 14 verses only. This published kulliyāt which contains much less works than found in standard manuscripts of 'Urfī's kulliyāt is now scarcely available and is found only in good libraries; and I came across with it at the Kitabkhana-i-Āsafīyah, Ḥyderabad. Outside India, so far I know, 'Urfī's kulliyāt was never published before the publication of its edition by Ghulam Ḥusain Jawāhri after 1958 A.D. This Tehran edition which has been utilised as source IX comprises 8,496 verses of different types. The number of qaṣīdās being 51 with 2487 verses, ghazalliyāt being 564 with 3,670 verses, the qiṭ'as being 40 with

Marfat.com

manuscript of 'Urfī's Kullīyāt at a book fair at Tehran. It was property of Messers HARASSOWITZ BOOK SELLERS, Germany. It contains all type of 'Urfī's works the details of which are: 50 qaṣīdās with 2455 verses; a tarkīb-band and a tarji'band having 106 and 138 verses respectively; 37 qiṭ'as with 297 verses 440 ghazals with 2869 verses; maṣnawīs, Majma'ul Abkār and Khusro Shīrīn with 1193 and 387 verses respectively; 144 verses of Ruba'īs; and 65 verses of Sāqināmā. The manuscript has a total number of 7798 verses. It is important in the sense that it has got such a qiṭa which I could not find anywhere. It begins with the verse :

دریا دلاز بی مددی های روزگار دارم دلی که سوزدم از شرم آن زبان

Two more manuscripts of 'Urfi's literary works also need mention. One of them transcribed in 1018 A.H. is preserved in the National Library, New Delhi and in the present work has been used as source XXXXIX. Its first two pages from which Risāla-i-Nafsīyah begins are decorated ones. The second section containing qaṣīdās starts from page 19 and the first two pages of this section are decorated ones. This section which also includes a tarkīb-band ends on page 165. They are followed by the section of Qiṭ'a. The first two pages of this section are also well decorated. The section of ghazals start from page 186 and ends on page 400 and the first two pages of this section also have gold ornamentation. At the end of this section of ghazaliyāt is the following tarqīmah :

"تمت الغزلیات مولانا عرفی سلخ ربیع الاول ۱۰۱۸ھ"

From page 401 the section of Ruba'ī starts with two decorated pages but this section is defective and in the present condition of the manuscript these Ruba'īs are spread over 23 pages. There is no section relating to Maṣnawī. The name of the transcriber is not mentioned but the nast'alīq script in which it is written indicates that it was transcribed by some famous

Marfat.com

in any other manuscript.

مژگان نبود گرد چشم من زار غیرت بره نظاره ام ریخته خار
دردیده سیاهم نه از مردمک است جذب نگه من ربوده خال از رخ یار

Another old manuscript of which reference has been made in the catalogue at no.5290 was written by Aqa Beg in 1022 A.H. It contains 4989 verses the details of which are: qasīdās having 1205 verses; qit'as having 182 verses; ghazalliyāt having 2374 verses; ruba'īs having 228 verses. The calligrapher seems to be some Indian who has transcribed it in beautiful Nast'alīq script. It has been used as manuscript No.XXXXVI. The oldest manuscript transcribed in 1010 A.H. by Mohammad al Katib preserved in Kitab Khana-i-Malik has been referred at No.4940 of the catalogue of that library. It has 23 qasīdās with 1049 verses. Then there are 197 verses of Qit'at which are followed by 2388 verses of ghazals and 112 ruba'īs. The number of ghazals is 112. Majamul Abkār is the last poem and has 458 verses. The manuscript is devoid of any ornamentation but has been correctly transcribed. There are some other manuscripts of 'Urfī's works in Kitabkhana-i-Malik and among them that at No.4945 was transcribed in 1184 A.H. has only 3,800 verses. Similarly the manuscript at No.4868 is also of no importance.

Aḥmad Munzavi in his catalogue has pointed out five manuscripts of 'Urfī's works preserved in the library of Āstāna-i-Quds, Mashhad. Their no. is 17863, 17864, 23669, 24671 and 24693. During my visit to Mashhad I had an occasion to see all of them but none of them was found of any importance. In the library of the Tehran University, apart from the manuscript at no.3033 which has already been dealt with (Ms.XXXV), some other manuscripts are also preserved. One of them which was transcribed in 1030 A.H. can be found at No.4488/2 and the other is at No.2464 but none of them is of much importance.

In Iran in August 1976 I had an occasion to see an important

Marfat.com

Mashhadi. The Ms. 238 is important in the sense that the qasīdā with the following opening verse has been correctly transcribed in it.

(منم کہ شستہ ام از لوح مدعا نیرنگ، نہ تشنگی چش آبم نہ آرزو چش رنگ)

Apart from these some more manuscripts are in this library reference of which has been made at Nos.843, 2517, 2236, 3912, 2611, 2571 and 678 in the catalogue.

In Kitabkhana-i-Sipah Sālār 'Urfī's manuscripts are found at Nos. 296, 7137, 7154, 298, 462 and 297 in the catalogue. But none of them is important. In connection with the manuscript at No.296 which covers 4,200 verses, Aḥmad Munzavi states that it was compiled after the compilation of 'Urfī's 'Dīvān-i-Awwal' but the present condition of the manuscript does not confirm it. The manuscript at no.462 is an old one transcribed in A.H.1014 but contains only two maṣnawīs and a few miniatures.

The Mashhad University library has a good manuscript which was transcribed by Saiyid Moḥammad bin Maḥmūd Ḥusaini at Constantinople in A.H.1055. It has been written in Nast'alīq script on decorated pages. It is extremely decorated and contains 9548 verses the details of which are : qaṣīdās from pages 1 to 141 having 2530 verses; Sāqināmā till pages 149 having 90 verses; ghazalliyāt till page 400 having 4300 verses; qiṭ'as till page 419 having 300 verses; ruba'īs till page 466 having 510 verses; Majma'ul Abkār till 541 page having 1335 verses and Khusro Shīrīn till 570 page having 483 verses.

Kitabkhana-i-Malik, Tehran preserves some very old manuscripts of 'Urfī's Kulliyāt. Thus the manuscript at no.5581 is of some importance. It is very beautiful and fully ornamented manuscript and has been written in chaste nast'alīq script. The total number of verses in it is 6517 and its break up is as under: verses of qaṣīdā 1825; verses of qiṭ'as 306; verses of ghazals 2354; verses of ruba'īs 392; verses of maṣnawī 1616; and verses of Sāqināmā 24. The following ruba'ī included in it is not found

Marfat.com

importance and contains maṣnawīs, qaṣīdās, ghazals and ruba'īs.

The Raza Library, Rampur, apart from the one already described, also shelve some other good manuscripts but none of them have any rare poem. In the Allahabad University Library also there is a copy of 'Urfī's Kullīyat. Another incomplete manuscript at Allahabad came to my notice in the Library of Daira-i-Shāh 'Alīm. In Lucknow in addition to the manuscripts in the Luchnow University Library and in my own collection and at Mahmūdabād house some other Mss. of 'Urfī's qaṣīdās exist at some other places. Out of them one is worth mentioning. Once it belonged to Mirza Jāfar Ḥusain Advocate who gave it to Prof.Yusuf Husain Mosavi of the Lucknow University who once showed it to me and wanted to give it to me to utilise in my thesis on 'Urfī but due to his sudden death I was unable to get it. His neice Shīrīn Mosavi, Professor in the Department of History in the Aligarh Muslim University once informed me that it was preserved with her. It is a very important manuscript and it is only unfortunate that I could not utilise it in the present work. The manuscripts of 'Urfī's qaṣāid are innumerable and are found in plenty in every library of the country.

In Iran also there is no dearth of the manuscript collections of Urfī's works. Two manuscripts preserved in the library of Majlis (No.1026 and 1027) have already been introduced as Ms.VI and VIII. Among the remaining ones that at No.2595 although incomplete has some importance due to the existence of some of Urfī's letters in it. The other manuscript at No.2595 although not a copy of Sirāja's or Nazim's work contains the rare qaṣīdās of Urfī and therefore confirms their authenticity. The number of verses in different qaṣīdās in this manuscript is also according to the number found in Mss.I, V etc. In my magnum opus I have utilised this manuscript as Ms.XXXXII. The manuscript at No.2597 is incomplete and contains only 6,000 verses. The Ms. at No.2598 is an ordinary manuscript in the nast'alīq script of Indian style and its only importance is that it has certain notes of Bahār

Marfat.com

Apart from Ms.XXVIII described earlier, there are some other manuscripts of 'Urfī's works in the British Museum Library. Of these one (mentioned at No. Or 2979 in the supplement of the catalogue of the British museum) having been transcribed in A.H.1033 is an old manuscript of 'Urfī's works. In India Office Library also there are two manuscripts of 'Urfī's kulliyāt which are worth mentioning. One of them described at No.1 1451 in the catalogue of that library contains qaṣīdās, qiṭ'as, ghazals, ruba'īs, maṣnawīs but none of them is rare. Its only importance is that it is among those manuscripts which were transcribed before Sirājā's work. Shaikh Moḥammad Sa'id Bhakkari copied it in 1021 A.H./1612 A.D. The other manuscript in that Library, transcribed in 1066/1656 and described at No.1452 of the same catalogue, contains Risāla-i-Nafsīyah, two maṣnawīs, qaṣīdās, qiṭ'as, ghazals and ruba'is. Some manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfī are also preserved in the Bodleian Library which have been described at No.1051, 1052 and 1053 in the catalogue of that Library and all of them except that mentioned at No.1052[42] contain only those poems which are generally found in all the manuscripts. Copies of 'Urfī's Kulliyāt are also available in the Cambridge University Library but their details are not mentioned in the catalogue of that Library.

In Khuda Bakhsh Library, Patna, in addition to Ms.XXV, already described, there are some more copies of 'Urfī's dīvān and collections of his qasīdās but none (except that mentioned at No.257 in their printed catalogue which has the maṣnawi satarising poets and praising Abul Fath) is of any importance.

Apart from the two manuscripts No.XII and XIII described earlier, there are some collections of 'Urfī's works in the Sālārjang Museum of which those at Nos.412, 418 and 481 in the catalogue are worth mentioning. Similarly in the Kitab-khana-i-Āsafīyah in addition to the manuscript already described as Ms.XV, there are seven other manuscripts. Out of them one (No.22 divan) transcribed by Mir 'Ali Khurasani is of some

Marfat.com

which is in the middle of the page. This masnawī has only 353 verses. From folio 217b begins the typical masnawī in which Urfī satarises the contemporary poets and praises Ḥakim Abul fath (Dr.Rieu has categorised it as a tarji'band). It occupies 4 folios and contains 107 verses. From folio 221b begins the section of qiṭ'at which finishes on folio 232a and immediately after there are four ruba'īs which appear to have been composed by some other poet. From folio 232b begin the ruba'īs the number of which is 220. The prose section which includes the passages referred to by Dr.Rieu begins from folio 252a. This section contains Risāla-i-Nafsīyah, some letters and some passages relating to some fālnāmā prepared for Akbār and also some other passages. The utility of this section has, however, been marred by the disorderly manner in which it is compiled. (This section has been utilised by me in the editing of Kulliyāt-i-'Urfī.).

This manuscript has been written in ordinary nast'alīq script and has also mistakes but they are not such as to minimise its importance.

OTHER MANUSCRIPTS

Apart from the above-mentioned manuscripts of different libraries there are many other such collections in the different countries of India, Iran, Turkey, Europe and Pakistan and out of them only 120 have been introduced in Munzavi's catalogue and there are a large number of important manuscripts such as those which have been utilised in the present work do not find place in the catalogue. Among these important manuscripts one is that which is in possession of Kamal Adib Beg of Ankara University which was consulted by Dr.Na'īm Uddīn who found 18 rare qaṣīdas in it. Some good manuscripts exist in the Konya Museum Library and the Millat Library, Istanbol which were also consulted by Dr.Na'īm Uddīn and in which he found some rare pieces of 'Urfī's poems.

Marfat.com

430 verses, it also contains three fragments from folio 265a to 267b of three other incomplete masnawis[41] with total number of 97 verses which are found in no other manuscript except Ms.III. The masnawi in which 'Urfi satarises the greedy contemporary poets beginning with the hemistich آدم چون دوا شفیق و نقیض also exists in this manuscript. It is spread over folios from 267b to 269a and has 58 verses. The last poem is Saqinama which covers folios from 269a to 271a and has 63 verses. The total number of verses in the masnawi section is 2078 and the total number of verses in the manuscript is 8,600.

Manuscript XXVIII

It is the manuscript referred to by Dr.Rieu in his catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum (Vol.II, page 667, Acc.16793). It is important in many respects particularly because it contains some such letters which are found only in a few diaries and also a few other prose pieces of 'Urfi. In the present work i.e. Divan-i-'Urfi, its ghazal section has been utilised for comparision purposes.

The manuscript consists of 276 folios with gold ruled margin. The year of its transcription is A.H. 1062 but the name of transcriber is not mentioned anywhere. It is divided into eight sections each of which begins with a beautiful unwan. The first page of the manuscript has a seal which is illegible in my photocopy but Dr.Rieu mentions that it is of Maharaja Tikait Rai of Avadh. From the next folio i.e. 1b begins the section dealing with ghazals. It ends on folio 97. The number of the ghazals in the manuscript is 436 and the total number of verses in them is 2,777 From folio 99b with a beautiful 'unwan begins the section relating to qasidas. They are 52 in all and have 2374 verses. This section ends on folio 173. From folio 174b begins the masnawi, Majma'ul Abkar which has 1014 verses. Immediately after the end of the above masnawi from folio 286a begins the second masnawi, Khusro Shirin. It also begins with a beautiful 'unwan

Marfat.com

missing. It is transcribed in bold ordinary nast'alīq script on a base of 11.5" x 6" size paper and has 17 lines on every page.

The manuscript begins with qaṣīdās the total number of which is 50 and including a tarkīb-band the total number of verses in this section is about 1,950. From folio 71 begins the section of Ghazals. It covers next 283 pages. The total number of verses in ghazals is 3,245. Then there is the rare masnawī in satire of the contemporary poets and in praise of Hakīm Abul Fath. It has 108 verses. The qit'as cover the next 22 pages. The ruba'īs are transcribed on the margin of the folios. The year of transcription is mentioned but now cannot be read. Transcriber's name has not been mentioned. The only importance of the manuscript is that it contains the above referred masnawī which is rare.

Manuscript XXVII

There is another good manuscript of 'Urfī's kullīyat in the Maulānā Āzad Library, 'Aligarh. It dates 1065 A.H and has been transcribed by 'Abdur Jabbar, pupil of Mīr 'Emad, the famous calligrapher who under the spirit of intolerance was executed during the reign of Tahmasp in Iran.

The manuscript begins with qaṣīdās which cover first 72 pages. Their number is 50 and the number of verses in them is about 2,370. The next 34 pages are covered by 42 qit'as, one tarkīb-band with the opening hemistich (نوای مدح کہ نجی دلا مبارکباد) and a tarji'band (beginning with the hemistich (ای حسن تو برتراز چہ وچون) and the total number of verses in these poems is 516. Then the section of ghazals begins with a beautiful lauh. It is spread over 233 pages and the total number of the verses of ghazals is about 3,461. Ruba'īs come next to ghazals and cover 32 pages. Their number is 195. The last section of the manuscript is devoted to masnawīs and actually this section is its most important part because apart from Majma'ul Abkār with 1421 verses spreading over from folios 224b to 265a and Khusro Shīrīn beginning from folio 271 and ending at folio 283b with

Marfat.com

has been transcribed separately[40] under the heading (رقعہ کہ در ای نفس گلبانگِ لاف and beginning with the sentence ہنگام نزع فرمودہ) خرد مندی و تزویرت

From folio 15b begins the masnawī, Majma'ul Abkār but its last few folios are missing and the poem breaks off abruptly on folio 58b. The number of verses in this incomplete poem is 1,202. Immediately after it on folio 58b is the following inscription.

تمام شد کتاب خسرو شیرین من کلام ملا عرفی،

which indicates that the masnawī, Khusro Shīrīn was immediately after the first masnawī but the pages containing this poem are no more in the manuscript. Qasīdās begin immediately after the masnawī section. They are alphabetically arranged and their total number is 38 with 1,894 verses. They are followed by qit'as which begin from folio 134b and the number of which is 35 with 275 verses. The section dealing with ghazals begins from folios 145b but after folio 147b folios containing ghazals in radif ت and ب are missing. After folio 216b there is again some confusion and many folios containing ghazals in radif ک and ل and also in ر are missing. Their total number in the existing kulliyāt is 350 and the number of verses in them is only 2,240. The last section beginning from folio 240 contains ruba'īs which are 158 in number. The total number of folios in this defective manuscript is 250 and the number of verses in it is 5,927.

The manuscript is written in fine nast'alīq script within gold and colour ruled border and also has a few double pages decorated 'unwāns.

Manuscript XXVI

It is an incomplete manuscript of the Subhan Ullah collection of the Maulānā Āzad Library, Aligarh. Its first few folios are

Marfat.com

Then two folios are in the writing of some other calligrapher named as Ghulām 'Alī. Then again the manuscript till page 128 continues in the hand-writing of Nūr Ullah. Then again folios are replaced and the last 12 qaṣīdās have been written by Ghulām 'Alī. The total number of verses of qaṣīdā in the manuscript is 2,684. After qaṣīdās there are 41 qiṭ'as which cover 24 pages but except 2 all the remaining pages have been written by Ghulām Alī. The total number of the verses in the qiṭ'as is 322. The qiṭ'as are followed by ghazals which begin from page 210 and finish on page 485 and this entire section consists of 3,575 verses of 560 ghazals, all written by the original calligrapher. In addition to these, the section dealing with ruba'īs also includes 60 ghazals which cover 29 pages and include 367 verses. The total number of ghazals in the manuscript is 620 of which 560 are in the hand-writing of Nūr Ullah and 60 in the hand-writing of Ghulām 'Alī. The total number of ghazals in the manuscript is 3,952. The section dealing with the ruba'īs is actually sandwitched between the two sections of ghazals. The total number of verses ruba'īs is 247. Immediately after ruba'īs there are three such quatrains and a qit'a which have been composed on the birth of prince Salim and cannot be the compositions of 'Urfī. The last section of the manuscript deals with the maṣnawīs. This section is also written by both the calligraphers. The maṣnawī, Majma'ul Abkār includes 1331 verses and Khusro Shīrīn comprises 411 verses.

In its present form this manuscript has 52 qaṣīdās, 41 qiṭ'as, 620 ghazals, 251 ruba'īs and two maṣnawīs.

Manuscript XXV

Though defective, it is the only reliable copy of 'Urfī's Kulliyāt preserved in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna a mention of which has been made at No.505/253 in the catalogue of that Library. Like many other manuscripts of 'Urfī's works, it also begins with Risāla-i-Nafsīyah which beginning from folio 1b ends on folio 15a on which one of its paragraphs

Marfat.com

Ghazals occupy the last 228 pages. Their number is 421, the total number of verses in them being 2,715. On the whole the manuscript contains 6,709 verses of all types. Except that it is one of the oldest manuscripts of 'Urfī's works and contains some miniature paintings there is no other distinguishing feature of the manuscript.

Manuscript XXII

Apart from manuscript II, already described earlier, there is another important manuscript in the Ḥabībganj collection of Maulānā Azād Library, 'Aligarh. The year of transcription is given but is not quite distinct and can be read as 1026 and 1036 but most probably it is 1036. The transcriber's name is 'Abdus Samad bin-i-'Abdul Qadir Siddiqi. It is written in bad nast'alīq script and begins with qaṣīdās the number of which is 48 with 2312 verses. Qaṣīdās are followed by 31 qiṭ'as with 182 verses. Then there are the maṣnawīs, Majma'ul Abkar and Khusro Shīrīn which have 1,268 and 356 verses respectively. Ghazals come next. Their number is 406 and the number of verses in them is 2,706. Ruba'īs form the last section of the manuscript. Their number is 255. The total number of verses in the manuscript is 7,334. There is nothing special in the manuscript except that it is an old manuscript and has been correctly copied. The last few pages are defective.

Manuscript XXIII

Another important and old manuscript which dates 1032 and a portion of which has been written as early as 1029 is also preserved in the Āzād Library of the 'Aligarh Muslim University. This manuscript seems to have lost many of its original pages which after having been copied on some later date have been added to it to make it complete. It begins with qaṣīdās which with the inclusion of a tarkīb-band and a tarji'band are fifty two in number. Its first 82 pages are in the hand-writing of Nūr Ullah.

Marfat.com

the manuscript is Khusro Shīrīn the title of which in this manuscript is given as Shīrīn Farhad. In it the number of verses is 403. Then there are qaṣīdās the total number of which is 35 but none of them is rare. The total number of verses of qaṣīdā in this manuscript is 1,796. The number of qiṭ'as in the manuscript is only 22 and none of them is rare. The largest section of the manuscript comprises ghazals the number of which is 427 and the total number of verses in them is 2,590. The total number of verses in the manuscript is 6,635.

The name of the calligrapher is mentioned as Moḥammad Amīn but the year and place of transcription is not mentioned.

Manuscript XVI

Another old manuscript of 'Urfī's kullīyāt which is believed to have been transcribed during Abkar's reign, is preserved in the Reza Library, Rampur. It is a beautiful decorated copy of 'Urfī's literary works which also contains some miniature paintings which is the only source of determining the period of its transcription. The year of transcription of the manuscript is not given but at the end of the kullīyāt the calligrapher's name has been mentioned as Shaikh Jamāl Uddīn.

The manuscript begins with an irrelevant prose work on Gunah-i-Saghira wa Kabira by some Moḥammad bin-i-'Ali. It covers first 20 pages of the manuscript. Then the remaining five pages of this prose section are devoted to the last portion of Risala-i-Nafsīyah of 'Urfī. Then begins the maṣnawī, Majma'ul Abkār which covers 84 pages and consists of 1,134 verses. The next 32 pages are devoted to the other maṣnawī, Khusro Shīrīn which comprises 420 verses. The next section is devoted to qaṣīdās the number of which is 39 including a tarji'band. They are spread on 139 pages and have a total number of 1,845 verses. Next 22 pages are covered by qiṭ'at. Their number is 30 and the verses in them number 271. After the qiṭ'as, are found ruba'īs the number of which is 162 and which are spread over 34 pages.

Marfat.com

in this manuscript forms its last part.

As stated, the importance of this manuscript lies in its accurate transcription and inclusion of very rare pieces of masnawī poems.

Manuscript XIII

It is another good manuscript preserved in the Salarjang Museum, Hyderabad and like manuscript XII, preserved in the same library, is extremely decorated and has fine 'unwāns (headings) at the beginning of each section.

It opens with Rīsālā-i-Nafsīyah which is followed by the masnawī Majma'ul Abkār and Khusro Shīrīn which have 1,281 and 432 verses respectively. Then there are qasīdās the number of which is 38 and the total number of verses in them is 1,828. The tarkīb-band beginning with the hemistich نوای مدح کہ بنجی دلا مبارکباد is also extant but has only 7 stanzas with 82 verses. The number of qit'as and quatrains is 28 and 151 respectively and the respective number of verses in them being 257 and 302. The largest section of the manuscript is that of ghazals which are 407 in number and the verses in them number 2,590. The total number of verses in the manuscript is 6,772.

The manuscript spreads over 267 pages and has been copied quite correctly. The name of transcriber and the year of transcription is no-where mentioned.

Manuscript XV

It is the best of the seven manuscripts of 'Urfī's works extant in the Kitābkhāna-i-Asafīyah, Hyderabad and its mention has been made at No.1464 Dawawīn in the catalogue of that library. Apart from being a good specimen of calligraphy, it is also a nice sample of floral embellishments and colour ornamentation.

The manuscript begins with the Risala-i-Nafsīyah. It is followed by the masnawī, Majma'ul Abkār. It is spread over 93 written pages and comprises 1,365 verses. The other masnawi in

Marfat.com

SOME OTHER IMPORTANT MANUSCRIPTS

Manuscript III

This is another important manuscript preserved in the Maulānā Āzād Library, 'Aligarh in which though the number of verses is less yet it contains some rare poems and has accurately been transcribed.

From an inscription at the end of this manuscript it is clear that it was transcribed at Jahanabad in 1057 A.H. by Saiyid Karam Ullah son of Saiyid Aḥmad who does not seem to be a professional copyist.

The manuscript begins with ghazals which cover the first 96 folios. The total number of these ghazals is 480 and the verses in them number 2,522. From folio 97b begins the ruba'ī section which occupies the next 54 pages and concludes on folios 124a. Their total No. is 265. Then the qaṣīdās begin but it seems that some folios are missing and the poems on them have been transcribed on the margin of the existing pages. The total number of qaṣīdās is 50 and they finish on folios 201. Then begins the Sāqīnāmā which has only 69 verses. The qiṭ'as begin from folio 204b and occupy pages till folio 216. Their total number is 39 with 308 verses. The next section dealing with maṣnawīs begins from folio 216b. The first poem is Khusro Shīrīn which has 263 verses in all. The second masnawī, Majma'ul Abkar begins from folio 225b and ends on folio 273a and contains 1,407 verses. Then begin the scattered pieces of different incomplete maṣnawīs and the total number of verses in them is 220. They begin with the following verses :

۱۔ ای نادرہ طبع وحی پرواز جبریل جناح عرش پرواز
۲۔ روزی از کوچہ ما درویشی جگر از داغ قناعت ریشی
۳۔ عندلیبی در قفس دارد خروش عشقِ گلزارش زند در سینہ جوش
۴۔ شتاب آوریدای عزیزان شتاب کہ آمد جگر گوشۂ آفتاب

Risala-i-Nafsīyah which has very accurately been transcribed

Marfat.com

on folio 13b and that also is not ligible. It was presented to me by one of my friends and forms part of my personal library.

The manuscript is spread over 149 folios. On the first 136 folios are ghazals the number of which is 622 out of which 36 are on the margin and seem to have been transcribed later. The total number of the verses in these ghazals is about 4,300. The ruba'īs are spread over last 14 folios and the number of verses in them is 308. The total number of verses in this dīvān is thus about 4,600. The manuscript is important not only from the point of antiquity but also because, like manuscript X, it confirms the genuineness of many ghazals which are included in Sirājā's work and are considered to be fake and spurious.

This manuscript has also been throughly used in the edition of the present work as well as the Kulliyat-i-'Urfi edited by me.

Manuscript XXXVII

In the Kitābkhāna-i-Majlis-i-Sina, Tehran there is a very old manuscript on which corrections have also been made. It had been in the possession of Dr.Mehdi Bayani, the former Librarian of Kitābkhāna-i-Saltanati, Tehran. From a note of Dr.Bayani dated Amardad, 1337 it appears that Dr.Bayani considered it to be a rough copy of 'Urfī's divan.

(مسودۂ دیوان عرفی کہ ظاہرا بخطِ عرفی است امر داد سنہ ۱۳۳۷، مہدی بیانی)

I, however, do not agree with Dr.Bayani. At the most the corrections might be in the hand-writing of 'Urfī and thus it may also be considered a life-time manuscript of 'Urfī's works.

From the above paragraphs it will be seen that except in the case of Ms.IV which has the year of transcription, no other manuscript can be said with certainty that it was written during the life-time of 'Urfī although the circumstantial evidence goes in their favour.

Marfat.com

possibility that it was transcribed during poet's life time although there is no written proof of it. This contention of mine is also supported by a note attached with the manuscript written some time between 1930 and 1940 in which it is stated that at that time it was more than three hundred year old. It might be one of those copies of 'Urfī's works which had become current before 1004 A.H. when Muntakhab-ut-Tawārīkh was written.

The manuscript is transcribed in fine shikast style of the nast'alīq script on a base of 8" x 4" and has been slightly damaged by worms and also by water. It spreads over 141 folios but many of its last folios containing the ghazals in radif 'ہ' 'و' and 'ی' and also most of the ruba'īs are missing. The manuscript ends with a page having four ruba'īs which is preceded by the page on which the ghazals in radif 'ن' finish and in radif 'ی' begin.

The manuscript, though incomplete, contains a very large number of ghazals; and many such poems of this sort which are still unpublished and are included only in the copies of Sirājā's work like Mss.I, V, VIII, XXXV and that of Naẓim - Ms.XVII - are also found in this manuscript. It is thus important in this sense that it confirms the authenticity of many ghazals included in the Sirājā's and Nāẓim's editions of Kulliyāt-i-'Urfī. The manuscript has been correctly transcribed and even in its present defective form contains 612 ghazals with 4,127 verses, the number being less only to those in Mss.I, V, VIII and XXXV and almost equal to those in Ms.XVII.

Manuscript XXXVI

It is another very old manuscript copy of 'Urfī's dīvān the paper and script of which indicates that it is one of those manuscripts which were transcribed even before the compilation of Kulliyāt-i-'Urfī by Sirājā or Nāẓim. Unfortunately it is incomplete and has no tarqīmah which may indicate the year of transcription or the name of the transcriber. There is only one seal

Marfat.com

more than the number of ghazals included in Dīvān-i-Awwal. If by 'nukhustin dīvān' Ibn-i-Yusuf means the lost collection of 'Urfī's verses, even then it is not correct because the present collection contains the poems which are generally found in published editions. To me this dīvān seems to be one of those collections which according to 'Abdul Qādir Badayuni were prepared during poet's life and were purchased and kept by the people of India and Iraq (Iran) as sacred relic (تبرک). It is written in good nast'alīq but the number of mistakes in it is also quite large. It also indicates that since there was great demand of 'Urfī's dīvān, the present dīvān was also copied by some professional calligrapher for earning money. The manuscript has no other importance except that, as stated by Ibn-i-Yusuf, it is a life-time manuscript of 'Urfī's works.

Neither the name of the transcriber nor the year of transcription is found anywhere in the manuscript and the claim of Ibn-i-Yusuf that it was transcribed in the end of the tenth century has no concrete proof.

The manuscript begins with qaṣīdās the number of which is 24 with 1025 verses. In this section in the margin of pages from 27 to 60 Sa'di's verses have been transcribed. The qiṭ'as begin from page 86 and finish on page 99. Their number is 15 only and the verses included in them are 181. Qiṭ'as are immediately followed by ghazals which are 343 in number and have 2,206 verses in all. They finish on page 261 and from the next page the ruba'īs begin the number of which is only 38. The manuscript finishes on page 267 at folio 134. On the whole it contains only 3,488 verses of qaṣīdās, qiṭas, ghazals and ruba'īs. (Aḥmad Munzavi mentions this number as 3,700).

Manuscript X

The Tagore Library of the Lucknow University preserves a very old collection of 'Urfī's ghazals. Its paper and ornamentation indicate that it was copied during Akbar's reign and there is every

Marfat.com

with 218 written pages. From the foot of page 371 where ghazals end, ruba'īs begin. They occupy 19 folios and their total number is 200. The next section of the manuscript is that of maṣnawī. It is spread over 21 folios beginning from page 408 and ends on page 448 on which the manuscript also comes to an end. This section includes only two poems viz. Majma'ul Abkār with 336 selected verses only and Khusro Shīrīn with 327 verses. The manuscript thus on the whole has 6424 verses of which 2133 pertain to qaṣīdās, 106 to tarkīb-band 3,122 to ghazals, 400 to ruba'īs and 663 to maṣnawis.

Manuscript VI

It is another manuscript which is considered to have been transcribed in the end of the tenth century (thus a life-time manuscript (as 'Urfī died in 999 A.H.). A reference of it has been made by Ibn-i-Yusuf Shīrazī in his catalogue of the books in the library of the Majlis-i-Shora-i-Millī, Tehran.[39] He states:

"دیوان عرفی شیرازی: این نسخه نیز بخطِ نستعلیقِ خوب نگارش یافته و نخستین دیوانِ عرفی است۔
ظاہرا در اواخرِ قرن دہم نوشته شد۔"

I obtained a copy of this manuscript. It contains a lesser number of verses in comparison with the other manuscripts of this type but to me it is not clear how Ibn-i-Yusuf considers it to have been transcribed in the end of the tenth century and calls it 'Urfī's first dīvān. It cannot be the 'Dīvān-i-Awwal' which the poet himself compiled in 996 A.H. as that dīvān contained 26 qaṣīdās, 270 ghazals and 720 verses of qiṭ'a and ruba'ī while the present manuscript has 24 qasīdās, and 343 ghazals. Further, as already stated, according to the statement of Nāẓīm-i-Tabrīzī all the manuscripts of 'Urfī's poems, including his Dīvān-i-Awwal, were stolen by the people of the desert. In their absence it is not known which of the qaṣīdās and ghazals were included in Dīvān-i-Awwal. Further, the number of ghazals in the present dīvān is

Marfat.com

considered as life-time manuscripts of the works of 'Urfī Shīrāzī.

LIFE-TIME MANUSCRIPTS

Manuscript IV

The earliest and most authentic of such manuscripts was in my own personal collection[37] and now is preserved in the Raza Library, Rampur. In the present work it has been utilised as Ms.IV. The year of transcription is mentioned at the end of the manuscript and is probably Ziqada, 997.[38] The manuscript on folio 1a bears a seal of Sultān Moḥammad Quṭub Shāh, the ruler of Gol Kunda from January 24, 1612 to February 11, 1626. The words of this seal are "سلطان محمد قطب شاہ بندہ شاہ نجف" The name of the transcriber is nowhere mentioned but at the end of the kulliyat is found the following verses :

بیاد گار نوشتم من این کتابت را وگرنہ خط من لایق کتابت نیست؟

which indicates that it has not been transcribed by any professional transcriber but by some scholar who was a fan of 'Urfī and wanted to have his works with him but soon after in the form of the present collection they reached the royal library of Gol Kunda.

The manuscript, written in ordinary nast'alīq, opens with the section covering qaṣīdās. Except on its first page which has a lauh it is devoid of any ornamentation. This section is spread over 139 pages and in all there are 45 qaṣīdās with 2,133 verses and in between these qaṣīdā is the tarkīb-band beginning with the hemistich (نوای مدح کہ نجی دلا مبارکباد) which comprises 9 stanzas with 106 verses. These poems are not arranged in alphabetical orders. Immediately after the last qaṣīdā, from the foot of page 139 begins the qiṭ'at which are 30 in number and have 228 verses. The qiṭ'at come to an end on page 154 and the ghazals begin from page 156. The total number of ghazals is 470 and the verses included in them number 312. They are spread over 110 folios

Marfat.com

with the praise of Ḥakīm Abul Fatḥ. It covers 10 pages from 448 to 457 and has 136 verses. The portion of the manuscript dealing with ghazals begins from pages 448 and covering 166 folios ends on page 790. The total number of ghazals in this manuscript is 623 with 4,252 verses as compared with 860 ghazals with 5,668 verses in Ms.I, 855 with 5655 verses in Ms.V, 819 with 5,408 verses in Ms.VIII and 846 with 5,670 verses in Ms.XXXV. The lesser number of ghazals in the present form of the manuscript is perhaps due to the missing of many folios and had the manuscript been in the original form, it might be having the same number of ghazals and verses therein as in the other manuscripts referred to above which are copies of Sirājā's work. After the section of ghazals the pages of the manuscript contain the incomplete ghazals and miscellaneous verses of ghazals.[36] This section is spread over 64 pages from page 791 to 855 and contains 525 verses as compared with 750 in Ms.I, 577 in Ms.V and 605 in Ms.VIII. rub'aīs cover the last 29 folios. Their total number is 287 and they cover pages from 836 to 914.

Another copy of Naẓim's work is preserved in Pakistan also and Aḥmad Munzavi has made a reference of it in his catalogue. As pointed out earlier, three more manuscripts containing preface are preserved in Iran. It is possible that any one of them might be a copy of Naẓim's work. It is equally possible that the original manuscript of Sirājā might also be among them.

MANUSCRIPTS OF THE THIRD CATEGORY

The third type of the extant manuscripts of kulliyāt-i-'Urfī are 'those which have no relationship with the Sirājā's and Naẓim's works. Their number is considerable and apart from the standard libraries, are found in innumerable personal collections; and some of them are those which were transcribed even before the official compilation of 'Urfī's kulliyāt by Sirājā. Out of these there are at least three viz. Mss.IV, VI and X which may be

Marfat.com

the loss of folios due to the passage of time. Anyway, the manuscript which is correctly transcribed in Shikast style of nast'alīq script is as important as Ms.I, V, VIII, and XXXV already described, and like the above four manuscript has been fully utilised by me in the edition of the present work as well as in the edition of Kullīyat-i-'Urfī.

The manuscript begins with the preface of Nāẓim which covers its first eight pages. Qaṣīdās which are arranged alphabetically come next and are spread over 228 pages and are 85 in number with 3,283 verses (as compared with 86 poems of this type with 3,297 verses in manuscript I and 86 qaṣīdās with 3343 verses in manuscript V. They are followed by tarkīb-bands and tarji'-bands which are four in number, the last one being incomplete. Of these the two beginning with the hemistichs

ای حسن تو برتر از چه و چون and گفتی که دلت ز غصه خون نیست

are not in Mss I and V but exist in Ms.VIII. The incomplete poem is the same tarji'band with one stanza and four verses which exist in Mss.I and V. The next section consists of muqatte'at (pieces) which occupy pages from 265 to 301. They are 77 in number with 457 verses. These qiṭ'as are followed by verses under the heading Mu'ammayāt which are 30 in all and cover pages from 301 to 308. After mu'ammayāt there are 28 scattered verses (including two rub'aīs). They cover pages from 308 to 311 and the verses are almost the same which in Ms.V are found after qaṣīdās. The next poem is the maṣnawī, Majmaul Abkār which is spread over 99 pages (from 312 to 411) and contains 1426 verses as against 1408 in Ms.I and 1403 in Ms.V. The other maṣnawi Farhad-o-Shīrīn is the next item of the manuscript. It has 433 verses (as against 436 and 435 in Mss.I and V respectively) and is spread over pages from 412 to 442. Saqīnāma is the third maṣnawī and after covering 14 pages ends on page 447. The fourth maṣnawī[35] is that typical poem beginning with the hemistich آدم چون دو اشقیق و نقیض which begins with the satire of the contemporary poets and ends

Marfat.com

that of Mirza Mohammad 'Ali. A third endorsement is an follows:

داخل روزنامچہ کتابخانہ سرکار تحویل جیورام بتاریخ ۸ شہر ربیع الاول ۴۳ھ

Another endorsement which is followed by a seal of Mohammad Sa'id[34] is as mentioned below :

"بتاریخ نہم شہر ذی القعدہ الحرام سنہ ۳ مطابق ۱۱۱۶ ہجری این کتاب را از نزد سیادت پناہ محمد ماہر جیوار دستانی خویش حکیم الملک کہ ساکن مچھلی بندر اند در مقام گردیز در اثنای مرور ازان جا از مشارٌالیہ خرید نمودہ شد۔ من متکلمات اقل الخلیقہ لاشی فی الحقیقت العبد ابن العبد محمد سعید۔"

Folio 1a also bears an endorsement and a seal affixed but the seal has been defaced to such an extent that only the word 'Alamgir' is apparent. The endorsement also has been affected to a large extent and only the following words are legible کلیات عرفی ..... سنہ ۱۰۹۰ ..... داخل عاریت شد

Folio 1b bears a seal of Tīpū Sultān and another of his son, prince Sultān Moḥammad Mo'iz Uddīn with words ٹیپو سلطان and سلطان محمد معزالدین سنہ ۱۲۲۳ھ A seal which has been affixed with the words یا مُنیر ۱۲۸۳ is found on folios 1a and 6a and on some other folios also. Folio 5a, where Nāẓim's preface comes to an end, bears Nāẓim's seal which reads as محمد صادق ناظم تبریزی Folio 119b and some other folios also bear seals with these words محمد موسیٰ رضا بجیر سنہ ۱۲۸۲

The manuscript has been transcribed on hand-made glazed and thin paper of brownish colour and is slightly demaged by worms but has been repaired. The year of transcription, the name of transcriber and the place where transcribed are not mentioned but the seal of Nāẓim makes it clear that it is the original manuscript of Nāẓim copied in 1031 at Makha from a copy of Sirājā's manuscript, although Nāẓim claims to have compiled it direct from the manuscripts which he got from Sirājā. The manuscript contains only 11,956 verses and not 15,000 as claimed by Naẓīm in his tazkirah, Naẓm-i-Guzīdah which might be due to

Marfat.com

other visit to Tehran I made more attempts to find out this second volume in the Tehran University library but again I was told that only the present volume was preserved there and there was no other second part of it. It appears that only first part (present manuscript) of the Kulliyāt could reach the University library and its second part is either at some other place or is lost.

The manuscript, not having the second part, has no inscription mentioning the name of transcriber or the year when it was transcribed but its paper indicates that it is aiso an eleventh century manuscript. It has been written in bold nasta'līq and for the present work its importance is less only to that of Mss. I and V.

MANUSCRIPTS OF THE SECOND CATEGORY

(Nāẓim's compiled kulliyāt)

Manuscript XVII

Apart from the above-mentioned eight manuscripts which are copies of Sirājā's work, the other important manuscript is that which is preserved in the Oṣmanīyah University Library. (acq.576, mentioned on page 672 of their catalogue). As already mentioned earlier, the manuscripts on the basis of which Sirājā compiled Kulliyāt-i-'Urfī fell in the hands of Mohammad Ṣadiq Nāẓim-i-Tabrizi and in 1031 he compiled another copy of kulliyāt-i-'Urfī of which he made a mention in his taẕkirah, Nāẓm-i-Guzīdah. During my quest for collecting material for editing Kulliyāt-i-'Urfī, I came across the above mentioned kulliyāt in the Oṣmanīyah University Library.

This manuscript which has a preface written by Naẓim himself and having his own seal at the end of this preface, seems to have been in the possession of many distinguished persons. A seal on the fly leaf of the manuscript is read as ...عبدالوہاب خان فدوی... and an endorsement on the same page describing the condition of the manuscript reveals another name ..بادشاہ غازی احمد شاہ بہادر.....[33]

Marfat.com

mistake in mentioning the number of the verses in its present form to be 14,000. The photo-copy of this manuscript which I brought from Tehran in 1976 contains only the preface of 'Abdul Bāqī, the qaṣīdās and the ghazals and thus seems only to be first volume of some complete kullīyāt having 14,000 verses. The cataloguer seems only to have noted the number from the preface but did not actually see that the manuscript is incomplete.

The manuscript, as I found it in the Tehran University Library, begins with 'Abdul Bāqī's preface. The first two pages of it are extremely decorated. It is spread over 14 pages. Then begins the section of qaṣīdas which covers 174 pages, each full page having 19 verses. In all there are 75 qaṣīdās which also include the complete and incomplete rare qaṣīdās. The total number of verses in this section is 3,183. The third section which also begins with a beautiful lauh and two decorated pages pertains to ghazals the number of which is 846 with 5,670 verses as compared with 860 ghazals with 5668 verses in Ms.I; 855 with 5655 verses in Ms.V; 814 with 5408 verses in Ms.VIII; 503 with 3354 verses in Ms.XXIX; and 564 with 3,670 in the printed edition of Ghulam Ḥusain Jawāheri. This section is spread over 345 pages of the manuscript. This manuscript thus confirms the authenticity of the ghazals included in Mss. I and V which have been utilised as basic manuscripts for editing the present dīvān of 'Urfī's ghazals. The order of transcription of ghazals in this manuscript is the same as in Mss.I and V while it differs in the other manuscripts.

As said above, the manuscript is incomplete and instead of 14,000 verses, as mentioned by the cataloguer and also in a note on folic i, contains only 8856 verses of qaṣīdās and ghazals and does not have maṣnawīs, tarkīb-bands, tarji'bands, qiṭ'at, ruba'is and solitary verses of ghazals and also the prose work, Risāla-i-Nafsīyah. It so appears that it is first part of some complete kullīyāt of which the remaining verses of the categories mentioned above might be in the second volume. So during my

Marfat.com

beautiful lauh and two ornamented pages begins the section of qaṣīdā, the number of such poems being 65 with 2,800 verses. One folio containing 36 verses of the qaṣīdā beginning with the hemistich سپیده دم که زدم آستین بشمع شعور is not in the photo-copy of the manuscript which I possess. The qaṣīdās are followed by a tarkīb-band of 8 stanzas, one of them having been mixed up with qaṣīdas. The last 16 pages of this section contain 30 qiṭ'as with 265 verses. This section comes to an end on page 296. The fourth section comprises ghazals and begins with a lauh and two decorated pages but the first of them is blank and the second has only last three verses of a ghazal. This section finishes on page 515 but the last folio of this section on which the ghazals finish and ruba'īs begin is missing. The number of ghazals in the present form of the manuscript is 503 with 3,354 verses. The ruba'īs begin from page 516 and end on page 551, their number being 156; but, as stated earlier, five more poems of this type are found on page 1. The last two pages of the manuscript, as already stated, cover the last portion of 'Abdul Bāqī's preface.

The manuscript is a specimen of beautiful calligraphy in nast'alīq script written on Samarqandi paper with azure (لاجورد) side-lines. Its pages 1-2, 13-14, 91-92, 115-116 and 301-302 have beautiful lauhs and gold decoration.

The total number of verses in this manuscript is 8,622 as detailed below :

Maṣnawīs - 1788 verses; qaṣīdās and tarkīb-band - 2893 verses; qiṭ'as - 265 verses; ghazals - 354 verses and ruba'īs - 322 verses.

Manuscript XXXV

It is another copy of Sirājā's compiled Kullīyāt-i-'Urfī. It is preserved in the Central Library of the Tehran University and a reference of it has been made at No.3033 in the 10th volume of the catalogue of that library. The cataloguer has, however, made a

Marfat.com

ghazals is 521 and the verses included in them number 3,434, a number much less than those found in Mss. I, V, VIII and XXXV (which shall be described later). The last section of the manuscript deals with ruba'is the number of which is only 143. The manuscript on the whole has 8,371 verses.

The last page of the manuscript has the following sentence which reveals the transcriber's name as Maqsood 'Alī Shīrāzī and the date of transcription as 4 Safar 1064 A.H. (15th December, 1653 A.D.).

"تمت کتاب بعون الملک الوہاب تمام شد دیوان افصح المتاخرین مولانا عرفی شیرازی بتاریخ
۴شہر صفر ۱۰۶۴ھ کتبہ المذنب مقصود علی شیرازی"

The manuscript has three seals with the words as mentioned below :

مشیر الملک and۲۰۶ سید اطہر علی خان and محمد باقر فدوی شاہ عالم باشاہ غازی

Manuscript XXIX

It is another manuscript copy of Sirājā' compiled Kulliyāt-i-'Urfī which is preserved in the library of Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran and the reference of which has been made on page 326 at No.2594 of the 8th volume of the catalogue of that library.

The manuscript is devoid of any tarqīmah stating the year of transcription and the name of the transcriber but according to the statement of 'Abdul Ḥasan Hairi, the cataloguer, it was transcribed in the beginning of the eleventh century.[32] The manuscript is somewhat disarranged. Although it begins with the preface of 'Abdul Bāqī but its first page is missing. Instead, the first page in the present form which is a decorated one, contains five quatrains which should be at the end of the manuscript. Preface ends at page 12 and from the next two ornamented pages begins the maṣnawī section. Majma'ul Abkār which is spread over 78 pages and contains 1364 verses is the first poem of this sort. It is followed by another maṣnawī, Shīrīn Khusro which has 424 verses and covers pages from 91 to 115. Then with a

Marfat.com

281 in the printed Irani edition. Section VI which is the last section of the manuscript is exclusively made up of ruba'īs, their number being only 190 - much less than those found in Mss.I and V.

Manuscript XII

Manuscript 12 of Kulliyāt-i-'Urfī, preserved in the library of Salarjang Museum, Hyderabad, is one of the many curious treasured in that museum. This manuscript is also of the same type described earlier and although like Ms.II (described earlier) it does not contain as many verses as are found in Mss.I, V and VIII yet it is more important than these from the point of view of ornamentation and floral embellishments.

Like the other manuscripts of its type, the present one begins with 'Abdul Bāqī Nehāwandi's preface which has an extremely beautiful tughra with the words دیباچہ کلیات عرفی شیرازی: . The first two pages of this preface have luxurious decoration and are pieces of excellent art. It is spread over six folios with eleven written pages. From folio 7a begins the Risala-i-Nafsīyah and continues till folio 11a. The part dealing with poetry begins with folio 11b from which under a beautiful lauh begins the maṣnawī, Majma'ul Abkār. This maṣnawī continues till folio 40a and has a total number of 1295 verses as compared with 1498 in Ms.I. From folio 40b begins the other maṣnawī, Khusro Shīrīn which has 417 verses and occupies 20 pages beginning from folios 49b. Then there are 22 verses of Sāqīnāmā which are followed by the section dealing with qaṣīdās. This section also begins with an extremely beautiful lauh on folio 50b. The total number of qaṣīdās included in this manuscript is 56 with 2,592 verses. Out of these 13 are those which are considered as 'Urfī's rare qaṣīdās. The section of qaṣīdās is followed with qiṭ'as which begin from folio 99b. They are 33 in number and have 325 verses in all. After qiṭ'as starts the section dealing with the ghazals. It also opens with a beautiful lauh on folio 107b and extends till folio 193a. The total number of

Marfat.com

ای حسن تو برارَ از چه و چون سبحان الله زحسنِ بیچون

and

گفتی که دلت ز غصه خون نیست خون است دلم ز غصه چون نبست

form the last part of this section of this important manuscript and are spread over pages from 580 to 596. The first one has 14 stanzas (بند) with a total number of 145 verses whereas the second one has 12 stanzas having one hundred verses. Both these poems are not found in the basic manuscripts. The next section IV has 605 miscellaneous verses of ghazals which are spread over pages from 592 to 657. The other sub-section is formed of a typical maṣnawī - the first half of which in which the poet has satarised the greedy contemporary poets - is in the conventional form but in the second part in which the poet has digressed towards the praise of Ḥakim Àbul Fath, consists of stanzas which are in maṣnawi form but at the end of which the following verse repeats :

نام ممدوح قافیه مدح است فاش گویم حکیم ابوالفتح است

This maṣnawī is not found in Mss. I and V and in my edited Kulliyāt-i-'Urfī, which is still in manuscript form, this poem as well as the above mentioned tarji'bands have been included on the basis of this manuscript although they have been compared and corrected with the help of some other manuscripts. Section V deals with the maṣnawīs. The first one of them is Sāqināmā with 190 verses and spreads over pages from 665 to 676. It is followed by Majma'ul Abkār which has 1409 verses spreading over 85 pages (i.e. from pages 676 to 760). As against this number the verses in this maṣnawi count as 1408 in Ms.I, 1403 in Ms.V and only 1078 in the Iranian edition of 'Urfī's kulliyāt. Shirin Khusro is the last maṣnawī of this section. It ends on page 786 and includes 417 verses as against 436 in Ms.I, 435 in Ms.V and only

Marfat.com

He writes:[31]

"دیوان عرفی شیرازی۔ این نسخہ از نسخ کاملہ دیوان این شاعر بودہ۔ برگہای آن افتادہ۔ نویسندہ از خود و سالِ نگارش نام نبردہ۔ ظاہرا، در نیمہ اول قرن یازدہم نوشتہ شد... و تمام ابیات نسخہ موافقِ شمارِ بالا ۱۲۲۵۴ بیت می گردد۔"

I had an occasion to see this manuscript in 1976 and had also received its photo copy earlier. It is written in clear and beautiful nast'āliq script and is divided into six sections. The opening two pages of the first three sections are fully decorated and the last three sections begin with decorated tables (لوح). The manuscript opens with 'Abdul Bāqī Nehāwandi's preface which covers its first fourteen pages. It is followed by the section having qaṣīdās which are spread over 194 pages, each page having 19 verses. This section ends on page 208. The total number of qaṣīdās is 76 including 24 rare ones found only in a few manuscript. The total number of the verses of the qaṣīdās is 3,144. The qaṣīdās are followed by ghazals which form the major portion of the third section which begins from page 209 and ends on page 575. The total number of ghazals is 819 and the number of their verses is 5,408. This section is incomplete as at its end under radīf (ی) out of 31 ghazals found in Mss.I and V only nine such poems exist in this manuscript and page 575 ends with only three verses of the ghazal with the opening verse :

گوشِ او بر جانِ غم فرسودہ بودی کاشکی یا سرِ این شکوہ ہا نگشودہ بودی کاشکی

and the next page i.e. page 576 begins with the verses of qiṭ'as which are only five in number with only 31 verses. These qiṭ'as are followed by fifteen pieces with different headings having 21 verses in all. (These verses are also found in Mss. I, V and XVII). In the first two manuscripts they are mixed up with the qiṭ'as but in the third one they are mentioned under a separate heading 'Mu'ammayat'. Two tarkīb-bands with the opening verses

Marfat.com

Qachar period.

Like other manuscript of this type, this manuscript also begins with 'Abdul Bāqī's preface which is followed by Risāla-i-Nafsīyah. The section dealing with poetry begins with the qaṣīdās which are 66 in all containing 2777 verses. The qaṣīdās are followed by ghazals the total number of which is 520 with 3,499 verses. They are followed by the maṣnawī Majma'ul Abkār which has 1,354 verses.[28] Next in the manuscript is the second maṣnawī, Khusro Shīrīn the verses of which number 425 as compared with 436 in Ms.I, 435 in Ms.V and only 281 in the printed edition of Tehran. Then there is the tarkīb-band beginning with the hemistich نوای مدح کہ نجی ولا مبارکباد and having nine stanzas with 196 verses. Then comes the tarji'band beginning with the hemistich ای حسنِ تو برتر از چہ و چون and having 13 stanzas with 126 verses.[29] The last section of the manuscript comprises of the ruba'is the number of which is 194. The total number of verses in the manuscript is 8585.

Though not free of mistakes, the manuscript contains some such poems which are not in the basic manuscripts I and V and is important from this point of view and has been utilized in the present work.

Manuscript VIII

This very important manuscript is preserved in the Kitabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran (Cat.No.1026) of which reference has been made by Ibn-i-Yusuf Shīrāzi in the catalogue of that library. Neither the year of transcription nor the name of the transcriber has been mentioned anywhere but from Ibn-i-Yusuf's statement it seems that it was copied in the first half of the eleventh century i.e. within a period of 25 years of its compilation by Sirāja. Ibn-i-Yusuf has also stated that it is one of the complete manuscripts of Dīvān-i-'Urfī and contains 12,254 verses[30] in its present form when some of its folios are missing;

Marfat.com

In short this most important manuscript has the following number of verses of different types :

1. Maṣnawī (3) with 2030 verses;
2. qaṣīdās (86) with 3343 verses;
3. ghazals (855) with 5655 verses;
4. qiṭ'as (66 with 421 verses in the main section of qiṭ'as, 10 with 32 verses in the qaṣīdā section) with 453 verses;
5. ruba'īs (308 in the main section, five with qiṭ'as and one in the qaṣīdā section) with 616 verses;
6. miscellaneous verses (577 in the miscellaneous section, 17 with the qiṭ'as (قطعہ) and 31 in the qaṣida section) 625 in all); and
7. tarkīb-band (2) with 128 verses.

The total number of verses in the manuscript is thus 12850. It is thus short of about 1,100 verses of different types such as tarji'bands, a typical maṣnawi in praise of Ḥakīm Abul Fath and in satire of the contemporary poets, several fragments of maṣnawis found in some other important manuscripts, the addition of which to the number of verses found in Mss. I and V (the present one) equals the number of the verses which formed Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī.

Manuscript VII

This copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī is preserved in the private collection of the Raja of Maḥmūdabād in Lucknow. It is transcribed in beautiful shikast script. The year of transcription or the name of transcriber is mentioned nowhere but from the paper it is evident that it is the latest of all the manuscripts of this type which I have come across. The transcriber after its transcription has compared it with some other manuscript and has added some additional verses on its margin. It has also an inscription of Mujmar Isfahani, the noted poet of the

Marfat.com

verses. The last page of this section contains a seal of Emperor Jahāndār Shāh. The third section of the manuscript beginning from page 103 and ending on page 290 comprises 86 qaṣīdās with 3343 verses and sixty four verses of different kinds. These qaṣīdās and scattered verses are the same and have been transcribed in the same order as in manuscript I which is a proof that both these manuscripts although not copy of each other have been copied from a common manuscript or at the most from two manuscripts which were copies of one particular manuscript but that particular manuscript cannot be the original manuscript of Sirājā kept in the library of the Khān-i-Khānān because had it been so, both these manuscripts would not be short of certain poems which exist in some other manuscripts of the same category. The fourth section of the manuscript which begins from page 291 and ends on page 626 is wholly devoted to ghazals the number of which is 855 with a total number of 5655 verses as against 860 poems of the same type with 5668 verses found in Ms. I. The fifth and last section opening with a lauh begins from page 627 and ends on page 756 which is the last page of the manuscript also. Its first 31 pages are covered by miscellaneous verses of ghazals and incomplete ghazals the total number of such verses being 577 as against 750 in the Ms.I, these scattered verses are followed by qiṭ'as which are spread over from pages 657 to 682. Apart from the actual qiṭ'as the number of which is 66 with 421 verses, this sub-section has also 5 Rubā'is and 17 solitary verses[27] The next sub-section beginning from page 682 comprises of tarkīb-bands which are the same as in Ms.I. This sub-section ends on page 689 from which begins the other sub-section containing the maṣnawī Khusro-o-Shīrīn. The total number of verses in this masnawī is 435. It ends on page 713 from which begins the Sāqīnāmā which has a total number of 192 verses, this number being 193 in Ms.I. The last sub-section of this fifth section of the manuscript covers pages from 723 to 756 and contains 308 rubā'īs.

Marfat.com

transcribed only after forty-four years from the year of compilation of Sirājā's work with 14,000 verses (in 1026 A.H.), it is not directly copied from the original kulliyāt kept in the library of the Khān-i-Khānān but is a copy of some other incomplete copy of the original kulliyāt. It is also not free from mistakes and cannot be fully relied upon in editing Kulliyāt-i-'Urfī. Sections dealing with qaṣīdās, ghazals and the preface begin with decorated pages having beautiful 'Unwāns.

Manuscript V

The important manuscript of this category which has been utilised as co-basic manuscript in the present work is that which adornes my own personal library and has been used as manuscript V. It is so similar to manuscript I that if not gone through throughly, it appears that they are the copies of each other. It has almost the same number of different types of poems, transcribed in the same order and having the same number of verses as in manuscript I which has been used as basic manuscript. In certain respects it is, however, more important than Ms.I. It is a good specimen of penmanship and the two seals of Emperor Jahāndār Shāh indicate that once it adorned the library of the emperors of India.

This manuscript was transcribed in 1078 by some good calligrapher whose name has not been anywhere in it. Although more beautiful and well written it is not so accurate as Ms.I and has certain calligraphical mistakes which is something common in the works of professional calligraphers.

Like Ms.I it is divided into five sections, each beginning with a decorated page. The first section which covers 26 pages, comprises of the preface of 'Abdul Bāqī Nehāwandi and the Risalah-i-Nafsīyah which have been transcribed comparatively more correctly than in the other manuscript. The next section is that of the maṣnawi Majma'-ul-Abkar which contains 1403 verses and is spread over from page 25 to 102, each page having 19

Marfat.com

Manuscript II

It is a copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī which is preserved in the Habībganj collection of the Maulānā Āzād Library of the 'Aligarh Muslim University. No such manuscript was known to the literary world[26] till 1922 when Maulānā Ḥabībur Raḥmān Khān Sherwani in his article published in the monthly Ma'arif in November 1922 for the first time informed of the existence of one such manuscript which some gentleman from Delhi had sold to him a year before.

This manuscript was transcribed in 1070 A.H. by Muhib 'Ali bin-i-Yusuf Shīrāzi and is a fine specimen of calligraphy and floral embellishments of the time and is spread over 628 pages, each page having 16 lines. Some folios dealing with the qaṣīdās are missing.

The manuscript begins with the important debachah (preface) of 'Abdul Bāqī Nehāwandi which covers 15 pages but unlike the other manuscripts of the same type (e.g. Ms.I and Ms.V) the name of the auther of the preface is missing from it. The next 13 pages are devoted to Risāla-i-Nafsīyāh which is the only complete prose work of 'Urfī. This prose section is followed by 'Urfī's maṣnawis, Majama'ul Abkār and Shīrīn Farhad,[25] the former covering 88 pages and having 1,354 verses and latter covering 27 pages and having 430 verses. Then comes the section of the qaṣīdās. In all there are 66 qaṣīdās in the manuscript and the number of verses in them is about 2,750. They are followed by a tarkīb-band with 101 verses and a tarji'band with 141 verses, the two poems beginning with the hemistich نوای مدح کہ سنجی ولا مبارکباد and ای حسنِ تو برتر از چہ و چون respectively. (This tarji'band is missing from the basic manuscript No.I). Thereafter appear 32 qiṭ'as with a total number of 268 verses. They are followed by 521 ghazals having 3,434 verses in all. The ghazals are followed by 232 quatrains some of which are defective.

The manuscript on the whole contains 8,942 verses and it is thus short of about 5,058 verses which proves that although

Marfat.com

which end on folio 390a, there is one tarkīb-band beginning with the hemistich نوای مدح کہ سنجی دلا مبارکباد and a band and three verses of another tarkīb-band beginning with the hemistich آنکہ بوسش بہ آستان ندہد In all these two poems contain 128 verses and cover 8 pages of the manuscript. With the end of these tarkīb-bands on folio 394 this section comes to an end. Then from folio 394b begins the maṣnawi Khusro[25] Shīrīn which is spread over 37 pages and contains 436 verses. This maṣnawi is followed by a Sāqīnāmā which occupies 12 pages and has 193 verses as against only 48 verses in the Tehran edition of 'Urfī's kulliyāt. This section ends on folio 513a. From the next page begins the section relating to rubā'is and with its end on folio 443b the manuscript comes to an end. The total number of rubā'is in this manuscript is 361.

In nut shell the manuscript contains two maṣnawīs, with 1844 verses, one Sāqīnāmā with 193 verses, eighty-six qaṣidas with 3297 verses, eight hundred and sixty ghazals with five thousand six hundred and sixty eight verses, 769 verses of incomplete ghazals and solitary verse, sixty seven qiṭ'as with 415 verses, two tarkīb-bands with 128 verses and 363 rubā'is with 726 verses. The total number of the verses in the whole manuscript comes to 13,040.

Inspite of having the largest number of verses the manuscript is incomplete in certain respects and does not have some such poems which are found in other manuscript of the same category. But since it contains the largest number of 'Urfī's ghazals, incomplete ghazals and solitary verses, it has been adopted as the basic manuscript.

The name of the transcriber and the year of transcription has not been mentioned anywhere in the manuscript but from its paper it appears that it was transcribed in the second half of the eleventh century. It is written in ordinary nasta'līq which indicates that it was copied by some scholar for his own use and not by some professional transcriber.

Marfat.com

consists of 35 such poems which are not found in any printed edition or manuscript except those which are copies of Sirājā's or Nāẓim's works. Their transcription as pre-addition to the 51 or 52 prevalent qaṣīdās indicate that they were added to the Kulliyāt after its compilation and this proves that they were part of the lost collection of 6,000 verses and that Ṣirājā found this collection after the compilation of his work which originally had about eight thousand verses and added them before presenting it to the Khān-i-Khānān with 14,000 verses. Most of these thirty-five poems are incomplete but even then they are important because they relate to some dignitories of Iran and indicate that they are specimen of the early compositions of 'Urfī at Iran.

Further, they also show the standard of 'Urfī's poetry before reaching India and coming in contact with the intellectuals in this country like Abul Fath and Khān-i-Khānān. On the last five pages of this sub-section consisting of earlier poems of 'Urfī, are fragments which though have been composed in praise of some persons, seem to be qiṭ'as or solitary verses. After these rare poems there are the same 51 Qaṣīdās which are found in every printed edition of 'Urfī's qaṣīdās. After qaṣīdās the section of ghazals begins. It is spread over 193 folios (from 162b to 364b) covering 385 written pages. In all they are 860 and the number of verses in them is 5,668, the largest found in any single manuscript. Among these ghazals also there are many do-ghazalas (two ghazals in the same meter and rhyme) which indicate that the ghazals of the lost collection were included by Sirājā in his work. The next section beginning from folio 355b comprises of miscellaneous verses and qiṭ'as. It is spread over 78 pages of which 40 pages are devoted to miscellaneous verses or the verses of incomplete ghazals and their number is 750. The qiṭ'as in this section begin from the folio 375a and cover 31 pages, their number being 69 and the total number of their verses being 415. In addition to these, 19 more solitary verses and two rubā'is also are found mixed up with these qiṭ'as. After qiṭ'as

Marfat.com

Their number is quite large and mostly the copies of Kulliyāt-i-'Urfī now extant belong to this category. Such manuscripts, as is evident, contain lesser number of verses than found in the manuscripts of the first two types but some of them are very important as they have been transcribed within a few years after the poet's death or even during his life-time. Some important manuscripts of these three categories which have been utilised in connection with the editing of the present work are being described as under :

MANUSCRIPTS OF THE FIRST CATEGORY

Manuscript-I

This most important manuscript of the series (i.e. copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī) is the one which was originally preserved in the Jalsa-i-Tahzīb Library, Lucknow and has since been transferred to the Tagore Library of the Lucknow University. This and another one which forms part of my own library, are the most important of the existing manuscripts of 'Urfī's kulliyāt which I have so far come across or have read about them in the catelogues of all important libraries of the wrold. It is spread over 443 folios with 883 written pages. It begins with the preface of 'Abdul Baqī Nehāwandi which covers 13 pages having 17 lines each. This preface has been transcribed accurately and is free of glaring mistakes. The preface is followed by Risāla-i-Nafsīyah which covers 14 pages and is one of the accurate and complete copies of this pamphalet so far available. The section containing poems begins with the maṣnawi, Majma'ul Abkār which is spread over 84 pages with 17 lines on every page generally. The total number of the verses in the maṣnawi is 1,408. The next 219 pages from folios 57 to 161 are devoted to qaṣidas which are 86 in number[24] (as compared with 52 in the printed Tehran edition of Ghulam Ḥusain Jawāhri), and the total number of their verses is 3297. The earlier part of the qaṣidā section

Marfat.com

manuscripts (all incomplete and none of them having 14,000 verse) have been consulted and utilised by me in compiling the present dīvān. Out of them manuscripts No.1 and V, the details of which are being given in the following pages, contain the largest number of 'Urfī's verses found in a single manuscript; and since the order of poems, and also the verses in them, is identical, they have been used as basic manuscripts. Apart from these, three more manuscripts having prefaces are preserved in Iranian libraries - two in the Kitābkhana-i-Saltanati and one in the private collection of a scholar Farhad M'otamad. In addition to these Dr.Na'im Uddin, on the basis of three manuscripts preserved in the libraries in Turkey,[23] has published some unknown qaṣīdās of 'Urfī. Since these qaṣīdās are found only in the copies of Sirājā's and Nāẓim's works, it is possible that some of them also might be the manuscripts of this catagory, although Dr.Na'im Uddin has not mentioned whether these manuscripts contained prefaces or not. It is also possible that the original manuscript of Sirājā's work might be one of them (particularly those preserved in Kitābkhana-i-Saltanati). Unfortunately inspite of all efforts I could not see the above-mentioned manuscripts. The other category of Kulliyāt-i-'Urfī is that which was compiled by Nāẓim. For the first time I traced it out in the library of the Oṣmāniya University, Ḥyderabad. It seems to be the original manuscript having a seal of Nāẓim and written by Nāẓim himself. The importance of this manuscript can be realised by the fact that it has been in the library of Tīpū Sultān whose seal is stamped on it. Its another copy has been mentioned by Aḥmad-i-Munzavi in his catalogue of Persian manuscripts in Pakistan. It is also possible that in the above referred three manuscripts preserved in Iran which are stated to have prefaces any one might be a copy of Naẓim's work having his introduction. The third category of manuscripts consists of those which were prepared by various calligraphers and scholars even before the compilation of 'Urfī's kulliyāt by Sirājā and Nāẓim or are copies of such manuscripts.

Marfat.com

(Nafais ul Ma'āṣir)

گردِ سرت گشتی و کردی طواف کعبہ اگر بال و پری داشتی
زمانہ درد مرا بر کدام درد نوشت کہ من بدیدۂ جانش نکردم استقلال

(Muntakhab ut Tawārīkh

کسی کہ تشنہ لبِ ناز تست می داند کہ موج آب حیات است چین پیشانی

(Ṭabaqāt-i-Akbari, Muntakhab ut Tawārīkh, Yad-i- Baiẓa)

From the above it is clear that the kulliyāt compiled by Sirājā is the authentic collection of 'Urfī's verses as well as of his prose work, Risāla-i-Nafsīyah. The present work (Dīvān-i-'Urfī) is therefore based on the manuscript copies of Siraja's work (the original one has not been traced so far), the original manuscript of Nāẓim's work and the manuscript copies of Kulliyāt-i-'Urfī which were transcribed even before the works of Sirājā and Nāẓim and some of which were written during the life time of 'Urfī. Some other old manuscripts which on scrutiny were found authentic have also been utilized for the correction of verses. Help has also been taken from different taẓkiras which contain selections of 'Urfī's verses and some of them are: Nafais ul Ma'aṣir, Haft Iqlīm, Muntakhab ut Tawārīkh, Tabaqāt-i-Akbari, Khulaṣat-ut-Ash'ar, 'Arafāt-ul-'Āshiqīn, Maikhana, Riaẓush Sho'ara, Makhzanul Gharāib, Safina-i-Khushgo, Yad-i-Baiẓa, Atashkada, Anīsul 'Āshiqīn etc. These taẓkiras along with some other sources have also been utilised in writing the life-sketch of 'Urfī.

IMPORTANT MANUSCRIPTS

The manuscripts of 'Urfī's kulliyāt or dīvān now available at different places can be divided into three categories. Some are those which are copies of Sirājā's compiled kulliyāt. Eight such

Marfat.com

of 'Urfī and since the authentic copy of 'Urfī's kulliyāt was prepared twenty-seven years after the death of the poet and that too it being confined only to the library of the Khān-i-Khānān was not easily available to be copied, copies of unauthentic and incomplete collections must also have been made and it is natural that such works did not contain the entire works of the poet. As already stated, the material utilized by Sirājā subsequently reached the hands of Nāẓim and he also got a chance to sift it. But he also suspected none of the verses as unauthentic. Further, as according to Badauni, 'Urfī as a poet was very popular during his life-time. Sirājā's compiled work was open for public and had there been doubtful ghazals or qaṣīdas, many persons, some of whom must also be familiar with the poet, would have pointed out the mistakes to the Khān-i-Khānān but there is no evidence of it. Many verses of the so called unauthentic portion of Sirājā's compiled kulliyāt are found in the selections in the different tazkiras (some of which have even mentioned some such verses which do not exist in any collections of 'Urfī's kulliyāt including the works of Sirājā or Nāẓim). Their inclusion in these tazkiras most of which were written by those who had seen 'Urfī or were his contemporaries, prove their authenticity as well as of the ghazals in which they are included. Some of the verses which are found only in contemporary tazkiras are as under:[22]

سوزد به داغ رشک جگر گوشهٔ خلیل — چون تیغ دوست ذبح کند گوسفند را
شب فراق ازان نالہ بر لبم نرسید — کہ پای نالہ ز سوز دلم پُر آبلہ بود
ہر قدم صد کاروانِ مشک در دنبال ما — ما ببوی نافہ در دنبالِ آہو ماندہ ایم

('Arafāt ul-'Āshiqīn)

چو آمد جان بلب زانگونہ شد محوِ تماشایش — کہ تا صبح قیامت بر لب از حیرت بود جانش
زمانہ مرگِ مرا بر کدام درد نوشت — کہ من بہ دیدۂ جانش روم بہ استقبال

(Khulasat ul Ash'ār)

شرمسارم ز آستین خود کہ گاہی در غمت — پاک می سازد ز گریہ چشم خونبار مرا

Marfat.com

an honest compiler even after knowing that they had been composed by 'Urfī could not have excluded them from his compiled Kulliyāt-i-'Urfī. In the section of ghazals also, as against other authentic collections in many cases there are two ghazals in the same meter and rhyme. The reason is that 'Urfī released only selected verses of such ghazals; but Sirājā had to include the remaining verses in the form of separate ghazals. The variation of the quality of verses in 'Urfī's dīvān should not therefore be made a basis for the theory that Sirājā's compiled dīvān contained bogus verses not composed by 'Urfī. Further, the man chosen[21] by the Khān-i-Khānān for compiling 'Urfī's dīvān was not any ordinary man. Besides being a fine artist and a great musician he was also a man of literary taste and before coming to India had been in the society of poets and learned men of his native city and also used to compose verse. He had been in the court of the Khān-i-Khānān for the past nine years and the Khān-i-Khānān fully knew his abilities; and had he been a misfit for the work, the Khān-i-Khānān would never have entrusted the work to him. There is no reason why his integrity should be doubted or he be considered incompetent for the work. From 'Abdul Bāqī's statement it is clear that he himself had occasions to see Sirājā's work and was satisfied with it. 'Abdul Bāqī's statement also reveals that on the completion of the work Sirājā received handsome rewards from the Khan-i-Khānān and this implies that the Khan-i-Khānān went through the work of Sirājā and appreciated it. Had the work not been done satisfactorily and if it contained 6,000 bogus verses (i.e. 43% of the Kulliyāt), there was no question of appreciation of labour and payment of reward to the compilar. The variation in the number of verses in different manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfī cannot be brought forth as a proof for the existence of bogus verses. From 'Abdul Qādir Badauni's statement it is clear that 'Urfī's poetry was so popular that the collections of his verses were sold everywhere.

These collections, obviously, did not contain the entire works

Marfat.com

an important book which contained the life-time labour of the man who gave it to him. This collection must have been traced out by the person who lost it and must have been given to Sirājā who under the instructions of the Khān-i-Khānān was in search of 'Urfī's verses. The recovery of the lost collection is also confirmed by the fact that Sirājā's compiled dīvān of which eight copies I have consulted and two more are in the Kitabkhānā-i-Saltanati, Tehran, included a large number of qaṣidās and qit'at which have reference of the events which took place in Iran and which throw light on certain aspects of the poet's life in that country. Such poems could not have been composed after the compilation of 'Dīvān-i-Awwal' in 996 as 'Urfī never went back to Iran after once coming to India. Further, some such ghazals which Da'i-ul-Islām considers to be unauthentic exist in some such collections which were prepared before Sirājā's work. The authenticity of such verses is beyond doubt because in most of them 'Urfī's style is reflected. ft is, however, a fact that many verses of this doubtful portion of Kulliyāt-i-'Urfī fall below the general standard of 'Urfī's poetry but it is due to the fact that such verses form part of 'Urfī's early poems which are not expected to be so good as those which were composed after coming to India where in the society of Faiẓī, Ḥakīm Abul Fatḥ Gīlanī and 'Abdur Raḥīm Khān-i-Khānān his intellects became fully mature. Further, since these verses were 'lost', the poet could not get chance to revise them and to given them final touches.

Furthermore, in many qaṣidās in Sirājā's compiled work the number of verses is more than generally found in the other authentic collection. The simple reason is that like all great poets, 'Urfī composed a large number of verses in his poems but did not include all such verses in the poems which he released. Similar is the case of ghazals also. Sirājā found these rejected verses also in the manuscripts of 'Urfī. Had 'Urfī himself compiled his kulliyāt, like Ghālib, he would not have included them in it. But Sirājā as

Marfat.com

having many such poems and verses which might not be among the manuscripts and those persons might have given them to Sirājā for being included in his compiled work. In the same way Sirājā must have received the lost collection of 6,000 verses by the person to whom 'Urfī gave it after the preparation of the first draft of kulliyāt-i-'Urfī having about 8,000 verses and after the inclusion of these verses at the final stage the kulliyāt swelled to the extent of 14,000 verses. 'Abdul Bāqi is silent in this respect and this has created doubts in many minds that Sirājā included unauthentic verses. Such scholars[19] argue that in the existing manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfī not only the number of verses differ considerably but the quality of the verses varies so much that it is difficult to believe that all the verses contained in them have been composed by the same poet. As a circumstantial evidence in support of their presumption they say that since 'Urfī's kulliyāt was compiled after about a quarter century of the poet's death there was much scope for tampering with the manuscripts and that during this long period many such poems of minor poets whose style in certain respect might be having some resemblance with the style of 'Urfī might have become current in the name of 'Urfī; and in sorting out the genuine poems Sirājā might have made mistakes. To me this presumption seems quite baseless and there are good reasons to believe that the kulliyāt which Sirājā compiled contained genuine verses of 'Urfī. As stated by Ṣamṣām Uddaula Shāh Nawaz Khān,[20] the very number (6,000) of these so called unauthentic verses indicates that the lost collection of 'Urfī's verses was recovered by Sirājā who due to Khān-i-Khānān's patronage had vast resources at his disposal. Further, it is not an easy task to collect 6,000 bogus verses for including them in some dīvān. From a letter of 'Urfī it appears that the collection containing 6,000 verses was given by the poet to some known person and any such person whom 'Urfī could trust so much as to hand over his bayaẓ (note-book of verses) cannot be so irresponsible as to give up attempts to trace out such

Marfat.com

rewards from him; and Nāẓim thinking that 'Urfī's kulliyāt might not have been compiled by that time, recompiled it in 1031 A.H. and found the year of compilation in the words ' طی ترتیب '[15]. Nāẓim's claim in Naẓm-i-Guzidah that he compiled 'Urfī's kulliyāt, a claim about which doubt is expressed even by Shāh Nawāz Khān who is the only writer who has mentioned about Nāẓim's claim[16], is, however, correct. This original work of Nāẓim having his own seal and those of other eminent persons like Tipu Sultan has been traced out by me and is still preserved in the Oṣmāniyah University Library, Ḥyderabad.[17] This kulliyāt in its present form contains only 11716 verses and not 15,000 as stated by Nāzim. It is possible that it might be due to some of its pages having been lost with the passage of time. Nāzim like 'Abdun Nabi also seems to be under the wrong impression that the lost 6,000 verses were in addition to the verses which he compiled in the form of 'Urfī's kulliyāt of 15,000 verses.

'Abdul Bāqi's narration reveals correct facts about the compilation of kulliyāt-i-'Urfī. At that time he himself was in the service of the Khān-i-Khānān and according to his own statement was also associated with the work of Sirājā who repeatedly showed the manuscripts and recited 'Urfī's verses to him. There is no reason to doubt his statement that 'Urfī at the time of his death had sent his manuscripts to the Khān-i-Khānān. After the death of Hakīm Abul Fath, Khān-i-Khānān was the only man in whom 'Urfī had full confidence and was sure that he would fulfil his last desire and would get his kulliyāt compiled. There is also no ground to disbelieve his statement that some verses from authentic collections and anthologies were added to 'Urfī's own manuscripts originally consisting of his 'Dīvān-i-Awwal' and the poems composed by him after the compilation of first dīvān till the time of his death thus making the kulliyāt to swell to eight thousand verses. As Badaūnī has pointed out, 'Urfī's verses were so popular that people used to purchase copies of his dīvān and kept them as a sacred relic (تبرک)[18]. Some people must be

Marfat.com

Since all the above mentioned writers are authors of standard works and being almost contemporary are expected to furnish authentic information about the life and works of 'Urfī, their varying statements require detailed scrutiny and examination.

'Abdun Nabi's statement about the compilation of 'Urfī's dīvān is correct only to the extent that 'Urfī had lost a collection of 6,000 verses but its other part i.e. 'Urfī did not compile any dīvān in his life time, is incorrect as 'Urfī himself has made a reference to the compilation of such a dīvān in 996 A.H. Similarly his statement about the verses included in 'Urfī's kulliyāt is also not correct as apart from the statements of Naẓim-i-Tabrīzī and 'Abdul Bāqī Nehawandi, there still exist at least three manuscripts which contain about three hundred verses more than the number mentioned by 'Abdun Nabi and which are still short of a few hundred such verses which are authentic and are found in other important collections. 'Abdun Nabi also seems to be under the wrong impression that the six thousand lost verses were in addition to the collection of twelve thousand and five hundred verses compiled by some friend of the poet.

The statement of Nāẓīm-i-Tabirīzī, though very interesting and important from the point of view that it is the only source that informs that Sirājā himself was the man who ran away with the manuscripts and that those manuscripts were ultimately stolen by the desert thieves, is only partially correct. According to him the Khān-i-Khānān deputed Sirājā to compile 'Urfī's kulliyāt in 1031 and in the same year Sirājā ran away with those manuscripts and Nāẓim after obtaining them from him compiled 'Urfī's kulliyāt. But it is an established fact that Sirājā compiled the work in 1026 A.H. and found the year of compilation in the chronogram 'ترتیب دادہ'. It is possible that after the compilation of 'Urfī's kulliyāt the same manuscripts might have been taken away by Sirājā, who, due to obvious reasons, might not have informed Nāẓim that he had already compiled Kulliyāt-i-'Urfī and presented it to the Khān-i-Khānān in 1026 A.H. and received

Marfat.com

that afterwards the manuscripts along with Siraja's luggage were stolen by the people of the desert. These facts have been mentioned in the following words :

"تا آنکہ در سنہ احد و ثلثین بعد الف بخاطرِ عرفان مآثر نواب عالی شان اعنی مرزا عبدالرحیم المشہور بہ خانخانان خطور کرد کہ مولانا حقِ مدامی و مصاحبت در گردنِ ما بسیار دارد و ما اینکہ بموجب وصیت کلیاتِ او را تا امروز ابتر گذاشتہ مدون نکردہ ایم، آئین مروت نیست۔ ہر آئینہ در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود۔ امر فرمود تا مسوداتِ اشعارِ مولانا را کہ بہ خطِ ید او بود و در حینِ حیاتِ خود بکتابخانہ نواب ذی شان فرستادہ بود کہ یتیمانِ خلفِ اورا چون دُرِ یتیم آویزۂ گوش اشتہار سازد، حاضر ساختند و از جمیعِ ملازمانِ صاحبِ شعور خود، چراغِ شبستانِ اہلیت سراجا محمد قاسم پسر محمد علی اصفہانی را مامور بہ تدوینِ آن فرمود۔ از قضا نواب ہمان سال درخدمت شاہزادہ جم جاہ فریدون شکوہ شاہجہان سلطان خرم بہ قصد اخذ تختِ جہانگیری متوجہ دارالسلطنت آگرہ شدند و سراجای مذکور بسبب پایان این خدمت در برہانپور توقف نمود و موی الیہ از رہگذر رنجشی کہ سابقاً از نواب داشتہ و بقدرِ حالت خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمردہ و بہ قدم فرار اختیار سفر خجستہ اثر مکۂ معظمہ زادہا اللہ شرفاً نمود و نوعی شد کہ مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد۔ در یک کشتی متوجہ مقصد شدیم و در اثنای راہ از خصوصیات مذکور مخبر شدہ مسوداتِ اشعار مولانا را در کسوتِ چاپلوسی و نرم جوئی ازو گرفتہ بہ نظر در آوردہ۔ مشاہدہ شد کہ بغیر از دیوان ہشت ہزار بیت مشہور او اشعار گران مایہ و گفتار بلند پایہ بسیاری ازو در پردۂ خفا مستور ماندہ ہوس ترتیب و ترقیم آن جواہر زواہر معرفت در سر شوریدہ تازہ شد تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پا نہ نشست تا آنکہ این گلدستہ ظرافت و مجموعہ لطافت در مدتِ یک ماہ در قیدِ رشتہ ترتیب و شیرازۂ تدوین مقید گردید۔ چون طریقِ ترتیبش بہ قدم سعی زود تر از زود طی شد، تاریخش از حروف "طی ترتیب" ظہور نمود و عددِ ابیات بہ عقدِ پانزدہ ہزار بیت منتہی گشت۔ اتفاقاً در ہمان سفر مسوداتِ مولانا را با بعضی اسبابِ سراجای مذکور عربان بادیہ دزدیدند و این نسخہ را چون فقیر جمع نمودہ بود نوعی نشد کہ اشعارِ مولانا یکبارگی معدوم گردد..... مخفی نماند کہ بغیر ازین پانزدہ ہزار بیت بدون شش ہزار بیتِ دیگر از اشعار آبدارِ او بہ طریقی کہ سبش بہ راقم ظاہر نیست ضایع و ابتر شدہ چنانچہ خود درین غزل اشارہ بہ آن کردہ۔

عمر در شعر بسر کردہ و در باختہ ام — عمر در باختہ را بار دگر باختہ ام
رسید شرح ہنر چون نشود محو کمن — شش ہزار آیت احکام ہنر باختہ ام

Marfat.com

ساختند و به جمع وتدوینِ این زادهای طبع آن آزاد مرد، که هریکی از غایتِ معانی بلند و مضامین دلپسند درعالمی نگنجد، فرمان داد۔

بعد از اختیار نمودنِ سفرِ آخرتِ این مسافرِ عالم قدس بعضی اشعارِ متفرقہ ایشان راکہ در سفائن و مجموعہا ثبت بود، بعضی از مستعدانِ بران افزودند چنانکہ قریب بہ ہشت ہزار بیت بنظر در آمد چنانکہ سراجا بہ این سعادت موفق گشتہ امتثالِ امر فرمود و در عرصہ یک سال و نیم بعد از مشقتِ بسیار کلیاتی مشتمل بر چہاردہ ہزار بیت از قصیدہ و غزل و رباعی و مثنوی و قطعہ و ترکیب و ترجیع ترتیب دادہ۔ والحق در این کار ید بیضا نمود چراکہ آن مسودات درہنگامِ مقابلہ و ترتیب گاہی سامعہ افروز راقم می گشت، بغایت مغشوش و ابتر بود این قطعہ درباب ترتیب و تاریخ این کلیات از نتائج طبع وقادِ سراجا، جامع این کلیات است کہ نوشتہ است۔

....

در زمانی کہ این ژرف خدمت را بتقدیم رسانید و این حق بر مولانا عرفی انداخت، در شہر برہانپور در صوبہ خاندیس این قطعہ و کتاب را بنظر اصلاح ایشان می رسانید و راقم از حواشی نشینان بزم آن فیاض بود، مقبول و مستحسن افتاد و بانواع صلات و انعامات سر فراز گردید و الحال این کلیات در کتابخانہ عالیست۔ الحق ہیچ یک از فصحای زمان بہ این خوش دیوانی نیستند۔"

The preface of 'Urfī's kulliyāt compiled by Naẓim-i-Tabrīzī contains equally important information. Apart from confirming the fact that 'Urfi at the time of his death had sent his manuscripts to the Khān-i- Khānān, he states that in 1031 A.H. it occured to the Khān-i-Khānān that 'Urfi's kulliyāt should be got compiled and then he appointed Mohammad Qasim Khan Sirājā, son of Mohammad 'Ali Esphahani, to arrange and compile 'Urfī's Kulliyāt. He further informs that during the period when the Khān-i-Khānān was busy in participating in the civil war between prince Khurram and his father emperor Jahāngīr, Sirājā, who had certain grievances with the Khān-i-Khānān, got an opportunity to slip away with the manuscripts; and while on his way for the Haj pilgrimage to Mecca, he met Nāẓim at Surat[13] and both of them started on their voyage in the same boat. During this journey Naẓim was successful in securing the manuscript from Sirājā and compiled a dīvān consisting of about 15,000 verses and found the year of its compilation in the words ' طی ترتیب '. He further states

Marfat.com

Apart from the above mentioned sources some more information about the compilation of 'Urfī's dīvān is now available. 'Abdul Bāqī's important preface on 'Urfī's kulliyāt of which he made a reference in his Ma'āṣir-i-Raḥīmī and the absence of which was deeply regretted by Maulana Shibli, is now available.[11] Similarly the discovery of a manuscript of Kulliyāt-i-'Urfi compiled by Nāẓim-i-Tabrīzī has revealed that Nāẓim also wrote a preface which is prefixed with the copy of his compiled Dīvān-i-'Urfī. Both these prefaces (which form part of the present work) contain much more useful information from that which these writers have provided in their tazkiras. According to the additional information supplied by 'Abdul Bāqī in his preface, the manuscripts of 'Urfī's poems remained lying in the library of the Khān-i-Khānān till 1024 when Sirājā was deputed to compile dīvān- i-'Urfī. Sirājā laboured on them for about one and a half year and presented a dīvān of about fourteen thousand verses to 'Abdur Raḥīm Khān-i- Khānān at Burhanpur. It is also confirmed that after losing a collection of about six thousand verses 'Urfi during his life-time had compiled a complete dīvān which he called 'Dīvān-i-Awwal'; and after his death in addition to the manuscripts which 'Urfī had sent to the Khān-i-Khānān some more verses were added to the kulliyāt by tracing them from other authentic sources, thus increasing the number of verses from eight thousand in the beginning to fourteen thousand at the time of finalization of the work. The interesting relevant parts of this preface are as under :

"واین مسودات که تمامی بخطِ ید آن دانش پژوه بود، در کتابخانهٔ عالی ایشان، که مکتب خانهٔ اهل عرفان است، مدتی بود و بعضی موانع وصیت والتماسِ او را در تعویق انداخته بود تا آنکه بتاریخ هزار و بیست و چهار هجری حقوق خدمت و مداحی او این مقدمه را در خاطر خطیر این سپه سالار آورده به وصیت آن معیار دانشوری عمل نموده به آن مسودات که هر مصراع ازان ماه آسمان فلکِ معانی و خورشید جهانتاب جهان سخندانی بود جیب و کنار سر حلقه اهلیت و استعداد محمد قاسم خلف خواجه محمد علی اصفهانی، مشهور به سراجا که از جمله آدمی زادگان اصفهان است، را گلزار معانی و گلشنِ جاودانی

Marfat.com

Ma'aṣir-i- Raḥīmī he states that after losing a collection of about six thousand verses about which the poet has made a reference in one of his ghazals, he compiled a dīvān consisting of 26 qaṣīdās, 270 ghazals and 720 verses of qit'ās and rubā'īs. At the time of his death he sent the manuscripts of his poems to the Khān-i-Khānān, who, according to the wishes of the poet, got them compiled by Siraja-i-Eṣphahāni in the form of a kulliyāt consisting of 14,000 verses of qaṣīdās, ghazals, rubā'īs, qitās and maṣnavīs. 'Abdul Bāqī relates this in the following words:[10]

"و در اوایلِ شاعری دیوانی مشتمل بربیست و شش قصیده دوئیست و هفتاد غزل و هفصد و بیست بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی رادر تاریخ آن فرموده:

این طرفه نکاتِ سحری و اعجازی چوں گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت اوّل دیوانِ عرفی شیرازی

وعدد احاد مصرع تاریخ را باعددِ قصیده که بیست و شش است موافق یافته و عشرات را با غزل که دوئیست و هفتاد غزل باشد و مات را بابیاتِ قطعه و رباعی که هفصد و بیست باشد مساوی پیدا کرده و الحق درین تفکر ید بیضا نموده۔ و قبل از ترتیب این دیوان شش هزاربیت انافکارِ ابکار ایشان تلف شده چنانچه خود درین باب فرمودند:

عمر درشعر بسر کرده و درباخته ام عمر در باخته را بار دگر باخته ام
العطش می زند از تشنه لبی هر مویم که قدح های پر از خونِ جگر باخته ام
شاید ار تلخ کشم ناله ز حرمان سخن طوطی گرسنه ام تنگِ شکر باخته ام
رسیدِ شرح هنر چون نشود محو که من شش هزار آیتِ احکام هنر باخته ام
ساقی مصطبه تطقم و می ریخته ام طایر باغچه قد سم و پر باخته ام
کشوری کش طرف کوچه هفت اقلیم است بهر ویرانه دهی زیروزبر باخته ام
گفته گر شد زکفم، شکرکه ناگفته بجاست از دوصد گنج یکی مشت گهر باخته ام
صد مصیبت کده در هر سخنم مدغم بود گریه و ناله بسی شام و سحر باخته ام

..... و مسوداتِ اشعار خود را هنگام نزع به کتابخانهٔ آن حضرت که مکتب خانهٔ اهلِ عرفان است فرستاد که مرتب ومدون سازند۔ این حقیقت شناس نیزبوصیت آن فارسِ مضمار سخنوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیبِ آن امر فرمود۔ و دراندک زمانی از عالم پریشانی به شیرازهٔ جمعیت رسیده مشتمل برچهارده هزار بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات و مثنوی به حسنِ سعیِ سراجای اصفهانی ترتیب یافت۔"

Marfat.com

twelve thousand and five hundred verses and that six thousand verses of 'Urfī had already been lost. He writes:[8]

"به تحقیق پیوست که آن مطلع دیوان نکته پردازی در ایام حیات خود دیوانی ترتیب نداده۔ فامابعد از فوتِ او یکی از دوستان یک جهتی او این دیوانی که الحال درمیان مردم است مرتب ساخته است و عدد ابیات آن همگی از قصیده و غزل و مثنوی وغیره قریب به دوازده هزار و پانصد بیت است و شش هزار بیت دیگر از ابیاتِ مرغوب عرفی در آب افتاد۔"

Nāẓim-i-Tabrīzī differs from 'Abdun Nabī and in his Naẓm-i-Guzīdah states that at the time of his death 'Urfī had delivered the manuscripts of his works to one of his servants for being given to the Khān-i-Khānān 'Abdur Rahīm with the request to get them compiled and that those manuscripts remained for a long time in the cold storage of the Khān-i-Khānān's library till in 1033 A.H. he appointed a man to compile 'Urfī's divan; but since that man had grievances with the Khān-i-Khānān, he ran away with the manuscripts. Nāẓim further says that after sometime he saw that man at the port of Makha and after taking those manuscripts from him compiled 'Urfī's dīvān which contained 15,000 verses. Nāẓim- i-Tabrīzī relates this story in the following words:[9]

"مخفی نماند که در حین نزع مسودات اشعار خود به یکی از خادمان خود سپرده، ازان تاریخ آن پردگیان خجلهٔ فکر در گنجِ کتابخانه مستور بودند۔ ..... تا در سنه هزار و سی و سه خانخانان شخصی را بر این امر برگزید که آن جواهر منظوم را در سلک ترتیب منظم سازد۔ اتفاقاً آن شخص مسودات را بر داشته به سبب آزردگی که از خانخانان داشت، فرار نمود۔ فقیر در بندر مخا او را دیده، مسوداتِ عرفی را خواه نخواه از و گرفته ترتیب داده جمع نمود۔ تمامی اشعار او پانزده هزار بیت شد۔"

'Abdul Bāqī Nehawandi, the third and the next important writer on this topic, has given a different version which differs from the statements of both 'Abdun Nabi and Nāẓim. In his

Marfat.com

in the Khuda Bakhsh Library, Patna, Maulānā Āzād Library, 'Alīgarh, Tagore Library, Lucknow and the Riza Library, Rampur. The present work is, however, confined only to the edited version of 'Urfī's ghazals only.

Although innumerable copies of 'Urfī's kulliyāt, dīvān and collections of qaṣidās are found in almost all the important libraries of the world and also in private collections, but the most authentic one is that which under the orders of 'Abdur Rahīm Khan-i-Khānān was got compiled by Sirājā-i-Esphahāni and which was based on the manuscripts which 'Urfī himself had sent to the Khān-i-Khānān and which must be having 'Dīvān-i-Awwal' and the verses compiled after its completion in 996 A.H. till his death in A.H.999; and according to a rough calculation their total number must be near about 8,000. As discussed later, before presenting 'Urfī's kulliyāt to the Khān-i-Khānān, Sirājā had also found the lost collection of 'Urfī's 6,000 verses and had included them in his work, thus swelling it to fourteen thousand verses. The present dīvān is, therefore, based on the copies of Sirājā's work (all of them are unfortunately incomplete) although many other manuscripts, some of them having been transcribed even during the life time of 'Urfī, have been used for comparison purposes. It is therefore necessary to acquaint the readers about the compilation of 'Urfī's kulliyāt by different persons and also to give a brief description of important manuscripts utilised in the present work.

Compilation of 'Urfī's Kulliyāt

Like many aspects of 'Urfī's life, the compilation of his kulliyāt is also a subject of controversy and 'Abdun Nabi Fakhruz Zamānī, Nāzim-i-Tabrīzī and 'Abdul Bāqī Nehawandi, the only tazkira writers who have thrown light on this point and were closest to 'Urfī's time, have given different versions about it. Fakhruzzamānī says that 'Urfī compiled no dīvān during his life time and after his death one of his friends compiled a dīvān of

Marfat.com

composed, with the result that the compilation of his kulliyāt (complete works) by others created controversy about the genuineness of his verses.

From a quatrain composed by the poet himself[4] which has been quoted by many writers and is also present in his existing dīvān, it appears that in A.H.996 the poet had compiled a dīvān of 26 qasīdās, 270 ghazals and 720 verses of qit'as and quatrains and he called it his first dīvān. The exact number of verses contained in this first dīvān is, however, not known.[5] Before the compilation of this dīvān the poet had lost a collection of about six thousand verses about which he has made a reference in a letter copies of which are found in a copy of 'Urfī's kulliyāt preserved in the British Museum Library (Ms.XXVIII) and also in the anthologies preserved in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Bankipore, Patna, in the Osmaniya University Library, Hyderabad, and also in certain libraries in Iran. 'Urfī in one of his ghazals beginning with the following initiatory verse has also made a reference of losing this collection of 6,000 verses :

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام
عمر در باخته را بار دگر باخته ام

In addition to the verses contained in 'Dīvān-i-Awwal' and the lost collection (safīna), the poet must have composed many verses during the period from A.H.996 (the year in which 'Dīvān-i-Awwal' was compiled) to A.H.999 (the year of poet's death).[6] For those who compiled his kulliyāt after his death it was a difficult task to find out the lost collection of verses and to collect and arrange the scattered verses which were not included in 'Dīvān-i-Awwal' and which according to 'Abdul Bāqī Nehawandi were in very bad condition.[7] Apart from that the poet had also left some prose works which also demanded collection, sifting and proper editing. This entire work has been done by me in the form of Kulliyāt-e-'Urfī and its manuscripts are preserved

Marfat.com

not only in India but also in Iran and Turkey. It reached its zenith in the later half of the sixteenth century A.D. when Faizī (d.1004 A.H./1596 A.D.) and 'Urfī Shīrāzī (d.999 A.H./ 1591 A.D.) added the element of high thinking and expression of philosophical lure in it and popularised it not only in the Persian speaking world but also among the poets composing verses in Turkish language, as is observed by E.J.W.Gibb in the following words[2] relating to 'Urfī Shīrāzī :

"The efflorescence of the qaṣīdā was no doubt in great part due to the influence of 'Urfī of Shīrāz, the most illustrious Persian poet of the day. This youthful genius - he died in 999 (1590) at an early age of thirty - is one of the most distinguished and brilliant Qaṣīda writers of his country. He was recognised as a master by the contemporary Persian poets, and, as a matter of course, his works were forthwith studied and imitated in Turkey. His influence together with that of the Indian Faizī, who, however, effected more by the philosophical tone of his writings than by his style, form the most potent foreign elements in moulding the Ottoman poetry of this period, when the supremacy of 'Alī Sher, Jāmī and the earlier masters has almost entirely passed away."

This 'Urfī who imparted his influence right from India to Turkey and whom the contemporary writers consider to be the inventor of a new style[3] which was imitated by the later poets, though died young, yet in that short duration of his life he produced such literary gems which dazzled the eyes of almost all the contemporary writers and critics and which justly provided for him a seat among the greatest qaṣīdā writers and the foremost ghazal composers ever produced in the Persian language. It is, however, unfortunate that due to his sudden death at an early age of thirty-six years, he could not get chance to serve the muse in full but also could not even arrange and compile whatever he had

Marfat.com

INTRODUCTION

With the advent of the Turkish rule in India the Persian language also started gaining popularity in this country and even during the Ghaznavid period in the reign of Sultān Ibrāhīm (d.1099 A.D.) India produced at least two such great poets viz. Mas'ūd-i-Sa'd-i-Salmān (d.515 A.H./1121 A.D). and his contemporary Abul Faraj-i-Rūnī (d. 510 A.H.) who even to this day are considered among the foremost qasīda writers of the Persian language. This popularity of the Persian verse in India continued; and even during the Saltanate period great poets like Hasan-i- Sijzi and Amīr Khusro Dehlavi, of whom Persian scholars of any part of the Persian speaking world can be proud of, rose from the soil of India and adorned the Delhi court.

These early Persian poets of India were not only content with imitating their predecessors of Khurāsān, Āzarbaijān or any other centre of the Persian poetry but created their own style with Indian background. In the later years during the Safavid rule in Iran and the Mughal rule in India, a new style which later became known as Sabk-i-Hindi[1] or the Indian style came into existance, the chief characteristics of which being the excessive use of the literary artifices, observance of more rhetorical devices, forceful expression with the lavish use of metaphors and similies, hyperbolic expression and extreme flight of imagination resulting in producing new meanings. This new style soon became popular

Marfat.com

Marfat.com

Transliteration system:

Ch	for	چ
Gh	for	غ
Kh	for	خ
Sh	for	ش
Zh	for	ژ
Ḥ	for	ح
Ṣ	for	ص
Ṣ	for	ث
T	for	ت
Ṭ	for	ط
Z	for	ذ
Ẓ	for	ض
Ẓ	for	ظ
(')	for	ع
Ph	for	ف

Marfat.com

Rahim Khan-i-Khanan whom the poet himself sent the manuscripts of his poems. The present edition is based on the copies of Kulliyat-i-Urfi compiled by Siraja.

This edition of Divan-i-Ghazaliyat-i-Urfi contains 881 Ghazals with 6008 verses along with two Debachas – one by Abdul Baqi Nehawandi and the other by Nazim-i-Tabrizi. It also includes a well-documented introduction of the editor. On our request the editor has also added an English version of his introduction to increase its scope and accessibility.

We hope this work will receive due appreciation from scholars, academicians and litterateurs.

H. R. Chighani

Marfat.com

Foreword

Divan-i-Ghazaliyat-i-Urfi Shirazi was entrusted as a Khuda Bakhsh Library project for editing to Dr.Waliul Haq Ansari, Retired Professor of Lucknow University and noted Persian scholar. He willingly accepted it and accomplished the work with devotion and scholarly genre. The present edition of Urfi's Ghazaliyat is a testimony of editor's painstaking job and research quality. He scanned as many copies of manuscripts and printed works of Urfi's Kulliyat as to which he got accessed to determine accuracy of his verses. He preferred to do himself its proof-reading in view of correctness. The present work is pregnant with exhaustive footnotes and diacritical marks for correct phonetics.

Saiyidi Mohammad Jamáluddin Urfi Shirazi, an Iranian celebrity has prolifically contributed to Persian literature and also enriched it with his brilliant poetry. For his remarkable contribution he was reckoned to be one of the greatest Qasida writers and the Ghazal composers and also recognised as an inventor of new style. He died at a young age of 36 years hence could not compile his anthology in his lifetime. His Divan or Kulliyat compiled by others created a controversy about the authentication of his verses. Dr.Ansari has, however, done his best to compile this edition of his Ghazaliyat as correct as possible after thoroughly examining his works available to him. He has also consulted many Tazkiras for writing his life-sketch.

Mohammad Qasim Khan Siraja compiled most authentic edition of Urfi's Kulliyat under the orders of Abdur

Marfat.com

2000

Price Rs. 400/-

Other Countries : 19 Dollars

Printer & Publisher : Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna-800 004.

Marfat.com

DĪVĀN-I-GHAZALLIYĀT

-I-

Saiyadī Mohammad Jamāl Uddīn

'URFĪ SHĪRĀZĪ

Based on the Works of

Mohammad Qāsim Sirāja-i-Esfahani

and

Mohammad Sādiq Nāẓim-i-Tabrizi

Edited by

Prof. Mohammad Wali-ul-Haq Ansari

Retired Professor and Head of the Department of Persian

Lucknow University

Khuda Bakhsh Oriental Public Library

Patna

Marfat.com

غزل سرا شد و پا بر قصیدہ زد عرفی　　کدام منفعت از ویحک و نہی برداشت

دیوانِ

غزلیاتِ سیّدی محمد جمال الدین

عرفیِ شیرازی

(مطابقِ نسخہ ہای محمد قاسم سراجای اصفہانی و ناظم تبریزی)

بکوششِ

پروفسور دکتر محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

Marfat.com